از روش نوشتن چنین بر می‌آید
که کاتب این کتاب ترک
زبان بوده است
۴۰ روپ

بسم الله الرحمن الرحیم

عنوان صحیفه سلطنت و عالم آرایی پادشاهان کامکار و دیباچه دیوان خلافت و کشورخدایی شهریاران گردون اقتدار کبر جبالملك والدین توامان ناظمان مناظم دین و دولت و مسندآرایان محافل ملك و ملت اند چه بنیان مبانی عدل و احسان و بسط بساط رافت و امتنان زینت پذیر نیست چه هر یک ازین گروه والا شکوه که ازدرگاه احدیت مامور بامر ان الله یأمر بالعدل والاحسان اند بدین شیوه ستوده را بنیان نهاد همت ساخته در نگهبانی خلق الله کوشش نموده اند بپایه رفعتشان بدرود بلند نیکنامی ورفعناه مکانا علیا رسیده بدولت جاودانی و عزت دوجهانی فایز گردیده اند ارباب تحقیق و دیده وران عالم تمیز و تدقیق که نظر بصیرت بمشاهده مصنوعات کارخانه خلق و ابداع گشوده اند صاحبان این نشاء کامله و دریافتگان این کیفیت شامله را که از مظاهر صفات و کمال احدیت است بر حسب خطاب بلال‌ارتیاب السلطان العادل ظل الله ظلال ربوبیت و جزوی از اجزای نبوت و ولایت شمرده اند بیت عدل کن زانکه در ولایت دل ٭ در پیغمبری زند عادل ٭ حق چه گفتا بنور عدل آراست ٭ آسمان و زمین ز عدل بپاست ٭ الحمد لله والمنه که ذات کامل الصفات عالم‌آرای صورت و معنی خدیو جهان و قهرمان زمان شاهنشاه قضا قدرت قدر توان خسرو کامکار کام‌بخش کامران عنوان صحیفه خلافت و عالم‌آرایی آرایش ایوان معدلت و کشورگشایی زینت‌افزای سریر سروری آراینده دیهیم عدالت‌گستری فرمانروای جهان خرد و دانش یگانه گوهر دریای آفرینش سلطان چهاربالش دولت و کامکاری زیبنده اورنگ نصفت و بختیاری سمی عم نبی آخرالزمان غلام با اخلاص حضرت

شاه

شاه مردان که از وفور عقیدت و پاکی اعتقاد و خود را کلب آستان ملایک آشیان آنحضرت میداند ٭ دره التاج تارک اقبال ٭ شاه بیت قصیده اجلال ٭ فخر آل نبی شرع اساس ٭ خسرو عهد شاه عباس ٭ اعلی الله تعالی لوای دولته و خلافته بدین شیوه ستوده موصول و باطن فیض مواطنش بدین شیمه کریمه مفطور و مجبول لاجرم از دیوان رفیع الارکان یهب لمن یشاء ما یشاء توقیع سلطنت و پادشاهی ممالک فسیحه المسالك ایران که خلاصه ربع مسکون و بهترین عرصه جهان است از زمره شاهزادگان این دودمان صفویت نشان نامی زان خسرو عالیقدر بلندمکان زینت و زیب یافته و منشور این موهبت عظمی باسم سامی آن سلطان سلاطین نشان توشیح و تزیین پذیرفته بعد از آنکه آن نزهت‌آباد ارم نهاد که ممدوح جمهور صاحب‌نظران عالم است از خشکسال حوادث زمان و نوایب دوران بزمردگی یافته گلشن احوال ساکنان آن دیار از سموم هموم بی‌طراوت شده بود از ابتسام صبح اقبال و انسام نسیم عنایت ذوالجلال و زلال کوثر مثال بهترین جاه و جلال آنحضرت طراوت تازه و نکهت بی‌اندازه یافته نضارت و خورمی از سر گرفت و همچنانچه در صحیفه اول نگاشته کلک بیان گردید منفر سلطنت روزافزون و مستقر خلافت ابدمقرون را بورود موکب مسعود و رشک دارالخلود گردانیده اعادی مخذول العاقبه که خس و خار گلشن همیشه بهار دولت ابدپیوند آنحضرت بودند از نایره قهرمان زمان سوخته راه عدم گرفته و آنحضرت بعنایت واهب منان و تفویض ولی‌الدعاء الشان بی‌مانع و منازعی بر مسند فرمانروایی ایران و تخت فیروزبخت آبا و اجداد عالیمکان تکیه زده جمیع طوایف قزلباش که سرگردان بادیه حسرت بی‌سربی بودند وجود گرامی آنحضرت را که این هدیه از هدایای آسمانی و بهین عطیه از عطایای یزدانی دانسته از یمن قدوم فرخنده لزوم آن آثار بشاشت و خورمی ظهور آورده غلغله بشارت و مبارکباد از خاکیان بافلاکیان افتاد و از شهرود وجوه دنانیر باسم و لقب همایونش آرایش یافته صیت سلطنت و پادشاهی و آوازه خلافت و شاهنشاهی آن برگزیده الهی در اقطار آفاق اشتهار یافت خلایق از اطراف و جوانب روی ارادت بدرگاه کیوان اشتباه آورده پیشکش و نثار نثار مینمودند و زبان حال گاه و ناگاه بدینمقال گویا بود

نظم

شها ملک و دولت بکام تو باد ٭ فلک بر و بخت رام تو باد ٭ مبارک بود بر تو تاج شهان ٭ که بر تست زیبنده تخت کیان ٭ برآرای اورنگ فرماندهی ٭ که هستی سزاوار شاهنشهی ٭ بود از عنایات پروردگار ٭ قضا با تو رام و قدر یار تو یار ٭ بعمر طبیعی رسد سال تو ٭ بود کیسی افروز اقبال تو ٭ بمانی بفرخندگی و جلال ٭ بر اورنگ شاهی صد و بیست سال ٭ تاریخ جلوس میمنت مانوس آنحضرت را

مستعدان عراق ظل الله یافته اند و بدین طریق در رشته نظم کشیده شده لا که در مسند شهنشاهی چون جلوس
آن شه همایون کلاه ٭ بود چون سایه خدای جهان ٭ سایه انداخت بر عباد الله ٭ سال تاریخ دل طلب میکرد ٭
هاتفی بانگ زد که ظل الله ٭ و هم شیر نفس عباس بهادر خان نیز تاریخ جلوس همایون و از الهامات غیبی
در موازات اشارات لاریبی است بر مسند خانی زد تکیه شه ایران تاریخ جلوس شد عباس بهادر خان
امید که زمان دولت سعادت پیوندش بظهور حضرت صاحب الامر متصل بوده انوار معدلتش بر بسیط عرصه
گیتی گستره باد و قواعد قصر خلافتش از اختلال حوادث دوران مصون بوده بهار دولتش را آفت خزانی
مرساد و سالکان مسالک اخلاص و دولتخواهان عتبه علیه گردون شاص که ابا عن جد حلقه ارادت و نیکو بندگی
این آستان رفیع بنیان بر گوش و غاشیه عقیدت و خدمتگذاری بر دوش جان دارند بتخصیص صاحب
که در خدمت این خدیو زمان منصب والای وزارت دیوان معزز و سربلند و این دیباچه اقبال بنام نامی و
القاب سامی آن سعادتمند موشح و مزین و صدر صحیفه اول باوصاف کمالش معنون است از نهال برومند
حدیقه رافت و امتنان و شجره سعادت ثمره ریاض معدلت و احسان این سلطان سلطان نشان بهره مند بوده
بیمن توجه خاطر آفتاب اشراق آن خسرو آفاق کامیاب عزت و عاقبت باشند بحق الحق و اهله اما بعد رقم
این مقالات و محرر این حالات که در زمره کمترین غلامان با اخلاص این دولت ابد پیوند معدود است بتوفیق
و یاری حضرت باری عز اسمه شرح وقایع ایران و ظهور دولت این خاندان ولایت نشان و شطری
از حالات اجداد کرام و عالیمقام حضرت اعلی شاهی ظل الهی را که شهریاران عالم معنی اند و قضایای زمان
ولادت باسعادتش با خلاصه احوال هر سال بر سبیل اجمال تا این سال که سنه تنگوزئیل مطابق نهصد
و نود و ششم هجری است در مجلد اول بی عبارات منشیانه و استعارات مترسلانه بطریق رموز بی تکلفانه
تسوید نموده باتمام رسانید که بیحاجه در صحیفه اول اشارتی بدان رفته اگر عمر امان یابد و فرصتی بدست افتد
مسوده مذکور را اگر رموزی از حکایات بعبارات شریفه و استعارات لطیفه در رشته تحریر کشیده بریاض
بردو روا بدارد که در وقت کتابت بی اختیار بر زبان قلم جریان یافته و فردی در فن تاریخ ثبت انداخته نسخه
بنظم و نثر پرداخته آید که مقبول طبع بالغ نظران صاحب طبیعت و مستعدان عالی فطرت گردد اکنون بلیر وعده
سابقه اراده چنانست که درین صحیفه که بکفرق سعادت اقتران او قضایا زمان سلطنت ابد اتصال آنحضرت که

کمفی الحقیقه



که فی الحقیقه آغاز دولت و سال اول تمکن بر اورنگ خلافت سال بسال مرقوم قلم وقایع نگار گرداند و
با خود اندیشه که اگر بروش اهل تاریخ سنه هجری را که مبدا آن بعرف عرب اول ماه محرم است منظور دارد
اکثر اهل عجم نمیفهمند زیرا که در میانه اتراک و اهل عجم مبدا سال نوروز سلطانی است که اول بهار عالم آرا است
و تا انقضاء چهار فصل که نور در دیگر میشود یکسال است و ماه محرم در عرض سال ترکی واقع میشود و تواریخ که ارباب
استعداد بجهت وقایع عظیمه روزگار در رشته بلاغت انتظام میدهند با سال ترکی مختلف است بعضی موافق
سنه سابق هجری و بعضی مطابق سنه لاحق است یعنی کم است یا زیاده و چون ذره حقیر ملتزم است که
این نسخه عالم آرا از غوامض و مشکلات بری و عاری بوده عام فهم و خاص پسند باشد نظر از آن اختلاف
پوشیده بسال ترکی که عام فهمتر است قرار داد که هم مستخبران احوال را دانش افزا باشد و هم بر سالکان
مسالک جهانداری روشن گردد که در عهد خلافت این یگانه دوران در هر سال چگونه قضایا رو بداده
بتوفیق حضرت عز و الجلال و حسن سعی این شهریار بی همال بنیروی اقبال در هر سنه چه مقدار ترقی در امور
دین و دولت واقع شده اگرچه در دو سال اوایل دولت ظفر مآل چون هنوز اختر بخت ایرانیان در حضیض
وبال بود بعضی مکروهات که در لوح قضا مثبت شده بود بحیز ظهور آمد اما بتوفیق الله تعالی زمان ادبار
زود سپری شده زمانه ابواب سعادت و اقبال بر روی اولیای دولت بی زوال گشاد و بیمنت
بخت همایون و نبردی همت والا رفع مکاره کرده بد ریاض مملکت از رشحات سحاب لطف الهی و حسن
اعتقاد اهتمام پادشاهی خرمی تازه یافت و فی الواقع بی شائبه تکلف و سخن پردازی اگر بدیده بصیرت
مشاهده شود کردار خجسته آثار این تایید یافته حضرت آفریدگار عمت الآؤه کارنامه سلاطین جهان و دستور العمل
پادشاهان جلیل الشان است اکنون بر سر سخن رفته بنوعی که خامه وقایع نگار قبل ازین بتحریر آن پرداخت
مرشد قلیخان خاطر از امراء عراق جمع نموده من حیث الاستقلال تکیه بر مسند وکالت زده قطع و فصل مهمات
دیوان پیش گرفت و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بجهت استحکام قواعد قصر سلطنت و صلاح دولت دست
تکفل او را در انتظام امور جهانداری قوی و مطلق داشته روز بروز عظمت و اقتدارش می افزود و در اوایل حال
در دولتخانه مبارک بسر برده صبح و شام امرا و وزرا و ارکان دولت در دولتخانه همایون نزد او حاضر گشته کلی
و جزوی مهام دیوانی برای و صلاح او فیصل می یافت بعد از چند روز از دولتخانه بیرون رفته در منازل امر

بیگجان خانم صبیهٔ شاه جنت مکان که در جنب دولتخانه بود نشیمن ساخت و از امراء اطراف قلیجان افشار از کرمان
و یوسف خان ولد قلی بیک قورچی باشی افشار از ابرقوه و مهدیقلی خان ذوالقدر و میرزا عبدالله
ولد میرزا اسلمان از شیراز و علیقلی سلطان نوادهٔ شاه قلی خلیفهٔ ذوالقدر مهردار از قم و امیر حمزه خان
طالش از استاراو محمد خان ترکمان از حدود اردبیل بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیده بشرف پابوس
مشرف شدند و همه روزه اعیان طوایف قزلباش از اطراف و جوانب در کمال شوق و شغف بپایهٔ سریر
سلطنت مصیر رسیده ادراک ملازمت اشرف نموده از فر طلعت جهان آرا روشنائی دیدهٔ بینا حاصل
مینمودند در خلال اینحال که ایام سور و سرور معنوی روزگار بود عروسی صوری نیز عیان آمده نواب
کامیاب اشرف را تکلیف دامادی کردند و از شاهزادگان و بنات مکرمهٔ این دودمان صفوت نشان
صبیهٔ سلطان مصطفی میرزا را که در حجلهٔ تربیت جدهٔ محترمه اش نشو و نما یافته تا غایت بحبالهٔ احدی در نیامده
بود و صبیهٔ سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا که در حبالهٔ نواب غفران مآب شاهزادهٔ مغفور سلطان حمزه
میرزا بود لایق تزویج و مناسب پرستاری ذات مبارک اشرف داشته بعد از استجازه از انحضرت علماء
عظام و فقهای کرام در بهترین ساعتی ان دو زهرهٔ زهرا اسمان سلطنت را با مشتری اوج سعادت عقد
کردند و در باغ سعادت اباد و میدان اسب شاه جنت مکان جشنی ملوکانه مجلس پادشاهانه اراسته
سه شبانروز عروسی کرده ابواب عیش و طرب بر روی خلایق گشوده وضیع و شریف و خواص و عوام
بمسرت و شادکامی گذرانیدند و در شب سیم حریم حرم مقدس بوجود شریفه ان دو پرده نشین سرادق
صفوت ارایش پذیرفته جبین نسبت والا سعادت امتیاز یافتند و بعد از فراغ از لوازم جشن و سور
دم اسم عیش و سرور هر یک از امراء عالیمقدار را بمناصب مناسب و تیولات ارجمند اختصاص بخشیده
منصب قورچی باشیگری بیوسف خان قرار گرفت مهرداری به علیقلی سلطان ذوالقدر مفوض شد
ایالت شیراز بمهدیقلیخان تعلق گرفت کور قورخمس ولد دلو بوداق منصب خلفائی یافت اما در باب وزارت
دیوان اعلی که بمیرزا عبدالله ولد میرزا اسلمان وعده نموده رقم فرستاده بودند بملاحظهٔ خاطر میرزا شاهولی
ولد میرزا احمد که وزیر مرشد قلیخان بود و پدرش در قلعهٔ تربت بقتل امده حق خدمت در این دولت داشت
تغافل ورزیده خدمت وزارت از میرزا شاهولی منتمشی نشد و ولایت دلگشای اصفهان که بین الجمهور





بنصف جهان اشتهار دارد و اکثر املاک خاصهٔ شریفهٔ شاه جنت مکان و خاص انحضرت بود و در زمان نواب
سکندر شان شاهزادهٔ مغفور سلطان حمزه میرزا و بعد از او با بوطالب میرزا تعلق داشت مرشد قلیخان
بخود متعلق و مخصوص ساخت و این اول بی اوبی و خطائی بود که در عراق از او بظهور امد و الکای قم
بسلیمان خلیفهٔ ترکمان تعلق گرفته قورخمس خان شاملو بحکومت همدان منصوب گشت و سایر ممالک
بنوعی که رای مرشد قلیخان اقتضا کرد بامراء عظام تقسیم یافت و از هر یک فراخور الکا و ایل و اویماق که
داشتند در باب لشکر و قشون سند گرفت که در سفر خراسان حاضر سازند و قرار یافت که در اول
بهار موکب جهانگشای شاهی بجانب خراسان در حرکت امده با لشکرهای عراق و خراسان بدفع
عبدالله خان پرداخته محصوران دارالسلطنهٔ عراق را از مضیق محاصره خلاصی دهند **ذکر باقی حالات
و واقعات سنهٔ تنگوزئیل سال اول جلوس سعادت مانوس همایون اعلی در بیان فتنه که در درگاه معلی
میانهٔ امرا وقوع یافته جمعی از امرا بقتل امدند** چون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از اوان طفولیت در دار السلطنه
هرات نزد علیقلیخان لله و طایفهٔ شاملو نشو و نما یافته بالطبع خواهان ایشان بود و بعد از انکه
میانهٔ او و مرشد قلیخان چنانچه در صحیفهٔ اول رقم نگارش یافته نزاع واقع شده مهم بمحاربه انجامید و انحضرت
بدست مرشد قلیخان در امده بمشهد مقدس تشریف اوردند لله گی مرشد قلیخان و در میانه استاجلو
بودن مکروه خاطر شریفش بود اما بجهت صلاح دولت رضا بان داده بود در نیوفت که بر تخت فیروز بخت
موروثی جلوس نموده مرشد قلیخان پایهٔ قدر و منزلت بایوان کیوان رسانیده شوکت و اقتدارش
از دیاد پذیرفت امراء عظام خصوصا یرغب خان استاجلو و برادران که از مشهد مقدس مطلع امده از کار
خبر داشتند و اکراه خاطر اشرفش را در شوکت و اقتدار بیش از بیش مرشد قلیخان فهمیده بودند تاب
تسلط و اقتدار او نیاورده اتش حقد و حسد در کانون درون ایشان اشتعال یافت و همگی همت بر دفع او گما
باغوای میرزا عبدالله ولد میرزا اسلمان که بهوس وزارت دیوان اعلی امده مقصودش بحصول نه پیوسته بود
با مهدیقلیخان حاکم شیراز و یوسفخان قورچی باشی و علیقلی سلطان ذوالقدر مهردار و ابوالمعصوم خان
ترکمان و کور قورخمس خان خلفا اتفاق نموده عهد و پیمان بسته در دفع مرشد قلیخان یکجهت گشتند و فرصت
می جستند و چون میرزا محمد امین ولد میر میران صدر که از اعاظم سادات عالیشان بود از اصفهان امده بحوالی

قزوین رسیده بود و مرشد قلیخان قرار داده بود که باتفاق امرا باستقبال روند و اصحاب مواضعه قرار داده اند
که در سر اسب او را میان گرفته خاطر از مهم او جمع سازند صباح آن روز دو سه کس از مردمی که از مواضعه مذکور
خبر داشتند نزد مرشد قلیخان آمده از ینحال اخبار نمودند و مرشد قلیخان هواخواهان خود را جمع نموده
از راه میدان اسب بدولتخانه همایون آمده حضرت اعلی شاهی را از فتنه و فساد امرا خبر داده و امراء
طاغی بمنزل یوسفخان قورچی باشی جمع شده چون واقف گشتند که مرشد قلیخان از کید و غدر ایشان
خبردار شده و خود را بدولتخانه انداختند در ملازمت اشرف بهیئت اجتماعی بدر دولتخانه آمدند و
بهانه سواری و استقبال مرزا محمد این اکثر ملازمان و قشون ایشان یراق بسته بودند ایشیک
آقاسیان و قاپوچیان خواستند که لشکریان ایشانرا از دخول مانع آیند هجوم نموده تمکین نکردند و
بی اعتدالانه باندرون دولتخانه درآمده با چکمه و یراق باندرون چهل ستون درآمدند و اعتقاد ایشان
آن بود که این اراده موافق مزاج اشرف است و معاونت از آنحضرت یافته دفع مرشد قلیخان بآسانی خواهند کرد
حضرت اعلی هرچند از اطوار مرشد قلیخان و زیادتی دخل و اقتدارش ناراضی بودند اما بفطانت رای
و حسن تدبیر رعایت جانب مرشد قلیخان نمودن و بدین وسیله طاغیان مذکور را که بخود سری برآمده
اکثر در ایام شورش و فترات بتغلب مرتبه ایالت و بزرگی یافته طریق سلوک ملوک طوایف داشتند از میان
برداشتن اولی و اهم دانستند زیرا که جهت دفع اینجماعت بهانه بهتر از ین بدست نمی آمد بالجمله چون حضرت اعلی
از آمدن امرا بایوان چهل ستون واقف شدند کس نزد ایشان فرستادند که مطلب ایشان ازین
هجوم و ازدحام چیست و باعث این شورش و غوغا کیست ایشان کوتاه خردی کرده اندک دلیری میباک
نکردند و جرات بیشتر رفتن نموده حصول مطلب خود را حواله بوقت دیگر نمودند و در جواب عرض کردند که اراده
استقبال مرزا محمد این داریم و آمده ایم که اگر خان میل [دارند] استقبال رویم والا از خدمت اشرف مرخص
گشته روان شویم چون ایشان حرف دیگر گفتند نواب اشرف رخصت ایشان داده فرمودند که شما بروید فلان
در خدمت اشرف بمهمی مشغولست و نمیتواند آمد ایشان از کمال سفاهت و بی عقلی بار گشته بعد از استقبال
بهمات اجتماعی بباغ سعادت آباد رفته دانستند که بعد ازین از مرشد قلیخان ایمن نمیتوانند بود دیده از
روی کار برداشته مخالفت اظهار ساختند و جمع نمودن لشکر مشغول شدند و مهمی را که در اول حال در کمال آسانی

میسر بود دشوار کرده بخود راجع ساختند مجملا چون خبر جمعیت و شورش و غوغای امرا در باغ بسمع اشرف
اعلی و مرشد قلیخان رسید قورخمس خان شاملو را نزد ایشان فرستاده استفسار کردند که سبب
این شورش چیست و چه مدعا دارند ایشان علانیه گفتند که تسلط و اقتدار مرشد قلیخان راضی
نیستیم و سلوک ناهموار او نسبت به بندگان حضرت اعلی شاهد میناییم که مرضی قزلباش نیست و
ما را با او تعیش صورت نمی بندد حضرت اعلی فرمودند که شما ملازم این درگاهید اگر حرف و تنخواه نه بخاطر
شما رسد یا از بدسلوکی مرشد قلیخان و دیگری شکایت داشته باشید قاعده است که بما عرض کنید
که بهرچه فرمان ما صادر گردد بعمل آورید بخود سر در میانه قزلباش فتنه انگیختن و لشکرکشی نمودن موجب
عصیان و طغیانست و بملاحظه آنکه مبادا اندیشه دیگر نموده باشید و سودای دیگر در سر داشته باشید
دفع ایشان بر دولت همت لازم دانسته بجهت آنکه سلک جمعیت ایشان از هم پاشیده گردد شاهی
سیون فرموده چاره کردند که هرکس سر مبارک شاه را دوست میدارد بدولتخانه همایون جمع آید طوایف
قزلباش گروه گروه بدولتخانه و میدان اسب جمع آمده رفته رفته جمعیت ایشان متفرق و پراکندگی
روی آورده ایشان از حصول مقصود مایوس گشته قورخمس خان را بجمع خود طلب نموده مصحوب او بخدمت
اشرف پیغام کردند که تصوری در اخلاص و بندگی ما نشده و از نواب کامیاب اشرف کمال رضا داریم
غایتش از مرشد قلیخان آزرده خاطر شده ایم که با ما سلوک ناهنجار پیش گرفته چون هریک بمنصبی عالی
از مناصب دیوان اعلی سرافرازیم آن منصب از ما متمشی نمیشود و هیچکدام در مهم خود استقلالی نداریم و
توقع تقویت و عزت از وی بیشتر داریم و کمتر بظهور میرسد ملتمس آنست که بندگان اشرف اعلی بنفس نفیس
متوجه شده بنوعی که لایق دولت قاهره باشد میانه ما و او اصلاح فرمایند و قرار و مداری دهند قورخمسخان
پیغام امرا گذارده قرار یافت که ایشان بمنزل قورخمسخان رفته امشب مهمان او باشند روز دیگر مرشد قلیخان
استرضای خاطر ایشان جسته از همه جهت مطمئن گرداند و قورخمسخان وسیله صلح شده ایشانرا
با یکدیگر صلح دهد قورخمسخان ایشانرا بتکلیف بخانه خود کرده آخر روز از بی سعادتی از باغ سعادت آباد بیرون
آمده بمنزل او رفتند و شب در آنجا بودند قورخمسخان کما ینبغی بلوازم مهمانی پرداخت اما جماعت شاهیسون
که در دولتخانه جمع آمده بودند در آنشب تا صباح پاس داشته طریق حزم و احتیاط مرعی داشتند روز دیگر

جون خسرو ثوابت و سیار براورنگ چهار پایه فلک مینا رنگ برامده جود کواکب را شعشعه تیغ اشبار منفرق
و معدوم گردانید قورخمسخان بدولتخانه آمده محمد تقلیخان ذوالقدر حاکم شیراز که اعقل انجماعت بود
باتفاق او آمده از جانب خود امرا از خدمت اشرف عذر بی ادبیها خواسته شروع در گله گذاری کرده
عرض نمود که مرشد قلیخان برای خود بی عرض اشرف معظم مهمات ممالک را فیصل داده مهرهای
مبارک اشرف را که توقیع صحایف دولت و جهانداری و مقالید خزاین سلطنت و فرمانروایی است
درگردن خود آویخته آنچه اراده خاطر اوست بفعل می آورد قاعده است که مرشد قلیخان مهرهای مبارک را
من بعد نزد خود نگاه نداشته به بندگان اشرف سپارد که بطریق زمان شاه جنت مکان
در حرم محافظت نمایند و در هر هفته دو روز دیوان کرده امراء عظام که هر یک منصبی از مناصب دیوانی
دارند و ریش سفید اویماق خودند جمع شوند و مهمات الکا و قشون هر طایفه بصلاح و استصواب
ریش سفیدان طایفه فیصل یابد که قورچی باشی را در میانه قورچیان عظام و هر یک از امرا ارکان
دولت اند در میانه ایل و اویماق خود عزت و اعتباری باشد بندگان اشرف فرمودند که در زمان نواب
سکندرشان بجهت اقتدار امرا و مدخلیت ایشان و نقیض گیری یکدیگر چندین فساد در میانه قزلباش
روی نمود درین زمان آن قاعده را فراموش می باید کرد اختیار مهمات پادشاهی و امام مرشد قلیخان را
محل اعتماد دانسته حل و عقد امور را برای صایب او تفویض کرده ایم هر کس رضای خاطر مبارک میخواهد او را
بزرگ و ریش سفید خود میباید دانست محمد تقلیخان در اثنای محاوره و گفتگو آواز بلند کرده با مرشد قلیخان
سخنان خشونت آمیز گفت حضرت اعلی را نایره غضب مشتعل گشته فرمودند که ای مردک مفسد ترا بایالت شیراز
و رتبه خانی سرافراز فرموده ایم زیاده ازین چه توقع داشتی که میانه قزلباش فساد میکنی و وجود امثال شما را
مردم که بخود سری برآمده اند خار گلزار دولت رخنه گر ملک سرافکنده یعقوب بیک ولد ابراهیم خان ذوالقدر
که پدرش در زمان شاه جنت مکان حاکم شیراز بود و خود بخراسان رفته در خدمت اشرف می بود و در موکب همایون
شاهی از خراسان آمده بود نوید ایالت شیراز داده محمد تقلیخان را باو حواله کردند مشار الیه در مجلس بهشت آیین
او را گرفته دست بسته تاج از سرش برداشته بیرون کشید و حسب الاشاره اعلی در همانجا بقتل او مبادرت نموده
و همان لحظه برتبه ایالت شیراز سرافراز شد بعد از قتل او ایلمش خان ولد شاهرخ خان ثانی اعلی ذوالقدر را که





مهردار نواب سکندرشان بود و بشامت ابوطالب میرزا بیان معزول گشته بمصادره و مواخذه گرفتار
بود بدستور منصب مهرداری عنایت فرموده مهم علیقلی سلطان مهردار را باو حواله کردند و همچنین
شاه قلی سلطان خلفا را که همین حالت داشت بمنصب خلفای سرافراز فرموده مهم کور قورخمس را
که خلفا شده بود بکفایت او مقرون گردانیدند و بدرخان افشار برادر اسکندرخان را قورچی باشی
فرموده بگرفتن یوسفخان مامور ساختند و او همچنان ترکمان بگرفتن ابوالمعصوم خان معین گشت و
امرای استاجلو دفع پیرغیب خان و برادران او را متکفل شدند و نام بردها با عموم شاهی سیونان
سوار شده روبخانه قورخمسخان آوردند امرا طاغی که تصور اینمعنی نکرده بودند ازین حال آگاه شده چون
اکثر مردم ایشان متفرق شده بودند تاب توقف نیاورده در کمال اضطرار اکثر بی یراق سوار شده
روی بدامن کوه قزوین آوردند که شاید خود را بگیلان توانند رساند ابوالمعصوم خان ترکمان و امام قلی
میرزا ترکمان از رفقا تخلف نموده از طرف دیگر بجانب همدان گریخت چون اکثر بجانب دامنکوه رفته بودند
عساکر منصوره بتعاقب ایشان شتافته روی بآنطرف آوردند و کسی از عقب ابوالمعصوم خان نرفت
لهذا با اهالیه بسلامت بهمدان رسیده از آنجا ببغداد رفت و جمعی که بطرف دامن کوه رفتند هنوز
قدم از شهر بیرون ننهاده بودند که طلیعه لشکر با ایشان رسید ملازمان سر خود گرفتند و امرا بعضی که بجنگ
ایستادند در همانجا کشته شدند و بعضی که صرفه در جنگ ندیدند دستگیر گشته سوای یوسف خان
قورچی باشی که مرشد قلیخان بجهت آشنایی قلی بیک پدرش و اینکه حالا در روم است اخفی
بقتل او شد و امیر اصلان خان برادر پیرغیب خان که نواب کامیاب اشرف را باو شفقت تمام بود
احدی از انجماعت را زنده نگذاشتند و این دو کس را اگرچه کشته نشدند اما محبوس گردانیده بقلعه
فرستادند و بعد از ایامی که در قلعه بودند یوسفخان بالتماس ولیخان حاکم کرمان که عمزاده اش بود نجات
یافته امیر اصلان بقتل رسید میرزا عبدالله پسر میرزا اسلمان که محرک این فتنه بود و با میرزا نظام الملک برادرش گرفتار
شده چون تاجیک بودند مهم ایشان بترجان قرار یافت و هر یک مبلغی تحمیل نمودند و بمحصلان سپردند
که بشیراز برده از ایشان بازیافت نمایند میرزا شاه ولی ولد میرزا احمد نواده میرزا عطاء الله اصفهانی که در زمان
شاه جنت مکان وزیر آذربایجان و شروان بود و میرزا احمد وزیر مرشد قلیخان شده در قلعه نربت کشته شد

ومرشدقلیخان درازاء این خدمت وجانسپاری او را بجای پدر وزیر کرده بود و در بنولایمن شفقت شاهی
برتبه وزارت اعظم سرافراز شده اعتمادالدوله لقب یافت و بسعی او میرابوالولی انجو که در زمان دولت
ابوطالب میرزا صدر شده بود بدستور برتبه عالی صدارت سربلند شد و مهرداری مهر شرف نفاذ
بدستور زمان شاه جنت مکان بسیدبیک کمونه شفقت شد بعد ازین قضایا مرشدقلیخان
بهمین شفقت والتفات اشرف اعلی سرمفاخرت بایوان کیوان رسانیده من حیث الاستقلال
بر مسند وکالت دیوان اعلی تکیه زده بانتظام مهام ممالک پرداخت و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مصلحت
دولت قاهره در تقویت و تمشیت او کماینبغی توجه و اشفاق مبذول داشته همواره تلطفات
صوری درباره او بمنصه ظهور میرسید **متوفیات این سال** امام قلیخان قاجار بیگلربیکی قراباغ که در گنجه
باجل طبیعی فوت شده ایالت آنولایت بمحمدخان ولد خلیل خان ابن شاهوردی سلطان زیاد اغلی قاجار
که در زمان شاه جنت مکان بیگلربیکی قراباغ بود مفوض گشت و امام قلیخان مذکور از اویماق بوده قاجار است
که اسمعیل میرزا تربیت نموده بحکومت قراباغ سربلند شده بود و در زمان دولت نواب سکندرشان و فرزند
ارجمندش سلطان حمزه میرزا چنانچه در صحیفه اول جابجا تحریر یافته ازو در محاربات رومیه مردانگیها ظهور یافته
و تا ده سال من حیث الاستقلال امیرالامرائی قراباغ بوده و در آن سرحد کمال اختیار و اقتدار داشت **ذکر وقایع
سیچقان ئیل مطابق سنه سبع وتسعین وتسعمایه که سال دویم جلوس همایونست و شرح استیلای ازبکیه
بر بلده فاخره هرات و کشته شدن علی قلیخان اوجی و استیصال طایفه شاملو و بیان فتور خراسان**
چون زمستان بپایان رسیده نوروز عالم افروز بفرخی و مبارکی روی داد باد بهاری طرب انگیز شد روی نمود
لخلخه آمیز شد از اثر لاله نعمان سرشت صحن چمن گشت چو باغ بهشت بساتین عرصه جهان که غارت زدگان
لشکر دی بودند از آسیب حوادث دوران اطمینان یافته با هزاران برگ و نوا زینت و خرمی از سر گرفتند و شادان
ریاحین که سر بجیب اختفا فرو برده بودند بجلوه گری درآمده بهجت افزای خلایق گشتند مرشدقلیخان بتهیه
اسباب یورش خراسان پرداخته همه روزه اوقات صرف انتظام احوال لشکریان مینمود و مسکن نواب سکندرشان
و ابوطالب میرزا از بیم فتنه قزلباش در اول حال در قلعه الموت که طهماسب میرزا نیز در انجا می بود قرار دادند که تا معاودت
سفر خراسان در آن قلعه اقامت داشته باشند و در ثانی الحال بجهت نزدیکی گیلان بودن آنجا را مصلحت ندیده قلعه

دراین



دراین ری که وسط ملک عراقست و منازل مرغوب دلپذیر جهت مسکن ایشان قرار یافته احمدبیک کرامباکار از معتبران طایفه
استاجلو و محل اعتماد بود بمحافظت قلعه و خدمت ایشان معین گشت و مرشدقلیخان اگرچه همه روزه حرف
یساق خراسان و استخلاص محصوران قلعه هرات در میان داشت اما باطنا از علیقلیخان شاملو حاکم هرات
خایف بود و توجه خاطر اشرف را نسبت باو میدانست بملاحظه آنکه مبادا او دیگر باره وکیل و رکن السلطنه گشته
ازو انتقام کشد در رفتن خراسان تاخیر مینمود تا آنکه مساهله و اهمال از حد اعتدال گذرانید و محصوران قلعه
هرات از فقدان اذوقه و عفونت هوا و بیماری که در قلعه بهم رسیده بود بی تاب و توان گشته قدرت مصادمه
و قلعه داری نداشتند و طایفه ازبکیه بر قلعه مستولی گشته آن بلده فاخره بدست معاندان افتاد شرح این
احوال بر سبیل اجمال آنست که چون عبدالله خان از اطاعت و انقیاد علیقلیخان مایوس گشته کمر همت بتسخیر قلعه
هرات بست و طایفه ازبکیه بمحاصره قلعه قیام نموده قلعه را مرکزوار در میان گرفتند علیقلیخان و طایفه شاملو کمر همت
مردانه بسته پای ثبات و قرار استوار داشته بلوازم قلعه داری می پرداختند و همه روزه از جانبین محاربه و مصادمه
وقوع یافته بازار گیر و دار گرم بود و دمبدم سفیر تیر و تفنگ پیام اجل میگذارد و بعد از آنکه توجه همایون اعلی از
خراسان بعراق و تمکن آنحضرت بر سریر سلطنت موروثی ایران مسموع طایفه جلیله شاملو گردید اگرچه علیقلیخان
بنابر عنادی که فیمابین واقع بود از امداد مرشدقلیخان مایوس بود اما بمحض غیرت و خلوص طویت و غلامی
چند ساله این دولت عظمی تا ممکن و مقدور بود کوشش نموده تمسک داشتند که اوزبکیه قدم بر خاکریز نتوانند نهاد
چند مرتبه بیرونیان هجوم نموده بخندق در دو سه مرتبه قریب سیصد چهارصد نفر بشهر درآمدند و محصوران مردانه
بمدافعه کوشیده بسیاری از بهادران نامی را بر خاک هلاک انداختند تا آنکه مدت محاصره بامتداد کشید و از
هیچ طرف نسیم امدادی نوزید و از فقدان اذوقه و ماکول نامناسب و عفونت هوا بیماری عظیم در شهر بهم رسید
از عوام بخواص لشکر سرایت کرده هر روز خلقی کثیر از ترک و تاجیک راه عدم می پیمودند و بدینجهت اختلال تمام بحال
محصوران راه یافته از مصادمه عاجز گشتند و بعضی از اهل خراسان که در قلعه بودند خصوصا ملا میر باخرزی که سالها
نمک پرورده این دولت بود حرام نمکی کرده برجی از بروج شهر را که در عهده اهتمام او بود خالی گذاشته به بیرونیان
ملحق شد و بی سرانجامی قلعه و عجز و اضطرار بقیه سپاهیان و عدم قوت و قدرت ایشان را چنانچه بود بعبدالله خان
خاطرنشان کرده اظهار دولتخواهی اوزبکیه نموده در تسخیر قلعه سعی کردن گرفت علیقلیخان از اعیان طایفه شاملو

بهر بود اق سلطان را با ابو طالب بیک ارد و بادی سنونی خود که با او نسبت قرابت داشت با چند نفر از معتمدان
بیرون فرستاد که با عبدالله خان عهد مصالحه نموده قرار دهد که جماعت قزلباش راه دهند که دست
از ممالک باز داشته با خانه کوچ و اهل و عیال بیرون روند عبدالله خان که در اول انحال انمعنی منتهای
مطلبش بود درینوقت بتحریک ملا میر و مفسدان حرام نمک خصوصا میرزا بی ارباب و ابو الحسن غوریانی
راضی نشده و ما الکه در این سلطان و رسم کیان بنام اوران این اندازه زبان و در هیچ عهد و زمان
کشتن ایلچیان معمول نبوده و هیچیک از کشورکشایان والا شکوه مرتکب آن نگشته همگی مذموم شمرده اند
عبدالله خان بان امر شنیع اقدام نموده فرستاده ها را در دهان توپ نهاده بجانب قلعه انداخت و آتش
بیداد در خرمن عمران بیچارگان زده فی الحقیقت اسباب ناموس خود را سوخت بالجمله چون علیقلیخان
و اعیان شاملو از مصالحه مایوس شدند و ابواب خلاصی مسدود یافته بهر طریق بود قریب بدو ماه
دیگر با این لشکر خونخوار مقاومت نموده قلعه را نگاه داشتند اما اکثر بروج از نگهبانان خالی مانده بود در ماه
یازدهم شبی در رجب نقد برخلاف معتاد که علیقلیخان از برج خود بمنزل رفته بود و اکثر قزلباش از استیلای
جوع در آن شب بخانهای خود رفته بودند شخصی از بروج فریاد زده که این برج از نگهبانان خالیست جمعی
از بهادران اوزبکیه که همیشه مستعد یورش بودند خود را بپای برج رسانیده با ریسمان ببالا رفته و چند
کس را ببالا کشیدند و بهجوم درد و سه برج دیگر این عمل کردند علیقلیخان و لشکر قزلباش از همه غافل
بودند ناگاه آواز کرنای از برج و باره برآمده اوزبکیه بشهر ریختند از غایت سراسیمگی و عدم قدرت احدی
از مستحفظان بدافعه ایشان نپرداخته دست از محافظت بروج و باره کشیده در کمال اضطرار بی اختیار
خود را بحصار اختیار الدین که در میان شهر واقع و از آثار ملوک غوریست رسانیدند و شهر هرات بدست
اوزبکیه درآمده قتل و غارت و یغما در شهر شیوع یافته آتش بیداد بنوعی مشتعل گشت که زبانه بکره اثیر رسید
علیقلیخان و جمعی از طایفه شاملو و غیرهم که در حصار اختیار الدین پناه جسته بودند دو روز در کمال پریشانی
و اضطرار بسر برده چون آذوقه و اسباب حصارداری در حصار نبود حیران کار خود گشته عبدالله خان چون
خبری از احوال حصار مذکور نداشت و تصور مینمود که محصوران انجا جمع قلیل اند و آذوقه بسیار دارند و بکمند گشادن
آن ارک سعی بسیار خواهد کرد و معامله بامتداد خواهد کشید بوساطت مهربانی آتالیق و میر قلباباکوکلتاش و

امرا



و امرای معتبر اوزبکیه بعلیقلیخان پیغام کرد که اگر ترک قلعه داری کرده ارک را بسپارد و متملکات خود را پیشکش نماید او را
مرخص سازیم که با طبقه قزلباش بهر طرف که خواهد رود مشروط بانکه آمده ما را کورنش نماید علیقلیخان و اتباع اگرچه
اعتمادی بسخن عبدالله خان و طایفه اوزبک نداشتند اما چون اراده ازلی بشهادت ایشان تعلق گرفته بود از
فقدان آذوقه چاره بیرون آمدن چاره نیافته رضا بقضا کرده کار داده اند روز سیم بیرون آمده باتفاق امرا عبدالله خان
متوجه کرباس او که در مدرسه سلطان حسین میرزا بود گشتند و اوزبکیه اکثر انصرف درآورده عبدالمومن خان
پسر عبدالله خان در باغ شهر بود امرا او را بدیدن عبدالمومن خان بانجا بردند آن سست پیمان باراده خود
یا باشاره پدر علی اختلاف الروایتین جمعی از بهادران اوزبکیه را که اکثر برادر و پسر و اقوام ایشان در
محاربات ایام محاصره بدست قزلباش کشته شده بودند تحریک نمود که از طبقه قزلباشیه انتقام کشند
در وقتی که علیقلیخان و مردم او بحوالی خانه عبدالمومن خان رسیدند امرا اوزبکیه گفته بودند که با شمشیر و
یراق بخدمت بادشاه رفتن خوب نیست شمشیرها از میان ایشان گشوده بودند در ان اثنا یکدو نفر
اوزبک شمشیر کشیده یکی از شاملویان انداختند شاه محمد الله جبان تبر دست بمندیل علیقلیخان رسانید که
برادر غازی سلطان شاملو شاملو مانع دست درازی او شده خنجر برو انداخت جمعی دیگر از اوزبکیه بجانب
ایشان شمشیرها کشیدند قزلباشیه چون مشاهده انحال کردند بهم برآمده دانستند که حال چیست کلمه شهادت
بر زبان آورده همگی عرصه تیغ فنا گشتند القصه مجموع بیرون آمده دست از جان شیرین شسته در آن واقعه
هولناک شربت شهادت چشیدند عبدالله خان بعد از وقوع این حال حکم بقتل عموم قزلباش نموده اوزبکیه
بنوعی مبالغه در قتل و غارت نمودند که بسیاری از مردم تازیک نیز با وجود موافقت مذهب باولیا قزلباش
کشته شدند و جمعی از طایفه شاملو و غیر ذلک را باسیری گرفته بجانب ماوراء النهر فرستادند خواین معظم
شاملو را جهت بدست آوردن ذخایر و دفاین بتعیین و شکنجه کشیده دقیقه از دقایق آن تا مرعی نگذاشتند
و بعد از شکنجه بسیار و اخذ اموال برهنه و عریان سر میدادند کمتر کسی از آن بلیه نجات یافت قلیلی از آن طبقه
که در منقول لباخریده بودند شبها بیرون آمده پیاده و برهنه پای سر بصحرا نهاده راه فرار می پیمودند چندگاه
رافضی کشتن در انملک رواج داشت هر کس عداوت قدیم باکسی داشت فی الحال برفض منسوب ساخته و جاهل
نادان را گواه گذرانیده قاضی متدین مذهب حنفی بی تامل حکم بحرق و قتل آن بیچاره مینمود و بهر کس گمان

متولی بوده بمصادره اوزبکان گرفتار بود مجملا چندگاه رعایا وعجزه پایمال رنج و عنا بودند تا آنکه عبدالله خان
حکومت آن ولایت بمیر قلبابا کوکلتاش که از اعیان سمرقند و مرد فاضل صاحب طبیعت بود و حق خدمت
قدیم در خدمت خان داشت و محل اعتماد او گشته رتبه امارت و منصب عالی صدارت جمع داشت
تفویض نمود مشار الیه اندک اندک شیوه ملکداری و رعیت پروری پیش گرفته ابواب جور
و اعتساف مسدود و متعصبان مذهب را از آزار و اضرار بقیة السیف خلایق ممنوع ساخته بالتیام جراحات
بیچارگان پرداخت و فی الجمله استقامتی در آن ملک پدید آمد القصه عبدالله خان بعد از فتح و تسخیر هرات
عنان عزیمت بصوب مشهد مقدس معلی معطوف گردانید و ابراهیم خان برادر مرشد قلیخان که حاکم
مشهد مقدس بود خواست که بمتانت رای و حسن تدبیر شر آنگروه را درین سال از سر ساکنان
آن بقعه شریفه دفع نماید با وکلای عبدالله خان ابواب الفت و آشنایی مفتوح ساخت و تحف و هدایا
بخدمت خان فرستاده عرض کرد که چون لشکر اوزبک مدت مدید که از اوطان جدا افتاده در تسخیر
قلعه هرات مشقت بسیار کشیده اند و هرگاه متوجه محاصره مشهد مقدس گردند استعداد قلعه داری
در مردم این ولایت بیشتر است و جهت حفظ و حراست روضه مقدسه حضرت امام الجن و الانس در قلعه داری
زیاده از مردم هرات سعی و کوشش بسیار خواهند کرد و موکب عالی را توقف بسیار درین ولایت میباید
کرد و لشکریان زحمت بسیار خواهند کشید و مع ذلک پادشاه ما بر مسند سلطنت و پادشاهی مرفهی
تمکن یافته با عموم سپاه قزلباش از پای تخت همایون بیرون آمده متوجه خراسانست و اگر در اثنای
محاصره مشهد مقدس قدم باین ولایت نهند معلوم نیست که طایفه اوزبک که درین دو سال یساق
خراسان کشیده باشند تاب مقاومت لشکر بیحساب قزلباش توانند آورد اولی آنست که درین سال
بسعادت کوچ فرموده متوجه مقر سلطنت گردند و ما را مهلت دهند که در سال آینده اگر پادشاه ما در خراسان
بوده باشد ایشان نیز بدانچه صلاح دولت خود دانند عمل نمایند و الا احتیاج نهضت موکب عالی نیست هر کس
از امرای اوزبکیه را فرستند ما مملکت را سپرده راه خود میگیریم عبدالله خان را این سخنان معقول افتاد و آوازه توجه
موکب همایون نیز باو رسیده بود بعد از کنکاش مکرر صلاح در مراجعت دانسته ترک محاصره مشهد نمود
بمحقر پیشکشی قناعت کرده طبل ارتحال کوفته متوجه جانب سرخس شد و چون بپای قلعه سرخس رسید در حوالی شهربند

فرود آمده



فرود آمده میر ابن حسین خان حاکم آن ولایت که ولد میرحسین سلطان فیروز جنگ است و از زمان شاه جنت مکان
در سلک امرای جغتای خراسان منسلک و درین عهد حاکم سرخس بود ابواب شهر و قلعه را مسدود ساخته
لوازم حفظ و حراست مرعی میداشت و جماعت جغتای ملازمان او نهایت مردانگی نموده اوزبکیه را پیرامون
شهربند نگذاشتند عبدالله خان قریب چهل روز نشسته کاری نساخت و بسیاری از جنود اوزبک در
محاربانی که فیمابین روی نموده ضایع شدند بالاخره سخن از وعده و وعید کرده جنگ را در باقی گذاشتند
و عبدالله خان بمحقر پیشکشی قناعت نموده طبل ارتحال کوفت بعد از رفتن او امرای قزلباش تا غوریان
در تصرف داشتند و از غوریان تا کنار مرغاب بتصرف اوزبکیه در آمده میر قلبابا حاکم و فرمانروا گشت در ایامی که
عبدالله خان در حدود مشهد مقدس بود اوزبکیه چنانکه عادت ایشانست بنهب و غارت و خرابی مملکت
قیام داشتند صلحا و نقبای مشهد مقدس عریضه موعظت آمیز بیرون فرستادند که شاید باعث و وسیله دست
از خرابی باز داشتن متعرض محصولات که اکثر بسرکار فیض آثار متعلق بود و مدار معاش جمعی کثیر از خدمه آستانه
مقدسه است نگردند علما و فضلای اوزبکیه در جواب عریضه مکتوبی بنقبای مشهد مقدس فرستاده و مولانا محمد
مشکک رستمداری جوابی نوشته فرستاد صورت هر دو مکتوب درین صحیفه درج افتاد که ارباب فطنت و
اصحاب تمیز از مطالعه آن بهره ور گشته حسن عقاید ارباب حق و بطلان ظهور یابد **مکتوب علمای ماوراءالنهر
در جواب خدمه روضه متبرکه و نقبای مشهد مقدس معلی** پوشیده نیست بر هیچ مومن عالم که تعرض باموال
و نفوس کسانی که گوینده کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله اند مادام که از ایشان افعال و اقوالی که موجب کفر است
صادر نشود و عمل بطریقه مرضیه سلف و ائمه اثناعشر رضی الله عنهم مینموده باشند جایز نیست اما وقتی که با تکلم
باین کلمه طیبه مذهب اهل سنت و جماعت و طریقه علما و انقیاد را بالکلیه مهجور کرده و مومنان را بایمان اول بکلی گذاشته
اظهار طریقه شنیعه تشیع نموده سب و لعن حضرات شیخین و ذی النورین و بعضی از ازواج طاهرات رضوان الله علیهم
که کفر است تجویز کنند بر پادشاه اسلام بلکه بر سایر انام بنابر امر حضرت ملک علام قتل و قمع انها لاعلاء الدین
الحق واجب و لازمست و تخریب ابنیه و اخذ اموال و امتعه ایشان جایز و اگر پادشاه زمان و خلیفه دوران
خلد ظلاله در جهاد که باتفاق و اجماع علما واجب و طریق حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و اصحاب کرام
و اولاد عظام است با وجود استطاعت و قدرت تساهل نماید چگونه از عهده سوال و جواب ملک متعال که

یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا و لا یقبل منها شفاعة و لا یؤخذ منها عدل و لا هم ینصرون که بآیه کریمه فلنسئلن الذین ارسل الیهم و غیرها ثابت شده تواند بیرون آمد و هر عاقلی که بمقتضای عقل رفته در آیات و احادیث و اخبار تامل نماید ظاهر میگردد که جماعتی که مشرف بشرف صحبت رسالت گشته طریقه بیعت و خدمت را مرعی داشته سالها در اعلای کلمه حق با کفار در رکاب آنحضرت مقاتله نموده باشند خالی از شوائب نقصان و مستحق جنان خواهند بود خصوصا آنها که بمقتضای آیه کریمه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجرة بشرف رضوان حضرت ملک منان مشرف گشته اند اولئك الذین هدی الله فبهدیهم اقتده و شک نیست که حضرات شیخین و ذی النورین از آنجمله اند که بمصاهرت و مخالطت آنسرور معزز و مکرم شده و صدیق اعظم را حضرت علیم در کلام صاحب نامیده کما یقول اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا و بمقتضای و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی جمیع اقوال و افعال آنحضرت بموجب وحی است و آنحضرت کمال توقیر و احترام ایشان مبذول داشته و در توصیف هر یک احادیث کثیره وارد گشته پس منکر کمال ایشان در کمال گمراهی و ضلال و فی الحقیقه منکر قرآن و نسبت کننده نقص بسرور انس و جان و معتقد و محب ایشان مرضی و متابع آنسرور باشد بنابر فرموده الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم امیدست که بشرف محبوبیت سبحان و غفران برسند و ایضا شجاعت و اهتمام حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در اعلای حق از آن مشهورترست که بر کسی پوشیده بماند و آنجناب در زمان مبایعه و متابعت خلق با ایشان بوده و خود نیز مبایعت و متابعت کرده پس آنجماعت که اثبات نقص بحضرت ایشان میکنند غافلند از آنکه ثبوت نقص بآنجناب لازم می آید و ایضا چگونه نسبت کردن صدیقه را رضی الله عنها با آنکه متفق علیه است که بشرف فراش آنحضرت یافته و محبوبه آنسرور بود و بعضی امور شنیعه باشنیدن آن جائز باشد و در قرآن مجید واقعست که الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات و الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات پس ملاحظه باید نمود که نسبت خبث باو منجر بکجا میگردد و ایضا زوجه یکنفر بازاری را اگر نسبت بامر شنیعی نمایند آن بازاری در کمال وحشت میگردد پس چگونه صاحب فراش خیر البشر را بامثال این خبرها که بعضی از طائفه شیعه نسبت میدهند نسبت توان داد و نعوذ بالله من ذلك



فاعتبروا یا اولی الالباب و اگر بعضی گویند که از ما امثال این امور واقع نشده و نخواهد شد شک نیست که این مهملات را میشنوند و منع نمیکنند پس ایشان نیز حکم اتحاد داشته باشند و آنچه نوشته اند که بحکم آیه و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل و حدیث لا یحل مال امرء مسلم الا من طیب نفسه چگونه اتلاف محصولات و زراعات مشهد مقدس معلی حلال باشد جواب این است که در آیه و حدیث اموال تخصیص بمؤمن و مسلم یافته و آنچه بتواتر ثابت شده که جماعت شنیعه شیعه میگویند از زمره اهل اسلام و ایمان بیرون شوند و این آیه و حدیث بنابر مفهوم مخالف که بعضی علما اعتبار کرده اند و آیات و احادیث دیگر که احتیاج بنوشتن نیست دلالت دارد بر آنکه قتل و غارت اموال و سوختن و ویران کردن زراعات و عمارات و باغات اهل کفر جائز است و هیچکس را در آن خلافی نیست و ایضا حرب با جماعتی که بیعت با پادشاه اسلام و خلیفه ننمایند جائز است باتفاق علما هر چند آنجماعت گوینده کلمه توحید و مسلمان باشند و برین دالست بعضی حروب که اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه در زمان خلافت خویش کرده اند و از این قبیل است هر دبی که اعلیحضرت خاقان با بعضی از مسلمانان نموده اند و آنچه نوشته اند که زراعات و باغات اطراف مشهد مقدس وقف سرکار مزار فائض الانوار است که آبا و اجداد حضرت خاقانی وقف کرده اند چون این دیار از جمله دار الحرب است و نزد لشکر اسلام موقوفات معین نیست او نیز حکم سایر باغات و زراعات دارد و بر تقدیری که تعیین و امتیاز یابد مصرف آنها مسلمانان خواهند بود و فتنی که بمصرف نمیرسیده باشد خلیفه را جائز است که آنرا بغازیان لشکر اسلام حلال کرده اند و آنچه نوشته اند که اکثر ساکنان این دیار از ذریت پیغمبر اند صلوات الله علیه و آله و سلم بر تقدیر تسلیم گویا آیه کریمه انه لیس من اهلك انه عمل غیر صالح را نشنیده اند و آنچه نوشته اند که همه صالح اند صلاح فرع اسلامست و آنچه نوشته اند که در مکه و مدینه و شام با علما صحبت داشته اند

ه هر کاو ردی به بهبود ندانست ه دیدن روی نبی سود نداشت ه

و آنچه نوشته اند که علما تحسین ایشان کرده اند ممنوع و بر تقدیر تسلیم بنابر عدم اطلاع بر عقیده فاسده ایشان خواهد بود و آنچه نوشته اند که ماه رجب از جمله اشهر حرام است و قتل و حرب در آن با جماعتی که در مقام حرب نیستند جائز نیست که حرمت اشهر حرم منسوخ است بنابر احادیث صحاح مشهوره و بعضی از غزوات حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در فتن آنحضرت بر سر اعادی در این شهر دلالت بر این دارد و آنچه نوشته اند که آیه و ما خلقت الجن و الانس

الا لیعبدون از محکماتست دران شک نیست ولیکن شک نیست که جهاد با کفار از اعاظم عبادات است وای
بر انجماعت که ترک عبادت نموده سب ولعن اکابر صحابه مینمایند وان مکفر ذنوب است باعث ثواب میدانند
با انکه متیقن ومتبین است که در لعن کردن شیطان که نصوص بر ملعونیت او ناطق است ثواب نیست وعجبست
با انکه در میان ایشان جمعی هستند که معانی ظاهره ایات واحادیث را میتوانند دریافت ودر ترجمهٔ ایات
واحادیث ملکتوبه اظهار ان معنی نموده ازین مذهب ظاهر البطلان بر نمیگردند وتبعیت ایمهٔ اثنی عشر
علیهم السلام وسلف نمینمایند قد بینا الایات لقوم یعقلون واگر بعضی از مضلین افترا نموده بعضی
ایمه وسلف در تقویت معتقدات فاسده برایشان خبری رسانیده اند بادرانچه ذکر کرده شد کسی را
سخنی درین باشد باید که رئیس خویش عبد الله را پیرون فرستند تا امان داده بعضی از ملازمان
رکاب همایون مناظره نماید باشد که مذهب حق بر همه ظاهر گردد والسلام علی من اتبع الهدی جواب
کتابت مذکور که مولانا محمد خشک رستمداری نوشته نتایج افکار ورشحات اقلام در ربار افاضل ما ورا النهر
هدیهم الی السبیل الرشاد وحفظهم الله تعالی وایانا عن التعسف والعناد بوقوف پیوسته دران باب انچه صواب
وموجب اجر وثوابست مذکور میشود بر رای حکمت ارای حضرات عالیات مخفی نماند که حضرت سید المرسلین
بر وجهی که در کتب شیعه واهل سنت مسطورست امت را بکتاب الله وعترت طاهره مامور ساخته وچون حضرت
امام الجن والانس سلطان ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا در بلاد عجم غریب واقع شده راقم این
مرقوم محمد خادم برای احترام غربت انحضرت وبواسطه فیوض برکات که از روح مطهر انحضرت بافته وذکران درین صحیفه
مناسب نیست از سایر حضرات ملازمت ایشان را اختیار نموده نه با فزایش الغنی دارد ونه با اوزبک کلفتی
بی میل وعناد با طایفه بعد از تحقیق وتفتیش در امور دین تحصیل یقین کرده انچه مقتضای حدیث وقران وموافق امر
حضرت رسالت است اختیار نموده لزدی انصاف کلمه چند بعرض میرساند اگر قبول انظار افادت اثار حضرات
شود فهو المراد والا ع من انچه شرط بلاغست با تو میگویم ✿ تو خواه از سخنم پند گیر وخواه ملال ✿ ومیر این سخن
کس صاحب وقوف کامل وانصاف شامل میتواند بود وانچه از طلبه ما وراء النهر که تردد اینجا نموده اند مسموع
شده است که نواب اعلی خاقانی باین دو صفت حمیده اراسته اند واز امراء ایشان کوکلتاش بهادر وجمعی دیگر
بفنون فضایل پیراسته اند اما تصدیقی که از ایشان الی الان بحکایات علماء ما وراء النهر واقع شده بنا بر مثل مشهور



که چون تنها بقاضی روی راضی ایی معتبر نیست چه فضلاء مذهب ایمهٔ اثنا عشر مجلس سامی ایشان مشرف نشده اند
وعلماء اهل سنت چنین خاطر نشان کرده اند که مذهب شیعه مبتدع ومخترعست واصلی ندارد واگر بعد از
تحقیق حال وتفتیش اصول واحوال فریقین در اختیار احد المذهبین امری فرمایند بحکم کلام الملوک ملوک الکلام
مطاع ومتبع خواهد بود مجملا در طریق شیعه وسنی کتب کثیره در احادیث مضبوط شده اما احادیثی که
متفق علیه هر دو فرقه باشد معتمدست واحتیاط مقتضی انست که انچه متفق علیه باشد بواسطه منافات
حدیث مختلف فیه متروک نشود زیرا که اهل اسلام منحصر درین دو فرقه اند چه اگر خلیفه بحق بعد از پیغمبر صلی الله
علیه واله وسلم بلافصل ان ثم بود رسول الله ابو بکر را میدانند اهل سنت اند واگر حضرت امیر المومنین
علی ابن ابیطالب علیه السلام را میدانند شیعه اند وقول ثالث نیست پس انچه متفق علیه فریقین باشد
مجمع علیه اهل اسلامست وترک مجمع علیه برای مختلف فیه باطل بعد از تمهید این مقدمات کوییم انچه مرقوم قلم
حضرات عالیات شده بعد از تنقیح وتلخیص حکم بکفر شیعه ال پیغمبرست بدلایل متعدده اول انکه حضرت پیغمبر
صلی الله علیه واله مدح خلفای ثلث فرموده اند وسخن انحضرت بمقتضای ایهٔ کریمه وما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی وحی است وشیعه که مذمت خلفای ثلاث میکنند مخالفت وحی مینمایند ومخالف وحی
کفرست جواب انست که ازین دلیل قدح خلفاء ثلاث وبطلان خلافت ایشان لازم می اید زیرا که در شرح
مواقف از امدی که از اکابر علمای اهل سنت است منقولست که بوقت رحلت حضرت پیغمبر در میان اهل اسلام
مخالفت چند واقع شد مخالفت اول انست که حضرت در مرض الموت فرموده ایتونی بقرطاس اکتب لکم شیئا
لن تضلوا بعدی عمر بدین راضی نشده گفت ان الرجل غلبت الوجع وعندنا کتاب الله حسبنا پس
صحابه اختلاف کردند تا اواز بلند شد وحضرت پیغمبر ازرده شده فرمود که برخیزید که نیست من تنازع سزاوارست
واین حدیث در اوایل صحیح بخاری ودر اکثر کتب اهل سنت بعبارات مختلفه مذکورست ومخالفت دوم انکه
حضرت در مرض الموت جمعی را مقرر ساخت که بهمراه اسامه بن زید بسفر روند وبعضی ازان جمع تخلف نمودند
وبسمع مبارک حضرت رسید مبالغه تمام فرمودند جهزوا جیش اسامه لعن الله من تخلف عنه ومعهذا
خلفای ثلاث داخل جیش اسامه بودند متابعت نکردند پس کوییم امری که حضرت در باب نوشتن وصیت
فرمودند بمقتضای ایهٔ کریمه مذکور بمنزلهٔ وحی است ونفی که عمر کرد رد وحی است ورد وحی کفرست بما اعترفتم

علی دال علیه قوله تعالی ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون وکافر قابل خلافت
نیست پس هرگاه کفر عمر وسلب قابلیت خلافت از و ثابت شد بنابر دلیل شما لازم است که ابوبکر
وعثمان نیز خلیفه نباشند تا خرق اجماع مرکب نشود چه مذهب جمهور اهل سنت هر سه ایشان
خلیفه اند وبمذهب شیعه هیچکدام خلیفه نیستند اینکه عمر خلیفه نباشد وابوبکر وعثمان باشند موافق
رای هیچکس از اهل اسلام نیست ونیز تخلف از جیش اسامه بمقتضای دلیل مذکور کفر است ومتخلفان
خلفای ثلثه اند باتفاق واز هر یک از روایتین مذکورتین بوجوه منکثره اثبات مذهب شیعه ونفی
غیران لازم می آید وتفصیل ان درین صحیفه نمیگنجد واهل شیعه در اثبات مذهب خود ونفی انجاع چندان
دلیل معقول ومنقول دارند که احصاء ان از ملک متعال میداند واین صحایف گنجایش تذکار ان ندارد والله
یحق الحق وهو یهدی الی سبیل الرشاد دیگر چون حضرات در صحیفه شریفه اعتراف نموده اند که فعل حضرت پیغمبر
نیز وحی است والواقع ایضا کذلک پس گوییم اخراج حضرت رسول مروان را از مدینه وحی است وآوردن عثمان
او را بمدینه وتفویض امور عظیمه باو نمودن رد سخن حضرت است وکفر است بدو دلیل اول انکه حضرات فرموده اند
دوم انکه قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الاخر یوادون من حاد الله ورسوله
دلایل متین جهرای تحقیق حق وتزهیق باطل بر مسئله امامت بر اثنا وحدلا بسیار است ولیکن در خراسان مثل
مشهور است که بوسه به پیغام نمی باشد اگر شرف ملازمت میسر شود معروض خواهد شد ٥ بهر جمعیتی حل تو
جوییم لعل الله یجمعنی وایاک اما شرطی که مناظره بمقدمات علمی باشد نه نشیمه وبوکده وقلمزانش ونیز
مدح خلفاء ثلاث از حضرت پیغمبر صلعم متفق علیه نیست چه در کتب شیعه اثری از ان ظاهر نیست وانچه دلالت
بر ذم ایشان کند مثل روایتین مذکورتین وغیرها در کتب فریقین مسطور است ونیز بعضی از اهل سنت
تجویز وضع حدیث برای مصلحت کرده اند پس اعتماد بر حدیث متفق علیه نیست خصوصا وقتی که ناقل ان تجویز
وضع حدیث کند یا عادل نباشد وخبر متفق علیه دلالت بر خلاف ان کند ومخالفت خبر واحد سیما خصوصیات
مذکوره لا نسلم که کفر باشد والا ع پس در همه دهر یک مسلمان نبود چه مخالفت اخبار احاد از مجتهدین
واقع شده وتعظیم وتوقیر پیغمبر نسبت بخلفاء ثلاث قبل از صدور مخالفت از ایشان دلالت بر سلامت
وحسن عاقبت نمیکند چه عقوبت قبل از صدور عصیان با انکه معلوم الصدور باشد لایق نیست لهذا حضرت



علی علیه السلام از عمل ابن ملجم علیه اللعنه خبر داد وعقوبت نفرمود در روایتی که دلالت بر حسن فعل مخصوص کند
مفید مطلوب نیست چنانکه در آیه لقد رضی الله مذکور میشود دوم انکه بمقتضای لقد رضی الله عن
المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة خلفاء ثلاثه برضوان ملک منان مشرف شدند پس ب
ایشان کفر باشد جواب انکه مدلول ایه عند التوفیق رضاء الله است از ان فعل مخصوص که بیعت است کسی
دغدغه ندارد که بعضی از افعال حسنه مرضیه از ایشان واقع شده سخن در انست که بعضی از افعال قبیحه
از ایشان صادر شد که خلاف عهد وبیعت است چنانکه در امر خلافت مخالفت نص حضرت پیغمبر که در کتب
فریقین است مذکور است نمودند وغصب خلافت کردند وحضرت فاطمه علیها السلام را ازرده ساختند و
چنانکه در صحیح بخاری مسطور است واین عبارت در صحیح مذکور نیمه این روایت است فخرجت عنه
ولم یتکلم معه حتی ماتت وفقیر خود در صحیح مشاهده کردم ونیز در صحیح بخاری در مناقب حضرت فاطمه
علیها السلام مذکور است که من اغضبها فقد اغضبنی ودر مشکوة در مناقب انحضرت منقول است که من
اذاها فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله وکلام صادق بمضمون ان الذین یوذون الله
ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة ناطق است حاصل که بواسطه این افعال ذمیمه ومنع وصیت
حضرت وتخلف از جیش اسامه وغیرها که باحصا در نمی آید مورد مذمت شدند چه سلامت عاقبت بحسن
خاتم اعمال ووفا کردن بعهد وبیعت حضرت رسول متعالست صلی الله علیه واله وسلم وهر کس بسعادت سلامت
عاقبت مستعد نشود بواسطه نقض بیعت ومخالفت حضرت رسول مستوجب عقوبت میشود چنانکه آیه کریمه
ومن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله برین شاهد است دلیل سوم انکه
حضرت الله تعالی ابوبکر را صاحب پیغمبر خوانده وصاحب قابل ذم نیست جواب انکه اذ قال لصاحبه وهو
یحاوره دلالت بر انکه مصاحبت میان مسلم وکافر واقع است ومصاحبت او نسبت موافق الطرفین است
همچون اخوت پس همچنانکه هر یک از برادران نسبت بدیگری برادر است خواه مسلم وخواه کافر هر یک از نسبت
بدیگری مصاحب وهمراه است خواه مسلم وخواه کافر وایه کریمه یا صاحبی السجن ء ارباب متفرقون
خیر ام الله الواحد القهار موید مقصود است چه صاحب کشاف وبیضاوی تفسیر ان بصاحبی فی
السجن کرده یعنی این دو صاحب من در زندان پس یوسف عم که پیغمبر است دو کس را صاحب خوانده که بت

بوده‌اند چنانکه هم آیه مذکوره دلالت صریح دارد و برین سبیل ظاهر شده که مجرد صاحب پیغمبر بودن دلیل خوبی
و نیک جاری شده بقلم خجسته رقم حضرات که هر کرا روی بمقصود نداشت دیدن روی نبی سود نداشت
اما از حضراتی که دعوی ادراک دقایق قرآنی نموده‌اند بغایت مستبعد نمود که در بیت مذکور بجای هر کرا
هر که او نوشته رابطه مصرعهای مذکور را برداشته‌اند و هر مصراع را فی نفسه ناتمام گذاشته‌اند باین
دقیقه متنبه نشده روح ملا جامی را آزرده ساختند ولیکن چون غارت و تالان بر کافه اهل خراسان
واقع شده خانها خراب شد حضرت مولوی نیز از آنجا غمت اگر یک بیت او نیز خراب شده باشد
باکی نیست البلیة اذا عمت طابت و از اشعار عرب نیز استشهاد هست اما صلاح در ذکر آن نیست التماس
از آن حضرات است که مجرد ایهام لفظ بلا تامل در معنی استدلال نفرمایند دلیل چهارم آنکه حضرت مرتضی علی
علیه السلام با وجود کمال شجاعت در وقت متابعت مردم با خلفای ثلاث بود منع نفرمودند این دلیل
حقیت بیعت است و اگرنه قدح آنحضرت لازم می‌آید جواب آنکه قبل از آنکه حضرت امیر از تکفین و تجهیز حضرت
رسول فارغ شود خلفای ثلاث در سقیفه بنی ساعده اصحاب را جمع کرده برای ابی بکر علیه ما یستحق بیعت گرفتند
بوجوهی که ذکر آن درین صحیفه نمی‌گنجد و آنحضرت بعد از اطلاع برای قلت اتباع و بیم هلاک اهل حق با باغی دیگر
مباشر حرب نشدند این دلالت بر حقیت ایشان نمیکند چه حضرت امیر با کمال شجاعت در ملازمت حضرت
پیغمبر بوده و حضرت پیغمبر در شجاعت و قوت کمتر از آنحضرت نبود چنانکه اخبار و آثار برین دالست که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و حضرت امیر علیه السلام و سایر صحابه باتفاق قریش جنگ نکردند و از مکه معظمه مهاجرت نمودند
و بعد از مدتی که متوجه مکه شدند در حدیبیه صلح فرموده مراجعت نمودند پس هر وجهی که برای جنگ ناکردن
حضرت پیغمبر و امیر و سایر صحابه گنجد جهت جنگ ناکردن حضرت امیر کافیست مع شیئ زاید چه حقیت کفار قریش
مطلقا متصور نیست و نزد اهل تحقیق این نقض در بالا نیز جاریست چه فرعون با دعوی خدائی چهارصد سال
بر مسند سلطنت بوده و هر یک از شداد و نمرود و غیرها مدتی برین دعوی باطل می‌بودند و حضرت الله تعالی
با کمال قدرت ایشان را هلاک نکرد تا خلق بسیار گمراه اعتقاد آوردند هر گاه در ماده الله تعالی تاخیر در دفع
خصم گنجد در ماده بنده بطریق اولی خواهد بود و آنچه فرموده‌اند که حضرت امیر علیه السلام با ایشان بیعت کرده
وقوع آن بلا اکراه و تقیه ممنوع است و تحقیق آن درین صحیفه نمی‌گنجد غرض که شارح عقاید نسفی در بحث سب شیخین



کفریات اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را از کبار فرق اسلام شمرده و صاحب مواقف نیز
برین رفته و وجوهی که برای تکفیر شیعه توهم کرده‌اند او رد کرده و امام محمد غزالی سب شیخین را کفر ندانسته و شیخ
اشعری شیعه بلکه جمیع اهل قبله را کافر نمیداند پس آنچه حضرات در تکفیر شیعه فرموده‌اند نه موافق سبیل
مومنانست و نه مطابق حدیث و قرآن با وجود آنکه مفهوم تشیع آنست که در صدر صحیفه معلوم شد و
سب و لعن در و معتبر نیست میگنجد که نام خلفای ثلاث هرگز بر زبان شیعه جاری نشود و اگر جاهلان شیعه
حکم بوجوب لعن کنند سخن ایشان معتبر نیست همچنانکه جاهلان اهل سنت حکم بوجوب قتل شیعه
میکنند و این حکم مطلقا مقتضی انکار سلف و اطار خلف نیست و آنچه فرموده‌اند که هر کس استماع بعضی
حکایات کند و منع نکند کافرست عقلا و شرعا دلیل برین نیست و قال الشیخ ابن سینا من تعود
ان یصدق من غیر دلیل فقد انسلخ عن الفطرة الانسانیه و آنچه از خبث و فحش در باده عایشه بشیعه نسبت
کرده‌اند حاشا و ثم حاشا که هرگز واقع شده باشد چه نسبت فحش بکافه او میان حرمت چه جای حرم
حضرت رسول اما چون عایشه مخالفت امر وقرن فی بیوتکن و لا تبرجن نموده ببصره آمد و بحرب
حضرت امام زمان اقدام نمود بحکم حدیث حربک حربی که فریقین در مناقب آنحضرت نقل نموده‌اند و محاربت حضرت
پیغمبر یقینا مقبول نمیتوانند بود بنابرین مورد طعن شده و این ضعیف در کتاب حدیثی از کتب شیعه دیده که
عایشه در خدمت امیر علیه السلام از حرب توبه کرده هرچند قضیه حرب متواترست و حکایت توبه خبر واحد
اما بر تقدیر وقوع بعد از خرابی بصره و قتل چهل هزار نفس از صحابه و غیرهم اگر آن توبه مقبول باشد لعن برای
حرب نباید کرد و الله اعلم بحقایق الامور و هو بحکم ما بحق یوم ینفخ فی الصور و آیه کریمه الخبیثات للخبیثین
الی آخرها ابتمعنی ندارد که زوجین در محمودیت و مذمومیت من جمیع الوجوه شریک باشند چنانکه اگر یکی از زنان مستحق
بهشت یا دوزخ باشند آن دیگر را نیز چنین باید بود و الا منتقض شود بحضرت نوح علیه السلام و لوط علیه السلام
و زوجه ایشان و با آسیه و فرعون بلکه میتواند بود که آیه مذکوره ماول باشد بآنچه در آیه دیگر صریح شده الزانی
لا ینکح الا زانیة او مشرکة والزانیة لا ینکحها الا زان او مشرک جواب آنچه در تکفیر سادات عظام که
فرزندان سید انام اند مرقوم ساخته بودند محل تعجب است چه هر گاه حرم پیغمبر برخلاف امر آنحضرت سفر کنند و با شخصی
که باتفاق کافه مسلمانان خلیفه باشد و او خود مناقب آنحضرت را شنیده روایت کرده باشد جنگ کنند بواسطه

این بحکم حدیث محارب پیغمبر شود و ایضا باعث قتل چهل هزار نفس از صحابه و تابعین کرده و فرزند پیغمبر نسبت
بکسی که پیش بعضی از مسلمانان خلیفه باشد سخن سست گوید و حال آنکه نزد آن فرزند پیغمبر خلاف آنکس
ثابت نباشد و بمقتضای دلایل بر وجهی ظاهر شده باشد که آنکس مخالف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
و نقض عهد آنحضرت کرده و نیز از آن سخن فرزند پیغمبر اصلا آزار بدنی و زبانی و مالی بکسی نرسد و اگر آن سخن
خطا باشد برای آنکس که در حق او گوید ثواب حاصل شود آیا کدام ازین دو عمل اقبح و اشنع باشد سب آنکه
اول اصلا باعث قدح نمیشود و دوم موجب باشد چه تواند بود و اگر بموجب حدیث موضوع سب الشیخین کفر متمسک
شوند جواب آن ظاهر شد و اگر چیز دیگر اراده فرمایند مستفید شویم بهر حال انصاف مطلوبست و منقول در
کتب معتبره شیعه است که در وقت حضور ابن ام مکتوم اعمی در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی از اهل
حرم آنحضرت عبور نموده حضرت از آن معنی اعراض نمود آنشخص گفت یا رسول الله این شخص کور است پیغمبر فرمود
تو خود کور نیستی و علمای اهل سنت نقل کرده اند که حضرت پیغمبر صلعم عایشه را بکتف خود نگاهداشت تا تماشای جمعی
کند که در کوچه ساز می نواختند و بعد از مدتی فرمود یا حمیرا اهل سنت این قباحت را بار زنان شخصی نسبت نمیتوان
کرد و قباحت این بمرتبه ایست که تصریح آن مقدور باشد و آنچه لازم این قضیه است اگر کسی اعتقاد کند هیچ شک
نیست که کافر باشد بهر حال ما بعد از حضرت الله تعالی هیچ موجودی اشرف و اکمل از حضرت رسالت نمیدانیم
و چیزی که منافی شان جلالت آنحضرت باشد اعتقاد نمیکنیم اما فریاد از جراتهای حضرات که بواسطه میل تعصب بنیاد
موضوعه شرع و دین را ضایع کرده اند مصرع اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم مصرع که دل آزرده شوی ورنه سخن
بسیار است و آنچه در ماده نسخ حرمت اشهر حرم فرموده اند اصل عدم است که تا معتد به که نسخ حکم قرآنی
تواند نمود ظاهر شود و محاربه حضرت امیر بر تقدیر تسلیم که در بعضی ازین اشهر باشد بعد از تعدی خصم بوده ابتدا از او نبوده
بلکه حروب آنحضرت اکثر چنین بوده هرگاه کفر شیعه ثابت نباشد چنانکه از اجوبه سابقه معلوم شد وجهی
برای حلیت قتل و غارت ساکنان مشهد مقدس فرمودند ناتمام است و بر تقدیر تسلیم حضرات را اطلاع
بر سرایر و ضمایر جمعی که هرگز ندیده اند چون حاصل شد والله علیم بذات الصدور علی ای حال مزاج
پادشاه همچو آتش است و لایق علمای کرام است که بزلال موعظه تسکین التهاب آن آتش فرمایند تا خلق الله
نسوزند نه آنکه بباد فتنه آن آتش را مشتعل سازند و اصل و فرع بندگان خدا را سوخته بخاک مذلت اندازند

جواتش

13

جو آتش شونده و سرکش میباشد مصرع که دود از دل مبتلایی برآید مصرع و ظاهر است که ما این فتویهای بملاحظه اهل
سپاهی را نهایت اهتمام در استیصال بندگان خدای تعالی بهم میرسد و استیصال ایشان اگرچه کافر باشند
ملایم طبع الله تعالی که در کمال حلم است نیست چنانکه روایت شرمندگی حضرت نوح علیه السلام در روز قیامت
برای هلاک کفار و خلایق و آثار و اخبار برین دالست چه تفصیل آنها درین صحیفه نمیگنجد و هرگاه سپاهی
بفتوی علمای این کار کند معظم جواب آن در روز جزا بر علما خواهد بود بیت در آن روز کز فعل پرسند و قول
اولو العزم را تن بلرزد ز هول بیت بجایی که شرمنده اند انبیا تو عذر گنه را چه داری بیا و مخفی نماند که
ابن طاوس از علمای شیعه بود در اصول و فروع مجتهد بود و در فقه تصنیف فرموده بنابر آنکه حضرت الله تعالی
در ماده حضرت پیغمبر که دست آنحضرت و دنیا را طفیل او خلق کرده گفته که لو تقول علینا بعض
الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین
هرگاه در ماده حضرت اینهمه تهدید و مبالغه واقع شده باشد اگر دیگری در امری غلطی واقع شود چون از عهده
برون آید پس اگر حضرات عالیات طریق اتقیای سلف را مرعی داشته شیوه احتیاط منظور دارند بهتر
خواهد بود در عرصه عرصات جواب مظلومان خصوصا اطفال که بمضمون رفع القلم عن الصبی حتی یبلغ و
المجنون بغایت صعبست مصرع بجرم عشق توام گر کشی چه خواهی گفت مصرع جواب خون رفیقان که بیگناهانند مرا مراد
ازین جمله نیکخواهی است بیت و گرنه زین همه گستاخیم چه مقصود است بیت چون اکثر مفاسد عالم از اغراض فاسده دنیوی است
مناسب است که ارباب فضل ازین اغراض منزجر شوند بلکه بعد از عمری که افاضل ماوراءالنهر بحوالی مشهد مقدس
معلی تشریف آورند فقیر ازین از ابنای جنس شرمنده و اگر بواسطه قهاری نواب خاقان فریدون مکان این فقیران
از شهر بیرون نتوانستند آمد ایشان حرمت حضرت امام علیه السلام بجای آورده بسعادت زیارت مستسعد شوند
و این فقیران به برکت قدوم آن عزیزان فیروزی بلند و ایمنی بوجود نیامده فتوی بقتل فقیران دادند بارک الله
اعظم اجورکم و اصلح امورکم مصرع مکن مکن که ره جور را کناره نباشد مصرع مکش مکش که پشیمان شوی و چاره نباشد والسلام
ذکر توجه موکب همایون شاهی ظل اللهی بصوب خراسان و بقتل آمدن مرشد قلیخان و قضایا که در آن سفر
روی داد چون اخبار خراسان بنوعی که مرقوم کلک بیان گشت بعراق رسیده یکیک از گریختگان آن حادثه عظمی
بپایه سریر اعلی آمدند نواب کامیاب اعلی شاهی ظل اللهی از غصه کشته شدن علیقلیخان و قتل و نهب و اسر

طایفه شاملو بغایت آزرده گشته موجب غبار خاطر مبارک گردید مرشدقلیخان نیز ظاهرا اظهار ملالت نموده بحکایات
سپاهیانه زنگ زدای خاطر اشرف میشد و در توجه خراسان اهتمام نموده در ساعت سعد از مقر سلطنت
عظمی بشتخانه همایون بیرون زدند و محمد شریف بیک چاوشلو نواده حسین بیک قورچی تیر و کمان شاه جنت
مکان را که قورچی تیر و کمان شده بود تربیت فرموده صحرا و هامون از کثرت سبزه و ریاحین رشک سپهر بوقلمون
بود موکب همایون در حرکت آمده جهت جمعیت لشکر ظفر اثر به ییلاق لار رفتند و قرار یافت که تا هنگام ارتفاع
محصولات شتائی طی مسافت مینموده باشند در ییلاق لار ملوک رستمدار بهمن والی لاریجان و ملوک ولایت
نور و کجور که هر دو ملک جهانگیر نام داشتند و پدران ایشان چون در جبال رستمدار خودسر و خودرای برآمده
دیگری را بنظر در نمی آوردند و از ملاقات امرای قزلباش بغایت تحاشی مینمودند و همیشه یاغی بوده اطاعت قزلباش
چنانچه باید نمیکردند درینوقت بیمن اقبال همایون آن وحشی صفتان بمردم رام گشته برهنمونی بخت [illegible]
باردوی همایون آمده بشرف ملازمت عتبه علیا مشرف شده حلقه اطاعت در گوش و غاشیه بندگی بر دوش
گرفتند والحق وقوع اینحال در نظر دانایان روزگار دید و از مواید اقبال نموده موکب همایون چند روز در آن ییلاقات
بسر برده همه روزه عسکر اقبال مآثر باردوی کیهان پوی میرسیدند در ییلاق مذکور هنده بیمنت و بخت پاینده
بی ظلمت نواب کامیاب فرزندی ارجمند کرامت فرموده بسلطان حسن میرزا موسوم گشت اما در اندک زمانی
حیات مستعار را بدرود کرده بعالم جاودانی شتافت امید که حضرت حق قدیر تعالی شانه بر عمر و دولت والد
بزرگوارش افزوده بمرادات دو جهانی فایز گرداناد بمنه و کرمه القصه موکب همایون از راه فیروزکوه بدامغان رفته
نزول اجلال فرمودند چون بعضی مقدمات که ارباب صلح میانه نواب غفران پناه جهانبانی و فرهاد پاشا تمهید یافته
ولی آقا چاشنی گیرباشی از روم باتمام آمده بود در آغاز جلوس همایون جمعی نیکخواهان اینطرف رضا نمیدادند
و تا غایت صورت نیافته در عقده تعویق مانده بود درینوقت که برحسب ضرورت سفر خراسان اختیار نموده بودند
و خبر تسخیر بلده هرات و تسلط عبدالله خان اوزبک واقع گردیده و اگر سپاه قزلباش مشغول مهمات آذربایجان
و محاربه رومیان میشدند از دو طرف با دو پادشاه و دو دشمن دشمنی کردن مناسب وقت نمینمود و مرشدقلیخان
تن بمصالحه مذکور و شرایط آن درداده قرار یافت که چند روز در چمن بسطام رحل اقامت انداخته ترتیب اسباب
مقدمات صلح و فرستادن ایلچی سخندان در مرافقت ولی آقا پرداختند که خاطر از طرف آذربایجان اطمینانی داده خاطر آسوده

بجا

14

بجانب خراسان کوچ کرده کمند همت بر کنگره تسخیر هرات انداختند و چون از دامغان کوچ کرده در موضع شاهرود نزول
اجلال واقع شد از اقتضای قضا و مقدرات ازلی قضیه قتل مرشدقلی بوقوع انجامید و آن داعیه بتعویق
افتاد و شرح این واقعه عبرت بخش آنکه سابقا مرقوم قلم وقایع رقم گردید که در معرکه سوسفیدر نیز مرشدقلی
بر علیقلیخان لله حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ظفر یافته آنحضرت برحسب تقدیر و حکمت بالغه حق قدیر جل شانه
بمشهد مقدس معلی تشریف آوردند و مرشدقلیخان بلوازم للکی و اتالیقی پرداخت اطوار او مرضی خاطر اشرف نبود
در بدسلوکی او کمال آزردگی داشتند غایتش در عهد شباب بشیوه پیران فراخ حوصله عمل فرموده بجهت استحکام
بنیان دولت ابد پیوند با او بمدارا میگذرانیدند و بعد از آنکه بعراق آمده بر سریر دولت و فرماندهی عرصه
ایران تمکن یافته با وجود افزونی اعوان و انصار و ظهور سلوک ناهنجار بجهت سعی و اهتمامی که از او در راه این دولت
بظهور میرسید تاب تسلط و استیلای او آورده عنان اختیار بکف کفایت او داده بودند که نفس نفیس
همایون در هیچ امری از امور مدخل نمیفرمودند تا آنکه در دارالسلطنه قزوین بعد از خبر واقعه هرات و تقبل
درآمدن علیقلیخان پای از اندازه ادب بیرون نهاده اراده مصاهرت این دودمان نموده درین باب
مبالغه بسر حد افراط رسانید از سلاطین نامدار و پادشاهان کامکار این گونه عنایات بظهور آمده به قدر
مخلصان وفاکیش را بدین مرتبه گرامی بلندی افزوده اند اما بندگان درگاه را چه حد و یارا که صاحب این داعیه
گردند و لهذا هر چند سعی نمود صورت نیافت و عاقبت نتیجه بی ادبی یافت بعضی از طایفه استاجلو که نیکخواهان
او بودند خصوصا محمود بیک صوفی علانیه با او میگفتند که این پادشاه در اندک وقت دفع تو و عنقریب بر اضایع
کرده اویماق استاجلو بخاک تیره برابر خواهد شد و خیالات فاسده در سویدای خاطر راه داده بود که حضرت
اعلی بفراست و دانش خدا داد یا باخبار بعضی از نیکخواهان نمک حلال خیالات تباه این هرزه درایان بیهوده گو
را دریافته از آنجا که مقتضای عقل دوراندیش بود بدظنه شده بفکر و تدبیر کار او افتاد و بدرر اگر در علاج این
نوع حادثه عظمی غفلت ورزیدن از طریق حزم و احتیاط کار آگاهان خردپرور دور مینمود لیکن چون سفر خراسان
و امور عظیمه در پیش بود آنحضرت از غایت تهور تغافل ورزیده بمحض قلوب ظاهربینان عالم صورت با او مدارا
میکردند و ضبط حال خود کرده روزی میگذرانیدند تا آنکه مرشدقلیخان بدسلوکی را از حد اعتدال گذرانیده بسر حد
افراط رسانیده و درینوقت بزرگاوان نشو و نما و استیلای قوت غضبی و حدت طبع و آتش مزاجی بود بعنوان

ایام صبی سلوک میکرد و زیاده ازین تغافل ورزیدن در حوصله دولتخواهان جان نثار نگنجیده عرق حمیت شاهانه
بحرکت درآمده نایره غضب در کانون ضمیر منیر همایون شعله فروز گشته دفع او را بر ذمت همت لازم
شمرده و چون اهل عراق با او صفائی نداشتند از زمره طایفه استاجلو ساکن عراق ایب بیک
قراسالو کوشک علی که بجهت آشنائی علیقلیخان فتح اغلی از جانب مرشد قلی بمصادره گرفتار گشته
کمال آزردگی از او داشت از روی عقیدت و اخلاص در رضای خاطر مبارک اشرف جسته باتفاق
قراحسن جاوشلو قورچی تیر و کمان که از زمره خراسان آمده بالجمله دولتخواه و رضاجوی خاطر
همایون شاهی ظل الهی بود و الله وردی بیک زرگرباشی و محمد بیک ولد اسلمش بیک ساروقجی
بالطوع و الرغبه متکفل دفع او گشته منتظر فرصت بودند از طبقه تاجیکیه و ارباب قلم میرزا محمد که در زمان
ابوطالب میرزا وزیر اعتماد الدوله شده بود با ارباب مواضعه همزبان و محرک اراده ایشان بود
تا آنکه در شبی که نزول اجلال در شاهرود بسطام واقع شده بود و مرشد قلی بطریق معهود بکشیک
آمده در خیمه دولتخانه مبارکه که در پیش اوتاق خوابگاه اشرف نصب مینمودند خوابیده بود نصف شب
که اهل کشیک اکثر در خواب بودند نابردها فرصت یافته با شمشیر آخته بر سرش آمده اول ایب بیک
شمشیر زده و بعد از و قراحسن و رفقا باتمام کارش پرداختند و وقوع این واقعه نتیجه بی اخلاصی و
بی ادبیهای او تواند بود که اینهمه سعی و ترددات او در اعلای لوای دولت اشرف محض جاطلبی
و استعلا بر مسند بزرگی و اغراض دنیوی خود بوده که در آئینه خاطر فیض مظاهر پرتو انداخته بالاخره
کار او باینجا کشید الفصه بعد از کشته شدن او همانشب میرزا محمد را که نوید وزارت یافته بود طلب
فرموده حسب الوعده بمنصب وزارت دیوان اعلی سرافراز شد از تبعه مرشد قلیخان جمعی که بملاحظه
خاطر او از خدمت اشرف تقاعد ورزیده سلوک ناهنجار مینمودند مواخذ و گرفتار گشتند و ابراهیم خان
برادر مرشد قلیخان که حاکم مشهد مقدس بود از آن منصب معزول گشته مولخدات بیک برتبه بلند
خانی سرافراز گشته اسباب و یراق مرشد قلی باو عنایت شد و ملازمان او بملازمت مشارالیه مامور
شدند الله وردی بیک زرگرباشی برتبه امارت سرفراز گشته لقب سلطانی یافت و الکاء جرباذقان
و محلات باو شفقت شد محمد بیک ساروقجی بداروغگی دارالسلطنه اصفهان سربلند گردید قراحسن قورچی

تیر وکمان



تیر و کمان شده رتبه ارجمند خانی علاوه آن گردید و بالاخره بدیگر شفقتهای گوناگون سرافرازی یافت و
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که تا غایت در امور سلطنت و پادشاهی مدخل نمیفرمودند بنفس نفیس
متکفل امور دین و مهام دولت گشتند بعد از قتل مرشد قلیخان همان روز کوچ واقع شده بجمن بسطام
مخیم سرادقات جاه و جلال گردید و چون در خاطر انور رسوخ یافته بود که جمعی از مفسدان قزلباش را
که بخودسری و خودرائی برآمده باشند دفع نموده گلشن همیشه بهار دولت را که از خس و خاشاک
وجود اهل بغی و عصیان و خشکسال حوادث و نوائب دوران پژمردگی بدان راه یافته بترشحات سحاب
لطف الهی و فکر ثاقب و حسن تدبیر حضرت ظل اللهی خضرت و طراوت افزاید و بر عالمیان ظاهر بود که از
محمد خان ترکمان در زمان نواب سکندرشان و شاهزاده رضوان مکان سلطان حمزه میرزا اعمال شنیعه
فتنه و فساد ظهور یافت چنانچه بجهت قتل امیرخان پادشاهزاده مذکور که فرزند اکبر ارشد و وصی
و ولیعهد پدر نامدار بود در مقام عصیان و طغیان درآمده طهماسب میرزا را دست آویز خود کرده در برابر
آن شاهزاده مغفور صف قتال آراسته محاربه نمود و بمحض دولت چندروزه از ارتکاب این عمل شنیع گرد
ولهذا چون همراه رفته از طریق اخلاص و بندگی انحراف جسته بود تایید نیافت در توقف که باردوی
معلی آمده بود و قضیه قتل مرشد قلی بوقوع پیوست میخواست که بطریق زمان نواب سکندرشان صاحب
اختیار مهمات دیوان بوده امور ملکی بمشورت و صلاح او انتظام یابد و از بیخردی همان شیوه خودسری
و خودرائی مرعی و مسلوک دارد و پیش نهاد همت والا آن بود که مفسدان و فتنه انگیزان اویماقات را
براندازند که فتنه و فساد از میان قزلباش برطرف شده تعصب اویماق در میانه هیچ طایفه از طوائف
جلیله قزلباش نبوده باشد و همگی دولتخواهان اخلاص شعار عموما با پادشاه مرشد و ولینعمت یکدل
و یکجهت بوده مطیع و منقاد اوامر و نواهی پادشاهی باشند و محمد خان بنابر مقدماتی که تحریر پیوست میانه
دولتخواهان این دودمان تخصیص اویماق ترکمان که از اعمال شنیعه او خجلت زده بودند مطعون و بهمه
جهتی مستحق عقوبت شده بود این خدمت بوفور اخلاص و یکجهتی فرخ خان برناک ترکمان منوط گردید فرخ خان
طوعا و رغبة زمین خدمت بوسیده از خرگاه همایون بیرون آمده محمد خان را که در بیرون خرگاه نشسته بود
گرفته تیغ از سرش برداشت و از خیمه دولتخانه بیرون آورده در همانجا بقتل او پرداخت و سر پرشر او را بر نیزه

کرده در تمامی اردوی معلی کردانیدند طایفهٔ استاجلو که بجهت قتل مرشد قلیخان تزلزل تمام داشتند از بیم واقعه
خوشوقت کشته بتحفهٔ شاهانه پای در دامن ادب کشیدند از سوانح که در حین استظام ظهور پیوست میرزا جعفر
افشار که بمنصب قورچی باشیگری سرفراز شده بود در نیوقت ایالت و دارایی دار المومنین استراباد
منصوب کشته احمد سلطان ذوالقدر حاکم خوار و سمنان بکومک او معین کشت و منصب قورچی باشیگری
که معظم مناصب دیوان اعلی است بولیخان افشار که حاکم دار الامان کرمان بود شفقت شده ایالت و دارایی
کرمان به بیکتاشخان ولد او که در یزد بود نامزد شده بود در نیوقت حکم همایون باسم بیکتاشخان مذکور
غرصدور یافت که از یزد بدار الامان کرمان رفته بحکومت و دارایی انجا قیام نماید و از طوایف افشار
که درین چند سال از خدمت دیوان تقاعد ورزیده اند قشون و لشکری اراسته در مرتب داشته
متوجه خراسان کشته باردوی ظفر قرین پیوندد و محمد تقلی بیک چوبان اغلی افشار بدین خدمت مامور
کشت و تا قریب چهل روز در الکاء اسفراین بجهت جمعیت عساکر فیروزی نشان توقف واقع شده
از راه اسفراین بمشهد مقدس معلی تشریف بردند و بسعادت زیارت و طواف استان ملایک اشیان
حضرت امام الجن و الانس علی بن موسی جعفر که خاک درکاه او • چو توتیای سعادت برند اهل نظر • مشرف
کشته چندگاه جهت تفحص حالات خراسان و قضایای حاجات خراسانیان و تحقیق اوضاع اوزبکیه که
در هرات اند در مشهد مقدس توقف فرموده خلاصه اوقات را صرف خدمت روضهٔ مقدسهٔ حضرت
امام همام میفرمودند و میرزا محمد وزیر لوای اقتدار افراخته در کمال عظمت و استقلال بامر وزارت دیوان
اعلی قیام داشت بوداق خان چکنی را منظور نظر شفقت کردانیده بمنصب والا للکی و اتابکی شاهزاده
سلطان حسن میرزا معزز و سربلند کردید و حکومت مشهد مقدس معلی نامزد او شد و الکاء خبوشان و محالی که
سابقا باو متعلق بود باولاد او حسن علی سلطان و حسین علی سلطان و سایر برادران تقسیم یافت در خلال
این احوال سلطان علی خلیفه شاملو که بجای فولاد خلیفه عمش حاکم قاین بود بجهت انکه در روز معرکه سوسقد
از نیزهٔ صف سپاه علیقلیخان شاملو روبران کرده به مرشد قلی پیوست و همعنی موجب انهزام سپاه شاملو
کردید و سلیمان خلیفهٔ ترکمان که داماد مرشد قلی و با او متحد بود هر دو مواخذه کردیده از اوج عزت و اعتبار بحضیض
مذلت و انکسار افتادند از وقوع انحال بوداق چکنی که بمرشد قلی وصلت کرده با او متفق بود توهم نموده اغوای


وبرانش که همگی صاحب داعیه و بی اعتدال بودند از جادهٔ اخلاص منحرف کشته شهزاده را برداشته بقلعهٔ قوچان
کریختند سلمان خان ولد شاه علی میرزا استاجلو که حاکم تون بود از اسباب ترکمانان امیرخانی سیما
شاه بوداق سلطان که صاحب الکا شده بودند واهمه نموده قلعهٔ تون را بسته چندگاه بجنگ و
جدال پرداخته در هنگام فرصت ترک انولایت نموده بعراق امده و اقایان ذوالقدر شیراز که بخودسری
برسر امده بمخالفت حاکم معتاد شده بودند با یعقوبخان همان شیوه پیش کرفته از مشهد مقدس
فرار نمودند یعقوبخان جهت بدست اوردن ایشان مرخص کشته روانهٔ شیراز شد اما اقایان که سرکردهٔ
ایشان حمزه بیک حاوشلو بود چون به یزد رسیدند بیکتاشخان ایشانرا بدست اورده علیقلی
بیک قورچی ترکش شاملو که داروغهٔ یزد بود سپرد که در قلعه نکاه دارد چون یعقوبخان متعاقب ایشان
به یزد رسید بیکتاشخان او را استقبال کرده بشهر اورد اما یعقوبخان از اطوار بیکتاشخان تفرس
کرد که باو دم برابری اراده نموده که او را کرفته حمزه بیک مذکور را با ایالت شیراز نصب نماید و طایفهٔ
ذوالقدر را با خود رفیق ساخته لوای مخالفت برافرازد شیوهٔ احتیاط مرعی داشته در همان شب
احمال و اثقال را کذاشته از یزد بطریق فرار روانهٔ شیراز شد و بیکتاشخان جمعی را بتعاقب او
فرستاد بدست نرسیده بازکشتند بالجمله حضرت اعلی بمقدمات زیاده اعتباری نفرموده حکومت
مشهد مقدس معلی را بامت خان استاجلو تفویض فرموده قشون و لشکر مرشد قلیخان و ابرهیم خان
برادرش را که خانه کوچ در مشهد مقدس داشتند بملازمت او مامور ساختند و رایات جهانکشا
بجانب هرات در حرکت امده تا بند فریمان جام تشریف بردند در خلال انحال اخبار موحش از جانب عراق
رسید و ان عزیمت را عایق کشته بازکشتن بجانب عراق لازم شد اول اخبر رسید که فرهاد پاشا
سردار روم که در ارض روم توقف داشت با لشکر بیحد و مر بقراباغ امده انولایت را از تصرف امرای قاجار
بیرون اورده در بلدهٔ کنجه قلعه ساخت و حارس و بنکری کذاشته عود نمود دیکر انکه جغال اغلی که حاکم
بغداد بود با لشکر عراق بجانب همدان امده با قورخمسخان حاکم انجا و امرای انحدود محاربه نموده قورخمسخان
کرفتار شد و انولایت عرصهٔ نهب و غارت کشت و از همدان بنشتر امده در نهاوند که غربت خوار ملک عراقست
قلعه ساخته اذوقه و یراق سامان کذاشته مراجعت نمود و از وقوع این اخبار بسیاری از عساکر منصوره

و فور جیان (؟) عظام که        خانه کوچ داشتند در کمال اضطراب و اضطرار بی اختیار بجانب عراق
بازگشت کردند و فی الجمله پریشانی بر ضمیر انور راه یافته در رفتن هرات متردد خاطر گشتند و محتمل بود
که اگر متوجه محاصره قلعه هرات گردند ایام محاصره با امتداد کشد و در اول بهار عبدالله خان و پسرش
عبدالمومن خان با غلبه و ازدحام تمام بخراسان آیند و عساکر منصوره را بجهت امتداد و تباق (؟) خراسان
و تفرق سپاه تاب مقاومت نبوده باشد و در این صورت مضرت بسیار بدین دولت لاحق
میگردد و ماکولات نیز در خراسان روی بنقصان آورده عساکر منصوره تنقیص مسکن شدند در این سال
در مهم هرات تغافل ورزیدن و بازگشت بجانب عراق و خاطر از جانب روم جمع نمودن اولی
و انسب و بصلاح دولت اقرب نمود رای جهان آرا بعزیمت جانب عراق تصمیم یافته بعضی از امرا
خراسان را که نصب کرده زمان مرشد قلیخان و محل اعتماد شاهانه نبودند عزل فرموده حکام مجدد تعیین
فرمودند و از بند فرمان کوچ کرده در اول حال اراده فرمودند که از راه یزد بعراق رفته چون مهمات یزد
و کرمان و فارس بجهت نیامدن بیکتاش خان حاکم کرمان و توقف نمودن در یزد و حمایات آقایان
شیراز مختل گشته بود در اثنای عبور نظام دهند بیکتاش خان اگر شاه و دولت و ازافزون داشته باشد
و بشرف ملازمت رسیده سعادت از ناصیه حالش هویدا باشد آقایان شیراز را از کرفته بجزای اعمال
رسانند و او را بجانب کرمان گسیل نموده خاطر از مهمات فارس و کرمان جمع نموده بدار السلطنه قزوین روند
بدین عزیمت متوجه دی باد و زاده و محولات گسمت راه یزد دست گردیدند چون آوازه مخالفت بوداق خان
شیو عیافته باعث دلیری دیگران نیز میشد که باعمال ناصواب جسارت مینمودند از آنجا کور حسن استاجلو را
که از معتبران طایفه استاجلو بود نزد بوداق خان بچوشان فرستادند که او را بمواعید پادشاهانه مستظهر گردانیده
بپایه سریر اعلی آورد چندگاه در اسفراین توقف نموده انتظار آمدن بوداق خان کشیدند مشار الیه بعادت
تمسک جسته در آمدن تقاعد ورزید در آن منزل میرزا محمد وزیر مغضوب گشته او را بفرهاد خان کبراشید (؟) بسبب
انحراف مزاج اشرف اگرچه معلوم همگنان نشد اما آنچه بر عقلا ظاهر بوده خود تصدیق آن مینمود اولا آنکه
بعد از نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا باعث تربیت ابو طالب میرزا شده از جانب امرای عراق سخنان
بی ادبانه نسبت بحضرت اعلی بخراسان نوشته بود ثانیا آنکه میخواست بطریق مرشد قلیخان غایبانه سلوک کرده





مهمات ممالک را بی عرض اشرف برای و صلاح خود فیصل میداده باشد دیگر آنکه با میر میران تمهید مقدمات وصلت
کرده اراده نموده بود که چون به یزد رسد با بیکتاش خان هم داماد گردد و او را حامی خود گردانیده باستظهار
طایفه افشار پادشاهان باشد بوداق خان نیز پیغام کرده بود که با غوا و فساد میرزا محمد این جسارت
از من بظهور آمد مجملا چون صاحب نفس قوی و معند و بلند پرواز بود بمقتضای این مضمون که هم
در سر آن روی که در سر داری ٭ اسباب ادبار او سرانجام یافته بتحریک مقربان بساط اقدس که عظمت وجود
اقتدار او مکروه طبع ایشان بود گرفتار شد و چون پیمانه حیاتش پر شده بود همگنان عدم او را بر وجود
ترجیح نهاده بدست بیرعلی آقای او بطلان ملازم فرهاد خان بقتل رسید در ینمنزل ملک بهمن لاریجانی که
دارا و بود بجهتی ظاهر فرار نموده بلاریجان رفت بعد از وقوع این حالات حضرت اعلی امرای عظام را
جمع نموده مکررا مجالس کنگاش انعقاد یافت که توجه موکب همایون بعراق از کدام راه مناسب دولت
ولیخان قورچی باشی که پدر بیکتاش خان بود عرض نمود که اگر موکب همایون بطرف یزد در حرکت آید
موجب ازدیاد توهم بیکتاش خان و میرمیران گشته جرات آمدن بپایه سریر اعلی نخواهند کرد و محتمل است
که مشاغل عظیمه پیش آید اولی آنست که از اعمال ایشان که بهر حال دم و نمک پرورد این درگاهند اغماض
فرموده از راه ترشیز و سبزوار بعراق رفته در مقر سلطنت نامدار نزول فرموده متوجه انتظام سرحدداری آذربایجان
و دفع صولت رومیان گردند و هرگاه درین امور تغافل پادشاهانه شعار خود ساخته از اطوار ناهنجاری
که بظهور آمده اغماض فرمایند این پیر غلام متقبل میشوم که در کار بهم بیکتاش خان رضای خاطر مبارک حاصل نموده
بعد از اطمینان او را بپایه سریر اعلی آورم نواب کامیاب حسب الالتماس او فسخ عزیمت یزد نموده از
راه ترشیز و سبزوار متوجه عراق گشتند و چون بدامغان رسیدند زمستان بپایان رسیده بود سه روز
در دامغان توقف فرموده بجشن نوروز و لوازم آن روز فیروز قیام نمودند و از آنجا روانه ری شدند و
چون در و فی که مرشد قلیخان محل اقامت نواب سکندر شان و شاهزادهها را در قلعه و رامین قرار داده و سمنان
نواب سکندر شان بکرده طبع حضرت اعلی بود در نیوقت اراده فرمودند که آنحضرت را از آنجا بیرون آورده
مصحوب خود گردانید در موضع ایوانکیف جشن عظیم و مجلس عالی آراسته کس بجهت آوردن نواب سکندر
شان فرستادند و چون بار دو نزدیک رسید حضرت اعلی باستقبال پدر بزرگوار سوار شده چون موکب عالی

نمودار شد حضرت اعلی شاهی از اسب پیاده شده در کمال ادب ران در رکاب مقدس پدر نامدار را بوسه
دادند و نواب سکندرشان فرزند عالی نژاد را در آغوش مهربانی کشیده بدیدار یکدیگر ابتهاج و استبشار
نمودند و از خیمه دولتخانه تا کنار اردوی همایون پای انداز انداخته چون بدرگاه پاس گردون اساس
رسیدند چند جا از زر نثار فرمودند و اثر وزر العیش و خرمی گذرانیدند و از مجلس بحرم سرای مقدس
تشریف برده همشیره محترمه آنحضرت زینب بیگم و پردگیان سرادق اقبال شرف ملازمت دریافتند و از آنجا
کوچ فرموده در مرافقت یکدیگر بدار السلطنه قزوین رسیده بفیروزی و اقبال در مستقر سلطنت ابدی
الاتصال نزول اجلال فرمودند

**ذکر لشکر کشیدن فرهاد پاشا بقراباغ و مسخر نمودن آنولایت و آمدن جغال اغلی از بغداد بقلمرو علیشکر و قلعه ساختن در نهاوند و آنچه روی داد**

سابقا مرقوم کلک وقایع نگار گشت که قبل از این
قرار یافته بود که امر مصالحه بار دیگر بنوعی که در زمان حیات نواب غفران پناه جهانبانی سلطان حمزه را
تمهید یافته بود بعمل آید و مرشد قلیخان ولی آقا رجاستی کبر باشی را که از روم بدین مهم آمده بود باردو
طلبیده متوجه سرانجام این امر بود که قضیه قتل او بوقوع انجامیده این امر در آن وقت صورت نیافته در حیز تاخیر
ماند و رومیان از استماع توجه رایات نصرت آیات بخراسان انتهاز فرصت نموده فرهاد پاشا با عساکر بحد
دمرکرد در ارزن الروم توقف داشتند متوجه تسخیر قراباغ که مابین شیروان و آذربایجان واقع گشته
از سلاطین گرجستان سیمون خان که همیشه دولتخواه اینطرف بود و مکرر با رومیان محاربات قوی نموده
درین هنگام فرهاد پاشا با او ابواب ملایمت مفتوح داشته او را بمواعید دلپسند و هدایا ارجمند فریفت
و مشار الیه نیز که مرد عاقل کاردان بود و اوضاع قزلباش را بر نهج دلخواه مشاهده نمینمود و از مدد و کومک
اینطرف مایوس بود علت بطبیعت داده پهلو از مخالفت رومیان که فی الحقیقه مقدورش نبود خالی کرده رومیان
راه داده بر کنار نشست فرهاد پاشا خاطر از کار او جمع کرده بفراغبال از مضایق گرجستان گذشته قدم بولایت
قراباغ نهاد محمد خان که در همان ایام برتبه ایالت رسیده هنوز استقامتی نیافته بود مضطرب گردید
و از امرا قراباغ نظر سلطان قراقلر با ایل خود روگردان شده برومیان پیوسته مرتبه پاشائی یافت طایفه قاجار
و ایل و اویماقات قراباغ بنوعی بهم برآمدند که مطلقا سامان و سرانجام جمعیت نیافتند و مقاومت با آن لشکر
نیز مقدورشان نبود دست از مملکت کشیده در کمال اضطرار و پریشانی کوچ کرده از آب ارس عبور کرده

بار



بار سیار آمدند و پریشانی و اختلال تمام باحوال آنجماعت راه یافته بسیاری از اموال و اسباب ایشان عرضه نهب
و غارت گشت و فرهاد پاشا چند روز در بلده گنجه رحل اقامت انداخته قلعه در کمال حصانت و متانت ساخته
همراهان کاروان کارزار و آذوقه و یراق بسیار استحکام داده مراجعت نمود جعفر پاشا که در قلعه تبریز بود
چون اطراف و جوانب آنولایت در دست قزلباش بود بعزم تصرف آن محال بیرون آمده عزیمت اردبیل
نمود تا سراب آمده چون قدرت پیش آمدن نداشت از آنجا بازگشت اما شاهوردیخان ولد خلیفه
انصار که حاکم قراجه داغ بود با او در مقام اطاعت درآمده پسر خود را نزد او به تبریز فرستاد و از بی سعادتی
فرق دولت خود را از تاج وهاج عاری ساخته مجوزه رومیان بر سر نهاد و بعد ازین قضایا با امرای قزلباش
دست از ولایات حوالی تبریز کوتاه کرده اردو باد و مرند و درمار در نوردگر و آنحوالی بتصرف جعفر پاشا
قرار گرفت سنان پاشا مشهور بجغال اغلی بیگلربیگی بغداد بود او نیز بهوس تسخیر قلمرو علیشکر
در سر افتاده لشکرهای عراق عرب را جمع آورده اکراد آنسرحد را بخود ملحق ساخته عزیمت آنولایت نمود
قورخمسخان شاملو که حاکم همدان بود امرا اتخذو در اخبار نموده در مقام مقابله و مقاتله در آمد اما قبل از آنکه
امرا جمعیتی دست دهد جغال اغلی قدم بآنولایت نهاده با غلبه تمام بحوالی همدان رسید قورخمسخان از کمال
غفلت و غرور از طریق حزم و احتیاط دور مقید بجمعیت لشکر نشده با اندک مردمی که داشت بمقابله اعدا
شتافت شاهوردیخان عباسی حاکم لرستان که نزد قورخمسخان آمده بود از قلت لشکر اندیشیده
او را از محاربه منع مینمود و چون قورخمسخان اعتمادی بجانب او نداشت این سخن را بکید و غدر او حمل نموده
حزم و احتیاط که لازمه سپاهیگری است مرعی نداشته بمعرکه قتال شتافت شاهوردیخان با لشکر لرستان
پهلو از محاربه خالی کرده بر کنار ایستاد و رومیان حملات متواتر کرده لشکر قزلباش را که فوج قلیل بودند احاطه
نمودند قورخمس خان در آغاز محاربه با چند نفر از جوانان شاملو از صف سپاه بیرون آمده جرچیان از جنگ
ترغیب نماید گروهی از رومیه با او دوچار شده در واو بجنبید یکدو کس از مردم آنولایت که روگردان شده
برومیان پیوسته بودند او را شناخته معاند انزجار ساختند و از اطراف و جوانب برو حمله انداخته مشار الیه
خود را غریق بحر کارزار یافته دست و پائی که مقدورش بود زده گرفتار گشت بعد از گرفتاری او لشکریان
دست از محاربه کشیده راه انهزام نمودند شاهوردیخان راه لرستان پیش گرفت و رومیان دست

نهب و غارت دراز کردند اهالی همدان و سنجار کان انولایت بهم برآمده دست اهل و عیال گرفته به بغولها فرار
جغال اغلی از حوالی همدان گذشته بطرف نهاوند آمده انجا که یکطرف لرستان پیوسته بجهت
قلعه ساختن اختیار نمود که هم ولایت قلمرو علیشکر متصرف درآید و هم الکاء لرستان در تحت فرمان ایشان
باشد بالجمله قصبه نهاوند را قلعه ساخته قلعه دیگر در سعد و قاص ترتیب داده حارس و نگهبان وا داشته
و براق سرانجام نموده مراجعت نمود رعایاء نهاوند که اکثر شیعه مذهب اند با رومیان نمی آمیختند مواضع
خود را خراب کرده در اطراف و جوانب پراکنده شدند و درین آمد و رفت خرابی بسیار بولایت قلمرو علیشکر
راه یافته اسر و نهب و غارت بوقوع انجامید جغال اغلی قورخمس خان را همراه ببغداد برده حقیقت حال
بخواندگار عرض نموده مورد استحسان گردید و محرر این مقالات واقعه مذکور را از تقریر خواجه عبدالرحیم
درسی نویسنده سرکار قورخمس خان که در جنگ همراه بود با او تا بغداد رفته از انجا عود نموده در قلم اورد
ذکر احوال امرای خراسان و بعضی حالات که بعد از مراجعت رایات نشان دست داد بعد از مراجعت موکب
همایون از خراسان بوداق خان و اولاد اودگان امیرالامرائی گشوده احباس مطالب خود را که در خزاین ضمیر
داشتند بروی کار آوردند و شاهزاده سلطان حسن را دست آویز خود کرده بعضی از امرا معزول را
که در خراسان مانده بودند بجانب خود خوانده خاطرنشان مردم نمودند که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بعراق
تشریف بردند و از استیلای رومیان فرصت آمدن خراسان نخواهند یافت و ما با شاهزاده دردست
داریم و او را بمشهد مقدس معلی برده بر سریر دولت متمکن میسازیم و بر سر او جمعیت نموده ملک خراسان را
ضبط نموده از اعدا اصیانت مینمائیم و هرکس اطاعت ما نکند بدفع او پرداخته الکاء او را بدیگری میدهیم چون
نام شاهزاده در میان بود جمعی بطرف او رغبت نموده امیرالامرائی ورشس سعیدی بود اتفاق او ندرفتند
از جمله محمود خان صوفی اغلی استاجلو که از حکومت نیشابور معزول گشته بود با او اتفاق نموده باستظهار او
به نیشابور آمد غازیان استاجلو ملازمان شاه نظر سلطان کوشک اغلی قوم امت خان که حاکم نیشابور شده
بود چون ملازم قدیمی محمود خان بودند بجانب او رغبت نموده ولایت نیشابور را بتصرف او دادند شاه نظر
سلطان بمشهد مقدس نزد امت خان رفته محمود خان در حکومت نیشابور مستقل گشت و همچنین ایام قلیجان
ولد قباد خان قاجار که از حکومت سبزوار بجهت بدسلوکی و شکوه رعایا معزول شده انولایت محمد خان چاوشلو

ولد



ولد النوبت سلطان متعلق شده بود بر سر سبزوار آمده انولایت را از تصرف گماشتگان محمد خان مذکور
بیرون آورده متصرف گردید ابو مسلم خان چاوشلو حاکم اسفراین نیز با ایشان اتفاق نموده امت خان که
حاکم مشهد مقدس و از جانب حضرت شاهی ظل اللهی امیرالامرا بود کس فرستاده ایشانرا از خودسری و
خودرائی منع کرد ایشان ممنوع نگشته در مقام ان شدند که بر سر مشهد مقدس معلی آمده او را از مشهد
بیرون کنند و بدین اراده جمعیت نموده بودند که آمدن عبدالمومن خان بخراسان روی نمود امت خان
محصور گردید باقی احوال ایشان در قضایا و سال آینده مرقوم میگردد و بعضی از امرا معزول خراسان
که بمواخذه و مصادره گرفتار آمده بودند از جمله سلطان علی خلیفه شاملو و سلیمان خلیفه ترکمان و جمعی دیگر
از مفسدان بجانب رستم میرزا ولد سلطان حسین میرزا که حاکم بست و زمین داور بود در قندهار با مظفر
حسین میرزا برادر بزرگتر خود محاربه نموده بر و ظفر یافته بود میل نموده بعضی از ایشان خصوصا سلیمان خلیفه
بطرف قندهار رفت که او را ترغیب بخراسان آورند و بسیاری از سپاهیان خراسان از هر طایفه
بقصد ملازمت میرزای مذبور کمر بسته بطرف قندهار رفتند حقایق احوال او و مظفر حسین میرزا برادرش
و قضایای قندهار و سیستان و مال حال اولاد سلطان حسین میرزا از ابتدا تا انتها در طی قضایای
قندهار و سیستان داستانی علیحده تسوید یافته بشرح و بسط در محل خود سمت گذارش خواهد یافت
ان شاء الله تعالی ذکر وقایع اودئیل ترکی که سال سیم جلوس همایون است مطابق ثمان و تسعین و تسعمایه بهار
که دگر راه بوستان گیرم ٭ زباده عنبی رنگ گلستان گیرم ٭ گهی بیاد بتان سرو را نظاره کنم ٭ گهی زشوق
لب جام ارغوان گیرم ٭ درین سال نوروز جهان ارا بفرخی و فرخندگی در سیم شهر جمادی الاول نهصد و نود و
و هفت اتفاق افتاده خسرو ستارگان چون موکب شاه جهان در برج شرف جدی نزول نمود
زشوق گل بصد افغان کشید مرغ صفیر ٭ چو عهد شاه جهان تازه گشت عالم پیر ٭ موکب همایون شاهی ظل
اللهی بمقر سلطنت ابد قرین رسیده بکامرانی بر وساده دولت و اقبال متکی گشت و منصب رفیع القدر وزارت
دیوان اعلی بمیرزا لطف الله شیرازی که وزارت نواب غفران مآب جهانبانی بدو رجوع بود و درین هنگام
بوزارت سرکار علیه عالیه قیام می نمود تفویض یافته قامت قابلیتش را بتشریف کرامایه این مرتبه عظمی ارا
سته
گردانیده زمام مهام دیوانی را بکف کفایت او دادند و بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ایام بهار را در دار السلطنه

قزوین بعشرت و شادکامی گذرانیده بجهت رفع مکاره زمان و اقتضاء ایام شباب که بهار زندگانی است
در باغ و بوستان از سیر و صحبت گلستان کامرانی بودند اما در لباس عشرت و نقاب غفلت صورتی
بر چهره آگاهی افکنده بودند چون آگاه دلان خرد پرور را بانتظام مهام ممالک که بغایت مختل گشته بود بر دوخته
لحظه از تدابیر امور ملکداری غافل نبودند و چون شرط مصالحه رومیان و فرستادن شاهزاده و
منافقت نکردن محالی بود که بتصرف آل عثمان درآمده باشد و اینمعنی بر طبایع شاه و سپاه گران بود
اما رای اصابت انتما بمقتضای عقل دوربین عمل نموده رضا بآن دادند زیرا که از دو طرف دو پادشاه
عالیجاه روی بممالک ایران آورده بودند و هنوز بی اتفاقی در میانه طوایف قزلباش واقع بود و از
بکتاش خان حاکم یزد آثار خلاف بظهور میرسید و طایفه ذوالقدران فارس بتحریک و اغوای بکتاش خان
در مقام سرکشی و خودسری بودند و بعضی از امرای ارشلو که از حدود اصفهان تا کوه گیلویه اقامت
داشتند نا غایت اطاعت شایسته بظهور رسانیده بودند و حسن خان افشار که در کوه گیلویه بخود سر
حاکم گشته آن ولایت را متصرف بود باز گشتی بدرگاه جهان پناه نکرده بود و سرکشان اکناف و ولات
اطراف ممالک ایران که همیشه حلقه اطاعت در گوش داشتند از تاریخ فوت شاه جنت مکان تا حال
که پانزده سال است هر یک در مقر حکومت خود لوای اقتدار افراخته دم از استقلال و استبداد میزدند و با این حال
مقاومت با آن دشمن قوی متعذر چاره جز آن نبود که یکطرف مدارا پیش کرده بار دیگر کارسازی کار کردند که بهرگاه
لطف پروردگار جهان یار و اختر بخت و اقبال مساعد و مددکار گردد حق در مرکز خود قرار خواهد یافت ع فرد شد
باین نکته اش رهنمون ؛ که او از نا بدر یک کف برون ؛ ستیزه بکس تر توانا بست ؛ مدارا بدشمن ز دانایی است
بالفرده حضرت اعلی شاهی ظل اللهی رضا بمصالحه داده متوجه سامان یراق شاهزاده گشته مهدیقلیخان
چاوشلو و لاله یعوت سلطان که در آن وقت حاکم دارالارشاد اردبیل بود بمزید عقل و دانش و وفور فهم و
کیاست و کاردانی و مکنت و حشمت از سایر امرا امتیازی داشت برسالت تعیین فرموده مزار آباء بیشتر
روانه نموده نامه صداقت اثر دوستانه بحضرت خواندگار نوشته تحف و هدایای لایقه ارسال نمودند و والی
چاشنی گیر باشی را که دو سال بود که بدین مهم آمده توقف داشت منظور نظر عنایت گردانیده رخصت انصراف دادند
و چون مشار الیه معلوم کرد که از جانب خواندگار حکم شده بود که جغال اغلی لشکر بولایت عراق کشد و او بخود سر آمده





در نهاوند قلعه ساخت بخاطر انور خطور نمود که جمعی را بتسخیر آن قلعه مامور فرموده تا رسیدن شاهزاده
باستنبول آن قلعه خراب کرده و در حین انعقاد مصالحه قلعه نهاوند در تصرف رومیه نبوده باشد
ایالت ولایت همدان را بطهماسب قلی سلطان ارشلو عنایت فرموده او را بتسخیر قلعه نهاوند
مامور ساختند و امرا ریبات را بمعاونت او مامور فرمودند و ایشان حسب الامر اشرف متوجه
آن خدمت گشتند و قلعه را محاصره کرده چند گاه در تسخیر آن اهتمام مینمودند چون در آن اثنا وارده
آمدن عبدالمومن خان بخراسان شنیده عیافه توجه موکب همایون بطرف خراسان لازم گردید امرا
مذکور کاری ساختند و جغال اغلی مرتبه دیگر بجانب نهاوند آمده مایحتاج قلعه را از بغداد آورده
حارسان تازه زور گماشته رفت و بعد از انعقاد مصالحه چون خلاف شرایط صلح بود متوجه تسخیر
آن قلعه که در وسط عراق بود نشده همچنان در تصرف رومیان ماند و استرداد آن تا بد سنور سایر
محال بوقت دیگر حواله نمودند چنانچه عنقریب بحسن الطاف الهی و نیروی دولت پادشاهی چنانچه
در محل خود نگارش تحریر خواهد یافت بخیر ظهور آمده از مصالحه و مسامحه مذکور که پسندیده عقلای
دانشور بود جمعی از جهلای نادان که از خرد بهره نداشتند غبار تعصب و تقلید دامنگیر گشته سخنان
دور از کار میگفتند و نواب کامیاب اشرف با وجود قهاری و آتش مزاجی و استیلای قوت غضبی
ایام شباب شیوه پیران صاحب خرد عمل نموده گوش بسخنان ناهنجار اهل روزگار نفرمودند و الحق
از آن قدر مسامحه و مدارا فواید کلی بدین دولت رسید زیرا که چون خاطر از طرف روم جمع گردید متوجه
رفع اختلال احوال ممالک شدند بنیروی اقبال و حسن تدبیر و رای صایب غبار فتن و فتور از ساحت
ملک ایران محو گشته در اندک فرصتی مصداق هر طایفه از طوایف سرکش و دشمنان خاکی را دفع فرموده
سرکشان را بنوعی بخبر اطاعت در آوردند که موجب حیرت ارباب بصایر و نظار گردید و آن قلعه و بسیاری
از قلاع و بقاع عظیمه که بتصرف اعادی در آمده بود استرداد فرموده چندین قلاع و بلاد مفتوح ضمیمه
آنها گردیده انجاح ممالک بنوعی از خس و خاشاک معاندان پاک گردید که اکنون ساحت ملک ایران غیرت
افزای روضه رضوانست و عنقریب شرح هر یک در محل خود سمت تحریر خواهد یافت **ذکر لشکر کشیدن
عبدالمومن خان بخراسان و محاصره نمودن مشهد مقدس معلی و ظفر یافتن بر آن بلده شریفه بتقدیر**

پروردگار جهان سابقا ایراد یافت که عبدالله خان که در سال گذشته بمشهد مقدس معلی آمده بود محقر
بجنگشی قناعت کرده از سر مشهد برخواست و ابراهیم خان استاجلو که در آن سال حاکم مشهد بود
و اهالی آنملک بود بنابر صلاح وقت با او مدارائی کرده بودند درین سال چون مسموع عبدالله خان
گردید که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بخراسان آمده بی آنکه متعرض بلده هرات گردد باز گشته بجانب
عراق رفت بهوس تسخیر خراسان که در ضمیر داشت ازدیاد پذیرفته عبدالمومن خان پسر خود را از بلخ
متوجه آنصوب گردید دین محمد سلطان ولد جانی بیک سلطان خواهرزاده عبدالله خان که بتلیم
سلطان اشتهار داشت و میر قلبابا کوکلتاش حاکم هرات با لشکرهای بلخ و اندخود و شبرغان
و چیچکتو و میمنه و فاریاب و هزاره قبچاق بمعاونت او مامور گشته پیش از آنکه محصولات بحصاد رسد
عبدالمومن خان بخراسان در آمد چون بسرعت و استعجال با اندک مردمی آمده بود اول بر سر نیشابور
آمد محمودخان صوفی اغلی و غازیان استاجلو که در نیشابور بودند بی آنکه بر حقیقت حال و کیفیت
و کمیت لشکر و سردار اوزبک آگاهی یابند بعزم رزم با قشون آراسته از شهر بیرون آمده و با طلیعه
لشکر در هم آویخته اندک محاربه فیمابین وقوع یافت و قزلباشیه آثار جلادت و شجاعت بظهور آورده
چند نفر از بهادران نامدار معتبر اوزبکیه گرفتار گردیدند و مشخص شد که سرکرده آنجماعت عبدالمومن خان
است غازیان استاجلو دست از محاربه کشیده خود را بقلعه رسانیده در و بام را مستحکم گردانیده
بر بروج و باره برآمدند عبدالمومن در ظاهر شهر نزول نموده جنود اوزبکیه گرد کرده جمع شدند محمودخان
اسباب قلعه داری جمع نداشت بوسیله گرفتاران که اقوام معتبر در میانه لشکر داشتند مخصر کسی
بیرون فرستاده عرض کرد که نیشابور تابع مشهد مقدس است هرگاه مشهد مقدس را بحیطه تسخیر
در آورند ما این ولایت را بی نزاع میسپاریم مجملا عبدالمومن خان بسعی جمعی از امرا که اقوام ایشان گرفتار
شده بودند رضا بصلح داده کوچ کرد و محمودخان تمامی گرفتاران را بیرون فرستاد و از آنجا عنان عزیمت
بصوب مشهد مقدس معلی معطوف داشته چون بظاهر شهر رسید اندک مردمی با او بودند بنابر آن
در اول بمجاهده نتوانست پرداخت در حوض توتی که نیم فرسخ شهر است نزول نمود تا آنکه میر قلبابا حاکم
هرات و تلیم سلطان و سایر امرای اوزبکیه که در خراسان بودند بر سر او جمع شده از آنجا بحوالی شهر آمد

بتلاوت مشغول بود یکی از اوزبکان از خدا بیخبر دست در کمر او زده بیرون میکشید بیچاره از هول جان دو کناس
اضطراب دست بزنجیر ضریح مبارک زده محکم گرفت اوزبک دیگر شمشیری انداخته قطع ید او نمود دستش در ضریح
ماند او را بیرون کشیده پاره پاره کردند مجملا از روز غم اندوز ثانی روز عاشورا و صحن مقدس نمونه دشت کربلا
بود خون کشتگان در صحن آستانه متبرکه بر مثال آب روان جریان یافته سفینه حیات آن مردم غریق بحر فنا
گشت مولانا شانی که در ولایت عجم مرتبه سحبانی دارد مرثیه درین باب نظم آورده این بیت مناسب مقام است
٥ هنوز اگر بفشارند خاک شهدا را ؛ سفینه از شط خون تا بکربلا برود ؛ عورات این طبقه که سرپوشیدگان
حریم عزت و پرده نشینان سرادق عفت بودند باستانه و مسجد جامع جمع شده ملتجی گشته بودند
ازواج و پسران و برادران خود را غرقه دریای خون دیده خود را در دام محنت و بلا یافته بدست اوزبکان بیحیا
اسیر و مبتلا شدند و همچنین در کوچها و محلات دست بقتل و اسر و یغما برآورده هرکس را از محل اختفا بیرون
میکشیدند و بعد از قین و شکنجه و اخذ مال همان شربت میچشانیدند روضه مقدسه بباد غارت و تاراج
رفت قنادیل مرصع و طلا و نقره و شمعدانها که از حیز تعداد بیرون بود و مفروشات و ظروف و اوانی چینی
و کتابخانه سرکار فیض آثار که در تمامی ایام از اقصی بلاد اسلام جمع شده بود از مصاحف بخطوط شریف آن حضرت
ائمه معصومین و استادان ماتقدم مثل یاقوت المستعصمی و استادان سنه و دیگر کتب علمی و فارسی که از حیز
احصا بیرون بود بدست اوزبکان بی تمیز نادان درآمده آن درر گرانمایه را چون خزف ریزه بی بها بیکدیگر
میفروختند مجملا تا سه روز آتش بیداد آن طایفه بدنهاد اشتعال داشت قلیلی از سپاهیان و سادات و اصحاب
آستانه و مردم مشهد که در نهانجا نهان خزیده بودند شبها بیرون آمده پیاده سر بکوه و صحرا نهاده خود را بامنی
میرسانیدند بعضی بعراق آمده بعضی دیگر قطع تعلق از فرزندان نمیکردند در مواضع و محال پراکنده شدند بعد از
سه چهار روز که در هیچ بیتی دیار نمانده بود برعایا ترحم نموده بربقیة السیف مال امانی قرار یافته جنود اوزبک
از قتل و غارت و اسر رعیت ممنوع شدند خلایق که در زوایا اختفا بودند یک یک دو دو جمع شده بقدر جمعیتی
روی داده با وجود غارت زدگی مال امانی حواله میشد و هرکس قدرت بر ادای آن نداشت اطفال و کودکان را
در عوض میگرفتند بسیاری از نسا و صبیان که اسیر شده بودند بماوراء النهر برده بذل رقیت گرفتار کردند عبد المؤمن خان
حاکم در مشهد تعین نموده در وقت رفتن میل طلائی بالای گنبد مبارک را که شاه جنت مکان ترتیب داده بودند

و بعد از تسخیر مشهد مقدس روی توجه بجانب سرخس آورده شهر و قلعه را در میان گرفته اوزبکیه بمحاصره
و محاربه پرداختند ابن حسین خان حاکم سرخس با طایفه جغتای که ملازمان قدیم او بودند در مراسم قلعه‌داری
کوشیده همه روزه بین الجانبین محاربه و مصادمه وقوع یافته چند مرتبه یورش و هجوم آورده کاری
نساختند و درین محاربات فوجی کثیر از جنود اوزبکیه و بهادران معتبر مقتول و گرفتار گشته از اهل قلعه
کمال جلادت و مردانگی بظهور رسید آخر الامر عبد المومن خان از تسخیر سرخس مایوس گشته مهم آن ولایت را
بسال دیگر انداخته از پای قلعه کوچ کرده راه بلخ پیش گرفت و ابن حسین خان دران سال در جا و مقام
خود اقامت داشت اما اکثر محال خراسان خصوصا جام و خواف و باخرز و کوسویه و غوریان و فوشنج
از قزلباش خالی شده متصرف اوزبکیه قرار گرفت محمود خان نیز بسبب ملازمانش که خانه کوچ در نیشابور
داشتند شهر را خالی کرده به بسطام آمد آن ولایت نیز باسانی بدست اوزبکیه درآمد گنجعلی خان چندگاه
در خواف قلعه سلامه را نگاه داشته مردانگیها نمود اما بالاخره چون از کومک مایوس شد از بیم آوازه
مخالف آهنگ عراق ساز کرد بالجمله در بلده طهران که فی الجمله عارضه نواب کامیاب اعلی شاهی ظل الهی
روی بانحطاط آورده هنوز صحت کامل نیافته بود خبر ملالت اثر واقعه هایله مشهد مقدس معلی رسید و
موجب پریشانی ضمیر انور حضرت شاه جمجاه و افسردگی عموم سپاه گردید چون قضایای آسمانی را غیر صبر
چاره نیست دست بعروة الوثقی صبوری زده کافه خلایق بشکر سلامتی ذات مبارک اشرف قیام
نمودند و مکافات این اعمال دنی او بیهاکه دران آستانه متبرک از عبد المومن خان و اوزبکیه صدور
یافت عنقریب بروزگار او و آن طایفه لاحق گردید بالجمله چون ضعف و نقاهت عنصر مقدس کمتر شد
از طهران تا قصبه شریفه طیبه عبد العظیم تشریف آورده چند روز دران آستانه مقدسه بدعا و زیارت
مشغولی مینمودند چون خبر مراجعت عبد المومنخان بتحقیق پیوست رایات نصرت نشان بصوب مقر
سلطنت در حرکت آمده بصحت و سلامت بدار السلطنه قزوین رسیدند **ذکر محاربه بوداق خان و امرا
با نور محمد خان و جنود اوزبک نا ایمان و شکست یافتن بتقدیر کردگار** کلک سخن پرداز کرم کارای مضمار
نکته سرایی است اشهب سبک سیر سخن بجانب احوال خراسان انعطاف داده رقم پرداز صحیفه ظهور شده بود که
بوداق خان چکنی با ابومسلم خان چاوشلو و امام قلیخان قاجار و محمود خان صوفی اغلی استاجلو و غیر ذلک باد





منتق بود شهزاده سلطان را دست آویز کرده جمعیت نموده اراده داشتند که بمشهد مقدس معلی رفته
امت خان را از مشهد بیرون کرده بوداق خان لله و امیر الامرا بوده بضبط ولایت خراسان کمر بندند
درین اثنا عبد المومن خان بر سر مشهد مقدس آمده امت خان محصور اوزبکیه گردید و کس نزد ایشان
فرستاده که جمعیتی که نموده اند بغایت در موقع است لیکن چون حالا اوزبکیه قدم باین ولایت نهاده اند
اول بدفع دشمن بیگانه پرداختن اولی است اگر قوت و قدرت داشته باشند و تا مشهد مقدس توانند آمد
بمدد و اعانت ما آیند که ما نیز بایشان ملحق گشته بدفع مخالفان پردازیم و اگر قوت نداشته باشند تا حدود
رادکان حرکت نمایند و چند روزی معاندانرا بخود مشغول گردانند که از عراق مددی رسد شاید
این خط شریف از شر اعدا مصون ماند ایشان اگرچه تاب مقاومت عبد المومن خان نداشتند اما بقصد
توجه مشهد از موقف خود در حرکت آمدند در خلال این حال نور محمد خان ابن ابو المحمد خان ابن دین محمد خان
ابن الوش خان از نژاد او شیبان بن جوجی بن چنگیز خان که والی مرو و نسا و ابیورد و باغباد بود
میانه او و عبد المومن خان وحشت پدید آمده از و خوفناک بود بتوهم آنکه مبادا عبد المومن خان قصد ولایت او
داشته باشد اوزبک و ایماق و جمعی از ترکمانان صاین خانی ساکن نسا و باغباد و بخدو و درانا موازی شش
هفت هزار کس جمع آورده بحوالی خبوشان و بخدو و آمده و چون آمدن او مسموع بوداق خان و امرا
گردید بمظنه آنکه مبادا نور محمد خان بعبد المومنخان ملحق گردد و مقاومت با آن لشکر جرار دشوار شود رای
دلیر ایشان بدان قرار گرفت که بمقابله نور محمد خان شتافته قبل از آنکه آن دو لشکر با یکدیگر ملاقی گردند
با او محاربه نموده سلک جمعیت او را از هم فرو ریزند چه هرگاه او را منهزم سازند اگر فی الواقع در مقام امداد
عبد المومنخان بوده باشد انهزام او سبب ضعف و فتور احوال عبد المومن خان و هم آثار غلبه ایشان ازین
ظهور یافته باعث خوف و هراس عبد المومن خان از لشکر قزلباش میشود و محتمل که از آن لشکر حسابی گرفته دست
از محاصره مشهد باز دارد بدین عزیمت جازم گشته کمر محاربه او بستند و با لشکر پرخاشجو بمقابله او
شتافتند نور محمد خان کس نزد بوداق خان و امرا فرستاده اعلام نمود که مرا با لشکر قزلباش کاری نیست
بلکه غرض ازین حرکت صیانت ملک موروثی و دفع شر عبد المومن خان است این حکایت را حمل بر کید و مکر نموده
با کمال نخوت و غرور او را جوابی نگفتند و در مقابل او صف سپاه آراستند از انجانب نیز اوزبکیه در مقابل

ان قبه مغرور صف ارا گشتند از جانبین دست بالت کارزار بردند و بهادران اوزبک و دلیران قزلباش
در هم اویخته چرچیان قزلباش بیجا با بجانب اعدا تاخته هراول چرچی را پیش برداشته بصف رسانیدند
سپاه نور محمد شکسته اغاز نهاده و بسیاری از سپاه قزلباش بزخم تیر دلدوز مجروح شد جنود اوزبک
بهیات اجتماعی حمله اورده جلو ریز بصف سپاه قزلباش که اکثر بخیال فتح و ظفر پراکنده شده بودند
تاختند و لشکر قزلباش چون خلاف رضای ولینعمت پیش گرفته بودند تائید نیافته با وجود قدرت
دفو نی که داشتند منهزم گردیده راه فرار پیش گرفتند و نور محمد خان بان قبه باغی ظفر یافته تا موازی
ششصد هفتصد کس از جوانان کارامدنی قزلباش درانمعرکه ضایع شده راه عدم پیمودند و نور محمد خان
بعد از انهزام قزلباشیه دست از تعاقب باز داشته بپشتر نیامد و بوداق خان و امرا که اسبهای دونده
تونجاقی داشتند از معرکه بیرون امده هر یک شکسته و پریشان حال باز بالکاء خود امده باستحکام قلاع خود
پرداختند و بوداق خان عریضه فراعت اثر بخدمت بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی نوشته حسین علی
سلطان پسر خود را که ارشد اولادش بودند بدرگاه معلی فرستاده اظهار ندامت و شرمندگی بسیار
کرده استدعای عفو تقصیرات خود نمود نور محمد خان مژده فتح بعبد المومن خان فرستاده منت خدمتگاری
برو نهاده بمقر دولت خود باز گشت و عبد المومن خان اگر چه دران سال متعرض الکاء او نشد اما بعد از تسخیر
مشهد و نیشابور طمع بولایت او کرده در اندک زمانی مرو را عبد الله خان و نسا و ابیورد و سایر محال ان را
عبد المومن خان از تصرف او بیرون اورده او را از ملک موروث بیرون کردند شرح ان احوال در ضمن قضایا
بعد ازین از مساعدت بخت مامول است ان شاء الله وحده العزیز وقایع متنوعه که درین سال بر حسب تقدیر
خالق عباد در دید اد درین سال محمد خان زیاد اغلی قاجار و امرای قراباغ که در سال گذشته از صولت سپاه روم
از ولایت مذبور جلا نموده با ایل و اویماق بار سبار امده بودند بخیال تسخیر قلعه گنجه با جمعی انبوه از غازیان
قاجار و ایل و اویماقات و تراکمه قراباغ از ارسبار بقراباغ امدند و بپای قلعه گنجه رسیده بمحاصره پرداختند
و مورچلهای بهر طایفه قسمت نموده سیبها ترتیب داده در لوازم قلعه گیری اهتمام نمودن گرفتند و مقصد
ایشان ان بود که چون گفتگوی صلح با رومیان قبل از تسخیر گنجه و قراباغ بشرایطی که مذکور شد تمهید یافته بود و
بعد از ان لشکر بقراباغ کشیده ندنا رسیدن شهزاده و ایلچیان قزلباش بروم ایشان قلعه گنجه را از دست رومیان

گرفته



گرفته ویران سازند و در حین استحکام شرایط صلح قراباغ در تصرف قزلباش بوده باشد اما از نظر فهم رسان
قلعه مذکور برید سریع السیری بجانب جعفر پاشا که حاکم تبریز بود فرستاده از حقایق حال خبر دادند و او ایلچی بخدمت
اشرف فرستاده عرض کرد که چون قواعد صلح استحکامی نیافته لایق نیست که در بدایت حال اثار خلاف از جانب
ملازمان بظهور رسد و بممالکی که الیوم در تصرف منسوبان ال عثمانست تعرضی رود حضرت اعلی شاهی ظل
الهی چون صلح مذکور را دران وقت موجب استحکام بنیان قصر دولت ابد انتساب ملاحظه انکه مبادا در وقتی
که شهزاده بپایه سریر سلطان روم رسد این حرکت ناهنجار قزلباش موجب تزلزل مصالحه گردد حکم همایون
باسم محمد خان و امرای قاجار فرستادند که ترک محاصره نموده دست از ولایت قراباغ باز دارند چون انولایت
دلکش از لطافت هوا و کثرت سبزه و ریاحین و انتفاع صحرا نشینان و خصوصیات ییلاق و قشلاق
شهره افاقست و طایفه قاجار و اویماقات ساکن قراباغ چندین سال بود که دران ولایت تربیت بخش
مسکن گرفته املاک و باغات کثیر النفع بهم رسانیده بودند و دل از ان سرزمین باسانی بر نمیداشتند و قطع تعلق
از وطن قدیم خود نمیکردند بمنع مذکور ممنوع نگشتند و دست از محاصره قلعه باز نداشتند تا انکه این خبر بفرهاد پاشا
که بانی و باعث امر مصالحه و سنور سرحد ارزن الروم بود رسید و از جانب او نیز ایلچی امده دران باب
گفتگو و مبالغه کردند بندگان حضرت اعلی شاهی معتمدی از ایل قاجار شاهوردی بیک نام جولاق مشهور را
نزد محمد خان زیاد اغلی و ریش سفیدان انطبقه فرستاده پیغام کردند که پدران شما روی ارادت و اخلاص
بدین دودمان اورده از میامن تربیت و شفقت ابا و اجداد همایون ما بمراتب عالیه رسیدند و ملک
قراباغ را بایشان داده بودیم چون الیوم مصلحت دولت ما در انست که درینوقت بر سر ملک مناقشه ننماییم
ایشان اگر بجهت این دولتند و رضای ما را منظور میدارند ترک منازعه و لجاج نموده بدینطرف ایند که در عوض قراباغ
در سایر ممالک جا و مقام بدیشان عنایت فرماییم قراباغ جایی نمیرود اگر خدای تبارک و تعالی خواسته باشد باز
باسانی بدست می اید و اگر مقدر الهی نبوده باشد بار و زور کار ستیزه نمیتوان کرد امید داریم که بیمن تایید الهی
عنقریب حق در مرکز خود قرار گیرد مشار الیه احتیاط ورزیده بملاحظه انکه مبادا اینمعنی مرغوب طبع امرا نبوده باشد
خود را از خوف بقلعه انداخته رومیان را از واقعه خبردار کرد و از قلعه منشور مذکور را نزد محمد خان و امرا فرستاد
محمد خان چون صوفی دولتخواه بود بعد از اطلاع بر مضمون رضای خاطر اشرف جسته از پای قلعه برخواست امرا

و لشکریان پراکنده گشته اکثر ایشان خصوصا سر قرا قلر و شمس الدینلو و قراباغ روگردان شده دونوک گشته بجا و مقام خود رفتند بعضی دیگر بجانب ارسبار امده از ایل و اویماقات تبر هر کس بهره از خلاص داشت رضاجوی خاطر مبارک اشرف را بر ملک و مال ترجیح نهاده ترک انولایت کرده بممالک محروسه امده جمعی که اخلاص و اعتقاد درست نداشتند روی از این دولت تافته تن بمذلت و خواری و رعیتی رومیان دادند و انولایت محک تجربه ارباب اخلاص گشت **بیت** خوش بود گر محک تجربه اید بمیان تا سیه روی بود هر که در و غش باشد **و** محمد خان از اشوب و فتنه اهل دونوک بدینطرف نتوانست امد از اب کر گذشته بتکلف الکسندر خان نزد او رفت مشار الیه بیمروتی کرده او را گرفته برومیان سپرده باستنبول بردند در انجا چندگاه محبوس بود بعد از قرار صلح که گرفتاران جانبین را اطلاق نمودند مشار الیه را نیز سلطان مرادخان ازاد کرد و از انجا ببغداد امده بشوشتر نزد مهدیقلی خان شاملو رفت از انجا بدرگاه معلی امده در دار الارشاد اردبیل ساکن گردید نقلست که محمدخان همیشه در اردبیل میگفت که عنقریب باز گنجه بمعاونت روح مقدس سلطان الاولیا بتصرف این دولت درامده حکومت ان از جانب اشرف بمن متعلق خواهد شد چون مشار الیه را اخلاص قوی بود و بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی را رجا واثق و نیت صادق بعد از بیست سال که انولایت در تصرف رومیه بود بمقتضاء الامور مرهونة باوقاتها این معنی از حیز قوه بفعل امده بنیروی اقبال و مساعدت بخت فرخفال در سال توشقان ئیل اربع عشر و الف بنوعی که در طی قضایا ان سال سمت گذارش خواهد یافت بتصرف اولیای دولت ابد قرین درامده محمد خان که انواع تعب و تشویش کشیده جرعهای ناکامی از دست روزگار چشیده در ازاء اخلاص دیگر بکی دیگر باره در انولایت سربلندی یافته از حضیض مذلت باوج عزت رسید از هر طایفه که اخلاص و یکجهتی بظهور امده بود دیگر باره در انولایت لوای عشرت افراختند و جمعی که در اخلاص ایشان خللی پدید امده بود در انوقت اهنگ مخالفت سازداده بعراق نیامدند و ترک اوطان خود نمودند فرمان قهرمان پادشاهی باجلای ایشان حکم فرموده همگی را جبرا قهرا از دیار خود بیرون کرده بمازندران فرستادند که هم موجب ابادانی انولایت و هم موافق از منافق متمیز بوده هر یک بجزای عمل رسند و این معنی کارنامه سلاطین نامدار و دستور العمل خواقین روزگار گردد هر چند این مقدمات در محل خود سمت تقریر می یابد و ذکران در طی سوانح این سال مناسب نبود اما کلک





سخن پرواز در اثنای گذارش قصه بی اختیار از شایبه تکرار نیندیشیده بتحریر ان پرداخت دیگر از سوانح این سال فرار نمودن محمد شریفخان چاوشلو ست مشار الیه ولد خلیل بیک ابن حسین بیک قورچی تیر و کمان شاه جنت مکان علیین اشیان و دخترزاده معصوم بیک صفوی است در خدمت همایون معزز و محترم و بمنصب موروثی سرافراز بود و در وقتی که رایات جلال متوجه سفر خراسان شده مرشدقلیخان او را بر تبه ایالت و خانی و دارایی قزوین نوید داده ان منصب را بمحمد سلطان کوتوال عزاده خود داد و او بمحض رضای مرشدقلی و هواپرستی و جاه طلبی ترک خدمت حضرت اعلی نموده قطع تعلق از منصب موروثی کرده ایالت و خانی اختیار نمود و تا معاودت موکب همایون حاکم قزوین بود در اول این سال بی انکه استشمام رایحه التفاتی نموده باشد بمقتضای الخاین خایف چون بی رضای خاطر اشرف ترک خدمت نموده بود خوفناک گشته با چند نفر از محرمان و معتمدان خود از قزوین فرار نموده بگیلان رفت چند کس دیگر که از حضرت اعلی شاهی ظل الهی هراس داشتند این عمل کردند خان احمد والی گیلان ان جماعت را در گیلان ماوا داده بانها مردمی بسیار کرد نواب اشرف بجهت انکه سد این باب شود ایشان را از خان احمد طلب داشت مشار الیه از فرستادن ابا نموده التماس عفو و اغماض نمود بندگان حضرت اعلی چون وقت مقتضی باز خواست نبود تغافل پادشاهانه شعار خود ساخته دران سال در مقام بازخواست ایشان نشدند و هم در این سال فرهاد اقا غلام حاکم اصفهان بجهت انکه حقوق تربیت چندین ساله شاه جنت مکان و نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا را منظور نداشته بهوس حکومت اصفهان بشیوه خدمتکاری مرشدقلیخان اختیار نموده بود مواخذه گردیده داروغگی و کل معاملات اصفهان به بولی بیک نوآب عقران پناه جهانبانی که در خدمت بندگان اشرف اعلی مقرب بود شفقت شد

**گفتار در بیان حالات و محاربات که در فارس و کرمان و یزد میانه امرای قزلباش بوقوع پیوست**

قبل ازین فارس مضمار قصه پردازی یعنی کلک بدایع نگار در معرکه سخن سرایی چنان تک و دو نموده بود که چند نفر از اقایان ذوالقدر فارس بمخاصمت یعقوب خان امیرالامرای انولایت بی رخصت از اردو فرار نمودند و در حدود یزد بیکتاشخان افشار ایشان از دست اورده بعلیقلیخان شاملو قورچی ترکش که داروغه یزد بود و حراست قلعه انجا منوط سپرد و بجهت ظاهر این معنی را دولتخواهی نام نهاد اما چون مرد محیل و بلند پرواز بود میخواست که بوسیله اقایان مذبور ذوالقدران فارس را بخود راه ساخته

صاحب اختیار انولایت باشد و تحریک و اغوای میرزایان که پدر زنش دم در فتنه اندوز شورش طلب بود در کل ولا
فارس و کرمان و یزد لوای اقتدار برافراخته فرمانروا باشد و زیاده حسابی از ارکان دولت قاهره
پادشاهی نمیگرفت و چون هر دو مست باده غفلت و غرور بودند از وخامت عاقبت آن غمی اندیشیدند
و بعد از انکه یعقوبخان متعاقب ایشان به یزد رسید از اطوار ایشان آثار بغی و خلاف تفرس نموده
لب از گفتگوی طلب آقایان بسته جمالخان خود را از یزد بیرون انداخته راه شیراز پیش گرفت و بیکتاشخان
جمعی را از عقب او فرستاد اما بگردش نرسیدند و چون یعقوبخان بشیراز رسید در مقام دفع مفسدان
طایفه ذو القدر که بامداد بیکتاشخان مستظهر بودند درآمده خواست که در کسر شوکت بیکتاشخان سعی نموده
شعله اقتدار او را بزلال تدبیر فرو نشاند که قوت امداد ذو القدران نداشته باشد چون از جانب
اشرف مرخص بود که در انتظام مهمات فارس آنچه صلاح داند بعمل آورد و نوید ایالت کرمان از جانب
همایون اعلی بعباس سلطان افشار عم بیکتاشخان داد و بطوایف افشار که در کرمان بودند اعلام
نمود که بر سر عباس سلطان جمعیت نمایند که نواب اشرف بنابر سوء اعمال و خودسریهای بیکتاشخان
ایالت انولایت را بعباس سلطان شفقت فرموده اند عباس سلطان که همیشه درین آرزو بود نعمتی مغتنم را
فوز عظیم دانسته طرح ایالت و دارایی انداخته دست تصرف باموال دیوانی دراز کرد و عموم سپاهیان
انولایت نقد را به نسیههای بیفایده دادن زمان سترگ اندیشیده بامید انعامات و مناصب مناسب
برسر او جمعیت نمودند او بحکومت انولایت مشغول گردید چون این خبر به یزد رسید تزلزل در احوال
بیکتاشخان پدید آمده بر ریش سفیدان افشار که در یزد با او بودند بی اعتماد گشت اما چون پدر زنش
در اردو بود و از جانب او استظهاری شده بود دانست که ساخته و پرداخته یعقوبخان است حقیقت
خاطرنشان ریش سفیدان افشار کرده با جمعی که با او بودند که تخمیناً پانصد کس میشدند از یزد متوجه
کرمان شد و چون آمدن او مسموع عباس سلطان گردید حشری انبوه از منتخبه افشار و سرداران کرمان
و اعراب و احشام انولایت جمع آورده با سه هزار پیاده و سوار آماده پیکار او گشت و بیکتاشخان چون از
جمعیت او خبر یافت و کسی از جماعت افشار و مردم کرمان نیز نزد او نیامد و معهذا با آنکه مردمی که با او بودند
بدمظنه شده بودند اندیشناک گشته در رفتن متردد خاطر گشت بعضی از نیکخواهان بیکتاشخان که از اطوار





ان سلسله دانا بودند خاطرنشان او کردند که امساک بر طبیعت عباس سلطان غالب و زیاده داد و دهشی نداد او
و جماعت افشار که سالهاست غریق بحر احسان و نمک پرورده این سلسله اند بجهت ضرورت بر سر او
جمع شده اند و معلوم نیست که بجهت خاطر او بمحاربه او رغبت نمایند و اگر اندک تأخیری در رفتن واقع شود
بر جبن و بد دلی محمول گشته موجب دلیری اتباع عباس سلطان میگردد و بیکتاشخان مرد شجاع و دلیر صاحب
همت بود بتدبیر عقلای صائب رای عمل نموده مستعد رزم و پیکار او گشته تا حوالی شهر در هیچ جا توقف
ننمود و از آن طرف عباس سلطان با قشون آراسته از شهر بیرون آمده تفنگچی بسیار بر برج و باره
باز داشته در ظاهر سواد شهر صف سپاه آراسته پشت بدیوار بست شهر و قلعه داد چون بیکتاشخان
بمقابله او شتافته تقارب فئتین دست داد با اتباع و مردمان خود جلوریز بر سر او تاخته بیک حمله
دلیرانه صف سپاه کرمان از متفرق ساخت و اتباع عباس سلطان چنانچه عقلا اندیشیده بودند و در
جنگ سستی کرده بمجرد صدمه پشت بمعرکه داده روی بوادی فرار آوردند عباس سلطان حال بر منوال
مشاهده نموده چاره کار منحصر در فرار و تحصن و قلعه داری دانسته با پسران و مردم اعتمادی خود بقلعه رفته
متحصن گردید بیکتاشخان مظفر و منصور بشهر آمده در مقام ترتیب اسباب قلعه گیری شد خان آصف
صفاتی حاتم بیگ ولد ملک بهرام که از عقلای صلاح اندیش صائب رای و در آنوقت وزیر بیکتاشخان بود
رعایت حقوق نمک خوردگی آن سلسله نموده صلاح دولت ایشان در آن دانست که عم و برادرزاده بساط الفت
در نوردیده ترک عناد یکدیگر نمایند و از بیکتاشخان استجازه نموده بقلعه رفت و عباس سلطان را بحسن تقریر
و نصایح دلپذیر بمصالحه راغب ساخت و عباس سلطان رضا بصلح داده شرط بر آنکه بیکتاشخان قسم یاد نماید
که در حق او و پسران و مردمی که موافقت او اختیار نموده اند در مقام غدر نبوده باشد و بدی نیندیشد و الکا
تیولی که قبل ازین داشت بدستور باو گذارد و بیکتاشخان شرط مذکور را بایمان مغلظه موکد گردانید و عباس
سلطان و ولدان و سایر متحصنان تکیه بر عهد نااستوار کرده بعد از عهد و میثاق از قلعه بیرون آمدند اما
بیکتاشخان بعهد و پیمان وفا نکرده در همان روز عم و عمزادها را گرفته مقید و محبوس ساخت و بآن اکتفا ننموده
قطع صله رحم جایز داشت و عم خود را که بمنزله پدر بود با عمزادهای بی اطلاع و زیر و منسوبان این سلسله از میان
برداشت و اینمعنی بر او مبارک نیامده در همان زودی زمانه غدار خاک ادبار بر فرق او بیخت و از کاس ناکامی

شربت هلاک درکام او ریخت القصه بکتاشخان خاطر از مهمات جمع نموده دیگرباره به یزد مراجعت نمود اما یعقوبخان
در فارس لوای شوکت و اقتدار افراخته شروع در گرفت و گیر ذو القدران نموده هر کس مظنه
خلاف داشت گرفته بقتل رسانید و خانهای آقایان که در یزد بودند بضامن داده املاک و اسباب ایشانرا
متصرف شد شاهوردی خلیفه ولد ولی خلیفه شاملو برادر بزرگتر اسماعیل قلیخان در زمان وکالت مرشد
قلیخان حاکم ایج و سرفارس شده با دویست سیصد نفر شاملو ملازمان قدیمی ولی خلیفه در انجا اقامت
داشت یعقوبخان چون سوی مزاج اشرف را نسبت بان سلسله میدانست او را از حکومت انولایت عزل
نمود مشارالیه از اطاعت او سر باز زده یعقوبخان برای خود یا باشاره همایون اعلی علی ای التقدیرین
به بهانه شکار از شیراز بیرون آمده علی الغفله برسر او ایلغار نمود مشارالیه تاب مقاومت نیاورده گرفتار
گردید یعقوبخان بقتل او و چند نفر از اولاد و اقربا مبادرت نموده دقیقه از دقایق نهب و غارت فرو نگذاشت
و بقیه السیف را از انولایت بیرون کرده حسین بیک پسر بزرگ شاهوردی خلیفه با سایر مردمی که از ان
مهلکه نجات یافته بودند در کمال بی سامانی و غارت زدگی به یزد آمدند بکتاشخان مقدم ایشانرا گرامی
داشته همه را در کنف حمایت خود جای داد و رعایت نموده در کل مواد مخالفت یعقوب خان اختیار نموده
اوقات بفکر و اندیشه تضییع او بسر میبرد تا آنکه آقایان ذو القدر را نیز که در قلعه در دست علی قلی بیک قورچی
ترکش شاملو بودند بلطایف الحیل از و گرفته مطلق العنان گردانید و در مقام تربیت حمزه بیک جامیللو
درآمده او را ایالت شیراز نوید داد و از جانب ایشان عرضه داشتی بپایه سریر اعلی نوشته مبلغی خطیر
برسم ترجان قبول کرد که چون میانه یعقوبخان و طایفه ذو القدر بفساد انجامیده ریش سفیدان انطبقه
بهیچوجه با او التیام نمیکردند و ایالت او را نمی پذیرند اگر عنایت شهریاری شامل حال انطبقه گشته یعقوبخان را
از حکومت فارس عزل نموده بدیگری از غلامان درگاه شفقت شود بصلاح دولت اقرب و مناسبت
که بدین وسیله مکنون خاطر او بظهور آمده زمام مهام انولایت در قبضه اقتدار او باشد هر چند نیکو خواهان
و صلاح اندیشان خصوصا جناب آصفی حاتم بیک وزیر او را ازین بو الفضولی منع نموده میگفتند که جناب
خانی از طایفه افشار و حسب الفرمان پادشاهی حاکم کرمان اند و مهمات یزد و طایفه ذو القدر نسبتی بایشان
ندارد لایق حال و مال است که از یزد متوجه کرمان شده بدارایی انولایت مشغول باشند و پیرامون اینگونه بو الفضولیها

که مرضی



که مرضی خاطر پادشاه و ارکان دولت قاهره نیست نگردند همواره ولیخان بدرشتی تیز که در اردو بود کس فرستاده
او را منع میکرد اما چون از اخلاص بهره نداشت بمنع احدی ممنوع نگشته از اطوار و آثار طغیان و عصیان
بظهور میرسید تا آنکه بخیال تباه اراده نمود که اگر از دیوان اعلی مهمات بر وفق رضای او بعمل نیاید دست
آویزی بجهت خود بهم رسانیده بر کل ولایت فارس و کرمان رقم اختصاص کشد بکتاشخان شراب
کم میخورد و بترکیب افیون دار معتاد بود اما چنان از باده نخوت و غرور سرمست بود که جز حرف استقلال
و بلند پروازی بر زبان نمی آورد و گاهی در اغاز نشاء افیون میگفت که من از امیر محمد مظفر کمتر نیستم که از تیر
سنحکی پسند بر درپایه سلطنت و پادشاهی عروج نمود و اینگونه هذیانات از و سر میزد و بمیران بی اخلاصی
میکرده القصه آقایان شیراز از و تعهد نمودند که بفارس رفته هر یک او باقی خود را جمع نموده مردم انولایت را
که از تسلط و استعلای یعقوبخان بجان آمده همگی از و خایف و هراسانند بجانب خود خوانده او را از ان
ولایت اخراج نمایند بکتاشخان بسخنان واهی دور از کار ایشان فریفته شده نام ایالت فارس
بر حمزه بیک جامیللو نهاده او را با آقایان و یکصد و پنجاه نفر از غازیان افشار بجانب فارس فرستاد خود
اراده نمود که قلعه یزد را از تصرف علی قلی بیک شاملو بیرون آورده مامن خود سازد علی قلی بیک از اطاعت او
سر باز زده قلعه را ضبط نمود و بکتاشخان در گرفتن قلعه اصرار نموده جمعی را بمحاصره امر کرد و همه روزه بین الفریقین
نزاع و جدال بوقوع می انجامید تا آنکه حقیقت اینحالات بمسامع جاه و جلال رسیده توجه موکب همایون
بجهت رفع ان اختلال بدانطرف لازم شد و از دار السلطنه قزوین بصوب اصفهان در حرکت آمده چون خطه
کاشان محل نزول موکب نصرت نشان گشت خبر کشته شدن بکتاشخان باستقبال موکب همایون
آمده خاطر از ان اندیشه فارغ گردید تبیین اینمقال و تصریح این احوال است که چون آقایان ذو القدر قدم
بولایت فارس نهادند یعقوبخان بنیروی دولت روز افزون بنوعی انولایت را ضبط نموده طوایف
ذو القدر از و خایف و هراسان بودند که حرف مخالفت او در صفحه خیال هیچکس نقش نمی بست حمزه بیک
بجانب شولستان که در ان زمان حکام با دو طایفه جامیللو تعلق داشت رفت و باستظهار طایفه افشار
دست بخوالی دراز کرد و تخت قلعه سفید را بدست آورده با مت آقا نام معتمدی سپرد که اگر ایشانرا حادثه
پیش آید و بمامنی احتیاج داشته باشند خود را بان قلعه کشیده از حوادث روزگار صیانت نمایند بعد از استحکام

قلعه درآمده و روزی چند رحل اقامت انداختند اما از طایفهٔ ذوالقدر کسی بر سر او جمع نشده مهمات ایشان
بر وجهی که مطلوب ایشان بود تمشیت نپذیرفت و یعقوبخان از آمدن ایشان اطلاع یافته با جمعی از نوکران
خود بر سر آن جماعت ایلغار نمود آقایان افشار علامات ادبار در ایشان مشاهده نموده اراده بازگشتن
نمودند جمعی از ذوالقدران یعقوب خان با ایشان رسیده جنگ در پیوستند و اکثر مردم مقتول گشته
قلیلی که نجات یافته به یزد آمده بیکتاشخان را از حقیقت حال آگاه کردند و اندکی موجب خفت و بی‌اعتباری
گشت والقصه حمزه بیگ و اسمعیل خلیفه ولد اسحق خلیفه و رفقا که از قضیهٔ افشاران و آمدن یعقوب خان
خبر یافتند چون جمعیتی که مکنون خاطر ایشان بود بر سر ایشان نشده بود و قوت مقاومت یعقوبخان
نداشتند قرار بحصن و قلعه‌داری بخود داده چون بپای قلعه رسیدند امنا و کوتوال که محل اعتماد
حمزه بیگ بود با زمانه یار گشته ابواب قلعه را مانند بخت و اقبال بر روی ایشان بسته راه ندادند
حمزه بیگ و رفقا از تحصن قلعه مایوس گشته چاره دیگر میجستند که یعقوب خان چون قضای مبرم و
بلای ناگهان رسید دست و پای نتوانستند زد حمزه بیگ و رفقا بجانب کوه گیلویه رفتند یعقوبخان
کس فرستاده ایشان را طلب نمود حاکم کوه گیلویه حمایت نتوانست کرد ناچار بدست داد جماعت جاملو
متفرق و پراگنده گشته حمزه بیگ و رفقا که بدست مردم یعقوبخان درآمده بودند همگی مقتول شدند
یعقوبخان هر یک از خصما و اضداد را بنوعی که توانست بدست آورده مقتول ساخت و با هر کس مظنه
داشت از میان برداشته در سفک دماء ایشان تاخیر جایز نمیداشت و خاطر از ممر ایشان جمع نموده
در کل ممالک فارس والی نافذ الحکم و فرمانروا گشت و امنا قلعه را بتصرف یعقوبخان داد بعد از این
قضایا یعقوبخان همت بر دفع بیکتاشخان گماشته تا قریب دوازده هزار کس از امرا و اعیان متجنده
فارس جمع آورده بجانب یزد در حرکت آمد یوسفخان ولد قلی بیگ قورچی باشی که قبل از جلوس همایون
حاکم ابرقوه بود و در ایام جلوس اشرف منصب قورچی باشیگری یافته در ثانی الحال بموافقت امرای عاصی
در قلعه محبوس گشته بالتماس ولیجان پدر بیکتاشخان از حبس نجات یافت در ایامی که موکب همایون در خراسان
بود به یزد آمده جمعی از ملازمان قدیمی او و پدرش که در ابرقوه بودند بر سر او جمعیت نمودند و بامداد بیکتاشخان
قلعهٔ ابرقوه را متصرف شده حاکم آن ولایت گشت اما بزرگی و عظمت و اقتدار بیکتاشخان مرضی خاطرش نبود

وباطنا



و باطنا منافی با او بوده است و بیکتاشخان بجهت قرب قرابت و حقوق تربیت قلی بیگ پدر او با او مدارا
میکرد و چون یعقوبخان بنزدیک ابرقوه رسید کس نزد او فرستاده اعلام نمود که چون بیکتاشخان
خلاف دولت بظهور میرسید همت بدفع او مقصور داشت طریق اخلاص آنست که منصب او بمان را منظور
نداشته بمعسکر اینجانب ملحق گردند انشاء الله تعالی چون باتفاق دفع شر او نموده شود حکومت کرمان
بآن عزیز تعلق خواهد یافت یوسف خان نوید ایالت کرمان یافته با قشون و لشکر خود بیعقوبخان ملحق
گشته اطاعت او اختیار نمود و یعقوب خان بموافقت او که بزرگزاده افشار بود مستظهر گشته با خیلی
انبوه و لشکری کوه شکوه روانه بیزد شد و در حینی که بیکتاشخان قلعه یزد را محاصره نموده میان او
و علی قلی بیگ شاملو قورچی ترکش کوتوال قلعه نزاع و جدال بود بظاهر یزد رسید و بیکتاشخان
چون از آمدن او خبر یافت بجهت آنکه اکثر قشون و لشکر او در انوقت در کرمان بودند و بر سر او حاضر نبودند
مضطرب گشته با ریش سفیدان افشار قرعهٔ مشورت در میان انداخت بیگلو اغلان این سلسله با او گفتند
که تا خان در یزد توقف دارد و مردم دور و نزدیک او را بعصیان و طغیان منسوب میسازند اولی آنست که ترک
مسکن یزد کرده روانه کرمان گردد ع بشهر خود روی و شهریار خود باشی ⁂ و هرگاه خان در کرمان بوده باشد
بد خواهان را مجال تشنیع نمیماند و یعقوبخان جرات آمدن کرمان نخواهد کرد و مع ذلک اگر یعقوبخان لشکر بآن
کشد در آنجا بدفع او آسان میتوانیم پرداخت بیکتاشخان را غیرت دامنگیر گشته نخوت کرد که پشت بخصم نماید
و بین الجمهور تهمت زده گریز باشد و میرمیران تبرجون بمعاونت او و در آن ولایت لوای شوکت و اقتدار برافراشته
بود مانع رفتن او شده مجملا بیکتاشخان بتحریک جهلا و مردم نادان با اندک مردمی که با او بودند بمحاربه یعقوبخان
کمر بسته از شهر بیرون آمده در برابر او صف سپاه آراست و از جانبین دست بآلات قتال برده جرخچیان لشکر
شیراز جلادت متواتر نمودند و دلیران لشکر افشار تاب صدمات ایشان آورده تزلزل بحال سپاه یزد راه
نیافت بیکتاشخان چون قلت لشکر خود و کثرت اعدا را مشاهده نموده دانست که اگر بقاعده و آداب جنگ
کنند مقاومت با لشکر بیشمار نمیتوانند کرد بخاطر آورد که بطریقی که در محاربه عباس سلطان عمل نموده بود عمل
آورده با تمام سپاه خود را بر صف لشکر شیراز زند قول را بدین عزیمت بمعتمدان سپرده با خاصه شجاعان
لشکر خود از قول جدا شده جلو ریز بر سر ایشان تاخت و صف سپاه جرخچیان را ویران ساخته تزلزل در بنیان

ثبات و قرار عسکر شیراز انداخت و یعقوبخان سراسیمه شده از یک صدمه دلیرانه که از غازیان افشار بظهور آمد
آثار عجز و انکسار در ناصیه احوال لشکریان خود مشاهده نموده چنان مضطرب شده بود که از پایی علم دور گشته
کمال حزم و احتیاط را اماده شده بود محمد قلیخان ولد مرتضی قلیخان برناک که از زمره امرای فارس بود او را
از این حرکت مانع آمده بصبر و ثبات ترغیب مینموده اما بیگتاش خان در اثنای کر و فر چون بقول یعقوبخان
رسید جمعی از غازیان افشار از کثرت و انبوهی آن گروه دست در عنان تکاور زده از اظهار جسارت و
دلیری مانع آمدند و لحظه در برابر آن قول متوقف شدند ذوالقدران چون توقف ایشان را مشاهده
نمودند اندک اطمینانی یافته ثبات قدم ورزیدند جمعی از افشاران ملازمان یوسف خان در عین ستیز
و آویز بیگتاش خان را در میان انجماعت شناخته به یعقوبخان خبر دادند که بیگتاش خان در میان این فوج
قلیل است که بجنگ پیش آمده اند یعقوبخان که او را در قول تصور نموده کمال دغدغه ازو داشت چون مطلع شد
که از قول دور افتاده پیش آمده دست لشکریان خود را ترغیب نمود که او را در میان گرفته راه بیرون شد
او را مسدود سازند لشکریان از اطراف و جوانب او درآمده در میان گرفتند بیگتاش خان چون حال برین
منوال مشاهده نموده خود را غرق دریای بلا دید از آن توقف ناهنجار پشیمان گشته انگشت ندامت بدندان
تحیر گزید و اگر بمحاربه مشغول میشد احتمال گرفتاری داشت بالضروره عنان از معرکه پیچیده خواست که بقول ملحق
گردد فرصت نیافت و چون مبارزان صف شکن صفوف مخالفان از که پیش و پس او فرو گرفته بودند
از هم شکافته راه شهر پیش گرفت مردم قول نیز از هزیمت او آگاه گشته راه فرار پیمودند و چون بشهر داخل
شد دروازه های شهر را بمردم اعتمادی سپرده نزد میر میران رفت که از رفتن کرمان و توقف نمودن بیزد
و قلعه داری کردن با او مشورت نماید جمعی از نیکخواهان او که بشهر آمده بودند او را از این آمدن نکوهش نموده
گفتند که از همانجا راه کرمان پیش می بایست گرفت و الحق مقتضی عقل این بود و حالا نیز مجال توقف نیست
و تا صبح ده فرسخ میتوان رفت همین لحظه روانه باید شد بیگتاش خان از غیرت دامنگیر گشته صبیه میر میران را
که حرم محترم او بود نمیتوانست در یزد گذاشته خود بیرون رود و همراه بردن دشوار بود و مفاسد داشت چه محتمل
بود که یعقوبخان جمعی کثیر بسر راه کرمان فرستاده باشد و بمردم خود نیز بدمظنه شده اعتماد نمیکرد اما یعقوبخان
و لشکر ذوالقدر بعد از مشاهده آثار مغلوبیت غالب آمده بظفر و نصرت اختصاص یافتند و چون روز بیگاه

شده بود



شده بود تعاقب منهزمان نکردند و داخل سواد شهر نتوانستند شد در همانجا فرود آمدند و در همان شب شخصی
شد که بیگتاش خان بشهر رفته خواست که او را بلطایف الحیل بدست آورد اندیشه آن داشت که مبادا
در همین شب روانه کرمان گردد همین لحظه دو سه کس از ریش سفیدان خود را برسم رسالت نزد میر میران
بشهر فرستاد خلاصه پیغام آنکه بیگتاش خان مخالف دولت و دوستان شاه عالم پناه است او را بشما سپردیم
اگر بطرفی رود در جواب در خدمت اشرف مواخذ خواهد بود و در ضمن پیغام اندک تهدیدی کرده بود میر میران
که سید عالیشان بزرگ منش با احترام بود و در هیچ زمان احدی از امرا و اعیان بسوء ادب بسوی او
نگاه نکرده بود دید است که یعقوبخان جوان جاهل متهتک مغرور است و محتمل که با او نیز در مقام خفت
درآید از تهدید او اندیشه نموده در حضور بیگتاش خان بفرستاده ها گفت که اینک نزد من آمده بجایی نمیرود
انشاء الله تعالی آنچه خیر و صلاح بوده باشد عمل خواهد آمد و بملاحظه آنکه مبادا بیگتاش خان بطرفی بیرون رود
و او مواخذ باشد جمعی را تعیین نمود که ازو غافل نباشند و اگر بیرون رود مانع آیند و بدین اکتفا نکرده
کس بدروازه که بمحافظت مردم او مقرر بود فرستاده جمعی از مردم یعقوبخان را بشهر آورده بدرخانه باز داشت
بیگتاش خان که شیوه بیوفایی میر میران ملاحظه نمود از مرافقت و معاضدت او مایوس گشته دانست
که استحکام برج و باره و قلعه داری ممکن نیست و فایده نمی بخشد و مع ذلک بمردم خود بدمظنه شده بود و اعتماد
نمیکرد در شب که اضطراب افتاده نه دانست که چکند نه رای بودن داشت و نه پای رفتن مردم میر میران پیش و
پس او را گرفته در بیرون و اندرون ازو غافل نبودند و چون پیمانه حیاتش پر شده بود اجل دامن او را
گرفته نگذاشت که بهیچ طرف حرکت نماید در آن شب دیجور که مردم او هر کس بخود درمانده بود او در کمال اضطراب
هر لحظه بیرون می آمد و اندرون میرفت و هر دم خیالی و هر زمان اندیشه دیگر مینمود و در این آمد و رفت مشاهده نمود
که چند نفر از مردم بیگانه یراق بسته درخانه را گرفته اند دانست که مردم یعقوبخانند و باشاره میر میران آمده اند
دست بشمشیر یازیده بجانب ایشان حرکت نمود و در این اثنا تفنگی بدستش خورده دستش از کار باز ماند
متفحص نشد که کسی دیگر است تفنگ بر انداخت یا یکی از پیش خدمتان او که تفنگ در دست داشت شراره آتش قضا
گرفته خرمن حیات او را سوخت القصه آنجماعت او را زخمدار یافته خود را باو رسانیده گرفتند بیگتاش خان خود را
گرفتار دشمن یافته از غیرت نخواست که او را دست بسته برابر یعقوبخان آورند آنجماعت را از طایفه افشار خوفناک

گردانیده بقتل خود اهتمامی کرد و ایشان فی الفور بقتل او پرداخته خاطر از مهم او فارغ ساختند و نصف شب بود
اینواقعه روی نمود مژده قتل او به یعقوبخان رسید و او را مسرت بی اندازه روی نموده کلاه گوشه عظمت و
اقتدارش باسمان رسیده و سر بکتاشخان را بدرگاه والا فرستاده حقایق حال عرضداشت نمود و
ملازمان و اتباع بکتاشخان بحفظ حال خود پرداخته در جای محکم مختفی گشتند هنوز طلیعه صبح صادق نمایان
نشده بود که لشکر ذو القدر بشهر ریخته دست بغارت و تاراج خانهای افشاران دراز کردند و مردم بی سر
و پا که موافق از مخالف و دوست از دشمن نمیشناختند بهر جا دست می یافتند بجاروب نهب و غارت میروفتند
مجملا دران قضیه انواع تعب و تشویش باهل یزد رسیده دو سه روز این شورش و غوغا در کار بود
خانه بسیاری از اهالی یزد و اتباع میرمیران نیز بتاراج رفت از اولاد عظام میرمیران جناب شاه خلیل الله همیشه
با پدر نقیض و با بکتاشخان مخالف بود میانه او و یعقوبخان مراسلات واقع شده در انوقت نزد یعقو
بخان آمده معزز و محترم بود اما میرمیران و سایر اولادش را یعقوب خان بموافقت بکتاشخان و مخالفت
و عصیان متهم داشته احترامی نکرد بلکه در مقام استخفاف درآمده جمعی را که بضبط خزاین و اموال بکتاشخان
تعیین کرده بود محافظت خانه او نیز میکردند غایتش چون از نیات مکرم این سلسله علیه بکد و نقود دسترس او
بود قزلباش بقدر ملاحظه نموده زیاده بی اندامی نکردند و دست درازی بخانهای سلسله میرمیران بکمتر واقع
شد اما خفت و خواری بسیار باو رسید یعقوبخان توقعات ازو کرده مبلغهای کلی برسم پیشکش و جرمانه ازو باز یافت
نمود راقم حروف حقیقت واقعه مذکور از جناب آصف صفات حاتم بیک که در میان این قضیه بود استماع نموده
و بنوعی که ازو شنیده و مردم ثقه تصدیق نموده اند از اطناب نیندیشیده خصوصیات این قضیه را بی زیاده
و نقصان در قلم آورد القصه یعقوبخان چند روز در دار العباده یزد و باغات و بساتین جنت آیین آنجا بعیش و
خورمی گذرانیده شاه خلیل الله ضیافتهای ملوکانه میکرد یعقوبخان را امساک بر طبیعت غالب بود چون خزاین و
اسباب بکتاشخان را که در عرض بیست سال جمع آمده بود در تصرف خود دید شیفته آنها گشته از طریق اخلاص
و بندگی منحرف گشته رقم اختصاص بر آنها کشیده و نفایس اموال را جهت خود جدا کرده قلیلی از آنها بپایه سریر
اعلی فرستاد اگر خاطر گزین میداشت بر ظهور این خدمتکاری افتخار نموده خزاین عالم بر رضاجویی خاطر مبارک
ولینعمت که ادنی مرتبه سعادت منتسبان مراتب اخلاص است برابر نمیکرد و خود را آلوده درم و دینار بی زر مال او

اخلاص

منساخت



نمیساخت چه هر گاه بدین شیوه سلوک مینمود همت بحر خاصیت خسروانه کل یا بعوض بکتاشخان را که در نظر اشرف
ذره قدری نداشت مع شیء زاید باو انعام میفرمودند چون او بهره ازین شیوه سعادت افزا نداشت
بزخارف دنیوی فریفته شد اسباب عظمت و بزرگی خود را بهمه جهت آماده یافته بنوعی مست باده
غفلت و پندار شد که چشمش از قبایح اعمال که ازو بظهور میرسید پوشیده گشت و از نشاه نخوت
و غرور بدمستی آغاز نهاده بخودسری ارتکاب بعضی امور جرات نمود از جمله یوسف خان را برای اصلاح
خود بحکومت کرمان فرستاده شرط و پیمان ازو گرفت که از صوابدید او تجاوز نکرده کل مواد تابع امر و نهی
او باشد و ابراهیم را به بدرخان برادرزاده خود داد و خود از سعادت خدمت اشرف دوری گزیده
بخیال استقلال بدار الملک شیراز نموده از جهالت و خودرایی ابن سلاطین شمس گرفت و صبیه میرمیران را
که زوجه بکتاشخان بود بعقد ازدواج خود وعده داده بعنف و تعدی بشیراز برده بحباله خود درآورد و
و تغییر و تبدیل در الکا امرا نمود کل مملکت فارس را ملک طلق خود پنداشته املاک جمعی از ذو القدر را
که مقتول ساخته بود جهت خود صومک نموده بحیطه ضبط درآورد و دماغش بغایت مخبط و پریشان گشته
جاه و جلالش بسرحدی رسید که جهت والی لار خلعت فرستاد چون عالمیان شفقت شاهی را درباره یعقوب
خان بدرجه کمال مشاهده مینمودند بزرگی او را پذیرفته از فرمان او تجاوز نمیکردند والی لار بطریق حاکمان استقبال
کرده خلعت او را پوشید مجملا یعقوبخان چندگاه در شیراز کامیاب دولت بوده بعیش و خورمی روزگار
میگذرانیده تا آنکه چشم زخم روزگار باو رسیده از اعمال شنیعه و سوء ادب او را بکفران نعمت نسبت داده
گرفتار گردید خاتمت احوال او در قضایای سال آینده بتوفیق الله نگارش خامه و کلک بیان خواهد گشت ذکر توجه
موکب همایون شاهی ظل الهی بجانب خطه بهشت نشان صفاهان و بیان حالاتی که درین سفر خیر اثر
روی داد قبل ازین دیباچه سخن سرایی بدستیاری کلک قصه پرداز بدینگونه آرایش یافت که چون خبر اختلال
احوال ولایت یزد و کرمان و عصیان و طغیان بکتاشخان بمسامع جلال رسید و توجه موکب همایون بانطرف
لازم گردید عزیمت انطرف جزم فرموده بهمراهی قاید اقبال از مقر سلطنت در حرکت آمده متوجه دار السلطنه اصفهان
گشتند درین سفر خیر اثر نواب سکندرشان را تکلف مرافقت فرمودند و حضرت رضاجویی گشته باتفاق یکدیگر
ع قران کرده باهم مه و آفتاب روی توجه بانطرف آوردند بولی بیک غلام خاصه شریفه که حاکم اصفهان بود و الولایت

برآشوب دیده او نیز قلعه طبرک را تعمیر نموده برج و باره را استحکام داده اذوقه و ذخایر باحتیاج قلعه داری مرتب
داشت و از غایت سفاهت و بی عقلی و غلوی غرور شاید گویان خود را مالک ملک صفاهان جنت نشان
پنداشته حرف استقلال بر صفحه خاطر منقش ساخت و فنون و لشکر آراسته بجهت خود مرتب داشته
نوای اقتدار برافراشته بود چون رایات نصرت آیات در خطه کاشان نزول نمود در انجا خبر محاربه
یعقوبخان و کشته شدن بکتاشخان چنانچه بحیز تحریر پیوست رسیده موجب ابتهاج ضمیر دولتخواهان
گشت و یعقوبخان بخلع فاخره و جایزه و جلدوی و استحسان سرافرازی یافت و کس باصفهان فرستاده
به بولی بیک پیغام کردند که مهمان پذیر باشد که اینک بمهمانی او می‌آییم و بارسال استمالت نامها و خلع بی دریغ
خاطر او را اطمینان بخشیده روانه آنصوب شدند بولی بیک چون از کشته شدن بکتاشخان و توجه
موکب نصرت نشان خبر یافت چاره بجز اطاعت و انقیاد ندیده قلعه را بمعتمدان سپرده خود جریده و سپاهی
باستقبال موکب همایون آمده در مابین کاشان و اصفهان بشرف بساط‌بوسی دریافته مورد شفقتهای
بی اندازه گشت و همانروز رخصت یافته جهت سرانجام ضروریات سرکار خاصه شریفه و یراق مهمانی باصفهان
بازگشت و رایات نصرت آیات در ساعت سعد باصفهان رسیده اهالی آنملک بلوازم استقبال پرداخته چند
و از دولت آباد که سه فرسنگی شهرست تا دولتخانه مبارکه نقش جهان پای انداز انداخته در چند مکان طبقهای زر نثار
موکب همایون مینمودند و بندگان حضرت اعلی در کمال مسرت و شادمانی داخل شهر شده در دولتخانه
نزول اجلال فرمودند و آن مکان مبارک از عز ورود مقدم همایون رشک جنان گردیده ابواب عیش و
شادمانی بر چهره آمال و امانی منتسبان دولت قاهره مفتوح گشت و بولی بیک بمراسم خدمات قیام مینمود
اما قلعه طبرک را استحکام داده بمعتمدان خود سپرده بود و احدی را بقلعه راه نمیداد و این معنی ازو که داغ بندگی
این دولت بر جبین داشت پسندیده نمی‌نمود علی ای حال حضرت اعلی از بیمقولی حرفی باو اظهار نمیکردند و
هر روز لطفی مجدد در باره او بمنصه ظهور میرسید تا آنکه حسب الاشاره همایون اعلی در منزل خود بترتیب
اسباب جشن و سرور پرداخته باحتیاج آن مجلس عالی بر وجه لایق سرانجام نمود و حضرت اعلی با مخصوصان
و مقربان تشریف قدوم ارزانی فرموده منزل او را بنور حضور منور ساختند و جشن خسروانه و صحبت ملوکانه
انعقاد یافته مقربان بساط اقدس و مجلسیان بزم مقدس جرعهای شادمانی از دست ساقیان زهره جبین

درکام



درکام آرزو میریختند بولی بیک بمقتضای الخاین خایف باوجود الطاف گوناگون شاهی خالی از توهم نبود در آن
مجلس واهمه عظیم باو راه یافته در همان دو سه روز با جمعی از معتمدان خود بقلعه گریخت و توپ و تفنگ
ببرج و باره بر آورده شروع در قلعه داری کرده و این حرکت ناهنجار که از کمال بیخردی تواند بود موجب
استعجاب همگنان گردید بندگان حضرت اعلی از روی تلطف و بنده پروری جمعی از اعزه خصوصا سید بیک
کمونه را که از اعاظم امرا از زمان شاه جنت مکان بود نزد او بقلعه فرستادند که از سبب توهم او پرسیده
بنصایح ارجمند او را از وادی مخالفت گذرانیده بشاهراه اطاعت و اخلاص دلالت نمایند و از وخامت
عاقبت عصیان و کفران نعمت تحذیر و تخویف نماید بولی بیک پنبه غفلت و نادانی در گوش نهاده آن
نصایح دلپذیر را بسمع رضا نشنود فرستادها را در قلعه توقیف نموده بمعتمدان سپرد و چون آوازه مخالفت
مثل او غلامی نادان در شهر صفاهان که محل نزول شهریاران جهان باشد موجب نقص دولت و منتج
مفاسد عظیمه بود بساط محاربه او در نوردیدن و تغافل پادشاهانه شعار خود ساختن و خاطر او را از ظهور
شفقت و عفو و اغماض اطمینان بخشیدن بصلاح دولت اقرب مینمود فرهادخان قرامانلو که بین الاقران
بمزید قرب و منزلت امتیاز داشت و با بولی بیک از زمان شهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا صداقت و
دوستی میورزید از خدمت اشرف ملتمس شد که بقلعه رفته او را نصیحت نموده بیرون آورد ملتمس او درجه
قبول یافت با چند نفر از غلامان و اهل خدمت بقلعه رفت بولی بیک دو روز او را با فرهادخان اختلاط یارانه
کرده تواضعات رسمی بجای آورد اما روز دیگر با فساد جمعی مفسدان فتنه انگیز که با او بودند فرهادخان را در قلعه
نگاه داشت و شمشیر و آلات جارحه آنچه او و ملازمان او داشت از میان گشوده ملازمان او را بمردم جلد هوشیار سپرد
و چند روز در قلعه میانه ایشان ملاقات نشد چون خبر گرفتاری فرهادخان به بندگان حضرت اعلی
رسید ازین جسارت و بی ادبی نایره حمیت شاهانه التهاب یافته حکم شد که قورچیان عظام و ملازمان درگاه
والا بر دور اعیان صفاهان قلعه را مرکز وار در میان گرفته بترتیب اسباب قلعه گیری پردازند فرمان بران
اذعان فرمان پادشاهی نموده بر اطراف و جوانب قلعه محیط گشتند و چند روز بین الجانبین ابواب محاربه
مفتوح بود بولی بیک بعد از خراب البصره از غایت بی فکری بفکر کار خود افتاده دانست که این شیوه ناپسند
کفران نعمت و موجب خذلان دنیا و آخرت است در قلعه فرهادخان ملاقات نموده گفت که اگر بندگان حضرت اعلی

رقم عفو بر ذلات این غلام کشیده حکومت اصفهان بدستور بمن تفویض یابد بزرگ قلعه داری نموده بیرون آیم
فرهاد خان بنابر مصلحت وقت قبول ایجاب ملتمسات او کرده بخدمت اشرف عرض نموده و بندگان
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بصوابدید فرهاد خان عمل نموده مدعیات بولی بیک را بانجاح مقرون گردانیده
خلع فاخره فرستادند و خاطر او را بمواعید گوناگون پادشاهانه اطمینان بخشیدند و بولی بیک بتعهدات
فرهاد خان اعتماد نموده از قلعه بیرون آمده بشرف ملازمت اشرف دریافت بندگان حضرت اعلی
بحسب ظاهر توجهات فرموده اعزاز و اکرام بسیار نمودند اما باطنا خاطر مبارک ازین حرکت ناهنجار
غبار آلود بود و چگونه باشد با ولینعمت عصیان نمودن و بدینگونه امور جسارت کردن و امید فلاح
و نجات داشتن زهی سفاهت و بی عقلی ٭ با ولینعمت ار بروی آیی ٭ گر سپهری که سرنگون آیی ٭
عاقبت الامر بمصداق حال او آمد بالجمله چندروزی بولی بیک که بهوای حکومت اصفهان در سر داشت
رفع غبار خاطر اشرف را در سپردن قلعه تصور نموده قلعه را سپرد و بعد از آنکه قلعه متصرف درآمد اهالی
اصفهان که در ایام قلعه داری دولتخواهی حضرت اعلی نموده با او بی اندامیها کرده بودند حکومت او را کاره
بوده بگفتگو درآمدند بولی بیک ناکام قطع نظر از حکومت اصفهان کرده بحیات راضی گشت و بفرهاد خان
متوسل بوده کار خود را باو حواله نموده و فرهاد خان با او سلوک آدمیانه کرده بین الجانبین الفت تمام بود اما
عاقبت نتیجه کفران نعمت شامل حالش گشته عنقریب رشته حیاتش به تیغ قهر روزگار منقطع گردید وقایع
سال میمنت مآل پارس ئیل ترکی مطابق سنه تسع و تسعین و تسعمایه هجری که سال چهارم همایون
اعلی شاهی ظل اللهی چون شدت زمستان و سرما روی بانحطاط آورده خضر و بهار گلزار جهان را بقدوم
مسرت لزوم زیب و زینت داده نسیم بهاری طراوت افزای عالم جوانی گردید ٭ باز فراش عهد فروردین
بست ایوان عیش را آیین ٭ در فضای جهان به پیروزی ٭ گسترانیده فرش نوروزی ٭ یعنی در شب دوشنبه
چهاردهم شهر جمیدی الاول مطابق سنه ۹۹۹ خسرو ثوابت و سیار از خلوت سرای حوت بیرون خرامیده بخرگاه
حمل بر آمد ٭ گشت چون خسرو سحرگاهی ٭ مسندآرای کشور شاهی ٭ بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
در دار السلطنه اصفهان کامیاب عیش و عشرت بوده روزگار خجسته آثار بخرمی و شادکامی میگذرانیدند
از سوانح این سال فرستادن یادگار سلطان روملو است برسم رسالت بهندوستان بر عالمیان این معنی

کالشمس



کالشمس الشارق من السماء ظاهر و هویداست که از آغاز طلوع نیر عالم افروز این دولت روزافزون محمد بابر
پادشاه ابن عمر شیخ میرزا ابن سلطان ابوسعید گورکان که از صولت سپاه اوزبک و استیلای محمد خان
سیبانی در ماوراء النهر و حشی و اندجان بلاد فرغانه که مرکز دولتش بود مجال اقامت نیافته بعد از محاربات
قوی در حدود کابل و حصار شادمان بی سر و سامان میگشت و چنانچه در صحیفه اول در طی وقایع احوال
حضرت خاقان سلیمان شان اشارتی رفته با ملازمان درگاه شاهی از روی اخلاص پیش آمده سلطان
اویس میرزا ابن سلطان محمود میرزا عمزاده خود را که حاکم بدخشان بود بمیرزا خان اشتهار داشت بخدمت
اشرف فرستاده در استرداد ملک موروث از آنحضرت استمداد نمود خاقان سلیمان شان گروهی از لشکر
قزلباش را بمعاونت او نامزد فرموده بابر پادشاه باستظهار آن سپاه ماوراء النهر الحیطه تسخیر کشیده
در خطه سمرقند پای بر مسند جهانبانی نهاد و چند سال که میانه او و خانان اوزبک در ماوراء النهر و ترکستان
و حصار شادمان محاربات روی میداد همیشه بجانب خاقان سلیمان شان مستظهر و بین الجانبین وفاق
و دوستی مرعی و مسلوک بود تا در مرتبه آخر که سپاه اوزبک هجوم آورده در حدود بخارا با عبدالله خان و
سلطانان اوزبک مصاف داده شکست یافت دیگرباره کسان خود را بدرگاه عالمپناه فرستاده استمداد نمودند
در نیم مرتبه خاقان سلیمان شان میرنجم ثانی اصفهانی که رکن السلطنه بود باتفاق امراء خراسان بکومک فرستادند
و بحسب اتفاق در پای قلعه غجدوان با خوانین اوزبک محاربه واقع شده کاری از پیش نرفت بالاخره از کابل
روی همت بتسخیر ممالک هندوستان آورده کامیاب دولت و فرمانروائی گشت و بعد از آنکه بابر پادشاه
تخت سلطنت را وداع نموده ولد ارشدش محمد همایون پادشاه قایم مقام پدر عالی گهر گردید و او را در
هندوستان فتوحات عظیمه روی داده چند سال بدولت و اقبال گذرانید از تقدیرات الهی و صولت
سپاه افغان و دستبرد شیر خان احوال او اختلال پذیرفته چمن دولتش روی به پژمردگی نهاده در ممالک
هندوستان مجال اقامتش نماند ملک بشیر خان گذاشته شکسته و بی سر و سامان روی بطرف تتته و سند
و قندهار آورده از آنجا نیز از عدم موافقت بخت و مخالفت برادران مجال توقف نیافته روی امید بدرگاه شاه
جنت مکان علیین آشیان آورد و از شاه جنت مکان چنانچه در کتب تواریخ خصوصا تاریخ اکبری مذکور
و مسطور است در امداد و اعانت او دقیقه فرو گذاشت نشد و او را بآیین شایسته که سزاوار او در نگ نشینان عالم

فتوحات و جهان مردمیست روانه فرمودند و به نیروی اقبال تدارک احوال او شد از جانب آنحضرت تا حین
حیات طریقه محبت و وداد مسلوک و بین الجانبین آمد و شد مرعی بود بعد از ارتحال بادشاه نیکو اعتقاد
که فرزند ارجمندش جلال الدین محمد اکبر بادشاه پای بر مسند سروری نهاده شاه جنت مکان
سید بیگ ولد وکیل السلطنه معصوم بیگ صفوی را با تحف لایقه به تهنیت جلوس او و پرسش
واقعه والد بزرگوارش فرستاده همواره انواع مهربانی بظهور می آوردند و بعد از انکه مشار الیه
در سلطنت و فرماندهی هندوستان مطلق العنان گردید سد ابواب آشنایی کرده فیما بین مراسله
و آمد شد انقطاع یافت چنانچه بعد از سنوح واقعه هایله حضرت شاه جنت مکان که انواع قضایا
در ممالک ایران روی داد اصلا لوازم الفت و آشنایی و پرسشهای دوستانه که در هنگام شدت
از دوستان خوشنمات بعمل نیاید و مدتها بین الجانبین طریق آمد شد مسدود بود تا انکه حضرت اعلی
شاهی درین سال که اوان جلوس سعادت مانوس همایون بر اورنگ عالم آرایی بود با بادشاه عالیجاه
مشار الیه بادی الفت و آشنایی شده اراده احیای خصوصیت قدیم فرمودند و الحق سلسله محبت و دوستی را
که در زمان آبا و اجداد انتظام و ارتباط پذیرفته چگونه طبع حقیقت سرشت بهدم آن بنیان رضا دهد و خاطر
دوستی دوست از آن اغماض نماید بالجمله رای جهان آرا بدان متعلق گشت که یکی از اعیان طبقه قزلباش را
برسم رسالت بخدمت آنحضرت فرستند قرعه اختیار بنام یادگار سلطان که مرد صوفی نهاد صافی اعتقاد و
طرز دان چرب زبان بود افتاد از دار السلطنه اصفهان او را با تحف لایقه و نامه محبت آیین ارسال داشتند و
در آن نامه نامی اشعار کلیه دوستانه از مغایرت و بیگانگی ایشان فرموده مجدد عهود و مواثیق قدیم و محرک
سلسله وداد گشته اظهار فرمودند که چون بحسب اقتضای قضا عبد الله خان و جنود اوزبکیه در خراسان مستولی گشته
همگی همت بدفع سپاه اوزبک و استخلاص ممالک موروث خراسان مصروفست اگر امداد ظاهری متعذر باشد
همت و توجه باطنی دریغ ندارند ع هر چه کند همت مردان کند شرح آمدن او و بعد از هفت سال از هندوستان
در محل خود سمت گذارش خواهد یافت دیگری از سوانح این سال آنکه میرزا لطف الله شیرازی که وزیر و اعتماد الدوله
بود مورد الطاف شاهی گشته ایالت با وزارت جمع کرد و بخلعت خاص از تاج و کمر مرصع و اسب و زین و لجام
مرصع و چهار قب طلا دوز و علم و نقاره که مخصوص امرا نامدارست سرافراز گردیده پایه قدر در منزلت با ایوان

کیوان



کیوان رسید دیگری از وقایع آنست که میر میران و اولاد عظام از یزد بعزم پابوس اشرف باصفهان آمدند میر میران
بجهت سوء اعمال و موافقت بکتاش خان منظور نظر عاطفت نگشت و زیاده احترامی نیافت اما شاه خلیل الله
ولد او که با یعقوبخان متفق و شاهی شیون بود مورد شفقتهای گوناگون گشته مهمات یزد باو شفقت شد
در خلال اینحال خانش بیگم صبیه محترمه شاه جنت مکان که در خانه شاه نعمت الله ولد میر میران بود باجل
طبیعی در صفاهان در گذشت حضرت اعلی بنفس نفیس او تشریف قدوم ارزانی داشتند دیگری از قضایا آنکه
چون درین سال حرکت رایات جهانگشا بتوجه جانب فارس تصمیم یافته بود بندگان حضرت اعلی بودن
شاهزاده را بجهت قرب گیلان و فرار نمودن بعضی از فتنه انگیزان بانجا در قلعه الموت صلاح دولت ندانسته
ایشان را بنابر رعایت حزم و دور اندیشی باصفهان آورده در قلعه طبرک نگاه داشتند و کوتوالی قلعه
و محافظت شاهزادها با چراغ بیک گرامیا رجوع فرمودند ذکر توجه موکب همایون بدار الملک فارس و لشکر
فرستادن بکرمان و بعد از انتظام مهام الولایت معاودت فرمودن عتبه سلطنت چون یعقوب خان
بنوعی که سابقا سمت تحریر پیوست از یزد متوجه شیراز شده از باده غفلت و غرور مست بی شعور گردید
و اندک استیلایی که او را بیمن اقبال همایون شاهی دست داده در جنگ بکتاش خان ظفر یافت لشکر مایه
ترفع و تکبر خود شناخته از اسباب مزید نخوت و غفلت ساخت و بعضی دیوانه خیران قزلباش که از سوء اعمال
خود واقف و بجهات مختلفه از بندگان حضرت اعلی خایف بودند مثل بوداق قراگوزه حسو سلو و مختار سلطان
تکلو و ترابی بیک ولد ولو اختیار ترکمان و ابو الفتح بیک شاملو ولد فولاد امیر آخور از اردو فرار نموده بشیراز
نزد او رفتند یعقوبخان اصلا مقید برضای ولینعمت نشده مقدم ایشانرا گرامی داشت و با ایشان خصوصیت
و مصاحبت آغاز نهاد و ایشان در طغیان شار باده خودسری ابدهای بلند در کار او کرده محرک ازدیاد
بیهوشی و بدمستی او میگشتند و بجهت بازخواست غرایب و اموال بکتاش خان او را از ملازمت عتبه اقبال
شاهی خایف داشته بیمناک میداشتند و اینمعنی موجب مزید علت گشته یکبارگی سر بعصیان و طغیان
بر آورد و امرای فارس را بمتابعت خود دلالت نموده هر کس اطاعت او نمینمود تغیر داده برای خود امرا تعین
نمود و بندگان حضرت اعلی مکرر منشور نصایح و ارقام شفقت اثر فرستاده جهت رفع شناعت و بدنامی او
باردوی معلی و شرف ملازمت اشرف تکلیف کردند مفید نیفتاد و از علت سودای طغیان مالیخولیا در مجمع امرا

میگفت که از ممالک ایران ملک فارس بمن میرسد و از ین گونه هذیانات و مزخرفات بر زبان می آورد و خوش آمد
گویان تصدیق مینمودند القصه تخلف از فرمان پادشاهی کرده گاهی خیال استقلال مینمود و گاهی در استحکام
قلعه کوشیده اندیشه تحصن و قلعه داری میکرد این قسم اعمال از و موجب استعجاب بود طایفه ذوالقدر
و امرای فارس از بیم شفقت شاهی که نسبت باو بظهور می آمد چنان مطیع و منقاد او بودند که حرف مخالفت او
در صفحه خیال هیچکدام نقش نمی بست تا آنکه بعضی امرا رفته رفته آثار عصیان از اطوار او مشاهده نموده در ییلاق
کوشک زرد از اردوی او جدا شده بملازمت اشرف آمدند و حقایق حالات معروض داشتند هر چند
دفع و رفع او قابل نهضت موکب همایون نبود باراده سیر و شکار ییلاقات کوشک زرد و شهر شهره
شیراز و انتظام مهمات فارس عنان عزیمت بدان صوب معطوف داشتند یعقوب خان از آوازه ورود موکب
همایون و بی اتفاقی امرا اهمال و اثقال خود را بقلعه اصطخر فرستاده با چند نفری از مردم بجانب قلعه رفته
متحصن گردید اعیان ذوالقدر فوج فوج باستقبال موکب همایون آمده حقیقت قلعه رفتن او را عرض کردند
و چون ییلاق زرد مخیم سرادقات اقبال گشت اسلمش خان مهردار را با یوزباشیان و قورچیان عظام
ذوالقدر و مردم فارس بمحاصره قلعه مامور فرمودند و موکب همایون بجهت حرارت هوا چندگاه در ییلاق
مذکور گذرانیده عزیمت شهر شیراز فرمودند و آن بلده فاخره را که تخت جمشید و سلیمان و ممدوح جمهور
سخنوران جهانست از قدوم همایونی زینت بخش روضه جنان گردانیدند و میرزا لطف الله وزیر چون
شیرازی الاصل بود باداء لوازم خدمت می پرداخت و تمامت اهالی و اعیان ولایات فارس بپایه سریر
اعلی آمده بوسیله سجده تحیت و اخلاص بجای آورده پیشکشهای لایق گذرانیدند ابراهیم خان والی لار تحف
و هدایا فرستاده اظهار بندگی و اخلاص نمود با وجود این اعمال سفیهانه که از یعقوب خان بظهور آمده هنوز
نواب اشرف را درباره او انواع توجه بود بنابر اطمینان خاطر ذوالقدران که از و خایف بودند ایالت ولایت
شیراز و امیر الامرایی فارس به بنیاد خان که در سلک یوزباشیان ذوالقدر انتظام داشت نامزد فرموده حضرت
اعلی بفیروزی و اقبال در منتزهات آن بلده فردوس نشان [illegible] که آب خضر می بخشد زلالش بسیر و سواری مشغول
میفرمودند در خلال این حال از اصابت عین الکمال چشم زخمی بذات فرخنده صفات اشرف رسیده در هنگام
سواری اسب تاختن از اسب افتاده پای مبارک کوفته گردید و جراحان بمعالجه پرداخته بعنایت باریتعالی آن کوفت بصحت

گراید



گرایید خبر عصیان و طغیان یوسف خان افشار رسید که قورچیان و ملازمان درگاه والا که جهت خدمات
دیوانی در کرمان بودند بیرون کرده قلعه را استحکام گردانیده دم از موافقت و هواخواهی یعقوب خان
میزند بندگان حضرت اعلی فرهاد خان را بجهت دفع فتنه او روانه کرمان ساختند و چون لشکر کرمان اکثر
ملازمان قدیمی ولیخان و بیکتاش خان بودند و ولیخان را که مرد نیکوخواه صلاح اندیش و همیشه منکر اعمال و افعال
بیکتاش بود بایالت بعضی از آن ولایت سرافراز ساخته بعضی دیگر را با اسمعیل خان الشلو قرار داده
هر دو را همراه فرهاد خان فرستادند و ولی بیک غلام در این سفر برفاقت فرهاد خان فرستادند از سوانح
که درین سال بظهور آمد کشته شدن شاهقلی ولد خلیل خان افشار است بدست حسن خان ولد عبداللطیف بیک
که هر دو از احفاد افشار منصور اند در صحیفه اول این دفتر رقم پذیر کلک تحریر شده که در ایام شورش و
انقلاب طوایف قزلباش که در هر سری سودایی پدید آمده بود در کوه [illegible] بعد از فوت ظهور
و خروج قلندر و فوت اسکندر خان حاکمی که از جانب دیوان منسوب باشد نبود شاه قلی بیک پسر کوچک
خلیل خان بخود سر نام خانی بر خود نهاده خود را حاکم کوه کیلویه نامید اما حسن بیک ولد عبداللطیف بیک
مذبور خود را درین امر از و شایسته تر دیده با او مخاصمت آغاز نهاده جمعی از طوایف افشار را با خود
بر خود جمع کرده مدعی حکومت شد و هر یک بقدر قدرت و توان متصرف بعضی محال گشته تا حین ورود موکب
جهانگشای همایون اعلی شاهی با یکدیگر مدارا و احتیاط مینمودند تا آنکه درین هنگام هر دو بپایه سریر
خلافت مصیر آمده بسعادت ملازمت فایز گشتند و هر یک بانفراد استدعای ایالت داشتند اگرچه هر دو
بخود سری عادت این شیوه جبلی ایشان شده هیچکدام قابل تربیت نبودند اما پسری خلیل خان
و ترک منشی و دماغ شاه قلی خان را شفقت نداشت و مطلقا بشیوه چاکری و فرمانبری آشنا نبود و
حسن خان بقدر قرابت نوکری طی کرده از وساوه دلیر مینمود با جمعی بر سر او رفته [illegible] را به تیغ
ریز ریز گردانید و مورد عنایت و التفات گشته بایالت کوه کیلویه رقم اختصاص کشید دیگری از سوانح
عبرت افزا کشته شدن حسین علی سلطان چگنی ولد بوداق خان است که در خدمت اشرف از جمله مقربان
و مخصوصان بزم اقدس بود سبب ظاهری که معلوم همگنان گردید اولا آنکه مرد مجبول فتنه انگیزی بود
که زبانش با دل موافقت نداشت و صاحب داعیه بود ثانیا آنکه از بوداق خان و اولاد او خیانتی سبق ذکر یافت

درخراسان حرکت ناهنجاری صدور یافت که شهزاده را که او لله بود برداشته بقلعه حنوشان برده مدتی سالک
طریق خلاف بودند و او نیز بدین جهت محل اعتماد نبود غایتش چون روی ارادت بپایهٔ سریر والا اورده
شهزاده بدست آمد و پدرش با جمعی کثیر از ایل و عشیرت و اولاد و اقربا در خراسان بودند چندروزی
بنابر مصلحت اندیشی شرف خدمت و قرب منزلت یافته بود همانا از خبث باطن حرام نمکی از وظهور
یافته بوده که محرک عقوبت و سزاوار تیغ شحنه سیاست شده بود القصه کورحسن استاجلو و بعضی
از مقربان بساط عزت در حریم خلوتخانه همایون او را بجزا و سزا رسانیدند و ملازمان حسین خان
شاملو حاکم قم حسب الامر اعلی بر سر اردوی بوداق خان که در چلکاری بود رفته او را گرفته بقم آوردند
و تمامی اموال و اسباب اردوی او بغارت و تاراج رفت غایتش چون در معاملات خراسان
صاحب وقوف بود بعد از ایامی دیگر باره مشارالیه و اولاد منظور نظر شفقت گشته حسن علی سلطان
پسر بزرگتر او بایالت همدان سرافراز شد و خود با سایر اولاد ملازمت عتبه اقبال شاهی مینمود القصه
بعد از رفتن و کشته شدن حسین علی جگنی چون تسخیر قلعه اصطخر که بمتانت و استحکام شهره عالم و بنا کرده
فریدون و جم است بقهر و غلبه دشوار مینمود و هنوز آثار مرحمت نسبت بیعقوبخان باقی بود از الهامات
غیبی بخاطر قدسی سرایر خطور نمود که آن آهوی رمیده را بحسن تدبیر صید نمایند طرح شکار کرمال فرموده
با جمعی از مخصوصان و ندما بشکار تشریف فرمودند از حوالی اصطخر گذشته بلکمراحی از راه رحمانی جهت یعقوب خان
فرستاده اظهار فرموده بودند که خاطر اشرف بصحبت او مایل است و همیشه در مجلس بهشت آیین یاد او میکنیم
بعد خود را پای بند سلسله وحشت گردانیده هرگاه خیالات فاسد از دل بیرون کرده بملازمت آید
فراخور اخلاص همان منظور نظر التفات خواهد بود یعقوب خان از این پیغام مسرور و شادمان گشته
چون از محض قلعه داری بتنگ آمده بود صلاح وقت در برچیدن بساط مخالفت دیده با مدن خدمت اشرف
و ادراک مجلس بهشت آیین راغب گردید و سخنانی که مشعر بر طاعت و انقیاد بود عرضه داشت نمود اما از وفور
بی اخلاصی و عدم پاک طینتی تخت مرزا جان بیک وزیر خود را با ترابی بیک ولد بوداق خان افشار ترکمان و مرتضی قلی
بیک برادرزاده خود را بشهر فرستاد که بملازمت اشرف رسیده هرگاه حکومت فارس در کل باو متعلق گردد
و مجدداً او را در املاک مطلق العنان سازند او از قلعه بیرون آمده بشرف پابوس مشرف گردد زهی سفاهت

وبی



وبی اخلاصی که بجهت امور دنیا ولیعمت خود را باین قسم امور اکراه نمایند و از زمانه چشم فلاح و کامروائی داشته باشند
اما چون مرزا جان بیک وزیر بملازمت اشرف مشرف شد بندگان حضرت اعلی نسبت به یعقوب خان
بطریق معهود و اظهار شفقت و التفات بسیار نمودند مرزا جان بیک متکفل آن شد که بقلعه رفته یعقوب خان را
بملازمت اشرف آورد از گفتگوی مرزا جان بیک و اراده‌های او معلوم گشت که اطوار او از عقیدت و اخلاص
دور است القصه مرزا جان بیک و ترابی بیک بقلعه باز گشته آنچه دیده و شنیده بودند خاطر نشان یعقوبخان
نموده او را با مدن مایل و راغب کردند و قلعه را بیکی از معتمدان سپرده خود باتفاق مصاحبان و مخصوصان
از قلعه بیرون آمده با کمال اعزاز روانه شهر شد حاشا حاشا قاید ادبار و کفران نعمت گریبان او را
گرفته کشان کشان بکریاس گردون اساس آورد و چون چشم حق بین نداشت نظر از اعمال و افعال خود
پوشیده بنجره دانه خود را حاکم باستقلال فارس تصور مینمود ع زهی تصور باطل زهی خیال محال با این اعمال
و افعال و طور بی اخلاصی چگونه اینگونه نوازشات گرشه او از فدویان جان نثار ردود تنخواهان اخلاص
شعار است توقع توان داشت زهی سفاهت حق نعمت کجا میگذارد که اینگونه مردم کامروائی یابند بالجمله چون
خبر آمدن او رسید بندگان حضرت اعلی حسب اتفاق بر سبیل سیر سوار دولت بودند در سر خیابان یعقوب خان
بموکب همایون رسیده سعادت رکاب بوس دریافت و مورد توجهات ظاهری گشت اما چون آثار ارادت
و اخلاص و خجلت زدگی از و بظهور نمی رسید و مشخص شد که همان خیالات فاسده در سر دارد اهالی و اعیان
فارس طوایف ذوالقدر بر سبیل معتاد بخدمت او رفته ملازمت نمودند و او تا سه روز در کمال شوکت و حشمت
بدولتخانه همایون آمد و شد مینمود در روز سیوم دیوان اعلی بنا را امور داعتراض گردانیده از داد و ستدی که در ایام
غیبت او در فارس کرده بودند باز خواست مینمود و غافل از این معنی بود که بیت اگر حسن بهوا رفت از کنس باد
بیکدمی دو سه ناچار بر زمین افتد چون خبث باطن داشت بمقتضای این مصرع مصرع که از کوزه همان برون تراود
که در وست سبحان لاطایل از و در وجود می آمد و قلعه را نگاهداشته تصرف نداد چون همت بر انتظام مهام
ممالک گماشته کارهای عظیم در پیش بود هرگاه برگشتگان و تربیت یافتگان آنحضرت بدین شیوه سلوک
نمایند دیگران که بخودسری و خودرایی برآمده مشاهده اعمال این طبقه نمایند چگونه ترک خودرایی نموده سر بخط اطاعت
در آورند بالجمله یعقوبخان بجزای کفران نعمت مستحق عقوبت شده شعله غضب درباره او افروخته گشت روز چهارم

درگاه خلوتخانه همایون را به بایزید بیک قاپوچی باشی استاجلو سپردند که هیچ آفریده بی طلب بخلوتخانه نیاید و کسی
بیرون نرود و یعقوب خان بطریق معهود آمده مغرورانه در مجلس نشست و در حضور اقدس نواب میرزا لطف الله
وزیر دیوان اعلی در کمال تندی و تلخی خطاب کرد که محاسبه داد و ستدی که در الکاء من کرده باید از شما بخواهم
مشار الیه در جواب گفته بود که بالراس والعین هرگاه اشاره همایون شود در یک لحظه حساب خاطرنشان
میشود درین اثنا حسین خان زیاد اغلی قاجار که از امراء معتبر و مقربان بساط اقدس بود باشاره همایون
دست در میان او کرده برداشته بر زمین زد در اول حال او تصور نمود که از مقوله دست بازی و ظرافتهاست
که ندما مجلس بهشت آیین گاهی با یکدیگر میکنند چون قدر خود را برتر از آن میدانست گفت حرفی در میان
دارم چه محل ظرافتست حسین خان او را دشنام داده گفت ای نمک حرام با این افعال و اعمال که از تو بظهور آمد
چه توقع داری یعقوب خان دانست که حال چیست فی الفور شروع در عجز و اضطرار نمود حسین خان دست او را
بسته و سرشکسته سربرهنه در برابر ایوان در آفتاب نگاهداشتند و رفقاء او را یک یک باندرون طلبیدند
و چون داخل میشدند جمعی از غلامان و جانسپاران تیغ در و نهاده پاره پاره میکردند و هر کدام می آمدند
از همین باده خمارشکن مستیهای سابق بود مست و بی شعور میگردیدند در بیرون هیچکس خبری از این حال
نداشت و تصور مردم آن بود که در خلوتخانه مجلس خاص آراسته بمحفل عیش و عشرت پیراسته بصحبت مشغولند
مجملا تا هنگام عصر این صحبت در کار بود ترابی بیک و مختار سلطان و بوداق قراگوزلو و ابوالفتح بیک شاملو
و چند کس دیگر که خمیرمایه فساد بودند بمجلس آمده برفقا ملحق شدند و اجساد ایشانرا آخر روز آورده
عبرة للناظرین از دار عبرت آویخته و حقیقت حال بر ریز و نیان معلوم گشت اما یعقوب خان را جهت بدست آوردن
قلعه نگاهداشته در آن روز بقتل نرسید و در سیاه چالی که خود کنده جمعی از ذوالقدران بیگناه را محبوس
میشود محبوس گشت و نوشته از او گرفته بقلعه فرستاد که معتمدان او قلعه را بملازمان درگاه شاهی سپارند اما
اهل قلعه بدان نوشته عمل نکرده قلعه را نسپردند و معلوم شد که او سفارش کرده بود و چند روز در مخالفت و
قلعه داری اصرار نمودند در آن چند روز هر روز جمعی از ورثه ذوالقدران که به تیغ قهر یعقوب خان کشته شده بودند
او را بیرون آورده در سر چاه سرنگون آویخته سیاست میشودند و او ناله و نفیر باوج فلک اثیر میرسانید و
و بعد از چند روز که اصرار او و ملازمانش در قلعه داری بظهور رسید ریش سفیدان ذوالقدر متکفل آن مهم شده





در قتل خان تعجیل داشتند حضرت اعلی او را بدست ذوالقدران داد و ایشان بقصاص یکبارگی با تمام
کار او پرداختند بعد از کشته شدن او جمعی از مردم فارس خصوصا حسین قلی سلطان سیاه منصور
بکوه روی کرده بطریق عیاران از رخنه کوه که صعود بر آن در نظر بیننده محال مینمود بر فراز قلعه بر آمده
بی خبر نفیر و برغو بر کشیده قلعه را متصرف شدند و بدکاران بجزای اعمال رسیدند در خلال این حال کس
از جانب فرهاد خان از کرمان آمده خبر رسانید که مهمات کرمان بر حسب دلخواه صورت انجام یافته قلعه
بتصرف در آمد شرح این قضیه چنانست که چون فرهاد خان از کرمان رسید استمالت نامها بر طوایف
افشار فرستاده ایشانرا که ملازم قدیم ولیخان بودند بدستور بملازمت او دلالت نموده طبقه افشار
که از آمدن فرهاد خان و ایالت ولیخان خبر یافتند تزلزل در احوال ایشان پدید آمده فراغت و عافیت
خود در آن دانستند که ترک مرافقت یوسف خان نموده شعار شاهی سیونی ظاهر سازند گروه گروه
باستقبال شتافته بدستبوس خوانین مشرف میشدند یوسف خان که بر مسند ایالت و استقلال
تمکن داشت مشاهده نمود که مردم روی بطرف ایشان آورده با او یکدل نیستند با انجماعت بدمظنه
شده با دویست سیصد نفر از ملازمان قدیمی خود بقلعه رفته قرار تحصن و قلعه داری داد و فرهاد خان
بشهر آمده قلعه را محاصره نمود و کس بقلعه نزد یوسف خان فرستاده او را بنصایح دلپذیر بشاهراه اطاعت
و انقیاد دلالت نموده متعهد شد که از خدمت اشرف استدعای عفو تقصیرات او نماید بعد از مراسله
و پیغام و آمد شد مکرر یوسف خان از کرده نادم و پشیمان گشته بمصالحه راغب شده ترک قلعه داری نموده
بیرون آمد و هوس حکومت کرمان از سر بیرون کرده دست در دامن عجز و بیچارگی زده بهمین قدر راضی شد
که بجان ایمن بود و در گوشه انزوا بدعاگوئی مشغول باشد فرهاد خان این شیوه را که مقتضی عقل بود
از او پسندیده داشته متعهد آن شد که در خدمت اشرف استدعای عفو زلات و تقصیرات او که از کوته
خردی و نادانی و اغوای یعقوب خان بظهور آمده نماید بالجمله قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد فرهاد خان
و اسمعیل خان را در کرمان گذاشت و مهمات آن ولایت را بر وجه دلخواه ساخته و پرداخته بجانب شیراز مراجعت نمود
در وقتی که بندگان حضرت اعلی مهمات فارس انتظام داده از راه یزد عازم اصفهان بودند رسیده در بیرون
شهر شرف پای بوس دریافت و یوسف خان را با تیغ و کفن بدرگاه والا آورده استدعای جان بخشی نمود چون

بوستخان تکیه بر مروت شاهانه نموده ارادهای نامعقول از خاطر بیرون کرده شمشیر در کردن او بخیه آمده بود
عفو شاهانه شامل حال او گشته بجان امان یافت اما بولی بیک در انروز بجهت آنکه در کرمان با فرهاد خان
در مقام غدر در آمده بود اراده داشت که بهمراهی یوسف خان دیگر باره سر بعصیان و طغیان بر آورده
یکی از اهل مواضع فرهاد خان از آن حال خبر داده بود بدست ملازمان او بقتل رسید و در همان ایام
ملازمان مهدیقلیخان جاوشلو که همراه شاهزاده نامدار سلطان حیدر میرزا بایلچیگری روم رفته بود
خبر رسانید که فرمانفرمای روم مقدم شهزاده نامدار را گرامی داشته معامله صلح بر وجه دلخواه انعقاد
پذیرفت و مهدیقلیخان رخصت انصراف یافته عنقریب با نامه محبت آمیز میرسد چون این معنی موجب
ترفیه احوال کافه خلایق و عباد الله بود باعث ازدیاد دعاگویی دولت قاهره گردید بالجمله بعد
از آمدن فرهاد خان بندگان حضرت اعلی اردوی همایون را از شیراز روانه اصفهان نموده خود
نیز تشریف بردند فرهاد خان در رکاب مقدس همایون به یزد رفت و چون آن خطه دلپذیر از تشریف
قدوم همایون زیب و زینت یافت باغ گلشن که مقام و مسکن شاه خلیل الله ولد میرمیران بود
آرامگاه خسروزمین گردید شاه خلیل الله بلوازم خدمت و میزبانی پرداخته خدمات لایقه بجای آورد
و در آنجا جناب آصف صفات حاتم بیک وزیر سابق ولیخان را که بازای خدمتی که در مینو لا بتقدیم
رسانیده بود مورد شفقت شاهانه فرموده بمنصب رفیع القدر استیفای ممالک محروسه سربلند گردانیدند
و چند روز در آن خطه دلکش بعیش و عشرت و کامروایی ساکنان آن ملک مشغولی فرموده مرهم جراحات
دل خستگان گشتند و مطالب و مدعیات که رعایا و عجزه داشتند بعز انجاح مقرون گردانیده عنان
عزیمت بصوب دار السلطنه اصفهان معطوف داشتند دیگر باره دولتخانه مبارک نقش جهان محل نزول
شهریار گیتی ستان گردید و تا یکماه در صفاهان جنت نشان بانجاح مطالب زیردستان پرداختند از سوانح
اقبال که در آن اوقات بمنصه ظهور رسید آن بود که چون احمد بیک کرامیاکو تول قلعه طبرک در ایام غیبت همایون
از دو ماه بیجاج بسیار بقلعه کشیده اسباب قلعه داری بر وجه لایق سرانجام نموده بود شاهزادگان در آن
قلعه بودند احمد بیک مورد طعن بدگویان گشته او را باراده های دور از کار متهم ساختند و بندگان حضرت اعلی هر چند
میدانستند که این حکایت فروغی از صدق ندارد اما رعایت طریق حزم و احتیاط لازم بود اهالی اصفهان چون قلعه





مذکور را موجب شورش مملکت و اختلال احوال رعیت میدانستند در تخریب آن مبالغه مینمودند نواب
اشرف رضای اهالی جسته بویرانی آن راسخ گشتند اما در باب شاهزاده و محل توطن ایشان مترددبودند
و عموم دولتخواهان عدم ایشانرا که رایجه فرمانروایی در دماغ داشتند بر وجود راجح دانسته مبالغه در
تضییع ایشان مینمودند و حضرت اعلی رعایت صله رحم فرموده رضا بافناء و اعدام ایشان نمیدادند بالاخره
بمصلحت جمهور و رفع فساد مفسدان نزدیک و دور دیده جهان بین شانرا که چراغ فتن و فتور بود از دیدن
عاری و عاطل کردند و ایشان نیز بچند روزه حیات مستعار امیدوار بوده از تفرقه خاطری که ایشانرا
از نفس دهشت آسوده شدند و ایشانرا بالموت فرستاده اسباب فراغت و تنعمات ایشان
حسب المرام مقرر گشت و قلعه طبرک را خراب ساختند فلک را نخستین ز انجست کار بسی یاد دارد ازین
روزگار و از اصفهان عنان عزیمت بصوب دار السلطنه قزوین معطوف داشتند در کاشان کور حسن
استاجلو که از عظمای آن طایفه و در خدمت اشرف معتبر و مشار الیه بود بمظنه آنکه از تربیت یافتگان
زمان مرشد قلیخانست و اعتماد را نمی شاید بردست حسن بیک خاصه قورچی خر بقتل رسید و از آنجا
بدار السلطنه قزوین تشریف برده حضرت اعلی در رکاب عالی بدر نامدار در مقر سلطنت فلک مدار نزول
اجلال فرمودند در آن اوقات محمدیخان تخماق که از امرای معتبر زمان شاه جنت مکان و امیر الامرا چخور سعد
بود و بتصاریف زمان و استیلای رومیان از آن ملک بر آمده در حدود اردبیل و مغان بسر میبرد بپایه
سریر اعلی آمده منظور نظر عاطفت گشت بندگان حضرت اعلی زمستان و فصل شتا را در دار السلطنه قزوین
بخورمی گذرانیده بفراغت و کامرانی مشغول بودند وقایع سال میمون و ایام سعادت مقرون توشقان ئیل
ترکی مطابق سنه الف هجری سال پنجم جلوس همایون و قضایا آن سال بتقدیر واهب ذو الجلال چون فصل
زمستان بنهایت انجامیده باد بهاری صلای نزهت و خرمی داده عشرت سرای باغ و بوستان از گل
و ریحان آرایش یافت ع ز اعتدال هوا در دور چرخ اثیر ع چو عهد شاه جهان تازه گشت عالم پیر ع اعنی نوروز
جهان افروز بخورمی و فیروزی در روز چهارشنبه بیست و پنجم شهر جمیدی الاول وقوع یافته خسرو چهارم
سپهر در شرفخانه حمل مقام گرفته گیتی آرای گشت شاه جمجاه همایون بارگاه در باغ سعادت آباد قزوین جشن
خسروانه آراسته چند روز در آن ریاض کوثر حیاض بعشرت و شادکامی گذرانیده از جدول شان خورشید لقا

کام ستان بودند و چون خاطر انور از میرزا لطف الله وزیر بجهت سوء اعمال بسرشش که از روی جهل و غرور بارتکاب انها
دلیری میکرد دلگیر گشته بود اورا از وزارت معزول فرموده حاتم بیک اردوبادی که مرد خردمند صایب رای
نیکو اخلاق و مستوفی الممالک بود بدان منصب والا ارجمندی یافته اعتماد الدوله لقب یافت و هم درین سال
الله قلی بیک قناما اغلی قاجار را که قبل از جلوس همایون در سلک قورچیان عظام منتظم بود و بعد ازان برتبه
یوزباشیگری ترقی نموده بود مورد تربیت و الطاف شاهانه فرموده بمنصب عظیم القدر قورچی باشیگری
که از معظمات مهام کارخانه سلطنت و پایه والای اولیای دولت سربلندی یافت و در همان ایام ایلچیان
روم از جانب پاشایان سرحد امده خبر استحکام بنیان مصالحه اوردند و متعاقب ایشان مهدیقلیخان
که از روم کما ینبغی باداب رسالت پرداخته مصالحه را بر وجه دلخواه صورت داده مراجعت نموده بود از اردبیل
که مقر حکومت او بود امده شرف پابوس دریافته بتحف و هدایا گذرانید و نامه محبت اغاز مشتمل بر تجدید قواعد
مصالحه که از جانب حضرت خواندکار اورده بود بنظر همایون رسانید مستعدان روم تاریخ این صلح را ال
فرخنده فال حفیظ یافته در ان مکتوب نجامه عباسی جامه مندرج ساخته بودند از سوانح ان ایام انکه مهدی
قلیخان بعد از یکماه چهل روز که در خدمت اشرف بود چون از او بماق چاوشلو و قوم مرشد قلیخان و
محمد شریفخان فرار نموده بگیلان رفته بود بعضی خطایا باو اسناد کردند و مزاج مبارک که از طبقه چاوشلو
عموما منحرف بود و ان از صاحب داعیه مندیان انستند از و منحرف گردید چون مشار الیه مرد با رای و هوش
بود بی توجهی و انحراف مزاج اشرف را تفرس نموده بود و اینمعنی بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخته عاقبت
جانب حزم و احتیاط کرده اورا گیرانیدند و چون قهرمان قضا بقطع حیاتش فرمان داده بود بقتل رسید و از
برادرانش مرادخان بیک که دوات دار بود فرار نموده بالکا روم رفت بنابران احمد بیک برادر دیگرش
مقطوع الرجلین گردیده بعد از سیاست ایشان مرشد قلی چاوشلو مشهور بچهار کا و را که از اویماق استاجلو و
منظور نظر شفقت بود بگیلان فرستادند که محمد شریفخان را که فرار نموده بود گرفته بدرگاه والا اورد و اگرچه خان
احمد حمایت نموده ایشانرا بغیر تسلیم انجانب توقف نموده حقیقت عرض نماید که اندیشه کار او شود خان احمد چون
دانست که نواب اشرف در بدست اوردن ایشان مبالغه عظیم دارند و دست از حمایت ایشان باز داشت
و مرشد قلی سلطان ایشانرا گرفته بپایه سریر اعلی اورد چون مسامحه و تاخیر در سیاست ایشان منتج مفاسد عظیم بود

سخته



سخته غضب پادشاهی بقتل ایشان پرداخت و بنا بر مراعات جانب سیادت خان احمد و قرب قرابت که با والده
مخدره بندگان اشرف داشت و تشرف مصاهرت این دودمان مشرف بود از سلوک ناپسندیده او اغماض
فرموده اورا بانواع نوازشات شاهانه و خلاع فاخره پادشاهانه معزز و گرامی گردانیدند و درین سال حکومت
همدان و امیر الامرایی کل ولایت قلمرو علیشکر تا سرحد بغداد بشاهزادگی محمد باقر میرزا تفویض یافته قبایل بیات
بملازمت او مامور شدند و اغورلو سلطان بیات بوکالت شاهزاده مذکور منصوب گشته روانه همدان
شد و چون شرط مصالحه رومیان اطلاق اسرای طرفین بود چند نفر از پاشایان سیامزاده پاشا که
در محاربات تبریز گرفتار شده در قلعه قهقهه محبوس بود از بیجانب اطلاق فرموده روانه روم گردانیدند
از جانب روم نیز شاهرخ خان مهردار و مهدیقلیخان شاملو و قورخمس خان شاملو در قید اطلاق العنان
ساخته روانه این صوب نمودند شاهرخ خان در راه بیمار شده ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرد و دیگران
امدند اما قورخمسخان بجهت بعضی اعمال سابقه که از بی اخلاصی و نادولتخواهی بظهور اورده بود قضیه نامرضیه
مرحومه بیگم و تجویز کشتن حسینقلیخان پدر مهدیقلیخان در تبریز باغوای امیرخان و تضیع سلطان حسین خان
پدر علیقلیخان للاء حضرت اعلی مستحق انواع عقوبت شده بود همان لحظه که در برابر ایوان چهل ستون منظر
همایون درامد شعله غضب شاهانه مشتعل گشته اورا بدست مبارک بجزا رسانیدند مهدیقلیخان مورد الطاف و
اعطاف گشته بمنصب موروث ایشیک اقاسی باشیگری سرافرازی یافت دیگری از سوانح عصیان و طغیان دیبار
خان سیاه منصورت که از امرای زمان شاه جنت مکان و خود در خدمت شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا
میبود در ایام فتنه تکلو و ترکمان خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بمرتبه امارت ترقی نموده در حدود سلطانیه
و سجاس الکا و تیول باو عنایت شد بعد از قضیه ارتحال شاهزاده مغفور پای از حد خود فراتر نهاده قلعه در
سجاس ترتیب نموده اذوقه و یراق بسیار جمع کرده در ان ولایت کوس لمن الملک زد و ابوطالب میرزا بیان را
پروای معامله او نبود بعد از جلوس همایون اعلی شاهی مرشد قلیخان که سفر خراسان در پیش داشت مهم اورا
دفعی ننهاده بفکر کار او نپرداخت و بعد از ان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی حسین علی سلطان را بر سر او فرستادند
چندگاه قلعه را محاصره نمود اما کاری ساخته باز امد چون بندگان اشرف را در انتظام مهمات عراق و فارس و
کرمان مشاغل عظیمه در پیش بود بامور خزینه نپرداخته متوجه شیراز و اصفهان شدند و او در عقب موکب همایون

بیش از پیش آثار طغیان بظهور آورده دست درازی بولایت غریبه می نمود گروهی از بیدولتان اکراد بر سر او
جمع شده در مقام آزار خلایق درآمده خار راه تردد این بودند بطریق قطاع الطریق اموال و اسباب مسلمانان را
متصرف شده بقلعه آورده بملازمان قسمت میکرد درین سال که بندگان حضرت اعلی در دار السلطنه
قزوین تشریف داشتند از ملازمت عتبه علیا تقاعد ورزیده بدرگاه جهان پناه نیامد و مع هذا در محالی
که باو نسبت نداشت خصوصا سلطانیه و ابهر و زنجان و طارم و درجزین و انجه دود دست تطاول
دراز کرده آزار و اضرار بعجزه و رعایا میرسانید مجملا بی اندامی او از حد اعتدال تجاوز کرده بر ذمت شاهانه
دفع او لازم لازم گشت در اول حال مهدیقلیخان شاملو را بر سر او فرستاده متعاقب او حسین خان
قورچی شمشیر شاملو حاکم قم را نیز فرستادند و ایشان بدانجا رفته قلعه را محاصره نمودند و از جانبین
محاربه و مجادله وقوع می یافت تا آنکه کار برو تنگ شده بحسین خان پیغام داد که چون با قزلباش خصوصا
شاملو خونی شده ام بیرون نمیتوانم آمد اگر موکب همایون بدین طرف نهضت نماید خود را برکاب مقدس
شاهی میرسانم که آنچه رضای خاطر همایون باشد درباره من بعمل آورند حسین خان این معنی را معروض داشت
بندگان حضرت اعلی بتقریب صید و شکار کوزل دره با انجه دود توجه نموده بعد از سیر و شکار بحوالی قلعه
تشریف بردند و دولتیار که از قلعه داری بتنگ آمده بود و از مدد و کومک مایوس و از بیهوشی باده
غفلت و خودسری اندکی بهوش آمده بود چاره جز بیرون آمدن نیافته در همان روز که بندگان حضرت
اعلی قریب بقلعه رسیدند بیرون آمد چون در اوایل جهانداری تنبیه و تادیب متمردان پیش نهاد همت والا
بود نایره غضب درباره او بنوعی اشتعال یافته بود که جز بزلال تیغ آبدار منطفی نمیشد بهمان لحظه مورد عتاب
و خطاب گشته مقید و محبوس گردید و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده بحکم قضا جریان ویران گشت
و مشار الیه را بدار السلطنه قزوین آورده در میدان سعادت آباد بدست شحنه سیاست افتاده خرمن هستی او
بباد فنا داده و همچنین امیر حمزه خان ولد بایندر خان طالش که پدرش مرد صلاح اندیش نیکو نهاد و در زمان شاه
جنت مکان از امرای عالیمقدار و نگهبان صادق الوداد آستان دودمان بود و او خود را اعقل و ارشد از پدر
دانسته در ایام فترت آذربایجان و زمان ابوطالب میرزا پای پدر را از الکا و موروث بیدخل کرده
در الکای کیلانات و سکر که قرب جوار باو داشتند دخل مینمود و تمامت حکام طوالش و انجه دود بزرگی او را





بدر رفته طوعا و کرها مطیع و منقاد او بودند چون آفتاب دولت شاهی از افق خراسان طالع گردیده ایام کامرانی
مرشد قلی بود و هنوز قواعد قصر سلطنت استحکام و سررشته دولت انتظامی نیافته بود او بر اقران سبقت
گرفته پیشتر از همه امرا از انجه دود به پایه سریر اعلی آمد و مرشد قلیخان که راتق فاتق مهمات بود او را مقضی المرام
باز فرستاد و او مهمات خود را بر وجه دلخواه ساخته و پرداخته روانه الکا شد درین اوقات که بندگان
حضرت اعلی امور جهانداری را بکف اقتدار گرفته همت بر اصلاح احوال سپاهی و رعیت گماشته بودند
بر بستان خود رای را یکیک بدست آورده ساحت مملکت را از وجود فساد آلود ایشان می پرداختند
و بحصانت و استحکام قلعه سندان که در تصرف او بود اعتماد نموده از امامن خود پنداشته بقاعده
سابق سلوک نموده در آمدن بپایه سریر اعلی اهمال و اغفال میورزید و درین وقت که انتظام مهمات
بقاعده میورزید و رای جهان آرا بدان متعلق گشت که قلعه را از دست او گرفته از آثار اخلاص و ولایت
آذربایجان برای ورویت ذو الفقار خان برادر فرهاد خان مفوض گردید الکاء لنکرکنان که امیر حمزه خان
بخود بسر متصرف بود الوند سلطان برادر فرهاد خان دادند و او تمکین مشار الیه نکرده او را بدخل نداده
و حکم جهان مطاع بنفاذ پیوست که محمدیخان تخماق که در حدود دار الارشاد اردبیل میبود باتفاق اولاد
صدر الدین خان صفوی و طبقه شجاعت نشان و شاهی سیونان متوجه آن صوب گشته الوند سلطان را
در حکومت آنجا متمکن سازند و محمدیخان و جماعت حسب الفرمان همایون متوجه انجام این خدمت شدند
امیر حمزه خان در کمال نخوت و غرور سه چهار هزار پیاده و سوار جمع نموده بعزم محاربه پیش آمد و فیمابین
جنگی مهیب اتفاق افتاده بنیروی دولت قاهره شکست بجانب امیر حمزه خان افتاد و جمعی بسیار طعمه شمشیر
و هدف تیر تقدیر شدند و مشار الیه شکسته دل و مخذول خود را بقلعه رسانید و بدستور قلعه سندان را
قایم کرده از بیرون آمدن تقاعد میورزید رای جهان آرا بدان متعلق گشت که قلعه را از دست او گرفته
اگر آثار اخلاص و یکجهتی و ندامت و پشیمانی از ناصیه احوالش هویدا باشد بقدر قابلیت و اخلاص شفقت
یابد و اگر بدستور دود نخوت در دماغش جای داشته باشد و آثار تمرد بظهور رساند بجزا و سزا خواهد
رسید حسنخان چاوشلو قورچی تیر و کمان را بدین خدمت مامور فرموده فرستادند او توجه نموده نزد حسن خان
ورنقها باید چون قلعه سندان قلعه ایست برفراز کوه رفیع واقع شده در غایت رفعت و بلندی با فلک

الافلاک دعوی مساوات مینماید ساکنان بروج رفیعش با سکنه صوامع ملکوت دمساز و پاسبانان شب
زنده دارش با مسبحان قلعه سپهر هم آواز شده و همانا مضمون این بیت که ز سنگ انداز او سنگی که
جستی پس از قرنی سر کیوان شکستی تا صدق آن قلعه رفیع بنیاد دامن الکوه بلند قلعه الوند
مانند بیشه و جنگلات که یک راه بیش ندارد و ضیق الطریق بمثابه که عبور یکنفر پیاده از انجا بصعوبت و دشوار
امرا در حدود قلعه جایی که مناسب اقامت بود نزول نموده راه آمد و شد مسدود ساختند الکار امتصرف
شدند و مردم طوایش اظهار دولتخواهی کرده نزد امرا آمدند و بخدمات مرجوعه قیام مینمودند امیر حمزه خان
از خودسری و زیاده رویها نادم گشته عریضه ضراعت آمیز بخدمت اشرف فرستاده عرض کرد که چون
میانه اولاد حسام بیک قراما نلو که الحال حاکم باستقلال اذربایجان اند و دودمان ما عناد و نزاع واقع و خونها
ریخته شده و ایشان در مقام انتقام‌اند بدان جهت بیرون نمیتوانم آمد التماس دارم که یکی از امرای
شاملو را بفرستند که قلعه را باو سپارم و رخصت زیارت حضرات عالیات ارزانی دارند که بدان سعادت
عظمی مستسعد یافته بدرگاه معلی آیم این مسئول درجه قبول یافته حسین خان شاملو حاکم قم را فرستادند چون او
بپای قلعه رسید جهت اطمینان قلب مشارالیه ذوالفقار خان و جماعت قراما نلو را از پای قلعه کوچانید
امیر حمزه خان بوعده وفا نموده از قلعه بیرون آمده پسران خود را بغلامی اشرف فرستاده خود با
وصیبان از راه شیروان بیرون رفت حسین خان قلعه را حسب الفرمان قضا جریان بذوالفقار خان
سپرده بدرگاه معلی آمد اما امیر حمزه خان بعد از زیارت عتبات عالیات بشیروان عود نموده از خوف
و بیم اولاد حسام بیک که در ازمنه سابقه بی اندامیها بیکدیگر کرده بودند جرات آمدن باینطرف ننموده در
شیروان و در میانه رومیه توقف نمود اخرالامر یکی از صوفیان طالش رفیق او بجهت انکه در میان مخالفان
رومیه توقف نموده با ایشان همراز و دمساز گشته بود توقف فرصت کرده او را از بار سر سبک ساخته
خود را بیرون انداخته سر او را بدرگاه والا آورد اما بندگان حضرت اعلی بنابر حقوق خدمات سابقه و ارادت
و اخلاص قدیم این سلسله پسران او را مورد شفقت ساخته در سلک غلامان درگاه منخرط ساختند القصه بعد
از وقوع اینحالات حسن خان چاوشلو را حکم شد که باتفاق بسطام قاترگان داروغه دفترخانه همایون که
مرد ریش سفید با رای و هوش کاردان بود جهت تعیین دستور سرحد باذربایجان بهمدوینان جریان

بدانصوب



بدانصوب رفته باتفاق خضر پاشا حاکم نخجوان که از جانب خواندکار روم بدین امر مامور شده بود تعیین
دستور سرحد بطریقی که مقتضی وقت بود نموده آن خدمت را کما ینبغی بتقدیم رسانیده مراجعت نمودند
درین سال شاهوردی خان عباسی ولد محمدی خان حاکم ارکوجک که درین چند سال دم از استقلال زده
بسیاری از ایل و الوسات و حشامات قلمرو علیشکر را کوچانیده بولایت خود برده بود و خود را
از تابعان روم میشمرد در بنولا که میانه قزلباش و رومی صلح شد او کس بدرگاه معلی فرستاده عهد کرد
که اگر رقم عفو بر زلات سابق او کشیده شود بعد الیوم در جاده بندگی و انقیاد مقیم بوده باشد چون
طبقه الوار و دودمان عباسیان مذکور از قدیم الزمان شیعه و دوستدار اهل بیت اند حضرت اعلی
از اعمال سابق او اغماض نموده در مقام التفات شدند و مقصود بیک ناظر بجهت تسلیه خاطر و اطمینان
قلب مشارالیه بلرستان رفته او را بانواع نوازشات شاهانه اختصاص داده مراجعت نمود و او زیاده
از معمول تبرکیهای پادشاهی سربلندی یافت ذکر رفتن فرهاد خان بخراسان و بازگشتن او و آمدن عبد
المومن خان بخراسان و تسخیر قلعه اسفراین و بعضی محال باراده حضرت ملک دیان چون حاجی محمد خان بادشاه
خوارزم همیشه با این دودمان دوستی و اتحاد ورزیده در زمان شاه جنت مکان محمد قلی خان پسر خود را
بدرگاه جهان پناه فرستاده بود و بین الجانبین مراسله و آمد شد مرعی بود درین دو سال که عبدالله خان
پادشاه ماوراءالنهر و عبدالمومن خان پسر او کمر بتسخیر ولایت خراسان بسته تا مشهد و نشابور چنانچه مفصلا در
قضایای هر سال مرقوم کلک بیان گشت بتصرف آوردند حاجی محمد خان اظهار اخلاص و تجدید دوستی قدیم نموده مکرر
ایلچیان بدرگاه والا فرستاد و از ینطرف نیز محمد قلی بیک عربگرلو بایلچیگری نزد مشارالیه رفته بود در ینولا کتابات
از انجانب رسید که اگر یکی از امرا نامدار را با فوجی از عساکر ظفر شعار بخراسان فرستند این دولتخواه نیز آمده
باتفاق او در دفع شر اعادی کوشیم چه هرگاه خراسان متصرف این طبقه قرار گیرد طمع در ولایت اورگنج و خوارزم
نیز که بخراسان پیوسته است خواهند کرد لهذا در اول این سال رای جهان آرا بدان متعلق گشت که بنفس نفیس
در دارالسلطنه قزوین توقف فرموده بانتظام مهام ضروریه دین و دولت پردازند و فرهاد خان را با جمعی از عساکر
نصرت نشان بجانب خراسان فرستند در اول نوروز فیروز ساعت سعد اختیار فرموده او را روانه نمودند
محمد خان تخماق که مرد روزگار دیده کار آزموده بود با سلطان قلی خان مهردار و جمعی از امرا برفاقت او مامور گشتند

برلیغ مطاع باسم امرای خراسان عز صدور یافت که بر سر فرهاد خان جمعیت نموده از صوابدید او در یکدیگر بند و بالاتفاق
سفارش فرمودند که اگر عبدالله خان و عبدالمومن خان بنفس خود بخراسان آیند چون امرا با پادشاه
مقابل نمودن رسم و آیین نبوده و نیست عنان از جنگ پیچیده در کنار نشینند و حقیقت عرض نمایند والا
در استرداد محالی که بتصرف اوزبکیه در آمده و حراست محالی که در تصرف اولیای دولت قاهره است آنچه
مقتضای وقت و صلاح دولت باشد سعی بلیغ بظهور آورد فرهاد خان حسب الفرمان همایون روانه مقصد
گردید حاجی محمد خان پادشاه خوارزم را از آمدن خود خبر داد چون بسطام رسید حاجی محمد خان بجهت
تراعی که میانه او و نور محمد خان بن ابوالمحمد خان ابن دین محمد خان بر سر نسا و باغباد بود بدانجد و دامد
بود از آمدن فرهاد خان خبر یافته بحوالی بسطام آمد و فرهاد خان در مکان مناسب خیمه و خرگاه افراخته اسباب
ضیافت پادشاهانه مرتب و مهیا ساخته یکدو فرسنخ استقبال کرد و بین الجانبین ملاقات واقع شده
بمنزل فرهاد خان فرود آمد و بعد از ضیافت و تواضعات رسمی تحف و هدایا گذرانید و با ملازمان این آستان
تجدید عهد و پیمان کرد که در دفع شر عبدالله خان و پسرش ممد و معاون یکدیگر بوده باشند و از یکدیگر
جدا شده هر یک باردوی خود بازگشتند و فرهاد خان کوچ کرده روی بطرف نیشابور آورد ابومسلم خان
چاوشلو برادر حسن خان قورچی تیر و کمان حاکم اسفراین بود و امرای بیات و غیره که در آنجد دبودند بر او
جمعیت نموده قلعه نیشابور را محاصره نمودند آوازه آمدن فرهاد خان و اتفاق حاجی محمد خان با او به بلخ
رسید عبدالمومن خان با لشکرهای بلخ و بدخشان و حصار شادمان و اندخود و تبرغان بخراسان آمد
و آوازه انداخت که عبدالله خان نیز با لشکر ماوراءالنهر از ترکستان بخوارزم رفت حاجی محمد خان این خبر
شنیده بجانب خوارزم بازگشت و فرهاد خان خبر آمدن عبدالمومن خان شنیده متردد خاطر گردید
و با امرا و ریش سفیدان که همراه بودند کنکاش نموده بعضی صلاح در جنگ دیده و بعضی دیگر از عقلا و ریش
سفیدان کار آزموده مصلحت در جنگ نمیدیدند درین فکر و اندیشه بود که خبرگیران که بهر طرف فرستاده بودند
آمده خبر رسانیدند که عبدالمومن خان بایلغار بمشهد مقدس رسیده بسرعت برق و باد می‌آید تزلزل
در بنیان لشکر قزلباش افتاد و فرهاد خان چون از جانب حضرت اعلی بجنگ عبدالمومن خان مامور نبود
بمحاربه او خلاف امر اشرف دلیری نموده هر یک از امرای خراسان را بالکای خود فرستاد که در حراست قلعه خود

کوشته



کوشته و خود از نیشابور کوچ کرده بی آنکه احدی از لشکر قزلباش در معرض تلف آید حقیقت معروض داشت
و برحسب اشاره علیه شاهی از آنجا بقزوین بازگشت و عبدالمومن خان در همان دو روز بحوالی نیشابور
رسیده رفتن قزلباش را فوزی عظیم شمرد زیرا که بایلغار آمده زیاده مردمی با او نبودند بعد از چند روز
که اجتماع عسکر اوزبکیه دست داد تخت لشکر بر سر ایل بیات که در حدود نیشابور و ملوک معدن اقامت
داشتند فرستاد و ریش سفیدان بیات صلاح حال خود در اطاعت و انقیاد عبدالمومن خان دیده
اظهار متابعت نمودند و جمعی کثیر از عظمای آن قوم در اردو کان بخدمت عبدالمومنخان رفتند او که از انجاعت
کینه دیرینه داشت و در سال گذشته جمعی کثیر از اوزبکیه بقتل آورده بودند بقتل ایشان فرمان داد محمود
سلطان ولد بابا الیاس و اکثر عظمای طایفه بیات در آنجا بقتل رسیده بقیة السیف غارت زده
و پریشان خاطر متفرق و پراکنده شدند میرزا محمد سلطان برادر محمود سلطان بدرگاه جهان پناه آمد
در رکاب ظفر انتساب می‌بود القصه عبدالمومن خان درین سال که بجهت تسخیر محال خراسان آمده لشکر
بر خاشجوی بر سر قلعه اسفراین آمده محاصره نمود ابومسلم خان با جمعی از غازیان استاجلو و اکراد و غیره
که در آن قلعه جمع آمده بودند بحفظ و حراست قلعه و استحکام برج و باره پرداخته در لوازم قلعه‌داری میکوشیدند
و عبدالمومن خان در تسخیر حصار اسفراین سعی بسیار نموده توپها نصب کرد و تا چهار ماه مدت محاصره امتداد
یافته چند مرتبه یورش عظیم واقع شد و محصوران قلعه مردانگیها کرده در هر یورش جمعی کثیر از بهادران
اوزبکیه بقتل آمده خندق قلعه از اجساد قتیلان انباشته گردید چنانچه موازی چهار هزار کس از اوزبکیه تخمینا
در جنگ آن قلعه نابود شده بودند و در هر مرتبه عبدالمومن خان را شعله غضب افروخته تر میگشت و بیشتر از بیشتر
مبالغه در فتح و تسخیر قلعه مینمود چون بندگان حضرت اعلی را از مشاغل ضروریه که مرقوم قلم وقایع نگار شد
فراغی حاصل نشده بود چند روزی فرصت رفتن خراسان نیافتند بعد از انجام این مهام که اندیشه
استخلاص محصوران قلعه اسفراین داشتند خبر تسخیر آن رسید مجملا بعد از چهار ماه که ابومسلم خان زد و خورد
نموده بقلعه مستولی گشتند و دست بقتل و غارت بر آورده بر متنفسی ابقا نمیکردند ابومسلم خان با چند نفر
از جوانان در یکی از بروج خود را حفظ نموده تا سه روز جنگ کرده تا تیر در کیش و گلوله و باروط با خویش
داشتند احدی از بهادران اوزبکیه را جرات آن نبود که بر آن برج ظفر یابد بعد از آنکه آواز تفنگ انقطاع یافته

سفیر نیز از رفتن باز ماند اوزبکیه دانستند که دیگر حالت محاربه ندارند هجوم نموده برج را گرفتند و ان شیر مردان
شجاع که نمایه جان را در رسته بازار اخلاص و غیرت و مردانگی بعوض تیغ در آورده با خنجر بران و تیغ خون
فشان با اوزبکیه دست و گریبان شدند و مردانه وار شربت ناگوار هلاک چشیدند کلبعلی قباد کلهر
که از جمله محصوران و گرفتاران آن برج بود و یکی از بهادران اوزبکیه که او را می‌شناخت بمردانگی او حیف آمده
او را جراحت نموده صحیح و سالم شب آزادی او از بکیه بیرون کرده بعراق آمده بود حقیقت قضیه مذکور را
بنوعی که مرقوم گشت به بنده تقریر نمود العهدة علی الراوی چون حضرت اعلی با ابومسلم خان بجهت بی ادبی
که در جنگ سوسقد نیز از و صدور یافته بود زیاده تاسفی بر قتل او نخوردند و عبدالمومن خان بعد از
تسخیر اسفراین بلده سبزوار و مزینان و جاجرم و شقان و جوربد را نیز در الحیطه ضبط در آورده حکام
گماشته بجانب بلخ بازگشت و چون آخر سال بود در آن زمستان بدار السلطنه اصفهان تشریف
برده بسر دار العباده یزد رفتند و باز باصفهان عود نموده بقیه زمستان در آن بلده جنت نشان عشرت
پرداخته و دهی دکامجویی خلایق مشغول بودند و آخر زمستان بدار السلطنه قزوین مراجعت فرمودند

## سوانح ایام سعادت فرجام لوی ئیل مطابق سنه احدی و الف سال ششم جلوس همایون

کز طراوت
فر ابار نسیم بهار * زنگ زد لها زدوده صیقلی روزگار * رایت نور ورگشت سایه فکن در جهان * شست
زابر بهار صحن چمن از غبار * نرگس بیمار گشت محو تماشای گل * سوسن آزاد گشت شیفته زلف یار *
نوروز میمنت مآل این سال در روز شنبه ششم شهر جمادی الثانی اتفاق افتاده چهار ساعت از شب شنبه
مذکور تخت نشین فلک چهارم از آرامگاه دی بیرون خرامیده بر مسند عز و شرف تمکن یافت اعنی شاهد بهار
عالم آرای با هزاران برگ و نوا چهره نما گشته روشنی بخش فضای روزگار گردید سلطان کشور بهار جهت
دفع صولت سپاه دی در تختگاه چمن لوای شوکت افراخت باد بهاری صحن باغ را جهت جلوس خسرو ریاحین
از خس و خاشاک پرداخت حضرت شاه جمجاه ستاره سپاه که همیشه خاطر مبارکش متوجه دفع معاندان و استرداد
خراسان بود و تا جلوس همایون بر اورنگ فرمانروایی ایران و تختگاه حضرت شاه جمجاه جنت مکان و فتح
بود شرف زیارت حضرت سلطان الاولیا و برهان الاصفیا قطب الحق و الحقیقه و الدین شیخ صفی قدس سره
و مشایخ عظام که اجداد والامقام آنحضرتند در نیافته بود تا غایت بجهت فترت آذربایجان و مخالفت رومیان

ادراک



ادراک این سعادت در عقده تعویق مانده بود درین اوقات چون صورت مصالحه بر وجهی که مرقوم گشت
روی نمود فی الجمله خاطر از آن اطمینان یافت و شوق ادراک طواف مراقد مطهره مشایخ عظام در ضمیر منیر
ازدیاد پذیرفته بود از مقر سلطنت روز افزون بدان صوب در حرکت آمده در خوشترین زمانی بدان
آستان سدره نشان رسیده شرایط زیارت بتقدیم رسانیدند و سکنه آن عتبه علیه را بصلات
و صدقات نوازش فرموده از ارواح مقدسه آن کاشفان دقایق ملکوتی استمداد همت فرموده عزم
توجه خراسان فرمودند و چون شاهوردی خان ولد خلیفه انصار حاکم قراجه داغ درین دو سه سال
که ولایت آذربایجان از پادشاه نافذ فرمان خالی بود لوای شوکت و اقتدار بر افراخته باعمالی که خلاف
عقیدت و اخلاص بود پرداخته هنوز بهوای خودسری در دماغ داشت و قبل ازین برومیان نیز توسل
جسته پسرش را نزد جعفر پاشا به تبریز فرستاده بود تاج و باج از سر گذاشته اظهار متابعت و [illegible] مینمود
و بعد از آنکه مصالحه وقوع یافته سنور و سرحد تعیین یافت و الکای قراجه داغ داخل سنور اینطرف شد
مناسب این بود که شاهوردی خان که آبا عن جد از صوفیان این خاندان و سالک طریق مستقیم یکجهتی این
سلسله علیه بود دامن عقیدت و اخلاص خود را که بلوث عقوق و عصیان آلوده شده بود باب ندامت
شسته و شو داده تارک اعتبارش را که از فرق یکرنگی این دودمان عاری شده بود دیگر باره از خدمت
مرشد کامل بتاج وهاج الاید و مساهمه که بارومیان کرده بود آنرا باقتضای زمان تقیه نام نهاده در مقام تدارک
اعمال سابق باشد مشار الیه توفیق این سعادت نیافته بلثم عتبه بوسی مشرف نشد و درین اوقات نیز
که * این دولتی که مطلبیم سالها * برسیده راه خانه و خود بر در آمده * در دار الارشاد اردبیل و ت
شریف حضرت سلطان الاولیا اتفاق نزول همایون افتاد آثار یکجهتی از و بظهور نرسید و بخاکبوسی
این درگاه مشرف نشد چون همت والا نهمت شاهانه بر آن مقصور است که جمیع کافر نعمتان بجزای سیئه خود
رسید جمعی از امرا قزلباش که از هنت خودسری و بهواپرستی جریده آب بی لجام خورده باشند از عرصه
ایران دفع شوند احمد وردی خان را با فوجی از غلامان فرستادند که او را بدرگاه والا آورند مشار الیه روی
از ملازمت این آستان تافته سالک طریق فرار شده خود را بالکای که داخل سنور رومیه بود انداخت
و حضرت اعلی حاکم دیگر جهت آن ولایت تعیین فرموده مهمات آن سرحد حسب المرام انتظام یافت از سوانح این سال

تجشمه بال درین سفر لشکر فرستادن بر سر خان احمد و متصرف در آمدن الکاء گیلان پیش نهاد بالکه عزیمت
همایون نهضت خراسان تصمیم یافته همگی همت والانهمت مصروف امضاء آن عزیمت بود بی اختیار
آن واقعه روی داد **ذکر فتح ملک گیلان بتوفیق پروردگار عالمیان** بر مرحله پیمایان فراز و نشیب حوادث
روزگار و تجربه کاران طوارق لیل و نهار ظاهر و آشکار است که تا اختر بخت صاحب دولتی در اوج اقبال مساعد
و در کل احوال مساعد باشد هر چند در امور دنیا غفلت ورزیده خطا کار باشد بخت و سعادت یار و مددکار
گشته خطای او مقرون بصواب افتد و هرگاه اختر اقبالش بحضیض وبال افتد اعمال و افعالش که در نظر
عقلای دهر صواب نماید خطا نتیجه دهد و چو تیره شود مرد را روزگار * همه آن کند کش نباید بکار * مصداق
انفعال صورت حال خان احمد گیلانیست که با وجود دعوی فضل و دانش و وفور عقل و خردمندی
و تشویشات روزگار که از لطمه بحر امواج زمانه غدار باو رسیده بود قدر احسان و تربیت نواب سکندر
نشان و فراغت و عافیت گوشه امن آباد گیلان ندانسته خواست که با این دودمان ولایت نشان بحیل
و طراری پیش آمده از مسلک مستقیم صدق گفتار و حسن کردار انحراف جوید و این متاع کاسد در رسته
بازار ارادت و اخلاص بیشتر رواجست ع صدق پیش آور که اینجا هر چه آن نبرند * سابقه قوم کلک بیان
کرده بود که خاطر اشرف از اطوار ناهنجار خان احمد و سلوک ناپسند او که در حمایت امراء عاصی بظهور آمده بود آزرده
بود غایتش تغافل پادشاهانه و اغماض شاهانه شعار خود ساخته در مقام مکافات نمیشدند و درین اوقات
دو سه مقدمه ظاهر شده که موجب زیادتی کدورت خاطر همایون گردید اولا آنکه در وقتی که امراء عاصی بگیلان
رفته در ظل حمایت او ماوی گرفته بودند و خان احمد چشم از رضاجویی خاطر همایون پوشیده در مقام رعایت
ایشان در آمده بود از جاده اخلاص منحرف گشته خواجه حسام الدین وکیل خود را از راه شیروان باستنبول
نزد خواندگار روم فرستاده باو توسل جسته عرض نمود که ولایت گیلان ملک موروثی منست و تطیب
نفس شکسته دودمان آل عثمان مینمایم و اگر از شیروان فوجی از عساکر رومیه از راه دریا بلاهیجان فرستند
قلعه لاهیجان را بتصرف ایشان میدهم و از آنجا تفرقه وین اندک راهیست و تسخیر عراق بسهولت دست میدهد
و بعد از آنکه این خبر بسمع همایون رسید موجب استعجاب گشت یکی از مجلسیان بزم اقدس حسب الاشاره
همایون حقیقت را باو اعلام نمودند که سهو و خطای خود قایل گشته از کرده خود ابا مینمود و اظهار میکرد که از خوف

وحشت



وحشت پادشاهانه و مظنه بی التفاتی چنین خطایی از من صادر شده گنجایش عفو و اغماض دارد او از طریق
راستی عدول نموده انکار بلیغ نموده و گفته بود که خواجه حسام الدین از من رخصت مکه معظمه نموده و من او را
بروم نفرستاده ام و خبری ندارم درین اوقات که معامله صلح با رومیه انعقاد یافت کس معتمد از استنبول
رسیده حقیقت رفتن خواجه حسام الدین و بردن عریضه خان احمد چنانچه مذکور شد عرض کرد خاطر اشرف
ازین کفران نعمت بغایت آزرده گشته شعله غضب بنوعی زبانه کشید که جز بقلع و قمع سلسله او انطفا
نمی پذیرفت و مکرر اظهار شد که با منتسبان این دودمان بحیل و فند و تزویر سلوک مینماید در تنبیه و تادیب او
زیاده ازین تجاهل ورزیدن گنجایش ندارد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی گوشمال او را واجب دانسته
قرب جوار ملک را از دشمن خانگی پرداختن اهم و اولی شمردند و از اردبیل فرهاد خان و ذوالفقار خان برادرش را
با لشکرهای آذربایجان و طوالش از راه قزل اغاج و دریا کنار بر سر او فرستادند حکم اشرف بامیره
سیاوش حاکم کسکر و علیخان حاکم گیلان بیه پس صادر گشت که بمعسکر فرهاد خان پیوسته مرافقت در
همراهی او بظهور آورند و موکب همایون بدار السلطنه قزوین عود نموده جمشید بیک غلام خاصه شریفه را که حاکم
قزوین بود با جمعی از راه دیلمان فرستادند با اینهمه اعمال ناصواب که از خان احمد صدور یافته بود هنوز رعایت
صله رحم و رابطه او با این دودمان منظور نظر مکرمت اثر بود و چون جنود ظفر ورود بر سر او رخصت شده بود
منشور عنایت از موقف سلطنت باسم خان احمد عز اصدار یافت که همت والا متوجه سفر خراسان مصروفست
و محتملست که دو سه سال توقف آنولایت اقتضا نماید قرب جوار و قرابت قریبه که فیمابین واقع و حقوق
تربیت این دودمان مقتضی آن بود که از انجاب انواع مدد و موافقت بمنصه ظهور آید و با والد ماجد بزرگوارم
و منتسبان این دودمان که در قزوین میباشند لوازم یکدلی و مهربانی وقوع یابد و مدار کار اعتماد بجانب او بود
هرگاه او اظهار موافقت رومیان نماید و خواهد که آنولایت بدست ایشان در آید از و چگونه ایمن توان بود
بهر حال چون این خبر انتشار یافته بسمع دور و نزدیک رسیده مناسب است که تدارک ما فات نکیه بر اخلاص
خود و مروت شاهانه کرده بشرف عتبه بوسی سرافراز گردد و مجدد موافقت او با این دودمان بسمع رومیان رسد
و اگر خاطر او در توقف باشد تا مدن فراز نگیرد چون سیاق خراسان در پیش است والده فرزند خود را که باین سلسله
علیه منسوبست با برادر خواجه حسام الدین که بروم رفته برسم استشفاع بخدمت اشرف فرستد که ما نیز بجهت رعایت

حرمت او از تقصیرات او اغماض فرمایم و شایستهٔ مورد الطاف شاهانه گردانیده بازگردانیم و آمدن انجاب بعد از
معاودت سفر خراسان اتفاق افتد فرهادخان از استمارا و طوالش گذشته در گسکر امیرسیاوش و در تومن
علیجان با متجنده الولایت بدو ملحق گردیدند و منشور مرحمت آیین که باسم خان احمد صادر شده بود ارسال
داشتند خان احمد که گوشش سخن نیوش نداشت اصلا الحکایات را بسمع رضا نشنود و بنوعی مستوحش
و خوفناک شده بود که نه روی آمدن و نه رای ایستادن داشت بین الجمهور چنین مذکور گشت که چون در علم
نجوم مهارتی داشته در زایچه طالع خود نظر انداخته خاطرنشان او شده بود که درین سال مملکت او بدیگران
منتقل گشته او از ملک موروث جلاء دست مید هد و خاطر بدان قرار داده بود که بکشتی نشسته بطرف روم
رفته از انجا بخدمت خواندکار روم رود و اهل گیلان بالطبع بنوعی خواهان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
بودند که خان احمد مکنون خاطر خود را بظهور نمیتوانست آورد و دغدغه آن داشت که مبادا امرای گیلان
او را بر فتن خدمت اشرف خبر نمایند بحسب ظاهر قرار حرب و لشکرکشی داده شروع در سپه آرایی کرد
و امیر عباس نستهٔ نشاهی را که از طبقه جنگ و امرای بزرگ گیلان بود با کیا جلال الدین محمد ولد کیا رستم سپهسالار
دیلمان و طالش لولی سپهسالار لاهیجان سردار لشکر گرده تا هشت هزار سوار و پیاده فراهم آورده بمقابله
عساکر منصوره فرستاده هر دو فریق بکنار سفیدرود آمده در برابر یکدیگر صف آرا گشتند خان احمد بعد از
رفتن لشکریان از نقود و جواهر و اسباب خزاین و طلاآلات و نقره‌آلات آنچه دست مکنتش با آن رسید
فراهم آورده بجانب لنگرود و رود سر فرستاد که در کشتی نهاده آماده فرار باشد و مخدرات حرم را مصحوب
کیا فریدون که از امرای معتبر گیلان و درگاه سالار حرم بود از لاهیجان بیرون فرستاده خود منتظر بود که از پرده غیب
چه صورت روی نماید فرهادخان یکدو روز در کنار سفیدرود نشسته تحقیق گذارها کرده گذاری مناسب
عبور لشکرها اختیار نموده لشکرها را بعبور امر نمود امرای گیلان چون مشاهده این حال نمودند مستعد
قتال گشته از جانبین جنگ در پیوست از دود تفنگ تفنگچیان خاصه پادشاهی جنگل و بیشه تاریک گشت
امرای گیلان بعد از زمانی اندک که بلوازم حرب قیام نمودند قوت و قدرت لشکر قزلباش و کثرت تفنگچیان
و ضعف و سستی جنود گیلان را مشاهده نموده دستشان از کار باز ماند امیر عباس که سردار لشکر و عمده
سپاه بود عنان از حرب پیچیده طالش کولی و دیگران نیز شکست خورده راه انهزام پیمودند چون خبر انهزام لشکر





بخان احمد رسید با معدودی از خدمتکاران سوار شده بکناره دریا رفت و کیا فریدون را مقرر نمود که حرم محترم
او را با صبیه شش بکنار دریا آورده بکشتی نشسته بشیروان روند کیا فریدون لایق ندانست که صبیه شاه (عازم)
جنت مکان و صبیه‌زاده آنحضرت بولایت روم روند رعایت حق نعمت و ملاحظهٔ ناموس هر دو طرف
کرده عنان از راه گیلان پیچیده شاهزاده را از طریق غیر معهود بسمام برده از انجا بخدمت اشرف آورد و خان احمد
در دریا کنار بعد از انتظار بسیار از آمدن متعلقان مایوس شده مجال توقف نیافته باتفاق محمد امین خان
پسر جمشیدخان که او نیز دخترزادهٔ شاه جنت مکان بود و از نزاع برادر و فتنه و آشوب مردم بیه پس
نزد او آمده بود روانهٔ شیروان شد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بنفس همایون اراده سیر گیلان فرموده
از راه دیلمان متوجه لاهیجان شدند فرهادخان نیز بعد از شکست لشکر گیلان بلاهیجان رفت امرای
گیلان چون از رفتن خان احمد و توجه موکب همایون خبر یافتند همگی روی ارادت باستان سدره نشان
آورده در لاهیجان بسعادت پابوس مشرف شدند و بندگان حضرت اعلی جهت تالیف قلوب گیلانیان
با امرای گیلان بنظر التفات و عاطفت نگریسته همگی را مشمول الطاف و احسان گردانیده بخلاع فاخره
سرافرازی بخشیدند و کیا فریدون را بازاء خدمت آوردن شاهزاده بمزید عواطف از اقران ممتاز گردانیدند
و از اعیان لشکر گیلان جمعی که قابلیت ملازمت همایون داشتند قلم در آورده مواجب و رسوم فراخور
حال تعیین کرده در سلک عساکر منصوره انتظام دادند و سایر متجنده و لیام که همیشه اعتیاد سفر و سیاق
رتبتان از صبح تا شام بوده و حالت بیرون آمدن از محل و مقام خود ندارند بالطوع والرغبه رعیتی اختیار
نمودند و رایات نصرت آیات چند روز در لاهیجان توقف نموده مطالب و مدعیات گیلانیان را بحسب
مرام انجام داده معافیات سادات و علما و زهاد و متولیان مزارات را با مضا مقرون ساختند و الکاء
لاهیجان و امیرالامرایی گیلان بمهدیقلیخان شاملو شفقت شده وزارت گیلان بخواجه مسیح گیلانی تفویض
یافت و الکاء رشت نشا بامیر عباس شفقت شده سپهسالاری لاهیجان بطالش کولی مرحمت شد و در پس
سفیدرودی کل گیلان بکیا فریدون که مرد صادق القول راست گفتار خیراندیش بود تعلق گرفت الکاء دیلمان را
بکیا جلال الدین محمد دادند و رانکوه بولی سلطان صوفی مرحمت شده بر سایر محال حکام و داروغگان قزلباش
گماشته معاودت بمقر سلطنت فرمودند علیخان بحکومت گیلان بیه پس سرافراز گشته بکهتر ارتومان هر ساله

برسبیل پیشکش تقبل نموده الکاء خلخال را که از توابع آذربایجان و بولایت گیلان پیوسته دراز از خدمت امیره سیاوش
باو عنایت فرمودند بعد از فراغ از مهمات گیلان عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف داشتند ذکر توجه

## رایات فیروزی آیات بجانب خراسان و فتوحات که دران سفر خیر اثر روی داد و بیان حالات اوزبکیه

درین سال حضرت اعلی در اول بهار خجسته آثار بعد از فراغ مهم گیلان روی توجه بطرف خراسان آوردند
و حکم شد که طوایف قزلباش از اطراف و جوانب بعزم یساق خراسان باردوی کیهان پوی آمده
در چمن بسطام بمعسکر ظفر فرجام ملحق گردند از امرا و اعیان گیلان پیر عباس و طالش کولی و کیا جلال الدین
محمد و جمعی دیگر درین سفر خیر اثر مرافقت موکب همایون اختیار نمودند و رایات نصرت آیات از راه
ییلاقات لار و فیروزه کوه در حرکت آمده چمن بسطام مضرب سرادقات اقبال گشت و قریب یکماه
دران مکان جهت اجتماع عساکر نصرت نشان توقف واقع شد درین سال میانه نور محمد خان ابن
ابوالمحمد خان والی مرو شاهجان و حاجی محمد خان پادشاه خوارزم که با یکدیگر قرابت قریبه داشتند
کلفت و نزاع پدید آمده حاجی محمد خان ولایت نسا و درون و باغباد را از تصرف نور محمد خان بیرون
آورده بمعتمدان سپرده بود و چون نور محمد خان تاب مقاومت او نداشت التجا بعبید الله خان برده باو
توسل جست و ازو التماس نمود که هرگاه درون و نسا را از تصرف حاجم خان بیرون آورده باو سپارد
الکاء مرو که بچهار جوی بخارا قریب است پیشکش او باشد عبید الله خان که همیشه آرزوی ولایت مرو داشت
اینمعنی را فوزی عظیم دانسته بعزم ایجاب ملتمس نور محمد خان و تصرف نمودن مرو از جیحون عبور کرده
بحدود مرو آمدند نور محمد خان سفاهت و بی عقلی کرده از غایت تعلق که بولایت نسا و درون داشت
قبل از آنکه مطلب او بسوی عبید الله خان بحصول انجامد مرو را که پیشکش کرده بود بتصرف گماشتگان
عبید الله خان داد و او مرو را استحکام داده یکدو منزل پیش آمد درین اثنا آوازه توجه رایات همایون
شاهی باو رسید و از طرف خوارزم نیز خبر آمد که با حضرت اعلی شاهی ظل الهی دوستی میورزد عزیمت
اینطرف دارد عبید الله خان که مطلب خود را باسانی بفعل آورده ولایت مرو را متصرف شده بود این اخبار را
بهانه مراجعت خود ساخته بنور محمد خان گفت که هرگاه بمحاصره قلعه مشغول شویم محتمل که مدت محاصره بامتداد
کشد و نواب پادشاه قزلباش و والی خوارزم بعزم محاربه اینجانب از دو طرف در حرکت آمده اند و باستعداد





محاربه ایشان نیامده ایم درین سال ما را مهلت ده که بطرف بخارا مراجعت نموده سال دیگر باستعداد تمام آمده
نسا و درون را گرفته بتو سپاریم نور محمد خان را باین سخن تسلی داده طبل رحیل کوفته متوجه بخارا شد
عبد المومن خان عزم گرفتن نور محمد خان کرده بود و او مستشعر گشته بیرخصت از اردوی عبد الله خان جدا
شده بابیورد آمد عبد المومن خان از پدرش جدا شده از راه قرایالجق بخراسان آمد و شنید که موکب همایون
شاهی در بسطام نزول اجلال دارد در نیشابور توقف نموده رقعه مختصر بی ادب ترکی نوشته مصحوب
پیاده مجهولی فرستاده بود ما حصل کلام آنکه میانه پادشاهان یا صلح است یا جنگ و ما هر دو شق را آماده ایم
اگر آنحضرت رضا بمصالحه داشته باشند خراسان را باما گذاشته بعراق روند بنوعی که در ازمنه سابقه میانه حسن
پادشاه ترکمان پادشاه عراق و آذربایجان و سلطان حسین میرزا بایقرا پادشاه بلخ و خراسان صلح
واقع شده بود همان قاعده را مرعی دارند و اگر اراده حرب دارند بنشتر تشریف آورند که فتح و نصرت از جانب
خداست تعالی و کمی و زیادتی لشکر را دخلی نیست چون خبر آمدن عبد المومن خان بولایت نیشابور بسمع
همایون رسید قبل از ورود رقعه مذکور از چمن بسطام کوچ فرموده از راه جاجرم روانه شدند
درانجا رقعه بنظر همایون درآمد جواب آن بالقاب شایسته و آداب سلاطین در قلم آورده فرستادند مضمون
آنکه ما بلطف الهی و انقیم و بر سر خراسان که ملک موروث صد ساله این دودمان است بقدر طاقت و توان
تلاش مینماییم و دست از آن نمیداریم و مصالحه سلطان حسین میرزا که از سلاطین چغتائی است و حسن پادشاه
که از پادشاهان ترکمان است بما و شما نسبتی ندارد اگر بقاعده که میانه کیسکن قرا سلطان اوزبک والی بلخ
و شاه جنت مکان علیین آشیان جد امجد همایون ما صلح واقع شده بود صلح مینمایند که دست از خراسان
باز داشته منسوبان ما را بسپارند ما نیز صلح مینماییم و الا جنگ را آماده ایم و از عراق با کمال اشتیاق بهمین آرزو
باین ولایت آمده ایم در هر جا اختیار مینمایند تلاقی فریقین دست داده آنچه در مکمن غیب است بمنصه ظهور
آید مکتوب مذکور را فرستاده متعاقب کوچ کرده چون بجاجرم رسیدند کس دیگر از جانب عبد المومن خان
آمده مکتوب دیگر آورد که با مکتوب اول اصلا نسبتی نداشت و در مضامین کمال تناقض بود از جمله در عنوان
مکتوب بود که ع بال علی هر که در افتاد بر افتاد ؛ و ما حصل مضمون کتابت آنکه ما بنابر مصلحتی بجانب جام
رفتیم ایشان نیز بدانجا آیند که در انجا ملاقات واقع شود و بعد از ورود این مکتوب مشخص شد که در جام نیز توقف

نموده بجانب بلخ رفت در خلال اینحال سادات سره و اعیان شهرستان سبزوار اتفاق نموده از روی اخلاص و
دولتخواهی قویدانش بهادر اوزبک را که از جانب عبدالمومن خان در مرزبان بود گرفته بقتل رسانید
سر او را بدرگاه جهان پناه آوردند عنایات خسروانه شامل‌حال ایشان گردیده بسیورغالات و تفقدات
شاهانه سرافراز شدند حاکم جاجرم نیز از وصول موکب ظفر قرین ولایت را انداخته رفت و از طنطنه
رایات جهانگشای شاهی و آوازه ورود موکب نصفت و اقبال شاهنشاهی تزلزل در احوال حکام دیگر
پدید آمده حاکم اسفراین و شقان و جوربد و جهان ارغنا و سبزوار ظفر راه فرار پیش گرفتند و چون
بلده اسفراین مضرب سرادقات اقبال گشت اسد وردی خان را با فوجی از غلامان بر سر نیشابور
فرستادند حاکم نیشابور طلیعه لشکر قزلباش دیده بنیان ثبات و قرارش متزلزل گشت و طاقت
توقف و قلعه‌داری نیاورده از شهر بیرون رفت اسد وردی خان و غلامان داخل قلعه نیشابور شده
مژده فتح و فیروزی بخدمت اشرف فرستادند وارد وی کیهان پوی قریب یکماه در الکاء اسفراین
توقف فرموده حکومت ولایت نیشابور بدرویش محمد خان روملو که در زمان نواب سکندرشان
حاکم آنجا بود و در امور قلعه‌داری کمال مهارت داشت تفویض یافت سیصد نفر تفنگچی قدرانداز اصفهانی را
دران قلعه گذاشتند والکاء اسفراین بمحمد سلطان ولد بابا الیاس بیات متعلق شده املاک و رقبات
سلسلهٔ ایشان و جمیع ریش سفیدان و اعیان ایل و الوسات در ازاء قتل و غارتی که یافته بودند بسیورغال
و مسلمی ایشان مرحمت شد و حکومت سبزوار بمحمد مومن سلطان نواده میر شمس الدین علی سلطان مختار الحسینی
مفوض گردیده بر سایر محال که بتصرف درآمده بود حکام تعیین فرمودند و همچنین از هر کس از ارباب و اهالی و
اعیان ولایات مذکوره آثار دولتخواهی بظهور آمده بود بانعامات و سیورغالات از اقران امتیاز بخشیده
بخلع گرانمایه و نوازشات ارجمند سرافراز شدند و رایات نصرت آیات بفیروزی و اقبال از اسفراین کوچ
کرده از راه جهان ارغیان تا سلطان میدانی که قریب برادکان مشهد مقدس است تشریف برده دران چمن
دلگشا خیام نصرت افراختند از تقریر چند نفر از اوزبکیه که در آن موضع بدست ملازمان گنجعلیخان زیک گرفتار
شده بودند چنین معلوم شد که جماعت اوزبکیه که در ولایت مذکور بودند در مشهد مقدس جمع شده ذخیره بسیار
جمع کرده قرار بر توقف و قلعه‌داری داده‌اند چون فصل پائیز با تمام رسیده طلیعه جنود قیامت نشیب سرما نمایان

شده


شده بود و بجهت عبور دم و راوزبکیه خرابی بولایت راه یافته ذخیره در هیچ محل نمانده بود و عساکر منصوره
تفتیش ممکن نشده و دران زمستان بمحاصره مشهد مقدس پرداختن موجب پریشانی سپاه میشد و نیز
ان بقعه شریفه را دارالحرب ساختن و توپ و تفنگ بجانب شهر که روضه مطهر حضرت امام همام ثامن ضامن
است هر چند طرف خلاف بر باطل باشد انداختن مکروه طبع اشرف اعلی بود و چه محتمل بود که هنگام سختی و اضطرار
اوزبکیه مضرت بسیار بسکنه آن بلده شریف رسد چون از دیوان یفعل الله ما یشاء هر کاری را میعادی
مقررست حصول انضباط با اقتضاء قضا و میعاد قدر حواله نموده جهت مصلحت وقت در فاتحه سنه
عزم مراجعت بجانب عراق جزم کرده از سلطان میدانی کوچ کردند و آذوقه که در اردو هر کس داشت بجهت
ذخیره قلعه نیشابور تسلیم درویش محمد خان شده و بعد از طی منازل و مراحل آفتاب موکب نصرت قرین
بفیروزی و اقبال از افق عراق طالع شده ساعت سعد در دارالسلطنه قزوین نزول اجلال دست داد
درین سفر خیر اثر از امراء گیلان کیا جلال الدین محمد حجتی سالک طریق فرار گشته سایر گیلانیان اندکی از زمین
عمل خجلت‌زده گردیدند اما عنایت شهریاری ازان اغماض فرموده خاطر ایشان را بنوازشات خسروانه اطمینان
بخشیدند و بعد از سعادت یساق میر عباس و طالشه کولی در نقاره رخصت انصراف یافته هر یک بمقر حکومت خود
شتافتند اما کیا جلال الدین محمد را اجل دامنگیر و پیمانه حیاتش لبریز گشته منهزم مطموره خاک گردید و درین سال
امیر الامرائی و نظم و نسق ولایت آذربایجان و تولیت سرکار فیض آثار حضرت سلطان الاولیا بفرهاد خان
تفویض یافته زمام مهام جزوی و کلی آن ولایت را بقبضه اقتدار و سرپنجه اختیار او نهاده روانه دارالارشاد اردبیل
گردانیدند و اعتمادالدوله حاتم بیک را با قورچی باشی و ارباب مناصب مقرر فرمودند که در دارالسلطنه قزوین
باصلاح حال لشکر پرداخته علوفه و مرسومات و مقررات ایشان را تنخواه دهند و مقرر شد که تفحص و پیروی
طوایف قزلباش و اویماقات سپاهی نموده هر کس از ملازم مواجب‌خوار و غیر آن ظاهر شود که اسب
سواری و استطاعت یساق داشته و از یساق خراسان تخلف کرده نیامده بتقصیر یساق مواخذه نموده
چون مستحق انواع سیاست و عقوبت‌اند درین مرتبه بجهت تنبیه و آگاهی فراخور حال جرایم حواله نموده بانعام
جمعی از ملازمان درگاه و قورچیان که در آمدن یساق بر اقران سبقت گرفته محنت سفر و یساق کشیده‌اند
دهند که فی الجمله موجب تنبیه و آگاهی انجماعت بوده بعد الیوم هر گاه چار و یساق واقع شود اگر بان متنبه نشده

احدی از بساق تخلف نماید در نیم رتبه بعقوبات گوناگون گرفتار آیند فرمان بران حسب الامر اعلی بعمل آوردند
والحق اینمعنی باعث آن شد که هرگاه سانحی واقع میشد جمیع طوایف قزلباش و مردم ایل و اویماقات
از بیم مواخذه و سیاست و غضب پادشاهی احدی تخلف نمیتوانند کرد القصه بندگان حضرت اعلی ارکان
دولت قاهره را بدین خدمات مامور فرموده خود جریده با چند نفر از ندما و مقربان و ملازمان خاصه
بدار السلطنه اصفهان تشریف برده زمستان را در آن بلده جنت نشان بعیش و خرمی گذرانیدند
راقم حروف درین سال سعادت خدمت این آستان یافته بسلک منشیان عظام انتظام
یافت و چون ارباب مناصب در قزوین توقف داشتند ذره حقیر حسب الامر اعلی در رکاب
مقدس باصفهان رفته بخدمات انشا قیام داشت و از آن تاریخ بغلامی آنحضرت سرفرازست

## گفتار در محاربه امرای افشار و لشکر کرمان با امرای اوزبکیه در تون خراسان و ظفر یافتن بتوفیق ملک منان

در اول اینسال که رایات نصرت آیات بعد از فتح گیلان بجانب خراسان در حرکت آمد
و قورچیان باحضار عساکر ممالک تعیین شدند ولیجان و اسمعیل خان امرای کرمان را با عموم طایفه افشار
آن ولایت حکم شده بود که از راه یزد و طبس بخراسان درآمده باردوی ظفر قرین پیوندند و چون امرا و لشکر
یان لشکریان کرمان حسب الفرمان قضا جریان روانه گشته بطبس رسیدند مصطفی خان گنگرلو حسب الامر
اعلی حاکم تون و طبس بود و جماعت اوزبکیه بر اخذ و دستولی شده ولایت تون و قلعه انجا را متصرف
شده بودند درین سال که آوازه وصول موکب همایون شاهی در خراسان شیوع یافت مصطفی خان
بعزم استرداد قلعه انجا را متصرف شده بود درین سال که ولایت تون با دویست و پنجاه نفر که همراهش
از غازیان استاجلو و غیره ملازمان خود که همگی مردم دلیر مردانه بودند از طبس بر سر تون و شهر بند
قصبه تون را از اوزبکیه گرفته قوزی میرزا را که حاکم تون بود ارک را محاصره نمود محصوران ارک بهرات فرستاده
استمداد نمودند میر قلبابا کوکلتاش حاکم هرات و دین محمد سلطان خواهرزاده عبدالله خان مشهور
بتلیم سلطان موازی یکهزار نفر از بهادران نامی جنود اوزبکیه بسرکردگی ما حولی بهادر بدفع لشکر قزلباش
و کومک و امداد قوزی میرزا محصوران قلعه تون فرستادند مصطفی خان که مرد شجاع دلیر و مردانه بود
دیگر را با مردم اندک با فوج کثیر اوزبکیه محاربات عظیم نموده بود از خبر وصول آن گروه انبوه اندیشه نکرده





بای ثبات و قرار استوار داشت اما بعد از آنکه بمقابله آن گروه شتافت و آغاز محاربه نمود دانست که تاب
مقاومت ندارد و لشکریانش در معرض تلف اند در عالم سپاهیگری از عار فرار اندیشیده از اسپان
فرود آمده مراکب را حصار خود ساخته به تیر و تفنگ شر آنجماعت را از خود دور کرده پیاده روی بوادی
مراجعت نهاد و در آنروز بدین وتیره تا چهار فرسخ راه با اوزبکیه زد و خورد نموده به السک نام
موضعی از مواضع تون رسید و بمیان ده درآمده دیوار بست آنموضع را پناه خود ساخت و اوزبکیه
در بیرون فرود آمده آنشب از جانبین پاس داشتند و امرای افشار و لشکریان طبس از قضیه مصطفی
خان خبر یافته عاجلا متعاقب او روانه شدند در روز دویم که مصطفی خان در دیواربست موضع
السک بود بدانموضع رسیدند چون سپاهی قزلباش که قریب ششهفت هزار بنظر درمی آمدند
از دور نمایان شده جماعت اوزبکیه مضطرب شده فرار فرار بر خود داده احمال و اثقال را پیش انداخته
لشکر سپاهی قدم بوادی مراجعت نهادند مصطفی خان از مضیق دیواربست بیرون آمده باتفاق
منقلای دلاوران افشار معرکه رزم و پیکار گرم کردند چون قول بمعرکه رسیده فیمابین حرب در پیوست
جماعت اوزبکیه را طاقت مقاومت آن لشکر جرار نبود در حمله اول شکست خورده جمعی کثیر طعمه تیغ
دشمن گشتند جان محمد دیوان بیگی که از عظمای اوزبکیه و دیوان بیگی تلیم سلطان بود با چند نفر از بهادران
معتبر اسیر سرپنجه تقدیر شدند معدودی از آنقوم بیرون رفته اکثر آنجماعت راه عدم پیمودند و چون این خبر
بجماعت اوزبکیه که در قلعه تون بودند رسید پای اقامتشان سستی پذیرفته تاب توقف نیاوردند
وارک را خالی کرده راه فرار پیمودند و بعد از آنکه اوزبکیه مقهور گشته امرای عظام بفتح و ظفر اختصاص یافتند
معلوم ایشان گردید که موکب ظفر قرین شاهی مقرون بفتح و نصرت الهی از خراسان بجانب عراق بازگشته
مصطفی خان در تون و خبابد توقف نموده امرای افشار از راه ترشیز و سبزوار بعراق آمده در دار السلطنه
اصفهان شرف پابوس شهریار گیتی ستان مشرف شده جان محمد دیوان بیگی و گرفتاران را با سرهای
قتیلان بنظر انور رسانیدند جان محمد دیوان بیگی را به بهجن بیگ غلام خاصه شریفه سپرده نگاه داشتند
و از حال دیگران آنکه خبرش باز نیامد در خلال اینحال تلیم سلطان با برادر جنود اوزبکیه بر سر
سلطان علی خلیفه شاملو رفته او را در قلعه درخش محاصره نموده بود تبیین انتقال بر سبیل اجمال آنکه قبل ازین

نگاشته کلک نکته پرداز شده بود که سلطان علی خلیفه مغضوب گشته بر حضرت نواب همایون اعلی
بجانب قاین رفت و علیقلیخان ولد امیر حمزه خان استاجلو حسب الحکم حاکم قاین بود از صولت سپاه
اوزبک از قاین بیرون آمده در قلعه خور از اعمال قاین میبود و سلطان علی خلیفه چون بانحدود
رسید طایفه شاملو ملازمان قدیم آن سلسله در آنجا بسیار بودند بر سر او جمع شدند علیقلیخان
از آوازه وصول رایات جلال بطرف خراسان شنیده با آنکه اندک عارضه داشت از قلعه
خور گذاشته بکجاوه درآمده عزیمت اردوی همایون داشت سلطان علی خلیفه و طبقه شاملو
بهوس حکومت قاین و اخذ مال و غنایم سر راه برو گرفته در مقام محاربه درآمدند بر غازیان
استاجلو دفع صایل لازم آمده میانه هر دو گروه محاربه عظیم بوقوع پیوست و غلبه از جانب استاجلو
وقوع یافت درین اثنا تفنگی بر کجاوه علیقلیخان خورده او را مجروح ساخت و در آخر همان روز بزخم
تفنگ از هم گذشت بعد از فوت او سلطان علی خلیفه مملکت و خانی یافته بر مسند حکومت آن ولایت
نشست و درین سال تلیم سلطان لشکر بر سر خلیفه کشید چون او بی رضای اشرف اعلی بتغلب
بر آن ولایت تسلط یافته بود مردم آنجا زیاده در مقام مدد و همراهی او در نیامدند بالجمله از سپاهی و رعیت
آن حدود قریب یکهزار نفر جمع آورده بمقابله او شتافت در موضع درخش از اعمال قاین تلاقی
فریقین روی داده فیمابین حربی صعب اتفاق افتاده تلیم سلطان ظفر یافت و قریب بچهارصد
پانصد نفر از قزلباشیه درین جنگ بقتل آمدند بقیة السیف بدیوار بست موضع درخش درآمده
جنگ کنان خود را بقلعه آنجا رسانیدند تلیم سلطان او را در تنگنای محاصره کشیده کار برو دشوار
بود که خبر وصول لشکر قزلباش و جنگ امرای افشار و شکست یاحی بهادر و قوزی مرزا و منقلان زا
چنانچه گذشت باو رسیده باضطرار از پای قلعه درخش برخواسته بخواف و باخرز رفت و سلطان علی
خلیفه از مضیق محاصره خلاصی یافته بجانب فارس رفت مآل حال او در ذیل این دفتر در محل خود سمت
نگارش خواهد یافت ان شاء الله تعالی **وقایع متنوعه که در عرض این سال بمنصه ظهور رسید** از سوانح این سال
آنست که شاهوردی خان قراداغلو که در هنگام نزول دار الارشاد اردبیل و فرستادی آمده در دیجان
روی ازین دولت تافته فرار نموده داخل سنور رومیه شده با پاشایان سرحد در آغاز مصالحه تجویز نقض

شرایط

۲۸

شرایط پیمان نموده در مقام امداد او شدند و او از معاونت ایشان مایوس گشته چاره بجز التجا ساخته
چتر اقبال همایون اعلی نیافت و عریضه ضراعت اثر فرستاد مضمون آنکه در هنگام وصول موکب ظفر
قرین از بیم سطوت قاهره شاهی وحشت و دهشت بی اندازه بدین غلام استیلا یافته نتوانست
بملازمت رسید الکنون اگر مروت شاهانه قلم عفو بر جراید جرایم بنده کشد سر قدم ساخته بپایه
سریر اعلی می‌آیم و از موقف جلال منشور اقبال مبنی بر استمالت او عز ورود یافت و مشار الیه احرام
عتبه علیات شاهنشاهی بسته در راه خراسان بموکب ظفر نشان پیوسته در موکب مقدس بود
چون هنوز هوای خودسری در سر داشت و از اخلاص بی بهره بود در ایامی که چمن بسطام مضرب
خیام عساکر ظفر فرجام بود خبث باطن خود را ظاهر ساخته با چند نفر از امرای منکوب معزول که از ازار
سوء اعمال بحسرت و ناکامی روزگار میگذرانیدند مثل شاه علی سلطان شاه ترکمان و بدر خان
افشار و امام وردی انلامذلو که در آن وقت آبرویی نداشت اختلاط آغاز نهاده اکثر اوقات
با یکدیگر معاشر و همصحبت بودند و بهانا اراده غدری داشته‌اند یکی از ارباب اخلاص که از موضعه
ایشان آگاه بوده حقیقت بخدمت اشرف عرض نموده ایشان مستشعر گشته اراده فرار نموده
در روز کوچ در عقب ماندند و چون گرفته مواخذه نمودند امام وردی انلامذلو در برائت ذمت خود
شهود گذرانیده نجات یافت آن هر سه بی سعادت مورد سیاست گشته بقتل رسیدند دیگری از
سوانح آنست که در وقتی که رایات جاه و جلال در سفر خراسان بود و امرای افشار هنوز نیامده بودند
بجریمه تقصیر سابق حکومت کرمان از ایشان تغیر شده نامزد حسن خان استاجلو قورچی تیر و کمان
شده در خاطر انور رسوخ یافته بود که لشکر افشار را که سودای خودسری در سویدای خاطر شان
نقش پذیر گشته هنوز عادت سابقه را فراموش نکرده اند عموما مورد عتاب و خطاب و مواخذه گردانید
و حسن خان عازم رفتن کرمان بود که امرای افشار رسیدند اگرچه حسن سعی و مردانگی ایشان که در محاربه
اوزبک بظهور آورده بودند سمت وضوح یافت اما حضرت اعلی شاهی ظل الهی بجهت انتظام امور
پادشاهی بتقصیر دیر آمدن طایفه افشار همچنان در معرض عتاب و خطاب داشتند بالآخره در ازاء
مردانگی جنگ اوزبک تقصیر ایشان را بعفو مقرون گردانیده چون در آن سال الکاء مذکور بحسن خان

شفقت شده بود از سال آینده مجددا حکومت کرمان بایشان شفقت شده وایشان تشکرانه این عطیه عظمی
مبلغی برسم پیشکش قبول نموده مقضی المرام روی توجه بجانب کرمان نهادند واز موقف غایت انوجه
بخواص ملازمان رکاب اقدس که مشقت سباق خراسان کشیده بودند تقسیم رفت طوایف ذوالقدر
که سالها حکومت فارس کرده بودند بجریمه انکه لشکر کم اورده بودند مورد عتاب وخطاب گشته الکاء
مذکور از بنیاد خان وامراء ذوالقدر تغیر یافته حکومت شیراز بحسین خان مصاحب قاجار نامزد شده
بود طایفه ذوالقدر استدعاء عفو تقصیر خود نموده متقبل شدند که اگر درین مرتبه تقصیر ایشان از لال
مرحمت شسته شود ورتق وفتق انولایت بدستور در قبضه اقتدار ایشان باشد من بعد سابقی
که واقع شود تدارک ما فات قیام نمایند حسب الاستدعاء ایشان ذوالقدران فی الجمله صورتی یافته
چون ولایت شیراز دران سال بحسین خان شفقت شده بود از سال آینده بدیشان مرحمت
شد اما حکومت ایشان زیاده از یکسال بعمل نیامد زیراکه دست تعدی بر رعایای مملکت دراز
کردند باعث شکوه عجزه ورعایا شده درسال دیگر هردو طایفه بجهت بدسلوکی از خدمت فارس
وکرمان معزول شدند دیگری از سوانح انکه درین سال در دار السلطنه قزوین مرض طاعون ووبا
شیوع یافته بسیاری از مردم شهر بمواضع وبلوکات رفتند دروقتی که موکب همایون درخراسان بود
علت وبا روز بروز ازدیاد پذیرفته خلقی نامعدود درانواقعه راه عدم پیمودند خلاصه مستوفیان
انواقعه خاتم المجتهدین امیر سید حسین الحسینی کرکی عاملی بود که شمه از احوال انجناب در صدر صحیفه اول
در ذکر سادات وعلمای زمان شاه جنت مکان رقم تحریر پذیرفته والحق مشار الیه سید عالیشان
وبزرگ متعالی مکان دخترزاده مجتهد مغفور شیخ علی عبد العالی بود درمیانه علماء عرب وعجم بلطافت لسان
وفصاحت بیان معروف ودر ولایت عجم کوس اجتهاد دستش بلند اوازه گشته در اصول وفروع مذهب
حق امامیه رسایل غرا پرداخته ودر زمان شاه جنت مکان که اردوی همایون منبع علماء وفضلاء عرب
بود وجناب شیخ المحققین شیخ عبد العال خلف صدق مجتهد مغفور شیخ علی علیه الرحمه مرتبه بلند
یافته جمیع علما اذعان اجتهاد او میکردند جناب میر سید حسین پای از مرتبه او بالاتر نهاده خود را
سید المحققین وسید المدققین وارث علوم الانبیاء والمرسلین خاتم المجتهدین لقب داده در صکوک ومجلات





که موقع او مزین میشد این عبارات تسطیر مییافت اگرچه غایبانه علما این دعوی را مسلم نمیداشتند اما
درمجلس از فحول علما درین باب بانجناب حرفی نتوانست گفت وتاب مباحثه او نمی اوردند وچون
وفات او را خاتم المجتهدین میخواندند نعش او را بندگان حضرت اعلی بعتبات عالیات سدره مرتبت
فرستاده دران اماکن شریفه مدفون گردید ذکر وقایع سال مسرت مال ئیلان ئیل مطابق سنه اثنی
والف هجری که سال هفتم جلوس شاهی براورنگ شاهنشاهی نوروز این سال همایون فال در دار السلطنه قزوین
اتفاق افتاد حضرت شاه جمجاه زمستان سال گذشته را در دار السلطنه اصفهان چنانچه سبق ذکر یافت
بعشرت وکامرانی گذرانیده قریب بنوروز عالم افروز متوجه دار السلطنه قزوین گشته در دولتخانه مبارکه
نزول اجلال داشتند وتخم عدالت در زمین دل طوایف انام میکاشتند چون افت سرمای دی
روی بانحطاط اورده مزاج روزگار اعتدال طبیعی گرفت یعنی بهار عالم ارا بهجت فزا خواطر گشته شمایم
گلهای بهار وشمایم عبیر امیز گلزار در دماغ جهانیان پیچیده بساتین جهان از اثار تربیت غمام و[illegible]
نزهت وطراوت تازه یافت بهار وجلوه نوروز سلطان ذکره کرد عالم را گلستان وصفیر بلبلان
نغمه پرداز نوای عیش وعشرت کرده اغاز در اول بهار که خسرو فلک چهارم لوای عشرت وکامرانی
در فضای شرفخانه حمل افراخت وبنازکی عرصه جهان را غیرت فزای گلزار ارم ساخت نشاط سیر وشکار
قزل اغاج از خاطر خطیر شهریار کامکار سر زد بدین عزیمت از مقر سلطنت در حرکت امده الکاء طارم از فر
قدوم موکب همایون رشک سپهر بوقلمون گردید ودر انجا بمسامع جلال رسید که گیلانیان از بدسلوکی
مهدیقلیخان متشکی اند حضرت اعلی بنابر رعایت خاطر وتالیف قلوب گیلانیان او را همراه کردند که
بخدمات مرجوعه قیام نمایند وجناب اصف صفات اعتماد الدوله را با مستوفیان وارباب قلم وسطام
داروغه دفترخانه همایون بگیلان فرستادند که مال وحقوق انولایت را موافق قانون عدالت قرار داده
اگر وجه بحسابی درزمان خان احمد وحکام سابق معمول شده باشد رقم بطلان بران کشند ومهمات انولایت را
موافق صلاح دولت قاهره وترفیه حال رعایا وعجزه نظام ونسق دهند وخود بنفس نفیس متوجه دار الارشاد
اردبیل وسیر وشکار قزل اغاج شدند فرهاد خان که شرف استقبال دریافته بود در رکاب اقدس بخدمات
قیام داشت وعلیخان را ازبیه پس دایره سپاه وشیر را از کنگر تکلیف شکار کردند وایشان امتثال فرمان کرده

در قزل اغاج سعادت بساطبوسی دریافتند وهمواره در رکاب مقدس حریف بزم اقدس بودند جناب
اصفی بار فیضان بگیلان رفته در اندک روزی جمیع قانون موافق عدالت و رعیت پروری قرار
دادند والکنون بنای مهمات ان ولایت بدان قاعده استوار کرده انجناب قدوه وقانون اخبار
در خلال این حال منشور طلب از موقف جلال باسم انجناب شرف صدور یافت و راقم حروف که بمرافقت
مامور بود بشرط رفاقت بجای اورده در قزل اغاج بشرف پابوس همایون مشرف شد چون
ولایت گیلان بیه پیش بتصرف اولیای دولت قاهره درامد اراده خاطر اشرف بدان متعلق
بود که تمامت ولایت دارالمرز و طبرستان که بحسب اقتضای زمان بوارثان قدیم برافتاده بطریق ملوک
طوایف در ایام فتور و انقلاب پای از مرتبه نوکری فراتر نهاده متغلب بر ولایتی که با ایشان نسبتی ندارد
دست یافته لوای خودسری افراخته اند انتظام یافته از خار تسلط ارباب طغیان پاک کرده از انجمله
گیلان بیه پس را که تختگاه سلاطین اسحاقی و ملک موروث جمشید خان داماد شاه جنت مکان
بود و محمد امین خان پسر او که وارث املاک بود چنانچه سبق ذکر یافت همراه خان احمد رفته در شیروان
بمرض ابله فوت شد علی خان ولد کارکیا که از ملازمان ان سلسله بود با پسران جمشید خان کفران ورزیده
ایشان را بعنف از ملک بیرون کرده خود متغلب بر ان ولایت استیلا یافته لوای حکومت افراخته بود
و سبق خدمت و دولتخواهی درین دودمان نداشت که مملکتی چنین را باو باید گذاشت خاطر الهام
پذیر بدان متعلق گشت که گیلان بیه پس را نیز با گیلان بیه پیش انضمام داده بتصرف اولیای دولت
قاهره در اورند چون فرهاد خان در وقتی که بر سر خان احمد میرفت انواع تعهدات باو کرده بعوض
درین امر مناسب نرسید اما امیره سیاوش را بجهت اتحاد و اشنایی که با امیر حمزه خان طالش
داشت محل اعتماد ندانسته رای و صلاح او بدین قرار یافته بود که او را دفع نموده الکاء گسکر را که
بطوالش و استارا پیوسته است متصرف گردند و مهم علی خان را بوقت دیگر گذارند چه محتمل است که مردم
بیه پس که بالطبع بهواخواه او نیند تهیج فتنه نموده سر بخبر اطاعت در نیاورند و فتنه ایشان بگیلان
بیه پیش نیز سرایت کند که بعد از مشاوره و کنگاش صلاح دیدند که هرگاه در مقام تقبیح هر کدام
درایم موجب رسید که دیگری کشته مستوحش میگردند چون رای جهان ارای بتسخیر کل دارالمرز تعلق گرفته بود







تغافل در کار ایشان و رزیدن مصلحت ندانسته حسب الاشاره همایون هر دو ماخوذ و مقید گشتند و
امیر شاه ملک نامی از اقربای علیخان را با انکه سابقه خدمت و اشنایی با بندگان حضرت اعلی شاهی
نداشت و اعتماد دولتخواهی شایسته حضرت اعلی جهت ازمانش گیلانیان و عیار حق شناسی ایشان
تربیت فرموده سپهسالاری کل گیلان بیه پس را باو رجوع کردند و چند نفر از مردم بیه پس که اسم
و رسمی داشتند در سلک ملازمان خاصه شریفه انتظام داده زیاده از مامول مواجب و قبول ایشان
شفقت شد و داروغگان جهت رشت و خرمن تعیین کرده همراه گیلانیان مذکور فرستادند ذکر عصیان
وطغیان گیلانیان و توجه عساکر نصرت قرین بتادیب ایشان و فیروزی یافتن بعون عنایت ملک منان
چون مهمات گیلان بقاعده که مسطور گشت قرار یافته امیر شاه ملک و رفقا مقرون بشفقتهای بی اندازه
روانه شدند اما چون بهره از حق شناسی و جوهر عقل نداشتند خبث باطن خود را که درباره مردم
گیلان عموم دارد ظاهر ساخته در مقام عصیان و طغیان درامدند لباس و متحیزه بیه پس را جمع نموده
بر سر داروغه فومن رفته او را بقتل اوردند داروغه رشت این خبر شنیده از اطوار مردم انجا نیز اثار خلاف
مشاهده نموده خود را از رشت بیرون انداخت و امیر شاه ملک تهیج فتنه کرده بیه پیشیان را نیز بعصیان
و طغیان دلالت نموده مردم بیه پیش قدر شفقتهای شاهی و فراغت و عافیت ندانسته خود را در مهلکه
عصیان و طغیان انداختند از سپاهیان گیلان بیه پیش دو طایفه اند که همیشه وکیل السلطنه و صاحب
اختیار دولت سلاطین انجا بوده اند یکی را از در و یکی را جکک می نامند و میان این دو طبقه همیشه بجهت
سپهسالاری و وکالت پادشاه عداوت قدیم که هیچیک در هنگام فرصت بدیگری ابقا نمینمایند درین
هنگام امیر عباس از طبقه جکک و بزرگترین سپاهیان گیلان و حسب الفرمان قضا جریان حاکم گشته
رشت بود بوسعید نامی از طبقه از در در بیشه و جنگل مقام کرده تا غایت اطاعت قزلباش ننموده از جبر عباس
خایف بود درین اوقات اوازه یاغیگری امیر شاه ملک شنیده نزد او امده اظهار دولتخواهی خان احمد
و مخالفت قزلباش کرد و سفیهان خفیف عقل گیلان بر سر او جمعیت نموده با امیر شاه ملک عهد و پیمان در میان
اوردند که تا امدن خان احمد و محمد امین خان ولد جمشید خان وارث املاک که در شیروان بود و هنوز خبر
فوتش نزد گیلانیان متحقق نبود او را بزرگ و رئیس سفید کل گیلان دانسته بعد الیوم عداوت سبقی

وبیه پسی راکه از قدیم الزمان میانه مردم این دو ولایت استمرار دارد بالفت و دوستی مبدل کردانید
وبیه پیش را جهت خان احمد وبیه پس را جهت محمد امین خان که از متعولی برابری ذره با افتاب
ضبط نموده قزلباش را مدخل ندهند این خبر بلاهیجان رسیده احمد بیک داروغه و حکام قزلباش
باتفاق طالشه کولی وکیا فریدون متحیّد کیلانرا جمع نموده بمقابله ایشان بکنار سفید رود رفتند احمد بیک
از اطوار طالشه کولی اثار مخالفت تفرس نموده بمقتضای حزم و احتیاط عمل کرده باکروه قزلباش از کیلانات
کناره جست طالشه کولی نیز بااو بدمظنه شده از یکدیگر خایف بودند در روزی که میانه این دو کروه
مقابله واقع شد کیا فریدون که مرد راست قول خیرخواه بود احمد بیک وکروه قزلباش را از خبث باطن
طالشه کولی ومواضعه او باشاه ملک و یاغیان خبردار کرده صلاح دولت قاهره در ان دانست که خودرا
در اتوقف حرف نمود در خیر تاخیر انداخته خود را از مهلکه بیرون اندازند زیرا که طایفه قزلباش عشر عشیر کیلانی
نبودند بدین عزیمت عنان از معرکه بجنده بدلالت کیا فریدون راه دیلمان پیش کرفتند طالشه کولی
از رفتن احمد بیک و قزلباش خبردار شده کس نزد امیرشاه ملک و بوسعید فرستاده ایشان از اب
سفید رود عبور کرده بمزار سید اشرف امدند و با یکدیگر تجدید عهد و پیمان کرده در مخالفت قزلباش
یکجهت کشتند امیرشاه ملک به بیه پس عود نموده طالشه کولی و بوسعید با غلبه تمام بلاهیجان امده
باستظهار مردم بیه پس کس بطلب خان احمد بشیروان فرستادند و در لاهیجان طرح سلطنت انداخته
ارباب مناصب تعین نمودند و همه روزه در خانه خان احمد جمع شده در دیوانخانه او مسندی کسترده
بقطع و فصل مهمات قیام نموده که فرع سمع همایون اعلیحضرت کشت شعله غضب قیامت لهب زبانه کشیده اول
اراده خاطر اشرف بدان متعلق کشت که بنفس همایون متوجه دفع این حادثه کشته نوعی در تنبیه و تادیب
انقوم تیره روزکار توجه نمایند که بقیه السیف از خواب غفلت بیدار شده بعد الیوم حرف فتنه و اشوب بر زبان
احدی جاری نتواند شد چون قابل حرکت همایون نبود ذات اشرف از این اراده منصرف ساخته
فرهاد خان را مقرر فرمودند که از راه کوهدم که مابین بیه پس و بیه پیش است رود و اسد قلی بیک قورچی
باشی را با جمعی از قورچیان عظام مقرر شد که بدیلمان رفته با احمد بیک و کیا فریدون ملحق کشته از راه
تنیمه رود بکیلان رفته باتفاق سزای متمردان هر دو کیلان در کنار ایشان نهاده عرصه ان ولایت را از خار وجود





ارباب عدوان و طغیان پاک کردانند فرهاد خان عرض نمود که جرات و جسارتی که از مردم بیه پیش واقع شده
باستظهار مردم بیه پس است اکر عنایت شهریاری شاملحال علیجان کشته در تیمره از تقصیر او کذشته
حکومت بیه پس را بدستور باو ارزانی دارند و رفع این دو دلخواه نمایند سلک جمعیت انکروه از هم
یکدیکر پاشیده میشود و مهم بیه پیش بر وجه دلخواه باسانی صورت می یابد و خود کفیل نیک و بد مشار الیه شد
که اکر از و امری ناپسندی که خلاف بندکی و اطاعت و متابعت باشد مشاهده افتد دفع ان دشوار
نیست و درین باب مبالغه ببر حد افراط رسانید و حضرت اعلی طوعا او کرها بصوابدید او عمل
فرموده علیجان را از حبس بیرون اورده بخلع فاخره سرفراز کرده بفرهاد خان سپرده رفیق او کردند
و حکومت و امیرالامرایی کیلان بیه پیش بفرهاد خان تفویض یافته درین سال مشار الیه بخطاب
مستطاب فرزندی بین الاقران سربلندی یافت بالجمله خان مشار الیه با شوکت و حشمت تمام
از راه کوهدم و قورچی باشی از راه دیلمان روانه شدند اوازه ورود عساکر اقبال تزلزل بجال طاغیان
کیلان انداخته بوسعید طالشه کولی را باتفاق منصور منکال که از جمله یاغیان بود بمقابله لشکر دیلمان
فرستاد که راه تنیمه رود را که از دیلمان بلاهیجان میرود در نهایت صعوبت از غایت تنکی و کثرت
لای و تنه عبور زیاده از یک سوار از مضایق ان بغایت دشوار است مسدود ساخته بدفع لشکر قزلباش
پردازند و خود اراده داشت که با امیرشاه ملک ملحق کشته باتفاق مردم بیه پس راه کوهدم را استحکام داده
فرهاد خان و انجماعت را از دخول کیلان مانع ایند قورچیان عظام چون شنیدند که طالشه کولی به تنیمه رود
امده مضایق راه را بجزدن و جویهای بزرک انداختن که باصطلاح کیلانیان بنه بر میکویند استحکام
میدهد و مستعد رزم و پیکار است هنوز فرهاد خان در کوهدم بود که جمعی از قورچیان که مقدمة الجیش
دیلمان بودند پای جلادت پیش نهاده تفرد و لان لشکر باغی رسیده جنک در پیوستند و شکست
بایشان داده در بند تحتیس داکه بنه بر کرده تفنکچی بسیار در انجا کذاشته بودند از دست یاغیان کرفته
پیش رفتند قورچی باشی و بقیه لشکر به نیروی دولت قاهره پیش رفته شکست بر لشکر بر عهد کیلانی
افتاده بر بنه و جنکل منصور منکال کشته کشته طالشه کولی خود را بجاهای سخت کشید و عساکر منصوره
از مضایق ان راهها سبا پا نکذشته تا لاهیجان در محلی توقف ننموده اخر روز بشهر رسیدند بوسعید که

خبر انهزام طالش کولی وتفرق لشکر گیلانی وآمدن قورچیان شنیده بود سراسیمه از لاهیجان خود را
به بیشهای گیلان رسانیده مختفی شد مجملا تفرقه واشوب در شهر پدید آمده شهر را خالی گذاشته
بودند از لاهیجان کس نزد فرهاد خان فرستاده اورا از فتح لاهیجان خبر دادند وقورچی باشی
لشکر را از نهب وغارت منع نموده باستمالت رعیت پرداخت مردم شهر یک یک دو دو
جمع شدند فرهاد خان اگرچه از سبقت قورچیان واز فتح لاهیجان آزرده گردید زیرا که میخواست
این فتح بسعی او وتدبیر بدیر او ظاهر شود اما اظهار بشاشت وخورمی کرده علیخان را با جمعی به بیه پس
فرستاد وچون در خدمت اشرف متعهد نیک ویداو شده بود گوش او را بدر نصایح
ارجمند گران بار گردانیده در ثبات عهد ومیثاق ورسوخ یکجهتی واخلاص سفارشات بلیغ
فرمود ع باسیه دل چه سود گفتن وعظ وخود متوجه لاهیجان شده بعساکر منصور ملحق گردید
وحقیقت بعرض اشرف اعلی رسانیده قورچی باشی وقورچیان چند گاه در لاهیجان توقف
نموده در تفحص وتجسس باغیان وخدمانی که روی میداد حسب الصلاح دولت قاهره سعی موفور
بظهور می آوردند بعد از آنکه خاطر از مهمات انجا جمع شد قورچی باشی وقورچیان بقزوین آمدند
وفرهاد خان بانتظام مهمات گیلان پرداخته لوای عدالت ومملکت داری مرتفع ساخت وعلی خان
که به بیه پس رفت مردم بیه پس همگی بالطبع خواهان او بودند بر سر او جمعیت نموده از امیر شاه ملک
جدا شدند وامیر شاه ملک که احوال خود را بدینمنوال مشاهده نمود چون فتنه او باعث استخلاص علیخان
شده بود بهمان اعتماد نموده نزد علیخان آمد وعلیخان چاره بجز گرفتن وکشتن او ندانسته وتغافل
در آن نمودن در نظر مردم مشتبه بعدم اطاعت واخلاص میشد او را بقتل آورده سرش را بلاهیجان نزد
فرهاد خان فرستاد تا آخر این سال با فرهاد خان بمدارا سلوک میکرد اگرچه زیاده از یکبار او را ندید اما لوازم
خدمتکاری ازو بتقدیم میرسید در اواخر این سال که مهمات آن نا اعتماد فی الجمله استحکامی یافت بهمان خبث
باطن ونمک حرامی ظاهر ساخته تغیر سلوک داد ودر مقام عصیان در آمد تا آنکه دفع فتنه او برذمت همت
لازم شد وتتمه احوال او وطالش کولی وبوسعید در قضایا سال آینده از مساعدت بخت ما مول است ذکر
لشکر کشیدن عبد الله خان بخوارزم وآمدن عبد المومن خان پسرش بخراسان وقضایا که در اورگنج وخراسان

بوقوع



بوقوع پیوست هر چند صادرات احوال سلاطین اوزبک مناسب سیاق تاریخ وقایع ایران نیست اما بنا بر ارتباط
سخن از ایراد آن چاره نیست بالجمله مرقوم قلم بیان گردیده که میانه نور محمد خان ابن ابو المحمد خان والی اورگنج وحاجی
محمد خان بن عطا خان پادشاه خوارزم که از یک طبقه سلاطین اوزبک اولاد شیبان بن جوجی بن
چنگیز خان وبنی اعمام یکدیگر اند بر سر ولایت نسا منازعه واقع شد نور محمد خان پناه بعبد الله خان
برده در استرداد ولایت نسا ازو استعانت جسته ولایت مرو را بدینجهت پیشکش او کرد وعبد الله خان
مرو را متصرف شده در حصول مطلب او دفع الوقت کرده بتغافل گذرانید زیرا که منازعه ایشان
بایکدیگر موافق مطلب عبد الله خان بود ونور محمد خان از امداد عبد الله خان مایوس گشته بلکه از
پسرش عبد المومن خان خایف وهراسان بیرخصت از اردوی عبد الله خان بیرون آمده روی بولایت
خویش آورد وعبد الله خان که همگی همتش بتسخیر ولایت خراسان وخوارزم مقصور بود واتحاد ودوستی
سلاطین اورگنج با حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مکدر خاطرش میشود منازعه ایشانرا با یکدیگر غنیمت
دانسته درین سال حضرت اعلی را مشغول مهمات دار المرز یافته انتهاز فرصت نمود وعبد المومن خان
بعزم تسخیر ابیورد ونسا ونیشابور بخراسان آمده عبد الله خان لشکر بخوارزم کشید وچون عبد
المومنخان بمرو رسید اوزبکیه نایمان که در ملازمت نور محمد خان بودند از بیم جان ونهب اموال
طریق بیوفایی سلوک داشته بعبد المومنخان پیوستند وکلید قلعه باستقبال او فرستادند نور محمد خان
بیوفایی لشکر وتسلط دشمن مشاهده نموده در انولایت مجال اقامتش نماند بدلالت حافظک سلطان
قبوشانی خود را از انولایت بیرون انداخته بی سر وسامان روی ارادت بآستان سدره نشان
شاهی آورد حضرت اعلی مقدم او را گرامی داشته شاهزاده نامدار محمد باقر میرزا با جناب اعتماد الدوله
وبعضی امرا وخواص ومقربان تا یک فرسخ باستقبال او فرستادند ونور محمد خان چون بشاهزاده رسید
از اسب پیاده شده با شاهزاده رسم معانقه بجا آورد وبدولتخانه همایون آمده در ایوان چهل ستون
بشرف ملازمت نواب اشرف مشرف شد وحضرت اعلی از روی اشفاق وبرادری با او سلوک کرده وکلای دیوان
حسب الفرمان قضا جریان نزل وسادری وما یحتاج بروجه لایق مرتب داشتند ورفیق بزم خاص
ومعاشر وهمصحبت همایون گردید اما عبد المومن خان خاطر از مهم ابیورد وچیچه ومیمنه ونسا وباغباد

و درون واخته و جمع کرده در خبر تسخیر کشید متوجه قلعه نشابور گشته در وقتی که هنوز محصولات بحصاد
نرسیده ذخیره در قلعه بسیار کم شده بود آمده قلعه را مرکز وار در میان گرفت و درویش محمد خان را
با غازیان روملو و تفنگچیان اصفهانی که بحراست قلعه نشابور مامور بودند برج و باره و فصیل و دروازه
قایم کرده بمدافعه مشغول گشتند و خبر محاصره نشابور بمسامع جلال رسید چون فرهاد خان قورچی
باشی و اکثر عساکر منصوره در گیلان بدفع باغیان مشغول بودند توجه خراسان چند روزی در عقده
تعویق ماند و عبدالمومن خان در تسخیر قلعه مذکور اهتمام غیر محصور بجا آورده چند مرتبه یورش نمود
دلاوران قلعه سپر ممانعت در روی کشیده مردانه محافظت قلعه نموده احدی را راه بقلعه ندادند
و بسیاری از بهادران اوزبکیه در آن یورشها بر خاک هلاک افتاده کاری ساختند نقابان
نقب بزیر برجی از بروج برده برج را خالی کرده باروط پر ساختند و در اول شب آتش داده باروط
آن برج را از یکدیگر ریخته رخنها پدید آمد و اوزبکیه هجوم نموده قریب سیصد چهار صد نفر از آن
رخنها بالا دویده بشهر داخل شدند درویش محمد خان که خبر ویرانی برج و داخل شدن اوزبکیه شنید
همان لحظه با جمعی از دلیران روملو و میر فتاح و تفنگچیان اصفهانی مشعلها روشن ساخته خود را برخنهای
آن برج خراب رسانیده غلوله تفنگ بر مثال تگرگ بر اوزبکیه ریختند تا عقب ایشان آمدن گسیخت
و در آن رخنها مانند سد سدید ایستاده جنگهای مردانه کردند دیگر احدی مجال دخول نیافت اما جمعی از
اوزبکیه که داخل شهر شده بودند چون از عقب کومک نرسید در کوچها پراکنده شده غازیان روملو
و تفنگچیان اهل نشابور سرهای کوچها گرفته یکیک را از پای در می آوردند تا نصف شب بین الفریقین
جنگ و جدال بود تا آنکه ده بیست نفر از بهادران نامی که یکده نفر ازیشان از احفاد سلاطین و معتبران
اوزبکیه بودند زنده گرفتار شده تتمه بقتل رسیدند و در آن شب تا صبح کار کرده آن برج را تعمیر نموده
استحکام دادند و عبدالمومن خان ازین واقعه بی آرام گردید و دوست و دشمن بمردانگی و قلعه داری
درویش محمد خان و صفاهانیان آفرین کردند فی الواقع در ازمنه سابقه کمتر وقوع یافته که پادشاهی چهار ماه
در پای قلعه سعی نموده برجی را خراب کرده مسعود یورش شده باشد و با سیصد نفر داخل قلعه شده باشند
و باز قلعه داران هجوم کرده رخنه را بدست آورده محافظت نمایند و شهری بآن بزرگی را از شر دشمنی چنان

نگاهداشته



نگاهداشته باشند بالجمله اوزبکیه از فتح و ظفر مایوس گشته در همان شب باشاره و تحریک عبدالمومن خان
در پای قلعه فریاد کردند که اگر فلان سلطان و فلان بهادر کشته نشده اند ایشانرا زنده نگاهداشته
ضایع نکنید که مصلحت که اهل قلعه باین وسیله نجات یافته از سخط و غضب خان ایمن گردند چون چند
نفر از غازیان روملو که یکی ازیشان با درویش محمد خان قرابتی داشت در اول حال بدست اوزبکیه
گرفتار شده زنده نگاهداشته بودند درویش محمد خان نیز انجماعت را زنده نگاهداشت که در وقت خود
بکار آیند و در خلال اینحال از شاهوردی عباسی دست درازی بممالک محروسه واقع شده علی الغفله
بر سر اغورلو سلطان بیات که در یزدجرد بود آمده با او محاربه نموده او را بقتل رسانید و ازین جهت
نایره غضب پادشاهی اشتعال پذیرفته تادیب و تنبیه او که در قرب جوار ممالک واقع و فی الحقیقت
دشمن خانگی بود بر ذمت همت شاهانه لازم مینمود نهضت همایون بجانب لرستان واجب شده
رقم اشرف باسم درویش محمد خان عز اصدار یافته از مشاغلی که روی داده او را آگاه گردانیدند و
اعلام نمودند که چون درین سال آمدن بخراسان میسر نیست و جمعی کثیر از غازیان روملو و صفاهانی
و اهل و عیال و ناموس قزلباش در نشابور است ارزوی عقل و دانشی که دارد با عبدالمومن خان
مدارایی کرده طرح صلحی افکنده خود را بهر طریقی داند بعراق اندازد و اهل و عیال را بسلامت ازانجا
بیرون آورد که نشابور بجایی نمیرود و هر گاه مقدر الهی باشد باسانی باز بدست می آید و شاه قلی
خلفای برادر درویش محمد خان را طلب فرمودند و این رقم را باو دادند که بنشابور فرستد مشار الیه آنگاه
امتناعی نموده قبول فرستادن این رقم نکرده گفت که ما در طریق اخلاص و صوفیگری جان باختن در راه ولی النعمت
و مرشد کامل سرمایه نیکنامی و افتخار میدانیم برادرم تا جان در بدن و رمقی در تن داشته باشد کوشش و
کوشش نموده قلعه را نگاهدارد بعد ازانکه ضعف بحال او راه یافته از مصادمه قلعه داری عاجز آید در راه
دین و دولت مردانه شهادت چشیده نام نیک در صفحه جهان بیادگار بگذارد نواب کامیاب اشرف بلفظ
گهربار فرمودند که اگر اینهمه سعی و جانسپاری بجهت استرضای خاطر ماست هر گاه ما چنین امر کنیم رضای
ولی النعمت حقیقی و طریق اخلاص او اینست چون دار السلطنه هرات که تخت خراسانست و مشهد مقدس معلی
که مدفن حضرت امام ثامن ضامن است اکثر محال در تصرف مخالفان اوزبکیه است بر سر نشابور اینهمه تلاش

نمودن و اهل و عیال بباد دادن چه نتیجه میدهد اگر خدا ابتغا خواسته باشد کل ممالک خراسان را باسان ترین
وجهی بنوعی که در مخیله احدی خطور نکند بدست ما خواهد در آمد و الا سعی بیفایده نمودن با فلک ستیزه
کردنست د آخر الامر انچنان که بر زبان الهام بیان انحضرت گذشته بود بظهور آمد القصه بعد از مبالغه
بسیار یکی از مخلصان جان نثار حامل آن منشور اقبال گشته بسبزوار برده از انجا کس مجهولی داده
به نیشابور فرستادند درویش محمد خان از حقیقت حال آگاه گردید اما نادر قلعه آذوقه بدست می آمد
و قوت لایموتی داشتند دست و پای میزدند بعد از انکه از فقدان آذوقه کار بر اهل قلعه دشوار شد
گفتگوی صلح بمیان آورده بهادران اوزبکیه را که گرفتار شده بودند وسیله آن ساختند و عبدالمومن خان
که از امتداد زمان محاصره و تلف شدن سپاه بتنگ آمده بود و بسیاری از جنود اوزبکیه ضایع شده بودند
و صورت فتح و ظفر مطلقا چهره نمیگشود این معنی را فوز عظیم دانسته عهدنامه نوشت که هرگاه درویش محمد
خان دست از قلعه نیشابور باز داشته روانه عراق گردد از سپاه اوزبکیه ایمن باشد بمال و جان و ناموس
ایشان تعرضی نخواهد رسید و اوزبکیه غازیان روملو را که گرفتار شده بودند وسیله صلح ساخته شرط نمود
که از جانبین گرفتاران را اطلاق نمایند چند روزی درین گفتگو بسر رفت و درویش محمد خان و اهل قلعه بعهد
و پیمان اوزبکیه اعتمادی نداشتند زیرا که قریب بدو هزار کس از اوزبکیه در مدت محاصره بقتل آمده بود
و بالکل اوزبک خونی شده بودند و مع ذلک از غدر و کید عبدالمومن خان ایمن نبودند بالاخره بایمان
مغلظه موکد گردانیدند و از جانبین شرایط عهد و پیمان استحکام یافته درویش محمد خان و مردم او با خانه کوچ
و اهل و عیال از دروازه عراق بیرون آمدند عبدالمومن خان خود با کل سپاه ایستاده در آن روز بمشاهده لشکر
قزلباش سوار شده بود چون لشکر قزلباش مشاهده سپه آرایی او کردند دست از جان شسته مستعد رزم
و پیکار ایستادند و سیصد نفر تفنگچی قدرانداز صفاهانی که همراه بودند فتیلهای تفنگ روشن ساخته مترصد محاربه
بودند از ینطرف اوزبکیه که اکثر برادر و پسر و اقوام ایشان در ایام محاصره بقتل آمده بودند اراده نمودند که نقض
عهد نموده از قزلباش انتقام کشند عبدالمومنخان با ریش سفیدان کنکاش نموده عقلا را نطلبیده گفته بودند
که شجاعت یک نفر از نفس الله همگی دل از جان برداشته تا جان در بدن دارند کار زار مینمایند و بنادق آن باهم
بی همال در میان ایشان هستند و تا دو سه هزار کس از ما بقتل نرسند ایشان مقهور نمیگردند و مع ذلک نقض عهد





و پیمان لایق رتبه سلطنت نیست اولی اینست که وفا بعهد نموده متعرض انجماعت نشویم عبدالمومن خان از این رای
بسند افتاده اندیشه غدر از دل بیرون کرد اما کس فرستاده درویش محمد خان را در سراپ طلب نمود
که مارا کورنش نموده راهی شود جماعت روملو و تفنگچیان او را از رفتن مانع آمدند و مشارالیه بملاحظه اینکه
مبادا انرفتن او حمل بر بددلی محمول گردد تکیه بر اقبال بی زوال شاهی کرده با سه چهار نفر از قشون و لشکر
جدا شده بمقابل عبدالمومن خان رفت و امرا او را پیش برده کورنش فرمودند عبدالمومن خان
زبان بتحسین و آفرین بدو گشوده گفته بود که نمک ولینعمت بر تو حلال باد که در عالم اخلاص و نوکری و لوازم
مردانگی هیچ تقصیر نکردی اما اسب سواری درویش محمد خان را با زین مرصع طمع کرده از یابوهای کوتل خود
اسبی باو داده بود و درویش محمد خان رخصت یافته در آن شب راه قطع نموده خود را بحدود سبزوار رسانیدند
و از انجا راه عراق پیش گرفته وقتی که رایات نصرت آیات از لرستان معاودت نموده بود بقزوین رسیده
بشرف ملازمت مشرف شدند و در ازای این خدمات ایالت گیلان لاهیجان و امیر الامرایی آنجا باو شفقت شد
بعد از آمدن درویش محمد خان عبدالمومن خان اراده تسخیر سبزوار نموده چون زمستان رسیده بود خود
بمشهد مقدس رفت و جمعی از امرای اوزبکیه را بر سر سبزوار فرستادند و محمد مومن سلطان نواده میر شمس الدین
علی سلطان سبزواری که حاکم آن ولایت بود و اندک آذوقه از محال قریبه شهر جمع آورده ارک را استحکام
داده بود و چند روز محافظت شهر نیز نموده سبزواریان بقدر قوت و توان بلوازم قلعه داری پرداختند
و عبدالمومن خان از طول مکث خراسان دلگیر گشته روی توجه بجانب بلخ آورده کس نزد امرا فرستاد
که در تسخیر سبزوار کمال اهتمام مرعی دارند چون امرا از رفتن او آگاهی یافتند با محمد مومن سلطان طرح صلحی افکنده
بسبزواریان پیغام دادند که پادشاه قزلباش درین سال بخراسان نیامد و عبدالمومن خان که سفاک بی باک است
در مشهد مقدس نشسته و مبادا از اصرار سبزواریان در مخالفت او تافته شده خود بدینصوب نهضت نماید و آتش
بیداد در ین ولایت افروزد اصلح بحال شما انست که درین سال با او مدارا کنید بعد از آمد و شد سفرا قرار دادند
که حاکمی که عبدالمومن خان بجهت سبزوار تعیین نموده بمیان ایشان رفته تا شاهنشاه مهمان باشد و دخلی در مملکت
نداشته باشد بعد از انقضای وعده اگر لشکر قزلباش آمد حاکم اوزبک سر خود گیرد و الا حاکم حال بیرون رفته
داروغه اوزبک بحکومت قیام نماید سبزواریان جهت استخلاص خود از تنگنای محاصره راضی بمصالحه مذکور شدند

و از جانبین شرایط عهد و میثاق تاکید یافت و نذر بهادر نامی از اعیان اوزبکیه که بحکومت و داروغگی سبزوار
تعیین یافته بود باتفاق موسی میرزا با پنجاه نفر بشهر آمد و لشکر اوزبک کوچ کرده از عقب عبدالمومن خان
رفتند و در حدود جام باو رسیده حقیقت مهم سبزوار بنوعی که گذشت عرض کردند چنین مسموع
شد که عبدالمومن خان زبان اعتراض بامرا دراز کرده بمصالحه مذکور انکار کرد بالجمله محمد مومن سلطان
منازل جهت سکنی ایشان تعیین نموده ساوری ماه بماه سرانجام مینمود و یکدو مرتبه بین الجانبین
ملاقات واقع شد ملازمان حاکم در تحصیل ساوری اندک بی اعتدالی مرعی میکردند و میخواستند که
آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته از هر کس آزرده میشدند تهدیدات نموده انتظار انقضاء موعد
میکشیدند و سبزواریان که شیعه فطری بودند در کوچه و بازار طعن تسنن باوزبکیه نموده جاهلان
ایشان متعصب مذهب اطهار ب و رفض میکردند اوزبکیه دشنام میدادند و لوکده و شمشیر
کشیده بی اعتدالانه سلوک میکردند دو سه مرتبه محمد مومن سلطان کس نزد نذر بهادر و موسی بهادر
فرستاد که مردم خود را منع نماید که در کوچه و بازار تردد نکنند و در مقام آزار و فرار سبزواری نموده نباشند
او معذرتها گفته بی اعتدالی را بعوام الناس سبزواری اسناد میکردند القصه سبزواریان از تسلط و
بدسلوکی ایشان بتنگ آمده میانه فریقین بفساد انجامید و هیچ چه با یکدیگر نمی آمیختند چند گاه اوزبکیه
از شهر بیرون رفته در رباطی که در چهار فرسخی شهر و سنگ کلیدر واقعست مسکن گرفته آنرا قلعه گونه
کرده خود را در آنجا محافظت نمودند میرزا محمد مومن سلطان و سبزواریان بودن ایشان را در آن مکان
مصلحت ندانسته ایشان را گاه بملایمت و مردمی و گاه بمبالغه و تکلیف عنیف بآمدن شهر راغب ساخته
آوردند اما بهمان دستور جبلای اوزبکیه در مقام ناهمواری و تهدید بودند و رئیس سفیدان
مدارا میکردند تا آنکه سبزواریان در مقام دفع انجماعت شدند و ایشان بتنگ آمده راه فرار میجستند
سبزواریان هجوم نموده موسی میرزا را بدست آورده بی اختیار ساختند و شروع در گرفتن دیگر اوزبکیه
شدند جماعت اوزبک براق بسته اندک دست و پایی زدند چون با هجوم عام نمیتوانستند بر آمد
رضا بقضا داده جمعی دستگیر شدند محمد مومن سلطان امینی را بخدمت اشرف عرض نموده نذر بهادر را
نگاه داشته موسی میرزا را با گرفتاران بپایه سریر اعلی فرستاد و نواب کامیاب اشرف این همان شکنی را

از سبزواریان



از سبزواریان پسندیده نداشتند و نوازش بسیار فرموده اورا با رفقا رخصت انصراف دادند و یکی
از قورچیان عظام را همراه کردند که در ممالک محروسه علوفه و اقامت بایشان داده باعزاز و احترام
روانه نمایند و قورچی مذکور حسب الامر اعلی ایشان را بمشهد مقدس برده بحاکم آنجا که در آنوقت
فدای نظر بهادر بود سپرده قبض ستانده بنظر اشرف رسانید اما عبدالمومن خان که کینه سبزواریان
بجهت رفض و غلوی تشیع در دل داشت امینی را علاوه کینه دیرینه ساخت و در سال دیگر چنانچه
مرقوم کلک بیان میگردد از ایشان انتقام کشیده بخذلان دنیا و آخرت گرفتار آمد و عاقبت شامت آن
بروزگار او عاید گشت اما عبدالله خان که لشکر بخوارزم کشیده بود بعد از محاربات که تفصیل آن
مناسب سیاق تاریخ احوال ایران نیست بر حاجی محمد خان ظفر یافته اوزبکیه اورگنج از بیم جان و نهب
و غارت اموال که نزد ایشان اعز از جانست یا از عدم قدرت علی ای حال با پادشاه خود طریق
بیوفایی مسلوک داشته زیاده سعی و اهتمامی در جنگ نکردند و مغلوب عبدالله خان گشته اکثر طریق
اطاعت و متابعت او مسلوک داشتند حاجی محمد خان از بیوفایی و رعیت آن ولایت مایوس گشته
چاره بجز فرار نیافت و بلطایف الحیل باتفاق عرب محمد سلطان پسر بزرگتر خود و سونج محمد سلطان پسر
کوچک و بربندق سلطان پسرزاده و باباجان سلطان برادرزاده اش و چهل پنجاه نفر از ملازمان معتمد
خود را بمیان ترکمانان ایل صاین خان که در حدود استراباد مقام دارند انداخته از آنجا احرام شرف ملازمت
اشرف بسته روی توجه بپایه سریر اعلی نهاد در هنگامی که موکب همایون در سفر لرستان بود بدار السلطنه
قزوین رسید نواب کامیاب اشرف از آمدن او خبردار گشته مقرر شد که در قزوین منازل مرغوب جهت
ایشان تعیین نموده نزل و ساوری سرانجام نمایند که چند روزی از رنج راه و مشقت سواری گاه و
بیگاه آسوده استراحت نمایند و مشار الیه چند روزی در قزوین باستراحت پرداخته منتظر موکب همایون
بود تا آنکه در روزی که بندگان اشرف بفیروزی و اقبال بشهر تشریف آوردند اول بدیدن حاجی محمد خان
بمنزل او تشریف برده با او بپدر فرزندانه ملاقات نمودند و پرسشهای دوستانه و نوازشهای مهربانانه
بظهور آورده همت والا مصروف آن داشتند که اگر برضای الهی مقرون باشد یکمرتبه دیگر او را و نور محمد خان را
بر سریر سلطنت خوارزم و اورگنج متمکن سازند و این استدعا در درگاه الهی درجه قبول یافته بالاخره بود و

بیمن معاونت و امداد این دودمان ولایت نشان بملک موروث خود تمکن یافته کامیاب دولت گشتند
چنانکه هر یک در مقام خود رقمزده کلک بیان خواهد شد و ما تشاؤن الا ان یشاء الله ذکر توجه
موکب نصرت نشان بجانب لرستان و بیان قضایا که در آن سفر میمنت اثر بتقدیر خالق بشر بوقوع
پیوست بر ضمایر فطنت ماثر طالبان حدیث و اخبار و بزم آرایان محافل سیر و آثار پوشیده نماند که
هر چند مقصود از تسوید این اوراق شرح حالات زمان فرخنده نشان حضرت اعلی است اما بجهت
رابطه سخن ذکر مجملی از احوال ولات لرستان رقمزده کلک بیان میگردد مجملا طایفه لر کوچک که در ولایت
خرم آباد و خاده و الشتر و صدمره و هندمی اقامت دارند از قدیم الایام به تشیع فطری و ولای
اهل بیت طیبین و طاهرین موصوف اند مولف نزهة القلوب شرح قصبات و مواضع لر کوچک را
بتفصیل مرقوم ساخته آنچه معلوم ذره حقیر گشته ولایت مذکور بر جانب جنوبی عراق واقع شده
عرض آن یکطرف بولایت همدان و قلمرو علیشکر متصل و طرف دیگر با الکاء خورستان پیوسته طول آن
از قصبه بروجرد تا حدود بغداد و سایر محال عراق عرب قریب یکصد فرسخ است و صاحب تاریخ جهان آرا
نوشته که طایفه لر کوچک احشامات متفرقه بودند که بآن سرزمین جمع آمده مسکن گرفته اند و حقوق دیوانی
ایشان خاص دار الخلافه بغداد بوده و در شهور سنه ثمانین و خمسمایه بجهت بی سوبتی که میانه ایشان
واقع بوده حسب الصلاح یکدیگر شجاع خورشید بن ابوبکر بن محمد بن خورشید از قبیله جنگروی که بصفات
حسنه اتصاف داشته بر خود والی و امیر گردانیده اند و او بحسن سلوک و کاردانی بر آن ولایت استیلا
یافته در میانه الوار حاکم و فرمان روا گشت جماعت الوار حکومت او را پذیرفته از نور عدالت و
محاسن اطوار بخانواده او بیرم بیدانه سلوک مینموده اند و اولاد شجاع الدین مذکور بین الجمهور بعباسی
می نامند و وجه تسمیه معلوم نیست ایشان خود را بحضرت عباس بن علی بن ابیطالب علیه السلام منسوب
ساخته باعتقاد الوار اولاد آنحضرت میشمارند چون مالیه ایشان خاص دار الخلافه بوده میتواند بود که
آن طایفه را بدین جهت عباسی گویند بالجمله علی اختلاف الروایات شاه رستم نامی از آن طبقه در اوان
جهانگیری و زمان خروج و ظهور حضرت خاقان سلیمان شان چنانچه در صحیفه اول در طی احوال سلطان
سلاطین نشان مرقوم گشته بپایه سریر همایون آنحضرت آمده تربیت و نوازش یافت و حکومت ملک





موروث بر وی مسلم گشته چون طویل اللحیه بود خاقان سلیمان شان لحیه او را بدرر و لالی ترصیع داده بدان
هیات بنظر همایون آنحضرت می آمده در آن تاریخ اولاد او نسبت بدین خاندان ولایت نشان بعضی
اوقات طریق اطاعت سپرده آثار اخلاص و بندگی بظهور می آوردند و بعضی اوقات عصیان و طغیان
ورزیده دست درازی بحواشی قلمرو علیشکر مینمودند در زمان شاه جنت مکان امیر جهانگیر ولد
شاه رستم ماضی بی ادبی از حد گذرانیده مستوجب تنبیه و تادیب گردیده بود شاه جنت مکان
عبدالله خان استاجلو را که در آن ولایت امیر الامرای آن سرحد بود به تنبیه او مامور فرموده بودند
او در سنه تسع و اربعین و تسعمایه بر سر امیر جهانگیر مذبور رفته بنیروی دولت و اقبال او را
بدست آورده مقتول ساخت و بنوعی در قلع و قمع ایشان کوشید که خانواده ایشان بباد غارت
و تاراج رفته دقیقه از دقایق بیحرمتی فرونگذاشت و اولاد شاه رستم و محمدی ببغداد گریختند از
سادات رفیع الدرجات بدلا امیر شاه قاسم که مسکن او بولایت ایشان اقرب و صبیه امیر جهانگیر
در حباله او بود از خدمت اشرف التماس عفو تقصیرات آن سلسله نمود شاه جنت مکان رقم عفو
بر جراید اعمال بازماندگان کشیدند و ایشان استمالت یافته التجا بسایه اقبال پادشاهی آوردند
شاه جنت مکان الکاء لرستان را میان هر دو برابر قسمت نموده ایشان باتفاق یکدیگر بحکومت
ملک موروث قیام مینمودند شاه رستم بر جاده اخلاص مستقیم بود اما محمدی از جهالت و نادانی بشیوه
ارباب تمرد و عصیان سلوک میکرد امیر خان موصلو حاکم همدان حسب الفرمان قضا جریان بر سر او رفته
او را گرفته بپایه سریر اعلی فرستاد و مدتها در قلعه الموت محبوس بود در اواخر زمان شاه جنت مکان
او را از قلعه بیرون آورده اراده خاطر اشرف آن بود که روانه ولایت خود نماید محمدی مذکور توهمی بخود راه
داده بی رخصت از درگاه معلی فرار نموده بلرستان رفت و از آنجا عرضه فراغت اثر بدرگاه معلی فرستاده
اظهار بندگی کرد شاه جنت مکان نیز عذر پذیر گشته او را از بأس و سطوت قاهره اطمینان داد و بعقد
چون در طی وقایع زمان شاه جنت مکان که رومیه نقض عهد نموده لشکر بولایت عجم میفرستادند اولاد
محمدی مذکور بمصلحت وقت عمل نموده با رومیه مدارا کرده حفظ قبایل و عشایر الوار میکردند تا آنکه شاهوردی
ولد محمدی در اواخر زمان نواب شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا و اوایل جلوس بندگان حضرت اعلی شاهی

ظل الهی بوفور رشد وکاردانی حکومت ولایت موروث یافته زیاده از آبا و اجداد شوکت و اقتدار ظاهر
ساخت و در سالی که جغال اغلی از بغداد لشکر بنهاوند کشیده در انجا قلعه ساخت و آتش نهب
و غارت در ان ولایت افروختند بسیاری از قبایل و حشامات رعیت قزلباش قلمرو علیشکر خود را
بجبال لرستان کشیده پناه بوردی بردند و اکثر قبایل قرالوس را در الکاء خود جای داده
رعیت خود گردانید و برومیه توسل جسته اظهار اطاعت و انقیاد بیگلربیگی بغداد کرده بازگشتی
بپایه سریر اعلی نمود بعد از انکه میانه نواب اعلی و رومیه صلح روی نمود شاهوردی مذکور چون
چند سال بخود سری بر آمده بود اطاعت احدی بروی دشوار بود اما ابواب مکر و حیل گشوده هر دو
جانب را نگاه میداشت و باقتضاء وقت تاج شاهی و مجوزه رومیان هر دو بر سر می نهاد و تا
در سال توشقان ئیل الف هجری که سال پنجم جلوس همایون عباسی است دولتیار سپاه منصور
و سایر کافر نعمتان که از حواشی مملکت سر از گریبان عصیان بر آورده بی ادبیها از ایشان بظهور رسیده
بود بیکیک جزای سوء عمل می یافتند شاهوردی از حضرت اعلی خایف و هراسان از امداد رومیان
مایوس گشته طوعا و کرها بدستور زمان شاه جنت مکان اظهار اطاعت این دودمان کرده بپایه سریر اعلی
بازگشت نمود و حسین بیک سلوبزری پسر خال خود را بخدمت اشرف فرستاده اظهار غلامی و استدعای عفو
تقصیرات کرد حضرت اعلی شاهی ظل الهی بجهت نسبت عباسیکری و ظهور تشیع ان سلسله او را نوازش
نموده در مقام تربیت در آمدند و چنانچه در طی وقایع ان سال تحریر یافته او را ملقب ارجمند خانی و مصاهرت
دودمان سلسله علیه صفویه سرافراز فرموده همشیره او را در سلک بردگیان سرادق سلطنت انتظام دادند
و شاهوردی خان مذکور بوسیله این نسبت جلیله فرق افتخار بایوان کیوان سوده لوای عظمت و اقتدار
مرتفع ساخت و زیاده از آبا و اجداد در حکومت ان ولایت اقتدار و استیلا یافت و رعایای قرالوس را
همچنان در لرستان نگاهداشته بتصرف حکام قزلباش نداد و گاهی محقر پیشکشی بپایه سریر اعلی میفرستاد
و نواب اعلی شاهی بجهت تربیتی که او را فرموده بودند اغماض عین فرموده در مقام استرداد انها نمیشدند
و چون او بخود سری بر آمده در شیوه عصیان و بلند پروازی نشو و نما یافته بود و در طریق حیل و تزویر سلوک
مینمود رفته رفته خبث باطن او در ضمیر منیر اشرف که اینه اخلاص نماست هویدا و ظاهر گشته با حکام قلمرو علیشکر

برسلوکی



برسلوکی آغاز نهاده دست درازی ببروجرد و نهاوند مینمود و نواب اعلی برفق و مدارا میگذرانیدند تا انکه
درین سال که عبد المومن خان ولد عبد الله خان اوزبک بخراسان آمده قلعه نیشابور را محاصره نموده بود
و موکب همایون از مشاغل مهام گیلانات فراغت یافته عزیمت سفر خراسان تصمیم داده اند بنده
کارسازی ان یساق داشتند و اغورلو سلطان بیات بجهت جمعیت لشکر و سامان یساق
بقصبه بروجرد آمده بود هنوز لشکر بیات بر سر او جمع نشده بودند شاهوردی علی الغفله لشکر
بر سر او کشیده با او بجنگ پیش آمد و اغورلو سلطان که درین دو سال از حضرت اعلی شاهی
ظل الهی اندیشیده در مقام معارضه او در نمی آمد از مشاهده این حال سراسیمه گشته نه یارای پیش رفتن
داشت و نه از غیرت پای پس کشیدن بعضی از غازیان بیات را که حاضر بودند جمع آورده قرار داد
که یکی از ریش سفیدان را باستقبال او فرستاده از سبب آمدن سوال کرده او را ازین حرکت شنیع
که عاقبتی وخیم دارد منع نماید هنوز ایلچی بفعل نیامده بود که طلیعه لشکر الوار نمایان شد اغورلو سلطان
نیز بالضروره پیش رفت اما در محاربه زیاده دلیری مینمود و اتباع شاهوردی خان از اطراف بی ملاحظه
و محابا جنگ در پیوسته لشکر الوار که اضعاف مضاعف لشکر بیات بودند آثار غلبه ظاهر ساخته لشکر
بیات را مغلوب ساخته اغورلو سلطان پای ثبات استوار داشته جنگ مردانه کرده درجه شهادت
یافت و مردم بیات متفرق و پراکنده گشته روی باوطان خود آوردند شاهوردی خان اگرچه غالب
آمد اما مغلوب سپاه واهمه گشته بفکر عاقبت کار خود افتاد و ازان حرکت ناهنجار پشیمان شده بخرماباد
رفت و دیگر باره حسین بیک پسر خال خود را بخدمت اشرف فرستاده بعذرهای نامعقول زبان برگشاد
الملخص چون خبر کشته شدن اغورلو سلطان و جسارت شاهوردی بمسامع جلال رسید نایره غضب شاهانه
التهاب یافته اندیشه سفر خراسان از دل بیرون کرده تنبیه و تادیب او را که در قرب جوار بدینحرکت ناهنجار
دلیری کرده بود بر ذمت همت لازم آورده از دفع صولت سپاه اوزبک راجح داشتند و این خبر موکب خجسته
از عزم لاحق را عنان گشته بدینجهت از سر نیشابور گذشتند و بدرون نفس محمد خان چنانچه ذکر یافت
منشور اقبال فرستادند که خود را در معرض تلف نیاورده هرگاه کار بر وی تنگ شود طرح صلح افکنده خود را
بعراق اندازد و با فوجی از عساکر فیروزی مآثر که در رکاب نصرت انتساب حاضر بودند پای عزیمت در رکاب

دولت آورده متوجه لرستان شدند و چون آوازه توجه موکب همایون باو رسید از خرم آباد که مسکن او
بود فرار نموده بجانب صدمره رفت بعضی از امراء لرستان و سرخیلان قبایل ازو تخلف نموده بموکب
همایون پیوستند و قلعه خرم آباد بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده الکاء مذکور بمهدی قلیخان
شاملو عنایت شده قلعه را باو سپردند و از آنجا عنان اقبال بجانب صدمره انعطاف داده در عین
اشتداد گرما و قلب سرطان که ماهی حوت بر تابه فلک بریان میشد در صدمره که گرمسیر لرستان
و محل قشلاق الوارست نزول اجلال فرمودند شاهوردی از صدمره فرار نموده بکور کوه که مابین
لرستان و سرحد بغداد واقعست رفت که از آنجا عزیمت بغداد نماید میر قیصر خانه بندل که از امراء معتبر
لرستان و سردار دو هزار خانه بود ازو تخلف نموده باردوی همایون پیوست و چون در صدمره
رفتن شاهوردی بکور کوه مسموع گشت و از صدمره تا آنجا بیست فرسخ مسافت بود رای جهان آرا
بدان متعلق گشت که بر سر او ایلغار نموده بدست آورند یا بالکلیه از لرستان اخراج نمایند و اردوی
معلی و اغرق همایون را در صدمره گذاشته حضرت شاهی با فوجی از غازیان بهرام صولت ایلغار نموده
آن مسافت بعیده را که تمام کوهستان پرنشیب و فرازست در یکشبانروز طی فرموده چون بپای کورکوه
رسیدند رهی چون ره عشق در پیشم آمد کثیر المخاطر خطیر العواقب فرازش چو قدرش بلند و
نشیبش ز بختم نگون تر خمیده مراتب در آنجا متحقق شد که شاهوردی خان بخرم آباد لرستان ساخته
و خود را بالکای رومیان انداخته چون داخل الکاء رومیان شدن خلاف شرایط صلح بود قدم کشیده
باردوی گردون شکوه مراجعت نمودند و قورچیان عظام و یساولان تعین شدند که الوسات و احشامات
قراالوس را کوچانیده بقلمرو علیشکر برند که در مکان اصلی خود برغیبی کلم قزلباش قیام نمایند سلطان حسین
ولد شاهرستم که از بیم شاهوردی فرار نموده در میانه کلهر بسر می برد روی ارادت بدرگاه جهان پناه
آورده منظور نظر شفقت شاهانه گردید و ایالت لرستان سوای خرم آباد و توابع که بمهدیقلیخان شفقت
شده بود بسلطان حسین مذکور عنایت شد و ریش سفیدان الوار را بعنایات شاهانه استمالت کرده
بملازمت سلطان حسین مامور فرمودند و ایشان موازی یکصد هزار گوسفند پیشکش نمودند و دیوانیان
اعلی حسب الامر گوسفندان مذکور بعساکر منصور تقسیم نمودند و از آنجا عنان عزیمت بصوب مراجعت

انعطاف



انعطاف داده چون هنوز خبر تسلط عبدالمومن خان و قلعه نیشابور نرسیده بود قرارداد اشرف آن بود که
داخل دارالسلطنه قزوین نشده از راه درجزین جهت دفع شر عبدالمومن خان و استخلاص محصوران قلعه
نیشابور بجانب خراسان روانه شوند چون بدرجزین رسیدند اخبار خراسان و آمدن و ردن محمد
خان و دادن نیشابور بطریق مصالحه اوزبکان و آنجا رهاجی محمد خان پادشاه خوارزم بپایه سریر
خلافت مصیر ضاعجرا براد یافت رسیده آن اراده موقوف ماند و از آنجا بمیانه ایل بیات نزول
فرموده ایشانرا جهت تقصیری که در جنگ شاهوردی خان نموده مستحق عقوبات گوناگون
شده بودند مواخذه فرموده در معرض عتاب و خطاب داشتند شاه قلی سلطان برادر اغورلو
سلطان که بجای برادر حاکم انجماعت شده بود استدعای تقصیر ایشان نموده چون مشار الیه
مشمول عنایات خسروانه بود درجه قبول یافت و ایل بیات بشکرانه الطاف شهریاری موازی سه هزار
اسب کره ابقر و مادیان بیاتی نژاد که در میانه قزلباش بخوبی شهرت دارد و سه هزار تومان زر نقد
بالطوع والرغبه بر سبیل پیشکش و ترجمان بدیوان اعلی دادند و از آنجا بدارالسلطنه قزوین توجه فرموده
در عاشر شهر محرم الحرام داخل شهر شدند و از وفور تلطف و مهمان نوازی چنانچه گذشت اول بمنزل
حاجی محمد خان تشریف برده از پرسشهای عنایت اثر خسروانه مسرت بخش خاطر او گشتند و نور محمد خان
که در سفر لرستان مرافقت موکب همایون اختیار نموده بود در بیش روز در حینی که حضرت اعلی بملاقات
حاجی محمد خان تشریف برده بودند او نیز آمده بوره و این سلاطین چنگیزی ملازم وار در خدمت حاجی محمد
خان بپای ادب ایستاده بعد از استجازه پیش آمده کورنش کرد و حاجی محمد خان نیز بپای ادب ایستاده
با او رسم معانقه بجا آورد بالجمله حضرت اعلی چند گاه در دارالسلطنه قزوین توقف فرموده مجالس پادشاهانه
آراسته با سلاطین مذکور صحبت بی تکلفانه میداشتند و هرگاه حاجی محمد خان طلب میفرمودند بسعادت عالی
حضور اشرف نواب سکندرشان نیز نموده هر دو در یک مسند نشسته با یکدیگر صحبت میداشتند و نواب
اشرف اکثر اوقات در کمال بی تکلفی و کوچک دلی بلوازم خدمت و میزبانی می پرداختند و مجالست و بادشاه
عالیجاه در یک مسند که در ازمنه سابقه کمتر اتفاق افتاده از نوادر روزگارست القصه حضرت اعلی بعد از
شرایط مهمان نوازی بانجام مایحتاج سلاطین اشاره فرموده بروجه لایق سرانجام یافت و در فصل بهار متوجه

صفاهان جنت نشان گشته نور محمد خان را که بهشته انیس مجلس خاص و رفیق بزم اختصاص بود همراه بردند و
جهت تالیف قلب حاجی محمد خان عرب محمد سلطان پسر او را نیز مصحوب خویش گردانیدند اما چون مشار الیه
از اهلیت و بی تکلفیها که ذات اشرف همایون بدان مجبولست بهره نداشت با او صحبت مخصوصانه
کمتر اتفاق می افتاد مجملا از ستا تا نزادر آن بلده فردوس نشان بعیش و کامرانی گذرانیده در اواخر
حوت روی بمقر سلطنت آوردند و دیگر باره دار السلطنه قزوین از فر قدوم همایون زینت پذیرفت
**ذکر دفع ضلال ملاحده که درین سال بتقویت شریعت غرا روی داد** از وقایع این سال درویش خسرو
و چند نفر از مریدان اوست که بالحاد اشتهار یافته بودند بیان این حال بر سبیل اجمال آنکه درویش خسرو
از مردم فرومایه محله درب کوشک قزوین بود که آبا و اجدادش بکسب چاه نخوی و قنوتی مشغول
بوده اند مشار الیه ترک صنعت پدران کرده بلبسوت قلندری و درویشی در آمد و مدتها سیاحت نموده
با جماعت نقطویان آمیزش کرده در آن شیوه بقدر استحضاری بهم رسانیده بتوسعه مشرب اشتهار
یافت و بقزوین آمده در گوشه مسجدی رحل اقامت انداخت جمعی درویشان گرد او میگرفتند
و او دکان معرفت گشوده در آن معامله گرم بازار گشت علما و محتسبان بر اطوار او انکار نموده از مسجد
نشستن منع نمودند رفته رفته اطوار او بعرض شاه جنت مکان نواب جنت مکانی او را طلب
فرموده از احوال او استفسار فرمودند شرایع اسلام و قواعد مذهب حق امامیه را در خدمت آنحضرت
القا نموده آنچه برو اسناد میکردند منکر شد چون خلاف شرعی از و مشاهده نشده بود شاه
جنت مکان رعایت ظاهر شرع کرده متعرض او نشده امر فرمودند که در مسجد مسکن نسازد و کوته
خردان عوام را بخود راه ندهد بعد ازین واقعه مشار الیه جهت رفع مظنه بخدمت علما تردد آغاز نموده
فقه می آموخت و روزهای جمعه بمسجد جامع میرفت و دیگر کسی را با او کاری نبود بعد از رحلت شاه
جنت مکان بدستور مسجدی را که در جنب خانه اش بود نشیمن ساخته سفره توکل گسترده بود
و جمعی بیدولتان و هرزه کاران ترک و تاجیک نزد او تردد آغاز نهادند تا زمان جلوس همایون اعلی
چند سال در آن مسجد روز کار گذرانیده اسباب معیشت او و درویشان که در خدمت او بودند بی تعب
و تشویش مهیا و آماده میشد از آن مسجد مجمع او را بر نمیتافت در آنحوالی تکیه بنیاد کرده شروع در عمارت
کرد

۵۹
کرد و مردم آن محله از ترک و تاجیک او را مدد کرده تکیه و باغچه در نزاهت و خرمی ترتیب داده با نجا نقل نمود
و هر روزه الوان اطعمه در مطبخ او طبخ میشد حضرت اعلی که اکثر اوقات در کوچه و محلات سیر فرموده
با طبقات خلایق آشنایی میکردند بسر وقت درویش رسیده با او صحبت داشتند و گاه گاه
به تکیه اش تشریف حضور ارزانی میداشتند و بجهت آنکه عقیده او را فهمیده بر اطوار او آشنا
گردند با او و بستخان ارباب سلوک تنطق فرموده شیوه خدا آشنایی خود را بر روش درویشان
بنظر او جلوه میدادند و او از غایت ملاحظه و احتیاط سر رشته دکان داری و زهد فروشی را
از دست نداده بحرفی که خلاف شرع باشد منطق نمیشد اما جمعی از درویشان که در تکیه او راه داشتند
خصوصا استاد یوسفی ترکش دوز و درویش کوچک قلندر دعویهای بلند کرده سخنان بلند
میگفتند و بیملاحظه و محابا اظهار عقیده فاسده درویش خسرو با نحضرت میکردند و الحاد آن طبقه
بی اشتباه در آینه خاطر شاه عالیجاه پرتو ظهور انداخته دفع آن جماعت جهت اجرای رسوم شرع انور
بر ذمت همت پادشاه شریعت پرور لازم شد و در وقتی که متوجه سفر استان بودند بگرفتن درویش
خسرو و اتباع او امر کردند و جماعت تاجی بیوک بدان خدمت مامور گشته همه را در قید سلاسل کشیدند
والعیاذ بالله چون درین سال منجمان الفا کردند که آثار کواکب و قرانات علوی و سفلی دلالت بر افنای اعظم
شخصی عظیم القدر از منسوبان آفتاب که مخصوص سلاطین است میکند و محتمل است که در بلاد ایران باشد
و از آنجا که از طالع همایون استخراج نموده بودند که تربیع نحسین در خانه طالع واقع شده اختر طالع در حضیض
زوال و وبال است و مولانا جلال الدین محمد منجم یزدی که درین فن شریف سرآمد زمان و در استدلالات
احکام نجومی مقدم افرانست آن نحوست را بدین تدبیر دفع نمود که حضرت اعلی در آن دو سه روز که اعظم
تأثیر قران و تربیع نحسین است خود را از سلطنت پادشاهی خلع نموده شخصی از مجرمان که قتل برو واجب
شده باشد بپادشاهی منسوب سازند و در آن دو سه روز سپاهی و رعیت مطیع فرمان او باشند
که تا مصدوق امر پادشاهی از و بفعل آید و بعد از سه روز آن مجرم را نسخه نحس اکبر قران و جلاد حادثه دوران
سپارند که بقتلش پردازد همگنان این رای صایب شمرده قرعه اختیار بنام یوسفی ترکش دوز افتاد که
در شیوه الحاد از رفقای خسرو گرمی نهاد بنابران از زمره ملاحده مذکور یوسفی مذبور را بارد و آورده

حضرت اعلی خود را از سلطنت و بادشاهی خلع فرموده اسم بادشاهی بران خون گرفته اطلاق کردند و تاج
شاهی بر سرش نهاده اثواب فاخره در پوشیدند و در روز کوچ بر اسپ بردعی با زین و لگام
مرصع سوار کرده اعلام بادشاهی را بر سرش افراختند و جمیع امرا و مقربان و اهل خدمت با فشون
و لشکر با این مقرر در ملازمتش کمر بسته بمنزل میرسانیدند و در دولتخانه همایون فرود آورده الحق
داد شه به میکشیدند و شب قورچیان عظام و عساکر منصوره بکشیک قیام مینمودند آن بیچاره عاقبت
کار خود را فهمیده آن سه روز را بفراغت گذرانید ع سلطنت گر همه یک لحظه بود مغتنم ست
و حضرت اعلی دران سه روز با دو سه نفر جلودار و خدمتگار یکه سوار گردیده اصلا تمشیت امور سلطنت
نمی پرداختند مولانا یوسفی در سر سواری جناب مولانا جلال منجم را دیده با او گفته بود ای حضرت ملا
چه بخون ما کمر بسته یکی از ظرفا با جناب مولانا خوش طبعی نموده بود که یکی از آثار و علامات بادشاهی
اجرا حکم ست و تا غایت هیچ حکمی ازین بادشاه مصنوع صادر نگشته چون شما را ساعی قتل خود میدانند
اگر پیشتر از آنکه او بقتل رسد بقتل شما فرمان دهد بجهت تحقق امر بادشاهی ناگزیر ست که با مضار رسد
شما را درین دو سه روز احتیاط تمام لازمست جناب مولانا را ازین ساده لوحی اضطراب عظیم دست داده
دران سه روز بتفرقه خاطر گذرانید حکیم رکنا کاشی قطعه درین باب گفته بود مرقوم گشت قطعه شها
تویی که در اسلام تیغ خونخوارت ؛ هزار ملحد چون یوسفی مسلمان کرد ؛ فتاد در دلم از یوسفی و سلطنتش ؛
دو بیت قطعه مثالی که شرح نتوان کرد ؛ جهانیان همه رفتند پیش او بسجود ؛ دمی که حکم نوازش بادشاه
ایران کرد ؛ نکرد سجده آدم بحکم حق شیطان ؛ ولی بحکم تو آدم سجود شیطان کرد ؛ و فی الواقع یوسفی بسیار
شیطان صفت واقع شده کلام شیاطین الانس بر او صادق و از قیافه و ترکیبش شیطنت ظاهر
بود مجملا بعد از سه روز از لباس مستعار حیات عریان گشته از تخت بر تخته افتاد و بعد از واقعه او که حضرت
اعلی مجددا بر مسند فرماندهی جلوس فرمودند و باعتقاد ظاهر بینان عالم صورت اثر آن و بال بدین
تدبیر مندفع گردید اما در نظر خلوت گزینان عالم معنی و آگاه دلان علوم باطن جلوه ظاهر داشت که دفع
این گونه جز اقبال شهریار مهمال نیست کسی را که ایزد بود یاورش همیشه درخشان بود اخترش
درویش کوچک قلندر که همیشه دعوهای بزرگ کردی تریاک بلندی انداخته سر بخرقه فرو برده بجای ان





خود گفته بود که رفتیم تا در دوره دیگر بیا بهم رفت و رفت آنست که رفت و بعد از معاودت
از سفر اردستان جناب درویش خسرو را حاضر ساخته علما را جمع نموده تفحص حال او پرداختند چون شراب
در تکیه اش یافت شد بظهور پیوست که از وسعت مشرب و بد اعتقادی رسوم شرع را منظور نمیدارند
و نقطوی بودن او از غایت اشتهار در محکمه باطن مبارک اشرف درجه ثبوت یافته بود جهت ترویج
شریعت غرا حکم بقتلش فرموده از جهاز شتر بحلق آویخته در تمامت شهر قزوین گردانیدند مولانا سلیمان
طبیب ساوجی شهرت داشت که از آن طایفه و اعلم آن طبقه بود او را نیز گرفته آوردند نواب اشرف مهم او را
بصلاح علما حواله کردند علما بظاهر شرع عمل نموده بجهت دغدغه اضلال جاهلان بحبس مخلد قرار دادند
چندروزی محبوس بود تا آنکه بندگان اشرف از سوء اعتقاد و شریعت پروری قتل او را راجح
دانسته بیاران ملحق گردید دیگری از کبار آن طایفه میر سید احمد کاشی بود که بسیاری از نادانان
تیره روزگار را در تیه ضلالت انداخته بود بادشاه صفوت نژاد پاکی اعتقاد در نصرآباد کاشان او را
بدست مبارک خود شمشیر زده دو پاره عدل کردند در میان کتب او رسالها که در علم نقطه نوشته شده
بود که آن طایفه بمذهب حکما عالم را قدیم انگاشته اصلا اعتقاد بحشر اجساد و قیامت ندارند و مکافات
حسن و قبح اعمال را در عاقبت و مذلت دنیا قرار داده بهشت و دوزخ همان را میشمارند نعوذ بالله
ازین اعتقادات فاسده درویش کمال اقلیدی و درویش تربانی را که نیز مقتدای فوجی از آن طایفه
بودند با چهار نفر مرید که با او در صفاهان میبودند در راه خراسان براه عدم فرستادند از اصطهبانات
فارس نیز چند نفر را که اعلم این طبقه بودند آورده بیاران ملحق ساختند و همچنین هر کس مظنه داشتند
ابقا نرفت از آن اکثر بوداق بیک دین اعلی استاجلو تابع این طبقه و مرید درویش خسرو بود و قبل از سید
و در نیم آن ظاهر شد که ممالک محروسه این طبقه بسیار شده بوده اند و در اضلال خلق میکوشیده اند
از واردین دیار هند مسموع شد که شیخ ابوالفضل ولد شیخ مبارک که از ارباب فضل و استعداد ولایت هند
و در ملازمت بادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر بادشاه تقرب و اعتبار تمام یافته بود این مذهب داشت
داو بادشاه را بکلمات واهیه وسیع المشرب ساخته از جاده شریعت منحرف ساخته بود و منشوری باسم میر سید احمد
کاشی انشا نموده فرستاده بود در میان رسالهای او ظاهر شد و دلالت بر همین نمود و العلم عند الله وهو

عالم بحقایق الامور شریف املی تبرکه جامع کمالات وحامل مقالات مزخرف واز اکابر این طایفه بود از بیم مفرت
فقهای عصر فرار نموده بهند رفت وحضرت بادشاه وامرا واعیان ایشان تعظیم وتکریم بسیار باو
نموده بر مریدانه سلوک میکردند القصه از سیات انجماعت اگر کسی ازین طایفه بود ازین دیار بیرون رفت
یا در گوشه خمول خزیده خود را بی نام ونشان ساخت ودر ایران شیوه تناسخ منسوخ گشت ذکر وقایع
متنوعه خراسان از سوانح این سال محاربه سلیمان خلیفه وامرا قزلباش است با الیم سلطان وخدود اوزبک
در ارغند ترشیز خراسان بر عالمیان سمت ظهور دارد که شیوه وشعار طوایف دفیعه قزلباش که
نسبت بخاندان قدس نشان صفویه سالک طریق ارادت وحسن اعتقاد اندانست که هرچند
از جانب بادشاه وولینعمت بی عنایتی مشاهده نموده مورد قهر وسخط مرشد کامل گردند طالبان
طریق رشد وصوفیان پاک اعتقاد درراه طلب ومنهج قویم اخلاص اثر از نقص خود دانسته موجب
تزکیه نفس وپاک طینت شمرند وبمضمون انیمقال بیت اگر گردد سرم بر خنجر از تو بسر گردم نگردانم سر از تو
بهزار گونه آزار والم صوری ومعنوی صابر بوده روی از درگاه مرشد کامل نتابند تا الاتش آن
نقص را بعرق خجالت وزلال ازدیاد خدمت پاک گردانیده خود را اماده توجه والتفات ظاهر وباطن
گردانند سلیمان خلیفه ولد سهراب خلیفه ترکمان وسلطان علی خلیفه برادرزاده فولاد خلیفه شاملو
با نسبت خلافت وخلیفه زادگی وحقوق تربیت چندین ساله شاه جنت مکان مجرد انکه چندروزی
از سوء اعمال مطالب دنیوی ایشان درعقده تعویق مانده قرب ومنزلتی که میخواستند نیافتند
پای از دایره اخلاص بیرون نهاده بظهور اندکی بی توجهی روی ازین استان برتافته بخیال و
اراده تباه بطرف رستم میرزا ابن سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا میل نموده سلیمان خلیفه با جمعی بقندهار
رفتند که اورا بخراسان آورده بوسیله او رایت خودکامی برافرازند چون بیراهه رفته بودند بمطلب خود
فایز نگشتند ودر جنگ اوزبکیه بچنگ اجل گرفتار آمدند چون قبل ازین ایمایی شده بود که حقایق اولاد
سلطان حسین میرزا ووقایع سیستان از ابتدا تا انتها داستانی علیحده تسوید یابد بنابر وعده سابقه
مناسب چنین نمود که نخست احوال ایشانرا بنابر اتصال سررشته سخن در سلک تحریر کشیده شروع
در بیان محاربه امرا نمایند لهذا کلک سخن پرداز تحریر وقایع احوال ایشانرا آغاز نمود شرح حالات اولاد

سلطان



سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا وحکومت ایشان در قندهار وزمین داور از زمان ارتحال والا غفران پناه
تا زمان فترت خراسان ورفتن ایشان بجانب هندوستان ومال کار ایشان ووقایع سیستان بر ضمیر
منیر مهر تنویر واقفان سیر وطالبان اخبار مستور نماند که سلطان حسین میرزا در زمان شاه جنت مکان حسب الفرمان
قضا جریان والی ولایت قندهار وزمین داور وگرمسیرات کنار هیرمند گشته مدتها دران ملک بیمن
تربیت عم والاجناب کامران وکامیاب دولت بوده ودر زمان سلطنت اسمعیل میرزا چنانچه اشارتی
بدان رفته جهان فانی را وداع نموده از وی پنج پسر والاگهر ماند محمد حسین میرزا که در زمان شاه جنت مکان
با همشیره اش بخدمت اشرف آمده بود اسمعیل میرزا اورا در وقت قتل شاهزادگان او را نیز بعالم آخرت فرستاد
چنانچه در قضایا زمان جلوس او گذشت مظفر حسین میرزا رستم میرزا سلطان ابوسعید میرزا
سنجر میرزا بعد از فوت سلطان حسین اسمعیل میرزا چون همت بدفع شاهزادگان صفوی نژاد
مقصور بود بین الجمهور مشهور بود که بدستور سایر شاهزادگان بقتل ایشان نیز حکم فرموده بود
دران اثنا اسمعیل میرزا بعالم آخرت شتافت قرائی نام شخصی از ایل کورجای از ملازمان سلطان
حسین میرزا که در اردوی معلی بود بسرعت باد وبرق از قزوین بقندهار آمده خبر فوت اسمعیل میرزا
رسانیده میرزایان مذکور از غرقاب فنا بساحل نجات آمدند وچون نواب سکندر شان بر مسند
سلطنت وفرمانروایی ایران جلوس فرمودند قندهار را بمظفر حسین میرزا که پسر بزرگتر بود تفویض فرموده
گرمسیرات وزمین داور را برستم میرزا دادند ومقرر فرمودند که سلطان ابوسعید میرزا وسنجر میرزا که برادران
مادری رستم میرزا بودند در زمین داور بوده باشند وحمزه بیک ذوالقدر مشهور بکور حمزه را که وکیل
سلطان حسین میرزا بود وبهمراهی محمد حسین میرزا باردوی معلی آمده بود بدستور وکیل والله میرزایان نموده
داور را با احکام شفقت اثر شاهانه وخلع فاخره پادشاهانه بقندهار فرستادند حمزه بیک مذکور بموجب
حکم همایون رستم میرزا را با برادران کوچک بزمین داور فرستاده از جانب خود وکیل ولله جهت ایشان تعیین نمود
ومظفر حسین میرزا در قندهار نگاه داشته بامر حکومت ورتق وفتق مهمات مملکت پرداخت وصاحب اختیار
مطلق گشته هر دو سرکار را بنوعی ضبط ونسق نموده بود که میرزایان از حکومت جز نامی نبود وخیال تجاوز
وزیادتی در خاطر هیچکدام خطور نمینمود ومطیع ومنقاد اوامر ونواهی سده سنیه پادشاهی بودند وچون

ملک محمود که از نژاد والیان قدیم سیستان بودند و سلسلهٔ نسبش بصفاریه می پیوندد و بعد از فوت اسمعیل میرزا
که ولایت مذکور از امرای قزلباش خالی بود چنانچه در صحیفهٔ اول این دفتر رقم تحریر یافته باغوا و تحریک ملکان
و امیران سیستان دم از استقلال زده طالب حکومت سیستان شد و با جعفر سلطان افشار که از درگاه معلی
حاکم سیستان شده بود جنگ کرده ظفر یافت و در حکومت آنملک مستقل گردید و به نیروی همت و زور
بازوی احسان کوچک و بزرگ ولایت سیستان را بنوعی مطیع و منقاد نمود که از هیچ آنملک یا بیک کسی مخالفتی
بلند نشد و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور نواب سکندرشان تافت بنابر آنکه در مقام احیای خانوادها
بودند و دیگر مصلحتهای ملکی منشور ایالت سیستان بسعی محمد خان ترکمان بنام او فرستادند اما چون آوازه
حکومت او بقندهار رسید و هنوز منشور حکومت از درگاه معلی نرسیده بود عرق حمیت حمزه بیگ بحرکت
آمده میرزایان نیز حکومتگاه عم خود بدیع الزمان میرزا در تصرف ملوک همیشه شیوه ملازمت مسلوک میداشتند
نتوانستند دید لشکر قندهار و توابع را جمع نموده با گروه انبوه متوجه سیستان شدند و چون شهر کهنهٔ سیستان
دو فرسنگی جزیره زره که محکمه و یساق ملک محمود و ملکزادگان و امیران سیستان بود نزول نموده
مشاهدهٔ استحکام جزایر و کثرت نیجعان ولایت نیمروز کردند حمزه بیگ مراسلات مشعر بر اصلاح جانبین و
دفع مخافتی مابین در قلم آورد از زمرهٔ ملوک ملک غیاث الدین محمد عم ملک محمود بخدمت میرزایان شتافت و
بعد از قیل و قال بسیار بدین قرار یافت که مظفر حسین میرزا مخدرهٔ که در سراپردهٔ عزت ملک محمود پرورش یافته بود
بحبالهٔ نکاح آورد و دختر حمزه بیگ را ملک جلال الدین پسر ملک محمود در سلک ازدواج کشید و سیستان را
بملک محمود مسلم داشتند مراجعت نمایند که او نیز در ازاء آن همیشه نسبت بمیرزایان طریقهٔ موافقت و متابعت
مسلوک دارد و ملک محمود بصوابدید مذکور عمل نموده فیمابین امر مصاهرت وقوع یافت مظفر حسین میرزا مسرور
و شادمان از سیستان بجانب قندهار مراجعت نمود اما این معنی موجب کلفت رستم میرزا از برادر شد چه قرارداد
خاطر جانان بود که چون الکای رستم میرزا نسبت بالکای برادر بسیار محقر است و وفا بمعاش او و برادران نمیکند
سیستان را بتصرف در آورده اضافهٔ الکای او سازد حالا که بنابر وصیت مذکور و اطاعت و انقیاد ملک مملکت
سیستان نیز فی الحقیقه ضمیمهٔ قندهار شد مجملا اسباب کلفت میانه برادران آماده گردید درین اثنا جمعی از اویماقات
قزلباش و اکراد بر مزاج مظفر حسین میرزا راه یافته قصد حمزه بیگ نمودند و چون جناب میرزا از زیادتی اقتدار و استقلال





حمزه بیگ و سید علی خود بتنگ آمده بود سخنان آنجماعت را بسمع رضا اصغا نموده تجویز قتل او کرد حمزه بیگ ازین معنی
آگاه گردیده از قندهار خود را بزمین داور رسانید و رستم میرزا که برادرش متوجه قندهار شد از آنجانب مظفر
حسین میرزا با لشکر آراسته از قندهار بعزم جنگ استقبال برادر نموده در کنار ارغنداب میانه ایشان جنگ
عظیم بوقوع پیوست در اثنای محاربه جمعی از لشکریان مظفر حسین را که با حمزه بیگ متفق بودند از جملهٔ دلیرانه
مردم رستم میرزا روی از جنگ بر تافته بصوب رستم میرزا شتافتند ازین جهت تزلزل باحوال سپاه مظفر حسین میرزا
که اضعاف مضاعف لشکر زمین داور بود راه یافته از فوج قلیل شکست خورده بجانب قندهار مراجعت
نمودند و رستم میرزا و حمزه بیگ بظاهر آمده دروازه ماشور را لشکرگاه ساختند جمعی از ریش سفیدان
اویماقات در مقام رفع کلفت میرزا و حمزه بیگ در آمده غبار وحشت که میانه ایشان ارتفاع یافته بود بآب
عهود و مواثیق فرو نشانیدند و فیمابین صورت معاهده و پیمان بمیان آمد و رستم میرزا طوعا و کرها
رضا بمصالحهٔ مذکور داده بالکای خود بازگشت و حمزه بیگ بشهر رفته بدستور سابق بامر وکالت میرزا و دلرائی
قندهار مشغول شد و تا سه سال من حیث الاستقلال بامور ملک و مال و خدمت جناب میرزا اشتغال داشت
دیگر باره جمعی از جهال قزلباش و مفسدان قندهار در خفیه بخدمت میرزاده آشنائی یافته قاصد قتل حمزه بیگ
مزبور پوشیده و پنهان کس برستم میرزا فرستاد و رستم میرزا بی خبر صبحی داخل شهر شد جمیع امرا و مردم قندهار
باتفاق حمزه بیگ بخدمتش شتافته عروس حکومت قندهار را در نظر او جلوه دادند و بصوابدید ایشان
حکومت قندهار بجناب رستم میرزا تعلق گرفت محمد بیگ بیات را که داماد حمزه بیگ و ریش سفید طایفهٔ بیات بود
بیله کی مظفر حسین میرزا تعیین نموده میرزا را بجانب قلعهٔ قلات که بمتانت و استحکام از قلاع مشهوره آنولایت
و در میان بیرجات قندهار است فرستادند و حاصل قلاة و بیرجات را بجهت معیشت میرزا تعیین نموده
قرار دادند که در آن قلعه ساکن بوده بفراغت و عافیت روزگار گذراند اما پانصد نفر از مردم بیات همواره
موکل میرزا بودند چون شش ماه بدین وتیره گذشت فیمابین میرزا و محمد بیگ مذکور رابطهٔ کلی بهم رسیده طایفه
بیات سر بر خط فرمان برداری میرزا نهادند و رای ایشان بدین قرار گرفت که قلعهٔ قلات را بعدی کس
از بیات سپرده سیصد نفر دیگر را رفیق طریق سیستان ساخته از راه بیابان کوچ بر کوچ عازم سیستان شدند
و بدین عزیمت در حرکت آمده بعد از طی مسافت بحوالی سیستان رسیدند ملک محمود از توجه جناب میرزا آگاه گشته

مراسم استقبال بجای آورده شرایط مهربانی و لوازم خدمتکاری پرداخته چندروز اسباب عیش و عشرت
سرانجام یافته طوی لایق ظهور پیوست و صبیه ملک که قبل از آن بحباله نکاح میرزا درآمده بود با و
سپرده مدت ششماه فیمابین میرزا و ملک محمود التیام خصوصیت بود بالاخره جمعی از میران سیستان
که همواره فتنه انگیز و برافروزان آتش آشوب بودند مزاج میرزا را منحرف ساختند روزی بوسیله شکار
از منزل سوار شده بجزیره زره بقلعه تاعرون که محل توطن غلطا و میران سیستان و حساد ملک بود
رفتند در عرض یکهفته تمامی میران و نقیبان زده و دام و ددو سرخیلان احشامات سیستان بر سر ایشان
جمعیت نمودند میرزای نادان که تلون مزاج و گوش سخن نیوش داشت با ملازمان خاصه و سیستانی
و جمعی از قزلباش که از فراه و اخده و دبکومک میرزا آمده بودند بخیال استقلال باغوا و اضلال انجماعت
متوجه دفع ملک و استیصال طبقه ملوک گشته اول بر سر ملک ناصرالدین عم ملک محمود که با اولاد در قلعه
جاردمک بود رفتند و مدت یکماه قلعه مذکور را محاصره نمودند و دراثنای مدت ملک محمود که در موضع داسلک
کنار هیرمند توطن داشت و در حین رفتن میرزا کسی بر سر او نمانده بود بدادن زر و سلاح و آب
و یراق و لشکر بسیار فراهم آورده بعزیمت کومک اقوام خود متوجه قلعه جاردمک شد و پسر خود را
با ملک محمودی و ملک شاه حسین عمزادهای خود و جمعی از اقوام پیشتر فرستاده خود با لشکر انبوه متعاقب
در حرکت آمد چاشت روز پنجشنبه دهم صفر تسعین و تسعمایه بپای قلعه رسیده فیمابین جنگ
در پیوست آخر روز مذکور اتباع جناب میرزا از ستیز و آویز دست باز داشته با میران بجانب جنگل
و جزیره مراجعت نمودند و ملک محمود بظفر و نصرت اختصاص یافت بعد از یکهفته جمعی از سادات و صلحا
و خیراندیشان آن دیار را بخدمت میرزا فرستاده غدر ناخوشیهای طرفین خواسته استدعا نمود که
بساط خصومت را درنوردیده بی شایبه دغدغه و دهشت بملاقات یکدیگر مسرور گردند جناب میرزا
حسب الاستدعا متوجه منزل و مقام خود گردیده و بعد از چند روز که بجشن و صحبت و عیش و عشرت
پرداختند ملک محمود یکی از مردم معتبر سیستان برسم رسالت نزد حمزه بیک فرستاده او را از طرز سلوک
و معاشی که پسندیده خاطر میرزا نبود منع و نصیحت نمود از آنجانب نیز کسان آمده فیمابین میرزا و حمزه بیک
دیگر باره معاهده و پیمان بمیان آمده و جمعی از ریش سفیدان قزلباش از قندهار باستدعای آمدن میرزا

بسیستان



بسیستان آمده رضاجوی خاطر انجناب گشتند ملک محمود سه هزار کس از جنود سیستان با جمعی از اقوام
همراه کرده میرزا را روانه قندهار نمود رستم میرزا که از صوابدید حمزه بیک تجاوز نمینمود شست کرده ملاحظه
جانب برادر بزرگتر و مصلحت اندیشی ریش سفیدان کرده باز بجانب زمین داور رفت و جناب
مظفر حسین میرزا بقندهار رسیده مردم سیستان رخصت انصراف یافتند و چون ششماه از میرزا
در قندهار گذشت از افتادن حمزه بیک و عدم استقلال خود تنگ آمده محمد بیک بیات را نوید وکالت
و جانشینی حمزه بیک داده بقتل او ترغیب نمود و مشار الیه بفرموده میرزا حمزه بیک را بقتل آورده
تکیه بر مسند وکالت زد و استقلال کلی در امور ملک و مال بهم رسانید و رستم میرزا بواسطه قتل حمزه بیک
بمجادله برادر دلیر شده لشکری فراهم آورده بر سر قندهار رفت و بظاهر شهر رسیده در دروازه
ماشور نزول نموده و تا مدت دو ماه فیمابین همه روزه جنگ و جدال وقوع می یافت و چون ملک محمود
ازین قضیه آگاه گشت باعانت و امداد داماد سه هزار کس بسرکردگی ملک غریب پسرعم خود از سیستان
بکومک قندهار فرستاده روزی که لشکر سیستان بقندهار رسید لشکر قندهار نیز از قلعه بیرون آمده
بین الفریقین جنگ عظیم بوقوع پیوست چنانچه مردم سیستان اسب رستم میرزا را بتیر زده میرزا در میان
صف پیاده بجنگ مشغول شد و از بام تا شام سیغر تیر پیام اجل بگوش برنا و پیر میرسانید و برق سنان
و شمشیر خرمن عمر صغیر و کبیر میسوخت آخر الامر رستم میرزا ملاحظه نمود که لشکر قندهار بکومک سیستانیان
قوت و قدرت بیشتر دارند دست از ستیز باز داشته بی نیل مقصود بزمین داور مراجعت نمودند و مدتی
محمد بیک بجای حمزه بیک صاحب اختیار ملک و مال و زیاده از او استقلال داشت چنانچه مظفر حسین میرزا
از اختیار او نیز ملول شده و چون قدرت بر دفع او نیافت قرار رفتن سیستان بخود داده با چند نفر از خواص
ملازمان عازم سیستان شد و محمد بیک بضبط و ربط مملکت قیام نموده احدی را مدخل نمیداد و چون جناب میرزا
بسیستان رسید بقاعده معهود ملک محمود در مقام خدمتکاری درآمده شرط مهمانداری بجای آورده
دقیقه از دقایق خدمت نامرعی نگذاشت و بال و الکاء نیز مضایقه نداشت غایتش فتنه جویان سیستان
دیگر باره تحریک ماده فساد نموده میرزا را بدفع غلطا ملوک اغوا نمودند و ابواب خصومت و نزاع مفتوح ساختند
و جناب میرزا از تلون مزاج درین امور بی اختیار بود باز بمیان مردم نشت زره گرفته با انجماعت بدستور جمعیت

نموده بر سر همان قلعه که دفعه اول رفته بودند رفتند و ملک محمود و اله خویش ملک جلال الدین و اقوام خود را بکوه
مردم قلعه فرستاده و اتباع میرزا بعزم جنگ استقبال ایشان کرده در قریه ده علی بین الفریقین محاربه
صعب رویداده اول روز شکست بر لشکر ملک افتاد و خانهای آن موضع را حصار خود کرده بحفظ حال خود
مشغول گشتند نماز پیشین آن روز ملک محمود خود با لشکر بسیار رسیده سایه وصول بر معرکه انداخت
و ملک ناصر الدین عم ملک نیز با پسران خود یکهزار مرد جلادت شعار را بمدد او از قلعه خارج کرده بجنگ
حاضر گشته لشکر میرزا و سیستانیان را در میان گرفتند و حربی عظیم در پیوسته قریب سیصد کس از لشکر
ملک و یکهزار کس از تیغ میران سیستان بقتل رسیدند بالاخره میران سیستان از تیر و ادبار ستوه
آمده میرزا را در جنگ گذاشته خود را بکوههای صعب و جنگلها کشیده بهزیمت رفتند و ملک محمود
در اثنای جنگ بخدمت میرزا کس فرستاد که اهل عناد که فیمابین تحریک ماده فساد نموده اند منهزم
شده رفتند شما صاحب هر دو لشکر بیده و ما ع با همان مهر و فا ایم که بستیم بدوست ع اگر بساط خصومت
و نزاع در نوردیده سایه وصول بمنزل دوستان اندازند بحال آنجناب لایقتر [illegible] مینماید میرزا از کرده
خجل و از بدر زدن منفعل بساط محاربه درنوردیده با ملازمان خاصه روی عیان لشکر ملوک آورده
ملک در مقام دوستی و اخلاص درآمده باتفاق آن شب بوثاق ملک آمده میرزا بجله حلیله خود نزول
نموده دو ماه دیگر در سیستان بود تا آنکه محمد بیک بیات جمیع اعیان قزلباش و اکابر قندهار را که بالطبع
خواهان میرزا بودند بعذرخواهی فرستاده طالب آمدن میرزا گشتند و جناب میرزا عذر پذیر گشته عازم
رفتن شده اسباب بردن حلیله خود سرانجام نموده مع خانه کوچ روانه شد و جناب ملک از مال و اسباب
آنچه دسترس داشت ایثار نموده چندان تکلف و مردمی نمود که میرزا در مقام خجلت درآمد و تمامی اقوام
و لشکریان خود همراه نمود که تا قندهار ملازم رکاب عالی باشند از آنجانب محمد بیک بیات خمیر کردن او بحسن
تا حالی گرمسیر استقبال نمود و جناب میرزا بدولت و اقبال بار دیگر بقندهار رسیده در حکومتگاه والد
بزرگوار تمکن یافت و اگرچه محمد بیک در استرضاء خاطر میرزا کوشیده بکمال رضاجوئی بتقدیم میرسانید
و جناب میرزا آسوده حال بعیش و فراغت و شکار و صحبت مشغول بود اما در امر حکومت زیاده مدخلیتی
نداشت و همواره دفع محمد بیک را پیش نهاد همت ساخته در اندیشه قتل او بود تا آنکه بعضی از اعیان





قزلباش را درین امر با خود متفق ساخته در هنگام فرصت او را از میان برداشته در امور ملک و مال
استقلال یافت اما رستم میرزا چون از معاملات قندهار مایوس شد چندگاه در زمین داور بسر برد
و غبار نقاری که بواسطه یکجهتی مظفر حسین میرزا از ملک سیستان در صفحه خاطر داشت ارتفاع یافت
همواره مترصد وقت و منتهز فرصت می بود با آنکه تسلط اوزبکیه چنانکه در قضایای جلوس
سعادت مانوس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی رقم پذیر کلک ظهور شد بر اکثر بلاد خراسان واقع
شده ساحت آن دیار لگدکوب حوادث گشت و اهل فراه که قریب بدار السلطنه هراتست از ممر
تاخت پی در پی اوزبک بتنگ آمدند و طایفه افشار که در فراه می بودند از ضبط مملکت و دفع شر اوزبکیه
عاجز آمده یکان خان حاکم ایشان بجهت حفظ حال و صیانت عیال و اموال بصلاح و صوابدید افشاریان
افشار کس بطلب رستم میرزا فرستاده استدعای قدوم او نمودند و میرزا که از هرج و مرج احوال
خراسان و توجه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بعراق و تزلزل احوال امرای قزلباش آگاه گشته بود این معنی را
مغتنم شمرده بی تامل عزیمت فراه نموده چون داخل فراه شد یکان خان را گرفته بطمع مال بعد از دو روز بقتل
آورد و جمیع غلات و اعیان طایفه افشار را مواخذه نموده آنچه در سر کار ایشان یافت تصرف نمود آنجماعت
باطلاع از دور رسیده شدند اما بجهت استیلای اوزبکیه و دفع شر ایشان دست در فتراک او داده چاره جز
اطاعت و متابعت چاره ندانستند درین اثنا جماعت اوزبکیه رو بطرف او آورده چند مرتبه فیمابین او
و اوزبکیه محاربات واقع شد و در یکی از حروب با سیصد نفر از شجعان قزلباش مرتکب جنگ یکهزار نفر
از بهادران نامی اوزبک که از سمرقند بعزم محاربه امرای قزلباش بیرون آمده بودند شد فتح و فیروزی
قرین حال او شد از مردم صحیح القول استماع شده که در آن روز انواع مردانگی از قزلباشیه بظهور رسید
و در آن معرکه هشتصد نفر اوزبک بقتل آمده بقیه السیف راه انهزام نمودند القصه بعد از ایامی که میرزا در فراه
بسر برد جمعی از معصومان حضرت اعلی شاهی ظل الهی که معظم ایشان سلیمان خلیفه ترکمان و از طایفه شاملو
اسلام بیک بودند با دیگر جهلا و بیدولتان از خراسان نزد او جمع آمده عروس ملک خراسان را در نظر او
جلوه داده بتسخیر آن ولایت اغوا مینمودند ملک محمود که سوء مزاج رستم میرزا را نسبت بخود میدانست از
آمدن او بفراه و جمعیت قزلباش و قدرت و استقلال او متوهم شده از مسکن خود بمحلی که بجهت او

مشهور رفته باجتماع عموم منخیذه نیمروز مشغول شد و تا موازی هزار مرد بر سر او مجتمع شدند و مدت هشت ماه
در انجا بود تا انکه از عفونت هوا میانه مردم او وبای عظیم پدید امد بدین سبب اکثر مردم او متفرق شده
باوطان خود رفتند رستم مرزا هوس حکومت سیستان در خاطر رسوخ یافت و ملک عبدالله
فراهی که نسبت قومی با ملوک سیستان داشت و در خدمت مرزا کمال تقرب یافته بود متعهد شد
که بسیستان امده جمعی از اقوام ملک محمود را بفریب از و روگردان ساخته با مرزا متفق سازد و ملک ظریف
ولد ملک ناصر الدین عم ملک محمود که از خرد بی بهره و از عقل تنکدست بود و مع هذا صاحب داعیه نیز بود
از وعدهای جمیل رستم مرزا فریب خورده با ملک محمود در مقام غدر درامد در اثنای دبا بجهت تغیر
اب و هوا ملک را بقلعه جاردنک که محل نزول او بود تکلیف کرد و ملک جهت استرضای خاطر او قبول
ان معنی نمود اما ملک جلال الدین ولد خود را الیه و اقوام او را از صدق مقال عاری یافته بان معنی همداستان
نشده بجانب قلعه فتح رفتند ملک محمود باتفاق ملک علی برادرزاده خود و ملک محمودی و ملک شاه
حسین بقلعه جاردنک بمهمانی اقوام رفت و در اوایل فصل بهار بسیر باغ و کلزار مشغول بودند که رستم مرزا
بسعایت ملک ظریف مذکور و بعضی از ملازمان معتبر ملک محمود با لشکریانی خود از افشار و غیره که از محال
خراسان بر سر او جمع شده بودند از فراه بایلغار بسیستان امده بیکفرسنخی قلعه جاردنک رسید ملک ظریف
که ملک را در لباس مهربانی بمهمانی برده با او در مقام فریب بود از رستم مرزا هراسان شده از خدعه خود
پشیمان شده با مردم خود در فکر قلعه داری شد و ملک محمود که سخن پسر و اقوام و خویشان نیک اندیش
عمل نمود از خواب غفلت بیدار شد مجملا رستم مرزا قلعه جاردنک را محاصره نمود و ملک ظریف و برادران
برخلاف قرارداد تا شانزده روز بمحاربه و قلعه داری مشغول بودند و رستم مرزا اسلیمان خلیفه ترکمان را
بقلعه مذکور برسالت فرستاد و ملک عبدالله فراهی نیز امده ملک ظریف را مرة بعد اخری فریب دادند
و او و برادران روز دیگر بی انکه با ملک محمود مشورة نمایند بخدمت مرزا شتافتند و ملک محمود چون حال
بر نیمنوال دید دروازهای قلعه را باقوام سپرده باتفاق ملک شاه حسین بکراه بخدمت رستم مرزا رفت
و مرزا خبر وصول ملک شنیده ظاهرا بکمال ملایمت نموده در تعظیم و تبجیل او دقیقه نامرعی نکذاشت و بجهت
اطمینان خاطر او با ملک ظریف و برادران که با او خصومت ورزیده بودند بی التفاتی اغاز نهاده چهار روز





بافنون و لشکر اراسته سوار شده داخل قلعه شدند و ملک محمود ابواب مردمی مفتوح ساخته بشرایط ضیافت
و میزبانی پرداخت اما جمعی از جهلا و نادان قزلباش که بدمستان باده غفلت و غرور و با جناب مرزا
همصحبت بودند در اثنای شرب شراب و غلوای مستی با مرزا قرارداد نمودند که ملک با چند نفر از ملک زادگان که
لذت حکمرانی سیستان یافته بد اموز خود سری شده اند و معهذا با حسین مرزا دم از موالات میزنند
از میان برداشته بانولایت رقم اختصاص کشد و مرزا بصوابدید ایشان عمل نموده در روز دویم ملک
محمود را با ملک ناصر الدین و ملک ظریف و سایر ملوک و ابنای ایشان گرفته بعد از چند روز ملک ناصر الدین
و ملک ظریف و برادران و اکثر ملک زادگان را بقتل اورد اما ملک محمود را با یکدو نفر از اقوام در بند داشت
و جمعی را بر سر قلعه فتح که ملک جلال الدین پسر ملک محمود در انجا اقامت داشت فرستاد تا انکه شبی ملک
شاه حسین و برادر و ملک علی زنجیر را شکسته از حبس فرار نمودند از اتفاقات حسنه بجمعی از سیستانیان
که بطلب ایشان بانحوالی امده بودند پیوسته قدم در جزایر سیستان نهاده از انجا بلیان فرقه زدهی رفتند
و مرزا رستم چون وحشی صفتان سیستان از مداهنه مردمی و احسان رام میبایست کرد از خود رمانیده
بود قریب ده هزار کس بر سر ایشان جمعیت نمود و یکی از اقوام را با هزار کس بکومک ملک جلال الدین
ولد ملک محمود بقلعه فتح فرستاد و جمعی از ملازمان رستم مرزا که بمحاصره انقلعه مشغول بودند بعد از جنگ
و جدال شکست یافته فرار نمودند و چون این خبر برستم مرزا رسید بقتل ملک فرمان داده ان سعادتمند
نیکو اخلاق را از میان برداشت روز دیگر ملک جلال الدین و ملوک سیستان با لشکر انبوه رسیدند مرزا
تاب مقاومت نیاورده از اب هیرمند عبور نموده بجانب سراوان رفت که از انجا بزمین داور رود و لشکر
از عقب مشار الیه از اب گذشته در حوالی بند زاوه باو رسیدند مرزا چون قرب وصول لشکر سیستان
مشاهده نمود بالضروره عنان از رفتن پیچیده فیمابین حرب در پیوست و بعد از محاربه بسیار از کثرت مردم
سیستان شکست بر لشکر مرزا افتاده بجانب سراوان رفتند و سیستانیان تعاقب نموده روز دیگر بار در سراوان
جنگ واقع شد درین دفعه نیز شکست یافته مرزا شکسته و بدحال بجانب زمین داور نهضت نمود و ملک جلال
الدین و باقی ملوک بی منازعت اقوام که بجهت اشتراک حکومت با او دم میزدند بحکومت سیستان مشغول شدند
و چون هم رستم مرزا در سیستان تمشیت نیافت اکثر مردم خراسان که بر سر او جمع امده او را بتسخیر خراسان ترغیب

میشوند جوهر دانش و همت والا و داعیه فرمانروایی در وی یافته از و مایوس شده اکثر از وجدا شدند
و میرزا فی الجمله خفیف گشته اورا در نظرها وقعی نماند و لشکر اوزبک نیز مکرر تاخت قلعه زمین داور
آمدند و از جانب مظفر حسین میرزا ابا و کومکی نرسید قلعه را بجمعی سپرده بجانب قلات و هزارجات
رفت و در قلات شش ماه توقف نموده غازیان بیات که در قلات بودند در حینی که میرزا بشکار
رفته بود اراده نمودند که بدوستی مظفر حسین میرزا قلعه را متصرف گشته والده میرزا واقف شده ابواب
دخول قلعه را مسدود ساخته با خواجه سرایان و عمله بیوتات نگاهداری قلعه نموده درین اثنا
یکی از مردم بیات تفنگی بجانب آن ضعیفه انداخته بزخم آن تفنگ والده ماجده میرزا بعالم بقا شتافت
در خلال این احوال و اثنای جنگ و جدال میرزا از شکار رسیده بلطایف الحیل خود را بقلعه انداخت
طایفه بیات که از آمدن میرزا خبر یافتند دست از تلاش قلعه گیری باز داشته اظهار ندامت و پشیمانی
کردند و رستم میرزا بر آن طایفه دست یافته بازاء این بی اندامی و قصاص خون والده اکثر طایفه
بیات را که سر از جیب عصیان بر آورده بودند به تیغ انتقام گذرانید اما نظر بر مآل حال خود انداخت
و چون تفرقه و پراکندگی در میان لشکر او راه یافته کسی چنان بر سر نبود و بنابر اقتدار اوزبکیه
اوضاع روزگار را بان ولایت برحسب دلخواه مشاهده نمینمود و از جانب مظفر حسین میرزا نیز دلگیر
کلی داشت بالضروره عزیمت دیار هندوستان نموده اول بولایت بکر رفته با میرزا جانی بیک ارغون
والی آنجا که بفرمانفرمای هند اطاعت شایسته نمینمود و در آن حین فوجی از امرای پادشاهی بر سر او
آمده بودند ملاقات نموده او را نیز باطاعت و انقیاد ترغیب نموده باتفاق او روی بجانب هندوستان
آورد و بعد از وصول بان دیار بعز ملازمت پادشاه کامکار والا جاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه
فایز گشت و آن پادشاه والا جاه مقدم او را گرامی داشته در اول حال صوبه ملتان را بجاگیر او داده منظور
انظار مشفق آن خسرو عالمیان گردیده در هر چند گاه بحکومت ولایتی از ممالک هندوستان منصوب گشت
و بجهت جذب قلوب مظفر حسین میرزا و بدست آوردن زمین داور و قندهار آن پادشاه خرد پرور
داشتن شان چندان مردمی و احسان نسبت برستم میرزا بظهور آورد که مظفر حسین میرزا نیز مایل رفتن
هندوستان شد زیرا که امرای اوزبکیه که در خراسان بودند خصوصا دین محمد سلطان و باقی سلطان اولاد

جانی



جانی بیک سلطان خواهرزاده عبدالله خان والی توران که بحکم یرلیغ بحکومت و تسخیر آن ولایت مامور بود
ساحت آن دیار را لگدکوب حوادث ساخته مکرر آن لشکر بحدود قندهار و سیستان فرستاده میان
ایشان و مظفر حسین میرزا محاربات قوی بظهور می پیوست و در اکثر معارک طایفه قزلباش ظفر یافته
جنود اوزبکیه منهزم شدند مع ذلک بهیچ وقت حواشی مملکت از نهب و غارت آن طایفه خالی نبود
فراغت و آسایش از آن مردم دوری گزید و اکثر عظما و اعیان قزلباش و ملازمان معتمد کار آمدنی
سلطان حسین میرزا درین معارک که منجر بر موت مقتول شده بمردکی نام بجز دولت ایشان را باقی نه
بود مظفر حسین میرزا نیز صلاح حال خود در رفتن هندوستان دیده منتظری چنان نیافت اگرچه
بعد از رفتن رستم میرزا عبدالله خان والی توران ایلچی با تحف و هدایا نزد مظفر حسین میرزا فرستاده
استمالت نامه در قلم آورد که هرچند منازعه اوزبک و قزلباش و عداوت توارثی با ایرانیان رسم
قدیم است اما آن سلاله کرام از جانب ما ایمن باشند که با او جز محبت و دوستی امری در خاطر نیست و خیال
رفتن هندوستان از دل بیرون کرده با خاطر جمع در قندهار ساکن باشند و مسکن پدر را بتصرف جغتای
ندهند و چون مکرر فیما بین لشکر قندهار و اوزبکیه محاربات واقع شده خونها ریخته شده بود مظفر حسین
میرزا آن سخنان را حمل بر خدعه و فریب نموده اعتماد بر اوزبکیه نکرد و توهم و بیم بمزاج میرزا غالب گردیده بل
خاطر ترکان سوداگر طبیعت قندهار که همت ایشان بسودای قماش هند و جمعیت زر مصروف بود
بالکلیه طبع میرزا را از مملکت داری و ضبط ولایت قندهار ملول و متنفر ساختند و ممالک هندوستان را
پناه و آرامش خود دانستند و قرا بیک کورچای که نوکر قدیم سلطان حسین میرزا بود و قبل ازین از سلطان
حسین میرزا گریخته بجانب هند رفته امارت و منصب قوشبیگی گری یافته بود از خدمت پادشاه عالیجاه
فرمانفرمای هندوستان تعهد نموده بود که میرزا را بخدمت آورده ولایت قندهار را بتصرف منسوبان
آن پادشاه والاجاه در آورد بتوقف بقندهار آمده شروع در وسوسه کرد و جناب میرزا را بمواعید
پادشاهانه مستظهر گردانیده در لباس نیکخواهی و حلال نمکی والده میرزا را با جمعی که در مزاج میرزا دخل یافته
بودند با خود متفق ساخت مجملا مدمده افسونگریهای او مزید علت شده رفتن هندوستان در خاطر
شان رسوخ یافت در اول حال والده و پسر کلان خود را فرستاده بالاخره خود نیز بعد از تکرار رسل و عهد

وهمان عزیمت هندوستان نمود و بادشاه والاجاه حکومت قندهار را بشاهی بیک خان کابلی حاکم بنکش
که از امرای بزرگ آن دولت و منصب پنجهزاری داشت و در آن وقت در حوالی ملتان بود نامزد نموده
چون مشار الیه خبر یافت که قرا بیک مهم قندهار را بر حسب دلخواه پرداخته و طمع مرزا بجانب هند مایل
ساخته باده نیز از نفر از لشکر خود و امرای تابین ایلغار نموده بقندهار آمد و از جانب بادشاه تواضعات
بیش از بیش نسبت بمرزا نموده وعدهای جمیل داد و جناب مرزا با اتباع خود از قلعه بیرون آمده
شاهی بیک خان و لشکر جغتای بتاریخ سنه الف هجری داخل قندهار شدند و جناب مرزا و اتباع
چون خیمه و خرگاه بیرون زده لشکر قزلباش را بنظر در آورد و با وجود آنکه از تاریخ فوت سلطان حسین مرزا
تا آن غایت که قریب بدوازده سال بود انواع فتور بحال سپاه راه یافته امرا و مردم کار آمدنی بسیار کم شده
بود اردوی آراسته و لشکر بیشمار پیراسته دید همان لحظه از کرده پشیمان شده متاسف گردید و برو
بغایت دشوار نمود که دل از آن ولایت دلکش که رشک تبت و ختا و مسقط راس و محل نشو و نمای او
بود بر داشته از مرتبه سلطنت و حکمروائی بملازمت و نوکری بیگانگان تنزل نماید چون کار
از دست و تیر از شصت بیرون رفته بود پشیمانی سود نداشت و بفکر دور و اندیشه باطل اسباب
مهمانی و خلعتهای فاخر و تکلفات وافر جهت شاهی بیک خان و امرای جغتای سرانجام داده کس
فرستاد که بیرون آمده یکروز مهمان مرزا باشند که بعضی سخنان ضروری در مواجهه گفته شود و از خیرای
و نقصان خرد با خود اندیشیده بود که چون شاهی بیک خان بیرون آید او را عذرخواهی نموده بهر نوع توانند
باز خود را بقلعه انداخته در حصول مقصد سعی نماید و خود مرد کهنه سپاهی کاردان بود مهمی را که باسانی
ساخته بود در عقده دشواری نینداخت و دیگر بسخن مرزا التفات ننموده عذر آمدن خواست که چون
در ساعت نیک داخل قلعه شده ایم بیرون آمدن مناسب نیست اگر حرف و حکایت ضروری داشته باشند
بمراسله و مکاتبه گفت و شنید شود مرزا را پس تمام دست داده بکام و ناکام دل از حکومت قندهار برداشت
و بعد از تکلفات و ارسال هدایا که از جانبین بظهور آمد کوچ کرده با گروه انبوه روانه هندوستان شد و چون
بخدمت بادشاه رسید منظور نظر عاطفت و اشفاق گشته بخطاب فرزندی و جاگیرهای عالی ارجمندی یافت
و او پیشکشهای بادشاهانه کشیده جواهر نفیسه و مرصع آلات آنچه داشت برطبق عرض اخلاص نهاد اما اوضاع

هندوستان



هندوستان و گلچینی از آن بوستان مرزا را خوش نیامده بهیچ چیز خرسند نبود بالاخره میانه او و بادشاه
طرح بدنشستن و لوازم خدمت و کورنش بدستور سایر شاهزادگان بتقدیم نمیرسانید رفته رفته دست
از جاگیرها باز داشته اگر آه خاطر او بر بادشاه ظاهر گردید موجب غبار خاطر آن خسرو عالیشان گردید
در مقام استخفاف در آمد و روز بروز آثار کدورت نمایان تر میگشت و چند سال بدین و تیره گذرانیده
همیشه آرزوی آمدن ایران و ملازمت عتبه علیای شاهنشاهی صفوی نشان داشت و گاهی اراده
حج بیت الله الحرام مینمود و رخصت نمییافت تا آنکه اعراض نفسانی برو غلبه کرده پهلو بر بستر ناتوانی نهاد
و بتاریخ سنه ثمان و الف دعوت حق را اجابت نموده باجل طبیعی فوت شد و از دو پسر در هندوستان
ماند سلطان حیدر مرزا اسمعیل مرزا بهرام مرزا اما رستم مرزا چون دنیادار بود با روزگار در ساخته
شیوه ملازمت و نوکری پیش گرفت و باخان خانان ولد بیرامخان ترکمان که جمعی از اقوام او میان
قزلباش بود وصلت و آمیزش کرده هر چند گاه بمعاونت او بحکومت ولایتی منصوب میگشت و بعد
از ارتحال اکبر بادشاه و جلوس سلیم شاه پسر او بهمان دستور معزز و مکرم گردید و برادران کوچک او
ابو سعید مرزا در خمس و الف بجوار رحمت ایزدی پیوسته در آخر همانسال سنجر مرزا فوت شد و مراد مرزا
نام پسری که داماد خان خانانست با دو سه پسر دیگر دارد و الیوم که سنه هجری خمس و الف و عشرین رسیده
رستم مرزا و پسران او و پسر مظفر حسین مرزا با چند نفر از فرزندان ذکور و اناث در ولایت هنداند و
تحقیق و تفتیش احوال ایشان بعد ازین مناسب سیاق تاریخ وقایع ایران نیست اما احوال سیستان
و ملک جلال الدین آنکه بعد از رفتن رستم مرزا تعرض جنود اوزبکیه بان ولایت بیشتر از بیشتر شده اکثر اوقات
میانه اوزبکیه و مردم سیستان محاربه بود و ملکان اقوام او نیز چند گاه خود را در آن ولایت حفظ نموده قلعه
و مکان خود را قایم کرده بودند و اوزبکیه بعضی از مملکت را متصرف شده در مقام تسخیر قلعه او در آمدند و او
بعد از بذل جهد تمام عاقبت کوچ و مردم خود را در قلعه گذاشته از راه کرمان عزیمت درگاه سدره نشان
شاهی نمود و در دار السلطنه اصفهان بشرف ملازمت فایز شده در مجالس خاص محرم حریم بزم اختصاص
گردید چنانچه در قضایا این سال نوشته شده و نواب کامیاب همایون با او مصاحبانه سلوک مینمود و
چون ایامی در خدمت اشرف بسر برد هوس رفتن سیستان و دیدن فرزندان نموده رخصت انصراف

یافت و چون بسیستان رسید اولاد جانی بیگ سلطان که از جانب عبدالله خان با ایالت سیستان
و تسخیر ولایت نیمروز مامور بودند اقتدار تمام یافته بودند و ملک جلال الدین تاب مقاومت با این
در خود قوت و قدرت خود ندید تا توجه نواب کامیاب شاهی ظل الهی بخراسان صبر نتوانست نمود
فرزندان خود را برداشته بقندهار رفت و چند گاه در انجا توقف نموده عزیمت رفتن بهندوستان
و ملازمت اکبر بادشاه داشت که طنطنه کوس رعد آهنگ موکب نصرت قرین حضرت اعلی شاهی
ظل الهی در خراسان بلند آوازه گشت و چون ممالک خراسان بحیطه تسخیر درآمده دار السلطنه هرات
مضرب سرادقات اقبال گردید مشار الیه از قندهار آمده در هراة بشرف ملازمت اشرف رسیده
برتبه ایالت و لقب ارجمند خانی سربلندی یافت و ولایت سیستان باو تفویض یافت و الی غایه
در انملک بکامروائی مشغولست راقم حروف تفصیل قضایاء مذکور را بنوعی که تحریر یافت از راویان
ثقه مردم انولایت استماع نموده العهدة علی الرواة **ذکر محاربه که در ارغند ترشیز میانه امرای
قزلباش و تلیم سلطان اوزبک و برادران وقوع یافت و انهزام قزلباشیه** معرکه آرای مضمار قصه
پردازی یعنی خامه مشکین طراز تسوید صحیفه راز گردانیده بود که بعضی از امرای خراسان خصوصا سلیمان
خلیفه ترکمان و سلطان علی خلیفه شاملو که در ازاء اعمال ناصواب از پرتو توجهات شاهی دور و از
عنایات شاهنشاهی مهجور مانده بودند چون شنیدند که رستم میرزا با مظفر حسین میرزا برادر
بزرگتر محاربه نموده بر او ظفر یافته و در قندهار لوای سلطنت افراخته جراید اخلاص و اعتقاد خود را
بدست بی تابی ابتر ساخته و روی از مرشد کامل تافته بجانب او میل نمودند سلطان علی خلیفه بخود سر
بالکای قاین که حسب الحکم اشرف بعلیقلیخان استاجلو تعلق داشت رفته با او جنگ کرده بر او تسلط
یافته بقتل آورد و بتغلب الکاء قاین را متصرف شده اظهار هواخواهی رستم میرزا نمود چنانچه قبل
اشعاری بدان شده و سلیمان خلیفه با مردم خود بطرف قندهار و زمین داور رفتند و از اعیان قزلباشیه
نیز شیخ اسلام بیگ شاملو و سرطبقه مردم خراسان که از آشوب و فتنه اوزبکان احوال ایشان اختلال پذیرفته
بود از رفتن امرا آگاه گشته و انجا را امنی انگاشته روی توجه بانطرف آورده جمعی کثیر نزد او مجتمع شدند
اما از رفتن ایشان میانه برادران صورت صلحی روی نموده قندهار بدستور سابق بمظفر حسین میرزا تعلق گرفته

رستم مرزا



رستم مرزا بجز زمین داور و ولایتی در تصرف نداشت امرای مذکور او را بداعیه سلطنت خراسان و آمدن بانولایت
ترغیب مینمودند تا آنکه او باستدعای جماعت افشار بفراه آمده از انجا عزیمت سیستان نمود و مهمات
او در انولایت بنحوی که در فوق در طی احوال او و برادر مسطور و حاتم تحریر یافته تمشیت نپذیرفت و پهلو
از آمدن خراسان نیز خالی کرده انجماعت از او مایوس شدند بالاخره سلیمان خلیفه مشار الیه و اسمعیل
ازو باسم امراء اعیان خراسان گرفته هر یک را بتفویض ولایتی مخصوص گردانیده روی توجه بخراسان
آورد سلیمان خلیفه بولایت تون و جنابد که الکاء او بود رفت و سلطان علی خلیفه شاملو قاین را
متصرف بود از ملازمان قدیم ایشان و طبقه قزلباشیه که در خراسان مانده بودند جمعی کثیر بر سر ایشان
جمع شده هر یک قشون آراسته ترتیب دادند مصطفی خان را که حسب الفرمان همایون اعلی حاکم طبس بود
طلب نموده باراده تسخیر و تصرف بعضی محال خراسان که تا غایت اوزبکیه تصرف تام در ان ننموده قلاع
آنها در تصرف اهالی و اعیان انجا بود از مقام خود حرکت کرده بترشیز آمدند و در انجا از امرا و اعیان شاملو
و استاجلو و ترکمان و قاجار مردم اولاد قباد خان وغیره هم تا موازی چهار هزار کس جمع نمودند از
اهالی خراسان نیز کرد و تنخواه قزلباش بودند جمعی بمعاونت ایشان کمر بسته باتفاق بر سر قلعه کرات
ترشیز رفته سید محمد سلطان اوزبک را محاصره کردند بعد از چهل روز بعهد و پیمان او را بیرون کردند
اما بعهد خود وفا نکرده او را تعاقب نموده جمعی کثیر از مردم او بقتل آوردند و او بسلامت بیرون رفته
به تلیم سلطان و برادران که حسب الامر عبدالله خان در خراسان بودند پیوست و امرا از انجا بقصد قلعه
ارغند که در تصرف پیر محمد قاسم ارغندی بود بدانطرف حرکت کردند تلیم سلطان و برادران از وقوع این
حالات آگاه گشته دفع و رفع انجماعت را وجهه همت ساخته از بیرقلبا با حاکم هرات نیز استمداد نموده با گروه
انبوه بر سر قزلباش آمدند قزلباشیه با این حال با یکدیگر خالی از نفاق نبودند و بر سر الکاء مملکتی با نفس
اوزبکیه گرگ آسا دندان طمع برد تیز کرده در کمین انتشست بودند با یکدیگر گفتگو مینمودند القصه چون از آمدن
اوزبکیه واقف شدند و عدد لشکریان تلیم سلطان زیاده از ده هزار نشان میدادند همگی دل بمحاربه نهاده
روی توجه بطرف جنود اوزبک آوردند و در ارغند ترشیز تلاقی فریقین روی داد از جانبین صف سپاه آراسته
گردید بهادران اوزبکیه دلیرانه قدم بمعرکه کارزار نهاده آتش حرب را مشتعل ساختند و چرخچیان لشکر

قزلباش تاب صدمات اوزبکیه نیاورده لشکر دست چپ در عین محاربه و گیرودار بودند که دست راست
شکست خورده راه انهزام پیمودند مردم دست چپ از انهزام دست راست خبردار شده ایشانرا
نیز پای ثبات و قرار سست شده مجملا فرصت جنگ و مدافعه نیافته راه انهزام پیش گرفتند سلیمان
خلیفه که سردار لشکر بود چون مرد قوی جثه ثقیل البدن بود در عین اضطرار فرار کرده در کنار معرکه
از اسب افتاده بدست اوزبکیه درآمده بقتل رسید سلطان علی خلیفه از معرکه بیرون رفته بقاین رسید
اما از خوف اوزبکیه در انجا قرار نتوانست گرفت چون اغروق او در ولایت طبس بود خواست که
با معدودی از قاین بطبس رود در راه جمعی از جنود اوزبک باو رسیده در حصار قریه اوینیز الجانبین
محاربه روی نمود سلطان علی خلیفه مغلوب گشته در ان واقعه بقتل رسید شاه بوداق سلطان
ترکمان که یکی از حضار ان معرکه بود از جنگ گاه بیرون امده در هیچ محل توقف ننموده از راه طبس بدار العباده
یزد امد چون در خراسان مخالفتی چند از و بظهور امده بود از حضرت اعلی شاهی ظل الهی خایف بود
در یزد توقف نتوانست نمود بعزیمت انکه بمیانه اوزبکیه رود باز روی توجه بخراسان نهاد او نیز در راه
بجنود اوزبکیه رسیده بقتل رسید مهدیقلی سلطان قادیلو استاجلو و محمد سلطان برادر سلیمان خلیفه
در معرکه بقتل رسیده علیقلی سلطان استانیش اغلی بعد از انهزام بجانب هندوستان رفت مصطفی خان
با اکثر مردم خود بسلامت بطبس رسید نزد اما بعد از چندگاه که در طبس بود و حفظ ان سرحد مینمود چون
رفت چون دست و پای در ان سرحد میزد اوزبکیه از و در حساب بودند تعلیم سلطان بودن او را
در تون شنیده با چهار هزار اوزبک بر سر او امد او در شهر بند بود و بند و قجان قدر انداز خراسانی
همراه داشت منقلای لشکر اوزبک خواستند که او را از شهر بند بصحرا کشند از حدود شهر بطریق فرار
بازگشتند مصطفی خان که از کیفیت و کمیت لشکر اوزبک و سرداران ایشان خبری نداشت از بازگشتن منقلای
دلیر شده بتعاقب ایشان بیرون امده اوزبکیه عطف عنان کرده جنگ در پیوستند و او با فوج قلیلی که همراه داشت
مردانه پای ثبات استوار داشته بمحاربه اعدا مشغول بود که رایت تعلیم سلطان بغلبه و ازدحام تمام نمایان
شد مجملا مصطفی خان در دریای حرب غوطه خورده بدست اوزبکیه درآمده بفرموده تعلیم سلطان بقتل رسید
و بسیاری از طبقه قزلباشیه درین معارک که بخبر بربوت شئامت امرای بدعهد بی اخلاص طاغی راه عدم نمودند

این اخبار



این اخبار در دار السلطنه قزوین بمسامع جاه و جلال رسید چون انطبقه براه رفته بودند تایید نیافته فی الحقیقه
هر یک بکفران نعمت گرفتار امده بدست جنود غیبی بجزا و سزا رسیدند اما حضرت اعلی از قضیه مصطفی خان
که مرد دلیر مردانه اخلاص گزین بود و از وفور غیرت و کمال مردانگی در ان جنگ فانی ان طبقه اختیار نموده
بود متاسف گردیده ایالت طبس را به تیمور سلطان کنگرلو قوم او که در درگاه معلی بود تفویض فرموده
بدانصوب فرستادند اما چون اوزبکیه در ان سرحد دست دراز نیا کردند و از عهده ضبط ان سرحد بیرون
نتوانست امد در ثانی الحال الکای طبس بمحراب خان قاجار که مرد مردانه و عاقل فرزانه و از شجعان روزگار
تفویض یافته بدانصوب فرستادند و او تا حین فتح خراسان ان سرحد را بواجبی ضبط نموده بود و مردانگیها
از و در ان سرحد سمت ظهور یافت که از سیاق کلام اینده بوضوح می پیوندد در اتمام حروف حقیقت این
قضایا را بنوعی که تسوید یافته از حضار ان معرکه استماع نمود درین سال خدر معلی سلطانم همشیره موسی
سلطان موصلو که حرم محترم شاه جنت مکان و والده معظمه نواب سکندرشان و اسمعیل میرزا بود و حضرت
اعلی شاهی ظل الهی بان جده گرامی بسیار بادب سلوک میفرمودند در دولتخانه مبارکه قزوین مریض گشته
بعالم بقا پیوست سن شریفش از هفتاد تجاوز نموده در مراحل هشتاد بود که سفر عقبی اختیار نمود
عورت خیره عابده زاهده عاقله بود در اواخر زمان شاه جنت مکان توفیق حج یافت از اثار خیرش
رباط خشکرود حوالی قزوین است که در زمان سلطنت فرزند ارجمندش سلطان محمد پادشاه بنا نموده
باتمام ان موفق گردید وقایع و سوانح سال خجسته مال نوسئیل موافق سنه ثلث و الف هجری که سال
هشتم جلوس همایون اعلی شاهی ظل الهی ایام ذکر انجمن افروزی کرد سلطان جشن جلوه نوروزی
کرد چون فصل شتا بنهایت انجامیده افسردگی جهان به بهجت و خرمی تبدیل یافت روی هوا
لخلخه امیز شد باد بهاری طرب انگیز شد شت طبیعت سیر و شکار گیلان که فی الواقع در فصل بهار از لطافت هوا
و کثرت ازهار از سایر ممالک و اقطار امتیاز تمام دارد از خاطر شهریار کامکار اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی
سر بر زد و با مضای ان عزیمت از مقر سلطنت در حرکت امده عنان توجه بانصوب انعطاف دادند و فرهاد خان
که در ان وقت حاکم گیلان بود جهت تهیه اسباب ضیافت و خدمت رخصت یافته در مقدمه روان شد
و حضرت اعلی چون بالکای طارم نزول اجلال فرموده چند روزی در موضع منجیل و خردیل کرد و قریب از قرای

طارم در دامن کوه واقع شده و خانها بر زبر یکدیگر ترتیب داده اند و باغات بسیار بر امن دیکده کشیده چشمهای
صافی خوشگوار از قلال کوه بپایان آمده از یک نهر جاری میگردد و در فصلی جنان بر قطعه از باغات آنجا
از کثرت شکوفه و ریحان از باغ جنان نشان میداد توقف فرموده بساط عیش و نشاط گسترانیدند و از
صباح تا رواح در مجلس بهشت آیین مقربان محفل ارم تزیین جام ارغوانی از دست ساقیان زهره جبین کشیده
صدای نوشانوش بگوش ساکنان فلک اطلس پوش میرسید و مطربان خوش آهنگ و مغنیان
تیز چنگ لحظه در کار خود درنگ نمی نمودند و همچنین جمیع مردم که در آنوقت ملازم رکاب نصرت انتساب بودند
از خواص و عوام و آقا و غلام بشرب مدام مشغولی نموده در آن چندروز داد فراغت و خوشدلی دادند و از آنجا
رایت جهانگشا برافراخته الکا کوهدم گیلان از غبار سم سمند شهریار جهان عطرسا گردید فرهادخان با اهالی
گیلان برسم استقبال بیرون آمده در شب نوروز این سال فرخفال در یورت کوهدم بموکب همایون پیوست
و اهالی گیلان بسعادت زمین بوس کامیاب گشته منظور نظر التفات شدند و حسین خان والی کوهدم شرف بساط
بوس دریافته بقدر امکان بوظایف خدمات قیام نموده اقامت ساوری بسیار انبار عساکر نصرت شعار
کرد علی الصباح که خسرو کواکب دست امید از دامن حوت کوتاه کرده در گردن حمل حمایل ساخت حضرت اعلی نیز سمند
گردون خرام را بجانب کوکه تحریک داده از آنجا خطه جنت نشان لاهیجان از یمن قدوم موکب همایون رشک باغ
جنان گردیده عموم مردم آن دیار از غبار سم سمند جهان پیما روشنایی دیده بینا حاصل کردند فرهادخان بوظایف
پیشکش و خدمات اقدام نموده و نسبت بتمامی امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت لوازم مهربانی بتقدیم رسانید
اما علیخان حاکم گیلان بیه پس که حسب الالتماس فرهادخان حضرت اعلی مجددا حکومت آن ولایت باو ارزانی داشته
بود قبل از ورود موکب مسعود بهمان دستور تمرد و عصیان که جبلی ذات او بود بظهور آورده عهود و مواثیق که
با فرهادخان بمیان آورده بود نابود انگاشته حشری انبوه از متجنده گیلان بامور یکه دور از طریق موافقت و
متابعت بود اقدام مینمود و محصلان که جهت ایصال باج و خراج همراه برده بود بی نیل مقصود بازگردانیده بود
بعد از وصول موکب فیروز بان ولایت بهمان شیوه مرعی داشته فرار ادبار اختیار کرد و بیکبارگی بساط حقوق
تربیت حضرت اعلی را از بسط خاطر در نوردیده روی از آستان سعادت آشیان برتافت و شرف عتبه بوسی
که موجب احراز سعادت او بود دریافت در لشکر نیز امیره مظفر برادر امیره سیاوش شیوه تمرد و عصیان پیش گرفته





شورافزای عرصه طغیان بود از بهجت لجه سیاست شاهانه در تموج آمده جمعی از عساکر فیروزی مآثر که در آنوقت
در ظل رایت فیروزی آیت مجتمع بودند بدفع او نامزد فرمودند فرهادخان چون در مبادی احوال باعث استخلاص
و تکفیل مهمات او شده بود درین وقت التماس و استدعا نمود که دفع فتنه آن بخت برگشته نابکار باو
حواله شود حسب الاستدعا سرکردگی لشکر فیروزی اثر اختصاص یافته بدان طرف روانه شد و یکهزار نفر
پیاده تفنگچی که از اصفهان حسب الفرمان آمده بودند برافقت او مامور شدند و حکم شد که پیادگان مذکور از
صوابدید الیاس بیک یساول صحبت قاجار در نگذرند و حکم جهانمطاع نفاذ پیوست که ذوالفقارخان قرامانلو
امیرالامرای آذربایجان با تمامی چریک آن ولایت از راه استاراد و طوالش در حرکت آمده تخت الکا لشکر را
از لوث وجود ارباب تمرد و عصیان پاک سازند و امیره مظفر برادر امیره سیاوش را که از بخت برگشتگی در آن
ملک شورافزا گشته راه مخالفت می سپرد بدست در آورده بدفع فتنه علیخان پردازد و حضرت اعلی بنفس نفیس
در بلده لاهیجان توقف فرموده فصل بهار را در آن ولایت بسیر و شکار گذرانیده همیشه بعشرت و کامرانی بسر میبردند
و از اهالی گیلان میر عباس که حاکم لشته نشا بود و حسینخان کوهدم همراه فرهادخان به بیه پس رفته و کیا فریدون
که مورد اعتقاد و یکجهت بود در ملازمت اشرف بوظایف خدمات قیام مینمود چندروزی هوای سیر
دریاکنار و نشاط شکار خوک در خاطر همایون جای گرفته در جنگل گیلان محلی است که خوک بسیار می باشد و همیشه
حکام گیلان در فصل بهار شکاران کوهسار رفته خوک بسیار صید مینمایند و شکار زنگول اشتهار دارد و
فی الواقع تماشای غریبست راقم حروف در صیدگاه در ملازمت اشرف بود ملاحظه نمود که حضرت اعلی
بانزده خوک قوی هیکل بزرگ که هر یک بر مثال گاوی بودند بنوک ناوک دلدوز شکار فرمودند در آنروز تهور و مردانگی
از آنحضرت مشاهده افتاد که خورد و بزرگ انگشت تحیر بدندان تعجب گزیدند تحسین آنمقال بر عالمیان پوشیده نیست
که مردم گیلان بغایت خفیف عقل و تیره رای و بی عاقبت اند و نهال تمامت آنجماعت در جویبار خلاف بالا کشیده
و از خوان مواهب ازلی جز مایده غدر و بیوفایی نچشیده اند و بوی مروت و مردمی بمشام ایشان نرسیده
عموم مردم آنجا بمرتبه طالب فتنه و آشوبند که اگر بزرگ زاده در عهد سلطان مستقلی باراده سلطنت و استقلال
روی به بیشه مخالفت و ضلال نهد مجموع خلایق بیدرنگ آهنگ ملازمت نموده در روز اول جمعیتی فاحش
دست میدهد و در همانروز بمجرد اسمیلی و استماع خبری که از بیخبری بدیشان رسانند عقد جمعیت انکرده پریشان

عاقبت از یکدیگر پاشیده بشامت ان گرفتار میگردند در روز دیگر اگر همین نوع قضیه روی نماید همان حرکت
از ایشان تقدیم میرسد و یا انکه بعض ایشان حاصل باشد که فردا نیز مثل ان گرفتار خواهند شد امروز را
مغتنم شمرده اصلا در عواقب امور تامل نمینمایند و جهت یکروزه دولت نااستوار خود را در عرصهٔ هلاک می اندازند
و دو یار اشنا با حقوق نمکخوردگی هرگز خالی از نفاق یکدیگر نبوده اند و هر یک گمان مضرتی از دیگری نجود می برده اند
چه بسیار این قسم اعمال ناهنجار قوم بدکردار اصدار یافته و بهما ناتاب و هوای املاک جز این تقاضا نمیکند
و در هر چند روز حاکمی در ان دیار از استقلال میزده و اکثر سرداران انجا به تیغ عدو کشته گشته سر در سر فتنه
و شورش نهاده اند از قومی چنین احتراز کردن در مذهب ائمهٔ خرد واجب بل اوجب ع همه کار این
سراسر جهالت ع بقومی چنین تکیه کردن خطالت ع القصه جهت تهیهٔ شکار شهریار کامکار مقرر فرموده
بودند که قریب ده هزار پیاده از مردم گیلان که شمه از صفات ایشان مذکور شد در انکوه جرکه انداخته
بعضی شکار را بمحل معین که از دو جانب چپر ساخته راه بیرون کرده بودند رانده جمعی دیگر در میان دره
بر درخت چیدر ابادار سفیدمهره و تفنگ رم دهند مجملا حضرت شاه جمجاه بتائید اله با معدودی از
مقربان درگاه و جمعی کثیر از عظما و مردم گیلان بشکارگاه توجه فرموده شب در موضع ملاط که دخمهٔ سلاطین
کیان در انجاست و در دامنهٔ کوه بر درخت واقع شده تاریخ بسیار در انجا می باشد و فی الواقع از مواضع
لطیفهٔ گیلانست نزول فرموده روز دیگر شکارگاه از فر قدوم بادشاه جمجاه زیب و زینت یافته چون
بمیان دره درآمدند حکم فرمودند که تفنگچیان بکار خود مشغول شوند و گوش کردون از صدای سفیدمهره
و تفنگ کر گشت و از دود باروط تمام جنگل تیره و تاریک گشت و انحضرت از غایت تهور و شجاعت که از
اجداد بزرگوار بل وصی سید ابرار یادگار دارند اصلا از ازدحام انقوم بی باک باک نداشتند در ان عرصه
تک و تاز فرموده متقابل دره از انقوم حساب بر نمیگرفتند اگر چه عقلا این رای را دور از اندیشهٔ حزم و طریق
احتیاط شمرده اند چه سلاطین کامکار را ملاحظهٔ حزم و احتیاط از مهمات کارخانهٔ سلطنت است اما حضرت بادشاه
علی الاطلاق بنوعی صلابت و مهابت انحضرت را در دلهای دوست و دشمن جای داده که هیچ افریده را یارای
ان نیست که نسبت بانحضرت غدری در خاطر خطور کند و پیداست که افتاب عالمتاب را از تعرض خیل ستارگان
چه نقصان اید و چون عنایت پروردگار عالمیان شامل حال این شاه ستوده خصال است تکیه بر لطف ربانی





و دولت خداداد کرده اصلا از ان کرده انبوه دغدغه بخاطر عاطر راه نمیدادند و پیوسته در امثال این
امور زبان خجسته بیان باین مقال گویا گردانیده اند ع هزار دشمنم ار میکنند قصد هلاک ع گرم تو
دوستی از دشمنان ندارم باک ع و همچنین در کنار دریا با دو ندیم در میان ناوی نشسته عنان ان
بدست جمعی گیلکان بی عاقبت کشتیبان داده از سفیدرود بانطرف اب که از اعوان و انصار خسرو
کامیاب دریا نبود مدتی متمادی سیر میفرمودند تا انکه بعد از زمانی دیر با جمعی از مقربان و مخصوصان
زورقها از گیلکان کشتیبان ستانده عبور نمودند القصه نواب همایون چند روز در اطراف و جوانب
دریا کنار که شایستهٔ سیر و شکار بود سیر فرموده دیگر باره خطهٔ لاهیجان بفر قدوم سعادت لزوم
غیرت افزای بهشت برین گردید و در خلال این احوال یکی از معتمدان امیره سیاوش والی کسکر
که هنوز مقید و محبوس بود از گسکر بدرگاه جهان پناه امده از روی دولتخواهی بمسامع جلال شاهنشاهی
رسانید که امیرهٔ مذکور مخلص خود را از حبس و قید در مخالفت برادر و اولاد تصور نموده پیوسته اثر را
بمخالفت و عصیان ترغیب مینماید و مراسلات از نهانی به برادرش میرسد و یکی از ان کتابات که مبنی
بر حکایت مذکور بود بنظر اشرف رسانیده ازین حرکت نایرهٔ حمیت و غضب شاهانه که درباره او
بزلال مروت و مرحمت انطفا پذیرفته بود دیگر باره اشتعال یافته بقتل او فرمان دادند اگر چه انشخص را ظاهرا
از عرض اینحکایت غرض اظهار دولتخواهی بود اما انچه مرکوز خاطر و مقتضای طبیعت او بود چنانچه در باب
مردم گیلان سمت گذارش یافت بعمل اورده و شهریار پاک اعتقاد بنابر انکه انشخص حقوق تربیت امیرهٔ
مذکور را بر طاق نسیان نهاده نسبت بولی نعمت کفران ورزیده باین امر اقدام نموده بقتل او نیز فرمان
داده هر دو در یک ساعت در برابر یکدیگر از دست ساقی اجل شربت فنا چشیدند و فی الحقیقه هر دو را
کفران نعمت دامنگیر گشته بجزای عمل خود رسیدند و چون قریب دو ماه از نوروز سلطانی گذشت و گرما
روی باشتداد اورد رایات نصرت ایات عزم مراجعت کرده عظمای گیلان خصوصا کیا فریدون را
بصنوف نوازش اختصاص داده بخلعتهای فاخره و تاج و کمر مرصع سرافراز و گرامی گردانیدند و روی سعادت
بمستقر عز و شرف نهاده دار الموحدین قزوین بیمن مقدم شهریار ستوده ایین رشک اعلی علیین گشت **ذکر**
**عصیان و طغیان علیخان در گیلان و لشکر فرستادن بوسیله او و گرفتاری ان مخذول و جمعی از مفسدان**

بنیروی دولت ابدبنیان چون علیخان بسعی واهتمام فرهاد خان بار دیگر بر سریر حکومت گیلان بیه پس
متمکن گشته رایت استقلال برافراشته همگی سپاهیان انولایت که بجلادت وشجاعت از سایر مردم
گیلان امتیاز دارند بر سر او جمعیت نموده چون متغلب بود وهوای خودسری در سر داشت در اندک
وقتی خلل فاحش بدماغ او راه یافته بزیادتی مال وعقار وعهد نااستوار گیلانیان غدار مغرور گشته
قدم از دایره اطاعت بیرون نهاده وعهود ومواثیق که با فرهاد خان درمیان آورده بود نابود انگاشته
باظهار کلمه عصیان زبان برگشاد ودر انوقت که الکاء گیلان بیه پس بفر قدوم همایون شهریار پاک
کیش نیکو اندیش بر عرصه جنان بهشتی گرفت از عدم مساعدت بخت وبرگشتگی اقبال شرف
خاکبوس انقبله آمال درنیافت وبخیال محال با لشکر منصور بترتیب لشکر واسباب قتال وجدال
پرداخت ودر راهها وگذارها جرها بریده شوارع را مضبوط ساخت واز نمیمی غافل افتاده که صعوه
حقیر را تاب چنگال شهباز بلند پرواز اوج اقبال نیست عاقبت بشامت این جرات وجسارت در عرصه
زوال ونکال آمد القصه چون خبر همایون فال شهریار بیهمال سایه وصول بر دیار گیلان انداخت وخبر
عصیان او بر پیشگاه ضمیر انور تافت امواج بحر غضب پادشاهی متلاطم گشته عساکر گردون مآثر جهت
مذکور شد بسرکردگی فرهاد خان بر سر او رفتند چون از سفیدرود عبور نموده روی بالکای بیه پس
نهادند بمجرد آوازه وصول عساکر منصور تزلزل بحال نافرجام او راه یافته مرتبه آن جمعیت وازدحام
روی بتفرقه وپراکندگی نهاده وفوج فوج سرداران انقوم از آن جاهل نادان روگردان شده
بخدمت جناب خان مبادرت مینمودند واکثر محال بیه پس از عبور لشکر قیامت اثر پایمال حوادث
ونوایب گشت وهر کس درآمدن تعلل دارند اموال وجهات او در عرصه نهب وغارت آمد وعلیخان
آثار ضعف وانکسار از ناصیه احوال خود مشاهده نموده اکثر اعوان وانصارش راه فرار پیش گرفتند
بادلی پرغم همعنان محنت وندم روی بالکاء قومن که مسکن قدیم جد و پدر او بود نهاد ومردم انجا نیز
از اطاعت او سر باززده طریق موافقت نسپردند واز امداد واعانت امیره مظفر نیز که از نهیب لشکر آذربایجان
بحال خود درمانده بود مایوس گشته باخود اندیشه نمود که بکام وناکام عروس مملکت را طلاق گفته نقود
وجواهر ونفایس اموال خود را برکنار دریا برود واز انجا درکشتی نشسته نیم جانی از آن ورطه هلاک بساحل

نجات

۷۳

نجات رساند چون فرهاد خان جمعی از دلیران بیشه هیجا را بضبط دریاکنار نامزد فرموده بود آن تدبیر نیز
موافق تقدیر نیفتاد
چو شد بخت بیدار او جفت خواب ۞ بروبسته شد راه ورای صواب ۞
پشیمان شد از هر چه خود کرده بود ۞ ولیکن ندامت نمیداشت سود ۞ آخر الامر لاعلاج شده بموضع زرخ
از اعمال قومن که مولد ومنشاء علیخان واجداد اوست پناه برده اکثر مردم انجا بجهت او همه وقت
میداشتند وخدمتش با معدودی از هواخواهان خود ومردم زرخ بکوههای سخت ودرههای پر درخت
قریب بانجا که از تشابک اشجار نور آفتاب بدشواری ذره ذره بران تافتی وار بسیاری اغصان
واوراق باد صبا را مجال وزیدن در انجا نبودی بحصن حصینه شرایط حزم واحتیاط قیام مینمودند و
سرداران بیه پس بتکلیف تفحص وتجسس او مشغول گشتند بعد از چندروز بتحقیق پیوست که بموضع زرخ
رفته ودر کوه وبیشه انجا که راههای خطیر پرصعوبت دارد آرام گرفته بعد از استماع این خبر فرهاد خان امر
فرمود که غازیان شجاعت دثار اطراف کوه وبیشه را مرکز وار درمیان گرفت بردور آن محیط گشتند وگروه
پیاده سر بکوه وبیشه نهاده از عقبات صعب المسالک که از کثرت درخت وزمینهای پرگل ولای
وسخت جنود اندیشه را عبور از انجا دور مینمود بالا رفته آثار جلادت وشجاعت بظهور رسانیدند و
از انجانب علیخان با هواخواهان خود که سردفتر ایشان کامران تولمی بود بسر ممانعت درردی کشید بقدر
امکان در حفظ جان خود میکوشیدند واکثر اوقات بیکدیگر رسیده بین الفریقین نیران محاربه ومجادله
اشتعال یافت واو هر شب جایی وهر لحظه مکانی بسر برده از نهیب جنود ظفر ورود که کوه ودشت پیش
ایشان یکسان بود لحظه در یک منزل قرار وآرام نداشت وباین ونیره قریب دو ماه روزگار بسر گذرانید و
چندمرتبه غازیان درمیان بیشه باو رسیده جنگ در پیوسته بسیاری از ایشان را بقتل آورده او را منهزم
ساخته اند وبار خود را بگوشه کشیده واز جانب آذربایجان ذوالفقار خان با ده هزار سوار وپیاده
انولایت را جمع نموده برحسب فرمان روانه گیلان شد واز راه آستارا وطوالش بر سر لشکر آمده در الکاء
گیلان ساير شوارع را مضبوط ساخته بود آتش نهب وغارت در انولایت افروخته گشت وامیره مظفر با مردم
لشکر وسران امیره سیاوش که طوعا او کرها در انوقت با او اتفاق نموده بود در بیوت خود پای ثبات
فشرده مستعد رزم وپیکار گشتند وذوالفقار خان با لشکر آذربایجان بر سر ایشان تاخته حربی صعب اتفاق

افتاد و جمعی نامعدود از مردم لشکر بقتل رسیده اموال و اسباب ایشان در عرصه تاراج آمده امیره مذکور
باتفاق رفقا طریق انهزام پیش گرفته از همه جانب راه فرار مسدود یافت و سیلاب بلا را
محیط دیده حیران و سرگردان قدم در جنگلستان نهاد و بسیاری از زنان و کودکان لشکر
بذل اسیر گرفتار شدند و بقیة السیف جهت محافظت اهل و عیال دل بر اطاعت و انقیاد نهاده
باردوی ذوالفقارخان مجتمع گشتند و بجان و مال امان یافتند و غازیان شیرشکار بطلب امیره مظفر
و برادرزاده‌ها قدم در بیشه و کوه نهاده بتفحص مشغول گشتند و عاقبت در محلی او را دریافته بر سر او تاختند
و مشارالیه را با رفقا در میان گرفتند و ایشان دل از جان گرفته بقدر طاقت و توان می‌نمودند
تا آنکه از ستیز و آویز عاجز گشته راه فرار مسدود یافتند و جز گرفتاری چاره نجستند غازیان ظفر
فرجام امیره مذکور را با برادرزاده‌ها گرفته آوردند ذوالفقارخان بعد از گرفتاری ایشان متوجه
اردوی فرهادخان گشته باو ملحق شدند و از آنجانب نیز عساکر ظفرمآثر فراز و نشیب کوه و بیشه را
فرو گرفته در گرفتن علیخان سعی و اهتمام مینمودند چنانچه زمان زمان کار بر او تنگتر میشد و بهر جانب
توجه مینمود فوجی از شیران بیشه کارزار در آنجا مستعد رزم و پیکار بودند ناچار با کمال اضطرار
در ظلمت لیل بی اطلاع لشکر و خیل با چند نفر از هواخواهان مثل کامران و غیران که با او یکدل و یکجهت
بودند از بیشه بیرون آمدند و چون قراولان لشکر منصور از نزدیک و دور آنحدود را احاطه نموده راه
بیرون شدن مسدود بود روی بآن دانی (?) آنموضع آورده بمنزل یکی از اوسط الناس در آمده باو ملتجی شدند
و صاحب آنخانه را کمال جوانمردی بخلاف اطوار گیلانیان مقدم ایشان را گرامی داشته و در محافظت
ایشان بر شرافت (?) و بقدر امکان بخدمات قیام نموده در اخفای ایشان میکوشید و غازیان شیر
شکار همچنان در آن بیشه متفحص بودند و اثری از و نمی‌یافتند و اصلا این معنی در خاطر خطور
نمیکرد که خدمت در خانها متواری باشد زیرا که در اکثر خانها غازیان عظام نزول نموده مسکن و ماوا
داشتند و محال مینمود که مردم آن ده باین امر غریب جرأت و جسارت نمایند القصه چون این مقابله امتداد
یافت و هیچ چهره مقصود از نقاب حجاب جلوه نمینمود از این رهگذر عساکر ظفرمآل را کمال ملال دست داده
لحظه خواب و آرام نداشتند تا آنکه نسیم مراد از مهب آرزو وزیدن آغاز نهاده بشارت گرفتاری دشمن

بمعسکر



بمعسکر ظفرقرین رسید حقیقت گرفتاری او آنست که جمعی از غازیان که در آنحوالی مقام داشتند بوئی از آنحال
استشمام نموده بآن مقام تفحص در آمدند صاحب آنخانه مهمانان خود را از آنحال خبردار کرد بالضروره ایشان
از آنجا بیرون آمده باز روی بجنگل آوردند و فوجی از غازیان خبردار گشته قدم در پی ایشان نهادند و در کنار
بیشه بایشان رسیده از جانبین دست بآلت کارزار برده آتش حرب افروخته گشت و مخالفان بنوک
ناوک دلدوز شیر غازیان را از خود دور کرده جمعی زخمدار شدند و چند نفر بقتل رسیدند دلیران رزم آزمای
اصلا از کثرت سهام ایشان اندیشه ناکرده سر از دنبال علیخان بر نمیداشتند یکی از قورچیان
ترکمان حیدربیگ دولو اغلی نام باو رسیده دو تیر کاری از کامران رفیق علیخان خورده با وجود
آنحال پیاده بر سر او تاخته به نیروی دولت روزافزون دست در کمر انداخته نگاهداشت و کامران
مذکور بتصور آنکه علیخان را از دست او خلاص سازد با شمشیر برهنه بر سر او دویده چند زخم بر زد و مشارالیه
از کمال غیرت و مردانگی دست از و نداشت و چون زخمهای مهلک یافته بود و دست او از کار رفته
قدرت آن نداشت که علیخان را در قید گرفتاری آورد اما چندان نگاه داشت که یکی از غازیان رسیده
از پس سر علیخان در آمد و او را در بغل کشید و دیگری کامران را در آغوش گرفت و همچنین یکیک رفقای او
گرفتار گشتند تا خبر یافتن عساکر نصرت مآثر از آنحال و هجوم غازیان ظفرمآل مخالفان در قید سلاسل
و اغلال در آمده و بخدمت جناب خان آوردند و ایشان نیز با امیره مظفر و برادرزاده‌ها در بند و زنجیر کشیده حقیقت
گرفتاری مخالفان دولت عرضه داشت پایه سریر خلافت مصیر گشت بندگان حضرت اعلی شاهی ظل
الهی فرهادخان را بتلطفات از حد بیرون نوازش نموده منتهی او را گرفته بود بخلع فاخره و کمر مرصع و جیقه
و پنجاه هزار دینار تبریزی که پنجاه تومان عراقی باشد سرافراز ساختند و چون حیدربیگ آثار جلادت بظهور آورده
بدرجه شهادت رسیده بود شهریار کامکار بازماندگان او را نوازش فرموده بین الاقران بعنایات خسروانه
و خلع فاخره شاهانه سرافرازی یافتند و حکومت ولایت لشکر (?) با بدال سلطان قاجار شفقت شد القصه دهقان و
حسب الفرمان شهریار گیتی ستان مهمات گیلان را از رعیت و لیام (?) بر حسب مرام سرانجام داده باتفاق ذوالفقار
خان و عساکر ظفرنشان و عظمای گیلان روی بآستان سعادت آشیان نهادند چون بحوالی دارالسلطنه
قزوین رسیدند حسب الامر اعلی جمیع مردم شهر از اجامره و اوباش و مردم مسخره و جلاف و معرکه گیران با دایره

ودهل وتنبک باستقبال علیخان رفته حضرتش را بآیین و حشمت تمام بشهر آورده در برابر ایوان چهل ستون
بنظر شهریار کامکار درآمدند و روزگار درآمده و روزگار مضمون انتقال بزبان حال ادا مینمود
سری که گردن از امرت کشید گردنش بر آستان تو اینک کشان کشان آورد حضرت پادشاه موید
کامکار با گرفتاران بزبان سرزنش عتاب و خطاب فرموده ایشان سر خجالت در پیش افکنده
حسب الحکم ایشانرا بمنزل شیخ احمد آقا داروغه قزوین برده بعد از چند روز مقرر شد که شیخ احمد آقا
ایشانرا بقلعه الموت برده بمستحفظان قلعه سپارد و مشارالیه ایشانرا بقلعه برده بمستحفظان قلعه
سپرده دیگر خبری از ایشان نیامد و چون از زمره گرفتاران کامران که خمیرمایه فساد گیلان بود چون
شجاع دلیری بود بواسطه حقیقت و وفاداری و نیکو خدمتیها که نسبت بعلیخان از او ظاهر شده بود
حضرت شاه جمجاه جمیع زلات او را حمل بر نمک خوردگی و احقاق حقوق ولینعمت کرده از سر خون او
درگذشت و منظور نظر عاطفت و التفات گشته در آنروز او را از حلقه زنجیر بیرون آورده سرتا پا خلعت
شاهانه در او پوشیدند و بسمت ملازمت خاصه شریفه موسوم گشت سبحان الله این چه بوالعجبیهاست
که از پس پرده غیب بمنصه ظهور می آمد گمان خلایق این بود که چون کامران باعث تمرد و عصیان علیخان
و باقی فساد گیلان بود جهت عبرت دشمنان بنوعی مورد سیاست و غضب پادشاه گیتی ستان
خواهد گشت که منظور عالمیان گردد و جمیع مردم منتظر بودند که از موقف جلال برنهج حکم سیاست او
جاری خواهد شد چون اراده خالق برخلاف قرارداد خلایق بود این صورت روی نمود ؛ اگر تیغ عالم
بجنبد ز جای ؛ نبرد رگی تا نخواهد خدای ذکر گرفتاری بقیه یاغیان گیلان و مآل حال ایشان بعد از گرفتاری
علیخان فتنه گیلان تسکین یافته از یاغیان به بنس بوسعید و طالشه کولی که باعث فتنه و فساد گیلان
بودند در بیشه ها و جنگلها متواری گشته هر روز در مکانی و هر شب در مقامی بسر می بردند مکرر از جانب نواب
اعلی استمالت نامها بایشان ارسال یافت که هرگاه از کرده نادم بوده روی ارادت بدین آستان
نهند تقصیرات ایشان بعفو و اغماض مقرون گشته مورد مشفقت شاهانه خواهند شد توفیق این سعادت
نیافتند بعد از چندگاه بوسعید بلاهیجان بخانه کیا فریدون آمده باو توسل جست که او را بپایه سریر اعلی
آورده استدعای عفو تقصیرات او نماید کیا فریدون حقیقت بخدمت اشرف عرض کرد بندگان حضرت





اعلی شاهی بالهام ملهم غیبی بکیا فریدون پیغام فرستادند که از غدر او ایمن نبوده باشد و بزودی او را
بپایه سریر اعلی فرستد بوسعید مذکور چند روز در خانه کیا فریدون مهمان بود و مشارالیه در تهیه
اسباب سفر او نموده بجهت اطمینان خاطر مشارالیه اراده داشت که خود او را برداشته بخدمت اشرف
آورد در این اثنا هیچانکه بر خاطر الهام پذیر خطور نموده بود با کیا فریدون غدر نموده انتهاز فرصت کرده
علی الغفله در فضای بیرون خانه مشارالیه تیغ غدر و نامردی در او نهاده او را بدرجه شهادت رسانید
و با سه چهار نفر یاغی بیدولت که با او بودند روی به بیشه و جنگل نهاد و چون خبر کشته شدن کیا فریدون
بسامع جلال رسید شیخ احمد آقا حاکم قزوین را بگیلان فرستادند که مردم گیلان را به پیدا کردن
بوسعید و طالشه کولی خبر نمایند و الکا بالکا از صواحب املاک موچلکا گیرند که هیچکس شب ایشانرا
در خانه خود راه ندهد و در هر جا گمان داشته باشند گرفته بحاکم آنجا سپارند و همچنین قنبر بیک قوزی
بیوکلو را با جمعی از عساکر از راه کوهدم بگرفتن طالشه کولی مامور فرموده حکم شد که مردم اوزبابجان و کسکر
و طوالش و بیه پس هجوم نموده در هر جا باشد او را پیدا کنند و فرمانبرداران بفرموده عمل نموده بعد
از سعی بسیار بوسعید را آغازیان صوفی ملازمان ولی سلطان حاکم رانکوه و طالشه کولی را با چند نفر
از ملازمان و اقوام مردم کوهدم ملازمان حسین خان کوهدمی گرفته بنظر اشرف درآوردند بوسعید چون
شجاع دلیر بود چون نسبت بکیا فریدون غدر نموده نامردی بظهور آورد و مرتکب عمل شنیعی شد
محل اعتماد نبود شحنه سیاست بقتل او پرداخت و گناه طالشه کولی و اقوام او را بخشیدند بعد از
چندگاه خیانت او ظاهر شد که بر رفقای خود که تا غایت بدست نیامده بودند نوشته بود که در یاغیگری
راسخ بوده اطاعت قزلباش مکنید بعد از صدور این خیانت بسعی میرعباس بقتل رسیدند و از
امرای گیلان سوای میرعباس صاحب وجودی نماند و بعد از این قضایا مشارالیه از غایت بیعقلی
مستدعی سپهسالاری لاهیجان و مهمات گیلان شد و این اراده باعث قتل او گشت شبی از شبها
که حضرت اعلی در میدان سعادت آباد قزوین بسیر و تماشای چراغان مشغول بودند ملک جهانگیر لجوری
که در آنوقت از مقربان بساط عزت بود در مجلس بدمستی آغاز نهاده شمشیر از غلاف کشیده گاهی از روی
کیفیت و گاهی بظرافت بحاضران حمله میشود در این اثنا خود را بمیر عباس رسانیده بزخمهای متعدد او را از پای

دراورد بعد از ان خواجه سلطان محمود برادر خواجه حسام الدین وکیل خان احمد را که در بدایت حال باستقلال
رفته فتنه در گیلان انداخت براه عدم فرستاد همگنان حمل بر مستی و دیوانگی او کردند اما خرد منشان
خرده بین دانستند که بی اشاره ناظمان ناظم جهانداری نبود بعد از قتل میر عباس بار گیلانیان
بی اعتماد شده صاحب وجودی از سپاهیان گیلان نماند **ذکر سوانحی که بعد از گرفتاری علیخان و طالشان**
**گیلان روی نمود** چون خاطر خطیر شهریار جهان از مهمات گیلان فراغت یافت چندروزی در دار السلطنه
قزوین لوای عیش و عشرت برافراشته حکم قضا امضا بنفاذ پیوست که میدان سعادت اباد را آذین
بسته چراغان کنند و الیبان بیک بادل صحبت قاجار بدین خدمت مامور شده دکاکین اطراف
میدان بر امرا و ارکان دولت قاهره و یوزباشیان و قورچیان و ملازمان درگاه و مردم شهر دارد
و بازار تقسیم رفت و حکم شد که هر کس دکانی را که رسد اوست دوازده ذرع پیش اورده چوبها و ستونها
استوار کرده چهار طاقها در میانه هر مرتبه از مراتب که پیش امده نصب نمایند و روی انها را چراغها تعبیه
کرده فانوسها اویزند چنانچه در هر دکانی زیاده از یکهزار چراغ و فانوس تعبیه شود زبس شمع فانوس
کافروختند دل روشنان فلک سوختند مجملا اطراف میدان سعادت اباد قزوین از صفای آذین
بندی و کثرت شمع و چراغ رشک سپهر برین گشته حضرت اعلی چند شبانروز دران مکان طرب انگیز
و عمارات جهان نما که در جانب شرقی و غربی میدان احداث کرده شهریار جهان است بسر برده اوقات
شریف بعیش و شادکامی و چوگان بازی و قبق اندازی میگذرانیدند و بعد از انکه از جشن و صحبت
میدان دلگیر شدند بمهمات ضروری سلطنت پرداخته چون ایالت لاهیجان و امیر الامرایی گیلان
بیه پیش بدرویش محمد خان روملو عنایت شده بود ایالت شیراز در عوض بفرهاد خان تعلق گرفت
و چون اکثر مهمات ممالکی که در حوزه تصرف اولیای دولت روزافزون بود حسب المدعا فیصل یافته بود
و حکام خودرای را برانداخته جمعی از تربیت یافتگان جان نثار بحکومت معین شده بودند و مهمات کوه
گیلویه و خوزستان که در تصرف امرای افشار بود تا غایت نظام و نسق نیافته بود و حکام انجا که در ایام فتن
و فتور بخود سر ان ملک استیلا یافته بودند بدستور بحکومت قیام داشتند و اگرچه فی الجمله بازگشتی بدرگاه
جهان پناه مینمودند اما خاطر اشرف از جانب ایشان خصوصا کوتوال قلعه سلاسل شوشتر که در متانت

و استحکام



و استحکام شهره آفاق و از قلاع ممالک و اقطار طاق است جمع نبود و اذعان اوامر پادشاهی بنوعی که مرغوب
طبع مبارک باشد نمیکردند و از میر مبارک والی عربستان بی ادبیها بمنصه ظهور میرسید و اراده خاطر خطیر ان بود
که جهت نظام و نسق خوزستان و سرحد عربستان و کوه گیلویه نهضت همایون بانطرف واقع شود و قبایل
افشار که قبایح اطوار خود دانسته از نه کار خبر یافته بودند بفکر کار خود افتاده با سید مبارک امیزش نموده
عربستان را ملتجا میدانستند بنابران مراد بیک جلودار باشی شاملو را که محل اعتماد شاهانه بود جهت
رسانیدن مژده نهضت همایون و تحقیق حالات ان سرحد و بدست اوردن قلعه شوشتر بدانصوب فرستاده
جمعی از تفنگچیان چغتای و خراسانی را جهت محافظت قلعه رفیق او ساختند و مشار الیه متوجه شوشتر گشته
شاهوردی خان رفتار که حاکم انجا بود بخلاف رای اعیان لشکر از روی دولتخواهی و انقیاد پیش امده
مراد بیک را اعزاز و احترام نموده او را بقلعه برده کلید قلعه را باو سپرد و اراده نموده بود که خود از قلعه بیرون رود
و مراد بیک مانع شده او را استمالت غایات شاهی گردانید و سایر مردم را از قلعه بیرون کرد اما بالاخره
از تسلط جماعت افشار ترسیده شاهوردی خان را که همراه انجماعت بود در قلعه گرفته بقتل اورد و طایفه تف
افشار را بر خود شورانیده و میانه ایشان فتنه و اشوب بالا گرفت و مراد بیک قلعه را کشیده باتفاق
تفنگچیان بحفظ و حراست قیام مینمود و اعیان لشکر افشار بسید مبارک توسل جسته ازو استعانت نمودند
و سید مبارک با وجود انکه مردم از اخلاص و دولتخواهی این دودمان میزد و سید ناصر پسر خود را جهت صدق
اینمعنی بپایه سریر اعلی فرستاده در خدمت اشرف بود باغوا و تحریک افشاران عربستان لشکر بخوزستان کشیده
دزفول را بحیطه تصرف در اورده بر سر قلعه شوشتر امده محاصره نمود و چون حقیقت این حال بعرض حاجبان
بارگاه جاه و جلال رسید و قبل از ان شاهوردی خان عباسی نیز با جمعی از الوار که با او بودند بلرستان
امده بر سر سلطان حسین عمزاده اش که حاکم لرستان شده بود ایلغار نموده او را گرفته بقتل اورده اراده داشت
که دیگر باره در لرستان علم تسلط و اقتدار افرازد اما از قهر پادشاهی اندیشیده مکنون خاطر خود را بظهور
نمیتوانست اورد در حدود لرستان حرکت المذبوحی میکرد رای جهان ارا اقتضای ان نمود که بجهت انتظام
این احوال رایات جلال بدانطرف نهضت نماید نیکخواهان دولت قاهره عرض کردند که اگر مهمات انولایت بعهده
اهتمام یکی از غلامان درگاه شود بکفایت مقرون میگردد و احتیاج نهضت موکب همایون نیست بنابران نظم و نسق

انشر حدرا از بروجرد کرستان تا اقصی عربستان برای درویش دربرنیکو رای حاتم بیک و فرهاد خان
مفوض فرموده بدانصوب فرستادند و جمعی از امراء عظام خصوصا حسین خان شاملو و بدر خان مهردار
دغیرهم و یوزباشیان و قورچیان ظفر فرجام را بمرافقت ایشان تعیین فرموده روانه نمودند و بندگان
حضرت اعلی شاهی بعظمت و کامرانی متوجه سیر کاشان و صفاهان گردیده چندگاه دران حدود بعشرت
برآسودند و از انجا بدار السلطنه قزوین معاودت فرموده زمستان را در قزوین بعیش و کامرانی
گذرانیدند ذکر لشکر فرستادن بخوزستان و عربستان بسرکردگی اعتماد الدوله و فرهاد خان و انتظام
مهمات آنطرف برحسب فرمان چون اعتماد الدوله و فرهاد خان در قزوین از خدمت اشرف جدا شده
از راه لرستان روانه مقصد گشتند بخرماباد رسیدند شاهوردی خان عباسی که در کمال خوف
و بیم در انحدود بی سر و سامان میگشت کسان معتمد بخدمت ایشان و امراء عظام فرستاده اظهار
غلامی و بندگی درگاه شاهی و ندامت و پشیمانی از اعمال سابقه نموده دست در دامن عجز و بیچارگی زده
بوساطت ایشان استدعای عفو زلات خود نمود ایشان نیز جهت تالیف قلوب و اطمینان خاطر والی
عربستان و حکام کوه گیلویه صلاح دولت دران دانستند که او را مشمول عنایت شاهی ساخته مجددا
بتفویض حکومت لرستان سربلند گردانید لهذا حکم استمالت باسم او صدور یافته خاطر او را بعواطف
ارجمند خسروانه اطمینان بخشیدند و طالب ملاقات گشتند مشار الیه از خوف و دهشتی که داشت جرات
ملاقات نمیکرد و سخن در میان آمده بعد از تکرار آمد و شد و اطمینان خاطر او فرهاد خان و اعتماد الدوله با معدودی
جریده بمزار یکی از اکابر اهل الله که دران حدود است رفته شاهوردی خان نیز با دویست نفر حاضر شده با ایشان
ملاقات نموده اظهار غلامی بندگان اعلی شاهی نمود و قسم مغلظه یاد کرد که اگر مرحمت شاهی رقم عفو بر جریده
عصیان این غلام کشد مدت العمر از جاده خدمتکاری عدول ننمایم و فرهاد خان و اعتماد الدوله هرچند میدانستند
که کلام او از صدق و عاریت بمصلحت وقت عمل نموده او را بعواطف خسروانه امیدوار گردانیدند و مجددا ایالت
آنولایت را باو تفویض نموده خلعت فاخره شاهی درو پوشیدند و قلعه خرماباد را خالی کرده بتصرف او
دادند و مشار الیه بشکرانه عاطفت شاهانه یکهزار تومان پیشکش قبول نمود که بدیوان اعلی جواب گوید و بارکان
دولت خدمات لایق تقدیم رساند بعد از تفضل معامله او چون خبر محاصره شوشتر متواتر رسید کوچ کرده

ازکوتل



از کوتل گیلان در نهایت صعوبت و درازی سابقه عبور لشکر از انجا کمتر واقع شده بجهت نزدیکی آن راه
اختیار نموده روانه شدند و بنیروی دولت قاهره بسلامت از آن کوتل عبور نموده قدم بولایت خوزستان
و عربستان نهادند سید مبارک چون آوازه لشکر قزلباش شنید تزلزل به بنیان ثبات و قرارش راه
یافته جمعی که در قول بودند بعد از مشاهده طلیعه لشکر قزلباش فرار نموده بدو پیوستند و چون عساکر
منصوره قریب بشوشتر رسیدند سید مبارک قرین یأس و حرمان از پای قلعه کوچ کرده بجویزه که ملاذ
و محل اقامت او بود رفت و عساکر منصوره قریب بظاهر خطه شوشتر رسیده نزول نمودند و ایالت آنولایت
حسب الفرمان قضا جریان بمهدیقلیخان شاملو تعلق گرفت و ارکان دولت قاهره شهر و قلعه را باو سپرده
مهمات آنجا را انتظام دادند و ابهت عظیم بر سید مبارک استیلا یافته کسی بخدمت امراء فرستاده در مقام اعتذار
آمد و اظهار غلامی و اخلاص این دولت کرده فرستادن سید ناصر پسرش را که یکدو سال قبل ازین بپایه
سریر اعلی فرستاده بود دلیل بندگی و حجت و برهان غلامی خود ساخت و در باب آمدن بر سر شوشتر از بدسلوکی
مراد آقا و جلودار و بی اعتدالی او شکوه نموده بعذرهای مموهه تمسک جست و حضرت اعلی سفارشش فرموده
بودند که هرگاه سید مبارک در مقام اعتذار و بندگی باشد جهت نسبت سیادت و تشیع فطری زلات او
بعفو مقرونست چون صلاح دولت دران نبود که پرده آزرم از روی کار او بر دارند او را در سلک مخالفان شمرده ازین
دولت مایوس گردانند حسب الفرمان قضا جریان عذرهای او پذیرفته او را استمالت و عنایات و التفات شاهی
گردانیدند و پیغام کردند که صدق قول او وقتی ظاهر میشود که آمده امراء عظام شاهی را ملاقات نماید سید مبارک
دغدغه تمام در آمدن داشت بعد از قیل و قال بسیار و آمد و شد سفیران اعتماد الدوله و فرهاد خان و امرای
عظام همین سطوت قاهره شاهی از جنود اعراب نیندیشیده جهت اطمینان خاطر سید مبارک با معدودی
از اردوی قزلباش جدا شده چند فرسخ بجانب جویزه رفتند سید مبارک با جمعی انبوه بدانجا آمده با کمال خوف
و دهشت بملاقات امرا رسید و امرا بی ادبیهای او را که بظهور آورده بود خاطرنشان او کرده گفتند که حضرت
اعلی بجهت سیادت و انتساب او بدودمان نبوت و ولایت و تشیع فطری رقم عفو بر زلات
تو کشیده اند اگر بر جاده اخلاص مستقیم بوده بتدارک مافات قیام نمائی و بعد الیوم بنوعی سلوک کنی که آثار
اخلاص و یکجهتی و حسن ارادت و اخلاص تو بظهور رسد حکومت عربستان بدستور سابق بر تو مسلم

خواهد شد و اگر بگر مو خلاف بندگی از تو صادر گردد در تنبیه قلع و استیصال دودمان خود را متیقن باش
مشار الیه بتقصیر خود معترف گشته بشکرانه عفو تقصیرات متقبل شد که بعد ازین غاشیه بندگی بر دوش
و حلقه اطاعت در گوش کشیده بهیچوجه از رضای خاطر مبارک اشرف در نگذرد و با دوستان دولت
دوست و با دشمن این دولت دشمن باشد و بر تجدید عهد و میثاق ایمان آورده موکد بیمین ساخت و تشریف
شاهی که بجهت او فرستاده شده بود معزز و مباهی گشته آسوده و فرحان بمکان خود باز گشت و امرای عظام
باردوی خود عود نموده چون خاطر از مهمات آن ولایت فارغ شد از ظاهر شوشتر کوچ کرده بر سمت کوه کیلویه
روانه شدند از کثرت بارندگی و طغیان آب رودخانه شوشتر قریب یکماه کوچ نتوانستند کرد و آذوقه
در اردو تنقیص پذیرفته ماکولات و علیق الدواب در میانه لشکر مفقود گشت و نقصان و خسران بسیار
بعساکر نصرت شعار رسید بعد از آنکه بارندگی تخفیف یافت بعضی از امرا و عساکر رخصت معاودت یافته رفتند
فرهاد خان و اعتماد الدوله با جمعی دیگر از امرا و قورچیان و ملازمان درگاه روانه کوه کیلویه گشته چون بدانجا
رسیدند حسن خان حاکم کوه کیلویه و طوایف افشار باستقبال مبادرت نموده بشرف ملاقات امرا فایز گشتند
حسینخان را که در ایام هرج و مرج متغلب بدان ولایت استیلا یافته بخود سری بر آمده بودند و در زمان
جلوس نیز بی اندامیها ازو سر زده اطاعت شایسته بتقدیم نمیرسانید از ایالت آن ولایت عزل
نموده او را با چند نفر از اتباع که در غده خلاف و طغیان بود گیرانیده بوکلان سپردند که بدرگاه معلی آورند
و ایالت آن ولایت بامیر خان افشار که حاکم کازرون بود تفویض یافته الکاء کازرون باسمعیل خان
السلو افشار اختصاص یافت و از قبایل الوار بختیاری و رعایا و حاکی و حوالکی و سدانی و قهبنده
و دمیشی و غیر ذلک که درین چند سال سر از عتبی باز زده و بامور ناشایست ارتکاب نموده بودند
تا موازی ده هزار تومان جریمه و ترجمان باز یافت شد تنخواه موجب و مرسومات قورچیان و ملازمان درگاه
شد و مهمات آن ولایت نیز حسب المدعا سر انجام یافته از آنجا بخطه طیبه شیراز آمده امور ضروری فارس صورت
انجام دادند و از آنجا مقتضی المرام احرام ملازمت عتبه گردون مقام بسته کوچ بر کوچ روانه سریر اعلی گردیده
در دار السلطنه قزوین بشرف پای بوس نواب اشرف مشرف شدند **بیان وقایع متنوعه این سال**
از سوانح که وقوع یافت فرار نمودن ملک جهانگیر رستمداری پسر ملک سلطان محمد حاکم کجور رستمدار است





ملک سلطان محمد پدر او در امور دین بغایت سست اعتقاد بود بلکه بشیوه الحادش قوی نیز منسوب بود و در زمان
شاه جنت مکان ازو بعضی اعمال که خلاف قانون شریعت بود صدور یافته از جمله خواهرزاده خود را که نامزد
پسرش بود طمع کرده او را زن کرد و مدتها با او مباشرت مینمود و بعد از فوت او ملک جهانگیر پسرش مذکور
پدر را خواستگاری نمود و چون اینگونه افعال شنیع ازو و مردم او بسیار سر زد و اقامت صوم
و صلوة در الکاء او مفقود بود بدین جهت شاه جنت مکان با او در مقام بی التفاتی در آمده امام قلی
سلطان استاجلو ولد بدر خان را با لشکر موفور بدفع او نامزد فرمود مشار الیه با او کید و غدر نموده
اظهار اطاعت و انقیاد کرد و طالب ملاقات خلوت شد و آن ترک ساده لوح اجابت نموده با او بوعده گاه
رفته ملاقات نمود و بدست مردم او کشته شد و لشکر بازار مجال اقامت نمانده پراکنده شدند و چون این خبر
بشاه جنت مکان رسید خواستند که باز لشکر بر سر او فرستند از قضای الهی بیماری عارض ذات همایون
شد ضعف و نقاهت بدور و دراز کشید و دیگر قضا یاری نداد که تا دو سال بتدارک آن قضیه پردازند بعد از آن
دیگر باره در مقام تنبیه و تادیب او در آمده مرادخان استاجلو را که منتظم طبقه سلطان حیدریان بود بدین خدمت
نامزد فرمودند و مشار الیه بدانجا رفته او را در قلعه کجور محاصره کرده اسباب قلعه گیری ترتیب داده تا چهار
ماه اوقات صرف نموده چون فتح قلعه نزدیک شد از تقدیرات ایزدی قضیه ارتحال شاه جنت مکان بوقوع
انجامیده مرادخان از پای قلعه برخاسته بگیلان نزد میر محمدخان رفته در آنجا بفرموده اسمعیل میرزا مکحول گردید
و در زمان نواب سکندر شان چندان شورش و فساد وقوع یافت که احدی از امرا و ارکان دولت قاهره
قزلباش بحال ملک سلطان محمد نپرداخت و او در اوایل جلوس همایون اعلی سفر آخرت اختیار نموده ملک
جهانگیر پسرش باتفاق پسر ملک عزیز حاکم نور که او هم ملک جهانگیر نام داشت بنوعی که سبق ذکر یافت در ییلاق لار
بدلالت هادی توفیق بپایه سریر اعلی آمده در موکب همایون بعراق آمدند و چون نواب اشرف کمند همت
بر کنگره تسخیر گیلان انداخته گیلانات را متصرف شده بودند ملکزاده نور از انجا که خبر یافته دست از حکومت
ملک موروث باز داشته استدعا نمود که در عراق محل سکنی و ممر معاش باو مرحمت فرمایند و در ساوه
باو موضعی شفقت شد اما ملکزاده کجور بسیار دیوانه و بدمست بود نواب اشرف بجهت بعضی مصلحتها
او را مورد شفقت و التفات شاهانه فرموده در خدمت اشرف انیس مجلس خاص و حریف بزم اختصاص بودند

وولایت کجور را بدستور باو گذاشته بودند در نوبتی که فرهاد خان اعتماد الدوله از سفر عربستان عود نموده بودند
رسیدند و ابهه بروا استیلا یافت تا باراده مخالفت و عصیان علی ای التقدیرین در روزی که اعیان اردو
باستقبال اعتماد الدوله و فرهاد خان میرفتند مشار الیه نیز بر اسب تازی نژاد انعامی نواب اعلی
سوار شده ببهانه استقبال راه کجور و رستمدار پیش گرفت و بعد از لحظه که خبر فرار او شهرت یافت جمعی
بتعاقب مامور شدند اما باو نرسیدند و او بکجور رفته دم از عصیان زده قلعه کشید تا آنکه قورچیان
عظام بسرکردگی قورچی باشی بتسخیر قلعه او مامور گشته بدانجا رفته او را بدست آوردند و الکاء او ضمیمه
ممالک گشت چنانچه در محل خود رقمزده کلک بیان خواهد گشت دیگری از سوانح این سال آمدن ایلچیان اروس است
که از جانب پادشاه اروس بخدمت اشرف آمده تحف و هدایای لایق آوردند و ایلچی که از امرای معتبر اروس
بود نامه محبت آمیز نوشته اظهار خصوصیت بسیار کرده بودند و بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مقدم او
برحسب اکرموا الضیف ولو کان کافرا گرامی داشته تعظیم و تکریم بسیار نمودند درین سال سلطان مراد
بن سلطان سلیم بن سلطان سلیمان پادشاه روم سفر آخرت اختیار نموده در چهارم شهر جمادی الاول ثلاث و الف
طبل رحیل کوفت و او در اثنی سبل اثنی و ثمانین و تسعمایه پادشاه شده بیست و یکسال بدولت و اقبال گذرانیده
در زمان او بسیاری از ممالک بحیطه تسخیر و تصرف رومیه درآمد و از پادشاهان آل عثمان بمزید شوکت و عظمت
و استقلال امتیاز داشت اما از وی در زمان دولت بعضی امور ناشایست بظهور آمد اول نقض عهد که لایق حال
سلاطین نیست اقدام نموده عهد و پیمانی که فیمابین حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان جد او بوقوع پیوسته
از جانبین بایمان مغلظه تاکید یافته بود و استمرار داشت شکسته بنوعی که در صحیفه اول سمت ذکر یافت فتنه و آشوب
در عالم آرمیده انداخته برهمزن هنگامه عافیت مسلمانان گردید و دیگر آنکه اسیر نسا و صبیان مسلمان که در هیچ زمان
وقوع نیافته بود و هیچ پادشاه ذوشوکت در سلاطین اسلام تجویز این امر شنیع ننموده بودند در زمان او
شایع گشته بسیاری از نسا و صبیان مسلمانان دار اذربایجان و شیروان اسیر نموده بکفر و یهود و ترسا فروخته شد
چنانچه چند نفر از ذریت [illegible] سادات در سلک اسرا بمعرض بیع درآوردند و این فعل مذموم از روم بماوراء النهر
سرایت کرده عبدالله خان [illegible] در خراسان همین عمل کردند و این شیوه نامحمود در زمان ایشان بین
السلاطین استمرار یافت و اعظم وبال و نکال اثر سلطان روم که بادی این امر مذموم گشته بود بعالم عقبی برد

وعاقبت



وعاقبت در دنیا اولاد او نیز بشامت آن گرفتار آمده روزگار در مقام انتقام ایشان درآمده شمشیر تیغ جهانگشای
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ظلام ظلم و عدوان ایشان بنور عدالت روشنی یافته استرداد بلاد مغصوبه بروجه
احسن تیسیر پذیر گشته جمیع آنچه در زمان اقتدار ایشان وقوع یافته بود تدارک شد الحمد لله علی ذلک
بالجمله از سلطان مراد خان چند پسر و چند دختر ماندند پسر بزرگترش سلطان محمد خان در سنجق بود و سایر
اولادش در استنبول در سرای پادشاهی میبودند بعد از فوت او جسدش را تا ده روز در میان برف گذاشته
در اندرون سرای نگاه داشتند و بسعی بوستانجی باشی سلطنت پادشاهی بر سلطان محمد خان که والده اش
در حرم پادشاه بغایت معظم و محترم و صاحب اختیار بود قرار یافت کس بطلب او فرستاده روز یازدهم از
سنجق باستنبول رسیده از درگاه غیر متعارف داخل سرای پادشاهی شد روز دیگر بتدفین پادشاه پرداختند
بعد از تدفین او نوزده پسر او را در همان شب شربت شهادت چشانیده بخفه هلاک کردند و در مقبره مذکور
در پهلوی پدر مدفون شدند وقایع سال فرخنده فال توی ییل ترکی مطابق سنه اربع و الف که سال
نهم جلوس همایون اعلی شاهی است نوروز چو گشت عالم افروز ۞ تاریک شب زمانه شد روز ۞ گنجینه داران جهان
ایوان ۞ بر تخت حمل نشست شادان ۞ آراست زمانه را دگر بار ۞ مشاطه دهر چون رخ یار ۞ از بهر قدوم شاهد گل
شد نغمه سرای شوق بلبل ۞ نوروز این سال جهان آرا در روز یکشنبه دهم شهر رجب سنه مذکور اتفاق افتاده
خسرو انجم و مسند نشین فلک چهارم اورنگ حمل را بفر طلعت خود آراست و باد بهاری نزهتگاه چمن را بگونه گون
ریاحین بیاراست حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در دار السلطنه قزوین و ایوان چهل ستون دولتخانه خلد آیین بزم
خسروانه و جشن پادشاهانه آراسته سلاطین و سلاطین زادهای اطراف مثل حاجی محمد خان پادشاه خوارزم
و نور محمد خان والی مرو شاهجهان و میر سید مبارک والی عربستان و سلاطین زادهای گرجستان و ایلچیان اروس
و سایر ممالک که در پایه سریر اعلی بودند بمجلس بهشت آیین طلب فرموده بمبارکی سال نو و تهنیت قدوم نوروز
بلوازم عیش و خرمی پرداختند و بازارهای شهر را آذین بسته در میدان سعادت آباد بچوگان بازی و قبق اندازی
مشغول فرموده قریب به دوازده روز عموم خلایق بسیر و صحبت و فراغ [illegible] چون از جشن نوروزی
فراغت دست داد بانجاح مطالب و قضاء حاجات مسلمین پرداخته بسط بساط عدل بنوعی فرموده بودند که از
بیم صولت و سطوت قاهره در گلزار خاطر ضعیف در مخیله قوی مجال خطور نداشت و در ایام خجسته آثار بهار

واعتدال لیل ونهار که در میدان سعادت آثار بسط انبساط گسترده بعد از داد دهی خلایق با مقربان بساط عزت
همه روز بچوگان بازی وقبق اندازی انتظام بخش عالم نشاط وخورمی بودند میانه اجامره واجلاف
قزوین که از قدیم الزمان دو گروهی ودو هوایی استمرار دارد وازدو طرف سر رشته نایره جهل وغرور اند
ماده نزاع درهیجان آمده لافهای گزاف مامانانه بیکدیگر میزدند حضرت اعلی شاهی جنگ وجدال آن
جاهلان فتنه انگیز را موجب ازدیاد نشاط وشگفتگی دانسته رخصت جنگ با چوب وسنگ دادند
وقدغن فرمودند که تیر وشمشیر وآلات جارحه مطلقا بمیان نیاورند وروز معهود هر دو گروه بمیدان سعادت
جمع آمده آن فرومایگان بازار عقل وتوانگران جهل وجنون مستعد جدال ایستادند حضرت اعلی با خاصان
درگاه درایوان جهان نماء میدان تماشاگر آن واقعه بودند پهلوانان طرفین ساعتی بهم آویخته
نبرد آزمایی کردند گروهی که باباحاجی بیک نام سردار ایشان بود فایق آمده گروه دیگر که بابا مختار
سردار ایشان بود شکست خورده انهزام یافتند وتماشای غریبی بود بعد از فراغ از آن نشاط وانعقاد
بزم انبساط چون از تسلط اوزبکیه که معظم ولایات خراسان را بحیطه تصرف درآورده بودند تالان بنواحی و
الکای ایشان هرجا بی انطبقه بی اعتدالانه بحواشی وانحای ممالک می‌تاختند وآثار خرابی ایشان از خراسان
گذشته بحوالی عراق هم رسیده وبجهت هرگونه مشاغل عظیمه که پیش می‌آمد کما ینبغی دفع آن شر کرده اوبس
برده تقدیر بحیز ظهور نمی‌آمد درین سال رای جهان آرا بدان متعلق گشت که فرهاد خان را که درین هنگام
از امرای عالیقدر این دولت وهمین دولت شاهانه صاحب جاه ومکنت شده وآوازه اعتبار و
اقتدارش بمسامع دور ونزدیک رسیده بسرحد خراسان فرستند که سد سدید رخنه گران ملک گردیده
دفع شر کرده اوزبکیه را پیش نهاد همت سازد واگر اراده دست درازی بانحاء ممالک داشته باشد آتش
فتنه ایشان را برشحات تیغ آبدار فرونشاند در ساعت سعد اورا بدین خدمت نامزد فرموده ولایت
خوار وسمنان ودامغان وبسطام وفیروزکوه وبیارجمند وهزار جریب علاوه الکاء سابق او گشت وفرخ خان
برناک که حاکم دامغان وبسطام وانجدد بود بجهت آنکه در سال گذشته در دفع شر اوزبکیه که تاخت آنجا
آمده بودند آثار جلادت ومردانگی ازو بظهور نیامده بود از ایالت معزول گشته قشون ولشکر او بفرهاد خان
شفقت شد وزمام رتق وفتق کل مهمات خراسان را بقبضه اقتدار او نهادند که بدانچه صلاح دین ودولت باشد





عمل نماید واو مشمول عنایات شاهی از موکب مقدس جدا شده روانه آنصوب شد بعد از فرستادن او ایلچیان
اروس را رخصت انصراف ارزانی داشته خلع فاخره وانعامات شفقت فرموده امام قلی بیک یکه
قورچی تیر وکمان را با تحف وهدایای لایقه بایلچیگری پادشاه اروس تعیین فرموده همراه ایلچیان مذکور
روانه فرمودند وایشان در گیلان بکشتی درآمده ازراه دریا روانه شدند وچون دو سه ماه از نوروز
گذشت وفرهاد خان در ییلاقات فیروزکوه بود خبر آمدن عبدالمومن خان ولد عبدالله خان بخراسان
شایع گشته از اخبار منهیان وعرایض فرهاد خان بتحقیق پیوست که عبدالمومن خان با جنود اوزبکیه
بر سر قلعه اسفراین که بمحافظت میرزا محمد سلطان وجماعت بیات مقرر بود آمده قلعه را محاصره نموده بجد
وجهد تمام در لوازم تسخیر قلعه سعی وکوشش مینماید لهذا حضرت اعلی شاهی ظل الهی مسرعان با حکام
لشکرهای ممالک فرستاده باستعداد یورش خراسان پرداختند

## ذکر نهضت رایات ظفرآیات بصوب خراسان وفرار نمودن عبدالمومن خان از سر قلعه اسفراین وسبزوار از صولت سپاه موکب نصرت نشان

بعد از تصمیم عزیمت خراسان تا یکماه بجهت جمعیت لشکر در دار السلطنه قزوین توقف فرموده بعد از
یکماه پیشخانه همایون بیرون زدند ذوالفقار خان با لشکر آذربایجان که قریب هزار نفر بودند بموکب
همایون ملحق گشت وچون متواتر از جانب خراسان کسان آمده خبر رسانیدند که عبدالمومن خان کار
بر محصوران قلعه اسفراین تنگ ساخته اگر موکب همایون درین چند روز بمدد وکومک نرسد بیم آنست که
قلعه بدست اوزبکیه درآید لاجرم حضرت اعلی شاهی ظل الهی مقید بجمعیت عساکر منصوره نشده با جمعی از
امراء وقورچیان وغلامان وسایر عساکر نصرت نشان که در پایه سریر اعلی حاضر بودند عنان انتهاب سبک سیر
بجانب خراسان تحریک داده از مقر سلطنت در حرکت آمدند وکوچ بر کوچ به ییلاق فیروزکوه رسیده در آنجا
فرهاد خان با قشون آراسته بموکب همایون ملحق شد وازراه علی بلاغی دامغان بچمن بسطام رسیده در آن
عرصه دلگشا نزول اجلال فرمودند وسه روز بجهت سامان لشکر ظفر اثر در چمن بسطام توقف شد قریب بیست
هزار کس بشمار درآمدند که در موکب همایون حاضر بودند وبملاحظه آنکه مبادا عبدالمومن خان بطریق معهود از
آوازه ورود رایات جاه وجلال فرار بر قرار اختیار نماید ومطلب اصلی که تلاقی فریقین است دست ندهد مکتوبی
بعبدالمومن خان قلمی فرمودند خلاصه مضمون آنکه چند مرتبه شد که آن خانزاده عالی تبار باراده مملکت گیری

بخراسان و حدود و ممالک می‌آید و رعایا و عجزه را پایمال سم ستوران گردانیده بلوازم قتل و غارت می‌پردازد
و چون موکب همایون متوجه خراسان میگردد بمقابله درنیامده روی میگرداند و از عار فرار اندیشه
نمینماید و پهلو از محاربه خالی کرده میرود درین سال قرع سمع همایون گشت که انجناب با جنود اوزبکیه
باسفراین آمده متوجه تسخیر قلعه انجاست و ما بآرزوی ملاقات مقید بجمعیت عساکر منصوره نشده با اندک
مردمی که در پایه سریر اعلی حاضر بودند جلوریز بعزم ستیز به بسطام رسیده مستعد رزم و پیکاریم آن خان
کامکار را طریق مردانگی انست که ان خان عالی تبار در تیم تبه عار فرار بخود قرار نداده پای ثبات استوار
داشته مردانه قدم در معرکه کارزار نهد که انچه در مشیت الهی قرار یافته باشد بظهور آید و بندگان خدا
از آسیب آمد و شد سپاه هر دو طرف ایمن گردند و از طایفه چکنی قطب الدین آقا نامی حامل مکتوب
مذکور گشته روانه شد و موکب همایون متعاقب با لشکر پرخاشجوی رعد خروش دریا جوش
در حرکت آمده بهفت منزل قرار یافت که بپای قلعه رسند و بمحمد سلطان حاکم اسفراین نیز اعلام نمودند که
قلعه تا هفت روز دیگر نگاهدارد که اینک رسیدیم و چون قطب الدین آقا باردوی عبدالمومن خان رسید
بوسیله امرا مکتوب شاهی را رسانید آتش غیرتش التهاب یافته لافهای گزاف میزد اما قلق و اضطراب عظیم
در میانه سپاه اوزبک افتاده چون تا غایت آوازه توجه موکب همایون بسمع اوزبکیه نرسیده بود گمان
کردند که این مکتوب ساخته و پرداخته فرهاد خان است که درین سرحدست و بدین تدبیر میخواهد که لشکر را
از پای قلعه برخیزاند و قطب الدین آقا را بهانه آنکه درین قول صادق نیست بقتل آوردند اما عبدالمومن خان
در شبکه اضطراب افتاده متردد بود که اگر این خبر بیان واقع باشد بمقابله شتافته مستعد رزم و پیکار
گردد یا دست از محاصره کشیده خود را بگوشه کشد امرا و اتالیقان اوزبکیه خصوصا شاه محمد اتکه چپان که
معظم امرا و نقابت معتبر و موتمن الدوله عبدالمومن خان بود شق ثانی را اختیار نموده از بیم آنکه مبادا چشم زخمی رسد
و امرا در خدمت عبدالله خان مورد اعتراض گردند اصلا راضی بمقابله نشدند و بالاخره صلاح دیدند که کسی
معتمد بجهت تحقیق این خبر فرستاده خود بدستور بتسخیر قلعه مشغول باشند که بعد از تحقیق خبر بمقتضای وقت
عمل نمایند چند نفر از اعاظم امرا مثل محمد قلی دورمن و جان محمد قراول حاکم بدخشان و سونج محمد بی مشهور بسونج
ترکمان حاکم نسا و ابیورد را با سیصد نفر از بهادران کاردیده رزم آزمای بجانب بسطام فرستادند که تا حوالی





اردوی قزلباش رفته زبان گیری کرده خبر جزم آورند و جنود اوزبکیه در تسخیر حصار ترغیب و تحریص نموده جد
و جهد تمام باسباب قلعه گیری در تزلزل احوال مردم حصار راه یافته چون خبر وصول و نزول رایات جلال
شاهی در چمن بسطام بمحمد سلطان و محصوران رسیده بود کس بیرون فرستادند تا یکهفته مهلت طلب
نمودند که دست از محاربه و توپ انداختن باز دارند که اهل قلعه کارسازی خود کرده بعد از یک هفته
بیرون رفته قلعه را بسپارند و اوزبکیه باین معنی راضی شده روز میشمردند اما رایات نصرت آیات
شاهی بعد از سه روز که سامان لشکر دیده شد از بسطام کوچ فرموده از راه خیک مغز در حرکت آمد
فرهاد خان و ذوالفقار خان را مقرر داشتند که طلیعه لشکر ظفر اثر بوده نیم فرسخ پیش مرفته باشند
روز سیم که پیشخانه همایون بقصبه جاجرم رسید شاگرد پیشگان فراش در کنار آب بنصب خیمه و اتاق
پیشخانه مشغول شدند و امرای اوزبکیه که بخبر گیری آمده بودند شب در سراب جاجرم فرود آمده صبحی
از انجا سوار شده بجهت احتیاط راه معهود را گذاشته از دامنه کوه تا دو فرسخ پیشتر آمده بودند که
گرد سپاه از دور نمایان شده که از راه متعارف معهود دنبال یکدیگر رفته بجاجرم می آیند و از انجا بازگشته
خیمه و اتاق چند که نصب شده بود بنظر ایشان درمی آمد اوزبکیه بمیانه جماعت پیش آمدگان درآمده
هفت هشت نفر از مردم اردو را برسم زبانگیری گرفته عزم معاودت داشتند که چند نفر از ملازمان
چرخچی که بر قفا سبقت گرفته بودند از عقب قلعه و باغات نمایان شده مشاهده لشکر اوزبک مینمایند
از کثرت ایشان نیندیشیده بعزم دستبرد بر سر آن گروه تاختند چون ایشان اندک مردمی بودند
جمعی از اوزبکیه نیز عطف عنان نموده بمحاربه غازیان مشغول شدند و ساعت بساعت فوج فوج از گرد
چرخچیان لشکر قزلباش رسیده بازار محاربه گرمتر میگردید و اوزبکیه چون مشاهده نمودند که مرتبه مرتبه
لشکر قزلباش زیاده میشود دیگر توقف مصلحت ندیدند از روی اضطرار جنگ گریز اختیار نموده خواستند
که خود را از ان مخاطره بکنار کشند غازیان قزلباش و قلیچی زادگان که همراه پیشخانه آمده بودند دلیر شده
بر سر ایشان هجوم آورده هر یک با اوزبکی دست و گریبان میشوند مجملا شکست بر طبقه اوزبک افتاد
و چند نفر از مردم اردو که زنده گرفته بودند از دست رها کرده چون بخود درمانده بودند مجال کشش و زخم
زدن ایشان نیافته در ان صحرا متفرق و پراکنده شده روی بطرف کوه آوردند و مبارزان لشکر

قزلباش دست از تعاقب نداشته از سرداران محمد قلی دورمن و سونج ترکمان زنده بدست در آمدند و
جان محمد قراول حاکم بدخشان بدست الغ خان ترکمه شلاق مشهور را گرفتار شده بقتل رسید اکثر ان طایفه
در معرکه کشته شدند و گرفتاران را باستقبال موکب همایون برده حقیقت معروض داشتند و نواب
کامیاب وقوع این حال را مقدمه فتح و ظفر دانسته چون باردوی معلی نزول فرمودند یکی از گرفتاران را
همان شب آزاد کرده کسی همراه کردند که او را بسلامت از قراولان گذرانیده تا حد اسفراین برند که
خبر ورود موکب همایون بعبدالله خان رساند که آماده نبرد بوده باشد و همان شب کوچ کرده تا قریه
سنخواست که هشت فرسخ است رفتند و چنین قرار یافت که از انجا تا ایره و فریمان که چهار فرسخی اسفراین است
رفته صباح روز سیم از انجا بعزم رزم جنود اوزبک سوار شده بمعنانی جنود غیبی بظاهر اسفراین رسیده
به نیروی اقبال صف قتال آرایند و چون ایره و فریمان مضرب خیام اردوی ظفر نشان گردید تا نصف
شب ترتیب مقدمات جنگ داده اسب و اسلحه و یراق بملازمان موکب اقبال میدادند که میرزا محمد سلطان
بیات که در قلعه محصور اوزبکیه بود باتفاق قراولان سپاه قزلباش در همان شب باردوی همایون
رسیده بشرف پابوس اشرف مشرف شد و خبر فرار اوزبکیه رسانید و چنین تقریر کرد که چند
نفری از کرنجکان موکب جاجرم که پیاده بکوه بها رفته روز در بیغوله ها خزیده شب براه می آمدند برهنه
و آبله پای باردو رسیده خبر شکست و انهزام لشکر و گرفتاری امرا بعبدالمومن خان رسانیدند و
اعیان لشکر بهم بر آمده سراسیمگی تمام در میان ایشان پدید آمد و از شش روز از موعد مهلت که گذشته
بود شاه محمد ایلچیان سواره بپای قلعه آمده کسی نزد میرزا محمد سلطان بیات فرستاد که فردا وعده
قلعه سپردن است اولی آنست که اخلاص ورزیده یک روز پیشتر قلعه بسپاری تا بعنایات پادشاهانه
اختصاص یابی میرزا محمد پیغام فرستاد که فردا امیدواریم که آفتاب موکب ظفر قرین شاهی از افق این ولایت
طلوع نماید اگر نواب خان درینجا تشریف داشته باشند بوعده وفا نموده قلعه بسپاریم اوزبکیه
دانستند که میرزا محمد سلطان باستظهار ورود پادشاه قزلباش مهلت یکهفته طلبیده بود و از تسخیر قلعه
مایوس شده حقیقت بعبدالمومن خان عرض نمود که مجال توقف نماند کوچ میباید کرد و در همان روز کوچ کرده
از راه رادکان بمشهد مقدس معلی رفتند روز دیگر رایات نصرت آیات شاهی بپای قلعه رسیده نزول





اجلال فرمودند بعضی از ارباب رای و تدبیر صلاح دیدند که تعاقب عبدالمومن خان نموده تا مشهد مقدس برسند
زیرا که اگر او را قوت مقابله می بود در اسفراین مقابله مینمود ظاهر است که بمقابله در نیامده معاودت خواهد کرد
و احتمال قریب دارد که اوزبکیه مشهد مقدس استعداد قلعه داری نداشته باشند و تاب توقف نیاورده
بیرون روند و فتح مشهد مقدس معلی دست دهد فرهاد خان مخالف این رای اختیار کرده بعدم صلاح
در تعاقب تمهید دیدند یکی آنکه مطلب ازین یورش و استخلاص محصوران اسفراین بود و آن بفعل آمد و شکست
فاحش باوزبکیه راه یافته اعاظم امرای ایشان گرفتار شدند و پادشاه ایشان بدنام گریخته چند روز
درهمین منزل توقف نموده نسق مهمات آن ولایت کرده عود میباید کرد دیگر آنکه از پیش رفتن شاید صورت
دیگر روی نماید که نقصان دین و دولت باشد و بالفرض که عبدالمومن خان مشهد را خالی کرده از انجا فرار نماید
شهر معمور و آبادان بقزلباش نخواهد گذاشت و در مشهد قتل و غارت بسیار نموده انواع آزار و ضرار
از رفتن ما به شیعیان مشهد مقدس میرسد و از نرفتن هیچ نقصی بدین و دولت نمیرسد و از جانبین
دلایل بر رجحان عقیده خود میگفتند بالاخره برای فرهاد خان عمل نموده ترک تعاقب کردند و چند روز در اسفراین
توقف نموده متوجه نسق معاملات آنجا شدند و چون محمد سلطان و طایفه بیات زحمت محاصره کشیده استعداد
قلعه داری نداشتند حکومت اسفراین را به بوداق چکنی شفقت فرموده مهمات آنجا را در عهده اهتمام او
نمودند و در استحکام قلعه و حفر خندق کوشیده قریب ده روز مهمات آنجا را انتظام داده کوچ
فرمودند حاجی محمد خان پادشاه خوارزم که رفیق موکب همایون بود اراده نموده که بمیان ایل صاین خانی ترکمان
که باو منسوب بودند و در حدود استراباد اقامت داشتند رفته از ایشان استمداد نماید و خود را بالکاء خود
رساند حضرت اعلی هرچند میدانستند که با وجود تسلط و اقتدار عبدالله خان مطلب او بحصول نمی پیوندد
و وقت رفتن او نیست بنابر مبالغه او رضاجوی گشته مرخص ساختند و از اسباب و یراق پادشاهانه آنچه در خور
بود عنایت فرموده مشار الیه باتفاق بیرش عرب محمد سلطان و بابا خان روانه شد حقیقت رفتن و باز
آمدن او دیگرباره بپایه سریر اعلی در سال آینده مرقوم میگردد و چون علی خان کرایلی ازین یورش تخلف نموده
بموکب همایون ملحق نشد قرارداد خاطر اشرف آن شد که بمیانه کرایلی رفته اگر علیخان در دعوی اخلاص راسخ بوده
در مقام اعتذار در آمد او را مصحوب خود گردانیده متوجه استراباد شده آن ولایت را که مدتها از تصرف قزلباش

بیرون رفته درمیانه جمعی از ایل صاین خانی وابیورد وسیاه پوشان انتقام یافته نسق نمایند واگر از علیخان عصیان
وطغیان بظهور رسد نخست بدفع او پرداخته روانه استراباد گردند بدین عزیمت از اسفراین کوچ کرده
چون دشت بحرمان محل نزول اردوی ظفرنشان گردید مقرر شد که امرای عظام اغروق واحمال واثقال را
باجمعی از لشکریان که اسب زبون داشته باشند بجانب عراق فرستاده مردم جلد کارامدنی جریده وسپاهی
در موکب همایون باشند ودرین منزل رئیس سفیدان کرایلی بپایه سریر اعلی امده عرض نمودند که علیخان
در قلعهای حصارت وجرات امدن ننموده بعذرهای بیحاصل تمسک جست ایالت پناه حسین خان با طایفه
شاملو بتسخیر قلعهای مامور گشته متوجه انصوب شد بیمن اقبال بیزوال پادشاهی قلعهای حصار بسعی حسینخان
مفتوح گشته علیخان بقلعه روغد گریخت واراده خاطر اشرف ان بود که کس برسر قلعه مذکور نیز فرستاده
اورا بدست اورده خاطر از مهم او بالکلیه فارغ ساخته متوجه استراباد شوند درین اثنا خبر معاودت عبد
المومن خان بجانب سبزوار ومحاصره نمودن قلعه انجا رسید چون اکثر لشکریان رخصت یافته متوجه عراق
شده بودند واندک مردمی که در رکاب اشرف توقف داشتند چنین معلوم میشد که مدد وکومک از جانب بلخ
وماوراءالنهر بعبدالمومن خان رسیده واو باستظهار لشکر تازه زور این جرات نموده جمعی از ارباب رای
وتدبیر بجهت پراکندگی قزلباش وقوت وقدرت عبدالمومنخان توجه موکب همایون را بجانب سبزوار
صلاح دولت نمیدانستند تا انکه خبر رسید که عبدالمومن خان شهر سبزوار را گرفته در شهر قتل عام کرده ومیرزا محمد
مؤمن سلطان حاکم انجا بارک متحصن شده استعداد قلعهداری ندارد واوزبکیه ارک را محاصره نموده در تسخیر ان
ساعی اند وعنقریب ارک نیز مفتوح میگردد وحضرت اعلی حکومت کرایلی را نصف بمنصور خان کرایلی ونصف بتوکلی خان
تفویض فرموده دفع فتنه علیخان را بعهده اهتمام ایشان نمودند ولی غازی وچند نفر از اعیان کرایلی را ملازم رکاب
مقدس گردانیده عزیمت جانب سبزوار واستخلاص محصوران ارک را وجهه همت ساخته باانقدر مردم که در
پایه سریر اعلی مانده بودند متوکلا علی الله لوای نصرت انتما بدانصوب در حرکت اوردند که انچه مقدر الهی باشد
وعبدالمومن خان که از پای قلعه اسفراین فرار نموده بحوالی مشهد مقدس رفته عازم بلخ بود مسموع او شد که حضرت
اعلی شاهی بجهت ترفیه حال ساکنان مشهد مقدس از سر تعاقب او گذشته بجانب استراباد توجه نموده میخواست
که خود را از ننگ وعار فرار خلاص سازد ومیدانست که قلعه اسفراین کمال استحکام یافته ومردان کاری وذخیره وافر

بسیار



بسیار مشحون واستیلای ان قلعه را موقوف مقدور او نیست ودیگر اهل سبزوار بجهت تشیع فطری وجراتی که
قبل ازین در گرفتن موسی میرزا در قفای او نموده بودند در دل داشت ومیر علی اصغر ولد میر محمد کشکنی که از اعیان
سبزوار اوزبکی شده در خدمت عبدالمومنخان بود وبا میرزا محمد سلطان حاکم سبزوار وسایر اولاد میرشمس الدین
علی سلطان عداوت موروثی داشت محرک تسخیر سبزوار گشته اورا بدان اغوا نمود وتوجه موکب همایون بحدود
استراباد بتحقیق پیوسته بود وگمان نداشت که دیگر باره حضرت اعلی بخراسان عود نمایند عزیمت سبزوار نموده
میر علی اصغر مذکور قرچی شده بر سر سبزوار ایلغار نموده علی الغفله بظاهر شهر رسید واز اطراف وجوانب سوران
انداخته یورش نمود سبزواریان بجهت عدم اطلاع سراسیمه گشته قدرت مدافعه نیافتند میرزا محمد
مؤمن سلطان با جمعی از اعیان بصد تشویش خود را بارک انداخته محافظت قلعه ارک وصیانت اهل وعیال
خود نموده دست از شهر باز داشته واوزبکیه بران بلده مسلط شده بشهر ریختند وانقوم از خدا بیخبر بیباک
بدماء مسلمین اقدام نمودند وعبدالمومن خان تدارک مذلت وعار فرار خود را در قتل جمعی فقرا وضعفای سبزوار
تصور نموده در شهر قتل عام کرد چنانچه از کشتن کودکان شیرخواره خود را معاف نداشته بود راقم حروف
که در موکب همایون شاهی بدان بلده رسید عورات مقبوله بنظر در اورد که اطفال شیرخوار را برروی سینه
مادر نهاده بشمشیر دوپاره کرده بودند وبعد از قتل عام ونهب وغارت شهر متوجه تسخیر قلعه ارک شده حوالها
از اطراف وجوانب نصب نموده بجد وجهد تمام در تسخیر ان سعی مینمودند ویکی از امرای اوزبکیه را با سه چهار هزار
اوزبک خونخوار بر سر قلعه صدخره فرستاده خواجه محمد صدخروی که مرد مردانه ودلیر ودولتخواه این دودمان بود
سپر ممانعت برروی کشیده قلعه خود را مردانه محافظت نمود وکس بجهت اعلام این حالات بپایه سریر اعلی
فرستاد مجملا اوزبکیه در عین تسخیر ارک بودند که خبر فلکسای همایون بفیروزی واقبال سایه وصول بدیار
سبزوار انداخت وچون خبر ورود موکب مسعود شاهی که در صدخره بودند رسید پای ثبات وقرارشان
سست ومتزلزل گشته قدرت توقف نیافته بعبدالمومنخان ملحق شدند وچون موکب همایون بقریه ازادوار
فرود امد رسید عبدالمومنخان درین مرتبه نیز از عار فرار نیندیشیده بطریق معهود طبل ارتحال کوفته
شاه محمد ایلچی را بقلعه نیشابور فرستاد که ان قلعه را محافظت نماید وخود از راه ترشیز عزیمت جانب بلخ نموده
در هیچ منزل زمانی از حرکت نیاسود وبسرعت واستعجال بدر رفت ورایات منصوره در ظاهر شهر سبزوار نزول نموده

بتفقد حال بازماندگان اهل سبزوار و کفن و دفن کشتگان پرداخته انتقام آن ستم رسیدگان از ممتنع حقیقی حواله
نمودند و عنقریب آن ستمکار به تیر آه مظلومان سبزوار گرفتار آمده از عمر و دولت چنانچه در محل خود سمت گذارش
خواهد یافت متمتع نیافت بالجمله حضرت اعلی حکومت آن بلده را به بوداق سلطان قاجار حاکم قلعه استغنا
که مرد کارآزموده قلعه دار بود و مکرر با لشکر عظیم اوزبکیه مقاومت نموده قلعه استغنا را از آن کرده
صیانت نموده بود تفویض فرمودند و از آنجا بجانب نیشابور در حرکت آمده در حدود بحرآباد من اعمال
نیشابور نزول فرمودند و در آنجا رفتن عبدالمومن خان بطریق ایلغار بوضوح پیوست چون اثری بر
تعاقب او مترتب نمیشد و زمستان نزدیک شده بجهت شدت شتا و قلت آذوقه توقف خراسان
و محاصره قلعه نیشابور صلاح دولت قاهره نمینمود حضرت اعلی عزم مراجعت جزم فرموده انتظام مهام
استرآباد را نیز بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها بوقت خود حواله نموده عنان عزیمت بصوب عراق
معطوف داشتند مع هذا بجهت فقدان علیق اسبان و کمی آذوقه درین سفر اسب و استر و شتر بسیار
ضایع شد و رایات جلال بفیروزی و اقبال بدارالسلطنه قزوین رسیده شکر و محامد الهی بجا آوردند

**ذکر فرستادن ذوالفقارخان بایلچیگری روم و احوال آن مرز و بوم**

قبل از توجه رایات جلال درویش محمد
خان روملو حاکم لاهیجان را بایلچیگری روم تعیین فرموده مکتوب صداقت اسلوب مشعر بر پرسش تعزیه
پادشاه مرحوم سلطان مرادخان و تهنیت جلوس سلطان محمد [illegible] قلمی فرموده تحف و هدایای لایقه
ارسال داشته بودند هنوز مشارالیه سامان و سرانجام آن سفر نپرداخته بود که حضرت اعلی اختیار سفر[?] بر
خراسان روی نموده رفتن مشارالیه در عقده تعویق ماند در نوبتی که از آن سفر خیر اثر معاودت فرمود
در مقر سلطنت ابدپیوند نزول اجلال واقع شد متوجه روانه نمودن ایلچی شدند فرهادخان التماس نمود
که چون در زمان شاه جنت مکان خدمت ایلچیگری به بیگلربیگی سرحد رجوع شده حالا نیز همان قاعده را
منظور داشته این خدمت را بذوالفقارخان برادر او رجوع فرمایند حسب الالتماس مشارالیه این خدمت
بذوالفقارخان رجوع شد و مشارالیه باین شایستگی و آراستگی تمام متوجه روم گشت الحق این خدمت را
بروجه لایق بتقدیم رسانید موازی سیصد نفر از ملازمان خود که زبده و خلاصه لشکر بودند بزیب و زینت
تمام همراه برده در آن داد و دهش بسیار از او بظهور آمد چنانچه بعضی از دودمان رومیه او را بسخا نسبت



واسراف منسوب ساخته اند پادشاه روم و وزرا و پاشایان رومیه نیز او را تعظیم و تکریم بسیار کرده زیاده از
ایلچیان زمان شاه جنت مکان اعزاز و احترام او بجا آورده بودند و چون درین سال سلاطین فرنگیه هجوم
آورده با لشکر بیحد در آنجا بممالک روم آمده در مقام تسخیر بعضی قلاع و محال که در زمان سلطان مرادخان
از فرنگیه گرفته بوده اند درآمدند و سلطان محمدخان بنفس همایون بدانطرف نهضت نموده بود در وقتی که
ذوالفقارخان باستنبول رسید خواندگار در آن سفر بود تا آمدن خواندگار در استنبول توقف نمود بالجمله
میانه او و سلاطین فرنگیه مقابله واقع شد در اول حال شکست بجانب رومیه افتاده فرنگیه نوعی تسلط
یافتند که گروه گروه باردوی اعظم ریخته غارت مینمودند و میانه ریم پاپا که خلیفه ملت عیسی علی نبینا و علیه السلام
و مطاع پادشاهان فرنگیه است و پادشاه مجار بر سر خزانه خواندگار نزاع واقع شد که هر یک خود را از طرف
آن اولی و احق میدانستند و درین حال نسیم عنایات الهی بر رایات اسلام در وزیدن آمده علم کفر و ظلام
نگونسار گشت و عوام الناس اردوی رومیه هجوم نموده بضرب مطراق و چماق ارباب شقاق را
از اردو رانده بفتح و ظفر اختصاص یافتند و جمعی کثیر از آن سیه بختان تیره رای بدارالبوار شتافته باده[?]
فرنگ انهزام یافته سلک جمعیت ایشان از هم پاشیده هر طایفه بولایت خود در رفتند سلطان محمدخان مظفر
و منصور باستنبول آمده ذوالفقارخان بشرف ملازمت پادشاه فایز گردید و حضرت خواندگار حقیقت آن
فتح مبین را به بندگان حضرت اعلی قلمی نموده قبل از ورود ذوالفقارخان ارسال داشته بودند و از اینجانب
نیز جواب کتابت از فرط دوستی و محبت مرقوم گشته ارسال یافت ذوالفقارخان قرین اعزاز و احترام
مرخص گردیده با تحف و هدایای لایقه معاودت نموده در سال آینده رسید و مکتوب محبت اسلوب که از جانب
خواندگار بحضرت اعلی بالقاب مناسب و آداب شایسته مرقوم شده بود بنظر انور رسانیده تحف و هدایا
گذرانید

**ذکر یاغیگری جمعی از فتنه جویان گیلان لاهیجان و خروج حمزه و بقتل رسیدن او با بعضی از بیدولتان**

از سوانح این سال عصیان و طغیان جمعی از سست رایان خفیف عقل و فتنه جویان اسیر
جهل گیلانست که بمحض سفاهت و بی عقلی خود را در ورطه هلاک انداختند مبین این مقال و مفصل این اجمال
آنکه در حینی که رایات نصرت آیات متوجه سفر خراسان گشته بدفع فتنه عبدالمومن خان مشغول بودند ملک
جهانگیر حاکم کجور که در سال گذشته روی از بزم دولت تافته سالک طریق فرار و عصیان شد با فوجی از دون صفتان

رستمدار بجدود سکاین آمده دست درازی بر رعایا و عجزه مینمودند درویش محمد خان حاکم لاهیجان جهت
دفع فتنه او قشونی آراسته روانه جانب رستمدار شده بود حمزه نامی از قبیله حسک اقوام میر عباس
مجرد آنکه بندگان حضرت اعلی چند روز از مقر سلطنت دور افتاده اخبار مختلف از جانب خراسان
میرسیده و بلده لاهیجان که پای تخت گیلانست از حاکم خالی مانده بود دولت دو روزه را مغتنم
شمرده چشم از عواقب امور پوشانیده خود را سلطان حمزه نام نهاده دم از خروج و عصیان زد و جمعی
از بیدولتان تشنه نشابر سر او جمعیت نموده بلاهیجان آمدند و از اطراف و جوانب لاهیجان
سیما شیبان و کماجال که معظم قرای آنولایت مردم فتنه انگیز بی عاقبت با او همراهی کرده علی الغفله
بشهر در آمدند و تخت بکاروانسراها ریخته دست بغارت اموال تجار و مردم بیرونی دراز کردند و خانهای
ملازمان درویش محمد خان را غارت نموده خرابی بسیار در لاهیجان از ایشان وقوع یافت و
بهیئت مجموعی بپای قلعه آمده همت بتسخیر آن گماشته محاصره کردند از ملازمان درویش محمد خان کسی
معدودی که بر سر خانه و متعلقان او مانده بود سراسیمه وار ابواب قلعه را مسدود ساخته سر بجای
درروی کشیدند و قاصدی چند از صبا و شمال بجهت اعلام اینحال بجانب تنکابن فرستادند
و چند روز که قلعه لاهیجان محصور بود اهل قلعه با آنکه استعداد قلعه داری نداشتند بمدافعه و مقابله
پرداخته مخالفان را بقلعه راه ندادند و یاغیان مذکور از بی استعدادی اهل قلعه خبر یافته بجد و جهد
تمام در تسخیر آن میکوشیدند اما چون این خبر به بیه پس رسید خسرو بیک چهاریار غلام خاصه شریفه
که داروغه رشت بود و اغورلو سلطان حسنی حاکم فومن با جمعی از مردم آنجا ایلغار نموده بلاهیجان آمدند
و بین الجانبین محاربه قوی افتاده به نیروی دولت قاهره شکست بجانب یاغیان افتاد و حمزه مذکور
با جمعی بقتل رسیده بقیة السیف پراکنده شدند درویش محمد خان که در حدود رستمدار بود این خبر
شنیده بر سبیل ایلغار بلاهیجان آمد و چون مهم مذکور دو روز پیشتر از رسیدن او بکفایت مقرون
شده تفحص و تجسس حال یاغیان پرداخته هر کس از آن طایفه بهر جا بدست آورد براه عدم فرستاد
و سر حمزه بداختر را با عریضه مشعر بر اعلام این حال باستقبال موکب اقبال فرستاده در وقتی که رایات جلال
بساوجبلاغ رسیده بود بنظر اشرف در آمد خسرو بیک چهاریار که باین خدمت قیام نموده بود مورد تحسین





و آفرین گشت و نایره قهرمان غضب پادشاهی که نمونه از سخط الهی است درباره مردم فتنه انگیز آن شهر که محل شورش
و غوغا بود بحرکت در آمده حکم بر قتل عام شد درویش محمد خان حسب الفرمان قضا جریان متوجه شده
گشته طایفه رو بلو دست بغارت دراز کردند اکثر بیگناهان باتش گناهکاران سوختند و با آنکه
درویش محمد خان که مرد خداآگاه مآل اندیش بود ملاحظه بسیار کرده نمیخواست که قتل بافراط واقع شود
جمعی کثیر درین قضیه راه عدم پیمودند اما باعث آن شد که دیگر کسی از آن طبقه بر عصیان و طغیان دلیری
نکرد **وقایع متنوعه که درین سال بتقدیر خالق عباد روی داد** بعد از تسکین آتش فتنه حمزه و قتل عام
تنشا ایالت آنولایت باغورلو سلطان حسنی حاکم فومن شفقت شده تمامی الکای بیه پس بفرهاد خان
شفقت شده و الکای شیراز از و تغییر یافت و حکومت ولایت فارس در کل بالله وردیخان قوللر آقاسی
مفوض و مرجوع گشته رتق و فتق معاملات دیوانی فارس بعهده اهتمام مشار الیه قرار یافت و مقرر شد
که هر ساله سیصد نفر از غلامان خاصه شریفه همراه بفارس برده بخدمات جزو هر ولایتی از ولایات
مامور سازد که از منافع آن یراق و اسباب یساق سرانجام نمایند درین سال جمعی از مردم سعد وقاص
من اعمال نهاوند بر رومیان یاغی شده قلعه که در سعد وقاص ساخته بودند بتصرف در آورده خراب کردند
و اجامره و اجلاف آنولایت از الوار و اکراد و غیره با ایشان اتفاق کرده بر سر قلعه نهاوند آمدند و
رومیان مستحفظ قلعه نهاوند کس بخدمت اشرف فرستاده از اینحال خبر کردند و حسن خان چلبی را که در آن
حین حاکم همدان بود محرک این شورش دانسته از و شکایت نمودند حضرت اعلی شاهی ظل الهی بنابر
درست پیمانی و رعایت شرایط صلح قورچیان فرستاده اجامره و اجلاف مذکور را منع و تنبیه نمودند
و چند نفر از مفسدان را بقتل آورده سرهای ایشان را ببغداد فرستادند و حسن خان از ایالت همدان
معزول شد **دیگری** از سوانح آنکه میر قلیبا باکوکلتاش حاکم هرات که از تربیت یافتگان عبدالله خان و
فدویان او بود برای خود یا باشاره و صلاح خان علی ای التقدیرین با حضرت اعلی بادی الفت و آشنایی
گشته ایلچیان معتمد با تحف و هدایای لایقه بپایه سریر اعلی فرستاده بعد از اظهار مراسم اخلاص عرض
نموده بود که سالهاست که مردم ما وراء النهر بجهت خصومت و نزاع طرفین از سعادت زیارت حرمین شریفین
محرومند و از خوف و بیم بعزیمت حج بیت الله الحرام قدم بولایت ایران که سر راه حجازست نمیتوانند نهاد

والتماس نموده بود که رخصت دهند که طبقه اوزبکیه و مردم ماوراءالنهر که اراده حج داشته باشند بی خوف
وهراس امده نمایند که مثوبات ان بروزگار فرخنده اثار عاید گردد و ایلچیان در دارالسلطنه
قزوین سعادت بساطبوس دریافته لوازم کورنش بتقدیم رسانیدند و مشمول انعام و احسان
بازگشته اسلام بیک یوزباشی شاملو را همراه ایشان بهرات فرستادند و بمیر قلباباکوکلتاش
منشور عنایت والتفات در قلم امده در باب رخصت حج اوزبکیه و ماوراءالنهری حسب المسئول حکم
جهانمطاع عز اصدار یافت **دیگری** از سوانح این سال انکه شاعر شیرین کلام مولانا شانی که در عجم شهره
سحبانی دارد از وفور اخلاص و خلوص اعتقاد منظور نظر شفقت عطوفت ائین و از ندما مجلسیان
محفل ارم تزئین بود چند بیت مثنوی در مدح و منقبت حضرت شاه ولایت پناه در سلک نظم داورده
بخدمت اشرف میگذرانید چون بدین بیت رسید که ٭ اگر دشمن کشد ساغر وگر دوست ٭ بطاق
ابروی مردانه اوست ٭ مزاج مقدس را غریب کیفیتی طاری شده این طرز مداحی و این مضمون در میزان
طبع وقار بغایت سنجیده و پسندیده افتاده همت بحر خاصیت درباره مولانا بتموج در امده امر فرمودند
که زر بسیار در یک کفه ترازو ریخته در کفه دیگر مولانا را بوزن در اورده ان نقود وافره بصله این شعر
باد عطا فرمودند شعرا عصر را موجب امیدواری گشته همگی بدین مضمون مترنم بوده زبان بمدح
ثنای شهریار گشودند ٭ شاعر که بخاک ره برابر شده بود ٭ برداشتی و بزر برابر کردی ٭ اما چون طبقه
شعرا سرامد ارباب حقد و حسد ازین عطیه والا کینه مولانا در دل گرفته مدتها این حکایت زبان زد انجمن
ارایان محافل نفاق بود مولانا حسن وهم الدین که مرد ظریف شیرین سخن و اشعار هزل امیز مضحک میگوید
در قطعه که بجهت وزیر قم گفته این بیت درج نموده ٭ حسن و همدین جنین مفلس ٭ پادشه میکند بزر شانی
اما بعرض اشرف رسید مولانا عجزی تبریزی که مرد بلندقامت قوی جثه بود و در شیوه غزل خود را بی بدل
میشمرد بتقریب دو سه بیت عاشقانه بوساطت مولانا علیرضا خوشنویس چندی در مجلس همایون
راه یافته بسخنان گستاخانه که اعتقاد بلطایف و ظرایف داشت دلیری میکرد و بدین جهت از بساط عزت
دور و از سعادت مجالست مهجور گردید روزی در محوطه طویله قزوین در اثنای حکایات بی تقریبی نام بارگشتن
مولانا شانی بمیان اورده گستاخانه گفت که چرا اینگونه التفاتی شامل حال من نمیکرد و حضرت اعلی شاهی ظل الهی

ازردی



ازردی مطایبه فرمودند که چون در طویله داخلیم اگر صلاح باشد شمار اسبرگین کنیم فریاد از نشاط حاضران
بزم اقدس بر امده موجب انبساط خاطرها گشت شعرای سخن ساز و ظرفای نکته پرداز شاخ و برگی
بران افزوده نقل انجمنها ساختند و مولانا شانی را گذاشته باو برداختند **ذکر داغ ناگزیر نواب**
**سکندر شان** درین سال در حینی که نهضت همایون بجانب اسفراین واقع شده بود نواب سکندر شان را
در دولتخانه همایون قزوین بیماری عارض گشته منجر باسهال گردیده چون اجل مقدر رسیده بود
معالجات حکما مفید نیفتاده بجوار رحمت ملک غفور پیوسته و در استانه امام زاده واجب التعظیم
امامزاده حسین علیه التحیه مدفون گردیده از انجا نقل عتبات عالیات سدره مرتبت شد انا لله
وانا الیه راجعون ٭ اگر صد سال مانی در یکی روز ٭ بباید رفت زین کاخ دل افروز ٭ چون اندکی
از اوصاف حمیده ان پادشاه عالیجاه در ذیل دفتر اول رقم تحریر یافته درینمقام قلم عنبر فام زبان درکام
کشید **آغاز سال همایون فال پیچین ئیل ترکی مطابق سنه خمس و الف که سال دهم جلوس سعادت**
**مانوس شاهی ظل الهی است** چو شد نوروز سلطان گیتی ارای ٭ چمن شد از ریاحین عنبر اسای ٭ بهار عالم
ارا جلوه گر گشت ٭ اساس ظلم دی زیر و زبر گشت ٭ طراوت یافت از نو باغ و بستان ٭ شد از لطف هوا
عالم گلستان ٭ نور ذرعلا آرای این سال میمنت مال در روز دوشنبه بیست و یکم شهر رجب سنه مذکور
اتفاق افتاده بهار دولت اغ فرح خاطر پرور زینا گردید نوعروسان حجله خاک سر از جیب مغاک برآورده
انجمن ارای بزم عشرت و شادکامی گشتند نسیم بهاری از شمیم ریاحین عطرسایی اغاز نهاده افسرده دلان
کنج خمول چون عندلیبان در گلشن جهان بزمزمه و نغمه سرایی درامدند بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی
بدستور معهود در ایوان چهل ستون دولتخانه مبارکه قزوین بلوازم جشن نوروزی پرداخته بزم
ملوکانه و محفل خسروانه اراسته چند روز بمبارکی سال نو و تهنیت قدوم نوروز فیروز بعشرت و شادمانی
گذرانیدند بعد از فراغ از لوازم سور و سرور بهوای سیر و شکار گیلان و قزل اغاج در خاطر خطیر همایون
سر زده از دارالسلطنه قزوین روانه شدند تخت از راه کوهدم بخطه رشت تشریف برده از انجا فومن
که محل ورود شهریار والاگهر گردیده و در علیاباد فومن بلوازم شکار زنگول که غرایب و نیرنگی ان از وقایع
گذشته ستوده یافته قیام نموده از انجا عرصه قزل اغاج انجمن ارای برازنده تخت و تاج گردید چند روز در ساحت

در پاکنار محل نزول موکب اقبال بود بعد از فراغ از سیر و شکار ایخدود بدار الارشاد اردبیل تشریف برده بزیارت
آستان ملایک آشیان حضرت سلطان الاولیا و مشایخ کرام صفویه قیام نموده عنان عزیمت بصوب مراجعت
انعطاف داده و دیگر باره دار السلطنه قزوین محل نزول خسرو معدلت آیین گردید **تسخیر ولایت مازندران
بهشت نشان بتوفیق پروردگار عالمیان و تفویض حکومت دارالامانی آن دیار نزهت بخش طراوت
نشان بفرهاد خان** چون ولایت طبرستان که عبارت از مازندران بهشت نشانست ملک طلق شرعی
موروث اولاد و احفاد میر عبد الله خان جد مادری حضرت اعلی شاهی ظل اللهیست که نسب او بسید قوام
الدین مشهور بمیر بزرگ که در طبرستان خروج بسیف کرده مالک آن ممالک گردید در صدر صحیفه اول رقم تسطیر
یافته و درین عهد دو ازان سلسله رفیعه اولاد ذکور که شایسته تصرف ملک موروث باشند نبود
لاجرم آن عرصه ارم تزیین از زیاده کیتا باشایسته تصرف شهریار سعادت قرین و حق شرعی سلطان
باداد و دین سب کرده میانه جمعی از امرا و سرداران آنولایت تخصیص سید مظفر مرتضی و الوند دیو ملک بهمن
لاریجانی انقسام یافته بود و مکرر از ایشان نسبت بسلسله میر بزرگ بی ادبیها و کفران نعمت بظهور رسیده
هر کدام بر ولایتی رقم اختصاص کشیده بتغلب متصرف بودند و گاهی نقبلی که بعلت خراج و باج بدیوان اعلی
میفرستادند به بهانه چیزی موقوف داشته همیشه از اطوار ایشان حیله و تزویر و آثار نفاق و شقاق بظهور
میرسید و همواره فتح و تسخیر آن ممالک و انتزاع آنولایت از ید متغلبه مکنون خاطر انور و مخزون ضمیر منیر معدلت
گستر بود تا آنکه درین سال رای جهان آرا بدان متعلق گشت که دست تغلب اتحاعت را از ملک موروث کوتاه ساخته
ضمیمه ممالک محروسه گرداند حسب الاستدعای فرهاد خان ولایت مازندران برای ورود و خدمت [illegible] او
رجوع شده ایالت آنولایت باو تفویض یافت مشار الیه با قشون و لشکر آراسته روانه مقصد گردید و [illegible]
نامها بامرا و سرداران فرستاده همگی را بایلی و انقیاد دعوت نموده مردم آنولایت خصوصا سید مظفر که
سودای خودسری دماغ او را شوریده داشت غایبانه اظهار متابعت مینمود اما وحشی صفت در آمدن نزد فرهاد خان
متامل و متردد بوده استسلام نمینمود بعد از تکرار مراسله و آمد شد سفرا مردم چرب زبان راضی بملاقات گشته
او و جمعی دیگر از سرداران و اعیان نزد فرهاد خان آمدند خان سید را تعظیم و تکریم بسیار کرد اما مانع باز گشتن
گشته تکلیف رفتن بپایه سریر اعلی نمود و سید مظفر بدین شیوه راضی شد که فرهاد خان با او در رفاقت همراهی کرده

درخدمت



در خدمت اشرف شفیع تقصیرات او بوده باشد و در باب مهمات مازندران انجبلنا فهم از لفظ گهربار استماع نماید
بعمل آورد و مطلب او این بود که شاید بطریق متعهد باج و تقبل خراج مهم مازندران از صورتی داده خود بدستور
حاکم و فرمانروا باشد فرهاد خان بنابر صلاح وقت ملتمس او را مبذول داشته سید را مصحوب خویش گردانیده
بپایه سریر اعلی آورد و سید در دار السلطنه قزوین بشرف بساطبوس دریافت و حضرت اعلی مصلحتهائی که در ضمن
مصالح ملک و دولت درآن مطلوبست بعضی تلطفات درباره او بظهور آوردند اما باطنا باو که با سلسله ولی نعمت
عصیان و کفران ورزیده بی ادبیها از خانواده میر بزرگ وقوع یافته بود التفاتی نداشتند و او در منزل فرهاد
خان میبود و بمقتضای الخاین خایف در کمال بیم و هراس بسر می برد و خاطرنشان او شد که همت والای شاهی
ظل الهی مصروف بر آنست که ساحت آن ممالک را از خس و خاشاک تسلط و اقتدار اینگونه خودسران متغلب پاک
گردانند بالضروره از حکومت مازندران مایوس شده قرار داد که در نیم تبه همراه فرهاد خان بمازندران رفته مردم
آن دیار را مطیع و منقاد گرداند و از آنجا با کوچ و مردم خود نقل نموده بقیه عمر را در رضاجویی خاطر اشرف مصروف
سازد اما دیو هراس و سودای حکم رانی چنان در جوف دماغش جای گرفته بود که دلش از آنچه میگفت خبر نداشت
القصه از خدمت اشرف رخصت یافته برفاقت فرهاد خان روانه مازندران گشت و جناب خان بجهت تالیف
قلوب سایر وحشی صفتان مازندران با او بمدارا سلوک نموده بهمان معزز و محترم بطریق مهمان رفیق خان بود
چون بشهر آمل که از بلاد قدیمه طبرستان است در تصرف ملک بهمن رسیدند ملازمان و مردم او قلعه آمل را استحکام
داده در مقام قلعه داری در آمدند و فرهاد خان شروع در لوازم قلعه گیری کرد ملک بهمن در لاریجان بود از غایت مکر
و خدیعت که جبلی او بود بحسب ظاهر اظهار اخلاص و بندگی و اطاعت و انقیاد مینمود و در باب قلعه پیغام میداد که مرا
اختیاری نیست جماعت سرکش آملی که بالطبع حکومت قزلباش را کاره اند برای خود عمل نموده در قلعه داری میکوشند
اما باطنا سالک طریق خلاف و طغیان بوده باهل قلعه که اکثر ملازمان معتمد او بودند استمالت داده ترغیب مینمود
که در قلعه داری مردانه بوده قزلباش را راه ندهند مجملا توقف فرهاد خان در پای قلعه امتداد کشیده مردم ملک بهمن
بتخصیص چند نفر از طایفه تکلو که ملازم او شده در آن قلعه بودند در قلعه داری اصرار مینمودند درین حال سید مظفر
غدر و خلاف بظهور آورده از اردوی فرهاد خان فرار نموده بولایت ساری که در تصرف گماشتگان او بود رفت
و قلعه ازداره کلا را استحکام داده در آن قلعه محل اقامت انداخت و آثار خلاف و عصیان بظهور رسانید چند نفر دیگر

از عظمای مازندران که نزد فرهاد خان آمده بودند اقتدا به سید مظفر کرده هر یک بجنگل و پناهگاه خود شتافته آمد شد
مازندرانی میانه قزلباش منقطع گردید جناب خان مطلقا از این وقایع تزلزل باحوال خود راه نداده بیشتر
از بیشتر در تسخیر قلعه ساعی گشت و بجهت سعی و تدبیر و داد و دهش وحشی صفتان آمل را بدانه احسان و انعام
رام کرد تا آنکه بیامن تائیدات الهی و نیروی اقبال شاهی بر قلعه مستولی گردید و معتمدان قلعه را از میان
برداشته از آمل حاکم تعیین نموده متوجه تسخیر سایر محال گشت عظما و اعیان که فرار نموده بودند یکیک آمده بتمهید
معذرت می پرداختند و جناب خان از اعمال ایشان اغماض نموده عذر پذیر بود چون از ذی قدرت و اقتدار
بقصد تسخیر قلعه از داره کلا بجانب ساری رفت بر سید مظفر هراس مقیاس غالب گشته قدرت قلعه داری
نیافت مضطرب و خوفناک گشته بی سر و سامان از قلعه بیرون آمده بجنگل گریخت سید مظفر بترکیب افیون دار
معتاد بود و نیم مثقال افیون خالص بکار می برد ملازمانش از غایت اضطراب حقه ترکیب معتاد او را نرسانیده
بودند دو سه شب در جنگل از فقدان ترکیب معتاد و کیف افیون بصد تشویش بسر برده بدانجهت بیماری عارض
ذات او گشت با اینحال در جنگل بسر نتوانست برد بالضروره در نهایت ضعف و بیماری خفیف و بی اعتبار بخدمت
خان پیوست که اعراض نفسانی که برو غلبه کرده بود منضمه کوفت گشته سر بر بستر ناتوانی نهاد و معالجه و مداوا
مفید نیفتاده روز بروز مرض اسهال اشتداد یافته بدان در گذشت بعد از فوت او گماشتگان فرهاد خان
در مازندران بقدر استقلالی یافته اکثر محال را بحیطه ضبط در آوردند و فرهاد خان الوند سلطان برادر خود را
در مازندران بنیابت گذاشته خود بخدمت اشرف آمده حقایق حالات عرض کرد اما الوند دیو که حاکم سواد
کوه بود خبر فوت سید مظفر را شنیده بتصور آنکه معتمد او را از میان برداشته اند بی اعتماد گشته
موجب زیادتی وحشت و دهشت او گردید و ملک بهمن که مرد فتنه انگیز آشوب طلب بود مازندرانیان را
بر الوند سلطان شورانیده تحریک ماده فساد مینمود و میخواست که الوند دیو و عظمای مازندران با لشکر
قزلباش آمیزش نمایند و الوند دیو که چاشنی حکومت در مذاقش جا گرفته بود آسان ترک آن آرزو
دشوار مینمود باغوا و فساد ملک بهمن سر بخبر اطاعت در نمی آورد و همچنین بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت
که تا دفع ملک بهمن نشود ممالک طبرستان در ید اقتدار اولیای دولت ابد بنیان استقرار نمی یابد و او ترک
بدنهادی و فساد نمینماید لاجرم رای عقده گشای بدفع او جازم گشته فرهاد خان را بر سر ملک بهمن فرستادند

ذکر



**ذکر رفتن فرهاد خان بلاریجان و گرفتاری ملک بهمن بنیروی اقبال شاهی** ملک ولد کیومرث بن کاوس بن
از اولاد کیومرث بن بیستون بن گستهم که در عهد امیر تیمور گورکان والی کل رستمدار و کوتوال قلعه نور بود
و بعد از فوت او ولایت رستمدار میانه دو پسر او جهانگیر و اسکندر قسمت شده بود یک حصه نور و توابع و یک حصه کجور
و مضافات آن و همچنان قسمت میانه اولاد ایشان معتبر بود اما در زمان شاه جنت مکان سه طبقه
از ایشان که بنی اعمام یکدیگر بودند بحکومت و دارائی قیام داشتند ملک عزیز والی نور و ملک سلطان محمد بن جهانگیر
والی کجور و ملک بهمن مذکور والی لاریجان بود که در عهد قدیم از مضافات کجور بوده احوال ملکان نور و کجور
در طی داستان تسخیر رستمدار مرقوم قلم بدایع نگار خواهد شد ملک بهمن اگر چه بحسب الکا و ولایت کمتر از ایشان
بود اما بوفور عقل و رشد و کاردانی و امتداد زمان حکومت صاحب جاه و مکنت شده بود و حضرت اعلی
شاهی ظل الهی بجهت آنکه در هنگام توجه عراق باستقبال موکب جلال آمده بود و یک دو مرتبه دیگر در ییلاق طار
بسعادت آستان بوس مشرف شده اظهار اخلاص مینمود نهایت شفقت و التفات درباره او
بظهور می آوردند اما مشار الیه مرد محیل فتنه اندوز آشوب طلب بود و در شیوه حیل و تدبیر از امثال و
اقران بیش و از همه در پیش بود حضرت اعلی مکرر آن در مقام تجربه و امتحان او در آمدند و هر مرتبه نقد اخلاص غش
در محک امتحان ناتمام عیار نمود و همیشه در طبرستان تهیج فتنه کرده هر کس از مردم آن ولایت بدرگاه معلی
بازگشت مینمود ملک بهمن با او عداوت آغاز نهاده در قلع و استیصال او میکوشید از جمله ملک سلطان
حسین لواسانی که با او نسبت قرابت داشت بمحض آنکه بخدمت اشرف توسل جسته اظهار اخلاص مینمود
و ملک سلطان حسین برادرش بملازمت اشرف سرافراز شده بود با او عناد ورزیده بر سر او بقلعه
لواسان رفت و او را بدست آورده بقتلش پرداخت و اطفال و عورات او را بلاریجان برده
انواع فضیحت بمردم او روا داشت و عنقریب بانتقام منتقم حقیقی گرفتار آمده فی الحقیقه انجر کرده با خود کرد
حضرت اعلی بکرات کس فرستاده بازماندگان ملک سلطان حسین را طلب فرمودند تغافل ورزیده نفرستاد
و مردم مازندران که طریق ملوک طوایف پیش گرفته هر یک ولایتی را مخصوص خود گردانیده بودند ملک بهمن را
بجهت قرب جوار حامی خود ساخته ولایت آمل را که از بلاد مشهوره طبرستان است و بالکا او اقرب بود
با او گذاشته بودند درین اوقات که حضرت اعلی کمند همت بر کنگره تسخیر ملک موروثی مازندران انداختند ملک بهمن

بطمع امل از جادهٔ عقل و صواب منحرف گشته چنانچه در فوق تحریر یافت با اولیای دولت روزافزون بمکر و حیل
سلوک نموده اعمال نفاق آمیز ازو ظاهر شدن گرفت تا آنکه نایرهٔ غضب شاهانه درباره او التهاب یافته
منجر بدان شد که ولایت موروثی را بطمع خام امل بباد داد ٭ خواست تا نان بشکر الاید ٭ بعد ازین
شهد بانگشت خاید ٭ که جزای عمل زگیتی یافت ٭ دولت و بخت روی ازو برتافت ٭ دهر اسباب دولتش
برداخت ٭ عاقبت مکر و حیله کارش ساخت ٭ طمع خام و بخت خفتهٔ او ٭ زود گرفتند نان بختهٔ او ٭ القصه
چون قلب زراندود و بعضی سخنان کذب آمیز نفاق آلود او در محک طبع وقاد همایون کم عیار نمود
فرهاد خانرا بر سر او فرستادند و او حسب الفرمان قضا جریان متوجه لاریجان گشته بترتیب اسباب
قلعه گیری برداخت و از درگاه معلی توپچیان و تفنگچیان فرستاده شده توپهای قلعه کوب ترتیب
دادند و در لوازم قلعه گیری و تضییق محصوران سعی تمام مینمودند جماعت امیری که معظم سپاهیان
لاریجان بودند با فرهاد خان یکدل و یکزبان گشته نرد اغاز نهادند و ملک بهمن با جماعت بی اعتماد شده
درد ان امیرثانی را که رئیس سفید ان طبقه بود گرفته بسیاه چال زد بالاخره بقتل آورد و ان طایفه در مقام نقض
ملک بهمن بکجهت گشته دلیل راههای مخفی قلعه گشته در اندک روزی سپاهها بر دیوار قلعه رسید ملک
بهمن مضطرب شده اظهار اطاعت و انقیاد کرد فرهاد خان نیز او را استمال عنایت شاهی گردانیده
طالب ملاقات شد ملک بهمن بعد از اخذ عهود و مواثیق بیرون آمده خواست بطریق معتاد بلطایف
الحیل و چرب زبانی شر قزلباش را از خود دفع نموده بتواضعات دنیاداران و وعدها که هرگز وفا
نکرده قزلباش را از پای قلعه کسیل گرداند فرهاد خانرا تکلیف آمدن قلعه و مهمانی کرد فرهاد خان اجابت
نکرده و صید بلی که بدام افتاده بود رها نکرده تکلیف رفتن درگاه معلی و ملازمت اشرف نمود ملک بهمن
از بیرون آمدن نادم و پشیمان گشته چون هیچ سخن او در نگرفت ناگاه تمام راضی بامدن شد فرهاد خان
بمصلحت وقت قلعه را بهمچنان در تصرف گماشتگان او گذاشته بتکلیف قلعه سپردن نکرد و او را مصحوب
خویش گردانیده بپایه سریر اعلی آورد و در دار السلطنه اصفهان در مجمعی که طبقات خلایق از اطراف
و جوانب در مجلس بهشت آیین جمع آمده بودند بنظر فرخنده اثر رسانید حضرت اعلی شاهی ظل اللهی زبان
عتاب و سرزنش با او تکلم آغاز نهاده یکیک تقصیرات و خیانتها که در دولت ابدقرین ازو بظهور آمده بود

شمردن



شمردن گرفتند ملک بهمن سر خجالت و ندامت پیش انداخته از افروختگی شعلهٔ غضب و عتاب و خطاب درست اجابت
مستعار شست اما حضرت اعلی چند روزی بجهت تعهدات که فرهاد خان با او کرده بود تغافل در کار او ورزیده
او بدستور در خانه فرهاد خان میبود تا آنکه در اول سال تخاقوی ییل سنه الف که رایات جلال
از اصفهان بقزوین نهضت نمود او را بعمارت نو و دولتخانه مبارکه طلب فرموده در حین تکلم و عتاب
و خطاب بدست ملک سلطان حسین لواسانی دادند که بقصاص خون برادرش بقتل رسانند و او باتمام
کارش برداخت مآل حال اولاد مشارالیه و تسخیر قلاع او که چگونه میسر شد در سال اینده مرقوم کلک
بیان میگردد انشاء الله تعالی **ذکر احوال حاجی محمد خان والی خوارزم و اقربای او که در ولایت خوارزم بوقوع
پیوست و التجا اوردن او مرتبه دوم بدرگاه شهریار عجم** در طی سوانح احوال سابقه مرقوم قلم وقایع نگار
گردید که در سال گذشته که رایات نصرت ایات بجهت دفع فتنه عبدالمومنخان بخراسان توجه نمود حاجم خان
والی خوارزم و عرب محمد سلطان پسر او و بابا خان برادرزاده اش از خدمت اشرف مرخص گشته بجانب
ممالک خویش رفتند و نخست میانه ایل و اویماقات طایفه ترکمان صاین خانی رفته جمعی ازان طایفه موافقت
سلاطین مذکور اختیار نموده داخل ولایات خوارزم شدند مردم انولایت بقدوم ایشان بشاشت و خورمی
بظهور اورده در مقام اطاعت و انقیاد درامدند گماشتگان عبداله خان و داروغگان او هر یک مقام خود را
خالی گذاشته بماوراءالنهر رفتند خوارزم از لشکر بیگانه خالی گشت حاجی محمد خان فی الجمله استقلالی یافت
اما جمعی که بر سر او جمعیت نموده بودند اکثر رعیت و مردم خسامات بودند زیرا که عبداله خان بعد از تسخیر
انولایت اکثر قبایل اوزبکیه را که لشکریان حاجم خان بودند کوچانیده بولایت دیگر فرستاده بود و از اعوان
و انصار او صاحب وجودی در خوارزم نمانده بود بالجمله عبداله خان بعد از استماع خبر ورود حاجم خان جمعی
از امرای معتبر خود را با لشکر عظیم بر سر او بخوارزم فرستاد و بان اکتفا ننموده خود نیز متعاقب بدانصوب در حرکت
امد حاجم خان چون اوازه قرب وصول لشکر عبداله خان شنید متحیر شده انولایت را جمع اورده بمقابله ایشان
شتافت و بین الفریقین محاربه عظیم اتفاق افتاد چون از ورود موکب عبداله خان خبر رسید تزلزل در بنیان
ثبات و قرار خوارزمیان افتاده در بین حرب شکست یافتند و حاجم محمد خان منهزم گشته مجال توقف درانولایت
نیافت و نخواست که خود را در قلاع محصور گرداند بالضروره باتفاق عرب محمد سلطان پسرش منهزم و پریشان حال

خود را از ولایت خوارزم بیرون انداخته روی بجانب استراباد آوردند و در آنجا مدد و معاونت طایفه ترکمانان
صاین خانی خود را بسرحد مملکت قزلباش رسانیدند حضرت اعلی شاهی ظل الهی از آمدن او خبر یافته
کس باستقبال او فرستاده بدرگاه معلی طلب فرمودند او دیگر باره بتجدید مشرف آمده در دار السلطنه
قزوین بعز ملاقات همایون فایز گردید و از جانب اشرف لوازم تفقد و دلجویی پادشاهانه بظهور
پیوست اما باباخان برادرزاده اش که در شهر وزیر بود قلعه آنجا را قایم کرده توقف نمود هرچند میدانست
که هرگاه محصور گردد از هیچ طرف مددی با و متصور نیست و عاقبت گرفتار اعادی خواهد شد از عالم
غیرت و مردانگی به نیکنامی کشته شدن را بر حیاتی که بمذلت گذرد راجح دانسته مردانه در آن قلعه اقامت نمود
لشکر عبدالله خان قلعه را محاصره نموده قریب چهار ماه با سپاه بیشمار عبدالله خان تلاش کرده قلعه
شهر وزیر را نگاه داشته عاقبت لشکریان او و مردم شهر از مخاطرات قلعه داری واهمه نموده با او بیوفایی
کرده میل بجانب عبدالله خان کردند باباخان این معنی را دریافته با معدودی از ارباب حقیقت و فاداری در را
گشوده فدایی وار بمخالفان زده در دریای حرب غوطه خورد و ازبکان عبدالله خانی بر دور او محیط گشتند
و لحظه لحظه عرصه کارزار برو تنگتر میشد و هیچ طرف راه بیرون شد نداشت بالاخره در معرکه رزم کشته
بقیة السیف پراکنده گشتند و الیوم حرف شجاعت و دلاوری باباخان در خوارزم مذکور السنه و افواه است
عبدالله خان را مجددا فتح خوارزم تیسیر پذیرفته هر کس از مردم آن ولایت گمان خلاف داشت از میان برداشت
و قلاع را استحکام داده بماوراء النهر مراجعت نمود ذکر منازعه که درین سال میانه مهدیقلیخان شاملو حاکم
شوشتر و طایفه افشار و میر مبارک والی عربستان حویزه بظهور آمد و رفتن الله ویردیخان حسب الحکم
قضاجریان بکوه کیلویه و مآل بخت برگشتگان افشار از تقدیر کردگار درین سال جمعی از مفسدان طایفه
افشار کوه کیلویه خصوصا جماعت ارشلو و کندوزلو با امیرخان حاکم آن ولایت یاغی شده در رامهرمز از
قصبات کوه کیلویه جمعیت نموده ابوالفتح بیگ نواده خلیلخان را در میانه خود بخانی برداشته در مقام عصیان
و خلاف درآمدند مهدیقلیخان شاملو حاکم شوشتر از اخلاص صوفیگری بدین شیوه ناپسند انکار نموده
بنابر قرب جوار در مقام دفع فتنه ایشان شده و با معدودی از غازیان شاملو بر سر ایشان رفته در مابین
شوشتر و رامهرمز میانه ایشان حرب اتفاق افتاده طایفه افشار از فوج قلیل منهزم گشته پناه بسید مبارک والی





عربستان بردند مهدیقلیخان همیشه سید مبارک را از مخالفان دولت قاهره شمرده متعرض احوال اعراب حویزه میشد
و از سید مبارک زیاده حسابی نمیگرفت و با او غالبانه سلوک میکرد و سید مبارک از بدسلوکی مهدیقلیخان
متشکی بود و مکرر عرایض بدرگاه معلی فرستاده از و شکایت مینمود و میخواست که مهدیقلیخان را گوشمالی
داده او را از باده بیهوشی نخوت و غرور بهوش آورد و از عتاب و خطاب شاهانه اندیشه میکرد درینوقت
جماعت افشار محرک این ماده گشته او را بمحاربه مهدیقلیخان ترغیب نمودند او در مقام معاونت جماعت افشار
درآمده با جمعی از جنود عرب بر سر مهدیقلیخان آمد در وقتی که او از رامهرمز معاودت نموده بشوشتر
می آمد اعراب سر راه برو گرفته بین الفریقین اندک محاربه واقع شد و چون اعراب اضعاف مضاعف لشکر
مهدیقلیخان بودند او صرفه در جنگ صحرا ندیده خود را بحصاری که در آن حوالی بود انداخت و اعراب آمده حصار را
محاصره کردند چون حصار مذکور زیاده استحکامی نداشت و ذخیره در آنجا نبود بالضروره با سید مبارک طرح
صلح انداخت سید مبارک نیز چون از حضرت اعلی شاهی ظل الهی خوف بسیار داشت بصلح راغب گشته میانه
ایشان صلح گونه وقوع یافته قرار یافت که سید مبارک کوچ کرده بطرف حویزه رود و مهدیقلیخان از حصار
بیرون آمده بشوشتر مراجعت نماید از جمعی مسموع شد که سید مبارک نسبت بمهدیقلیخان غدری در خاطر
داشته و با اعراب قرار داده بود که چون مهدیقلیخان از حصار بیرون آید عطف عنان نموده بر سر او تازند
و بتادیب او پردازند سید بدر ولد سید مبارک که اظهار ارادت و اخلاص بدین آستان گردون مماس
مینمود مهدیقلیخان را از کید و غدر اعراب خبردار کرد و او چندروز خود را در آن حصار محافظت کرده بیرون نیامد
سید مبارک معلوم نمود که او استشمام رایحه غدر نموده حزم و احتیاط مرعی میدارد توقف ننموده بجانب
حویزه رفت شاهوردیخان عباسی در لرستان این مقدمات را استماع نموده اظهار دولتخواهی کرده
بمعاونت مهدیقلیخان متوجه آن صوب شد تا رسیدن او میانه ایشان صلح مذکور اتفاق افتاده بود چون
مهدیقلیخان خاطر از کید اعراب جمع کرد از حصار بیرون آمده متوجه شوشتر گردید و حقیقت حالات را عرضداشت
نموده بپایه سریر اعلی فرستاد و چون حضرت اعلی نمیخواستند که سید مبارک را از بندگان دولت مایوس گردانند
و اعمال سابق او را بعفو و اغماض مقرون گردانیده بودند بمهدیقلیخان احکام مطاعه فرستادند که با سید مبارک
من بعد سلوک مستحسن کرده اصلا دست درازی بالکا و مملکت او نکنند و مطلقا بعشایر و قبایل اعراب متعلقه با او

کاری نداشته باشد اما از نایرهٔ غضب قیامت لهب درباره مفسدان افشار اشتعال یافته حکومت کوه کیلویه را
علاوه مهمات فارس گردانیده بالله وردیخان مفوض گردانیدند و تنبیه و تادیب مفسدان و متمردان
افشار و قلع و قمع بیدولتان انطایفه را بحسن اهتمام او منوط فرمودند و خان مشار الیه بدان ولایت
رفته جمعی کثیر از مفسدان افشار سیما ارشلو و کندوزلو که خمیرمایه فساد بودند بقتل رسانیده خرمن عمر
بسیاری از قبایل سرکش جاکی و جوانکی و بنداتی و غیره الوار که همیشه در آن ولایت آتش فتنه و فساد می‌افروختند
بباد داده بر سایر الناس تحمیلات نمود بیدولتان بدبخت و سرکشان افشار و الوار انجهان
گوشمالی یافتند که بعد ازین خیال فاسد پیرامون خاطر ایشان نگشت و مهمات آن ولایت را حسب المدعا
انجام داده از غلامان شریفه حاکم در کوه کیلویه تعیین نموده مراجعت کرد و حقایق حالات بپایه سریر اعلی
عرض کرده خدمات او درجه استحسان یافت و مشمول نوازش و التفات شاهانه گردید **ذکر آمدن جنود**
**اوزبکیه از خراسان بتاخت دار العباده یزد و محاربه نمودن علی قلیخان شاملو و جماعت قزلباشیه**
**و مغلوب شدن اوزبکیه بتوفیق احد تعالی** درین سال جمعی از جنود اوزبکیه پای از دایره اعتدال بیرون نهاده
باراده تاخت و غارت دار العباده یزد از راه طبس در باطلات مفازه و جندق آمدند علی قلیخان شاملو
قورچی ترکش حاکم یزد بود و محراب خان قاجار حاکم طبس نزد او فرستاده او را از آمدن جنود اوزبکیه آگاه
گردانید و او شهر را مضبوط کرده خود با چهار صد نفری از جنود قزلباش و تفنگچیان انچه در آنجا فراهم آورده بود
بعزم جنگ استقبال اوزبکیه نمود جنود اوزبک از راه دیگر آمده بحوالی شهر رسیدند علی قلیجان که هشت
فرسنج راه طی کرده بود بازگشته بحوالی شهر رسید روز دیگر که طلیعه سپاه مخالف که قریب یکهزار و دویست
نفر بهادر بودند و سپاهی ایشان دو سه هزار میشد نمایان شده بظاهر شهر رسیدند و در کمال فوت و اقتدار
در حوالی شهر فرود آمدند و بهرجا دست ایشان رسید نهب و غارت نموده آنچه در هرجا بنظر ایشان
درآمد رقم تملک و تصرف بر آن کشیده اموال بی نهایت جمع آوردند علیقلیخان در اول حال حسب الصلاح
یزدیان سالک طریق حزم و احتیاط گشته بمحافظت شهر و قلعه و دروازه پرداخت و اهالی یزد بجهت
بسیاری اوزبک تجویز جنگ نمیکردند اما خان مشار الیه با آنکه از کیفیت احوال و کثرت لشکر خراسان اطلاع
یافته بود تکیه بر اقبال بی زوال شاهی کرده با فوجی قلیل از غازیان شاملو و تفنگچیان و غیر ذلک که حاضر بودند

بای



پای بهمورگه مردانگی نهاده طرح جنگ انداخت و دلاوران جنود قزلباش و تفنگچیان و غیر ذلک مردانه بمحاربه اعدا
شتافتند چون اوزبکیه را غرض ازین آمدن تاخت و غارت بود خواستند که بازگشته اموالی که فراهم
آورده اند بیرون برند علیقلیخان با غازیان شاملو جلوریز بر سر ایشان تاخته فیمابین جنگ در پیوست
و غازیان شاملو بحملات دلیرانه سلک جمعیت ایشان را از هم فرو ریخته تا موازی سیصد نفر قتیل و جمعی
دستگیر شدند بقیه السیف اوزبکیه شکسته و پریشان حال روی بوادی فرار آوردند و قطع نظر
از اموال کرده سلامتی را غنیمت شمردند و علیقلیخان بفتح و ظفر اختصاص یافته غازیان شاملو چند فرسخ
اوزبکیه را تعاقب کرده جمعی را با اموال بدست آورده مظفر و منصور بازگشتند محراب خان از طبس با فوجی
از جوانان کارآمدنی از عقب ایشان بدار العباده یزد می‌آمد در باطلاق بجنود اوزبکیه که بازگشته بودند
رسیده جنگ در پیوستند در نیم تیه نیز شکست فاحش بحال انجماعت راه یافته جمعی کثیر بقتل درآمده بقیه السیف
پراکنده گشته سر بکوه و بیابان بی آب نهادند مولانا فخر الدین احمد یافتی با جمعی از تفنگچیان یافق و بهاباد
سر در پی ایشان نهاده بسیاری از آنطایفه را بدست درآوردند و جمعی که از هول جان سر بکوه و بیابان نهاده
بودند از تشنگی هلاک شده جان از آن مهلکه بیرون نبردند القصه از جمعی که آمده بودند کمتر کسی نجات یافت
و همدرین حال جمعی از اوزبکیه لشکریان عبد المومنخان بر سر علیجان کرایلی رفته جمعی از مردم او را بقتل آوردند
و او بقلعه روغد آمده آن قلعه را مامن خود ساخته در کمال ندامت و پشیمانی بسر می‌برد تا عاقبت بکفران نعمت
گرفتار آمد **ذکر آوردن نعش غفران مآل منسوب نعش مبارک حضرت شاه جنت مکان از مشهد مقدس**
**بدار السلطنه اصفهان و نقل نمودن بعتبات عالیات سدره نشان** در صدر صحیفه اول رقم نگارش یافت
که اسماعیل میرزا در زمان سلطنت خود نعش مبارک شاه جنت مکان را از مشهد مقدس معلی نموده مرتضی
قلیخان پرناک حاکم مشهد بدستور علیقلیخان شاملو بیگلربیگی هرات مامور گشت و او در روضه مقدس
حضرت امام الجن و الانس در سه چهار جا موضع حفر قبر نمود که بمصلحت متولی و خدام بهرکدام انسب و بصیانت از
اعدا اقرب باشد مدفون سازد چند روز قبور محفوره منظور خلایق بود تا آنکه در شبی که اراده دفن داشت
باتفاق میر سید علی مفضل استرآبادی یا میر سید علی صدر شوشتری علی اختلاف الروایتین و شیخ حسن
حفار مشهدی در حرم مقدس البته در جوار ضریح مبارک محل دیگر حفر نموده آن در گرانمایه را در صدف آن خاک

پاک مخزون ساخته و قبور دیگر را انجا که انباشته در صفه پایین پای مبارک علامت قبر گذاشته شد و حفاظ قبر
مبارک همیشه در انمکان تلاوت مینمودند و خادمی که بخدمات سرقبر شاه جنت مکان مامور بود در انمکان
شمعها افروخته خدمت میکرد و قبر شاه جنت مکان بین الجمهور در همان صفه و مکان اشتهار یافته بود
در حینی که عبدالمومنخان مشهد مقدس را تسخیر نموده ان بقعه شریفه بدست اوزبکیه در امد ان جاهل
بیعاقبت از غایت تعصب اراده نمود که اجساد شاه جنت مکان و شاهزادگان عالی نژاد که در ان
صفه مدفون بودند بیرون اورده لوازم بیحرمتی بظهور اورد و ان قبور را حفر نموده استخوانی چند از عظام
رمیم بیرون اوردند و بعد از چند سال شخصی از اهل ضلال بعرض عبدالله خان و عبدالمومنخان رسانید
که نعش شاه جنت مکان در مکان دیگر مدفونست و من اطلاع دارم ایشان باغوای ارباب تعصب دوستم بهادر
نام اوزبکی را فرستادند که انمکان را حفر نموده نعش را بیرون اورده بنجارا رسانند که هرگونه استخفافی در
خاطر ایشان رسوخ یافته باشد بظهور اورند دوستم بهادر حسب الامر باتفاق ان مخذول نعش را از انمکان
بیرون اورده در کیسه نهاده سر کیسه را قضای نظربی حاکم مشهد مقدس مهر کرد و چندگاه در خانه که نام موضعی
از مواضع مشهد مقدس معلی بود که از انجا نعش را برداشته راه ماوراءالنهر پیش گیرند رضا قلی بیک ولد
پهلوان شاه علی انباردار سرکار فیض اثار که اصفهانی الاصل است در انموضع بود دوستم بهادر در خانه او
مهمان شد و از بردن نعش مذکور اطلاع یافته چند روز دوستم بهادر را نگاهداشته تواضعات ادمیانه
باو بجا اورد روزی در اثنای محاوره باو در سبیل مطایبه گفت که اگر این نعش را از راه تون و طبس میانه ولایتش
بری ده مثل انچه از عبدالله خان و عبدالمومنخان در برابر این خدمت توقع داشته باشی بتو میرسد دوستم بهادر
که حرف انعام و احسان شنید اظهار کرد که مرا در ماوراءالنهر تاهلی نیست و چندان تعلقی در انجا ندارم اگر رعایت
میکوینی و متعهد میشوی که انچه میگویی بعمل اید چنین میکنم و او تعهدات کرده باتفاق یکدیگر نعش را برداشته بر سبیل
ایلغار بطبس اوردند اما دوستم بهادر میگفت که من خوابی مهیب دیدم که مرا از بردن نعش مذکور بماوراءالنهر نهی
کرده باوردن ایران رهنمایی کردند و انتوافق را با رضا قلی بیک در میان نهاده از او استعانت جستم و باتفاق
نعش را برداشته متوجه شدیم الحاصل چون بطبس رسیدند محمد خان قاجار حاکم طبس ایشانرا تعظیم و تکریم
بسیار کرده حقیقت بعرض اشرف رسانید حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از این خبر بهجت اثر مسرور و شادمان شده

حکم



حکم همایون عز صدور یافت که از طبس تا دارالسلطنه اصفهان استقبال کرده نعش را در کمال توقیر و احترام بدارالسلطنه
مذکور رسانند و حسب الامر اعلی بهر ولایت رسیدند خلایق باستقبال بیرون امده پیاده نعش را بر دوش
کشیده منزل بمنزل میرسانیدند و نسبت برضا قلی بیک و دوستم بهادر که حامل ان جسد مطهر بودند
خدمات شایسته بجامی اوردند و چون بدین نهج بحوالی اصفهان رسیدند حضرت اعلی با جمیع امرا
و ارکان دولت و اعیان حضرت پیاده باستقبال شتافته ان جنازه مغفرت اندازه را بر دوش
کشیده بشهر رسانیده در بقعه شریفه منسوب بامام الساجدین و قبلة العارفین امام علی زین العابدین
ع که مدفن دو امامزاده عالیقدر است گذاشتند خلایق بشرایط زیارت ان جنازه قیام مینمودند و این خبر
خجسته اثر در اطراف و اکناف ممالک شهرت یافت هر چند این قضیه احتمال صدق و کذب داشت اما بنابر
مصلحت وقت و شهرت بین الاعادی جانب تصدیق راجح نموده بالفرض که صورت وقوع نداشته باشد
چون در اوایل حال که عبدالمومنخان بر مشهد مقدس مستولی شد و استخوانی چند از عظام رمیم مدفونین صفه پایین
پای مبارک باعتقاد اینکه استخوان شاه جنت مکان و شاهزادهاست بیرون اورده مورد استخفاف ساخته
بود اراده ازلی بدان متعلق گشت که سلب ان بدنامی از جسد مبارک انحضرت شود چه امری که خلاف توقیر
و احترام باشد نسبت بان پادشاه سعید دیندار پاک اعتقاد پسندیده درگاه الهی نبود نیرنگ ساز ازل
چنین نیرنگی نمود تا بر عالمیان ظاهر شود که ان جسد مبارک شایسته استخفاف و سزاوار سوء ادب نبود بالجمله
دوستم بهادر و رضا قلی بیک هر دو در سلک ملازمان درگاه انتظام یافته زیاده از مامول بانعامات وافره سرافراز
شدند و حکم شد که جمیع امرا و اعیان قزلباش و هواخواهان این سلسله علیه در رعایت ایشان تقصیر ننمایند مطالب و
امال ایشانرا بانواع عطایا گرانبار گردید و ان نعش مطهر را بجانب عتبات عالیات نقل فرموده در یکی از اماکن
شریفه که مصلحتهای نهانی تصریح ان لازم نبود مدفون گشت اما بعد از فتح خراسان راقم حروف از شیخ حسن حفار
شنیدم که میگفت دست نامحرم بحریم قبر مبارک شاه جنت مکان نرسیده ع بهمان مهر و نشان که بود
و ان نعش که اورده اند نعش یکی از سادات روضه مقدس منوره معطره بود که ببرکت لوح مطهر حضرت شاه
جنت مکان از شر اعادی مصون مانده در چنان مکان شریفی مدفون گشت ع زهی سعادت دنیا و دین زهی
توفیق **بیان وقایع متنوعه که درین سال بتقدیر خالق عباد روی داد** درین سال ایلچیان از اطراف و جوانب عالم

بدرگاه عالم پناه آمده بعضی در قزوین و بعضی در اصفهان سعادت بساطبوس دریافتند و درگاه معلی از ایلچیان
و مهمانان مجمعی دست داد که در سنوات ماضیه کمتر وقوع یافته و از هر دیار تحف و هدایای بیشمار بنظر کیمیا اثر
رسانیدند از جمله ایلچیان مذکور میر ضیاء الدین کاشی و ابونصر خوافی بودند که از جانب پادشاه والاجاه
فریدون بارگاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرمانفرمای ممالک هندوستان همراه یادگار سلطان روملو
که هفت سال بود بایلچیگری هند رفته بود برسم رسالت آمده در دار السلطنه مذکور سعادت بساطبوس
دریافتند میرزا ضیاء الله مذکور ولد میر رفیع الدین کلانتر قاضی کاشان است که قریب بیست و پنج سال بود
که بولایت هند رفته در سلک ملازمان ان پادشاه ذی جاه درآمده اعتبار تمام یافته بود و ابونصر از مردم
ولایت خواف است درین اوقات هر دو باتفاق یادگار سلطان روملو برسالت ایران مامور شده بودند
از راه کیچ و مکران بکرمان و از انجا بدرگاه سعادت آشیان آمدند حسب الفرمان قضاجریان میدان
سعادت قرین را چراغان کرده بازارها را آذین بستند و حضرت اعلی چند روز ایلچیان مذکور را در میدان
طوی داده قرین اعزاز و احترام گردانیدند و ایشان بعد از لثم عتبه اقبال و قواعد تحیت و تسلیم مکتوب
بلاغت اسلوب که از فرط محبت و دوستی مرقوم خامه بدایع نگار گشته از منشآت شیخ ابوالفضل ولد شیخ
مبارک مشحون بنکات دلپذیر بود بنظر انور درآوردند و تحف و هدایا که آورده بودند با شتران کوه پیکر بهیجانی
بازار در میدان سعادت از نظر همایون گذرانیدند و بعد از فراغ از سیر و صحبت میدان بهوای سیر صفاهان
و عشرت سرای نقش جهان از خاطر خطیر سر زده بعشرت و کامرانی متوجه انصوب شدند و دران خطه
فردوس نشان یکیک از ایلچیان که باطراف فرستاده شده بود آمده بعز عتبه بوسی مشرف میشدند
و یکی از ایشان اسد بیک کبراق تبریزیست که چندین سال قبل ازین برسم رسالت نزد سلاطین عظام هند دکن
رفته بود درین سال مراجعت نموده بارخانها از اجناس و امتعه نفیسه هند آورده پیشکشهای لایق گذرانید
اسلام بیگ یوزباشی شاملو که برسم رسالت نزد میر قلبابا کوکلتاش حاکم هرات فرستاده شده بود آمده
ایلچیان مشار الیه که دیگر باره بر وفاق او بخدمت اشرف فرستاده تحف و هدایا بنظر انور درآورده بنوازشات
پادشاهانه سرافراز شدند و چون ظاهر بود که الفت و آشنایی میر قلبابا با حضرت اعلی بی امر و اشاره عبدالله خان
نیست چون او مفتتح ابواب آشنایی شده بود حضرت اعلی نیز بنابر صلاح وقت با عبدالله خان ابواب مراسله

مفتوح



مفتوح داشته محمد قلی بیک ایشیک آقاسی عربگرلو را بایلچیگری تعیین فرموده باتفاق فرستادگان میر قلبابا
روانه نمودند و همچنین ایلچیان سلاطین عظام گرجستان رسیده مشمول نوازش و الطاف بیکران پادشاهانه
شده معاودت نمودند دیگری از سوانح این سال انکه از جانب بیگلربیگی دار السلام بغداد رسولان
سخندان رسیده بعد از عرض عبودیت و اخلاص خبر فوت خان احمد والی گیلان رسانیدند که در
استنبول باجل طبیعی درگذشت امیر تاجمیر بختیاری که اباعن‌جد میر و میرزاده الوار بختیاری بود و تا غایت
مانند وحشی صفتان بادیه خلاف با هیچکس رام نشده بود از وفور عقیدت و اخلاص بدرگاه فلک
مناص آمده پیشکشهای لایق گذرانید و بعذر تقصیرات ایام ماضی متقبل خدمات کلی گشته بخلاع فاخره
معزز و ممتاز گردیده مقضی المرام رخصت انصراف یافت دیگری از سوانح آمدن ملک جلال الدین خان
ولد ملک محمود والی سیستان است که از تسلط و طغیان سپاه اوزبک در سیستان مجال اقامت نیافته بود
از روی اخلاص و ارادت متوجه احرام عتبه اقبال گشته از راه کرمان بدار السلطنه اصفهان رسیده در انجا
بشرف مجالست مجلس خلد آیین سرافراز شد حضرت اعلی شاهی بقدوم او استبشار نموده اعزاز و احترام تمام
فرمودند در مجالس خاص قرین بزم عشرت و اختصاص بود دیگری از سوانح این سال مغضوب شدن طایفه
تکلو است عموما و حکم قتل ایشان بسبب انکه حضرت اعلی قطع نظر از اعمال شنیعه سابقه ایشان که اولا در غازیان
در زمان شاه جنت مکان ازین دولت روگردان شده بروم رفتند و با محمد خان شرف الدین اغلی حکم خود
نموده ولایت عراق عرب و بغداد را بسلطان سلیمان خواندکار روم دادند مجددا بجهت مخالفت و
نزاع ایشان با نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا توجهی بایشان نداشتند درین سال که فرهاد خان
بتسخیر مازندران مامور شده بود بعرض اشرف رسید که چند نفر از طایفه تکلو ملازم ملک بهمن شده
قلعه آمل را از ایشان نگاه میدارند اینمعنی موجب اشتعال غضب شاهانه گشته قتل عام ان طایفه فرمودند
و مقرر شد که هر کس از ان طایفه در هر جا باشد حاکم انجا او را بقتل آورده بر مملکاتش رقم تملک کشد چون
اکثر در همدان و قلمرو علیشکر اقامت داشتند حکم اشرف درین باب باسم حسن علیخان عز اصدار یافت
و او بسیاری از ان طبقه را براه عدم فرستاد و از عظمای ان طبقه که درین قضیه راه عدم پیمودند مصطفی خان
ولد مسیب خان شرف الدین اغلی است و ولی بیگ یوزباشی ولد الیاس بیگ بعد از اظهار نایره غضب

بر بقیه السیف ترحم فرموده جمعی از قورچیان تکلو که مانده بودند بدستور قورچی شدند متوفیات از سوانح
اقبال که درین سال رو نمود فوت سلطان حیدر میرزا ابن سلطان حمزه میرزاست که بنابر ترفیه حال سکنه
این دیار مزبوره باستنبول فرستاده شده بود و چون خال رخسار این دولت بود و شایسته می نمود
که سیدزاده شیعه پاک اعتقاد از شاهزادگان صفوی نژاد در بلاد روم و میانه مخالفان مذهب بوده
صاحب اولاد و اعقاب گردد از مآثر الطاف قادر لم یزل لایزال و اقبال شهریار بیهمال بیش از آنکه
پابسته اولاد و اعقاب شود در استنبول بمرض طاعون درگذشت و هواخواهان این دودمان
قدسی نشان بلکافه اهل ایران وقوع این قضیه را از نتایج دولت و اقبال این خاندان کرامت
نشان دانسته از دغدغه مآل حال شاهزاده مغفرت مآل فارغ شدند دیگر از وقایع این سال آنکه علیارخان
ایمور در حدود استراباد فوت شده پسرش محمدیار نام جوانی صبیح الوجه از طایفه کوکلن و اوخلو
و سیاهپوشان استراباد خایف گشته بوساطت میرزا بیک قندرسکی ولد میر ضیاء الدین که از زمره سادات
عظیم القدر استراباد بود و بتخواهی و نیکو بندگی این دودمان ولایت نشان منفرد و ممتاز بود روی ارادت
بدرگاه معلی آورده در دار السلطنه اصفهان بسعادت بساطبوس فایز گشت در صدر صحیفه اول طی وقایع
زمان شاه جنت مکان رقم تسطیر یافته که جماعت ترکمانان صاین که بسلاطین خوارزم متعلق اند در حدود استراباد
و مابین آب اترک و گرگان اقامت داشتند از زمره انطبقه طایفه ایمور اگرچه نسبت بسایر قبایل و عشایر
صاین خانی کمتر اند اما علیارخان درمیانه آنجماعت بعقل و دانش درست و کاردانی ترقی کرده سایر
قبایل بزرگی او را پذیرفته بودند و جمعی ازین طایفه در زمان شاه جنت مکان بکنار رود گرگان آمده عمارات
بسیار در آنجا کرده بعضی اوقات مطیع حکام استراباد بوده مال زراعت میدادند و بعضی اوقات عصیان
و طغیان ورزیده از جهلا و اوباش ایشان دست درازی بحواشی ممالک واقع میشد بعد از فوت شاه
جنت مکان که اختلال احوال قزلباش واقع شد از حکام قزلباش کسی در استراباد اقامت نتوانستند
نمود و در هر بلوکی یکی از اعیان رسم سیاه پوشی بنیاد نهاده بجهت دفع شر فرقه ترکمانان صاین خانی در حفظ
حال خود ترتیب داده تفنگچی و کماندار بسیار بهم رسانیده در آن بلوک ندای انا و لاغیری بگوش هوش دیگران
میرسانید علیار مذکور با آن طایفه عاقلانه آمیزش کرده باندک هدیه و تکلفی قناعت نموده زیاده از قدر متعارف

درنمی آمد



درنمی آمد در زمان فرخنده نشان همایون اعلی چون اوزبکیه در خراسان لوای فتنه ارا افراشته ولایت خوارزم و
دورون که بولایت استراباد متصل است متصرف اوزبکیه ما وراء النهر درآمده بود حضرت اعلی بنابر رعایت
حزم و احتیاط و ملاحظه آنکه مبادا بتقصیر کاتان مذکور که با اوزبکیه هم کیش و مذهب اند مطیع این طبقه گشته
اوزبکیه باستراباد راه یابند با علیار مذکور که بوسیله میرزا بیک بدرگاه معلی بازگشت میکرد بمصلحت وقت
تلطف آغاز نهاده حکم ایالت استراباد باسم او فرستاده با او مدارایی فرمودند و او بهمان خورسند گشته
داروغه بشهر میفرستاد و خود در حدود گرگان اقامت نموده با سیاه پوشان بمدارا زندگانی میکرد و بدین وسیله
اهل استراباد از شر سایر قبایل صاین خانی محفوظ بودند و چند سال بدین نهج گذشت و این تدبیر بجهت
حفظ حال سکنه استراباد که عموما اهل تقوی و اکثر اهل طاعت و عبادتند بغایت صائب و از شمول عاطفت
نسبت بخلق الله شایسته بود الحاصل درین اوقات که علیارخان فوت شده پسرش بدرگاه معلی توسل
جست چون هنوز آن ملاحظه و احتیاط باقی بود بدستور والد حکم ایالت استراباد باسم محمدیارخان پسر او
عز صدور یافته او را مشمول نوازش و الطاف بیکران روانه آنصوب فرمودند دیگری از متوفیات این سال
مرحومی آقا شاه علی دولت‌آبادی اصفهانی است که مستوفی الممالک بود در ایامی که رایات جلال در دار السلطنه اصفهان
نزول اجلال داشت در انجا مریض گشته بمرض ذات الجنب و ذات الصدر از عالم رحلت نمود مشارالیه مردی
پرهیزکاری نیک نفس بود و در ایام عمل با خلایق سلوک پسندیده مینمود و در علم سیاق و نویسندگی
بی بدل و استاد المحاسبین بود مستعدان اصفهان این قطعه در تاریخ فوت او گفته اند قطعه مستوفی بادشاه
ایران ∴ از دهر بجای آستان رفت ∴ زین واقعه شیون خلایق ∴ از غصه بهفتم آسمان رفت ∴ دل میطلبید سال
فوتش ∴ در بحر سخن بفکر آن رفت ∴ یک نقطه ز قاف سر زد و گفت ∴ قانون حساب از میان رفت ∴ مراد از اسقاط
یک نقطه قاف است که فا شود و هشتاد عدد کم شده خمس و الف موافق تاریخ آمد نواب اشرف باز ماندگان
او را نواخته منصب استیفا را با آقا میرزا علی برادر او مرحمت فرمود آغاز سال بهجت مآل تخاقوی ییل ترکی
مطابق سنه ست و الف سال یازدهم جلوس میمنت مانوس همایون اعلی شاهی ظل اللهی است نوروز طرب افروز این سال
همایون فال در روز جمعه دوم شهر شعبان اتفاق افتاد شهریار کامکار فلک اقتدار اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
در دار السلطنه قزوین اقامت داشتند هوا بر خلاف طبع بهار مانند تیره بختان روزگار روی درهم کشیده

چشم سحاب لحظه از قطره فشانی خالی نمود برودت هوا بر فصل شتا اشتداد پذیرفته از کثرت برف و بارانی که از آسمان
متواتر و متساقط بود چند روز بلوازم جشن نوروز قیام نتوانستند نمود بعد از آنکه جنود برد و سرما انهزام یافته
افواج قاهره ریاحین بدار الملک عشرت ابن بهار خرامیده فرمانروایی اقلیم شادمانی گشتند فرمان بران
حسب الفرمان شهریار گیتی ستان در ایوان چهل ستون دولتخانه مبارکه مجلس بهشت نشان آراسته
سلاطین و سلاطین زادهای اطراف و اکناف و ایلچیان که در پایه سریر اعلی بودند بآن محفل ارم تزیین درآمده
صحبت پادشاهانه انعقاد یافت و طبقات انام بسعادت بساطبوس استسعاد یافته بتهنیت نوروزی
اقدام نمودند در خلال این حال و اوایل این سال فرخنده فال اختری تابان و کوکبی درخشان از مشرق سعادت طالع
و از مطلع اقبال لامع گردید یعنی بخشنده بی منت و عطابخش بی فنت شاه جمجاه را از عطیه خانه لم یلد و لم یولد
فرزندی ارجمند عطا فرموده آن مولود مسعود بمیرزا سلطان محمد موسوم گشت و جهت تبلیغ این خبر مسرت اثر
مبشران باطراف و جوانب ممالک فرستاده شد چند روز نقارهای شادمانی بنوازش درآورده صغیر و کبیر و برنا
و پیر بشکرانه این موهبت عظمی و تهنیت قدوم سعادت لزوم آن مولود خجسته ورود بعیش و سرور مشغولی داشتند
و حضرت اعلی همه روزه در میدان سعادت آباد بچوگان بازی و قبق اندازی اوقات شریف صرف نموده چند روز
مقیم طربخانه خوشدلی بودند و چون از آن امور فراغت دست داد برای صایب و فکر دوربین ناظم امور دین و دولت
و باسط بساط ملک و ملت گردیده بمهمات ضروری سلطنت پرداختند در اوایل این سال جماعت اوزبکیه پای
از دایره اعتدال بیرون نهاده از دو سه طرف بحدود ممالک تاخت آورده اسب غارت و یغمای بنیاد خراسان
بعراق رسیده و جمعی از پرناولان جنود اوزبک به بسطام و دامغان بعضی جهت غارت اموال بمواضع و محال
پراکنده شدند بعضی دیگر در کمین مددکاری نشسته حسن علیخان چگنی که بعد از معزولی از ایالت همدان
حاکم بسطام شده بود و میرزا علی بیک عرب عامری مستحفظ شوارع که در آن وقت در بسطام بود سررشته حزم
و احتیاط از دست داده بعد از اطلاع وصول لشکر غارتگر اوزبک مقید بجمعیت لشکر نشده با معدودی تعجیل بمدافعه
آنگروه سوار شده اسب جلادت پیش راندند از جنود اوزبکیه جمعی از کمینگاه بیرون آمده جلوریز بر سر ایشان
تاختند و سلک جمعیت ایشان از هم پاشیده رخنه در بنیاد حیات جمعی کثیر انداختند حسن علیخان و میرزا علی
عرب بعد از محاربه بسیار شربت ناگوار ممات چشیده راه عدم پیمودند و فوجی دیگر از آن فرقه غارتگر از ترشیز راه بالا

کوهر



کوهر زمین اعمال دامغان پیش گرفته سر از الکاء خود برآوردند و از تاخت ایشان تا آران و بیدگل کاشان که بطرف آن
بیابان پیوسته است رسید داروغه سمنان تیر بطریق حسن علیخان زیاده جسارتی از آن طایفه نگرفته بعزم دست برد
با معدودی که اکثر تازیک سمنانی بودند بتعاقب ایشان سوار شده ببادیه رفتند اوزبکیه در بادیه عطف عنان
کرده بین الجانبین محاربه صعب اتفاق افتاد داروغه کاری نساخته سمنانیان منهزم و بدحال بازگشتند آقا
شاه علیخان میر جشنگ که در الکاء خود از این حال آگاه گشته با جمعی از غازیان جشنگ بتعاقب آن جماعت بحرکت آمد
و در بادیه بجنود اوزبک رسیده جنگ در پیوستند و چند نفر از بهادران اوزبکیه را از پای درآورده بر خاک
هلاک انداختند جماعت اوزبکیه تاب مقاومت نیاورده شکسته و پریشان حال دست از اموال برداشته
راه فرار پیمودند و شاه علیخان استرداد غنایم ایشان نموده مظفر و منصور بازگشت سرهای قتیلان و
گرفتاران را بدرگاه عالمپناه آورده بعد از واقعه مذکور اوزبکیه پای در دامن کشیده دست درازی بهیچ طرف
نتوانستند کرد اما حزم و احتیاط اقتضای آن نمود که بجهت دست درازیهای جنود اوزبکیه و ظهور عصیان
و طغیان علیخان کرایلی که در آن سرحد بشورش و فساد مشغول بود جمعی از جنود ظفر ورود قزلباش از اطراف
به بسطام فرستند که از حدود خراسان خبردار بوده بدفع فتنه علیخان پردازند ایالت بسطام به بیرام علی سلطان
برادر حسن علیخان چگنی شفقت شده امارت ایل کرایلی بدرویش علی خلیفه ولد میرزا علی خلیفه که میرزاده
قدیم آن طایفه است تفویض یافت حسین خان شاملو حاکم قم و دولتیار خان میرزا نواده دورمش خان شاملو و حسین خان قاجار
حاکم ری را با قشون و لشکر آراسته به بسطام فرستادند و مقرر شد که تا حصاد غلات خراسان در حوالی بسطام اقامت
نموده اگر از جانب اوزبکیه دست درازی واقع شود بمدافعه قیام نمایند و از اطراف و جوانب سرحد خراسان خبردار
باشند و بعد از آنکه محصولات رفع شده ذخیره بقلعها کشیده شود خاطر از ضرر مخالفان فارغ کرده حسین خان
قاجار بالکاء خود معاودت نموده حسین خان حاکم قم با جنود شاملو بهانه کرایلی رفته قلعهای حصار را از تصرف
علیخان بیرون آورده درویش علی خلیفه را بمسند حکومت آن الوس متمکن سازد امراء عظام حسب الفرموده عمل نموده
چون خاطر از آن مهم فراغت یافت حسین خان قاجار بازگشته حسین خان شاملو حسب الفرمان قضا جریان متوجه قلعه
های حصار شده به نیروی دولت قاهره قلعه مذکور را گرفته بدرویش علی خلیفه سپرد و مقضی المرام بپایه سریر اعلی عود
نموده مشمول نوازش شاهانه گردید علیخان کرایلی در حین اضطرار دست از قلعه باز داشته در آنحدود بی سر و سامان

میکردید اکثر اوبیکسان و رئیس سفیدان که ایلی شاهی سیونی اختیار نموده از و جدا شده بخدمت اردشیر علا
خلیفه کمر بستند و او از مخالفت این دولت پشیمان شده چاره جوی بود اما چون سررشته اخلاص از دست
داده بود ادبار باو روی آورده حرام نمکی دامنگیر او شده بمکافات آن گرفتار آمد هرچند از اوان جلوس همایون
الی الان یوما فیوما تاییدات نامتناهی الهی قرین حال میمنت مآل گشته ابواب فتوحات بر چهره امانی و
آمال اولیای دولت قاهره درآمده مفتوح گردید اما درین سال مبارک چند فتح عظیم روی داده زیاده از سنین
سابقه نسایم الطاف الهی در اهتزاز آمده کل ولایت طبرستان و قلاع سپهر ارتفاع مازندران و رستمدار
و الکاء لرستان بحیطه تصرف اولیای دولت قاهره درآمده ارباب طغیان و عصیان خصوصا علیخان الکجی ایلی
و ملکان کجور و لاریجان و شاهوردیخان حاکم لرستان گرفتار شدند چنانچه در ذیل وقایع این سال
مرقوم قلم وقایع نگار میگردد **ذکر تسخیر ولایت رستمدار و بدست درآمدن قلاع و ملوک آن ولایت بعنایات**
**حضرت آفریدگار** ولایت رستمدار در میانه مازندران و گیلان واقع شده مشتمل بر دشت و جبال طولش
از حدود آمل مازندران تا تنکابن گیلان عرضش از کوه دماوند تا کنار دریای خزر در عهد خلفای عباسیه
کل ولایت رستمدار مع مضافات در تصرف اجداد ملک کیومرث بن بیستون بن گستهم ماضی بوده که نسب
بجاماسب بن فیروز عم انوشیروان بن قباد ساسانی درست میکرده اند و بتصاریف زمان خرابی ببعضی محال
خصوصا شهر رومان که در ازمنه سابقه حاکم نشین و دار الملک رستمدار بوده راه یافته بعضی دیگر از ولایت
مذکور بحوزه تصرف سلاطین ایران درآمده داخل عراق شده و آنچه در تصرف رستمداریان مانده لاریجان
و نور و کجور بوده که میانه اولاد ملوک انقسام یافته چنانچه سبق ذکر یافت در عهد شاه جنت مکان طبقه
از ایشان بحکومت و دارائی قیام داشتند ملک بهمن والی لاریجان که در عهد قدیم از توابع کجور بوده
و ملک عزیز والی نور و ملک سلطان محمد والی کجور بود در زمان جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل الهی
ملک سلطان محمد و ملک عزیز فوت شده پسران ایشان که هردو ملک جهانگیر نام داشتند هریک متصرف ملک
موروث بودند در وقتی که موکب همایون در ییلاق لار بود هردو بپایه سریر اعلی آمده ملازمت سده سنیه
پادشاهی اختیار نمودند و والی نور مرد درویش عافیت دوست بود الکاء خود را پیشکش کرده حسب الالتماس علا
محلی در ساوه باقطاع او مقرر گشته بود و در آنجا باجل طبیعی درگذشت و ملک جهانگیر حاکم کجور در سلک مقربان





و جلیسان خاص منسلک گشته محسود امثال و اقران و متصرف ملک موروث بود مآل حال او بعد از احوال اولاد
ملک بهمن مرقوم قلم سوانح نگار میگردد ان شاء الله تعالی القصه چون ملک بهمن بنوعی که در فوق تحریر یافت
بجزای اعمال ناصواب رسید ارشد اولاد او ملک کیخسرو که در سن هفده سالگی بود با برادران و اهل بیت
در قلعه دشمنکور بودند و او خزاین و دفاین خود را بانجا نقل نموده اعتقادش این بود که تا آن قلعه در دست
او و اولاد او باشد آسیبی باو نخواهد رسید اما ملک کیخسرو بعد از واقعه پدر از غضب پادشاهی اندیشیده
قدرت آن نیافت که دم از مخالفت زند ملازمان و اتباع ملک بهمن نیز آنمقدار از اعمال ناشایست و ظلم او
آزرده بودند که عدم او را موجب آسایش خود دانسته در مقام حفظ و حراست قلعه و صیانت فرزندان او
در نیامدند بالجمله ملک کیخسرو چاره کار خود منحصر در آمدن بپایه سریر اعلی دانسته با چندکس از ریش سفیدان
آن سلسله بدرگاه جهان پناه آمده سعادت بساطبوسی دریافت و متقبل شد که قلاع خود را تسلیم
گماشتگان دیوان اعلی نماید محمد بیگ بیگدلی که از عظمای طایفه شاملو و مقربان بساط عزت بود بضبط
اموال ملک بهمن و بدست آوردن قلاع و فرزندان او مامور گردیده روانه آنصوب شد و بنیروی دولت قاهره
قلعه لاریجان و دشمنکور را که در حصانت و مستحکمی شهره آفاق است بتصرف درآورده اموال ملک بهمن را
از نقود و نفایس اموال تفنگ و اسلحه و یراق قلعه و اسباب ایالت و بزرگی بحیطه ضبط درآورده با اولاد و
اتباع و فرزندان بدار السلطنه قزوین آورد چون بندگان حضرت اعلی با ملک سلطان حسن وعده فرموده بودند
که هرگاه بعنایت الله و حسن تاییدات ملک بهمن بدست درآمده استیلا بر فرزندان و قلاع او تیسیر پذیرد
و تمامت ایشانرا بدست او دهند و اراده ازلی بر همین متعلق گشته بود که عنقریب بمکافات اعمال ناصواب
ملک بهمن باو و فرزندان او عاید گردد بعقوبت پادشاهی که از نمونه غضب الهی است گرفتار آمده ایشانرا
ذکورا و اناثا بدست ملک سلطان حسن دادند و او حسب تقدیر منتقم حقیقی کرد آنچه کرد الکاء لواسان بملک
سلطان حسن شفقت شده لاریجان بتیول حاکم قزلباش مقرر گشته دولت آن سلسله سپری شد و بمکافات
سوء اعمال خانواده او بباد بی نیازی رفت مشارالیه قاذوره قلب عظیم داشت و بسفک دما دلیر بود و باندک
جریمه عقوبت بسیار میکرد و در زندان او جمعی بودند که بیست سال و سی سال باندک خطای محبوس مانده بودند
العهدة علی الراوی شخصی نقل نمود که عورتی را بانتقام عداوت پدر و برادر گرفته چند سال در زندان او بود و عمرش

در زندان بسر می شد **ذکر تسخیر ولایت کجور و گرفتاری ملک جهانگیر** قبل ازین تحریر پیوست که ملک جهانگیر در دولت
اشرف معزز و محترم بود و حضرت اعلی شاهی ظل الهی او را دیوانه ساده لوحی یافته کمال شفقت با او داشتند
جهالت و جنون برو غلبه کرده بود بواهمه غلط دیوانگانه با کمال عزت و اعتبار روی از آستان سده
شاهی تافته از پایه سریر اعلی فرار نموده بکجور رفت و قلاع خود را استحکام داده سالک طریق عصیان
گردید چون خاطر خطیر همایون از فتح و تسخیر قلاع لاریجان و بدست درآمدن اولاد ملک بهمن فراغت
یافت متوجه تسخیر کجور و بدست درآوردن آن بدمست بی عاقبت گشته قورچیان عظام را بسرکردگی
الله قلی بیک قورچی باشی بدین خدمت مامور فرمودند و ایشان از دار السلطنه قزوین متوجه
انصوب شده ملک جهانگیر بقلعه کجور که بقلعه مارانکوه اشتهار دارد متحصن شده و قورچیان عظام
قلعه را محاصره نموده در لوازم قلعه گیری اهتمام مینمودند و توپچیان خاصه شریفه در پای قلعه توپ بزرگ
ریخته بقلعه نصب نمودند و هر روزه بین الجانبین جنگ و جدال وقوع یافت و تا چهار ماه مدت محاصره
امتداد یافته درین اثنا واقعه غریب رو یداده رستمداریان در مقام غدر درآمدند و بمقتضای من حفر
بیرا لاخیه فقد وقع فیه شامت غدر با نجماعت راجع گردید تبیین این مقال آنکه جمعی از ملکان عظام قلعه
از قلاع آنجا با یکدیگر مواضعه نموده بخیال آنکه قورچی باشی را که سردار لشکر است به تیغ غدر از پای درآورده
محصوران قلعه مارانکوه را از مضیق محاصره خلاصی دهند اظهار اطاعت و بندگی و شاهی سیونی کرده قریب
پنجاه نفر مردم متعین از قلعه خود بیرون آمده نزد قورچی باشی آمدند و در تسخیر قلعه مارانکوه تعهدات نمودند
قورچی باشی حقیقت آمدن ایشانرا بپایه سریر اعلی عرض نموده خلاع فاخره بدیشان عنایت شده
مشمول نوازشات شاهانه شدند اما حضرت اعلی بالهام غیبی سفارش فرمودند که از مکر و کید رستمداران
ایمن نبوده احتیاط خود را از دست ندهند انجماعت ملبس بلباس دولتخواهی گشته چندگاه در اردوی
قزلباش خدمات بتقدیم میرسانیدند و هر روزه بخرگاه قورچی باشی درآمده در فیصل مهم قلعه تدبیرات
میکردند و انتظار فرصت میکشیدند قورچی باشی با کمال عقل و دانش فریب ایشان خورده بقول و فعل
ایشان اعتماد نموده بود در روزی که قورچی باشی بحمام رفته بود انجماعت به بهانه آنکه در باب قلعه حکایت
ضروری دارند با اسلحه و یراق بر سر حمام آمده بودند شخصی از ارباب مواضعه همان ساعت او را از انحال آگاه ساخته





قبل از بیرون آمدن کس بطلب بزرباشیان فرستاده بکم فتن انجماعت اشاره نموده و بطرفة العینی همگی
بقید سلاسل و اغلال درآمدند بعد از تحقیق حال همگی بخیال تباهی که با خود اندیشیده بودند معترف شدند
غازیان عظام تیغ تیز را بر انقوم غدار حکم ساخته وجود نفاق آلود ایشان از لوح هستی سترده گشت بعد از
قتل انگروه و بدست درآمدن قلعه ایشان ملک جهانگیر از قلعه داری بتنگ آمده برادر انرا در قلعه گذاشته
خود شبی از قلعه مارانکوه بیرون آمده بقلعه دیگر رفت و دران قلعه نیز اقامت نتوانست نموده به بیشه و جنگل
درآمده هر روز در مکانی و هر شب در مقامی بسر می برد بعد از چند روز قورچیان عظام اطلاع یافتند که ملک
جهانگیر در قلعه نیست چون در میان دیوار قلعه چوب بسیار کشیده بودند و توپ خشت و گل برجی از
بروج قلعه را ریخته چوبها نمایان شده بود دو سه نفر از قورچیان در جوف لیل پوشیده و پنهان بپای آن
برج قلعه رفته نفط و آتش همراه برده بران چوبها آتش افروختند و چند برج سوخته محصوران
سپنددار از تاب آتش باضطراب درآمدند و از مصادمه قلعه داری عاجز آمده فریاد الامان برآوردند
و ابواب قلعه بر روی اولیای دولت قاهره گشوده گشت و قورچیان عظام بقلعه درآمده از برادران ملک
جهانگیر ملک کاوس را که در قلعه بود بدست درآوردند برادر دیگرش ملک اشرف را که در قلعه پرسین
بود این حسین خان فیروزجنگ که در انوقت حاکم تکابن بود بدست آورده نزد قورچی باشی آورد و معظم
سپاهیان کجور بخراد و شرار سیدند سایر الناس در سلک رعایا منتظم گشتند بعد از فتح قلعه مذکور غازیان
عظام گروه گروه در جستجو پراکنده شده بتفحص و تجسس ملک جهانگیر مشغول گشتند از قضای الهی جمعی از طایفه
صوفی ملازمان ولی سلطان حاکم رانکوه گیلان که حسب الحکم اشرف بامداد و کومک قورچی باشی می آمده اند
در راه بملک جهانگیر دوچار شده اند که با چند نفری از مخصوصان در میان بیشه تغیر مکان میکرده و چون
صوفیان مذکور را دیده اند ملک جهانگیر رفقای خود را بمحاربه و مدافعه مشغول ساخته خود فرار نموده صوفیان
انجماعت را مغلوب گردانیدند یکی از ایشان ملک را شناخته رفقای خود را آگاه کرد انجماعت دست از تعاقب
بازنداشته به نیروی دولت قاهره و فیروزی تایید اقبال در تنگنای با در رسیده از اسبان پیاده شده
در دو او بخته بحیلا ملک و رفقا گریبان گیر گشته و صوفیان او را شب هنگام از اردوی قورچی باشی گذرانیده
خود بدرگاه معلی بردند و قورچی باشی حقیقت این فتح مبین را بپایه سریر اعلی عرضه داشت نموده در وقتی

رایات نصرت آیات از لرستان عود فرموده شاهوردی خان عباسی را بدست در آورده بودند این خبر مسرت اثر قرع سمع همایون کرد بدو حضرت اعلی لوازم حمد و سپاس حضرت مفتح الابواب بتقدیم رسانید چون از این حسین خان و مردم او در تسخیر ولایت مذکور خدمات بظهور آمده بود در اول حال الکاء لجور بجایزه و جلدوی مشارالیه شفقت شد بعد از فتح خراسان که این حسین خان حاکم سرخس شد لجور بقورچی باشی مرحمت شده و قورچی باشی برادران ملکه جهانگیر و سایر گرفتاران را مصحوب خود گردانیده روانه درگاه معلی گردیده در ساوج بلاغ حسب الفرمان قضا جریان نقش وجود ملکان مذبور و اتباع به تیغ قهر پادشاهی از صفحه حیات سترده گشت که دولت سه طبقه ملوک رستمدار با اقتضاء قضا سپری شده کل الولایت متصرف امراء عظام قزلباش قرار گرفت **ذکر ایلغار نمودن حضرت اعلی شاهی ظل الهی بر سر شاهوردی خان حاکم لرستان و بدست در آمدن او و تفویض ایالت آن ولایت بحسین خان پسر خال او** صحیفه پرداز حوادث روزگار یعنی کلک بدایع نگار در صحیفه سخن سرایی چنین نگاشته بود که چون فرهاد خان و جناب آصف صفات اعتماد الدوله حسب الفرمان شهریار جهان از راه خرم آباد لرستان متوجه عربستان بودند شاهوردی خان عباسی با ایشان توسل جسته از اعمال در مقام اعتذار در آمد و تعهدات و تقبلات کرده بوساطت ایشان استدعای عفو تقصیرات خود مینمود و ایشان مصلحت وقت او را مستمال عنایت شاهی گردانیده مجددا بتفویض الکاء لرستان نوید دادند اگر چه در برابر جرأت و جسارتی که از او در کشتن اغورلو سلطان بیات و دیگر اعمال که بعد از آن از او بظهور آمد تنبیه و تادیب او در ضمیر انور جایگیر گشته غیرت شاهانه رضا باین اغماض و مسامحه نمیداد اما بجهت صلاح اندیشی ساخته و پرداخته اعتماد الدوله و فرهاد خان را رد نفرمودند و چندگاه در کار او تغافل ورزیدند اما از اطوار و اسلوب او بوی اخلاص بمشام دولتخواهان نمیرسید و چنانچه شیوه زمین داران حال است رعایت دو طرف کرده با جماعت رومیه و حکام بغداد ترک مراسله و آمد شد و حیله و فتنه اندوزی نمیکرد و انیمعنی بر مزاج مبارک اشرف گران آمده پسندیده خاطر انور نبود و او نیز نظر بر افعال سابق و لاحق خود کرده همیشه متوهم و ترسان و از ایلغار حضرت اعلی خوفناک بود بدین جهت خرم آباد که به بروجرد و سیلاخور نزدیک است نمی آمد درین سال بجهت اشتداد گرما و تکلیف سفید ریشان قبایل بخرم آباد آمد درین اثنا سید بدر و له سید مبارک بی رخصت از اردوی معلی متوجه عربستان





شد در حدود لرستان بدست مردم شاهوردی خان در آمد حضرت اعلی ابوالقاسم بیک قورچی ابواغلی را بجهت آوردن او فرستادند شاهوردی خان چند روز قورچی را بحرف و صوت نگاه داشته در فرستادن تاخیر مینمود و بحیله وقت را میگذرانید چنانچه میانه او و ابوالقاسم بیک سخنان درشت اکبر گوی و شنید شد آخر جز فرستادن علاجی نیافت باکراه و اجبار فرستاد اما قورچی مذکور اطوار متمردانه و بد باطنی او را معروض داشت انیمعنی علاوه انحراف مزاج اشرف گشته بدفع او جازم شدند و او نیز همیشه اظهار مینمود که عنقریب حضرت شاه ایلغار بر سر من می آورد و هیچ شب بفراغت نمیغنوده و منهیان تعیین کرده بود که هرگاه موکب همایون از دارالسلطنه قزوین بطرفی در حرکت آید منزل بمنزل او را خبر رسانند درین اثنا بمسامع جلال رسید که شاهوردی خان در خرم آباد خیمه اقامت نصب نموده اراده ایلغار نمودن بر سر او از خاطر خطیر سر بر زد و با خواص و مقربان مشورت نمودند اما سایر لشکریان اطلاعی از مکنون خاطر اشرف نداشتند و آنحضرت بعقل دور اندیش میدانستند که شاهوردی خان مرد آگاه بارای و هوشیار است از محافظت حال خود غافل نیست بجهت اشتباه اظهار رفتن اصفهان فرموده بدانصوب در حرکت آمدند و تا بلده ساوه رفته از ساوه باوه تشریف بردند و از آوه عطف عنان بجانب لرستان فرموده ایلغار کردند تا قصبه بروجرد که قریب به هشت فرسخ است در شبانروزی طی کرده مانند فلک الافلاک از حرکت نیاسودند و اسبهای اکثر ملازمان رکاب اقدس از کار مانده در حوالی بروجرد زیاده از پانصد کس در موکب مقدس نمانده بود در آنجا بجهت رسیدن جمعی از جنود ظفر ورود اندک توقفی نموده باز سوار شده تا ضحی هشت فرسخ راه پیموده چاشتگاه بظاهر قصبه خرم آباد رسیدند در آن حین زیاده از چهل پنجاه نفر از قورچیان و غلامان همراه نبود الحاصل از کنار قصبه متوجه منازل او که در جنب قلعه است گردیدند که بر دور خانه او محیط گشته بتوفیق رب العزة او را بدست آورند اما از منهیان او هر روز قاصدی میرسیده و خبر توجه رایات جلال باصفهان میگفته معهذا او اعتماد نمیکرده و میگفته تا بلده ساوه ممکنست که عطف عنان بلرستان نمایند و حزم و احتیاط مرعی میداشته و در کنار رودخانه بر سمت راه صد خیمه ای که به لایمران مشهور است زده در آنجا میبوده و چند اسب دونده آزموده را از خاصی بیرون آورده با زین و لگام در پهلوی خود بسته بود ناگاه قاصدی دیگر از ساوه رسیده و گفته تا آوه همراه موکب همایون

بودم که منوچهر اصفهانی کشتند دریغم تبه فی الجمله خاطری جمع کرده بود اما در روزی که حضرت اعلی جاشتگاه
بنجرما باد رسیدند صبحی شخصی آمده وگفته که از طرف بروجرد سواران دیدم که بایلغار می آمدند مشارالیه
از خوف وبیم الوار که مبادا بجهت عاقبت بااو غدر وبیوفایی نمایند حزم و احتیاط مرعی داشته بی اطلاع
خیل وسپاه فی الفور سمند سواری شده فرزندان وعورات را سوار کرده نقود وجواهر ومرصع
آلات خودرا بار کرده با چند نفری از خدمتکاران معتمد روانه جانب صدمره نموده وخود لحظه در
در لایمردان ایستاده بوده چند نفر از غلامان خاصه شریفه که از عقب می آمدند در کنار باغات راه غلط
کرده بطرف رودخانه که محل اقامت شاهوردیخان بود افتادند شاهوردیخان چون از دور سواران
بیگانه دیده راه فرار پیش گرفت وغلامان باو رسیده تا نیمفرسخ تعاقب او کردند چون از عقب
کومک نرسیده لاعلاج بازگشتند اما حضرت اعلی چون بمنازل او رسیدند او نیمفرسخ راه قطع نموده
بود لحظه توقف نمودند که جمعی از عقب برسند دیر تر رسیدند واسبان ملازمان رکاب اقدس خان
از کار مانده بودند که قدرت بیش رفتن نداشتند چون تعاقب او بنفس همایون در انور مقتضای
عقل دوراندیش نبوده از حزم واحتیاط دور مینمود تا سه روز در خرماباد در محل اقامت انداخته توقف
فرمودند اکثر قبایل الوار که در انجا اقامت داشتند بملازمت اشرف مشرف شدند وحضرت اعلی حسن خان
ومنصور بیک سلویزی بدر او را که خال شاهوردیخان بود بمحافظت ایل والوس مامور ساختند
وچون دوکس درین سال از مخالفان دولت وارباب عصیان وطغیان که علیخان کرایلی وملک جهانگیر
والی لجور باشند بدست دولتخواهان اخلاص شعار گرفتار شده بود حضرت اعلی بمودای کلام مجرب
لا تنتهی شیء الا و قد تثلث همت والا بگرفتاری شاهوردیخان نیز مصروف داشته بتاییدات الطاف
الهی وبمعاونی قاید اقبال بدین عزیمت بطرف صدمره توجه فرمودند ودر انجا متحقق شد که شاهوردیخان
در صدمره در محدود توقف ننموده خودرا از لرستان بیرون انداخته ملتزمان رکاب اقدس بمعاونی قنبر بیک
سلحدار باشی استاجلو بطلب او فرستادند وایشان هر یک بطرفی که مظنه رفتن او بود رفتند شاه
وردیخان شاهرخ نامی از اقوام خود که از جانب رومیان سنجق قلعه توابع بغداد بود پناه برده باعتماد انکه
لشکر قزلباش پای بزمین سنور رومیه نخواهند نهاد در انقلعه توقف نموده بود چون ادبار بادو روی آورده





قاید ان اقبال راه طلبکاری او می نمودند از جنود ظفرورد الله وردیخان وغلامان از قضایای بانی صبحی بر سمت
ان قلعه عبور افتاده از شخصی که کاد باری مینمود خبر گرفتند متحقق شد که شاهوردیخان باکوچ وفرزندان
باین قلعه آمده همان لحظه از گرد راه بپای قلعه تاختند وجمعی از شجعان جنگ دیده کار ازموده در بای قلعه
پیاده شده از روی تخته پل بدروازه شتافتند ومردم قلعه کاهی یافته ببرج وباره برآمده بمدافعه
مشغول شدند واز جانبین سفیر تیر وتفنگ آمد وشد آغاز نهاد غلامان که بدروازه قلعه رسیده
بودند از بیم بازخواست پادشاهی وضبط سردار لشکر قدرت بازگشتن نداشتند آتش بدر قلعه
زده سپرها بر کشیده انتظار فرصت میکشیدند که خودرا بقلعه اندازند چون شعله آتش زبانه کشیده
بود قدرت پیش آمدن وافسردن آتش نیافتند تا درب قلعه نیم سوز شده فرجه بهم رسید غلامان
سپرها در سر ودرع وخفتان دلاوری در بر از میان آتش بقلعه دویده داخل حصار شدند واهل قلعه
بعضی بر بازوی حصار وبعضی دیگر ببام خانها برآمده بجنگ مشغول شدند شاهوردیخان ببام خانه خود
برآمده تفنگی در دست داشته هر چند خواسته که بجانب غلامان اندازد آتش نگرفته از وفور غیرت وتندی
مزاج اعراض برد غلبه کرده تفنگ را از دست انداخته تیر وکمان برداشته صحیح القولی از و نقل نموده که
چون تیر اول انداختم زه کمان گسیخت دانستم که رشته دولت من گسیخته بخت از من روی تافته ادبار غالب
واقبال محارب کمان نیز دور انداخته دست از محاربه داشتم وفریاد زدم که از طرفین دست از جنگ باز دارند
با قضا بر نمیتوان آمد    با قدر بر نمیتوان آویخت    وکس فرستاده از الله وردیخان التماس نمودم که حکم
کنند که احدی باولیای من متعرض اهل این قلعه نگردد بالجمله غلامان متعاقب یکدیگر سمند رواز آتش
عبور نموده بقلعه درآمدند چون الوار دست از جنگ کشیده بودند غلامان نیز حسب الفرموده الله وردیخان
متعرض حال کسی نشده شاهوردیخان را بیرون آوردند الله وردیخان بااو لوازم مردمی بجا آورده جمعی
بمحافظت ومحارست اهل حرم وفرزندانش تعیین نمود وشاهرخ مذکور که میر سنجق رومی وحاکم این قلعه بود
چون در میان جنگ زخم مهلک یافته بود او را همراه بارد وآوردند که جراحان بمعالجه پردازند چون باردو رسید
از هم گذشت ومعدودی که با شاهوردیخان باین قلعه آمده بودند بعضی در جنگ کشته شده وبعضی دیگر
گرفتار وبرخی پراکنده شدند والله وردیخان شاهوردیخان را با فرزندان ومتعلقان وگرفتاران مصحوب

خونش گردانیده بارد واورد ودر کنار اب صدمره زنجیر برگردن او نهاده سر زنجیر را اللهوردیخان بدرگرفته
بدر دولتخانه همایون اورده زبان حال منهیان اقبال بدین مقال مترنم گشت    سری کز طوق نو جوید
جدائی    مبادا از بند بیدادش رهائی    شاهوردیخان جوان خوش سیمای نیکو قیافه بود واگر
تملق وافتادگی که در جبلش وقتها بکار اید میکرد احتمال قریب داشت که مقرب پادشاه برسد اما او درکمال عجب
وتکبر که در همه وقتی خصوصا در هنگام بخت برگشتگی وحضور اقدس پادشاهان مذموم است سلوک کرد
واز ناصیه احوالش نفاق وشقاق نمایان بود در میزان خرد عدالتش برو جود سنجیده نیامد واو باچند نفر
از هواخواهان در همانجا بیاسا رسیدند قنبر بیگ استاجلو وجمعی از عساکر منصوره که برگردگی او بطلب
شاهوردیخان رفته بودند بطرف بادرایی رفته در انجا دست درازی چند بر رعایا و توابع الکاء بغداد نموده
دواب واغنام بسیار غارت نموده بودند چون بازگشته باردو امدند انمعنی مرضی خاطر اشرف نبود
که مال رعایا بتاراج رود غارت مذبور را جمع نموده مصحوب یکی از قورچیان عظام نزد حاکم بغداد فرستادند
که بصاحبان بازدهند واز صدمره کوچ کرده بخرماباد امدند وحسین خان ولد منصور بیگ سلویزی را تربیت
فرموده حکومت لرستان سوای صدمره و بندمیش ومحال قریبه بغداد که بطهماسب قلی سلطان ایمانلو
شفقت شده بحسین خان مذکور تفویض یافت چون جماعت بندل با جماعت سلویزی عناد میورزیدند
وبهواخواهی شاهوردیخان واولاد شجاع الدین اطاعت سلویزی نکرده حکومت حسین خانرا
کاره بودند انطایفه مورد غضب شاهانه گشته مفسدان انطبقه را با جمعی دیگر از الوار که مظنه فساد داشتند
در خرماباد بجزا رسانیدند وجهانگیر نامی از اولاد شجاع الدین که درمیانه جماعت بیات بود مکحول گردید
ودو پسر شاهوردیخانرا بقلعه الموت فرستادند اما بزندان فراموشان رفته از حال ایشان ع ازانکه خبر شد
خبرش باز نیامد القصه حکومت عباسیان مجازی سپری شده بعباسیان حقیقی رسید یعنی تا بعان
حضرت اعلی شاهی ظل الهی منتقل شد وسایر الوار بملازمت حسین خان مامور شدند ورایات جلال مظفر
ومنصور بمقر سلطنت معاودت نموده حسین خان همین تربیت شاهانه در حکومت انولایت استقلال ثمرة
روز بروز پایه قدر ومنزلتش بلندی یافت تا حال التحریر این نسخه عالم ارا که سنه هجری بخمس عشر بعد الالف
رسیده درکمال شوکت واقتدار بحکومت ودارائی الوار مشغولست ودر هیچ زمان اولاد شجاع الدین را



عشر عشیر این قدرت واستبداد نبوده ذکر گرفتاری علیخان کرایلی ومعاقب شدن او بکفران نعمت
سابقا نگاشته کلک بیان گردید که علیخان کرایلی از طریق اخلاص ویکدلی منحرف گشته سالک طریق
عصیان وطغیان شد وحضرت اعلی از الکاء اوجاجرم وبعضی محال را بتوکل خان کرایلی وقلعهای حصار
وردوغد وبعضی محال دیگر را بدرویش محمد علی خلیفه تفویض کردند حسین خان شاملو حسب الامر اشرف قلعه
های حصار را که مامن علیخان بود گرفته درویش علی خلیفه را در انجا متمکن ساخته واکثر عظما ورئیس سفیدان
کرایلی ازو روگردان شده رضای خاطر مبارک اشرف جستند وبخدمت درویش علی خلیفه وتوکل
خان کمر بستند علیخان قرین یاس وحرمان دران حدود بی سر وسامان میگشت چون یکمرتبه میان
اوزبکیه رفته بود واز عبد المومن خان متوهم گشته فرار نموده بخدمت اشرف امده بود واعتماد بادوزبکیه
نداشت بدانجا نتوانست رفت کس نزد منصور خان بیک کرایلی که باو نسبت خویشی داشت واز جمله
شاهی سیونان بود وبا یکدیگر عناد میورزیدند فرستاده التماس ملاقات نمود منصور خان بیک
رضا داده مشار الیه با چند نفر از ملازم وخدمتکار بخانه او امده خواست که بحیله وتزویر او را با خود متفق
ساخته بمعاونت یکدیگر درانولایت بفتنه وفساد قیام نمایند منصور خان بیک چون همیشه از فتنه
وفساد مجتنب بود سخنان نفاق الود او را بسمع رضا نشنودند وملاحظه عاقبت کار خود واهل و
عشیرت کرایلی کرده از بیم سیاست وغضب شاهانه او را از دست نتوانست داد گرفته مقید ومحبوس
ساخت وحقیقت بپایه سریر اعلی عرض کرد حضرت اعلی حسین بیک اباکشی را فرستادند که علیخانرا
بپایه سریر اعلی اورد ومشار الیه بمیانه کرایلی رفته علیخانرا اکنده ودوشاخه کرده در وقتی که رایات نصرت
ایات از سفر مقرون بظفر لرستان معاودت نموده بیزد جرد رسیده بودند اورده بنظر مبارک اشرف
رسانید چون نایره غضب شاهانه درباره او اشتعال داشت وفی الواقع قدر شفقتهای شاهی ندانسته بکفران
نعمت که بدترین ذمایم است اقدام نموده مستوجب انواع سیاست شده بود بنجه غضب بتادیب او برداخته
بهمان نجه دیده بصیرتش از مشاهده صنایع الطاف پادشاهی پوشیده گشته بود چشم جهان بینش را از حدقه
بیرون اورده از دیدن نعمت عاطل ساختند وقطع بعضی از اعضا وجوارح کرده عبرة للناظرین بدان حالت
دشان دران بیابان انداختند وارد وکوچ کرده از بیم سخط وغضب پادشاهی احدی از رعیت وسپاهی را

قدرت آن نشد که بقصد نواب اشرف محافظت او پردازد ع بکافر نعمتی گردید مشهور سخنی کر دجان از کالبد
دور ع خوش حال یار با فنگان بساط قرب و منزلت که دیده عبرت بین کشوده نظر بر مآل حال و عاقبت
احوال اندازند و قدر عافیت شناخته خود را بدنام نمک حرامی و خذلان دنیا و آخرت سازند ع
گوش سخن شنو کجا دیده اعتبار کو **ذکر فتح و تسخیر قلعه اولاد مازندران که از قلاع مشهور و عرصه
جهان است** دیگری از سوانح اقبال که درین سال خجسته مآل بظهور آمد فتح قلعه اولاد است از قلاع مشهوره
مازندران تبیین اجمال و تفصیل این اجمال آنکه در سال گذشته که فرهاد خان بمازندران رفته بود و اکثر
محال مازندران را بحیطه تسخیر در آورده الوند سلطان برادر خود را در مازندران گذاشته بود و قلعه اولاد
که از آثار قدیمه بادشاهان فرس و محکمترین قلاع طبرستان است در تصرف الوند دیو بود و او سر بخط اطاعت
در نمی آورد و بعضی از مازندرانیان دیوسار بتحریک الوند دیو و مفسدان آن ولایت که چاشنی حکومت
در مذاق ایشان جایگیر شده دل از آن بر نمیداشتند با الوند سلطان یاغی شده اطاعت شایسته
بتقدیم نمیرسانیدند و الوند سلطان بمصلحت وقت با الوند دیو و آن جماعت مدارا میکرد چنانچه بعضی از
ارباب غرض او را بمخالفت برادر و موافقت یاغیان مازندران متهم ساختند اگرچه شار الیه اندکی بهره
از جنون داشت و اعمال و افعالش موافق قانون عقل نبود اما اینمعنی که جز مقتضی جنون کامل نتواند بود
از و دور مینمود بالجمله چون رایات جلال از سفر لرستان عود نموده بمقر سلطنت نزول فرمود فرهاد خان
رخصت رفتن مازندران دادند که الوند دیو قلعه اولاد را بتصرف در آورده ساحت آن ولایت را از خار
تعرض ارباب طغیان و عصیان پاک سازد فرهاد خان تکیه بر اقبال بیزوال شاهی کرده روانه آنصوب
شد نخست برادر خود را که متهم بیاغیگری شده بود گرفته بپایه سریر اعلی فرستاد و چون بر ضمیر اشرف
ظاهر بود که اینمعنی نسبت باو تهمت و افتراست و اگر ارتکاب بعضی امور خلاف آمیز کرده باشد از سفاهت
بی عقلی و نشاء جهل و جنون است و یا توانند بود که بحسب ضرورت چندروزی با دشمن مدارا کرده باشد
بهر تقدیر برادر را مطلق العنان ساختند و فرهاد خان در کمال شوکت و اقتدار متوجه انتظام مهام کل طبرستان
شده میانه او و الوند دیو سخن مراسلات بوقوع پیوست و او از حال ملک بهمن قیاس حال خود نموده اصلا
از خوف جان راضی بملاقات فرهاد خان نمیشد فرهاد خان از اطاعت او مایوس گشته متوجه محاصره قلعه اولاد شده





الونددیو چون بالفعل معین و ناصری که او را از مضیق محاصره لشکر قزلباش خلاص سازد گمان نداشت خود را
محصور نساخت اولاد و اتباع و فرزندان او در قلعه گذاشته خود با معدودی از موافقان روی بجنگل
آورد فرهاد خان بمحاصره قلعه پرداخته بحسن سعی و تدبیر کار بر محصوران تنگ ساخت و جمعی از اهل قلعه را
بدانه انعام و احسان رام ساخته چاره بجز بیرون آمدن و قلعه سپردن نیافتند و بیمن اقبال بیزوال شاهی
فتح تیسیر پذیرفته تمامت اموال و اسباب و متملکات الوند دیو و اولاد و اتباع بدست در آمد و حقیقت
این فتح مبین را بخدمت اشرف عرض کرد و در وقتی که رایات جلال از قزوین بر سم سیر و صحبت باصفهان
توجه نموده بکاشان رسیده بودند خبر فتح قلعه اولاد رسید و فرهاد خان بخلع فاخره و جایزه جلدوی
متکاثره سرافراز گشت و الوند دیو بیسر و سامان در جنگل و بیشه گردیده هر روز در جائی و هر شب در مقامی
با کمال بی آرامی مقام داشت باقی احوال او در سال آینده مرقوم قلم بیان میگردد انشاء الله تعالی **ذکر وقایع
گوناگون که باقتضاء سپهر بوقلمون درین سال بظهور پیوست** درین سال ذوالفقار خان که بایلچیگری روم
رفته بود مقضی المرام معاودت نموده مکتوب محبت آمیز محتوی بر استحکام بنیان صلح از جانب خوندگار
آورد و هم درین سال میرزا ضیاء الدین کاشی و خواجه ابو نصر خوافی ایلچیان حضرت جلال الدین محمد اکبر
بادشاه فرمانروای هندوستان رخصت انصراف ارزانی داشته بخلاع فاخره و انعامات وافره سرفراز
فرمودند منوچهر بیگ ایشیک آقاسی باشی غلام خاصه شریفه بایلچیگری هند مامور گشته بر فاق میرزا
ضیاء الدین روانه شد و تحف و هدایای لایقه و تنسوقات فایقه فرستادند از جمله تحف یکصد راس اسب
خانه زاد پاک نژاد بود که از اسبان نامی ولایت عربستان و گرجستان و بیاتی بحاصل آمده و مادیانهای
تازی نژاد که هر یک بعالمی برابر بود و سایر تحف و هدایای نفیس ایران علی هذا القیاس و مکتوب محبت آمیز
در جواب مکتوب آنحضرت در قلم آورده در آن نامه نامی بقلم صداقت رقم نگارش یافت که چون همت والا نهمت جهانبانی
و اشتراک ملک موروث مصروف است و درین چند سال که جلوس بر مسند سلطنت و فرمانروائی ایران
روی داده بجهت مشاغل عظیمه که در دفع دشمنان خانگی پیش آمد بدفع بیگانه نپرداختیم و یکدو مرتبه که سفر
خراسان واقع شد از حوادث روزگار انتزاع آن ولایت از ید متغلبه اوزبکیه بهجائیکه نصب العین همت والا بود
تیسیر پذیر نگشت و اکنون که ازین امور فراغت روی داده و فرمانفرمای روم در مقام محبت و دوستی در آمده از جانب

ابواب خلف و اتحاد مسلوک است کمر همت بمحاربه اعدا و دفع مخالفان ازبکیه بسته اراده داریم که بمقتضای ربانی
با جنود قزلباش و عراق بسیاق چند ساله روانه انولایت کردیم و به نیروی بخت و مددکاری اقبال
تا استرداد ملک موروث بالکلیه ننماییم معاودت بمقر سلطنت ننماییم همت پادشاهانه و امداد و اشفاق
برادرانه دریغ نداشته بهمت یار و توجه باطنی مددکار باشند که ع هرچه کند همت مردان کند و ایلچی را
قرین اعزاز و احترام از راه کرمان و کیچ و مکران روانه فرمودند و چون تا غایت دارالسلطنه قزوین
مقر دولت ابد قرین بود گاهی بجهت انبساط خاطر بر سبیل سیر و نشاط شکار بدارالسلطنه اصفهان
که سیاحان اقالیم دانش و تمیز از غایت خوبی نصف جهانش گفته اند ع اصفهان نیمهٔ جهان گفتند د
نیمی از وصف اصفهان گفتند تشریف برده در متنزهات آن عرصهٔ دلگشا بهجت افزای خاطر انور میبودند
و خصوصیات آن بلدهٔ جنت نشان از استعداد مکان و آب رودخانهٔ زاینده رود و جویهای کوثر
مثال که از رودخانه مذکور منشعب گشته بهر طرف جاریست در ضمیر انور جایگیر گشته همت خاطر اشرف بران
متعلق بود که دران بلدهٔ شریفه رحل اقامت انداخته توجه خاطر بتربیت و تعمیران مصروف دارند لهذا
درینسال که مطابق سنه الف هجریست رای جهان آرا بران قرار گرفت که دارالسلطنه مذبور مقر دولت
ابد مقرون ساخته عمارات عالی طرح نمایند بدین نیت صادق و عزم متوجه آن صوب گشته زمستان را
بعیش و خرمی در دولتخانهٔ مبارکه نقش جهان گذرانیده اکثر اوقات را بسیر و شکار صرف مینمودند
و شبها مجالس بهشت آسا آراسته بساط عشرت گسترانیده میشد و ایام بهار عمارات عالی در نقش
جهان طرح انداخته معماران و مهندسان در اتمام آن میکوشیدند و از دروب شهر یک دروازه در حریم
باغ نقش جهان واقع و بدروب دولت موسومست از انجا تا کنار زاینده رود خیابانی احداث فرموده
چهارباغی در هر دو طرف خیابان و عمارات عالیه در درگاه هر باغ طرح انداختند و از کنار رودخانه
تا پای کوه جانب جنوبی شهر انتهای خیابان قرار داده اطراف آنرا بامرا و اعیان دولت قاهره قسمت فرمودند
که هر کدام باغی طرح انداخته در درگاه باغ عمارتی مناسب درگاه مشتمل بر درگاه و ساباط رفیع و ایوانها و
بالاخانه و منظرها در کمال زیب و زینت و نقاشیهای طلا و لاجورد ترتیب دهند و در انتهای خیابان باغی
بزرگ وسیع پست و بلند نه طبقه جهت خاصهٔ پادشاهی طرح انداخته بباغ عباس آباد موسوم گردانیدند و عالی

مشتمل



مشتمل بر چهل چشمه بطرز خاص میان گشاده که در هنگام طغیان آب در کل یک چشمه منظر در می آید قرار دادند بر زاینده
رود بسته شده هر دو خیابان بیکدیگر اتصال یابد و تا عباس آباد یک خیابان باشد تخمینا یک فرسخ شرعی
و از دو طرف خیابان جوی آب جاری گردد درختان چنار و کاج و عرعر غرس شود و از میان خیابان
نهری سنگ بست ترتیب یابد که آب از میان خیابان جاری باشد و در برابر هر عمارت حوض بزرگی ساخته
شود القصه هر کس از امرا بسرکاران عمارت و اعیان بوقوف معماران و مهندسان شروع در کار کرده
در انجام آن ساعی گشتند و از آن تاریخ تا حال که سنه هجری بخمس عشر و الف رسیده و این شکسته خامه
تحریر می یابد عمارات با صفا و باغات دلگشا بنوعی که طرح کارخانه ابداع در ضمیر مبارک اشرف طرح افکنده
بود بحیز ظهور آمده در کمال لطافت و نهایت خوبی اتمام یافت درختان سر بفلک افراخته و اشجار میوه دارش
گوئی بطوبی جنان پیوند دارد الحاصل هر باغی رشک فرمای باغ جنان و عمارات رفیعش که بنقوش بدیع
مذهب و مزین و بتصویر مصوران نادره کار آراستگی دارد گوئی سدیر و خورنق از آن نشانیست بلکه
در عرصهٔ گیتی نظیر و عدیل آن محض خیال و گمانی بعد از آن شهر عباس آباد نیز در جانب غربی چهارباغ جهت سکنی
تبریزیان بنوعی که در محل خود تحریر خواهد یافت طرح انداخته اتمام دادند مجملا معمار همت والا شاهی ظل الهی
چند سال بترتیب و تزیین خطه فرح افزای صفاهان پرداختند و آن بلدهٔ طیبه از کثرت عمارات و باغات
و منازل مرغوب دلکش و رواقها و منظرهای بهجت افزا و قیصریه و چهارباغ از مساجد و حمامات و دکانات
عالیه مصر جامع ساختند و الیوم خلد برین داغ بندگیش بر جبین دارد و امروز چنانچه کمال اسمعیل گفته
ع اصفهان خرمست و مردم شاد ع انجمن عهد کس ندارد یاد د در تاریخ طرح چهارباغ گفته شده بود بیت اتفاق
ع عجب چارباغیست عشرت فزا ع که رشک ثانی خلد گویند شاید ع چو تاریخ آن از دل طلب کردم گفتم ع نهالش بکام
دل شه برآید ع از سوانح آنکه از جانب اسکندر خان و همایون فال سلاطین گرجستان ایلچیان و از نادران بپایه
سریر اعلی آمده اظهار اخلاص و بندگی نموده پسران یوسف لقا و دختران حور سرشت ماه سیما از اولاد عظماء گرجستان
که سزاوار خدمتکاری حریم اقبال شهریار بیهمال و قابل خدمت مجلس بهشت آیین ارم تزیین بودند ارسال
داشته آثار اخلاص و یکجهتی بظهور آوردند و ایلچیان مذکور قرین اعزاز و احترام و غریق بحر انعام و احسان معاودت
نمودند و کارکنان قضا پیوسته اسباب عشرت آنحضرت را سرانجام میدادند دیگری از وقایع این سال آنکه مهریار خان

ولد علیارخان ایمور که بعد از فوت والد برتبه ایالت وخانی سرافراز شده حکومت استراباد بدستور والد بدو تفویض شده
بود بدست طایفه ادخلو بقتل آمد قلیج بیک نام برادر کوچکتر بعد از قضیه کشته شدن برادر از استراباد احرام ملازمت
سده سنیه فلک بنیاد بسته روی ارادت بدین آستان آورد حضرت اعلی شاهی ظل الهی اورا در کنف
مرحمت و الطاف خسروانه جای داده بتفویض ایالت استراباد و نوازشات ارجمند معزز و سربلند گردانیده
روانه فرموده و رستاق دران بلده جنت نهاد در کمال فراغت و کامروائی بپایان رسانیدند اما هیچ وقت
از تدبیر امور دولت غافل نبودند و همواره نقش استرداد مملکت خراسان از ید مخالفان در صحیفه خیال نگاشته می
داشتند و دعای حصول این مطلب از درگاه واهب العطایا نموده همواره از روح مقدس حضرت امام الجن
والانس استمداد مینمودند و عاقبت به نیت صادق و رجای واثق بمنتهای مطلب رسیده از اول
سال میمنت مآل انت ئیل ترکی ابواب فتح و فیروزی بر چهره امانی و آمال گشاده شمیم نصرت و فیروزی
وزیدن گرفت شرح این داستان در طی وقایع سنه مذکور بتوفیق ملک منان رقم زده کلک بیان میگردد
ومنه الاعانة والتوفیق **ذکر سوانح ایام سعادت فرجام سال مبارک ات ئیل ترکی مطابق سبع والف که
سال دوازدهم جلوس همایون است** باز فلک انجمن افروز شد نوبتی خسرو نوروز شد کوکبه خسرو گردون
سمند غلغله در گنبد مینا فکند صحن چمن باز چو صحن بهشت تازه شد از مقدم اردی بهشت خسرو گل کز ریاحین
سپاه زد بصد آئین چمن بارگاه نوروز دولت افروز این سال خجسته آغاز فرخنده انجام در روز شنبه یازدهم
شهر شعبان المعظم اتفاق افتاد حضرت اعلی شاهی ظل الهی در دار السلطنه اصفهان عشرت پیرا بوده در فصل بهار
که دماغ روزگار از نسیم مهر شمیم شکوفه و ازهار عنبرآگین بود در کمال مسرت و شادکامی و فراغت و خورسندی بسر برده بصحبت
مشغولی داشتند در اوایل این سال محمد قلی بیک ایشیک آقاسی حرم که برسالت بمیانه اوزبکیه فرستاده شده بود
و در هرباب با عبدالله خان ملاقات نموده بود آمده مانلق بهادر از جانب عبدالله خان همراه او بایلچیگری آمده مفتح
ابواب الفت و آشنائی شده بود و میر قلبابا کوکلتاش عریضه اخلاص آئین بخدمت اشرف نوشته چون بهرات
پسرش را که فدا میکرد طوی الوشی ارسال داشته و میرزا بیک نامی از اعاظم نقبای ما وراء النهر و خواجهای سلسله نقشبندیه
باکوچ خود که از زنان مکرمه سلاطین کاشغر بود بقصد گذاردن حجة الاسلام همراه محمد قلی بیک و مانلق بهادر بدین ولایت
آمده حضرت اعلی شاهی ظل الهی اعزاز و احترام بسیار فرموده منتضی المرام روانه سفر مبارک بیت الله الحرام فرمودند اما

درراه



در راه باجل موعود در گذشته بمقصد نرسید و چون از انقضای زمان معظم بلاد خراسان که ممدوح جمهور سخنوران روزگار
بدست اوزبکیه در آمده بود حضرت اعلی همواره استرداد آنرا پیش نهاد همت ساخته هرگز از فکر و اندیشه آن
غافل نبودند علی الخصوص مشهد مقدس معلی و آستان ملایک آشیان حضرت امام الجن والانس که زینت
افزای ممالک ایران و آرایش دیباچه سلطنت این دودمان ولایت نشان است و دار السلطنه هرات که
مولد و منشا و محل نشو و نمای آنحضرت است بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها صورت این مدعا در پرده خفا
مستور بود درین اوقات که فی الجمله فراغتی از مهام ضروری حاصل گشته عرصه ممالک از خس و خاشاک
ارباب طغیان و گردنکشان اطراف پاک گردیده بود و متواتر اخبار کدورت و نزاع عبدالمومن خان
با پدر میرسید بخاطر غیبی سرایر خطور نمود که چون میر قلبابا کوکلتاش حاکم هرات که از تربیت یافتگان
عبدالله خان و معتمد دولت اوست بجهت خوفی که از عبدالمومن خان دارد بدرگاه جهان پناه بازگشت نموده
دعوی اخلاص مینماید و عبدالله خان بوسیله او بادی الفت و آشنائی شده ایلچی بجهت اظهار محبت و
دوستی بپایه سریر اعلی فرستاد در وقتی که میانه او و پسرش اسباب وحشت آماده گشته کار بنزاع
و جدال انجامیده ما نیز بنابر مصلحت روزگار از یکطرف با عبدالله خان طرح آشنائی انداخته همراه ایلچی او ایلچی
فرستاده پسر ناخلف او را که نسبت به پدر جرات و جسارت و بی ادبی نموده و مینماید نکوهش نمائیم
و بقصد تسخیر مشهد مقدس معلی و محالی که در تصرف عبدالمومن خان است روی توجه بخراسان آوریم در هنگام
که پدر و پسر بیکدیگر مشغول اند و عبدالله خان بجهت عقوق و عصیان که از پسرش سر میزند در کسر شوکت و
قدرت او میکوشد متوجه امداد پسر نخواهد شد بتوفیق الله تعالی محتمل است که تسخیر آن محال باسانی دست دهد و از
فرستادن ایلچی قصوری به بنیان قصر دولت نمیرسد لهذا محمد قلی بیک مذکور را که مرد چرب زبان سخندان بود
برسالت تعیین فرموده تحف و هدایا مرتب داشته آماده فرستادن ساختند و تهیه اسباب سفر خراسان [illegible]
ده هزار نفر تفنگچی مقرر شد که در ممالک محروسه انجام نموده در موکب همایون باشند و قرارداد خاطر اشرف
آن بود که بعد از رفتن ایلچی مذکور میر قلبابا کوکلتاش را از توجه موکب همایون خبر داده روی بتسخیر مشهد مقدس
آوردند درین اثنا قاصدان از اطراف و جوانب خراسان رسیده خبر رسانیدند که عبدالله خان عالم فانی را
وداع نموده رخت بعالم عقبی کشید و اکثر امرای اوزبکیه مثل محمد باقی بی کردیوان بیکی و عمدة الملک دولت عبدالله خان بود

طوغا اوکره سلطنت و پادشاهی عبدالمومنخان پسر او اتفاق نموده او را طلب داشتند زمام مهام ملک بکف اختیار
و قبضه اقتدار او نهادند اما نهاره سلطان برادرزاده عبدالله خان و دوستم سلطان و اوزبک سلطان
اقربا و بنی اعمام او که در سمرقند و تاشکند بودند بجهت آنکه اعتمادی بجانب او نداشتند یا بخیال استقلال
از متابعت سرباز زده باتفاق یکدیگر خاطر بمخالفت عبدالمومنخان قرار دادند و از امرا و اعیان اوزبکیه هر کس
از عبدالمومنخان خوفی داشته بر سر ایشان جمعیت نموده و عبدالمومنخان متوجه دفع ایشان گردیده و در میان
اوزبکیه شورش و آشوب در هیجان است بعد از تحقیق این اخبار رفتن خراسان بیشتر از پیشتر در خاطر اشرف
رسوخ یافته همت والانهمت بانتصار آن عزیمت مصروف داشتند چون در صدر صحیفه اول ایمایی شده
بعضی از احوال اوزبکیه در و میه و آنکه در طی قضایا سوانح احوال ایران و وقایع ایام سلطنت شهریار کامبخش
کامران اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی روی داده بنابر ارتباط کلام و تناسب مقام در رشته تحریر در می آورد
در موقوف ناگزیر است که برخی از احوال عبدالله خان و عبدالمومنخان و سبب وحشت و نزاعی که میانه ایشان
پدید آمد و قضیه فوت عبدالله خان و جلوس پسرش و اختتام احوال او که در طی حالات سفر خراسان از آن
چاره نیست بر سبیل اجمال رقم زده کلک نکته پرداز گردانیده بر سر مدعا رود و بنابر آن عنان یکه خوش خرام
قلم را در میدان قضایای مذکور بجولان در آورد **ذکر مجملی از قضایای ماوراء النهر و بیان احوال عبدالله خان**
**و سلاطین اوزبکیه** شاهدان سر اخبار بدستیاری کلک بدایع نگار در عرصه ضمیر بزم آرایان طرحخانه آگهی چنین
آیین جلوه مینمایند که عبدالله خان با عبدالمومنخان پسرش که یگانه ولد بود محبت مفرط داشت و او را بابایی
میگفت و در تربیت او مبالغه مینمود و در توره سلاطین چنگیزی پادشاه را خان می نامند و پادشاهزاده را
تا بپایه سلطنت نرسد سلطان میگویند اما عبدالمومنخان در زمان حیات پدر بلقب ارجمند خانی معزز و گرامی بود
چنانچه مردم ماوراء النهر و اوزبکیه عبدالله خان را خان کلان و او را خان خورد میگفتند و حکومت ولایت بلخ
و توابع را باو داده بود و بسعی خود و امداد پدر ولایت بدخشان را از تصرف سلاطین زادهای چغتای بر آورده
حاکم بلخ و بدخشان بود در سال تنکوزئیل اربع و تسعین و تسعمایه که عبدالله خان بلده فاخره هرات را بعد
از یازده ماه محاصره بنوعی که در ضمن قضایای آن سال تحریر پیوسته تسخیر نمود چون عبدالمومنخان در تسخیر آن بلده
و قتل قزلباشیه سعی بسیار نموده و به بلخ و توابع که الکاء او بود قرب جوار داشت چشم میداشت که پدرش

هرات را



هرات را با وجود عبدالله خان بجهت حداثت سن و قلت تجربه او در کار ملتمس او را مبذول نداشته بر قلیباباکوکه
از بزرگان دولت او و مرد صایب رای کارآزموده بود ارزانی داشت و آنچه در ممالک خراسان بحیطه
تسخیر او در آمد با امرای اوزبکیه قسمت نموده دین محمد سلطان ولد جانی بیک سلطان خواهرزاده خود را
که به تیلیم سلطان مشهور بود با برادران در خراسان الکا داده در آنجا گذاشت و از ولایات مفتوحه خراسان
چیزی به پسرش نداد و او را باین سخن تسلی مینمود که چون تو ولیعهد منی همه بتو تعلق دارد اگرچه باعث
آزردگی پسر گردید اما در آنوقت قدرت اظهار آن نداشت بعد از دو سال از پدر التماس نمود که من بعد
آنچه از ممالک خراسان بسعی او مفتوح گردد باو تعلق گیرد و این ملتمس مبذول افتاده در سنه اود ئیل
از بلخ لشکر بمشهد مقدس کشیده محاصره نمود و در آن قصبه تیلیم سلطان و امرای عبدالله خان که در خراسان
بودند حسب الامر بامداد او آمدند و بعد از آنکه آن بلده شریفه بحیطه تصرف و تسخیر او در آمد از جانب خود حاکم
تعیین نمود همچنین نیشابور و ترشیز و آنچه از محال خراسان بتدریج تسخیر مینمود از جانب خود حکام تعیین میکرد و بعد
از این قضایا با کمر همت به تسخیر ولایت نسا و ابیورد و درون و باغباد و سایر محال که ملک موروث نور محمد
ابن ابو المحمد خان ابن دین محمد خان و طایفه اوزبکیه ناپمان بود جست لیسته آن ولایت را اغیانچه سمت تحریر یافت
بقبضه تصرف در آورده نور محمد خان را از ملک موروث بیرون کرد از این فتوحات که او را دست داده طرح سلطنت
انداخته شوکت و قدرتش روی در ازدیاد نهاد و چون عبدالله خان یک پسر داشت و میخواست که در ایام
حیات او صاحب قدرت و شوکت بوده باشد که بعد از فوت او بنی اعمام و سلاطین اوزبکیه الیوم گردن
بطوق فرمان برداری دارند با پسرش منازعه نتوانند نمود در تربیت او میکوشید تا آنکه بنا بر جوانی
کار آمدنی در ظل موکب او جمع شده کمال استقلال یافت و بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافته نسبت
به پدر در مقام عصیان در آمده پای از دایره ادب بیرون نهاد و چون در وقتی که عبدالله خان بر بلده بخارا
مستولی شده بسلطنت رسید اسکندرخان پدرش در حیات بود او بتوره و یاسای چنگیزی اسم
سلطنت بر پدر اطلاق نموده خطبه و سکه باسم او کرد اما بست و گشاد امور در قبضه اختیار عبدالله خان بود
و اسکندرخان از پادشاهی خبر نامی نداشت او نیز گاهی از جهل و غرور میگفت پدرم پیر شده اولی است
که بطریق اسکندرخان در گوشه نشسته مهمات سلطنت را بمن گذارد و چون منظم بلاد خراسان بتصرف او

درآمده بود میخواست که کل الکا خراسان تا بلخ و کنار جیحون او را صافی کرده مکرراً طلب هرات از پدر
کرد و مقبول نیفتاد ازآزردگی میگفت اگر پدرم هرات را بمن نمیدهد خود بر سر میر قلبابا رفته بقهر و غلبه
میگیرم و این سخنان بعبدالله خان رسیده نسبت به پسر سوء مزاجی بهم رسانید و هرچند همان یک
پسر داشت که ولیعهد خود میدانست اما از جهل و غرور او اندیشیده ملاحظه داشت که مبادا بی جبری کرده
اراده نماید که پدر را بی اختیار ساخته خود پادشاه شود و او در زمان حیات قطع نظر از سلطنت
و پادشاهی نماید بدین جهت در مقام کسر شوکت و اقتدار پسر درآمده او را از ترددات ملک گیری
منع کرد و بامرای خراسان پیغام داد که دیگر بامر و نهی او التفات ننموده بهر طرف لشکر کشد رفاقت
ننمایند و لهذا چند مرتبه عبدالمومن خان به تسخیر سبزوار و بعضی محال خراسان که در تصرف قزلباش بود
آمد و از عراق حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بمدافعه او توجه میفرمودند تعلیم سلطان و برادران و امرا
عبدالله خانی که در خراسان بودند همراهی او نمیکردند و چون مغرور برضای پدر شده او نیز دیگر کاری
نتوانست ساخت و پدرش باو پیغام کرده بود که ترک زیاده روی کرده در بلخ بحال خود باشد و بالکای
که باو داده شده قناعت نموده پای در دامن ادب پیچد و نظر بحال من و پدرم اسکندر خان بکند
که او هیچو من نمیتوانید بود و من هیچو اسکندر خان نیستم اما عبدالمومن خان دل از آرزوی ملک هرات
بر نمیداشت و همیشه درباب میر قلبابا عرایض شکایت آمیز به پدر میفرستاد و عبدالله خان پسر را درین
ماده صاحب غرض دانسته التفاتی بسخنان او نمینمود و از مقدمات میانه پسر و پدر غبار نقاری از انقطاع
یافت اما از جانبین در پرده داشته امری که مشعر بر خلاف باشد تجویز ظهور در نمی آوردند تا آنکه در سنه
تخاقوئیل سنه الف عبدالله خان با خواص امرا و ندما و مقربان از راه چهار جوی بمرو آمده بسیر و شکار
مشغول بود و میر قلبابا کوکلتاش از هرات آمده خان را بآمدن هرات تکلیف مینمود درین اثنا عبدالمومن خان
از بلخ با دو سه هزار کس بعزم ملاقات پدر بمرو آمد هرچند امرا بعرض کردند که با خان اندک مردمی همراهند
و اعتمادی بجانب عبدالمومن خان نیست در ارک مرو نزول نموده لشکریان او را از دخول ارک مانع آیند
و او را با معدودی [illegible] رخصت کورنش دهند خان چندان حسابی از و نگرفته قبول اینمعنی ننمود و در باغ
شاهم بی نزول نموده با پسر در انجا ملاقات کرد و عبدالمومن خان نیز مصلحت وقت در انقیاد پدر دانسته در مقام





اطاعت و تواضع و ادب بوده عذر تقصیرات خواست و باتفاق یکدیگر چند روز در مرو و سرخس بسیر و شکار
پرداختند و میر قلبابا حسب الامر عبدالمومن خان را نیز تکلیف سیر هرات نموده پسر و پدر باتفاق بهرات
آمدند و میر قلبابا بلوازم میزبانی پرداخته طویهای بزرگ سرانجام نموده بخان کلان و خانهای خورد
پیشکشهای لایق کشید اما عبدالمومن خان از میر قلبابا همچنان آزردگی داشت و سخنان عتاب آمیز
خشونت انگیز نسبت باو بر زبان می آورد و او را بتغلب و تصرف اموال دیوانی متهم داشته [illegible]
بیگی و جمعی را که در مزاج عبدالله خان راه سخنی داشتند تحریک مینمود که درباب او و دوستی که با قزلباش
میکند سخنان بعرض رسانیدند اما عبدالله خان از غایت اعتمادی که بمیر قلبابا داشت اصلا گوش بسخنان
ارباب غرض نداشت القصه عبدالمومن خان در هرات از پدر التماس نمود که مراجعت بمقر سلطنت او که بلخ
نموده چندگاه در بلخ مهمان او باشند عبدالله خان ملتمس پسر را مبذول داشته رخصت داد که به بلخ رفته
بتهیه اسباب ضیافت پردازد که اینک رسیدیم جمعی از ثقات نقل نموده اند که عبدالمومن خان تختی
مرصع از طلا و جواهری که در خراسان و بدخشان بدست آورده بود و نردبان سه پایه از نقره که از آن
نردبان بتخت برآیند ساخته میگفت جهت پدرم ساخته ام که چون بمهمانی من آید برای او نصب نموده خود
در پای تخت بخدمت ایستم و آنرا با سایر اموال و اسبابی که دارم پیشکش کنم اما جمعی که از و خایف و هراسان
بودند خصوصاً میر قلبابا میگفتند که حیله اندوزی مینماید و سخنان او فروغی از صدق ندارد و غرضش آنست که
پادشاه بی دهشت بمنزل او درآید و او پادشاه را در ارک بلخ نگاهداشته بی اختیار سازد و بر سلطنت
ماوراء النهر و ترکستان و خوارزم و بلخ و بدخشان و خراسان رقم اختصاص کشد مجملا عبدالله خان بتحریک
میر قلبابا و بعضی امرا بنابر مقدماتی که مذکور شد بلخ نرفته از همان راه چهار جوی بسرعت و استعجال تمام عود نموده
داخل بخارا شد و این خبر بعبدالمومن خان رسیده بر و محقق گشت که پدر باو بی اعتماد گشته و مقدمات را
ساخته و پرداخته میر قلبابا دانسته اراده تسخیر هرات نمود و با لشکر عظیم بخراسان آمده اول به بهانه زیارت
مشهد مقدس معلی آمد و از راه هرات عود نموده چون بحوالی هرات آمد کس نزد میر قلبابا فرستاده او را
طلب داشت و خواست که بلطایف الحیل او را بدست آورده هرات را متصرف گردد میر قلبابا که مرد عاقل روزگار
دیده بود اینمعنی را دریافته از ملاقات ابا نموده محضر پیشکشی بیرون فرستاده درب شهر و قلعه را مسدود

ساخته در مقام قلعه داری شد عبدالمومنخان هر چند خواست که بملایمت و حیله و تدبیر دست فرد این مقصود زند
مفید نیفتاد خود روزی با پنج شش نفر از مقربان بپای حصار آمده خواست بیوسطه با میر قلبابا مکالمه نموده
او را فریب دهد میسر نشد و چون تسخیر قلعه هرات باسانی تیسیر پذیر نبود عبدالمومنخان صلاح در محاصره ندیده
قرین یاس و حرمان ببلخ بازگشت و میر قلبابا کس ببخارا فرستاده حقیقت حال بخدمت عبدالله خان
عرض کرد عبدالله خان او را درین باب تحسین کرده جهت او جایزه و خلعه فرستاد بین الجمهور مشهور است
که عبدالله خان یکدسته تیر و کمانی فرستاده پیغام کرد که هر گاه عبدالمومنخان بخود سر بهرات آمده
بپای حصار آید چشم او را نشان کرده این تیرها را یکیک بجانب او اندازد و این مقدمات باعث زیادتی
کلفت پدر و پسر گشته روز بروز میانه ایشان اسباب وحشت آماده تر میگشت تا آنکه شنید که
عبدالله خان با معدودی از میرشکاران و قوشچیان و ندما و ارباب طرب و مقربان از بخارا بیرون
شکار بیرون آمده در باغ بزرگ حوالی قرشی طرح جشن و صحبت انداخته اکثر اوقات بعد از سیر و شکار در آن
باغ بفراغت و عشرت مشغول است با خود قرار داد که از بلخ ایلغار نموده چون برق و باد خود را بآنجا رسانیده
آن باغ را که عشرتگاه خان و مقربانست احاطه نموده بمطلب خود فایز گردد با شاه محمد الاجان کلان که مخصوص خان
و امر معتمد و مشیر او بود این راز در میان نهاده به بهانه یورش جانب بدخشان لشکر جمع نموده بیست هزار کس
کارآمدنی انتخاب کرد و از معبر ترمذ عبور نموده بسرعت برق و باد روی بآنطرف نهاد و شاه محمد الاجان
همیشه در خدمت عبدالله خان بدوستی و بدآموزی پسرش مطعون بود و میگفت که بتحریک و اغوای او
این اعمال ازین مرحوم بظهور میرسد درین وقت شاه محمد مذکور بجهت دفع مظنه حلال نمکی خان کلان منظور
داشته معتمدی فرستاده او را از ما فی الضمیر پسرش آگاهی داد عبدالله خان در وقتی که بزم پادشاهانه
آراسته با ندما و مطربان بصحبت و شادکامی مشغول بود خبر آمدن پسر بایلغار باو رسید چون با معدودی
بعزم سیر و صحبت آمده لشکر همراه نداشت بمدافعه پیش نتوانست آمد براق و اسباب و خیمه و خرگاه بر جا گذاشته
با اسبان بادرفتار رو بسوی بخارا آورد دو سه فرسخ مسافت طی کرده بود که عبدالمومنخان بباغ مذکور
رسیده و اصلا ملتفت براق و اسباب نشده در عقب خان ایلغار کرد که شاید در راه او را بدست آورد اما
بگرد او نرسید و عبدالله خان بسرعت برق و باد خود را ببخارا انداخته دروب شهر را مسدود ساخت عبدالمومنخان

محاربه

چون



چون دانست که پدر عنان صبا و شمال طی مسافت نموده باو رسیدن ممکن نیست عنان از ایلغار باز کشیده
باهستگی ببخارا آمد چون تیر مدعای او بر هدف مراد نیامد در بیرون شهر نشسته کس بخدمت پدر فرستاد
که چون شوق ملازمت غالب بود و بجهه دو فرشی تشریف آورده ببلخ نزدیکتر شده بودند مقید برخصت
نشده بعزم پای بوس آمده ام اکنون التماس دارم که رخصت دخول شهر و کورنش ارزانی دارند و آنچه روزه
شفعا انگیخته استدعای کورنش میکرد عبدالله خان اعتماد نمینمود و رخصت نمیداد از صحیح القولی
استماع شد که درین قضیه عبدالله خان را بنوعی شعله غضب در باره پسر اشتعال یافته بود که مکررا
اظهار میکرد که ای عبدالمومن اگر از عمر امان یابم چنان کنم که تو آب خود را خود زین میکرده باشی مرد بباشیم
و اعراض برد مستولی شده دست بر سر میگرفت و با خود خطاب میکرد که ای عبدالله بعد از شصت
و پنجسال که گوی مردانگی از عرصه جهان ربودی آخر از شاشه خود گریخته بدنام عالم شدی و یرلیغ بجانب
سمرقند و تاشکنت و اطراف ممالک فرستاد لشکرها طلب داشت و عبدالمومنخان هر چند سعی نمود
و قسم نامها بخدمت پدر فرستاد که مظنه خان باین فرزند غلط است خان التفاتی نمیکرد مجملا چون عبدالمومنخان
بمطلب خود نرسید و برو ظاهر شد که شاه محمد الاجان افشای راز او نموده بود او را در همانجا بسیا
رسانید و تحقیق پیوست که حسب الفرموده عبدالله خان لشکر عظیم از همه طرف روی ببخارا دارند خوف
و هراس برو مستولی شده روی بطرف بلخ آورد و بعد از رفتن او لشکرها از اطراف و جوانب ببخارا
رسیده در موکب خانی جمع شدند عبدالله خان در کمال قدرت و استقلال بعزم تادیب و گوشمال پسر از بخارا
بیرون آمده روانه بلخ شد و عبدالمومنخان مضطرب الحال بکنار آب رسیده میخواست که عبور نماید
درین اثنا شاهم بی که حاکم مرو بود و از عبدالله خان رنجش داشت از مرو قصد ملازمت عبدالمومنخان
نموده بود رسید و او را از رفتن بلخ منع نموده اغوا کرد که لشکرهای خود را در بلخ جمع نموده در کنار آب
مستعد قتال گردد عبدالمومنخان بصوابدید او عمل نموده در کنار آب پای ثبات استوار داشته توقف
نمود عبدالله خان کوچ بر کوچ بر سر او می آمد توقف او را بقصد محاربه شمرده در آمدن متامل شد
ریش سفیدان و مشایخ ماوراء النهر پای در میدان اصلاح نهاده هر دو را بسخنان موعظت آمیز از اراده
منصرف ساختند عبدالله خان شاهم بی را با دو سه کس که ماده فساد میدانست طلب داشت عبدالمومنخان

انجماعت را پیش پدر فرستاد و عبدالله خان از آن سیاست نموده بازگشت و هر دو بسلامت بمقر دولت خود
مراجعت نمودند از صحیح القولی مسموع شد که او از عبدالله خان نقل میکرد که بعد ازین قضیه مکرر میگفت
در مدت عمر در معارک و محاربات عظیم فیروز بخت آمده هرگز پشت بدشمنی ننمودم عبدالمومن خان که
از عمر و دولت تمتع مبیناد در آخر عمر گرد عار فرار بر روی روزگار من بیخت و چون عقوق و عصیان
نسبت به پدر ظاهر ساخت آخر بنفرین پدر گرفتار آمده از عمر و دولت تمتعی نبرد چنانچه از کلام آینده
بوضوح می پیوندد بالجمله چون اخبار مخالفت و نزاع پدر و پسر در ترکستان شیوع یافت سلاطین قزاق
که از صولت و سطوت او جز بادب زندگانی نمیکردند سر بطغیان بر آوردند از آنجمله توکل سلطان قزاق
که اسم خان بر خود اطلاق کرده با لشکر عظیم بر سر تاشکند آمد و عبدالله خان او را شایسته مقابله خود
ندیده سلطانان از اقربا و امرای ثغور ممالک و لشکریان خود را بمدافعه او نامزد نمود و در مابین تاشکند و
سمرقند میانه آن دو گروه حربی عظیم اتفاق افتاده لشکر عبدالله خان که از بدایت جلوس الی غایت
در جمیع معارک فیروز جنگ بودند درین معرکه شکست خورده اکثر امرا و معارف سپاه عبدالله خان و چند نفر
از سلطانان اقربای او بقتل آمده بقیة السیف شکسته و پریشان حال ببخارا آمدند و همین علاوه کدورت
و پریشانی خاطر او که از اطوار پسر داشت گردیده همت بتدارک آن گماشت و کس بطلب پیر قلبابا کوکلتاش
بهرات فرستاد و همیشه در فکر بود که لشکرها جمع کرده جبران شکستگی نماید بعد از آن پیر قلبابا از اجتماع عساکر
متوجه دفع فتنه و انتقام توکل خان گشته بجانب سمرقند نهضت نمود و در آنجا از غایت اعراض که از مخالفت
و نفاق پسر و چیرگی لشکر قزاق داشت مزاجش از جاده اعتدال منحرف گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و عاقبت
حیات بمتقاضی اجل سپرد **ذکر فوت عبدالله خان و جلوس عبدالمومن خان پسر او و ختام احوال سلاطین
ازبکیه که بعد از عبدالله خان پای بر مسند دولت نهاده اند** در اواخر تخاقوی ئیل سنه سبع و الف که
عبدالله خان در خطه سمرقند بیمار گشته صاحب فراش گردید هر چند اطبا در معالجه و مداوا کوشیدند مفید نیفتاد
محمد باقی اتالیق دیوان بیگی که از سایر امرای عبدالله خان بمزید شوکت و اقتدار امتیازی داشت اگرچه از
عبدالمومن خان خایف و هراسان بود و اعتمادی نداشت اما چون میدانست که با وجود پسر صلبی سلطنت برادر
زادگان اتفاق نمودن خلاف عقیده مردم و تمشیت نیز بر نسبت طور عادل کرها سلطنت او راضی شده در مقام





دولتخواهی در آمد و در خفیه کس فرستاده او را از بیماری پدر و اینکه مرض علاج پذیر نیست خبر داده بآمدن
سمرقند ترغیب کرد و دران هنگام پیر قلبابا در سمرقند بود و چون در اثنای گذارش قضایا آخر سلاطین
ماوراء النهر اسم پیر قلبابا مکرر مذکور شد لازم نمود که برخی از احوال مشار الیه و ختام حال او بنوعی که
از ثقات آن ولایت مسموع شده در رشته تحریر کشد مشار الیه و ختام الاصل و مادرش دایه عبدالله خان
شده او را شیر داده بود و بعرف اوزبکیه و جغتای برادر رضاعی را کوکلتاش میگویند بدینجهت او کوکلتاش
عبدالله خان بود و بقدری کسب فضایل و کمالات نموده بنظم اشعار زبان میگشود و در بدایت حال
که عبدالله خان در ماوراء النهر لوای سلطنت و جهانداری برافراخت از پیر قلبابا بانواع خدمات و
جانسپاری بمنصه ظهور رسیده دم بدم تا آنکه آثار رشد و کاردانی و حقوق خدمات و نوازش و
تربیت یافته بود یوما فیوما اعتبارش می افزود چنانچه عالی صدارت با امارت جمع داشت و چند
سال بعظمت و اقتدار بحکومت هرات قیام نموده با مردم آن ولایت معاش سنجیده سلوک پسندیده کرد و
همیشه بالتفات جناب خانی محسود جمیع امرا و ارکان دولت بود بالجمله چون عبدالله خان دران بیماری
از صحت خود مایوس گشته بود از غایت اشفاق و التفاتی که به پیر قلبابا داشت و میدانست که عداوت
عبدالمومن خان با او در چه مرتبه است رخصت انصراف باو ارزانی داشت و گفت تا هنوز قطع رشته حیات من
نشده روانه شده خود را بقلعه هرات رسان که از آسیب عبدالمومن خان ایمن گردی و در آنجا بهر چه
مصلحت دانی چنان کن مشار الیه از خدمت پادشاه مرخص گشته اظهار کرد که خان مرا بخدمتی مامور ساخته و باران
و ملازمان که همراه داشت سوار شد که روانه شود محمد باقی اتالیق دیوان بیگی که از قضیه آگاه بود بمظنه آنکه مبادا
عبدالمومن خان برفتن پیر قلبابا او را مواخذه نماید در مقام ممانعت در آمده پیر قلبابا چون دید که در توقف که
مردم از حیات خان مایوس شده اند ستیزه با او نمیتوان کرد اول بخدمت خان رفت که از او استعانت
جوید چون بر سر بالین خان آمد حال او را دگرگون یافت و مشاهده نمود که اطبا دست از معالجه داشته اند
و او را شعوری نمانده بالضروره با محمد باقی اتالیق ملایمت آغاز نهاده بچرب زبانی و سخنان عاقلانه او را
از ممانعت باز آورده خاطرنشان او کرد که صلاح ما و تو هر دو در رفتن است چه عبدالمومن خان همچنانکه بمن
بی التفات است با تو هم هست ما هر دو در اگر بیان بدست او دادن از عقل دور است فاما من در قلعه هرات با تو هم

باقی الفقیر خود را نسبت بتو دهیم که از دولتخواهان عبدالله خان بظهور نمیتوانند آورد و چون این معنی در عالم معامله
دانی را بجایی داشت محمد باقی دیوان بیگی برفتن او راضی شده بایکدیگر عهد و شرطی چند کرده بیرون آمده
سوار شد و در وقت رفتن او عبدالله خان ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرده بود اما او در بیرون
اظهار آن بکسی نکرد و از ملازمان او احدی خبر نداشت اما او از غایت اعتقادی که بمولانا قرا که از امرا
تابین میر قلبا باو تربیت یافتگان او بود داشت خوف خاطر با او در میان نهاده بود چون بکنار آب جیحون
رسیده لحظه بجهت آوردن کشتیها توقف نمودند دو سه کس از کشتی بانان برو سلام کرده تفحص
احوال خان کردند میر قلبا بی اختیار شروع در گریه کرد و حقیقت حال بر همه کس ظاهر شد مولانا قرا
با بعضی ملازمان دیگر مواضعه نموده گفت که این مرد از پادشاه میگریزد و بمیان قزلباش با جعفای خواهد رفت
ما با او بکجا میرویم در وقتی که میر قلبا خواست بکشتی در آید مولانا قرا گفت که عبدالله خان از عالم رفته و حالا
پادشاه اوزبک عبدالمؤمن خان پسر اوست شما تا او را ملازمت نکنید و از جانب او بحکومت منصوب نشوید
و منشور او را در دست نداشته باشید شما را بقلعه هرات نخواهند گذاشت اولی آنست که بر سمت راه بلخ
روانه شده بکورنش پادشاه مشرف شویم میر قلبا خواست که سخنان معقول خاطرنشان او نماید که
دیدن او درین وقت مصلحت نیست معلوم کرد که جمیع ملازمان بایکدیگر اتفاق نموده همین سخن میگویند مولانا قرا
هر بجا گفت که اگر شما خلاف این رای خواهید کرد این جماعت شما را گرفته محبوس بخدمت خان خواهند برد میر قلبا با
غلوی مردم درین باب دیده هرچند دست و پا زد فایده نکرد و جماعت او را برفتن مجبور ساخته رو بدرگاه
عبدالمؤمن خان نهادند میر قلبا بالضروره قطع تعلق از ملک و مال بلکه حیات کرده محبوس وار در اردو انصوب
شد و در وقتی که عبدالمؤمن خان از بلخ برآمده روانه سمرقند بود میر قلبا را بردند و او در اوایل حال از آمدن
مشار الیه اظهار بشاشت و خورمی کرده انواع التفات کرد و میر قلبا معروض داشت که تقصیری که تا غایت
در مواد خدمتکاری واقع شده بجهت عایت نمکخوردگی و پاس حقوق ولینعمت بود و بعد الیوم حضرت خان
ولینعمت اند و آنچه از دست آید در خدمتکاری و جان سپاری تقصیری نخواهد بود اما مولانا قرا حسن خدمت خود
ظاهر ساخته عرض کرد که اگر او متوجه هرات رود و قلعه هرات را استحکام داده لوای مخالفت افرازد ما او را
بعنف و اکراه آورده ایم مجملا عبدالمؤمن خان با او در مقام انتقام در آمده گیرانید اول تفحص اموال و اسباب او پرداخت





از مردم خراسان استماع شده که از اموال میر قلبا تا پنجاه هزار تومان بر خراسان و ماوراء النهر بوصول پیوست و بعد
از اخذ تفصیل اموال در مقام سیاست در آمده فرمود که هر دو پسر او را در برابر پدر بطریق گوسفند ذبح کردند
و گفت هیچ قتل پسران در مذاق پدران تلخ میباشد یا نه پس چگونه در میان من و پدرم فساد کرده
میخواستی که پدر مرا ضایع کرده از پا در آورد و بعد از قتل پسران چنین مسموع شد که خود تیری بر سینه او
زد و دیگران باتمام کارش پرداختند و بعقوبت تمام کشته شد و در اول حال سلطان ساول را بهرات
فرستاده بعد از آن حکومت آن ولایت بحاجی بی که از ملازمان دولتخواه او بود داده روانه نمود
و او بسرعت و استعجال بهرات رسیده بچهار بالش حکومت تکیه زد الکنون بر سر احوال عبدالمؤمن خان
باز گردیم در وقتی که فرستادهای محمد اتالیق متعاقب یکدیگر به بلخ رسیدند و او را از بیماری پدرش و خرابی
احوال او خبر دادند از مبالغه که محمد باقی اتالیق در آمدن او تردد کرده بود فکرهای دور افتاده چون با امرا
عبدالله خان بجهت مخالفتی که در زمان حیات پدر با او کرده بودند بی اعتماد بود در رفتن سمرقند حالا
تاخیر مینمود بالجمله در احضار عساکر خود فرمان داده با غلبه و ازدحام تمام از بلخ بیرون آمده بتانی طی مسافت
مینمود و کسان بیشتر فرستاده منزل بمنزل مترصد اخبار بود و شهرت داده بود که چون پدرم بیماریست بعیادت او
میروم همان روز که فوت عبدالله خان در سمرقند شیوع یافت چند کس بجهت رسانیدن این خبر روانه
اردوی عبدالمؤمن خان شدند که بمژدگانی بهره مند گردند کسی که اول رسیده مژده داد اعتماد نکرده آن شخص را
گیرانید و فرمود که زبان او را از کام بیرون آرند اما بفعل نیامد شخص دوم که رسید مژده داد دانست که وقوع
دارد باو هم اعراض کرده گفته بود که خبر فوت پدر از آسمان آسان به پسران نمیتوان گفت شما چرا بی تامل این
خبر داده خاطر مرا محزون میسازید دیگر بهای شادکامی میکرد اما از بشاشت و خورمی در پوست نمیگنجید شخص
سوم که آمده خبر رسانید باتفاق محمد باقی دیوان بیگی و سایر امرا السلطنت خود نشنید ترک خودداری کرده
مجلس عالی پادشاهانه آراسته بر تخت جلوس کرد و نقارهای شادمانی باسم او بنوازش در آوردند اما همچنان
بتانی میرفت روز بروز امرا و عساکر اوزبکیه از اطراف و جوانب باستقبال شتافته بکورنش میرسیدند در اثنای
طریق شنید که نوزاد سلطان برادرزاده عبدالله خان که در حدود سمرقند تا تاشکند بود لقب خانی بر خود نهاده
مخالفت عبدالمؤمن خان اظهار مینماید و دستم سلطان و اوزبک سلطان که از اقربای او بودند اطاعت و انقیاد بیزار خان

نموده لشکرهای تاشکنت و سمرقند در ظلال اعلام دولت او مجتمع اند عبد المومن خان پادشاهزاده سفاک خونریز
و بقساوت قلب موصوف بود و با قربا و بنی اعمام توجهی نداشت و ایشان را خار گلزار دولت میدانست و اخوان
و اقربا و خویشان چون بر احوال او اطلاع داشتند و از انچه میانه او و پدرش واقع شد قیاس حال خود
میکردند بجهت حفظ جان خود و فرزندان در مقام خلاف او شده بودند بالجمله عبد المومن خان در کمال عظمت
و اقتدار بخطه سمرقند درامده پای بر مسند جهانبانی نهاد و با لشکرهای بلخ و بخارا و قرشی و سمرقند بجهت
دفع فتنه نیزه خان را وجهه همت ساخته بجانب تاشکنت رفت و ایشان بمحاربه پیش امده بین الجانبین
حربی صعب اتفاق افتاد چون اکثر خلایق میل بجانب عبد المومن خان کرده بودند ایشان منهزم گشته بیرون
درامدند و عبد المومن خان ایشان را با فرزندان ذکور از پای دراورده در قطع صله رحم دقیقه فرو گذاشت نکرد
و حکومت سمرقند را بمحمد باقی دیوان بیگی داده بر هر محل حکام تعیین کرده مظفر و منصور ببخارا مراجعت نمود
و سلاطین زادهای قزاق و حکام اطراف کس بخدمت او فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کردند و در بخارا به
نیز از اقربا و بنی اعمام و خویشان هر کس مظنه رشد و قابلیت و شایستگی امور دنیا داشت از پای دراورد
مجملا دود از دودمان خود براورده سوای پیر محمد سلطان نامی که مرد گوشه گیر درویش بود و همیشه از کمال فقر
و نامرادی در گوشه کنار خانها بسر می برد و او را قابل کشتن نمیدانست و دو سه طفل دیگر هیچ جا صاحب وجودی
از اقربای عبد الله خان زنده نگذاشت و از انجا با لشکر عظیم باراده یورش خراسان روانه بلخ گردید ذکر
کشته شدن عبد المومن خان و جلوس پیر محمد خان در بخارا و عبد الامین خان در بلخ و سوانح ان ایام از گردش
چرخ مینا فام عبد المومن خان چون در ایام سلطنت استقلال یافت بعضی اوقات عموما با امرای عبد الله خانی مخاطبات
عتاب امیز نموده سخنان کنایه امیز میگفت جمعی که گمان عداوت او بخود داشتند بفکر خود افتاده گمان بردند که چون
او ببلخ برسد نسبت با ایشان مکنون خاطر خود را بفعل خواهد اورد عبد الصمد بهادر میراخور عبد الله خان و محمد قلی
بهادر سخت کمان که از یکه جوانان شجاع بود متقبل قتل او گشته با یکدیگر مواضعه نموده در کمین فرصت نشستند
عبد المومن خان بجهت اشتداد گرمی هوا شب کوچ میکرد و در وقت سواری ایشک اقاسیان و شغاولان
و اهل خدمت و مقربان یک تیر پرتاب پیشتر و امرا و چهرکان و سایر لشکریان یک تیر پرتاب پس تر میرفتند و او
درین میان با جلوداران و دو سه چهره خدمتگار و چند از ندما و مطربان طی مسافت مینمود شبی از شبها که از پهلوی





دیهی میگذشتند عبد الصمد بهادر و محمد قلی بهادر بر دیوار رباط ان دیه درامده در کنار راه پس دیوار رباطی نشسته
کمانها بر سر خدنگ اورده انتظار ورود او داشتند بعد از انکه مردمی که از پیش میرفتند گذشتند عبد المومن خان
با چند نفری که همراه بودند چون بمحاذی کمین گاه رسیدند هر دو در روشنایی مشعل شصت گشادند از قضا
الهی تیر هر دو بر هدف مراد رسیده خطا نشد او از اسب غلطیده ایشان با شمشیرهای اخته بر سر او رسیدند
مشعلداران مشعلها ریخته گریختند ندما و مطربان که مردمان نازک بودند از بیم شمشیر سر خود گرفتند و ایشان
فی الفور سر او را جدا کرده یک کس از چهرها بر سر او ایستاده بود او را هم پاره پاره کردند و سوار شده
روی بر بخارا اوردند بعد از لحظه که مردم عقب رسیدند او را در سر راه کشته دیدند بعضی از امرا مثل عبد السمیع
بهادر امیراخور و دیگران که از مقدمه واقف بودند همان شب روانه بخارا شدند اما اکثر مردم در ان شب
مبالی نیافتند صباح که باردو رسیدند و از خان اثری ظاهر نشد تصور مردم ان بود که خان شکار رفته
[illegible] دمان از عقب رسیده صورت حال باز نمودند و تفرقه و اشوب عظیم در میانه اهل اردو پدید امد
ام[illegible]ریان دو گروه شدند ملازمان قدیم عبد المومن خان و امرای بلخ از خزاین و احمال و اثقال او انچه
توانستند برداشته روی توجه ببلخ اوردند و امرای عبد الله خان و لشکر بخارا اکثر بیوتات او را غارت نمودند
و ببخارا باز گشتند و چون کسی که شایسته سلطنت بوده باشد در بخارا نبود ناچار سلطنت پیر محمد سلطان که از فرط
[illegible] او را بکار امده از تلاطم امواج بحر غضب عبد المومن خان بکنار افتاده بود در افضی شده اسم سلطنت و خانی
برو اطلاق کرده خطبه و سکه بنام او نمودند و صورت حال بمحمد باقی دیوان بیگی که در سمرقند بود اعلام دادند و امرا
عبد المومن خان ببلخ رسیده بعضی اراده نمودند که پسر عبد المومن خان را که طفل دو ساله بود بجای پدر در بلخ پادشاه
کرده الکا و مملکتی که در تصرف عبد المومن خان بود از کنار اب جیحون تا سرحد قزلباش ضبط نموده از خود کامی و انتقام
کشند بعضی دیگر خلاف این رای اختیار نموده گفتند که طفل دو ساله شایسته سلطنت نمیباشد جوانی کار ازموده
می باید که با اعادی مقاومت تواند نمود جانی بیک سلطان خواهرزاده عبد الله خان که پدر دین محمد خان و باقی خان
است عبد المومن خان گرفته محبوس نموده بود چون پسران او در خراسان حاکم بعضی محال بودند اراده کردند که او را
بیرون اورده زمام سلطنت بلخ و خراسان در قبضه اقتدار او نهند و چگونگی بدین کنکاش عمل نموده سلطنت جانی
بیک سلطان در خاطر شان رسوخ یافته بود از تقدیرات ازلی زوجه عبد الله سلطان برادر عبد الله خان که

که بعد از فوت او بحباله عبدالله خان درآمده بود و یک دختر از عباد الله سلطان داشت که در حباله عبدالمومن خان
بود و در خانه او فوت شد ببلخ آمد عادل بای و یار محمد میرزا و بعضی ریش سفیدان همدین او رفته
او را از قرارداد خود آگاه کردند او انکار اینمعنی نمود ریش سفیدان عرض کردند که چون پسر عبدالمومن خان
طفل است و دیگری از دودمان نیست لاعلاج سلطنت او بجهت خواهرزادگی عبدالله خان راضی
شده ایم آن بانوی عظمی گفت که از دودمان پادشاهی پادشاهزاده قابل و سزاوار سلطنت است
ایشان استفسار نمودند گفت که شوهرم عباد الله سلطان پسری از جاریه داشت عبدالامین نام
و بعد از وی چون مادرش فوت شد من او را محافظت نمودم و از خوف عبدالمومن خان که کمر بقتل او و
بنی اعمام بسته من او را تا غایت در لباس دختران پرورده نگاهداشته ام و با منت ایشان را
تعجب دست داد چه هرگز نشنیده بودند که عباد الله سلطان را پسری باشد آن مخدره بعد از آنکه ایشان را
قسم داد که با او غدر ننمایند همانساعت او را ملبس بلباس نسوان بیرون آورده بدیشان نمود چه
میدانستند که اینحکایت فروغی از صدق ندارد اما چون جوان قابل رسیده بنظر درآمده و اسم
برادرزادگی عبدالله خان در تمشیت امور سلطنت بسیار دخیل بود دلخوشی باینمعنی نشده همانروز او را
بحمام برده موی سرش که بطریق گیسو دراز بود تراشیده بلباس ذکور ملبس ساختند و اسم خانی برو
اطلاق نموده بر مسند سلطنت نشانیده جمیع امرا و اعیان بلخ کورنش نمودند و از خزاین و اسباب
سلطنت و پادشاهی عبدالمومن خان آنچه در بلخ موجود بود بقبضه تصرف او درآمد بانوی عظمی زمام رتق
و فتق امور را در قبضه اقتدار خود گرفت و امرا و ریش سفیدان بی صلاح و مشورت او هیچ مهمی فیصل نمیدادند
سبحان الله این چه بوالعجبیهاست که از شعبده بازیهای فلک لعبت باز از پس پرده غیب بعرصه ظهور
می آید الحاصل چون اخبار بخارا و جلوس پیر محمد سلطان مسموع اوزبکیه بلخ گردید برأی و صلاح عفیفه مذکوره
امرای بخارا بساط مخالفت را درنوردیده از جانب عبدالامین خان مکتوب اخلاص آمیز به پیر محمد خان نوشته
او را تهنیت و مبارکباد جلوس خانی گفتند و التماس نمودند که عبدالامین خان فرزند خود دانسته بطریقی که مابین
عبدالله خان و عبدالمومن خان هر یک در مقر دولت خود متمکن بوده بمعاونت یکدیگر بداراهی مملکت مشغول
باشند که بیگانگان را مجال مداخلت نبوده باشد امرای بخارا از مخدرات استار سلطنت از دودمان تحقیق حال نمودند

همگی

۱۱۹

همگی متفق اللفظ گفتند که عباد الله سلطان هرگز پسری نبود و اینمعنی قرع سمع هیچکس از مردم بیرون و اندرون و محرم
و نامحرم نشده و این مکر و تزویر است که از زوجه عباد الله سلطان بظهور آمده اما عقلا و ریش سفیدان بجهت
آنکه مردم را بخود رام سازند تصدیق مینمودند و بمصلحت وقت انکار اینمعنی نکردند و از جانب پیر محمد خان
یرلیغ باو نوشته فرزند خطاب کردند و شکر این عطیه گفته اظهار بشاشت و خورمی نمودند و مملکت عبد
المومن خان را برو مسلم داشتند مشروط بر آنکه در بلخ سکه بنام خود نزنند و در خطبه اسم پیر محمد خان را مقدم دارد چون
منشور دولت ایشان برقم تؤتی الملک من تشاء از دیشن نیافته بود مهم هیچکدام تمشیت نپذیرفت و در همان
چند روز بساط دولت ایشان درهم نوردیده گشت چنانچه از سیاق کلام آینده بظهور می پیوندد

## ذکر احوال خراسان و جلوس دین محمد خان در هرات بر مسند سلطنت و ختام احوال او و ارتفاع دولت باقی خان برادرش در ماوراء النهر

سابقا سمت گذارش یافت که تلیم سلطان ابن جانی بیک سلطان
خواهرزاده عبدالله خان با برادران در بعضی محال خراسان بحکم یرلیغ حکومت مینمودند و تا میانه عبدالمومن خان
و پدرش وحشت و نزاع پدید آمده بود ایشان بملاحظه حقوق تربیت عبدالله خان اطاعت عبدالمومن خان
نمیکردند و بامر و نهی او زیاده التفاتی نمینمودند بعد از فوت عبدالله خان که عبدالمومن خان در سلطنت
و پادشاهی استقلال یافت و قطع رشته حیات اقربا و بنی اعمام نموده جانی بیک سلطان پدر ایشان را
گرفته محبوس کرد خوف و دهشت بر ایشان استیلا یافته التجا بسایه دولت حضرت اعلی شاهی ظل الهی
آورده بوسیله گنجعلیخان حاکم کرمان دست در فتراک امداد و معاونت قزلباش زده یوسف بهادر
نوکر خود را بجهت عرض اخلاص بخدمت اشرف فرستاد و باستظهار سعادت همراهی موکب قاهره شاهی
در خراسان کوس مخالفت عبدالمومن خان کوفته خواست که بلطایف الحیل قلعه هرات را که تخت خراسانست
بدست آرد بدین عزیمت با اندک مردمی بحوالی هرات آمد و امرای اوزبکیه که در هرات بودند با وجود کثرت جنود قدرت
بیرون آمدن نموده دست از محاربه کشیده در مقام محافظت شدند و او چون راه بقلعه نیافت اطراف و
جوانب هرات را غارت نموده بازگشت و در همان ایام مرتبه دیگر با دو هزار کس بر سر فراه آمده قلعه فراه را
گرفت و همچنین اسفزار را بتحت تصرف درآورده عزیمت هرات کرد حاجی بی حاکم هرات در شهر توقف نموده ملا فرا
و سلطان محمد سلطان را با دو هزار کس بمقابله او فرستاد ایشان تا پل مالان آمده کس نزد تلیم سلطان که در اسفزار بود

فرستاده پیغام دادند که ترک بی اعتدالی کرده باز گردد والا محاربه را آماده باشد مشار الیه باین سخن التفات ننموده
از اسفزار ایلغار نموده بزیارتگاه هرات رسیده مستعد محاربه بانجاعت شد ملا قرا و سید محمد سلطان صف سپاه
آراسته در مقابل او ایستاده هنوز از جانبین دست بآلت قتال نبرده بودند که از جانب بلخ و بخارا قاصدان
معتمد رسیده خبر کشته شدن عبدالمؤمنخان بهرات رسانیدند حاجی بی در بحر تحیر و اندیشه غوطه خورده چون
آوازه توجه موکب همایون حضرت اعلی شاهی ظل الهی و حرکت عساکر منصوره قزلباش بخراسان رسیده
بود و در ماوراء النهر از نژاد سلاطین کسی که شایسته تاج و تخت پادشاهی باشد گمان نداشت و باین حال
با تلیم سلطان مقاومت نمیتوانست کرد اعیان اوزبکیه هرات مضطرب گشته قرار دادند که تلیم سلطان را
که بشجاعت و دلاوری اتصاف دارد بهرات آورده او را بلقب ارجمند خانی ملقب سازند و امراء خراسان
همگی بر سر او جمعیت نموده بحراست ممالک مشغول گردند و همگی صلاح حال خود را در اطاعت و انقیاد او دانسته
حاجی همانروز کس نزد او فرستاده از ینحال خبر داد تلیم سلطان که بعد از ین بدین محمدخان تعبیر خواهد یافت
بعد از تحقیق این خبر مسرت اثر کلاه شادمانی بر تارک اقبال کج نهاده بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافته
قرار سلطنت و پادشاهی بخود داد و ملا قرا و سید محمد سلطان که با و اظهار عناد و بی اندامی نموده بودند از وهم
فرار نموده بشکریان باو پیوستند و حاجی بی با اشراف و اعیان شهر و عظمای اوزبکیه که در انجا بودند بی اسلحه و
برای استقبال او شتافته در پل مالان بملازمت رسیدند و پیش از انوز ده کورنش نمودند و در رکاب
عالی او بشهر آمدند اما در انروز ساعت بد و قمر در طریقه محترقه بود و دین محمدخان از خوف آنکه مبادا صورتی دیگر
روی نماید مقید به نیک و بد ساعت نشده در ان ساعت نحس داخل شهر شد و در باغ شهر که محل نزول سلاطین
است نزول کرده طرح سلطنت انداخت بر لیغها باستمالت سادات و اهالی باطراف و جوانب خراسان و مستحفظان
قلاع و بلاد فرستاد و چون یار محمدخان پدر کلان او از سفر حج آمده همراه او بود و بتواره سنت ان منظور داشته
اسم پادشاهی برو اطلاق نموده خطبه و سکه بنام او کرد و امراء خراسان بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده بر سر او
جمعیت نمودند و او طرح آشنائی که با حضرت اعلی شاهی نموده بود بر طاق نسیان نهاده در مقام ضبط ممالک خراسان
درآمد و هر یک از امرا و اعیان اوزبک را فراخور حال بمناصب عالیه اختصاص داده فارغ البال بر چهار بالش سلطنت
تکیه زد مصرع خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی * گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند * در اول حال که خبر کشته شدن

عبدالمؤمنخان



عبدالمؤمنخان و آوازه توجه قزلباش بخراسان رسید بنوعی اوزبکیه خراسان را متلاشی ساخته بود که همگی راه صواب
گم کرده اندیشهای تباه و فکرهای بیحاصل نموده حفظ مال و جان تصور مینمودند از جمله سلیمان یاول که از امراء معتبر
اوزبکیه و در انوقت حسب الفرمان عبدالمؤمنخان حاکم مرو شاهجان بود قاسم سلطان نامی را که میگفتند از نژاد
جانی بیک خان و از اقربای عبدالله خانست و در لباس فقر و درویشی در انولایت بی نام و نشان
بسر میبرد بدست آورده اسم سلطنت برو اطلاق کرده بولایت مرو شاهجان و چهارجو و شادور
و اندخود رقم اختصاص کشید و بعد از آنکه خبر استیلای دین محمدخان در خراسان مسموع او گردید از ان
جرات نادم و پشیمان گشته عرضه داشتی مبنی بر اخلاص و دولتخواهی بخدمت او نوشت و بقاسم سلطان
نیز تکلیف نمود که عریضه باو نوشته اظهار اطاعت و اخلاص نماید قاسم سلطان که در ملک و مال مدخلی و در سلطنت
جز نامی نداشت از اطوار سلیمان یاول آثار ندامت و پشیمانی تفرس نموده در مقام آن شد که او را دفع
نموده دم از استقلال و استبداد زند و چون دین محمدخان از احوال مرو اطلاع یافته عرایض اخلاص از جانب
سلیمان یاول رسید ولی محمد سلطان برادر کوچکتر خود را بمرو فرستاده منشور استمالت باسم سلیمان
یاول ارسال داشت و نیک و بد مهمات انولایت را در قبضه اقتدار او نهاد که بهر چه رای او اقتضا نماید عمل
آورده در مرو سکه باسم یار محمدخان پدر کلان او زدند ولی محمد سلطان بمرو رسیده سلیمان یاول باستقبال
او شتافت و قاسم سلطانرا نیز تکلیف استقبال کرده باکراه باخود همراه برد اما در وقتی که بدروازه رسید
بمضمون این کلام که ده درویش در گلیمی بخسبند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند عمل نموده ملازمان پادشاه او
در سر تخته پل کردن آن بیچاره بیگناه را زدند و ولی محمد سلطان از فریق اعزاز و احترام بشهر در آورده بلوازم
خدمتکاری قیام و اقدام نمود و هنوز ولی محمد سلطان در مرو آرامی نگرفته بود که در همان چند روز طنطنه رایات
نصرت آیات حضرت اعلی شاهی ظل الهی بخراسان و آمدن نور محمدخان که آبا عن جد وارث ملک مرو و شاهجان
و اندخود بود در انولایت بلند آوازه شد و ایشان مجال توقف نیافته چنانچه در ذیل دفتر سمت گذارش خواهد یافت
دل از ملک و مال برداشته از چهارجو بماوراء النهر رفتند و ابوالمحمد بی که حاکم مشهد مقدس بود از آمدن لشکر
قزلباش و بدست درآمدن نیشابور خبردار شده در فکر یراق قلعه داری بود که همان شب خبر کشته شدن عبدالمؤمن
خان رسیده بتحقیق انجامید ابوالمحمد بی چون ماهی در شبکه اضطراب افتاده اراده نمود که اکابر و اهالی ممالک در مقام

دولتخواهی بوده در لوازم قلعه‌داری مدد نمایند و شهر را محافظت کنند تا وقتی که مشخص شود که پادشاهی
جنود اوزبکیه کس فرا یافته درین اندیشه بود که از قلعه سنجرد در آنکان خبر رسید که فرهاد خان
با دوازده هزار کس از لشکر قزلباش به سنجرد رسیده‌اند ابوالمهربی ازین اخبار سراسیمه گشته مجال
توقف و قلعه‌داری نیافت و اوزبکیه عموما مضطرب الاحوال گشته گفتند که از اقتضای فلکی دولت
از دودمان اوزبکیه کناره جسته ادبار روی بدین طایفه آورده است و پادشاه مستقلی نیست و چنین
حال بر سر مملکتی که الکاء صد ساله قزلباش است و تازه متصرف ما در آمده بود تلاش نمودن
از عقل دور است تا فرصتی هست و محصور نشده‌ایم از تلاطم امواج بحر محن اهل و عیال خود را به ساحل
نجات رسانیده به امنی رسانیم بعضی جهلا گفتند که چرا شهر معمور را به قزلباش گذاریم شهر را
غارت نموده مجمر طلا ضریح مبارک حضرت امام الانس و الجن و میل مرصع سر گنبد مبارک و آنچه از حلی
و زیور در آستانه موجود باشد تصرف نموده روانه شویم جمعی از سادات و عقلا که در آن وقت در
مشهد مقدس بودند ازین اندیشه اطلاع یافته ابوالمهربی را از بیم فتنه اوباش و خوف بدنامی و باز
خواست تنگ چشمان اوزبک ازین اراده منصرف ساخته و او ترک این اراده نموده به دلایل معقول که
جهلا اوزبکیه را ممنوع ساخت که چون ده سالست که نمک این ملک خورده‌اند حق نمکخوارگی منظور
داشته در هتک عرض و ناموس و غارت اموال مردم این شهر که احتمال مفاسد عظیم دارد مکوشید
و بصحت و سلامت روانه شوید و سادات و علمای شهر را مخاطب ساخته گفت متوقع از شما
آنست که هر کس سفیدان محلات تنبیه نمایند که اجامره و اجلاف متعرض احدی از اوزبکیه و اهل
و عیال ایشان نشوند و تا سه روز کس به میانه قزلباش نفرستند و ازین حال خبر ندهند تا اوزبکیه
از بیم آفت و ترس مخافت ایمن بوده خود را به امنی برسانند و همان شب ندای کوچ در داده تمامی
اوزبکیه از پیاده و سوار مستعد بیرون رفتن شده از دروازه میر علی آمو بیرون رفته به راه سرخس
روانه شدند بعد از رفتن اوزبکیه در همان روز سادات و اهالی و ارباب مشهد مقدس کس نزد فرهاد خان
و امرا به سنجرد فرستاده ازین حال خبر دادند و فرهاد خان همان ساعت کوچ کرده به مشهد مقدس آمده داخل
شهر شد و به سعادت زیارت آستان ملایک آشیان حضرت امام الجن و الانس مشرف شده عرضه داشتی

مشتمل



مشتمل بر عرض احوال و فتح مشهد مقدس با زیارت نامه به خدمت اشرف فرستاد در وقتی که موکب همایون شاهی
به موضع اسپاهی شغان جوربد رسیده بود کس فرهاد خان و مردم مشهد مقدس رسیده این اخبار
مسرت آثار رسانیدند و بعد از آنکه ابوالمهربی و اتباع او از سرخس گذشته بر فراباد آمدند شنیدند
که دین محمد خان در دار السلطنه هرات بر مسند سلطنت جلوس نموده و امرای خراسان به درگاه او شتافته
طوق فرمانبری او بر گردن نهاده‌اند و دین محمد خان که از قضیه بیرون آمدن او و از دست دادن مشهد
مقدس معلی خبر یافته کس فرستاده او را با لشکریان و اتباع به هرات برد و او را در معرض یرغو
و عتاب و خطاب در آورده مواخذه مینمود که چرا ولایت مشهد مقدس را از دست گذاشته بیرون
آمدی و او عذرهای معقول میگفت اما مسموع نداشته او را تا سه روز رخصت کورنش نداد بعد از سه روز
ارکان دولت شفیع شده رخصت کورنش او حاصل کردند و دین محمد خان سید محمد سلطان که از بنی اعمام او
بود فی الفور به حکومت مشهد مقدس تعیین کرده با چهار صد کس از بهادران نامی کار آمدنی بر جناح
استعجال بایلغار فرستاد که پیشتر از لشکر قزلباش به مشهد مقدس خود را رسانده آن بلده مبارکه را
ضبط نماید و شاهم کلته را با جمعی به محافظت قلعه غوریان فرستاد او به قلعه در آمده به ضبط آن ولایت پرداخت
اما چون سید محمد سلطان و رفقا به تربت جام رسیدند از وصول لشکر قزلباش به مشهد مقدس خبردار گشتند
کلانتر جام قاصدی جلد رفتار به مشهد مقدس فرستاده فرهاد خان را از آمدن ایشان اطلاع خبر داد و فرهاد خان
همان ساعت ذوالفقار خان برادر خود را با بعضی امرا به دفع ایشان نامزد نمود و ایشان بایلغار به جام رسیدند
و در وقت سواری اوزبکیه طلیعه لشکر قزلباش ظاهر شده اوزبکیه را به دیدن آن پا گرد و مجال محاربه و صف
آرایی نیافته فرار اختیار کردند و لشکر قزلباش به ایشان رسیده اکثر را به قتل آوردند و قریب هشتاد نفر
اسیر و دستگیر کرده به مشهد مقدس مراجعت نمودند سید محمد سلطان شکسته و پریشان حال به هرات رسیده
دین محمد خان را از ورود لشکر قزلباش خبر داد و در میان اوزبکیه چنان شهرت یافت که فرهاد خان و گنجعلی
خان حاکم کرمان خبر فوت عبدالله خان و کشته شدن عبدالمؤمن خان شنیده به خراسان آمده‌اند و بوداق
خان و امرای قزلباشیه که در بعضی محال خراسان مانده بودند بایشان ملحق شده در مقام ضبط خراسان در آمده‌اند
و از توجه رایات منصور شاهی خبر نداشتند از وصول این اخبار دین محمد خان اظهار قدرت و اقتدار کرده

بعزم دفع لشکر قزلباش از شهر بیرون آمده در باغچه نزول کرد اما امرا و ریش سفیدان در محاربه قزلباش
تامل داشتند مکرر قرعه مشورت در میان انداخته مجالس کنکاش انعقاد یافت بعضی عقلا و ریش
سفیدان خصوصا میرزا عبدالله منغط که از سلاطین زادهای منغط بود و مرد روزگار دیده با رای و تدبیر
بود و حاجی بی و ابوالمهر بی گفتند که ولایت خراسان یورت و مسکن صد ساله قزلباش است در هیچ
زمان اوزبکیه در خراسان استقلال تمام نیافته اند و یورت و مسکن قدیم ما ماوراء النهر بوده است یورت
قدیم خود را گذاشته بر سر خراسان تلاش نمودن مصلحت نیست و چون در ماوراء النهر کسی که شایسته
سلطنت باشد نیست اولی آنست که روی توجه بدان صوب نهاده کمر همت بضبط آن ولایت بندند و اگر
خواهند که بالکلیه دست از خراسان کوتاه نکنند باقی سلطان برادر خود را با دو سه هزار کس و ذخیره
یک ساله در قلعه هرات بگذارند و قلاع تون و قاین و سیستان و محال آن طرف هرات را بمعتمدان سپارند
و چون با پادشاه ذی جاه قزلباش اظهار دوستی و اخلاص کرده کس فرستاده اند مجددا مکتوب محبت
اسلوب قلمی نموده اعلام نمایند که بعون الله تعالی و یمن موافقت حضرت اعلی و یمن همت ایشان از تسلط
و استیلای عبدالمومن خان فراغت حاصل شد و امرای اوزبکیه طوق فرمان برداری این محب بر گردن جان
نهاده اند اکنون سخن همانست که عرض شده و خراسان بملازمان تعلق دارد ما روی توجه بماوراء النهر
که مرکز دولت این سلسله است داریم و مشهد مقدس معلی و نیشابور و ترشیز و قلاع بعضی را خالی کرده بملازمان
سپردیم و چون در توقف بردن خانه کوچ متعذر بود تکیه بر عنایت و الطاف شهریاری و مروت جبلی آن
کرده فرزندان و اهل و عیال خود را و امرا و اعیان اوزبکیه را با برادرم باقی سلطان در قلعه هرات گذاشته ناموس
خود را بملازمان آنحضرت سپردیم همت بر ترفیه فرمایند که انشاء الله تعالی چون یورت اصلی متصرف در آید و بنیان
سلطنت استحکامی یابد در سپردن هرات و سایر محال خراسان از فرمان آنحضرت تخلفی نخواهد بود و ظن غالب است
که پادشاه قزلباش بشیوه فتوت مسلوک داشته این رجاء مخلصانه را بسمع رضا اصغا نموده روی موافقت
و دوستی را بناخن مخالفت نخراشند و در این نهضت بفتح مشهد مقدس و محالی که از اوزبک خالی شده راضی
گشته متعرض هرات و توابع نگردد و بعد از آنکه مهمات ما در ماوراء النهر و ترکستان و بلخ و بدخشان حسب الدعا صورت
یافته امور سلطنت انتظام یابد اگر میل خراسان داشته باشد از دوی فتدارد و استظهار بخراسان آمده بتسخیر

وتنظیم



و تنظیم و تنسیق آن بپردازیم والا بمقتضای وقت عمل کنیم اکثر عقلا و ریش سفیدان این رای را پسندیده داشتند
قرار نامه نوشتن و تهیه اسباب قلعه داری بخود داده اند و جمعی از اهل هرات و سرخیلان قبایل را که مظنه
خلاف پایشان بود گرفته مقید ساختند اما بعضی جهلا و جنگجویان پای صلاح اندیشی راضی نشده گفتند
که حالا از پادشاه قزلباش خبری و اثری نیست و جمعی که پیش آمده اند دوازده هزار کس بیش نیستند
و معهذا بسیار نزدیک شده اند در بدایت سلطنت از ده دوازده هزار قزلباش که قریب بما شده اند
خوف نموده پشت بدیشان دادن نوعی از ضعف و هزیمت است و هر گاه بی نظر یقین بماوراء النهر رفته
خراسان را از دست داده باشیم بدنام فرار و مورد طعن بهادران شجاعت شعار خواهیم بود و در صورت
سیداست که چه مهم از پیش خواهد رفت چون هنوز از اوضاع ماوراء النهر و قرار داد امرای آنجا اطلاعی
نداریم دست از ممالک خراسان داشتن و نقد را به نسیه دادن مقتضی عقل و مردانگی نیست کمر محاربه
شجاعت بر میان جان بسته مردانه وار روی همت بدفع ایشان آوریم اگر مظفر و منصور گردیم آوازه
اقتدار خانی بلندی یافته کل مهام بر حسب مرام صورت خواهد یافت و اگر عیاذا بالله مهم نوعی دیگر صورت
بندد باری نزد همگنان معذور باشیم دین محمد خان بشق ثانی راغب گردید اکثر جهلای پرخاشجوی که لذت
حکومت خراسان از مذاق ایشان بیرون نمیرفت این کنکاش را ترجیح نهادند و چون دین محمد خان در ایام
حیات عبدالله خان و هرج و مرج خراسان ببعضی امرای بی تدبیر قزلباش جنگ کرده غالب آمده بود محاربه
قزلباش را سهل انگاشته از غروری که داشت قرار محاربه با خود داد و جمعی که حرف فتنه میگفتند در توقف
بجهت آنکه بجبن و بد دلی منسوب نگردند از آن حکایات ساکت شدند ابوالمهر بی که مرد عاقل کاردان بود و محاربه
او را با قزلباش صلاح نمیدانست و اوضاع او را بر وفق دلخواه مشاهده نمینمود شبی با جمعی کثیر از اوزبکیه
از او جدا شده راه فرار پیمودن گرفت و دین محمد خان از نیمشبی واقف شده چون مسافت بعید قطع کرده بود
علاجی نتوانست کرد در این اثنا خبر بازگشتن قزلباش رسید که بجهت اخبار موحش که از جانب عراق بایشان
رسیده بازگشتند بالکلیه اندیشه قلعه داری از خاطر بیرون کرده بعزم تعاقب از باغچه خواجه نور کوچ کرده
پیشتر آمدند و بمحاربه قزلباش دلیرتر شدند تا آنکه میانه او و حضرت اعلی شاهی در رباط پریان مقابله واقع شد
شرح آن مفصلا در طی داستان فتح خراسان و تقصیع احوال دین محمد خان و باقی حالات ماوراء النهر بعد از

تحریر این داستان رقم زده کلک بیان خواهد شد انشاء الله تعالی **آغاز داستان فتح خراسان و بیان حالات**
**که در خلال این احوال باراده ملک متعال روی نمود** قبل ازین نگارش کلک نکته پرداز شده که درین سال
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی یورش خراسان در ضمیر الهام پذیر تصمیم یافته در تهیه اسباب آن سفر
بودند که خبر فوت عبدالله خان ازبک رسیده آن اراده در خاطر خطیر ازدیاد پذیرفته بعزم درست
و طالع میمون در سوم شهر رمضان المبارک سنه الف که ساعت سعد بود از دارالسلطنه اصفهان بیرون
فرموده چند روز در کاشان بجهت تنخواه مواجب عساکر منصوره و انجام مهمات و ضروریات آن سفر
توقف فرموده اردوی معلی را مقرر فرمودند که از راه خوارزم و فیروزکوه بچمن بسطام رفته توقف
نمایند و چون خاطر خطیر بسیر و شکار مازندران بهشت نشان که ملک موروث حضرت اعلی شاهی است
مایل بود و تا آن ممالک بحیطه تسخیر درآمده بودند درینوقت که فرهاد خان در آنجا بود بنفس نفیس جریده
و سپاهی از راه سیاه کوه روانه مازندران شدند که تا جمعیت سپاه چند روزی در آن عرصه دلگشا
عشرت پیرا بوده بعد از فراغ از سیر و شکار از آن راه به بسطام آیند و احکام مطاعه باحضار امرا و عساکر
قلمرو همایون فرستاده مقرر داشتند که قورچی باشی با قورچیان عظام که در طهران بودند روانه شده
در بسطام باردوی ظفر قرین بپیوندند و الله وردیخان با غلامان و لشکر فارس و گنجعلیخان با لشکر
از راه یزد و بیابانک بخراسان آمده در هر محل رایات جاه و جلال نزول اجلال داشته باشند بموکب
نصرت قرین ملحق شوند مجملا امرا و عساکر قزلباش حسب الفرمان قضاجریان فوج فوج روی توجه بخراسان
آورده در چمن بسطام جمعیت نمودند و حضرت اعلی که چندی روزی در منتزهات مازندران بهشت نشان
بسیر و شکار پرداخته بعد از اجتماع عساکر باتفاق فرهاد خان از راه ساور و چهارده استراباد آمده باردو
ملحق شدند و حاجی محمد پادشاه چنانچه سبق ذکر یافته از صولت سپاه عبدالله خان از مملکت موروث برآمده
بسایه دولت همایون استظلال جسته بودند در رکاب اشرف بودند و روز چند چمن بسطام معسکر
ظفر فرجام بود در آنجا بسان عساکر نصرت نشان پرداخته سوای لشکر فارس و کرمان که نیامده بودند
سی هزار کس بنظر درآمدند و در خلال احوال اخبار متواتر شد که عبدالمؤمنخان پسر قلبا باکوکلتاش حاکم هرات را
چنانچه گذشت بسیاست رسانیده و از بلخ و بخارا سمرقند و تاشکند لشکر کشیده با هزاره خان و ازبک خان

جنانچه

۱۱۳

چنانچه در طی احوال ماوراء النهر سمت گذارش یافت محاربه نموده بر ایشان ظفر یافت و اکثر از پسران از
سلاطین زادگان که مظنه فتنه داشت از میان برداشته تمامی ازبکیه طوق فرمانبرداری او برگردن گرفته
در کمال شکوه و استقلال و غلبه خیول و ازدحام لشکر متوجه بلخ و خراسان است بعضی از کوته اندیشان که بحث
درین سال رفتن خراسان از مصلحت وقت نمیدیدند و صلاح در آن دانستند که درین یورش متوجه نظم
و نسق استراباد گشته خاطر از ضبط آن مملکت جمع نموده عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف دهند
که قرار داد خاطر عبدالمؤمنخان معلوم گشته سال دیگر بمقتضای وقت عمل شود و چون حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی شاهین بلند پرواز همت را بصید عقاب مملکت خراسان در پرواز آورده بودند التفاتی بچنان
سخنان سست همتان خطا اندیش نمیفرمودند بالجمله چند روز که در چمن بسطام سراپرده و بارگاه باوج
مهر و ماه برافراشته بودند متوجه بسطام و نسق استراباد شدند و چون حکومت مازندران بفرهاد خان
تعلق داشت بجهت قرب جوار استراباد را نیز علاوه مازندران فرموده بموی الیه تفویض فرمودند و احکام
دستمات باسم اهالی و اعیان و سرکردهای سپاه یورش استراباد که هر یک بیلوکی از بلوکات رقم اختصاص
کشیده بخودسری برآمده بودند در قلم آورده فرستادند و فرهاد خان فرامان بیگ نامی که از اقوام خود را
بداروغگی نصب نموده با سیصد نفر از قراماملو و غیره فرستاده سرداران سپاه یورش استراباد چون
با یکدیگر خصومت داشتند ورود اردوی همایون با عساکر قزلباش بدولت و اقبال در بسطام نزول اجلال
داشت بجز اطاعت و انقیاد چاره نیافته تمکین داروغه مذکور کردند در خلال این احوال یوسف قوشچی بیگی
نامی بنوعی که در فوق ایمای شده از جانب سلطان تلبیم که هنوز رتبه خانی نیافته بود و عبدالمؤمنخان در حیات
بود برسم رسالت رسید خلاصه پیغام آنکه این دولتخواه و برادران که تربیت یافته و پرورده دولت عبدالله خان
بودیم بمحض رضاجویی او از موافقت پسرش سرباز زده با او اتفاق نداشتیم و او بدین جهت کینه ما در دل گرفته
اظهار عداوت میکرد که در سلطنت استقلال یافته با جمعی که در زمان پدر با او متفق نبوده اند در مقام انتقام است
درینصورت بنده بجز آستان ملایک آشیان پناهی ندارد و هرگاه آفتاب موکب همایون پرتو وصول
بخراسان اندازد در سلک هواخواهان درآمده غاشیه اطاعت و بندگی بر دوش میگیرم حضرت اعلی ازین خبر
مسرور گشته مکتوب محبت اسلوب یارانه و برادرانه باو نوشتند نوید عطوفت و الطاف بی نهایت دادند

و محمد قلی بیک ایشیک آقاسی عربگرلو را که در سال گذشته بهرات نزد او بود همراه یوسف قوشچی بیکی نزد خان [illegible]
فرستاده چند راس اسب تازی نژاد و تحف و هدایای لایقه بجهت او ارسال داشتند القصه در حین
بسطام بعد از اجتماع عساکر ظفر فرجام سلطنت پناه حاجی محمد خان را از راه استرآباد بجانب خوارزم روانه
فرموده بقبایل بقیه ترکمانان صاین خانی که قدیماً تابع امر و نهی سلاطین خوارزم در کنار رود گرگان
و اترک اقامت دارند مناشیر استمالت فرستاده باطاعت و انقیاد ایشان حاجی محمد خان ترغیب
فرمودند و مشار الیه بر بندق سلطان و الغ میرزا پسرزادهای خود را در ملازمت اشرف گذاشت که همیشه ملازم
رکاب اقدس باشند و خود با اعراب محمد سلطان پسر بزرگتر و سایر فرزندان روانه گشت و حضرت
اعلی بفیروزی و اقبال از بسطام کوچ فرموده از راه جاجرم روانه شدند و قورچی خان و ذوالفقار خان
بیگلربیگی آذربایجان و بعضی امرا را که عدد لشکریان ایشان بده هزار میرسید جرچی و مقدمة الجیش فرموده
بیکمنزل پیشتر فرستادند در خلال این احوال بخاطر انور خطور نمود که یکی از ملازمان جان نثار رکاب اقدس را
برسم رسالت نزد عبد المومن خان فرستاده کتابتی مشتمل بر نصایح مشفقانه و سخنان دلپذیر پادشاهانه
و وعده و وعید باو قلمی نمایند و روح الله بیک سیاه دل صحبت ذو القدر متقبل این خدمت شده مکتوب
مذکور در قلم آمد خلاصه مضمون آنکه چند سال است که او بعزم ملک ستانی همه ساله بطرف خراسان نهضت
مینماید و بجهت آنکه ما را در عراق و دار المرز بعضی گرفتاریها بود او در هنگام فرصت مشهد مقدس و بعضی
از محال خراسان را متصرف شده در تسخیر سایر محال تکاپو مینمود و هر مرتبه که ما بآرزوی ملاقات او از عراق
متوجه خراسان شده راه دور و دراز طی مینمودیم او بمقابله عساکر منصوره در نیامده قرار بر فرار اختیار
مینمود و بدین بهانه مستمسک بود که پدرم که پادشاه است رخصت مقابله با پادشاه قزلباش نداده
و درین آمد و شد ولایت خراسان از عبور لشکر طرفین پایمال سم ستور و رعایا و زیردستان آواره
و بیخانمان شده اند حالا پدر بزرگوار عالم فانی را وداع نموده سلطنت ما وراء النهر و ترکستان و بلخ و
بدخشان بآن والانژاد قرار گرفت و اضداد و بنی اعمام را دفع نموده او را منازعی نماند و کمال تمکن و
استقلال یافته و عموم سپاه اوزبکیه مطیع و فرمانبردارند و ما بجهت استخلاص ملک موروث بخراسان
آمده کمر همت بتسخیر آن بسته ایم و انشاء الله تعالی درین مرتبه تا استرداد آن دست ندهد معاودت بمرکز دولت

ممکن



ممکن نیست اگر نصایح مشفقانه ما را بسمع رضا اصغا نماید اولی آنست که دست از ممالک خراسان که قدیماً داخل ایران
و موروثی یکصد ساله این دودمانست باز داشته در مقام اتحاد و موافقت و اعتذار بوده باشد که ما نیز
بجهت جمعیت آوارگان و آسودگی بیچارگان دیار خراسان بمضمون الماضی لا یذکر عمل نموده بساط منازعه و
انتقام را در نوردیده با او در مقام محبت و دوستی و الفت باشیم و در استقامت امور دولت او
سعی نموده بمال و لشکر معاون و مددکار باشیم و اگر پنبه غفلت در گوش مصلحت نیوش نهاده ابواب
دوستی مسدود گردانند و در مخالفت و عناد و لجاج اصرار نماید بطریق سالهای گذشته در مقام مکر و حیله
نبوده باشد و از عار فرار که در هنگام استقلال و اقتدار پسندیده عالمیان نیست اندیشیده تا بی مل
پای مردانگی در معرکه کارزار نهد که دیگر گنجایش بهانه نمانده و در هر محل مصلحت داند تلاقی فریقین که سالها
که عالمیان چشم انتظار بران دارند قرار دهد که آنچه مقدر الهی باشد از پرده خفا بجلوه گاه ظهور آید و خلایق
از آسیب عبور و مرور هر دو لشکر خلاصی یابند و الا دانسته باشد که ما ملتفت بویرانه قلعهای خراسان
نشده بتوفیق الله تعالی اشهب تیزگام اندیشه را بعزم رزم آن عالی نژاد در حرکت آورده تا بلخ و بخارا عنان
بگران باز نمیکشیم و خدای داند که از آسیب لشکر قیامت اثر در آن دیار چه طوفان بلا خیزد و این ابیات
در نامه مندرج گردید ٭ که ای دوحه خاندان کهن ٭ ز من گوش کن عاقلانه سخن ٭ ندارم تمنای آن مرز و بوم
که آرم ببلخ و بخارا هجوم ٭ که این کینه ور لشکر بیشمار ٭ گذار آورد جانب آن دیار ٭ شود مال تاراج و مردم اسیر
و بال چنین را بگردن مگیر ٭ سخن بشنو از گفت من سر مپیچ ٭ بدین ماجرا بیش ازین در مپیچ ٭ اگر ملک موروث ما
بسپری ٭ خرد را بدانش کنی رهبری ٭ بخدام ماده خراسان زمین ٭ مکن تنگ بر خود خراسان و چین ٭ که تا بلخ
پاینده ماند بتو ٭ جهان ملک فرخنده ماند بتو ٭ و روح الله بیک سیاه دل صحبت ذو القدر را که حامل مکتوب مذکور
بود روانه فرموده موکب فیروزی نشان بجانب مشهد مقدس معلی در حرکت آمد و چون حضرت اعلی شاهی
ظل الهی امری عظیم و کاری بزرگ پیش نهاد همت والا ساخته قدم توکل در وادی مخاطرات عظیمه نهاده بودند
رای جهان آرای بمصلحتهای پنهانی که در عرصه ضمیر پادشاهان و برگزیدگان درگاه الهی جلوه ظهور دارد
و دیگر از اخباری که از آن نیست اقتضای آن فرمود که درین سفر شهزاده کامکار محمد باقر میرزا که خوردسال بود
همراه نبود از معارک خطرناک برکناره باشد از همان منزل او را بشیخ احمد بیک ایشیک آقاسی حرم سپرده روانه

دار السلطنه اصفهان فرمودند وارد وی همایون بعد از عید اضحی کوچ فرموده چون کالپوش محل نزول سپاه
دریا خروش گردید امارات فتح و فیروزی و علامات نصرت و بهروزی ظاهر شدن گرفت و اختر همایون
فال ظفر از مطلع اقبال درخشیدن آغاز نهاد و تخت ولایت نیشابور متصرف اولیای دولت قاهره درآمد
تبیین انتقال آنکه حکومت آن ولایت با احمد سلطان نامی که از نژاد سلاطین اوزبک بود تعلق داشت چون
خبر قرب وصول موکب همایون فال شاهی با احمد سلطان رسید آثار هواخواهی قزلباش در ناصیه احوال
عامه خلق آن دیار دریافته قدرت جرأت و قلعه داری در خود ندیده و از خوف سیاست عبدالمؤمن خان
بمیان اوزبکیه نتوانست رفت و ملاحظه داشت که در وقت خروج اجامره و اوباش نیشابور دست بغارت
و نهب اموال او و اوزبکیه بر آورند باراده سفر حج بیت الله الحرام بیرون آمده احرام ملازمت درگاه شاهی
بسته با معدودی روانه مقصد گردید و اوزبکیه نیشابور متفرق شده بعضی بمشهد مقدس و بعضی بطرف
هرات رفتند احمد سلطان هنوز از دروازه شهر بیرون نیامده بود که اهل نیشابور نقاره شادمانی بنام
سامی همایون بلند آوازه گردانیدند و چون در کالپوش این خبر رسید امیر ابوالمعالی نیشابوری که از سادات
عالی مکان و کلانتر و مطاع آن ملک بود و از تاریخ فتور اوزبکیه بنابر ظهور دولتخواهی بعراق آمده در رکاب
ظفر انتساب می بود جهت ضبط مملکت روانه آن صوب فرموده حکومت آن ولایت را بمیرزا محمد سلطان بیات
که در آن وقت حاکم سبزوار بود تفویض یافت و احمد سلطان اوزبک رخصت حج یافته روانه گشت و حقیقت حالش
معلوم شد و رایات اقبال از کالپوش کوچ فرموده از راه شغان و جوربد متعاقب فرهاد خان و امرایی که
مقدمة الجیش بودند بجانب مشهد مقدس در حرکت آمد و چون موضع اسباجی من اعمال شغان محل نزول موکب
ظفرنشان گردید منهیان از جانب فرهاد خان و اهالی مشهد مقدس رسیده خبر کشته شدن عبدالمؤمن خان
و بشارت فتح مشهد مقدس بنوعی که در طی احوال اوزبکیه سمت تحریر یافت رسانیدند و حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی از ورود این خبر بهجت اثر که از عطایای ایزدی بوقوع پیوسته بود و شوق ادراک سعادت زیارت
و طواف آستان ملایک آشیان امام الجن والانس که مقصد اعلی و علت غائی این یورش خیر مآل همان بود
سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده عموم سپاه کلاه گوشه شادمانی بر تارک خورشید شکسته غلغله بشارت و
مبارکباد بمهر و ماه رسیده از آنجا کوچ فرموده بتاریخ بیست و چهارم شهر ذی الحجة الحرام در کنار رودخانه شهر طوس

نزول



نزول اجلال واقع شد و فرهاد خان و امرا و اعیان مشهد باستقبال موکب همایون آمده در طوس بسجده شرف
مشرف شده لوازم دعا و ثنا و تهنیت بجای آوردند و حکم شد که فرهاد خان و امرا جرخچی بعزم تسخیر هرات روانه
شوند و آن بلده فاخره را بتصرف درآورند و هنوز اخبار سلطنت دین محمد خان و جمعیت اوزبکیه در قرارداد
خاطر ادا چنانچه واقع بود تحقیق نه انجامیده بود روز دیگر که بیست و پنجم شهر مذکور بود احرام طواف مرقد منور
حضرت امام ثامن ضامن که مطاف سبحان ملاء اعلی و سجده گاه کروبیان عالم بالاست بسته روانه
شدند و چون شعشعه عالم افروز گنبد مبارک که مهبط تجلیات انوار الهی است خورشید مثال درخشیدن
آغاز نهاده روشنی بخش دیده نظارگیان عالم شوق گردید حضرت اعلی شاهی ظل الهی یاد کرد دیده بشکرانه
این عطیه ایزدی پیشانی مسکنت بخاک نیاز سودند و اشک شادمانی از دیده باریدن گرفت و از آنجا
با جان جهان اخلاص و عالم عالم نیازمندی برهنه پای و گشاده پیشانی طی مسافت فرموده زبان حال
شاه و سپاه بدین مقال مترنم بود شکر خدا که از مدد بخت کارساز کامی که خواستم ز خدا شد میسرم
آن دولتی که می‌طلبیدیم سالها اینک از عنایت حق در برابرم و کافه خلایق بدین آیین قدم در راه نهاده
کفهای پا از آسیب خار مغیلان گل گل شکفته و گوییا گل و ریحان پی سپر غازیان اخلاصمند بود مجملا
در کمال شوق بروضه مطهر رسیده بعد از تقبیل عتبه علیه جبهه اخلاص بدان خاک پاک سودند و بلوازم دعا
و زیارت پرداخته آستانه مقدسه را بغایت بیسامان و از قنادیل طلا و نقره خالی یافتند و از حلی و زیور ایام
قزلباشیه سوای مجمر طلا چیزی نمانده بود در همانجا بوداق خان چگنی را بحکومت مشهد مقدس سرافراز
گردانیدند و از آستانه مقدسه بچهارباغ تشریف برده در آنجا اسیران اوزبکیه را که در جام گرفتار غازیان
خون آشام شده بودند بنظر اقدس رسانیدند و از اقوال ایشان و فرستادن سید محمد سلطان بتحقیق
پیوست که دین محمد خان در هرات طرح سلطنت انداخته خاطر بتسخیر ولایت خراسان قرار داده و عدد
لشکریان او را تا بیست هزار مذکور میساختند اما اهل خراسان تکذیب قول ایشان کرده زیاده از شش هفت هزار
نشان نمیدادند و عقلا این قول را ترجیح می‌نهادند بالجمله حضرت اعلی فرهاد خان را با امرا جرخچی همان روز بجانب
هرات روانه فرمودند که تا هنوز اسیران استقامتی نیافته‌اند و اسباب قلعه‌داری مرتب نساخته آن ولایت را
از ایشان خالی نمایند و از اسیران چند نفر که ملازم دین محمد خان بودند در مشهد مقدس سپرده فرمودند که چون بابا

دعوی اخلاص کرده کس فرستاده بود اگر در قول خود صادق باشد ملازمان او را خلعت و یراق داده همراه باشند
نزد او فرستیم و نتیجه بیاسار رسیدند بالجمله موکب همایون اعلی سه روز در مشهد مقدس بجهت نظم و
نسق سرکار فیض آثار توقف فرموده تولیت آن سرکار را بقاضی سلطان تربتی که از سادات تربت
حیدریه خراسانست و در فترت اوزبکیه بعراق آمده درین اوقات داروغه اصفهان بود تربت جلیله را
بمتولی او مرحمت کردند و بوداق خان چکنی و شاهعلی سلطان جابت را با پانصد نفر از قورچیان عظام
و ملازمان رکاب اقدس همراه نور محمد خان بجانب نسا و ابیورد و مرو فرستادند که مملکت موروث
او را بدست آورده بمشار الیه سپارند و در بیست و هشتم شهر ذی الحجة الحرام از مشهد مقدس بیرون فرموده
چون بفرهاد جرد جام رسیدند در ان منزل محمود بیک شاملو برادر اسلام بیک یوزباشی که در فترات هرات
بهند رفته بود و در شوال از هند بازگشته بهرات رسیده بود و از جمیع احوال انجا واقف بود در رسید
و از کماهی حالات خبر داده عرض کرد که دین محمد خان بنوعی دل در سلطنت خراسان بسته که آسان آسان
دست از ان نمیدارد و حالا ده دوازده هزار از یکهزار و دو سه هزار از هزارجات قبایل بر سر او جمعند
اما از رسیدن موکب همایون شاهی بدینمقام اطلاع ندارند و گمان دارند که هنوز در حدود بسطام اند
و قرار مقابله و مقاتله فرهاد خان و امرا عظام که پیش رفته اند با خود داده اند و بعد از انکه وصول موکب
همایون نزد ایشان محقق گردد اگر قدرت مقابله نداشته باشند باقی سلطان برادر خود را با دو سه هزار
کس در قلعه هرات گذاشته خود بماوراء النهر میرود و لشکر جمع نموده بخراسان آید و بهیچوجه قطع تعلق از
خراسان نمینماید و میخواهد که باسانی مملکت از دست دهد چون بر قول او وثوق و اعتماد بود حضرت اعلی
متردد خاطر و متفکر گشتند که چه تدبیر اندیشند که منتج حصول مقصود باشد از الهام ربانی تدبیری بخاطر
اشرف رسید که موافق ثبت صحیفه تقدیر آمده صورت مطلوب بر وجه مدعا چهره گشوده تبیین اینمقال
انکه بعد از اطلاع بر احوال هرات ارکان دولت قاهره را طلب فرموده بر زبان الهام بیان گذرانیدند که
جمعی کثیر از لشکر اوزبک در هرات اند اگر فرهاد خان و امرا که پیش رفته اند پیش تر روند اوزبکیه دلیرانه
با ایشان محاربه مینمایند و اینمعنی لایق دولت قاهره نیست زیرا که بادشاه ایشان همراه است و محاربه
لشکر و ثبات قدم ایشان در معرکه که بادشاه همراه باشد نسبتی بمحاربه امرا و سرداران نمیدارد و محتمل است که





چشم زخمی بسپاه قزلباش رسد و موجب دلیری اعدا گردد و انگروه را اگر از رسیدن رایات نصرت ایات
بتوقف امر فرمائیم اوزبکیه بتهیه اسباب قلعه داری پرداخته لشکر جرار گذاشته خود بماوراء النهر روند
و هرگاه مهم بمحاصره قلعه رسد بنابر استحکام قلعه و استعداد قلعه داری بحتمل که معامله بدور و دراز کشد
بخاطر چنین خطور مینماید که کس نزد فرهاد خان فرستیم که یکمنزل باز گشته آوازه در اندازند که از جانب
عراق و اذربایجان خبر موحش رسید که رومیه انتهاز فرصت کرده بممالک محروسه آمده اند و موکب
همایون شاهی ازین خبر مضطرب شده مضطرب الاحوال بجانب عراق باز گردید و هرگاه خبر بازگشتن
قزلباش بدین اضطرار باوزبکیه رسد از اندیشه قلعه داری باز آمده شکست نیت کرده دلیرانه بعزم دستبرد
و تعاقب امرا و ضبط مشهد و اخذ و عاجلا از هرات بیرون آیند و مالرد وی اغرق را با جمعی که اسب زبون
داشته باشند گذاشته سپاهی که اسب کوتل داشته باشند ایلغار نموده بفرهاد خان ملحق گردیم و
مقید بآمدن لشکر فارس و کرمان نشده بایلغار بر سر ایشان رویم و فرصت قلعه بندی و قلعه داری
ندهیم انشاء الله تعالی اگر خدا اینطور خواسته باشد و تدبیر موافق تقدیر افتد محتملست که مهم حسب المدعا
تمشیت پذیرد و جمیع عقلا و ارباب رای اینمقدمه را پسندیده داشتند و علی الفور رقمی بفرهاد خان
نوشته فرستادند که بقاعده که مذکور شد یکمنزل بازگشته منتظر وصول موکب همایون باشند ایشان
حسب الفرموده عمل نموده یکمنزل پس نشستند و کس نزد الله وردیخان و گنجعلیخان که بالشکر فارس
و کرمان از راه طبس آمده داخل الکاء خراسان شده بودند فرستاده بودند که مقید بآمدن لشکر نشده
خود با جمعی که اسب ایلغار داشته باشند جریده و سپاهی ایلغار کرده در حدود غوریان خود را بموکب همایون
رسانند و جناب اعتماد الدوله حاتم بیک وزیر با شاه علی سلطان میر چشنکر و سایر لشکریان اردوی
اغرق گذاشتند که باهستگی کوچ کرده می آمده باشند و در وقت پیش روز یکشنبه غره شهر محرم الحرام
از فرهاد جرد سر جام سوار شده برهنمونی قاید اقبال همعنان فیروزی و اجلال بایلغار روانه گشتند و در راه
فرهاد خان و امرا که یکمنزل از قلعه باغند پس آمده بودند بموکب همایون پیوستند و الله وردیخان و گنجعلیخان
نیز اردوی خود را انداخته با جمعی که اسب ایلغار داشتند ایلغار کرده در سر پل هرانرود بموکب همایون پیوستند
مجملا موکب همایون مسافت ده روزه راه را در چهار روز و نیم طی فرموده روز پنجشنبه پنجم شهر محرم الحرام در حوالی

پل سالار هرات که چهار فرسخی شهرست بمخالفان رسیدند صباح روز شنبه صف قتال آراسته فیمابین
دو رباط پریان محاربه اتفاق افتاد **ذکر محاربه حضرت شاه جمجاه با دین محمد خان اوزبک و ظفر یافتن
بعون عنایت اله** در فوق رقم پذیر کلک سوانح نگار شد که دین محمد خان از وصول موکب همایون شاهی
خبر نداشت و آمدن فرهاد خان و امرا را شنیده از شهر بیرون آمده بود که خبر بازگشتن امرا و قزلباش
بنوعی که مذکور شد در میانه اوزبکیه شایع گشت اورا از فکر قلعه و ترتیب اسباب قلعه داری انداخته
بعزم استیصال ایشان پیش آمده بحوالی پل سالار فرود آمده بود که شب یکی از اعراب پیش دست
که حضرت اعلی شاهی را می شناخت و حضرت اعلی را در سر پل دیده بود آمده از وصول موکب همایون
شاهی خبر داد و از کیفیت و کمیت لشکر پرسیدند گفت اندک مردمی با آنحضرت بودند اما لشکر قزلباش
از عقب بلا فاصله می آیند امرا و ریش سفیدان کنکاش بمیان آورده راضی بمحاربه قزلباش نمیشدند
و صلاح دیدند که بازگشته بهرات رویم و نامه دوستانه بنوعی که تمهید یافته بود بخدمت اشرف نوشته
کس زباندانی فرستاده گفت و گوی صلح بمیان آوریم و باقیخان را در شهر و قلعه گذاشته روانه ماوراء النهر
گردیم و محاربه با پادشاه قزلباش اصلا لایق دولت نمیدانیم دین محمد خان در جواب امرا و ریش سفیدان
گفته که اگرچه این رای پسندیده است اما وقت بسیار تنگست و قزلباش نزدیک رسیده اگر امشب
کوچ کرده روی بشهر آوریم نصف این لشکر پراکنده میگردند و در شهر آنقدر فرصت نخواهد شد که اسباب
قلعه داری آماده ساخته روانه شویم و بی جنگ و جدال گرفتار عار فرار میگردیم بهتر آنست که مردانه روی
بمعرکه کارزار آوریم اگر غالب گردیم فهو المطلوب و اگر مغلوب شویم شکست یافتن از پادشاه بزرگ
عالیشان عیب نیست و بهادران اوزبکیه بجهت آنکه بجبن و بددلی منسوب نگردند ناچار تن بمحاربه در داده
مجملا دین محمد خان از غایت جهل و غرور محاربه قزلباش را آسان پنداشته بنوعی شعله نخوت و پندار در کانون
ضمیرش زبانه کشیده بود که جز بر شحنه تیغ آبدار انطفا نمی پذیرفت و صباح آنروز که جمعه ششم محرم الحرام بود
طلیعه لشکر قزلباش ظاهر شده دین محمد خان چرخچی و جوانغار و برانغار آراسته باقی سلطان برادرش با میرزا
عبداله منقط و حاجی بی حاکم هرات در دست راست و بعضی امرا در دست چپ قول گذاشت و مقرر کرد که هرگاه
از جانب قزلباش غلبه لشکر ملاحظه نمایند بی تاخیر بانگ جلو انداخته همت بانهزام لشکر قزلباش گمارند

بگذار

---

117

بگذار اوزبکیه جوانان گزیده اعتمادی همراه گرفته در دست چپ ایستاده مقرر کرده بود که لشکر اوزبک غالب گردند
و اگر مغلوب باشند بگذار کس از وجود ایشان نشوند و رایات جلال چون به پل سالار رسیدند از حرارت هوا
و شدت ایلغار اکثر اسبها از کار مانده از ملازمان رکاب اقدس زیاده از سه چهار هزار کس بموکب
همایون نرسیده بودند و با قشون فرهاد خان و امرا چرخچی بده هزار نمیرسیدند تکیه بر عنایت الهی
و اقبال پادشاهی کرده فرهاد خان و ذوالفقار خان و امرا چرخچی را با چهار پنج هزار کس پیشتر فرستادند
و قول همایون بوجود اقدس آراسته یافته امرا و قورچیان و غلامان دست راست و دست چپ هر یک
در محل خود قرار گرفتند و چون در رباط پریان تلاقی فریقین روی داده چرخچیان هر دو گروه بیکدیگر آمیختند
غازیان عظام تیز عنانی کرده بیکبار بصورت اجتماعی خود را بمخالفان زده چرخچی اوزبک را منهزم ساختند
و تمامی لشکر بهوس مردانگی و آوردن سر و اختر مردی بمخالفان آوردند چنانچه بر سر فرهاد خان کسی
نمانده بود باقی سلطان چون انهزام لشکر چرخچی مشاهده نمود با لشکر جوانغار جلو انداخت جنود چرخچی
قزلباش تاب صدمه آن لشکر نیاورده بازگشتند و چون فرهاد خان علم که علامت سردار لشکرست
همراه نداشت لشکریان چرخچی در معرکه فرهاد خان را نیافتند که بر سر او یکجا جمع شوند و اوزبک هجوم آورده
بودند راه انهزام پیموده شکست فاحش خوردند چنانچه شکست لشکر قزلباش بقول همایون رسیده
نزدیک شد که موجب بر هم خوردگی قول گردد فرهاد خان با چند نفر در میان معرکه مانده خود مباشر حرب
شده و در اثنای کر و فر زخمدار شده طریق انهزام پیموده و بین الاقران تهمت زده گریز و بدنام انهزام گشته غبار
عار فرار بر چهره روزگار او نشست چون حضرت اعلی مشاهده فرمودند که فرهاد خان و امرا چرخچی منهزم شده
شکست بر لشکر اللهوردیخان و قورچی باشی و امرای عظام و قورچیان و غلامان دست راست و دست
چپ را رخصت محاربه داده حسب الامر اعلی بمدافعه اعدا شتافتند و از آنطرف نیز لشکر جوانغار و برانغار
بمعرکه کارزار شتافته هر دو سپاه بیکدیگر آمیختند گرد معرکه بفلک اثیر رسید اگرچه اکثر اوزبکیه در آنروز
از وصول موکب ظفر قرین شاهی واقف شده دل از دست داده بودند اما بثبات قدم و مصابرت ورزیده
جنگهای مردانه کردند آخر الامر از صدمات دلیرانه دلاورانی که از قول همایون بجنگ مامور شده بودند تزلزل بحال
اوزبکیه راه یافته از ستیز و آویز عاجز آمده روی بانهزام نهادند و نسیم فتح و ظفر و فیروزی بر ناصیه احوال

غازیان جان نثار روز بدین گرفت دین محمد خان که شکست لشکر اوزبک مشاهده نمود با یکهزار نفر از بهادران نامی
که همراه داشت از طرف دست چپ که مقابل دست راست قول همایون بود باراده آنکه خود را بر قول همایون
زند پیش راند و از کثرت گرد و غبار مشاهده غازیان نکرد بید حضرت اعلی با بعضی از مقربان و ملتزمان
رکاب اشرف که کمابیش دویست نفر بودند در معرکه ایستاده بودند که سلطان علی سلطان چکنی ذولو بوداق خان قجار
با بعضی دلاوران که پیشرو موکب همایون بودند ملاحظه نمودند که از میان نی زاری که در آن حوالی بود طلیعه لشکر
نمایان شده برق کلاه خود و درع و خفتان درخشیدن گرفت بحضرت اعلی خبر داده ملازمان رکاب اقدس
از کثرت لشکر مخالف و قلت جنود مسعود اندیشیده تفکر پریشانی ظاهر گشتند حضرت اعلی که ازین حال
اطلاع یافتند بنور فراست دانستند که دین محمد خان است که بعزم نبرد همایون آمده در کمال تهور و مردانگی ملازمان
رکاب نصرت انتساب خطاب کردند که چه ایستاده اید از عار فرار اندیشیده مردانه قدم در معرکه کارزار نهید
که بمردی کشته شدن بهتر از زندگانی و حیاتی است که بی ناموس شده باشیم    بیا تا همه تن بکشتن دهیم
مبادا که فرصت بدشمن دهیم چنین مسموع شد که اول کسی که از جوانان قزلباش اسب جهانیده بهادری از بهادران
اوزبک را انداخت علی بیک میرشکار ولد احمد آقا کرامسا استاجلو بود و همچنین یکیک از جوانان نصیری خنس
که پیشرو موکب همایون بودند استقبال انطبقه کردند هر کدام یکی از مخالفان را از اسب جلادت پیش رانده بودند
از صدر زین ربوده تا چهل پنجاه نفر بهادران بر خاک هلاک انداختند چون قضا گرد ادبار بر فرق روزگار دین محمد خان
ریخته بود عنان تکاپران بازکشیده به پیش آمدن دلیری نتوانست کرد خوف و دهشت بر آن گروه استیلا
یافته روی از معرکه برتافتند حضرت اعلی خواستند که بنفس نفیس مباشر حرب گشته با دین محمد خان در آویزند و
بنیروی اقبال بهر طریق که باشد او را بدست آورند ملازم کنجعلی خان رسیده از جانب دین محمد خان پیغام آورد که قول
هنوز در عقب است از انجهت حضرت از آن اراده منصرف گشته جبر کردند که بقول او نرسند اما غازیان دست از تعاقب
باز نداشته بسیاری از بهادران نامی را بر خاک هلاک انداختند و دین محمد خان زخم سنانی یافته از معرکه بدر رفت
کلوک بیک کرجی که در سلک غلامان خاصه شریفه انتظام داشت میگفت که من بدین محمد خان زخم نیزه زده ام
طاقیه اش افتاده دیدم که یکی از بهادران طاقیه از سر خود برداشته بر سر او نهاد و خود سر برهنه میرفت دانستم که
سردار لشکر است و آن طاقیه را یکی از غازیان برداشته بود و از اوزبکان یکدو نفری تصدیق کردند که این طاقیه خان است

و چند نفر



و چند نفر دیگر قبول نداشتند و این دعوی کسی از کلول بیک قبول نکرد دبیرزاده طالش ابدال بیک نام بالو مبلغ
بود و میگفت دین محمد خان از من زخم زده ام مسوده اوراق از مولانا ابراهیم مشهدی که سابقاً از منسوبان سلسله میرزا
ابوطالب رضوی بوده و در فترت اوزبکیه بهرات افتاده منشی میر قلبابا کوکلتاش و بعد از آن منشی
دین محمد خان شده در مجالس کنگاش راه یافته بود خصوصیات احوال دین محمد خان و شرح جنگ مذبور
بنوعی که تحریر پیوست از او استماع نمود و او میگفت که من همراه خان بودم در وقتی که بقصد قول همایون رانده
از میان نی زار بیرون آمده مشاهده نمود که اندک مردمی ایستاده اند و از دور سیاهی دیگر بنظر آمد بهادران
اوزبک همگی را تصور شد که جیب همایون شاهی است که از دور سیاهی مینماید از حمله دلیرانه انجماعت
و مشاهده آن سیاهی رعب و هراس در دلها افتاده اعیان اوزبکیه و اتالیقان که همراه بودند عنان
او را گرفته عرض کردند که مردم ما شکست خورده لشکر شکسته قریب بشهر رسیده اند و پیش ما را سپاه
قزلباش فرو گرفته اگر ما خود را بجنگ این فوج قلیل مشغول سازیم چپ شاهی که از دور سیاهی میکند نخستین
آمده ما را در میان میگیرند و یک کس را امید نجات نیست کار از سعی و کوشش گذشته تا وجود حضرت خان
بسلامت است و اسیبی نرسیده و کار صعب نشده بیرون می باید رفت و چون خان آثار کراهیت حرب و خوف
در ناصیه انمردم مشاهده نموده دست دل با بیداده اراده فرار دارند ناچار روی از معرکه برتافت اما چون عنان
گردانیده ده گام نهادند بنوعی تفرقه و پراکندگی در میانه انجماعت واقع شد که با دین محمد خان زیاده از بیست کس
نماند و قزلباش از عقب می آمد دو سه مرتبه داخل یاشند و سر نیزه در حین فرار بخان رسیده بود اما از رفقا
پنهان کرده در حوالی چهل دختران مشاهده شد که خون بسیار از جیب و بغل او در فوران آمده در آنجا بمن رخصت
داده گفت تو اهل و عیال در شهر داری بجای خود باز گرد از آنجا بازگشته خود را بشهر انداخته مختفی گشتم تا وقتی که
استقامتی در شهر پیدا شد و باقی سلطان باسی چهل نفری از معرکه بیرون رفته بطرف کهدستان افتاده
راه شبرغان واندخود پیش گرفت و از معبر کرکی گذشت و به بخارا رفت و بر حسب تقدیر الهی او را در ماوراء النهر
ترقیات عظیم رو بداد چنانچه عنقریب سمت گذارش خواهد یافت القصه در آن جنگ بسیاری از معارف
سپاه کشته شده اکثر امرا اوزبکیه خصوصاً حاجی حاکم هرات و ماحولی بهادر و میرزا عبدالله منقط و محمد مرادی
و محمد یار اعلان و سایر امرا بعضی در معرکه بقتل رسیده بعضی گرفتار شدند و از سرداران معتبر کسی بیرون نرفت غازیان

جلادت شعار تا سر خیابان بحوالی کازرگاه و از انجا تا گهدستان مخالفان را تعاقب نموده قتلی بافراط کرده عدد
قتیلان بچهار هزار کس رسید اما از شدت ایلغار چند روزه و بسیاری تک و تاز معرکه نبرد و حرارت هوا
اکثر اسبهای لشکریان از حرکت باز مانده از انجا پیشتر نتوانستند رفت و شب نیز حایل شده و
از جماعت اوزبکیه که از معرکه جان سلامت بیرون بردند هر کس اهل و عیالی و علاقه در شهر داشت
روی بشهر آورده دست عیالان گرفته و متملکات انچه توانستند برداشته راه میمنه و فاریاب پیش
گرفتند و انهایی که علاقه در شهر نداشتند از جنگگاه راه فرار پیمودند حضرت اعلی شاهی ظل الهی
بفیروزی و اقبال بکاروانسرای پریان سواد هرات رسیده بشکرانه این مواهب علیه که از عطایای
ایزدی قرین حال گشت ملتفت استیصال بقیة السیف که اکثر ضعفا و عورات و اطفال همراه داشتند
نشده اغماض فرمودند و لشکریان در سر خیابان فرود آمدند و در بنیمرکه از عساکر منصوره کسی که نام و
نشانی داشته باشد بغیر از ولی بیک یوزباشی استاجلو و قاسم بیک جلودار شاملو ضایع نشد
و عدد کشتگان قزلباش بصد نفر رسید و اردوی اغرق که باعتماد الدوله حاتم بیک وزیر و بقیه لشکر
متعاقب می آمدند بکاریز باخرز رسیده بودند که شاهوردی بیک یساول صحبت باپیر دولو از جانب اشرف
رسیده مژده فتح و فیروزی دکوچ بر کوچ رفته در سر خیابان هرات بیکدیگر ملحق شدند و اهالی هرات
و سایر قبایل و هزارجات قبچاق و تیموری و طاهری و جمشیدی بملازمت اشرف مشرف گشته بتلطفات
شاهی اختصاص یافتند و از اهالی غوریان خواجه جلال الدین اکبر جمعی را با خود متفق ساخته پیشتر از وصول
موکب همایون بر سر قلعه غوریان آمده شاهم کلته حاکم انجا را محاصره نمودند و جمعی از قزلباشیه ملازمان
کنجعلیخان نیز حسب الامر بدان خدمت مامور شده بودند شاهم کلته و بهادران رفیق او چون از حقایق
حالات هرات خبر یافتند چاره جز فرار نیافته خود را از طرفی که مردم کمتر بودند بیرون انداخته راه فرار پیمودند
و بیرونیان خبردار شده تعاقب کردند جمعی کثیر از اوزبکیه مقتول و گرفتار شدند شاهم کلته با چند نفری
بدر رفت اما چون ادبار بان طایفه نابکار روی آورده بود شاهم کلته در حدود روزاباد بسر قالیزی رسیده
میخواسته فی الجمله خود را از تلخکامی شیرین کام گرداند دشتبانی رسیده همانجا چوب مطراقی بر سر او زده
که از ضرب غلطیده برخاک مذلت افتاد و یکدو ساعت بیهوش افتاده بود حاجیان قالیز رسیدند و او را شناخته





محبوس و مقید گردانیده در هرات بنظر اقدس در آوردند و درین اثنا خبر کشته شدن دین محمد خان نیز رسیده بتجسس
بثبوت اما طریق کشته شدن او که بر چه نهج واقع گشته معلوم نبود جمعی گفتند که در معرکه بقتل رسیده جسدش
در میان کشتگانی بود که در ان نیزار افتاده بودند اما تقریر مولانا ابراهیم منشی که بتحریر صورت وقعه بود
که تا چهل دختران همراه بودم منافی این قولست و انچه بصحت پیوسته آنست که چون بحوالی مارو چاق میانه
ایل قاقچی رسیده خون بسیاری از زخم او رفته ضعف بر و غالب شده بود چند نفری که همراه بوده اند
او را در گوشه فرود آوردند که لحظه استراحت نماید و خود میانه ایل قاقچی رفته اند که غذایی جهت او بهم رسانند
جماعت مذکور از حال او خبر یافته بر سر او آمده کار او را باتمام رسانیدند القصه در همانجا رخت بسرای آخرت
کشیده و نعش او را در انحوالی بخاک سپرده رفته اند و قولی آنست که جماعت قاقچی جسد او را بآب مرغاب
انداخته اند الحاصل چند روز در بیرون شهر اوقات شریف صرف دیدن سرو خرم نموده بمزاولگی هر کس
باز میرسیدند و چون در الغرق نوید حکومت هرات بفرهاد خان داده بودند اگر چه درین جنگ بجهت شکستی
که از سوی تدبیر خورده بود باطن اقدس از و غبار آلود بود اما بوعده وفا فرموده زمام ایالت و دارایی
هرات و امیر الامرایی خراسان از یکلغایت و قبضه اقتدار او نهادند و وکلا او در مقام ضبط و نسق مملکت
درآمده اکثر مردم او در شهر جا گرفته بودند که درین اثنا از اقتضاء قضا و تقدیرات آسمانی قضیه عجیب قتل
فرهاد خان بوقوع پیوسته حکومت دار السلطنه هرات و امیر الامرایی کل خراسان بحسین خان قورچی شمشیر
شاملو قرار گرفت ذکر قتل فرهاد خان و بیان بعضی قضایا که دران اوان دست داده و انتظام مهمات خراسان
بتوفیق ملک منان بر عقلای دهر و دانش پژوهان سعادت بهر ظاهر و روشن و باهر و مبرهن است که
عنصر معنوی قرب سلاطین با خون سرشته شده و عرصه ضمیر پادشاهان عالم دیگریست حکیم بیدار دل
هشیار مغز باید که از نشاه باده جاه و بزرگی سرمست نگردد و در جولانگاه قرب سلاطین پای اندیشه اش
نلغزد بسی عقلای صاحب رای در خدمت سلاطین بمراتب عالیه رسیده در عالم قرب از شاهراه اخلاص
منحرف گشته سیلی روزگار خورده اند و آتش قرب را بدامن بید آتشی افروخته عاقبت دران سوخته اند
خوشا سعادتمندی که در انحال آگهی یافته مضمون این رباعی را که از منظومات راقم حروفست سرمایه قرب
و منزلت خود سازد رباعی ای دل ز شراب قرب بیهوش مشو ٭ وز باده وصل مست و مدهوش مشو ٭ هر چند

زودست بنشر مبنی نازد درعرض نیاز کوش وخاموش شو ما صدق انتقال احوال خذلان مآل فرهاد خان
که چندین سال بتوجهات شهریار کامکار مورد عنایات گوناگون بوده گوی تفوق وسروری از اقران
میربود بسعایت نفس سرکش سررشته اخلاص را از دست داده عاقبت باو رسید انچه رسید
سبب ظاهری قتل فرهادخان انکه همیشه در خدمت اشرف لافهای گزاف میزد و میگفت آرزو دارم
که در معرکه که حضرت شاه تشریف حضور داشته باشد جان خود را نثار موکب همایون سازم
چون پیمانه نخوت و غرورش از باده پندار لبریز گشته بود مست باده غفلت شده در جنگ
دین محمدخان سستی کرده شکست خورد و از شکست او نزدیک بود که چشم زخمی بدولت ابد پیوند
وذات اقدس فیروز رسد واز جهت مستحق عقوبت بود تا من بعد تربیت یافتگان بارگاه معلی
درمعارک کارزار جان خود را درراه ولینعمت نثار نموده گران رکابی نکنند و سبب دیگر که بتدریج
ظاهر شده آن بود که حضرت اعلی گمان غدری باو برده بودند ودر مقام امتحان درآمده رفته رفته از
اطوار او گمان بسرحد یقین رسید وخود نیز استشمام این رایحه نموده بود ایمعنی از وی که مرد
باراى و هوش صاحب خرد بوده مکرر آثار بدو فراز ونشیب حوادث نموده لطمه روزکار خورده بود
بغایت ناپسند افتاد که باوجود اینهمه تربیت وجاه وبزرگی که بدولت اشرف یافته بود قدر شفقتهای
پادشاهی ندانسته بوساوس شیطانی ازراه رفته طریق غدر وکافر نعمتی سپرد اما چون بدلایل
واضحه نقد اینمعنی در دار الضرب همایون سکه قبول یافته بود وپرتو شعور او باینمعنی تافته دیگر اعتماد را
نمی شایست مجملا خنجر یک کارفرمایان قضا وفرمان بران قدر اسباب قتل او آماده گشته الله وردی خان
وبعضی امرا وغلامان بدین خدمت مامور شدند وایشان بمنزل او رفته باتمام مهم او پرداختند در وقتی
که الله وردیخان دست بمیان او زده خنجر او را از غلاف کشیدند او دانست که حال چگونه است همین قدر
بعبارت ترکی گفته بود که بیله می اولدی یعنی کار ما چنین شد وذوالفقارخان برادرش که امیرالامرائی آذربایجان
بود درکمال اضطرار خود را بدولتخانه همایون رسانیده مترصد قتل میبود چه گمان نداشت که باوجود قتل
برادری چنان او را زنده گذارد اما حضرت اعلی درباب او بمضمون ولا تزر وازرة وزر اخری
عمل نموده جز لطف وشفقت امری بظهور نیاوردند وهمان روز او را بخلاع فاخره سرافراز فرموده خاطر پریشان او را





الممنان بخشیدند ومشارالیه از خلوص عقیدت وصوفیگری رضای خاطر مبارک مرشد کامل جسته عرض کرد که
چون برادرم مستحق عقوبت ومستوجب قتل شده بود جزای خدمت باین غلام مرجوع شد اما حضرت
اعلی بعد از وقوع اینواقعه همیشه دریخال از دو جهت اظهار ملال میفرمودند یکی آنکه توجهات شاهانه که درعرض
چندین سال در تربیت او بظهور آورده درینمرتبه رسانیده بودند حیف میخوردند دیگری آنکه مبادا
دورنشینان بساط عزت که خبری از اطوار نزدیکان ندارند بامور دیگر حمل نمایند بالجمله بعد از کشته شدن او
حکومت هرات را بحسین خان شاملو قورچی شمشیر تفویض فرموده از زمره آقایان بکتش سلطان استاجلو
برتبه امارت سبزوار فرموده بقلعه مارو جاق وضبط مرغاب فرستادند ومشارالیه قلعه مارو جاق را تعمیر
نموده از بالا مرغاب بحیطه ضبط درآورده دراباداني انجا سعی نمودن گرفت وحکومت هر ولایتی از ولایات
خراسان بیکی از امرای اخلاص پیشه عنایت شد درین اثنا ملک جلال الدین خان سیستانی که از صدمات
لشکر اوزبک ودست برد مردم تلیم خان وبرادران ترک ولایت سیستان کرده بدرگاه جهان پناه آمده بود
واز خدمت اشرف رخصت یافته درین هنگام در قندهار بود بملازمت اشرف رسیده حکومت سیستان
که نامزد گنجعلیخان شده بود باو اختصاص یافت محراب خان قاجار که حاکم طبس بود ازان راه عزیمت اردوی
نموده در تون اسد یار اغلان حاکم انجا را محاصره نموده در کرمکاه روز که غازیان از تردد باز آمده استراحتی
نموده بودند او از شهر بیرون آمده با فوجی از اوزبکیه که در تون بودند روی بوادی فرار آوردند محراب خان
واقف شده تعاقب نموده او را بدست آورده سایر اوزبکیه را به تیغ انتقام گذرانیده واورا در هرات بپایه
سریر اعلی رسانیده عنایت والتفات یافته حکومت خواف وباخرز باو تعلق گرفت **شرح رفتن نورمحمدخان**
**باجنود قزلباش بمرو وتمکن داده حاجی محمدخان والی خوارزم بر سریر حکومت ملک موروث وبدست درآمدن**
**محمدابراهیم سلطان بنیروی اقبال شهنشاه آفاق** در آغاز داستان فتح خراسان بتحریر پیوست که بود آن خان
با فوجی از قورچیان عظام را همراه نورمحمدخان بمرو شاهجهان فرستادند وایشان با آن حسن خان بنسا با ظرف رفته چون
به باغباد رسیده محمد ابراهیم سلطان ولد ترسون محمد سلطان ازبی اعمام عبدالله خان وخالوزاده عبدالمومن خان
جوان صبیح الوجه هجده ساله بود در باغباد بحکومت قیام داشت از اخبار برهمخوردگی ماوراءالنهر وآوازه وصول
موکب ظفر قرین شاهی ورسیدن نورمحمدخان با لشکر قزلباش که متعارف یلدیکر بوقوع پیوست تزلزل با حوال او

راه یافته تاب توقف نیاورده اراده نموده بود که فردا خود را بمرو رسانیده از راه چهارجوبه بخارا رود و نور محمد خان
عظام و غازیان جنگی کالبرق الخاطف بطلب او شتافته کالهاله بالبدر اورا در میان گرفتند اوزبکیه که
در ملازمت او بودند تاب صدمه قزلباش نیاورده بعد از محاربه راه انهزام پیمودند محمد ابراهیم
سلطان بدست غازیان ظفرنشان درآمد و همچنین ولایت نسا و ابیورد را متصرف درآورده
روی توجه بمرو شاهجهان نهادند سلیمان بیادل و ولی محمد سلطان برادر دین محمد خان که در مرو
بودند از آوازه وصول موکب همایون و ورود نور محمد خان پریشان خاطر گشتند اکثر ولایت که
قبایل که در ولایت مرو اقامت داشتند بل عامه خلق آندیار را بجانب نور محمد خان که وارث آن ملک
بود راغب یافتند لاجرم توقف را محال انگاشته در کمال یاس و حرمان دل از ملک و مال برداشته طالب
ماءمنی گشتند و بتجیش بیوت که رایات نصرت آیات شاهی از مشهد مقدس بجانب هرات توجه
نموده و لشکر قیامت اثر قزلباش اطراف و جوانب خراسان را فرو گرفته اند از خجلت نتوانستند که
بهرات رفته بدین محمد خان ملحق گردند بالضروره از راه چهارجوبه بخارا شتافتند و اهالی مرو شعار دولتخواهی
نور محمد خان ظاهر ساخته باستقبال او شتافتند و اهالی و سرخیلان قبایل جلایر و علی ایلی و سالور و سایر
ترکمانان آن حدود و جمعی کثیر بسر نور محمد خان جمع شده همعنان ظفر و اقبال بخطه مرو آمدند و مقارن اینحال
خبر فتح هرات و استیصال لشکر اوزبک بدیشان رسیده نقارهای شادمانی بنوازش درآوردند
و در آن ولایت سکه و خطبه باسم سامی و لقب همایون آرایش یافت و بوداق خان و امرا و قورچیان
بمیامن دولت ابدپیوند شاهی نور محمد خان را بر مسند سلطنت موروث متمکن ساخته محمد ابراهیم
سلطان مصحوب فوجی از غازیان قزلباش بخدمت اشرف فرستادند و در دار السلطنه هرات بعز مجلس
محفل ارم تزیین مفتخر گشته منظور عواطف و الطاف شاهی گردید و حضرت اعلی خاطر او را بتوجهات خسروانه
اطمینان داده نوید عاطفت بخش از نشر یافت و در ایلچیات قلی بیگ کرجی غلام خاصه شریفه سپردند
که معزز و مکرم نگاه دارد و همچنین از جانب حاجی محمد خان نیز عرایض اخلاص آیین رسید که بیمن توجه و الطاف
شهریاری ممالک خوارزم بدستور زمان سابق بتصرف درآمده عرصه آن ولایت از خار و خاشاک ارباب خلاف
پاک گردیده و دیگر باره این دولتخواه در سریر عز و جاه تمکن یافته همواره زبان حال بدین مقال گویاست





گر بر موی من گردد زبانی ٭ شود هر یک ترا تسبیح خوانی ٭ هنوز از بی زبانی خفته باشم ٭ ز صد شکرت یکی ناگفته باشم
بالجمله بعد از قضایای مذکور چندروز باغ محل نزول خسرو بهرام مهر گردیده در آنجا بانتظام مهام خراسان و انجاح
مطالب و مدعیات ارباب حاجات و دولتخواهان پرداختند و جمعی از اهل خراسان که در زمان اوزبکیه
اخلاص و دولتخواهی بظهور آورده در راه دین و دولت سعی و کوشش کرده قلاع خود را محافظت نموده بودند
و فوجی را که ترک اوطان نموده بعراق آمده بودند بانعامات و سیورغالات و خلاع فاخره نواخته بین الاقران
سمت امتیاز بخشیدند و بعد از فراغ از مهمات مملکت و انتظام احوال سپاهی و رعیت عزم مراجعت نموده
موکب نصرت قرین بجانب مشهد مقدس معلی در حرکت آمد و قریب یکماه در آن خطه جنت نشان توقف
فرموده بواجبی بنظم و نسق سرکار آستانه متبرکه پرداختند و خدام و مدرسان و حفاظ و سایر عمله دفتر آن مکان
و اطعام فقرا و راتبه خواران بدستور شاه جنت مکان تعیین یافت از قنادیل مرصع و طلا و نقره و شمعدان
و قالیچهای بتکلف کرمانی و جوشقانی و اوانی و ظروف آنچه ضروری سرکار فیض آثار بود سرانجام یافته
در زیب و زینت روضه مقدسه کوشیدند و تا در مشهد مقدس نزول اجلال داشتند هر صبح و شام
بسعادت زیارت فایز گشته از غایت ارادت و حسن اعتقاد اکثر اوقات بنفس نفیس بخدمت خادمی
فراشی حرم محترم و سایر خدمات قیام و اقدام فرموده بدان مفتخر و مباهی بودند و چون در خراسان امری که
باعث توقف باشد نماند روضه مقدسه را وداع فرموده رایات نصرت آیات از راه رادکان و خبوشان
بعزیمت استراباد بجانب دشت بجریان در حرکت آمد **ذکر شکار کردن خاقان بلندقدر والامکان در صحرای**
**دلکشای رادکان** چون رادکان محل نزول موکب ظفرنشان گردید نشاط شکار از خاطر خطیر همایون سر زده
طرح قمرغه یعنی شکار جرگه انداخته عساکر منصوره حسب فرمان جانوران شکاری را از چندروزه راه در مکان معین
جمع آورده چون دایره مثال جرگه دست بهم داد چندان جانوران بجرگه درآمده بود که محاسب وهم از تعداد آن معجز
و قصور اعتراف مینمود هنوز عرصه جرگه یک فرسخ بود که حضرت اعلی بمیان جرگه درآمده چند خرگور بنظر درآمده اشهب
صبارفتار فلک بیمار که بهر کامی بر اشهب سریع السیر فلک سبقت گرفتی در آن عرصه نشاط افزا بجولان درآورده
عنان بجانب خرگوران انعطاف دادند و بعد از تک و تاز بسیار بضرب تیر و تیغ آبدار همه را از پای درآوردند
و از صبح تا پیشین که عرصه جولان فراخی داشت بانداختن و صید انداختن پرداختند و یکدو نفر از مقربان بساط عزت

دور کاب اشرف تنگ دو میشود ندامارخصت صید افکنی نیافته بودند و انحضرت کمان بهرامی بر سر خدنگ آورده جانوران
تیزپای خدنگ دسته دسته چون عقابان تیز پر بر سانیدند و از خدنگ انحضرت بال گشاده بصید اهوان و
جانوران در پرواز می آمدند و هر صیدی که بنوک ناوک دلدوز خسرو گیتی افروز از پای در می آمد نزدیکان رکاب
اقدس حساب شماره ان نگاه میداشتند در انروز یکصد و شصت و دو جانور بضرب تیر شهاب اسا
حضرت اعلی بر خاک هلاک افتاده بود و چون جرگه شکار دایره کردار تنگتر شد بعضی از امرا و مقربان رخصت یافته
بجرگه در امده بدست میگرفتند از بسیاری جانوران عدد ان شماره صحیح نرسید اما ع کسی نماند که صیدی
نیامدش در دام ٭ هنوز تا موازی دو سه هزار اهو در میان جرگه متحیر و سرگردان بهر طرف میشتافتند خود را
پابسته دام عنا دیده راه مسدود میافتند از نوادر و غرایب حالات امری غریب از ان حیوانی چند
مشاهده شد که ان بیچارگان چاره دیگر نیافته بالهام ملهم غیبی روی بجایی که حضرت اعلی سواره استاده
بودند اورده انجا را مامن می یافتند و بر دور انحضرت محیط گشته بعد از انکه دو سه مرتبه بر سبیل طایفگی گردیدند
همگی پناه بموکب عز و جاه اورده در همانجا بزانو در امده خوابیدند و انعام بر مثال یتاق گوسفند نظر در امد
حضرت اعلی بعد از مشاهده انحال مردم را نهی فرموده امر شد که دیگر کسی متعرض جانوران نشود و بعد از زمانی
ممتد که وقت غروب افتاب بود و اهوان نفسی ارمیدند رقم ازادی بر صحیفه حال ایشان کشیده امر فرمودند
که طرف دشت را گشوده راه دهند هیچ افریده را یارا نبود که بر اهوان جانوران بازمانده گردد و تخمینا دو سه هزار
جانور از غرقاب بلا نجات یافته بجانب دشت شتافتند روز دیگر حکم شد که هر کس شکاری داشته باشد
بنظر انور رسانند و همگی را جمع نموده در میانه عساکر منصوره قسمت یافت و از انجا شکارکنان از راه جوشان و
یملغان بدشت بجریان نزول اجلال فرمودند و عزم توجه استراباد و تنظیم و نسق انولایت و تنبیه و تادیب متمردان
و سرکشان اوخلو و کوکلن و سایر اکوس حاین خان که همیشه متعرض انولایت میشدند از خاطر خطیر سر زده
عنان عزیمت بدان صوب معطوف ساختند **ذکر توجه موکب همایون بصوب استراباد و تنبیه متمردان بدنهاد
و تعمیر قلعه رفیع بنیاد مبارکاباد** هرچند در صحیفه اول و طی وقایع هر سال بمناسبت مقام برخی از احوال استراباد
و فتن و فتور انملک مرقوم قلم واسطی رقم گشته دیگر باره بتحریر ان پرداختن موهم شایبه تکرار و موجب اطالت
و تجدید بدند کارت اما در ینمقام مناسب نمود که مجملی از احوال انولایت مرقوم صحیفه بیان گرداند که طالبان بر اخبار وا





اطلاع تمام بر آغاز و انجام ان حاصل اید القصه دار الملک استراباد از منتزهات عرصه ایران و صحاری دلگشای انکه از یک طرف
بدریای خزر پیوسته بنزاهت و خرمی در ربیع و خریف یکسان و قطوبت ازر و دخه جبان و مردم انجا
بحلیه ایمان اراسته بزهد و تقوی درجه عالی دارند اما خالی از اجامره و اوباش هم نیست و بدستور
سایر محال طبرستان گاهی هوای عصیان و طغیان در سر ایشان می افتد و این طبقه را سیاه پوش
مینامند در زمان حضرت شاه جنت مکان که امنیت و استقامت ملک ایران در نصاب کمال بود از ضبط
حکام هوای سیاه پوشی از سر بیرون کرده در کمال همواری رعیتی مینمودند اما قبایل و عشایر اکوس
حاین خانی از اوخلو و کوکلن و ایمور و سالور و غیر ذلک از اتباع والی خوارزم و بقیه ترکمان مشهورند از کنار
اب اترک که میانه ولایت جرجان و خوارزم فاصل است اقامت داشتند تا کنار رودخانه گرگان امده زراعت
بسیار در ان صحرای بی پایان نموده مال مزروعی بحکام جرجان میدادند و حکام نیز بجهت ابادی مملکت مانع
نمیشدند تا انکه رفته رفته انطبقه سر بطغیان براورده همیشه دست درازی بمملکت استراباد بدفع فتنه انقوم
پرداختند بدینجهت اکثر اوقات حدود استراباد از فتنه و اشوب خالی نبود و شاه جنت مکان بجهت
دفع فتنه ایشان قلعه مبارکاباد در کنار اب گرگان ترتیب داده مقرر کرده بود که حکام از شهر بقلعه نقل نموده
در انجا اقامت کرده بحراست مملکت قیام نمایند که از طایفه یقه ترکمان مضرتی نرسد و تفصیل قضایا در ان ایام
در صحیفه اول در طی احوال شاه جنت مکان رقمزده کلک بیان گردیده بعد از رحلت شاه جنت اشیان که نواب
سکندرشان و لشکر عراق باذربایجان رفته بدفع هجوم سپاه روم مشغول بودند و امرای خراسان در وجود شده
بایکدیگر در مقام جدال در امدند طوایف قزلباش را چندان مشاغل دست داد که چند سال بضبط استراباد نپرداختند
و ان مملکت از حاکم مستقل خالی ماند جماعت یقه ترکمان خصوصا علیار ایمور دلیر شده تا ختر استخانه و قلعه مبارکاباد
سه فرسنگی امده رحل اقامت انداختند و قلعه را ویران کرده فارغ البال نشستند و اهالی استراباد جهت دفع مضرت
انقوم یکچند بحفظ حال خود پرداختند احوال ایشان بالاخره بتمرد و عصیان سرایت کرد و در هر بلوک متغلبی سر بطغیان
براورده رسم سیاه پوشی تازه کردند و در ان بلوک قلعه ترتیب داده تفنگچی و کماندار بسیار جمع کرده سر بدیگری فرود
نمی اوردند و هر روز ایام بهوای حکومت و خودسری در سر متغلبان و سرداران سیاه پوش افتاده باستظهار ضیق
طرق و صعوبت راه و بیشه و جنگل بالکلیه گردن از اطاعت و انقیاد قزلباش پیچیدند و محالی که در کنار رودخانه

گکان ودشت وصحرا واقع بود بقیه ترکمان بازگشته وان طایفه بهمان راهی که شنیده بفراغبال در صحرای دکش
جرجان ییلاق وقشلاق مینمودند واز بیم سیاه پوشان بشهر و پشته و جنگل و محال صعب المسالک
نمیتوانستند درآمد وبعضی اوقات نیز بایکدیگر بیداگرنی میکردند چندین سال احوال ایشان بدین وتیره
گذران بود تا در اواخر ایام دولت نواب سکندرشان و اوایل جلوس حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعضی
اوقات مرتضی قلیخان برناک و ایامی بهرخان افشار برادر اسکندرخان بحکومت انولایت منصوب
گشته بشهر استراباد درفتند سرداران سیاه پوش که هر کدام در یکی از بلوکات دم از حکومت و
استقلال میزدند طایفه بقیه ترکمانرا حامی خود ساخته تمرد و عصیان ورزیده بحاکم بازگشت نکردند و
ملازمان حاکم یکقدم سنج از شهر بیشتر نمیتوانستند رفت و تمتعی از انولایت نمیتوانستند یافت بالاخره از خوف
بقیه ترکمان و طغیان سیاه پوشان در انولایت مجال اقامت نیافته باقبح وجهی بیرون رفتند و از سرداران
سیاه پوش خصوصا خواجه شرف الدین سادری بی اندامی بسیار صدور یافته جمیع اموال و اسباب
مرتضی قلیخانرا که همراه داشت غارت کردند و اسب و یراق از غازیان گرفته برهنه سر میدادند تا انکه
در خراسان طغیان اوزبکیه واقع شده ولایت نسا و ابیورد و درون و باغباد که بولایت کبود جامه استراباد
اتصال دارد متصرف امراء اوزبک قرار گرفت عبدالله خان اوزبک ولایت خوارزم را تسخیر نموده حاجی محمد
خان والی انولایت را بیرون کرد حضرت اعلی بملاحظه انکه مبادا سرخیلان اکوس صاین خانی اطاعت اوزبکیه
نموده بوساطت و اغوای ایشان اوزبکیه بولایت استراباد تسلط نمایند و فتنه ایشان بمازندران سرایت
نماید باقتضا مصلحت زمان و حسن تدبیر باانطایفه بلطف آغاز نهادند و از زمره انگروه علیار بیک امور
که از دیگر سرخیلان قبایل صاین خانی بمزید اعتبار امتیازی داشت و در حوالی مبارکاباد می بود بوساطت
میرزا بیک ولد میرزا ضیاء الدین فندرسکی که مرد دولتخواه صلاح اندیش بود بخدام آستان خلافت مکان
شاهی اظهار اخلاص و دولتخواهی مینمود حضرت اعلی بنابر صلاح دولت قاهره اورا بمرتبه خانی سرافراز فرموده
منشور حکومت استراباد باسم او فرستادند اما سرداران سیاه پوش زیاده تمکین او نمیکردند و او با ایشان
بمدارا سلوک کرده بهمین قدر راضی بود که نایبی از او در شهر نشسته سمت حکومت داشته باشد و خود در کنار
رود گرگان و میان ایل بسر می برد بعد از فوت او محمدیار خان پسرش بدرگاه جهان پناه آمده بجای پدر منصوب گردید

وطن



گرده

وطبقه اوخلو با او در مقام خلاف درآمده بالاخره او در دست جماعت اوخلو بقتل رسید قلیچ خان برادر کوچکتر
بپایه سریر اعلی آمده منشور ایالت استراباد حاصل کرد مهم او نیز از طغیان و بی اعتدالی اوخلو تمشیت نپذیرفت
تا درین سال که رایات نصرت آیات شاهی بتسخیر خراسان در حرکت آمده در چمن بسطام نزول اجلال
واقع شد متوجه ضبط ولایت جرجان شده حکومت انولایت بفرهاد خان که حاکم مازندران بود تفویض
یافت واو داروغه خود چنانچه سابقا مذکور شد بانملک فرستاد چون طنطنه وصول رایات ظفر آیات
شاهی درانحدود بلند آوازه گشته تزلزل در بنیان ثبات و قرار متمردان خود ستای افکنده بود و تمامت
مازندران که بولایت استراباد پیوسته متصرف قزلباش درآمده بود سرداران سیاه پوش از
تمرد اندیشیده جز اطاعت چاره نیافتند و بدرگاه جهان پناه آمده در سفر خیر اثر خراسان مرافقت اختیار
نمودند و بعد از قتل فرهادخان حکومت انولایت بحسین خان زیاد اغلی قاجار نامزد شد چون بجهت دفع
فتنه اوخلو و متمردان بقیه ترکمان و نظم و نسق استراباد توجه موکب همایون پیش نهاد همت والا بود در انوقت
که دشت بجریان محل نزول اردوی سعادت نشان گردید اکثر اغرق اردو و سپاهی لشکر را از راه بسطام بتوق
فرستاده با خلاصه ملازمان رکاب اقدس و امراء عظام روی توجه بانصوب آوردند جهت اطمینان
قلوب طایفه بقیه ترکمان محمد قلی بیک امیر آخور باشی جغتای را که از مقربان سلطان غرت بود برد قاری خان
میر اوخلو که در سمت راه اقامت داشت فرستاده احکام استمالت باسم قبایل ترکمان غرصدور یافت که
چون ایشان از قدیم الزمان بسلاطین خوارزم تعلق دارند و الحال حاجی محمد خان پادشاه خوارزم و اولاد او
که از حوادث روزگار بپناه سایه دولت شاهی آورده مدتی در ظلال اقبال همیون بسر می برده بیمن معاونت
و معاضدت همایون ما مجددا بر مملکت موروث استیلا یافته خود را از منسوبان همایون میشمارند و فی الحقیقه
منسوبان حاجی محمد خان تعلق دارند باید که باتفاق محمد قلی بیک باستقبال موکب همایون آمده بعز
بساطبوسی سرفراز گردند و اصلا از وصول موکب همایون دغدغه بخود راه ندهند که بر کاه ایشان در جا و مقام
قدیمی ساکن گشته پای در دامن ادب بکشند جز لطف و مرحمت امری دیگر درباره ایشان بظهور نمیرسد
و موکب همایون بقلاوزی اقبال و راهنمایی سرداران سیاه پوش متعاقب او از راه دره کبود جامه
در حرکت آمد قاری خان اوخلو بخت محمد قلی بیک را اعزاز و احترام نموده قرار داد که با سایر میران

در اثنی سفیدان الوس مشورت نموده همگی را باطاعت و ایلی و انقیاد همایون اعلی ترغیب نموده در مرافقت
مشار الیه باستان بوسی شتافتند اما جهلای القوم که چندین سال بود از خوارزم خود را بکنار کشیده در میانه
بخودسری آمده بودند و درین اوقات اطاعت والی خود نیز نمیکردند از قرب وصول موکب غرو جلال
اندیشیده بکمال سراسیمگی بحال ایشان راه یافت و از آمدن بپایه سریر اعلی تقاعد ورزیده در مقام فرار
شدند و بجانب اترک کوچ کرده جمعی ازین باکان انطبقه که سالها با یوتس خودسری در بادیه تمرد و
عصیان تک و تاز نموده بودند بیجا با همانجا بر سر خرگاه محمد قلی بیک آمدند و ملازمان او بمدافعه قیام نموده
بین الجانبین جنگ و جدال وقوع یافت و محمد قلی بیک را چند جا زخم هلاک زده چند نفر از ملازمان او درجه شهادت
یافتند و اموال او را غارتیده از عقب قوم شتافتند بعد از ورود این خبر حضرت اعلی همایون ارکبود جلب
بیرون آمده متعاقب آن بی عاقبتان ایلغار فرموده شب بیورت ایشان رسیدند که خیمه و خرگاه و
ادوات برجا گذاشته فرار نموده بودند و آن شبی بود مظلم در نهایت تیرگی که از چاه و بل نشان میداد
و هوا متراکم گشته چشم سحاب از اشک فشانی باز نمی ایستاد ؛ شبی از تیرگی چون جعد کاکل ؛ شبی با یکتر
از چاه بابل ؛ هوای قیرگون آن شب تار ؛ سبق برده ز جعد سنبل یار ؛ جهان تیره بد آن شب تا سحرگاه ؛
نه بردی دستها سوی دهن راه ؛ حضرت اعلی شاهی ظل الهی اراده داشتند که تا بقاری خان نرسند و او را
بدست نیاورند عنان از ایلغار باز نکشند و در هیچ مکان تردد نکنند دولتخواهان نیک اندیش که تجربه
روزگار مهذب شده بودند عرض کردند که چون دستور نیست که در شب ظلمانی پادشاهان بنفس خود
یاغی را تعاقب نمایند اگر حضرت اعلی که بنور رای ثاقب حوادث غیبی را در آیینه خیال مشاهده مینمودند همیشه
رای صواب نمای ایشان با صورت قضا و قدر مقارن افتاده کارنامها که در امور سلطنت و فرمانروایی از آنحضرت
صدور یافته دستور العمل سلاطین روزگارست تصدیق قول نیک اندیشان فرموده در یورت ایشان
فرود آمدند و چون مطلب اصلی از آمدن استراباد آن بود که آن ولایت و ملک را از خس و خاشاک ارباب طغیان
پاک سازد اردوی ظفر قرین را در انجا گذاشته برخوردار بیک ایشیک آقاسی توپچی باشی را با جمعی تفنگچیان بمحافظت اغرق
تعیین فرموده چون طلیعه صبح صادق نمایان شد با آنکه هوا همچنان مترشح و ابر قطره فشان بود بفیروزی و
اقبال سوار شده در کنار آب اترک بکوچ قبایل او خلو رسیدند قاری خان با اضطرار از خیل و حشم بی سر سالار





ظفر فرجام گشته مردان طعمه شمشیر آبدار و زنان و صبیان اسیر و گرفتار و اموال و اسباب و مواشی و اغنام بباد غارت
و تاراج رفت و چون معلوم شد که قاری خان بکدام طرف فرار نموده عنان از تکاپوی آن دشت بی آب
باز کشیده بصوب مراجعت انعطاف دادند و در کنار رود گرگان حوالی گنبدی که مدفن شمس المعالی
قابوس بن وشمگیر بود باردو ملحق شدند و از آن مرحله کوچ واقع شده در پای قلعه مبارکاباد نزول
اجلال فرمودند و ریش سفیدان سایر قبایل صاین خانی از امیر و کوکلن و سالور و غیرهم از قهرمان
شاهنشاهی اندیشناک گشته بپایه سریر اعلی آمده نوازش یافتند و رای صواب نمای بتعمیر قلعه مبارکاباد
متعلق گشته اطراف و جوانب قلعه بر امرا و تفنگچیان قسمت شده شروع در کار کردند در عرض دوازده روز
حصار قلعه که در نهایت وسعت و بزرگی بود اتمام یافت و بخاطر اشرف رسید که چون میانه سرداران
سیاهپوش کسی که ایام تسلط حکام و استقلالت ملک دریافته رعیتی نموده قزلباش نموده باشد نمانده
و جوانان که درین عصر بعرصه آمده اند قریب بیست و پنجسال زیاده است که حاکم ندیده خود را حاکم تصور نموده اند
و بخار غرور و پندار در دماغ ایشان جایگیر شده حزم و احتیاط مقتضی آنست که این طایفه را فی الجمله از خواب
غفلت بیدار سازند لاجرم بعد از اتمام قلعه روزی جمیع سرداران سیاه پوش را طلب فرموده بلفظ
گهربار با ایشان خطاب فرمودند که چند سال این مملکت از حاکم سایس خالی و از حلیه ضبط و نسق عاری بود
و شما هر یک بجهت ضبط حال خود از طریق رعیتی عدول نموده قدم در عرصه سپاهیگری نهادید و از خوف یکدیگر
دست طایفه ترکمان سیاه پوشان جمع کرده بی انتظامیها از شما بامراء قزلباش تیر و قوع یافته الحال که
از اعمال سابق نادم گشته در مقام اعتذار و انقیاد در آمده اید ما نیز از اعمال سابقه شما که در زمان هرج و مرج
واقع شده اغماض عین فرموده کان لم یکن انگاشتیم الحال چون بیمن عنایات الهی و سطوت قاهره شاهی
حواشی ممالک مهبط امن و امان گشته ممالک طبرستان و جرجان و خراسان تا کنار آب مرغاب در تصرف اولیای
دولت قاهره است و سلاطین خوارزم و اورگنج طریق اطاعت و انقیاد می سپردند و متمردان الوس جغتای صاین خانی
بجزای خود رسیده بقیة السیف سر بحلقه بندگی در آورده اند و حاکم ضابط بدارایی مملکت قیام دارد دیگر بعد
از تعدی ارباب جور و تسلط ابنای جنس امید ایمنی است در اینصورت ایشانرا احتیاجی بقلعه نگاهداشتن
نخواهد بود باید که قلاع خود را منهدم ساخته اسلحه و یراق را کردار ندر بسر کار حاکم دهند که بقلعه مبارکاباد بکار آید

و خود خانه کوچ بقلعه مبارکاباد آورده در انجا اقامت نموده بدستور قدیم بزراعت و عمارت ضیعتی
مشغول گشته رسم سیاه پوشی را مفقود کردانند که هم حاکم مملکت از ایشان و هم ایشان از حاکم
ایمن بوده محل اعتماد کردند چون انجماعت بجز انقیاد چاره نداشتند متقبل انمعنی شدند و حضرت اعلی
مهم هر یک را بیکی از معتبران قزلباش حواله نموده در کرفتن براتی بنوعی مبالغه فرمودند که اکر من بعد
یک قبضه شمشیر بلکه یک عدد تیر در خانه احدی ظاهر شود خون هدر باشد مجملا طبقه سیاه پوش
که تا امروز در ولایت استراباد هر کدام در بلوک خود کوس انا و لا غیری میزدند خود را در ورطه عجبی که هرکز
تصور نکرده بودند دیده یکباره تمام کردن بطوق فرمان نهادند و از غایت بیعقلی یکدیکر را از انقیادی
که بجبر ظاهر نموده بودند نکوهش نموده آثار خلاف و علامات نفاق از اطوار ایشان مشاهده
می افتاد القصه بقاعده که قرار یافته بود قلاع ایشان انهدام یافته چندین هزار تفنک و زره و جوشن
و کمان بقلعه مبارکاباد جمع امده و کوچهای سرداران بقلعه نقل شد در خلال انحال روزی حضرت
اعلی شاهی ظل الهی بشهر تشریف برده بودند ناله و نفیر عورات و بیچارکان الظلم و دادخواهی بیداد
سیاه پوشان بکره اثیر رسید چه در ایام هرج و مرج ازین طبقه نسبت بمردم شهر استراباد که اکثر
از زهاد و عباد و صلحا بودند بی اعتدالی بسیار بظهور امده بهر کس اندک کمان تمولی داشتند شب
بافوجی از حزب شیطان بر سر خانه ایشان رفته تهدید قتل داده ما یعرف ایشانرا بزجر و تعدی
میکرفتند و از تنک عرض ارباب ناموس اندیشه نکرده بی ناموسیها بظهور می اوردند بتخصیص
خواجه شرف الدین ساوری که دو مرتبه با کروه انبوه سیاه پوشان خود بحمام زنانه امده طالبان
را بیرون فرستاده عورات بیچاره را بعنف بیرون آورده بطریق اسارای کبر و فرنک بسرا برده
بعد از ایامی یکیک را بصاحبان میفروخته اند جزای اینکونه بدکاران ندادن هر چند در ایام هرج و مرج
باشد در میزان عدالت و مقیاس دارایی سلاطین که ظلال ربوبیت اند سنجیده و پسندیده
نمی نمود و خاطر ضعفا و ستمدیدکان بی سیاست بدکاران اطمینان نمی یافت و ساحت مملکت از خار
وجود اینکونه بی باکان پرداختن اولی نمود ** چو بد کردی مباش ایمن ز آفات ** که خواهی یافت از کردن
مکافات ** بالجمله رای جهان آرای خاطر خطیر معدلت انتما بجزای ستمکاران خود رای قرار کرفته در روزی که

متوجه



متوجه حال سادات و علما و ارباب عمایم و اصحاب سبو و غالات بودند سرداران سیاه پوش را بضرب بخشش
انطبقه مجلس همایون حاضر ساختند که ظاهر شود که انجماعت و اولاد و اعقاب ایشان بحالت اصلی باقی
مانده اند یا در سلک اجامره و اوباش در امده داخل سیاه پوشان شده اند بعد از فراغ ازین امر
حضرت اعلی از خواجه شرف الدین ساوری تجسس امد و رفت مرتضی قلیخان برناک میفرمودند که بچه
کیفیت باستراباد امده و چکونه رفت خواجه نادان در طی ان احوال بامیدواری انکه حضرت اعلی زلات
ایشانرا که در زمان فتور و هرج و مرج واقع شده عفو فرموده اند از کمال بیعقلی بی اعتقادیهای خود
و خفت و بی ناموسی که بمردم او و غازیان قزلباش کرده بود نقل نموده چاپلوسی کرد که شاید
این سخنان از تلاطم امواج بحر غضب شاهانه ایمن کردد اما چون تیر آه مظلومان و دعای مستمندان
بهدف اجابت اقتران یافته بود و سیاست اینکونه ظلمه در صحیفه تقدیر ایزدی مثبت کشته این چاپلوسی
و شیرین زبانیها دافع قضا نکشت و همکی را کرفته بنسخه قهرمان زمان بسیاست ایشان پرداخت خواجه
شرف الدین ساوری را از ان میان قطعه قطعه کرده هر قطعه را در یک محله و از درب همان حمام اویختند
و بعضی دیکر را بعقوبت تمام بقتل آورده اجساد خبیثه ایشانرا عبرة للناظرین از دروازهای شهر سرنکون
ساختند و چند نفر دیکر را چشم کنده جهت عبرت خلایق از دست کذاشتند مجملا هر یک از ستمکاران
مذکور بعقوبتی که بر ان مبنا جزای عمل یافتند غلغله فرح و انبساط خلایق و شعشعه سرور ایشان
بایوان کیوان رسیده در ازدیاد دعای دولت روزافزون کوشیدند دلهای آرمیده آرامش دیکر
یافت و جراحت ناسور دل خستکان التیام تمام پذیرفت و بعد از انکه رایات جلال متوجه عراق شد حسین خان
حاکم استراباد نیز حسب الاشاره همایون تتبع حال ارباب طغیان پرداخته از هر کس مظنه بیدولتی داشت
از میان برداشت در سلب سلب و آلت جارحه بنوعی مبالغه کرد که من بعد هرکس هوای سیاه پوشی
از سر بیرون کرده پای در دامن سلامت در عیشی پیچیدند و انولایت بدستور ممالک ایران مهبط امن
و امان کشت **ذکر بدست آوردن الوند دیو مازندرانی و توجه موکب نصرت نشان بصوب مازندران و
نظم و نسق انولایت بهشت نشان** حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعد از فراغ مهمات استراباد جهت بدست آوردن
الوند دیو دیو سار مازندران که هنوز در ریشه خلاف و طغیان مانده بود عزم توجه آنصوب جزم کردند

و قرارداد خاطر اشرف آن بود که زمستان در مازندران توقف لازم آید طرح قشلاق انداخته اقامت
فرمایند که چون بیشه و جنگل از برگ و بار عریان گردد او را با هر کس هوای یاغیگری و طغیان در سر داشته باشند
بدست آورده تا عرصه آن ولایت بهشت نشان از ارباب طغیان و متغلبان پاک نگردد بجانب عراق حرکت
نفرمایند و اعیان مازندران از این نوعده و وعید متنبه گردانیده به بیداد کردن دیو و باغیان تکلف ساختند
و جمعی را پیشتر از موکب همایون تفحص و تجسس ایشان مامور فرموده روانه نمودند این اخبار با لوند دیو رسیده
راه نجات منحصر در استیمان و آمدن بدرگاه فلک نشان یافت نخست کس بدرگاه معلی فرستاده
بشهزاده پاک طینت نیکو سیرت یعنی نواب مستطاب علیه عالیه عمه مکرمه حضرت اعلی که رحمة للعالمین است
توسل جست که اگر از خدمت اشرف درخواست گناهان این گنهکار فرموده متقبل عفو تقصیرات مرگردند
از سر قدم ساخته بدرگاه عالم پناه می‌آیم حضرت اعلی ازین حال اطلاع یافته پیغام دادند که هرگاه الوند دیو
از روی اخلاص بدرگاه خلایق پناه آید بجان و مال و عرض و ناموس در امان خواهد بود الا دانسته باشد که تا
رفع شر او نشود انشاء الله تعالی حرکت از مازندران بهیچ طرف ممکن نیست الوند دیو از نوید عطوفت
و جان‌بخشی مستظهر گشته تکیه بر مروت شاهی نموده روی امید بدرگاه جهان پناه آورده خود را بعد و لب سرای
همایون انداخت و حضرت اعلی حسب الوعده او را نوازش نموده رقم عفو بر زلات او کشیدند منشور داد که
هوای سواد کوه حکومت آنجا از سر بدر کرده با فرزندان و اهل و عیال بعراق آمده مرفه الحال در ظلال دولت
ابد قرین بسر برده از بیم آفت و مس مخافت ایمن باشد مشار الیه ازین عاطفت و جان‌بخشی کلاه شادمانی
با سمان انداخته حیات چندروزه را غنیمت شمرده با فرزندان و متعلقان بعراق آمده متوطن دار الملک تبریز
رغبت نموده بدان طرف نقل نمود و خاطر اشرف از دغدغه طغیان او فراغت یافته چندروز بسیر و شکار مازندران
مشغولی فرمودند و هر کس را مظنه فتنه انگیزی و طغیان بود بعضی سیاست یافته بعضی را بعراق کوچانیدند مجملا
ساحت ملک مازندران جنت نشان که از نوادر املاک با حضرت اعلی اختصاص دارد بدستور جرجان از خس و
خاشاک ارباب طغیان پاک گردید و کل ممالک دار المرز و طبرستان و جرجان و مازندران و رستمدار و گیلانات و گسکر
و طوالش تا سرحد شیروان که در قرون ماضیه میانه چندین ملوک و حکام ذوی الاحتشام انقسام یافته بود
صافی گشته عرصه آن ولایت که همیشه از شورش و فساد و تنازع حکام چون زلف بتان برهم زده و پریشان بود بسلطنت

قاهره

۱۲۶

قاهره شاهی رشک دار الامان گشته خاطر غمزده زیردستان چون دلهای آرمیده مطمئنان یافت و رایات همایون
فال همعنان ظفر و اقبال از راه دامنه کوه دماوند که راهی است بغایت صعب و از غایت اشتهار محتاج بشرح
و بیان نیست و همانا مصداق این بیت افتاده ❁ فرازش چو قدرت بلند و نشیبش ❁ ز عجز تنگ‌تر مجید بن
مراتب ❁ و در آن وقت زیاده از یک نیزه برف داشت روانه عراق گشتند و لشکر ظفر اثر در آن راه تشویش
و تعب بسیار کشیدند چنانچه حضرت اعلی پیاده شده جلو اسب خود را خود بدست مبارک گرفته قریب یک
فرسنگ که برف را کوفته راه باریکی بهم رسیده بود و عبور از آن راه بجز یک یک میسر نبود پیاده رفتند و از آنجا
بسعادت و اقبال بقصبه دماوند رسیده از آنجا بدار السلطنه قزوین روانه شده مقر سلطنت ابد بنیان
از ورود موکب ظفر نشان نزاهت و خرمی از سر گرفت و خلایق استقبال موکب همایون نموده نقاره‌های
شادمانی بلندآوازه گشته صیت فتح خراسان و آیین جهانبانی و ملک‌ستانی شهریار گیتی‌ستان باطراف و
اکناف رسید و در آن خطه عشرت بنیان بمعموری خراب آباد دلبستگی کوشیده زینت‌افزای عالم شادمانی
و عساکر منصوره را بمساکن و اوطان رخصت داده از قزوین عنان عزیمت بصوب دار السلطنه اصفهان انعطاف
داده در ساعتی که نیرین را با کواکب سعدین مقارنه اتفاق افتاده از تربیع و مقابله بر کنار بودند باغ جهان آرای
نقش جهان از غبار سمندان جهان پیما بتازگی عطرسایی آغاز نهاد و زمستان را در کمال بهجت و سرور در آن
بلده جنت نشان بپایان رسانیدند **ذکر سوانح و قضایایی که در سفر خیر اثر خراسان باراده و تقدیر ملک‌نشان
سمت وقوع و درجه ظهور یافت** از سوانح این سال که در سفر خیر اثر خراسان بوقوع پیوست در دار السلطنه
هرات میرزا علی بیک کرامیلو را که در سلک یوزباشیان شاملو انتظام داشت برسم رسالت بجانب هندوستان
فرستاده مکتوب صداقت اسلوب محتوی بر حقیقت فتح خراسان و بیان محاربه با دین محمدخان بحضرت
پادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه مرقوم قلم عنبرین رقم منشیان عطارد نشان گردید و همچنین
محمدقلی بیک ایشیک آقاسی عربگرلو را برسالت روم تعیین فرموده مکتوب محبت نشان بسلطان محمدخان
بن سلطان مراد فرمانفرمای ممالک قیصری نوشته از فتوحاتی که روی نموده بود اعلام دادند از عواطف و الطاف
شاهانه که درین سفر خیر اثر نسبت بعموم رعایا و زیردستان عراق سمت ظهور یافت آنکه ناموازی یکصد هزار
تومان عراقی بشکرانه عطایای الهی که قرین حال خیر مآل گشته بود اکثر بتقیید همه‌ساله بر رعایا و عجزه تخفیف و تصدق

فرمودند اول تخفیف وجوه چوپان بیگی است که از شماره گوسفند بازیافت میشود و قریب بیست هزار تومان
عراقی هر ساله از آن وجه بحصول می‌پیوست چون از ابتدای فترت خراسان الی یومنا هذا اهل عراق
بمال و رجال امداد عساکر نصرت نشان در خراسان و هر طبقه مهمانان کرده تعب و تشویش بسیار کشیده
بودند حضرت اعلی در ازاء آن نیکو خدمتیها وجوه چوپان بیگی ایشان را تخفیف مقرر داشته تصدق
فرمودند که من بعد یکدینار بدین علت از احدی بازیافت نشود دیگری تخفیف دیناری پنج دینار عملکرد حکام
که بمرور ایام در عراق معمول شده بود که اصل مال نقدی را با مضافات تیولداری و داروغگی یکی را پنج
از رعایا میگرفتند چون خلاف قانون قدیم و دستور العمل زمان شاه جنت مکان بود بر طرف شده
مقرر گشت که همان اصل مال را با فروعات تابعه بدستور زمان شاه جنت مکان بازیافت نموده
رسم محدث که معمول ساخته بودند منظور ندارند و آن وجه زیاده از پنجاه شصت هزار تومان میشد
دیگری تخفیف مال و منال یکساله کل اصفهان بود که قریب بیست هزار تومان میشد در ازاء خدمات
و نیکو بندگیها که از اهل اصفهان بظهور آمده بود بارباب و رعایا بخشیدند والحق عطایای عظمی بود
که از کمال رافت و رعیت پروری و نهایت شفقت و مرحمت گستری بظهور آمد امید که ذات فرخنده صفات
این پادشاه والاجاه و تائید یافته درگاه اله از آفات و عاهات مصون بوده پرتو انوار معدلتش
بر مفارق عجزه و زیردستان تابنده و پاینده باد **سانحه دیگر** که در اثنای سفر روی داد گشته شدن
ولیخان میرزا ولد علیقلیخان نواده دورمش خان شاملوست که بین الاقران بشرف مصاهرت این
دودمان امتیاز داشت بدست صالح نام جوان تبریزی که از پیش خدمتان محفل بهشت آیین بود
اینمعنی بر عقلای روزگار پوشیده نیست که بر ذمت همت نمک پروران هر سلسله و براهین قاطعه
پاس حقوق ایادی و نعم ولینعمت یکی آنست که منتسبان آقای خود را که خواجه تاشان یکدیگرند فرزند
و یار و برادر دانسته در حفظ ناموس یکدیگر کوشند هرکدام بچشم خیانت بدیگری نگرد بمذهب ارباب غیرت
مستوجب زجر و عقوبتست و ولیخان میرزای مذکور از غایت جهل و عدم فطانت و شعور همانا یکدو مرتبه
بصالح مذکور اظهار محبت و مهربانی خاص نموده بود در اثنای سفر خراسان شبی که در حوالی جاجرم ولیخان میرزا
در مجلس بهشت آیین در حالت کیفیت باده و عدم شعور بیرون آمده صالح از عقب او رفته به تیغ تیز و شمشیر خونریز





او را از پای درآورد و همانساعت بازگشته بعرض اشرف رسانید در عالم غیرت چون پسندیده طبع اشرف
بود مورد تحسین گردید جسد او تا صبح در همان مکان افتاده برادر و ملازمانش را یارا نبود که بتدفین او
پردازند صبحی ملازمانش رخصت تدفین حاصل کردند قشون و لشکر او بحسین خان میرزا برادر کوچک او
نیز با برادر بهم داماد بود شفقت شد **سانحه دیگر** آنکه در اوایل این سال جماعت اوخلو نیغه ترکمان با محمد یار
خان ولد علیار خان ایمور که بعد از پدر بحکومت استراباد منصوب شده بود در مقام غدر و خلاف
درآمده بلطایف الحیل باو دست یافته در آغاز جوانی که هنوز بیست مرحله از مراحل زندگانی طی نکرده بود
نهال عمرش را بصرصر تیغ آبدار از پای درآوردند قلیچ بیگ برادر کوچک او پناه بسایه عز و جاه آورده
شرف بساطبوس دریافت و بدستور برادر مورد الطاف شاهانه گشته برتبه حکومت استراباد
سربلند شده اما چنانچه باید و شاید بلوازم حکومت نتوانست پرداخت و زیاده تمکین نیافت تا آنکه
رایات نصرت آیات از سفر خراسان عود نموده متوجه نظم و نسق استراباد گردیدند و طایفه اوخلو چنانچه
گذشت بجزای اعمال ناصواب رسیدند قلیچ خان حسب الامر اعلی کوچ و متعلقان پدر و برادر را برداشته
بعراق آمد سایر ریش سفیدان ایمور و سالور سیما نظر بیک مشهور بنظر کور و غیر ذلک بملازمت
حسین خان حاکم استراباد مامور گشته خانه کوچهای خود را بقلعه آوردند و در حینی که رایات جلال
در استراباد نزول اجلال داشت ذوالفقار خان برادر فرهاد خان بنوازش بیکران اختصاص یافته
بدستور سابق بحکومت آذربایجان منصوب گردیده رخصت رفتن یافت          چون جواد
نیکوخرام قلم در مضمار سخن گذاری بقدر الطاقه تک و تاز نموده سوانح این سال میمون فال را بر صحیفه بیان
نگاشت رجا واثق است که همت بلند دانشوران روزگار و مساعدت بخت بیدار همعنانی نماید که در عرصه
قضایای سال آینده بتکاپو درآمده آن مرحله را نیز برحسب آرزو طی نموده سست عنانی نکند والله ولی
التوفیق و منه الاستعانه **آغاز سال فرخ فال تنکوزئیل مطابق سنه ثمان و الف که سال سیزدهم**
**جلوس همایون شاهی ظل الهی است** باز نوروز میمنت فرجام ؛ فرخ آغاز گشت و خوش انجام ؛ از پری
نشاط خسرو عهد ؛ گسترانید فرش نزهت مهد ؛ گشت فیض بهار چون دل جام ؛ خرمی بخش خاطر ایام ؛
نوروز عالم افروز این سال مبارک فال روز یکشنبه بیست و سیم شهر شعبان المعظم اتفاق افتاد یعنی خاقان

خسرو انتساب آفتاب بر مسند بیت الشرف برآمده ساحت جهان را از طغیان لشکر غارتگر دی پرداخت
و بهمن بر بیتش نضارت و خرمی افزوده عالم را رشک گلزار رضوان ساخت خسرو گیتی ستان درباغ
جهان آرای نقش جهان که از شکوفه و ازهارش دماغ روزگار عنبرآگین بود بترتیب جشن عالی
فرمان داده امرا و مقربان و ارکان دولت قاهره و اهل صفاهان و طبقات انام که در بادیه سریر دار الامصیر
بوده اند دران باغ دلکش بر دور دریاچه باغ مجالس آسایش ترتیب داده چهار طاقها بفنون غریبه آراسته
چراغها بران تعبیه کردند ❧ زبسیاری شمع و نور چراغ ❧ دل دوستان فلک بود داغ ❧ چو عکس چراغان
نمودی در آب ❧ خجل گشتی از پرتوش آفتاب ❧ زعکس چراغان در آب روان ❧ نمود آتش و آب باهم قران
شهریار رزم جوی بزم آرای و کافه ملازمان رکاب فلک فرسای بل عموم برایا همه شب با بتان ماه
سیما چون شیرین و شکر حوران زیبا دران عشرت سرای شادمانی کشیده بادهای دوستکانی
و تا سه شبانروز بساط عشرت و شادکامی گسترده ابواب بهجت و خرمی بر روی خلایق گشوده
بود بعد از ملال از ان حال رای عالم آرای متوجه امور مملکت داری گشته دیگرباره جهت تجدید طواف
روضه مطهر حضرت امام ثامن ضامن و استحکام مهام خراسان و استطلاع احوال ما وراء النهر و اوزبکیه
داعیه سفر خیر اثر فرمودند و نیز مذکور شد که نور محمد خان بجهت آنکه اوزبکیه ناایمان که ملازم و نمک پرورد
قدیم اجداد او بودند در هنگام تسلط عبدالله خان با او بیوفایی کرده بعبدالمؤمن خان پیوستند و او را
از ملک موروث بیرون کردند درینولا که بیامن اقبال شاهی و امداد ملازمان موکب پادشاهی بمملکت
موروث استیلا یافته آن طبقه را اعتبار نکرده و آن مردم از اطوار و آیین قزلباشی مشاهده نموده
با او در مقام غدر و نفاق آمده معاونت نور محمد خان و استحکام مهام او نیز که فی الحقیقه نصب کرده نواب
همایون بود محرک آن داعیه گشته امضاء این عزیمت برای ثاقب صایب نمود بعد از انقضای ایام بهار
که محصولات بحصاد رسیده بود عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف داشته سوای جمعی که همیشه
ملازم رکاب اشرف اند دیگری از امرا و عساکر ممالک را احضار نفرمودند و در مبادی این سفر خیر اثر
ایلچی از جانب پیر محمد خان و امرا بخارا باتفاق ملازم نور محمد خان بپایه سریر دار الامارد مکتوب صداقت
اسلوب و عرایض اخلاص آوردند خلاصه مضمون بعد از رسم تحیت و ثنای مخلصانه آنکه فرزند اغر محمد ابراهیم

از نبایر



از نبایر پادشاه مرحوم جانی بیگ خان و بنی اعمام عبدالله خان و این مخلص دولتخواه است در باغباد گرفتار ملازمان
اشرف گشته بود درینولا چنین مسموع شد که با او بمقتضای مروت جبلی که از اجداد معصومین میراث دارند
عمل نموده منظور نظر شفقت گردانیده اند چون نوبت سلطنت این ولایت حسب الارث بمخلص رسیده
و او این محب را بمنزله فرزند است اگر عنایت شهریاری اطلاق رخصت این دیار دهند غایت مرحمت و
مخلص نوازی است اما امرا بخارا به نور محمد خان درین باب متوسل گشته پیغام نموده بودند که بالضروره
بسلطنت پیر محمد خان راضی شده ایم اگرچه او از دودمان سلطنت و بحسب ارث شایسته پادشاهی است
اما مرد درویشی است که کنج فراغت و قناعت را بر مشاغل سلطنت و تردداتی که لازمه مملکت داری است
راجح میداند و بدین سبب خللها در امور ملک و دولت پدید آمده باقی سلطان بر ولایت سمرقند استیلا
یافته کوس مخالفت میزند و در بلخ طرحی دیگر افکنده اند و اکنون سلطنت ما وراء النهر و قایم مقام پادشاهی
که اختیار کرده ایم بحسب ارث و استحقاق شایسته تر از محمد ابراهیم سلطان نیست ملتمس آنست که بآنحضرت
وسیله شده از خدمت حضرت همایون اعلی شاهی ظل الهی استدعا نمایند که او را رخصت این دیار دهند
و مردم این ولایت را رهین منت خود کرده اند که در مدت عمر با منسوبان درگاه شاهی برادرانه و مخلصانه
سلوک نماید و من بعد میانه طبقه اوزبکیه و قزلباش طریقه اتحاد و دوستی مرعی باشد چون از بدو حال
که محمد ابراهیم سلطان را از باغباد بخدمت اشرف آوردند مکنون خاطر اشرف شده بود که او را بر مسند
سلطنت ما وراء النهر متمکن سازند و این مسئول درجه قبول یافته قرار یافت که از مشهد مقدس یکی از امرا
عظام را همراه او نموده نزد نور محمد خان بمرو فرستند که اگر امرا بخارا در قول خود صادق و راسخ باشند
باستقبال او بمرو و چهارجو آیند و نور محمد خان از ایشان عهد و میثاق گرفته خاطر از غدر و نفاق جمع نموده
او را روانه نماید اما چون رایات نصرت آیات بخطه سمنان رسید کسان از جانب نور محمد خان رسیده
اخبار ما وراء النهر عرض کردند که میانه پیر محمد خان و باقی سلطان محاربه واقع شده پیر محمد خان بدست باقی سلطان
بقتل رسیده اکثر امرا کشته شده غوغای نظری که موسس مراتب امور دولت پیر محمد خان بود از معرکه بیرون آمده
بمرو آمده است و باقی سلطان بر بلده بخارا استیلا یافته اوزبکیه طوعا او کرها قدم در وادی متابعت او
نهاده اند و تمامت مملکت ما وراء النهر را بحیطه ضبط در آورده بعد از استماع این خبر حضرت اعلی مقرر فرمودند که

نود محمد خان خدای نظر بی را بدرگاه جهان پناه فرستند که از نفر براو برکماهی حالات اوزبکیه اطلاع تمام
حاصل شود و در باب محمد ابراهیم سلطان بدانچه مصلحت وقت باشد عمل رود و اکنون بنا بر ارتباط
سخن برخی از وقایع ماوراءالنهر و بیان احوال باقی سلطان که بچه کیفیت بر مسند سلطنت عروج نمود
نگاشته کلک وقایع نگار نمودن اولی نمود

## ذکر وقایع ماوراءالنهر و بیان احوال باقی سلطان و ارتفاع لوای دولت او

سابقاً نگاشته کلک سخن پرداز گردید که بعد از قتل عبدالمومن خان امرا و اعیان اوزبکیه
بخارا پیر محمد خان را که از اقربای عبدالله خان و سلطان زادهای دودمان جانی بیک بود پادشاه
کردند چون خبر قتل عبدالمومن خان در بلاد ترکستان اشتهار یافت توکل خان قزاق ماوراءالنهر را
از پادشاه صاحب وجود خالی یافته لشکر بیحد و مر از قبایل ترکستان و اوزبکان صحرانشین سنجکان
جمع آورده بعزم تسخیر آن بلاد روی توجه بدان صوب نهاد اکثر مردم آن ولایت مقاومت با آن لشکر انبوه
و حشر کوه شکوه در حیز قوت و قدرت خود نیافته طوعاً او کرهاً مطیع و منقاد گشتند و توکل خان الکاء
ترکستان و ماوراءالنهر سیما اخسی و اندجان و تاشکند و سمرقند و میان کال متصرف را اورده ابراهیم
سلطان برادر خود را با پنج هزار کس در سمرقند گذاشته خود با هفتاد هشتاد هزار کس روی به تسخیر
بخارا آورد چون در آن وقت زیاده از ده پانزده هزار کس در بخارا نبود پیر محمد خان و امرای بخارا اصلاح در
بیرون آمدن و جنگ صف ندیده برج و باره شهر را استحکام داده همت بدفع آن سپاه گران مقصور
گردانیدند و توکلخان آن شهر عظیم را محاصره کرد و چون لشکرش پراکنده شده بردور شهر محیط گشتند
مبارزان بخارا هر روز از یک دروازه بیرون تاخته آتش محاربه می افروختند و خرمن عمر جمعی را بشعله
تیغ میسوختند یازده روز بین الفریقین نیران محاربه و مقاتله اشتعال داشت روز دوازدهم عموم لشکر بخارا
و ارباب جلادت و بهادران بهیئت اجتماعی بیرون آمده از طلوع آفتاب تا غروب میانه هر دو گروه محاربه
عظیم وقوع یافت و در این روز بخاراییان آثار غلبه بظهور آورده شکست بر لشکر قزاق افتاد توکلخان از
مقام خود حرکت کرده منهزم باردوی خود آمد و اکثر لشکریانش متفرق و پراکنده شده روی بصوب فرار آوردند
و چون شب میان درآمد مردم بخارا مظفر و منصور بازگشته بشهر آمدند و نقارهای شادمانی بنوازش درآوردند
و توکلخان خایف و هراسان گشته مجال توقف نیافت و آتش بسیار در اردوی خود افروخته در ظلمت لیل روی

بصوب



بصوب مراجعت آوردند که نخجگان لشکر بسمرقند رسیده ابراهیم سلطان را از حقیقت حال و بازگشتن خان آگاه گردانیدند
ابراهیم سلطان از شنیدن این خبر وحشت اثر خاطر گشته کس بخدمت برادر فرستاد که عار عظیم باشد که لشکر افزون
از چند و چون که در رکاب عالی بودند از فوج قلیل بخارا شکست یافته بصوب هزیمت شتابند و اگر خان
منهزم بسمرقند آید ممکن که سمرقندیان ابواب خلاف گشوده در موافقت بر روی ما بندند صلاح دولت آنست
که خان بازگردد و من نیز با این لشکر برکاب عالی ملحق گردم توکل خان بصوابدید برادر عمل نموده عطف عنان نمود
و ابراهیم سلطان باو پیوسته دیگرباره آماده جنگ و پیکار گشتند پیر محمد خان و اتباع او بعد از فرار توکلخان
بعزم تعاقب او و استرداد عالی که بقبض متغلبه درآمده بود از بخارا بیرون آمدند و از اطراف و جوانب ماوراءالنهر
خلقی کثیر باتشان پیوسته همت بدفع لشکر بیگانه مقصور گردانیدند و در اردون شقل میانکال مخالفان
رسیده بین الفریقین آتش محاربه اشتعال یافت در اثنای این حال باقی سلطان برادر دین محمد خان
که از معرکه پل سالار از صدمات لشکر نصرت شعار قزلباش فرار نموده بود بخدمت پیر محمد خان رسید
شرح آمدن او آنست که چون دین محمد خان بنوعی که سبق ذکر یافت در معرکه پل سالار شکست یافته زخمدار از
معرکه بیرون رفت در راه عنان بصوب عالم فنا تافت باقی سلطان برادرش با معدودی از جنگگاه بیرون
رفته باندخود رسید و از معبر کرکی گذشته به بخارا آمد چون پیر محمد خان از بخارا بتعاقب توکلخان متوجه
گشته بود اهل بخارا بی رخصت او باقی سلطان را بشهر راه ندادند او لاعلاج از مزار خواجه بهاءالدین گذشته
متوجه اردوی پیر محمد خان شد و در اردون شقل بموکب او پیوسته بوسیله امرا شرف ملاقات دریافت
و بقاعده و آداب سلاطین چنگیزیه بادکورنش نمود امرای پیر محمد خانی آمدن او را مغتنم داشته بوجود او
استبشار نمودند و مقدم او را معزز و گرامی داشته تقویت او کرده بمحاربه مخالفان نامزد کردند باقی سلطان
با مردم توکلخان محاربات کرده در اکثر معارک بظفر و نصرت اختصاص یافت و عبدالواسع بی که از امرای معتبر
عبدالله خانی و شریک قتل عبدالمومن خان بود و بآن وسیله کفران نعمت ورزیده بخدمت توکل خان رفته
او را به تسخیر ماوراءالنهر ترغیب و تحریک نموده بدست باقی سلطان بقتل رسید و قریب یکماه که میانه این
دو گروه آتش حرب و پیکار اشتعال داشت باقی سلطان بهواخواهی پیر محمد خان آثار جلادت و یکجهتی
بظهور می آورد تا آنکه توکلخان از محاربه بستوه آمده شبیخونی عظیم بر لشکر پیر محمد خان زد و از طرفین تیر

مردم پیر محمد خان تیغ مخالفت بر روی کشیده بازوی جلادت گشادند و حربی صعب میانه ایشان اتفاق
افتاد اگرچه سید محمد سلطان قوم پیر محمد خان و محمد باقی اتالیق دیوان بیگی دران شبخون بدست
لشکریان توکل بقتل رسیدند اما توکل نیز زخمی شده کاری نساخت و عنان عزیمت بصوب مراجعت
تافته بتاشکند رفت و در انجا بیماری عارض ذات او گشته بعالم بقا پیوست پیر محمد خان در ازای
نیکو خدمتهای باقی سلطان بمصلحت نیک اندیشان زمام ایالت سمرقند را در قبضه اقتدار او نهاده
روانه آن صوب گردانیده خود ببخارا بازگشت باقی سلطان کامیاب کامران بسمرقند رسیده قزاقان
که از تسلط لشکر بیگانه بتنگ آمده بودند مقدم او را غنیمت شمرده جهت حفظ حال و صیانت مال
بقدم شوق باستقبال او استعجال نمودند و دست در فتراک دولت او آویختند و باستصواب
مشایخ نقشبندیه میانه او و طایفه قزاق که در تاشکند بودند صلح گونه واقع شده مشروط بر آنکه لشکر
سمرقند متعرض تاشکند نگردد القصه باقی سلطان در کمال اقتدار بر مسند حکومت ولایت سمرقند تکیه زده
خطبه و سکه بنام پیر محمد خان آرایش یافت و حواشی مملکت را بحیطه ضبط در آورد و دران سال آثار اطاعت
و انقیاد از و بظهور می آمد رفته رفته از باده نخوت و غرور سرمست گشته بدمستی آغاز نهاده چون خود را
در امر سلطنت و فرمانروائی از پیر محمد خان شایسته تر میدید و بی مانع و منازعی مثل سمرقند مملکتی وسیع
در تحت تصرف قرار گرفته عرصه ولایت را از صاحب وجودی خالی میدید هوای سلطنت و پادشاهی در
سرش افتاده بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافت و دست به بذل و عطا گشوده حاصل ولایت را
بانعام متجنده و لشکریان مبذول کرده انبوه از طوایف اوزبکیه بر سر او مجتمع شده جمعیتی عظیم دست داد
و رحمن قلی سلطان و عباس سلطان اعمام باقی سلطان و ترسون محمد سلطان برادرش و سایر اقربا
و اعیان بسمرقند آمده پای در دایره اطاعتش نهادند و روز بروز لوای دولتش ارتفاع می یافت و بلقب
خانی مخاطب گشته از مردم او دست درازی بحواشی مملکت واقع میشد امرا و ارکان دولت پیر محمد خانی
بعد از آنکه دو سه مرتبه ازین زیاده روی و حرکات ناملایم منع کردند ممنوع نشد در مقام تادیب و گوشمال
در آمده لشکر عظیم جمع کرده قصد سمرقند نمودند باقی سلطان که بعد ازین بباقی خان تعبیر خواهد یافت از جمعیت
خبر یافته صلاح در ملایمت و فروتنی دیده کسان چرب زبان فرستاده بتمهید بساط معذرت پرداخت و چون





تا غایت تغییر سکه نکرده بود انرا دلیل اطاعت و انقیاد ساخته قرار داد که من بعد پای در دامن ادب پیچیده
بولایت سمرقند که باو تفویض یافته قناعت نماید امراء بخارا نیز تن بمصالحه داده بین الجانبین کرک آشتی واقع شد
و روزی چند شعله نزاع فرو نشست اما از اطوار باقیخان آثار خلاف ظاهر و باهر بود و حکام و مشاهیر که
در خفیه با اعیان اوزبکیه فرستاده بمتابعت خود دلالت نموده بود ظاهر گشته بر عقلای دولت پیر محمد
خان ظاهر گشت که باقیخان بهیچوجه سر بخط اطاعت در نمی آورد و چون خیال سلطنت و پادشاهی در دماغ او
جای گرفته بود و حاصل سمرقند وفا بعلوفه و مرسومات آن جمع نمیکرد در نیمرتبه پرده از روی کار برداشته
عزم مخالفت جزم کرد و باراده تسخیر ولایت میانکال با لشکر موفور از سمرقند بیرون آمده تخت قلعه دبوسی
میانکال را محاصره نمود شاه کوچک دورمن حاکم میانکال از قلعه بیرون آمده نزد باقیخان رفته اطاعت
کرد بدین جهت بقلعه دبوسی دست یافته متصرف در آورد و محمد شریف سلطان قوم پیر محمد خانرا که دران
قلعه بود بقتل آورده علم تسلط و اقتدار بر افراخته از حواشی مملکت آنچه توانست بضبط در آورد و پیر محمد خان
در بخارا ازین اخبار موحش بی آرام گشته عساکر و اتباع خود را جمع آورده کمر همت بدفع و استیصال او بست
و کس به بلخ نزد عبد الامین خان و امرا انجا فرستاده ایشانرا از طغیان باقیخان خبر داده استمداد نمودند
اتالیقان و ریش سفیدان بلخ چون تسلط و اقتدار باقیخانرا موجب انکسار دولت خود میدانستند و
سلطنت او را کاره بودند بعد از مشاوره و کنگاش خاطر بمعاونت قرار داده قریب ده هزار سوار و پیاده
بسرکردگی شاه خواجه نقیب که از سادات عالی درجات آن ولایت است و دیگر سرداران معتمد آماده ساخته
روانه نمودند و پیر محمد خان بعد از جمعیت عساکر قریب چهل هزار کس بلکه زیاده بودند باستظهار تمام بر سر
سمرقند لشکر کشیده چون قریب بان بلده رسیدند باقیخان بدستور در مقام اعتذار و فروتنی در آمده
هرچند خواست بلطایف الحیل و چاپلوسی آن حادثه را دفع نماید مفید نیفتاد پیر محمد خان و ارکان دولت او
باقیخانرا در قول خود کاذب یافته اعتماد بعهد و شرط او ننموده در تنبیه و تادیب او راسخ بودند باقیخان از
مصالحه مایوس گشته چون قوت و قدرت جنگ صحرا در خود ندیده ناچار به ترتیب اسباب حصارداری و استحکام
برج و باره پرداخته عساکر بلخ و بخارا بظاهر سمرقند رسیده در اطراف و جوانب حصار فرود آمده مستعد محاربه
و پیکار گشتند مردم بلخ اگرچه بمعاونت پیر محمد خان آمده بودند اما امرای ایشان از مردم بخارا فی الجمله اندیشمند بوده

بالشکر نمی آمیختند و بهیئت اجتماعی در طرفی علیحده فرود آمدند و مردم سمرقند از دروازه بیرون آمده نسبت بقلعه
داده دست پاکی قتال بردند و آنروز بین الجانبین محاربات عظیم واقع شد روز دیگر باقیخان فوجی
گزیده از لشکریان خود را از دروازه بخارا مشهور بدرب بیرون فرستاده در مقابل لشکر بلخ صف قتال
آراستند و جبقلشهای مردانه کردند پیرمحمد خان صف سپاه آراسته اکثر لشکریان او بمدافعه سمرقندیان
بطرف دروازه بخارا رفتند درین روز دوستم ارغون که از کبار امرای عبدالله خانی حرام نمکی کرده از
پیرمحمد خان روگردان شده بباقی خان پیوست و موجب قوت و قدرت باقیخان گشته مردم او
در محاربه پای ثبات و قرار استوار داشته آثار غلبه ظاهر ساختند و داد جلادت و مردانگی دادند
لشکر بخارا و عموم لشکر بلخ بمعاونت یکدیگر رسیده بمحاربه مشغول گشتند در رفته رفته اکثر لشکر بعزم
استیصال معاندان از قول پیرمحمد خان بیرون رفته بمحاربه شتافتند و از طریق حزم و احتیاط غافل
افتادند درین اثنا باقیخان با خلاصه لشکریان که با خود داشت رحمن قلی سلطان عم خود را جرخچی کرده
خود با بعضی از فدویان دلیر جان نثار که بقولی یکهزار کس و بقولی پانصد کس بیش نبودند از دروازه
شمال بیرون آمده مانند برق لامع متوجه قول پیرمحمد خان شد چون از فرار نمودن دوستم ارغون
وهنی عظیم بلشکر پیرمحمد خان راه یافته در حمله اول که رحمن قلی سلطان آورد لشکر قول بهم برآمده طاقت
مدافعه نیافتند شکست بر ایشان افتاده پراکنده شدند مجهولی از احاد سپاه بپیرمحمد خان رسیده ناشناخته
او را زخمی زد و بعد از آن شناخته گرفته نزد باقیخان آوردند و همان لحظه بقتلش پرداختند و خبر کشته شدن
پیرمحمد خان و فرار لشکریان قول بمعرکه رزم رسیده عموم لشکر شکسته و پریشان حال دست از اموال و
اسباب ظاهری باز داشته راه انهزام پیمودند مردم بلخ از لشکر بخارا جدا شده زیاده فتوری بحال
ایشان راه نیافت و بهیئت اجتماعی از معرکه برکنار آمده بقرشی آمدند و محمد سلیم سلطان ولد پیرمحمد خان را
که کودک خورد سال بود و در قرشی بسر می برد برداشته روی توجه ببلخ آوردند و باقی خان مظفر و منصور
با لشکر موفور بی لبث و درنگ روی بصوب بخارا نهاد بعضی از امراء بخارا که جان از معرکه بسلامت بیرون
آورده بودند خصوصا خدای نظر بی که از معتبران الطایفه بود به بخارا رسید چون پادشاهی نداشتند
و سرانجام قلعه داری در خود ندیدند در همان شب بی سر و سامان از شهر بیرون آمدند خدای نظر از معبر

چهار جو گذشته بمرو نزد نور محمد خان آمد و باقیخان روز سیم بدار السلطنه بخارا رسیده اشراف و اعیان مراسم
استقبال و استعجال نموده آداب کورنش و تهنیت بظهور آوردند و خدمتش بعظمت و کامرانی قدم در بلده
بخارا نهاده در تختگاه عبدالله خان بر سریر جهانبانی جلوس کرد و طوایف اوزبکیه پای در دایره
متابعتش نهادند و از مردم پیرمحمد خان هر کس بدست افتاد جمعی را که مظنه خلاف داشت بخصوص کوکلتاش
و برادرش و دوست جهره آقاسی و غیر ذلک را بقتل آورد اما با سایر مردم برفق و مدارا سلوک کرده
اساس و سخط خود ایمن ساخت و در روس منابر وجوه دنانیر باسم و لقب او زینت یافت سلاطین
اطراف از تاشکند و ترکستان و بلخ و حصار شادمان و بدخشان ایلچیان فرستاده او را تهنیت
و مبارکباد گفتند و آوازه اقتدار و جهانبانی او باطراف و اکناف رسید الحق باقیخان جوان دلیر مردانه
بود و در امور سلطنت و پادشاهی عزمی جست و رای درست داشت که بیاوری بخت و حسن تدبیر
و مردانگی از درجه نوکری و یکه سواری بمرتبه بلند سلطنت و فرمانروایی عروج نموده بالاخره بر ولایت
بلخ و بدخشان و حصار نیز استیلا یافته اعلام دولتش سر بقبه خور افراخته و ماهچه توق بر فرق عرش
در لمعان آمده ساحت ممالک را روشن ساخت چنانچه پرتوی از آن بدستیاری خامه بدایع بیان
روشن زبان که شمع افروغ بخش انجمن سخن سرایی است بر ساحت ضمیر مطالعه کنندگان کلام تابنده
خواهد تافت **ذکر توجه موکب همایون بصوب مشهد مقدس معلی و آنچه در آن اوان دست داد** رقم
کلک سعادت سلک شده بود که در حین سفر خراسان در خطه سمنان اخبار ماوراء النهر و استیلای باقیخان
چنانچه نگاشته کلک بیان گردید رسید و فرستادن محمد ابراهیم سلطان بدبخت بتعویق افتاد و از آنجا
کوچ واقع شده از راه کالپوش مخیم سرادقات جلال گشت مزاج وهاج اشرف از جاده اعتدال منحرف گشته
تب محرق عارض ذات همایون گشت و بیماری امتداد یافته قریب یکماه صاحب فراش بودند و اطبای
مسیحادم بمعالجه پرداخته در مداوا مساعی جمیله بظهور آوردند و اهل اردو از وضیع و شریف نذور و صدقات
بمستحقان رسانیده هر کس بچیزی که بیشتر تعلق داشت از تصدق فرق همایون میکرد تا آنکه لطف الهی
شامل حال عالمیان گشته از شفاخانه و ما هو شفاء و رحمة للعالمین شفای عاجل کرامت گشته
ذات اشرف روی بصحت نهاد و زمانه لوای شادمانی افراخته ابواب بهجت و خرمی بر روی خلایق گشود

ایام نقاهت را نیز در آن منزل گذرانیده بعد از صحت تمام کوچ فرموده از راه شغان و جوریده با سفراین تشریف
برده بیست روز در انجا توقف فرموده حسب الصلاح اطبا تنقیه فرمودند از سوانح ایام بیماری آمدن
خدای نظر بی ست که از مرو در موضع حاسس باردوی معلی رسیده چند روز بجهت عارضه ذات
مقدس بشرف سجده مشرف نشد بعد از صحت مزاج مبارک بسعادت بساط بوسی مشرف گشته حقایق
حالات ماوراء النهر چنانچه مرقوم خامه بلاغت نشان گشت عرض نمود حضرت اعلی تحقیق حالات بلخ
ازو فرمودند از تقریر اوزبکان چنین معلوم شد که عبد الامین خان که به پسری عباد الله سلطان
موسوم گشته بسعی زوجه عباد الله سلطان بسلطنت بلخ رسیده مجهولیست که آن مخدره غلطی دست آویز
خود ساخته و در انملاک لوای اقتدار افراخته و این گفتگوی در میان اوزبکیه هست غایتش بغیر مهره
تصدیق این حکایت کرده اند بر رای عالم آرای همایون که مرآت حقایق اشیا و آئینه گیتی نمای است واضح
که چون اوزبکیه بلخ در صحت نسب عبد الامین شبهه دارند و فی الحقیقه ملکه انملاک امروز زوجه عباد الله
سلطانست و محمد ابراهیم سلطان برادر زاده اوست اگر او را بجانب بلخ فرستیم تخیل که همگی بجانب او
میل نمایند و مهم او در بلخ مشیت پذیرفته از انجا باستعداد تمام کمر همت به تسخیر ماوراء النهر بندد و مطلب
بحصول پیوندد و اگر احیانا مخدره مذکوره جانب برادر زاده فرو گذارد و نخواهد که خلل در بنیان قصر دولت
عبد الامین خان شود ممکنست که با یکدیگر اتفاق نموده لشکر بماوراء النهر کشند و مملکت موروثی را از
تسلط بیگانگان خالی نمایند خدای نظر بی این رای را مستحسن شمرده از اتفاقات حسنه در خلال این حال
از جانب بلخ نیز ایلچیان بپایه سریر خلافت نشان رسیده از جانب بانوی عظمی و امرا و ریش سفیدان
بلخ عرایض آوردند و چنین ظاهر گشت که در تیوقف که با ایشان بر ماوراء النهر استیلا یافته ایشان نیز خائف
گشته اند و بدرگاه جهان پناه شاهی توسل جسته استدعای اطلاق محمد ابراهیم سلطان نیز نموده بودند
از وصول این اخبار آن داعیه در ضمیر انور رسوخ یافته او را بسمت فرزندی موسوم و بلقب ارجمند خانی معزز
و گرامی گردانیده بخدای نظر بی سپردند و او را اتالیق و دیوان بیگی کردند و قرار فرستادن او به بلخ دادند
و بعبد الامین خان مکتوب عطوفت آمیز قلمی فرموده بمصلحت وقت رعایت جانب ظاهر کرده او را نیز فرزند
خطاب کردند خلاصه مضمون عنایت نامه نامی آنکه مملکت ماوراء النهر یورت قدیم و مسکن موروثی اولاد پادشاه

مرحوم



مرحوم جانی بیک خانست و حالا از اولاد نامدار او محمد ابراهیم مانده هر دو ما را بمنزله فرزند اغرند و چون
خاندان قدسی نشان ما از دودمان ولایت و کرامت و محمد ابراهیم خان بحسب تقدیر ایزدی این
دودمان واقع شده و آن والا نژاد نیز شرف ثواب کامیاب همایون ما طریقه اخلاص و آشنایی مرعی
داشته باین دودمان متوسل است ما نیز بمحض حصول نیکنامی زنگ کلفت و معادات سابقه را از آیینه
خاطر زدوده همت باحیای خانواده ایشان مصروف داشتیم و در امداد و همراهی توجه مبذول
داشته خود را معاف نمیداریم و مطلب دیگر سوای حصول نیکنامی نیست غیرت و مردانگی مقتضی آنست
که برادرانه با یکدیگر اتفاق نموده همت بتصرف ملک موروث مصروف دارند و دست تغلب بیگانگان از
که بمملکت مستولی شده اند از یورت و مسکن آباء و اجداد کوتاه سازند و احکام و مناشیر مطاع
نیز بامرا و معتبران اوزبکیه بلخ صادر شد که نمک پروردگی چندین ساله این سلسله را منظور داشته در راه ولی نعمت
زادها جانسپاری نمایند و بیگانه را بر ایشان اختیار نکنند که در میانه عالمیان به بیوفایی و کفران
نعمت منسوب نگردند و محمد ابراهیم خان از خدمت اشرف نشان همایون در باب تفویض سلطنت
کل ماوراء النهر و ترکستان باسم خود التماس نمود ملتمس او مبذول افتاده راقم حروف حسب الامر اعلی
بدیباچه مناسب در قلم آورده بمهر مهر آثار مزین ساخته تسلیم او نمودند و در اسفراین رخصت یافته بود که خان
حاکم مشهد مقدس با قشون و لشکر خود همراه او مامور گشت لیکن بعد از رفتن ایشان بالهام آسمانی
بخاطر اشرف خطور نمود که اگر از مردم بلخ استمزاج نموده عقیده آن مردم درباره او فی الجمله سمت ظهور یابد و
آمد شد تکرار یافته بر کماهی حالات اطلاع تمام حاصل شود خاطر از کید و غدر اوزبکیه جمع گشته در هنگامی
که رایات جلال در دار السلطنه هرات که به بلخ اقرب است نزول اجلال داشته باشد او را باستعداد تمام روانه
نماییم همانا بصواب اقرب خواهد بود چون حزم و احتیاط مقتضی آن بود باین رای صایب عمل نموده
او را در مشهد مقدس توقیف فرمودند روح الله بیک ب ا ول صحبت ذو القدر را با مکاتیب و
احکام مطاع همراه ایلچیان بلخ بدانصوب فرستادند و از اسفراین متوجه مشهد مقدس گشته بشرف
طواف مرقد منور حضرت امام الجن والانس مشرف شدند و زمستان را در آن بقعه شریفه بپایان رسانیده
در ایام و لیالی متبرکه بلوازم دعا و زیارت پرداخته همواره بخدمت خادم باشیگری که در آن روضه مقدس

بذات اقدس همایون اختصاص دارد مشغول می‌فرمودند که نسیم عنبر شمیم بهار در وزیدن آمدن دماغ روزگار را
معطر ساخت آغاز سال خجسته مآل ایجعان ئیل مطابق سنه تسع و الف که سال چهاردهم جلوس سعادت
مانوس همیون شاهی است نوروز عالم آرای این سال میمنت مآل در روز چهارشنبه پنجم شهر رمضان
المبارک اتفاق افتاد یعنی سلطان سیارگان که فیض بخش عالمیانست با شکوه اقبال بر سریر شرف
برآمده لوای بلندنامی برافراخت و نسیم اردی بهشتی از شمیم گلهای بهار عطرسانی آغاز نهاده دماغ
روزگار را معطر ساخت شاهدان بهار دلگشا با هزار زیب و بها از حجله شاخ چهره نما گشته سرور افزای
خاطر عالمیان گردیدند شوخ چشمان ریاحین که از دست برد لشکر غارتگر دی در نهانخانه خاک سر بجیب اختفا
برده پای در دامن خمول پیچیده بودند سر بجلوه گری درآورده شوخی آغاز نهادند باز نوروز گشت
مهرآیین که صحن چمن چو خلد برین شد نسیم بهار عنبربیز در دماغ جهان نشاط انگیز از نسیم بهار د
فیض صبوح هر دمی جان دمد بقالب روح بمشام جهان ز لطف بهار میرسد بوی ذوق و نکهت یار حضرت
اعلی در مشهد مقدس کامیاب دولت بوده لوای شادمانی برافراخته و در ساحت میدان آن بلده ارم
نشان بچوگان بازی و قبق اندازی نشاط افزای خاطر انور بودند بعد از سرور و نشاط ایام نوروز
عنان عزیمت بصوب دارالسلطنه هرات معطوف داشتند و بفیروزی و اقبال بدان خطه جنت مثال
رسیده در باغ شهر نزول فرمودند حسین خان شاملو حاکم آنجا با اهالی و اعیان رسم استقبال بجای آورده
بخدمات لایقه قیام نمودند و مثال علی بطلب حاجی محمد خان والی خوارزم و نور محمد خان والی مرو شاهجان
شرف اصدار یافته مصحوب ملازمان رکاب اشرف فرستادند که در باب مهمات ماوراءالنهر با ایشان
مشورت نموده بدانچه صلاح دولت باشد عمل رود حاجی محمد خان امتثال فرمان نموده از خوارزم بیرون آمده
روانه بود که در راه بیماری عارض گشته چند مرحله در محفه آمد و آخرالامر ضعف قوت گرفته نتوانست آمد
و بتمهید معذرت بی اختیار قیام نموده بندگان حضرت اعلی تیر عذر پذیر گشتند اما نور محمد خان بمعاذیر
ناموجه تمسک جسته از آمدن تقاعد نمود **از سوانح** در دارالسلطنه هرات آنکه روح الله بیک که ببلخ فرستاده
شده بود از بلخ بازگشته عرض کرد که بعضی از مردم بلخ خواهان محمد ابراهیم خان اند و بعضی دیگر بملاحظه خاطر
عبدالامین خان که بالفعل حاکم علی الاطلاق ایشانست راضی بفرستادن او نمیکردند که مبادا از آمدن او بعضی





بدولت عبدالامین خان رسد بعد از آنکه مکرر مجالس کنکاش انعقاد یافت از حضرت اعلی شاهی ظل الهی
اندیشه نموده باین راه راضی شدند مشروط بر آنکه عبدالامین خان برادر بزرگتر دانسته پیش او کورنش نماید
و منقاد امر و نهی او باشد و در ممالکی که در تصرفست آنچه عبدالامین خان برو مسلم دارد بحکم برلیغ متصرف بود
تا فتح ماوراءالنهر بهمان قناعت نماید که بعد از آنکه بتوفیق الله تعالی ماوراءالنهر بتصرف درآید یک کدام در بخارا
و یکی در بلخ متمکن گردند و از جانب او محمد ابراهیم خان نشان استمالت نوشته برادر اغر خطاب کرده
بودند هر چند این معنی مرضی خاطر اشرف نبود اما بمصلحت وقت مضایقه نفرموده گفته که **بیت** دولت
همه ز اتفاق خیزد بی دولتی از نفاق خیزد چون اعتماد تمام برای صایب و حسن تدبیر خدای نظربی بود
گوش هوش محمد ابراهیم خان از ابدرر نصایح گرانبار گردانیده شعارشان بلیغ نمودند که از رضا و صلاح
خدای نظربی در نگذرد و بمصلحت وقت با عبدالامین خان ملایمت و اظهار محبت نموده بمقتضای عقل و
دانش عمل نماید و اسباب و یراق پادشاهانه مرحمت فرموده بوداق خان حاکم مشهد مقدس معلی
و ابن حسین خان فیروزجنگ را همراه کرده روانه نمودند و امام قلی بیک باکیزه ترکمان را به بلخ نزد
عبدالامین خان و علمای اوزبکیه فرستاده مناشیر عطوفت ارسال داشته سخنان حقیقت بنیان از باب
وفاق و اتفاق قلمی فرمودند که در تسخیر ملک موروث ساعی گشته اگر بکومک قزلباش احتیاج داشته باشند
اعلام نمایند که فرستاده شود و محمد ابراهیم خان در ساعت سعد از خدمت اشرف جدا شده با جنود
قزلباش و خدای نظربی روانه شده باکیزه امام قلی را پیشتر بشهر فرستادند که مژده آمدن او بمسامع رسانند
مردم را باستقبال او ترغیب نماید و مشارالیه ببلخ رفته ادای رسالت نمود اما عقلای بلخ بملاحظه خاطر
عبدالامین خان که بالفعل بر مسند سلطنت تمکین دارد اظهار خواهش نمیتوانستند نمود و بی رخصت او
جرأت استقبال نمیکردند بالاخره بصلاح و صوابدید سنر غلمی بعضی از ریش سفیدان صلاح اندیش
رخصت یافته باستقبال او رفتند و در حدود میمنه فیما بین ملاقات روی نمود و در هر باب گفت و شنید
بسیار واقع شده انجاغات از اطوار محمد ابراهیم خان دانستند که او سر به پیر محمد ولی النبی فرود نخواهد آورد
بعضی که از عبدالامین خان تربیت یافته هوای دولتخواهی او در سر داشتند اظهار خلاف نموده از آنجا بازگشته
بشهر رفتند و بعضی دیگر گفتند که آمدن لشکر قزلباش احتیاج نیست پادشاهزاده ما را بما گذارند که اوزبکیه بهر جهت

مصلحت دولت دانند عمل نمایند بوداق خان وفدای نظر بی نجود سرراضی باینمعنی شده قرارداد ند که از جانبین
حقیقت بخدمت اشرف عرض نمایند که بدانچه از جانب اشرف اشاره شود عمل رود محمد ابراهیم خان ورفقا چون اعتمادی
برانجماعت نداشتند حزم واحتیاط مرعی داشته کوچ کرده یکدو منزل پس نشستند که بکومک قزلباش ترددیکتر
باشند وکس بملازمت اشرف فرستاده حقیقت عرضه داشت نمودند در پیش سفیدان مذکور بیلخ مراجعت
نموده چون از بندکان حضرت اعلی واهمه عظیم داشتند ایشان نیز کس بپایه سریر اعلی فرستاده عرض مدعی خود
نمودند وفرستادکان در دار السلطنه هرات بدرکاه فلک اشتباه آمدند حضرت اعلی فرمودند که همت ما
مصروف بر آنست که محمد ابراهیم خان لشکر بر سر بخارا کشیده ممالک ما وراء النهر را از ید متغلبه انتزاع نماید
واز عبد الامین خان وامرا واعیان بلخ توقع موافقت وهمراهی دارد واصلا توقعی در ممالک بلخ ومحالی که
در تصرف عبد الامین خانست ندارد وچون بآمدن لشکر قزلباش راضی نیستند اگر عهد ومیثاقی بمیان آورند
که با او غدری نیندیشند وپیمان را بایمان موکد سازند که خاطر اشرف از غدر ونفاق ایشان اطمینان یابد
بعد از اخذ عهد ومیثاق بوداق خان وابن حسین خان بازگشته اورا با جنود واوزبک بسلامت روانه بلخ
کردانید وپاکیزه امام قلی دیگر باره بجهت این مهم ببلخ رفت ومردم ظاهرا بروفق رضای عبد الامین خان سخن
کفتند اما باطنا اکثر عظمای اوزبکیه با او عهد ومیثاق بستند که هرگاه محمد ابراهیم خان تشریف آورد ما جانب
پادشاهزاده صحیح النسب خود را فروگذاشته مجهول النسبی که بضرورت اختیار نموده ایم برونخواهیم گزید در
خفیه عهدنامها درست کرده بپاکیزه امام قلی سپردند واو خاطر از موافقت ومتابعت انجماعت جمع کرده
بازگشته محمد ابراهیم خانرا با فدای نظر بی بی خوف ودهشت وملاحظهای سپاهیانه بجانب بلخ برد وقزلباشیه
از همانجا مراجعت نمودند ومحمد ابراهیم خان چون بحوالی بلخ رسید وعبد الامین خان از آمدن او اطلاع یافت
جمعی را باستقبال نامزد کرده انجماعت بسعادت ملازمت وکورنش او فایز کشته آثار نجابت وبادشاهی
از ناصیه احوال او مشاهده کرده خاطر بملازمت او قرار دادند وروزی که بشهر می آمد امرا واعیان که در شهر مانده
بودند عبد الامین خانرا باستقبال او ترغیب نمودند واو بجهت حفظ رتبه سلطنت وبزرگی از آن ابا مینمود
تا آنکه مخدره عظمی عرض کردند که اگر نواب خانی باستقبال محمد ابراهیم خان تشریف نبرند واظهار عطوفت واشفاق
برادرانه نفرمایند عموم اوزبکیه شمارا نسبت ببرادرزاده بعدم اشفاق ومهربانی متهم میدارند ومجللا بانوی عظمی





رضا باستقبال داده عبد الامین خان با امرا واعیان طوعا وکرها باستقبال سوار شد وچون از شهر برون آمده
موکب عالی ابراهیم خانی نمایان شد اکثر مردم که اشتیاق دیدن او داشتند پیشتر آمده کورنش کردند
رفته رفته کسی جز خان نماند وچون مهم تلاقی انجامید اعیان اوزبکیه بعبد الامین خان قرارداده بودند که چون
محمد ابراهیم سلطان در حین ملاقات پیاده شود جناب خان نیز پیاده شده اورا در آغوش مهربانی
کشیده برادرانه معانقه نمایند وتواضعات مشفقانه بجای آورند واو قبول اینمعنی کرده چون بیکدیگر رسیدند
اول آن بیچاره ساده لوح نادان از مرکب فرود آمده ومحمد ابراهیم خان چون ملاحظه نمود که او فرود آمد خود
سوار ایستاده هوا خواهان خود را مقرر کرد که اورا پیاده پیش آورده کورنش فرمایند فرمان بران امتثال
امر نموده چون وقت نازک بود وخلایق بالطبع خواهان طرح تازه بودند احدی را از نیکو خواهان او مجال
دم زدن نشد وعبد الامین خان مضطرب وحیران کورنش کونه بجای آورد ومحمد ابراهیم خان بملازمان
اشاره نمود که اسب سواری وکوتلهای اورا حاجی کنند آن بیچاره بعد از کورنش هر چند جلو میطلبید که
سوار شود یافت نشد در زیر دست وپای مراکب لشکریان حیران مانده بود عاقبت محمد ابراهیم خان اورا
بیکی از اهل اعتماد سپرد که مضبوط نگاه داشته بشهر آورد وخود بدولت واقبال وعظمت وجلال داخل قبة
الاسلام بلخ گشته در سرای سلطنت نزول نمود وعمه محترمه ملاقات برادرزاده نمود وچون کاری از دست رفته بود
اظهار علاقه ومهربانی نموده استدعا نمود که نسبت بعبد الامین خان مروت واحسان بجای آورده بدی در حق او
نپسندند اما در همانشب یار محمد میرزا اظهار دولتخواهی کرده اورا از میان برداشت ومحمد ابراهیم خان بفر اقبال
بر مسند سلطنت تکیه زده طوایف اوزبکیه پای در دایره متابعتش نهادند وحکام حصار شادمان نیز اطاعت و
انقیاد نموده لوای دولتش ارتفاع یافت بعد از استیلای او وکشته شدن عبد الامین چنین استماع افتاد
که عمه اش پرده از روی کار برداشته گفت که چون مردم بلخ سلطنت جانی بیک سلطان پدر یا قیخان
اتفاق نموده بودند وخانواده جانی بیک بالکلیه مستاصل میشد من این تدبیر انداخته مملکت را بجهت نبیره
حفظ نمودم اما ابراهیم خان نسبت بعمه بجهت بعضی مظنه وگفتگوها که صدق وکذب آن از خدای داند زیاده التفات
ننموده ویراق سفر حج او مرتب داشته براه حج رخصت داد ودستار البهار در راه بعالم آخرت پیوست محمد ابراهیم خان
عریضه اخلاص آیین مشتمل بر حقایق حالات بپایه سریر اعلی فرستاد حضرت اعلی از ورود ایلچی خبر مسرور وشادمانی

گشته بتهنیت و مبارکباد او معتمدان فرستاده بانواع تفقدات و انعامات فرمودند و آوازه سلطنت او تا قندهار
بما وراء النهر رسیده باعث اضطراب خاطر بابقیخان گردیده ولایت چیچکتو و میمنه و فاریاب و اندخود
و شبرغان و بلخ و مضافات آن تا حدود بدخشان بمحمد ابراهیم خان صافی گشت و تا رایات جلال در
خراسان بود همیشه قاصدان بپایه سریر اعلی فرستاده وقایع یومی عرض مینمود و خود را نظر بی
دیوان بیگی راتق و فاتق مهمات بود **ذکر نهضت رایات ظفر آیات بجانب ابیورد و مرو شاهجهان**
**و تسخیر آن ولایت و بدست آوردن نور محمد خان** قبل ازین سمت تحریر یافت که نور محمد خان بدرگاه فلک
بنیان عذرهای بی مزه دور از کار گفته خاطر انور از وی غبار آلوده گردید اما بمهمان دستور اظهار عطوفت
و اشفاق فرموده خسرو بیک یساول مجلس بهشت آیین مشهور بچهار یار را که از زمره مقربان بساط
عزت بود نزد نور محمد خان فرستاده فرمان عطوفت مشتمل بر توجهات شاهانه بشرف اصدار یافت
ظاهرا عذری که در نیامدن بپایه سریر اعلی القا نموده بود پذیرفته او را از آمدن معاف داشتند اما در خفیه
پیغام دادند که توجه موکب همایون در مرتبه بخراسان بمحض معاونت آن برادر بود و معاشرت و مصاحبت
شبانروزی چندین ساله که فیمابین مسلوک بود اقتضا آن میکرد که بی آنکه از جانب همایون اظهار اشتیاق
و خواهش ملاقات شود آن برادر بی تابانه موکب همایون را در دامغان و بسطام استقبال نماید اگر
بجهت طغیان بابقیخان تا غایت ملاحظه داشت در توقف که ما بدولت و اقبال در خراسانیم و محمد ابراهیم خان
در بلخ تمکن یافت اصلا خطری ازو متصور نیست اگر فیمابین صورت ملاقات روی ننماید در خاطر عالمیان
مشتبه بعدم ارتباط گشته مظنه خلاف می برند و جمعی که در لباس دولتخواهی او را از ادراک ملازمت
اشرف مانع اند در حقیقت دولتخواه او نیستند بلکه اسباب بیدولتی سرانجام میدهند اولی و انسب بحال او آنست
که درین باب سخن هیچکس را نشنوده یگانه و مخلصانه عزیمت ملازمت نموده چند روزی در خدمت
اشرف عهد ملاقات تازه نموده قرین اعزاز و احترام باز گردد و الحاصل از طرف هیچ وجه رضا بعدم ملاقات
نمیدهیم و اگر او نمی آید مهمان پذیر باشد که ما بتقریب شکار بمرو آمده او را ملاقات مینماییم ازین دو شق
بهر کدام رضا داشته باشد عمل میکنیم خسرو بیک چهار یار حسب الامر شهریار گردون اقتدار نزد نور محمد خان
رفته ادای پیغام سعادت فرجام همایون نموده هرچند او را بآمدن ترغیب میکرد داد و مکر قبول آمدن

پیمود



پیمود و باز بصلاح و صوابدید قاضی نذر که مشیر و مؤتمن او بود و میر غیاث وزیرش از آن پشیمان گشته
عذرهای بیحاصل میگفت تا آنکه خسرو بیک را بی نیل مقصود باز گردانید خوشامدگویان خانه برانداز
خاطرنشان او کرده بودند که حضرت اعلی شاهی ظل الهی طمع در آن ولایت کرده در مرتبه که نوبت
در آمدی همراه بعراق برده این ولایت را بامرای قزلباش میدهد حافظک سلطان چپنی
که حق خدمت قدیم در آن سلسله داشت و با نور محمد خان بعراق آمده بود او را از ارتکاب اموری که
خلاف رضای خاطر اشرف باشد منع نموده میگفت که اگر نواب کامیاب همایون درین مرتبه
ولایت طمع میداشت در سال اول که فتح خراسان شد بامرای قزلباش سپرده بتو نمیداد این
اندیشه غلط بخاطر راه داده طریق صواب گم کرده بحرف دولتخواهانه گوش نمیکرد تا آنکه حافظک
سلطان را بقتل آورد و مجملا آثار طغیان و کفران نعمت ازو بظهور رسید و درین اثنا محمد ابراهیم خان
یک دو کتابت او را که بعبد المؤمن خان نوشته بود بدست آورده بخدمت اشرف فرستاد که
با او عهد و میثاق بمیان آورده بود و اغوا نموده که با آمدن محمد ابراهیم خان راضی نشود و قزلباش را
دخل ندهد که مقصد شاه از فرستادن او آنست که بتقریب او بلخ را بتصرف در آورد و مستخلص کند
مشعر بر خلاف و عدم ائتلاف بود و در آن مکاتیب مرقوم شده بود این اعمال ناهنجار موجب
ازدیاد نفار خاطر اشرف گردید اما از فراخ حوصلگی پنهان اظهار علاقه و ارتباط مینمودند
تا آنکه نور محمد خان بمیرزا خواجه کلان چغتای که از جانب او حاکم ابیورد بود و همیشه اظهار اخلاص
نسبت بحضرت اعلی شاهی ظل الهی مینمود بد ظن شده در مقام دفع او در آمد میرزا الیه از او
خایف گشته مرشد قلی سلطان جلایر ولد خداوردی خان را که در پای کوه مشهد مقدس می بود
بابیورد نزدیکست طلب نموده که قلعه ابیورد را باو سپارد و خود التجا بعتبه علیه فلک فرسای
شاهی آورد و مرشد قلی سلطان که توجه و التفات شاهانه را درباره نور محمد خان بدرجه کمال میدانست
جرأت رفتن بی عرض اشرف نمیکرد تا میرزا خواجه کلان تکرار یافته فی الجمله حرکات ناملایم و
غبار خاطر اشرف از نیامدن بدرگاه جهان پناه زبان زد مردم دور و نزدیک شد او جرأت
رفتن کرد و میرزا خواجه کلان قلعه را باو سپرده روانه درگاه جهان پناه گردیده در دار السلطنه هرات

بسعادت ملازمت و کورنش همایون مشرف شد و از عصیان و طغیان نورمحمدخان خبر داده حضرت اعلی را
بتوجه آن ولایت ترغیب نمود و اندکی پرده از روی کار او برخواست و چون این اخبار در مرو مسموع
نورمحمدخان گردید سراسیمه شده بجانب ابیورد در حرکت آمده در پای قلعه نزول کرده کس نزد
مرشدقلی سلطان فرستاده اعلام نمود که چرا دخل در ولایت من کرده اگر حکم اشرف در این باب
صادر شده ظاهر سازد و الا از قلعه بیرون رود و او در جواب گفته بود که حکمی بمن نرسیده بخود سر
آمده ام اما حالا که واقع شده حقیقت عرض کرده ام تا جواب نرسد بیرون نمیتوانم رفت چند روز
صبر نماید و چند روز قبل از آمدن میرزا خواجه کلان از شیراز بارخانه بسرکار خاصه شریفه آورده بودند
حضرت اعلی برسم معهود مخصوصانه یکقطار اشتر حصه بارخانه مصحوب ولی بیک قورچی ایواغلی جهت
نورمحمدخان فرستاده بودند رسید که میانه او و مرشدقلی سلطان مراسله و گفتگو بود نورمحمدخان
در توقف اشتر را فوزی عظیم دانسته ولی بیک را که مرد ترک ساده لوحی بود فریفت که مرشد
قلی سلطان اظهار عطوفت و الطاف شاهانه نسبت باو نموده از این حرکت منع نماید مرشدقلی
سلطان جاهل نادان از سخنان او و بیم غضب شاهانه قلعه را سپرده متوجه نسا گردید مع هذا
مردم نورمحمدخان به غازیان جلایر بی اندامیها کرده چند کس را بقتل آوردند و نورمحمدخان قلعه ابیورد را
بمحمد صادق بیک جتنی جغتای و قاسم بیک کبوترباز مشهور که از سرهنگان اعتمادی او بودند سپرده
چون از حضرت اعلی شاهی ظل الهی خایف و دغدغه ناک بود خواست که خود را از حوالی موکب همایون
دورتر اندازد با هفت هشت هزار کس که همراه داشت متوجه نسا و باغباد شد اما حضرت اعلی
بنوعی که بنورمحمدخان اعلام نموده بودند عزم ملاقات او جزم نموده بسعادت و اقبال از دار السلطنه
هرات بیرون آمده از راه سرخس روانه شدند و چون بقصبه سهار رسیدند در انجا مشخص شد که نورمحمد
خان طریق نامردی سپرده پهلو از میزبانی مهمان خالی کرده قلعه مرو و ابیورد را بمعتمدان سپرده اسباب
حصارداری مرتب داشته خود بطرف نسا و باغباد که قلاع مستحکم دارد رفته حضرت اعلی را غرض از این
نهضت امتحان او بود که اگر بر جاده وفاداری مقیم بوده دل اخلاص گزین به غل و غش خلاف نیالوده باشد
باستقبال موکب همایون کرده سعادت ملازمت دریابد چند روز باید یکبار دل آن سرزمینها گذار کرده از راه

ابیورد



پیسه ازرد

ابیورد بمشهد مقدس رفته روانه عراق گردند و اگر آئینه خاطر را بغبار خلاف مکدر ساخته می باده غفلت و غرور
شده باشد او را از خواب غفلت چون بقدم مخالفت و قلعه داری پیش آمده سزای او رفت گوشمال او
بر ذمت همت شاهانه لازم شد حسین خان شاملو بیگلربیگی خراسان را با بکتش سلطان حاکم ماروچاق
و قنبرخان شاملو حاکم غوریان و ابن حسین خان حاکم سرخس و میران قبایل اتباع حاکم هرات از جهت برگرد مرو
فرستادند که قلعه را محاصره نمایند خود با ملازمان رکاب اشرف که بعزم شکار همراه بودند و در آن هنگام
عدد ایشان چهارصد و شصت نفر بیش نبود بر سر ابیورد تشریف برده قلعه را محاصره فرمودند و چون
در نسا خبر وصول رایات نصرت آیات به نورمحمدخان رسید با وجود قلت عسکر منصوره و کثرت لشکریان او
از شکوه موکب همایون متحیر و سراسیمه گردیده تفرقه و پراکندگی در میان مردم او افتاد و قریب پنجهزار
نفر از جماعت جلایر و علی ایلی و اویماقات صاین خانی که در حدود نسا و درون و باغباد یورت و مسکن
دارند ملازمت او اختیار نموده بودند در همانجا از وجدا شده بمساکن خود رفتند و او با سه هزار کس از راه
چول ایلغار نموده بمرو رفت و در راه جماعت نیز از و تخلف جسته در هر مرحله جمعی راه فرار می پیمودند تا
با اندک مردمی بمرو رسیده شب از دروازه جانب ارکنج داخل مرو شد خبر آمدن او بامرا عظام که در مرو بودند
رسیده بود بکتش سلطان استاجلو و ابن حسین خان با فوجی از غازیان او را استقبال نمودند که در راه
بدست آورند در اثنای طریق مشخص شد که او از راه چول آمده گذشته است امرا بازگشته از عقب او ایلغار کردند
اما تا رسیدن امرا او خود را بقلعه انداخته بود و کاه بجانه و بعضی یراق او را بدست آورده بودند و چون حضرت اعلی
محاصره قلعه ابیورد فرموده بودند مناشیر مطاعه باحضار لشکر عراق و فارس و خراسان فرستاده مقرر
داشتند که بوداق خان حاکم مشهد مقدس معلی و میرزا محمد سلطان بیات حاکم نیشابور بکومک حسین خان
بر سر مرو روند و حسین خان قاجار حاکم استراباد را امر فرمودند که بر سر قلعه نسا رود و حاکم اسفراین و بعضی محال
بکومک او معین شدند و ملازمان رکاب اقدس به تسخیر قلعه ابیورد مشغول گشته روز بروز عساکر اقبالمند
باردوی همایون میرسیدند و سیبها پیش برده و نقبها زده و حوالها ترتیب داده در انجام اسباب
قلعه گیری اهتمام مینمودند تا کار محصوران تنگ گردید و تفرقه و پراکندگی لشکر و ویرانی احوال او را شنیده
دست در فتراک استیمان زدند و طلب عفو و امان نموده در روز بیست و چهارم از زمان محاصره قلعه را سپردند

و محمد صادق بیک و قاسم بیک خلعت امان پوشیده در سلک ملازمان اشرف منسلک گشتند ابراهیم بیک
برادر حافظک سلطان که شرف ملازمت دریافته بخدمات قیام داشت برتبه امارت سرافراز گشته
الکا رجهان ارغیان خراسان باو مرحمت شد و رایات جلال بعد از تسخیر قلعه ابیورد بفیروزی و اقبال
متوجه مرو شاهیجان گشته با لشکر ظفر اثر در پای قلعه نزول اجلال فرمودند و نور محمد خان از وصول
موکب فیروزی نشان و بدست آوردن قلعه ابیورد خبر یافته در بحر تفکر فرو رفته الکنت تحیر بدندان
گزید و بجز اطاعت و اظهار ندامت و عجز و مسکنت چاره نیافته کس بیرون فرستاده اعتماد الدوله
حاتم بیک و بسطام آقا ذوالقدر را طلب داشته و ایشان رخصت رفتن یافته در قلعه با او ملاقات کردند
و او در از افعال و اعمال ناهنجار که موجب غبار خاطر مبارک اشرف گشته بود نکوهش بسیار نمودند و
از خدمت حضرت اعلی متقبل عفو تقصیرات او شده بدریافت ملازمت اشرف راغب ساختند
مقدار ان لشکر او خصوصا میر غیاث وزیر و قاضی نذر که رکن الدوله و مدبر الملک او بودند از خوف غضب
شاهانه بالطبع راضی به بیرون آمدن و قلعه سپردن نبودند اما صولت و سطوت قاهره شاهی ایشان را از خواب
غفلت بیدار ساخته طوعا و کرها رضا به بیرون آمدن او دادند و او در همان روز با کمال خجلت و شرمندگی
بیرون آمده در مرافقت اعتماد الدوله و بسطام آقا بشرف ملازمت اشرف مشرف گشته سجده خجالت و
انفعال تقدیم رسانیده حضرت اعلی با وجود حرکات ناهنجار که از و واقع شده و کتابات که بعبد المؤمن
والی بلخ نوشته بود و در دست داشتند بمضمون صدق مشحون آنکه ... در عفو لذتی است که در انتقام نیست
منظور داشته انواع تفقد و دلجوئی بظهور آورده خاطر او را از یاس و سخط پادشاهانه ایمن گردانیدند
و در آن شب بطریق معهود با او در کمال شگفتگی صحبت داشته وقت خواب تکلیف باز گشتن بقلعه فرمودند
چون اندکی از مستی غفلت بهوش آمده بود بتحریک و تعلیم خیرخواهان عاقلانه پیش آمده از رفتن ابا نمود و
نرفت و صباح آن روز که روز جمعه بود حضرت اعلی بقلعه تشریف برده در مسجد جامع مرو خطبه ائمه اثنی عشر علیهم
صلوات الله الملک الاکبر بنام نامی همایون خوانده شد و فراز منابر آن دیار که از حین ارتحال خاقان سلیمان
شان شاه اسمعیل علیه الرحمة والغفران الی هذه الاوان که هشتاد سال بود از ذکر اسامی حضرات ائمه هدی
علیهم التحیة والثنا عاری و عاطل گشته بود چون عنایت الهی و نیروی اقبال حضرت شاهی بدینمرتبه علیه رفعت یافته

سرفلک



سرفلک افراخت الحمد لله علی ذلک امام و بیان و کافه خلق آن دیار بجهت مغایرت مذهب از طایفه قزلباش
خایف و هراسان بودند بنا بر اقتضای معدلت و رعیت پروری از جانب همایون نوید عاطفت و
اطمینان یافته حکم شد که بجهت اختلاف مذاهب متعرض احدی نشوند و ایالت و دارائی آن الکا به بکتاش خان
استاجلو حاکم مارو جاق تفویض یافت و ساکنان شهر و قلعه بجان و مال امان یافته مقرر شد که هر کس
سپاهی و مواجب خوار بوده باشد اسلحه و یراق را سپرده هر جا خواهد رود و من بعد در قلعه نبوده باشند
و آنچه رعیت اند مرفه و آسوده حال بر عیش خود مشغول گردند و متوجه استحکام قلعه شده دور حصار را
بر امرا و عساکر منصوره تقسیم نموده خندق عمیق حفر نمودند و در تعمیر برج و باره اهتمام نموده ذخیره و
یراق قلعه داری کما ینبغی سرانجام یافت و نور محمد خان را با فرزندان و متعلقان کوچانیده بجانب عراق
فرستادند و مقرر شد که از آنجا بفارس رفته در بلده فاخره شیراز رحل اقامت انداخته در آن بلده
ارم تمثال روزگار گذراند و هر یوم مبلغ ده هزار دینار عراقی که بعرف اهل عجم یکتومان تبریزیست جهت
معیشت او تعیین یافت و فی الواقع در برابر اعمال ناشایست که از و بظهور آمد شهاب مروت و الطاف پادشاه
مبذول افتاد و اگر دیده و ران عاقبت بین بدیده انصاف در خاتمت احوال و عواقب امور نگرند نور محمد
خان بیامن عواطف و الطاف شاهانه بسلطنت صوری و معنوی فایز گردید و حسین خان زیاد اغلی قاجار
حاکم استراباد که با بعضی امرا به تسخیر قلعه نسا مامور بودند آن قلعه را بتصرف در آورده ولایت نسا و ابیورد و باغباد
بهمکش سلطان ولد بکتاش خان عنایت شد و بعد از انتظام مهمات آنجا عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف
داده از راه باکوه بمشهد مقدس معلی تشریف برده بعد از طواف آستان ملایک آشیان حضرت امام الجن
والانس متوجه عراق شدند و بفیروزی و اقبال بدار السلطنه قزوین رسیده یکماه در آنجا توقف فرمودند
از آنجا بدار السلطنه اصفهان تشریف برده دیگرباره آن بلده جنت نشان از یمن قدوم موکب ظفر نشان
طراوت و نضارت یافته رستاق ابهت و شادکامی بپایان رسانیدند در خلال این احوال خبر فوت
محمد ابراهیم خان و در آمدن ولایت بلخ و مضافات بتصرف باقیخان بمسامع جلال رسید ذکر قضا و بلخ و فوت
محمد ابراهیم خان و تسلط باقیخان بدان ولایت و آمدن یار محمد میرزا و رفقا در موکب سلاطین ذات و هی اوزبکیه
بدرگاه معلی چون مهمات محمد ابراهیم خان بنوعی که سبق ذکر یافت در بلخ بر وجه دلخواه تمشیت پذیرفت و قضائی نظربی

اتالیق و دیوان بیکی و صاحب اختیار مهمات مالی و ملکی گردید غطای اوزبکیه بلخ خصوصا یار محمد میرزا که در ثبت
مهمات محمد ابراهیم خان سعی نموده بود تاب تسلط و اقتدار خدای نظر بی نیاورده بنیاد غمز و سعایت کرده
خاطر خان را بسخنان جاهلانه ازو متنفر ساختند و خاطرنشان او کردند که اگر خدای نظر بی را از میان بر ندارد
موجب زیادتی اختیار و افزونی شوکت و اقتدار جناب خانیت و او سخنان غرض آمیز حاسدان را
در دل جای داده در اندیشه دفع او شد و مکرر عرایض خفیه درین باب بپایه سریر اعلی فرستاده استدعای
رخصت کرد و حضرت اعلی رضا بان نمیدادند تا انکه رسل و رسایل تکرار یافته عرض نموده بود که مبادا
و عیاذ اوزبکیه انولایت التیام ممکن نیست و اگر در دفع او اهمال رود محتمل است که معاملات بفساد انجامد
و ضرر کلی روی دهد نواب اشرف در جواب قلمی فرمودند که غرض اصلی ما افروختگی چراغ دولت ان فرزند
سعادت پیوند است که بسعی مردم کاردان روشنی افزای انجمن کامکاری گردد و او را که مرد کاردان ضروری
دولت انفرزند میدانستیم درین باب نیکو تامل نموده انچه متضمن صلاح خود داند مختار است محمد ابراهیم خان
بعد از ورود این منشور سعادت در حقیقت عیش ممانعت بودند متحرک دلیری کرده بقتل خدای نظر بی
اقدام نموده و فی الحقیقت تیشه بر پای خود زده انچنان مرد هوشمند صاحب رائی معرکه آرائی که او را
در روز نیک و بد در کار بود از پای در اورده زمام مهمات دولت او بدست نادانان جاهل و جاهلان
خود رای غافل افتاده یار محمد میرزا دیوان بیکی در رتق و فتق مهمات گشت و هر یک از تیز دوستان
خود ستای باراده‌های مختلفه بخشی و بخشی ابواب حسد و ضدیت با یکدیگر گشوده بازار نفاق گرم
کردند و محمد ابراهیم خان با چندی از بدمستان باده جهل بمقتضای ایام جوانی اوقات صرف عیش و کامرانی
نموده بانتظام امور دولت کمتر می پرداخت چون در مشیت ایزدی قلم تقدیر بنگارش یافته بود که
زمام مهام دولت طایفه اوزبکیه بقبضه اقتدار باقیخان درامده تماشاییان کارخانه قدرت الهی را موجب
مزید بینائی و آگاهی گردد محمد ابراهیم خان از افراط شرب مدام سقیم المزاج گشته تب محرق عارض او گردید
و ماده حصبه دایه قوی ظاهر گشته بصد حسرت و هوان عالم عمر و جوانی را وداع نمود و باقیخان که در این حین
لشکر بطرف حصار شادمان کشیده قلعه حصار را محاصره کرده بود از استماع این واقعه مسرور و شادمان
گردیده فرصت غنیمت شمرد و مهم حصار را معطل گذاشته تسخیر بلخ را که عمده تر بود اهم و اولی دانسته بر سبیل

استعجال



استعجال روانه بلخ شد و ولی محمد خان برادر خود را منقلای لشکر گردانیده پیشتر روانه ساخت یار محمد میرزا و علما
اوزبکیه بلخ را از وقوع این حادثه عظمی دل از جای رفته چاره جوی شدند بعضی از خواص و معتبران که اعتمادی
بجانب باقیخان نداشتند خصوصا یار محمد میرزا و شیر افکن میرزا و شاه خواجه نقیب عبید الله سلطان
نامی از اقربای سلاطین جانی بیک را که در حصار شادمان می بود و بعد از استیلای محمد ابراهیم خان
اطاعت او بر خود لازم دانسته ببلخ آمده بود دست آویز خود ساخته بمدافعه بیرون آمدند اما اکثر
سپاهیان و معارف لشکر که از سلوک ناهموار یار محمد میرزا آزردگی داشتند مخالفت باقیخان را
مناسب وقت ندانسته باطنا دل با طاعت او بسته بودند از مرافقت ایشان باز ماندند و قلیلی
که با عبید الله سلطان بیرون رفته بودند تاب لشکر باقیخان نیاورده بعد از ظهور طلیعه سپاه منقلای
از یکدیگر پاشیده راه انهزام پیش گرفتند عبید الله سلطان در معرکه نایاب بلکه مقتول گردید یار محمد میرزا
در تفاخر توجه خراسان و التجا نمودن بسایه اقبال شهریار گیتی ستان چاره نیافته در کمال اضطرار راه فرار
پیمودند و از اقربای محمد ابراهیم خان جهانگیر میرزا ولد سید محمد سلطان را که در شبرغان میبود و محمد سلیم
سلطان ولد پیر محمد خان را که در اندخود می بود با عرب محمد اتالیق او مصحوب خود گردانیده روی توجه
بخراسان آوردند و ولی محمد خان بظفر و نصرت اختصاص یافته فرد فتح و ظفر باستقبال برادر فرستاد
و باقیخان در کمال عظمت و کامرانی ببلخ درامده بقیه لشکر را بعواطف پادشاهانه امیدوار ساخته از
یأس و سخط خویش ایمن گردانید و تمامی اوزبکیه انولایت پای در دایره اطاعت و انقیاد او نهادند
و مملکت بلخ و اندخود و شبرغان و میمنه و فاریاب و چیچکتو و مضافات تا کنار آب مرغاب بحیطه تصرف
درامد و بعد از فتح و تسخیر انولایت تمامت قندز و بغلان و ختلان و حصار شادمان تا حدود بدخشان
ضمیمه ماوراء النهر و سایر ممالک گشته پایه قدر و منزلتش باوج ثریا رسید اما شاه خواجه و یار محمد میرزا
و شیر افکن میرزا و عرب محمد اتالیق در قفا در موکب سلاطین زادها بسلامت بهرات رسیده چند روز از رنج
راه آسوده غربت درگاه جهان پناه نموده در دار السلطنه اصفهان بسعادت آستان بوسی فایز گشته
مورد نوازش و الطاف شاهانه گردیده چند روزی در ظلال دولت بیهمال و سایه چتر همایون فال از تاب
آفتاب حوادث و محنت روزگار آسوده باقی حال ایشان در محل خود رقم پذیر کلک بیان خواهد شد آغاز سال

بیچی ئیل اود ئیل بقولی مطابق سنه تسع والف وبعضی موافق سنه عشر والف که سال پانزدهم
جلوس همایونست نوروز عالم افروز این سال مبارک روز شنبه شانزدهم رمضان اتفاق افتاد خسرو
ملک خاور که مربی عالم کون و مکانست از نهانخانه حوت بیرون خرامیده با شعشعه تیغ عالم افروز بر تخت
فیروز بخت حمل بر آمد بیت باز جهان مشعله افروز شد * گرمی هنگامه نوروز شد * فرق حمل چون ز خور افسر
گرفت * باغ شرف خرمی از سر گرفت * داد جهان را ز طراوت نوی * تازه شدش کوکبه خسروی * درین
هنگام سعادت قرین دار السلطنه اصفهان بیمن مقدم شهریار گیتی ستان غیرت افزای جنان بود
و همه روزه در باغات و بساتین آن خطه فردوس نشان بعیش و شادمانی گذرانیده بعون عنایات
الهی اسباب فیروزی و اقبال بر وجه اتم و اکمل آماده از هیچ طرف امری که موجب اکراه خاطر اولیای
دولت قاهره بوده باشد نبود بعد از روزی چند از اوایل این سال اخبار بلخ چنانچه گذشت بمسامع جلال
رسیده از قضیه هایله محمد ابراهیم خان که بچشم زخم زمانه گرفتار آمده در اوان جوانی سریر دولت و کامرانی را
بناکامی گذاشت بقدر غبار ملالی بر حاشیه ضمیر انور نشسته تاسف بسیار خوردند و متعاقب شاه جوان
نقیب و یار محمد میرزا و شیر افکن میرزا و عرب تالیش و رفقا در موکب سلاطین زاده ها و ملازمان و خدمتکاران
که کما بیش موازی سیصد نفر بودند بدار السلطنه اصفهان رسیدند حضرت اعلی شاهی ظل الهی مراسم
اعزاز و احترام مسلوک داشته ابواب عاطفت و احسان بر چهره امانی و آمال ایشان گشودند و
جمیع امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت و عموم خلایق از وضیع و شریف حسب الفرمان همایون باستقبال
شتافته باعزاز و اکرام تمام بشهر آورده در دولتخانه مبارک نقش جهان شرف مجالست مجلس بهشت آیین
دریافتند و حضرت اعلی سلاطین زاده ها را در آغوش مهربانی کشیده تلطف و دلجویی بسیار که در باره
مهمان جبلی ذات اشرف است بظهور آوردند و منازل مرغوب جهت مسکن ایشان تعیین یافت و
مبلغ یکهزار تومان شاهی عراقی زر نقد جهت خرجی ایشان انعام فرموده نزل و ساوری از گوسفند
و برنج و غله و سایر محتاج علی هذا القیاس روز دیگر سلاطین زاده ها و اعیان اوزبکیه رفیق ایشان
مجمعی پیشکشی که داشتند گذرانیدند از جمله پیشکش یک قطعه الماس گران بها بود که از نذورات سرکار فیض آثار
امام الجن والانس درود فی که مشهد مقدس معلی بدست اوزبکیه در آمده حلی و زیور روضه مقدسه را اوزبکیه

تصرف



تصرف نموده الماس مذکور را عبد المؤمن خان ولد عبد الله خان بحیطه املاک خود در آورده در ید تصرف آن
و بعد از کشته شدن عبد المؤمن خان یار محمد میرزا آن الماس بدست آورده بود درین هنگام برسم تحفه بنظر
اقدس رسانیدند و چون بر ضمیر منیر اشرف ظاهر شد که نذر سرکار فیض آثار بوده تصرف در آن
نفرموده بصدور و علما سپردند که بجهت سرکار فیض آثار ضبط نمایند و علما بمصلحت عدول مؤمنین تجویز
فروختن کردند که بقیمت آن املاک مرغوب خریده شود که حاصل آنها در مصارف آن سرکار صرف شود
بنابر آن بولایت روم فرستاده در استنبول بقیمت عادله مقومان جوهری فروخته قیمت بسرکار
فیض آثار فرستادند القصه حضرت اعلی شاهی ظل الهی کمال مردمی و احسان نسبت بسلاطین زاده ها
و رفقا بجای آورده امر فرمودند که در دار السلطنه قزوین اقامت نمایند و چند موضع مرغوب از مواضع
قزوین بمدد معیشت ایشان شفقت شد که حاصل آن صرف مایحتاج ایشان شود و بانجا رفته چندگاه از محن روزگار
آسایش یابند که اگر مقدر الهی شده باشد بیمن معاونت منسوبان این درگاه بمنتهی مطالب خود فایز
گردند از سوانح این سال خجسته مآل اختری تابان از سپهر سلطنت و مشرق اقبال طالع گردید اعنی حضرت
واهب العطایا از عطیه خانه ایزدی حضرت اعلی شاهی را فرزندی ارجمند کرامت فرموده باسمعیل میرزا
موسوم گشت امید که در ظل عاطفت شاهانه برخورداری یافته عمر گرامی در مرضیات الهی و رضاجویی خاطر
مبارک مصروف گردانند ذکر توجه حضرت اعلی پیاده بصوب مشهد مقدس معلی بقصد زیارت سلطان
روضه رضا علیه التحیة والثنا من الله تعالی چون حضرت اعلی نذر فرموده بودند که یکمرتبه از دار السلطنه اصفهان
پیاده بزیارت روضه مقدسه مطهر حضرت امام الجن والانس روند درین سال اراده خاطر اشرف بدان
متعلق گشت که آن نذر را بوفا رسانیده بدان سعادت عظمی فایز گردند بدین نیت درست و عزم لایثنی
قدم در شاهراه اخلاص نهاده از دولتخانه مبارک نقش جهان با عالم عالم شوق و جهان جهان آرزو و اعتقاد
مرحله پیمایی آغاز نهاده در روز اول از شهر بمسجد طوقچی که در بیرون شهر واقعست تشریف بردند و از آنجا
بموضع دولت آباد برخوار که سه فرسخست رفته مقرر شد که هر کس از امرا و ارکان دولت و ملازمان و مقربان میل
زیارت مرقد منور حضرت امام مفترض الطاعه داشته باشد سواره مرافقت نماید و تکلیف پیاده رفتن
باحدی نفرمودند زیرا که نذر مذکور مخصوص ذات مبارک اشرف بود اما ملازمان و مقربان بساط عزت و خدمتگاران

رکاب اقدس منوبت و کشیک مراقبت اختیار نموده هرگاه از پیاده رفتن خسته می آمدند سوار میشدند
اما دو سه کس از ابتدا تا انتها پیاده در ملازمت بوده مطلقا سواری نکردند از ملازمان درگاه محمد زمان
سلطان بایندر ترکمان مشهور بکاولی و مهتر سلمان رکاب دار باشی و از اهل اصفهان میرزا ابو القاسم
نواده نجم ثانی و در قفا ملک طنابی بدست گرفته دوازده هزار ذرع را که یک فرسخ شرعیست منظور داشته
راه را می پیمودند و عمدة المنجمین مولانا جلال الدین یزدی منجم سرکار خاصه شریفه حساب آن نگاه میداشت
که مشخص شود که هر روز چه مقدار راه طی میشود و نیز معلوم گردد که از صفاهان تا مشهد مقدس چند فرسخ
شرعیست واردوی معلی بقاعده مقرر کوچ کرده منزل بمنزل میرفت و حضرت اعلی بر نهجی که نذر فرموده بودند
قطع مسافت نموده هرجا که از پیاده رفتن دلگیر میشدند لحظه در محل اقامت انداخته استراحتی میفرمودند
بعد از اندک آسودگی و غنودگی باز قدم در راه نهاده بدین دستور مراحل و منازل طی میشد تا آنکه در عرض بیست
و هشت روز آن مسافت بعیده را طی نموده بعنان مراحل توفیق داخل مشهد مقدس معلی بروضه مطهر فرخی
شده بادراک سعادت طواف و زیارت آن مرقد منور و مشهد معطر که ع یکطواف درش از قبول رسول
مدنی ٭ تا بهفتاد حج تا قبول یکسان آمد ٭ فایز گشته تارک مباهات بر فرق فرقدان سودند و در آن روضه جنت
مثال که محل استجابت دعا و مهبط فیوضات عالم بالاست در کمال خضوع و خشوع بادای نماز و نیاز اشتغال
نموده بدرگاه حضرت خالق الارض والسما بعرض حاجات و ملتمسات و مطالب و مآرب دنیوی و اخروی
زبان گشوده بعد از دریافت آن سعادت و ادراک آثار استجابت بچهار باغ مشهد مقدس که دولتخانه
مبارکست تشریف برده بسعادت و اقبال نزول فرمودند تاریخ این واقعه از واردات طبع راقم حروف ثبت
افتاد ٭ غلام شاه مردان شاه عباس ٭ شه والا گهر خاقان امجد ٭ بطوف مرقد شاه خراسان ٭ پیاده رفت
با اخلاص بیحد ٭ چو صدقش بود رهبر یافت توفیق ٭ که فایز شد بآن فرخنده مقصد ٭ چو از ملک صفاهان رو
بره کرد ٭ بدان مطلب رسید از بخت سرمد ٭ دبیر عقل بهر نیکنامی ٭ نبشت این نکته بر طاق زبرجد ٭ پیاده رفت
و شد تاریخ رفتن ٭ ز اصفاهان پیاده تا بمشهد ٭ والحق از بدایت ظهور اسلام تا حال هیچیک از سلاطین
نامدار را توفیق این سعادت نشده و بدین طریق امری که بر هیچکس شاق است تا ابد نیافته در روضة الصفا
مسطورست که از قیاصره روم هرقل که ملت نصاری داشت و ادراک زمان بعثت و دعوت حضرت رسالت صلی الله



علیه واله وسلم نموده نذر کرده بود که از قسطنطنیه که دار الملک او بود برهنه پای و پیاده بطواف بیت المقدس
رود و در هنگام ایفای نذر هر روز فراشان و خدمتکاران در راه فرشهای زیبای ملون گسترانیده
گلها و ریاحین بر روی آن میریختند و او بطریق سیر با ندما و مصاحبان قدمی چند می نهاد تا آنکه بیست روزه
راه را تا دو ماه باین طریق طی کرد و اینجا آبله پای قدم بر خاک نهاده از ارتکاب انواع مشقت و صعوبت راه
نموده از منزل متعارف باز نمیماندند ع ببین تفاوت راه از کجاست تا بکجا ٭ مجملا در آن زمستان
در مشهد مقدس معلی توقف فرموده ماه رجب و شعبان را که اشهر حرم و ایام و لیالی متبرک بود
در آن روضه مقدس بطاعت و عبادت گذرانیده در لیالی جمعه و شبهای مبعث و استفتاح و
برات و لیلة القدر که افضل ایام و اشرف لیالی شهور مذکورست در روضه منور مطهر احیا داشته
از اول شام تا طلوع آفتاب بخدمت خادمی و سر شموع گرفتن پرداخته دقیقه از دقایق خدمتکاری
فرو گذاشت نمیکردند ذکر بعضی حالات که در قشلاق مشهد مقدس معلی روی داد چون بندگان حضرت
اعلی شاهی ظل الهی مرحوم محمد ابراهیم خان را بجانب بلخ فرستاده آن ولایت بمعاونت و امداد همایون
بتصرف او قرار گرفته تابع امر و نهی همایون بود و بعد از فوت او باقیخان بملاحظه جانب لشکر بدان
صوب کشیده آن ولایت را متصرف همواره مخزون خاطر انور بود که فی الجمله تدارک زیاده روی و طغیان
باقیخان کرده او را اندکی از خواب غفلت بیدار سازند و نوعی نمایند که باز آن ولایت بمن معاودت منسوبان
این دولت بتصرف این دودمان پادشاهزاده که در آن سلسله مانده پناه باستانه عز و جاه آورده اند قرار گیرد
درین اوقات که مشهد مقدس معلی مرکز جاه و جلال بود عرضه داشتی از جانب بکتش خان حاکم مرو رسید
که باقیخان با او بنای الفت و آشنائی گذاشته و با حضرت اعلی شاهی ظل الهی اظهار صداقت و دوستی
مینماید و مکتوبی از روی خصوصیت و آشنائی باو نوشته مخصوصانه دو راس اسب توپچاق طلب نموده
حضرت اعلی بعد از اطلاع بمضمون عریضه هرچند خاطر انور از این حرکت ناهنجار او که مرقوم گشت غبار آلود بود
اما بمقتضای مردمی و شیوه ستوده دوستی عمل نموده بکتش خان را رخصت دادند که جواب مکتوب بر وجه
مرغوب نوشته چند راس اسب خوب که طلب نموده با دیگر تحف لایقه مصحوب معتمدان سخندان ارسال
دارد بکتش خان بعد از استجازه از حضرت اعلی بیرام علی بیک نامی از طایفه استاجلو را که جوان عاقل و

سخندان کارآگاه بود برسالت باقیخان تعیین نموده باو اسپها و تحف و هدایا بخارا فرستاد و باقیخان اورا
تعظیم و تکریم بسیار نموده با یکتش خان ابواب ملایمت مفتوح داشته اورا با تحف و هدایای دوستانه
باز فرستاد در خلال این احوال بخاطر اشرف خطور نمود که باقیخان چون با منسوبان این سلسله علیه
بادی الفت و آشنایی گشته اظهار دوستی کرده بنصایح دوستانه که منتج انواع سعادتمندیست
اورا از مکنون خاطر خطیر آگاه گردانند خان محمد بیگ دیوان بیگی دین محمد خان برادر اوراکه از ملازمان
قدیمی و معتمدان سلسله بود و چند سال قبل ازین در جنگ توتن گرفتار عساکر نصرت شعار شده بشیوه
ستوده همایون که همیشه گرفتاران را زیاده از مهمان مشمول عواطف میسازند در اردوی معلی معزز و محترم
بود درینوقت طلب فرموده رخصت دادند که بوطن مالوف رود و بزبان عطوفت بیان سخنان حقیقت
بنیان باو خاطرنشان کردند خلاصه حکایات آنکه بر عالمیان ظاهرست که هرگز میانه اوزبکیه سلسله جانی بیگ
و این دودمان جز خصومت و نزاع نبوده چون از حوادث روزگار اختلال باحوال این سلسله راه یافت
و محمد ابراهیم خان از آن دودمان بحسب اتفاق گرفتار منسوبان این خاندان گشت کم فرصتی ننموده بمحض
حصول نیکنامی عداوت قدیم را بالفت و دوستی مبدل ساختیم و توجه ظاهر و باطن بامداد بازماندگان
این سلسله مصروف گردانیده محمد ابراهیم خان را بجانب بلخ فرستاده در تمشیت مهمات نهایت اهتمام
مسلوک داشتیم تا بیمن امداد و معاونت منسوبان این دولت تصرف او قرار گرفت و تابع امر و نهی
همایون ما بود بعد از وقوع واقعه ناگزیر محمد ابراهیم خان مناسب نبود که باقیخان بی امر و اشاره همایون
شاهی در آن ولایت مدخل نماید اکنون که ما را طمعی در آن ولایت نیست چون از اقربای محمد ابراهیم در دودمان عبدالله
خان دو طفل مانده پناه باین خاندان ولایت نشان آورده اند رضای خاطر اشرف مقرون بآنست که
ولایت بلخ و مضافات که بمحمد ابراهیم خان تعلق داشت بایشان متعلق باشد و چون عبدالله خان نسبت
بباقی خان حقوق ولی نعمتی دارد و مدتهای مدید بپدر و برادران او بمحض رعایت صله رحم در ظل عاطفت
و اشفاق در آورده تربیت مینمود حالا که بر حسب اراده و تقدیر ایزدی احوال آن سلسله از انتظام افتاده
سلطنت و دارایی ماوراء النهر و ترکستان که موروثی آن دودمانست بباقیخان منتقل شده رعایت حق
نمکخوارگی و سزاوار فتوت و انصاف و مردمی آنست که او نیز در ازای حقوق تربیت چندین ساله عبدالله خان

با اقربا



باقربا و بازماندگان سلسله او نیکویی کرده در ظل رأفت و اشفاق ماوی دهد و ایشانرا بمنزله فرزندان و
برادران خورد داشته ولایت بلخ و محال آنطرف آب را بدیشان گذارد و خود بممالک ماوراء النهر و
ترکستان که حق سبحانه و تعالی نصیب او کرده راضی و شاکر بوده عطیه الهی بجای آورده اشفاق پدرانه
و برادرانه از ایشان دریغ ندارد که هر آینه ایشان نیز او را بمنزله پدر و برادر بزرگ دانسته کمال اطاعت و
متابعت بتقدیم رسانند و هرگاه باقیخان رضای خاطر اشرف جسته بدین محقر ولایت با ایشان
مضایقه نکند موجب تحصیل رضای حضرت ملک متعال و نیکنامی او خواهد بود و ما نیز او را بمنزله برادر دانسته
هرگونه امداد و همراهی در هر باب لازم باشد بظهور می آوریم و اگر سالک طریق جهل و غرور بوده نصایح
مشفقانه ما را بسمع رضا اصغا ننماید و نا انصافی کرده تن باین صلاح اندیشی ندهد و در مخاصمت اصرار
نماید چون امداد و معاونت بادشاهزادهای مذکور پیش نهاد همت والاست هرآینه هرانچه خدای تعالی
خواسته باشد بحیز ظهور خواهد آمد و چون خان محمد دیوان بیگی رخصت یافته روانه بخارا گشت باقیخان
از آمدن او اظهار بشاشت و خورمی بی اندازه کرده اورا در سلک امرای معتبر در آورده و او عریضه بحضرت
اشرف نوشته بعد از اظهار لوازم شکرگذاری مراحم شاهی از جانب باقیخان تواضعات دوستانه
و نهایت اخلاص و اعتقاد اظهار نموده در باب سلاطین زادها نوشته بود که یار محمد میرزا و جمعی که ازینطرف
خائف بودند ایشانرا دست آویز خود کرده باکراه بآنطرف بردند و الا در باره ایشان بجز عطوفت و اشفاق
پدرانه امری بظهور نمی آمد و مع ذلک هرگاه بندگان اشرف ایشانرا روانه بصوب ما نمایند بنوعی که
اشاره عالی شده ایشانرا در جناح رأفت و اشفاق سایر برادران و فرزندان در هر جا مناسب باشد
یورت و مقام و وجه معاش تعیین خواهد شد اما در خفیه صریحا بملازمان یکتش خان که همراه او رفته بودند
گفته بود که باقیخان این مقدمات را محض قول انگاشته بدادن بلخ و توابع راضی نیست و توقع آن دارد که
حضرت اعلی شاهی ظل الهی سلاطین زادهای مذکور را بماوراء النهر نزد او فرستند که بهر عنوان خواهد وجه
معاش داده بر وفق رضا و صلاح دولت خود بایشان عمل نماید و چون اعتمادی بجانب باقیخان نبود
در فرستادن ایشان نزد او بمیزان مروت و قسطاس فتوت سنجیده و پسندیده نمینمود حضرت اعلی
مکنون خاطر خطیر همایون را بدرجه ظهور آورده بتهیه اسباب یورش پرداخته احکام مطاعه باحضار امرا و عساکر

نصرت قرین شرف صدور یافت و منشور عنایت شاه خواجه دیار محمد میرزا در قفا که در دار السلطنه قزوین بود به
اصدار یافت که در موکب عالی سلاطین زاده روانه خراسان گردند **ذکر تسخیر ولایت بحرین که درین سال**
**بنیروی اقبال شهریار کامران بسعی اسد ورد یخان ظهور یافت** مملکت قطیف و بحرین در ازمنه سالفه و
قرون ماضیه در تصرف ولاة عرب بود حمد الله مستوفی مولف نزهة القلوب نوشته که بحرین از جزایر
فارس و محل غوص لولو و مرجانست ده فرسنگ طول و پنج فرسنگ عرض دارد لولو که در بحرین غوص میشود
در نظر جوهریان دیده ور و دیده وران صاحب نظر زیاده از لولو دیگر بحار اعتبار دارد و آن ولایت اکثر المتفق
بر در دهور و ایام بتصرف تورانشاه بن بیلغرشاه والی هرموز در آمده همیشه حاکمی از جانب ولاة هرموز
بضبط آنجا قیام داشت و در ایام دولت سلغرشاه بن تورانشاه ثانی مطابق سنه اثنی عشر و تسعمایه
که سی و یک سال از ظهور خاقان سلیمان شان گذشته بود جماعت فرنگیه پرتکالیه ضابطه بنادر متعلقه
بدیشان و کلاء والی هرموز را بر شوه فرنگیه تحلیه دنند و بر بجزایر هرموز راه یافته کوت که عبارت از قلعه است
ترتیب داده مسکن گرفتند و بتصاریف زمان فوجی کثیر بآنجا جمع آمده رحل اقامت انداختند و رفته رفته
دخل در مهمات کلی کرده اکثر منافع و مداخل آن بلده را به پنجه اقتدار خود در آوردند و کپتیان فرنگیه که عبارت
از امیر و حاکم قلعه است در شوکت و اقتدار زیاده از حاکم هرموز گردید بدینجهت در بحرین نیز دخل کرده بودند
درین هنگام کرد فرخشاه والی هرموز فوت شد فیروزشاه پسرش قایم مقام گردید رکن الدین مسعود نام
برادر رئیس شرف الدین لطف الله وزیر هرموز که صاحب اختیار مطلق بود از جانب برادر بحکومت و رتق و فتق
مهمات بحرین قیام داشت و بمعاونت برادرش که نزد هر دو حاکم معتبر بودند در آن ولایت مطلق العنان
شده بود در آن اوقات از زیادتی اختیار و اقتدار از جماعت فرنگیه متوهم شده خواست که معین و ناصری
بهم رساند کس بفارس نزد خواجه معین الدین فالی که با او قرابتی داشت فرستاده از و استمداد نمود و خواجه
مذکور حقیقت حال بامیر اسد ورد یخان بیگلربیگی فارس اعلام نمود و چون آن ولایت از توابع فارس است که آنجا غث
بتغلب متصرف اند جناب خانی همت بتسخیر آن گماشته خواجه مذکور را با جمعی از تفنگچیان فالی که با کمال جلادت
در طریق قدر اندازی مهارت تمام دارند ظاهراً بمدد حاکم و باطناً بتسخیر و تصرف آن ملک مامور گردانیده بجانب
بحرین فرستاد و خواجه مذکور ببحرین در آمده چند روز که در آن بلده اقامت داشت طریق تصرف و تسخیر آن ملک را





بنظر احتیاط در آورده همت بر آن گماشت که آن بقعه لطیفه را بتصرف در آورده و چنین فرصتی را از دست نه هد شبی
قریب بصبح او و رئیس منصور عمزاده اش با جمعی بدر خانه رکن الدین مسعود آمده بی محابانه باندرون رفت
و او را در منزلی که خوابگاه اش بود با چند نفر از مقربان و ملازمان که حاضر شدند بقتل آوردند و مردم او ازین حال
خبر یافته در مقام دفع حادثه شدند چون حاکم کشته شده بود و متحیر در بحرین زیاده جرات و دلیری نتوانستند
نمود و خواجه معین الدین و رفقای او بحراست و حفظ حال خود پرداخته دفع شر آن جماعت مینمودند از اتفاقات
حسنه که مستلزم اقبال مصون از اختلال شاهی است آنکه امیر یوسفشاه برادر امیر کلال بر انغار از زیارات
بیت الله الحرام عود نموده بعضی او را قطاع الطریق بحوالی برده بودند الله وردیخان او را مقرر داشت که با جمعی
از تفنگچیان بر انغار بتفحص احوال خود و بدست آوردن قطاع الطریق بجانب بحرین رود که اگر خواجه معین الدین
فرصت یافته مهمی از پیش برد بمعاونت و حفظ حال او پردازد و امیر یوسفشاه با جمعی از مردم بر انغار که بجلادت
و مردانگی از اقران ممتازند سراغ اموال خود را تقریب ساخته روانه بحرین شد و در وقتی که بآنجا رسید که خواجه معین
الدین و عمزاده اش حاکم را کشته با مردم او در مجادله و مصادمه بودند و هنوز از بیم گزند آن جماعت آرامی
نیافته بودند بلطایف الحیل خود را باندرون شهر و قلعه رسانیده باتفاق خواجه مذکور و مردم فال و امیر
بدفع و رفع اهل خلاف قیام نمودند جمعی که طریق مخالفت مسلوک داشتند بجزا و سزا رسانیده سایر الناس
که جاده مطاوعت را بقدم متابعت پیمودند استمالت یافته برعیتی مشغول شدند و ساحت آن خطه دلگشای
که مصداق **مرج البحرین یلتقیان یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان** است از لآلی ابدار اقبال بیزوال
شاهی که صدف پرور عنایت الهی است ترصیع و تزیین یافت و چون این اخبار بهرموز رسید فیروزشاه والی هرموز
و کپتیان فرنگیه هر کدام جمعی از جنود خود را با شرداد ملک بحرین مامور ساخته فرستادند و بین الفریقین مکرراً
در خشکی و دریا محاربات بوقوع پیوسته اگرچه در آن معارک خواجه معین الدین و امیر یوسفشاه هر دو زخمی شده از
آسیب زخم فوت شدند اما جنود فارس به نیروی اقبال همایون بر فرقه ضلال ظفر یافته جمعی کثیر غریق بحر عدم گشتند
بقیة السیف بی نیل مقصود باز گشتند حکام مذکور هر چند دست و پای زدند کاری نتوانستند ساخت عاقبت
ترک مجادله کرده دم در کشیدند و اسد وردیخان حاکم ضابط فرستاده در استحکام قلعه سعی موفور بظهور آورد
**شرح تسخیر ولایت لار که باقبال شهریار کامکار بسعی خان رفیع مقدار درهمین سال وقوع یافت** در خلال این احوال

ومفارن انحال ولایت لار نیز بسعی الله وردیخان بحیطهٔ ضبط وتسخیر اولیای دولت ابد بنیان در آمد
در تواریخ مبسوط احوال ملوک عجم مسطور و بین الجمهور مشهور است که حکام لار از نژاد گرکین میلاد اند که در
عهد کیان بحکومت لار منصوب شده بوده و از آن تاریخ اولاد او در آن ولایت حاکم و فرمانروا بوده
در زمان ملوک طوایف بیشتر از بیشتر اقتدار یافته از حکام و ولات قرب جوار باج ستان بوده اند
و در ازمنهٔ سابقه قبل از ظهور اسلام و بعد از آن هرگاه در ممالک ایران پادشاه نافذ فرمان
بوده خصوصا در زمان اکاسره اطاعت گونه بظهور می آوردند و در سایر ایام لوای خودسری می افراخته اند
اول حاکم مسلمانان در آن طبقه جلال الدین ایرج بن گرکین بن قباد است که در عهد عمر عبد العزیز مسلمان
شد در زمان ظهور دولت ابد پیوند دودمان قدسی نشان صفویه الی غایه طریق اطاعت و
باج گذاری مسلوک داشته منصب امیر دیوانی درین دولت داشتند در زمان نواب سکندر شان
نور الدهر خان بن ابراهیم خان بن انوشیروان مشهور بشاه عادل که در آغاز جلوس همایون حضرت
شاه جنت مکان والی آنجا بود فوت شده میرزا علاء الملک پسرش قایم مقام گردید نواب سکندر
شان ابراهیم خان ثانی لقب دادند در وقتی که تخت فیروز بخت سلطنت و پادشاهی بذات اقدس
همایون شاهی ظل الهی آرایش یافت و موکب همایون فال جاه و جلال بجهت دفع فتنهٔ یعقوب خان
بجانب فارس توجه نموده در دار الملک شیراز اتفاق نزول افتاده بولایت لار نزدیک شده مناسب
این بود که ابراهیم خان درچنین وقت که قرب جوار دست داده بود ادراک ملازمت عتبهٔ علیه را فوزی
عظیم شمرده بجهت ادای مراسم تهنیت جلوس همایون با قوافل اخلاص روی نیاز بدرگاه گردون
مناص آورده سعادت بساط بوسی دریابد مشار الیه از جهل و نادانی و ممانعت تیره رایان لار
خصوصا میر درگاه که صاحب اختیار مطلق بود توفیق این سعادت نیافته بتغافل گذرانید از ینجهت
مزاج مبارک اشرف از او متغیر گشته همواره مترصد آمدن او بودند و او بمواعید کاذبه اکتفا نموده بلیت
ولعل میگذرانید و انحراف مزاج اشرف متزاید و متضاعف میگشت تا آنکه بدسلوکی میر درگاه بجلال
بارگاه سدره اشتباه شاهی که باقدر باج و خراج میرفتند و زیادتیها که به تجار و مترددین این دیار
مینمودند مزید علت گشته الله وردیخان حسب الفرمان قضا جریان بتادیب و تنبیه ایشان متوجه گردید





چون نزدیک بلار رسید ابراهیم خان بتمهید بساط معذرت پرداخته متعهد شد که من بعد در رضای
خاطر مبارک اشرف مراسم نیکو بندگی بظهور آورد الله وردیخان بنا بر صلاح وقت حسب الفرمان
همایون فسخ عزیمت کرده بازگشت و ابراهیم خان در آن سال اندک مدارائی کرده دیگر باره طریق
خلاف گرفت و با تجار و مترددین که وارد لار میشدند زیادتیها کرده از جمیع مبلغها بعنف و تعدی
گرفتند و تجار شکایت بسیار از وکلا و منسوبان ابراهیم خان و عدم قدرت او بر منع ایشان نمودند
در نیم تبه زجر و گوشمال ایشان و استرداد مال تجار واجب و لازم گردیده الله وردیخان مرة بعد اولی
عزیمت لار نمود چون بآن حوالی رسید ابراهیم خان اموال و اسبابی که از تجار گرفته بود باز فرستاده
در دیگر امور زبان بتمهید معذرت گشاده الله وردیخان باو اعلام کرد که چون در آنحوالی اتفاق
نزول افتاده اگر ابراهیم خان خود را از جمله بندگان درگاه شاهی میشمارد در قول خود صادق است
مناسب آنست که بی خوف و دهشت آمده بین الجانبین ملاقات روی دهد که بدون این معنی مراجعت
لایق دولت پادشاهی نیست ابراهیم خان جرأت آمدن نکرده بدستور سابق سالک طریق خلاف
گشته در مقام مدافعه و قلعه داری شد و موکب عالی جناب خانی نیز بظاهر شهر رسیده نزول نمود
و عساکر منصوره فارس متوجه تسخیر شهر و قلعه شده در تفتیش محصوران میکوشیدند و لاریان از وصول
جنود قزلباش متزلزل گردیده واهمه بر ایشان استیلا یافت درین اثنا از اعیان لار قاضی
ابو القاسم که مرد معتبر و از اشراف و اعیان لار بود طریق اخلاص و نیکخواهی شاهی پیموده با برادر خویش
بخدمت خان آمد ابراهیم خان از رفتن ایشان هراسان گشته نوشاد نام سپهسالار خود را با چند نفر
بیرون فرستاد که شاید بلطایف الحیل این حادثه را دفع نماید و فرستادها در حین ملاقات زره در زیر
قبا پوشیده بودند و ازین عمل آثار کید و غدر بظهور آمده موجب انحراف خاطر خان گردید و بحبس و قید ایشان
اشاره نمود و این معنی موجب زیادتی خوف و هراس لاریان گردید جناب خانی ابواب داد و دهش گشاده
بذل انعام و احسان اکثر منخیذه و اهل لار را از مخالفت و قلعه داری باز آورد ابراهیم خان که در جنگ و جدال
آثار کره و ملال در ناصیه احوال لاریان مشاهده کرد دست از شهر و حصار باز داشته بقلعهٔ رفیع که بیکطرف آن
بکوه پیوسته رفته متحصن گردید و عساکر منصوره در کمال قدرت و اقتدار بشهر در آمده سپهها بپای قلعه

رسانیدند و ابراهیم خان قوت مصادمه و مدافعه در خود ندیده از تمرد و سرکشی نادم و پشیمان گردیده دست
در دامن عجز و استیمان زده راغب آمدن شد اسد ورد یخان او را بجان امان داد و با جمعی معارف و
اعیان لار بیرون آمده اظهار عجز و مسکنت نمود و جناب خان او را اعزاز و احترام نموده بطریق مهمان
نگاه داشت که بپایه سریر اعلی آورده درباره او بدانچه رای ارباب شهریاری اقتضا نماید عمل نماید و از تنخیده
و مردم لار جمعی را که محرک ماده خلاف بودند و مظنه فساد داشت از میان برداشته سایر الناس را
مستمال و امیدوار گردانیده جمعی که در قلعه بودند خبر قلعه سپردن چاره نیافتند و اسد ورد یخان شهر و قلعه را
بمعتمدان سپرده رتق و فتق مهمات مملکت را بقاضی ابوالقاسم رجوع نمود و ابراهیم خان را با متعلقان
و بقیه آن دودمان بشیراز آورده خزاین و اموال و اسباب ایشان بحیطه ضبط درآمد و حقیقت این فتح
مبین را که به نیروی اقبال شاهی هردو در یکسال اتفاق افتاد بپایه سریر اعلی عرض کرده در حینی
که رایات نصرت آیات جاه و جلال در مشهد مقدس معلی نزول اجلال داشت و رای جهان آرای
بیورش بلخ تصمیم یافته به تهیه اسباب آن سفر خیر اثر مشغول بودند مژده فتوحات مذکور سرور افزای
خاطر انور گردید و خان رفیع مکان از جانب همایون اعلی بجایزه و جلدوی نمایان سرافراز گشت و یرلیغ
مطاع باحضار خان مذکور و عساکر فارس عز صدور یافته در اوایل سال آینده که رایات فیروزی
آیات جهت اجتماع عساکر ظفر قرین در منزهات ملک هراة و خیمهای دلگشای بادغیس اقامت داشت
با قشون آراسته باردوی گردون شکوه ملحق گشته ابراهیم خان را آورد و تحفه و هدایا که از خزاین سلطان لار
بدست درآمده بود بنظر کیمیا اثر رسانید از انجمله یک فرد تاج مکلل مرصع بدرر و یواقیت بود مشهور
بتاج کیخسروی که از آبا و اجداد ایشان مانده بود شهر لار اول نام دیگر داشته در افواه و السنه مذکور است
که در حینی که کیخسرو کیانی ارکین میلاد را بحکومت آن شهر فرستاد چون یک پسر او لار نام داشته و بعد از پدر
قایم مقام او گشته آن شهر باسم او موسوم گشته و کیخسرو تاج مذکور را باو داده بوده و از آن تاریخ در سلسله ایشان
مانده هرکدام بجای دیگری سلطنت میکرده بهوشنیدن آن تیمن و تبرک میجسته اند بین الجمهور مشهور است که
ارکین میلاد چون بظاهر شهر لار رسیده جهت دخول شهر ساعت اختیار مینمود منجمان عجم و اختر شناسان
لار سعد و نحس کواکب را با نظرات یوبی بنظر تدقیق ملاحظه نموده تا مدت هفت سال ساعتی که بدرجات و

دقایق



دقایق طالع او موافق و از نحوست نجومی و سهم الحوادث روزگار خالی باشد نیافتند بعد از انقضای هفت سال
ساعتی سعد که با زایچه طالع او موافق و دلالت بر ثبات و بقای دولت نموده مبرا از عیوب نجومی بوده
اختیار نموده اند و ارکین هفت سال در کنار شهر توقف نمود تا روز معهود در آن ساعت مسعود داخل شهر
شد و از آن زمان که قریب چهار هزار سال است نسلا بعد نسل اولاد او در آن دیار حکومت نموده هیچ
پادشاه ذوشوکت را تسخیر املاک تیسیر نشد بر فته بخراجی از ولاة انجا راضی میشده اند و همچنین بین الناس
مشهور است که حکمای عجم طلسمی در انجا بسته اند که ساحت املاک از عبور لشکر و سم ستور بیگانه مصون
بوده باشد و از حکمت بالغه ایزدی درین زمان فرخنده نشان آن طلسم بدست اقبال و سرپنجه اقتدار
ملازمان درگاه سدره مثال شهریار بلند قدر بیهمال شکسته گشته آن ولایت بتصرف اولیای دولت قاهره
درآمد چون در کتب تواریخ ملوک عجم ازین قبیل روایات که خارج از دایره عقول و بیرون از احاطه قبول
ادراک ذوی العقول است بسیار نقل نموده اند راقم حروف نیز درباب اختیار ساعت و تاج و طلسم انچه
در افواه و السنه سایر و دایر بود مقید بصدق و کذب آن نشده در صحیفه درج نمود بالجمله چون ابراهیم خان
در ییلاق بادغیس بشرف استلام بوسی مشرف شد مقرر گشت که در آن سفر بدستور در منزل اسد
ورد یخان باشد و خان با او بتوقیر و احترام سلوک مینمود و چون در آن سفر بیماری در ارد وی عظیم شیوع
یافت مشار الیه نیز مریض گشته معالجات اطبا مفید نیفتاد تا آنکه نسخه طبیعت وی از محاربت ملک
بدنش کوتاه کرده از شکنجه هستی خلاصی یافت مشار الیه جوان قابل مستعد در دانش نهاد عاشق پیشه شاعر طبیعت
بود اکثر علوم متداوله مطالعه نموده در علم موسیقی و ادوار مهارتی داشت اما بسیار رنگ عقل و ساده لوح بود
خرد ناری که در امر حکومت و ضبط و ربط مملکت بسیار در کار است کمتر داشته در آغاز جوانی بنشاء افیون
راغب گشته بافراط خوردن آن معتاد شده بود القصه در سی و پنجسالگی بعالم بقا پیوسته دولت از آن
دودمان منقرض گشت و از آن طبقه جز نامی در عالم نماند آغاز سال همایون فال بارس ئیل مطابق سنه
احدی عشر و الف که شانزدهم سال جلوس سعادت پیوند است نوروز عالم افروز این سال همایون فال
در روز پنجشنبه بیست و ششم شهر رمضان المبارک واقع شد مزاج افسرده روزگار که از علل و امراض بارده شتا
از اعتدال افتاده بود صحت و استقامت گرائید بهار عالم آرا با هزاران خرمی و دلگشائی جلوه ظهور نمود

عالم پر طراوت جوانی از سر گرفت بساط خوشدلی و شادمانی در تربت آباد جهان گسترده گشت یعنی خسرو سیارگان
برایه بخش مسند شرف و اقبال گشته قدم بر بساط جهان آرائی نهاد و معرکه آرائی عالم عصر بار آستگی و پیراستگی
سپاه ریاحین پرداخته لوای بلند نامی برافراخت و فسحت سرای جهان را بتازگی نمونه گلزار ارم ساخت
نظم دگر ره جهان ارجمندی گرفت ؛ زنوروز فیروزمندی گرفت ؛ بر آراست مهر از ریاحین سپاه ؛ بعزم زمین
بوس درگاه شاه ؛ سپه داران معارک سخن سرائی صفوف معرکه اخبار را بدین آرایش میدهند که
چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی امداد سلطنت زادها ی اوزبکیه که التجا بسایه اقبال آنحضرت آورده اند
بنفس نهاد همت والا گردانیده خاطر اشرف بدان متعلق گردید که ولایت بلخ و محال اینطرف آب
که بتصرف ایشان اوزبک و محمد ابراهیم خان تعلق گرفته بود بدیشان متعلق باشد و از پیغام خان محمد بیک
دیوان بیگی چنانچه سبق ذکر یافت و تقریر و لدان اصوب چنین معلوم شد که امتحنی مکدر خاطر باقی
خان شد و باختیار قطع تعلق از آن دیار نمینماید ولهذا در مقام ضبط سرحد چیچکتو و میمنه در آمده جمعی
کثیر از مردم اویماق و جماعت قبچاق تابع اوزبکیه را بچیچکتو فرستاده و در محافل و مجالس از بازخوان
برادر سخنان بر زبان آورده لافهای گزاف میزند از بن اخبار عرق حمیت خسروانه بحرکت در آمده اراده
یورش بلخ که در ضمیر انور رسوخ یافته بود ازدیاد پذیرفت و قورچیان قمر سیر باحضار امرا و عساکر ممالک
تعیین یافت و مقرر شد که درین یورش موازی سیصد عرابه با توپ و ضربزن و یراق و ده هزار تفنگچی
خراسان و عراق در موکب همایون بوده باشد و از مشهد مقدس علیقلیخان شاملو و قرچغای بیک
غلام خاصه شریفه را سرکرده فوجی از لشکر ظفر قرین فرموده بتاخت ولایت چیچکتو و میمنه فرستادند
که آن سرحد را که همیشه محل ییلاق آلوس و اویماق اوزبکیه است از وجود دشمن پرداخته نهب و غارت
نمایند و بعد از رفتن ایشان حضرت اعلی از روح مقدس حضرت امام الجن والانس استمداد همت فرموده
رایات ظفر آیات بجانب دار السلطنه هرات در حرکت آوردند و در حوالی مشهد مقدس نشاط شکار جرگه از
خاطر خطیر همایون سر بر زده چندروز بدان شغل فرح افزا انبساط بخش خاطر همگنان بودند و از آنجا در
کمال مسرت و شادکامی بدار السلطنه مذکور رسیده آن خطه ارم نمون از یمن مقدم همایون غیرت افزای
سپهر بوقلمون گردید علیقلیخان و قرچغای بیک که بتاخت چیچکتو رفته بودند آن ولایت را نهب و غارت نموده





هرکس از اوزبکیه و اویماق و احشام بمحاربه پیش آمدند مردانشان طعمه تیغ غازیان ظفر شعار و
صبیان بذل اسیری گرفتار آمدند و سرها و حشم مها با چندین هزار اسیر آورده در دار السلطنه هرات بنظر
اشرف در آوردند و حضرت اعلی چندروز در متنزهات هرات و باغات و بساتین فرح افزای آنجا بسر برده صحبت
مشغولی فرموده از آنجا به ییلاق بادغیس تشریف بردند و قریب دو ماه جهت جمعیت لشکر و سرانجام
یراق توپخانه در ییلاقات بسر برده روز بروز عساکر منصوره و امرا عظام از اطراف و جوانب با قشونهای
آراسته بارودی گردون شکوه ملحق میشد و یار محمد میرزا و شاه خواجه در قفا نیز باتفاق سلاطین زادها
بموکب همایون پیوسته یراق و اسباب ضروری بایشان شفقت شد و جهانگیر سلطان بلقب
ارجمند خانی اختصاص یافته یار محمد میرزا باتالیقی او معین گشت و احکام مطاعه در باب سلطنت و خانی
جهانگیر خان و تفویض ولایت بلخ و اندخود و باسم اوغر اصدار یافت و حکم شد که یار محمد میرزا نیز از جانب
جهانگیر خان یرلیغها بسرداران قبایل فرستاده ایشانرا بعنایات خسروانه امیدوار گرداند بالجمله چون
چون در بادغیس جمعیت عساکر و ازدحام خیول دست بهم داد و سیصد عرابه با توپ و زنجیر و یراق سرانجام
یافت لشکر ظفر قرین آماده کوچ شده طبل رحیل کوفته از بادغیس بجانب مارچاق کوچ شد و چندروز
کنار آب مرغاب معسکر ظفر قرین بود و از آنجا بجانب چیچکتو در حرکت آمده امارت توپخانه و سرداری جمیع
توپچیان و تفنگچیان بقرچغای بیک تفویض یافته مقرر شد که فوجی از غلامان خاصه شریفه همراه او بوده
در نزول و ارتحال بخدمات توپخانه قیام نمایند و جرچیگری این سپاه رزمخواه با ایالت پناه حسین خان شاملو
حاکم هرات و سایر امرای خراسان مثل بکتاش خان حاکم مرو و محراب خان حاکم خواف و باخرز و اسمعیل خان البلو
حاکم فراه و نجف قلیخان شاملو حاکم قاین و غیر ذلک تفویض یافته مقرر شد که از امرا جرچی که از سوار و پیاده
و تفنگچی دوازده هزار بودند یک فرسخ بیشتر از اردوی معلی نزول و ارتحال می نموده باشند و هر روز یکی از امرا
جرچی بنوبت کشک قراولی نمایند و بعد از سپاه جرچی توپچیان و عرابچیان عرابه پیش انداخته مابین دو عرابه
ده نفر تفنگچی که مجموع سه هزار تفنگچی بوده باشند در عقب زنجیر عرابه پیاده میرفته باشند و قرچغای بیک میر
توپخانه با غلامان تابین خود و سایر تفنگچیان که مجموع دو هزار نفر بودند از عقب عرابه بیک دسته با آئین شایسته
طی مسافت نمایند و بعضی از امرای قزلباش نیز مثل مهدی قلیخان ایشیک آقاسی باشی شاملو و غیر ذلک بکومک تفنگچی

در خدمت توپخانه معین شدند و بعد از توپخانه دتیب تفنگچی موکب همایون پادشاهی اعلام ظفر و فیروزی افراخته
در حرکت می آمدند و امرای عالیشان مثل اسد وردیخان و قورچی باشی و علیقلیخان شاملو و نذرخان
مهردار و گنجعلیخان حاکم کرمان و امثال ذلک با قورچیان عظام و غلامان خاصه و ملازمان درگاه سپهر احتشام
بآیین مقرر در دست راست و دست چپ سلسله بسته در ظل اعلام ظفر فرجام تردد و ارتحال مینمودند عدد
لشکریان درین سفر خیر اثر چهل هزار مرد جیده سپاهی جرار مکمل و مسلح و ده هزار تفنگچی قدرانداز که مجموع
پنجاه هزار کس باشد اسم باسم بشماره در آمدند نوکر نوکر و قلیچی و خدمتکار و ساربان و مردم اردو بازار
و سایر مردم هرزه کار که از هر الکا و ولایت در اردو فراهم آمده بودند بیرون از حیز شماره بودند در وقت
سواری از کثرت لشکر و بسیاری خیول و ستوران بمرتبه گرد و غبار ارتفاع می یافت که فضای صحرا از گرد
و غبار تیره و تار شده دو کس که باهم میرسیدند یکدیگر را نمیدیدند و دوازده عدد کره نای همیشه از عقب
همایون بنوازش در می آوردند که قورچیان و غلامان و ملازمان رکاب اقدس باواز کرنا مقام خود را شناخته
از قول همایون دور نشوند و بعضی از امرا نیز بنوبه و کشیک بخدمت چنداولی قیام نموده از عقب لشکر خبردار
بودند و چون در مملکت یاغی شب کوچ کردن از طریق حزم و احتیاط دور بود روز کوچ میکردند و بجهت اشتداد
حرارت آفتاب و گرمی هوا شتران زیاده از دو سه فرسخ نمیتوانستند رفت چون اردوی عظیم همراه بود
باهستگی طی مسافت میشد در یورت قلتش اندخود قراجه قیماق که از سرداران نامی اوزبکیه است با چند نفر
دیگر بدست ملازمان محرابخان که قراول بوده اند گرفتار شدند و از تقریر ایشان بوضوح پیوست که باقیخان
با هشت هزار کس از جنود اوزبکیه در قرشی است و توجه رایات منصوره را با جنود بیشمار بجانب بلخ
شنیده چون قوت مقابله و مقاتله با جنود دریا خروش قزلباش ندارد کس نزد برادرش ولی محمد خان
که در بلخ است فرستاده که خود را بحضور قزلباش نسازد و از آب عبور نموده باینطرف آید که چون درینوقت
مقاومت با پادشاه ایران و لشکر قزلباش که بیش از حد و قیاس اند ما فوق قدرت ماست و مصلحت
بعد از معاودت سپاه قزلباش آنچه صلاح وقت باشد عمل شود و ولی محمد خان نزد برادر فرستاده که هنوز
آمدن ایشان باینطرف محقق نیست و کیفیت و کمیت لشکر چنانچه مذکور السنه و افواه است معلوم نه جز ایجاد آوازه
توهم نموده مملکتی چنین از دست گذاریم باقیخان قراجه قیماق را با اندخود نزد مومن بی حاکم آنجا فرستاده که





چند نفر از بهادران کارآزموده رفیق او نماید که بجانب چیچکتو رفته از اردوی قزلباش و آمدن و نیامدن
و کیفیت و کمیت لشکر خبر تحقیق آورده ایشان از اندخود بدین مهم آمده بودند بتقدیر الهی در قلتش گرفتار
شدند **ذکر فتح و تسخیر قلعه اندخود و شرح توجه رایات ظفر آیات بجانب بلخ** چون رایات نصرت آیات جاه
و جلال بفیروزی و اقبال از قلتش کوچ کرده حوالی اندخود مضرب خیام ظفر فرجام گشت بوضوح پیوست
که مومن بی حاکم اندخود که از ملازمان معتمد باقیخانست خاطر بتحصن و قلعه داری قرار داده باستحکام
برج و باره مشغولست بعضی از ارباب رای و تدبیر را صلاح دران بود که ملتفت قلعه اندخود و قلعههای
سر راه نشده بر سبیل استعجال بر سر بلخ روند که هرگاه قلعه بلخ بدست در آید سایر قلاع تابع قلعه
بلخست اما رای عالم آرای اشرف اقتضا آن کرد که اول قلعه اندخود را بدست آورند چه هرگاه قلعه اندخود
در میان باشد آمد شد از خراسان باردوی معلی دشوار خواهد بود اولی آنست که اول این قلعه بدست در آید
که راه تردد بر لشکریان گشاده باشد اکثر عقلا رای رزین را صائب شمرده عنان عزیمت بدانصوب در حرکت
آمد و بفیروزی و اقبال در پای قلعه نزول نمودند در همان روز اطراف و جوانب قلعه بامرای نامدار و عساکر ظفر
شعار و طوایف لشکر نصرت آثار قسمت شده مورچلها قرار یافت و عساکر نصرت شعار قلعه را مرکز وار
در میان گرفته شروع در حفر نقب و فرد خالی کردن آب خندق نمودند و نقب سوراخ کشیده سیصد عدد کوب
و ضربزن و بادلیج که همراه بود با ده هزار تفنگ بیکدفعه سر دادند و آواز رعدآسای توپ و تفنگ و سورن
غازیان غلغله و ولوله در زمین و زمان انداخته گوش فلک را کر ساخت روز دیگر دلیران قلعه گشا از اطراف
و جوانب هجوم نموده بخندق داخل شدند و از خندق خود را بپای حصار رسانیدند ساکنان قلعه اندخود
از همه طرف بلا را بخود محیط یافته از هجوم شجاعان لشکر قزلباش خوف و هراس متقابس بر ایشان استیلا
یافت در کمال سراسیمگی و اضطرار نزد مومن بی جمع شده عجز و بیچارگی خود و استیلای لشکر قزلباش اظهار
نمودند چون حال بر منوال مشاهده نمود جز طلب امان چاره نیافته دست در دامن استیمان زده و از شیخ
و مقتدای خود که جز بیراز مشهور بود التماس نمود که قدم رنجه فرموده بیرون رود و خط امانی جهت محصوران
حاصل نماید و چنین مذکور شد که مقتدای مذکور نیز که خود را در زمره اهل الله معدود میدانست در علم کشف
و مجاهده دریافته بود که استیلای لشکر قزلباش برین قلعه در لوح تقدیر نگارش یافته و ستیزه با خصم قوی دست

برخلاف فرمان و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة دست بخون خود یازیدن و پای از دایره سلامت بیرون نهاد
نخست دو سه کس از مریدان معتمد خود را بپایه سریر اعلی بیرون فرستاده و عجز و انکسار و مسکنت ساکنان
حصار را معروض داشت که اگر مرحمت شاهی شامل حال این گروه گردد قلعه را مانند بخت و اقبال بر روی اولیای
دولت بی زوال میگشایند والتماس عفو تقصیر و بی ادبی مؤمن بی که قلعه بر روی ملازمان موکب
همایون بسته بمحاربه پیش آمد حضرت اعلی شاهی ظل الهی بر زبان الهام بیان برفق و ملایمت با ایشان
در تکلم آمده نوید عاطفت و جان بخشی بمؤمن بی و عامه خلق اندیار دادند حکم استمالتی باسم مؤمن بی
و ساکنان قلعه اصدار یافت خلاصه مضمون آنکه نهضت همایون ما باینطرف بمحض معاونت و امداد
سلاطین زادهای جانی بیگی اتفاق افتاده ما را طمعی در ولایت تربت و هرگز خاطر حق گزین خیر رفاه حال
و آسودگی کافه خلایق و عباد الله نبوده با طوایف امم صلح کل داریم ما را با مذهب و ملت کسی کاری نیست
هدف اشنعی از اطوار مردم مرو و شاه و ابیورد خاطر نشان ایشان شده باشد که از تاریخی که بحیطه تصرف
و تسخیر اولیای دولت قاهره درآمده در مساجد و معابد اهل سنت و جماعت و طبقه شیعه هر یک بشیوه
و شعار خود سلوک مینمایند و هیچ آفریده تکلیفی که مکروه خاطر ایشان باشد نشده و نمیشود و مؤمن بی
و جماعت ازبکیه هر کس برضای خود اراده ملازمت سلاطین زادها داشته باشند توقف نمایند و هر کس
میرود مختارست و رعایا و عجزه آسوده حال برعیتی خود مشغول باشند که از عساکر منصوره آسیبی بایشان
نمیرسد و فرستادگان استمالت یافته در کمال فرح و انبساط عود نمودند از ورود این منشور عاطفت خاطر
خلایق اطمینان یافته همان لحظه عزیزان با سی چهل نفر از اشراف و اعیان و مریدان بیرون آمده بسعادت
ملازمت مشرف شدند و حضرت اعلی بشیوه و شعار سلاطین اوزبکیه که با مرشد قوم بر مریدانه سلوک
حلوتی مینمایند با عزیزان سلوک فرمودند و ایشان التماس کردند که عساکر منصوره دست از امور قلعه گیری
دست باز دارند که فردا مؤمن بی و ارباب و اهالی شهر سرکشی سرانجام نموده بیرون می آیند و حضرت اعلی
چون قدغن فرموده بودند که امشب تفنگچیان آتش جنگ از چند محل رخنه در حصار انداخته سوراخ کنند
و اول صبح کرنای کشیده بقلعه یورش نمایند و فرمان بران با هتمام تمام در کار بودند و باحتمال مکر و حیل
که لازمه قلعه داری است اعتماد بسخن ایشان نکرده امر فرمودند که اگر درین قول صادق اند همین لحظه بیرون آیند





که مارا بجنگ ایشان احتیاجی نیست والا صبح آماده مصادمه و محاربه باشند ایشان در کمال اضطرار رخصت
یافته بقلعه رفتند و همان ساعت مؤمن بی با طبقه اوزبکیه و عزیزان و اشراف قدم بیرون آمده
بسعادت کورنش سرافراز شدند و حضرت اعلی بنظر اعزاز و احترام در ان طبقه توجه فرموده خاطر ایشان را
بتفقدات پادشاهانه و سخنان مرحمت آمیز اطمینان بخشیده خلعت امان عنایت فرمودند و بمؤمن بی
رخصت معاودت قلعه ارزانی داشتند که امشب بمسکن خود مراجعت نموده فردا بملازمت آید و جماعت
در کمال فرح و انبساط خاطر از نهب و غارت و سفک دماء و هتک عرض و ناموس جمع نموده بقلعه
عود نمودند و علی الصباح در دروب قلعه را مانند ظفر و اقبال بر روی اولیای دولت بیزوال گشوده مؤمن بی
با تمامی سادات و قضات و علما و اشراف و اعیان بدرگاه فلک اساس آمده جبهه اخلاص بر زمین نیاز
سودند و ببارگاه معلی که بکمال شکوه و هیبت و غایت جلال و سطوت الهی آراستگی داشت بار یافته
همگی بسعادت بساطبوس فایز گشته بخلاع فاخره سرافراز گشتند و چون ملکا اند خود به نتیجة السلاطین
محمد سلیم سلطان اختصاص یافته بود عرب بهادر اتالیق او را مقرر داشتند که بنیابت مشار الیه بحکومت آنجا
قیام نماید و ارباب و رعایا برعیتی مشغول شدند و از ملازمان رکاب اقدس محمد قلی بیک ایشیک آقاسی
عرب گورا با یکصد و پنجاه نفر سوار و تفنگچی جهت حراست و کوتوالی قلعه بمرافقت عرب بهادر تعیین فرمودند
و مؤمن بی رخصت رفتن بخدمت باقیخان طلب نمود نواب کامیاب در عالم حقیقت و پاس حقوق نمکخوردگی
او را استحسان فرموده بخلعت خاص و جیقه و کمر مرصع امتیاز و اختصاص داده رخصت رفتن دادند و سایر
اوزبکیه را در رفتن و در ملازمت محمد سلیم سلطان ماندن ممتاز گردانیدند و در همان روز ملازمان و مردم
مؤمن بی احمال و اثقال او را بار کرده از راه گرگی روانه کنار آب شدند و خود تا نیم فرد در مجلس بهشت آیین بود
بعد از تفرق عوام الناس مجلس خاص انعقاد یافته جرعهای دوستکانی بگردش درآمده حریفان سرگرم باده
نشاط گشته هر گونه حکایات بمیان آوردند و حضرت اعلی سخنان حقیقت بنیان که بر حسب کلام الملوک ملوک
الکلام آویزه گوش خردمندان روزگار تواند بود بر زبان الهام بیان آورده بمؤمن بی خطاب فرمودند که
دعای ما به باقیخان برسان و بگو که قبل ازین مصحوب خان محمد دیوان بیگی بعضی سخنان دوستانه یاد
پیغام کرده بودیم او از جهل و غرور نصایح مشفقانه ما را بسمع رضا اصغا نکرد تا نهضت همایون ما باینطرف لازم شد

اکنون سخن همانست که گفته‌ایم و بجهت رفع حجت تکرار این مقدمات مینمایم بر همگنان معلوم است که امروز
در انتخت سلطنت و پادشاهی ممالک عبدالله خان باین دو طفل که از آن دودمان باقی مانده اند
منحصر گشته مقتضی مروت و فتوت نیست که تو با چندین حقوق که پادشاه مرحوم عبدالله خان
در دودمان شما دارد باز ماندگان سلسلهٔ او را از ملک موروث آواره ساخته خود تغلب بر تمامی
ملک موروثی ایشان رقم اختصاص کشی در سوابق ازمنه همیشه میانه سلسلهٔ ما و ایشان نیران قتال
و جدال اشتعال داشته در تیوقت بمجرد توسل و التجا که بما آورده اند اغماض عین از خصومت
دشمنی صد ساله کرده در مقام امداد ایشان شده‌ایم که آثار نیکنامی در صحیفه روزگار یادگار ماند اولی انست
که او قطع طمع از ملک بلخ و توابع نموده بدیشان گذارد و بممالک ما وراء النهر و ترکستان که بدست او در امده
قانع بوده شکر باری تعالی بجای آورد و قدم از دایره انصاف بیرون ننهد چه هرگاه این دو پادشاهزاده که
از آن دودمان باقی مانده اند از مملکت وسیع اجدادی خود باین مختصر ولایت راضی شده باشند که او تا
گذران ایشان باشد او را مضایقه در آن کردن محض نا انصافیست و اگر نا انصافی کرده خواهد که بالکلیه
وارثان ملک را از حق موروثی محروم نماید پسندیده خدا و خلق نخواهد بود و عاقبت نتیجه نا انصافی که فی الحقیقه
کفران نعمت آل سلسله است از عالم غیب بروز کار او عاید میگردد و اگر باین صلاح اندیشی راضی بوده با سلاطین
زاده‌های مذکور در مقام عطوفت و پدر فرزندی باشد ما را نیز بمنزله برادر گرامیست و در لوازم برادری تقصیر
نمیشود مصرع من انچه شرط بلاغست با تو میگویم ٭ تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ٭ بعد از ادای این سخنان
حقیقت بنیان مومن بی را مشمول نوازش و احسان رخصت دادند و سرشار باده التفات شاهی از
مجلس بیرون آمده روانه شد حضرت اعلی جام امانی و آمال مومن بی را از باده عواطف خسروانه لبریز
گردانیده یکعدد صراحی نقره ازراح ریحانی که در خمخانه خرد و آگاهی پرورش یافته خمار شکن سرمستان باده
غفلت و آگاه دلان را مایه فرید آگاهی تواند بود با پیاله طلا و جنس انداز زربفت ازبی او فرستادند که در راه
دفع خمار نماید مردم ولایت اند خود و جماعت اوزبکیه که در آن ولایت بودند مبلغی خطیر بعلت مال امانی متقبل
شده اند که بدیوان اعلی واصل سازند همت بلند خسروانه رقم بخشش و احسان بر آن کشیدند و همگی موجب
ازدیاد دعاگویی دولت روز افزون شد ذکر قضایایی که بعد از تسخیر قلعه اند خود در سفر خیر اثر بلخ ظهور یافت





چون مومن بی از خدمت اشرف جدا شده روانه گردید روز دیگر اردوی گردون شکوه از پای قلعه کوچ کرده
در خواجه دکه که یکمنزل اندخودست نزول اجلال نموده یکروز در آن منزل بانجاح مطالب و حصول مدعیات صوب
داعیان اندخود پرداخته روز دیگر کوچ کرده در دو فرسنگی خواجه دکه نزول فرمودند در بین منزل بتحقیق انجامید
که باقیخان با بیست هزار کس از جیحون عبور نموده بطرف بلخ آمده حضرت اعلی تصور انکه باقیخان
قدم جلادت پیش نهاده اراده مقابله با موکب همایون شاهی دارد با کمال امیدواری بظفر و نصرت
حضرت باری عز اسمه امر فرمودند که در اردوی معلی نقارهای پادشاهی بنوازش در آوردند و ترتیب
مقدمات جنگ پرداخته قراول و چرخچی و قول و ساق و سول و تولکچی و لشکر طرح و تیپ عرابه و تفنگچی
و سایر اسباب محاربه انتظام دادند و رای جهان آرا بدان قرار یافت که بلا تاخیر منزل بمنزل ترتیب
و ابین پیش رفته در هر جا با جنود مخالف تلاقی روی دهد صف قتال آراسته انچه مقدر الهی باشد از مکمن
غیب بحیز ظهور آید و مذکور میشد که در بعضی از منازل آب کمیابست و عساکر منصوره از غایت کثرت
و ازدحام خیول از ممر بی آبی عسرت و تنگی خواهند کشید حضرت اعلی از یار محمد میرزا در قفاکه صاحب وقوف
شوارع آن ولایت اند تحقیق راهها فرمودند که از هر راه مناسب تر و آب بیشتر باشد روانه شوند که عساکر
اقبال از قلت آب در عذاب نباشند رای یار محمد میرزا در پیش سفیدان اوزبکیه بدین قرار یافته بود
که تعجیل در امر محاربه موافق مصلحت نیست بلکه صلاح در نیست که اردوی کیهان پوی بجهت کثرت لشکر
و انبوهی خلایق و حرارت هوا و اشتداد گرما با هستگی کوچ نموده جنگ را در حیز تاخیر و تراخی اندازند
و قرارداد خاطر ایشان آن بود که طوایف اوزبکیه که سالها نمک پرورد سلسله عبدالله خانند بمصلحت وقت
و حفظ مال خود مرافقت باقیخان اختیار نموده مطیع و منقاد او گشته‌اند و حالا که موکب نصرت قرین همایون
شاهی بدینصوب در حرکت آمده خوف و دهشت بر انجماعت استیلا یافته قرارداد خاطر آنست که حضرت
اعلی را بتسخیر ولایت ما وراء النهر و قلع و استیصال اوزبکیه پیش نهاد همت والاست با فروده بر سر باقیخان
جمعیت نموده بقدر مقدور در مدافعه میکوشند و هرگاه بر ایشان ظاهر شود که حضرت اعلی شاهی طمع در آن
ملک ندارند و غرض ازین نهضت احیای سلسله عبدالله خانست و اختیار آن ولایت در دست امرای اوزبکیه
خواهد بود بتدریج اطمینان یافته از دور اینی اختیار منهابند و در فته رفته جمعیت لشکر روی تفرقه د

برافکنده کی خواهد نهاد و هر روز که بکفر سنج مبشر مسرور می جمعی از اوزبکیه استقبال موکب سلطان زادها خواهند نمود
و مکنون ضمیر نیر بی جنگ و جدال بمنصه ظهور جلوه گر خواهد شد هر چند این رای موافق صوابدید اشرف
اعلی نمود اما چون رئیس سفیدان اوزبکیه درین ماده غلو داشتند و بعضی از دولتخواهان قزلباش
نیز موافقت این رای اختیار نمودند و نیز مذکور میشد که باقیخان باین قصد آمده که برادرش را از بلخ برون
برد و عزیمت جنگ ندارد بعد از مشاوره و مصلحت اوزبکیه بدین کنکاش عمل نموده در طی مسافت
تانی و تاخیر نموده هر روز اندک راهی قطع میشد از اتفاقات که موید قول اوزبکیه گشت آن بود که بعد از آنکه
قطع مسافت بتانی قرار یافت میرزا محمد بیک نام شخصی از اعیان اوزبکیه که از اقربای بار محمد میرزا بود با ده
پانزده نفر بهادر از بلخ آمده بمعسکر سلاطین زادها ملحق شدند و در خاطرها رسوخ یافت که این رای صائب
بوده و من بعد گروه گروه از آن مردم عزم آمدن خواهند کرد و بار محمد میرزا نیز از جانب جهانگیرخان برلیغها
باستمالت امرا و اعیان طبقات اوزبکیه فرستاده هر روزه منتظر بودند که عنقریب صورتی روی نماید که منتج
مطلوب باشد اتفاقا این تدبیر موافق تقدیر نیامده و دو مفسده عظیم لازم آمده بران مترتب گشت اول آنکه
ازین توقفات بی حاصل و عنان کشیدگی که مخالف رای همایون بود مخالفان جیره شده خوف و دهشتی
که از لشکر قیامت اثر قزلباش بر ایشان استیلا یافته بود زایل گشت دویم آنکه آب و هوای آن ولایت
موافق مزاج اهل اردو نیامده از حرارت هوا و عفونت گرما و ابهای گل آلود که بکار میرفت بیماری عظیم
در میان لشکر حادث شده مرض اسهال شیوع یافت علی ای حال در عرض بیست روز بحوالی شهر بلخ آمده
نزول اجلال فرمودند اما بیماری لشکر حضرت اعلی را در امر محاربه متامل و متردد ساخت و چگونه متامل نگردند
چه رای مآل اندیش همایون همواره در امور حربیه نهایت مرتبه حزم و احتیاط مرعی میدارد و در مقابل لشکر
ایران و توران که از قدیم الایام معظم ترین قضایای عالم بوده و مفاسد آن محتاج بشرح و بیان نه چگونه مرعی ندارند
اما احوال باقیخان آنچه معلوم همگنان گردید آن بود که چون از آب عبور نموده بجانب بلخ در حرکت آمد مونی
از آنکه خود در رسیده شرح گرفتن قلعه و حقایق حالات باز نموده و باقیخان ظاهرا با او عتاب و خطاب سپاهیانه
آغاز نهاده در خفیه که تحقیق احوال مینموده او شمه از عظمت و جلال پادشاهی و کثرت و ازدحام لشکر اظهار نموده
خاطرنشان کرده که جنود اوزبک را هیچ وجه قدرت مقابله و مقاتله با جنود بیشمار قزلباش نیست باقیخان





در بحر تحیر افتاده نه روی بازگشتن داشت و نه رای پیش آمدن اما روز بروز توقف و عنان کشیدگی
لشکر قزلباش خوف و هراس از خاطر اوزبکیه زایل ساخته اندکی جیره شدند و عساکر اوزبکیه
از اطراف و جوانب باو ملحق شده در اردوی او نیز جمعی فراهم آمدند معهذا جرات جنگ روبرو
نمیکرد بحوالی شهر آمده در سواد شهر قریب قلعه محل مناسب تعیین نموده نزول کرد و پشت بقلعه و دیوار بست
شهر داده اقامت نمود و در پیش اردوی خود خندق کنده عقب خندق را بتوپ و تفنگ استحکام داد
و قرارداد که بدین نسق حراست شهر و قلعه نماید یکمرتبه که قراولان طرفین تیز عنانی کرده بیکدیگر ملاقی گشتند
موازی بیست و چهار نفر از بهادران نامی بدست مبارزان جنود اقبال مقتول و گرفتار شدند و از
دستبرد سپاه ظفر پناه قدم باز پس کشیده و در سواد شهر خزیدند و تا قریب یکماه لشکرهای ایران
و توران در مقابل یکدیگر نشسته بودند و اصلا محاربه میان ایشان بوقوع نمی پیوست زیرا که از طرف
اوزبکیه احدی بعزم رزم قدم از دیوار بست شهر و قلعه بیرون نمی نهاد و بوضوح پیوست که باقیخان
جنگ صحرا نمیکند و از نیطرف نیز صرفه در آن نبود که گروه قزلباش بمیانه کوچه و باغ درآمده جنگ خندق
و دیوار بست شهر وقوع یابد و اگر مهم منجر بمحاصره قلعه گردد محتمل است که بامتداد کشد و بیماری لشکر
اشتداد یابد و ماکولات روی بنقصان آورد و ظهور این مقدمات موجب ضعف و زبونی لشکر قزلباش
و دلیری سپاه مخالف گردد و خللها روی نماید مکرر امرای عظام و رئیس سفیدان عاقبت بین بمحفل
مقدس جمعیت ده مجالس حالتی یافت و از هر گونه حکایات بمیان آمد حضرت اعلی فرمودند که غرض ما از نهضت این انعقاد
امداد سلاطین زادها و حصول نیکنامی بود اگر باقیخان بنوعی که همیشه لاف میزد بمقابله موکب همایون می آمد
ما نیز صف قتال آراسته آنچه مقدر الهی بود بظهور میرسید حالا که او از جنگ روبرتافته دروازه ها
کار خود ملاحظه میکند ما چرا ملاحظه نکنیم و لشکر را بمقابل توپ و تفنگ بمیان دیوار بست و کوچه باغ درآوریم
و معهذا بیماری در میان لشکر اشتداد یافته هر روز جمعی راه عدم می پویند اگر راکب جهل و غرور بوده بملاحظه
حمیت و غیرت دنیا درین ولایت توقف نماییم موجب استیصال سپاه منصور و اختلال عظایم امور دولت
طریق صواب آنست که درین وقت بجهت غمخواری لشکر بفتوی عقل دوراندیش عمل نموده عنان عزیمت
بصوب مراجعت انعطاف دهیم اگر باقیخان بعزم تعاقب از پشت خندق بیرون آید عطف عنان نموده بدفع

بر داریم و الا بسلامت کوچ کرده بتوفیق الله تعالی معلولان سپاه را بجا منی رسانیم که اگر تقدیر الهی بوده باشد
مرتبه دیگر مکنون خاطر انور بوجه جمیل جلوه ظهور یابد القصه در روز نهم شهر محرم الحرام اردوی گردون شکوه کوچ
کرده از رودخانه خطب عبور نموده فرود آمدند و درین کوچ معلوم شد که ثلث لشکر ظفر اثر سقیم المزاج و بیمار
و ثلث دیگر بلکه بیشتر از مشغله بیمارداری بیماران بهیچ کار دیگر نمیتوانند پرداخت تا بقتال و جدال چه رسد
از مشاهده این حال عزم بازگشتن در خاطر انور رسوخ یافته مشخص شد که اگر فی المثل هفته دیگر در مراجعت
تاخیر واقع میشد احوال مردم اردو بنوعی مختل میگشت که العیاذ بالله اصلاح پذیر نبود و درانوقت هیچ عزیمتی
ازان لایقتر و هیچ تدبیری جهت اصلاح حال لشکر ازان صایبتر نمینمود بالجمله روز عاشورا در کنار آب
خطب توقف نموده بلوازم تعزیه حضرت سید الشهدا و لب تشنگان بادیه کربلا قیام فرمودند روز یازدهم
العود احمد بر زبان آورده کوچ شد امرا جرجی بخدا ولی مقرر شدند که از عقب لشکر آیند و در روز بلوازم و احتیاط
پرداخته شب در نیمفرسخی اردو نزول نمایند و چون بیدار دلان هشیار مغز بلوازم پاس و کشیک قیام نموده
از شبیخون دشمن ایمن نموده باشند و نادر الکلام مخالف با شیم این قاعده را از دست نداده لحظه غافل نبودند
وادی عظیم درین مرحله سه فرسخ قطع نموده فرود آمد بعد از لحظه از جانب امرا جنداول خبر رسید که سپاه
لشکر از جانب مخالف نمودار شده آهسته آهسته پیش می آید حکم گیتی مطاع نفاذ پیوست که اگر سپاه
مخالف بعزم جنگ پیش آمده آهنگ محاربه سازد بندها ایشان نیز بمدافعه قیام نموده ما را خبردار کنند و اگر اراده
رای جنگ نداشته باشند و جهت حفظ حال خود احتیاط سپاهیانه مینموده باشند غازیان نیز محاربه را
درباقی گذاشته آهسته آهسته خود را باردوی همایون رسانیده بقاعده که قرار یافته عمل نمایند بعد از اندک
زمانی خبر رسید که جمعی کثیر از لشکر اوزبک بعزم محاربه پیش آمدند و تیز عنانی کرده خود را بغازیان رسانیدند
و فیما بین نیران قتال اشتعال یافته و کار از ملاحظه و احتیاط گذشته حضرت اعلی ابن حسین خان و بعضی از امرای
جغتای را بمحارست اردو تعیین فرموده بفیروزی و دولت و اقبال سوار شده عطف عنان فرمودند و تیپ عراول
و تعلیکچی را پیش فرستاده دست راست و دست چپ قول همایون را بمردان کار و دلیران معرکه پیکار استحکام
داده علمهای ظفر و اقبال گشوده بمقابله اعدا شتافتند و بعضی از امرا کومک لشکر جرجی تعیین فرموده پیشتر
فرستادند و قول همایون متعاقب در حرکت آمد و چون یک فرسخ و نیم از اردو جدا شده بمعرکه قتال نزدیک شدند





غازیان عظام یکی از بهادران اوزبک را که دستگیر شده بود آوردند از تقریر او چنین معلوم شد که قرقی
که خبر کوچ کردن جنود قزلباش بباقیخان رسید متفکر شد که آیا سبب مراجعت چه بوده باشد
جمعی بجهت امتداد توقف حمل بر عسرت و تنگی آذوقه کرده گفتند که فرصت را از دست نداده تعاقب
ایشان میباید کرد و جمعی دیگر از ریش سفیدان و اتالیقان روزکار دیده کارآزموده قضیه حضرت شاه
اسماعیل و شاهی بیک خان اوزبک که چنانچه مشهور و در صحیفه ها مسطور است از مرو بیکمنزل کوچ نموده
و شاهی بیک خان بی تابی کرده از قلعه متعاقب بیرون آمد و سپاه قزلباش عطف عنان کرده فیمابین
محاربه بوقوع پیوست و ظفر و اقبال قرین حال آن پادشاه شیردل گشته شاهی بیک خان بقتل رسید
محتمل است که حضرت شاه عالیجاه خواهد با شما همان معامله پیش گیرد و بدبختی مصلحت در تعاقب نمیدیدند
بالاخره از غلوی بهادران جنگجوی فوجی از لشکریان متعاقب بیرون آمدند و بکنار آب رسیده فی الفور عبور
کرده آماده قتال شدند و ازینجانب نیز امرای عظام آتش شایسته بجنگ مشغول گشته از جانبین داد دلاوری
دادند بکتش خان استاجلو که هراول جرجی و پیش جنگ بود حملات دلیرانه نموده مخالفان را تا کنار آب دوانیده
از آب گذرانید در اثنا آوازه توجه موکب همایون شاهی بمعرکه رسیده بکتش خان و نخف قلیخان با جمعی
از دلیران لشکر فیروزی اثر باستظهار لشکر قول از آب عبور نمودند و در انطرف معرکه رزم و پیکار گرم گردید
تا غروب آفتاب بازار گیرودار گرم بود بعد از غروب به نیروی اقبال بیزوال شاهی نسیم ظفر و فیروزی بر
شقه اعلام ظفر فرجام امرا و ملازمان موکب اقبال وزیده شکست بر لشکر مخالف افتاد تا هوا تیره و تار شده
بود غازیان مخالفان را تعاقب نموده سر و زنده می آوردند در وقتی که مشاعل خورشید تماثل در اردوی همایون
افروخته گشت خبر شکست مخالفان رسید و حضرت اعلی کس بتقدغن نزد امرا فرستادند که چون شب بمیان
آمد احدی از غازیان در انطرف آب توقف ننموده باز گردند و بعد از لحظه که خاطر از کید و مکر مخالفان جمع گردید
موکب همایون شاهی بجانب اردوی معلی در حرکت آمده در دولتخانه همایون نزول فرمودند و تا چهار دانگ
از شب گذشته متوجه دیدن سرها و اخترمهها بودند عبدالرحمن بی نامی از امرای معتبر اوزبک دستگیر شده بود
چون بنظر اشرف درآمده نام و نسب خود بیان کرد و بهمانکه عادت رضیه و از خصایل مرضیه اشرف اعلی است
که با گرفتاران تجسس جمعی که غایبانه طریقه آشنایی داشته باشند بطریق مهمان عمل مینمایند با او عمل نموده

همان لحظه بند از دست او گشودند و رخوت خون آلود که در بر داشت بیرون کرده رخوت پوشیدنی عنایت
فرمودند و سایر گرفتاران در همان شب بیاسا رسیدند و از لشکر قزلباش سوای شریف خان
بیک برادر محرابخان قاجار کسی که نام و نشان داشته باشد ضایع نشد جمعی تقریر کردند که اگر
موکب همایون بعد از محاربه مذکور مراجعت نموده صبحی کوچ بطرف بلخ واقع میشد با قبچاق و اوزبکیه
دیگر جرات توقف و قدرت محاربه نبود اما چون رای صواب حضرت اعلی عزم مراجعت جزم کرده بود و نیز
بیماری در میان لشکر اشتداد یافته بود باحتمال ظفر سنجی بیهوده گویان طریق سلامت را از دست نداده
فسخ آن نفرمودند و در عالم سپاهیگری و رعایت حزم باین قدر فتح و فیروزی از جای نرفته ترک
قرارداد خاطر اشرف نکردند و الحق در آن وقت هیچ فتحی شایسته تر از آن نبود قریب نصف شب بود
که امرای نامدار از معرکه برگشته در خدمت اشرف زبان به تهنیت فتح و فیروزی گشادند و بنوازشات
خسروانه سرافراز گشته باردوی خود باز گشتند و بنوعی که مامور بودند در کمال حزم بخدمت چنداولی
قیام مینمودند و اگر احیانا احدی از پیادگان و ضعفای لشکر در عقب مانده بود همراه می آوردند و هر کس
از بیماران فوت میشد در همانجا بنوعی که مدفن معلوم نباشد بتدفین آدمی پرداختند و با امرای
چنداول اکتفا نفرموده یوزباشیان و قورچیان عظام بطرف دست راست اردو و جمعی بطرف
دست چپ تعیین شده بود که نیم فرسخ بلکه کمتر بر رفته باشند که اگر اوزبکیه اراده نمایند که علی الغفله
دست بردی کنند ایشان آگاه باشند مجملا آنچه لازمه حزم و احتیاط بود مرعی داشتند و چون در اندخود
نزول واقع شد ضبط و نسقی که در باب نهب و غارت و اسیر نمودن بود برطرف شد و مردم غازی لشکر باطراف
و جوانب خصوصا شبرغان رفته آنچه می یافتند می آوردند اردوی معلی یکروز در پای قلعه توقف نموده
اکابر و اعیان و قاضی و مفتی و علمای سکنه قصبه اندخود را تمام نویس کرده مقرر شد که بجانب عراق
کوچ دهند هر خانواری را بیکی از اهل اردو سپردند که با شتران خود حمل خراسان و عراق نمایند بیک
طرفة العین قصبه بان معموری ویرانه گشت و بسیاری از نساء و صبیان بذل اسر گرفتار آمدند که کسی بود
که اسیر اندخودی همراه نداشت درینمقام نکته بخاطر رسیده که هر چند در سنین سابقه اشعاری بان شده
تکرار آن مناسب نمود بر ضمیر منیر خردمندان تجربه کار و کارآگاهان روزگار پوشیده نماند که در سوابق ازمان که





سلاطین اوزبکیه بخراسان و خواقین روم باذربایجان بقصد مملکت گیری با نهب و غارت می آمدند اسیر نمودن
عیال و اطفال مسلمین جایز نمیداشتند و از بلاد شیعه اسیر نمی بردند و لشکر قزلباش نیز هرگز بدین فعل
مذموم قیام نمینمودند و در زمان سلطان مرادخان خواندکار روم لشکر اروام و تاتار در اذربایجان و
شیروان این شیوه پیش گرفتند چنانچه در قصبه تبریز بسیاری از اطفال سادات که ذریت طیبه رسول
هاشمی صلی الله علیه و آله اند اسیر شده در استنبول بکفره فرنگ فروختند و در زمان عبدالله خان و عبد
المومنخان پسرش طایفه اوزبک نیز در خراسان این شیوه پیش گرفته در مشهد مقدس معلی جمعی
کثیر از ذریت طیبه حضرت امام الجن و الانس و اشراف و علما و زهاد و ارباب ناموس و فرزندان
سپاهی و رعیت چندین هزار نفس اسیر شده در اقصی ترکستان و ماوراءالنهر فروخته شده تا کابل
و هندوستان رسید چون دنیا دار مکافات و انتقام این قسم اعمال شنیعه اوزبکیه در مشیت حق تعالی
که منتقم حقیقی است قرار یافته بوده بحسب اقتضاء فلکی و حوادث آسمانی اغماض عین از این شناعت شده
بتحریک کارفرمایان قضا و قدر درین یورش چندین هزار نفس باسیری افتاده از اوطان جلا شدند
و بعد از آن نیز حکام استراباد بجهت تنبیه متمردان ادخلو و کوکلن که از مسلمانی بجز نامی ندارند لشکر کشیده
بسیاری از آن گروه بی ایمان باسیری افتادند اما چون ارباب تحقیق بدیده بصیرت و انصاف نگاه ژرف
درین واقعه نمایند فی الحقیقه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی درین ماده ثواب ارباب هدایت و رهنمایان طریق
اهتدی دریافته اند زیرا که در حیاته جنود ظفر ورود رقم رقیت و بندگی بر صحیفه حال اسیران مذکور کشیده نمی شد
و بطریق اساری واجب الاسر با ایشان سلوک نمیکردند و چندین هزار از نساء و صبیان در میانه فرق شیعه
و اهل ایمان نشو و نما یافته شعار مذهب حق پیش گرفتند الکنون بر سر سخن میرویم بالجمله از اندخود کوچ
بر کوچ روانه شده حضرت اعلی در کمال حزم و احتیاط و آگاهی در شدت گرما که از حرارت هوا قرص آفتاب
در تنور فلک بریان میشد قشون و لشکر را بآسانی برده در هر مرحله آنچه نهایت ملاحظه سپاهیانه بود بجای آورده
دقیقه فرو گذاشت نمیفرمودند در حوالی قتلش جمعی از اوزبکیه که بعزم دست برد آمده بودند بفوجی از قورچیان
اثنا جلو که بحراست دست چپ اردو معین بودند باز خوردند قورچیان از نخوت و غرور از طریق حزم دور
افتاده متفرق و بی پروایانه میرفتند بعضی از اوزبکیه که از راه شبرغان بحراست الکا آمده بودند از غفلت ایشان

خبردار شده علی الغفله رفته تا جمع شدن قورچیان و بمدافعه قیام نمودن چند نفری از ایشان بضرب تیر اوزبک
ضایع شدند و حضرت اعلی یوزباشیان آن طبقه را بمعرض یرغو و عتاب و خطاب درآورده رقم اخراج
بر کل انجماعت و ایل و اویماق ایشان کشیده چند سال مغضوب بودند تا در سفر آذربایجان و محاربات
رومیه و تسخیر قلاع مردانگیها از ایشان صدور یافت و هر یک مکرر خدمات نمایان کردند آن تقصیر را
تدارک نموده بدستور در سلک قورچیان انتظام یافتند اما همه وقت این طایفه بین الاقران بآن تقصیر
مورد سرزنش اکفا و اقران اند بالجمله در چند کوچ بچهکتو رسیده قلعه انجا را خراب کرده با زمین
هموار ساختند و از انجا بمارو چاق آمده متوجه استحکام قلعه مارو چاق شدند چون بظهور پیوست
که نظر علی سلطان شاملو شایسته ضبط آن سرحد نیست ازو تغیر داده به یوسف علیخان ولد بوداق خان
که حاکم مشهد مقدس معلی بود تفویض یافت و بیرام علی سلطان برادر او را نیز در آن حدود الکا داده
بکومک برادر تعین فرمودند و مایحتاج لشکر او از زر و اسلحه و یراق و ضروریات قلعه و آذوقه بروجه لایق
سرانجام یافت و حکومت مشهد مقدس بمحراب خان شفقت شده و در سحده بکتش خان و ملکش سلطان
بسرخس رخصت یافته بمرو و محال منسوب خود رفتند و موکب همایون از انجا متوجه دار السلطنه هرات گشته
بفیروزی و اقبال بآن بلده جنت مثال داخل شدند و در دار السلطنه مذکور بمسامع جلال رسید که
باقیخان لشکری بچهکتو فرستاده و اراده دست درازی بسرحد خراسان دارد حضرت اعلی فوجی از
عساکر منصوره را بر سر انجماعت فرستادند و بایلغار رفته سلک جمعیت انجماعت بمجرد ورود لشکر ظفر اثر
از هم پاشیده بفیروزی و اقبال مراجعت نمودند و الحق درین سفر حضرت اعلی بنفسه الشریف متحمل انواع شداید
گشته عساکر منصوره زحمت بسیار کشیدند و جمعی کثیر از هر طایفه بمرض اسهال تلف شدند چنانچه بسیاری
فقرا لشکر و مردم فرومایه که بیمار خود را نمیتوانستند بار کرده بمنزل رسانند از عالم غیرت و بیم آنکه مبادا اوزبکیه
مرده کشی کرده سر او را ببرند هنوز آخرین رمق از جان شان باقی بود که در خاک میکردند و تغسیل و تدفین
بوجه شرع صورت نمی یافت و ارباب اخلاص در رضاجوئی ولینعمت از حیات ابدی شمردند القصه تا ده
بیست روز که در هرات بودند هنوز اثر آن حادثه عظمی باقی بود و مشاهیر متوفیات که درین سفر رخت بعالم آخرت
کشیدند سعید بیک کمونه که از نقبا نجف اشرف و از زمان شاه جنت مکان در سلک امرا بزرگ منتظم و مهردار

مهر مبارک



مهر مبارک شرف نفاذ بود و سید محمد جد او در زمان خاقان سلیمان شان در بغداد شعار شاهی شیونی ظاهر
ساخته حاکم حله بود و در رکاب مقدس آنحضرت در جنگ چالدران شهادت یافت و در زمان جلوس
همیون اگرچه در الکا و تیولات و اسباب جاه و حشمت او تحقیری شده بود اما منصب مهرداری و قرب
ظاهری داشت دیگر ابراهیم خان والی لار که در منزل اسد ورد بخان بطریق مهمان معزز و محترم میبود بیمار شده
بمرض اسهال رفت دیگر قاسم بیک یساول باشی قورشاملو که از معتبران آن طایفه و در سلک مقربان بود
دیگر میرزا یعقوب دست غیب که از سادات شیراز و محتسب آن ولایت بود بدین مرض گرفتار آمده در رباط
از هم گذشت دیگر مولانا قوسی شوشتری که از افاضل روزگار و سخن سنجان نادره کار بود نهال عمرش
بصرصر اجل از پای درآمده در آنجا مدفون گشت القصه از هر طایفه و هر طبقه جمعی راه فنا پیمودند
و از اطناب اجتناب نموده زبان قلم را از تعداد کشیده داشت رحمة الله علیهم و علی جمیع اهل
الایمان و الایقان **ذکر مراجعت خسرو آفاق از خراسان بصوب عراق و بعافیت و خوشدلی بمقر**
**دولت سلطنت پیوستن بمیامن الطاف مالک الملک بالاستحقاق** چون رایات نصرت آیات از سفر بلخ مراجعت
نموده در دار السلطنه هرات نزول اجلال واقع شد چند روز جهت نظم و نسق معاملات توقف نموده
از انجا بمشهد مقدس معلی تشریف بردند چند روز در مشهد مقدس بانجاح مطالب و مدعیات حکام کرام
و صواحب و اعیان خراسان پرداخته همگی را بنوازشات خسروانه و خلع فاخره شاهانه خوشدل
و سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی فرمودند و دو سه روز در آستانه مقدسه متبرکه اوقات شریف
صرف نسق سرکار آستانه و انجاح ملتمسات سادات و خدام و ارباب وظایف و سایر مهمات آستانه نموده
از انجا عنان عزیمت بجانب عراق منعطف ساخته روزی چند در الکای رادکان خیمه اقامت نصب نموده
بسان قورچیان عظام و ملازمان خاصه شریفه پرداخته چند روزی در آنجا بوده به نشاط شکار سرور افزای
خاطر بودند و جمعی که درین سفر خدمات شایسته بظهور آورده بودند بانعامات سرافراز گشته جمعی که در
خدمات مقصر بودند از ملازمت اخراج شدند و بعد از فراغ از آن امور از راه خبوشان شکارکنان رفته
اردوی کیهان پوی را با اغرق از راه جنگ مغز بسطام روانه نموده جریده خود با معدودی از ملازمان
رکاب اشرف بالکاء درون تشریف برده بنیک و بد قلعه درون و مهمات انجا رسیده شاه علی سلطان

غلام خاصه شریفه میرجمشکرک را برتبه والای ایالت وخانی سربلند گردانیده حکومت الکاء درون را با عنایت
فرمودند وخاطر از مهمات انجا جمع نموده در الکاء خوار باردوی کیهان پوی ملحق شدند وسلاطین ادبار
اوزبکیه را با یار محمد میرزا ورفقا رخصت قزوین دادند که در محالی که با ایشان شفقت شده بود ساکن
گردند واز راه سیاه کوه بکاشان آمده مردم کاشان شهر را چراغان کردند وتا سه شب صحبت چراغان
گرم وروشنی افزای طربخانه خوشدلی بود واز انجا متوجه دار السلطنه اصفهان گشته بفیروزی واقبال
در منزل دولت ابدی الاتصال نزول اجلال فرمودند وفصل طرب انگیز پاییز وزمستان را در دار السلطنه
مذکور بعشرت وشادکامی گذرانیده داد فراغت وخوشدلی دادند از سوانح آمدن ایلچی از جانب
شاهی بیگ خان حاکم قندهار است که از امرای سلسله بادشاه والاجاه جلال الدین محمد اکبر بادشاه است
وعرضه داشت اخلاص آیین بپایه سریر اعلی نوشته اظهار اخلاص ودولتخواهی وبندگی وخدمتکاری کرده
نفایس وامتعه وپیشکشهای لایق ارسال داشته بود وبندگان حضرت اعلی ایلچیان او را بانواع نوازش فرموده
عطای ارجمند ارزانی داشتند **ذکر احوال باقیخان بعد از معاودت موکب ظفرنشان** از تقریر واردین
چنین بظهور پیوست که در وقتی که میانه لشکر فیروزی اثر قزلباش واوزبکیه چنانچه تحریر پیوست محاربه
واقع شده غلبه از جانب عساکر نصرت نشان بوقوع پیوست وخبر شکست اوزبکیه بباقیخان رسید
مضطرب الاحوال گشته همانشب اراده نموده بود که سالک طریق فرار گشته بجانب ما وراء النهر رود بعضی
ریش سفیدان وتمالیقان روزگار دیده در آن شب مانع آمده روز دیگر معلوم گشته که موکب معلی بادشاهی
بجهت اشتداد بیماری لشکر عازم خراسان شده از منزل کوچ کرده اند خاطر او اطمینان تمام یافته کلاه
شادمانی بر آسمان انداخت چون در صحیفه تقدیر ایزدی ثبت ومرقوم گشته بود که باقیخان چندگاه در ان ولایت
علم اقتدار افراشته کامروای دولت گردد وچنین حادثه عظمی باین آسانی از و دفع شده اسباب
دولتش روی در ازدیاد نهاده بعد از معاودت موکب معلی چون جمعیت لشکر روی داده بود اراده
یورش بدخشان نمود زیرا که بعد از قضیه کشته شدن عبد المؤمنخان جماعت جغتای وبدخشان که از بیم اوزبکیه
در مغولهای کوهستان خزیده بودند از هر گوشه سر بر آورده فراهم آمدند وبدیع الزمان نامی از نژاد
خواجهای احرار که نواده دختری شاه سلیمان والی بدخشان بود برخود والی ساخته اوزبکیه از آن ملک برآمده بود

دربن



دربن دو سه سال که میانه اوزبکیه فترت بود آن ولایت در حیطه تصرف میرزای مذکور وسپاه جغتای بود و
چون باقیخان بدان ولایت رفت بدیع الزمان میرزا قوت جنگ صحرا در خود ندیده بقلعه متحصن شد
بدخشیان اکثر با او بیوفایی کرده تفرقه وپراکندگی در میان ایشان افتاد وعاقبت الامر باقیخان
بر قلعه مستولی شده بدیع الزمان میرزا را بدست آورده از پای در آورد وآن ولایت را بیکی از امرای معتمد
سپرد ودر خلال این احوال بعضی امرا که با او قصد غدری داشته اند بیاسا رسیدند شرح واقعه اگر
چنین مذکور شد که در حین توجه رایات جلال بعضی امرای اوزبکیه که بباقیخان بدظنه بوده اند در بلخ
با یکدیگر مواضعه نموده اراده کرده بوده اند که او را ضایع کرده بجانب جهانگیرخان میل نمایند بعد از خبر
مراجعت موکب همایون از آن داعیه باز مانده اند اما یکی از اهل مواضعه اظهار دولتخواهی کرده نزد او
زبان باظهار این راز گشوده بود در نوبتی که خاطر او از توهمات لشکر بیگانه جمع شده مهم بدخشان
نیز بر حسب دلخواه سرانجام یافت در مقام دفع بدخواهان در آمده امرای اوزبکیه را که داخل مواضعه بوده اند
به بهانه کنکاش جمع نموده جمعی از دولتخواهان وفدویان را در کمین باز داشته در اثنای محاوره عتاب
وخطاب آغاز نهاده اظهار این مقدمه نمود انجماعت انکار کردند شخصی را که کشف این سر نموده بود با ایشان
مواجهه شد حکم بگرفت وگیر انجماعت صادر شده همان لحظه سی چهل نفر از امرا واعیان اوزبکیه که اسم و
رسمی داشتند بیاسا رسیدند ودر عوض انجماعت تربیت کردهای خود را تعیین نموده بکامرانی واقبال
بجانب بخارا عود نموده دیگر باره چمن دولتش سرسبزی آغاز نهاد وکلبری جان محمد قزاق که در تاشکند
لوای استقلال مرتفع گردانیده بود با او در مقام ملایمت در آمده علما وریش سفیدان دولت او بجهت
تقویت مذهب تجویز مصالحه کرده ایلچیان بخدمت باقیخان فرستادند وباقیخان همیشه در فکر واندیشه
ولایت تاشکند بود که بچه کیفیت از تصرف قزاق انتزاع نماید اما از بیم صولت وسطوت سپاه قزلباش
تن بمصالحه داده با او بمصلحت وقت صلح گونه کرد اما همواره از شکوه وسطوت قاهره شاهی وغلبه وازدحام
لشکر قزلباش که در سفر بلخ مشاهده نموده اندیشه مند بوده اظهار مینمود که عنقریب شاه والاجاه لشکر
بدین دیار خواهد کشید ولافهای گزاف که پیش از این میزد زبان در کام ادب کشیده وبامرای سرحد خود
تحریک نمود که بامرای عظام مرو وماروچاق وهرات خصوصیت وآشنایی نمایند وبا یکدیگر ترک خصومت کرده

متعرض ممالک یکدیگر نشوند و مانع آمد شد قوافل و تجار نگردند و امرای عظام حقیقت بپایه سریر اعلی عرض نمودند
از موقف جلال نیز حکم همایون بنابر ترفیه حال رعایا صادر شد که نهضت موکب همایون بدانطرف
واقع نشود درامنیت واستقامت سرحد کوشیده ابواب آمد شد تجار و متردین مسدود نسازند
و دو سه سال بین الجانبین منازعه روی ننمود و دست درازی از طرفین واقع نشد و ولایت خراسان
بر نیروی دولت قاهره مهبط امن و امان بود اما در خاطر حقیقت بنیان رسوخ داشت که بعد از اصلاح حال
لشکریان و آسودگی سپاه ظفر پناه دیگرباره یورش بلخ اتفاق افتاده بعون عنایت الهی در ضمیر
مکنون خاطر انور برحسب دلخواه سمت ظهور یابد و با فتح آن نیز پیوسته متزلزل و متردد انجمنی بود
برحسب تقدیر در سرحد بغداد و آذربایجان بعضی قضایا باردیه دست داد که توجه موکب همایون
بانطرف اولی والزم نمود چنانچه در وقایع سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد و بافتخار ابعد از استماع
این اخبار تزلزل که از خوف نهضت همایون داشت زایل شده اطمینان تمام یافت و بنوا اقبال
بر وساده دولت و اقبال تکیه زده بعشرت و کامرانی مشغولی داشت تا آنکه زمانه غدار چنانچه عادت اوست
زیاده ازین تاب اقتدار او نیاورده در اندک روزی چنانچه بر زبان الهام بیان اشرف گذشته بود
بمکافات کفران نعمت عبدالله خان و ناانصافی که در ماده بازماندگان سلسله او کرده بالکلیه اسباب
از ملک موروث محروم ساخت بدام اجل گرفتار آمده در سنه ثلث عشر و الف از دار فانی بعالم باقی
انتقال نمود سلا اجل خانه عمر بر داختش ، که از تخت بر تخته انداختش وقایع سنه مبارکه توشقان ئیل
بعضها مطابق احدی عشر و الف و بعضها موافق اثنی عشر و الف سال نهم هم جلوس همایون
شاهی دگر ره آفتاب عالم افروز ، بر اقلیم زمانه گشت فیروز ، زمانه کرد آهنگ طرب ساز ، در عشرت
بروی خلق شد باز ، بهم پیوسته شد عقد شب و روز ، نوید عیش و عشرت داد نوروز ، زمین گسترد
مهد خسروانی ، بگیتی زد صلای شادمانی ، نسیم نوبهاری عطر سا گشت ، هوای گلستان بهجت فزا گشت
نسیم عنبر شمیم بهار چون نثار عطر بیزی آغاز نهاده نکهت رسان مشام خوشدلی دولتخواهان گردید کوس
نوروزی صدای بهجت فزای جهان افروزی در نه رواق سپهر انداخته صلای عشرت و شادکامی بعالمیان
درداد یعنی خورشید عالم آرا که تخت نشین دار الملک فلک چهارمست در روز جمعه هفتم شوال احدی عشر و الف

ازارامگاه



از آرامگاه حوت ببشرفخانه حمل خرامیده لوای شوکت و اقتدار شمس ارتفاع آسمانی یافت جهانیان را خورمی تازه
بدید آمد ابواب نشاط و شادمانی بر روی خلایق گشوده گشت نزد مجوی نزد مجوی بر سبیل معهود و رسم معتاد
در دار السلطنه صفاهان بزم آرای محفل نشاط گشته برحسب فرمان در باغ جهان آرا که نقش جهان
مجالس بهشت نشان مرتب گردید و اسباب چراغان مهیا و آماده گشته چراغهای شگفتگی افروختگی
پذیرفت سلا ز بس شمع در مجلس افروختند ، دل روشنان فلک سوختند ، دران بزم روشن چو خورشید
و ماه ، بهین لعبتان مرصع کلاه ، خرامان همی مجلس آراستند ، مسرت فزودند و غم کاستند ، القصه
زنشاط روز سیاهی در عیب داد عیش و شادکامی داده شهریار انجمن آرا بعواطف خسروانی طرب افزای
خواطر بودند از سوانح بهجت افزا که درین سال همایون فال بظهور آمده موجب ازدیاد عشرت و شادکامی
گشت آنست که حضرت واهب بی منت اکلیل سعادت و بختیاری و افسر سلطنت و شهریاری طاهری
گرانمایه بدستیاری غواصان موهبت الهی از بحار فضل نامتناهی بر ساحل ظهور آمده زینت افزود یعنی
فرزندی ارجمند بحضرت اعلی شاهی ظل الهی عطا فرموده در ساعت مسعود آن مولود عاقبت محمود از کتم
عدم قدم بعرصه وجود نهاد و از خلوص و غلامی حضرت ائمه معصومین بامام قلی میرزا موسوم گردید امید که در سایه
تربیت و ظل عاطفت شهریار سعادت پرور یعنی والد والاگهر نشو و نما یافته در رضاجویی خاطر مبارک آنحضرت
برخوردار بی باید شرح تسخیر قلعه نهاوند بدستیاری جنود غیبی و نیروی دولت ابد پیوند دیگر از سوانح
اقبال که در اوایل این سال بظهور پیوست بدست درآمدن قلعه نهاوند که چون در ایام فترت و آغاز جلوس
همایون حضرت اعلی شاهی ظل الهی چنانچه در طی وقایع آنسال مرقوم کلک بیان گردیده در قصبه نهاوند و توابع
همدان که بقلم و علیشکر مشهور و مسکن بسیاری از طوایف قزلباش است ترتیب داده محافظان تعیین نموده
علوفه و مرسوم ایشان از خزانه بغداد میداد و بعد از آنکه فیمابین حضرت اعلی و سلطان مرادخان خواندگار روم
صورت صلح روی نمود چون مشروط شده بود که در حین انعقاد الصلح آنچه در تصرف منسوبان طرفین بوده باشد
کما کان مستمر بوده از جانبین تعرضی نرود بدین جهت قریب یازده سال آن قلعه در تصرف رومیه مانده از نظر
بنابر شرایط عهد و پیمان متعرض آن نمیشدند اما بر طبایع حکام قزلباش که در آنحدود اقامت دارند بغایت گران
بود که رومیه ده روزه راه از مساکن ایشان گذشته بقلعه مذکور که وسط معموره قلمرو مذبور ملک عراق عجم است

امر شد نمایند مگر حقیقت بوزرا و ارکان دولت پادشاه روم اعلام شد که بودن این جهار و بوار در بین میان
بالاخره موجب فساد و قصور بنیان مصالحه و اتحاد است و عنقریب از جهلای طرفین امری صادر میگردد
که موجب اختلال امر مصالحه باشد اگر فی الواقع معهد و پیمانی که فیمابین وقوع یافته راسخ اند اولی این
که آن قلعه خراب شود رومیه بنابر سست پیمانی قبول این معنی نکردند بعد از فوت سلطان مرادخان
که برادرش سلطان محمد خان پادشاه شد در ممالک روم اوباش و بیدولتان هر طبقه سر بشورش
و فساد برآورده خود را جلالی نام نهاده چنانچه در طی این احوال جلالیان مرقوم قلم وقایع نگار خواهد شد
باعمال ناصواب اقدام مینمودند پاشایان و عساکر سرحد تبریز شیوه جلالیان پیش گرفته غلامان
بغداد بنحو سر حاکمی را که از جانب پادشاه منصوب بود بیرون کرده از دن احمد نامی را از آقایان بغداد
بر خود حاکم ساخته علوفه غلامان نهاوند را که از بغداد داده میشد بازگرفتند و بعضی از انجماعت بجهت
بازگرفتن علوفه و مرسومات پراکنده گشته بعضی دیگر حصار نهاوند را پناه خود ساخته سر بطغیان
برآوردند و متعرض حال خلق الله گشته روز بروز در طغیان و بی اعتدالی می افزودند امرای عظام
آنسرحد حاکم بغداد را از اطوار ناهنجار آن طایفه اخبار نموده از انجانب محمد آقا و حسن پاشا بمحاربت ایشان
منصوب گشته روانه نهاوند شد سکنه قلعه تمکین او نکردند معهذا اموال و اسباب او را غارت کردند
محمد آقا استغاثه بدرگاه جهان پناه نموده از منسوبان این آستان استمداد نمود از موقف جلال منشور
عاطفت و افضال مشتمل بر نصایح پادشاهانه باسم انجماعت شرف صدور یافت که ترک نافرمانی کرده
پیرامون عصیان و بیدولتی نگردند و حسن خان حاکم قلمرو علیشکر و امرای آنسرحد بامداد محمد آقا مامور شدند
قبل از ورود آن منشور جمعی از مردم اقسام الخالی و رعایا و محال قریبه که از فساد ایشان بجان رسیده بودند
بهجوم نموده عازم آن شدند که آن گروه را از حصار مذکور بیرون نمایند و انجماعت بمدافعه قیام نموده تا این
نایره شورش و آشوب اشتعال یافت حسن خان جهت اصلاح این حال و امداد محمد آقا متوجه آن صوب شد
و در بین شورش و غوغا محمد آقا ترک حکومت و سلامت روی غنیمت شمرده سر خود گرفت از زمره سکنه حصار
و بی ننگ و عار شعار شاهی سیونی و دولتخواهی این دودمان ظاهر ساخته برجی از بروج قلعه را که
در ید تصرف او بود بدست بیرونیان داد و رومیه از آن حال خبردار گشته بین الفریقین جنگ و جدال بوقوع پیوست

وسرداران

155

وسرداران جماعت با چند نفر بقتل رسیده قلعه بدست بیرونیان درآمد در خلال این حال حسن خان بپای
قلعه رسیده بقیه السیف را امان داد و هر کدام بطرفی رفتند و قلعه خالی گشت حسن خان حسب الامر
العالی بتخریب آن پرداخت و وقوع این حال که احدی را در خیال نبود باعث آن شد که عنقریب امر مصالحه
اختلال پذیرفت و اراده یورش بلخ را که در خاطر انور بود در باقی گذاشته بمضمون این مقال که **شعر**
ز آب خورد ماهی خورد خیزد * نهنگ آن به که با دریا ستیزد * بی اختیار سفر آذربایجان وقوع یافت
بنوعی که در ذیل مرقوم میگردد **ذکر یورش جهانگشای همایون اعلی بجانب آذربایجان و فتوحات
عظیمه قلاع و بلاد که درین سال روی داد** عندلیب نغمه پرداز قلم در گلشن سخن سرایی نوای دلگشای
فتح آذربایجان و باعث توجه موکب ظفر نشان را بدان ممالک نزهت بنیان بدین آهنگ میسراید
که چون بمیامن تاییدات الهی و نیروی دولت شاهنشاهی عرصه دلگشای ملک ایران از خس و خاشاک
ارباب طغیان پاک گردیده خاطر اشرف همایون فی الجمله از آن امور فراغ یافت همواره شعله غیرت
در کانون ضمیر انور زبانه کشیده پیش نهاد همت والا بود که ممالک شیروان و آذربایجان که معظم
ملک ایرانست و از حوادث روزگار بتصرف سلاطین روم درآمده بتخصیص دار السلطنه تبریز که از بلاد
مشهوره آفاق و تختگاه فرمان روایان والاشکوه ایران بوده در عهد دولت همایون بدستور
سابق در حوزه تصرف این دودمان درآید و هرگاه از این مقوله حکایات بر زبان میگذشت بعضی از دولتخواهان
و کاردانان بساط آگهی بنابر عافیت طلبی از شکوه و جلال قیصری و افزونی سپاه و بزرگی جاه سلطان
روم سخنان حکیمانه مذکور مجلس خلد آیین نموده منازعه و مجادله با غلغله روم صلاح دولت قاهره نمیدانستند
و آتش عزم همایون را برشحه کلمات موعظت آمیز فرو نشانیده در تسکین نایره نزاع و جدال میکوشیدند
و ظهور این مطلب علیا بمقتضای همت والا مکنون ضمیر منیر ملک آرا بود لیکن چون فیمابین صلحی روی نموده بود
بر حسب آیه کریمه **ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها** از نقض عهد و پیمان احتراز نموده جلو انجمنی
دامان عزم همایون میگرفت و منتظر لطیفه غیبی بودند چون حصول این مدعا بقلم تقدیر در لوح قضا نگارش
یافته بود و اسباب آن بدستیاری کارکنان عالم غیب سرانجام می یافت و از منسوبان آن طرف بعضی مقدمات
بظهور پیوست که نهضت موکب همایون بدان صوب لازم آمد بنوعی که در فوق سمت تحریر پیوست اجامره

داوباش وبیدولتان اکراد سر شورش و فساد بر آورده دماغ هریک را سودای خودسری شوریده داشت
پاشایان و حکام سرحد بشیوه جلالیان اظهار عصیان و طغیان نموده با منسوبان اینطرف نیز
سلوکی ناهموار پیش گرفتند و بی ادبیها از ایشان بظهور می آمد چنانچه احمد پاشا که در وان فرمانروا بود
تاجری را از تجار خاصه شریفه شاهی گرفته بطمع مال بقتل آورده مبلغهای کلی مال خاصه شریفه را متصرف
شد و در شروان نیز ملازمان اشرف را که بجهت خریداری اسب و جوارح بطرف داغستان رفته بودند
گرفته اموال ایشانرا غارت نمودند و حضرت اعلی تحمل ازان فرموده تغافل میگذرانیدند مکرر آن اعمال
قبیحه پاشایان سرحد بپادشاه روم و وزرای اعظم اعلام نتیجه بران مترتب نگشت و در سلوک ناپسند
اصرار نموده بفرمان پادشاه خود عمل نمیکردند مجملا افعال ذمیمه مردم سرحد از اعتدال تجاوز نموده بسرحدی
انجامیده بود که زیاده ازان تاب و تحمل مقتضی غیرت شاهانه و حمیت پادشاهانه نمی نمود در خلال این احوال
میانه غازی بیک کرد که از اولاد شاه قلی بلیلانست و در میان منازعه پدید آمد و او قلعه قارنیارق را
که در سرحد سلماس است استحکام داده اطاعت بیکلربیکی تبریز نمیکرد علی پاشا که درین هنگام بجای جعفر پاشا
بیکلربیکی شده بجهت تنبیه و تادیب غازی بیک و متمردان اکراد لشکر تبریز و ایروان و نخجوان را جمع نموده
بر سر ایشان رفت غازی بیک خان ابدال پسر خود را بپایه سریر اعلی فرستاده استمداد نمود بخاطر فیض
مظاهر اشرف رسید که چون رومیه که بواطن ایشان بنفاق آمیخته با قزلباش در کل مواد خصوص در تخریب
قلعه نهاوند بدمظنه شده اند و درینکام فرصت بالقوه خود را بفعل آورده عذری پذیر نرسند درینصورت
مملکت آذربایجان و شیروان که ملک موروث همایون ماست در تصرف جمعی بیدولتان جلالی که با پادشاه
خود هم عاصی اند گذاشتن و فرصت را از دست دادن بشیوه خردمندان نیست اگر درین چند روز که بیکلربیکی و
عسکر تبریز بر سر اکراد رفته اند و در قلعه کسی غیر بیت یورش همایون بر سبیل ایلغار بدانصوب اتفاق افتد
و قبل از مراجعت علی پاشا بتبریز رسیم محتمل که قلعه بسهولت بدست آید و صورت مقصود که فتح ممالک موروث
آذربایجان و تنبیه متمردانست بأحسن وجهی چهره نماید و این اشاره غیبی را با دولتخواهان ساحت اقبال و
و محرمان حریم عز و جلال درمیان نهاده قرعه مشاورت درمیان انداختند چون مکرر امتحان شده که آنچه در امور
دولت بر زبان صدق بیان جاری شده و دل الهام پذیر تصدیق آن کرده بی شائبه ریب و گمان سمت وقوع یافته

و درین



و درین ماده ضمیر صفا آیین اشرف که مرآت صور غیبی و تجلیات لاریبی است گواهی میداد که عنقریب این ظن
بیقین پیوسته علی اسرع الحال بدین مطلب علیا فایز و کامروا میگردند لهذا آراء صافیه دولتخواهان بدلالت
ملهم اقبال و تحریک کارفرمایان حوادث روزگار بامضای این عزیمت قرار یافت جناب مولانا جلال الدین
محمد منجم یزدی که همیشه در تعیین ساعات و ملاحظه دقایق و درجات زمان طالعش از سهم الحوادث فلکی
مصون و اختیارات طبع وقادش بجانب تقدیر رهنمون بوده ساعتی سعد که سعود ناظر و از عیوب
نجومی مبرا و باکواکب طالع همایون موافق بود اختیار نموده و بجهت اشتباه شهرت دادند که فوج
لشکر بر سر بحرین فرستاده اند و رایات جلال جهت دفع فرقه ضلال ایشان متوجه فارس است بعد از
چهار پنج روز که این خبر در اطراف و جوانب اشتهار یافت مذکور ساختند که قاصدی از الله وردیخان
حاکم فارس رسیده که فرنگیه فسخ آن عزیمت نموده اند و احتیاج به نهضت موکب جلال نیست حضرت
اعلی فرمودند که چون جمعی از ملازمان موکب اقبال که حاضرند مستعد سفر شده اند و مدتیست که هوس
سیر و شکار مازندران بهشت نشان در دل جای دارد بجانب مازندران میرویم که چند روزی در آن
ولایت دلکشا عشرت پیرا گردیم و از محرمان سرادق سلطنت سوای حاتم بیگ وزیر و علیقلیخان شاملو
و اسد قلی قورچی باشی قاجار و بسطام آقا احدی ازین کنکاش اطلاع نداشت و بخاطر هیچکس خطور
نمیکرد که این معنی در شرف وقوع از قوه بفعل آید از غرایب حالات آنکه در آنروز که در اصفهان این مقدمات تمهید یافت
در همانروز در تبریز مولانا صبوری منجم تبریزی از شهر بقلعه رفته بوده که وکیل پاشا را که در قلعه تبریز مانده بود
ملاقات نماید وکیل ازو تفحص نموده که خبر آمدن پادشاه قزلباش به تبریز در شهر بچه منهج مذکور میگردد او چون
خبری نداشته گفته که این خبر در شهر نیست شما از چه کس شنیده اید وکیل گفته که چنین گوش زد من شد اما
قایل را نمیدانم لحظه این گفتگو شده بحسب اتفاق دیوان لسان الغیب درمیان بوده درین باب تفأل کرده از مولانا
صبوری منقولست که بعد از تفأل در اول صفحه یمنی این مقطع آمد عراق و فارس گرفتی بشعر خوش حافظ
بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است مجملا تسخیر آذربایجان و شیروان پیش نهاد همت والا گردیده بتاریخ پنجم
شهر ربیع الثانی سنه اثنی عشر و الف بساعتی که اختیار شده بود پای همت در رکاب سعادت و اقبال نهاده
از دار السلطنه اصفهان بیرون فرموده یکشب در قریه دولت آباد برخوار و یکروز در کاشان اقامت داشتند

از انجا ایلغار کرده به منزل بجه‌ود قزوین رسیدند و در انجا حقیقت نهضت همایون بصوب اذربایجان
بملازمان رکاب اشرف ظاهر گردید و امیر گونه بیک قاجار را که داروغه قزوین بود حکم شد که با قورچیان
و غلامان که در انحدود ند بزودی بموکب ظفر قرین بپیوندند و کسی نزد ذوالفقار خان حاکم اردبیل
فرستادند که با لشکرهای انطرف که نزد او جمع و حاضر باشند بر سبیل استعجال بمیانج امده در انجا برکاب
مقدس معلی ملحق شوند و از حدود قزوین ایلغار فرموده بشش روز به تبریز رسیدند چنانچه از اصفهان
بیازده روز بحوالی تبریز رسیده صبح روز دوازدهم بشهر داخل شدند علی پاشا قلعه قارنیارق را
بصلح از غازی بیک گرفته بود اما هنوز در انحدود بود و مردمی که در قلعه تبریز مانده بودند اصلا خبر نیافتند
و در ان صبح که داخل شهر میشدند بکاروانسرای شبلی که رسیدند چند نفر از رومیه که در انجا بیدار بودند
و از عالم بیخبر همانساعت خبردار گشته بجنگ اجل گرفتار امدند و چون بقریه فهو سنعج که از انجا تا شهر سه
فرسخ است رسیدند رعایا و مردم انمواضع را تا چشم بر فوج قزلباش افتاد فی الفور شعار شاهی سیونی
ظاهر ساخته بی انکه از تشریف قدوم همایون اعلی خبردار گردند تاجهای دوازده ترکی حیدری را که از خوف
رومیه در زیر زمینها و نهانخانها پنهان کرده بودند بیرون اورده فرق مباهات خود را بدان افسر گرامی اراستند
و هر کس از رومیه در انجا بود بقتل اوردند و جیش و جیوش منصوره افتاده صدای بهجت فزای امداد الله
که شیوه و شعار رفیعه قزلباش است باوج اسمان رسانیدند و از انجانب لام اعلی جمعی بیشتر رفتند که
اگر فرصت یابند خود را بقلعه اندازند گروهی از اهل قلعه بیرون امده در میدان و بازار بسودا و معامله مشغول
بوده اند غلغله نشاط اهل تبریز بگوش ایشان رسیده تصور نموده اند که اجامره و اوباش سرحد از خالی بودن شهر
و قلعه خبر یافته بطمع مال و غارت اموال امده اند احتیاط کرده مقارن وصول مقدمة الجیش خود را بقلعه انداختند
و دروازها را بستند و اهل تبریز از امدن لشکر قزلباش و موکب مسعود شاهی خبر یافته اکثر در سر خیابان سعادت
رکاب موکان گشته از غبار سم سمند جهان پیما که سالها چشم امید بران داشتند روشنایی دیده بینا حاصل
کردند اما شهر شهره تبریز طرفه ویرانه در نظر امد زیرا که در سالهای پیش که بلده تبریز بتصرف رومیه در امده از تبریزی
خالی بود رومیه در ویرانی خانها و عمارات عالیه شهر دقیقه فروگذاشت نکرده بودند اگرچه در تمادی بیست سال
که ان ملک در دست رومیه ماند جمعی غارت زده بی بضاعت از اطراف و جوانب فراهم امده بقدر جمعیتی شده بود





اما هر صد خانه بر زیب و زینت یک خانه چنان نشده بود که ثلث انرا حالت اول بهم رسیده باشد مولانا
وقوعی تبریزی این بیت را در خرابی تبریز بسیار خوب گفته اگرچه در صحیفه اول در طی وقایع امدن عثمان پاشا
و گرفتن تبریز این بیت تحریر یافته چون اینجا مناسب تر بود از تکرار نیندیشیده مرقوم ساخت
وقوعی کربلا شکین دردم میدید ورنه دلم از حسرت تبریز ویرانتر ز تبریز است القصه چون موکب مسعود
مقدس بشهر رسید و محافظان قلعه دروب را مسدود ساخته بودند در میان شهر منزلی که قابل
نزول اجلال همایون باشد نبود به شنب غازان تشریف برده در انجا نزول فرمودند و مردم ان
ولایت از شهر و نواحی روی امید بدرگاه جهان پناه اورده از طایفه رومیه هر کس در شهر و نواحی
بود گرفته بپایه سریر اعلی اورده بقتل میرسانیدند و بعضی باحتمال انکه مبادا از جانب اشرف بخشش
یابند بی انکه بنظر همایون رسانند مقتول ساخته سرهای ایشانرا بنظر اشرف در می اوردند والحق
تبریزیان درین ماده بنوعی مبالغه نمودند که جمعی را که در عرض بیست سال با تبریزی وصلت کرده بود
دختر تبریزی در خانه داشتند و ازو فرزند بهم رسیده بود پدر و برادر و اقوام ان دختر قرابت سببی را منظور
نداشته ایشانرا از زوجات و فرزندان جدا کرده بقتل میرسانیدند و محبان اهل بیت و
و دوستان خاندان صفویه که چندین سال بود که بتقیه زندگانی میکردند علانیه شعار محبت و ولای
اهل بیت طیبین و طاهرین ظاهر ساخته غلغله فرح و انبساط بایوان کیوان رسانیدند و نتیجه نهایت
اخلاص و نیکوخدمتی بود از ایشان بظهور رسید **ذکر محاربه حضرت اعلی و ملازمان موکب علی با علی پاشا**
**و رومیه عسکر تبریز و ظفر یافتن بر ان طایفه بعون عنایت حضرت خالق الارض و السما** فارسان مضمار سخن
سرایی کمیت جهان پیمای قلم را در جولانگاه معارک حدیث آرایی بدین آیین بجولان در اورده اند که در حینی
که موکب جهانگشای شاهی بعون الطاف الهی داخل شهر تبریز شدند روز اول جماعت رومیه که بجرات
قلعه مانده بودند بتصور انکه اجامره و اوباش سرحد نخجوان بنهب و غارت امدن دلیری و جسارت کرده اند
قاصد سریع السیر نزد علی پاشا فرستاده او را ازین خبردار گردانیدند و پاشا مذکور این قضیه را سهل
و آسان انگاشته عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داد و در حدود مرند لشکر نخجوان و ایروان
از وجدا شده بالکا خود رفتند و چون او بار روی بان طایفه اورده بود پیمانه حیات شان از باده اجل

لبریز شده بود پرده غفلت دیده بصیرت ایشان را پوشیده از طریق حزم و احتیاط دور افتاده و مغرورانه در
کمال غرور روی بجانب تبریز آوردند در منزل دیگر قاصدی از جانب قلعه بدیشان رسید که چنین معلوم ما شده
که ذوالفقار خان حاکم اردبیل با لشکر خود آمده در آمدن کمال حزم و احتیاط مرعی دارند علی پاشا ازین خبر
در آمدن متأمل گشته با خلیل پاشا و محمود پاشا که رفیق او بودند و عظما و ریش سفیدان عسکر در حرکت
و سکون مشورت نموده چون اهل و عیال و اموال و اسباب لشکریان بالتمام در قلعه تبریز بود و اعتمادی
بر قلعه داری سکنه قلعه نداشتند همگی متفق اللفظ پیش آمدن را صایب شمرده از آن خبر حسابی نگرفته
با پنجاه هزار کس که با ایشان همراه داشتند کوچ کرده پیش آمدند روز سیم نزد اهل قلعه بچنین جهت که حضرت
اعلی شاهی بنفس شریف نهضت فرموده اند قاصد دیگر فرستاده علی پاشا را از نزول موکب همایون
خبردار کردند پاشای مذکور این خبر را از لشکریان مخفی داشته از غایت تهور و دلیری با کمال سفاهت و
غفلت و بیعقلی پیشتر آمده در موضع صوفیان که شش فرسخی تبریز است فرود آمد و حضرت اعلی نیز متواتر
کسان آگاه دل بجهت تحقیق حال پاشا و لشکریان فرستاده بودند و ایشان حقیقت حال و کیفیت و کمیت
لشکر را معلوم نموده متعاقب یکدیگر خبر میرسانیدند تا آنکه مشخص شد که بصوفیان رسیده آماده حرب و قتال اند
و از جرأت و دلیری پاشای مذکور که چنین بی باکانه پیش آمده جای تعجب بود اگرچه در موکب ظفر قرین نیز
درین هنگام زیاده از پنج شش هزار کس نبودند اما مقابله و مقاتله نمودن او با پادشاه ملک عجم و سعد آرای
اورنگ جم بان قلت سپاه و کمی لشکر و عدم استعداد از عقل دور مینمود بالجمله چون بتحقیق پیوست که رومیان
بصوفیان رسیده اند در همانشب رایات جلال از شنب غازان کوچ کرده بعزم رزم مخالفان در حرکت آمده
در موضع حاجی حرامی که دو فرسخی شهر است نزول فرمودند صبح روز دیگر ذوالفقار خان را جرخچی لشکر ظفر اثر
فرموده بمقابله رومیان فرستادند هرچند مهم ایشان بمجرد توجه یکی از اعاظم امرا و فوجی از دلیران لشکر ظفر
انتما بکفایت مقرون میشد و احتیاج بنهضت موکب همایون نبود اما حضرت اعلی از غایت حزم و احتیاط که لازمه
ارباب خرد و دانش منشان روزگار است بمضمون امثال که ۞ دشمن اگر چه است سهل نباید گرفت: آتش اگر
ذره است خورد نباید شمرد: عمل فرموده میمنه و میسره همایون را بمردان کار و دلیران معرکه کارزار استحکام داده
خود بنفس شریف در قلب قرار گرفته اعلام نصرت فرجام افراخته متعاقب جرخچیان در حرکت آمدند و صدای کرنای





و نقاره و کورکه و کوس در گنبد نیلوفری پیچید از آن طرف نیز پاشای مذکور چنانچه قاعده رومیانست عربهای توپ
و ضربزن را بیکدیگر استوار گردانیده توپچیان و ینکچریان را پیش انداخته خود با محمود پاشا و خلیل پاشا
در قلب قرار گرفته با آتش خانه پیش می آمدند تا آنکه بین الفریقین تلاقی انجامید و مبارزان طرفین دست باستعمال
سیف و سنان بردند در اول حال رومیان آثار جلادت ظاهر ساخته متواتر حملات دلیرانه مینمودند و جرخچیان
جیوش دریا خروش قزلباش تا قول همایون دور نبود با رومیه جنگ بجدارا میکردند ابوبه سلطان ولد
اولانه گرد که مقدمة الجیش بود بدست رومیان مقتول گردید بعد از آنکه قول همایون نمایان شده شعشعه نیر
عالم افروز موکب نصرت قرین شاهی بر ساحت معرکه نبرد پرتو انداخت عساکر فیروزی نشان یکبار جلو انداخته
با مخالفان در آمیختند و آتش حرب افروخته خاک معرکه را از تعدی باد پایان آتش منش چون آب بر فرق نشان
ریختند جنود رومیه تاب صدمه دلیران عرصه نبرد نیاورده و از ملاحظه اعلام پادشاهی و چتر فلک فرسای
شاهنشاهی متزلزل و بیدست و پا گشته این المفر گویان راه انهزام سپردند از مبارزان قول همایون جمعی
نیز بمحاربه مأمور گشته تیغ یمانی آخته سر افشانی آغاز نهادند و بطرفة العینی از آن گروه انبوه در آن صحرا و کوه
دیار نماند از جمله پاشایان محمود پاشا و خلیل پاشا بقتل آمدند و علی پاشا را ساروبیک بیکدلی ایراد
مقرب الحضرت محمد بیک گرفته آورد و حضرت اعلی بنظر عنایت و التفات در وی نگریسته از غایت مروت
جبلی او را دلداری بسیار داده خاطرش را بوفور عواطف خسروانه از مکاره و آسیب زمانه اطمینان بخشیدند
و او بجهت مهرابش بیک نام پسر سببی خود اضطرابی عظیم داشت که مبادا در معرکه بقتل آید بهمان لحظه او را نیز
که جوان صبیح الوجه نیکو منظر صاحب جمال بود زنده آوردند که موجب اطمینان خاطر پاشا گردیده شکر
الطاف شهریاری که خلاف متوقع او بود بجای آورده جیوش منصوره نیز تا میانه تعاقب نموده کمتر
کسی از آن طایفه نجات یافت مگر قلیلی که در شعولها خزیده در شب تار راه روان پیش گرفتند و غنایم موفوره
بدست سپاه منصوره در آمد و حضرت اعلی بعد از مشاهده پیکر فتح و ظفر شکر محامد الهی و عطیه ارجمند نامتناهی
بجای آورده بجانب شهر عود فرمودند و همت والانهمت بتسخیر قلعه معروف ساختند **ذکر فتح و تسخیر قلعه رفیعه
تبریز و بدست در آمدن الولایت عشرت انگیز** بعد از محاربه مذکور نزول اجلال در شهر واقع شده حقیقت حال
باهل قلعه اعلام شده و پیغام نصیحت آمیز مرحمت انگیز که باعث خود را در معرض هلاک در نیاورده قلعه را بسپارند که

هرکسی تعلقی در ولایت تبریز داشته باشد در سلک ملازمان درگاه انتظام داده علوفه و مرسوم مضاعف آنچه
در زمان رومیه داشته اند داده میشود و هر کس اراده رفتن داشته باشد با اهل و عیال و اسباب
و اموال سالما غانما روانه شود که اصلاً سیبی از عساکر منصوره باو نمیرسد و علی پاشا را بپای قلعه
فرستادند که با عظمای اهل قلعه گفتگو نماید و از لجاج و عناد که عاقبتی وخیم دارد منع نماید در اول حال
محافظان قلعه گفتگوهای سپاهیانه کرده پای از دایره امن و سلامت بیرون نهاده تن بصلح در ندادند
و با علی پاشا خشونت آغاز نهاده بمصالحه و مهادنه راضی نشدند و عساکر اقبال مآثر از اطراف و
جوانب در تبریز مجتمع میگشتند و بمحاصره مأمور فرموده اطراف و جوانب قلعه را بجنود نامعدود قسمت
فرمودند و از همه طرف سیبها و مورجلها ترتیب یافته در لوازم قلعه گیری میکوشیدند و از انطرف
مراسم قلعه داری بظهور آمده حرکة المذبوحی میکردند اما بر عقلای آنقوم و ارباب رأی و تدبیر که غوری
در امور داشتند ظاهر بود که سپاه قزلباش عنقریب قلعه را بجبر و قهر مفتوح میسازند و ایشانرا
بنابر قلت سپاه و فقدان ذخیره و عدم استعداد قلعه داری طاقت مقاومت پادشاه ایران نیست
و از هیچ طرف دران هنگام مددی متصور نه لهذا اهل قلعه مجمعی ساخته در باب صلح و جنگ قرعه مشورت
در میان انداختند و از مفتی و قاضی استفسار کردند ایشان برحسب کریمه و لا تلقوا بایدیکم الی
التهلکة انجاح راه ابقای نفس و مال و متابعت دلالت نمودند و در بواطن و ضمایر ایشان نیز خوف
و هراس بقیاس مستولی گشته بود جمعی را بیرون فرستاده عرض نمودند که اگر عهد و شرطی بمیان آید که
وثوقی بران باشد قلعه را بملازمان رکاب اشرف می سپاریم حضرت اعلی بنابر رعایت حال خلایق و حفظ دماء
در رضای حضرت خالق امان نامچه بروفق مدعای ایشان در قلم آورده بمهر مهر آثار مزین ساخته بقلعه فرستادند
تا اهل قلعه تسلی یافته درب قلعه را مانند بخت و اقبال بر روی روزگار فرخنده آثار اولیای دولت ابد پیوند
گشاده با اموال و اسباب خود بیرون آمدند و بعضی از آن طبقه که اراده توقف نمودند بوعده کریمانه وفا
نموده علوفه و مرسوم مضاعف زمان رومیه قرار داده سالیانه را بیکدفعه از نقد در دامن ریختند و هر کس را
که اراده رفتن داشت مرخص ساختند مقصود بیک ناظر بضبط اموال مقتولان و اسباب و یراق قلعه مأمور گشت
و قرچقای بیک با جمعی از غلامان خاصه شریفه بمحافظت قلعه و محارست خانه مقتولان قیام مینمودند و آوازه فتح



باطراف و اکناف ممالک رسیده فتحنامها بهر طرف ارسال داشت از امرای اکراد غازی بیک و قوچی بیک برادرش
با پسران او و شیخ حیدر ولد امیره مکری که مدتی بود بار و میان مخالفانه سلوک میکرد روی ارادت بدرگاه
جهان پناه آورده بشرف عتبه بوسی سرافراز و بملازمت رکاب همایون معزز و ممتاز گشت و حکام اطراف
رسولان بپایه سریر خلافت مصیر فرستاده زبان به تهنیت فتح تبریز گشادند و ایالت خطه دلگشای
بذو الفقار خان شفقت شده مرتدرا جمشید سلطان دنبلی که مدتی بود بپایه سریر اعلی آمده ملازمت
موکب همایون مینمود و در سفر بلخ و خراسان همراه بود عنایت فرموده ارک خوی و سلماس را بغازی بیک
و مراغه را بشیخ حیدر مرحمت فرمودند چراغ سلطان گرایلی استاجلو را با فوجی از جنود ظفرورود
برکنار آب ارس فرستادند که جولاه را محافظت نموده از لشکر نخجوان و ایروان خبردار بوده سوانح
حالات را بعرض میرسانیده باشد و امیرگونه بیک قاجار را که هنوز رتبه امارت نیافته محل اعتماد
شاهانه بود با جمعی از مردم طواشی و سوکلن بجانب ارس باز فرستادند که ایل و آلوس و اویماقات
انجه و دراجع نموده در کنار آب ارس رحل اقامت اندازند که هر کس از اویماقات قاجار و مردم ترکمان
در قراباغ مانده اند بدینطرف دلالت نموده نزد خود آورده نگاهدارد و از کنار آب خبردار باشد که مبادا
از رومیه که در گنجه و شیروان اند دست درازی واقع شود علی پاشا را با پسرش به بسطام آقا سپردند که در منزل
او مهمان باشند و حضرت اعلی جلادت و مردانگی او که دلیری کرده با موکب همایون شاهی مقابله کرد پسندیده
داشته بدینجهت او را منظور نظر التفات گردانیدند و جمیع اموال و اسباب او را که در قلعه بود باو ارزانی داشتند
مشارالیه بحسن اختلاط و کلمات رنگین و ظرایف و لطایف در مجلس خلد آیین راه یافته انیس بزم خاص گردید

**ذکر توجه موکب همایون بجانب نخجوان و ایروان و فتح قلاع آنجا بعون عواطف ملک منان** حضرت اعلی شاهی
ظل الهی بعد از تسخیر قلعه و انتظام مهمات تبریز کمند همت برکنگره تسخیر کل ولایت موروثی آذربایجان انداخته
لوای جهانگشا افراختند و عنان عزیمت خسروانه بصوب نخجوان و ایروان انعطاف دادند دران هنگام سید محمد
پاشا مشهور بشریف پاشا بیگلربیگی نخجوان و ایروان بود و لشکر آنجا را با محالی که تابع آنجا بود دوازده هزار نفر
میشمارند و بهمانچه مرقوم گشت آنطایفه در حدود مرند از علی پاشا جدا شده بنخجوان آمدند هنوز در جا و مقام
خود قرار نگرفته بودند که خبر قتل و کشتن لشکر تبریز و گرفتاری علی پاشا و فتح قلعه تبریز بدیشان رسید

تسخیر و مسخر حیمه گشته چون زیاده اعتمادی بر قلعه نخجوان نداشتند و قلعه ایروان در کمال متانت و استحکام
بود تشریف یابان شاه خود خاطر بر تحصن قلعه ایروان قرار داده یکی از آقایان را با امارت نخجوان نوید داده
بایکصد و پنجاه نفر در قلعه نخجوان گذاشت و با غطا (?) و سایر لشکریان و زعما و ینگچریان بایروان رفته
آن قلعه را استحکام دادند و بنابر آنکه قلعه مذکور گنجایش اقامت کل اتباعت که قریب بده هزار کس
بوده‌اند نداشت لشکر نخجوان حصار دیگر در جانب قبلی قلعه عتیق جهت مسکن خود طرح کرده کل سپاهی
و رعیت بحضور سعد شب و روز کار کردند و در عرض بیست روز که حضرت اعلی بمهمات تبریز و نظم و نسق امور
ضروری آنجا مشغول بود ایشان حصار مذکور را تمام نموده آذوقه و یراق قلعه داری دو سه سال
سرانجام دادند القصه حضرت اعلی بساعت مسعود از تبریز بیرون فرمودند و ذوالفقار خان را با امراء
جرجی (?) بنخجوان فرستاده موکب همایون متعاقب در حرکت آمد و سردار محمود جمشکزکی که چند گاه در
سپاه رومیه جلالی بود و آوازه جلادت و مردانگی او در میان رومیه انتشار داشت و مدتی بود که بنا
بسایه چتر همایون فال شاهی آورده در رکاب فلک فرسای بود از خدمت اشرف اعلی اجازت یافته
با سیصد نفر از اوباش متوجه ایروان و نخجوان گردید که دست بردی نماید اما از عدم شعور و تدبیر
شبی در یکی از مواضع قریبه ایروان توقف نموده از شرب شراب و غفلت مستی از لوازم حزم و احتیاط
غافل افتاده رومیان خبر یافته قریب یکهزار نفر بر سر او تاخته او را گشته بدست آورده بقتل رسانیدند
و بعضی از رفقا او مقتول و گرفتار شدند القصه چون ذوالفقار خان با جنود ظفر ورود که مقدمة الجیش
بودند بنخجوان رسیدند اهالی و اعیان آنملک باستقبال مبادرت نموده اظهار بشاشت و خورمی کردند
و جماعت رومیه که در قلعه نخجوان توقف نموده بودند از آوازه ورود موکب همایون شاهی و شکوه لشکر
فیروزی اثر قزلباش هراسان گشته از جرأت و جسارتی که در توقف قلعه نموده بودند پشیمان شدند
و قبل از ورود موکب ظفر قرین دست در دامن استیمان زده کس نزد ذوالفقار خان فرستاده
بجان و مال امان خواستند و خان مذکور آنگروه را بعهد و میثاقی که خاطر خواه ایشان بود امان داد
و آنجماعت چاره بجز انقیاد نیافته طوعا و کرها بیرون آمدند و قلعه نخجوان نیز با توابع و لواحق و مضافات
که معظم ولایت آذربایجانست بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و رایات جلال کوچ بر کوچ بدانصوب

رسیده



رسیده ظاهر بلده نخجوان محل نزول اردوی ظفر قرین گردید مستحفظان سایر قلاع آذربایجان که در ممر
آب ارس بود قلاع را خالی کرده بایروان جمع شدند بندگان حضرت اعلی الکاء نخجوان را بجراغ سلطان
استاجلو مرحمت فرموده رومیان مذکور را که نزد ملازمان ذوالفقار خان مهمان بودند باو سپردند که چون
خانه ایشان در قلعه ایروانست تا فیصل مهم قلعه ایروان نزد او بوده باشند در همنزل مصطفی بیگ محمودی
که از اعاظم امراء کرد و حاکم قلعه باکو بود بشرف عتبه بوسی مشرف گشته مورد توجهات شاهانه گردید و از آنجا
بفیروزی و اقبال متوجه ایروان گشته در ناحیه دیدی (?) جمعی کثیر از مردم ایماقات البیات و سعدلو
و بازوکی و غیرهم که در زمان قزلباش در ولایت چخور سعد اقامت داشتند و در فترت رومیه اکثر
در آن محال مانده بودند اظهار شاهی سیونی کرده بموکب همایون ملحق گشتند و تمامی ریش سفیدان
و ملکان ولایت مذکور نیز آمده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و از آنجا کوچ کرده در یکفرسخی قلعه نزول
اجلال واقع شد در همنزل قریب ده دوازده هزار نفر پیاده بر الکا و مواضع ایروان و نخجوان و اخدود (?)
رقم شد که پای قلعه آمده در سیبها کار کنند و در آنروز جمعی از غازیان جلادت شعار تا پای قلعه رفته
آثار اقتدار ظاهر ساختند و رومیه نیز بیرون آمده بین الفریقین اندک محاربه وقوع یافته چند کس از
جانبین زخمدار شدند روز دیگر رایات نصرت آیات بپای قلعه در حرکت آمده از دامن کوه روانه شدند
و رومیه درهای قلعه را بسته دست بانداختن توپ و ضربزن و بادلیج گشادند و اردوی همایون بمیان
باغات و دیوار بست (?) حوالی قلعه آمده هر کس در محل مناسب فرود آمد و بجهت آسیب گلوله ضربزن و بادلیج
که بر مثال تگرگ از قلعه می بارید در یکطرف خیمه خود که بجانب قلعه بود پناهی ساخته اقامت نمودند و قلعه
ایروان مشتمل بر سه قلعه بود یکی اصل قلعه عتیق که فرهاد پاشا سردار در سنه توشقان ئیل ۹۹۱ که بتسخیر
ولایت مذکور آمده و نواب سکندر شان سلطان محمد پادشاه در خراسان بود در کنار رودخانه زنگی
جای در غایت استحکام ترتیب داده و سر حاجی (?) ساخته خندق عمیق حفر نموده بود و یکی قلعه کوچکی که بر بالای
پل بزرگی که در مابین جنوب و غربی قلعه واقعست ترتیب داده بودند و قلعه کوزچی نام نهاده فاصله بین
القلاع دو سه تیر پرتاب بوده باشد مستحفظان آن قلعه باستظهار مردم قلعه بزرگ بیرون آمده آب از رودخانه
و سایر ما یحتاج از قلعه بزرگ می بردند و دیگری قلعه جدیدست که در آن چند روز لشکر نخجوان بجهت خود در جنب

قلعه عتیق در طرف قبلی در غایت استحکام ترتیب داده‌اند تعمیر شیر حاجی و حفر خندق نیافته بندگان حضرت اعلی شاهی
ظل الهی و امرای عظام اطراف و جوانب قلعه را بنظر درآورده اگرچه تسخیر آن سه حصن حصین که مملو و مشحون بمردان
کاری و آلات قلعه‌داری و ذخیره فراوان بود و مستحفظان هر قلعه بامداد یکدیگر مستظهر بودند در نظر خاص
و عام بغایت مشکل مینمود و در زمان ظهور دولت جهانگشای سلاطین صفویه بکرّات واقع شده بود که جنود
قزلباش بقهر و غلبه از رومی گرفته باشند و بین الجمهور مشهور بود که قلعه از رومی گرفتن امریست محال
اما حضرت اعلی همت والا بتسخیر آنها مصروف ساخته اطراف و جوانب قلعه را بر امرای عظام و قورچیان و
غلامان و سایر عساکر نصرت نشان قسمت فرموده ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان را به تسخیر قلعه
گوزچی مامور فرمودند و قرچقای بیک را با غلامان خاصه شریفه و هر یک از امرا و عساکر را بمحل مناسب تعیین
فرمودند و رومیان در کمال قدرت و اقتدار بمدافعه و محاربات مشغولی نموده چند مرتبه با فوج کثیر از قلعه
بیرون آمده در فضایی که در جانب قبلی قلعه جدید واقع بود صف آرای گشته مستعد رزم و پیکار میگردیدند
و از این طرف نیز لشکر قزلباش بمقابله ایشان شتافته بین الجانبین محاربات روی داد و از جانبین
جمعی قتیل و مجروح میگشتند در یکی از معارک شیخ حیدر مکری بی‌باکانه خود را بر رومیان زده بزخم تفنگ
مقتول شد و چون رومیه پشت بقلعه و دیوار داده بیشتر نمی‌آمدند و جهلا و بی‌باکان قزلباش از جهل
و غرور جوانی تا پای قلعه میدوانیدند و تفنگچیان که رومیه در مکامن باز داشته بودند بزخم تفنگ غازیان را
زخمدار میکردند درین معارک چند کس از جوانان دلیر کارآمدنی ضایع شدند حضرت اعلی چون کار درین
نوع جنگ ندیده امر فرمودند که در میان فضای مذکور جر زده جمعی از عساکر نصرت نشان و تفنگچیان رکاب
همایون در آنجا کشیک نگاه دارند که من بعد از دروازه لشکر بیرون نتوانند آمد فرمانبران حسب الامر نموده همایون
ترتیب جر پرداخته غازیان و تفنگچیان بمحافظت و محارست مشغول شدند رومیه راه بیرون آمدن و صف
قتال آراستن مسدود یافته ترک آن کردند و از این جانب دوام محاصره و ترتیب سیبها سعی موفور بظهور رسید
و برخوردار بیک توپچی باشی را برخیص توپ مامور فرموده مقرر شد که در شهر ایروان که تا پای یکفرسخ است
به توپ ریزی مشغول باشد و کس به تبریز فرستاده بالیمز بزرگ و چند توپ دیگر که در قلعه تبریز بود آورده اول
توپ را با توپچیان بذوالفقار خان دادند که بر قلعه گوزچی زنند زیرا که تا آن قلعه مفتوح نمیشد از آن طرف

سیبه



سیبه آوردن متعذر بود و رومیان قلعه عتیق و جدید باستظهار قلعه گوزچی بکنار رودخانه و باغات نزدیک
میشدند و رفتن لشکر قزلباش بمیانه این دو قلعه و در آنجا سیبه ساختن بغایت دشوار بود تا آنکه
بعد از چند روز که توپ میزدند از اتفاقات حسنه توپ بر برجی که خمهای آب در آنجا بوده خورده فرو ریخت
خمها شکسته آبها فرو ریخت و در همان شب ملازمان ذوالفقار خان جلادت نموده بمیان دره که فاصله
بین القلاعست درآمده و مستحفظان قلعه گوزچی از فقدان آب و درآمدن قزلباش بمیان دره سراسیمه
گشته راه تردد آب را بر خود مسدود یافته نیم شبی با شمشیرهای آخته بیرون دویده جنگ کنان خود را بقلعه
جدید انداختند و چند نفر از رومیه مقتول و زخمدار شده قلعه گوزچی متصرف درآمد و اینمعنی مقدمه فتح و ظفر
گشته غازیان جلادت شعار بیشتر از پیشتر در امر محاصره و استحکام سیبها کوشش مینمودند اما چون
برودت عظیم بر هوا استیلا یافته شدت شتا و سورت سرما بمرتبه رسید که دستها از حرکت باز ماند
و افسردگی زمین بغایتی انجامید که مشتی گل را سکون از کندن آن عاجز آمد بدین جهت زیاده اثری بر سعی و اهتمام
غازیان مترتب نمیشد و همین قدر بود که سیبها را استحکام داده شب و روز لوازم احتیاط بجای می‌آوردند
و یکمرتبه رومیه بسیبه غازیان بازدگی و یکمرتبه بسیبه عمله بیوتات ریخته بقدر دستبردی نمودند و
یکمرتبه که طرف قرچقای بیک و غلامان بیرون آمده بودند حسین آقای ملی که از آقایان معتبر رومیه بود
بزخم تفنگ یافته پنجاه شصت نفر از رومیه زخمدار و مقتول شدند و تا سردی دی باقی بود بدین محاصره
قیام داشتند و از جانبین توپ و تفنگ در کار بود و رومیان در انداختن بادلیج و ضربزن بنوعی مبالغه
مینمودند که در هر خیمه از خیام اردوی همایون ده دوازده عدد گلوله جمع شده بود و جمعی کثیر از مترددین میان اردو
و مردم اردو بازار بضرب گلوله بادلیج ضایع شدند اکنون مناسب چنان نمود که اول بتحریر وقایعی که درین زمستان
در پای قلعه ایروان دست داد شروع نموده بعد از آن بذکر تتمه احوال قلعه و شرح فتح و تسخیر آن حصن حصین
که کارنامه سلاطین نامدار و خواقین روزگارست پردازد **ذکر وقایعی که در آن زمستان در حین محاصره
قلعه ایروان روی داد باقتضای قضا و حسب تقدیر خالق بلاد و عباد** بر ضمایر هوشمندان کارآگاه و باریک
بینان عالم اشتباه صورت این مدعا باحسن وجهی جلوه ظهور دارد که هرگاه کوکب اقبال سعادتمندی از مطلع امید
درخشیدن آغازد بدستیاری پرده‌گشایان سرادق غیبی ابواب فتوحات از مکمن الطاف لاریبی بر چهره

از سعادت ممنون گشته ما فیه اسباب رفعت و اجلال از صاحب اقبال علی احسن الحال مهیا و آماده میکرد و معروض
اینمقال صادرات احوال سعادت منوال شهریار بیهمال اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی تواند بود که چون
پای همت در رکاب دولت و اقبال نهاده بمقتضای همت ارجمند قلعه تبریز و نخجوان بنوعی که بخر برافت
بحیطه تسخیر درآمده محاصره قلعه ایروان فرمودند در حین محاصره سلطان محمد خان بن سلطان مرادخان که
در انوقت فرمان فرمای ممالک روم بود بعد از آنکه پسر بزرگ بیست و یکساله خود را که آثار سلطنت و پادشاهی
از ناصیه احوالش لایح بوده باغوای بعضی از اهل حرم که ضد مادر او بوده اند بحرمسرای خود طلبیده بدست
خواجه سرایان ناچیز گردانیده بود و از آن ممر ملالت تمام داشت از اخبار فتح تبریز و آشوب و شورش
ممالکت کدورت و ملال بیشمار بر ضمیرش استیلا یافته بمقتضای کریمه **اذا جاء اجلهم لا
یستاخرون ساعة ولا یستقدمون** هادم اللذات بر سرش تاختن آورده روی بعالم عقبی آورد
هر چند مشیت امور عالم در قبضه قدرت پادشاه لم یزل لا یزال است و در حقیقت پادشاهان مجازی را
بی تایید الهی در انتظام مهام دولت اختیاری نیست اما ملوک اطراف و مردم دور و نزدیک که نظر بر امور
متعارفه ظاهر دارند از این وقایع بافرخی دولت و اقبال همایون و تزلزل احوال رومیه متیقن گشته احوال
مستحفظان قلعه نیز فی الجمله اختلال پذیرفت و وزرا و ارکان دولت عثمانی از این واقعه هایله که باعث ازدیاد
شورش و آشوب بود متزلزل گشته چون یک پسرش سلطان مصطفی نام را ابخبطه دماغ منسوب میساختند
سلطان احمد نام پسر دیگر او را که سیزده ساله بود بر تخت پادشاهی روم جلوس فرموده بتدارک
اختلال احوال مملکت پرداختند دیگری از سوانح ایام محاصره آمدن میر محمد معصوم خان بکری است که از امرای
معتبر سلسله پادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه و حاکم ولایت بکر بود که از جانب اکبر شاه فریدون
بارگاه همراه منوچهر بیک ایشیک آقاسی غلام خاصه شریفه که هفت سال قبل از این برسم رسالت بجانب هند
رفته بود بجهت تجدید قواعد دوستی بایلچیگری آمده تحف و هدایای لایقه آورده از جمله هدایا یک قبضه شمشیر
و غلاف و آهنجامه سراسر طلا مرصع بالماس ریزه و جواهر ثمین بود و در بینان عالم معنی فرستادن شمشیر
مذکور را در حینی که حضرت اعلی کمر همت بکین اعدا بسته متوجه تسخیر ممالک موروث شیروان و آذربایجان
و گرجستان بودند از جانب صاحب دولت ذی جاهی از خانواده صاحبقرانی و دودمان گورکانی که همیشه تیغ

قهرش



قهرش بر فرق اعادی افاغنه و هنود مظفر و منصور آمده بفال و شگون گرفته نقیح و ظفر شهریار کامکار امیدوار
شدند القصه ایلچی مذکور در پای قلعه ایروان باردوی ظفرنشان رسیده باتفاق منوچهر بیک شرف مجالس
مجلس بهشت آیین دریافت و تحف و هدایا پادشاهی را بدر دولتخانه همایون آورده بزر بر بکدیگر چیدند
که بهرگاه رخصت یابند از نظر اقدس بگذرانند حضرت اعلی شاهی ظل الهی از مشاغل قلعه گیری صرف
نظر همت بجز خاصیت از تحف و هدایا مذکور نموده سوای شمشیر که مشار الیه فال و شگون بود منوجه
دیدن آنها نشدند و ملازمان خان بکر مدت چهار ماه که از سوره سرما و شدت شتا روح در ابدان
منجمد میشد در دولتخانه بکشیک و محافظت بارخانه مشغول بودند تا آنکه بعد از فتح قلعه که تشریف پاشا
و اکثر عظما و معارف سپاه رومیه و اکراد در بارگاه معلی حاضر بودند تحف و هدایا پادشاهی را بجنس
ایلچی از نظر اقدس گذرانیدند و حضرت اعلی جمیع آنها را بامرا عظام و حکام ولایات و اشراف و اعیان
هر طبقه و هر طایفه که در اردوی همایون مجتمع شده بودند علی قدر مراتبهم قسمت فرمودند دیگر از سوانح
حین محاصره آمدن الکسندرخان بن الوندخان والی گرجستان کاخت است که از جمله باج گذاران این
دودمان و تابع امر و فرمان بود و او بعد از پدر و گرگین برادر بزرگتر حسب الفرمان حضرت شاه جنت مکان
والی ولایت مذکور گشته تا حین حیات آنحضرت بر جاده اطاعت و انقیاد راسخ بود و همه ساله باج و
خراج میداد و بعد از سنوح واقعه شاه جنت مکان و آغاز جلوس نواب سکندرشان بنوعی که در صحیفه
اول نگارش یافته رومیان لشکرها به تسخیر ولایت شیروان فرستادند و عبور آن لشکر از ولایت
گرجستان بود الکسندرخان را باصابت رای و تدبیر سر آمد برنا و پیر و در حیل روباه بازی گرگی پیر بود
برخلاف سیمون خان والی کارتیل صلاح حال خود را در اطاعت و انقیاد رومیه دیده با پاشایان و سرداران
که می آمدند طریقه بازگشت مرعی میداشت و نزل و ساوری داده خدمات میکرد و چون ولایت شیروان
و آذربایجان بتصرف رومیه درآمد مشار الیه نیز باج و خراج قبول کرده نسبت بخواندکار روم اظهار اخلاص مسعود
و در زمان نواب سکندرشان که کمتر به امرا قزلباش بر سر او رفتند کستندیل میرزا پسر خود را بجهت قبول
بندگی بخدمت نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا فرستاده بود و او از اوان طفولیت در میانه قزلباش
نشو و نما یافته در خدمت اشرف از زمره مقربان و مخصوصان مجلس خاص بود و الکسندر با وجود اطاعت رومیه

تا آن اندیشی کرده هرچند گاه کس بدرگاه معلی فرستاده اظهار اخلاص مینمود و تحف و هدایا میفرستاد و بانعامات
واصطناعات شاهانه سرافراز میگردید در شوق که تسخیر ملک موروثی و تنبیه متمردان پیش نهاد همت
گشته سفر آذربایجان اتفاق افتاد در حین محاصره قلعه ایروان کستندیل میرزا از خدمت اشرف رخصت
یافته بگرجستان رفت که پدر خود را بدرگاه جهان پناه آورد که عذر ایام سابق خواسته من بعد در سلک
هواخواهی رومیان نموده بدستور زمان شاه جنت مکان تابع امر و فرمان شاه کشورستان بوده
باشد و پدر را بحسن خلق و لطف کردار و وعده و وعید بایلی و انقیاد این دودمان و آمدن
بپایه سریر اعلی مایل و راغب ساخته طوعا و کرها بایروان آورد و در روزی که مشار الیه باردوی معلی
ملحق میشد حسب الامر اعلی جمیع امرا و ارکان دولت باستقبال رفته او را بتعظیم و تکریم تمام آورده ند
و بهم از گرد راه بپارگاه سپهر اشتباه در آمده بپابوس حضرت اعلی شاهی ظل الهی سربلندی یافت
و طبق زر طلا که در ولایت خود بالقاب همایون مسکوک گردانیده بود چنانچه رسم و آیین گرجیان است
که بر سر پادشاه نثار میکنند بدست گرفته در حین ملازمت نثار فرق همایون کرد و نواب اشرف بی تکلف
او را در آغوش عطوفت و التفات کشیده بواسطه کبر سن بانواع نوازش و الطاف پادشاهی
معزز و مباهی گشت و همواره انیس مجلس خاص و همصحبت بزم اختصاص بود و همچنین طهماسب قلی بیک
ولد بیرمش محوتی غلام خاصه شریفه که در سلک مقربان درگاه منتظم بود بطلب گرگین خان ولد سیمون خان
که بعد از گرفتاری پدر در گرجستان کارتیل ولایت موروثی بایالت و دارائی نشسته بود رفت و او نیز احرام
عتبه اقبال بسته در پای قلعه باردوی معلی رسیده بشرف مجالست مجلس بهشت آیین مشرف شده بتعظیمات
شاهانه و تکریمات پادشاهانه غرا اختصاص یافت و در خلال این احوال گروهی از ایماقات متفرقه ولایت
روم که بعبارت ترکی خود را سیل سرنام نهاده بودند یعنی پاک بروب شاهی شیون شده قریب بیست هزار
خانوار روی امید بدرگاه جهان پناه نهادند و هر محل از ولایات روم عبور میکرده اند هرچه مییافته اند برطبق نام خود
پاک بجاروب چپاول میرفته اند و ریش سفیدان در پای قلعه بشرف سجده اشرف مشرف شده بتربیت و نوازش
سرافراز گشتند و در ولایت ری و ساوه و خوار و فیروزکوه جهت طایفه مذکوره قشلاق و ییلاق تعیین یافته
روانه عراق گشتند شمسی پاشا قراقلق تیر با جماعتی از ایل مذکور که از ایماقات قزلباش بود و در قراباغ مسکن

داشتند



داشتند و در فترت رومیه اطاعت رومیان نموده مرتبه امارت و پاشایی یافته بود و جمعی دیگر از ایل شمس
الدینلو و حاجیلر و غیر ذلک بپایه سریر اعلی آمده دیگرباره فرق افتخار خود را بپوشیدن تاج وهاج دوازده
ترک اثنی عشری بفرقدین رسانیدند و پاشای مذکور بلقب ارجمند خانی سرافراز شد در روز بروز شوکت
و اقتدار پادشاهی ازدیاد پذیرفته موجب اختلال احوال رومیان و مستحفظان قلعه میگشت ذکر رفتن اسد وردیخان
بیگلربیگی فارس حسب الفرمان بر سر بغداد و مراجعت نمودن بدرگاه فلک بنیاد در سال گذشته از زمره
آقایان بغداد ازدن احمد که بوفور رشد و کاردانی از سایر اجناد سمت امتیاز داشت با حاکمی که از جانب
خواندگار روم منصوب بود مخالفت نموده رقم حکومت عراق عرب بنام خود کشیده با عتبه علیا شاهی
در مقام اخلاص و هواخواهی در آمده و عرض نموده بود که خطه بغداد را جهت اولیای دولت ابدی بنیان
محافظت نموده ام و هرگاه موکب نصرت قرین بدین طرف در حرکت آید با یکی از امرا نامدار بدین خدمت
مامور گردد بنده دار اطاعت فرمان قضاجریان نموده شهر و قلعه می سپارم در حین توجه رایات فیروزی
نشان بصوب آذربایجان حکم همایون برین جمله نفاذ پیوست که اسد وردیخان امیر الامرای فارس با عساکر
ظفر مآثر آن ولایت از راه شوشتر و حویزه بجانب بغداد رفته اگر از اطوار ازدن احمد رایحه صدق و اخلاصی
بمشام هواخواهان رسیده بوعده وفا نماید بضبط آن ولایت پردازد و الا بمقتضای وقت عمل نماید
اسد وردیخان حسب الفرمان قضا توامان با لشکرهای فارس و کوه گیلویه و خوزستان از راه عربستان
و لرستان بجانب بغداد در حرکت آمد حسنخان استاجلو حاکم همدان و حسین خان حاکم لرستان با امرا و
عساکر قلمرو علیشکر حسب الامر اعلی بخان مشار الیه پیوسته مجموع دوازده هزار کس جنگی ترتیب یافته بافنون آراسته
بیراسته بحوالی بغداد رسیدند ابراهیم بیک نام شخصی را که مدتی بود از بغداد شاهی شیون گشته بملازمت علیا
شاهی آمده در سلک غلامان درگاه منسلک بود برسالت نزد ازدن احمد بشهر فرستاده او را بمواعید دلپذیر و
نوازشات شاهانه مستظهر و امیدوار گردانیده پیغام دادند که ما حسب الامر اعلی بنابر وعده که با منسوبان درگاه
شاهی نموده بودیم آمده ایم اگر بوعده وفا نمایی و کردار موافق گفتار باشد هر آینه در خدمت اشرف بحصول جمیع مقاصد
و مطالب ارجمند معزز و سربلند گردی و الا آنچه در مشیت الهی رقم تقدیر پذیرفته باشد بتخیر ظهور آید ازدن احمد
چون در امر حکومت فی الجمله استقلالی پیدا کرده بود و ارکان دولت عثمانی مصلحت وقت در اغماض و تغافل داشت

حکومت بغداد و امیر الامرائی عراق عرب را باو گذاشته بودند درینوقت خود را بهوا خواهی دودمان آل عثمان
ستوده با لشکر قزلباش در مقام خلاف درآمد بدینوسیله بنیان حکومت خود را درین سلسله
استحکام داده نقد را نسیه ندهد بنابران ابراهیم بیک مذکور را که پیام آوری پیش خود برخلاف
قاعده زمانیان بقتل آورده لوای مخالفت مرتفع گردانید و عاقبت شامت این کفار زشت گرفتار اند
رسید باد آنچه رسید و پرتوی از آن سرگذشت بر صحیفه احوال سال آینده خواهد تافت بالجمله در روزی
که جنود نصرت نهاد بظاهر شهر بغداد رسیدند منجنده شهر پای جلادت از دروازه بیرون نهاده دلیرانه
لشکر فیروزی اثر صف قتال آراسته و از طرف نیز افواج قاهره در حرکت آمده مبارزان معرکه نبرد
خصوصا حسن خان و حسین خان که جرخچیان جنود اقبال بودند پای مبارزت پیش نهاده بباد حمله صرصر
اثر سلک جمعیت آن طایفه را از هم ریخته خاک معرکه را بخون مبارزان آمیختند و منجنده بغداد تاب مقاومت
نیاورده روی هزیمت بجانب شهر آوردند و دروازهای شهر و قلعه را بسته خاطر بتحصن و قلعه داری قرار
دادند و سپاه ظفر قرین نیز بمیانه تا قریب بدروازه تعاقب نموده جمعی کثیر بر خاک هلاک انداختند و خیابانجه
چند نفر را در کنار تخته پل بشهرستان عدم فرستادند و جناب خان با امرا عظام در کمال شوکت و اقتدار
محل نزول اختیار کرده فرود آمدند در همان روز از موقف عز و جلال منشور اقبال شرف ورود یافت مضمون
بلاغت مشحون آن خطاب بلاغت نیاب که باشاره آسمانی هزاران حکمت عملی در آن مندرج و منطوی بود
و نقاطان نکات دلپذیر بتعلیم قضا و قدر در صحیفه تدبیر پادشاهان والا شکوه که پرده کشایان سرایر غیبی اند
رقم تصویر وا داده بود که از ونه احمد از وعده پشیمان گشته در مقام مخالفت و قلعه داری باشد چون درینوقت
که همت بتسخیر ولایت موروث آذربایجان و شیروان و گرجستان بسته الیوم بنفس نفیس محاصره قلعه ایروان
فرموده ایم و آمدن لشکر عظیم از جانب پادشاه روم باستخلاص محصوران و محاربه جنود نصرت نشان محتمل است
دا زده طرف خود را پای بند حوادث نمودن مصلحت وقت نیست و در بغداد خود را بمحاصره قلعه مشغول نساخته
متوجه آذربایجان گردیده بموکب نصرت نشان بپیوندند چون در آنوقت شاهد تسخیر ملک بغداد در نهانخانه تقدیر
الهی تزوی در نقاب احتجاب داشت خان موما الیه پذیرای فرمان فرمانده گشته محاصره قلعه نیز داخته طبل
رحیل کوفت در اثنای راه معلوم شد که پسران قباد کلهر که از امرا سنجق او می بودند در قلعه رخنه واخد اقامت د

اقامت داشتند



داشتند متعرض جنود اقبال گشته مضرت و آسیب بجمعی که متعاقب امرا عظام می آمدند میرسانند تنبیه و تادیب
آن خاکساران که در قارستان وادی ادبار وطن دارند بر ذمت همت لازم دانسته جمعی از امرا و عساکر
بدین خدمت مامور گشته روی توجه بمساکن آنقوم آوردند و ایل و الوس ایشان که در مسکن مألوف بستر
غفلت خفته بودند بدست درآمده متملکات ایشان عرصه نهب و تاراج شد و میر عمر نام پسر قباد که برایات
و سروری قوم از برادران امتیاز یافته بود میان الوس فرار نموده بقلعه کرنجت و از افواج قاهره ملازمان
حسن خان دست از تعاقب باز نداشته مقارن وصول او بقلعه رسیدند میر عمر فرصت مدافعه و قلعه بندی
نیافته اراده نمود و فی الفور بامداد جنود غیبی و نیروی اقبال حضرت اعلی بدست مبارزان لشکر فیروزی اثر
گرفتار گشته تمامی قلاع و مملکت ایشان بتصرف اولیای دولت ابد پیوند درآمد پسران دیگر چون حال
برینمنوال دیدند دست در دامن عجز و بیچارگی آویخته در ملازمت جناب خانی باردوی کیهان پوی آمده
بمراحم بیدریغ خسروانه سرافراز شده در سلک عساکر منصوره درآمدند اما چون نشان از دولت داشتند
عاقبت روی گردان عتبه اقبال گشته پای در بادیه فرار نهادند حسین خان حاکم لرستان با سایر امرا مرخص
گشته بالکاء اقطاع خود رفتند و الله وردیخان و حسن خان متوجه اردوی همایون گردیده حسن خان
در هنگام محاصره قلعه ایروان و الله وردیخان در روزی که فتح قلعه شده بود بپایه سریر سلطنت مصیر
آمده بشرف بساطبوسی و نوازشات خسروانه سربلندی یافتند و حسن خان با بعضی امرا بتاخت اخسقه که
از گرجستان فتق و الکاء منوچهر خان داماد سیمون خان بود و بتصرف رومیان درآمده بود مامور گشت و آن
خدمت را بروجه مرغوب بتقدیم رسانید و بسیاری از نسا و صبیان کفره گرج اسیر نموده بر وجه احسن
و طریق ایمن معاودت نمود از سوانح آن ایام تخریب قلعه تبریز و عمارات عالیه آنجاست که رومیان در عرض
سی سال که آن بلده فاخره در تصرف ایشان بود ساخته و پرداخته بودند اگرچه اکثر صاحبان بیوتات و حمامات
و مستغلات مرغوب که در آن قلعه احداث شده بود از معمار که روی بشهرستان عدم آورده بود اما چون
خصوصا اقربای آنقوم را علاقه خاصی که لازمه ارباب تعلق و ناگزیر نشاء بشریت است بآنجاها و متعلقات
آنجا بود و جهت قطع علاقه آن طایفه قلع و قمع آنجاها و ازاله خانات و مستغلات که سالها از آن انتفاع یافته
بودند و محو آثار رومیه بر ضمیر الهام پذیر لازم نمود لهذا از موقف جلال فرمان قضا جریان باسم تبریزیان

دران باب عز صدور یافت و اخلاص گزینان عقیدت آیین تبریز نطاق همت باقدام این خدمت چست بسته
در اندک روزی از قلعه مذکور و اشهر ابنیه و عمارات از خانها و خانات و دکاکین و حمامات و مثل اینها
آثار نگذاشتند درین سال آقا میرزا علی دولت‌آبادی که مستوفی الممالک بود بعلت آنکه معزی الیه میرزا ابراهیما
شیرازی در سال گذشته کتاب دفترخانه همایون را بتقصیری چند متهم ساخته بود از آن منصب
عزل شده امر مزبور بمعزی الیه مذکور مفوض گردید چون برخی از سوانح این سال همایون فال و قضایای
ایام محاصره قلعه در رشته تحریر درآمد الحال وقت آنست که بر سر سخن رفته کمیت اقلام جهان نورد
اندیشه را در میدان قصه پردازی بجولان درآورده وقایع سال میمنت مآل لوی ییل ترکی و شرح فتح
قلعه و دیگر فتوحات که به نیروی اقبال درین سال فرخنده فال سمت ظهور یافت در سلک تحریر انتظام
کند گر قاید توفیق یاری ۞ بمفتاح قلم از لطف باری ۞ گشایم قلعه امید را چست ۞ نگردد گر بنای همتم سست

وقایع سال فرخنده فال لوی ییل ترکی مطابق سنه اثنی عشر و الف و بعضها موافق سنه
ثلث عشر و الف که سال پنجم جلوس سعادت مانوس عباسی است نوروز جهان افروز این سال
همایون فال روز یکشنبه نوزدهم شهر شوال ختمت بالخیر والاقبال اتفاق افتاد خسرو سیارگان که قلعه
کشای طارم چهارمست بروج مشیده دلو و حوت را سپری ساخته لوای ظفر و اقبال در ساحت دلگشای
حمل افراخت و شاه انجم سپاه والاجاه والدی کردن اشتباه در پای قلعه ایروان نزول اجلال
داشتند و در مدت محاصره بجهت هجوم لشکر دی و شدت زمستان و دم سردی روزگار که زمینها از غایت
افسردگی حکم فولاد اکبر داشت چندان کاری از پیش نرفته بود درین هنگام که شهسوار گیتی خرام جهان پیما
یعنی خورشید عالم آرا با شکوه عظمت و اقبال از تنگنای ظلمت دی بیرون خرامیده کمند زرین تار رحمت بر تسخیر
قلعه وسعت آباد جهان انداخت و افسردگی روزگار قدری روی با نحطاط آورده قلعه گشایان باغ و بهار
جلوه گری آغاز نهادند و رزم آزمایان معرکه نبرد و بهادران موکب اقبال بیشتر از پیشتر کمر همت چست بر میان
بهر اسم قلعه گیری بر بستند و دو عدد توپ قلعه کوب بزرگ که هر یک تخمینا سی من بوزن تبریز سنگ
می انداخت ترتیب یافت برای جهان آرای پرتو ظهور انداخت که تخت در تضییق ساکنان حصار جدید اهتمام
نموده بخط تسخیر درآورند و بعد از آن بتوفیق آسمانی از جانب حصار جدید سیبه پیش آورده متوجه تسخیر قلعه عتیق

کردند



کردند و بروشنی مشعل تقدیر بمسلک این تدبیر افتاده فرهاد بیک را با جمعی از غلامان و تفنگچیان خاصه
مقرر فرمودند که از جانب قبلی حصار جدید سیبه پیش برند و محافظت جانب شمالی قلعه عتیق که بعهده [illegible]
بیک و غلامان متعلق بود بحسن اهتمام ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان مفوض گشته و یکعدد
توپ بطرف شرقی قلعه عتیق که سیبهای مقصود بیک ناظر و علاکارخانها و محمد تقی بیک یوزباشی
تفنگچیان تبریز و تفنگچیان باقی بود برده نصب نمودند و امیرگونه خان که از قراباغ آمده حکومت ایروان
بادنامزد شده بود قرار یافت که در جانب شرقی مابین قلعه عتیق و جدید در برابر برج سعیدی که معظم
بروج قلعه و از نفاع آسمانی داشت جوالها ترتیب داده پای جلادت و مردانگی از آنطرف پیش نهند و قنبر بیک
اسلحه دارباشی گوزی چوکلو با بعضی از دلیران بجانب شرقی قلعه جدید معین شدند و از برج بزرگی
که مشرف طرف قبلی حصار جدید بود تا دروازه در عهده اهتمام قورچی باشی و قورچیان عظام قرار گرفت
و مکتوب را در آنجا نصب نمودند و اطراف و جوانب هر دو قلعه سوای جانب غربی که رودخانه زنگی چای
مشهور از آنجا میگذرد و سیبه آوردن از آنطرف متعذر بود بمردان کاری استحکام یافته قلعه را مرکز وار در میان
گرفتند و هر یک از سرداران مورچل خود را استحکام داده جوالها ترتیب دادند و خاک پیش برده تل خاکی
چون کوه الوند بدیوار حصار رسانیدند و نقبها بزیر برج و باره زدند رخنها بضرب توپ در برج افتاده شده
و بسیاری از تفنگچیان و سایر مستحفظان از آسیب تفنگ راه عدم پیمودند و کار بر محصوران تنگ
تزلزل و اختلال تمام باحوال ایشان راه یافت و اسباب یورش قلعه جدید از همه طرف دست بهم داده
مبارزان قلعه گشا و دلیران رزم آزما آماده آن کار شدند اما حضرت اعلی شاهی ظل الهی در امر یورش
متردد و متفکر بودند بعضی از ارکان دولت قاهره مثل قورچی باشی و بسطام آقا و غیرهم اراده یورش
داشتند و بعضی دیگر تجویز نمیکردند چنانچه قریب بده روز این معامله معوق مانده این گفتگو در میان بود
چه محتمل بود که خلقی کثیر از جوانان کارآمدنی بزخم تفنگ ناچیز گردند و العیاذ بالله اگر مهم تسخیر درین یورش
صورت نپذیرد محصوران چیره گشته کار بدور و دراز کشد در آن چند روز که در میان این گفتگو بود
رومیان قلعه جدید اکثر خاک را که بر دیوار حصار تکیه زده بود باندرون میکشیدند بالاخره قرار یافت که حضرت
اعلی بنفس نفیس بسیبها تشریف برده برأی العین مشاهده نمایند و رخنها نموده بر آنچه رای عالم آرای خاقانی که

که مسبط تجلیات سبحانیست اقتضا فرماید و جانسپاران عتبهٔ اقبال را بدان مأمور گردانند که اطاعتگذاری رومیان
جان بسته بدان اقدام نمایند هرچند اینگونه امور مناسب حال پادشاهان ثبت و حزم و احتیاط مقتضی آنست
که وجود شریف فرمانروایان والانژاد در جمعیت حصار آهنین محفوظ باشد لیکن حضرت اعلی شاهی از رسوخ
اعتقاد که بمقتضای آسمانی هیچ امری از پردهٔ خفا بجلوه‌گاه ظهور نمی‌آید از مخاطره رفتن پای قلعه احتراز ننموده
بدن بی بدیل را بدرع حمایت الهی آراسته بمورچلهای مبارزان فیروزمند تشریف برده مساعی جمیلهٔ هر یک
از بندگان درگاه را که در خدمت مرجوعه بظهور آورده بودند خاطرنشان شدند و ملاحظهٔ اوضاع سیبها کرده
چون کار نزدیک رسیده بود تجویز یورش فرمودند و بتاریخ روز پنجشنبه بیست و هفتم ذی‌الحجة الحرام عساکر
نصرت اعتصام که بتسخیر قلعهٔ جدید مأمور بودند در سیبها جمع شده منتظر بودند که هرگاه از جانب اشرف اشاره
شود روی جلادت و مردانگی بتسخیر حصار آورند چندان جمعیت و ازدحام در سیبها واقع شد که دلیران
جان نثار بر زبر یکدیگر افتاده جای ایستادن نداشتند و از موقف جلال حکم قضا جریان بر نهج نفاذ یافت
که در هنگام یورش جابکروان فراز و نشیب مردانگی مردم سیبهای جانب قلعهٔ عتیق شورش و غوغا آغاز
نهاده توپ و تفنگ بسیار اندازند اما از جای خود حرکت نکرده قدم فراتر ننهند که مستحفظان القلعه بخود
درمانده از ایشان مددی بمردم قلعهٔ جدید نرسد و قریب بطلوع صبح صادق کرنای نواخته و سورن انداخته
افواج قاهره هر یک از مورچل خود به برج و باره دویده از رخنها که پدید آمده بود داخل قلعه شوند درین شب رومیان
از زیادتی شورش و غلغله زیاده از شبهای پیش حزم و احتیاط ورزیده تا صباح در برج و باره پاس داشته
آماده مدافعه و مصادمه بودند از اتفاقات حسنه که تأیید ایزدی عبارت از آنست قریب بنصف شب هوا
تیرگی یافته غمام سیه‌فام روی فلک را تیره و تار گردانیده باران عظیم باریدن گرفت و در مورچلها و سیبها چندان
آب روان شد که از کثرت گل و لای سپاه منصوره را مجال حرکت نبود بالضروره این معنی در عقدهٔ تأخیر افتاده
دران شب دیجور هولناک قضیهٔ یورش صورت نبست اگرچه ظاهربینان عالم صورت آن شورش طوفانی را
سدّ راه ظفر و مایهٔ تعویق فتح حصار دانستند اما بر دراندیشان جهان معنی ظاهر بود که هر قطره از آن از سحاب
اقبال ریزان بود و چندان مصلحت ایزدی در ضمن آن منطوی شد که روز جمعه بیست و هشتم شهر مذکور بهمان
قاعده عساکر نصرت نشان در مورچلها جمعیت و ازدحام نموده آماده یورش گشتند و رومیان بطریق شب دوشین

تا نصف



تا نصف شب که مقتضی بلوازم حزم پرداخته پاس داشتند اما بعد نصف اللیل از آثار و علامات چنین ظاهر شد
که در برج و باره کمتر کسی مانده اکثر بخواب غفلت فرو رفته‌اند قریب بطلوع صبح صادق که هنگام غروب کوکب
بخت مخالفان بود سرداران قزلباش یکدیگر را خبر کرده نخست از جانب سیبه کرنای نواخته از اطراف و
جوانب سورن انداخته بقلعه فرو ریختند و از جانب قلعهٔ عتیق نیز سورن کشیده نقارهای شادمانی بنوازش
درآوردند و رومیان خبردار شده خود را به برج و باره رسانیده جنگ در پیوست آواز رعدآهنگ توپ
و تفنگ که از جانبین متواتر بود غلغله در زمین و زمان انداخت و صدای کره‌نای که از یکطرف بلندآوازی داشت
گوش فلک را کر ساخت دلاوران لشکر قزلباش اصلا از مخالفان توهم نکرده سمندروار خود را در آتش
کارزار می‌انداختند و رومیان از جلادت و مردانگی سپاه منصور پای اقامت سست شده دست ایشان
از کار رفت و از اطراف و جوانب بلا را محیط یافته بطرفة العینی میان قلعه را از جنود قزلباش مملو یافتند
و از ستیز و آویز عاجز گشته بالضروره بکمال اضطرار روی بجانب قلعهٔ عتیق آوردند و در اجل هر یک تأخیری
بود خود را بقلعه انداخته نیم جانی از ورطهٔ هلاک بساحل نجات رسانیدند تیغ یمانی دلیران قزلباش آغاز سرافشانی
کرده در اندک زمانی قریب دو هزار کس بعضی طعمهٔ شمشیر آبدار و برخی از آن طایفهٔ خذلان مآل اسیر و گرفتار گشته
اموال و اسباب و اثاث البیت ایشان عرصهٔ نهب و غارت گشت و چون حصار جدید مسخر اولیای دولت
ابدپیوند گردید دلیران جلادت پیشه شجاعت اندیشه از آنطرف سیبه پیش آورده قلعهٔ عتیق را دایره‌کردار
درمیان گرفتند خوف و هراس بقیاس بر ساکنان آن قلعه راه یافت مع ذلک مهما امکن در حراست قلعه
سعی موفور بظهور میرسانیدند تا آنکه در طرف شمال ذوالفقارخان در سه روز سیبه را بحصار شیرحاجی رسانیده
آتش بدروازهٔ شیرحاجی زد و از طرف شرقی ملازمان خاصهٔ شریفه و آقایان بیوتات و تفنگچیان تبریزی و
بافقی و غیرهم هجوم نموده بشیرحاجی درآمدند و حارسان شیرحاجی سراسیمه‌وار دست از محاربت بازداشته بقلعه
گریختند و امیرگونه خان بر برج سعیدی که در طرف شرقی بود یورش نموده بعد از آنکه بعد از محاربهٔ بسیار و حملات
مردانه که متواتر از غازیان قاجار بظهور پیوست مردانه‌وار بران برج مستولی گردید اهل قلعه از همه طرف عجز و
درماندگی خود را برأی العین مشاهده نموده عقلای القوم بعد الیوم طاقت مقاومت و قلعه‌داری در خود ندیده
استیمان را اهم و الزم دانسته و شریف پاشا حسن آقا نام جاوش باشی را بخدمت اشرف فرستاد که اگر عنایت

شهریاری شامل حال محصوران گشته رقم عفو بر تقصیرات و گستاخیهای ایشان که در ایام محاصره وقوع یافته در داد اب
جاکری و طریق ضد منکذاری و پاس حقوق نمکخوارگی و لینعمت ازان چاره نبود کشیده عموم اهل قلعه
از پاس و سخط پادشاهی ایمن کردند قلعه را تسلیم منمایم حضرت اعلی شاهی ظل الهی از شمول عواطف
و الطاف جبلی این صورت را از محاربه و یورش و خونریزش الیق و بصلاح اقرب دانسته ملتمس شریف
پاشا را بانجاح مقرون گردانیدند و میرزا علی بیگ یوزباشی برناک ترکمان را بقلعه فرستاده منشور عاطفت
که حرز وجود عالمی تواند بود باسم شریف پاشا و امان نامه مشتمل بر عواطف و مراحم بیدریغ خسروانه بکل
اهل قلعه از ملکمن عنایت عزصدور یافت اما جهلای آن طایفه که از خرد بی بهره بودند بمجرد اخبار اراجیف که
در باب رسیدن مدد و کومک در میان قلعه مذکور میکردیده بر سر محمد پاشا ولد خضر پاشا که در آن قلعه
بود جمعیت نموده بخیال تباه قتال و اندیشه جنگ و جدال راضی بقلعه دادن نشده میرزا علی بیگ را دو روز
نگاهداشته روز سیم بیرون فرستادند و آقایان جهت اطمینان قلوب بیخردان جاهل و جاهلان ذاهل
ده روز مهلت خواسته بودند که توپ انداختن و بجنگ و جدال پرداختن در عرض این ده روز تاخیر و تراخی بوده باشد
تا حقیقت کومک بوضوح پیوندد و چون در عالم حساب دانی و معامله فهمی اینگونه استدعا از خصم نمودن مخصوص
در کار قلعه که همت فرمانروایان فلک شان در حصول مقصود یک ساعت و یک دقیقه متصور است دور از عقل بود
این مهلت دادن در میزان خرد سنجیده ننمود مزاج اشرف ازین حرکت ناهنجار منحرف گشته فرمان جهان مطاع
نافذ گردید که چون اقوال رومیان فروغی از صدق ندارد و اعتماد را نمی شاید افواج قاهره بیشتر از پیشتر در کار
قلعه گشایی و تضییق محصوران کوشیده قلعه را بجبر و قهر مسخر سازند محصوران جنود اقبال بمعاودت عساکر
ظفر مآل بهجوم در کار کرده بجاپکدستی و چابکدستی از همه طرف کار بر محصوران تنگ ساخته توپ بجان آتش فعل
بضرب توپ رخنها در بروج انداختند و دران چند روز که بازار گیر و دار از جانبین گرم بود هراس بیشمار
بر اکثر اهل قلعه استیلا یافته هر روز جمعی یک یک و دو دو از خوف و بیم خود را از بروج و رخنها انداخته شعار
شاهی‌سیونی ظاهر ساخته از تاب آفتاب حوادث بسایه اقبال شهریاری استظلال میجستند تا کار
بجایی رسید که گروه گروه بی تابانه خود را بزیر می انداختند چنانچه محافظان قلعه از ضبط لشکر و حراست برج و باره
عاجز آمدند شب عاشورا که مردم اینطرف بتعزیه حضرت سیدالشهدا قیام داشتند غوغای عام عاشوریان را از دو دار





محصوران قلعه شورش و غلغله یورش تصور نموده جمعی که راضی بمصالحه و قلعه دادن نشده بودند از خواب غفلت برآمده
از روی اضطراب دست در دامن تشفع شریف پاشا زدند و روز عاشورا که مقتل سیدالشهدا بود
حضرت اعلی برسم معهود و سبیل معتاد لباس ماتم و سوگواری پوشیده بلوازم تعزیه مشغول بودند
شریف پاشا دیگر باره حسن آقا چاووش باشی را پیاپی بسریر والا فرستاده بروحانیت خامس
آل عبا و شهدای کربلا درخواست عفو آن گروه نموده مستقبل آن شد که در همان روز بیرون آمده قلعه را
بسپارند اگرچه آیینه خاطر مبارک از اطوار ناهنجار این طایفه غباری داشت چون ارواح مقدسه شهدا را
شفیع ساخته بودند بصیقل مرحمت زنگ زدای خاطر انور گردیده مقرر شد که قورچیان یک غلام خاصه
شریفه با فوجی از غلامان بقلعه رفته محافظت قلعه و یراق متعلقه بسرکار پادشاهی نمایند و پاشای
مذکور با کل اهل قلعه بیرون آمده در صحرا خیام اقامت نصب نمایند و بعد از تنظیم قوایم سریر سلطنت هر کس را
درین دیار علاقه بوده اراده توقف و ملازمت داشته باشد مختار است و هر کس اراده رفتن بروم نماید
مرخص است حسن آقا مقضی المرام بقلعه رفته محصوران که از عطا و آقایان و زعما و چاووشان و ینکچریان و سایر
لشکریان هنوز جمعی کثیر در کمال آراستگی و پیراستگی مانده بودند در کمال خوف و هراس از تنگنای محاصره
نجات یافته مسرور و شادمان بنوعی که قرار یافته بود بیرون آمده فارغ البال در خیمها آرام گرفتند و درجای
بیک داخل قلعه شده آن حصن حصین که فی الحقیقه کلید سایر قلاع آذربایجان و شیروان بود بمحض تایید
الهی و امداد جنود غیبی متصرف اولیای دولت قاهره درآمد و جماعت رومیه زندگانی غنیمت شمرده قطع
تعلق از متملکات خود کرده بودند اما همت بحر خاصیت خسروانه کل متملکات آن طایفه را بدیشان مسلم داشته
رومیه بعد از ظهور چنین مروت و احسان که در مخیله ایشان نبود قرار دادند که بشکرانه این عاطفت که علاوه
جان بخشی شده بود طوعا و رغبتا موازی دو هزار تومان عراقی در میانه خود سرانجام داده بنظر اقدس گذرانند
حضرت اعلی شاهی ظل الهی چون ایشان را بجان و مال امان داده بودند قبول شکرانه مذبور نکردند عطای
رومیه تصور کردند که آن مبلغ درخور مکنت و استطاعت ایشان قلیلست سخن از زیاده میگفتند حضرت اعلی
اصلا نظر قبول بران نینداخته بآن طایفه عطا فرمودند شریف پاشا ولد خضر پاشا و بعضی از خواص مجهری
از اسب و یراق و تحف لایقه بنظر اشرف درآوردند حضرت اعلی جهت تسلیه خاطر القوم از پیشکشهای

ایشان دو سه راس اسب و دو سه ثوب زره و یکدو قبضه تفنگ فرنگی و امثال آنها برداشته تتمه را بدیشان
بخشیدند و از ظهور این عاطفت علیا که در نظر ارباب تعلق بسیار نمود دلهای آن طایفه که برهم زده حوادث
بود امیدگاه یافت شریف پاشا صفاهانی الاصل بود در آغاز جوانی از تقدیرات آسمانی بولایت روم افتاده
بعد از طی مراتب نوکری در خدمت پادشاه ترقی کرده بپایه بلند پاشائی رسیده بود اظهار
تشیع فطری کرده اراده توطن مشهد مقدس معلی و مجاورت روضه مقدسه سلطان روضه رضا امام
ثامن ضامن علیه التحیة والثنا نمود که در اواخر عمر در آن روضه بهشت آسا اسباب جمعیت عالم عقبی سرانجام
داده کامیاب دولت ابدی گردد لهذا دل از فرزندان و اموال و اسبابی که در روم داشت برداشت
و توفیق ادراک این سعادت عظمی دریافت و با جمعی از ملازمان و اتباع که قریب یکصد نفر بودند روانه
المقصد اعلی گردید و عاطفت علیا شاهی هر ساله مبلغ سیصد تومان عراقی نقد و موازی پانصد خروار
تبریزی غله بجهة معاش او مرحمت فرمودند و مرخص ساختند که در ایام و لیالی متبرکه بدستور سایر خدام
والامقام در روضه مقدسه خدمت نماید و محمد پاشا ولد ظفر پاشا سرکرده سایر قوم گشته بجانب روم
رفتند و حضرت اعلی صفرقلی بیک چکنی را با جمعی از قورچیان چکنی و علیخان بیک ایشیک آقاسی و ملازمین
انجاغ فرمودند که ایشان را تا قلعه قارص که در تصرف رومیه بود برده بسلامت برسانند که مبادا از
اجامره و اوباش بجهة طمع مال در راه آسیبی بایشان رسد صفرقلی بیک و قورچیان چکنی ایشان را
از محال خطرناک گذرانیده بازگشتند و علیخان بیک ایشیک آقاسی ایشان را بقارص رسانید رومیان که در قلعه
قارص اقامت داشتند در برابر این خدمت علیخان بیک را گرفته تا آمدن جغال اغلی سردار در قلعه مقید و
محبوس نگاه داشتند شرح آمدن جغال اغلی و قضایا که در آن حین روی نمود مرقوم خامه بدایع نگار خواهد شد
القصه بعد از فتح قلعه ایروان ایالت آن ولایت بامیرگونه خان تفویض یافته الکاء نخجوان بمقصود سلطان
سعدلو قراباغ و امرا و اکراد که شاهی سیون شده بپایه سریر اعلی آمده بودند مثل غازی بیک برادر
قوچی بیک و ولدان شاه علی بلبلان حکاری و قلیچ بیک دنبلی و جمشید سلطان دنبلی و منصور بیک محمودی
و اولاد و اویماقات مناسب مرحمت شد و از سلاطین گرجستان لرگین خان ولد سیمون والی کارتیل
بجهة آنکه مبادا رومیان قلعه تفلیس و آخسقه دست درازی بممالک او نمایند رخصت انصراف یافته مشمول عواطف

خسروانه



خسروانه و خلاع گرانمایه و دیگر نوازشات و تفقدات سربلند گردیده غریق احسان متوجه گرجستان گشت و الکسندر خان
همچنان در اردوی معلی بود و رایات جلال بعد از قرار مهمات چخور سعد و انتظام امور ضروریه از پای قلعه
کوچ کرده بدرفرخ بلاغ نزول اجلال واقع شد ذکر محاربه رومیان قراباغ با حسین خان صاحب قاجار و
بیان انجام میانه او و رومیه و قوتعیاف چون در زمان شاه جنت مکان علیین آشیان ایالت گنجه و امیر
الامرائی قراباغ بخانواده زیاد اغلی قاجار تعلق داشت و در ایام دولت روزافزون شاهی ظل الهی از اوجاق
زیادلو حسین خان مشمول تربیت شاهانه گشته او را قراباغی خطاب مفتخر بودند و در این هنگام بایالت
دلاتی مملکت استرآباد معزز و سربلند بود در وقتی که موکب جهانگشا بصوب آذربایجان در حرکت آمد
منشور عاطفت باسم او عز صدور یافته بدین منصب والا نوید دادند و مقرر شد که بقراباغ آمده محال کنار
آب ارس را ضبط نموده هرگاه رایات منصوره متوجه تسخیر آن طرف باشد بموکب همایون پیوندد و تا آمدن او
امیرگونه خان را بنوعی که قبل از این تحریر یافت بدان صوب فرستاده بودند که با فوجی از جنود آن طرف بلوازم
خدمت قیام نموده بعد از وصول حسین خان بپایه سریر اعلی آمد و چون امیرگونه خان بدانچه در رفت وفور
مردانگی از آب ارس از پل خدا آفرین عبور کرده داخل قراباغ شد جمعی کثیر از ایل و اویماقات قاجار و ترکان
اتوزایکی و غیر ذلک از قراباغ شاهی سیون نزد او جمع شدند و او با صائب رای و حسن تدبیر در آن سرحد
آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته غالبانه در آن طرف آب ارس نشست و قراولان تعیین نموده فیمابین رومیه
و غازیان دستبردها واقع میشد و در مدت او اصلا چشم زخمی بجنود ظفر ورود نرسید و بعد از آنکه حسین خان
قراباغی بدان کار رسیده حقیقت آمدن او معروض پایه سریر والا گردید و امیرگونه خان حسب الفرمان قضا جریان
بموکب نصرت نشان پیوسته قراباغی در آن طرف دریورت قوزلوجای رحل اقامت انداخته بضبط و ربط
سپاهی و رعیت پرداخته حسین خان بوفور شجاعت و دلیری و مردانگی اتصاف داشت اما بسیار متکبر
و خودرای و بزرگ منش بود و از باده نخوت و غرور سرمست شد در حدوث وقایع خودرای بود و از تلون
مزاج گاهی در کمال اهلیت و فروتنی پیش آمده گاهی دیگر با امرا و مردم ذی اعتبار متکبرانه سلوک مینمود و از بد
شجاعتی که داشت حسابی از رومیان قراباغ نمیگرفت و چنانچه شایسته سرداران با رای و تدبیر است بلوازم حزم
و احتیاط نیز نمی پرداخت تا آنکه حوادث روزگار قدری او را از مستی غفلت بهوش آورد و شرح آن سرگذشت آنکه

داود پاشا که بیگلربیگی قراباغ و حاکم گنجه بود بعد از زمستان و سورت سرما که عساکر فیروزمند بمحاصره قلعه ایروان
مشغول بودند عساکر رومیه که در قراباغ و اطراف بودند جمع آورده از لشکر شروان نیز جمعی با او پیوستند بعزم
دستبرد و استیصال حسین خان و لشکر قزلباش که در قورلوجانی اقامت داشتند با موازی هفت
هزار کس از گنجه بیرون آمده متوجه انصوب شدند و چون از انها قراولان آوازه حرکت رومیان قراباغ
بحسین خان رسید ایل والوس و اغرق را در یورت گذاشته با لشکر سپاهی بی آنکه بکیفیت و کمیت لشکر
و توانائی خود باز رسد بعزم رزم مخالفان را استقبال نمود چنین عزیمت در فتن را ثبات قدمی در کارست
بالجمله چون تقارب فئتین روی نمود حسین خان دانست که لشکر رومی زیاده از مردمی است که با او سوار
شده اند اندکی از خواب غفلت بیدار شده بعد از عزیمت جنگ با امرا رفیق شروع در مشاوره و
کنکاش نموده بعضی از امرا گفتند که بی امر اشرف در صفت محاربه باشا بجنگ دلیری کردن خوب نمود
بعضی دیگر گفتند که در اول حال جای ملاحظه بود اما حالا عنان از جنگ کشیدن نوعی از هزیمت است
و تفرقگی بحال ایل والوس راه یافته اردو بغارت میرود حسین خان از تلون مزاج تغییر رای کرده در
جنگ روبرو متأمل شده و جنگ نکردن را صایب شمرده اردو و ایل والوس را رخصت داد که بکنار آب رفته
از پل خدا آفرین عبور نموده در محلی که از خطر ایمن باشد اقامت نمایند و هر کس که اسب زبون داشته باشد
پیشتر روانه شود و قرار داد که خود با لشکر سپاهی باهستگی طی مسافت نموده بکنار آب روند درین اثنا
معلوم شد که جماعت دونوک قراباغ عجرجی شده لشکر رومی را بر سر قزلباش می آورند چون اکثر مردم
روی بمراجعت آورده بودند سراسیمگی در میان ایل والوس و لشکر افتاده شورش عظیم واقع شد و همگی
راه هزیمت پیش گرفتند سپاهیان و مردم ایل والوس که اکثر از جماعت دونوک بودند بخیال آنکه تمامی اغرق
تاراج رومیان خواهد شد پیش دستی کرده دست بغارت و تاراج یکدیگر بر آوردند و بسیاری از اموال و
اسباب امرا نیز بغارت رفت با حسین خان و امرا اندک مردمی مانده بودند که طلیعه لشکر مخالف نمودار شد
که بقاعده و توزوک شایسته صف نبرد آراسته باین جنگ پیش آمده بحسین خان و سپاه قزلباش نزدیک
شدند درین وقت رستم سلطان سوکلن گفت اولی این بود که باینجا نیامده بودیم حال دل در کرم الهی و اقبال روز
افزون شاهی بسته مردانه قدم در معرکه کارزار نهیم که آنچه مقدر الهی باشد بخیر ظهور آید بی جنگ منهزم گشتن بدنامی

دارد



دارد و مورد عتاب شاهانه خواهیم بود اگر صلاح باشد یکبار خود را بمخالفان زده دست و پایی که مقدور باشد
زنیم و سپاهیانه جنگی بکنیم هرچه کرده باشیم که یکبارگی در خدمت اشرف و میانه قزلباش بجبن و بددلی
منسوب نگردیم عرق شجاعت و مردانگی حسین خان نیز بحرکت در آمده با وجود آنکه با حسین خان و امرا
اندک مردمی مانده بود قرار دادند که هر کس اعتماد بر اسب خود داشته باشد ایستاده سایر مردم از معرکه
بیرون رفته خود را بجای امنی رسانند چهار صد پانصد نفر از دلیران رزم آزما با حسین خان و امرا ثبات قدم
ورزیده در برابر جمعیت هزار کس صف کشیده بجنگ مشغول شدند رستم سلطان سوکلن که جوان شجاع
دلیر مردانه بود فوجی از رومیان او را در میان گرفتند زخمی چند قوی یافته زنده گرفتار گشت بعد از گرفتاری
او حسین خان و قلیلی از غازیان که بملاحظه ننگ و نام مانده بودند سینه آغاز نهاده و تیرباران عظیم کردند
و بضرب سهام خون آشام گروه گروه مخالفان از تعاقب ارباب هزیمت باز داشته زمانی ممتد رومیان را
بخود مشغول گردانیدند که همگی اهل هزیمت از آسیب دشمن نجات یافته بیرون رفتند و حسین خان
نیز با چند نفری که با او بودند جنگ کنان و تیراندازان از معرکه سلامت بیرون رفت در چنین واقعه عظمی
از سپاه قزلباش زیاده از چهار پنج نفر ضایع نشد رومیه جلادت و مردانگیهای حسین خان و شنیده
محاربه فوج قلیلی از مبارزان لشکر اقبال را بدان مشابه نموده همان قدر زیادتی و بدست آوردن رستم
سلطان اکتفا نموده جرأت پیش آمدن نکردند و از همانجا طبل مراجعت کوفته بازگردیدند داود پاشا
رستم سلطان را تعظیم و تکریم بسیار کرده جراحان بمعالجه زخمهای او پرداختند و در قلعه گنجه نگاه میداشتند
حسین خان در عقب که بکنار آب رسیدند اکثر اغرق بباد غارت و تاراج رفته تفرقگی بحال مردم راه یافته بود
روز دیگر مراجعت رومیه بتحقیق پیوست و خاطر از آن ممر جمع گردید در محل مناسب فرود آمده بجمع نمودن مردم
ایل والوس و تفحص اموال غارتی پرداخته مرتبه مرتبه اکثر اسباب ظاهری و اسب و شتر و خیمه و خرگاه که از لشکر
او و امرا بغارت رفته بود بدست در آمده بصاحبان داد اما نقود و اوانی طلا و نقره و مخفیات بسیار از میان رفت
و حسین خان با کمال خجلت و شرمندگی شرح واقعه را بپایه سریر اعلی عرض نموده استمداد نمود که بگنجه رفته تدارک
این قضیه بپردازد حضرت اعلی شاهی ظل الهی چون بوفور شجاعت و دلیری او اطلاع داشتند وقوع این حال را

از شمول عاطفت با قضا و قضا حواله کرده منشور استمالت باسم او در قلم آورده بسنجان دلاور خاطر اند ملکش او را اطمینان بخشید مداراتی در عالم سپاهیگری اینگونه خطا بسیار واقع میشود و تدبیر عقلا و صایب رای روزگار مخالف تقدیر می افتد در معارک کارزار گاه ظفر است و گاه هزیمت و این امور اختیاری نیست و چون هنوز تسخیر قلعه ایروان نشده بود و عساکر منصوره بران مشغول بودند رای جهان آرا در آن هنگام در مقام انتقام نشد و مقرر گشت که حسین خان تدارک احوال خود و غازیان و مردم ایل و الوس خود بجا آورده تا که بتوفیق الهی بعد از فتح قلعه بدانچه مقتضای وقت باشد عمل آید **ذکر فرستادن فوجی از جنود اقبال بسرکردگی اسد قلی قورچی باشی بقراباغ و تاخت و غارت نمودن و بازگشتن** بعد از آنکه قلاع ایروان فتح شده ساحت فرح بلاغ مضرب خیام نصرت و اقبال گردید چون هوای قراباغ بسیار گرم می باشد و در آن ایام توجه موکب همایون بآنطرف مناسب نبود و گنجه و قلعه در شوره گل و معاذیر در دست رومیان مانده بود که نهضت همایون بدانحدود لازم بود و احتمال آمدن لشکر روم نیز داشت بخاطر خطیر الهام پذیر اشرف چنان خطور نمود که لخت فوجی از سپاه ظفر پناه بجانب قراباغ فرستند که تا گنجه رفته اگر رومیه بیرون آمده بجنگ پیش آیند از اینطرف نیز بمحاربه قیام نمایند و جزای کردار کار نشان نهند و اگر در قلعه خزیده متوجه حرب و قتال نگردند لشکر فیروزمند جمعی از مردم دنبک و ایل و الوس را که بهواخواهی رومیان در آن حدود توقف نموده تا غایت بآنطرف نیامده باشند قتل و غارت نموده محصولات را ضایع و نابود گردانیده مراجعت نمایند که در وقت قشلاق که خاطر از مهمات سرحد ایروان و آمدن لشکر روم فراغی یافته باشد عنان عزیمت بتسخیر آنولایت معطوف گردد بدین عزم در سلک امرای صاحب اسد قلی بیگ قورچی باشی قاجار را سرکرده گروهی از امرا و قورچیان و عساکر نصرت نشان فرموده بدین خدمت نامزد فرمودند و او با موازی پانزده هزار کس از جنود مسعود روانه جانب قراباغ گردید و چون بحوالی گنجه رسید رومیان نیز جمعیت نموده بخیال مقابله و مقاتله از دیوار شهر بیرون آمده صف آرای گشتند و قورچی باشی و سرداران لشکر قزلباش نیز بتعبیه لشکر فیروزی اثر پرداخته جرنغار و قول و جوانغار و برانغار آراسته مستعد پیکار گشتند و در میان اندک زمانی با جرنغار در آویخته

اغاز

۱۷۰

آغاز نبرد نمودند اما چون حشمت شان بر قول بزرگ افتاد طاقت مقاومت در خود ندیده ترک ستیز داده برگرد و روی هزیمت بجانب قلعه آوردند و دروب قلعه مسدود ساخته باستعداد قلعه داری پرداختند و افواج قاهره تا کنار خندق تعاقب دشمن کرده جمعی کثیر بر خاک هلاک انداختند و برخی دستگیر شده از جمله گرفتاران کنجوک حسن نامی بود از معتبران رومیه که از قلعه تبریز فرار نموده بقلعه گنجه رفته بود و چون قورچی باشی بمحاصره قلعه مأمور نبود در محل مناسب نزول نموده تا سه روز هر روز لشکر ظفر اثر را فوج فوج بتاخت و غارت اطراف و جوانب میفرستاد و جنود ظفر ورود آنحوالی را بجاروب نهب و غارت رفته غنیمت بسیار از اسب و شتر و گوسفند و اثاث البیت بدست آوردند و بسیاری از نسا و صبیان باسیری گرفتند روز سیم ندای کوچ در داده قرین نصرت و فیروزی معاودت نموده هنوز یورت فرح بلاغ مضرب سرادقات اقبال بود که قورچی باشی و امرا بپایه سریر اعلی آمده سرهای قتیلان و دختر بها و اسیران را بمطراقه سر در آوردند و خدمت ایشان مستحسن افتاد اما اسیر نمودن نسا و صبیان مسلمانان را که شرعا مذموم است مکروه شمرده حکم شد که تمام اسیران آزاد بوده باشند و چند کس پنهان نموده بودند مورد سیاست و غضب پادشاهی شدند و این آوازه معدلت و دادگستری بقراباغ رسیده از هر کس اسیری رفته بود باردوی معلی آمده اسیر خود را برد و سایر غنایم که بتعلم آمده بود بسویت در اسنی بر لشکریان قسمت شده کنجوک حسن را به نذر خان مهردار سپردند که بطریق مهمانان نگاهدارد و مدتی در خانه خان مشار الیه کامیاب عزت و فراغت بود اما در حینی که چغال اغلی سردار آمد از حدود فارس فرار نموده برومیان پیوست و شرح این قضایا در محل خود سمت گذارش خواهد یافت انشاء الله تعالی **ذکر آمدن ازون احمد و جنود بغداد بقصد قلمرو علیشکر و محاربه نمودن امرای عظام انسرحد با او و ظفر یافتن امرا** در آن ایام که ییلاق فرح بلاغ مضرب سرادقات جلال بود از جانب همدان خبر آمدن ازون احمد و لشکر بغداد بآنولایت رسیده متعاقب قاصدان خجسته پیام رسیده مژده فتح و نصرت عساکر ظفر فرجام انسرحد و بشارت گرفتاری اوزون احمد رسانیدند کیفیت این قصه چنانست که بعد از آنکه اسد وردیخان و امرا از بغداد مراجعت نموده الکای میر قباد ولد میر عمر کلهر را که از سنجق سیکان تابع بغداد بود متصرف شده بودند باردوی معلی پیوستند ازون احمد را این خاطر رسید که چون حسن خان حاکم قلمرو علیشکر در رکاب اشرف است و حاکمی در همدان نیست

وان سرحد خالیست باعساکر بغداد تا همدان آمده قتل و غارت نماید که هم انتقام از لشکر قزلباش کشیده باشد
وهم مخملات که از آوازه توجه لشکر عراق عرب اهل عجم بهم برآمده لشکر قزلباش را دل نگرانی بهم رسد
ترک تسخیر قلاع آذربایجان کرده روی بجهت ملک عراق آورند و بدین نیکو خدمتی منظور انظار شفقت
پادشاه روم گشته بخلافی که قبل ازین ازو صدور یافته مواخذ نگردد و ازین معنی غافل افتاد که کارپرداز
عالم غیب که اسباب دولت روزافزون را سرانجام میدهد اول بدفع بدخواهان می پردازند محمد بیک
نام پسر خود را که در آخر مرتبه پاشائی یافت در بغداد قایم مقام گذاشته با ده هزار کس از منتخبه
بغداد و سوار و پیاده الوار و اکراد که بطمع نهب و غارت باو پیوسته بودند بیرون آمده روی توجه بجانب
همدان آورد از امراء قزلباش قاسم سلطان ایناملو افشار و شاه علی سلطان خدابنده لو حاکم هرسین
که دران سرحد بودند از آمدن رومیه خبردار شده قاسم سلطان کس بجانب لرستان نزد حسن خان
حاکم آنجا فرستاده از نیو واقعه اخبار نمود حسن خان بلا توقف با یکهزار نفر قبایل الوار بسرعت برق و باد
متوجه الصوب گشته بقاسم سلطان ملحق گردید و باتفاق دفع شر آن طایفه را وجهه همت ساخته بجانب
ماهی دشت که عبور رومیه بر آنجا واقع بود در حرکت آمدند و بآلوسات و احشامات و سپاهیان قلمرو
علیشکر کس فرستادند که هر کس اسب سواری داشته باشد بعزیمت دفع صایل متوجه شده بلشکر
ظفر اثر پیوندد و بالجمله موازی سه هزار کس از الوار و افشار و سایر جنود ظفر ورود فراهم آمده بعد از ورود شان
و کنکاش رای همگی بر جنگ قرار یافت و از قلت لشکر ظفر اثر و کثرت عسکر مخالف اندیشه نکرده تکیه
بر الطاف الهی و نیروی اقبال بیزوال شاهی کرده بمقابله اعدا استنافتند و در زهاب نام محلی از توابع
ورشک تلاقی عسکرین روی داد سرداران لشکر منصور قرار دادند که چون لشکر مخالف بر کیفیت و کمیت
لشکر قزلباش مطلع شوند دلیرانه از گرد راه بر صف سپاه تاخته بقاعده و آداب جنگ مقید نگردند القصه
افواج قاهره دو گروه شدند یک گروه قزلباش بسرکردگی قاسم سلطان و چرچکری شاه علی سلطان و یک گروه
بسرکردگی حسن خان روی بمخالفان آوردند و از آنطرف ازون احمد از رسیدن جنود قزلباش خبردار شده
اردوی خود را در مکانی که فرود آمده بود گذاشته سوار و پیاده تفنگچی و کماندار که همراه داشت از اردوی خود
بیرون آمده صف سپاه آراسته آماده پیکار گردید دلاوران سپاه منصور را چون چشم بر جنود مخالف افتاد

شعار



بنوعی که تمهید یافته بود از دو طرف جلوریز بر صف سپاه تاخته بران فئه کثیره حمله آوردند رومیه را در حمله اول پای ثبات
از جای رفته دستشان از کارزار باز ماند و تاب صدمه دلیران جنود اقبال نیاورده عنان بوادی فرار تافتند
ازون احمد لحظه در معرکه ثبات قدم ورزید و هر چند خواست که لشکریان را از فرار مانع آمده بجنگ ترغیب نماید
میسر نشد و چون مرد بلند قامت قوی هیکل سنگین بود از معرکه بیرون نتوانست در همانجا دستگیر گشت
و باموازی دوازده هزار کس از رومیه و اکراد طعمه شمشیر آبدار و برخی گرفتار گشتند و در حین تعاقب گذار
الوار بر اردوی رومیان افتاده به نهب و غارت مشغول شدند و طایفه افشار و قزلباش بقدر مقدور
کشش و کوشش نموده مردانگی بظهور آوردند و غنایم موفور بدست لشکر منصور افتاد بالجمله خاطر مردم
انولایت از سپاهی و رعیت که برهم زده این واقعه بود اطمینان یافته آسایش و آرامش تمام دران سرحد
پدید آمد و امراء عظام ازون احمد را با سرهای قتیلان و گرفتاران مصحوب معتمدان بپایه سریر والا فرستاده
از جمله غنایم آنچه لایق نظر قبول شهریار کامکار بود ارسال گردانیدند در حینی که رایات نصرت آیات در فرح طلاغ
از ییلاقات کوکچه سکز نزول اقبال داشت ازون احمد را دست بسته با نفایس غنایم بنظر اقدس در آوردند
از آنجمله چند راس اسب ابلق و مادیان بید تازی نژاد رهوار رفتار بود که هر یک در حسن صورت و خوبی طاق
در دوندگی نادره آفاق بودند چنانچه شاعر گفته ؎ همه اعضاش بر هم سبقت اندیش ٭ بکفل و اختیار پس
ماندن خویش ٭ حضرت اعلی شاهی ظل الهی بنظر توجه و التفات در وی نگریسته امر فرمودند که دستهای او را
که بکمند کرند بسته بودند بگشایند و بلفظ گهربار فرمودند که تو با پیغام داده بودی که بنده دولتخواه شاهیم و
بغداد را بجهت آنحضرت ضبط کرده ام و بهر کس اشاره میشود میسپارم و ما نیز وعده کرده بودیم که هرگاه نقد
اخلاص تو در بوته امتحان تمام عیار نماید بجرایه مشمول نوازش و تربیت شاهانه خواهی گشت تو از آن اراده
پشیمان گشته بوعده وفا ننمودی ما از وعده التفات پشیمان نیستیم و با وجود جرأت و جسارتی که از تو صدور
یافت اثر منظور نداشته بوعده وفا نموده باز ترا بغداد میفرستیم مشارالیه سر خجالت بر زمین افکنده
بزبان مسکنت معروض داشت که اگر عنایت شاهانه زلات این بنده گناهکار را عفو فرموده جان بخشی فرماید
بشکرانه این موهبت مدت العمر سر از چنبر بندگی و طوق فرمانبرداری نه پیچم و بغداد را بهر کس اشاره شود بسپرده
خود با فرزندان در رکاب اشرف غاشیه بندگی بر دوش بر اسم خدمت و جانسپاری پردازم حضرت اعلی را

بعواطف علیه شاهنشاهی اختصاص داده بحسین خان حاکم قلمرو علیشکر سپردند که مهمان او باشد و بعد از چند روز
که از محنت راه دمنتعش شود در زنجیر اسودکی یافت بخلع فاخره سرافراز گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشته
همراهی ملازمان حسین خان روانه مقصد فرمودند و بجهت حسین خان حاکم لرستان و قاسم سلطان و
جمعی که در جنگ ازون احمد مردانگی کرده بودند خلع گرانمایه ارسال داشته مورد تحسین و آفرین کردیدند
اما ازون احمد چون بیراسته بود بمطلبی که داشت فایز نشد و از قضای الهی در راه مریض گشته چون
بقصبه زنجان که از قصبات مشهور عراقست رسید خار اجل دامنگیر او شده رخت بسرای نیستی
کشید و ملازمان حسن خان که همراه او میرفتند حقیقت فوت او را بعرض اشرف رسانیدند و مقرر شد
که نعش او را ببغداد برده به پسرانش بسپارند که در اراضی مقدسه مدفون سازند و فرمان عاطفت
و منشور استمالت باسم محمد بیک ولد او عز اصدار یافت و شمه از مراحم و الطاف که شامل حال پدرش
شده بود در آن منشور اقبال درج شد اما احوال بقیة السیف لشکر بغداد آنکه بعد از انهزام شکسته و پریشان
حال بشهر درآمده محمد بیک را از گرفتاری پدر آگاه گردانیدند و او جنود بغداد را بخود متفق گردانیده خود را
پاشا نام کرده بر حکومت آن ولایت رقم اختصاص کشیده و حقیقت گرفتاری پدرش را بدرگاه پادشاه
روم عرض نموده اظهار دولتخواهی کرد ارکان دولت خاندان عثمانی مصلحت وقت در تربیت او دانسته
نشان پاشائی و منشور ایالت بغداد باسم او فرستادند و او در حکومت آن ولایت تمکن یافته باستناد کار
پایه سریر اعلی از راه نفاق و خلاف پیش آمد و چون از پدر و پسر خودسری بظهور آمده بود از ارکان
دولت عثمانی نیز خایف بود و بر متمولین عراق عرب تحمیلات نموده مصادره میکرد و بجهت خود لشکر
خاصه که در میانه رومیه یکبان معروفست بهم رسانیده با لشکر بغداد و قول پادشاهی با خیلطاز زندگانی
مینمود و او نیز طریق پدر تایید نیافته ایام دولت مستعار و عمر ناپایدارش بزودی بسری گشت چنانچه در کلام
آینده بوضوح میرسد ذکر وقایع و حالات که از وقت ییلاق تا هنگام آمدن جغال اغلی سردار روم سمت
ظهور یافت در ایام میمنت فرجام بهار که هنگام نزاهت و خرمی روزگارست حضرت اعلی شاهی ظل الهی در
تنزهات ییلاق کوکچه بلکه فی الواقع بلطافت هوا و عذوبت ما و کثرت ریاحین و ازهار و چشمهای کوکوکار
و ترشح ابر و ریزش امطار رشک گلزار جنانست عشرت پیرا بوده بنشاط سیر و شکار می پرداختند محمد معصوم





خان بکری ایلچی پادشاه عالیجاه فرمانفرمای ممالک هند را که بخدمت اشرف آمده بود رخصت انصراف ارزانی داشته
روانه دیار هند فرمودند و همچنین امراء اکراد را که در پایه سریر اعلی بودند خصوصا غازی بیک حکاری و
مصطفی بیک محمودی رخصت یافته بالکاء خود رفتند و از سوانح آن ایام آمدن پسران داودخان والی الکند
خانست که قبل ازین پدر را بی اختیار کرده قایم مقام شده بود و از عمر و دولت تمتعی نیافته باجل طبیعی
فوت شد و از او دو پسر مانده بود که بزرگتر را طهمورث و کوچکتر را لشکر میگفتند باتفاق بعضی از مخدرات
استار آن سلسله باردوی معلی آمده بملازمت اشرف مشرف شدند دیگری از سوانح ارسال ایلغار
نمودن الله وردیخان و فوجی از امراء عساکر نصرت نشانست بر سر احمد پاشا جلالی شرح این اجمال
بر سبیل اجمال آنکه احمد پاشا از جمله ملازمان جعفر پاشا حاکم تبریز بود و او در مقام تربیت احمد پاشا درآمده
بالتماس و استدعای او حاکم وان شده بود در حینی که غلغله اقبال شاهی و نهضت موکب همایون
ظل الهی در آذربایجان بلند آوازگی یافت احمد پاشا از ایالت وان معزول شده بود و او تمکین حکم پاشا
خود نکرده دست از حکومت باز نداشت و دست درازی بدیگر ولایات قریبه نموده بخود سر اخلاط
و عادلجواز و البستان و بحدود آنها حوالی دیار بکر متصرف درآورده لشکر و حشر بیشمار بر سر خود جمع کرده مجالی
که ضبط نتوانست نمود اطراف و جوانب آنرا بیجار غارت داد آنچه مدتها او و دلبشکربانی و لوندان
بی سر و پا که از طرف جمع آمده شورش افزای دماغ او شده بودند مدداد از تقریر واردین مسموع شده که عدد
ملازمان او بدوازده هزار رسیده بود و بعد از رحلت سلطان محمدخان پادشاه روم و جلوس سلطان احمدخان
احمد پاشا اظهار دولتخواهی او کرده مستخلصان کتب آمیز عرضه داشت نمود ارکان دولت خانواده عثمانی
صلاح دولت در اغماض دانسته چشم از اعمال او پوشیدند و بنوید تربیت و عاطفت خاطر او را اطمینان
بخشیدند و او بیشتر از بیشتر اقتدار یافته از باده هوش ربای نخوت و غرور کی و جرعه مردافکن خودسری و
خودرائی سرمست گردید و نسبت بملازمان عتبه اقبال شاهی مراسم سلوک ناهنجار بظهور میرسید و بطلب طلب
آزار و افزار تجار این دیار میرسانید و همیشه در خاطر خطیر معدلت تاثیرش راسخ داشت که در هنگام مجال
و انتهاز فرصت او را گوشمالی سزا داده درین اوقات که ییلاق کوکچه معسکر مخیم سرادقات اقبال بود خبر رسید
که احمد پاشا بر سر قلعه ارجیش آمده محمد پاشا دلیرزال پاشا را که در آن قلعه بود و با جهر پاشا اطاعت نشسته

مسکر و محاصره نموده در گرفتن قلعه ساعیست چون از ابروان تا ارجیش شش هفت روز راه مسافت است
و بایلغار سه روز میتوان رفت برای عالم آرا بر توطور انداخت که در توقف کار و در پای قلعه لوازم قلعه
گیری مشغولست فوجی از جنود موکب مسعود را بایلغار بر سر او فرستند که اگر خود بدست نیاید باری سلک
جمعیت او که مایه دیوانگی و غرور بیخودانه اوست از هم ریخته و گسسته آواره دیار ادبار گردد و بدین عزیمت
صوابنما الله وردیخان را با فوجی از عساکر فیروزی مآثر روانه آنصوب فرمودند افواج قاهره بموجب فرمان
کشته سرعت سیر از قمر استعاره نموده روی بمقصد آوردند و آن مسافت بعیده را در سه روز بایلغار طی نموده
چون بولایت ارجیش رسیدند معلوم گشت که احمد پاشا بمقتضای الخاین خایف و اینکه ایلغارهای عظیم
حضرت اعلی بین الجمهور مشهورست از عالم احتیاط کسان کار دیده اعتمادی بر سمت راه ابروان فرستاده
بود از مشاهده علامت گرد و غبار لشکر خبر باو میرسانند و او در کمال سراسیمگی بر اسب فرار سوار گشته
تا صحرای موش در هیچ جا عنان باز نکشید و تفرقگی در میان لشکر او افتاد و از بیم فرار اکثر آواره دیار
گشتند و خود تا آمدن جبال اغلی در همانجا اقامت داشت و الله وردیخان چون به ارجیش رسید مأمور نبود
عنان بصوب مراجعت انعطاف داد و هر چند الکا مخالف بود لشکر باز از نهب و غارت و خسران
زراعت و رعایا نهی نموده اصلا از بن آمد و رفت آسیبی از عساکر منصور بعجزه نرسید سانحه دیگر
بدست در آوردن قلعه شوره گل است از توابع چخور سعد چون گروهی از اوباش رومیه بقلعه مذکوره درآمده
آن حصار را پناه و استظهار خود ساخته متعرض خلق الله میشدند رایات نصرت آیات بدانطرف
در حرکت آمد و چون ساحت آن عرصه و الکا از کثرت سبزه و شقایق و علفزارهای مرغوب از ریاض
جنان خبر میداد مضرب سرادقات جاه و جلال گردید آن سیه بختان تیره رای از بخت برگشتگی آن حصار
نااستوار را مامن خود ساخته پای جسارت در حصار استحکام فشردند و از ینطرف فوجی از عساکر
نصرت نشان و تفنگچیان قدر انداز از صفاهان به تسخیر قلعه مامور گشتند و آن گروه اقبال کمر همت بتسخیر قلعه
جست بسته در نوبت اول پای جلادت و مردانگی پیش نهاده خود را بپای حصار رسانیدند و محصوران
هر چند آثار مبارزت بظهور آورده در مدافعه جنود اقبال کوشیدند سعی بفایده ایشان بجایی نرسید
و مبارزان قلعه گشا چند جا سوراخ در دیوار کرده بقلعه درآمدند محصوران برگشته بخت بر سر ارکش بکلیسائی که

١٧٣

در ازمنه ماضیه از سنگ سیاه تراشیده در غایت استحکام و ارتفاع ترتیب داده بودند در میان این قلعه واقع شده
بمنزله ارک بود پناه بردند عاقبت از آنجا بضرب آلات کوب سوراخ کرده بر آن عمارت بلند ارتفاع استیلا
یافتند و تمامی محصوران سیه گلیم مورد سخط و غضب پادشاهی گشته یک یک را بفرمان قهرمان زمان
سنگ در یده از کنگرهای قلعه عبرة للناظرین او بختند چنانچه دور حصار از وجود خبیثه آن خباثت کیشان
پذیرفت احدی از آن قوم تیره روزگار نجات نیافت بعد از چند روز که متنزهات آن ساحت دلگشا مخیم خیام
نصرت و اقبال بود اهل اردو و بازار بتخریب آن قلعه و حصار مامور گشته جابکدستان اردو و بازار در تخریب
آن حصار ید بیضا نموده در اندک روزی با خاک یکسان کردند اما کلیسای مذکور که ارک آن حصار نااستوار
بود از غایت استحکام و مشغکری استادان سنگتراش در نظر بیننده یکپارچه سنگ خام مینمود
بالتمام خراب نشد و چون خاطر خطیر اشرف از این امور فراغت یافت عنان عزیمت بطرف قلعه قارص و
اخذ و معطوف داشتند از سوانح آن ایام آمدن سلیمان بیک محمودی حاکم خوشاب و فرار حصارت وی امرا
سنجق ردم تابع بیگلربیگی وان است از شکوه جلال پادشاهی و آوازه صولت و سطوت شاهنشاهی دل از دست داده
بهیچ نحو شیوه و شعار امرا اکراد و شقاوت نهادت که مصلحت وقت خود منظور داشته از هر طرف تسلط و اقتدار
مشاهده می نمایند اظهار دولتخواهی آنطرف مینمایند او نیز عاقبت اندیشی کرده از وفور اخلاص و حسن عقیدت
که بزبان اظهار نموده در دلش از آن خبری و از جوهر دولتخواهی اثری نیست احرام دریافت کعبه اقبال سعادت
بساط بوسی قایز گردید و حضرت اعلی شاهی ظل الهی هر چند عیار اخلاص امثال آن طبقه گرفته اند اما مراعات جانب
ظاهر که بهمین شیوه فرمانروایان عالم صورت کرده او را منظور نظر التفات فرمودند و بخلع گرانمایه و
لقب ارجمند خانی بلندی یافت و بین الاقران بدین پایه والا علم مفاخرت برافراخت و بعد از چند روز که در
ملازمت اشرف کامیاب عزت و عاطفت بود رخصت معاودت یافته بالکاء خود عود نمود دیگر از سوانح
آن زمان آمدن ایلچی معتبرست از جانب سرور سلاطین فرنگستان پادشاه اسپانیه و پرتکال که تا موازی
پنجاه نفر ملازم برقرار همراه داشت و در حدود قارص بدرگاه فلک مناص رسیده بشرف عتبه بوسی مشرف
شده تحف و هدایای لایقه از نظر اقدس گذرانیده منظور نظر عنایت و التفات گشته در همان چند روز رخصت
انصراف یافته ممنون عاطفت و احسان روانه شدند در خلال این احوال جاسوسان که بجهت تحقیق احوال و رسانیدن

اخبار بجانب استنبول رفته بودند خبر رسانیدند که ارکان دولت خانواده عثمانی جغال اغلی را که در میانه رومیان بوفور
شجاعت و اصابت رای و حسن تدبیر از اکفا و اقران سمت رجحان دارد و در سرحد فرنگستان قاپودان بود
و باصطلاح رومیان میر بحر را قاپودان می نامند بدرخانه طلب نموده بوزارت اعظم و سرداری منسوب ساخته
جمعی کثیر از قاپو قولی و ینکچری همراه او کرده بر سر قزلباش تعیین نمودند و لشکرهای اینطرف استنبول
که رومیان اناطولی میگویند و عبارت از برشاه و بلاد قرامان و شام و حلب و طرابلس و طرابوزن و دیاربکر
و ارزن الروم و وان و کردستان و غیرهم است بمرافقت او مامور گردانیده چاوشان قمر سیر باحضار ایشان
فرستادند و جغال اغلی از استنبول بیرون آمده بجد و جد باربکر رسیده در صحرای ترتش بجهت جمعیت لشکر
توقف دارد و بعد از تحقیق این اخبار رای صواب نمای حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بر تدبیر دفع دشمن عسرت مآل
اشتغال پرداخته عساکر منصوره را فوج فوج و جوق جوق بتاخت و غارت الکاء قارص و ارزن شاد و اخدود و
سوختن غلات و علف زارها فرستادند و مقرر شد که چند روزه راه که عبور لشکر روم از آنجا خواهد بود خراب
و ویران ساخته در صحراها از غله و علف و آبادانی اثر نگذارند رعایا و اهالی را که غیر ملت اند باینطرف کوچانند
و مردم هر محل که شعار دولتخواهی رومیان ظاهر ساخته در کوچ کردن باینطرف کاره باشند تاخت و غارت کرده
در لوازم خرابی و سوزانیدن علف زارها و غلات تقصیری نکردند و تا دو سه هزار خانه وار از ارامنه الوس
و حشام که در آن ولایت ییلاق و قشلاق داشتند کوچانیده باینطرف آورده بعراق فرستادند و مواشی
و اغنام بسیار بدست عساکر ظفر شعار افتاد و تا قریب هشت هزار اسیر غیر ملت آورده در میانه قزلباش بشرف
اسلام دریافتند و رایات نصرت آیات جاه و جلال با عساکر اقبال که در موکب همایون مجتمع بودند در اخدود توقف
فرموده چند روز منزلی خوش و مکانی دلکش محل نزول اردوی کیهان پوی شد و منتظر ورود عسکر روم
بودند که چون قدم بدینولایت نهند نوعی که مصلحت وقت باشد بعد از فوق خصم پرداخته آنچه مستور پرده تقدیر باشد بمنصه
ظهور آید برد و در بیان ساطع آگهی پوشیده نماند که در قانون سلسله عثمانی چنانست که بهرطرف لشکر کشند بجهت
ترفیه حال سپاه در سیزدهم عقرب که آنرا قاسم گونی می نامند یعنی روزی که فوج داخل کلاه میشود در هرجا باشند
عنان بصوب مراجعت انعطاف میدارند که قریب بتحویل جدی که اول زمستان و شدت سرما و بارش برفست
بمنازل خود رسیده باشند و بجهت آنکه تغییر بقانون راه نیابد این قاعده را از دست نمیدهند و اگر پادشاه خود باشند

روز قاسم



روز قاسم گونی طایفه ینکچری که پیاده اند و شغل سفر کمتر از دیگر سپاه دارند علامتی که در برابر خیمه و خرگاه پادشاهی
نصب میشود از آنجا کنده بر عقب خرگاه پادشاه برده نصب مینمایند و این حرکت اشاره بدانست که پادشاه
مطلع گردد که روز موعود و زمان مراجعت در رسید و روز دیگر البته کوچ واقع میشود و تغییر بدین قاعده راه ندارد
و هرگاه در موکب پادشاه چنین باشد سردار لشکر خود بطریق اولی خواهد بود و اگر آن سردار بجهت حصول
مقصود اراده چند روزه توقف نماید ینکچریان تمکین نکرده طنابهای خیمه سردار را شمشیر زده خیمه را
بر سرش فرود آورده چراغ را میکوچانند و احدی بمنع ایشان قادر نیست غرض از تمهید این مقدمه
آنکه رایات فیروزی آیات هنگام پائیز در اخدود و خیام اقامت نصب نموده توقف داشت تا آنکه وقت
اقامت صحرا گذشته هوا روی بسردی آورد و قاسم گونی رومیان نزدیک شده جغال اغلی هنوز در صحرای
موش بود و بنابر قاعده و قانون عثمانی درین سال آمدن او محتمل نبود قرارداد خاطر اشرف آن بود که درین
سال در هرجا مناسب باشد قشلاق نموده در اوایل بهار که هنگام حرکت لشکرهاست در هرجا از ییلاقات صلاح
دولت قاهره باشد جمعیت نموده آماده پیکار دشمن باشند لهذا جمعی از امرا و قورچیان و غلامان و تفنگچیان
قدر انداز و سایر عساکر نصرت طراز را در رکاب همایون نگاه داشته باقی لشکریان اردوی ظفرنشان
رخصت بازگشتن یافته اکثر ایل و اویماقات روی بقشلاقات خود آوردند درین اثنا خبر آمدن جغال اغلی بتواتر
و توالی رسید و تحقیق انجامید و لهذا کاری نساخته خایب و خاسر بازگردید چنانچه از سیاق کلام آینده وضوح
خواهد یافت و پرتوی ازان بر پیشگاه خاطر مهر آرای مضمار سخن برای خواهد تافت **ذکر آمدن جغال اغلی سردار
لشکر روم بآذربایجان و بی نیل مقصود بازگشتن بخجلت و دیگر قضایا** جغال اغلی سنان پاشا نام دارد و فرنگی
نژادست و پدرش جغال نام داشته و بدین جهت اورا جغال اغلی میخوانند و در ولایت روم بتهور و مردانگی
و شجاعت و فرزانگی بلندنام و بحسن درایت و تدبیر زبانزد خاص و عام بود قضایای عظیمه که روی میداد اورا
میفرستادند و بجهت دفع خصما و فرنگیه اورا قاپودان یعنی میر بحر کرده بسرحد فرنگستان فرستاده بودند چون
مقاومت با جنود ظفر ورود قزلباش و استرداد بلاد و قلاع مفتوحه اعظم وقایع بود او را بشجاعت و دلیری
و حسن تدبیر از اقران مستثنی و ممتاز دانسته سلطان احمد خان اورا وزیر اعظم و سردار لشکر نموده چنانچه اشارتی
بدان رفت بر سر قزلباش بجانب آذربایجان فرستاد و او چندگاه بجهت جمعیت لشکر توقف نموده بتهیه سامان

و سرانجام عساکر می‌پرداخت تا اگر از هر طرف لشکر آباد و پیوسته جمعیتی عظیم در اردوی او فراهم آمده با لشکر موفور
و سامان شایسته روی بمقصد آورده بارزن الروم آمد و استمالت نامها با حمد پاشا فرستاده او را بجلو
اذربایجان نوید داده طلب نمود احمد پاشا اگرچه بجهت سوء اعمال و خودسری و عصیان از و مستوحش بود
درینوقت فی الجمله مستمال گشته با گروهی از لوندات که بر سر او جمع بوده آمده بجغال اغلی پیوست و عساکر
ارزن الروم و حسنقلعه و نواحی نیز ضمیمه عسکر او گشت بجغالا با فوجی عظیم و حشری انبوه از ارزن الروم بیرون آمده
تا قارص عنان باز نکشید حضرت اعلی که رای عالم آرایش مهبط تجلیات انوار غیبی و ضمیر منیرش مکمن
اسرار لاریبی بود امرای عظام را بکنکاش طلب فرموده از هر گونه حکایات بمیان آوردند و هر کس را
آنچه مقتضای عقل و تدبیر بود بحسن تقریر عرض میکردند حضرت اعلی شاهی ظل الهی بزبان الهام بیان که
ترجمان ملهم غیب است فرمودند که درین مدتی شد که سامان و سرانجام لشکر نموده جمعیت موفور و
سامان شایسته آمده اند و جنود ظفر ورود قزلباش اکثر مرخص گشته روانه یورت و مسکن خود شده اند
درینوقت بجهت کمی لشکر محاربه و پیکار مصلحت دولت روزافزون نیست امرای عظام و ارباب جلادت
از فرط غیرت هوای دلیری و دلاوری کرده سخن از حرب و قتال میگفتند بالاخره رای جهان آرا بدین قرار
گرفت که از منزلی که مخیم سرادقات جاه و جلال است کوچ کرده بیکسو میل نموده چند روز رحل اقامت اندازند
و لشکر او پیشتر آمده از آب ارس عبور نماید و آنچه صلاح دولت باشد در آنطرف آب وقوع یابد و الحق
حضرت اعلی را نیز بنفس نفیس با ملازمان سلطان روم مقابله نمودن لایق ناموس سلطنت و سزاوار
رتبه پادشاهی نبود بنابران ازان عرصه کوچ فرموده در النجه قلعه نزول اجلال فرمودند که مشخص شود که او
بکدام طرف حرکت می نماید بعد از چند روز که یورت مذکور محل نزول اردوی گردون شکوه بود خبر رسید
که جغال اغلی روی بسمت ایروان و نخجوان آورده کوچ بر کوچ متوجه است بنابر شمول رأفت و ترفیه احوال
رعیت حکم قضا جریان نفاذ پیوست که رعایا این محال را کوچانیده بمحال دور دست فرستند که از آسیب
لشکر مخالف بر کران و از دستبرد حوادث دوران در امان باشند و آذوقه آنچه لشکر قزلباش تواند برداشت
برداشته آنچه بماند سوخته و نابود کرده چنان نمایند که از آنمحال اصلا ذخیره بدست ایشان در نیاید و اغرق را
جدا کرده موکب همایون با لشکر سپاهی بر اطراف و جوانب ایشان افتادند که بعد از آنکه رومیه پیشتر آمده از آب ارس

عبور



عبور نمایند و لشکر از فقدان ذخیره و علیق اسبان بتنگ آمده اسب و لشکر از فقدان ذخیره زبون شده باشند
در هر جا مصلحت باشد عساکر نصرت نشان بدفع ایشان پردازند بدین نیت و رسم و عزم لاینوی که در آنوقت
مناسب دولت همایون بود بنوعی که اندیشیده بودند اغرق را جدا کرده بطرف الجق فرستادند و امیر گونه
خان را بکوچانیدن مردم ایروان مامور گردانیدند و مشار الیه حسب الفرمان قضا جریان عمل نموده
رعایا را بجانب قراچه داغ فرستاده کسی چنان در سر راه نگذاشت مگر قلیلی که در شعب جبال و جاهای دور دست
مانده بودند و چون اردوی کیهان پوی از النجه قلعه کوچ کرده در اوج کلستان نزول اجلال واقع شد و
جغال اغلی بقارص رسیده علیخان بیک ایشیک آقاسی را که همراه امان یافتهای ایروان رفته بود عذرخواهی
نموده در اثنای محاوره و استفسار احوال از او پرسیده بوده که سبب چه بود که حضرت شاه در مقام لشکر
کشی درآمده بر هم زن هنگامه دوستی شدند مشار الیه جوابهای مناسب و قدر داده آخر گفته بود که ای صاحب
سعادت چه بود که سلطان مرادخان بعد از رحلت شاه جنت بارگاه نقض عهد و میثاق بدان نموده
مصالحی که چندین سال در میانه قرار یافته بود بر هم زده عالم آرمیده را بشورش آورده و تصرفات در ملک
موروث سلاطین صفویه نموده جغال اغلی ازین جواب ساکت و منبسط گشته او را رخصت انصراف داده مکتوبی
مصحوب مشار الیه نوشته سخنانی که از عجب و غرور خیزد در آن مندرج بود ازینطرف نیز جواب مکتوب بر وجه
مرغوب نوشته تحریر پیوست که شما در ثبات و قرار راسخ باشید که جنود قزلباش از قرب یا بعد اختیار
نخواهند کرد و هر گاه مقدر الهی بوده باشد و وقت اقتضا محاربه نماید ان نیز وقوع یافته آنچه در مکمن غیب است
بمنصه ظهور می آید القصه چون لشکر روم بایروان رسیدند موکب همایون در رود خانه دادی نزول اجلال
ازین منزل مقصود سلطان کنکرلو حاکم نخجوان را بکوچانیدن اهالی آن ملک و طهماسب قلی بیک غلام خاصه شریفه را
بکوچ دادن اهالی جولاه مامور فرمودند مردم بلده نخجوان کوچ کرده بمحال قراچه داغ رفتند و مردم جولاه
اگرچه تعلق تمام بدان مقام و مسکن قدیم ایشان بود داشتند اما درینوقت بجهت صیانت حال و حفظ اموال
طوعا او کرها کوچ کرده بعراق رفتند و در دار السلطنه صفاهان جنت نشان در کنار زاینده رود مسکن ایشان
قرار یافته بتدریج خانهای بتکلف باغچه دار عمارت نموده الیوم سه هزار خانوار جولاهی در آنجا مقام گرفته
از حوادث زمان در امان یافته از غایت صفا و خرمی مکان از مسکن سابق فراموش کرده اند حضرت اعلی فوجی

از مبارزان جلادت شعار را بجانب دست راست و دست چپ و مقابل رومیان تعیین فرمودند که
روز بروز از نزول و ارتحال ایشان خبردار بوده در هنگام فرصت دستبردها مینموده باشند و جمعی را
که بطلب ذخیره بیرون آیند بدیار عدم فرستند و چون رایات جلال بنخجوان رسید بجهت آنکه یکروز
در انجا توقف نموده جمعی را بجهت جستجوی غله و ذخایر مأمور گردانیدند بحسب تقدیر آسمانی شهر و مواضع
و مزارع قریبه از حلیه آبادانی افتاده جایی که قابلیت نزول داشته باشد نبود و مهره ارباب تنجیم
سلف خصوصا ملا محی الدین انار و بیازی کرمان در احکام قران علویین که در همین سال وقوع یافت تصریح
بفتنه و شور و آشوب نموده بود اکثر در آذربایجان بفعل آمده خرابی بنخجوان راه یافت روز دیگر
از انجا کوچ کرده از معبر جولاه از آب ارس عبور نموده از دره درگذشته در محل مناسب رحل اقامت
انداختند و منتظر بودند که چون لشکر روم از آب ارس عبور نمایند با جمعی از مبارزان جنود اقبال
که در رکاب ظفر انتساب حاضر بودند در چشمه کریوه که گذرگاه تنگست گرفته بمقابله و مقاتله خصم پردازند
که آنچه در مشیت الهی بوده باشد بحیز ظهور آید و مبارزان معسکر ظفر اثر که فوج فوج بعزم دستبرد و زبان گیری
میرفتند جمعی را گرفته می آوردند از زبونی اسبان ایشان ظاهر میشد که عسرت و تنگی در میانه ایشان واقع
و بعد از چند روز قراولان معسکر همایون خبر معاودت او بجانب وان رسانیدند و جمعی که از اردوی
رومیه جدا شده آمده بودند کیفیت واقعه را چنین تقریر نمودند که چون در محالی که عبور رومیه واقع شد
آبادانی نبود از فقدان ذخیره عسرت و تنگی در میانه لشکر بحد کمال رسیده بود و طایفه ینگچری و قول
پادشاهی بر سر خیمه سردار هجوم آورده گفتند که تو خلاف قانون کرده در قاسم کونی پای بولایت دشمن
نهادی و در تمامی اسبان لشکریان از بی قوتی قوت و توان نماند و پادشاه قزلباش عطف عنان کرده
در انطرف آب آماده رزم و پیکار است و با این حال نه طاقت مقاومت داریم و نه قدرت اقامت جغال اغلی
بعد از مشاهده قرار داد که بجانب وان که نزدیکتر است رفته در انجا طرح قشلاق اندازد و بیقلاوزی احمد پاشا
کوچ کرده از راه خورس و باکو روانه شدند و چون این راه ییلاقست و کریوه ها را برف گرفته بود در زحمت
بسیار و مشقت بیشمار بلشکر رسیده اسب و آدم بی نهایت تلف شده و در کمال بدحالی و پریشانی بوان رسید
جغال اغلی با قاپو قولی در بلده و مواضع قشلاق نموده سایر لشکریان باطراف و جوانب پراکنده شدند اما الکرا

گذشته

۱۷۶

کردستان چنانچه عادت و شیمه ایشانست که هر دو طرف را ملاحظه مینمایند همگی بجغال در وان بازگشت نموده آثار انقیاد
بظهور می آوردند بر خرد و خرده دان معلوم است که سردار غفلت شعار در این آمد و رفت کاری ناساخته بجز خسارت
و نقصان سودی نکرده و توقف نمودن او با فوجی قلیل در قلعه وان مقتضی عقل دور اندیش نبود بمجرد آنکه
مسامحه کرد در عالم سپاهیگری و ملاحظه صرفه کار از ینطرف بظهور آمده چند کوچ پس نشستند از نامعامله فهمی نخوت
و غروری که داشت روی در فرار آورده پس نهاده جایی از لشکر قزلباش نگرفته در قلعه وان بر نشستی بروزه راه
تبریز رحل اقامت انداخت اما عاقبت از خواب غفلت برآمده ندامت کشید شمه از ان در طی حکایات
وقایع احوال سال آینده مرقوم کلک تبریز مقال خواهد گشت ان شاء الله تعالی ذکر توجه رایات فیروزی آیات
بصوب دار السلطنه تبریز و قشلاق نمودن در آن بلده عطر بیز و سوانح بهجت فزای آن سال ظفر انگیز چون همواره
مهام سعادت فرجام دولت روزافزون بدستیاری کارکنان عالم غیب سرانجام یافته می باید حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی در جمیع امور بدرگاه حضرت خالق الارض و السماء واثق بوده بدین جهت همیشه بر وفق مراد
و حسن اعتقاد کامیاب صورت و معنی میگردند و دفع نکایت خصمان قوی بنیاد بنیروی همت و امداد
اقطاب و اوتاد که منشیان کارخانه عالمند باحسن وجهی روی مینماید چون خبر معاودت جغال اغلی سردار
بجانب وان درجه وضوح یافت عنان عزیمت بصوب دار السلطنه تبریز معطوف داشته از دره مذکور که
محل نزول اردوی ظفر نشان بود کوچ کرده در ساعت سعد و زمان مسعود داخل شهر شده طرح قشلاق
انداختند و برعایا و محالی که کوچانیده بودند در هر جا مسکن داشتند بنابر شمول عاطفت از مال دیوانی و قسم
و مایحتاج زمستان عنایت شد چون اراده لم یزلی باستیصال ارامنه ایروان تعلق گرفته بود در ان زمستان
خلق بی نهایت از انطبقه در غربت بمرض موت گرفتار آمده بدیار عدم شتافتند و چون در بهار استقلالی در
املاک شود حضرت اعلی از غایت ترحم و شفقت بخلق الله حکم فرمودند که جمعی از ارامنه مذکور که از جنگ اجل رهایی یافته بودند
بجانب اصفهان شتافته چندگاه در انولایت آسایش نموده بمزارعه و غیره روزگار گذرانیده و جمعی کثیر با خانه کوچ
روانه شده و در بلوکات اصفهان بایشان محل زراعت و تخم و تقاوی شفقت شد و تا دو سه هزار تومان بعنوان
از مال دیوان بدیشان دادند امیرگونه خان حاکم ایروان در ان زمستان با مقصود سلطان حاکم نخجوان و
سایر تابعان در النجق قشلاق نمودند و گنجعلیخان حاکم کرمان را بامراء اغوز فرستادند که قشلاق نماید و سایر امرا رخصت یافته

بالکا خود رفتند که ترتیب و تجهیز لشکر نموده در اول بهار باردوی ظفر شعار پیوندند و ریش سفیدان
او یماقات را قدغن فرمودند که به تفصیل خانهای ایل و اویماق خود را که در عراق و آذربایجان اند بعلم دهند
که چون غیرت دین و مذهب است هر طبقه فراخور استعداد و حالت مردم باقی سرانجام نموده خواه
ملازم باشند و خواه نباشند در اول بهار متوجه شده بموکب نصرت قرین ملحق گردند و خود چون
بهرام صولت بتسخیرات مأمور گشتند و چون ایالت و دارایی ولایت شیروان بامیرزاده اعظم
کستندیل میرزا ولد الکسندر خان نامزد شده بود که چون بتوفیق الله تعالی بحیطه تسخیر درآید باو ارزانی
دارند درینوقت الکسندر خان از خدمت اشرف تعهد نمود که پسر را همراه او کرده بشیروان فرستند
از راه گرجستان معاونت پسر بتقدیم رسانیده درین زمستان که مددی از هیچ طرف برومیان
شیروان نمیرسید آنولایت را مسخر کرده بدو سپارد و بدین نیکو خدمتی عیار اخلاص خود را بر محک
طبع وقاد همایون ظاهر گرداند هر چند بر ضمیر منیر اشرف واضح بود که سخنان او فروغی از صدق ندارد
و مطلب اصلی آنست که خود را بولایت خود رساند اما حضرت اعلی شاهی که رای عالم آرایش انتظام بخش
سلسله ظاهر و باطن است بنابر استمرار قاعده فرمانروائی و مراعات سلسله ظاهر کستندیل میرزا را مورد
توجهات شاهانه گردانیده برتبه بلند امیر الامرائی و لقب ارجمند خانی مفتخر و سربلند گردانیدند و چند کس را
که شایستگی امارت داشتند برتبه امارت سرافراز نموده در ولایت شیروان الکا بایشان شفقت شده
روانه دار الارشاد اردبیل گردانیدند که در آنجا ساختگی خود درست کرده روی توجه بمقصد آورند و حکم معلی
بصدور پیوست که هر کس از مردم ایل و اویماقات حوالی اردبیل و ارشق و طوالش بخواهد ملازمت
کستندیل خان و امرای شیروان اختیار نماید احدی مانع نشود و الکسندر خان را بعواطف خسروانه مستظهر
گردانیده خلع گرانمایه از تاج و جیقه مکلل مرصع و سایر تشریفات لایقه مرحمت فرمودند و طهمورث پسرزاده او را
در ملازمت اشرف نگاهداشته سایر فرزندان و مخدرات استار آن سلسله که در اردوی معلی بودند
رخصت انصراف یافته باتفاق پسر و پدر روانه شدند و امرا که بمرافقت و همراهی کستندیل خان مقرر گشتند
بموجبی است که مرقوم میگردد شاهبر خان که از نژاد والیان قدیم ولایت شکی است و مدتی بود که بپایه
سریر اعلی آمده جبهه اخلاص بر زمین عبودیت میسود عاطفت علیای شاهنشاهی در ازای ظهور اخلاص و دولتخواهی

درمقام



درمقام احیای سلسله قدیمه شده او را بایالت و دارایی ولایت موروث شکی سربلند گردانیده باتفاق امیر الامرای
مذکور روانه فرمودند مصطفی خان قزاقلر که با اتباع خود در قراباغ مانده در میان رومیه رتبه پاشائی یافته بود
در پای قلعه ایروان بدرگاه سدره نشان آمده اظهار ارادت و اخلاص کرد و مورد الطاف شاهانه گشته
رتبه خانی یافته بود درینوقت در سلک امرای شیروان انتظام یافت دیگری علیخان موافق که از جماعت رومیه
قراباغ بود در زمانی که کستندیل خان از خدمت اشرف بدیدن پدر بگرجستان رفته بود علیخان مذکور
در قراباغ او را ملاقات نموده انواع مدد و همراهی بظهور آورده بود او را در میانه رومیه علی بیک منافق
میگفتند او نیز در پای قلعه ایروان بخدمت اشرف رسیده رتبه امارت و خانی یافت و مقرر شد که
در زمره اویماق شاملو بوده من بعد او را علیخان موافق گویند او را نیز در شیروان الکا داده باتفاق کستندیل
خان فرستادند هر چند سابقا اشعاری باین مقدمات شده چون درینجا مناسب تر بود از تکرار نیندیشیده
دیگر باره مذکور حال ایشان گردید دیگری بکتاش سلطان که پسر محمد خان موصلو ترکمانست و رابطه خویشی
با کستندیل خان داشت حسب الالتماس مشار الیه مرتبه امارت و لقب سلطانی یافته در سلک امرای شیروان
منتظم گردید دیگری بیرو سلطان مقدم و آخی سلطان چاکرلو و علیخان سلطان شمس الدینلو و پسر دراق محمد
و علی سلطان ارشی و فوجی از تفنگچیان موکب همایون نیز بمرافقت او مامور شدند و چون این جماعت را
از معبر قویون اولومی آب کر که در نزدیکی گنجه است عبور می بایست کرد از ملاحظه آسیب رومیه گنجه و شروان
مقرر شد که ذو الفقار خان و حسنخان حسب الفرمان واجب الاذعان ایشان را از آب کر گذرانیده عود نمایند
و کستندیل خان با امرای شیروان متوجه گرجستان بدر خود شد که از آنجا سپاه گرج را نجود ملحق ساخته متوجه
تسخیر ولایت شروان گردد شرح احوال او و قضایا که او را در گرجستان و شروان روی داد در وقایع سال آینده
بتوفیق باری حضرت آفریدگار مرقوم کلک وقایع نگار میشود بالجمله حضرت اعلی شاهی ظل الهی در آن زمستان
در بلده فاخره تبریز کامیاب دولت و عافیت بوده بعد از فراغ از تدبیرات مصالح ملکی و انتظام مهام لشکر کشی
و لشکر آرائی و دادخواهی خلایق بعیش و خرمی اوقات گرامی صرف مینمودند و مقرر شد که جمعی از عساکر خراسان
نیز در اول بهار متوجه صوب آذربایجان گشته در نوروز سال آینده در موکب جاه و جلال بوده باشند و چغال اغلی
چون درین آمد و رفت کاری ساخته بود دروغی چند بفروغ بپادشاه روم عرض نموده بخاطر آورد که شاید

بگفتگوی صلح کاری نسازد سلیمان بیگ محمودی حاکم خوشاب را که بیابه سریر اعلی آمده رتبه خانی یافته بود رسیلسا
گرکتابات باعتماد الدوله حاتم بیگ وزیر وارکان دولت قاهره نوشت که همان مصالحه سابق از طرفین ملحوظ بوده
حضرت اعلی شاهی ظل الهی روی توجه بجانب عراق آورند و از اموری که از هر دو طرف صدور یافته اغماض شود
این خود امری بود دور از کار و از روی خارج از دایره عقل و اختیار جمعی از کوته خردان لیست جهت بنابر
اسودگی خاطر و فراغت طلبی گفتگوی صلح بدینطریق مینمودند که دار السلطنه تبریز و محالی که درینطرف اب ارس
واقعست و بحیطه تصرف درآمده بتصرف قزلباش گذاشته مضایقه ننمایند و محال انطرف اب ارس که سابق
بوده از جانب قزلباش تعرضی بدان نرود و فاصله بین الجانبین رودخانه ارس باشد هیهات هیهات
٥ فکر جانان دیگر و سودای عاشق دیگرست ۞ همت بلند شاهی و نهمت ارجمند پادشاهی مصروف
بران است که کل ممالک و بلاد قلمرو شاه جنت مکان علیین آشیانی که در حین مصالحه انحضرت با سلطان
سلیمان خواندکار روم داخل سنور قزلباش بوده بحیطه تسخیر و تصرف در آورده نیم ذراع از زمین وایره بای
متعلقه سرکار شاه جنت مکان در تصرف دیگران نگذارند و تا ممکن و مقدور است بر سران تلاش نماید و جواب
کتابات بدینطریق نوشته شد اما انمقدمات که مسطور گشت جمعی هرزه درایان بیهده گو با ملازم سلیمان بیگ
بزبانی گفتگو مینموده اند و جغال اغلی که هنوز از باده نخوت و بزرگی سرگرم بود دیگر باره سلیمان بیگ را تکلیف
کرد که یکمرتبه دیگر کس فرستاده تذکار مقدمه سابق نماید در نیمرتبه جواب صریح نوشته شد که در خدمت اشرف
احدی از مقربان و مخصوصان بساط قرب و عزت را جرأت اظهار این حکایت نیست ارباب خرد ازین گفتگوها
استدلال مینمودند که جغال اغلی باصابت رای وحسن تدبیر شهرت کاذب کرده بوده والا اصلا از خرد بهره
نیست چه هر گاه پادشاه ذی جاهی با کمال خردمندی و فطرت عالی بطلب ملک موروث برخواسته کمر همت
بحصول این مطلب علیا چست بسته باشد اینگونه مقدمات بمیان آوردن لعب کودکان و شیوه ناخردمندان
ست القصه چون اراده و تقدیر ملک قدیر نوع دیگر بود اثری برین مراسله و آمد و رفت مترتب نشد و از جانبین
تمشیت این مهم بمشیت الهی شد که از نهانخانه غیب چه صورت روی نماید و قلم تقدیر بر حضرت حی قدیر
بچه کیفیت چهره مقصود کشاید # ذکر بدست در آمدن قلعه بست زمینداور گرمسیر قندهار که درین سال
# باراده و تقدیر قادر مختار جل ذکره بوقوع پیوست
از سوانح این سال مبارک فال بدست در آمدن قلعه بست است



شرح این سرگذشت انکه قبل ازین رقم نگارش یافته که میرزایان قندهار اولاد سلطان حسین میرزا و لد بهرام میرزا که
مدتی در ان عرصه دولت کامرای دولت بودند از بی سعادتی و ادبار روی از دولت تافته بواسطه توهم بیسبب
شکر اوزبک برفتن هندوستان راغب گشته حسب الاشاره پادشاه والا جاه جلال الدین محمد اکبر
پادشاه فرمانفرمای ان دیار قندهار را بشاهی بیگ خان سپرده خود بخدمت انحضرت پیوستند و تا غایت
ازینجانب بنابر رابطه الفت و دوستی که همیشه فیمابین سلسله علیه صفویه و دودمان والا امکان تیموری
بتخصیص خانواده رفیعه بابری مستحکم بود متعرض انولایت که ملک موروث بلکه صد ساله این دودمان است
نشدند در سالی که رایات منصوره از سفر بلخ مراجعت نموده متوجه عراق بود میرزین العابدین نبیره میر عبد الحی
که در گرمسیر قندهار رتبه بزرگی داشت از اطوار ناهنجار و سلوک ناهموار جاگیرداران اندیار بتنگ آمده
ترک جا و مقام قدیمی کرده فرزندان و متعلقان را گذاشته انجناب به معدلت والطاف آورده در دار السلطنه
هرات شرف زمین بوس دریافت و حضرت اعلی او را بحسین خان امیر الامراء خراسان سفارش نموده
در ولایت فراه مسکن گرفتند شاهی بیگ خان حاکم قندهار بدینجهت خانه کوچ و دو پسر سید مذکور را بقلعه قندهار
برده بضامن داد تا دو سال در قلعه نگاهداشته رخصت آمدن نداد و او از جانب فرزندان خود مشوش خاطر
بود خسرو بیگ غلام حسین خان را که بجهت ضبط باج شوارع در فراه بود وسوسه کرده او را برفتن زمینداور و گرفتن
قلعه بست ترغیب نمود و جمعی از ملازمان قدیمی سلسله میر عبد الحی که در زمینداور بودند باو اعلام نمودند که حسن بیگ
و حسین بیگ ولدان خانم بهادر مغل که حارسان قلعه بست اند در کمال غفلت اند اگر با جمعی متوجه انطرف گردند قلعه
بسهولت بدست در می آید این معنی محرک ان داعیه شده خسرو بیگ را بیشتر از بیشتر اغوا نمود و او از جهالت و خودسری
و خودرائی که از شجاعت نام نهاد بی امر و اشاره حسین خان با جمعی از تابینان و اتباع خود و میرزین العابدین بصوب
در حرکت آمده چهل فرسخ راه طی نموده شبی بپای قلعه رسیده حارسان را در خواب غفلت یافت نردبان بر دیوار
حصار گذاشته بقلعه درآمدند اهل قلعه خبردار شده با قزلباش جنگ در پیوستند حسین بیگ کشته گشت حسن بیگ
خود را از قلعه انداخته راه فرار پیش گرفت و قلعه بست که از قلاع قدیمه مشهوره و در آغاز دولت ملوک غزنویه
محل نزول امیر ناصر الدین سبکتکین بود باسانی بتصرف خسرو بیگ درآمد و چون پرتو شعور شاهی بیگ خان بر چنین
نافت امرا و تابین خود را مثل زرد خان حاکم قلات و اردس بهادر حاکم زمینداور و جمعی از جاگیرداران انحدود

لشکریان قندهار را فیلان جنگی و اسباب قلعه‌گیری بر سر قلعه بست فرستاد و حسین امیر الامرای خراسان
از استماع رفتن خسرو بیگ و خودسری و خودرائی او بر آشفته اراده نمود که او را ازین حرکت ناهنجار منع و زجر
نماید و چون مخالف رضای اشرف اعلی قلعه را بدستور بمنسوبان حضرت بادشاه والاجاه سپارد درین
اندیشه بود که خبر لشکر فرستادن شاهی بیگ خان بر سر خسرو بیگ بهرات رسید حسین خان از ورود
این خبر آشفته‌تر گشت زیرا که مترصد آن بود که شاهی بیگ خان کس نزد او فرستاده استعلام نماید
و تدارک این قضیه را برأی دوستانه او منوط و مربوط گرداند و او از غرور جاه و جلال مقید بانها و اعلام
امیر الامرای مذکور نگشته لشکر فرستاد حسین خان را غیرت و حمیت قزلباشی از آن منحرف ساخته در مقام
معاونت خسرو بیگ در آمد و جمعی از غازیان شاملو و میران ادیماق را باتفاق ملک شاه حسین سیستانی
که در هرات بود روانه آن صوب نموده باسمعیل خان الپلو حاکم فراه تیرا اعلام کرد که با لشکر خود رفاقت کرده
بمعاونت ایشان کمر بندد و این گروه از فراه ایلغار نموده صبحی از آب هیرمند عبور نمودند لشکر جغتای
از ورود لشکر قزلباش خبردار شده بقصد آنکه در کنار هیرمند سر راه بر فوج قزلباش گیرند پیش آمدند
با آنکه هنوز زیاده از سیصد نفر از آب نگذشته بودند و لشکر کارآمدنی جغتای از پنجهزار متجاوز بودند که
بیکدیگر ملاقی شده جنگ در پیوست در حمله اول به نیروی دولت و یمن اقبال بی زوال شکست بر لشکر جغتای
افتاده زال خان با جمعی کثیر از بهادران دستگیر گشته اروس بهادر بقتل رسید و زیاده از پانصد نفر
در معرکه بر خاک هلاک افتاده طعمه حسام خون‌آشام دلیران بهرام انتقام گردیدند و جنود قزلباش بفتح و ظفر
اختصاص یافته قلعه را بمهرزمان سلطان شاملو که از ملازمان مظفر حسین مرزا بود و مدتی بود که از هندوستان
عود نموده در ملازمت حسین خان می‌بود چون از اوضاع آن ولایت خبردار بود سپرده آذوقه و یراق قلعه‌داری
سرانجام نموده عود کردند بعد از معاودت جنود قزلباش شاهی بیگ خان در همان ایام خود با لشکر آراسته
و فیلان پیراسته و اسباب قلعه‌گیری بر سر قلعه بست آمد و چون بپای قلعه رسید از کمال غرور و خشمناکی اراده نمود
که یورش بقلعه انداخته جبرا و قهرا مسخر گرداند فیل نامی که معظم اقبال او بود بر دروازه قلعه راند لشکریان از اطراف
و جوانب هجوم نمودند در اثنای جنگ و جدال بادلیجی از قلعه انداختند در حینی که آن جوی کوه پیکر خرطوم ثعبان
مثال بلند ساخته با در و دیوار در عربده بود گلوله بادلیج بر دهان او خورده حلقوم را از یکدیگر درید کارگر آمد فیل



غلطیده از پای در آمد از افتادن فیل لشکر باز دست از کار رفته پای اهتمامشان سست گردید و بسیاری
از بهادران جنگی بزخم تفنگ ناچیز شدند شاهی بیگ خان درین یورش کاری نساخت و دست قدرت
خود را از دامن مقصود کوتاه دیده بجز بازگشتن چاره نیافت و قطع تعلق از آن ولایت کرده بجانب
قندهار بازگشت و ولایت گرمسیر بتصرف اولیای دولت قاهره قرار گرفته ساداب و رعایا متوجه
زراعت و آبادانی شد حسین خان حقایق این حال را بپایه سریر اعلی عرض نموده زال خان را بخدمت
اشرف فرستاد حضرت اعلی شاهی ظل الهی را وقوع این قضایا که باقتضاء قضا بی اختیار روی داده بود
در موقع قبول درنیامد زیرا که اگر از آن طرف الفت و دوستی منظور نبوده باشد چرا این اهتمام در تسخیر
قندهار بظهور نیامد که خود را آلوده قلعه بست سازند علی ای حال چون در آذربایجان مشاغل عظیمه
در پیش بود زال خان را بعلیقلی خان شاملو حاکم ری سپردند که در ری نگاهدارند که بعد از فراغ از مشاغل آذربایجان
او را با دیگر گرفتاران قرین اعزاز و احترام روانه دیار خود سازند و در اواخر این سال مرزا ابراهیم شیرازی
که مستوفی الممالک شده بود و کما ینبغی از عهده این امر خطیر بیرون نتوانست آمد از بی پروائی و سستی
باده بهوشی بابی منصب در محاسبات گیلان خبطی چند زده مبلغهای کلی بسهو و نسیان از مال
دیوان فروگذاشت کرده بود که میرزای عالمیان وزیر املاک خود بظهور آمده عرض کرد و ذره از بی شعوری او
بر پیشگاه ضمیر اقدس پرتو شعور انداخت او را عزل فرموده در اول سال ییلان ئیل اربع عشر و الف آن منصب
عالی بمیرزا قوامای ولد میرزا احسن کفرانی که از اعاظم اکابر و اهالی آن دیار است و درین هنگام وزیر بیوتات بود
تفویض یافت و او کسب علم سیاق از آقا شاه علی دولت‌آبادی مستوفی سابق که استاد المحاسبین بود نموده
در آن فن شریف کمال مهارت دارد **وقایع سال میمنت مآل ییلان ئیل ترکی سنه اربع عشر و الف که سال**
**نوزدهم جلوس سعادت مانوس همایون شاهی ظل اللهیست** نوروز عشرت افزای این سال میمنت منوال
در روز دوشنبه غره شهر ذی قعده الحرام سنه اربع عشر و الف اتفاق افتاد یعنی نیر اعظم و عطیه‌بخش عالم که
اهتزاز نسایم ریاض جهان و طراوت عالم جان از فیض تربیت اوست بمنزل شرف انتقال نموده بهمت
کامله مبدع جهان‌آرا فسحت سرای جهان و گلشن احوال جهانیان از فیض بهار و لطافت ازهار طراوت تازه
و نزهت بی اندازه یافت حضرت اعلی شاهی ظل الهی در دار السلطنه تبریز نوروز طرب انگیز را بفرخی و فرخندگی

گذرانیده بلوازم جشن و سور و مراسم شادمانی و سرور اقدام فرموده بمراحم خسروانه بهجت افزای خلایق بودند
و امراء نامدار و صدور رفیع المقدار و وزرا و مقربان بارگاه فلک مدار و اعیان سپاه ظفر شعار که در انوقت در موکب
نصرت قرین بودند هر یک علی قدر مراتبهم پیشکشهای نوروزی خود و امرا و حکام سرحدها و ممالک از نظر
اقدس گذرانیده بنوازشات ارجمند سرافرازی یافتند در همین روز فیروز ملازمان امیرگونه خان
قاجار که برحسب فرمان در النجق نخجوان اقامت داشت آمده خبر جنگ او را با محمد تکلو سنجی روی و انهزام
یافتن او از عساکر منصوره رسانیده از جمله غنایم دختر مهای مخالفان چند راس اسب و چند قبضه
تفنگ که لایق سرکار اشرف بود بنظر اقدس گذرانیدند شرح این سانحه آنکه محمد تکلو که خود را از شجعان
روزگار میشمارد از جانب سردار رتبه امارت یافته با فوجی از ابطال رجال ایروان و کوکچه دنگز آمده
آمده بود که با جنود قزلباش که در انحدود توقف نموده مقاومت نموده دستبردهای نمایان نماید و در انحدود
منتهز فرصت بود در خلال این احوال از جنود رومیه فخر پاشا و مصطفی پاشا باکرده انبوه و میران اکراد
از وان بعزم بر هم زدن امیرگونه خان اراده آمدن نخجوان نموده بودند امیرگونه خان از ورود این خبر آگاهی
از طایفه غازیان جلادت اثر قاجار و امرا تابین و جمعی که بکومک او تعیین شده بودند تا کنار آب ارس
رفته بود پاشایان مذکور از دلیری و پای جلادت پیش نهادن امیرگونه خان خوفناک گشته جرأت پیش آمدن
نکردند و فسخ آن عزیمت نموده بازگشته بودند و امیرگونه خان خاطر از مهم مخالفان جمع کرده عنان بصوب مراجعت
تافت محمد تکلو از رفتن امیرگونه خان بکنار آب خبر یافته بخیال آنکه بحدود النجق آمده تاخت و غارت و
دستبرد نماید با فوجی از ابطال رجال و گروه لوند و مردم طاغی باغی تا حدود نخجوان آمد امیرگونه خان اکثر مردم
خود را که احمال و اثقال همراه داشته اند پیش انداخته خود متعاقب با معدودی می آمده و چون میدانست که
محمد تکلو در حوالی میگردد و همواره در کمین مکر و خدعه است چند کس را برسم خبرگیری بر سمت ایروان فرستاده
بود که مبادا غافل سر راهی بغازیان گیرد ایشان بچند نفر از قراولان دوچار شده چون اندک مردی بوده اند
با آنکه در آیین سپاهیگری خبرگیران را تا ضرورت نشود رخصت محاربه نیست راکب جهل و غرور گشته بر ایشان
تاخته در هم آمیختند و از شجاعت با این فارسان مضمار جهالت و نادانی بحیله و روباه بازی جنگی کرده لحظه ایشان را
بخود مشغول کردند با آنکه سپاهی لشکر از آنسو نمایان شده از دلاوران معرکه نبرد را در میان گرفته فیمابین جنگ عظیم





در پیوست گروهی از آن مردم در آن معرکه ضایع شدند و چند نفری جنگ کنان زخمدار و ناتوان بیرون رفته
خود را بامیرگونه خان رسانیده حقیقت حال اخبار نمودند و همان لحظه طلیعه لشکر مخالف نیز نمایان شود
امیرگونه خان با آنکه استعداد جنگ نداشته و اکثر مردم او پیشتر رفته بودند چنانچه اسبان سواری و کوتلی
او را برده بودند جز محاربه نمودن لایق نام و ناموس خود ندیده با فوجی قلیل که همراه داشت قدم بمعرکه کارزار
نهاده فیمابین جنگ در پیوست و محمد تکلو باکرده انبوه جلو ریز بمعرکه ستیز رسیده بیک حمله چرخچیان جنود
قزلباش را شکست داد امیرگونه خان مشاهده آن حال نموده توکل بر عنایت قادر ذو الجلال کرده خود
با امرا و رفیق و مردمی که بر سر داشت عنان یکران بمحاربه اعدا انعطاف داده فیمابین نیران قتال و جدال
اشتعال یافت و گروه مخالف آثار اقتدار ظاهر ساخته بسیاری از دلاوران لشکر قزلباش را زخمدار
کردند چنانچه مقصود سلطان کنگرلو زخم یافت و هر دو اسب سواری امیرگونه خان چند زخم رسید و علی ما ذرا
القیاس نزدیک بآن شده بود که چشم زخمی رسد از مؤیدات اقبال روز افزون شاهی ظل الهی که
همیشه قرین حال منتسبان این سلسله ابد توأمان است چند نفر از ملازمان امیرگونه خان که پیشتر روانه النجق
شده بودند از دیر آمدن خان متزلزل خاطر گشته بملاحظه آداب نوکری باز گردیدند و خبر رفتن او
بر سمت ایروان شنیده طریق خدمت سپرده بسرعت برق و باد خود را در هنگام گرمی معرکه قتال با قاچاق خود
رسانیدند از انجمله جلوداری که اسب کوتل همراه داشته در انوقت که اسب سواری خان از شدت زخمها
بسیاری ننگ و از کار مانده بود رسید و امیرگونه خان این لطیفه غیبی را از امارات فتح و علامات
ظفر دانسته بر جنیبت آسوده سوار شده با فوجی که در انوقت حاضر بودند بر صف اعدا تاخته و آثار غلبه ظاهر
ساخته مخالفان از آن جرأت غالبانه و حمله دلیرانه رسیدن کومک نفرس نموده تاب مقاومت نیاورده
شکست یافته روی بوادی هزیمت نهادند و جنود قزلباش تعاقب نموده اکثر مدبران طعمه شمشیر آبدار و برخی
اسیر و گرفتار گردیدند و محمد تکلو شکسته و مخذول بیرون رفت و غنایم موفور بدست سپاه منصور در آمده
کامیاب ظفر و اقبال عنان بصوب النجق انعطاف دادند و این جنگ معظم محاربانی بود که امیرگونه خان در آن
اوقات با مخالفان دست داده مردانگیها از و بظهور رسیده در میانه دوست و دشمن بلند آوازه گشت

شرح آمدن رومیه و اکراد بجانب خوی و مرند و توجه رایات منصوره بدفع شر ایشان و سوانح ایام توقف در آن

از قضایایی که در اوایل این سال روی داد آمدن جنود رومیه و اکراد است بخوی و حدود مرند شرح این سانحه
آنکه جغال اغلی سردار صنحی بیکیان اکراد را با جمعی رومیه بتاخت خوی و مرند مامور ساخته مصطفی پاشا را
با سلیق اشبان کرده روانه نموده مصطفی پاشا از ایلغار حضرت اعلی شاهی ظل الهی که در خطه عطر بیز
تبریز اقامت داشتند و از انجا تا مرند که سه مرحله است یکشبه ایلغار آنحضرت است اندیشه نموده خود
در خوی توقف کرده امرا محمودی و سایر اکراد که مقدم ایشان سلیمان بیک محمودی حاکم خوشاب
بود بمرند فرستاد و جمشید سلطان دنبلی حاکم مرند از آمدن مخالفان آگاه گشته حقیقت بخدمت اشرف
عرض نمود و حضرت اعلی همان لحظه که خبر رسید الله قلی بیک قورچی باشی قاجار را با فوجی از قورچیان
ظفر شعار بمدافعه انگروه فرستادند و ان طایفه در کمال خوف و بیم بمواضع مرند رسیده دو سه محل را
تاخت کرده دواب و اغنام ان محال را رانده چند نفر از رعایا را اسیر نموده فی الفور بازگشتند جمشید سلطان
چون از نیمهی آگاه شد مدافعه ایشانرا سهل و آسان شمرده مقید رسیدن کومک نشده با سیصد نفر
از مردم خود تا قریب شش فرسخ تعاقب ایشان نمود چون بسپاهی غارت رسید غارتگران دست
از غنایم و اسیران باز داشته همه را بر جا گذاشته رفتند و جمشید سلطان از مسلک حزم و دور اندیشی
که جزو اعظم سپاهیگریست دور افتاده فرار نمودن انگروه را حمل بر ضعف و زبونی کرده از غایت جهالت و
بی باکی که جوانان عصر که هنوز سیلی روزگار نخورده اند انرا تهور و شجاعت نام نهاده اند دلیری کرده
تا سه فرسخ دیگر بعزم گوشمال انگروه تک و دو نمود مصطفی پاشا و سلیمان با جمعی کثیر در ان حدود ایستاده
منتظر مردم پراکنده خود بودند از آمدن جمشید سلطان با ان مایه مردم واقف گشته روی بمحاربه او آوردند
و او نیز با وجود کمی لشکر و بی آداب بجنگ مبادرت نموده بیکبار خبردار میشود که مخالفان اطراف و جوانب او را
گرفته اند کی از غفلت و بیهوشی جهالت بهوش آمده چاره بجز فرار نمی یابد بزور بازوی شجاعت و مردانگی
خود را از ان مهلکه بیرون انداخته راه فرار پیمودن گرفت و مخالفان برادر او را دستگیر نمودند و جمعی از مردم او
دران قضیه مقتول و گرفتار گردیدند و او با بقیه السیف شکسته و پریشان حال بمرند رسیده در حین ورود
قورچی باشی وارد گشته قورچی باشی با او بزبان عتاب خطاب کرده چون فایده بران مترتب نبود بازگشته
بخدمت اشرف آمد درین اثنا در هنگامی که حضرت اعلی شاهی ظل الهی در میدان صاحب اباد بچوگان بازی مشغول

بودند

181

بودند ملازم امیرگونه خان آمده عرض او را با مکتوبی که یکی از دوستان با او نوشته بود رسانید مشعر بر آنکه فخر
پاشا و مصطفی پاشا که قبل ازین اراده نموده بودند که بر سر امیرگونه خان روند و در انوقت صورت نبست
در وقوف ان عزیمت را تصمیم داده روانه اند و حال قریب بکنار آب رسیده اند بخاطر انور خطور نمود که از
تبریز ایلغار نموده از عقب ان لشکر در آیند و از پیش امیرگونه خان و از پس عساکر منصوره همایون آن گروه را
در میان گرفته سزای انقوم در کنار شان نهند و فی الواقع اگر این خبر صحت میداشت دستبردی عجیبی بود
حضرت اعلی اعتماد بر مضمون عریضه و مکتوب کرده چون در عالم سپاهیگری در اینگونه عزیمتها تاخیر
موجب ندامت و سود نبرده است بهمان شب پای عزیمت در رکاب سعادت آورده بسرعت برق و باد
روانه مقصد شدند و چون بقصبه طسوج و حوالی سلماس رسیدند خبر آمد که پاشایان از وان بیرون
آمده چون یکمرحله طی کردند از ایلغار حضرت اعلی و طایفه قزلباش که در رکاب اشرف اند اندیشه کرده
مصلحت ندیدند که از وان و معسکر سردار انقدر دور شوند فسخ ان عزیمت کرده از یکمنزلی بازگشتند
چون عساکر منصوره از تبریز بیرون آمده مستعد یورش بودند بسرکردگی قورچی باشی بتاخت ولایت
البستان که حاکم ان از سنجق رومیه بود فرستاده خود بنفس نفیس در انحدود چند روز بنشاط شکار پرداخته
بمقر دولت بازگشتند و عساکر ظفرمآل از قلل جبال صعب المسالک که دو ماه از نوروز در گذشته الیاق را
تاخت نموده غنایم موفور بدست آوردند و تا یکهزار نفر از نسا و صبیان کفره نصرانیه که با جنود مسلمین و غازیان
نصرت قرین بمحاربه پیش آمده خرق ذمه نموده حربی شده بودند بر سر ایشان شرعا بسر حد جواز رسیده بود
اسیر کرده مظفر و منصور با غنایم موفور مراجعت نموده بموکب همایون پیوستند **ذکر قضایای گرجستان
و شیروان و محاربه کستندیل خان با اردبیان و ظفر یافتن بنیروی اقبال شاهنشاه** در طی قضایای سال
گذشته مرقوم کلک بدایع نگار گردید که بایالت و دارائی ولایت شیروان نامزد کستندیل خان شده او را با جمعی
از امرا و عساکر در مرافقت الکسندر خان روانه گرجستان فرمودند که از انجا بتوفیق الله تعالی نوعی که تمهید یافته
بر سر شیروان روند بعد از انکه بگرجستان رسیده چند روز از رنج راه آسودند هر چند کستندیل خان حرف
رفتن شیروان بمیان می آورد پدرش تغافل ورزیده بلیت و لعل میگذرانید و اصلا متوجه سر انجام کار نمیشد
و گرگین میرزا نام پسری داشت که ولیعهد پدر بود و او اصلا راضی نمیشد که کستندیل خان را با انکه بشرف اسلام

نرفت در قرب جوار او افتادی بهم رسد و مانع پدر بود تا آنکه مساهله و اهمال از حد اعتدال گذرانید و امرای قزلباش را
طاقت توقف نمانده از معاونت مأیوس شدند و چنین معلوم ایشان شد که الکسندر خان و کرکین میرزا منتظر اند
که فیصل مهام جنود قزلباش و سردار روم درین سال چه صورت خواهد یافت و غلبه از کدام طرف خواهد بود تا مقتضای
وقت عمل نمایند قزلباشیه بی تابی آغاز نهادند روزی کستندیل میرزا با امرای قزلباش از اردوی خود سوار
شده بمنزل پدر آمده و برادر را نیز طلب نموده در باب توجه شیروان سخنان بر زبان آورده درشتی آغاز نهاد
و هر چند از نیمقود گفتگو گرد الکسندر خان عذری چند مکلف وار در مجمع گرجیان گذاشته بخلوتخانه خود رفت
و کرکین میرزا نیز بشیوه پدر عمل نموده روی بمنزل خود آورده کستندیل خان ازین طرز سلوک و تغافل بی طاقت
طاق شده از عقب برادر شتافت و با در رسیده بزبان گرجی سخنان درشت بر زبان آورد و او توقف نموده
بجواب گفتگوی برادر زبان گشود کستندیل خان با او نزدیک شده شمشیر خونریز از نیام انتقام برآورده بر او زد
و بطرفة العینی با تمام کارش پرداخت و از آنجا بازگشته بخلوتخانه پدر رفت از امرا شاه میرخان و علیخان موافق
همراه او بخلوتخانه در آمده بیکتاش سلطان موصلو ترکمان با جمعی قزلباشیه در بیرون توقف نمودند و او با پدر
بزبان گرجی مکالمه آغاز نهاده پدر با او زبان سفاهت و دشنام گشاده درین اثنا از قضیه کرکین میرزا خبر یافت فریاد
برآورده به ازناوران گرجی اشاره قتل امرای قزلباش نمود و علیخان موافق شمشیری بر او انداخته شاه میرخان
با تمام کارش پرداخت و دو سه نفر از ازناوران نیز بمعاونت الکسندر خان شمشیر کشیده بودند از همان شربت چشیدند
و جنود قزلباش بر سر کستندیل خان و امرا جمعیت نمودند ازناوران گرجی دیدند که الکسندر خان و کرکین میرزا
هر دو کشته شده اند و چهار صد یا پانصد نفر گرجی که در آن وقت حاضر بودند از عهده کستندیل خان و امرا بیرون نمی‌توانستند
آمد جز اطاعت و انقیاد چاره نیافته همگی سر بر خط فرمان کستندیل خان نهادند و او خزاین و دفاین پدر و برادر را
متصرف گشته در گرجستان فرمانروای مستقل گشت و لشکر را زر علوفه و رسوم داده سرانجام یورش شیروان نموده
با جنود قزلباش و گرجی که قریب ده هزار نفر بودند روانه شیروان شد و این سانحه حیرت بخش عبرت افزا در اوایل
این سال وقوع یافت چون کستندیل خان قدم بولایت شیروان نهاد اکثر اهالی و اعیان اطاعت فرمان قضا جریان
کرده مطیع و منقاد کستندیل خان شدند شاهمیرخان حاکم شکی و بعضی امرا که مقدمة الجیش بودند در حدود قبله
با مهرامین پاشا حاکم آنجا جنگ کرده او را شکست دادند مهرامین پاشا با جمعی رومیه بقتل رسیده بقیة السیف بقلعه در آمده

بلوازم



بلوازم قلعه داری مشغول شدند چون جیوش منصوره بپای قلعه آمده و قلعه قبله را محاصره کرده نردبانها و اسباب قلعه
گیری ترتیب دادند و چون خبر آمدن کستندیل خان و امرا بمحمود پاشا ولد چغال بیگلربیگی شیروان رسید
عساکر رومیه را که در اطراف و جوانب بودند بشماخی جمع کرده با توپ و عرابه و استعداد جنگ از شماخی بیرون
آمده کستندیل خان جمعی را بر سر قلعه قبله گذاشته با بقیه سپاه عنان محاربه اعدا تافته در کنار رودخانه
اقسو تلاقی فریقین دست داده فیمابین آتش حرب و قتال اشتعال یافت رومیان در اول حال قزلباش را
زیاده وقعی ننهاده اسب جلادت پیش راندند و بفوج جرنغچی دکرده دست راست و دست چپ زور آورده
بر تیب رسانیدند و نزدیک بآن رسیده که بافوج قاهره چشم زخمی رسد جنود قزلباش تکیه بر الطاف الهی
و نیروی دولت شاهی نموده با لشکر قول کمیت شجاعت و دلاوری در میدان کارزار بجولان در آورده دلیرانه
بر صف اعدا تاختند و امرا و لشکریان دست راست و دست چپ نیز که راه انهزام پیموده بودند عطف عنان
نموده بطرفة العینی سلک جمعیت آن گروه را متفرق و پریشان ساختند و شکست بمخالفان افتاد محمود پاشا
با سر چغال پریشان و بدحال عنان از معرکه تافته روی بهزیمت نهاد و جنود ظفرورود تعاقب آن گروه کرده
خلقی نامحدود از جنود رومیه بر خاک هلاک انداختند چنین اتفاق افتاده بوده که محمود پاشا در پیش کستندیل
خان افتاده و او بفراست دریافته که محمود پاشاست و نزدیک بآن رسیده بود که نوک سنان بدرع جان او
رساند در اثنای گیرودار بزخم تیری مجروح گشته خود از آسیب زخم از تک و دو بازمانده بود در زرد سلطان
مقدم نیز مقداری مسافت بتعاقب او طی کرده چون گرفتاری او در لوح قضا بقلم تقدیر تحریر نیافته بود
قزلباشیه مشاهده نمودند که کستندیل خان زخمی شده عنان از تعاقب گریختگان کشیده بجمع غنایم مشغول
گشتند و محمود پاشا جان بسلامت از معرکه بیرون برده با بقیة السیف بقلعه شماخی در آمده اسباب قلعه داری
مرتب ساخت و باستحکام برج و باره پرداخت و جمعی که بمحاصره قلعه قبله مانده بودند توقف نکرده در اثنای
انهزام رومیه بمعرکه رسیدند و تا موازی دو هزار نفر رومیه درین محاربه مقتول شدند مستحفظان قلعه قبله
از انهزام جنود رومی و غلبه لشکر قزلباش خبر یافته قلعه را خالی کرده راه فرار پیمودند و همچنین کوتوالان سایر
قلاع دست از محاربات کشیده بشماخی جمع شدند و سوای قلعه شماخی و بادکوبه و دربند قلعه دیگر در تصرف
رومیان نماند و کستندیل خان بنوعی که در خدمت اشرف تمهید یافته بود جهت امر اجل المجلل الکافعین نمود جمیع

اهالی و اعیان شیروان مطیع و منقاد گشتند و حقایق حالات گرجستان و شیروان چنانچه گذشت مصحوب سرجان
بپایه سریر اعلی عرض نمودند در دار السلطنه تبریز نقاره‌های شادمانی بنوازش در آوردند و متعاقب
ملازمان او آمده سرهای قتیلان دوازده الای که عبارت از تیپ است و چند نفر زنده بدرگاه معلی
آوردند و حسب الامر اشرف غلامان گرجی و چرکس استقبال نموده سرهای مقتولان و گرفتاران و
رایات مذکوره را در میدان صاحب آباد بنظر اشرف در آوردند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از
عواطف خسروانه جایزه و جلدوی فتح و تشریفات فاخره از تاج مرصع و کمر خنجر مرصع و شمشیر مرصع و اسب
تازی نژاد با زین و لگام مرصع و دیگر تشریفات لایقه جهت او و امرای رفیق فرستادند و کشته ایلچیان
چندروزی بجهت معالجه زخم توقف نموده بعد از آنکه جراحت فی الجمله التیام یافت بر سر شماخی آمده
بمحاصره قلعه پرداخت و چون اسباب قلعه گیری آماده نداشت یراق توپ ریزی و سرب و باروط
با چند نفر توپچی از درگاه معلی طلب داشت و از درگاه والا ابوتراب بیگ توپچی را با عمله او و آنچه ما یحتاج الیه
آن کار بود فرستاده شده مآل حال عنقریب رقم پذیر کلک ظهور خواهد شد

## ذکر قلعه ساختن در دار السلطنه تبریز و توجه رایات خورشید اشراق بقصد زیارت سلطان مشایخ آفاق شیخ صفی الدین اسحق و سیر

بر ضمایر هوشمندان انجمن معنی و معنی آرایان صحایف هوشمندی پوشیده نماند که در آیین سلاطین [?]
و فرمانروایان این مرز و بوم ملکداری را بترتیب قلاع و تعمیر حصارهای سپهر ارتفاع منوط و مربوط کرده اند
در جمیع شهرها و قصبات و ولایات که بحوزه تصرف و تسخیر ایشان در آمده قلعه ترتیب داده حارس و دزدار
بقاعده و قانونی که در سلسله عثمانی متعارفست تعیین نموده استحکام میدهند و در میانه آن طایفه خرد و اعظم ملک
کبری و مملکت داری ترتیب قلعه است و محلی تا قلعه نداشته باشد از از محروسه خود نمیشمارند و در حینی که
قلعه تبریز مسخر اولیای دولت قاهره گشت رای جهان آرای حضرت اعلی شاهی ظل اللهی اقتضا فرمود که چون
در زمان شاه جنت مکانی علیین آشیانی در تبریز قلعه نبوده قلعه را که رومیان ترتیب داده در آنجا عمارات
عالیه ساخته بودند قلع و قمع نمایند که آثار ابنیه رومیه در آن شهر باقی نماند بنابر آن اثری از آثار آن نگذاشتند
درین اوقات چنین معلوم شد که در میان رومیان و اکراد مذکور میگردد که اگر طبقه قزلباش را درین دیار علاقه
می بود قلعه تبریز را خراب نمیکردند و معموره چنین را ویران نمیساختند و مقصود ایشان ازین حرکت جز قلع و قمع





و ویرانی نیست و خراب کردن ایروان و نخجوان و فرستادن رعایای آنجا بولایت عراق دلالت بر صدق این مقال
مینماید و از ظهور این خیال و گفتگوی ارباب ضلال تزلزل باحوال سکنه آن ممالک راه یافته خاطر اهل تبریز اطمینان
تمام نمییافت بنابرین مقدمه رای عقده گشای اشرف که مفتاح ابواب سعادت و مقالید کنوز دولت است
اقتضا آن کرد که بمصلحت جمهور قلعه تبریز را مجددا تعمیر نموده استحکام دهند که هم موجب فسخ عقیده ارباب
خلاف و هم باعث اطمینان قلوب و ائتلاف مردم شهر تبریز و نواحی گردد منجمان دقیقه شناس ساعت سعد
جهت بنای قلعه تعیین کردند و در بیست و هفتم شهر ذی الحجة الحرام مطابق اربع عشر و الف حضرت اعلی بنفس
نفیس متوجه آن کار شریف گشته طول و عرض قلعه و بلندی و پهنای جدار را قرار داده چهار دروازه تعیین
فرمودند و اطراف اربعه آن را بذرع در آورده بر امرا و اعیان سپاه و قورچیان و غلامان و سایر عساکر
ظفر شعار و مردم شهر و نواحی قسمت نمودند فرمان بران پذیرای فرمان فرمانده زمان گشته شروع در کار کردند
و اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که تا اتمام قلعه بدار الارشاد اردبیل رفته بشرف زیارت روضه حضرت
سلطان الاولیا و مشایخ عظام و اجداد عالیمقام فردوس احترام مشرف شده از ارواح مقدسه آن برگزیدگان
درگاه ایزدی استمداد همت کرده باز گردیده بدفع اعادی پردازند و بدین عزیمت عظمی در سلخ ماه مذکور
متوجه گشته بدان مطلب اعلی و مقصد اقصی فایز گردیدند خدام رفیع مقام و خدمه آن روضه جنت احترام را بانواع
ارجمندی مبتهج و مسرور گردانیده صلات و صدقات بمستحقان رسانیدند و از راه اهر مشکین عود نموده
بسعادت زیارت سلطان السالکین شیخ شهاب الدین اهری قدس سره استسعاد یافته در روز بیست و دوم
شهر محرم الحرام خمس عشر و الف در ضمان امان حضرت ملک منان بدار السلطنه تبریز رسیدند و امرا نامدار و
ارکان دولت سپهر مدار که بتعمیر و ترتیب قلعه مامور بودند الحق در آن کار ید بیضا نموده در عرض بیست روز قلعه
باتمام رسید که تا معماران قضا و مهندسان قدر بنای قلعه در رواق سپهر نهاده برج کشیده گردون را
بکنگره‌های ماه و مهر آرایش و استحکام دادند قلعه باین متانت و رصانت بدین زودی اتمام یافته و خندق
عمیق مانند فکر دقیق عقلا حفر نموده آذوقه و یراق سه ساله از توپ و تفنگ و سرب و باروط و هیمه و نفط
و غله و امثال ذلک تعیین فرمودند و الحق این تدبیری صایب و رایی ثاقب بود و بر رومیان و امرا اکراد و مردم
دور و نزدیک ظاهر شد که چون قزلباش دلبستگی بآن ممالک دارند و آسان دست از آن بر نمیدارند و متعلقان عجم

جند تاریخ خوب در باب اتمام قلعه تبریز یافته در سلک بلاغت انتظام داده‌اند از انجمله جناب اعتماد الدوله
حاتم بیک وزیر امن شد تبریز تاریخ یافته درین قطعه درج نموده قطعه قلعه تبریز چون اتمام یافت ❊ دیده
اعدای دین را مبتلا شد ❊ باعث امنیت تبریز گشت ❊ امن شد تبریز ازان تاریخ شد ❊ مسوده اوراق را
بخاطر رسید که تاریخی فکر نماید شبی درین اندیشه سر بزانوی تفکر داشت خرد خرده بین و طبع نکته یاب
گزین چراغ بینش در خلوتکده دل افروخته اینمعنی روشنش شد که جناب اصفی درین قطعه تاریخ داد بلاغت
داده‌اند ازین بهتر چه توان گفت غایتش باصطلاح اهل این فن اگر تاریخ مصرع تمام شود بهتر خواهد بود
قطعه در وصف تاریخ در مدح قابل در رشته نظم در آورده بود درینمقام ثبت افتاد اگر در قوافی مجهول و معروف
واقع شده باشد در قطعه و قصیده استادان سخنور جایز داشته‌اند و در دیوان خلاق المعانی کمال اسمعیل
ازین قبیل بسیار است قطعه شاه عباس شاه والاجاه ❊ خوش اساسی نهاد در تبریز ❊ قلعه ساخت همچو
سد سدید ❊ پاسبانان او همه خونریز ❊ طرفه حصنی رفیع بنیادی ❊ که نه کسری نهاد نه پرویز ❊ قلعهٔ همچو
قلعه گردون ❊ سخت بنیان چو رای اهل تمیز ❊ وه چه قلعه که تیر گردون را ❊ نبود اندرو مجال ستیز ❊ بهر تاریخ
فکر میکردم ❊ طبعم از زیرکی نمود انگیز ❊ خردم بانگ زد که ای نادان ❊ آبرو بهر این فسانه مریز ❊ بود اینمعنی از
سراچهٔ غیب ❊ تافته در ضمیر سحر امیز ❊ گشته ملهم بخاطری که بود ❊ معنی از جام فکرتش لب ریز ❊ طوطی طبعش
از سخن دانی ❊ بهر تاریخ گشته شکر ریز ❊ چون به پرسیدمش ازان تاریخ ❊ تا نفی گفت امن شد تبریز ❊ بعد ازین
لب ازین حدیث به بند ❊ دست در دامن دعا اویز ❊ تا بود ثبت بر صحیفهٔ دهر ❊ شرح تاریخ خسرو پرویز ❊
عمر و دولت قرین خسرو عهد ❊ در جهان باد تا برستاخیز

## ذکر فرستادن جیوش دریا خروش بجانب خطهٔ وان بر سر چغال اغلی سردار رومیان بسرکردگی اسد ورد نجان

چون خاطر خطیر اشرف اعلی شاهی
از تعمیر قلعه تبریز و ترتیب ان فراغت یافت و لشکرهای اطراف بدرگاه ملایک مطاف جمع امدند اراده خاطر فیض
مظاهر بدان متعلق گشت که چون در سال گذشته چغال در محاربه رومیان ندیدند و چغال اغلی باز گردید
مشورانه در وان گذشتش مشرلی تبریز توقف اختیار نمود و قبل از انکه او حرکت نماید گروهی از شجاعان
لشکر قزلباش را بر سر او فرستند که اگر محصور گردد و اگر فرار نماید هر دو صورت به همین هنگام اعتبار او
گردد بنابرین عزم لایق جیوش دریا خروش موکب اقبال را بسرکردگی اسد ورد نجان بدانصوب فرستادند





وخان مذکور باتفاق امرا عالیقدر خصوصا ذو الفقار خان قرامانلو بیگلربیگی اذربایجان و گنجعلیخان حاکم کرمان
و حسنخان حاکم قلمرو علیشکر و سایر امرا نامدار و قورچیان و غلامان نصرت شعار قریب سی هزار کس در
کمال شوکت و اقتدار متوجه انصوب گردیدند و سرداران از غایت نخوت و غرور و غفلت چون بیهوشان
باده دولت و سرور حرکت لشکر فیروزی اثر قزلباش را محال انگاشته منتظر بود که چون عساکر روم از بهر نهضت
او مامور شدند مجتمع گردند متوجه اذربایجان شود و از مسلک حزم و احتیاط بسیار بیابان دور افتاده با انکه از تبریز
تا وان سه روز بود برسیدند رومیه تا بکمرلی بلده وان اطلاعی از وصول لشکر بیگانه نیافته بودند
چنانچه مردم ذو الفقار خان که چرخچی سپاه منصور بودند چندی از عمله طوایل و اسبان رومیه که در علفزاران
راه چرا مینمودند بدست اوردند از امرای اکراد شیرازی سلطان محمودی با چند نفر از برادرزادها و اقوام
امده بمعسکر ظفر اثر ملحق شد سایر میران قبایل اکراد چنانچه شیوه و شعار دیرین ایشانست که بلطایف الحیل
روز میگذرانند بمراسله و پیغام بازگشت نمودند و جناب خان نیز صلاح در اغماض داشته تکلیف امدن بایشان
وحشی صفتان نکرد القصه چون عساکر نصرت شعار در بکمرلی وان نزول سعادت نمودند چغال اغلی
اطلاع یافت روز دیگر جنود قزلباش باداب جنگ پرداخته چرخچیان را بیشتر فرستادند و جوانغار و برانغار
و قول اراسته اماده حرب و قتال شدند و انا فانا منتظر ظهور سیاهی سپاه مخالف بودند چغال اغلی در انوقت
زیاده از ده پانزده هزار کس بر سر نداشت و با این پایه مردم با قزلباش که دو برابر ایشان هستند مقاومت
نمیتوانست کرد تحصن و قلعه داری قرار داده از شهر بیرون نیامد اما بعضی پاشایان با جنود رومیه بعزم انکه
پشت بدیوار بست شهر داده در سواد شهر حربی اتفاق افتد بیرون امده صف قتال اراسته و چرخچیان پیش
فرستادند اما زیاده از نیم فرسخ از سواد شهر دور نشده‌اند از هر طرف یلهای جلادت پیشه نهاده عساکر طرفین
بیکدیگر تلاقی شده جنگ در پیوستند و از جانبین حملات مبارزانه بظهور میرسید و با سپاه قول
که بسرداری اسد ورد نجان استحکام داشت ظاهر شده بود رومیان دست و پای میزدند بعد از انکه
قول نمایان شده آواز کرنای و نفیر بگوش مبارزان معارک دار و گیر رسید چرخچیان سپاه منصور جلو ریز
بر سپاه مخالف تاخته صف اعدا را از یکدیگر پاشیدند شکست بر جنود رومی افتاده تیغ آتشبار در معرکها
سر افشانی مینمود و عساکر نصرت قرین به نیروی دولت یمن اقبال از توپ و تفنگ رومیه احتراز نموده مردانه

کوشیدند چنانچه چند نفر رومیه را در روی تخته پل و کنار خندق دستگیر نمودند و قریب به دو هزار کس از رومیه
در شهر که بقتل رسیدند و چند نفر از معتبران رومیه خصوصا خندان آقا متفرقه آقاسی درگاه عالی که
از معتبران و مدبران دولت عثمانی بود با یک پسرش اسیر و دستگیر شد و عساکر نصرت نشان به نیروی
اقبال شاه جهان بفتح و ظفر اختصاص یافته اردوی قزلباش در حوالی شهر در مکان مناسب فرود آمد
و اسد ورد نجان در برابر سردار رومیه سراپرده و بارگاه با اوج ماه افراشته امرای عظام در کمال شوکت
و اقتدار خیام نصرت نموده شامیانهای ظفر افراختند روز دیگر چنین معلوم شد که محمد پاشای [illegible]
مشهور با جمعی از جنود رومیه و لشکر سیواس و غیره که قریب دو هزار کس اند بطرف وان می آیند
که بسردار ملحق گردند اسد ورد نجان قرچغای بیک را با جمعی از غلامان و غازیان بر سر آنگروه فرستاد
و جنود اقبال را در شش فرسخی وان با آنگروه تلاقی دست داده فیما بین آتش قتال اشتعال یافت
و به نیروی دولت قاهره شکست بجانب اعدا افتاده جمعی کثیر مقتول و برخی زنده دستگیر شدند و محمد
زخمدار گرفتار گردیده چون زخم مهلک داشت از هم گذشت و افواج قاهره بفتح و فیروزی عود نموده باز
باردوی امرا ملحق شدند آنروز که قرچغای بیک از اردو بیرون میرفت رومیان مشاهده نموده بودند که
لشکر بسیار از اردو بیرون رفت تصور آنکه غازیان بتاخت و غارت سوار شده اند و در سر سردار
قزلباش کسی چنان نیست بهیئت اجتماعی از شهر بیرون آمدند و ینکچریان را در عقب دیوارهای باغات سواد شهر
باز داشتند که اگر طایفه قزلباش پای جلادت پیش نهند بزخم گلوله تا چیر گردانند از اینجانب خود لوازم
حزم و احتیاط مرعی بود و قراولان جنود اقبال مستعد جنگ و جدال و آماده حرب و قتال بودند و خلقی نامحدود
از طوایف قزلباش درین روز روی بمعرکه کارزار آورده فیما بین حربی صعب اتفاق افتاد و رومیان تاب
صدمات دلیرانه جنود قزلباش نیاورده پشت بمعرکه داده روی بشهر و قلعه آوردند و جنود اقبال
تا کنار خندق دوانیدند و چون در آمدن رومیان در هنگام گریز از یک دروازه متعذر بود جمعی از آن دروازه
راه نیافته از کنار خندق روی بجانب دروازه دیگر آورده غازیان نصرت نشان فرصت غنیمت شمرده
با آنکه از بالای بروج قلعه و عقب دیوارها گلوله تفنگ ینکچریان بر مثال تگرگ میریخت از آن نیندیشیده
کارزاری عظیم بوقوع پیوست خلقی کثیر از رومیه از دروازه قپا بشهرستان عدم شتافتند چنانچه مردم اردو بازار



از میانه باغات و خرابهای حوالی شهر قریب چهل پنجاه نفر رومی را که در گوشها خزیده بودند گرفته آوردند و بیاسا
میرسیدند و در بیعار که از سپاه منصور کسی که اسم و رسمی داشته باشد ضایع نشد و زیاده از آسیبی به سپاه
ظفر پناه نرسید و رومیه را دیگر قوت و قدرت بیرون آمدن نمانده در قلعه خزیدند و سردار غرق بحر تفکر گشته
دانست که در توقف نمودن وان خطا کرده بود و نخواست که محصور قزلباش گردد با خود اندیشید که مکری
بر آب زده کشتیها و سفاین بکنار دریاچه وان که یکطرف آن قلعه اتصال دارد آورده با جمعی که مصلحت
در موافقت ایشان داشت بسفاین در آمد و کشتی اندیشه را در دریای ساخته پوشیده و پنهان بیرون
رفت اسد ورد نجان حقایق حالات و مجاریات که در آن سفر بار رومیه وقوع یافت بپایه سریر اعلی عرض
نمود **ذکر نهضت رایات ظفر پیکر از دار السلطنه تبریز بجانب ییلاقات خوی و بیان بعضی احوال** بعد از ورود اخبار
فتح و فیروزی لشکر نصرت ماثر رایات ظفر آیات بفیروزی و اقبال از دار السلطنه تبریز در حرکت آمده نهضت
همایون متعاقب اسد ورد نجان و امرا و عساکر نصرت نشان بآنطرف واقع شد و چون حقیقه بیرون رفتن
چغال اغلی از راه دریا در اردوی امر شنیدند عیافت و تجسس صورت متعاقب او در حرکت آمده تا عادلجوز
و ارجیش که احتمال بیرون آمدن او بود رفتند و در آنحدود اثری از او پیدا نبود و معلوم نشد که بکدام طرف
رفته شرح رفتن و باز آمدن او در همین سال عنقریب مرقوم قلم تبرین مقال میگردد اسد ورد نجان و امرا از حدود
ارجیش عنان بصوب مراجعت انعطاف داده سالما و غانما در یورت سکمانآباد از اعمال خوی بموکب مقدس
همایون پیوسته منظور نظر التفات شدند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در ییلاقات آنحدود چند روز
بعشرت و شادکامی و نشاط سیر و شکار پرداخته موکب ظفر نشان تا صحرای چالدران که نبردگاه پادشاه
جم قدر سلیمان نشان و سلطان سلیم فرمانفرمای ممالک روم بود و بدینجهت شهره آفاق چنانچه مولانا امیدی
شاعر گفته **مصرع** قضا در کارگاه کبریایی ÷ فکنده طرح اسلیمی خطایی ÷ و آنکه حضرت خاقانی خطایی تخلص داشت
ظاهر از غایت اشتهار محتاج به بیان نبود توجه فرمودند و در آن مکان سرهای قتیلان معرکه وان و گرفتاران
آن معارک که در حشر مهالکه به نیروی اقبال بدست در آمده بود بنظر اشرف در آمده جلادت و مردانگیها که از فارسان
میدان دلیری در آن هنگام بظهور رسیده بود بمعرض عرض در آمده بعواطف خسروانه اختصاص یافتند خندان
آقا متفرقه آقاسی بجهت رابطه آشنایی و دوستی که با غازیگرای خان پادشاه تاتار داشت بنابر رعایت خاطر

او با پرسش سعادت بخشش و بخشایش یافته بحاکم قراجه داغ سپردند که بطریق مهمان نگاه دارد که نزد غازی بکی خان
فرستند دران ایام میمنت فرجام که اردوی کیوان شکوه دران صحرا و کوه نزول یافته رای جهان آرا
اقتضا کرد که در بلده خوی که فی الواقع از لطافت هوا و عذوبت ما و خضرت و طراوت صحرا و بساتین بهترین
قصبات آذربایجانست و بجهت آنکه در سرحد واقع شده مردم انجا اکثر لکدکوب حوادث اند و بجهت آن
عرصه فرح بخش دلکش از ترتیب و تعمیر بازمانده قلعه بنا شود که از نزول حوادث و هنگام فتور سکنه
آن بلده را پناهی و آرامگاهی باشد در محل مناسب طرح قلعه انداخته قنبر سلحدار باشی استاجلو
بسرکاری عمارت قلعه مأمور گشته پیر بوداق خان حاکم تبریز و جمعی دیگر بدان خدمت مأمور گشتند و در
اندک روزی قلعه ترتیب یافته ذخیره و یراق سرانجام یافت و کوتوالی قلعه بسیدی سلطان خنوسلو
رجوع شده الکاء خوی بدو مفوض گشت و بنیعنی موجب اطمینان خاطر مردم خوی گشته در جاده مقام
آرام گرفتند از سوانح عبرت افزا که درین ایام روی نمود قصبه گشته شدن شیخ احمد آقاست مشار الیه یکی
از اوسط الناس طایفه شرفلو استاجلو بود در آغاز جلوس همایون شاهی ظل الهی بملازمت اشرف
رسیده بخدمت شبانروزی درگاه معلی خود را منظور نظر اعتبار گردانید و حضرت اعلی آثار رشد و کاردانی
و ضبط و ربط از ناصیه احوال او مشاهده فرموده در اوایل حال ضبط در دب دو تنخانه همایون باو رجوع شده
در ازای خدمات شایسته داروغگی دار السلطنه قزوین باو شفقت شد و دران مهم از قساوت قلبی
که داشت دکان سیاست گشوده بازار خونریزی را رواج داد و دولت سعید نفر از مردم خونریز بر دوجمع آمده
در حکومت قزوین بوفور رشد بر اطراف و جوانب عراق حکمرانی کرد و ملازمان او دستارهای سرخ
بر سر بسته بدین علامت در میانه قزلباش اشتهار یافت هر یک از ایشان از جانب او بهر خدمتی مأمور
میگشتند از بیم غضب شاهانه هیچیک از امرا عظام را قدرت آن نبود که خلاف اراده آن ملازم بظهور آورد
و جز اطاعت چاره نداشت سیاست او بمرتبه رسید که چند کس از دزدان و حرامیان را که گرفته بودند در میدان
سعادت آباد قزوین زنده بر سیخهای آهنین زده آتش افروخته کباب کرد مجملا باری سبحانه و تعالی
که حاکم عادلست بجهت سیاست بدکارتری برایشان گماشته بود اگرچه اکثر افعال او بر وفق قانون
عدالت نبود اما موجب خوف و بیم خلایق گشته اجامره و بیدلنان پای در دامن سلامت پیچیده





ازازکاب امور ناپسند بازآمدند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی هر خدمتی صعب که بی سیاست منتظم نمیشد
باو رجوع میفرمودند القصه مبرغضب بود و چندگاه بخدمت ایشک آقاسیگری حرم علیه عالیه قیام
داشت آخر بمرتبه امارت رسید و چون بی اعتدالی او از حد اعتدال تجاوز نمود از آن گونه اعمال ممنوع
گشت و درین سفر با قشون آراسته ملازم رکاب اشرف بود یکی از قورچیان ذو القدر اقوام برج بیک
امیور را که از آدمی زادهای آن طایفه اند بر سر چاه غله با ملازم او نزاع واقع میشود و بشیخ احمد آقا میرسد
از غرور نفس و عادت طبیعی فی الفور بقتل انجوان مبادرت نمود اقربای او بخدمت اشرف آمده تظلم
نمودند حضرت اعلی فرمودند که در ایامی که او را حاکم و حارس مملکتی فرموده بودیم بجهت سیاست بدکاران
و ضبط مملکت اعمالی که ازو بظهور میرسید میگذرانیدیم حالا که مدتیست از آن اعمال ممنوعست چگونه جهتی
بخود سر بقتل شخصی که در سلک قورچیان عظام انتظام داشته باشد جرأت نموده دیوانیان اعلی
که به پرسش قضیه مذبور مأمور بودند او را بعوض بر غو حاضر ساخته از عجب و غروری که داشت
اعتراف نموده هر چند دیوانیان قاتل را تفتیش میتمودند که کدام ملازم تو بود بخود منسوب ساخته اقرار
صریح میکرد که من کشته ام حقیقت بعرض اشرف رسید رای عدالت انتما اقتضا فرمود که او را بدست
اولیای مقتول دهند حسب الامر الاعلی او را بدست خون طلبان دادند اما اصلا در خاطرها خطور نمیکرد که انجماعت
جرأت قصاص نمایند چون پیمانه حیاتش لبریز شده بود فی الفور اقربای مقتول بقتل او پرداختند و
موجب عبرت و استعجاب گردید تخته بیک ولد او را حاکم شد که قشون و لشکر او را ضبط نموده بخدمات
مرجوعه قیام نماید دیگری از سوانح این ایام خبر فوت باقیخان اوزبک والی ماوراء النهرست که در یورت
سکهاناباد خوی رسید که باجل طبیعی درگذشته بعالم آخرت شتافت و امرا اوزبکیه سلطنت و لی محمد خان
برادر کوچکتر او اتفاق نموده او را در بخارا بر مسند سلطنت و پادشاهی ماوراء النهر نشاندند ذکر توجه رایات
جلال خسرو ایران بصوب باکو و تنبیه متمردان اکراد محمودی و قضایایی که دران حین روی داد چون رایات
جهانگشا چندگاه در ییلاقات حوالی خوی و صحراهای دلگشا و متنزهات فرح افزا انجا عشرت پیرا بوده هوا
از شدت گرما روی باعتدال آورده و همواره تنبیه متمردان اکراد پیش نهاد همت والا نهمت بود و بعضی
از امرا اکراد محمودی که در قلعه لیبک و باکو و انجه و دا اقامت داشتند درین ایام که اردوی گردون شکوه

در انحوالی بود از آمدن پایهٔ سریر اعلی تقاعد ورزیدند از آن طایفه فرقه را که باولاد منصور بیک تعلق داشتند
و اظهار دولتخواهی این دودمان مینمودند کوچانیده بولایات عراق فرستادند و متوجه تنبیه متمردان
القوم گشته جمعی از امرا و عساکر منصوره را بر سر ایل و عشایر حاکم لیبک فرستادند و رایات جلال بجانب
باکو در حرکت آمد مصطفی بیک حاکم آنجا از بخت برگشتگی باغوای برادران و جمعی از مردم فتنه انگیز که همیشه آثار
خلاف از ناصیهٔ احوال ایشان مشاهده می افتاد ابواب متابعت مسدود ساخته با اقربا و اتباع بقلعهٔ باکو
که در پای کوه میان دره واقعست از غایت رفعت و انسداد طریق دست تسلط هیچ صاحب شوکتی بدامن
آن نرسیده و بجز سلطان چهارباش افتاب طناب تسخیر بر کنگرهٔ آن نینداخته رفته متحصن گشت و قلعهٔ دیگر
که در دامنکوه مسکن اصلی او بود آن را نیز استحکام داده احمال و اثقال خود را در آن قلعه گذاشته جمعی را بمحافظت
تعیین نموده بود چون ساحت آن ولایت مضرب خیام اقبال گردید از ظهور مخالفت آن طایفه آتش قهر قهرمانی
شعله فروز گشته طایفهٔ قراداغلو و مقدم را به تسخیر قلعهٔ دامن کوه مأمور گردانیدند و آن جماعت در همان شب
باطراف و جوانب قلعه محیط گشته در صدمهٔ اول مستحفظان را مقهور گردانیده خود را بپای حصار رسانیدند و بضرب
متین سوراخها کرده بقلعه بخشیدند و معدودی که بمحارست قیام داشتند دست از حراست حصن بدن باز داشته
عرصهٔ تیغ فنا گشتند و سایر سکان آن قلعه پایمال حوادث و نوایب گشته آنچه از صامت و ناطق در آنجا یافت شد
بباد بی نیازی رفت و بعد از وقوع استیصال فوجی از جنود اقبال بتاخت و غارت طایفهٔ محمودی مأمور گشته
چون تسخیر قلعهٔ میانکوه بسهولت تیسیر پذیر نبود حکم شد که لشکر قیامت اثر در توقف متوجه تسخیر آن قلعه شده
اگر مخالفان محمودی قدم جرأت پیش نهاده بمقابله و مقاتله اقدام نمایند جزای ایشان در کنار ایشان
نهند و الا در مساکن ایشان آنچه باشد تاراج نمایند و چون ایل و عشیرت محمودی جمعی کثیر بودند و در قلعهٔ مذکور
بجهت ضیق مکان و قلت آب بجز معدودی سکنی نگرفته بودند اکثر مردم آن قبیله پایمال سم ستور عساکر
گردیده تمامی دواب و اغنام و مایعرف القوم خواه در لیبک و خواه باکو بشامت عصیان مصطفی بیک و
برادران و چند نفر از مفسدان عشیرت او که در مخالفت اصرار مینمودند بتاراج حادثات رفت چنانچه گوسفند
خوب در اردوی معلی به پنج درهم که پنجاه دینار عراقی باشد و یک راس گاو به دو درهم یعنی دویست دینار
عراقی خرید و فروخت میشد و بسیاری از نسا و صبیان آن طایفه بمحنت اسر گرفتار آمدند القصه تا ده بوم که

اردوی

187

اردوی گردون شکوه در آن یورت نزول اجلال داشت آن طایفه عرصهٔ نهب و غارت بودند چنانچه جمعی از عشایر
مذکور که از نهب لشکر ظفر اثر خود را بقلال جبال کشیده بودند بدست در آمده از آسیب حوادث
نرستند بعد از تنبیه بلیغ آن قوم رای عالم آرا بدان قرار گرفت که بحوالی نخجوان که میانهٔ راه وان و ارزن الروم
و محل عبور لشکر روم از آنجا بود رفته چند روزی در کنار آب ارس رحل اقامت اندازند اگر درین سال
سردار روم را جمعیتی روی دهد و عزیمت آذربایجان نماید در مابین هر دو راه مستعد مدافعه بوده باشند
و اگر درین سال آمدن سردار صورت نه بندد قشلاق همایون در قراباغ واقع شود و بتوفیق الله تعالی
تسخیر قلعهٔ گنجه و ممالک شیروان را وجههٔ همت علیا نهمت سازند برین رای صواب عمل فرموده عنان
عزیمت بدان طرف معطوف گردانیده از معبر یزداباد نخجوان از آب ارس عبور نموده در کنار آب
خیام اقامت نصب کرده سراپرده و بارگاه بقبهٔ مهر و ماه افراشتند و امیر گونه خان را به تعمیر قلعهٔ ایروان
مأمور ساخته جمعی را در آن خدمت رفیق او ساختند و چند روزی که ساحل رود ارس محل نزول موکب
مقدس بود سرعان خبر آمدن سردار را از راه الباق و سلماس رسانیده بتواتر انجامید و کار قلعهٔ
ایروان را بوقت دیگر موقوف داشته رایات فیروزی آیات بدان صوب در حرکت آمد شرح آن احوال بعد
از ذکر وقایع گرجستان و مآل حال کستندیل خان مرقوم میگردد ذکر عصیان و طغیان گرجیان با کستندیل خان
و بر دین آمدن شکسته و بدحال از ولایت شیروان بر واقفان مواقف سخندانی و نکته سرایان اسرار نهانی
سمت ظهور و درجهٔ وضوح دارد که زمام مهام ملکداری در قبضهٔ ارادت و اقتدار قادر مختاریست و تمشیت امور
شهریاری وابستهٔ مشیت آفریدگار بیت کیست درین دستگه دیرپای : کو لمن الملک زند جز خدای
هر صاحب دولتی که رضای حضرت رب العباد را در انتظام امور ملک و ملت مطمح نظر اصابت اثر و ملحوظ خاطر
معدلت گستر داشته اعلام جهانبانی بر وفق مراد در عرصهٔ جهان افراخته و هر خودرائی بیعاقبتی که تا اندیشی وساوس
شیطانی و هواجس نفسانی مغرور گشته مرتکب افعال ذمیمه گردد و بهوای نفس و خودپرستی و خیالات کاسده
اطوار ناهنجار پیش گرفته از لوازم ایزدپرستی و تحصیل رضای ولینعمت و رضای منعم حقیقی غافل باشد که زمانی
بنای دولتش انهدام پذیرفته دوحهٔ برومند اقبالش از صرصر حوادث و تندباد ادبار از پای درآید منظم امور نام
گر نزد خالق و خلایق پسندیده نیست مخالفت ابو بن ... که بجهت جاه و هواپرستی و تعلقات دنیوی از تکا

ان گروه از شناعت آن دیده بصیرت پوشیده دارند مدلول آیه کریمه **و لا تقل لهما اف** برین دلیلی
روشن و برهانی مبرهن است و از بدایت ظهور اسلام و قبل از آن نیز الی هذا الاوان هر کس از ابنای
سلاطین زمان و خواقین دوران بجهت ارتفاع لوای جهانبانی مخالفت پدر اختیار نموده بر حسب مقصد
و مرام کامروا نگردیده و هر ناخلف بی سرانجام بامید نیکو سرانجامی و خودکامی قتل پدر روا داشته زیاده
از شش ماه قدم بر مسند کامرانی ننهاده و در مؤلفات علمای سیر و مصنفات اصحاب خبر مرقوم قلم مشکین رقم
گشته که قبل از ظهور اسلام شیرویه پسر خسرو پرویز بدین عمل شنیع اقدام نموده زیاده از شش ماه طریق
جهانبانی نپیموده و از سلاطین خلفای سلسله تیموری میرزا عبداللطیف ولد میرزا الغ بیک بدین امر مذموم
جسارت نموده بقتل آنجناب پدری که پادشاه فاضل عادل دانش منش نیکو روش بود اقدام نمود مضمون
این بیت مشهور که   پدرکش پادشاهی را نشاید   وگر شاید بجز شش مه نپاید   مصدق افتاده چنانچه
در کتب سیر مسطور است در کمال عظمت و اجلال بر مسند کامرانی و اقبال سواره میرفته ناگاه تیری جانفزا از شست
قضا گشاد یافته بر مقتل آن بدگهر رسید و بصد حسرت و هوان دل از ملک و مال برداشته از مرکب عزت
بر خاک مذلت افتاد راقم حروف در ایام حیات خود که سنین عمر ناپایدار در حال تحریر در مرحله پنجاه و چهار
نزول نموده چند کس را بدیده عبرت بین دیده که مرتکب قتل پدر گشته و از عمر و جوانی تمتع و برخورداری
نیافته در همان چندگاه از همان شربت چشیده‌اند مؤید این حال و مصدق این مقال قضیه عبرت آمیز کستندیل خان
ولد الکسندر خان است که پدرش او را در ایام جهانبانی مغفرت انتما سلطان حمزه میرزا چنانچه در طی صحیفه اول
سمت تحریر یافته بجهت استحکام قواعد متابعت و اخلاص سایه سریر گردون مماس فرستاده بود و از عهد صبی
الی یومنا هذا درین دولت سعادت پیوند نشو و نما یافته بمرتبه رشد و کمال رسیده بود و در ایام جلوس همایون
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بیشتر از بیشتر منظور نظر تربیت و عاطفت گشته در محافل خاص همصحبت بزم اختصاص
بود و روز بروز عزت و اعتبارش در نظر همگنان می افزود تا آنکه در یورش آذربایجان ایالت و دارائی شروان
نامزد او گشته در قشلاق تبریز باتفاق پدر روانه گردید و بنوعی که در قضایای اول سال مرقوم کلک تبیین مقال گردید
در گرجستان بقتل پدر و برادر اقدام نموده دم از استقلال و استبداد زده لوای حکومت برافراشت و از آنجا
بار و بنه متوجه شروان شده محاصره قلعه شماخی نمود اگرچه جوان شجاع دلیر مردانه بود اما از اندک اعتباری که



بهمین شغف شاهانه یافت بغایت متجبر و مغرور گردید از نخوت و غروری که داشت امرا و رفقای خود را زیاده وقعی و
اعتباری نمی نهاد و بخار عجب و پندار در کاخ دماغش متصاعد گشته بود امرای قزلباش که بر حسب فرمان تابع
امر و نهی او بودند از خوف و خشیت پادشاهی تاب تسلط و اقتدار او آورده مجال دم زدن نداشتند اما
طایفه گرجی از دو جهت با او نمی آمیختند و زوال سلطنت او منتظر گشته در مقام غدر درآمدند اول مغایرت کیش
و ملت که او مسلمان بود و ایشان حاکم نصاری میخواستند و دیگر آنکه الکسندر خان با از نادران گرجی مخصوص خانه
زندگانی میکرد و در قانون ایشان نواب و حجاب نبود و ممانعت و دورباش یساولان و ایشیک
آقاسیان هرگز ندیده بودند و جمعی که همیشه بی حجاب بخلوتسرای الکسندر خان میرفتند حالا بهر ده روز
یکبار بدیوانخانه عامه بار نمی یافتند از اطوار ملوکانه او دلگیر گشته با یکدیگر عهد و شروط نمودند که در هنگام
فرصت بانتقام خون الکسندر خان او را از میان بردارند و دو نبیره الکسندر خان را که همراه داشته [illegible]
روی بگرجستان آورند با آنکه یکی از دولتخواهان او را از مواضعه گرجیان آگاه کرد او از غایت غفلت و کمال
نخوت و غرور بدفع آن حادثه نپرداخت و اراده نموده بود که چند نفر از معتبران گرجی را که خمیر مایه فساد بودند
از میان بردارند با خواجه ضیاء الدین کاشی وزیر الکسندر خان که حال وزیر او بود مشورت نموده وزیر تدبیر
مواضعه گرجیان را حمل بر کذب نموده خان نادان را از آن اراده منصرف ساخته خاطرنشان کرد که اگر دست بقتل
احدی از ایشان آلائی موجب خوف و هراس کل آن طایفه میشود و خود با عظمای آن قوم درین باب گفتگو نموده
بموعظه و نصایح پرداخت آن جماعت اظهار نمودند که خان ولی نعمت زاده ماست و از وی هیچ گله و رنجشی نداریم اما از استبداد
سفر بتنگ آمده استطاعت توقف شروان نداریم جناب وزارتمآب قرار داد که یکماه احتیاج ایشان را از کار
خان سرانجام داده بعد از یکماه رخصت گرجستان دهند و مقدمات مذکور را معروض داشته خاطر خان ساده دل را
از فتنه ایشان فارغ و مطمئن ساخت اما موعظه و پند در آن قوم سودمند نیامده ازین گفتگو رنجش ایشان
در اراده خاطر خود بیشتر گردید و نصف شبی که در کشک بودند از ناوران گرجی با تیغهای کشیده بر خرگاه جناب
خان محیط گشته آغاز شورش و غوغا کردند قراپیری ملازم خاصه شریفه که از جانب حضرت اعلی نزد او بوده
واقف شده بی‌باکانه خود را بخرگاه رسانیده او را از خواب غفلت بیدار ساخت و او سراسیمه عقب خرگاه را
با شمشیر شکافته خود را بیرون انداخت قنبر علیجان موافق رسانید و گرجیان علی العمیا بدرون خرگاه رفته و چون

ماه سپاه از اهل خدمت که در خواب بودند مقهور الکه یکی از ایشان کستندیل خان را بضرب تیغ غدر پاره پاره
کردند و جمعی دیگر بطرف خیمه که نبیره های الکسندر خان از انجا مید اشتند روی اورده ایشان را بدرجت اندحت
بجمع خود پیوستند کستندیل خان را چون هنوز بهمانه حیات بر نشده بود و مقدر الهی بود که چند روزی
دیگر گرد قری نماید از ان مهلکه نجات یافته بسلامت بخیمه علیخان رسید همکی را تصور شد که کرجیان
یار و میان موافقه نموده باستظهار ایشان بدینحرکت اقدام نموده اند در خانه علیخان کرنای نواخته
طبقه قزلباش که در سیبها و مورچلها بودند بانجا جمع امدند و در انشب هولناک شورش و غوغای
عظیم بوقوع پیوست کرجیان از آوازه کرنای و جمعیت لشکر دانستند که اسیبی بکستندیل خان رسیده
بهیئت مجموعی میرزاده های خود را برداشته راه کرجستان پیش گرفتند و خان با امرا عظام لحظه سواره شاده
بتعاقب کرجیان در حرکت امدند که شاید انتقامی کشند یا میرزاده های کرجی را که دستاویز اجماعند ارد[ست]
ایشان توانند گرفت و از سوی تدبیر اردوی خود را در پای قلعه گذاشته رفتند وقت طلوع افتاب
کستندیل خان با معدودی پیشتر از دیگران بکرجیان رسید طایفه کرجی عنان از رفتن پیچیده در مقام مدا[فعه]
ایستاده پای ثبات فشردند و هر بجا با آواز بلند فریاد بر اوردند که تو مسلمانی و ما را حاکم نصاری می باید
در وقتی که میانه ما و تو هیچ گفتگوی خود اعتمادی بجانب تو نداشتیم حالا که این سخن دویداد چگونه خاطر ما
از تو مطمین باشد اولی انست که از سر اینمعامله گذشته بازگردی والا تا یکی از ما در حیات باشد با تو قتال
مینماییم چون جمعی کثیر بودند و صرفه در جنگ نبود امرا عظام کستندیل خان را از عناد ایشان گذرانیده ترک
منازعه کردند و جرات بازگشتن بپای قلعه نکرده از همانجا راه هزیمت پیش گرفتند و دست از احمال و
اثقال باز داشته تا کنار اب کر در هیچ مقام لمحه ارام نگرفتند نزد سلطان مقدم زخمی داشت که سواری
نمیتوانست نمود در اردو مانده بود مردم اردو منتظر بازگشتن خان و امرا بودند درین اثنا چند نفر از ملاز[مان]
سلطان امده خبر هزیمت لشکر رسانیده در کمال اضطراب او را بر شتر بسته بردند از وقوع این حال مردم
اردو بهم برامده فرج روز اکبر ظاهر گشت از خوف رومیه همکی دست از مایعرف خود شسته راه سلامت
پیش گرفتند اموال و اسباب بسیار از تجار و مردم اردو و بازار بر جا مانده طرفه تر انکه رومیان اینمعنی را
بر خدعه و فریب حمل نموده از ملاحظه و احتیاط سر از قلعه بر نیاوردند تا انکه یکی از عمله کارخانها بیمار بود و





و از ضعف بیماری قوت فرار نداشته در اردو مانده بود از بیم کشته شدن برخواسته افتان و خیزان خود را
بدروازه شهر رسانیده رخصت درامدن طلب نمود و دروازه بانان او را بشهر در اوردند او این واقعه
عجیب غریب را اظهار کرده بداده بود تقریر کرد و فی الواقع این قضیه از غرایب حالات و عجایب اتفاقات رومیه
بعد از اطلاع بر حقایق حال بشاشت و شادکامی بظهور اورده از ضیق محاصره و عسرت تنگی نجات یافته
روی باردوی کستندیل خان اوردند و اموال بسیار و ذخایر بیشمار از سپاهی و رعیت و تجار بدست رومیه
درامده از فقدان ماکولات بی نیاز گشتند و امرا که در موکب جناب خانی بکنار اب کر رسیدند بی توقف
عبور کردند و باز ماندگان اردو دفعه دفعه در عقب میرسیدند و از اوضاع رومیه و عدم اطلاع ایشان
از ینواقعه خبر یافته انگشت ندامت بگزیدند و پشیمانی سودی نداشت القصه از غایت جهالت و غرور
و سوء تدبیر بی جنگ و جدال شکستی فاحش قرین حال کستندیل خان و امرا گشته بدار الارشاد اردبیل
امده بفکر تدارک این قضیه افتادند فراهری مذکور از کنار اب بسرعت تمام بدرگاه گردون اشتباه رسیده
روزی که اردوی کیهان پوی در پای قلعه ماکو نزول اجلال مینمود این اورده بعرض اشرف اعلی رسانید

## ذکر رفتن کستندیل خان نوبت ثانی بکرجستان و مال حال ایشان از جاهل نادان باراده تقدیر ملک سنان

چون خبر مخالفت و عصیان کرجیان با کستندیل خان و بیرون امدن از شیروان بمسامع عز و جلال رسید
وا و نیز حقیقت حال عرض نموده از خدمت اشرف استمداد نمود و هنوز خاطر از امدن سردار و عسکر روم جمع
نشده بود او را ابو اللطف بیدریغ شاهانه مستمال گردانیده مقرر فرمودند که بر دوی موکب همایون بپیوندد
که ان شاء الله بعد از فراغ خاطر از ورود عسکر روم که موکب نصرت قرین بجانب قراباغ نهضت نماید فوجی
از جنود ظفر ورود بامداد او مامور میفرمائیم که ولایت شیروان را که نامزد او شده مسخر گرداند و در باب مهم
کرجستان بدانچه لایق دولت قاهره باشد بصوابدید او عمل خواهد شد مشار الیه از باده نخوت و غرور جبلی
حکومت و استقلال سرمست شده بنیان اخلاص او خلل پذیرفته بود یا از خجالت و انفعالی که از واقعه گذشته
باو روی اورده بود نمیخواست که نزد همگنان خجلت زده و معاتب باشد خلاف حکم همایون کرده خیالات
فاسده در کاخ دماغ او راه یافته بدرگاه معلی نیامد و بی انکه برفتن کرجستان از جانب ولینعمت مرخص گردد
از خودسری و خودرایی مبلغی خطیر از تجار دار الارشاد اردبیل طوعا و کرها برسم مساعده و مصادره گرفته

برنجیده قسمت کرده لشکری فراهم آورده باتفاق امرائی که برافقت او مامور بودند روی توجه بطرف گرجستان
آورده که انتقام از گرجیان کشیده بعد از آن متوجه سنجر شیروان کرده بعد که آن اشرف ولایت شیروان را نامزد او
فرموده گرجستان را آباد نداده بودند و او بخود سر دخل دران مینمود چون منوط برضای ولی نعمت نبود تائید
نیافت و نکاشته قلم تقدیر بر خلاف اندیشه و تدبیر او بود در خلال اینحال از جانب گرجستان عرایض
اخلاص رسیده که کستندیل خان شکایت بسیار کرده استدعا نموده بودند که طهمورث بن داود خان را
که در پایه سریر اعلی بود بحکومت گرجستان نصب نماید و چون این معنی بر ضمیر انور حضرت اعلی شاهی ظل الهی
ظاهر و باهر بود که الفت و التیام میانه کستندیل خان که بشرف اسلام دریافته و گرجیان که ملت نصاری دارند
صورت پذیر نیست و اکرام مذبور باو و تفویض باید جز عصیان و طغیان گرجیان فایده منصور نی لاجرم در توقف
که کارهای عظیم پیش نهاد همت والا است صلاح دولت دران بود که ایشان را از مواعید خسروانه و شفقت شاهانه
امیدوار گردانند که نقش مخالف این دولت بر لوح ضمیر خود ننگارند بنابران منشور عاطفت و حکم اشمات
باسم از ناوران گرجی و مخدرات استار آن سلسله که در معاملات مملکت دخیل اند عز اصدار یافته مصحوب
حسین بیک جارچی ذوالقدر فرستادند و این معنی را بکستندیل خان اعلام نمودند بعد از فرستادن قورچی مذکور
بوضوح پیوست که کستندیل خان با اینهمه قرب و منزلت و پرورده گی نعمت این دولت برضا و خواهش ولی نعمت
برای و اراده خود بعزم انتقام بر سر گرجیان رفته دور اندیشان بساط آگهی که بتجربه روزگار مهذب بودند بدیده
بصیرت نظر بر اطوار ناهنجار او نموده اصلا تصدیق نمینمودند که کستندیل خان ازین تلاش نبرد کامروایی
مطلب کرده زیرا که قتل پدر پیر اگرچه بر باطل باشد بمحض هوا پرستی و تعلقات دنیوی پسندیده خالق و خلایق
نیست و معهذا ایالت مملکت گرجستان از جانب اشرف باو تفویض نیافته بود و اهتمام او درین باب مقرون
برضای ولی نعمت نبود و لهذا او را درانولایت کاری از پیش نرفت و در اوان جوانی و آغاز کامرانی از عمر و دولت
برخورداری نیافته والی قضا محمد قهرمان قدر دست او را از حکومت ملک تن کوتاه کرده هنوز از قضیه
کشتن پدر شش ماه نگذشته بود که قضیه قتل او روی نمود بمضمون انتقال ع بدر کشش پادشاهی را نشاید
و گر شاید بجز شش مه نپاید * هرچند در آغاز این داستان بیت نوشته شده مکرر بود اما درین مقام مناسبتر
نمود مفصل این مجمل آنکه چون کستندیل خان در معبر قبله از آب کر عبور نموده متوجه معاملات شیروان گشته تحت انتقام





گرجیان و استخلاص ولایت گرجستان از ید اهل عصیان پیش نهاد همت ساخته متوجه آنولایت شد خلقی کثیر از شجیده
و اوباش و جماعه لزگی و شیروانی و ایل اتوزاکی بر سر او مجتمع گشتند و شاهیرخان نیز از جانب شکی آمده باو
ملحق شد و از ناوران گرجی از آوازه وصول او تزلزل یافته بعضی از معتبران ایشان که باعث مبانی کستندیل خان
بودند نبیرهای الکسندرخان را با مخدرات آن دودمان طوعا و کرها برداشته بجانب سید ملو از اعمال گرجستان
که بحصانت و ارتفاع جبال و ضیق طرق مأمن آنولایت بود در رفتند و کستندیل خان در شهر زکم که مقر حکومت و مستقر
دولت آن دودمان است نزول نموده ابواب عاطفت و احسان بر روی کافه خلق اندیار از مخالف و موافق
و سپاهی و رعیت گشاده و اکثر مردم معتبر گرجستان بخدمت مبادرت جسته آثار انقیاد بظهور آوردند و هر کس
از رفقای اهل عصیان در مقام الطاعت در آمده بملازمت رسید تقصیرات او بعفو و اغماض مقرون گردید و
هرکس نزد مخدرات استار دولت آن خانواده خصوصا دیده بال والده طهمورث که در امور مملکت دخیل
بلکه اصیل بود فرستاده بزبان عطوفت و اشفاق پیغام داد که مرا سوای سه چهار نفر از ناوران که در مقام قتل من
درآمده باعث چندین فساد شده اند با دیگری کاری نیست و نسبت بغیر از ایشان که صله رحم اینجانب اند بجز
عطوفت و اشفاق پدرانه امری بظهور نمیرسد و اگر آن سه نفر او را تشفیع ساخته از کرده نادم بوده در مقام اطاعت
و ترک فساد بوده باشند با ایشان نیز آسیبی از اینجانب نمیرسد و اگر درین امور غدر و اشتباه باشد متعهدی
ارسال دارند که بیمین مغلظه مؤکد گردد و چون فرستاده او بسید ملو رسیده ادای پیغام نمود از جانب دیده بال
تواضعات دوستانه بظهور پیوست و ابواب ملایمت و مدارا مفتوح داشته چشم بر آن داشتند که جواب عرایض
ایشان از درگاه معلی رسیده بدانچه امر و اشاره همایون باشد عمل آورند و چند روزی بمراسلات پیغام
گذرانیده با او مدارائی میکردند تا آنکه منشور اقبال که باسم دیده بال و عظمای گرجستان عموما صادر شده بود
بایشان رسیده بوضوح پیوست که کستندیل خان بخود سر آمده و تلاش او در انملک مقرون برضای خاطر مبارک
اشرف نیست چون اراده ازلی بقتل او تعلق گرفته بود این معنی مایه استظهار انقوم گشته تفرقه و پریشانی خاطر ایشان
روی بجمعیت و اطمینان آورده اعوان و انصار خود را جمع آورده باتفاق دیده بال و میرزایان گرجی نبیرهای
الکسندرخان با او در مقام مجادله و محاربه شدند و کستندیل خان نیز از اطاعت و انقیاد ایشان مأیوس شده
بمدافعه ایشان توجه نموده در کنار آب یازه و کیولان از اعمال سید ملو تلاقی فئتین روی داده از جانبین ترتیب

مقدمات جنگ پرداختند و در روز شنبه نهم شهر جمیدی الثانی کستندیلخان جرچی و جوانقار را
آراسته توپچیان و تفنگچیان در محل مناسب تعیین نموده خود با پیرخان حاکم شکی که مرد جنگ دیده
کار آزموده کهنه سپاهی بود و بعضی امرا در قلب قرار گرفت و از جانب گرجیان نیز صف قتال
آراسته گشته فیمابین جنگ در پیوست و دلیران معرکه جهاد حملات متواتر نموده بر کفره گرج زور آورده
سلک جمعیت ایشان را از هم فرو گسیختند و تزلزل تمام بحال کفره راه یافته بعضی از ایشان روی بوادی
فرار آوردند و نزدیک بان شده بود که یکبارگی شکست بر ایشان افتاده کستندیلخان را صورت
فتح و ظفر در آئینه مراد جلوه گر آید شاه پیرخان و علیخان شمس الدینلو و بعضی امرا را در قلب گذاشته
خود در اثنای کر و فر بخیال صف آرائی و ضبط لشکر از قلب جدا افتاده بجانب دست راست رفت
قرچغای نام غلام او که از مرتبه رفعت مندی بدرجه امارت رسانیده قرچغای سلطان میگفتند
در دست راست بجنگ مشغول بود گرجیان مقابل زور آورده او را فی الجمله مغلوب ساخته بودند مردم او
از یکدیگر پاشیده بطرف قلب می آمدند کستندیلخان اینصورت را مشاهده نموده بی تابانه جواد
اسب جلادت پیش رانده بنفسه مباشر حرب گشته بی آنکه جمعی همراه باشند بمعرکه در آمد از قضا
ربانی چند نفر از گرجیان گریختهای معرکه باو رسیده یکدو کس او را شناخته بزبان گرجی رفقا را
خبردار مینمایند که این خانست انجماعت در گوشه معرکه او را تنها یافته روی باو نهادند و از غایت
جهالت و غرور نفس سرکش که در اثنای زمان انزاغیرت نام نهاده اند نخواسته که از فوج قلیل خصم روی
گردانیده در میانه متجعان رزم کار تهمت زده گریز باشد خار جهل و تقلید در دامن او بند کرده خود
به تنهائی با گروهی از کفره در هم آویخت و انجماعت از چند جا سنانها بر درع و خفتان او بند کرده از
مرکب دولت بر خاک مذلتش انداختند و بطرفة العینی زخمهای کاری بر او زده با تمام کارش پرداختند
و از امرا و اعیان قزلباش و جنود گرجی هیچکدام برین حال اطلاع نیافته بودند بعضی از گرجیان که
با کستندیلخان موافق و در صف لشکر او بودند زودتر از امرا از قضیه قتل او اطلاع یافته کس بجانب
دیده بال و مرزابان گرجی و اتباع ایشان دوانیده که پای ثبات استوار دارند که چنین صورتی رو نموده این
حمل بر خدعه نموده استبعاد میکردند تا آنکه قتلا او رسیده مژده قتل او دادند موجب فرح و انبساط قوم

کشته



کشته طبقه قزلباش در جا و مقام خود ایستاده بفتح و ظفر مستبشر گشتند و وقوع این حادثه در صحیفه خیال هیچکس
نقش پذیر نمیگشت تا آنکه چند نفر از مقربان و ملازمان معتبر که در معارک از وجدا نبودند در پیش سپاه بجست
و جوی او مشغول بودند که جثه او را در معرکه افتاده بخاک و خون آغشته دیدند با امرا که در قلب سپاه بودند خبر
رسانیدند هر چند امرا خواستند که اینصورت را پنهان داشته همچنان در محاربه اهتمام نمایند که شاید
مرزابان گرجی را که دست آویز گرجیانست بدست آورند که در خدمت اشرف دست آویز انتساب باشد
صورت نه بست در ین اثنا گرجیان چند کس نزد امرا فرستادند که چون کستندیلخان بخلاف حکم همایون
بگرجستان آمده بود ما تمکین حکومت او ننمودیم الکنون که مهم بمحاربه انجامیده از تقدیرات آسمانی او
بقتل رسید دست از محاربه کوتاه کرده از یکدیگر متعرض نشویم که ما را از فرمان قضا جریان شاهی تخلفی نیست
و همگی از بندگان و غلامان آن درگاهیم اما هر کس از افراد سپاه بدین حادثه اطلاع یافت عنان عزیمت از
معرکه پیچیده روی بصوب هزیمت نهاد ضبط لشکر از حیز قدرت امرا بیرون رفت ناچار هیچکدام مقید برفاقت
دیگری نشده از بیم آسیب گرجیان سراسیمه راه هزیمت و فرار پیش گرفتند و از بی اتفاقی بعضی از ایشان
در میان جنگلهای گرجستان ضایع و نابود و بعضی دیگر از اسب و یراق و لباس عریان شده در کمال رنج
و عنا خود را بساحل نجات کشیدند و اموال و اسباب بسیار از طبقه قزلباش و مال سوداگر و اهل سوق
که با کستندیلخان بسودا و معامله رفته بودند بتاراج حادثات رفته سودی که اندیشیده بودند بزیانی
تبدیل یافت بعضی از امرا از آب کر گذشته باینطرف آمدند و بعضی بهمراه شاه پیرخان بطرف شکی رفته حقایق
حالات را بپایه سریر اعلی معروض نمودند در وقتی که جغال اغلی سردار با لشکر بیشمار روم متوجه آذربایجان
گشته از سلماس گذشته بطسوج آمده بود و موکب نصرت نشان از راه خوی و مرند بمقابله اعدا شتافته
در دره که یکفرسخی قریه صوفیان تبریزست نزول اجلال داشت این خبر رسید گرجیان نیز صورت واقعه را
عرضه داشت نموده بودند چون واقعه از آن عظیمتر در میان بود و همگی همت والانهمت بدفع لشکر قیصر روم مقصور
التفاتی بان اخبار نشد **ذکر آمدن جغال اغلی وزیر اعظم و سردار با جنود بجانب تبریز و محاربه نمودن
و منهزم گشتن آن طایفه** قبل از ین در طی قضایای این سال رقمزده قلم تیر بین مقال گردید که جغال بدسگال
در خطه وان خود را از مضیق محاصره رهانیده از راه دریا بکشتی بیرون رفته بطرابی که بموش آباد مشهورست رفته

رحل اقامت انداخت و جادو نشان قمر مسیر احضار عساکر روم و عشایر ارزروم و احکام و مناشیر شوکت
فرستاده بسرعت و استعجال تمام طلب کرد و پاشایان و بیگلربیگیان و بیران سنجق رومی و اکراد خصوص
میر شرف حاکم جزیره و میران محمودی و پسر و برادر ذکریا خان و سایر قبایل از اطراف و جوانب بدو پیوستند
داد و اخر فصل پائیز باگروه انبوه روی توجه باذربایجان آورده از راه الباق سلماس آمد خبر آمدن او
متواتر باردوی همایون رسیده رایات فیروزی آیات چنانچه اشعار بان شده از یورت نقاحت
در حرکت آمده در همان روز از آب عبور کرده دفع شر آنگروه را وجهه همت ساختند و از راه جورس کوچ
بر کوچ بخوی آمده ساحت آن ولایت مضرب سرادقات اقبال گشت از آنجا پیربوداق خان حاکم تبریز را
بجانب شهر فرستادند که مواضعی را که بسمت راه رومیه باشد کوچانیده بجبال حصین فرستند که از
آسیب عبور لشکر مخالف برکنار باشند و آذوقه آنچه نتوانند برد ضایع و نابود گردانند و شهر را خالی
کرده باستحکام قلعه و اسباب قلعه داری پردازد و پیربوداق خان برحسب فرمان بشهر رفته بجد بامر مرجوعه
قیام نمود در شهر اجامره و اوباش اندک بی اعتدالی کرده حرکات ناهموار از سپاهیان بیرصد در یافت
اما پیربوداق خان چند کس از اوباش را که دست درازی بمال تجار و رعایا کرده بودند بقتل آورده سزای
ایشان را بر سر تیره کرده در محلات گردانیدند و آن شورش و بر هم زدگی تسکین یافت و باتفاق برخوردار
بیک توپچی باشی و توپچیان و تفنگچیان بقلعه در آمده در سرانجام امور توپخانه و استحکام برج و باره سعی موفور
بظهور آوردند و اردوی کیهان پوی دو روز در خوی توقف نموده جمعی از جوانان دلیر و سپاهیان کار آزموده
بقراولی تعیین شدند و قراولان مذکور تا حوالی اردوی مخالف رفته در وقت نزول و ارتحال بر کیفیت و کمیت
لشکر اطلاع یافته از روی تخمین و قیاس سپاهی صد هزار کس بنظر در آمده بود و یکدو کس را نیز که
بر سبیل زبان گیری آورده مطابق آن تقریر کردند و سردار بیمدار از غایت غرور و پندار اردوی
خود عزم دار الارشاد اردبیل و قشلاق نمودن از قزل آغاج که قریب بولایت شیروانست و محمود پاشا
پسرش بیگلربیگی آنجاست شهرت داده کوچ بر کوچ بر سبیل استعجال از راه طسوج روانه بود و چون در آن راه
بجهت عبور لشکر روم آذوقه نایاب بود و موکب همایون از راه چمن افشاخانه بجانب مرند در حرکت آمد
که در هر جا مصلحت باشد و مقدر الهی شده باشد عساکر نصرت نشان سر راه بر مخالفان گرفته بمدافعه قیام نمایند

رای



رای جهان آرای حضرت شاهی ظل الهی که ملهم اقبال است اقتضای آن کرد که بنفس شریف متوجه بعضی قلل
و کثرت لشکر اعدا شوند و بدین عزیمت بر محلی از قلل جبال که مشاهده آن حال میسر بود صعود فرموده
اردوی ایشانرا منظر احتیاط در آوردند و تخمین و قیاس بر کیفیت و کمیت لشکر و احوال ایشان
فی الجمله اطلاع حاصل گشت و فی الحقیقت ارتقاء بر مدارج فتح و فیروزی و صعود بر آن قله علامت اعتلا
بر ذروه نصرت و بهروزی بود و چون از مرند کوچ واقع شد فوجی از امرا نامدار و غازیان شیرشکار
طوایف قزلباش را بسرداری الله وردیخان بیگلربیگی فارس که در اصابت رای و حسن تدبیر
سرآمد عقلای زمان و در دلیری و تهور و دلاوری مسلم الکفاء و اقران بود جدا کرده مقرر شد که خود
با عموم سپاه در قلب بوده بعضی امرا مثل ذو الفقار خان و گنجعلیخان و دنبار سلطان میر مقدم چرخچی او
بوده باشند و امیر گونه خان را با بعضی امرا در دست راست تعیین فرموده همچنین دست چپ را بوجود
جمعی از معتمدان استحکام داده بهمراهی جنود توفیق الهی از موکب نصرت قرین جدا کرده سفارشات
بلیغ فرمودند که فرصت جوی بوده لوازم حزم و احتیاط مرعی دارند و بیصرفه پیش نروند که مبادا از
جهالت و غرور نفس جوانان تیز جنگ چشم زخمی باولیای دولت قاهره رسد و اردوی همایون
از آن منزل کوچ کرده در حوالی قریه صوفیان نزول نمود چون بین الفریقین مسافت قریب شده بود
روز دیگر که سه شنبه بیست و چهارم شهر جمادی الثانی مذکور بود هر چند حضرت اعلی شاهی ظل الهی را
بمقابله سردار روم میان رفتن مناسب رتبه سلطنت نبود اما در عالم سپاهیگری و آئین سپهداری
حمیت شاهانه اقتضای آن کرد که پشت لشکر منصور که بجابت جنود الهی قوی بود بسایه اقبال چتر همایون
فال شاهی قوی تر گردانند که مبادا از مخالفان بافواج قاهره که از موکب جاه و جلال جدا شده اند
آسیبی برسد بدین عزیمت با فوجی از امرا نامدار و قورچیان و غلامان و تفنگچیان و سایر ملازمان درگاه
فلک پناه که در موکب همایون مانده بودند بیرون آمده بقاعده و توزوک پیل بسته بر محلی مرتفع که مشرف
بدشت راه تبریز بود توجه فرمودند که از احوال سپاه ظفر مآل خبردار باشند و قرچغای بیک را که جوهر
عقل و کاردانی از سیمای او نمایانست و در فتح قلعه ایروان خدمات شایسته ازو بظهور رسیده بود
با جمعی از غلامان خاصه و تفنگچیان و سایر ملازمان درگاه فلک پناه که در موکب همایون مانده بودند بیرون آمد

فرستادند که در هر جا فیما بین محاربه اتفاق افتد معاون چرخچیان جنود اقبال بوده از همه طرف خبردار باشند
قنبر بیک کوزی مولکلو سلیحدار را که از شجعان طایفه استاجلو است با جمعی از جوانان کارآمدنی ملازم
موکب اعلی تعیین فرمودند که در حوالی قرچقای بیک و جنود تفنگچی بود اگر غلبه از مخالفان بظهور رسد لوازم
کومک بتقدیم رسانند و از آنطرف سردار با جنود رومیه از شبستر کوچ کرده در حوالی قریه سیس که شش
فرسخی تبریز است فرود آمدند عرابه و زنجیر از یکطرف اردوی خود که جانب لشکر قزلباش بود در هم کشیدند
ینکچری با زابحجی که دأب و قاعده رومیان است در میانه عرابه جای داد چون سرداران روم که همراه بودند
مثل کوسه صفر بیکلربیکی ارض روم که بشجاعت و دلاوری میانه رومیه شهرت کرده بود و عثمان پاشا
بیکلربیکی شام و علی پاشا زنجیر قرن و سایر پاشایان از قرب وصول لشکر قزلباش خبر یافته
بشوکت و اقتدار خود مغرور و از باده هوشربای نخوت سرمست گشته فوج فوج و سنجق سنجق از
اردوی خود بیرون آمده در برابر صفوف قاهره صف آرای گشتند و چون ایمینی بر ضمیر منیر اشرف
که سایه وصول بر ساحت آنمرز انداخته بودند پرتو ظهور انداخت بملاحظه آنکه مبادا از کثرت توپ رومی
لشکر رومی غلبه بر عساکر منصوره واقع شود تدبیری شایسته بظهور آورده جمعی از طایفه قاجار اتباع
قورچی باشی را فرستادند که در مابین اردوی رومیه و لشکری که بمحاربه پیش آمده اند بر بلندی
سیاهی نموده مباشر حرب نگردند که رومیان ناچار جمعی از لشکر باز اگر بمحاربه پیش آمده اند جدا کرده
بمقابلا ایشان تعیین خواهند کرد و ازدحام ایشان فی الجمله کمتر خواهد شد قبل از آن از جمعی که در خدمت اشرف
رتبه مکالمه و گنگاش داشتند مسموع میشد که قرارداد خاطر اشرف آنست که در آن چند روز قضیه
جنگ سلطانی واقع نشود و بیکدم مهم محاربه فیصل نپذیرد بلکه همه روزه دلاوران جنود اقبال فرصت جوی
بوده در هنگام فرصت خود را بر ایشان زده دستبردهای نمایان مینموده باشند و تا داخل شدن مخالفان
به تبریز بدین شیوه عمل نموده شود بعد از دخول شهر اگر بمحاصره مشغول گردند راه تردد مسدود ساخته چند روزی
دیگر که هوا سرد شده موسم برف شود و ذخیره در اردوی ایشان نایاب شود افواج قاهره از اندرون
و بیرون بر حسب اراده و تقدیر قادر بیچون خالق کن فیکون بقطع مهم ایشان پردازند اگر مقید بتسخیر قلعه
نشده همچنانچه شهرت داده اند بجانب اردبیل و قزل آغاج روند در میانه سراب و اردبیل هر جا اتفاق افتد

از بواطن



از بواطن قدسی مواطن حضرات ائمه اطهار و مشایخ بزرگوار استمداد نموده جنگ سلطانی در آن توقف وقوع یافته
آنچه در مشیت الهی قرار یافته باشد بظهور آید و الحق حزم و احتیاط سپاهیانه مقتضی آن بود و در آن روز مکرر
مسرعان نزد اسد وردیخان فرستادند که فرصت جوی بوده در جنگ کردن تعجیل ننمایند و بیمحابا پیش نروند
لیکن چون اراده ازلی و مشیت لم یزلی بر خلاف آنصورت تعلق پذیرفته بود تا رسیدن مسرعان زور
آوران قضا و قوی دستان قدر عنان اختیار از قبضه اقتدار دلاوران معرکه گیر و دار ربوده قدم جلادت
پیش نهاده قرچقای بیک و جماعت تفنگچی بر تلی که مشرف بر صفوف رومیان بود بر آمده بودند چون
از جانب حضرت اعلی خطاب عتاب آمیز رسیده از پیش رفتن و جنگ بزرگ در پیوستن ممنوع شده بودند
از تخلف امر اشرف و بخود سر مباشر حرب عظیم شدن اندیشه نموده از آن تل پایان آمده خود را اندکی کشیده بودند
رومیه ایمینی را حمل بر عجز و زبونی کرده دلیرانه پیشتر آمده دست بآلت قتال برده چیرگی مینمودند و کار بجایی
رسید که امرا و چرخچی زخمی شده سلک جمعیت ایشان از هم پاشیده قرچقای بیک و قنبر بیک چون حال
بر اینمنوال دیدند هر یک در مکانی که بودند پای ثبات و قرار استوار داشته در آن بحر زخار لنگر اقامت انداختند
از آسیب گلوله تفنگ که تگرگ آسا بارید همگی پیاده شده اسبان را سپر خود ساخته تفنگچیان قدرانداز
جنود مسعود صدمات مخالفان را با فروختن آتش پیکار دفع کرده چون کوه وقار پای مردانگی قایم کردند
از دود تفنگ عالم روشن تیرگی یافت نظم تفنگها اندر آن صحرای خونخوار شرار افشان همه چون شعله نار
رخ خورشید در ظلمت نهان شد ز بس دود تفنگ بر آسمان شد قرچقای بیک نزد اسد وردیخان فرستاده
اعلام کرد که رومیان چیره شده آهنگ محاربه ساز داده اند و اگر اندک تهاونی رود دستبرد مجموعی جلوریز
بر سر قزلباش تاخته یکتن را امید نجات نیست ملک علی بیک جارچی باشی تبریز را باز جانب اشرف اعلی بجهت
تحقیق احوال آمده بود برأی العین مشاهده احوال معرکه کرده آنچه دیده بود بعرض اشرف رسانید چون حقیقت
حال و چیرگی و غلبه مخالفان خذلان مآل بر ضمیر الهام پذیر پرتو ظهور انداخت بمقتضای غیرت جبلی دفع شر
اعدا را وجهه همت ساخته با صفوف اقبال و اعلام ظفر در حرکت آمدند و مسرعی نزد اسد وردیخان و امرا
فرستادند که آهسته آهسته پیشتر روند و چرخچیان جنود اقبال را آگاه سازند که مردانه بوده فرصت بدشمن ندهند
که اینک موکب همایون در حرکت آمده متعاقب رایات ظفر پیکر سایه وصول بر ساحت معرکه نبرد می اندازد

و ملک علی بیک چارچی باشی را بار دیگر نزد قرچغای بیک فرستادند که او را از توجه موکب شاهنشاهی
و نزدیک رسیدن قول همایون مطلع گردانیده سرگرم باده نبرد گردند و چون مشاهده میشد که فوج فوج
دلاوران جنود رومیه از اردوی سردار بیرون آمده متوجه معرکه قتال میشدند رای صواب نمای اشرف
اقتضای آن کرد که جمعی از مبارزان رزم آزمای را از جانب دست چپ همچون قریب باردوی دشمنان
فرستند که در مابین طرح جنگ انداز ند که از دو طرف معرکه رزم گرم گردیده و جمعی از جنود رومیه متوجه
محاربه ایشان گشته غلبه و هجوم عسکر روم از یکطرف نباشد بدین جهت علی قلیخان دیوان بیکی باشی
شاملو را که قشون آراسته داشت با جمعی از قورچیان شاملو که در دست راست مقام دارند روانه
آنطرف نمود که بمقتضای عقل و دانش عمل نموده لوازم مردانگی بظهور آورده و اسد قلی بیک قورچی باشی
قاجار را نیز فرستادند که بقشون خود که پیشتر فرستاده شده بود ملحق گشته باتفاق علی قلیخان بمصلحت وقت
عمل نمایند چون نسیم اقبال از آنطرف رایحه ظفر بمشام دولتخواهان میرسانید حضرت اعلی بالهام ملهم
غیبی توجه تام دران ماده فرموده طبقه علیه شاملو را عموماً با مقرب الحضرت مهر بیک بیکدلی که از عظمای
طایفه جلیله شاملو است با چندکرنای رعد آوا و فوجی از جنود دست راست بکومک علیقلیخان
بدانطرف ارسال نمودند و فوجی دیگر از افواج قاهره بمدد و کومک قرچغای بیک و امراء جرخچی مأمور
دفعه دفعه لشکرهای دست راست و دست چپ را با ائین شایسته متعاقب یکدیگر فرستاده طرفدار را
تازه بتازه بقدر مقدور در ارسال کومک و فرستادن مبارزان نصرت پیرک که در ظل لوای فلک فرسا
بودند استحکام دادند راقم حروف که ملازم رکاب اشرف بود از شیوه تکلف و سخن پردازی که
مورخان بلاغت شعار باقلام طبع آزمای بر صفحه مقصود می نگارند خالی از حقیقت نفس الامر قطع نظر
کرده میگوید که در آن روز حضرت اعلی شاهی ظل الهی برهنمونی تاید تائید و نیروی اقبال بنوعی بلوازم
سپهداری و ترتیب مقدمات جنگ و معرکه آرائی پرداختند که دقیقه از دقایق حزم و دوراندیشی و
دلیری و دلاوری فروگذاشت نشد هر تدبیری که اندیشیدند بتائید الهی موافق تقدیر افتاده باعتقاد
مسود اوراق اگر درین عهد امیر کبیر مغفور امیر تیمور گورکان که شجاعت و سرداری و حسن تدبیرات حیرت افزای جهانگیر
کارنامه سلاطین کامکار و دستور العمل خواقین نامدارست در حیات می بود و در خدمت این جهان دانش

دفهنگ

194

دفرهنگ بسر انداخته تعلیم جهانداری و معرکه آرائی میگرفت اگر درین باب مبالغه رود و سخن بدرازی کشد
النصفه حضرت اعلی بعد از فرستادن لشکرها باوثق بعنایت الطاف الهی و بقیه جنود ظفر ورود که در قول
همایون بودند بتکبیر آمده بر پشته که مشرف بر معرکه قتال بود بر آمدند و مبشر اقبال و مبدم بشارت فتح
و نوید نصرت میرسانید چون قرچغای بیک و امراء جرخچی مامور بجنگ گشته آثار و علامت کومک مشاهده
نمودند و علیقلیخان و قورچی باشی میانه جنود رومیه و اردوی سردار در آمده آتش محاربه برافروختند
گرد معرکه هیجا بفلک نیز گرد رسید تدبیر صایب حضرت اعلی موافق تقدیر افتاده پاشایان و سرداران
لشکر روم از مشاهده گرد و غبار غوغای گیر و دار که در حوالی اردوی رومیان بظهور می پیوست متصور آنکه
موکب ظفر قرین شاهی بر سر اردوی سردار توجه فرموده اند تزلزل تمام یافته اراده نمودند که از آن
بلندی بزیر آمده مردم دست راست خود را بمقابله آنگروه فرستاده خود نیز مرتبه مرتبه لشکر بازار اطراف
اردو نزدیکتر ساخته از هر دو طرف خبردار باشند بدین عزیمت از مقام خود حرکت کردند مبارزان سپاه
منصور در هنگام آن حرکت از اطراف و جوانب صدای غزوای اسداً هدی که شعار طبقه رفیعه قزلباش است
بلند ساخته از پس و پیش و جوانغار و برانغار هجوم آورده از همه طرف جلو ریز بر سر دشمنان تاختند
و از صدمات دلیرانه و حملات مردانه جنود اقبال کمال تزلزل و اختلال باحوال رومیان راه یافته دیگر مجال
مدافعه و حفظ الحالی نیافته شوکت ایشان یکبارگی انهدام پذیرفت دلاوران پرخاشجوی قزلباش
غلغله فتح و نصرت در اطلس نیلگون فلک انداخته خاک معرکه را بخون اعدا گلگون ساختند عموم سپاه روم
بمضمون الفرار مما لا یطاق عمل نموده روی بوادی هزیمت نهادند پاشایان و سرداران لحظه در آن بلندی
ثبات قدم ورزیدند که شاید صورت دیگر روی نماید صورت نبست چون راه اردوی خود را مسدود یافتند
عنان بوادی فرار تافته بطرف طسوج و سلماس گریختند مبشران قضا و قدر بشارت فتح و ظفر داده سروش غیبی
ندای بهجت افزای انا فتحنا لک فتحا مبینا در داده طنطنه و ینصرک الله نصرا عزیزا بلند آوازه گی
یافت افواج قاهره در عقب هزیمتیان شتافته در هر قدم فوجی را بنوک سنان جان ستان بر خاک هلاک می انداختند
در آن صحرای پر وحشت از کشته پشتها پدید آمد اکثر سرداران بعضی گرفتار و برخی مقتول گشتند کوسه صفر وزیر
کربیگلربیگی ارزن الروم و سردار معتبر بود بشجاعت خود مغرور بوده همیشه لاف گذاف میزد و مصطفی پاشا

ولد رضیه خاتون مشهور کر وزیر ثانی و مدتها قایم مقام وزیر اعظم بوده و شیر احمد پاشا حاکم فارس و قوچخان کرد
برادر غازیخان که روی از یمن دولت تافته بسردار بیمدار پیوسته بود از مشاهیر گرفتاران بودند کو صفر
بمکافات شیوه نایسند مقتول کردید از مشاهیر قتیلان عثمان پاشا زنجیر قرن و عثمان پاشا بیگلربیگی
شام بود از امرا و پاشایان رومی و سنجق بیگیان و میران معتبر قبایل و عشایر اکراد قریب بشصت
و هفتاد نفر مقتول و گرفتار شدند در ذکر اسامی ایشان فایده نیست و غروب افتاب بود که این
فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین کامکار تواند بود روی نمود با انکه آفتاب عالمتاب از مشاهده
شدت حرب و خونریزی سر در نقاب حجاب کشیده فضای دشت و صحرا چون دل دشمنان دین و دولت
تیره و تار شده بود دلیران معرکه نبرد دست از تعاقب منهزمان باز نداشته بیجک بی نیل مقصود باز
نمیگردیدند مجملا اکثران سیه بختان دران شب هولناک آواره صحرای عدم گردیدند و اگر احیانا بعضی در
ظلمت لیل در مغولها خزیده دران شب هزیمت بناه مدند روز دیگر رعایا و مواضع آوازه فتح شنیده از
زوایای اختفا بیرون امده بودند بان سرگشتگان وادی ادبار رسیده روز حیاتشان از شام ممات
مبدل میساختند و جمعی از غازیان بیشه هیجا که از قول خاصه همایون بجنگ رفته بودند فوج فوج امده
سرهای قتیلان معرکه نبرد را در زیر سم سمند صبا پیوند می انداختند و گرفتاران را با اخترها بنظر فرخنده اثر
دراورده زبان بتهنیت فتح و فیروزی میگشادند و چون خورشید جهان آرا مانند کوکب بخت مخالفان
در مغرب زوال غروب نموده روزگار ملبس بلباس عباسیان شده بود حضرت اعلی شاهی ظل الهی بفیروزی
و اقبال بجهت دیدن سر وزنده و اختر مهاوحق گذاری جان سپاران معرکه مردانگی در همانجا فرود آمده
مشعلداران موکب جلال مشاعل خورشید مثال افروخته ان عرصه دولت اساس چون روشندلان
حق شناس فروغ صبح سعادت یافت امرا نامدار و مقربان و مخصوصان بارگاه سپهر مقدار که سعادت حضور
داشتند بساط انبساط گسترده مجلس عیش و نشاط آراستند معرکه رزم با محفل بزم توام گردید رومی
نژادان صبیح الوجه و غلامان غلمان صورت فرنگی و روسی که غازیان اخترمه و غنیمت آورده بودند بر حسب
فرمان ساقی ان بزم رزم ائین گشته اقداح راح ریحانی بگردش دراوردند مغنیان نغمه ساز و مطربان خوش آواز
دران بزم دلکش که دران معرکه رزم اتفاق افتاد عشاق وار در پرده مخالف نوای فتح و نصرت بدین ترانه میسرودند

کشتها



کرشاه فلک تابع رای تست ❊ سر بر کهان و مهان جای تست ❊ بملک سعادت بقای تو باد ❊ سر دشمنان زیر
پای تو باد ❊ جهان یکسر از عدلت اباد باد ❊ دل خلق از دولت شاد باد ❊ و حریفان عرصه نشاط سرگرم
باده انبساط گشته صدای نوشانوش بگوش سالکان فلک اطلس پوش میرسانیدند از جماعت گرفتاران
هرکس اسمی و رسمی داشت نگاه داشته دیگران برفقا ملحق گردیدند از اتفاقات محمد بیگ نام پسر بزرگ خندان افا
متفرقه اقاسی که پدرش با یک پسر کوچکتر در جنگ دان گرفتار عساکر نصرت نشان گشته بسببی که دران
داستان اشاره شده سعادت بخشش یافته بود در بیمر که گرفتار گشته از قوت طالع و نیروی بخت زنده
بنظر اشرف رسیده او نیز بدستور پدر و برادر منظور نظر التفات گشته نوازش بسیار یافت القصه
از جرعهای لب ریز خون دلیران که ساقی اجل در مذاق روزگار می پیمود زمانه بدستی اغاز نموده دران محل
شکارامری در غایت غرابت بظهور پیوست و نزدیک بان شده بود که از اصابت عین الکمال چشم زخم عظمی
روی نموده العیاذ بالله بذات خجسته صفات همایون که سرمایه امن و امان و باعث رفاهیت حال عالمیانست
از کید بداختری اسیبی رسد چون عنایت الهی در جمیع احوال از مکاره امصار نگهبان ذات عدیم المثال
اشرف بران مترتب نگشته کیدی که ان ذنب اندیشیده بود رجعت کرده فحوای کریمه ولا یحیق المکر
السیئ الا باهله بابلغ وجهی شرف ظهور یافت شرح ان سرگذشت عبرت آئین انکه شخصی قوی هیکل ضخیم البدن
عظیم الجثه در معرکه قتال بطعن سنان ثعبان مثال یکی از قورچیان استاجلو که بغایت حقیر الجثه و نحیف البدن بود
بخاک مذلت افتاده به نیروی دولت و قوت قاهره شاهی گرفتار او شده بنظر همایون دراورده و غفلت ورزیده
از خورد سالی و عدم تجربه روزگار دست او را مانند گرفتاران بر پشت بربسته بود حضرت اعلی از نام و نسب و
عشیرتش پرسیدند گفت از قبایل بکری ام چون جمعی از ان طایفه در ملازمت اشرف و بسعادت حضور اقدس
مشرف بودند بگمان تصوران بدنژادان بوده که بشفاعت و در خواست انجماعت نجات خواهد یافت یکی از عظمای
انقوم رستم بیگ نام از روی غلظت عرض کرد که در میانه ما و سلسله ایشان ربطی نیست و فیمابین عداوت قدیم
و خون نهاده در میانست و حضرت اعلی بقورچی امر کردند که او را برستم بیگ بسپارد که هر چه خواهد کند و حکایت قتل
و قصاص بر زبان گهر فشان نگذشت رستم بیگ از گرفتن او ابا و امتناع نموده گفت نذر کرده ام که از دشمن جان
بعجز انتقام نکشم ازین گفتگوی نفاق آمیز مزاج اقدس متغیر گشت با انکه در اول حال تصریح قتل ان خول کرفته نکرده بودند

برغم آن نفاق سرشت همان قورچی اشاره قتل او نمودند قورچی دست در کمر او زده اندکی او را از حضور اقدس
دورتر برد آن غدار نابکار که حرف قتل شنید بی تأمل خنجر آبداری که با خود داشت کشیده بقصد ذات مبارک
دویده خود را بر بالای سر آنحضرت رسانیده خنجر حواله کرد حضرت اعلی دست مبارک دراز کرده بر پنجه تهور
و مردانگی که از اجداد بزرگوار میراث دارند دست او را که خنجر داشت محکم گرفته بجانب خود کشیده زانوی مبارک
بر بالای آن نهاده حضار مجلس از موافق و مخالف که مشاهده اینصورت کردند بهم برآمده از اطراف و جوانب
شمشیرها حوالهٔ آن مدبر کردند از ازدحام خلایق و بهم برآمدگی روشنایی مشاعل کمتر شده از غایت اضطراب
و سراسیمگی حضرت اعلی و آن مدبر را از یکدیگر تمیز نمیکردند چه درع و خفتان آن بدنهاد نیز در رنگ خفتان
اشرف بود بدانجهت جرأت شمشیر زدن نمیکردند و زمانی ممتد درهم آویخته با یکدیگر تلاش میکردند تا آنکه
حضرت اعلی بزور بازوی مردانگی و نیروی اقبال خنجر از دست او بیرون آوردند و بعضی از غلامان او را
کشیده اندکی دورتر بردند و از اطراف و جوانب شمشیرها انداخته بضرب شمشیر مکر آن ناکس را ریزریز کردند
و از نیرنگ واقعه عظیمه که بوقوع پیوست در آن معرکه روز رستخیز ظاهر گشت خلایق از بیم آنکه مبادا آسیبی بذات اقدس
رسیده باشد در لجهٔ اضطراب افتادند راقم این قضیهٔ عبرت فزا در آن معرکهٔ هولناک حاضر بودم حقا که از دهشت
آنحال زمانی ممتد حالت مصروعان داشتم تا آنکه آواز فرخنده آنحضرت بگوشم رسیده خاطر حیرت زده از آن
قلق و اضطراب اندکی باز آمده فی الحال بشکر یافت حضار آن انجمن قیافه علامات سلامتی ذات اشرف
که در ضمان امان نگهدارنده زمین و آسمانست سجدات شکر الهی بجای آورده ارباب اخلاص حیات تازه یافتند
آنحضرت اصلا ازین حرکت متأثر نشده کم حوصلهای تنگ ظرف بزم حضور را که آغاز بی تابی کرده بودند تسلی بخش
گشته بهمان قاعده جرعهٔ نشاط آشامیده بشغلی که داشتند مشغول شدند از تحرکت ناهنجار آن بدکردار آتش
غیرت فدویان جان نثار شعله فروز گشته خرمن حیات اکثر قشقاران محترق گردانید مجملا تا قریب نصف شب
در همانجا بشغل مذکور پرداخته چون حقیقت حال چغال معلوم نبود که بعد از مغلوبیت لشکر چه خیال داشته باشد
امید در دیجان و امرای عظام را حکم شد که در همانجا اقامت نموده لوازم پاس مرعی دارند که روز دیگر بکیفیت
حال چغال اطلاع یافته بدانچه متضمن صلاح دین و دولت باشد بتوفیق الهی عمل آید و بفیروزی اقبال
سوار دولت گشته باردوی همایون که تخمینا یکفرسخ بود توجه فرموده در دولتخانه مبارکه نزول اجلال فرمودند

ودوران شب

196

ودوران شب یرلیغ جهان مطیع باسم پیر بوداق خان حاکم تبریز بقلم آمده صورت واقعه را که به نیروی اقبال بظهور
آمده بود اعلام نموده مقرر شد که با قشون خود و جمعی که بمحارست قلعه مأمور بودند خاطر از استحکام قلعه جمع کرده
از طرف شهر متوجه شوند که ان شاء الله تعالی بعد از تحقیق ضعف و قوت سردار بدانچه مقتضای وقت و صلاح
دولت باشد بظهور آید **ذکر فرار نمودن چغال اغلی و بیان احوال بقیة السیف رومیان و ظفر یافتن عساکر
نصرت نشان** کلک سخن پرداز شیرین مقال بقیه احوال چغال و اتباع او را بدینمنوال بر صحیفه حال مینگارد
که بعد از وقوع محاربه مذکور صبح روز دیگر که چهارشنبه بیست و پنجم شهر جمادی الثانی بود از دولتخانه مبارکه
سوار دولت شده بتوزوک و آیین مقرر سبل آراسته سایه وصول به نبردگاه انداختند و سردار از مکانی که
اقامت داشت حرکت نکرده بود بمسامع جلال رسید که جان پولاد اغلی رومی که سردار عساکر حلب و آن حدود است
با پنجهزار نفر از جنود رومیه متعاقب می آمده که بسردار ملحق گردد و بقصبه طسوج رسیده چون بعضی از بیدلان
کوتاه اندیش در زمان نواب سکندرشان رضوان مقام کثرت لشکر و خبر سرداران روم و انبوهی
مردم مجهول که بعرف رومیان طلبکار کدوک و خریدار محلول اند مشاهده نموده بودند سخنان بیدلانه کوته خردانه
اظهار مینمودند حضرت اعلی از کمال دوراندیشی و غایت حزم و احتیاط که جزو اعظم جهانداری و سپهسالاری است
در دفع بر سر سردار و جنگ و عرابه توپ و تفنگ تأمل پادشاهانه تعجیل و آن امر صائب شمردند چه عقلا در امور خطیره
تأمل و تعمق منماینده در کارهای عظیم و مطالب کلیه بتخصیص امور حرب و قتال که مفاسد عظیمه بر آن مترتب و از طرفین
خونها ریخته میگردد محل اشتباه نیست بیت اگر خواهی نگردد کار تعطیل ٭ مکن در کارها بسیار تعجیل ٭ تأمل در همه
کاریست محمود ٭ زیانت در تأمل میشود سود ٭ کلام مشهور مجرب الصبر مفتاح الفرج مؤید این معنی است لاجرم خاطر
اشرف بدان متعلق گشت که فوجی از افواج قاهره را بر سر جان فولاد اغلی فرستاده بعد از آنکه خاطر از ممر او جمع گردد
بقطع مهم سردار پردازند در خلال اینحال یکی از اکراد مردم میر شرف حاکم جزیره را که از کثرت عشایر از سایر میران
قبایل اکراد بزرگتر و تابع پادشاه روم است و درین سفر با جنود جزیره رفیق چغال بود و در حین محاربه نزد او
توقف نموده خود بجنگ نیامده بود گرفته بنظر اشرف در آوردند چون میر شرف مذبور چند سال بود که با ملازمان
آستان اقبال آشیان شاهی طرح آشنایی انداخته اظهار خلوص عقیدت و صفای طویت مینمود حضرت اعلی
آن شخص را آزاد فرموده مصحوب او دو کلمه بمیر شرف نوشتند که تا غایت بجهت بعد مسافت میانه جنود قزلباش

واکراد جزیره منازعه نبوده و خونها که مایهٔ شدت عداوت میباشد فیما بین ریخته نشده چون پیر خلاف او
بر پیشگاه ضمیر اقدس یافته از مردم او در جنگ بدست در آمده زنده نگاه داشته حکم قتل نفرموده بودیم
اگر تواند خود را بدار الامن موکب عالی رساند والا از نیمه که بر کنار رود راه جزیره پیش گیرد که از عساکر
منصوره آسیبی باو و مردم او نرسد و آن شخص را بقراولان سپاه منصور سپردند که بلا آزار باردوی
سردار رسانند میر شرف بعد از مطالعه آن منشور سعادت بلطایف الحیل با کرده اکراد جزیره و بخود
از صف سپاه سردار جدا شده قطع نظر از احمال و اثقال کرده جریده و سبک بای از کنار دریا شهر راه فرار
پیش گرفت اما احوال سردار انچه از تقریر جمعی گرفتاران متحقق و معلوم گشت آنست که بعد از انهزام لشکر و
گرفتاری سران سپاه و تفرقه بقیة السیف معرکهٔ قتال آن شب را بصد اندوه و ملال گذرانیده علی الصباح
طایفهٔ ینکچری و جمعی از هر طبقهٔ لشکر را که در اردو بر سر او مانده بودند استمالت داده باستحکام عرا
ده مهمات توپخانه و ضبط میمنه و میسره مأمور گردانید و قلیچخان اردو را که رومیان آت اغلانی گویند
کدک آت اغلان داده تا وقت ظهر بفسون و نیرنگ سپاهیانه و تدبیرات که مایه فریب و سطاس
باشد پرداخته بعد از ظهر از فرار نمودن میر شرف و تفرقه اکراد عجز و اضطرار او بر همه کس ظاهر گشت و از
غایت سراسیمگی نمیدانست که چه کند حیران کار خود مانده هر ساعت فکری و هر لحظه اندیشه میکرد در این
اثنا خبر باو رسید که جان پولاد اغلی با سپاه حلب در روز جنگ بطسوج رسیده بودند آخر در مقدمه
لشکر شکسته باو رسید همان ساعت طبل رحیل کوفته طریق امن و سلامت اختیار نموده بطرف وان رفت
ازین خبر قلق و اضطراب مردم زیاده شده واهمه بر اقامت وادی رومیه مستولی گشته پرده از روی کار
برداشته شد و راه فرار گشاده یافته هرکس به بهانه از معسکر جدا شده جوق جوق و گروه گروه میرفتند
سردار بالفوره ترک فریب و نیرنگ سپاهیانه کرده با خواص و اعیان لشکر و قاضی و مفتی مشورت نموده
رای همگی بر فرار قرار یافت که ظلمت شب را پرده کار خود ساخته خود را از غرقاب بلا بساحل نجات رسانند
تا آخر روز بصد اندیشه و بیم گذرانیده هنگام غروب راه فرار پیش گرفت علامات و زر سنجق در میانه معسکر پدید آمد
فوج فوج قطع تعلق از متملکات خود کرده مقید برفاقت سردار نشده در طی وادی فرار بر یکدیگر سبقت می جستند
در باستانی نامهای شهریاران والا شکوه سمت وضوح دارد که چون دشمن راه فرار جوید از آسیب دور گردیدن

بعین

١٩٧

بعین فتوت و لایق پادشاهان صاحب مروت نیست بلکه ممانعت نکردن بصلاح دولت اولی است
چو دشمن ره چاره جوید عیان ⁂ مشو مانع چاره جویان بکین ⁂ مجملاً آخر همان روز که تصمیم عزیمت رومیان بسمت نلیور
یافت حضرت اعلی علیقلیخان را بجهت تجسس احوال فرستادند که بر کماهی احوال اطلاع یافته عرض نماید مشار الیه
پذیرای فرمان گشته وقت غروب و هنگام افروختن مشاعل بحوالی اردوی رومیان رسیده روشن
شد که در آن اردو بجز دو سه بیمار و آثار نمانده پاسی از شب گذشته بود که معتمدی از جانب علیقلیخان
رسیده از فرار سردار خبردار کرد چون دأب و قاعده سلاطین نبوده و نیست که در شب بنفسه تعاقب دشمن
نمایند حضرت اعلی تجویز تعاقب در آن شب نفرمودند اما جمعی مردم فرومایه داد باش قزلباش بطمع
اخذ غنیمت سر در پی ایشان نهاده الاغان و شتران باردار که بعضی فرومایگان قطع تعلق ننموده همراه
برده بودند میگرفتند و هر کس بر سید بتعاقبش می پرداختند از علامات ادبار که بآن طایفه روی آورده بود
گروهی از ایشان که قریب بانصد نفر بودند شب راه گم کرده صبح بمیان باغات قصبه طسوج در آمده اند شخصی
از مردم آنجا را بدست آورده بزر فریفته اند که راهنمائی کرده طریق سلامت و راه بیرون شدن نشان نماید
آن شخص از خلاص و یکجهتی این دودمان آن گمگشتگان وادی ضلالت را براه بلا رهنما گشته بمیان میدان
قصبه طسوج آورده طسوجیان را خبردار میسازد و رعایا هجوم آورده دروازه بیرون شدن را گرفته شروع در گرفت
و گیر و قتل و کشش مینمایند رومیان را نیز بنوعی دست از کار مانده بود که یکنفر رعیت بی یراق بضرب چوب و
مطراق سه چهار رومی پر اقتدار را پیش انداخته اسلحه و یراق از ایشان گرفته بقتلش می پرداخت القصه آن
سرگشتگان بادیه حیرت و سرگردانی بالتمام معروض تیغ انتقام طسوجیان شدند و ما یعرف ایشان بغنیمت انجماعت شد
و ما سلاسل والیباق اکراد نیز بار و منه بدین شیوه عمل نموده اکثر از سر حیات ایشان میگذشتند از زر خوب و لباس ایشان
نمیگذشتند مجملاً نصف شب بر عموم سپاه قزلباش ظاهر شد که سردار فرار نموده و بجهت نهب و غارت اموال و
اسباب رومی بجانب اردو و اغروق رومیه آورده تا صبح گرد از آن اردو بر آورده جمعی که پیشتر از دیگران رفته
بودند نقل مینمودند که خیام و مفروش و صنادیق چیده و شتران در برابر خیمه ها خوابیده و اکثر اسبها طویله هم بقاعده
مقرر کشیده بود و چنان مفهوم میشد که جمعی که در جنگ مقتول و گرفتار گردیده اند یا از جنگگاه فرار نموده خیمه ایشان
بیصاحب مانده دیگری که بر در سپاه خود در مانده بوده پروای دست درازی بآنها نکرده و جمعی که بجنگ نرفته در خود

بوده اند انچه از نقود و نفایس اموال توانستند همراه برد و سایر احمال و اثقال بر جا گذاشته بغنیمت امرای سلطان
فر اظفر در اول شام داخل اردوی سردار شده بود نقل مینمود که میان خرگاه که خاصه سردار بود در اندرم
پاره زر مسکوک سرخ و سفید ریخته بود و اکثر او در کنار مسند افتاده شمشیر مرصعی برسم و قاعده مقرر که بر پهلوی
امرا میگذارند نهاده بود بخزانه او در اندرم خیمه بزرگ طولانی بود صنادیق برده در ان چیده صندوق نو بنهای
مخمل و زربفت بر روی صنادیق گسترده اکثر مقفل بود یک صندوق را گشودم از اسباب و اقمشه مملو
بود چون یکنفر زیاده همراه من نبود یکقطار شتر از شترخانه او اورده چهارده صندوق بی انکه بما فی الصندوق
مطلع گردم بار کرده با شمشیر مذبور بیرون اوردم بعد از بیرون امدن ادم مردم از اطراف و جوانب داخل شده
بنهب و غارت اموال و اسباب می پرداختند شخصی نشان سرداری جغال اغلی را که منشیان مردم بدیباچه
مناسب و ایات و احادیث توشیح و بطلا و لاجورد تزیین داده بودند مدت اورده بنظر اشرف رسانید
چون همگی احکام و اسناد بزرگان که مایه افتخار سلسله ایشان در صندوقچهای مخصوص می باشد ازینجا
قیاس میتوان کرد که بچه مثابه مضطرب و سراسیمه رفته اند که پروای برداشتن ان نکرده اند ماحصل کلام انکه
اموال و اسباب لاتعد و لاتحصی که در ان اردو بود تمامی بتاراج حادثات رفته بدست مردم فرومایه و اوباط
الناس در امد که کسی اطلاعی از ان نیافت بعضی از خواص ملازمان که غنیمت خود را بنظر اشرف در اوردند دیده همت
بر ان نیالوده بهمان کس عطا فرمودند بری سلطان قزلر اورده خود را بمعرض عرض در اورده بدستور مادام جمعیت شد
برخوردار بیک ایشیک توپچی باشی بضبط توپخانه مامور گشته قریب بیکصد عدد توپ و ضربزن بزرگ و
کوچک و اقسام ان بضبط در امد القصه بعد از وقوع این دقایق اغرق بجانب تبریز رفته موکب سعادت اساس
بطرف سلماس در حرکت امد مصطفی بیک محمودی که در قلعه باکو متحصن شده دم از عصیان میزد در تیغ و شمشیر
بگردن انداخته بپایه سریر اعلی امد و عفو پادشاهانه شامل حال او گشته بشرف پابوس مشرف شد ذیل بیک محمودی
قوم سلیمان بیک محمودی حاکم خوشاب که با او معاند بود التجا بپایه مرحمت شاهی اورده نوازش یافت الکا خوشاب
باسم او در قلم التفات پذیرفت امیرخان چولاق برادر وی که تربیت یافته نواب کامیاب همایون شاهی ظل اللهی بود از الکا
اورمی امده بشرف بساطبوسی مشرف گشته بتقصیر ملازمت که در این جنگ بموکب همایون نپیوسته بود معاذیر بیجا بهانه
القا نمود و بنابر تالیف قلوب سایر جنس صنفان اکراد در معرض قبول افتاد ذکریا خان رسولان و معتمدان بجهت تهنیت

فتح



فتح و تجدید قواعد اخلاص بعتبه علیه گردون مناص فرستاد حضرت اعلی بفرستادگان او خطاب فرمودند که ذکریا
نقد ارادت و اخلاص او از بوته گداز و خلاص تمام عیار بیرون می اید که بملاحظه و اندیشهای زبون دارا امده
سعادت ملازمت دریابد مشارالیه از بیم خطاب عتاب امیز اندیشه نموده جز امدن چاره نیافت و در کمال
وحشت و بیم احرام ملازمت بسته روانه سلماس شد چون مدت اقامت سلماس بهشت روز کشیده
مهام ضروری انجام یافته بود و سپاه برد و سرما هجوم اورده عزیمت جانب دار السلطنه تبریز فرمودند
امرای عظام را حکم شد که استقبال ذکریا خان کرده او را باعزاز و احترام به تبریز اوردند حسب الفرموده عمل نمودند
ذکریا خان در دولتخانه مبارکه تبریز سعادت استان بوس دریافته بشرف مجالست مجلس بهشت ائین
مشرف و معزز گردید و پیشکش گذرانیده بتفقدات شاهانه سعادت افتخار یافت چند روز حریف بزم خاص و
جلیس محفل قرب و اختصاص بود و بعطایای ارجمند از خلع فاخره و کمر خنجر و شمشیر مرصع بدرر و یواقیت
و اسب تازی نژاد خاصه بازین و لگام مرصع و اقمشه و اجناس و صراحی و پیاله طلا و امثال ذلک سرافراز
گشته رخصت انصراف یافت حسن بیک برادرزاده او نیز که حاکم الباق بود بدستور بخلع گرانمایه نوازش
یافته منقضی المرام روانه جا و مقام خود گردید اما احوال سردار بعد از فرار با این بیسامانی و اضطراب که سمت تحریر پیوست
با معدودی خود را بخطه وان رسانید و در انجا نیز بجهت اوازه ورود موکب نصرت قرین شاهی که بجانب
سلماس نهضت نموده بود مجال توقف و ارام نیافته راه دیار بکر پیش گرفت و در اثنای طریق بسرجان بولاد
رسید روزی در هنگام مکالمه و گفتگو او را بتقصیر در امدن مورد عتاب و خطاب گردانیده جمعی با سلسله دار
از کمین غدر بیرون جسته هماندم بقتلش پرداختند و سر او را مصحوب نیابه سپاه حلب که اکثر لوندان بی نام و نسب
بودند انداختند نفر فلکی بمیان انگنده افتاده راه حلب پیش گرفتند فوجی بر سر پسر او جمعیت نموده جلالی شدند
شرح احوال او در ذکر طبقات جلالیان مرقوم کلک بیان میگردد و سردار بدیار بکر رسیده حقایق حال بدرگاه جوا کار
عرض نموده در همان چند روز سپاه غم و الم بر کشور حیاتش مستولی گشته راه سفر اخرت پیش گرفت مصرع
رفت تا عالم دگر گیرد

## ذکر فرستادن جهانگیر خان و محمد سلیم سلطان اوزبک با یار محمد میرزا از حدود نخجوان بجانب خراسان و غرجستان و شطری از احوال ایشان

در وقایع سالهای پیش مرقوم قلم صواب اندیش
گردیده که جهانگیر خان ولد سید محمد سلطان و محمد سلیم سلطان ولد پیر محمد خان اوزبک باتفاق یار محمد میرزا که دیوان بلخ

و عمدة الامرا و صاحب اختیار بلخ بود و شاه خواجه و شیرافکن میرزا و عرب اتالیق و رفقا از باقیخان منهزم گشته التجا
بسایه اقبال شاهی و ساحت گیتی ساحت جاه و جلال شاهنشاهی آورده بودند و در پارس ییل عشر و الف
سفر خیر اثر بلخ بمعاونت و امداد ایشان اتفاق افتاد و چون اراده ازلی متعلق بآن نشده بود در آن وقت
بسببی که در محل خود سمت تحریر یافته مطلب سلاطین زادها بحصول نه پیوست و درین سفر در ملازمت
موکب اقبال بودند در بتوقف یار محمد میرزا اصلاح دید که در ملازمت سلاطین زادها روانه خراسان
گشته بعضی قلاع و محال غرجستان که در تصرف منسوبان این درگاهست بجهانگیرخان عنایت نمود
و بامداد امرای خراسان سایر ولایت غرجستان را که محل مضبوطات و حصون و قلاع محکم متین دارد
متصرف گشته از مأمن خود سازند و در آن دیار شورش افکنده طوایف اوزبکیه را بجانب خود
دعوت نمایند و اگر جمعیت لشکر بر وفق دلخواه صورت بندد فرصت جوی بوده همت بتسخیر
بلخ گمارند چون حضرت اعلی را در باب تسخیر ممالک موروث آذربایجان و شیروان مشاغل کلیه
روی داده و مطالب عالیه پیش نهاد همت والا بود و نمیخواستند که درین هنگام که عساکر ظفرشعار
مشغول مهام این دیارند در سرحد خراسان فتنه و آشوب افتد تجویز این مقدمات نمیکردند و حواله
بوقت دیگر میفرمودند که ان شاء الله تعالی چون بتوفیق آسمانی و نیروی اقبال از انتظام مهام آذربایجان
و شیروان فراغی حاصل آید و نهضت موکب همایون بجانب خراسان اتفاق افتد این عزیمت
بامضا رسد یار محمد میرزا معروض داشت که ما را بهتر ازین فرصتی بدست نمی آید که باقیخان از میان رفته
و ولی محمد خان برادرش هنوز استقامتی نیافته و او را در ما وراء النهر مشاغل عظیمه روی میدهد و
معلوم نیست که بضبط و ربط بلخ و محال آنطرف آب تواند پرداخت و در توقف ولایت بآسانی
بدست می آید و این اراده تأخیر نمی پذیرد چون در عالم حسابدانی و معامله فهمی این گنگاش فی الجمله
راه بجائی داشت و در نمی نمود و یار محمد میرزا که صاحب توقف مهام آنملک بود این رای صائب شمرده
در رفتن مبالغه مینمود حضرت اعلی شاهی ظل الهی رضاجوی گشته سلاطین زادها و اتباع ایشانرا بخلاع
فاخره و انعامات وافره و سایر ضروریات نواخته مرخص فرمودند و برلیغ مطاع باسم حسین خان بیگلربیگی و
سایر امرای خراسان عز صدور یافت که اعزاز و احترام سلاطین زادها بجای آورده خدمات لایقه بتقدیم رسانند





ونحو ازالکا و قلاع غرجستان در تصرف طایفه جمشیدی و غیره منسوبان این درگاهست بتصرف ایشان داده
کومک و مدد بقدر احتیاج سرانجام نموده روانه آنولایت گردانند و سلاطین زادها در کنار آب ارس
حوالی نخجوان مشمول نوازش و احسان از آستان اقبال آشیان جدا شده خوشدل و شادمان
روانه شدند از زمره رفقا و معتبران ایشان شاه خواجه که سیدی عظیم القدر معتمد علیه الطبقه بود از رکاب
همایون تخلف نکرده توقف اختیار نمود یار محمد میرزا نیز بجهت آنکه در درگاه معلی معتمدی که باعث انجام
مهمات و محرک معاونت و امداد ایشان بوده باشد داشته باشند برضا بتوقف او داد و هنوز ایشان
در دار السلطنه قزوین بودند که قضیه جنگ سردار عسکر روم بوقوع پیوسته حضرت اعلی ظفر و نصرت یافتند
و آوازه فتح و فیروزی بخراسان رسید و یار محمد میرزا و رفقا عفایف و مخدرات خود را در قزوین
گذاشته عزیمت خراسان نمودند و حسین خان چند گاه ایشانرا در دار السلطنه هرات نگاهداشته
مایحتاج بر وجه لایق سرانجام مینمود و در اوایل سال پونت ییل اربع عشر و الف که رایات فیروزی
آیات عز و جلال متوجه تسخیر قراباغ گشته بمحاصره قلعه گنجه مشغول بودند حسین خان فوجی از جنود قزلباش
خصوصا طایفه جلیل شاملو همراه سلاطین زادها کرده روانه ولایت غرجستان کرد و ایشان
بیمن و معاونت و امداد منسوبان این خاندان آنولایت را بحیطه تسخیر در آورده معظم قلاع غرجستان
بدست ایشان در آمد و تمامی کلانان و کلانتران آمده جهانگیرخان را دیدند و اکثر قلعه داران و سرداران
هزارجات قبایل آنجاهای در دایره متابعتش نهادند و روز بروز جمعیت لشکر و حشر زیاده میشد تا آنکه
توجه جانب بلخ در ضمیر یار محمد میرزا رسوخ یافته عزیمت آنصوب نمود و شرح آن سرگذشت و قضایا سال
آینده از مساعدت بخت مأمول است که عنقریب نگاشته کلک وقایع نگار گردد **ذکر نهضت موکب همایون بعزم**
**تسخیر قراباغ از راه اردبیل و فتح قلعه گنجه بعون عنایت حضرت رب جلیل** چون خاطر خطیر اشرف اعلی
از امور هرزدریه سرحد و کردستان فراغت یافت و امرای اکراد طوعا و کرها قدم در دایره متابعت این
خاندان ولایت نشان نهادند خاقان دشمن سوز دوست نواز امرای اکراد را بانعامات وافره و خلاع
فاخره نواخته همگی را خوشدل رخصت انصراف ارزانی داشته هر یک بمقر حکومت خود بازگشتند اگرچه سفر
دیاق بامتداد کشیده اما بعون عنایت الهی فتحی چنین روی داده بود خاطرها بجهت اصلاح حال سپاه

جانب عراق و اوطان میل و رغبت تمام داشت اما هیچکس از امرا و خاصان درگاه را جرات اظهار آن مدعا نبود
و رای عالم آرای اشرف متوجه جانب قراباغ و فتح قلاع گنجه و شیروان مصمم گشته تعویق این عزیمت
بنوعی در صفحه تدبیر خسرو جهانگیر بقلم تقدیر نگارش یافته بود که تغییر در آن محال مینمود در اوایل تحویل جدی
که عین شدت شتا و هوا در نهایت برودت و سرما بود و کوه و هامون از سردی پوستین قاقم برف
در خود پوشیده کلاه سنجابی ابر بر سر داشتند و از بیم یخ بندِ زمینهای پست و بلند ستوران از رفتار
عاجز آمده در خاطر هیچکس قرار نمیگرفت که در چنین وقتی که طبایع طلبکار شعلهٔ آتش و آرزومند گوشه
قشلاق اند سفر ییلاقی احتمال وقوع داشته باشد حضرت اعلی از دار السلطنه تبریز عنان بصوب
در حرکت آوردند از امرا نامدار الله وردیخان رخصت فارس یافت که در زمستان تخیر لشکر کرده در اول بهار
با قشون آراسته متوجه باقی گردیده بمعسکر ظفر قرین بپیوندد و لشکریان امرای خراسان که در موکب همایون
بودند مرخص شده روانه آن صوب شدند و بعضی از غازیان نصرت فرجام که از ابتدای سفر بی سامان شده
بودند بالضروره رخصت یافته بمنازل و اوطان رفتند که درین زمستان بانجام ضروریات سپاهی پرداخته
در اول بهار خجسته آثار بموکب جهانگشا بپیوندند حسنخان استاجلو حاکم همدان را که جهت ضبط ثغور طرف
بغداد رفته بود درین وقت طلب فرمودند واجب الامر اعلی با قشون آراسته متوجه گشته در کل منازل
و مراحل با برف دشت و کریوان و ستوران از ناهمواری زمینهای یخ بسته افتان و خیزان خود را
باستان اقبال آشیان رسانیدند الحاصل موکب همایون فال بدولت و اقبال بدار الارشاد
اردبیل رسیده بشرف طواف مرقد منور و تربت معطر حضرت سلطان الاولیا و برهان الاصفیا و مشایخ
عظام استسعاد یافته از ارواح مقدسه اجداد کرام رضوان الله علیهم استمداد همت نموده در اوایل
ماه مبارک رمضان متوجه کلخواران که مدفن شریف حضرت سلطان جبرئیل قدس سره است شدند و چند روز
در آن موضع متبرک بجهت انجام مهام ضروریه توقف واقع شد از سوانح آن ایام آنکه چون بمسامع جلال رسیده
بود که از بلاد خراسان از حکام و عمال جزو نسبت بعجزه و زیردستان زیادتی و حیف و میل واقع میشود
رای معدلت انتما اقتضای آن کرد که یکی از کاردانان بساط قرب و وزیران صواب اندیش را امر جلیل المراتب
وزارت کل مملکت خراسان منصوب کرد که در کمال اقتدار به تنظیم امور الولایت قیام نموده در رفع زیادتی

وحیف



و حیف و میل برایا و زیر دستان مساعی جمیله بظهور آورد و قرعه اختیار باسم خواجه محمد شفیع وزیر کل دار المرز
که از زمره وزرا بمزید قرب و منزلت ممتاز و خطاب میرزای عالمیانی داشت افتاده بدان منصب عالی
معزز و سربلند گردیده علاوه مناصب سابق گشت و نیک و بد کل مهمات الولایت و عزل و نصب
عمال و کلانتران برای و رویت او مفوض کرده پایه قدر و منزلت او بین الاقران باوج اعتلا رسید
و چون درین سال در حدود آذربایجان کم محصولی واقع بود و در قراباغ بجهت تاخت قزلباش
اختلال پذیرفته زراعتی نشده بود و غله بسیار کم بود بملاحظه تقیص لشکر حکم قضا نفاذ بظهور
پیوست که دیوانیان موازی بیست هزار خروار یکصد من غله بر محال آباد آذربایجان رقم نمایند که رعایا
بالاغ خود حمل نموده باردوی معلی آورده یکصد من بمبلغ پنجهزار دینار شاهی عباسی بعساکر منصوره
مبیع نمایند و در ثانی الحال بجهت بعد مسافت منفعت رعایا منظور داشته یکصد من بمبلغ یکتومان
عراقی قرار یافت و محصلان تعین یافته متوجه انجام این خدمت شدند بعد از فراغ امور مذبور بجانب ارسبار
کوچ واقع شده در کنار رود ارس از منازل خلف بیک سفره چی واقع در آنجا نزول اجلال فرمودند
و بجهت روزه داشتن در آنجا قصد اقامت فرموده ماه صیام را باختتام رسانیدند و در آن منزل
منشور عاطفت بجهت رفع حجت روز قیام بجماعت اروام مستحفظان قلعه گنجه مشتمل بر نصایح بادشاهانه
ارسال نموده به پاشا و قاضی و مفتی و اعیان سپاه اعلام کردند که ممالک آذربایجان و شیروان ملک
موروث نواب همایون ماست که رومیان بعد از ارتحال شاه جنت مکان کم فرصتی نموده نقض عهد
و مواثیق سابقه روا داشته بتغلب متصرف شده بودند و الکنون همت والا نهمت باسترداد آن مصروف و
معطوف داشته بهیچوجه دست از دامن مقصود باز نمیداریم و تا غایت بهر طرف توجه فرموده ایم کامیاب مطلب
گشته بفتح و ظفر اختصاص یافته ایم و جغال اغلی که از جانب سلطان روم سردار شده با لشکر موفور بدین دیار
آمد چنانچه مسموع همگنان شده بامداد جنود غیبی انهزام یافت و درین سال از هیچ طرف مددی متصور
نیست که بشما رسد درینصورت ترک مخالفت و قلعه داری کردن شرعا و عقلا بر شما لازمست آنکه طریق عاقبت
اندیشی و تامل عاقلانه در کار خود کرده خود را بمهلکه نیندازند و هر کس را تعلقی درین دیار بوده باشد
و اراده توقف داشته باشد از روی اطمینان قلب بدرگاه جهان پناه شتابد که مراحم خسروانه بانجام مطلب او

سیزول افتند و هرکدام اراده رفتن داشته باشد با اموال و اهل و عیال سالماً و غانماً روانه دیار خود گردد که از
عساکر منصوره مطلقا مضرت و آسیبی بایشان نمیرسد و اگر پند سودمند ما را قبول ننموده قلعه بر روی
همایون بندند و توپ و تفنگ بمعسکر ظفر قرین اندازند بعد از ارتکاب جنگ و جدال و اظهار عناد و
اصرار لجاج توقع و چشم داشت امان که حکم ایمان یأس دارند داشته باشند در آنصورت هرگونه مضرت
و آسیبی از لشکر قیامت اثر بمحصوران قلعه رسد وبال آن در گردن ایشان خواهد بود بعد از ارسال
این منشور سعادت از آب ارس عبور فرموده بملاحظه آنکه شاید مردم قلعه از خواب غفلت بیدار
گشته طریق امن و سلامت اختیار نمایند باهستگی کوچ فرموده شکارکنان طی مسافت میفرمودند اما
آن بیدولتان گمراه و بخت برگشتگان کینه خواه را خار جهالت و غرور دامنگیر گشته نصایح پادشاهانه
و ارشاد مرشدانه را که آویزه گوش کردن تا روزگار توانند بود ناشنیده انگاشته درهای قلعه را
بستند و ابواب محنت و بلا بر روی روزگار محصوران گشوده بسرانجام اسباب تحصن و قلعه داری
پرداختند و اصلا موعظه و پند در آنقوم سودمند نیفتاد تا آنکه شامت لجاج و عناد گرفتار آمده رسید
بایشان آنچه رسید چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح می پیوندد و از سوانح اخر این سال که در اثنای
طریق قراباغ بظهور پیوست تفویض ایالت گرجستان کاخت بطهمورث نبیره الکسندر خان
شرح اینواقعه آنکه چون کورک جای محل نزول موکب همایون شاهی گردید از آنجا داوران عظمای گرجی که با کستندیل
خان خلاف ورزیده در دفع او سعی کرده بودند بدرگاه عالمپناه آمده اظهار اطاعت و انقیاد و دوام دولت پادشاهی
و استدعای عفو تقصیرات کرده التماس نمودند که طهمورث ابن داود خان بن الکسندر خان که در خدمت
اشرف بود بحکومت آنولایت نصب فرمایند که تدارک مافات دامن درمیان زده بهر خدمتی که مأمور گردند
عن صمیم القلب در ملازمت طهمورث خان بدان اقدام نمایند عاطفت شاهانه شامل حال گرجیان گشته ملتمس
ایشان درجه قبول یافت و متقبل آن شدند که دو نبیره الکسندر خان را که تا غایت در گرجستان دست آویز
ایشان بودند بدرگاه عالمپناه آورند که صدق اخلاص آن طایفه بر ضمیر انور ظاهر گشته یکبارگی رقم عفو بر جرائد زلات
ایشان کشیده شود و بعد از آوردن پسران مذکور طهمورث خان در مرافقت ایشان روانه گرجستان گردد
حضرت اعلی بجهت اطمینان قلب گرجیان ساعت سعد اختیار فرموده امرای نامدار و ارکان دولت قاهره را احضار

فرموده



فرموده در مجلس بهشت آیین جشنی ملوکانه آراستند و طهمورث را پابوس ایالت گرجستان فرموده بخلعت ارجمند
خانی سرافرازی یافت قاعده و قانون گرجیان آنست که هرگاه یکی از سلاطین زادهای آن دودمان بر مسند
سلطنت ملک موروث جلوس نماید یکی از رهبانان که بعرف نصاری مرشد آنقوم باشد با معتبران
و سفیدریشان گرجی اتفاق نموده قالیچه زرد در گسترده او را بالای قالیچه می نشانند و هرکدام طبقی زر
سرخ و سفید بدست گرفته در حینی که آن سلاطین زاده پای بر بالای قالیچه می نهد طبقهای زر نثار و ایثار
می نمایند و پیش او زانو زده کاسه میدهند و او هم به یکان یکان اهل مجلس کاسه میدهد بالجمله گرجیان
قالیچه سلطنت بقاعده و قانون آن سلسله جهت او گسترده طهمورث خان بامر و اشاره خسرو کامکار
کامران بر آن قالیچه بر آمد گرجیان طبقهای زر بدست گرفته اراده نثار داشتند حضرت اعلی بعد از اطلاع
بقاعده و آداب مذکور از شمول عاطفت و افزونی التفات امر فرمودند که اول از جانب اشرف نثار
واقع شود بعد از آنکه حضرت اعلی طبق زر و جواهر آورده نثار فرمودند امرای نامدار و حضار محفل ارم تزیین
نیز موافقت نموده هریک علی قدر مراتبهم بلوازم نثار قیام و اقدام نمودند و عظمای گرجی نیز نقود احمر و ابیض
نثار کرده بقانون مقرر کاسه دادند و کاسه گرفتند و آنروز جهت تنشیط خاطر و انبساط ضمیر بساط عشرت گسترده
با انطایفه که سرود کفش و صحبت ایشان خالی از غرابتی نبود عشرت پیرا بودند و همگی آنقوم بتفقدات شاهانه
و خلع فاخره سرافراز گشته رخصت انصراف یافتند و بعد از رفتن گرجیان کوچ واقع شده در اول تحویل حوت
ظاهر بلده گنجه حوالی تربت قدوة المحققین شیخ نظامی قدس سره مخیم سرادقات جاه و جلال گردیده و
برخوردار بیک اینبس توپچی باشی را امر فرمودند که قالب توپ بهار که در برکشاط ترتیب یافته بود آورده
شروع در توپ ریختن نماید و قورچیان بیک و بعضی از امرا و اعیان را امر شد که ملاحظه اطراف و جوانب قلعه
کرده محل اقامت اردوی معلی و جاهای سیبه تعیین نماید و تخت بجهت آنکه راه آمد و شد مخالفان از قلعه
مسدود گردد در برابر دروازه حصاری ترتیب داده علیخان موانقی و قنبر بیک سلحدار باشی با جمعی از
غلامان و تفنگچیان بحراست آن مأمور گشته و چند روزی بجهت آوردن قالب توپها و سرانجام اسباب
سیبها در همان مکان توقف واقع شده سال باخر رسید و دیگر باره کوکبه خسرو نوروز عالم افروز گشت
**از سوانح این سال ورود خبر فوت پادشاه والاجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه است** شرح واقعه آنکه

درین سال پادشاه عالیجاه فرمانفرمای ممالک فتح المسالک هندوستان در بلده اگره که مرکز دولت ابدی پیوند
مریض گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و بمقتضای کریمه **اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة**
**و لا یستقدمون** معالجات اطبا مفید نیفتاد و عالم فانی را وداع کرده بجهان جاودانی شتافت شاهزاده
کامکار نامدار شاهزاده سلیم فرزند اکبر آنحضرت در همان ایام بعزم ملاقات از الهآباد باگره آمده
هنوز در کنار آب اقامت داشت که این واقعه هایله روی داد اکثر امرا و اعیان دولت بر سلطنت سلطان
خسرو ولد شاهزاده سلیم که در ریعان جوانی و در خدمت جد بزرگوار معزز و گرامی بود اتفاق داشتند
فرید بخشی که از امرای معتبران سلسله بود و یکدو نفر از عقلای ارکان دولت پادشاهی مخالفت
جمهور امرا و اعیان اختیار نموده بخدمت شاهزاده سلیم رفته لوازم کورنش بتقدیم رسانیدند و
بر سایر امرا و ارکان دولت ظاهر شد که با وجود پسر ارشد اکبر نسبت مهم پسرزاده خالی از اشکالی
نیست ترک آن اراده دور از کار کرده بسلطنت شاه سلیم راضی شدند سلطان خسرو که مدعی سلطنت
بود چون حال بدینمنوال دید از اگره فرار نموده بجانب لاهور و پنجاب شتافت شاه سلیم بسرعت
برق و باد از عقب پسر ایلغار نمود و سلطان خسرو تا حدود لاهور رفته جمعی از جنود دخیبای و هزاره
و تیره بختان افغان و راجپوت و غیرهم از هر طرف باو پیوسته تا قریب بیست هزار کس بر سر شاهزاده
جمع شده بودند که طلیعه سپاه شاه سلیم که شیخ فرید منقلای آن سپاه بود نمایان شد شاهزاده و بعنان
او عطف عنان نموده از طرفین صف قتال آراسته گشت و فیما بین حربی در کمال صعوبت بوقوع پیوست
چون لشکر شاه سلیم فوج فوج متعاقب یکدیگر میرسیدند متابعان شاهزاده از ستیز داوری عاجز آمده
اکثر راه هزیمت پیمودند طایفه راجپوت لحظه ثبات قدم ورزیده بسیاری از آن طایفه بدیار عدم شتافتند
شاهزاده شکست فاحش یافته پشت بمعرکه کرده فرار بر قرار اختیار نمود در کنار آب لاهور هنگام عبور
کشتیبانان او را شناخته بقلیچ خان حاکم لاهور خبر کردند قلیچ خان او را برفق و ملایمت و تعهدات
دلخواه مطیع ساخته نزد خود آورد و بعد از وصول موکب همایون فال پادشاهی بنظر رسانید و شاهزاده
سلیم مظفر و منصور باگره مراجعت نموده بر سریر سلطنت و فرمانروائی قرار گرفت محمد کرمانی متخلص بمحرم خانی
در تاریخ این واقعه گفته شه بلند مکان بحر جود اکبر شاه * برفت و طفل تمنا بدهر ماند یتیم * سوال کردم از دل



که در صحیفه دهر * روا بود که کنم سال فوت شه ترقیم * جواب گفت برسم دعاگوی دلبر * بجای اکبر شه پادشاه زاده سلیم
از ثقات مسموع شد که جمعی کثیر از فتنه انگیزان جنود سلطان خسرو که زنده گرفتار شده بودند حکم بصلب
ایشان صادر گشته همگی را از دار عبرت آویختند شاه سلیم به پسر اعلام نمود که بسیاستگاه مصلوبان
رفته آراستگی لشکر خود را تفرج نماید سلطان خسرو در جواب گفته که گنهکار من بودم و مستوجب صلب و سیاست
منم مرا از دار عبرت باید آویخت آن جماعت را گناهی نبود التماس دارم که آنحضرت این بنده گنهکار را نیز از
محنت خجالت و انفعال خلاصی بخشند شاه سلیم بر او ترحم نموده از خونش درگذشت و بچشمانش میل کشیدند
اما سایر امرا و ارکان دولت پدر که از و متوهم بودند و اراده سلطنت سلطان خسرو داشتند سلوکی پسندیده
کرده اصلا در مقام انتقام نشد و شاهزاده را بمعتمدان حریم حرم سپرده در آنجا نگاه میداشتند ظاهرا
از میل کشیدن آسیب قوی بدیده شاهزاده نرسیده و از دیدن عاری و عاطل نگشته هر چند تحریر
این واقعه مناسبتی بوقایع ایران و حالات ایرانیان که مقصود بالذات است ندارد اما چون از وقایع
عظمی بود و آن سلسله را با این دودمان ولایت نشان طریقه آمد و شد و ارتباط قدیم همانا زیاده بی نسبت
نخواهد بود و راقم عریضه مورد اعتراض معترضان نخواهد شد **وقایع سال خجسته مآل توشقان ئیل ترکی مطابق**
**سنه عشر و الف هجری که سال هشتم از جلوس اقدس همایون شاهی است و بیان [illegible] و تسخیر**
**قلعه گنجه و مآل حال رومیان و سوانح از زمان فرخنده نشان** سال همایون فال توشقان ئیل آغاز شد بهار
دلگشا عالمیان را از مقدم خسرو نوروز فیروزی و فرخندگی داد و ساحت عرصه جهان از لطافت بهار چون روضه
جنان طراوت تازه یافت بتخصیص ولایت دلگشای قراباغ که از رطوبت هوا همیشه بهار و سرسبزی ریاض فرح
فزایش در صیف و شتا بیک قرار است چنانچه سخنور نامی شیخ نظامی قدس سره در وصف نزاهت و خرمی
آن سرزمین گفته خوشا ملک بردع که اقصای دی * نیارد در بهشت بی گل نهد پی * تموزش گل کوهساری
دهد * زمستانش نسیم بهاری دهد * همه ساله ریحان او سبز شاخ * همیشه درو ناز و نعمت فراخ * سلطان سرافراز اقلیم
چهارم با کوکبه جنود آسمانی پای عالم آرای بر مسند عز و شرف نهاد یعنی یونس آسا از نهانخانه حوت بیرون
خرامیده بطربخانه حمل رفت و نوروز فیروز در روز شنبه پانزدهم شهر ذی القعده الحرام اتفاق افتاده عالم پیر
جوانی از سر گرفت باز جهان از طرب آغاز شد * باد صبا نافه پرواز شد * شاهد گل جلوه گری ساز کرد * بر همه

خوبان جهان تازگرد پیر مغان ازمی چون ارغوان چهره برافروخت چو بخت جوان اردوی گرامی در جنب مزار
شیخ نظامی نزول اجلال داشت در همان منزل بلوازم عید نوروز دم اسم انروز فیروز قیام نموده چند روز
بساط عشرت گسترانیده داد عیش و خرمی دادند و بعد از فراغ از جشن نوروزی متوجه امر قلعه گیری گشته
ازان یورت کوچ کرده در پای قلعه نزول نمودند و سیبها قسمت کرده طبقات لشکر هر کدام بمورچل خود در آمدند
و روز بروز عساکر فیروزی مآثر که بمنازل خود رفته بودند فوج فوج بپایه سریر اعلی آمده بامر محاصره و بجهت
مرجوعه اقدام مینمودند و توپچیان نیز شروع در توپ ریختن کردند و اهل قلعه در لجاج و عناد اصرار نموده در
مدافعه و قلعه داری میکوشیدند و توپ و تفنگ و بادلیج باردوی همایون ریخته آنچه کمال سعی بود در امر
قلعه داری ازیشان بظهور می پیوست و بجهت آنکه فیمابین ایشان و لشکر قزلباش ابواب صلح بالکلیه
مسدود گشته رومیه در جنگ و جدال ساعی باشند رستم سلطان سوکلن ذوالقدر را چنانچه سبق ذکر
یافته دو سال بود در جنگ گرفتار گشته در قلعه محبوس بود در حین محاصره بقتل آوردند و یکی از سادات
عظام عالی نسب مازندرانی که نسبت قرابت بسلسله میر بزرگ جد مادری اشرف داشت و بر حسب تقدیرات
آسمانی در بلده گنجه واقع گشته معزز و محترم می بود و رومیه بقلعه برده بودند در ینوقت از ادبار و بخت
برگشتگی آن سید عزیز بیگناه را بهمان نسبت مقتول ساختند چون حضرت مسبب الاسباب که بخشاینده
بی منت و گشاینده درهای بخت و سعادتست ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار فرخنده آثار
همایون گشاده مقالید سلطنت و جهانداری و مفاتیح عظمت و کامکاری بمودای والله یوید بنصره
من یشاء بکف کفایت و قبضه درایت اولیای دولت ارجمند و منسوبان سلطنت ابد پیوند داده اصلا
اثری بر سعی و اهتمام آن طایفه مترتب نگشت و عاقبت الامر بشامت لجاج و خذلان گرفتار آمده بجزای اعمال نا صواب
رسیدند تفصیل این اجمال و تبیین این مقال آنکه عساکر بهرام انتقام که بمحاصره قیام داشتند حسب الفرمان قضا جریان
تا اتمام توپ سیبها را تا حوالی خندق که محل توپ انداختن بود پیش برده حوالها ترتیب دادند و تا قریب سه ماه
بین الجانبین آتش رزم و پیکار اشتعال داشت یکمرتبه رومیه جلادت ورزیده بسیبه ذوالفقارخان ریخته
مردم او غافل بودند بقدر دستبردی نموده چند کس را ضایع کردند یکدو مرتبه دیگر بسیبه حسن خان استاجلو
برون آمده جنگها کردند اما کاری نساخته خایب و خاسر بازگردیدند در ماه چهارم که توپهای بزرگ ترتیب یافته بود

درمحل



درمحل مناسب نصب نموده شروع در توپ انداختن کرده تزلزل در بنیان بروج و باره انداختند در خلال
اینحال اسد ورد بخان نیز با لشکر فارس رسیده در طرف شرقی قلعه منزل گزید و از انجا سیبه پیش برده
از اطراف و جوانب کار بر محصوران تنگ شد و مبارزان جنود اقبال از قورچیان و غلامان و غیر ذلک نقبها
از خندق گذرانیده بزیر بروج و باره رسانیدند و از یکطرف قریب بپانصد ذرع دیوار اصل قلعه را
خالی کرده چوبها و ستونها استوار نموده آتش در انداختند و ستونها سوخته سراسر دیوار انهدام پذیرفته
رخنها پدید آمد رومیان هجوم آورده هر چند سعی نمودند که سد آن رخنها نمایند از سبب گلوله تفنگ
تفنگچیان فرصت آن نیافتند و توپهای قلعه کوب تزلزل در حصن حصین دولت ایشان انداخته سفیر
گلوله آتش فشان دمبدم پیام اجل میگذارد و از دلیران قلعه گشا اول فوجی از قورچیان عظام به برجی
از بروج مشیده قلعه مشهور به برج چهارطاق که از سایر بروج محکمتر و اهتمام محصوران در حراست آن
بیشتر بود هجوم آورده یورش کردند و محافظان گلولهای تفنگ برمثال تگرگ برایشان میریختند و قورچیان
اصلا نیندیشیده و سپر مردانگی بر روی کشیده ببالای برج دویدن آغاز نهادند و رومیان آتش بازیها
کرده قارورهای نفط و باروط بر سر قورچیان میریختند قریب به پنجاه شصت نفر را بعضی روبها و بعضی
مویها چنان سوخته بود که امرد از ریش دار فرق نمیشد و چند نفر براه عدم شتافتند مجملا هر چند رومیه
سپر ممانعت بر سر کشیده در مدافعه کوشیدند اثری بران مترتب نشد و از صباح تا عصر برین منوال
از جانبین جنگ و جدال در کار بود هنگام عصر قورچیان هجوم آورده چند نفر پای بالا نهاده بر برج عروج نموده
امکان رفیع را از دست رومیان گرفتند اگرچه این معنی موافق مزاج اشرف و مرضی خاطر همایون نبود که تعجیل
نموده جوانان کارآمدنی که در معارک کارزار در کار اند و آنحضرت از شمول بنده پروری هر یک ازان دلیران
رزم آزما را بده قلعه برابر میدانستند در جنگ قلعه ضایع شوند و قورچی باشی را مورد اعتراض گردانیده خطابهای
عتاب آمیز فرمودند الحاصل نهایت جلادت و مردانگی درانروز از قورچیان عظام صدور یافته با وجود
انهمه مضرت و آسیب که از ممر توپ و تفنگ و قارورهای آتش بدیشان رسید برج را از دست نداده
بضرب شمشیر و زور بازوی مردانگی نگاهداشتند و روز دیگر چند کس از قلعه بیرون آمده تقریر کردند که درین
جنگ تا موازی یکصد و پنجاه نفر از رومیان زخمدار گشته تا هفتاد هشتاد نفر بقتل آمده بودند و غلامان

خاصه شریفه نیز از سبب خود هجوم آورده دو سه برج از بروج شهر حاجی گرفته شروع در تخریب و انهدام دیوار اهل
قلعه کردند رومیان قوت و قدرت سپاه منصوره و ضعف خود مشاهده نمودند و در عرض چهار ماه که
محصور گشته قلعه داری کردند از هیچ طرف مددی بایشان نرسیده از اطراف و جوانب بلاد محیط یافته
چاره جوی شدند اما حاکم قلعه که محمد پاشا نام داشت رومیه را بمصادمه و قلعه داری ترغیب و تحریص
مینمود تا آنکه کار از دست رفته جنود اقبال از برجهای شهر حاجی گذشته قدم مردانگی بشهر نهادند و هر چند
رومیان در مدافعه کوشیدند مفید نیفتاد و فوجی از افواج قاهره مردانه بر برج قلعه عروج نموده دو سه
برج معین معتبر بدست غازیان و غلامان درگاه درآمد محصوران بیکبار فریاد الامان برآورده کس بحضرت
اشرف فرستاده سندهای عفو تقصیرات و بی ادبیها کردند چون در اول حال حجت بر ایشان تمام شده
بود و عصیان و بی ادبی آنقوم از حد اعتدال تجاوز نموده حضرت اعلی زیاده التفاتی بسخنان ایشان نفرمودند
روز دیگر که دوشنبه بیست و هشتم شهر صفر بود پاشا و عظمای رومیه بیرون آمده سجده خجالت بتقدیم
رسانیدند و در آن شب رخصت معاودت یافته بمنازل خود رفتند اما دست از حراست قلعه باز داشته
مفاتیح دروب را بغلامان خاصه شریفه سپردند و حسب الامر اشرف قرچقای بیک با گروه غلامان
در آن شب پاس قلعه داشته روز دیگر اهل قلعه را نام نویس کردند و گروه گروه را بنظر اشرف در می آوردند
و هر گروهی را بجمعی از غازیان و غلامان می سپردند که اموال و اسباب ایشان را بحیطه ضبط در آورده بمبارزان
جنود اقبال علی قدر مراتبهم قسمت نمایند و پاشا چون تبریزی الاصل بود که در اوان طفولیت بمیان رومیان
افتاده در خدمت احمد پاشا حاکم وان نشو و نما یافته مبی و تربیت او بمرتبه ایالت و پاشائی رسیده بود
تبریزیان از وفور عقیدت استدعا داشتند که او را بدست ایشان دهند که بجزای او سزا رسانند پسران رستم
سلطان سوکلن نیز همین اراده داشتند که او را بخون پدر قصاص نمایند اما حضرت اعلی مراعات جانب سیادت را
اهم و الزم دانسته او را بمازندرانیان سپردند و ایشان او را بوجه شرع در عوض خون آن سید عزیز بیگناه
قصاص کردند و چند نفر که قبل از تسخیر قلعه شاهی سیونی اظهار کرده بیرون آمده بودند بخشش و نوازش
یافته بقیه سپاه گرفتار غازیان ظفر پناه شدند چون اراده ازلی با فنا و اعدام آن طایفه غدار تعلق پذیرفته بود
و بعضی از مردم اندبار حرام نمکی کرده ملازمت رومیه اختیار نموده داخل آن گروه شده بودند آتش خشم پادشاهی





درباره آن گروه بنوعی مشتعل گشته بود که جز بخون آن قوم گمراه انطفا نمی پذیرفت لهذا در یورت حسن حاجی
بفرمان قدر توان قضا و حکم تقدیر بقتل آن گروه پرداخته عموم آن طایفه عرصه تیغ فنا گشته قریب دو هزار و پانصد
کس را به تیغ انتقام گذرانیدند در آن منزل پر وحشت از کشته پشته ها پدید آمد قلیلی که سمت نوکری و اسم
و رسمی بدان داشتند مورد ترحم گشته نجات یافتند مستعدان اردو تاریخهای مرغوب جهت فتح قلعه یافته
در رشته نظم کشیدند از انجمله ضیاء نورالله نواده میرزا احمد کفرانی اصفهانی که شاعر شیرین سخن خوش
طبیعت است این تاریخ یافته بود ثبت افتاد و فی الواقع بنوعی که در ضمیر ضیا تأثیرش پرتو انداخته بود
بحیز ظهور آمده فتح این قلعه کلید فتح شماخی گردید **قطعه** منت خدای را که باقبال بی زوال ۞ ملک شه زمین و زمان
در فراخی است ۞ از بس که نصرت از پی نصرت همی رسد ۞ تاریخ فتح گنجه کلید شماخی است **ذکر وقایع و حالات
متنوعه و بدست درآمدن قلاع لوری و تفلیس و دومانیس که بعد از فتح قلعه گنجه و تسخیر ملک قراباغ
بظهور پیوست** بعد از فتح و تسخیر قلعه گنجه چون از حسین خان قاجار اطوار ناهنجار بظهور آمده مردم قراباغ از سلوک
ناهموار او شکوه میکردند و رای معدلت اقتضای او را از نظر اعتبار انداخته بود ایالت آنولایت بمحمد خان زیاد اغلی
قاجار که برخی از احوال او در وقایع سالهای گذشته مرقوم قلم بیان گردیده مرحمت شد و بعد از انتظام مهام
قراباغ همت والانهمت بتسخیر قلعه لوری و تفلیس و دومانیس معروف گشته موکب اقبال متوجه آن حدود شد
و چون اخسبا باد محل نزول اردوی گردون شکوه گردید بنوعی رعب و هراس در دلهای مستحفظان قلاع مذکور
استیلا یافته بود که خیال مخالفت و قلعه داری در مخیله هیچکس نمیگنجید نخست محمد پاشا فرزند حاکم قلعه لوری
که تا حال در راه دولتخواهی رومیه ثبات قدم ورزیده مطلقا از جاده متابعت آنقوم عدول و انحراف جایز
نمیداشت بتنبیه بی اختیار کسان اعتمادی بپایه سریر اعلی فرستاده بتوسط محمد بیگ بیگدلی شاملو که از خاصان
درگاه بود عرض استکانت و بندگی بزبان اعتذار بکلمه استغفار گشوده عرضداشت نمود که اگر عفو شهریار
کامکار شامل حال این خاکسار گشته بجرایم سابق مورد عقوبت نگردد سر قدم ساخته بخاکبوسی آن درگاه
می آیم چون صدق قول او بر ضمیر فیض تأثیر خسرو جرم بخش پوزش پذیر پرتو ظهور انداخت فرستادهای
او را بمواعید شاهانه نوید داده اند و او مژده بخشایش یافته با دلی پر از امید و بیم قاصدان کعبه آمال گشته داخل
اردوی معلی شد و بوساطت امرا و مقربان مجالس مجلس بهشت نشان مستسعد گردیده منظور نظر عنایت

وعاطفت گشت و بخلاع فاخره شاهی از تاج و کمر مرصع و اسب و زین مرصع و سایر تشریفات و تنقدات مفتخر و مباهی
گردید و کلید قلعه لوری را منسوبان درگاه سپرده از جانب اشرف کسی بجهت محافظت قلعه و ضبط
توپخانه و یراق تعیین یافت و چون خاطر انور از قلعه لوری جمع گردید نهضت همایون بجانب تفلیس
و تومانوس تصمیم یافت در خلال این احوال عرایض ضراعت آیین از جانب مستحفظان قلعه تومانوس
رسیده استدعا نمودند که اگر از جانب لشکر ظفر اثر قزلباش آسیبی بایشان نرسد و از صرصر غضب
قیامت اثر پادشاهی ایمن بوده باشند قلعه را سپرده روی عجز و افتقار بدرگاه سپهر اقتدار می‌آورند
مراحم خسروانه منشور استمالت مبنی بر عواطف شاهانه بانجانب ارسال فرموده اشاره نمودند که هر کس
از ایشان اراده بودن این دیار داشته باشد علوفه و تیماری که در زمان رومیه داشته باشد مضاعف
ان عنایت میشود و هر کس عزیمت دیار روم نماید با اهل و عیال و اوراق و اموال روانه گردد که بهیچوجه
از لشکریان مضرت و آسیبی بایشان نمیرسد جماعت اروام مستحفظان قلعه تومانوس این معنی را سرمایه نجات
دانسته همگی روی امید بدرگاه جهان پناه آورده بخلاع فاخره و نوازشات وافره مخصوص گشته
جمعی که اراده رفتن داشتند کس همراه کرده سالما غانما روانه نمودند و بعضی که توقف کردند بمنتهای
مطالب فایز گردیدند و چون رودخانه الکیت حدود گرجستان مضرب سرادقات عظمت و اجلال گردید
عبد اللطیف پاشا حاکم تفلیس و آقایان و اینس سغنذان رومیه که در ان قلعه بودند نتایج لطف و قهر پادشاهی را
از حال مردم گنجه و لوری و تومانوس قیاس نموده بدلالت بخت بیدار خود را با عریضه ضراعت نشان
بخدمت اشرف فرستاده همین استدعا نمودند ملتمس ایشان بعز انجاح مقرون گشته حکم همایون مبنی
بر استمالت و قبول استیمان باسم پاشای مذکور و عظمای آن قوم عز صدور یافته مصحوب حسین بیک چارچی
باشی قور ذو القدر فرستادند پاشا و جماعت بمضمون ان منشور سعادت اطلاع حاصل نموده اگرچه
بر ایشان واضح بود که در مواعید شاهانه شائبه خلافی نیست و هر کس امان دادند از مضرت و آسیب گروه
قزلباش ایمن شد لیکن بمقتضای کریمه ولکن لیطمئن قلبی بجهت اطمینان قلوب قوم و عزت و اعتبار خود
و امتیاز ان قلعه که از حصون مشهوره آفاق است از دیگر قلاع التماس نمودند که یکی از امرای عالیمقدار بپای قلعه آید
که قلعه را باو سپرده بوساطت او بخدمت اشرف رسند حضرت شاهی ظل الهی علیقلیخان شاملو را بخدمت





مامور فرموده بجانب تفلیس فرستادند و چون خان مذکور بقلعه قریب شد عبد اللطیف پاشا و آقایان بلوازم
استقبال قیام نموده نهایت اطاعت و انقیاد بظهور آورده قلعه را به علیقلیخان سپردند و دو سه روز
با اهل اردو بسودا و معامله پرداختند الافغان باری و سواری سرانجام نموده همگی با خانه کوچ از قلعه بیرون
آمدند و علیقلیخان حسب الفرمان قضا جریان جمعی از غازیان شاملو و تفنگچی نیز در قلعه گذاشته خود
باتفاق پاشا و معتبران قوم باردوی کیهان پوی آمده در الکیت جای پاشا و رفقا سعادت آستانبوسی
دریافته بنوازشات خسروانه سرافراز شدند و خلاع فاخره بهمگی ایشان علی قدر مراتبهم عنایت شد
چند نفری که اراده توقف نمودند بمقاصد ارجمند فایز گردیدند پاشا و جمعی که رفتنی بودند چند نفر از
ملازمان درگاه بقلاوزی ایشان مأمور گشته سالما غانما بسرحد رسانیدند و حضرت اعلی بنفس
نفیس متوجه قلعه شده نیک و بد انرا منظر احتیاط در آوردند قلعه تفلیس قلعه‌ایست در دامنه کوهی بلند
واقع شده از یکطرف که نارین قلعه در انجاست سر به ثریا افراخته اب رودخانه کر اگرچه از جانب غربی آمده
بطرف شرقی میرود در جوار شیروان اب رودخانه ارس پیوسته بدریای خزر می‌پیوندد اما بحوالی
تفلیس که میرسد پیچیده شده گویا از شمال آمده بجنوب میرود و در همان حوالی قلعه از سمت جنوب گردیده
بجانب شرقی می‌افتد و در حریم شهر و قلعه که آب میگذرد سنگ لبستی مرتفع واقع شده در مقابل ان کوه بلندی
پیش آمده تخته پلی در کمال استحکام در انجا ترتیب داده اند که از تفلیس بولایت گرجستان از ان تخته تردد
می‌نمایند و رودخانه بان عظمت که از انهار مشهوره آفاق است از زیر ان تخته پل میگذرد و شهر تفلیس در جانب غربی
ان تخته پل افتاده و چشمهای بسیار و عیون بی‌شمار از ان کوه جریان می‌یابد که قریب بهفتاد هشتاد چشمه ان
اب گرمست و در زمان قدیم هر یک از سلاطین اسلامی و کفره گرجی بر بالای آبهای گرم گنبدها عمارت کرده
استحمام می‌نموده اند و حمام مردان آن شهر منحصر در انست چند حمام در میان قلعه بسیاری الدهر رفت و الیوم
قریب بسی چهل حمام بحال خود بود که بعضی دایر و بعضی استعداد دایریت داشت ارتفاع بروج قلعه مذکور بمثابه
ایست که با افلاک الافلاک دعوی محاذات مینماید و از هیچ طرف سلاطین آفاق را تسلط بر ان قلعه متصور نیست
زیرا که از سه طرف ان کوههای بلند سر بفلک افراخته و یکطرف آب رودخانه کر میگذرد و بدین جهت مکانی که
محل اقامت و نزول لشکر تواند بود در حریم شهر و قلعه نیست و الحق بدرست در امدن چنین حصن حصینی که فی الحقیقه

ستون ولایات گرجستان و شیروان بلین اسانی جز بتائید آسمانی و توفیق سبحانی و نیروی اقبال حضرت اعلی
خاقانی نتوانند بود سکنه آنشهر اکثر نصاری ارمنی و گرجی و قلیلی مسلمان نیز هستند کلیسا و معبد نصاری
که اکثر قدیمست در آن شهر و حوالی آن بسیارست **از سوانح** آن ایام که در اثنای نهضت همایون بطرف
گرجستان اتفاق افتاد قضیه فوت کرکین خان ولد سیمون خان والی کارتیل است که جمعی از معتمدان سلسله
بدرگاه جهان پناه آمده از آن واقعه اخبار نمودند حضرت اعلی آنها را نوازش فرموده لوارصاب خان پسر او
که در آنوقت چهارده ساله بود ع چون مه چارده در حسن تمام ؛ بجای والد بحکومت ملک موروث و لقب
ارجمند فرزندی سربلندی یافت احکام شفقت اثر و خلاع فاخره جهت او و مخدرات استاران سلسله
ارسال داشت از زمره مقربان بساط اقدس محمد بیک بیکدلی شاملو را بانصوب فرستادند که پرسش
بازماندگان کرده بشفقت و عاطفت شاهانه مطمئن و امیدوار گردانند و حسب الفرموده عمل نموده در همان چند روز
از گرجستان عود نموده اکثر میرزادها و از ناوران گرجی همراه او بپایه سریر اعلی آمده بسعادت آستانبوسی
سرافراز و بروابط خاص ممتاز شدند مواد اخلاص و استظهار گرجیان آن سلسله بلطف و شفقت خسرو کامکار
عالی نژاد سمت ازدیاد پذیرفت و حضرت اعلی از شمول عاطفت و بنده پروری میرزادهای گرجی را علی قدر
مراتبهم بتفقدات شاهانه و عطایای پادشاهانه نواخته و مهمات ایشانرا بروجه دلخواه ساخته همگی را خوشدل
و شادمان روانه اوطان گردانیدند و بجهت لوارصاب خان دیگرباره خلاع فاخره و تنسوقات وافره فرستاده
بمواعید دلپذیر شاهانه امیدوار گردانیدند و حکومت تفلیس و کوتوالی قلعه بمحمد سلطان شمس الدینلو مشهور
بدلو محمد تفویض یافت جمعی از تفنگچیان خاصه شریفه را تعیین فرمودند که همراه محمد سلطان در آن قلعه بوده
بمحارست قیام نمایند و اسباب و اسلحه و یراق قلعه لوری و توما نوس مقرر شد که جهت قلعه ایروان
نقل شود و چون خاطر انور از مهام آنصوب فراغت یافت مظفر و منصور لوای معاودت افراخته کوچ فرمودند
و چون همیشه تسخیر ولایت شیروان و تعمیر ایروان در ضمیر الهام پذیر رسوخ داشت رای جهان آرای اقتضای
آن کرد که متوجه سرحد ایروان گشته تعمیر قلعه آنجا فرمایند و بعد از فراغ خاطر از آن امر هرگاه مشخص شود که درین سال
حرکت لشکر روم بدین مرز و بوم واقع نخواهد شد و رومیان شیروان از مدد و کومک مأیوس گردند عنان نصرت
نشان بدانصوب انعطاف یافته در زمستان این سال بتوفیق حضرت ذو الجلال بفتح و تسخیر قلاع شیروان پردازند

برین

بدین عزیمت والاعنان فیروزی عنان از راه جبال اخساباد کراهی بود در نهایت صعوبت و از کثرت درخت و جنگل
و بیشه آفتاب را مجال تابیدن بآن سرزمین نیست و نشیب و فرازش بامصداق اینمعنی افتاده بیت کسی نبرده
فرازش بکار بچشم ضمیر ع کسی نزده نشیبش بکر بپای گمان ؛ ضیق طرق بمثابه که در اکثر جاها یکسوار بصد زحمت
عبور مینمود متوجه شدند طبقات لشکر را بچند قسم منقسم فرموده هر روزه یک گروه کوچ میکردند مجملا قریب
بده روز تمامت سپاه منصور از آن راه عبور نموده در کوکچه دنگیز مجتمع گشتند **دیگر از سوانح** این سال که در
هنگام فتح قلعه گنجه بظهور پیوست آنست که میرابوالولی انجو شیرازی بجهت خویشتن داری و مسامحات که از
سلامت نفس و کم آزاری در ضبط و ربط وجوه شرعیه مینمود و ملازمان بی اطلاع او جسارت و دلیری کرده
در وجوه متعلقه بسرکار حضرت امام الجن و الانس تصرفات کرده بودند از منصب عالی صدارت معزول گشته
قاضی خان ولد میرزا برهان که از اجله سادات عظیم القدر سیفی حسنی قزوینی و از اقوام قاضی جهان وزیر
حضرت شاه جنت مکان بود بدین رتبه عالی سربلندی یافت و بعضی محال عراق که منظم آن دار السلطنه
اصفهان و یزد و قم و کاشان بود افراز نموده بمیر جلال الدین حسن صلائی اصفهانی که سید فاضل صاحب سخن
از سادات شهرستان اصفهان بود و آبا و اجداد عظامش همیشه درین دودمان قدس نشان بمناصب
عالیه اختصاص داشته اند تفویض یافت **گفتار در تعمیر قلعه ایروان و حالات متنوعه که قبل از عزیمت**
**یورش شیروان وقوع یافت** چون موکب ظفرنشان در کوکچه دنگیز نزول اجلال فرموده عساکر منصوره
فوج فوج بر درگاه خلایق پناه جمع آمدند اکثر امراء عظام و طبقات لشکر ظفر فرجام سوی اسد در دنجان و بعضی
از خاصان درگاه و مقربان بساط اقدس که حسب الفرموده در رکاب اشرف توقف نمودند باقی بتعمیر قلعه ایروان
مامور گشته بسرکاری الله قلی بیک قورچی باشی متوجه انجام آن خدمت شدند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی
با وفور نشاط و شمول انبساط از ساحل دریای کوکچه عبور فرموده سیرکنان و صید افکنان از راه سیجان بطرف
نخجوان توجه فرمودند در خلال آنحال عورتی گرجیه مسماة بکلچهره که در زمان حضرت شاه جنت مکان از خدمه منسوبان
این دودمان بوده و بعد از سنوح واقعه ناگزیر آنحضرت همراه سیمون خان بگرجستان رفته بوده و چون سیمون خان
چنانچه درین اوراق سبق ذکر یافته گرفتار رومیان گشته او را باستنبول فرستاده بودند که در خدمت او بوده
بلوازم پرستاری قیام نماید و عورت مذبور تقربیات بخدمت والده محترمه سلطان محمد خان خواندکار روم

مشهور بوالده سلطان که در امور سلطنت آن دودمان صاحب اختیار بود رسیده بنابر طرزدانی و آداب خدمت
نزد او راه یافته چندگاه در استنبول می بوده درینوقت بتحریک وزرا و ارکان دولت سلطان روم بتخصیص
درویش پاشا وزیر اعظم باتفاق یکی از چاوشان رومی از جانب سمیون خان بدرگاه سعادت
نشان آمده عرایض آورده ماحصل کلام آنکه همیشه سلاطین عدالت آیین امنیت عالم و ترفیه احوال امم بر
مطالب عالیه دنیوی راجح و مقدم داشته اند و خصومت و نزاع میانه دو پادشاه والاجاه موجب
خرابی مملکت و تفرقه احوال عجزه و زیردستان و ریختن خونهای خلایق است و التماس نموده بود که بجهت
حصول نیکنامی دنیا و مثوبات عقبی بساط کلفت را درنوردیده با پادشاه ذی جاه روم بنای الفت
و وفاق کردند که ازینطرف نیز دولتمندان خیراندیش خصوصا درویش پاشا وزیر اعظم باعث صلح
شده بهر طریق رضای خاطر اشرف بوده باشد این امر خیرانجام را فیصل میدهند ازینطرف جواب
عرایض سمیون برین نهج قلمی شد که بر ریش سفیدان خانواده آل عثمان ظاهر است که میانه حضرت شاه
جنت مکان و پادشاه مرحوم سلطان سلیمان و پسرش سلطان سلیم ضوابط عهد و پیمان موکد بایمان
استحکام یافته بود که نسلا بعد نسل میانه این دو سلسله مخالفت نبوده باشد بعد از وفات اکبر شاه جنت
مکان مجرد اندک اختلالی که بجهت منازعه اوباش درمیانه قزلباش واقع بود رومیان فرصت یافته بی جهتی
نقض عهود و پیمان کرده مملکت موروثی ما را بغصب متصرف شدند و اکنون ما طالب حق موروث خودیم
اگر فرمان فرمای ممالک روم عهد و پیمان پدران را منظور داشته در مقام الفت باشد و دستور و سرحدی که
آن زمان مقرر گردد ما نیز بجهت ترفیه حال خلایق عباد الله از طریق خصومت و عناد عدول نموده سالک مسالک
دوستی و اتحاد میگردیم و اگر لجاج ورزیده در مقام عداوت بوده باشد توکل بالطاف ایزدی داشته از طلب
حق موروثی باز نمی ایستیم آنچه حضرت باریتعالی خواسته باشد چنان خواهد شد و مقدرات ازلی را از ظهور
چاره نیست و امیدواریم که برحسب **الحق یعلو و لا یعلی** بمطلب خود فایز گردیم **دیگری از سوانح** آنست که چون
در زمستان سال گذشته که رایات جلال متوجه تسخیر گنجه و قراباغ بود از جماعت رومیه فوجی بتاخت آمده چند
قریه را از قرای کوچه دنگیز که با امیرگونه خان متعلق بود غارت نموده بودند درین سال امیرگونه خان با اتباع خود
و جنود او تاخت و غارت الکاء رومیان رفته تا حوالی خطه وان و عادلجواز تاخت کرده سالما





غانما بازگردید از امراء اکراد محمودی که در آن سرحد می باشند عبدالله بیک حاکم خوشاب و زنبیل خان حاکم دراجها
و مصطفی بیک حاکم ماکو و زنبیل بیک حاکم جورس و ایلچیان میران سنجق آنطرف سیما میر شرف حاکم جزیره
و ضیاء الدین ولد شمس خان روزکی حاکم تبلیس و ذکریا خان حکاری بنابر اظهار دولتخواهی و انجاح
مطالب و مقاصد خود نزد امیرگونه خان آمده باتفاق او بدرگاه جهان پناه آمدند و بوساطت خان مذکور
در حدود نخجوان سعادت بساطبوسی دریافتند امیرگونه خان بجانب ایروان رخصت یافت و امرا
و ایلچیان مذکور مشمول الطاف و احسان گشته حکومت جورس بدستور بزنبیل بیک و ماکو بمصطفی بیک
شفقت شده مبلغ دویست تومان شاهی عراقی زر نقد باو انعام فرمودند و عبدالله بیک بعد از فوت
سلیمان بیک برادر خود میر عشیرت و حاکم خوشاب شده بود و زنبیل خان عمزاده او که با سلیمان بیک
معاند بود و قرا حصار را بعنف از او گرفته بود چون بعد از وقوع محاربه چغال اغلی و انهزام او زنبیل خان
مذکور التجا بظلال عاطفت شاهی آورده در سلک پایه سریر اعلی آمد منشور امارت آن قوم و حکومت
خوشاب که سنجق میر عشیرت آن قبیلات باسم او شرف صدور یافته بود بدین جهت میان عمزادها مناقشه
بود درین اوقات که هر دو شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته بدرگاه گیتی پناه آمدند مقرر شد که میان
عمزادها صلح واقع شده الکاء موروثی حسب الصلاح ریش سفیدان اکراد میانه ایشان منقسم گردد غطای
اکراد حسب الفرموده عمل نموده وثیقه دران باب برضای طرفین در قلم آورده بنظر اقدس رسانیدند و حکم
همایون بر طبق آن باسم هر یک شرف نفاذ یافت اما زنبیل خان روزی چند با عبدالله بیک گرگ آشتی
کرده بالاخره فیمابین باز فساد و انجام مفسدان که هیچ طایفه خالی از آن نیستند و طبقه اکراد از بهر جنس آن مولود
نزاع در هیجان آمده قلعه خوشاب بتصرف زنبیل خان درآمد و شرح آن عنقریب رقم زده کلک بیان میگردد
بالجمله عنایات خسروانه امراء اکراد و ایلچیان مذکور را بخلاع گرانمایه سرافراز فرموده جهت میر شرف و ذکریا خان
و ضیاء الدین خان خلاع فاخره و منسوجات لایقه ارسال داشتند و همگی آنگروه مسرور و خوشدل رخصت
انصراف یافته روانه شدند بعد از رفتن ایشان اراده خاطر اشرف بسیر و گشت خطه اردوباد متعلق گشته
سایه اقبال بر مفارق متوطنان آن بلده طیبه گستردند که تا تعمیر قلعه ایروان و بازگشتن امراء و لشکریان چند روز
دران مقام بهجت فرا عشرت پیرا بوده بعد از فراغ خاطر از مهام قلعه و تدبور عنان نصرت نشان بنخجوان و لایت

شروان معطوف دارند ان شاء الله وحده ذکر توجه موکب جهانپوی بخطه دلپذیر اردوباد و خاطر از مهمات
آذربایجان پرداختن و رایات اقبال بتسخیر شروان افراختن اردوباد قصبه ایست بغایت دلکش
و دلنشین در جانب شمال آب ارس که سخن پرداز خطه شیراز خواجه حافظ در مدح سواحل طیبه اش بیت
فرا گیش فرموده بیت ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس ؛ بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن
نفس ؛ در دامنه کوه قبان واقع شده در کمال نزاهت و خورمی ملطافت هوا و عذوبت ما و باغات
و بساتین میوه دار و چشمه های خوشگوار شهره آفاق هیچ منزلی و سرزمینی نیست که چشمه آبی در
نهایت لطافت و سردی در آنجا نبوده باشد مردم آنجا تشیع فطری و خلوص عقیدت و دوستداری
خاندان کرامت و ولایت نشان صفویه مشهور و معروفند چنانچه در زمان سلطان رومیه چند مرتبه بدین جهت
قتل عام یافته و خرابی تمام بآن بلده جنت مقام و اختلال باحوال سکنه و اهالی آنجا خصوصا طبقه علیه
نصیریه طوسیه که از احفاد استاد البشر عقل حادی عشر خواجه نصیر الملة والدین طوسی روح الله روحه
راه یافته و درین هنگام که آن اختلال به نیروی اقبال خسرو جهان زوال پذیرفت منظور انظار عنایات
شاهانه گشته از جمیع تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم و در کل ولایت آذربایجان محسود اماثل و اقران اند
و چون آصف جم اقتدار و اعتماد الدوله غفران دثار حاتم بیک ازان سلسله علیه است و راقم حروف بنابر طول
مدت معاشرت و همصحبتی و طریقه اخلاص و نمکخوردگی آن عالیجناب ملک احترام ناگزیر بود که درینمقام برخی
از احوال سعادت منوال آن سلسله علیه بقلم اخلاص در صحیفه بیان نگارد العمدة النطقیة رفیعه از فضایل کمالات
عقلیه و نقلیه جد بزرگوار بی بهره نیستند شیخ علی نقی کمره قصیده غرا در مدح آن صاحب اقبال در رشته نظم کشیده
ابیات بلند و معانی دلپسند بسیار دارد ازانجمله این بیت مناسب اینمقامست بیت تا ابد بارور میوه فضلند
و هنر ؛ هر شجر و خار که در خطه اردوباد اند ؛ اکثر ایشان بحلیه صلاح و پرهیزکاری و زیور قابلیت و استعداد
و سلامت نفس و اخلاق حمیده آراسته و پیراسته همواره مرجع و ملجا عموم مردم اردوباد بوده اند و آن دستور
رفیع مقدار صاحب دولتی بود بمکارم اخلاق ستوده موصوف و عالیجناب بسلامت نفس و نیک اندیشی
خلایق مشهور و معروف از وفور قابلیت و کاردانی برتبه وزارت دیوان اعلی معزز و سربلند گشته
قریب بیست سال مسند وزارت دیوان اعلی و حل و عقد امور جهانبانی بذات ملک صفاتش آراستگی داشت

همواره



و همواره پرتو انوار تربیت و عاطفت شاهانه بر وجنات احوالش تافته روز بروز پایه قدر و منزلتش
بلندی میگرفت طبع دُرربارش کام بخش کافه انام و دربار سعادت مدارش مرجع خاص و عام مهام
ممالک باصابت رای ملک آرایش منتظم میشد و امور خلایق و برایا بحسن کیاست و کاردانی آن مهر
سپهر کامرانی بر وجه دلخواه ممهد هرگز در مدت عمل بخواهش و طلب عنیف راضی نبود و آزار و اضرار موری
در خاطر خطیر آن آصف سلیمان منزلت خطور ننمود القصه خامه سخن گذار در تبیین حالات پسندیده آن وزیر
صایب رای بعجز و قصور معترفست و مشرویان کوته اندیشه از تفکر اوصاف جلیله آن دستور ملک
آرای در زاویه خمول و ناکامی معتکف که اگر درین باب خوض رود سخن بدرازی کشد لهذا درینمقام بهمین قدر
اکتفا نموده آن دستور ستوده سیر خلف صدق مرحوم ملک بهرامست و او بزرگی بود کریم الذات
و کریمی پسندیده صفات در زمان سلاطین ماضیه بر نهج آبا و اجداد بر مسند عز و شرف متمکن و آثار نجابت
و بزرگی از ناصیه احوالش ظاهر و نمایان و پرتو التفات سلاطین پاینده بر وجنات آمالش لامع
و تابان و فصل و قطع مهام املاک برای صواب نمایش مفوض بوده در زمان ظهور دولت جهانگشای شاهی
خاقان سلیمان شان جنت آشیان ابو البقا شاه اسمعیل اسکنه الله تعالی فرادیس الجنان چند گاهی بنابر
غمز و سعایت حاسدان وارباب غرض کربت غربت اختیار نموده از وطن مالوف جلا نموده بر حسب تقدیر
در ولایت مصر و نجد و اقامت داشت تا آنکه کارفرمایان عالم ابداع ابتلای ایام مهاجرت را بانتهار رسانیده
مصالح رجعت و فیروزمندی آماده گردید و حضرت خاقان سلیمان شان بر حسب اتفاق خطه دلکشای اردوباد را
بفر قدوم همایونی زینت افزوده مشاهده منازل مرغوب آن صاحب دولت که آثار رفعت و بزرگی از آن
نمایان بوده فرموده اند و چون از حوادث دوران و تصاریف زمان و خالی بودن از وجود صاحب مکان
فی الجمله انهدام بدان راه یافته بوده آنحضرت از سبب انهدام پرسیده اند حسین بیک لله که از خاصان
درگاه و جانسپاران دولتخواه بود و اوصاف ستوده آن حمیده صفات را معلوم داشت حقیقت احوال
او را بمسامع جلال رسانیده قرابت قریبه خواجه عتیق منشی نیز که در آغاز خروج آنحضرت تخت طغرای غزی
این دولت ابدی را بقلم زرنگار اخلاص برخاتمه اقبال او نگاشت علاوه توجه شاهانه گشته حکم استمالت
باسم او عز صدور یافت که روی توجه بوطن اصلی آورد ملک بهرام بعد از ورود آن منشور عاطفت بانتظام

تمام متوجه مسکن و مقام مألوف گشته بتدارک اختلال احوال و سرانجام بی سرانجامی پرداخت و در زمان محبت نشان
شاه جنت مکان علیین آشیان بیشتر از بیشتر منظور نظر عواطف و الطاف گشته منصب کلانتری و تقدم
و بزرگی اهالی املاک بدستور سابق برای صواب نمایش متعلق گردید و چون حضرت شاه جنت مکان را
توجه تمام بآن بلده جنت مثال بود چنانچه طرح و تمثال آن بقعه شریفه را حسب الاشاره همایون نقاشان
نادره کار و مصوران معجز نگار در ایوان چهل ستون دولتخانه مبارکه قزوین نگاشته کلک موی
شکاف گردانیده اند مکرر آن شاه دارای خطه طیبه و شکار ماهی رود ارس از خاطر انور سر زده بمقام
فرح افزا بیمن مقدم آن خسرو سپهر اعتلا غیرت افزای باغ ارم میگردید در هر مرتبه کلبه آنجناب را بقدوم
بهجت لزوم نورانی ساخته در آن منازل دلگشا بلوازم جشن و سور و بهجت و سرور می پرداخت و
این معنی موجب ازدیاد مواد عزت و تضاعف جاه و حشمت آن عالیمنزلت گشته پایه قدر و منزلتش
ارتفاع می یافت و مرحوم میرزا کافی منشی نیز که بزیور قابلیت و استعداد آراسته و شایسته تربیت بود و
بنابر قرب قرابت و خویشی که با آن صاحب دولت داشت بمنصب ارجمند انشاء ممالک سرافرازی یافت
و بیمن تربیت و نظر کیمیا اثر آنحضرت درین فن ترقی عظیم کرده بکلک بدایع نگار رقم نسخ بر منشآت سخنورا
ن کشید نقاط اقلام زرین فامش بر صحیفه بیان چون مروارید غلطان و چندین سال از زمره محرمان
سراپرده قدس و مقربان بساط انس بود آری ◦ هرچه هست از نتایج نظرست ◦ نظر اکسیر کیمیا اثرست
از مآثر و نیکو خدمتیهای آن سلسله اکثر اوقات یکی از مستعدان آن بقعه دین و دولت ابد پیوند بمنصب والا
سرافرازی داده اند بالجمله آن صاحب سعادت عالی همم در آن بقعه خرم خوان کرم گسترده آینده و رونده از
موائد انعام و احسانش محظوظ و بهره ور می بودند و سنین عمر نفیسش از مرحله هشتاد تجاوز نموده بسر منزل
نود رسیده بود در اواخر ایام حیات اراده حج بیت الله الحرام و ادراک سعادت زیارت و طواف مدینه مشرفه
حضرت خیر الانام و روضات مقدسه ائمه کرام علیهم السلام نموده عزیمت آن سفر مبارک کرده در مابین شام و یثرب
مزاج وهاجش از جاده استقامت و اعتدال منحرف گشته بریاض قدس خرامید و ولد ارشدش ادهم بیک
که توفیق مرافقت و همراهی پدر بزرگوار یافته بود نعش مطهر آن نیکو سیر را در همانجا که قلعه حیدر مشهور
و معروفست مدفون ساخت تا آنکه در سالی که مغفرت پناه معصوم بیک صفوی متوجه آن سفر خیر اثر گشت و





و میرک بیک پسر بزرگتر مرحوم مذکور همراه بود جسد شریف پدر را از آن مکان آورده بمدینه طیبه نقل نموده در جوار
ائمه بقیع علیهم السلام مدفون ساخت و اولاد گرامی آنجناب که در حین وفات در قید حیات بودند
و مسود اوراق راقم الحلا تعارفی بحال ایشان بود پنج نفر اند و هرچند گذارش احوال آن سعادتمندان
مناسب سیاق تاریخ نیست بنابر اینکه در صدر داستان شده صحیفه مصادقت و اخلاص را
بنگارش آن آرایش داده میگوید که اخلاف صدق اتصاف آنجناب اول میرک بیک مذکورست
که بحلیه قابلیت و زیور استعداد و اهلیت آراستگی داشت در اوایل حال که از خطه اردوباد بیرون
باردوی معلی آمد ملازمت رکن السلطنه معصوم بیک صفوی اختیار نمود و منصب انشاء و لشکرنویسی یافت
و بالاخره بمرتبه وزارت ترقی کرده چند سال من حیث الاستقلال بدان خدمت مشغول بود و در سفر
حجاز مرافقت اختیار نموده چون معصوم بیک در حینی که محرم شده بود به تیغ غدر رومیان کشته درجه
شهادت یافت او متعلقان شهید سعید مذکور را آورده بمقتضای آن امیر کبیر کمال خدمتکاری و پاس
حقوق نمکخوارگی بجای آورده در مجلس بهشت آیین حضرت شاه جنت بارگاه راه خدمت یافته مجلس
نویسی میکرد و آنحضرت در مقام تربیتش بود در بین انشاء اجل موعود رقم حیاتش را از صحیفه هستی محو کرده
هادم اللذات بنیاد حیاتش را برانداخت دیگری ادهم بیک است که او نیز بوفور استعداد و قابلیت
و حسن اخلاق موصوف بود در بدو حال در مرافقت والد بیهمال متوجه سفر خیر اثر حجاز شد بعد از واقعه
ناگزیر والد بدان سعادت عظمی فایز گشته و بعد از معاودت باردوی آمد مدتی اوقات خجسته ساعات بکسب قابلیت
و علم سیاق مصروف داشت و از جانب اشرف بمنصب استیفاء سرکار شاهزاده مغفور سلطان مصطفی میرزا
مأمور گشته در اواخر منصب وزارت سرکار نواب میرزا بآنجناب تعلق گرفت بعد از رحلت شاه جمجاه
جنت آشیان و واقعه میرزا که در ایام سلطنت اسمعیل میرزا او بیداد و شرح آن در طی وقایع زمان مذکور
در مجلد اول مسطور گشته چندگاه متوجه هیچ شغلی از مشاغل دنیا نبود تا آنکه در زمان جلوس نواب سکندر
شان سلطان محمد پادشاه منصب کلانتری دار السلطنه تبریز که معظمات امور است بدو تفویض یافت
لیکن از آن مهم بنابر نخوت و غرور و خودسری و خودرایی امیرخان ترکمان و اقتدار عمال سرکار او دامن
همت در چیده چندگاه در اردوباد مقیم بود تا آنکه در اواخر ایام جهانبانی شاهزاده مغفرت انتما سلطان حمزه میرزا

که بساط دولت امیرخان درهم نوردیده مغضوب گشت و علی قلیخان فتح اغلی استاجلو مرتبه ایالت دارائی
دار السلطنه تبریز یافت او را بارتکاب منصب مرجوعه ترغیب نموده بالاخره وزارت سرکار خان مذکور
بانجناب تعلق گرفت و در زمان جلوس سعادت مأنوس همایون اعلی شاهی ظل الهی که بساط
دولت علیقلیخان و رفقای او نوردیده گشت جناب مشار الیه چندروزی وزارت اصلمش خان اغلی
ذو القدر مهردار اختیار نموده بالاخره از مشاغل دنیوی دلگیر گشته میل توطن مشاهد مقدسه و کسب مثوبات
اخروی نموده چندگاه توفیق مجاورت عتبات عالیات دریافت و برادر فرخنده سیر مشار الیه آرزوی
ملاقات برادر غالب گشته استدعای حضور گرامیش نمود خدمتش بعراق آمده بعد از آنکه با برادر حمیده
سیر و اقوام عهد ملاقات تازه کرد اراده توطن شیراز نموده منظور انظار شفقت شاهانه گردیده هر ساله
مبلغ یکصد تومان شاهی از قصر الدشت شیراز برسم سیورغال عنایت فرمودند و در ایام توطن شیراز نیز
دیگر سفر خیر اثر حجاز اختیار نموده توفیق حج مکرر یافت و یکدو مرتبه بقصد زیارت روضه مقدس حضرت
امام ثامن ضامن علیه السلام متوجه مشهد مقدس معلی گشته بدان سعادت عظمی مشرف گردید و در شهور
سنه نخاقوی ئیل سبع عشر و الف در خطه شیراز آهنگ سفر بقا ساز داده رخت هستی بدار الملک
عدم کشید // او نیز چو جمله پاک مردان : گردید بان جهان شتابان : دیگری از اولاد اعظام ملک بهرام سپهر
وزارت و اقبال اعتماد الدوله غفران مآب حاتم بیک است که بعد از فوت والد والا نژاد بمنصب کلانتری اردوباد
منصوب گشته با وجود حداثت سن و عنفوان شباب از روی کمال دانش و بینش بلوازم آن مهم
اشتغال مینمود تا آنکه بجهت مناقشه و گفتگوی بعضی از حسادان ملک از آن متنفر و ملول گشته باراده خود
ترک کرده باردو آمد بعد از چندگاه دلو بوداق رو ملو حاکم خوی اختیار نموده چندسال بان امر اشتغال نمود
چون دلو بوداق از حکومت خوی معزول گشت جناب آصفی یکدو سال بیکدو بی شغل و عمل در اردو بسر می برد
که قضیه شاه جمجاه جنت مکان روی نمود در زمان اسماعیل میرزا بزیارت عتبات عالیات توجه نموده بعد از
فوت اسمعیل میرزا که نواب سکندر شان رضوان مقام بر مسند فرمانروائی جلوس نمود جناب آصفی سمت
وزارت ولیخان افشار حاکم دار الامان کرمان یافته قریب بده سال من حیث الاستقلال در دار الامان مذکور
بدان مهم مشغول بود و در زمان جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل الهی که ولیخان باردو آمده ایالت

ودارائی



و دارائی کرمان به بکتاشخان ولد او تفویض یافت جناب آصفی بتکلف ولیخان طوعا او کرها بدستور متکفل
مهام وزارت او گردید چون جبلۀ بکتاشخان که مدهوش باده خودسری و خودرائی بود و یعقوب خان
ذو القدر حاکم شیراز که او نیز از این نشاء بی بهره نبود بجهات مختلفه اسباب وحشت آماده گشته یعقوب خان
بنوعی که خامه سخن پرداز در محل خود بتحریر آن پرداخته بر سر او لشکر کشیده در ظاهر دار العباده یزد فیمابین
محاربه وقوع یافته بکتاشخان از نیرنگسازی چرخ مشعبد در خطه یزد بدست لشکریان شیراز مقتول گشته
اموال و اسباب آصفی در آن واقعه بتاراج حادثات رفت اما یعقوبخان بعد از ملاقات آن عالیجناب را
در مقر عزّ خود مأوا داده همراه خود بشیراز برد و بعد از آنکه قضایای مذکوره بعرض عاکفان سده جلال رسید
و رایات جهانگشای شاهی ظل الهی در دار السلطنه اصفهان مرتفع گردید حضرت اعلی در ازاء حقوق خدمات
موروثی و نیکو خدمتیهای سابق و لاحق که از ایشان بظهور آمده بود در مقام تربیت جناب آصف آمده
قورچی بطلب او فرستادند یعقوبخان که از باده هوش ربای غفلت سرمست شده بود بتوهم آنکه مبادا
طلب او بجهت تحقیق خرابی و اسباب بکتاشخان بوده باشد فکرهای بیحاصل و اندیشهای تباه بخود راه داده
در فرستادن متفکر و متردد بود چون کارفرمایان قضا و قدر چندین امور خیر و کارهای شگرف در ذات کامل
الصفات ایشان بودیعت نهاده بودند که در خدمت این خدیو زمان بر صحیفه دوران منتظم بتحریر رقم پذیر کلک ظهور
گرداند و بس عقدهای مشکل که در این دولت ابد پیوند بمفتاح رأی گشایش گشوده گشته نقاط اقلام
عنبر فامش خال رخسار سلطنت و نتایج کلک بدایع نگارش زیور نگارستان دولت گردد اثری بر اندیشهای
باطل او مترتب نگشته جز فرستادن چاره نیافت و آنجناب برفاقت قورچی در حمای حمایت الهی روانه پایه
سریر اعلی شاهی شده در دار السلطنه اصفهان بسعادت پابوس اشرف و عز مجالست مجلس خلد آئین استسعاد
یافت و در وقتی که فرهادخان از شیراز بجهت انتظام مهمات دار الامان کرمان و دفع فتنه یوسفخان افشار بنوعی که
در محل خود گذارش یافته نامزد فرمودند جناب آصفی را که صاحب وقوف مهمات کرمان و سالها در میانه طایفه افشار
مشیر و مونس بود همراه فرهادخان کرده انتظام مهمات آن ولایت را برای صوابنمایش منوط گردانیدند و آن دستور
صائب رای خدمت مرجوعه را بحد بر وجه دلخواه صورت انجام داده در شیراز بسعادت آستان بوسی
سرفراز گردید و حضرت اعلی آثار خرد و هوشمندی در ناصیه احوالش مشاهده فرموده در مقام تربیتش در آمدند و تخت

بمنصب جلیل القدر استیفاء ممالک محروسه معزز و سربلند گشته سنتها در کمال استقلال بان مهم پرداخت
اگرچه سمت استیفا داشت اما بیمن توجهات شاهانه اکثر امور وزارت دیوان اعلی از و متمشی میشد و
یوما فیوما پایه قدر و منزلتش در مدارج ارتفاع می یافت تا اول نوروز توشقان ئیل مطابق الف من الهجرة
بمنصب عالی وزارت دیوان اعلی ارتقا یافته تمامی مهمات مالی و ملکی ممالک محروسه برای عقده گشای
آن دستور صافی ضمیر مفوض گردید چنانچه در محل خود تسطیر پذیرفته هرچند شطری از اوصاف کمال و صورت
احوال حمیده خصالش در صدر داستان بدستیاری قلم دو زبان بر ساحت بیان پرتو رقوم انداخته
چون محل مناسب و اخلاص قوی بود قلم بی اختیار بتکرار پرداخت مجملا آن عالیجناب از کمال صدق و غایت
اخلاص موروثی و نطاق دولتخواهی بر کمر همت بسته در عرض مدت وزارت خدمات پسندیده و کارهای
شگرف در راه این دولت ابد پیوند بمنصه ظهور رسانید وجود فایض الجودش باعث رفاه حال عالمیان
و سرمایه استقامت احوال ایرانیان گردید رسم مذموم جرم و جرایم که وزرای سابق در ضمن رشد و کفایت خود
شایع ساخته موجب تفرقه خاطر خلق الله بود و در میزان عدالت و دادرسی و مقیاس نصفت و ملک آرایی
همایون اعلی بس ناسنجیده و ناپسندیده مینمود بیمامن الطاف شاهانه از میانه خلایق برانداخت و خیر
خواهی او نسبت بکافه انام در آداب نصفت و دادوهی دستور در قاعده حسابدانی و انتظام امور دیوانی
گرده او قدوه و قانون بود چند مرتبه که از جانب اعلی بخدمات مامور گشته از موکب همایون دوری جست
آن خدمت را بوفور اخلاص و کمال دولتخواهی سزاوار غیرت و مردانگی بر وفق رضای اشرف و صلاح دین
و دولت قاهره بتقدیم رسانیده مرضی و مستحسن بود چنانچه هر یک از آنها مفصلا در طی وقایع آن سال رقم زده
کلک بیان گردیده درینمقام چون شایبه تکراری بود زبان قلم از طول کلام اندیشیده از آن کوتاهی گزید
تا آنکه در سال ائت ئیل تسع عشر و الف که تسخیر قلعه دمدم و دفع عصیان امیرخان برادوست مامور بود شبی
در پای قلعه حال بر وی متغیر گشته بغتة در گذشت و موجب اندوه و ملال جهانیان گشت و بنوعی که در قضایای
سنه مذکور سمت تحریر یافته خلف ارجمندش میرزا ابو طالب که در جمیع مواد مصداق الولد سر ابیه و در فنون
فضایل و کمالات علمیه و سخاوت ذاتیه مرتبه رجحان داشت و این جریده اقبال بعد از نگارش مفاخر و مناقب
ستوده شهریار کامکار عالی نسب بیهمال بنام نامی آن عالیمقدار ملک خصال زینت و شطری از اوصاف کمالش در صدر

مجیز



صحیفه اول و دیباچه کتاب رقم تسطیر پذیرفته بیمامن شفقت و التفات حضرت اعلی شاهی ظل الهی که طبیعت حقیقت
پرستش قانون حق گذاریست بجای والد غفران مآب برتبه والای وزارت دیوان اعلی ارتقا یافت و اکنون
که وقایع احوال مصون از اختلال این دولت عظمی مرقوم قلم واسطی نژاد است و سنه هجری بخمس و عشرین
و الف رسیده سریر وزارت بوجود کثیر الجود آن آصف سلیمان مرتبت زینت و محلی است امید که همیشه
در ظلال عاطفت این خدیو زمان کامروای دولت و کامیاب سعادت بوده باشد و دیگری از اولاد والانژاد
ملک بهرام و برادران نیکو سیرت نکو سریرت آن وزیر آصف مرتبت بوزرجمهر مقام ابوتراب بیگ و ابوطالب
بیگ اند که هر دو بوفور قابلیت و استعداد ذاتی موصوف و در علم سیاقت و نویسندگی مشهور و معروف
در زمان شاه جنت مکان مدتی در اردوی معلی بمرافقت برادران بکسب کمالات مشغول بودند ابوتراب
بیگ چندگاه بمنصب استیفاء مشهد مقدس معلی معزز گشته بدان مهم قیام داشت در زمان فرمان
روایی اسمعیل میرزا ابوتراب بیگ بوزارت مرتضی قلیخان پرناک حاکم مشهد مقدس منصوب گشته متوجه
آنصوب گردید و کمال اختیار و اعتبار یافته در انجا دست قضا بساط عمرش در نوردیده در آن روضه مقدس
مدفون گشت و ابوطالب بیگ منصب استیفای علیقلیخان شاملو بیگلربیگی هرات که با او فی الجمله قرابتی
داشت دریافته در ملازمت او روانه خراسان گردید و چند سال در دار السلطنه هرات بطرز اقبال در سایه دولت
آن صاحب اقبال روزگار گذرانید تا وقتی که عبدالله خان اوزبک از ماوراء النهر لشکر بخراسان کشیده کمند
همت بر کنگره تسخیر قلعه هرات انداخت و مدت محاصره امتداد یافته کار بر محصوران تنگ گردید علیقلیخان
ابوطالب بیگ را با یکدو نفر از معتمدان شاملو برسم رسالت بیرون فرستاد که شاید بوساطت خیراندیشان
حرف صلحی بمیان آورند عبدالله خان برخلاف توره و آیین سلاطین چشم مردمی را بخاک بیمروتی انباشته و از شناعت
امر قبیح ایلچی کشتن باک نداشته آن جوان پاکیزه روزگار را با رفقا بجای گلوله در دهان توپ کلان نهاده بجانب
قلعه انداخت و آتش بیداد آن پادشاه بیمروت رخت هستی او را سوخته شاهباز حیاتش در راه دین و دولت
و رضاجویی ولی نعمت بفضای عالم قدس پرواز نمود و زبان حالش باین مقال میسرود بیت چند است ستمگر ستم
بر ما کرد : بر گردن او بماند و بر ما بگذشت : حقایق احوال و صعوبات احوال در محل خود نگاشته کلک شیرین مقال
گردیده چون جواد خوشخرام قلم در میدان تبیان حالات این طبقه والامقام بقدر الطاقت تکاپوی نمود اکنون

وقت آنست که سررشته سخن بدست آورده روی بر شارع مقصود نهیم و بدستیاری خامه بلاغت نشان
بر سر حرف نخستین رویم القصه چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی متوجه سیر قصبه اردوباد شدند و معتمدان
سرکار جناب آصف صفات مرحوم چنانچه باید و شاید و در حوصله خیال گنجد با سامان و سرانجام اسباب
ضیافت پرداخته خرد و بزرگ آن بلده باستقبال استعجال نموده از روی کمال فدویت و اخلاص جبهه
عبودیت بر خاک سوده از غبار سم سمند جهان پیمای شاهی روشنایی دیده امید حاصل مینمودند
و آنحضرت بدیده تلطف و مرحمت در آن قوم نظر انداخته در کمال فرح و انبساط خاطر و شگفتگی مزاج منازل
دلگشای آن سلسله رفیعه را بمقر نزول همایون زیب افزودند و فرمانبران و دستور صف نشان جشن
شاهانه و مجلسی پادشاهانه که در خور مهمانی چنین باشد آراسته ساده رخان گلعذار بآرایش خط و گلگونه
رخساره بآن مجلس بهشت نشان بسان حور و غلمان درآمده اقداح راح ریحانی بگردش آوردند و چندروز
در کمال نشاط و خرمی بهجت افزای خواطر بودند و ملازمان آصف جم اقتدار لحظه از کشیدن اطعمه و اشربه
لذیذه و میوه‌های گوناگون نمی‌آسودند و از هرگونه مایحتاج آنمقدار جمع آورده بودند که زیاده از آن متصور نبود
و آنجناب چند روز بر همین منوال خوان کرم گسترده جمیع امرا و ارکان دولت و مخصوصان و مقربان بساط اقدس و
ملازمان درگاه را که در رکاب نصرت انتساب بود و امرا و اعیان که از تعمیر قلعه ایروان فارغ گشته فوج فوج
وارد میگردیدند مقداری که انعند علی قدر درجاتهم برسم اقامت و ساوری ایثار میکردند و اهل خدمت
و ارباب طرب و ندمای مجلس بهشت آیین را بخلاع فاخره و انعامات و تکلفات وافره نوازش فرمودند
بعد از چند روز اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که مواضع قریبه آن قصبه را سیر فرمایند از آنجمله موضعیست
و نند نام از قرای معتبره و اماکن لطیفه روزگار در دامنه کوهی واقع شده دره در میان دارد و در هر دو طرف
دره باغات و بساتین میوه دار بیشمار آب خوشگوارش مصداق تجری من تحتها الانهار و حدایق
میوه دارش طوبی مثال پربرگ و بار و چون آنموضع نیز محل توطن و مسکن بعضی از طبقه علیه نصیریه و فی الحقیقه
آنموضع نزهت بخش نیز بآن سلسله منسوب در آنجا نیز اسباب ضیافت و مایحتاج بدستور اردوباد از کارگزاران
آن عالیجناب مکرمت نهاد مرتب گشته دقیقه از دقایق میزبانی فرو گذاشت نکردند و از آنجا بسیر قریه کلیس که
سکنه آنجا مسیحی اهل ذمه و برخی مسلمان نیز تشریف برده منازل آن طایفه را بنور حضور منور گردانیده فرح افزای





ضمایر بودند و بعد از فراغ از سیر و تماشای آنحدود بصوب اردوباد مراجعت فرموده دیگرباره آن بلده طیبه
از ورود مقدم همایون رشک گلستان ارم گردید و چون عزیمت جانب قراباغ و یورش شیروان مصمم
خاطر انور بود و راهی که از اردوباد بفضای قراباغ میرود و بدره علی موسوم است راهیست در مضیق
جبال بغایت تنگ و عبور دو سوار از پهلوی یکدیگر از مضایق آن بسیار دشوار فرمان گیتی مطاع
بنفاذ پیوست که امرا و اعیان لشکر و طبقات حشم فوج فوج و مرتبه مرتبه بتدریج از آن راه عبور نموده
در چولدر و برکشاط که صحاری مسطح و علفزارهای مروج دارد جمع آیند و موکب اقبال تا ده روز بواسطه
صعوبت راه و عبور لشکر انجم حشم در خطه دلگشای اردوباد عشرت پیرا بوده کامبخش سکنه آن بلده
بودند و خدمات اعزه سلسله علیه نصیریه و اقربا و اتباع اعتماد الدوله مغفور مرضی خاطر مبارک و مستحسن
کافه خلایق گشته الحق دوست و دشمن و حساد و اضداد زبان تحسین گشودند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی
مکرر اظهار خشنودی فرموده همگی ایشان را بخلاع فاخره سرافراز گردانیدند و از آنجا موکب همایون فال
بفیروزی و اقبال بجانب مقصد در حرکت آمدند و امرای عظام و عساکر ظفر فرجام که بایروان رفته بودند
اطراف و جوانب قلعه سابق را که بنابر صلاح وقت کنده شده بود بر طوایف قزلباش و طبقات لشکر
قسمت فرموده هر کس در کار خود اهتمام نموده در اندک فرصتی عمارت قلعه را باتمام رسانیدند و ذخیره
و مایحتاج بشتران عساکر منصوره نقل کرده حسب الامر اعلی قلعه را بامیرگونه خان سپرده کوچ کردند چنانکه مذکور
گشت بتدریج از دره علی عبور کرده در چولدر و برکشاط جمع آمده باردوی نصرت قرین پیوستند عندلیب
نغمه پرداز قلم در گلشن احوال این یورش خیر مآل بدینمقال میسراید که چون خاطر انور از تعمیر قلعه ایروان و
انقضای وعده سفر روم اطمینان یافت و موکب ظفرنشان از دره علی عبور فرموده در چولدر و برکشاط
نزول اجلال فرموده سراپرده و بارگاه باوج مهر و ماه برافراشتند چون مدت سفر و ایام یساق بچهار
سال رسیده از کم محصولی قریب بدو سال بود که عسرت و تنگی در کل محال آذربایجان شیوع داشت و غله
تسعیر اعلی یافته بود و ضعفاء لشکر از فقدان علیق الدواب بی مراکب مانده پیاده راه خدمت می سپردند
و معارف سپاه اکثر طوایل بعلف صحرا نگاهداشته قوت و توانایی در مراکب نمانده بود و بنابر امتداد ایام
یساق بی سامانی و بی سرانجامی لشکر بجایی رسیده بود و بسرحدی انجامیده که در نظر عقلا از فکرت اندیش

یورتش شیروان در آن وقت مناسب نمینمود و هیچ یک از اعیان دولت درین هنگام رفتن شیروان را مصلحت وقت
نمیدانستند چه قرارداد خاطر آن بود که چون درین سال از روم میان حرکتی نشد بلا شبهه تدارک عظیم
نموده در بهار آینده با این شایسته خواهند آمد و یساق شیروان باعث زیادتی بی‌سامانی احوال لشکر
گشته در هنگام ورود مخالفان مقابله و مقاتله با ایشان بیرون از حیز قوت و قدرت عساکر فیروزی
نشان خواهد بود و مراجعت جانب عراق و اندیشه سامان و سرانجام اسباب یساق آینده نمودن را
اصوب تدابیر میشمردند اما از سروش غیبی و بشارت مبشران لاریبی نوید فتح شیروان بنوعی در ضمیر
الهام پذیر حضرت اعلی جهانگیر گشته بود که درین سال فتح آن یورتش مطلقا احتمال نداشت و چنین فرصتی را
که وقت حرکت لشکر روم گذشته بود از هیچ طرف مددی بحکام و مستحفظان قلاع منصور نیست از دست دادن
در آیین سپاهیگری بعید مینمود لهذا تکیه بر عنایت الهی کرده بدانطرف در حرکت آمدند و نخست محمد بیک ذوالقدر
کور خلفا ورد ملو را که یکی از خاصگان بساط عزت و مرد قابل هوشمند کاردان بود بشماخی فرستاده منشور
عاطفت مبنی بر استمالت بنوعی که بر دو میان قلعه گنجه نوشته حجت و الزام بر آن طایفه تمام نموده بودند با احمد
پاشای بیگلربیگی و سایر عظما و اعیان رومیه در قلم آورده مصحوب او فرستاده نصایح دلپذیر در آن حکم
مندرج فرمودند ماحصل آنکه از روزی که سمند جهان پیمای اندیشه را در میدان عزیمت تسخیر ملک موروث
آذربایجان و شیروان در حرکت آورده‌ایم الی غایت ابواب فتوحات بمفتاح تایید مفتح الابواب بر روی
اولیای دولت ما گشاده تمامت قلاع فلک ارتفاع آن ممالک در اندک فرصتی بدست در آمده درین سال
خود حرکت لشکر روم واقع نشده و تا سال دیگر مددی بشما منصور نیست ملاحظه حال و خاتمت امال خود کرده
از روی عقل و دانش قیاس نمایند که از عناد و لجاج محصوران قلعه گنجه چه رسید و از ترک قلعه‌داری عناد
مردم قلعه تفلیس و توماتوس را چگونه امن و سلامت قرین حال گشت غرض از ایراد این کلمات آنکه اگر در مخالفت
و قلعه‌داری اصرار نمایند بعد از آنکه بتوفیق یزدانی قلعه بقهر و غلبه مفتوح گردد توقع امان نداشته باشند و وبال
خون همه محصوران در گردن ایشان خواهد بود و قبل از آمدن محمد بیک و اطلاع بر ضمایر آن طایفه چند روزی در ارسبار
بنشاط شکار مشغولی داشتند چون محمد بیک بشماخی رسیده احمد پاشا و عظمای رومیه بمضمون فرمان
قضا جریان اطلاع یافتند با یکدیگر قرعه مشورت در میان انداختند شمس الدین پاشا که از اعاظم شیخ زاده‌های





شیروان بود و بخدمات پسندیده در میان رومیه مرتبه امارت و پاشائی یافته و تنخواه ایشان بود و نجات
از هوابدید او تجاوز نمینمودند بشیوه شیخان شتافته و زرّاقی عمل نموده آن طایفه را بدمدمه و افسون
از جاده امن و سلامت منحرف ساخت و دوکان حیله و تزویر گشوده خواست که بلطایف الحیل لشکر
قزلباش را در توقف از آمدن شیروان باز آورد و سخنان چاپلوسانه که از صدق فروغی نداشت
بمیان آورده بمحمد بیک اظهار نموده بود که ولایت شیروان بملازمان شهریار ایران تعلق دارد اما ما
و لشکر رومی که همه خانه کوچ دارند درین زمستان و شدت شتا متعذر است و بحصار شماخی خزیده
در توقف بیرون نمیتوانیم رفت التماس داریم که حضرت شاه درین سه چهار ماه ما را مهلت داده
در ارسبار و نخجوان بسیر و شکار مشغولی فرمایند که در ایام بهار که هنگام تردد و آمد و شد است اگر موافق
رضای خاطر اشرف عمل کنیم بدانچه رای جهان آرا اقتضا نماید بعمل آورند اما جمعی از شاهی‌سیونان
که اقوام ایشان در اردوی معلی بود پیغام فرستاده بودند که احمد پاشا و آقایان رومیه شمس الدین
پاشا را باستنبول فرستاده بودند که بجهت ایشان کومک آورد و اراده خاطر ایشان آن بود که دست
از قلعه و مملکت شیروان باز داشته بقلعه دربند که بحصانت و متانت شهره آفاق است بدر رفته
در این زمستان آنجا اقامت نمایند و در بهار آینده منتظر کومک و مدد بوده بمقتضای وقت عمل نمایند
درین اثنا شمس الدین از راه کفه آمده مشتمل بر استمالت از جانب خواندکار و ارکان دولت عثمانی بحکام
و اهالی شیروان آورده شهرت داد که چند هزار تکلجی بامداد شما مامور گشته بکفه آمدند و عنقریب میرسند
و سرداری با لشکری عظیم تعین شده در اول بهار متوجه‌اند و غازی گرای خان والی قرم با جنود تاتار بیورش
شیروان مامور گشته عنقریب از دو طرف لشکر بیشمار میرسند و آن جماعت را بتجلد و قلعه‌داری ترغیب و تحریص
نموده قوم را از آن اراده منصرف ساخت و اظهار کشف و کرامات کرده میگفت که اولیاء و اقطاب یمن
خبر داده‌اند که لشکر قزلباش بدین ملک تسلط نمی‌یابند و اگر بدین ولایت آیند مقهور میگردند و اصلا از این
آسیبی بقلعه و مردم قلعه شماخی نمیرسد ساده لوحان تباه اندیش و خورد مغزان سفاهت پیشه از
سخنان واهی آن دغل کاذب آن شیاد ثانی عمرو عاص فریفته گشته دل بر مخالفت و قلعه‌داری بستند
اما میخواهند که بحیله و تزویر خود را درین زمستان از آسیب جنود قزلباشیه صیانت نمایند و در بهار بسعدان

کومک و لشکر نامدار مستظهر اند چون مکر و حیله اندوزی آن مکار بر ضمیر انور پرتو ظهور انداخت و التماسی که نموده
بودند در میزان عقل سنجیده نمینمود از درجه قبول دور افتاد و از خان ارمی ارسبار که محل نزول موکب
ظفر شعار بود کوچ کرده در سیم ماه مبارک رمضان در کنار آب کر نزول اجلال واقع شد چون رود میان جسر
جواد ابریده بودند و در آنحوالی گذار دیگر نبود اکثر الغرق را در نیطرف آب گذاشته عساکر منصوره جریده با مادو
گذشته جهت گذرانیدن احمال و اثقال از چوب دنی حال ترتیب داده و اسبان و شتر از آب بیرون آمدند
کرانشان بیرون روند و روز دیگر از انطرف آب کوچ کرده در قراسو نزول اجلال نموده از راه عقبه یاسال مال
متوجه بلده شماخی شدند و لشکریان و اردو بازاریان و سایر مردم اردو تا ده روز متفق تمام عبور کرده فوج فوج
بموکب همایون پیوستند و الحق دران هنگام عبور از آن آب در نظرها بعید و ناممکن مینمود زیرا که از شدت سرما
و یخ بندی پارچهای یخ و برف لخت لخت و کوه کوه از روی آب میگذشت چنانچه ملاحان نادر العهد تشویش
از میان برف و یخ گردی آب را فرو گرفته بود میگذرانیدند و شتران و اسبان و الاغان لاغر که قوت شناه
و توانائی مجادله با برف و یخ نداشتند در میان آب از شناه عاجز آمده غریق بحر فنا میگشتند و آنچه قوت دار
بودند از پارچهای یخ و برف که پی در پی می آمد رم کرده باز میگردیدند و از نیطرف اشتلم میکردند که بگذرد لحظه در
میان آب ورت و پازده عاقبت غرقه میشدند و آنچه رم نمیکردند چون راه شناه میسدود میرفتند عنان تاب شده
تا قرب نیم فرسخ بلکه بعضی تا یک فرسخ شناه کرده هر جا فرجه مشاهده دواب میشد بصد مشقت بیرون می آمدند مجملا
نقصان و خسران بسیار درین عبور بعساکر ظفر شعار رسیده چندان از دواب و شتران غرقه شدند که از احصا
و شمار بیرون بود القصه موکب همایون فال از عقبه یاسامال گذشته صباح روز سه شنبه دهم ماه مبارک رمضان
بیاسا مبتنی لشکر پرداخته با آئین شایسته بحوالی قلعه از بالای کوه احتیاطا اطراف و جوانب شهر و قلعه کرده در میان کوه
طرف غربی قلعه منزل مناسب که بقلعه زیاده از ربع فرسخ نبود اختیار نموده نزول اجلال فرمودند و در روز میانه قرب
چهار هزار کس که آتش بودند در دروب قلعه را مانند ابواب بخت و سعادت بر روی خود بسته دست بآلات محاربه
و مجادله گشادند

## ذکر محاصره قلعه شماخی و آنچه در همین محاصره بتقدیر حضرت رب العباد دست داد

چون موکب
سعادت قرین اقبال در پای قلعه نزول اجلال نمود هوا از غمام سیه فام تیره و تار گشته کیوان بهار از چشم گریستن
آغاز نمود کثرت بارندگی و بسیاری گل و لای بجائی رسید و بمرتبه انجامید که تردد مردم در میان خیام اردو و بازار





بر پیاده و سوار صعب و دشوار گشت و راه آمد و شد مسدود گشت آذوقه لشکر روی در کمی آورد و نرخ ماکولات ترقی کرد
چون که حکم عنقا گرفت بنابر توجه خاطر بترفیه احوال سپاه و غمخواری لشکر حکم شد که عساکر نصرت نشان طوایل و الاغان
باری و سواری که در پای قلعه ضرورت نداشته باشد بصحرای کنار آب کر که سبزی و همیشه علف خشک و تر
میدارد فرستند لهذا اکثر اهل اردو الاغان باری و سواری را بنابر فقدان علیق بصحرای مذکور فرستادند و تا
سه ماه آفتاب عالمتاب سر در نقاب حجاب و پرده احتجاب کشیده از زیر ابر ظلمت تاب چهره نمینمود و اکثر
اوقات هوا ترشح و سحاب متقاطر بوده شبانروز بارندگی انقطاع نمییافت و دران دو سه ماه عساکر
ظفر پناه بصعوبت روزگار گذرانیدند با وجود آنحال چون ماه صیام باختتام رسید حضرت اعلی شاهی ظل الهی
متوجه امر محاصره و امور قلعه گیری شدند بر اذکیا پوشیده نماند که بلده شماخی در میان دره واقع شده طول شهر
و قلعه در عرض دره افتاده اصل شهر که بیوت و مساکن رعیت است در دامنه کوه طرف جنوبی واقع شده و خانهای
حکام و سلاطین ماضیه بکوه جانب شمالی اتصال یافته و ارض آن نسبت باراضی شهر ارتفاع تمام دارد و در میان
هر کدام را یک قلعه ترتیب داده هر دو را باهم اتصال داده اند و در قلعه جانب شمالی که مکان مرتفع است بروج عالی
اساس سپهر مماس از سنگ و آهک ساخته و پرداخته اند که از غایت ارتفاع کمند اندیشه از کنگره تسخیرش کوتاه است
و از محکمی و استواری بمتین الماسکون رخنه دران صورت پذیر نیست و سیبه آوردن از جانب شمال که در مقابل
این بروج عالی افتاده بغایت دشوارست بالجمله ملاحظه اطراف و جوانب شهر و قلعه کرده مورچلهای قسمت یافت
جانب شمالی باهتمام اسعد وردیخان قرار یافت و از جانب غربی که طول شهر و قلعه و طرف اردوی معلی است اول
سیبه قورچی باشی و قورچیان عظام مقرر گشت و بعد از ایشان سیبه ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان و بعد از ان
سیبه قرچقای بیک و غلامان و تفنگچیان و بعد از ایشان سیبه گنجعلیخان حاکم کرمان و در انتهای جانب غربی
سیبه علیقلیخان ایشیک آقاسی باشی شاملو قرار یافت و سایر امرا و عساکر ظفر فرجام بکومک سیبهای مذکور
گشتند و در جانب شرقی کسی متعین نیافت و چون مصالح و اسباب ضروری سیبه در پای قلعه نبود از راه دور
آوردن از کثرت بارندگی و گل و لای که شتر و الاغ را مجال تردد نبود لاعلاج مبارزان جنود اقبال حسب الاشاره شهریار
جهانبان که در عالم جوانی دانش آموز پیران کاردیده مجربه کارند از راه دور شروع در حفر نموده هر چند قدم برج گونه
ترتیب داده بر دور آن خندق بریده تفنگچی و کماندار و مردم دلیر جنگی بقدر احتیاج در آنجا میگذاشتند که محافظت آن کارکنان

جز مینموده باشند و بدین طریق پیشتر میرفتند و با وجود بارندگی شب و روز آرام نگرفته در سیبها کار میکردند
و درویشان در اوایل حال در کمال نخوت و غرور اظهار تجلد نموده از دروازهای شرقی و جنوبی که کسی نبود
بیرون آمده در دامنه کوه صف کشیده آماده رزم و قتال میگشتند و بعضی اوقات بیشتر آمده آهنگ
نبردسازی میدادند و ازینطرف چون اسبهای اکثر سپاهیان که در جنگ قلعه ضرورت نبود بصحرا فرستاده
بودند میسر نمیشد که بصدمات دلیرانه مخالفان را گوشمال داده از باده تهور و بی اعتدالی بزیر آورند و روز بروز
پای بی اعتدالی پیشتر نهاده سر راه بر متردّدان اردوی معلی گرفته دستبردهای مینمودند تا آنکه بعضی
از اعیان سپاه و ملازمان درگاه که قدرت اسب نگاهداشتن داشتند و بصحرا نفرستاده بودند
مورد خطاب و عتاب شاهانه گشته اسبهای خود را از صحرا آوردند و یکدو مرتبه دیگر که سواره بیرون
آمده آهنگ جنگ نمودند از صدمات سپاه منصور مقهور گشته در کمال خذلان بازگردیدند و چرخها نیز
بحوالی قلعه نزدیک رسیده سیبها استحکام یافت ترک آن جرأت و دلیری کرده در چهار دیوار قلعه
خزیدند و چند مرتبه بسیبها ریخته با اهل سیبه جنگ در پیوستند اما کاری نساخته خایب و خاسر باز
میگردیدند و ازینطرف بیشتر از پیشتر در سیبه پیش بردن و جر و نقب کندن اهتمام مینمودند و توپهای بزرگ
که در حین محاصره قلعه گنجه ترتیب یافته در آنجا مانده بود حکم شد که بپای قلعه شماخی نقل نمایند و چون قبل
از فتح قلعه بجهت صیانت احوال عجزه و زیردستان تعیین حاکم ضابط لازم بود عنایت شهریاری ذوالفقار
خان قرامانلو را شایسته این منصب والا دانسته او را بدین پایه اعلا اعتلا بخشیدند و ایالت و دارائی
ولایت شماخی و امیر الامرائی کل ولایت شیروان باو تفویض یافت چون در حین محاصره بعضی فتوحات
دست داد که بسبق ذکر آن لازم بود بنابران مناسب چنان نمود که نبذه از وقایع ایام محاصره را در سلک بیان
کشیده روی بمقصد آوریم ان شاء الله تعالی **ذکر بدست درآمدن قلاع فلک ارتفاع بادکوبه و دربند
بنیروی اقبال و دولت ابدپیوند** بر کارآگاهان دقایق امور دولت صوری و پرده‌گشایان سرائر و خفیات
سلطنت معنوی پوشیده نیست که هرگاه دادار جهان آفرین ابواب نصفت و فیروزمندی بر چهره آمال
سعادتمندی بسوده لوای دولت او را ارتفاع آسمانی بخشد اسباب آن بدستیاری جنود اقبال فراهم آمده
عقدهای مشکل و کارهای شگرف که در دیده بالغ نظران فکرت اندیش صعب و دشوار نماید بپایمردی پرده‌گشایان





سرایر غیبی باسانی روی جلوه ظهور مینماید مصداق این مقال بدست درآمدن قلاع سپهر ارتفاع بادکوبه و دربند است
که در اطراف این ملک بدریای خزر اتصال دارد و طرفی که در جانب خشکی است بنوعی متانت و استحکام یافته که
عروج بر خاکریزان از اندیشه خیال برون است و آن ملک که بباب الابواب و سد سکندر مشهور و معروف است
از غایت ارتفاع تا برین قلعه و دیوار بست شهر که تا بیابان کشیده شده از توصیف و بیان مستغنی است و در
اوان توجه رایات جهانگشا بصوب شیروان که قرارداد خاطر همایون آن بود که ولایت را گذاشته بقلعه
دربند روند در خاطر احدی از ارباب جلادت و اصحاب بصارت خطور نمینمود که تسخیر آن دو قلعه آسان
میشود در این اوان امکان وقوع داشته باشد تا آنکه غبار ادبار دیده بصیرت ایشان را تیره و تار گردانید و
چشم از آن اندیشه پوشیدند و خود را در قلعه شماخی محصور و پابسته رنج و عنا گردانیده زیاده اهتمامی در
ضبط این قلاع نکردند چنانچه کوتوالان و حارسان هر دو قلعه ازبک و بدبدولت و سعید گس رسیدند
انهم اکثر مردم بومی آنجا بودند که در سلک سپاهیان منتظم گشته صاحب علوفه و تیمار شده بودند بعد از چند روز
که موکب همایون فال عز و جلال در شماخی نزول اجلال فرموده عساکر اقبال بمحاصره قیام نمودند بعضی از صواب
بادکوبه بدلالت بخت بیدار شعار دولتخواهی این دودمان اقدس ظاهر ساخته رفته رفته مردم را بجانب
خود آورده با یکدیگر مواضعه نموده قصد گرفتن کوتوال و حارسان کردند و هنوز خاطرشان از مواضعه مذکور و
اتفاق اهالی انجا جمع نشده بود که کوتوال قلعه و ملازمان او گمان بد غدر گشته دست تطاول دراز کرده در مقام
دفع سرکشان درآمدند و ارباب مواضعه تفرس نموده که درمیان از مواضعه ایشان فی الجمله آگاهی یافته پیشدستی
کرده با اتباع و موافقان و مردم خود بر سر کوتوال رفته او را بدست درآوردند و تبعه او را چاک کشتند و هر کس
در مقام ستیزه درآمد بقتل آوردند و جمعی از مردم بومی که ملازمت ردیه اختیار کرده صاحب کدک و تیمار شده
بودند از خوف در مقام مدافعه درنیامده در گوشه خزیدند و حقیقت این دولتخواهی را بپایه سریر اعلی عرض کرده
متعاقب گرفتاران را با سرهای مقتولان بدرگاه ملک اشتباه آوردند و در ازای این نیکوخدمتی بنوازشات
شاهانه سربلند گشته اکثر آن قوم را بخلاع گرانمایه و انعامات و سیورغالات امتیاز بخشیدند اموال و اسباب
و متملکات مخالفان که بحیط ضبط مردم بادکوبه درآمده بود بالتمام بایشان شفقت شده و قلعه بدان متانت
و استواری بدین آسانی بدست درآمده حارس و نگهبان تعیین یافت و چون دولتخواهی صواحب بادکوبه در ولایت

شیروان اشتهار یافت اهالی دربند انیز با آنکه ایشان ملازم رومیه شده در سلک سپاهیان
منتظم بودند این هوس در ضمیر جاگیر شده در مقام دولتخواهی درآمدند و ولد خواجه محمد دربندی که پدرش
در زمان حضرت شاه جنت بارگاه در شیروان خدمات پسندیده بجای آورده از جمله دولتخواهان و منظوران
انظار شفقت شاه جنت مکان بود زیاده از دیگران درین امر ساعی گشته شعار دولتخواهی ظاهر ساخت
و چون درایامی که الکاء گنجه مضرب سرادقات جاه و جلال بود اوسمی خان قیتاق که همیشه نسبت بحضرت
معلی راه اخلاص می سپرد بر رهنمونی قاید بخت و دولت بعتبه علیه سدره مرتبت آمده کمال اخلاص و
یکجهتی بظهور می آورد عنایت شهریاری شامل حال او گشته نوید ایالت الکاء دربند باو داده بودند و از
یورت آلکه جای رخصت انصراف یافته با منشور ایالت دربند روانه شده بود درین هنگام که
متوجه دربند سر از اطاعت رومیه پیچیده راه متابعت این دودمان اقدس پیمودن گرفتند کسی نزد
اوسمی خان فرستاده او را طلب داشتند و او با دویست سیصد نفر از مردم قیتاق بدربند رسید
اهالی شهر شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته دروازه گشوده او را بشهر درآوردند حسن پاشا که مشهور
کردوران اوان بنوید پاشایی و حکومت دربند متقبل بکمد مذکوره شده بود از وقوع این حال
مضطرب گشته خود را بنارین قلعه کشیده با شصت هفتاد نفری کردی الاصل و محل اعتماد بودند
نارین قلعه را حراست نمودند و ولد خواجه محمد دربندی و چندی از ملازمان اوسمی خان بپایه سریر
سلطنت مصیر آمده بسعادت ملازمت همایون استسعاد یافتند و حضرت اعلی درازاء این نیکو خدمتی
انجماعت را بخلاع فاخره و انعام مرصع آلات سربلند گردانیدند و مواجبات املاک ایشان را بسیورغال
عنایت فرموده مردم شهر را از تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم گردانیدند و منشور عاطفت بنام اوسمی خان
عز صدور یافته او را بسلوک طریق پسندیده ترغیب نموده در سفارش شهر و زیر دستان مبالغه فرمودند
و منوچهر بیک غلام خاصه شریفه که قورچی کاروانی معروف بود با جمعی از تفنگچیان جغتای و خراسانی و قرقی
و باقی تعیین یافت که بکمک توالی حصار و محافظت طریق قیام نموده نارین قلعه را بدست آورند و بعضی از امراء و عساکر
تبریز مثل شاه نظر بیک ترکمان جغتای که عاقبت برتبه بلند خانی و ایالت مشهد مقدس صعود نموده و شاهقلی
سلطان بیرجانی و نعمت الله سلطان برصوفی و غیرهم بکومک ایشان مأمور گشتند و نام بردگان در دربند رسیده

باتفاق



باتفاق اوسمی خان در تسخیر نارین قلعه سعی نمودن گرفتند و جرها و نقبها بزیر برج و باره رسانیده کار بر محصوران
تنگ ساختند که حسن چون از محافظت و ستیزه آویز عاجز شد دست در دامن استیمان زده کسی نزد امرا
فرستاد که اگر مرحمت شاهانه شامل حال من گشته بار قلعه و مردم خود بجان و مال در امان باشم قلعه را سپرده
بدولت سرای شاهی رفته غاشیه ملازمت آن درگاه بر دوش میگیرم امراء عظام ملتمس او را عرضه داشت
نموده حکم استمالت باسم او عز صدور یافت و مقرر شد که امرا خاطر دغدغه آلود او را اطمینان داده روانه
درگاه خلایق پناه گردانند بعد حسن قلعه را سپرده روی امید بدرگاه گردون بارگاه آورده سعادت ملازمت
دریافت و انوار عاطفت شاهی بر وجنات احوالش تافته در سلک ملازمان درگاه انتظام یافت و آن
سد سدید و حد حدید که بطرف آن کوههای بلندست که به البرز کوه اشتهار دارد و عبور مواکب اوهام از آنجا
محال و طرف دیگر بآب دریای خزر پیوسته و عبور مترددین دشت خزر و قبچاق و اروس و سکنه آن دیار که
بولایت شیروان جز از یکدروازه که در میان آن سد سدید واقع است و بباب الابواب اشتهار یافته ممکن
نیست به نیروی اقبال و امداد جنود آسمانی بدین آسانی بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد میر جلال الدین حسین
صلائی صدر در تاریخ دربند گفته ع فتح دربند چو شد هاتف غیبی بگفت ع فتح دربند پس فتح که مشحون
آمد ع مصحف دل چو گشادیم برآمد تاریخ ع فتح دربند همایون آمد ع از مردمان روزگار دیده آن ولایت
استماع رفت که در ازمنه ماضیه کاروانی از جانب دشت بشیروان می آمده چون بدربند رسیده اند شب هنگام
بوده فرود آمده اند که چون صبح دروازه گشوده شود عبور نمایند علی الصباح که دروازه بامان دروازه گشوده اند
از کاروان و کاروانی اثری نبوده چون راه دیگر نیست معلوم شده که از میان آب کناره دریا که بشهر اتصال
دارد گذشته و زیاده عمقی نداشته و بجهت تموج آب بمد و جزر دریا آب تنگ میگردد و بزمین نزدیک میشود
که امکان عبور آب و دشتر داشته باشد رای جهان آرای حضرت اعلی باستحکام باب الابواب توجه فرموده
قنبر بیک سلیحدار باشی کوزی بیوکلو را بسرکاری تعمیر برج و استحکام سد قدم تعیین فرموده معماران
و مهندسان صاحب فراست و مهارت همراه او فرستاده امر فرمودند که هر قدر از میان دریا که از تموج آب و
جزر و مد دریا محتمل باشد که آب تنگ شده زمین نزدیک گردد و امکان عبور داشته باشد پیشتر رفته
که دیگر احتمال این دغدغه نباشد برج عالی اساس نهاده از میان آب بسنگ و آهک برآورده و از آنجا دیوار عریض

تا برجی که حالا هست کشیده بیکدیگر اتصال دهند و از آن برج تا دامن البرز کوه که انتهای آن سد است ابتدای تجدید
عمارت بروج و باره نموده بنوعی استحکام دهند که از قصور و فتور مبرا و معرا باشند و مستحفظان بیدار دل
در آن مخرج عالی و سایر بروج مسکن نموده بحراست و نگهبانی مشغول باشند و قنبر بیک با استادان معمار
و بنایان کارآزموده بانجام رفته مصالح عمارت سامان داده در میان دریا در محل مناسب اساس برج نهادند
و مدتهای مدید کار کرده آن علای اساس مصون از شایبه اندراس اتمام پذیرفته دیواران بدیوار سابق اتصال
یافت از نوادر اتفاقات چنین مسموع شد که در محلی که معماران و مهندسان جای برج تعیین کرده استادان
کاردان بفنون غریبه آب را از محل بنا خالی گردانند و اساس برج نهاده شد آثار و علامات عمارت از سنگ
و آجر و مسلهای آهن ظاهر و نمایان شد که در ازمنه ماضیه پیش از ظهور اسلام در همانجا برجی عظیم ترتیب
یافته بود و میتواند بود که بامتداد زمان و تصاریف دوران و اضطراب و طوفان انهدام یافته باشد یا پادشاهان
ذی شوکت و فرمانروایان ممالک ستان بجهت ممانعت عبور لشکر بیگانه خراب کرده باشند و پادشاهانی
که بعد از آن عرصه فرماندهی نموده اند در مقام تعمیر آن نشده باشند چه جانی بیک خان پادشاه دشت قبچاق
در زمان ملک اشرف چوپان از آن راه بآذربایجان آمد و صاحب قران مغفور امیر تیمور گورکان که از ایران
عزیمت دشت قبچاق و محاربه توقتمش خان کرد از آن راه رفت والله اعلم بحقیقة الحال بین الجمهور چنین
مشهور است که سد اسکندر ذو القرنین که در قرآن مجید ذکر آن شده همین سد باب الابواب است که از کنار
دریا تا البرز کوه کشیده شده اما صورت وقوع ندارد زیرا که آن سد در اقصی دیار شرقی و شمالی است که
ذو القرنین اکبر در مابین آدمیان و یاجوج و ماجوج بروی آهن و رصاص ترتیب داده و این سد را مسموع گشته
که شاه انوشیروان کسری جهت دفع ضرر و آسیب مردم دشت که بجز صورت نوعی نشانی از آدمی ندارند
ترتیب داده و چون هر شیء را در مقام تعریف و ستودن بفرد کامل نسبت میدهند میتواند بود که این سد را
از غایت استحکام بطریق مجاز بآن سد نسبت کرده سد اسکندری نامیده باشند العلم عند الله تعالی سبحان الله
چه سر آمده کجا بودم و سخن بکجا کشید مجملاً فتح این قلعه بلند اساس سپهر کرباس که اولیای این دولت
سعادت پیوند را روی نمود موجب توزع خاطر و پریشانی ضمیر محصوران قلعه شماخی گشته بخت برگشتگی و
ادبار خود و فیروزمندی سپاه قزلباش متیقن شدند در خلال این احوال حاجی بیرام نامی از جانب غازی بکر انجان تاتار





باتفاق طالب بیک قوم ابوالقاسم بیک یوزباشی ایواغلی که قبل از این از جانب حضرت اعلی بجهت اظهار محبت و
دوستی برسم رسالت نزد او رفته بود آمده نامه اخلاص آیین و تحف و هدایا آورد و خان مشار الیه خود را
از جمله محبان و معتقدان این دودمان والا شمرده اظهار اخلاص و بندگی و تذکار حقوق سابقه و گرفتاری
خود و نجات یافتن از قید و حبس قلعه الموت بتوجه و التفات شاهزاده مغفرت انتما سلطان حسین میرزا
نموده و شرح این واقعه در زمان سلطنت نواب سکندرشان در مجلد اول رقمزده کلک بیان گشته بود
این معنی نیز موجب یأس و نومیدی محصوران قلعه شماخی که بخوبه کاذبه شمس الدین با تمام انتظار لشکر
تاتار داشتند گردید و روز بروز دست ایشان از کار و کارزار باز مانده اسباب نحوست و ادبار شان
آماده تر میگشت تا عاقبت الامر بجزای کردار که از غرور و پندار بظهور آورده نصایح ارجمند شاهی در ایشان
موثر نیفتاد گرفتار گردیده آنچه مقدر الهی بود بظهور پیوست چنانچه از سیاق کلام آینده وضوح می یابد
ومنه الاعانة والتوفیق وقایع سال همایون فال قوی ئیل بعضها مطابق خمس عشر و الف و بعضها موافق
ست عشر و الف که سال بیست و یکم جلوس همایون است نوروز این سال همایون فال در روز چهارشنبه
بیست و دویم شهر ذی قعده الحرام خمس عشر و الف که اردوی کیهان پوی در پای قلعه شماخی نزول اجلال
داشت وقوع یافت و جنود بارندگی و سردی دی از شعشعه تیغ زرین فام آفتاب که قریب سه ماه
در نقاب حجاب بود انهزام یافته اورنگ چهار پایه فلک چهارم سعادت پذیر شرف و اقبال خسرو افلاک
انجم گردید مشاطه روزگار شاهدان چمن آرای ریاحین را بصد زیب و بها آراسته فروغ بخش انجمن بهار گشت
اراضی و صحاری بلده شماخی از سبزه و ریاحین خضرت و نضارت باز یافت و گل و لای از طرق کم شده
و اهل سودا و معامله تردد آغاز نهادند و عسرت و تنگی بفراخی بدل گشته اسباب راحت و خرمی فراهم آمد
ه باقبال شاهنشه کامران * جهان گشت خرم چو بخت جوان * بفیروزی خسرو نیمروز * ز نوروز گردید شب
همچو روز * عساکر فیروزی مآثر حسب الفرمان قضا جریان در مهام قلعه گیری دامن در میان زده شب و روز قرار و آرام
نداشتند حسین قلی بیک قاجار برادر امیر گونه خان که بآوردن توپ مامور بود توپهای بزرگ سنگ انداز را
که در گنجه بود به نیروی اقبال شاهی از آب کر گذرانیده با عرابه و گردون باردوی معلی آورد یک توپ را
در سیبه الله وردیخان و دیگری را در سیبه قرچقای بیک نصب نمودند و بوداق خان حاکم تبریز که منشور طلب

باسم او عز صدور یافته بود با قشون آراسته باردوی همایون رسید بعد از تقبیل قوایم سریر سلطنت
مصیر مقرر شد که جانب شرقی قلعه که تا غایت کسی تعیین نیافته نزول نموده از آنطرف سیبه
پیش آورد و مبارزان لشکر منصور از همه طرف سیبها پیش برده حوالها ترتیب دادند و تفنگچیان آهنین
جنگ نقبها زده بحوالی قلعه رسانیدند و توپچیان بسنگ انداختن مشغول شدند چون در هنگامی که
حکومت گرجستان کاخت بطهمورث خان نبیره الکسندر خان تفویض یافته بدین مرتبه والا سربلند
گردید عظمای گرجستان و رهبانان آن قوم که بجهت حصول این مطلب بپایه سریر اعلی آمده بودند چنانچه
در محل خود گذارش یافته مجددا طوق انقیاد برگردن جان نهاده متقبل شده بودند که در ازای کم خدمتیها
و تقصیرات سابقه من بعد بهر خدمتی مأمور گردند بتخصیص خدمات تیرداندیشه دار کمر خدمتگذاری
برمیان بسته بتلافی مافات قیام و اقدام نمایند درینوقت حکم جهان مطاع نفاذ پیوست که طهمورث خان
با جنود آراسته بپای قلعه شماخی آمده بخدمات مرجوعه قیام نماید و او باغوای جمعی از مفسدان که پیوسته
آن جاهل نادان را از طریق مستقیم منحرف ساخته از آمدن بدرگاه فلک اشتباه متقاعد میساختند بمعاذیر
مموهه تمسک جسته استدعا نمود که او را از ملازمت عتبه علیا درینوقت معاف دارند که آنچه مقدور
و میسور او بوده باشد با والده اش دیدی پال که رتق و فتق مهمات مملکت با اوست بفرستد حضرت اعلی
فرمودند که ما را در ایجاب ملتمس او مضایقه نیست اما نیامدن او مبادا در نظر ظاهربینان مشتبه بعدم اخلاص
و انقیاد همگنان او را بعصیان متهم دارند و موجب رمیدگی دیگر حکام اطراف گشته بهانها پیش گیرند
مناسب آنست که خود سپاهی بطریق ایلغار آمده ملازمت نماید در خدمت معاودت یافته بعد از رفتن خود
لشکر آنچه تواند با والده اش بفرستند درینمرتبه نیز بتحریک مفسدان عذرهای ناموجه گفته توفیق سعادت
خدمت نیافت بعد از چندروز والده اش با فوجی از جنود گرجی که نیک دید بلکیزار کس پیش نمودند باردوی
معلی رسیده در محل مناسب نزول نمودند خاطر خطیر اشرف اگرچه ازین حرکت ناهنجار غباری داشت بنابر
مراعات خاطر آن عفت قباب او را بتعظیمات شاهانه معزز و سربلند گردانیدند و او بملازمات بردگیان سرادق
سلطنت فایز گشته مشمول نوازش و الطاف گردیده اما چندگاه که جنود گرجی در اردوی معلی بودند بهیچ
خدمتی مأمور نشدند و بعضی حکام داغستان و میرزادهای چرکس بدرگاه جهان پناه آمده شد آغاز نهادند برادران





رستم خان و اوسمی خان قیتاق و علی بیک راحوزی و معصوم خان والی طبرسران و امثال ذلک بملازمت سده
سلطنت مشرف گشته جبین الطاعت بر زمین نیاز سودند چون مردم داغستان که عموما جنسی صنفان مرد
مینمایند در وحشت آباد نامردمی نشو و نما یافته از شاهراه انس و الفت دور اند معصوم خان بجهتی توهمی
بخود راه داده بی رخصت از اردوی همایون رفته راه طبرسران پیش گرفت حضرت اعلی خلاع فاخره
و منشور عنایت از عقب او فرستاده خاطر از تحرکات ناهنجار که ازو صدور یافت اطمینان بخشیدند در خلال
این احوال از حوادث روزگار و طوارق لیل و نهار امری غریب در بارگاه معلی بوقوع پیوست تبیین آن مقال
آنکه در روز یکشنبه عید اضحی حضرت اعلی در ایوانی که استادان نجار بچوبها و ستونها در جنب دیوانخانه
همایون ترتیب داده به نی پوشیده بودند بترتیب مقدمات جشن اشاره فرمودند فرشهای گوناگون
گستردند فرمان بران در صدر مجلس جهت جلوس همایون مسند شاهانه و اورنگ پادشاهانه نصب
نمودند و صدور عظام و علمای اعلام و امرا و وزرا و ارکان دولت بر در گرباس گردون اساس جمع آمده
منتظر بودند که بشرف عتبه بوسی مشرف گشته زبان بتهنیت عید مبارکبادی آنروز سعید گشایند
قریب بظهری که هنگام بیرون آمدن حضرت اعلی بود مقرر شد که حاضران بارگاه معلی از ابنای ملوک و
سلاطین و میرزادهای داغستان و اهالی شیروان و اعیان قزلباش بایوان رفته هریک در مکان مناسب
قرار گیرند که بعد از ترتیب مجلس و اجلاس مجلسیان حضرت اعلی شاهی ظل الهی بایوان تشریف آورند و ایشیک
آقاسیان هریک را فرخور قدر و منزلت جا مینمودند هنوز دو دانگ مردم قرار نگرفته بودند که از تقدیر فلکی
تزلزل در بنیان و قرار ایوان افتاده فرود آمد میرزادها و مردم داغستان که در یکطرف نشسته بودند در آغاز
فرود آمدن خبردار شده خود را بیرون انداختند و صدور و علما که دست و پای حرکت نداشتند در زیر گل و
چوب ماندند از اتفاقات حسنه جمعی از بیلداران خاصه شریفه در برابر ایوان مذکور طرح باغچه انداخته کار میکردند
فی الفور هجوم آورده چوب و گل را بیکطرف ریخته زیرماندها را یک یک بیرون می آوردند شاه قوام الدین حسین
ولد علامة العلما میرزا ابراهیم همدانی و شیر احمد پاشا رومی حاکم قارص که در جنگ چغال اغلی گرفتار عساکر
نصرت شعار گشته مورد بخشش شده معزز و محترم در اردوی همایون بود در همان دم براه عدم شتافته بودند
و جمعی دیگر که حیات داشتند خصوصا قاضی خان صدر و میر جلال الدین حسن صدر و میر سید محمد قاضی عسکر

ولد میر حسین مجتهد و میر صدر الدین محمد علوی مخشب الممالک و ولد میر عباس گیلانی که از زمره علما بود و حاجی
غیاث تبریزی را بیرون آوردند اما اکثر مجروح و ناتوان و اعضا شکسته و در هم کوفته شده رنگ و حال
بنوعی تیره و تار شده بود که هیچکس را نمیتوان شناخت حضرت اعلی شاهی از انحال خبردار گشته بیرون
تشریف آورده امر فرمودند که بجاندم فصاد آورده همگی را فصد کردند بعد از فصد اندکی بحال خود آمدند
روز دیگر میر صدر الدین محمد علوی که جگرش فضور کرده بود برحمت ایزدی پیوست و دیگران صاحب فراش
گشته در تاریخ شب جمعه هشتم شهر ربیع الثانی میر جلال الدین حسن صدر نیز که از ان کوفت تا سه ماه
صاحب فراش بود و درد معده و اسهال علاوه ان گشته مریض و علیل شده بود دار فانی را وداع نموده
بسرای باقی انتقال کرد و دیگران صحت یافتند از نوادر اتفاقات چنین مسموع شد که منجمان خاصه شریفه
از زایچه طالع اقدس یافته بودند که در نصف النهار انروز ذات مقدس را احتمال ضرر و آسیبی هست
اما از تاثیر نظرات کواکب سعد که در انوقت بکوکب عمر و دولت صاحب طالع ناظر اند امیدست که
جبران نحوست شده المی بذات مقدس نرسد و در خلوتخانه خاص ندیم انحضرت بحرف و حکایت
مشغول ساخته اند که تا انقضای منظم تاثیر حرکتی از انحضرت واقع نشود و بدینجهت تاخیر بیرون آمدن
واقع شده بود که انحالت رویداد اما راقم حروف بیواسطه از وحید الزمانی مولانا علی رضای خوشنویس
که از مقربان مجلس اعلی بود استماع نمودم که از زبان الهام انحضرت تقریر میکرد که وقت بیرون آمدن
خوابی بر انحضرت غلبه کرده بی اختیار بخواب میروند و هنوز در خواب بودند که این قضیه سانح شد و سبب تعویق
و تاخیر بیرون آمدن انخواب بی اختیار بود که به نیروی بخت بیدار بر انحضرت غلبه کرد و حفظ الهی نگهبانی
کرده پس از انکه حضرت اعلی بایوان رفته بر سریر دولت قرار گرفتند انصورت روی نمود آری انرا که
حفظ الهی نگهبانست از حوادث روزگار چه ضرر و انجا که لطف ایزدیست ثوابت و انجم سیار را چه اثر القصه
بعد از وقوع این اخبار موحش بسبب ارتفته سراسیمگی تمام بعساکر اقبال پادشاهی راه یافته اضطراب عظیم
اغاز نهادند امرا و سرداران سپاه مضطرب الاحوال بدولتخانه همایون جمع آمده ذات ملک صفات
اشرف را که بجهت اطمینان خلایق بر در گریاس سعادت اساس توقف داشتند صحیح و سالم دریافته
سجده شکر و سلامتی ذات اقدس بجای آورده بر سر مهمات خود رفتند و خاطرهای پریشان جمعیت آباد

از مهد کا

219

ز مهد کی روی آورد الحمد لله رب العالمین چون در ینسال بعضی قضایا رویداده که تحریر ان در طی وقایع سال مذکور
لازم بود لهذا خامه بدایع نگار قبل ازین گذارش بقیه احوال قلعه شماخی بتحریر و تسوید ان پرداخته روی
بمقصد می آورد ان شاء الله تعالی

بر صحیفه ضمیر خرد پروران عاشق سخن مطالعه
کنندگان اخبار نو و کهن قلم اندیشه چنین می نگارد که امیر گونه خان که با یالت و دارائی ایروان معزز و سربلند
گردانیده بمیامن اقبال روز افزون سعادت بنیان بعضی فتوحات در سال گذشته و بعضی در ینسال روداده
مسوده اوراق بنابر ارتباط سخن قضایا سال نو و کهن را بیکدیگر اتصال داده بیان مینماید که چون امرا و عساکر
ظفر نشان بنوعی که سبق ذکر یافته بتعمیر قلعه ایروان پرداخته ذخیره و یراق سرانجام یافت و امیر گونه خان
و اتباع او در این چند سال بعضی اوقات در النجق و ارد و باد و چند گاه در نخجوان بسر می برد در انجا که استماع
شد الیه به نیروی شجاعت و مردانگی هوس جان فشانی در راه ولینعمت دل اخلاص گزین که بهین عطیه
ایزدیست برکرم الهی و اقبال بیزوال شاهی بسته در ان خراب آباد که مطلقا ساکن و اری و نافخ ناری
نبود در ان وحشت سرای بی سر انجامی اثری از آبادانی یافت نمیشد ساکن گشته اند از امرا و تابین و اتباع
و مردم خود هر کس را محل اعتماد میدانست در قلعه جای داده دیگران را در بیرون و مواضع قریبه که خراب و ویران بود
مسکون گردانید و از مردم ایل و الوس و تراکمات متفرقه آذربایجان جمعی را استمالت گردانیده بایروان آورد
و اویماق انجه قونیلو و قاجار و ایل الوس موسی اغلی بیات که حسب الامر اعلی از عراق آمده بملازمت او مامور
بودند همگی را در محل مناسب ایروان و شهر و یورت قشلاق داد و چون اکثر اوقات عبور لشکر رومی از طرف
ایروانست چنین قرار یافته بود که تا استقرار مهمات آذربایجان انمحال نامزروع و ویران بوده باشد تا در
هنگام ورود لشکر مخالف ذخیره نایاب باشد امیر گونه خان معروض داشت که اگر رخصت همایون باشد غازیان
بجهت علیق اسبان بقدر زراعتی در حوالی و حواشی قلعه نمایند اگر قبل از رفع حاصل آوازه ورود لشکر مخالف
بوده باشد فی الفور زراعت را ضایع و نابود میتوان کرد و اگر بحصاد رسد در روز قلعه آورده موجب توسعه
معاش غازیان گردد بعد از استجازه بذر بسیار سرانجام کرده با کادهای غارتی الکا مخالف داده مردم ایل و اویماق
و غازیان زراعت بسیار در حدود قلعه و مواضع قریبه کردند بعضی از رعایا فرمود با ایروان که در کوشها خزیده

استطاعت رفتن عراق نداشتند بوی آبادانی شنیده بلکه دود و آمده در هر موضع دو خانه و سه خانه بهم پیوسته
بزرگی میکردند بخت بلند و اقبال ارجمند شاهی مساعدت نموده در بهار آینده رومیه را قدرت آمدن
نشد و محصولات بحصاد رسیده و سعی در معاش غازیان پدید آمد و امیر گونه خان متواتر و متعاقب غازیان را
بتاخت و غارت الکاء مخالف میفرستاد و آثار استیلا و اقتدار بظهور آورده دران سرحد بلند آوازه
گردیده مخالفان سرحد از و خایف و متزلزل بوده از بیم شکر او در جا و مقام خود قرار و آرام نداشتند و اول
فتحی که او را بنیروی اقبال پادشاهی روی نمود بدست درآمدن قلعه معاذبرد است که در مابین ایروان و قارص
واقعست و حقیقت آن بدین نوعست که چون قارص و حسن قلعه سی انجرود تا حوالی ارض روم لگدکوب مردم
امیر گونه خان بود تردد و آمد و شد بر مستحفظان قلعه معاذبرد دشوار گشت و از بیم سطوت قزلباش در چهار
دیوار قلعه خزیده چندگاه در کمال تعب اوقات گذرانیدند و از حکام قارص و ارض روم که بخود در مانده بودند مددی
بایشان نمیرسید بالضروره کس نزد امیر گونه خان فرستاده اظهار شاهی سیونی نموده ایشان را استمالت
داده بمتابعت و انقیاد دلالت کرد تا آنکه در اوسط توشقان ئیل اربع عشر و الف عظمای آنجماعت که مقدم ایشان
علی بیک نامی بود مشهور بعلی بیک معاذبردی خود را از شکنجه تنگنای قلعه نجات داده بعزم شاهی سیونی
نزد امیر گونه خان آمدند و سایر الناس سر خود گرفته متفرق شدند و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد
و در حینی که رایات جلال از یورش شیروان معاودت نموده بدار السلطنه تبریز رسید امیر گونه خان آن مردم را
بپایه سریر اعلی فرستاده فراخور حال جهت هر یک مواجب و تیول تعیین شد که در تابین خان مذبور بخدمات قیام نمایند
و بعد از آنکه قلعه مذکور نیز از توابع چخور سعد تابعیت درآمد و مستحفظان آن قلعه نیز از اقامت آنجا و مدت در بنیان
علوفه و تیمار و ضیق معاش بتنگ آمده استعداد قلعه داری نداشتند بمجرد ورود فوجی از لشکر قزلباش از غایت
خوف و هراس ترک ستیزه کرده بیرون رفتند و قلعه بتصرف درآمد و از وقوع این حالات رومیه که در قلعه قارص
بودند اظهار تجلد نموده از حاکم ارض روم نیز استمداد نموده تا موازی سیصد کس بعزم دستبرد بیرون آمده از راه
معاذبرد بر سمت ایروان روان شدند و در حوالی معاذبرد در میان دره فرود آمده بودند که غازیان قزلباش
مردم امیر گونه خان بی آنکه اطلاعی از حال ایشان داشته باشند بسر وقت ایشان رسیده از بلندی مشاهده
نمودند که لشکر رومی دران صحرا فرود آمده بودند فی الفور آماده جنگ گشته جلو ریز بر سر ایشان تاختند و در وقت آمدن





لشکر قزلباش خبردار شده با اضطراب تمام اسب هر کس نزدیکتر بود زین کرده تا موازی یکصد نفر کماهیش
بمحاربه پیش آمدند و از صدمه دلیرانه غازیان تاب مقاومت نیاورده شکست خوردند و اکثر ایشان طعمه شمشیر آبدار
گشته قلیلی بصد فلاکت و ادبار راه فرار پیموده خود را بقلعه قارص رسانیدند و غازیان مظفر و منصور
عود نمودند سرها و جسدها مخالف غازان در شماخی بپایه سریر اعلی آورده بجایزه و خلعت سرافراز شدند القصه
بعد ازین فتح رومیان ارض روم بملاحظه و احتیاط روزگار گذرانیده همیشه از جنود قزلباش هراسان
بودند و پاشای آنجا با امیر گونه خان طرح آشنایی انداخته بمدارا سلوک میکردند و هم درین سال الوند بیک روزکی
که وکیل ضیاء الدین خان ولد شرف خان کرد حاکم بتلیس بود در سالی که اسد ورد خان بر سر وطن وان رفت
اظهار شاهی سیونی کرده همراه او بپایه سریر اعلی آمده تربیت و رعایت یافته بود با مصطفی بیک محمودی
حاکم بلکویه و قلعه بایزید که باظهور عصیان مورد الطاف بی پایان شده بود گرد ادبار بر فرق خود بیخته هر دو
از تبریز فرار نموده بوان رفته بمخالفان پیوستند و امیر گونه خان کسان خود را بر سر مردم مصطفی بیک
فرستاده جماعت محمودی تبعه او طاقت اقامت در قلاع مذکور نیاورده بجانب وان رفتند و قلعه بلکویه
و قلعه بایزید بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده فوجی از غازیان بیات را بمحافظت قلاع تعیین نمودند و بعد
ازین قضایا قلعه قارص بسعی و اهتمام آن خان نصفت نشان بحیطه تصرف منسوبان این آستان سدره مکان درآمد
قارص ولایتیست از ارمنیه مابین ایروان و ارزن الروم که حالا بین الجمهور بارض روم معروفست مؤلف نزهة
القلوب نوشته که ارمنیه صغری بالتمام داخل ولایت ایروانست در زمان سلاطین ترکمان تابع چخور سعد بوده
و بعد از آنکه ولایت ارض روم و ارزنجان بتصرف سلاطین دودمان عثمانی درآمد ولایت قارص در میانه حکام
چخور سعد و ارض روم در کشاکش جانبین بود تا آنکه در زمان سلطان سلیمان اراده نمودند که استحکام قلعه داده
تصرف دران ولایت نمایند چون آن ولایت بولایت شوره گل و آخچه قلعه که از توابع چخور سعدست پیوسته
اینمعنی حضرت شاه جنت مکان را ناپسند می آمد مانع میشدند و چند سال که میانه سلطان سلیمان و شاه جنت مکان
غبار فتنه و نزاع در هیجان بود چنانچه در صحیفه اول رقم تسطیر یافته مکرر آن در سر قارص فیمابین سپاه قزلباش
و جنود رومیه جنگ و جدال وقوع یافته قلعه خراب و ولایتش پایمال سم ستور عساکر جانبین بود و بعد از آنکه
فیمابین آن دو پادشاه ذی جاه رفع غبار کلفت و فساد گشته بوساطت نیک اندیشان مصالحه وقوع یافت یکی

از شرایط صلح این بود که قلعه قارص در میانه خراب و معطل و ویران باشد و از هیچ طرف تصرفی در ان نشود و تا صلح
برقرار بود قلعه و ولایتش آبادانی نداشت و در زمان سلطان مرادخان که مصالحه اختلال پذیرفت اول نقض
عهدی که واقع شد آن بود که رومیه لشکر فرستاده قلعه مذکور را آبادان کردند و رعیت از اطراف و جوانب
ارمنیه آورده مواضع و مزارع آن را معمور ساختند و همیشه یکی از پاشایان با سیصد نفر در ان قلعه حاکم و مستحفظ
بودند و تا حال که سنه قوی ییل مطابق خمس عشر و الف است سی سال تمامست که آن قلعه معمور و آبادان
و حاکم نشین است در سنه لوی ییل اثنی عشر و الف که رایات جهانگشای شاهی ظل الهی بعد از فتح و
تسخیر قلعه ایروان بانخجوان در حرکت آمد مکرر عساکر منصور بتاخت آن ولایت مأمور گشته تمامی مزارع آن
باتش بی نیازی سوخته گردید سکنه و رعایا آن ولایت از مسلمان و ارمنی از اوطان دور افتاده بعضی را
کوچانیده باینطرف آوردند و بعضی دیگر بقید اسر گرفتار آمدند و آن ولایت خراب و ویران گشته احوال مردم قلعه
از فقدان مأکولات اختلال پذیرفت عثمان پاشا نامی درین هنگام حاکم شده بود چندگاه در کمال بی سامانی
اوقات گذرانید از عسرت و تنگی قلعه را با قاپان و مستحفظان گذاشته خود بارض روم رفته در انجا می بود
و از ارض روم مددی با مردم نمیرسید اکثر اوقات ساحت آن ولایت در زیر سم ستور سپاه قزلباش
افسرده بود یکمرتبه که مردم قلعه اظهار تجلد و وجود نموده تا حوالی معاذ برد آمدند از لشکر چخور سعد چنانچه گذشت
شکست فاحش خورده بیشتر از پیشتر پریشانی و بی سامانی بحال بقیة السیف راه یافت و روز بروز
ایمنی از یادی پذیرفت و مردم بی قوت متفرقه میشدند پنجاه شصت نفری که مانده بودند و با ملازم
و قلعچی و عیال و اطفال و دولت سیصد نفری میشدند پنج شش ماه در کمال عسرت روزگار گذرانیده در اواسط
سنه قوی ییل که امیرگونه خان بتاخت و غارت الکای مخالف و تسخیر قلعه مذکور بر روق آمد سکنه قلعه پریشان
گشته بجهت صیانت نفس و اهل و عیال چاره کار منحصر در استیمان دانستند از امیرگونه خان استیمان یافتند
و شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته سالماً غانماً بایروان آمدند و قلعه بتصرف منسوبان دولت ابد قرین شاهی
در آمده حسب الامر اعلی بدستور زمان حضرت شاه جنت مکان خراب و ویران شد و یراق قلعه از توپ و ضربزن
و تفنگ و سرب و باروط آنچه موجود بود نقل قلعه ایروان شد و در روز پنجشنبه نهم شهر ربیع الثانی سنه مذکور خبر
فتح قلعه قارص باردوی معلی رسید و شاهی سیونان انجا چند نفر ملازم و نوکر دیوان شده موجب تعیین یافت

وجمعی



وجمعی دیگر ملازمت اختیار نمودند امیرگونه خان بیشتر از پیشتر در ان سرحد استقلال یافت و حسب تسلط و اقتدار
منسوبان دولت روزافزون شاهی منتشر گردید در درمیان قلعه ارض روم از بیم ضرر و آسیب لشکر
در چهار دیوار شهر و قلعه خزیده در کمال وحشت و احتیاط زندگانی میکردند درین سال مهدیقلی بیک ولد
علی قلی سلطان سعدلو که پدرش همیشه در سلک امرای چخور سعد منسلک و حاکم قاقزمان بود و در زمان
رومیه شعار دولتخواهی پادشاه روم ظاهر ساخته باینطرف میل نمود و تا غایت در میان رومیه
و محل اعتماد ایشان بود پسرش بمقتضای کل شیء یرجع الی اصله بنابر ارادت و اخلاص جبلی شاهی سیون
شده بایروان آمد و منظور مراحم شاهانه گشته فراخور حال مواجب و قبول شفقت شد که در تابین بیگلربیگی
چخور سعد بخدمات سرحد قیام نماید

درین سال که قوی ییل

ترکی مطابق خمس عشر و الف است چون جهانگیرخان و محمد سلیم سلطان و بارمحمد میرزا که در غرجستان اقامت
داشتند همیشه نقش خیال رفتن بلخ و تسخیر آن ولایت بر ضمیر خود می نگاشت و از طوایف اوزبکیه بتخصیص
مردم آنطرف آب آمویه جمعیتی بر سر ایشان شده بود باغوای عظمای الکه اراده رفتن بلخ در دل ایشان
رسوخ یافته با غلبه و ازدحام تمام که قریب بده دوازده هزار کس بودند متوجه آنصوب شدند تا ایلقار نذر محمد
سلطان پسر کوچکتر تلیم خان که حاکم بلخ بود در ربض قلعه را مسدود ساخته در مقام قلعه داری شدند
و بیرونیان بمحاصره پرداختند درین اثنا ولی محمد خان برادر باقیخان که بعد از فوت برادر پادشاه ما وراء النهر
و ترکستان شده مسندنشین ملک توران بود بولایت قرشی آمده در انجا خبر لشکرکشی جهانگیرخان
و محاصره بلخ مسموع او گشت قریب بیست هزار کس که با او بودند بالتمام بسرداری محمد باقی قلماق
و شغال میرزا و قوزی میرزا با پانصد از چهرکان بهادر نامدار پیشتر رانده بمقدمة الجیش جنود جهانگیرخان نزدیک
شدند از ینطرف نیز بهادران جنگ آزمای عازم نبرد گشته بیک حمله گرد معرکه هیجا بفلک نیز گرد رسانیده
دمار از نهاد الکه ده برآوردند اکثر چهرکان طعمه شمشیر و هدف تیر تقدیر شدند آوازه تسلط و اقتدار جنود جهانگیرخان
باطراف و جوانب رسیده جمعی کثیر از طوایف اوزبکیه روی بجانب او آورده جهانگیرخان را معلوم کرده چون
و هراس بر ایشان مستولی گردید جهت رعایت حزم در محلی که فرود آمده بودند بحفر خندق پرداخته یکطرف

اب جیحون را حصار خود کرده بهنبده بنس ردی خود چند جا را بجبر استوار کردند و در جنگ متامل گشته احتیاط تمام منظور نمودند
و همچنین موجب دلیری و غرور مردم جهانگیر خان گشته در محل نامناسب بغرور موفور طرح جنگ انداختند و در میان
قوم اوزبک سوای شجیع قوم دیگر را نمیرسد که بر تمامی لشکر تفوق و برتری جوید و بکمال مرتبه شجاعت مبادرت بیکه
یکه تازی کرده در معرکه نبرد با شمشیر برهنه تا صف سپاه مخالف تاخته دو سه کار نمایان کرده باز گردند و بهادرانی
که در خدمت جهانگیر خان مجتمع بوده بودند گاهی از همگنان حکایت بمیان آوردند در بزرگی یار محمد میرزا سخن داشتند
و مشار الیه که فی الواقع جوانی دلیر و بهادری مردانه بود از جهالت و غرور نفس بالطبع حاسدان بنوعی که قاعده
یکه تازان اوزبک است اراده یکه تازی کرده بی محل با شمشیر آخته در صف سپاه مخالف تاخت و دلیرانه بر چپ و
راست جر و خندق اسب تاخت و چند کس را زخمی ساخت و در حین مراجعت مشاهده نمود که شخصی از پیادگان
سپاه مخالف تیری در کمان نهاده قصد او دارد یار محمد میرزا مرکب بطرف او گردانیده خواست که بضرب شمشیر او را
از پای در آورد چون بارگی عرش از تک دو مانده بود از طرف دیگر خندق اندازی پیاده بقصد او تفنگ را
آتش داده گلوله بر اسب یار محمد میرزا خورده اسب بسر درآمد و او از بارگی جدا شده بعضی نقل نمودند که زین
اسبش در حین جهانیدن از خندق گردیده او بر زمین افتاد علی ای التقدیر پیادها خود را بر سر او انداخته
دستگیر کردند و چون صف سپاه جهانگیر خان دورتر بود و او تنها با بنس مانده بود مددی باو نرسید محمد باقی
قلماق و امرا اوزبکیه مصلحت ندیدند که او را زنده نزد ولی محمد خان برند هماندم بقتلش پرداختند و چون قضیه
گرفتاری و کشته شدن یار محمد میرزا بر لشکریان جهانگیر معلوم شد پای ثبات و قرار ایشان سستی پذیرفته
دست از محاربه کشیدند و تفرقگی و پراکندگی بحال ایشان راه یافت شیر افکن میرزا با فوجی از انگروه بطرف
بدخشان بدر رفت جمعی دیگر محمد سلیم سلطان را برداشته بطرف دیگر رفتند و مآل حال او معلوم نشد جهانگیر خان
از شعبده بازی چرخ لعبت باز متحیر و سراسیمه گشته با سه هزار کس که با او مانده بودند عنان بطرف غرجستان منعطف
گردانید و چون در کارخانه مشیت ایزدی انتظام مهم جهانگیر خان نگاشته کلک تقدیر نشده بود او در این نهضت
شکست عظیم روی داده بی جنگ و خونریزی رشته سلک جمعیت او از هم پاشید و فتح و ظفر قرین حال لشکر ماوراء النهر گشت
چون این خبر بهجت اثر بولی محمد خان رسید با وجود شکفتگی و سپاه سرور از آب عبور کرده لشکر را بر تاخت خراسان
مأمور ساخت

چون سپاه

اوزبک



اوزبک عازم تاخت خراسان شدند اکثر ایشان بطرف مارو چاق و بادغیس در حرکت آمده تا موازی سه هزار
کس بطرف مرو فرستادند که ان ولایت را تاخته از راه چهارجو که بخارا نزدیکتر است عود نماید و انچه بطرف
مارو چاق و بادغیس رفتند بقلعه حوض خان رسیده سه روز در پای انقلعه توقف نمودند حوض خان
آب انبار است که عبدالله خان در سر راه بادغیس و هرات ترتیب داده و حالا حصاری بر دور ان
ساخته اند و یکی از ملازمان بیگلر بیگی هرات با چند نفر از سپاهیان و تفنگچیان محارست ان قیام داشت
و بهادران اوزبکیه متوجه تسخیر حصار نشده جمعی را بتاخت زور آباد و جمعی را بر سر آلوسات و احشامات
بادغیس فرستادند حسین خان امیر الامرای خراسان پیشتر از وصول اوزبکیه خبردار گشته کس باطراف
و جوانب فرستاده بود که سپاهی مال خود را بجاهای دور دست فرستند که تفنگچی بسیار بقلعها در آورده
مهیا و آماده باشند و خود نیز بجمعیت لشکر و سامان و سرانجام مدافعه اوزبک پرداخت که بدانچه صلاح
دولت قاهره باشد عمل نماید در این اثنا از اقبال بیزوال شاهی بلکه بمحض لطف الهی برفی عظیم باریده
جنود سرما بغلبه تمام رسید و بنوعی سرما شدت یافت که سپاهیان از دست از کار و کار از دست رفته
بجز بازگشتن چاره نیافتند بسیاری از برنادلان اوزبک در دره های بادغیس در زیر برف مانده از سرما
هلاک شدند اوزبکیه بعد از وقوع انحال مضطرب الاحوال از پای حصار حوض خان کوچ کرده بعضی اموال نیز که از
هر طرف جمع کرده بودند چون بردن ان متعذر بود تمامی را ریخته روانه شدند و در وقت مراجعت قراق خان
ولد حسین خان که در قلعه مارو چاق بود جمعی را بتعاقب ایشان فرستاد در پای مرغاب بفوجی از اوزبکیه
دو چار گشته جنگهای مردانه کرده هفتاد هشتاد نفر را بقتل آوردند و لشکری که بمرو رفته بودند اطراف و جوانب
مرو را تاخته و از اموال و اسباب و مواشی و اغنام برداخته رو بطرف چهارجو نهادند بکتش خان استاجلو
حاکم مرو سیصد نفر از مردم خود در قلعه مرو گذاشته خود با یکهزار و دویست کس از غازیان جلادت شعار
بتعاقب ان گروه در حرکت آمد سیصد کس را مقدمه لشکر گردانیده نهصد کس دیگر با او بودند چون سپاهی
اوزبک که فوج فوج غنایم خود را پیش انداخته می بردند نمایان شدند ان سیصد کس که مقدمة الجیش بودند دلیرانه
خود را بر ان گروه زده اکثر ان قوم را متفرق و پراکنده ساخته فرصت جنگ و صف آرائی نداده اند و اکثر منهزم
گشته راه گریز پیش گرفتند و سرداران و بهادران نامی تا چهار صد پانصد نفر از میان اموال غارتی بیرون آمده

دریکطرف صف کشیده مستعد محاربه شدند درین اثنا بکبش خان خود بمعرکه رسیده فیما بین جنگ درپیوست
بهادران اوزبک بقدر طاقت وتوان با غازیان جنگهای مردانه کردند بقیة السیف طاقت محاربه در خود
ندیده عنان از قتال وجدال پیچیدند وقطع نظر از اموال واسباب غارتی کرده سعی مینمودند که بسلامت
بیرون روند بکبش خان نیز مصلحت وقت وحرفه کار دست از تعاقب بازداشته بضبط اموال پرداخت
درینمعرکه نامواژی چهارصد نفر از جنود اوزبک مقتول وگرفتار شدند بقیة السیف خایب وخاسر
بازگردیدند بتاریخ روز چهارشنبه غره شهر ذی قعدة الحرام ملازم بکبش خان در پای قلعه شماخی باردوی
کیهان پوی رسیده یکنفر اوزبک که درانمعرکه گرفتار او گشته بود آورد وحقیقت جنگی که بکبش خان را اتفاق افتاده
واقع شده نقل نموده گفت که سیصد نفر مقتول وهشتاد نفر زنده گرفتار شده اند وبکبش خان بهیروی
اقبال شاهی مظفر ومنصور برآمده اموال واسباب ومواشی واغنام غارتی را آورده بصاحبان
رسانید واز جمله گرفتاران دوازده نفر مبارز نامی را مصحوب چند نفر از غازیان که دران جنگ مردانگیها
ازیشان بظهور آمده بود بدرگاه معلی فرستاد از غرایب حالات آنکه چون ملازمان بکبش خان با اوزبکان
بمیان سرای خلخال میرسند بجهت ضبط طرق فرار تیر میرفته اند یکنفر اوزبک بحیله وتزویر یک دست خود را
گشوده دو سه نفر دیگر را که دوشاخه دار پیاده میرفته اند خلاص کرده باتفاق شمشیر از میان یکنفر ملازم خان
که با ایشان میرفته کشیده آن بیچاره را بقتل آورده دو سه دیگر را زخمدار کرده سایر اوزبکان را خلاص کرده بعزم
فرار خود را بکوه کشیدند ملازمان بکبش خان که اندکی پیشتر رفته بودند ازین حال آگاه گشته مردم مواضع قریبه
خلخال را خبردار کردند ودر مغاک جبال بجست وجو درآمده هفت نفر را بدست درآوردند چند نفر دیگر که شب هنگام در
جنگلها خزیده بودند بدست درنیامدند وچند نفر را که باردوی معلی آوردند بهادران نامی بودند فرمان قهرمان
پادشاهی بخلاف عادت رضیه که گرفتاران همیشه مورد عفو وبخشایش میشدند بنابر جرأت ودلیری که از ایشان
صدور یافت بسیاست ایشان فرمان داد همان لحظه بیاسا رسیدند یکی از ایشان جوانی نیکو منظر خوش
قیافه بود که هنوز ملتحی نشده بود وسیاست کنندگان میخواستند او را بقتل آورند واو مبالغه بسیار نموده
بذات الله تعالی قسم میداد که مرا ایشان من ملتحق سازید بمبالغه بسیار بقتل درآمده برفقا ملحق شد الکنون
جواد نیکو خرام قلم عنان بصوب تحریر قلعه شماخی و وقایعی که دران حین روی داده انعطاف





قبل ازین

میدهد
سمت گذارش یافت که عساکر اقبال پادشاهی ومبارزان موکب شاهنشاهی براطراف وجوانب شهر وقلعه
شماخی محیط گشته از همه طرف سیبها پیش بردند وحوالی آنرا ترتیب داده توپها نصب نمودند وازآسیب
سنگهای سی منی توپ رخنها در بروج وباره پدید آمده ونقبها از خندق گذشته بزیر باره رسید
وهرچند رومیه سپر ممانعت برروی کشیده آثار جلادت بظهور آورده در لوازم قلعه داری باقصی الغایه
کوشیدند اثری برانها مترتب نگشته تسلط واقتدار عساکر اقبال شاهی روز بروز ظاهر شدن گرفت
وتزلزل در بنیان ثبات وقرار رومیه پدید آمده قوت مصادمه ومجادله ضعف وسستی پذیرفت
واسباب یورش دست بهم داده جنود ظفر ورود منتظر امر وفرمان پادشاهی بودند وحضرت اعلی
شاهی ظل الهی با آنکه در بدایت حال حجت بر انقوم تمام نموده طریق استیمان از جانبین مسدود شده
بود از وفور مراحم والطاف جبلی احتراز از سفک دما وهتک عرض وانفاس خلایق نموده بالطبع رضا نمیدادند
که قلعه بیورش وقهر وغلبه مفتوح گردد چه درانصورت سپاهیان را که در بازار گیر ودار سپاهی ورعیت و
گنه کار وبیگناه را بیک نرخ خریدارانند از قتل وغارت منع نمودن خلاف قاعده قلعه گیری وآیین کشور
گشائیست بل متعذر وغیر مقدورست ودر هجوم عامه خشک وتر بیک شعله قهر میسوزند ومنتظر بودند که
شاید بر نهج دیگر صورت تیسیر پذیرد وامرا وسرداران سپاه بی امر واشاره عالی بدین امر کثیر الخطر جرأت
نمینمودند در روز پنجشنبه بیست وپنجم شهر صفر در سیبه قرچغای بیک چند نفر از غلامان فرصت یافته از برجی
که بضرب توپ ویرانی یافته رخنها پدید آمده بود بالا دویدند وجنود منصوره تصور یورش کرده از آن سیبه
هجوم آوردند وقرچغای بیک واقف گشته از خوف وخطر عتاب شاهانه مانع مردم گشت وکسان فرستاده جمعی
جمعی را که از برج بالا رفته داخل خانها شده بودند بازگردانید ودرین رفت وآمد چند کس خوب از عساکر
منصوره ضایع شدند چون اساس عمر ودولت انطایفه مشرف بر انهدام گشته حکمت بالغه الهی اقتضا آن نموده
بود که احوال ساکنان انشهر وقلعه از سپاهی ورعیت اختلال عظیم پذیرفته دقیقه از دقایق قتل وغارت فروگذاشت
نشود با کمال مداهنه وتأمل که درین باب بظهور می آمد اصلا بهیچ تدبیر مانع تیر تقدیر نتوانست شد وانچه مقدر
الهی بود بی اختیار تحیر ظهور آمد تبیین اجمال آنکه در روز جمعه بیست وششم ماه مذکور تخمیناً سه چهار ساعت از روز

گذشته یکدو نفر از محصوران که از شدت قلعه‌داری بجان آمده بودند از برجی که در مقابل سیبه ذوالفقارخان بود
پایین آمده اظهار نمودند که درین برج بغیر از ما دو کس دیگر نبود والحال برج از حارس و نگهبان خالی است
اگر اراده صعود داشته باشند مانعی نیست از علامات ادبار و بخت برگشتگی آن طایفه در آن چند روز
در پهلوی همان برج ذرع دیوار قلعه بمدد توپ فرو ریخته رخنها پدید آمده بود ملازمان ذوالفقارخان
بی اطلاع و رخصت او فرصت را از دست نداده بتحریک کارفرمایان عالم تقدیر از آن رخنها بالا دویده
قریب یکصد و پنجاه نفر داخل شده بودند که ذوالفقارخان آگاه گردید که اگر اندک تعللی واقع شود
انجماعت در معرض تلف اند و مردم شهر و قلعه نیز واقف گشته سپر ممانعت بر روی کشیده بودند و
آتش محاربه اشتعال پذیرفته ناچار لشکریان خود را رخصت داده و خود بر بالای برج برآمده نقاره
و نفیر بنوازش درآورد و چون غلغله سپاه بگوش فرجهای بیک رسید و مشخص شد که مردم ذوالفقار
خان بشهر درآمده اند او نیز تاب توقف نیاورده غلامان را رخصت یورش داد آنگروه نیز از برجی که توپ
خراب کرده بدست درآورده بودند هجوم نمودند آوازه کرنای و صدای کورکه و کوس در گنبد آبنوس
پیچیده غلغله گیر و دار دلیران فلک‌کش آشوب رستخیز در عرصه غزا انداخت و باطراف و جوانب خبر رسید
هرکس از امرا و عساکر در اطراف شهر سیبه داشت همگی یورش نموده بشهر ریختند رومیه تاب
صدمه افواج قاهره نیاورده خود را از برج و باره بشهر انداخته در نهانخانها متواری شدند و همان ساعت
بدست شحنه قهر گرفتار آمده بدیگران ملحق میگشتند بحلا بطرفة العینی قریب دو سه هزار نفر بقتل درآمده اموال
و اسباب نهب و تاراج یافت و تمامت شهر شماخی بجاروب حادثه رفته شد و شکستی ازین یورش بعساکر
ظفر مآثر نرسیده و زیاده از سه چهار نفر ضایع نشدند اما اسعد وردیخان قورچی باشی و جمعی که در طرف
شمالی محاذی قلعه بالا سیبه داشتند چون حاکم قلعه و عظمای رومیه بمحاربت کمر اهتمام در میان بسته
سعی موفور بظهور می آوردند و جوانان کارآمدنی از ینطرف در مدت محاصره بزخم تفنگ آن طایفه ناچیز
شده بودند و برجهای رفیع عالی اساس درانطرف بود هنوز چنان نشده بود که صعود بر آنها ممکن باشد
بفرمان عقل دوراندیش بی امر و اشاره همایون جرأت یورش نکرده در آنروز از موقف خود حرکت نکردند
و احمد پاشا و آقایان و عظمای رومیه که در قلعه بالا بودند بعد از آنکه شهر و قلعه پایین از دست رفت بیشتر از پیشتر

درقلعه‌داری



و قلعه‌داری مجد و ساعی گشتند اما مرکز الله بوجی بود که پنج شش روز کردند و هیچ اثری بر سعی و اهتمام ایشان
مترتب نگشت زیرا که جمعی از جنود نصرت شعار که بشهر درآمده بودند از خانه بخانه سوراخ کرده نقبها
بزیر بروج و باره قلعه بالا که فاصله بین القلعتین بود رسانیده منهدم ساختند و قورچیان عظام بملاحظه
ننگ و نام شب و روز قرار و آرام نگرفته نقب سیبه خود را بخندق رسانیده از میان خندق درنگ
راهی سرپوشیده سرانجام داده بزیر برجی رفیعی که از غایت ارتفاع و بلندی سر بقبه خور افراخته
درآمدند و زیر برج را در دو سه روز خالی کردند و توپچیان متعاقب و متواتر توپ می انداختند تا آنکه
اندکی از یکطرف آن برج بضرب توپ فرو ریخت اما چنان نشده بود که آسان بر آن صعود توان نمود
روز پنجم قریب یکصد و پنجاه نفر از جوانان جان نثار و دلیران معرکه کارزار که ایثار نقد جان در شاهراه
بندگی این دودمان ادنی مراتب اخلاص میدانستند مردانه قدم بر پایه دلیری نهاده سپرها بر دوش
افگنده روی جلادت ببرج آوردند و مبارزان رومی که نقبای آن برج را مستلزم بقای خود میدانستند
بمدافعه مشغول گشته تیر و تفنگ و قارورهای نفط و براق آتشبازی که بجهت روزی چنان ساخته
و پرداخته بودند بر مثال تگرگ آتشین که از کره اثیر بارد بر سر قورچیان میریختند و پردلان لشکر فارس ملازمان
اسعد وردیخان نیز از سیبه خود جنگ انداخته داد دلیری و دلاوری دادند بحلا در آنروز آتش محاربه
بنوعی افروخته گشت که جان پردلان سمندروار در بحر آتش غوطه میخوردند هرچند شجعان رومی در مدافعه
و آتش فشانی بیشتر کوشیدند مبارزان جنود اقبال قدم مردانگی محکمتر نهاده زد و خورد مردانه میکردند
تا آنکه به نیروی اقبال بیزوال شاهی که نمونه از الطاف الهی است چند نفر از قورچیان شمشیرها آخته و سپرها بر سر
افراخته خود را بهر عنوان که بود بر بالای برج انداخته با رومیه حارسان آن برج دست و گریبان شدند و در میان
بالاخره در ستیز و آویز عاجز آمده برج را گذاشته پایین آمدند و از در و بام خانها غازیان را بزیر تفنگ گرفتند
و غازیان بر بالای برج در پیش روی خود حایلی ساخته سیبه گونه ترتیب داده دفع نکایت خصم از خود
میکردند هرچند رومیه سعی نمودند که قزلباش را از برج دور کنند صورت نیافت و مرتبه مرتبه از زمره قورچیان
جوانان دلیر به پیش رفتگان ملحق شده ساعت بساعت قوت و قدرت ایشان زیاده میشد تا آنکه
مستقلا برج را متصرف شدند و بملاحظه آنکه مبادا خرابی در اموال رومیه بغارت رود از برج داخل نشدند

رومیه را از مشاهده انجال کار از دست دست از کار مانده اکثر از محاربه و مصادمه بستوه آمده دل شکستند
که قلعه از دست رفته و دیگر مقاومت و قلعه داری مقدور ایشان نیست ترک محاربه و سعی و اهتمام
بنمایند کرده رضا بقضا کردکار داده از برجها پایین آمدند احمد پاشا هر چند قول دلچری و سایر
مردم را بمحاربه ترغیب مینمود وان طایفه بحال خود در مانده ملتفت امر و نهی او نمی شدند و سراسیمه
و مضطرب احوال کس نزد اسد ورد نجان فرستاده طالب عفو و امان گشتند اما پاشا خود با چند نفر
از ملازمان خاصه و سکبانان که همراه داشت بربام کوشکی که قدیما مسکن سلاطین شیروان بود
برآمده تیر و تفنگ بقورچیان و غلامان می انداخت و در لوازم کارزار سعی و کوشش بسیار بظهور می آورد
تا آنکه مردم او نیز ستوه آمده ترک جنگ کردند خود چون در اول حال سر از مصالحه و مهادنه پیچیده محاربه
اختیار کرده بود تا قوت و قدرت داشت زد و خورد کرد صحیح القولی از زبان احمد پاشا نقل کرد که
میگفت غلامی داشتم از خریده که از غایت حیا و ادب هرگز با من جرأت تکلم نداشت و در مدتی که با من بود
انواع خدمتکاری و جانسپاری از و مشاهده میدیدم در وقتی که قزلباش بر برج مستولی گشته مردم
از قلعه داری مأیوس شدند من و غلام دو قبضه تفنگ در دست داشتم او پر میکرد و من می انداختم چون
لحظه برآمد روی بمن آورده گفت ای صاحب سعادت عجب از خردمندی است که خود را اینهمه رنجه
میداری و در معرض تلف می آری قوم ترک جنگ کرده رضا بقضا دادند ترا بارو از کار چه ستیزه است و
از ما دو کس چه خیزد حیات امشب را غنیمت شمار تا به بینیم فردا از درکار چه میرسد این سخن گفت وی
از من گردانیده هر چند تفنگی را که داده بودم برکنده طلب داشتم نداد چون دیدم که غلام جانسپار معتمد با من
خیره شده فرمان نمی برد جبران تقدیر کارخانه تقدیر کشته دانستم که ادبار روی آورده با قضا بر نتوان
آمد با قدر در نتوان آویخت بنابران تفنگی که در دست داشتم انداخته رضا بقضای آسمانی دادم و خود
بجنود قزلباش که بر برج برآمده بودند بآواز بلند گفتم که دست از حرب و قتال باز دارید که ما ترک قلعه داری
کردیم و قلعه بحضرت شاه تعلق دارد مجملا احمد پاشا تا یک تیر در ترکش قدرت خود داشت بجانب قزلباش
انداخت و غازیان سینه سپر کرده بجان می پذیرفتند القصه پاشا نیز کس نزد اسد ورد نجان فرستاده
التماس نمود که امشب دست تعرض لشکر را باز از قلعه کشیده دارند که فردا آنچه رضای خاطر اشرف باشد

تن



تن بان در دهند اسد ورد نجان و قورچی باشی حقیقت بعرض اقدس رسانیدند حکم شد که دران شب
احدی متعرض قلعه نگردد اما از همه اطراف پاس دارند که متنفسی در ظلمت لیل از قلعه بیرون نتواند رفت
صبح روز ششم که چهارشنبه دوم شهر ربیع الاول بود صبا مثال از طرف شمال نسایم فتح و اقبال وزیدن
گرفت حاجبان بارگاه معلی حسب الامر همایون اعلی مجلس عالی شاهانه و محفل متعالی پادشاهانه آراستند
حضرت اعلی اعلاه الله تعالی سپاس و شکرگذاری عطایای ایزدی بجای آورده با توجهات ظاهری
و باطنی که با مبدأ افیاض داشتند بر سریر دولت و مسند فیروزی و اقبال قرار گرفته نقاره های شادمانی در
اردو بنوازش در آوردند قورچیان بیک با غلامان و تفنگچیان بضبط قلعه و محافظت دروازه ها مأمور گشتند
حسین بیک جارچی باشی ذو القدر را بقلعه فرستاده احمد پاشا و شمس الدین پاشا را با برادر و پسر
کوچک او که محرک ماده فساد بودند و کیچوک حسن و چند نفر دیگر را طلب فرمودند احمد پاشا از آمدن
تقاعد ورزیده بجارچی باشی مذکور گفته بود که از ما نهایت بی ادبی و بی اندامی نسبت بغلامان درگاه
شاهی صدور یافته مستحق سیاست و عقوبت شده ایم و شایستگی دخول مجلس اعلی نداریم مأمول آنکه
یکی از ملازمان درگاه را امر شود که آمده در همین جا ما را بجزای خود رساند حضرت اعلی خاطر او را بنوید
عاطفت اطمینان بخشیده طلب فرمودند و احمد پاشا بمجلس بهشت آیین درآمده سجده خجالت بتقدیم
رسانید و چون مرد عاقل سخندان بود سخنان خردمندانه که مقتضی عقل و مناسب وقت و مقام بود معروض
داشت حضرت اعلی با وجود کمال قهر و غضب که در آنروز بر طبیعت همایونش مستولی بود بپاشای مذکور نظر
ملایمت توجه فرموده سخن عتاب آمیز القا نفرمودند اما با شمس الدین پاشا عتاب و خطاب آغاز نهاده
اعمال و افعال مفسدانه او را بشمردن گرفتند کیچوک حسن مخلص خود را در خوش آمد گویی تصور نموده با شمس الدین
پاشا عتاب کرد که قوم را قدرت مقابله با حضرت شاه والاجاه نبود و ترک شیروان گفته بدربند میرفتند
تو نگذاشتی و خود بدروازه رفته تخته پل را خراب کردی و قوم را بمحاربه راغب ساخته دعوی ولایت و کشف
و کرامات کرده میگفتی که از اولیا و اقطاب بمن خبر رسیده که جنود قزلباش بر این قلعه فیروز نخواهند شد
ملک علی بیک جارچی که مرد بذله گوی و همیشه در بارگاه معلی رخصت هزل و مطایبه داشت بشمس الدین پاشا
که مرد طویل اللحیه بود گفت که عجب محاسن شیخانه دراز کرده چون دعوی ولایت و کرامات که میکردی دروغ بوده

و وعده نصرت که بقوم میدادی بر عکس نتیجه داد بعد ازین تحقیق در لجه شیخانه تماما مطلوب باشاره
عالی دست بر محاسن او دراز کرده مویها را بر کندن گرفت و یکسر مو از وقاحت و قباحت نامرعی
نگذاشت آتش خشم شهریاری نسبت باو دمبدم زبانه کشیده جز آب سیاست و عقوبات
گوناگون انطفا نمی پذیرفت مجملا شمس الدین پاشا با برادرش و یک پسر کوچک و دو سه نفر دیگر
که خاطر مبارک اشرف از حرکات ناهنجار و سخنان متجرانه ناهموار ایشان بغایت مکدر و خشم آلود
بود مورد قهر و غضب گشته بانواع عقوبات معذب گردیدند و بعد از خراب البصره باره و بازار
برده قطعه قطعه کردند و مرال نام شخصی شیروانی الاصل در میان رومیه نشو و نما یافته از جمله معتبران
شده بود و خود را از شجعان روزگار و تیراندازان نامدار میشمرد و بر هر تیری از سهام نام خود
نوشته بملازمان موکب اقبال می انداخت و بیرد انگی خود را میستود یکی از ملازمان درگاه که
برادرش بزخم تیر او مقتول شده بود بقصاص خون برادر استدعای قتل او کرده رخصت یافت
همان ساعت بقلعه رفته سر آن سرمست باده نخوت و غرور را بریده بنظر اشرف رسانید و جنود
رومیه اگرچه عموما مستحق قتل و سیاست شده بودند اما بخاطر اشرف رسید که انجماعت قطع
تعلق از اموال ظاهری خود نموده بر سبیل خون بها بغازیان داده بعد از ایصال مطلق العنان بوده هر کس
بهر طرف خواهد رود و همگی انجماعت بالطوع والرغبه قبول این معنی نمودند یکی از جمله محصوران برادر خواجه حسام
الدین گیلانی بود که وزیر خان احمد والی گیلان بود که در گیلان منصب قورچی باشیگری او داشت
و در وقتی که خان احمد از گیلان بتبریز دان آمده از انجا بروم رفت او در تبریز توقف نموده بهمان نام او را
قورچی باشی میخواندند بقول مشهور و از شرارت و بدنفسی در میان رومیان بحسن کفایت و
کاردانی معروف و معتبر بود و خاطر انور از خواجه حسام الدین و برادران او که باعث فساد گیلان و عصیان
خان احمد و بروم رفتن او بودند منحرف بود چنانچه خواجه شمس الدین نام یک برادر او در دار السلطنه
قزوین معروض تیغ یاسا گردید و او در ایام محاصره قلعه دولتخواه رومیان و مدبر مهام ایشان بود و بعد
از فتح قلعه که بنظر اشرف درآمد بچرب زبانی و سخنان دروغ که مرکوز طبیعت گیلانیانست اظهار کفایت
دیوان نموده متقبل شد که از غنایم و اموال اهل قلعه مبلغی خطیر بعساکر نصرت شعار رعایا گرداند و بدین وسیله

چند



چندروزی خود را از شحنه قهر پادشاهی صیانت نماید در اول حال سخره پنجاه هزار تومان شاهی عراقی بمیان
آورد و هر چند بر ضمیر انور که محک عیار دار الضرب روزگارست ظاهر بود که سخنان او از حلیه صدق عاریست
و اعتماد را نشاید بمصلحت وقت و ظهور عیار کار او تلطف آغاز نهاده بخلع فاخره سرفراز و بنوید
وزارت گیلان بلکه صفاهان و مازندران خوشوقت گردانید و او دفترداران رومیه را آورده اسامی
لشکر را که در حین محاصره محصور گشته بودند از روی دفتر علوفه و تیمار تعلیم گرفته باسم هر کس خواه در حیوة بودند
و خواه مقتول و متوفی شده مبلغی زیاده از وسع و قدرت رقم کرد که از ایشان و ورثه متوفی و مقتولان
بازیافت شود و مبلغی دیگر باسم جمعی از کدخدایان و سکنه شماخی که با رومیه موافقت نموده در قلعه بالا
محصور گشته بودند برسم ترجمان و مال امان برقم درآورد و مع هذا المجموع زیاده از سی هزار تومان شد بالجمله
آن مبلغ در میانه قورچیان و غلامان و ملازمان درگاه و تفنگچیان که در پای قلعه خدمت کرده بودند تقسیم یافته
هر جماعت را بیک طایفه سپردند که آنچه رقم شده بوصول رسانند و هر کس را در کم و زیاد سخنی باشد قورچی
باشی گیلک موافق حساب خاطرنشان نماید القصه بحیله و روباه بازی باز چندروزی در میان نطع
شیر و مشار الیه بود و بازار جرم و مواخذه گرم داشت از چند نفری که فی الجمله سامانی داشتند وجه ترجمان صورت
یافته از سایر مردم بعضی نصف و بعضی ثلث و ربع بعمل آمد و از رسد مقتولان و متوفیان قلیلی بوصول رسید
چنانچه از کل اموال قلعه پنج شش هزار تومان بغازیان عاید شد و چون تمام علم بصل گشت چون گفتار و کردار
قورچی باشی گیلک از صدق و راستی فروغی نیافت و مجدد از شرارت و بدنفسی و فتنه طامعه اش
بظهور رسید بجزای اعمال سابق و لاحق ماخوذ و گرفتار گشته بمحصلان سپردند بعد از مصادره و مواخذه
اظهار نمود که اموال بیشمار و دفینه بسیار در گیلان دارم محصلان او را بگیلان برده بضبط ذخایر او پرداختند
اکثر سخنانش کاذب بود بهانهای لایعنی می آورد در روزی ببهانه وضو ساختن بکنار آب سفیدرود
رفت بعزم فرار خود را باب انداخت که شناور بیرون رود اعمالش مدد و باتش به هیچ نتوانست بعد
از سعی بسیار غریق بحر فنا گردید سبحان الله بکجا میرفتم و کمیت تیزگام قلم عنان از دستم ربوده بکجا رفت
چون در اثنای گذارش تسخیر قلعه بود ظاهر از یاده نامناسب مینمود القصه احمد پاشا را با یکدو خدمتکار
به عیسی خان بیگ نواده معصوم بیگ صفوی که بسعادت قرب و منزلت شاهی سرافرازست و افزرتبه قورچی

باشیکری یافت بسر برده چند روزی مهمان او بود بعد از آن با خدمتکاران و بعضی از اموال و اشیای ضروری
بقلعه قهقهه فرستادند مدتی در قلعه بود دیگر خبر از و نیامد از جمله محصوران چند نفر از اهالی شیروان بودند که در
زمان رومیه تربیت یافته در سلک زعما و ارباب تیمار منسلک گشته بودند مصالح ملکی اقتضای آن کرد
که انجماعت بنابر اطمینان قلوب و آرمیدگی سایر آن کس که سالها با آن طایفه آمیخته اظهار دولتخواهی کرده
بودند مشمول عنایت و الطاف بوده در تیوفت تعرضی بایشان نرود چند نفر از ایشان را که مورد شفقت
گردانیده بهریک دو سه موضع تیول و سیورغال مرحمت کرده مقرر فرمودند که پسران و برادران ایشان
در سلک ملازمان رکاب اقدس منسلک بوده بعراق آیند اما حکام کرام بتدریج ولایت شیروان را از
بیم ظهور فتنه از وجود ایشان پرداختند و سایر لشکریانرا چون سالها با شیروانیان آمیزش نموده بیک
با جمعی طریقه آشنائی و مصالحت و قرابت نسبی داشتند قرار یافت که با اهالی شیروان بسپارند که
زاد و راحله بمحتاجان قوم مدد نموده هر کس را بهر طرف خواهد تسییل گردانند اهالی شیروان که تهمت زده
موافقت و نیکخواهی رومیان بودند و در تیوفت سعی مینمودند که ساحت ذمه خود را از شوایب غبار این
گفتگو مصفی و مبرا گردانند صلاح حال در افنا و اعدام آن طایفه دیده در مخالفت رومیه و شاهی سیوی غلو
کردند و فوج فوج را رفیق روندگان دیار عدم گردانیده در یک شبانروز همگی را بعالم آخرت فرستادند
و از آن طایفه در آن دیار نماند مگر قلیلی از خدمتکاران و مردم بی نام و نشان که بر حسب تقدیر ملک منان
از آسیب تیغ شیروانیان رسته نجات یافته باشند از ذو الفقار خان درین واقعه عمل شنیعی صدور
یافت که عاقبت بشآمت آن گرفتار آمد شرح واقعه آنکه در زمانی که رستم خان برادر بزرگتر او از خصومت
و عناد امرای طوالش و خصما تاب توقف در یورت و مقام خود نیاورده با برادران و اتباع از آب کر
عبور کرده بشیروان رفت و برومیان توسل جسته مدتی در آن دیار بسر بردند و عاقبت رومیه با ایشان
بدمظنه شده دفع آن جماعت را اولی و الزم دانسته رستم خان را با یکدو برادر و اتباع بقتل آوردند و فرهاد خان
که برادر کوچک رستم خان بود با ذو الفقار خان و الوند سلطان برادران کوچک از میان رومیه فرار
نموده باذربایجان آمدند چون سریر سلطنت ایران از جلوس همایون شاهی ظل الهی زیب و زینت
یافته سرکشان قزلباش بجزا و سزا رسیده آشوب مملکت روی بآرمیدگی آورده بود و ایشان فی الجمله

از خصمان



از خصمان اطمینان یافته بپایه سریر اعلی آمدند و در ملازمت اشرف بمراتب علیا ترقی کردند برخی از احوال
برادران در محل خود سمت گذارش یافته بالجمله یک همشیره ایشان با دو صبیه رستم خان و دیگر خدمه و اتباع
در شیروان در دست رومیه اسیر و گرفتار ماندند بعضی از اعیان رومیه بنابر آدمی زادگی و حفظ سیرت
آن سلسله آن هر سه مخدره را بحباله نکاح در آورده بودند درین چند سال از ایشان فرزندان ذکور و اناث
بهم رسیده بود در حین فتح قلعه که حکومت شیروان بذو الفقار خان تعلق گرفته بود شوهران و اولاد
مخدرات مذکوره باستظهار قرابت نسبی و عصبی ذو الفقار خان با و توسل جسته استدعای حفظ حال
و صیانت ناموس اهل و عیال که برو لازم بود نمودند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی که از مقدمات آگاه
بودند بنابر مراعات جانب ذو الفقار خان و حفظ ناموس آن سلسله اشاره فرمودند که عفایف مذکوره
با شوهران و اولاد و توابع ایشان در کنف رعایت و حمایت ذو الفقار خان آسوده احدی متعرض حال
آن طبقه نگردد چنانچه مبلغی که قورچی باشی کیلک باسم آن جماعت رقم کرده داخل جرایم رومیه بود بذو الفقار
خان گذاشتند که تحصیل از بیگانه بدر خانه ایشان نرود و مشار الیه غیرت قرامانلو نام نهاده از عاقبت
آن فعل شنیع نیندیشیده آن هر سه عفیفه را با شوهران و فرزندان ذکور و اناث و دامادان و خدمه
و ملازمان که قریب به بیست و هفت نفر یا سی و هفت نفر بودند علی اختلاف القولین در یک شب هلاک
ساخت و حضرت اعلی بدین عمل مذموم انکار بلیغ نموده همگنانش ملامت نمودند چون قطع ذوی الارحام
روا داشته ارتکاب قتل عورات مظلومه و اطفال بیگناه نموده منتقم حقیقی در همان زودی قطع رشته حیاتش
کرده از عمر و دولت برخورداری ندید و شرح آن عنقریب سمت تحریر می یابد بالجمله بعد ازین قضایا ممالک
شیروان بامرا عظام تقسیم یافته ایالت دربند و شابران و تخت دوجراغ سلطان گرامیا استاجلو مرجوع
گشت و شاه نظر بیک توکلی را حاکم شد که بمعاونت او در آن سرحد بوده سایر مردم که به دربند رفته بودند
عود نمودند و ذو الفقار خان در ساعت نامحمود غیر مسعود بشهر شماخی رفته بتعمیر آن شکستگیهای قلعه و تعمیر بروج و باره
پرداخته نقبها و چرها را مسدود ساخت و موکب همایون فال از آن یورت کوچ فرموده بجهت گرمی هوا
بجانب ییلاقات شماخی در حرکت آمدند و چند گاه در قلل جبال منازل دلگشا و علفزارهای مرغوب و چشمهای
خوشگوار اختیار نموده بخرمی و فرخندگی گذرانیدند امرا و حکام داغستان و چرکس چنانکه در درگاه معلی

بودند و بعضی که درینوقت اظهار اخلاص نموده کسان خود را بپایه سریر خلافت مصیر فرستاده بودند بخلاع
فاخره و انعامات نواخته جهت رستم خان داغستانی تبرکات لایقه ارسال داشتند و چون خاطر
معصومخان والی طبرسران از آن حرکت ناهنجار که بی رخصت از اردوی همایون فرار نموده بود دغدغه
آلود بود و هنوز اطمینان تام نیافته بود و توقف موکب جهانگشا در آن حدود موهم توهم و تزلزل
احوال مردم طبرسران بود حضرت اعلی جهت تسلیه خاطر او محمد صالح بیک وزیر شیروان را با خلاع
فاخره و هدایا نزد او فرستاده او را بشفقتهای خاص اختصاص دادند و این مژده والا تسلی بخش
خاطر والی طبرسران گشته بدین عطیه ارجمند بین الاقران سربلند گردید و در همان چند روز بعضی
از مخصصان حریم خود را بخدمتکاری سرادق اقبال فرستاده مجددا در سلک دولتخواهان بارگاه سلطنت
انتظام یافت **ذکر مراجعت موکب نصرت قرین از شیروان بدار السلطنه تبریز و از آنجا آهنگ عراق
ساز دادن و بعد از ادراک سعادت زیارت سلطان خراسان و مقر سلطنت شتافتن** چون خاطر
ظفر اثر از انتظام مهمات شیروان و داغستان فراغت یافته عزم مراجعت مصمم گردید علی خان بیک جوانشیر را
حکم شد که بجواد رفته بترتیب جسر پردازد و او متوجه آن خدمت گشته در اندک روزی جسری در کمال
استحکام اتمام داد و بعد از ترتیب جسر کوس مراجعت بلند آوازه گشته از آب عبور فرمودند و از
الکا دره ورد عزیمت دار السلطنه تبریز فرموده امرا و ارکان دولت و اغرق اردوی همایون را
از راه اهر روانه فرموده خود بنفس شریف با جندی از مقربان و مخصوصان بقصد زیارت حضرت
سلطان الاولیا و مشایخ کرام صفویه بدار الارشاد اردبیل تشریف بردند و در آن مکان ملایک مطاف
جبین عبودیت بخاک آن آستانه سدره منزلت سوده بعد از مراسم شکرگذاری عواطف یزدانی چند روز
بطواف و زیارت قیام نموده از آنجا بفیروزی و اقبال بدار السلطنه تبریز رسیده باردوی ظفر قرین ملحق
گردیدند و چند روز اوقات گرامی صرف انجاح مطالب و اسعاف مآرب امرا و اعیان آذربایجان و نظم و
نسق امور سرحد فرموده ایلچیان و رسولان که از جانب میر شرف حاکم جزیره و ذکریا خان و سایر امرا
اکراد که بجهت تهنیت فتح شیروان بآستان سعادت آشیان فرستاده بودند بخلاع فاخره و نوازشات
گوناگون مفتخر گردانیده مقضی المرام رخصت معاودت دادند و چون سلطنت پناه غازیکرانخان با مار والی

قرم



قرم از خدمت اشرف التماس نموده بود که خنداناقا متفرقه آقاسی درگاه عالی را که در جنگ اوان گرفتار عساکر
فیروزی نشان شده بود با او طریقه آشنایی تام دارد مطلق العنان فرمایند حسب الالتماس خان تاتار
او را با دو پسر که یکی همراه او و دیگری در جنگ چغال اعلی گرفتار شده بودند از قلعه قهقهه بیرون آوردند و او مرد
عاقل سخندان روزگار دیده بود بمقدمات مرغوبه خاطر اشرف را بمصالحه راغب ساخته التماس نمود
که پسران او در خدمت اشرف بوده باشند و خود بروم رفته باتفاق غازیکرانخان تمهید مقدمات صلح
بر وفق رضای اشرف نمایند که بدستور زمان حضرت شاه جنت مکان فیما بین مصالحه وقوع یابد
حضرت اعلی نیز بنابر رفاهیت حال خلایق عباد الله رضا بآن داده مشار الیه را با فرستاده غازیکرانخان و
ابو القاسم بیک یوزباشی ابو علی که برسالت خان تاتار تعیین یافته بود روانه فرمودند و بغازیکرانخان
نامه محبت آمیز در قلم آمد اما چون عبور ایشان از میانه الکای چرکس واقع شد درین اثنا خبر فوت غازی
گرانخان بایشان رسید که عالم فانی را وداع کرده بجهان باقی شتافت و اوتیه نامی از حکام چرکس همانا
از خنداناقا کینه دیرینه در سینه داشته در وقتی که از ابو القاسم بیک جدا افتاده بود جمعی از چراکسه
فرصت یافته بر سر او ریخته او را بقتل آوردند و ابو القاسم بیک در این واقعه با چراکسه جنگها کرده زخمدار
گردیده ما یعرف او در آن فتور بتاراج چراکسه شد بالاخره اوتیه مذکور از مهابت حضرت اعلی اندیشیده
از بیم انتقام او روی سلامت بازگردانیده بعد از کشته شدن خنداناقا پسرانش چند گاه در خدمت
اشرف معزز و محترم بسر می بردند عاقبت قدر عافیت ندانسته سالک طریق فرار گشتند و شرح آن
عنقریب در ذیل این دفتر رقمزده کلک بیان خواهد گشت چون کل ولایات موروثی آذربایجان و گرجستان
که قریب به بیست و پنجسال بود که رومیه از تصرف منسوبان این دودمان والا بیرون برده بودند و در ید
تسلط و اقتدار آن طایفه بود بقوت قاهره یزدانی و تایید آسمانی بتصرف در آمده جمیع قلاع متین و حصون
حصین آن ولایت که مملو از مردان کاری و اسباب و ادوات قلعه داری بود بنوعی در طی وقایع هر سال
در رشته تحریر در آمده مفتوح گردید و ساحت فتح المساحت آن مرز و بوم از خار و خس معاندان مصفی گشت
و سفر و یساق بامتداد کشیده قریب پنجسال بود که لشکر فیروزی اثر قزلباش در رکاب نصرت انتساب
همایون بتسخیر قلاع و حرب و قتال اشتغال نموده متحمل انواع شداید و محن و مشاق یساق گشته بودند و از زمان

سلطنت و کشورکشائی صاحبقران مغفور امیر تیمور گورکان الی الان که دویست و پنجاه سال است هیچ پادشاه
ذی شوکت از نکاب سفر و یساق بنجاه نکرده و چنین فتوحات پی در پی که هر یک از آنها کارنامه سلاطین
جهان و دستور العمل شهریاران ممالک ستان تواند بود در ازمنه سابقه کمتر وقوع یافته میسر گشت لهذا
عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده امرا و ارکان دولت را امر فرمودند که چند روزی در دار السلطنه
تبریز توقف نموده بسامان عساکر ظفرنشان پرداخته بعد از عرض سپاه هر یک با الکا و اقطاع خود روند
چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی این فتوحات را از پرتو حسن ارادت و صفای عقیدت و غلامی آستان
عرش نشان حضرت شاه ولایت پناه مصدوقه کریمه انما ولیکم الله و حضرات طیبات ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین خصوصا مجاورت و خدمت روضه مقدس حضرت امام ثامن ضامن ملایک
مکان مصدوقه حدیث ستدفن بضعة منی بارض خراسان امامی که روبند خاک درش را
ملایک شهپر خلایق غمزگان میدانند و از آن روضه منور و روح مطهر آنحضرت استمداد همت فرموده
بودند بشکرانه این مواهب سبحانی عزم طواف و زیارت آن روضه مقدس فرمودند که اختتام سفر بدین
سعادت ابدی فرموده رنج راه و محنت و مشقت گاه و بیگاه را که لازمه سفر و یساق است از خاکبوسی
آن کعبه آمال براحت و آسودگی مبدل سازند و بعد از استسعاد بدان سعادت عظمی بمقر سلطنت توجه
نمایند لهذا با جمعی از خاصان درگاه روی توجه بآنصوب صواب انجام آورده و در دار السلطنه قزوین
مواجب و عیان سعادت ملازمت دریافته اسواق و میدان سعادت را چراغان کرده آذین بندی
نموده چند روز در آنجا به نشاط و خورمی گذرانیدند و از آنجا با قوافل نیاز در مراحل اخلاص روی بمقصد
و مطلب اصلی آورده در اندک روزی بدان سعادت عظمی مستسعد گردیدند حسین خان شاملو حاکم هرات
و اکثر امرای خراسان در مشهد مقدس معلی شرف ملازمت دریافته بنوازشات شاهانه سرافراز
شدند و بعد از سپاس مواهب یزدانی و فراغ آداب زیارت و خدمات روضه مقدس عنان عزیمت
بمستقر دولت معطوف گردانیده بتاریخ بیست و ششم شهر رجب المرجب پرتو وصول بدار السلطنه اصفهان
انداخته آن خطه فردوس مانند از فر طلعت همایون آرایش جنان یافت و شهر و بازار و قیصریه را آذین
بسته چند روز بمراسم عیش و خورمی پرداخته عشرت فزای خلایق گشتند امرای عظام و ارکان دولت که

حسب الامر



حسب الامر اعلی در دار السلطنه تبریز بسامان عساکر ظفرنشان مأمور گشته بودند بنوعی که اشاره شده بود
بدان امر قیام نموده طبقات لشکر ظفر قرین را اسم باسم بقلم آورده جمعی که در این یساق اصلا از موکب
همایون تخلف نجسته همیشه ملازم رکاب سعادت انتساب بودند و مردانگیها و حسن خدمات که در این سفر
از هر کس بظهور آمده بود در تحت اسم آنکس ثبت نمودند که فراخور آن بعطایا و انعام سرافراز گشته بتحسین
اخلاص و خدمتکاری از اماثل و اقران امتیاز داشته باشند و نسخهای عرض مرتب گشته بمستوفیان
عظام سپردند و لشکریان اجازت یافته روی بمساکن و اوطان آوردند و امرای عظام هر یک بمحال و تیول
و اقطاع خود رفتند و جناب اصف صفات اعتماد الدوله میرزا حاتم بیگ چون از خدمت اشرف رخصت
رفتن اردوباد حاصل نموده بود که چند روزی بیمن عواطف و الطاف خسروانه در وطن اصلی بعشرت و
کامرانی گذرانیده بعضی عمارات که مکنون خاطر شریفش بود در آن خطه دلکش طرح فرمایند مستوفی اوقات
چون اکثر اوقات بشرف مجالست و مصاحبت آنجناب مشرف بوده در مدت معاشرت پیوسته عطوفت
و اشفاق بیش از بیش مشاهده می افتاد و الحق بصحبت فیض بخش آن ملک صفات انس و الفت تمام
داشت با وجود سفر و یساق نخجوان و میلان خاطر بملاقات احباب و فرزندان مفارقت صحبت آنصاحب دولت
بر طبیعت دشوار بود و دفع مراتب تکلیف مرافقت برغبت تمام منظور نمودند رضاجوی خاطر شریف گشته فیض صحبت
کثیر البهجت را بر حصول مطالب عظمی ترجیح داشته رفاقت و همراهی آن والاجناب اختیار نمود بدین جهت لازم
دانست که شرح خصوصیات این سفر فیض اثر را هر چند مناسب سیاق تاریخ نیست در طی وقایع و تسوید حالات
این سال در رشته تحریر کشد رجا واثق است که از طول کلام مورد اعتراض اذکیا نبوده باشد شرح رفتن جناب
اصف مرتبت خجسته نهاد بجانب اردوباد و خصوصیات این سفر و بازگشتن و در صفاهان بشرف ملازمت
دریافتن خامه مشکین طراز شرح خصوصیات سفر خجسته اثر اردوباد را بدین نهج آغاز مینماید که چون والا
جناب دستور مکرم عالیشان از دار السلطنه تبریز عزیمت آنصوب فرموده روانه شدند مخادیم و اعزه
که در این سفر رفیق و همصحبت بودند اول خلف الولاة العظام سید ناصر ولد سید مبارک خان والی عربستان
حویزه که از عهد صبی الی یومنا هذا حسب الامر اعلی در سایه تربیت و اشفاق پدرانه آن عالیجاه نشو و نما یافته و کسب
فضایل نموده بود دیگر حضرت صاحب سعادت مصطفی پاشا که از امرای معتبر روم بود و در سلک وزرا بوده در جنگ

جفال اعلی و سنکرت دیده بود و بسیار مرد قابل خوش صحبت نیکو اخلاق منشی لطیف بود و حضرت اعلی شاهی ظل
اللهی او را بعالیجناب اعتماد الدوله سپرده بودند و نواب میرزائی با او مصاحبانه اختلاط میفرمودند و همیشه صحبت
و جزو مجلس انعالیجناب بود دیگر میر محمد حسین تفرشی که از سادات عالیدرجات تفرش بود و بفضایل
و کمالات علمی و عملی آراسته و در فن انشأ و تفنن عبارات و استعارات با مزه سلیقه درست و رتبه علیا
دارد و چند سال بود که بتعلیم و تعلم خلف صدق انصاحب اقبال اعنی مخدوم و مخدوم زاده جهانیان میرزا
طالب خان اطال الله عمره قیام داشت و میر عبد الغنی تفرشی که از اقربای مشار الیه و سید نیکو اخلاق خوش
صحبت بود و مدتها با یکدیگر در مدرسه علامة العلمائی میرزا ابراهیم همدانی تلمذ نموده بودند و در شعر پایه بلند
داشت دیگر مولانا مطربی قزوینی که خلاصه اهل ادوار است و در حسن صوت و گویندگی سرآمد روزگار و
تصانیف قول و عملش دستور العمل نقشبندان نادره کار است و بسیار صاحب طبیعت و بذله گوی
و ندیم و خوش صحبت افتاده و استاد حیدر قلی عودی که سازنده تیز مضراب خوش نواز و ملازم سرکار
عالی بود و خدام میرزائی پیوسته در مجالس خاص با اعزه مذکوره صحبت داشته بشعر سنجی و تاریخ و نقل حکایات
و روایات سرور افزای خاطر همگنان بودند و نخست بدوزال و کوردشت که دو موضع است از قری و مواضع
الکای دزمار در کنار رود ارس بر جانب جنوبی واقع شده وارد گشته سه روز در انجا توقف نمودند
و این هر دو موضع دو قطعه ایست از قطعات ریاض جنان که باغات آن بهم پیوسته اقسام میوها بتخصیص
انار شیرین که ارباب ذایقه و تمیز بر انار یزد و ابرقوه و شاهوار ساوه و قم ترجیح میدهند و الحق جای آن دارد
و اقسام انگورهای نازک لطیف الوان در انجا خوب میباشد و در ان موسم میوها در بار و بسیار بود خصوصا
انار از ان مقدار بحاصل می آمد که بتمامی بلاد و قصبات آذربایجان و شیروان و اران و گرجستان نقل مینمایند
و کافیست اولاد عظام موسی بیک ذرماری که با سلسله علیه نصریه طوسیه قرب قرابت دارند و الیاس خلیفه
که از زمره خلفای قراجه داغ و مقدم دودمان و افزونی ثروت و مکان امتیاز تمام دارد و در ان اوقات بیمن شفقت
و الطاف شاهی و تربیت و اشفاق آن عالیجاهی بحکومت و دارائی آن مملکت سرافراز گشته با اولاد موسی
بیک سلسله اند در قریه جنت مثال دوزال منازل مرغوب و ایوانهای بلند اساس در غایت دلنشینی و دلکشی
ترتیب داده اند و در آن گوشه نزهت بخش خوان کرم گسترده حسب المقدور نقد احوال آینده و رونده نموده بشیوه





میهمان نوازی مرعی میدارند و خلیفه مذکور و اولاد موسی بیک سیما شاهرخ بیک که جوان قابل خوش نویس منشی کار
و از مستعدان روزگار است و الیوم در خدمت اشرف بمنصب وزارت قورچیان عظام رتبه سرافرازی دارد
و حیدر بیک برادر او که در سلک یوزباشیان معتبر منسلک است با همگی اقوام بلوازم میزبانی که درخور میهمانی چنان
باشد کما ینبغی قیام نمودند و همگی اعزه که بقدوم اشرف و مصاحبت نواب میرزائی مشرف بودند و ملازمان و منسوبان
و اهل خدمت حسب المقدور خدمات نموده تواضعات و تکلفات آدمیانه بظهور آوردند همت عالی صاحبی
بجناب خلافت پناهی و اولاد گرامی سوغاتات و ارمغانی لایق داده بهمگی اقوام و مردم آن سلسله خلعتهای فاخر
عطا فرمودند و از انجا به نشاط و خرمی متوجه خطه اردوباد شده در ساعت سعد داخل آن بلده طیبه گشته در
منازل خلد آسای آبا و اجداد نزول فرمودند و صواحب عظام آن بلده از بزرگ و کوچک و وضیع و شریف
بلوازم استقبال استعجال نموده آثار بهجت و شادکامی بظهور آوردند و خدام صاحبی بمقتضای عطوفت و اشفاق
جبلی با کافه مردم آن بلده یارانه و برادرانه سلوک فرموده انواع مردمیها که سزاوار بزرگی و بزرگ منشی بود بظهور
آورده منتسبان سلسله علیه نصیریه را بخلاع گرانمایه و ارمغانی نواخت جمیع صواحب و اعیان و ریش سفیدان طبقه
را حتی اهل حرفه و صناعت خلعتهای لایق داده باهل صلاح و فقرا و درویشان و عورات مستحقه عطایای ارجمند
فرمودند و تا بیست روز در ان خطه طیبه اقامت فرموده هر روزه جشنهای ملوکانه و صحبتهای بزرگانه طرح
میفرمودند و لوازم آن بر رونق دلخواه مجلسیان بیش از حد و قیاس مرتب و مهیا میگشت و دو سه روز
بسر دشت داکلیس تشریف برده پیوسته اوقات گرامی در کمال مسرت و شگفتگی میگذرانید و در میان باغات
آن بقعه شریفه کوه بلندی واقع شده که از نظاره می نماید و سیرگاه مردم آنجاست و باغات و بساتین فرح
بخش که در دامنه آن افتاده و آب ارس که از جانب غربی آمده میگذرد و غایت مطبوع بنظر در می آید و عالیجناب
آصف مقامی آب از کوههای بلند بانجا آورده بفواره بالای نظاره برده و در سطح آن کوه عمارتی مشتمل بر بیوت
مثمن که بهر طرف ایوانی دارد طرح کرده در بالای آن تالاری ساخته اند که بر دور آن عمارت گردد و در برابر ایوان
حوضی قرار داده اند و در جانب جنوبی نظاره ده ذرع پایین تر زمینی واقعست که تخمینا سه چهار جریب بوده
باشد و مقرر فرمودند که آنرا هموار کرده حوض بزرگی در میان آن ترتیب دهند که چهار طرف آن باغچه باشد و از بالای
نظاره آب بفواره بحوض مذکور برند که بطریق تخت صفهان که از امکنه مشهوره آفاق است آب آنرا فواره

میان حوض ده گز بالا میجستند اما هنوز انچه مکنون خاطر شریفش بود بظهور نیامده بود که از گردش چرخ غدار
وعادت مألوف روزگاران رفیع جناب را واقعهٔ ناگزیر پیش امد امید که خلف صدقش که الیوم بیمن مرحمت
شاهنشاه صافی طویت حق گزار مسند نشین اورنگ وزارتست باتمام ان موفق گردد الحاصل
تماشای ان مکان نزهت بخش غم پرداز کاشانهٔ دل ونظارهٔ ان روشنی افزای دیدهٔ نظارگیان
افلاک بود واین رباعی دران هنگام از مطلع خاطر سرزده بود چون مناسب مقام بود در وقت تحریر
ترتیب افتاد رباعی این بقعه که آفتاب سیاره اوست ؛ اوصاف بهشت جلهٔ درباره اوست ؛ صد چشمه
نهان بزیر هر خاره اوست ؛ روشن کن چشم حور نظاره اوست ؛ بالجمله در اول ماه رجب از ان مقام
فرح انجام مراجعت واقع شده تا انتهای الکاء در ملازمت جناب خلافت پناهی واقوام مشایعت نموده
بخدمات قیام داشتند وازانجا ببلدهٔ ابهر امده بسعادت زیارت تربت شریف شیخ العارفین شیخ
شهاب الدین اهری قدس سره فایز گردیدند وازانجا بدار الارشاد اردبیل امده منازل جناب
وزارت مآب خواجه محمد رضا وزیر انجا که در کنار رودخانه مکان مرغوب واقع شده محل نزول عالی گردید
ودر حال تحریر بخاطر رسید که شمه از احوال انجناب در طی انتقال نگاشتهٔ کلک بدایع نگار گرداند بالجمله
خواجه مذکور مردی مستعد شاعر پیشه مطایبه دوست فکرت اندیشه است مولدان جناب اباً عن جد موضع
جوین من اعمال قزوین است پدرش خواجه ملک از اهل سیاقت وارباب قلم ودر خراسان بامر نویسندگی
امرا عظام قیام داشت از حوادث روزگار وفتور خراسان غارت زده وپریشان بعراق امده در موطن
اصلی رخت بسرای اخرت کشید خواجه زاده از علو همت وبلند پروازی قرار دیه نشینی باخود نتوانست
داد بتنگ امد وبملازمت درامد وهمت بر علو مرتبه وکمال گماشته بعد از سعی وتکاپوی بسیار که دولت
طلبان روزگار را از ان چاره نیست ملازمت ذو الفقار خان قرامانلو اختیار کرده روز بروز بحسن سعی و
خدمت نزد او اعتباری یافت مرتبه بمرتبه بدرجهٔ وزارت ترقی کرده چند سال من حیث الانفراد والاستقلال
بدان مهم پرداخت چون آثار رشد وکاردانی از وجنات احوالش ظاهر ولایح بود بالاخره در سلک وزرا وارباب
قلم دیوان اعلی انتظام یافته بخدمات وزارت آذربایجان مامور گردید در سفر خیر اثر گرجستان بحسن خدمات
لایقه وفدویت وجانسپاری بهاکه در طی وقایع انسال مرقوم کلک بیان میگردد لقب ارجمند فدوی یافته از زمرهٔ





مقربان مجلس بهشت ائین گشت ودران ایام در دار الارشاد اردبیل بخدمات مرجوعهٔ دیوانی مشغولی داشت وبصحبت شعرا
وارباب نظم واهل استعداد انس والفت تمام گرفته بقدر مقدور همت بر تفقد احوال این طبقه میگماشت
والحق مرد آدمی بزرگ روش درویش منش بذله گوی خوش صحبت واز سعادتمندان روزگارست نکات
شیرین وکلمات مطایبه امیز رنگین ولطایف وظرایف از طبع موزونش سر میزد وشعر را خوب میگوید
در غزل وابیات عاشقانه ومعانی دلپذیر رنگین بسیار دارد اما از منظومات او بدین رباعی اختصار
رفت شعر انم که ز خرمن دخسته تن می ایم ؛ جان بسته بتار برهمن می ایم ؛ مانند غباری که بجهد
برباد ؛ بیجده باه خویشتن می ایم ؛ القصه عالیجناب صاحبی سه روز درانجا اقامت نموده بسعادت
زیارت حظیرهٔ مقدسه سلطان الاولیا ومشایخ کرام صفویه که فی الواقع انوار تجرد وخداجوئی از مراقد
منورهٔ ان محرمان خلوتسرای وحدت خورشید اسا در لمعان است مستسعد بودند وجناب فدوی
القاب از فرط اخلاص ومحبت در مقام خدمتکاری درامده در تفقد احوال همگنان خود را معاف نداشت
وازجانبین تواضعات بزرگانه بوقوع پیوست وازراه خلخال روانه عراق گشته جناب وزارتمآب
چند مرحله مشایعت نموده لوازم خدمت بجای می اورد وازانجا طی منازل نموده بدار السلطنه قزوین رسیده
در منازل دلکش که در خیابان باغ سعادت دارند نزول نمودند وبعد از سه روز عنان بصوب مقصد
انعطاف داده یک روز در بلدهٔ ساوه میهمان خلف الولاتی سید ناصر ولد سید مبارک بودند که حکومت
ان بلده باو تعلق داشت وازانجا بدار المومنین قم امده در استانهٔ مطهرهٔ معصومه فرود امده شرف زیارت
انحضرت دریافتند سادات وموالی وخدمهٔ انروضهٔ مقدسه را بعطایای ارجمند نوازش فرمودند در
حضور اهالی قم که انارهای لطیف آبدار اورده بودند انار در مار حاضر ساخته ارباب ذایقه وهوش تمیز
کردند انار در مار شاداب تر ونازکتر بود اگرچه اهالی قم بهیچوجه قبول انمعنی نمیکردند اما نا انصافی مینمودند
ویک روز نیز در کاشان اقامت فرموده بتاریخ هشتم شهر شعبان بدار السلطنه اصفهان رسیدند
وازاردوباد تا اصفهان در هر منزل بعد از استراحت واسودگی از کوفت راه همگی رفقا بمجلس عالی
حاضر گشته بصحبت مشغول میشدند واهل نغمه وساز در محفل فیض بخش صاحبی عشرت پیرا بوده بنغمات
دلاویز وترنمات شکر ریز زنگ زدای خواطر بودند ومضمون انتقال که بیت هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار

کسی را وقوف نیست که انجام کار چیست تمامی آن سفر از بدایت تا نهایت بمسرت و شادمانی و شگفتگی بسر آمد و همگنان
از سعادت همصحبتی و مجالست مجلس عالی صاحبی فیض یاب عشرت بوده آن چند روز را خلاصه عمر شمردند
و در حین وصول دارالسلطنه مذکور همان روز بشرف خدمت همایون و ملازمت سده سنیه سعادت میمون
مشرف و سرافراز گشته از جانب اشرف ملطفات شاهانه و نوازشات خسروانه ظهور یافت هرچند در صدد
داستان عذر تحریر این احوال خواسته اما چون مسوده اوراق رفیق آن سفر بود لازم نمود که در ازاء انواع
اشفاق و ملاطفات که از ایشان مشاهده میشد حقایق حالات آن سفر را مفصلا در رشته تحریر کشید
که هم پاس حقوق نمکخوارگی داشته باشد و هم شیوه ستوده مردم نوازی دستور العمل بزرگان روزگار
و کارآگهان دقایق مردمی گردد الکنون از جمله معترضه باز آمده بر سر حرف نخستین که مقصد و مطلب اصلی است
میرود القصه حضرت اعلی شاهی ظل الهی چندگاه در دولتخانه مبارکه نقش جهان اصفهان بمسرت و
شادمانی گذرانیده بعد از فراغ از سیر و صحبت و شکار و داد و دهی خلایق و انتظام مهمات عراق اراده سیر
و شکار مازندران بهشت نشان از خاطر خطیر همایون سر زده عالیجناب اعتمادالدوله و صدور عظام
و امرا و ارکان دولت را جهت فیصل مهام دیوانی در صفاهان گذاشته با معدودی از مقربان و خاصان
درگاه بجانب مازندران تشریف بردند و زمستان و بهار را در متنزهات آن دیار که از قطعات ریاض جنان
نشان میدهد و در فصل پائیز و بهار از کثرت ریاحین و ازهار و لاله و نرگس زار بهترین بلاد عالم و مردم
آن ولایت را همیشه از گلهای تازه و تر دماغ جان معطر است مصرع هوا مشکبو چون شمیم نگار * نه گرم و نه سرد
و همیشه بهار * بنفشه گرفته سراسر زمین * چو خط بر رخ خوبرویان چین * بخوبی و اقبال گذرانیده داد خوشدلی
دادند وقایع متنوعه از سوانح این سال آنکه در مشهد مقدس معلی میانه مرزای عالمیان و محرابخان قاجار
حاکم مشهد مقدس باب دمغدان و هیچ سلوکی آصف سلطان نشان که ظرف طبیعتش لبریز باده نخوت
و غرور شده بود اسباب وحشت آماده گشته منجر بآن شد که از لجاجت و عناد مرزای عالمیان محرابخان از
طریق ادب و خدمتکاری که تا غایت مسلوک میداشت عدول نموده باو چیره شد و چون صاحب جیش و
لشکر بود مرزای عالمیان بجهتی ظاهر آزرده و متوهم شده باستانه مقدس متبرک بحض جست و کسان باطراف فرستاده
تفنگچی بسیار جمع کرد و از جانبین حقیقت حال معروض پایه سریر جاه و جلال کردید حضرت اعلی از اعمال و افعال ناپسند

خبط



خبط دماغ و نشاء جنونی فهمیده او را طلب فرمودند و در مازندران بملازمت اشرف مشرف گشته
بمقتضای حکمت عملی زیاده التفاتی نیافت چه تحقیقی در نخوت و غرور او که ماده جنون و خبط دماغ
جز آن نبود مطلوب بود دیگر آنکه جناب خواجه محمد رضا که شمه از حال او در فوق سمت تحریر پذیرفت و در آن روز
هنوز رتبه وزارت آذربایجان نیافته بود در مازندران بشرف بساطبوسی دریافته بوفور اخلاص
و حسن خدمات لایقه و کفایت مال دیوان منظور انظار شفقت و تربیت گشته پرتو انوار عاطفت
شاهی بر وجنات احوالش تافت و برتبه منصب جلیل المراتب وزارت و ممیزی کل آذربایجان ترقی
کرده بین الاقران بدین پایه والا سربلندی یافت و هم درین سال منصب رفیع القدر صدارت
معظم محال عراق و مازندران که بمیر جلال الدین حسن صلاحی تعلق داشت و او فوت شده بود
بمیرزا رضی برادرزاده او که بزیور فضل و کمال آراسته شایستگی آن منصب عالی داشت تفویض یافت ذکر وقف
فرمودن حضرت اعلی شاهی املاک و مستغلات سرکار اشرف را بر حضرات چهارده معصوم علیهم السلام
درین سال رای صوابنمای اشرف اعلی که مشعله افروز خطایر غیبی و روشنی بخش دیده باریک
بینان دقایق لاریبی است برهنمونی توفیقات یزدانی و تاییدات آسمانی که همیشه قرین حال خیر مآل آنحضرت
جمیع املاک و رقبات ملک خاصه خود را که در دولت روزافزون در حیطه تملک و تصرف شرعی آنحضرت
قرار گرفته بود و قیمت عادله آنها زیاده از یکصد هزار تومان شاهی عراقی و حاصل آنها بعد از وضع مؤنات
زراعت و تسعیر وسط قریب هفت هزار تومان میشد مع خانات هالب و قیصریه و چهار بازار دور میدان
نقش جهان اصفهان و حمامات که در آن بلده جنت نشان ترتیب یافته وقف حضرات عالیات
مقدسات چهارده معصوم علیهم السلام فرمودند و اقل حاصل را منظور داشته چهارده حصه کردند بدین طریق
که اول از ثانی و ثانی از ثالث و ثالث از رابع زیاده بوده باشد و همچنین تا چهارده هم این تفصیل و ترجیح
مرعی داشتند که حصه اول مخصوص حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و حصه چهاردهم
بترتیب مخصوص حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه باشد و آنچه بهریک از حضرات اختصاص یافت چند
محل را که حاصل آن بعد از وضع مؤنات زراعت موازی آن مبلغ تواند بود مخصوص آنحضرت ساختند و تولیت
وقف مذکور مادام الحیوة که بزمان ظهور حضرت صاحب الامر متصل باد بذات اشرف خود و بعد از آن بپادشاهان

گرامی نژاد که در ممالک ایران مسندنشین تخت شاهی و جالس سریر پادشاهی بوده باشند تفویض فرمودند
که شروطی که در وقفیه معتبره مرقوم بقلم افادت رقم علامة العلمای مجتهد الثانی شیخ بهاء الدین محمد مبین
و مسطور است عمل نمایند و مصارف مصرح فی اوقات مذکور را برای متولی منوط گردانیدند که بعد از وضع
حق التولیه مصلحت وقت و اقتضاء روزگار در مصارف هر سرکار و وجه معاش خدمه و مجاورین
زوّار و ارباب فضل و کمال و صلحاء و اتقیاء و طلبه علوم هر محل و آنچه رای متولی اقتضا نماید صرف کنند
و ثواب آنرا بارواح مقدس حضرات چهارده معصوم علیهم السلام هدیه فرمودند و چهارده مهر باسم
حضرات عالیات در دار السلطنه اصفهان بسرکاری اعتماد الدوله حاتم بیگ و میرزا رضی صدر ترتیب
یافته آنچه در زمان هریک از حضرات مقدسات نقش خاتم مبارک بوده و علماء اسلام در کتب مناقب و
مفاخر اهل بیت ضبط نموده اند بهما نژاد در ساعت مسعود نقش نموده آن توقیعات مبارکه را بابندهای
مرصع بمواقیت و لآلی ثمین بجناب صدارت پناهی میرزا رضی سپردند که داد و ستد هر سرکار بآن مهر
مبارک میشده باشد و نیابت نفس نفیس اشرف را در رتق و فتق اوقات مذکوره باو رجوع کردند
و تفویض این مرتبه عالی علاوه منصب صدارت او گشته باعث زیادتی عزت و اعتبار و افزونی افتخار آن
دودمان گردید و همچنین بر جمیع متملکات سرکار خاصه شریفه رقم وقفیت کشیده بنوعی درین باب مبالغه
فرمودند که مکرراً از زبان الهام بیان آنحضرت شنوده شده که میفرمودند جمیع اشیاء سرکار من آنچه اطلاق
مالیت بران توان کرد حتی این دو انگشتری که در دست دارم وقفست لیکن شرط آنست که هر مصرفی رای
صوابنمای اشرف که متولی آنهاست اقتضا نماید در راه دین و دولت صرف نمایند و از کتابخانه شریفه آنچه
مصاحف و کتب عربی علمی بود از فقه و طب و تفسیر و حدیث و امثال ذلک وقف سرکار حضرت امام ثامن ضامن
ابو الحسن علی ابن موسی الرضا علیه الصلوة و السلام فرموده باستانه مقدس فرستادند و آنچه کتب فارسی
بود از تواریخ و دواوین و مصنفات اهل عجم با تمامی چینی آلات از لنگریهای بزرگ فغفوری و مرتبانها
و بادیه ها و دیگر ظروف نفیسه غوری و فغفوری که در چینی خانه موجود بود وقف آستانه متبرکه صفیه صفویه
حفت بالانوار القدسیه فرموده نقل آن آستان سدره نشان نمودند و همچنین جواهر نفیسه و مرصع آلات
و ظروف طلا و نقره و الجهای اسبان تازی انسفرنژاد و پاک نژادان رومی و جلبیانی و کرجی و النشهای بادپای

حصاری



حصاری و بدخشی و ما وراء النهری که در سرکار هیچ پادشاه ذی جاهی چنین فراهم نیامده و گلهای شتر و مواشی
و اغنام که از احصاء و شماره افزون و از دایره تفکر و اوهام بیرونست وقف فرموده جهت هریک مصرفی
معین فرموده اند و چون قیمت کل اشیاء و متملکات سرکار خاصه شریفه که رقم وقفیت بران کشیده اند
زیاده از آن بود که مقومان صاحب بصارت مدقق تشخیص توانند داد با اندیشه فکرت بتخمینه
تخمین و قیاس آن جرأت تواند نمود بنابران زبان قلم از اظهار آن خاموشی گزید چون عقلای
دانشور و دانشوران خردپرور که دقیقه شناسان مدارج افلاک و چشندگان خفیات نتایج عناصر
و افلاک اند بدیده تأمل و انصاف نظر بدین امور محیره اندازند در خاطر شان بنقش میپیوندد که در عالم
اسباب و مقتضاء طبع بشریت و هوا پرستی که جزو اعظم سلطنت و فرمانروائیست وقوع اینحال
از حوصله خیال ارباب تعلق بیرونست اگرچه در ازمنه ماضیه بعضی از سلاطین نامی مبانی انواع خیرات
و ابواب البر بوده اند اما معلوم نیست که تا بحال هیچیک از پادشاهان عالی همم و شهریاران ما تقدم و طبقات
سلاطین و صاحبان تخت و نگین توفیق این سعادت عظمی یافته باشند و بی شائبه که شیوه خلوت
گزینان عالم معنی است صورت وقوع نمی پذیرد و هرچند بعضی از ظاهر بینان عالم اسباب که تهی دستان خرد
و تنگ مایگان بهات بازار دانائی اند نظر بر امور متعارفه زمان و اطوار زمانیان انداخته اینمعنی را مستبعد
میشمارند اما خرده بینان فکرت اندیش دانند که ذات اقدس همایونی که نهال طوبی مثال اقبالش
از جویبار کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء نشو و نما یافته از آن نور عالم افروزی
انوار هدایت ازلی و تنق عنایت لم یزلی بر باطن فیض مواطن سریر آرای بارگاه ترک و تجرید قابل کلام
صدق انجام یا حمری یا بیضا غری غیری اعنی شیر خدا شاه ولایت علی صیقلی شرک خفی و جلی
تافته و لمعات انوار بر ضمیر ضیاء تأثیر حضرت سلطان الاولیاء و المحققین شیخ صفی الحق و الحقیقه و الدین طاب
ثراه که جد نهم آنحضرتست و اولاد کرام عالی مقام او که منتظمان سلسله ارشاد و ارباب فکان قدسیرای
مقدس و مرحله پیمایان بادیه تفرید و تجرید اند پرتو انداخته بهره ور است امثال این امور دور نیست بحمد
والمنه که ذات اقدس عالی فطرت همایون که گوهریست شاهوار و دُر صدف پرور بحر عمیق روزگار که
بغواصی دانش و بینش بساحل ظهور آمده ظاهرش فروغ بخش عالم صورت و ضمیر انورش جمعیت آباد

جهان معنی است بدیده بصیرت نظر بر شاهراه قویم تجرد و مسالک اسرار غیبی انداخته بطریق آباء و اجداد سلوک مینماید و در عالم تعلق انتظام بخش کارخانه بی تعلقی گشته از جرعهای لبریز بیهوشی که در دآشامان خمخانه سلطنت را از آن چاره نیست و هوا پرستان اقلیم فرمانروائی را از آن گزیر نه باده خوشگواری هشیاری می نوشند و در خراب آباد صورت بمعموری عالم معنی میکوشند رجا و اثق است که از میمنت این نیت خیر امنیت در دو دنیا بمنتهی مقاصد عالیه فایز گشته زمان دولت سعادت قرینش بظهور حضرت صاحب العصر و الزمان علیه صلوات الله الملک المنان اتصال یابد و عالمیان از سطوت جاه و جلالش در بستر آسودگی غنوده گلزار همیشه بهار آسودگی از رشحات ابر دُرر نثار معدلتش تازه و تر و در عقبی از شفاعت شفیع روز محشر و دستگیری ساقی کوثر بهره ور باشند مثنوی الهی تو این شاه والا تبار ❊ که هست از کیان و جهان یادگار ❊ برادر نگ شاهیش پاینده دار ❊ دلش را بنور یقین زنده دار ❊ بدارش برادرنگ فرماندهی ❊ کرمی زیبدش تخت شاهنشهی ❊ خدایا بخوبی زمین و زمان ❊ که از بهر آسایش انس و جان ❊ بعمر طبیعی رسان سال او ❊ جهان را جوان دار ز اقبال او وقایع سنه هجری قیل که بعضی موافق ست عشر و الف و بعضی مطابق سبع عشر و الف و سال بیست و دویم جلوس اقدس شاهنشاهی است نوروز فیروز این سال خجسته آغاز سعادت انجام در پنجشنبه سیم شهر ذی حجة الحرام بفرخی و فرخندگی اتفاق افتاد طراوت ایام بهار نزهت بخش گلشن روزگار گردید و عالم پیر که از دم سردی دی فسردگی یافته بود نشاط جوانی از سر گرفت حضرت اعلی شاهی ظل الهی در ولایت مازندران بعشرت و شادی مسرت پیرا بوده بسیر و شکار مشغولی داشتند و بعد از آنکه هوای مازندران از درجه اعتدال تجاوز نموده روی بگرمی آورد نشاط سیر و شکار حدود صفاهان در خاطر اقدس پدید آمده سایه عاطفت بر مفارق متوطنان آن دیار گستردند و از آنجا با تمامت امرا و اعیان به ییلاقات کهرالنک و فریدون تشریف برده چند روز در آنجا بعیش و عشرت پیرا بودند و در آن ایام اخبار مسرت آثار از جانب دار السلام بغداد در رسید که موجب بهجت و شادمانی گشته همگنان بفتح بغداد و بدست در آمدن خطه ارم بنیاد امیدوار شدند اما چون برحسب کلام الامور مرهونة باوقاتها هر امری را زمانی مقدر است و هنوز زمانه ادراک آن زمان نکرده بود قضیه فتح بغداد در عقده تعویق افتاده بمنصه ظهور نرسید شرح این سرگذشت آنکه قبل از این سمت گذارش یافت





که بعد از فوت اوزون احمد محمد پاشای پسرش شعار دولتخواهی دودمان عثمانی ظاهر ساخته ارکان دولت آن خانواده پسران اوزون احمد را از دولتخواهی و گرفتاری پدر تربیت فرموده خاطر ایشان را از اعمال سابق پدر اطمینان بخشیدند و منشور حکومت بغداد باسم محمد پاشا و سنجقی حله باسم برادرش مصطفی پاشا فرستاده ایشان را باطاعت و انقیاد دودمان آل عثمان راغب ساختند و محمد پاشا طریق اطاعت و انقیاد مسلوک داشته تمامت عراق عرب را ضبط نموده کمال استقلال یافت اما جهت آنکه بر لشکر بغداد مسلط باشد ملازم خاصه بسیار که در میان رومیه سکبان مشهور است بهم رسانیده اکثر منافع و مداخل هوای بغداد بعلوفه و مرسومات سکبانان مصروف میگشت بدینجهت علوفه و تیمار زعما و لشکریان بغداد نقصان پذیرفت و عظمای لشکر با او دل دگرگون کرده در مقام غدر در آمدند و از کثرت سکبانان و اقتداری که یافته بود هر یکجا قدرت بر دفع و رفع او نیافته با یکدو نفر از جهرگان مواضعه نموده بقتل او غلو نمودند و جهرگان در هنگام فرصت او را در کوشک نارین قلعه که خلوت خاص او بود مقتول گردانیده و سکبانان بر سر مصطفی پاشا برادرش جمعیت نموده بحکومت بغداد رقم اختصاص کشیدند و او دست بخونریزی برآورده جمعی را که مظنه خلاف و فساد با ایشان داشت از میان برداشت و اموال و اسباب ایشان را بر سکبانان قسمت نموده قوت و قدرت زیاده از برادر یافت و لشکریان بغداد از و خایف و هراسان میبودند و روزی میانه ایشان بوساطت مصلحان کار باشتی روی نموده لشکریان طوعا و کرها قدم در دایره متابعت او نهادند در خلال این احوال سلطان احمد خان پادشاه روم مراد پاشا را که در زمان فرمانروائی جدش سلطان مراد امیر الامرای قرامان بود و همراه عثمان پاشا سردار بدار السلطنه تبریز آمده در معارک کارزار که شاهزاده سعید شهید سلطان حمزه میرزا با آنگروه مینمود گرفتار لشکر قزلباش گشته شش سال در قلعه قهقهه محبوس بود و در اوان جلوس همایون شاهی که میانه آنحضرت و سلطان مراد صورت صلحی روی نمود و از جانبین اطلاق اسیران کردند او را بروم باز فرستادند و هر چند گاه بیگلربیگی ولایتی بود بنابر وفور عقل و کاردانی و تجربه روزگار او را وزیر اعظم گردانیده انتظام ممالک عثمانی را که از استیلاء فرنگیه و طغیان طبقه جلالی و بر هم زدگی سرحد قزلباش اختلال یافته برأی و رویت او منوط گردانیده فرستاده بود و او در این هنگام بنوعی که در طی احوال جلالیان رقمزده کلک بیان میگردد در حدود حلب خیمه اقامت نصب نموده و بتدارک امور ملکداری مشغول بود و چون

اخبار بغداد و استیلای مصطفی پاشا مذکور استماع نمود حکومت آن ولایت را بمحمود پاشا ولد چغال اغلی
تفویض نموده استمالت نامها به سپاه بغداد و سرداران قبایل عرب که در سواد عراق و جزیره می‌باشند
نوشته بمعاونت و همراهی او ترغیب نموده بود و محمود پاشا بسواد عراق عرب درآمده در بغداد کهنه
نزول نمود آقایان و لشکریان بغداد چون از آمدن او خبر یافتند سر از اطاعت و انقیاد مصطفی پاشا
پیچیده چیرگی آغاز نهادند و ابواب موافقت بالکلیه مسدود ساخته در مخالفت گشودند و او چون
حال بدین منوال مشاهده نمود باتفاق سکبانان نارین قلعه را مضبوط ساخته توسل بدرگاه جهان پناه
شاهی جسته عرایض و کتابات بخدمت اشرف و امراء عظام سرحد نوشته بیرام خان ولد سولاغ حسین
تکلو را که در ایام فترت ببغداد رفته در انجا می‌بود بپایه سریر اعلی فرستاد و عرضه داشت نمود که هرگاه
رایات جلال بدینصوب در حرکت آید یکی از امراء عظام را با فوجی از جنود ظفر شعار بدینصوب فرستند
شهر و قلعه بغداد را بمنسوبان آن درگاه سپرده خود به بندگی آنحضرت می‌آیم حسن خان بیگلربیگی قلمرو
علیشکر و قاسم سلطان ایمانلو افشار با فوجی از جنود نصرت شعار بکنار آب ماهی دشت رفته منتظر
امر و اشاره همایون بودند که بدانچه حکم جهانمطاع عز صدور یابد بعمل آورند بیرام خان و فرستادگان
مصطفی پاشا در ییلاق فریدون بپایه سریر اعلی شاهی رسیده سعادت بساطبوسی دریافته بنوازشات
شاهانه سرافراز شدند و جهت مصطفی پاشا خلعتهای فاخر ارسال داشته احکام عنایت آمیز عز اصدار
یافت که در مهم خود مردانه بوده بحراست قلعه مشغول باشند که اینک موکب همایون فال بفیروزی و اقبال
میرسد و بامراء عظام آن سرحد حکم شد که مستعد یورش بغداد بوده آماده باشند که چون رایات جلال
بانحدود رسد ایشان پیشتر روانه شوند و میانه جنود بغداد و سکبانان پاشا نایره حرب اشتعال
یافته همه روزه بین الجانبین کشش و کوشش بظهور می‌آمد و محمود پاشا عصیان و طغیان ولد اورون احمد
و بی اعتدالی سکبانان و التجاء ایشان بدرگاه سعادت آشیان و آوازه حرکت لشکر قزلباش شنیده
با وجود مبالغه و تحریک لشکر بغداد جرأت آمدن نمیکرد در بین اثنا روزی سکبانان هجوم نموده از قلعه
بشهر و محلات برآمده شروع در قتل و غارت نمودند و جنود بغداد که در شهر بودند آوازه آمدن محمود پاشا
و سپاه عرب شایع ساخته سر راه بر سکبانان گرفته فیمابین حربی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و جنود بغداد

غالب آمده



غالب آمده جمعی کثیر در کوچها و محلات عرصه تیغ فنا گشته بقیة السیف رو به قلعه آوردند و محمود پاشا از این
خبر بفتح و ظفر امیدوار گشته بمعاونت و استظهار میر ناصر ولد مهنا عرب که با فوجی کثیر بمعاونت او آمده
بود از دجله گذشته ببغداد آمد و لشکریان بغداد قوت گرفته در محاصره نارین قلعه و تضییق محصوران ساعی
گشتند مصطفی از آمدن محمود پاشا بشهر و استیلاء جنود بغداد هراسان گشته چون بسیاری از مردم
او کشته شده بودند از قصه برادرش یاد آورده بر سایر مردم بی اعتماد گشت و از غایت خوف و بیم
چندروزی صبر نکرد که فرستادگان او از درگاه معلی عود نموده مدد لشکر قزلباش باو رسد کس نزد
محمود پاشا فرستاده و تمهید معذرت پرداخت و سخن صلح بمیان آورده قرارداد که چون حلب الامر
پادشاهی سنجق اوست از جانبین لشکر متعرض یکدیگر نشوند که او بغداد را بپاشا گذاشته با اموال
و اسباب و ملازمان خاصه خود بحلب رود و محمود پاشا این مقدمه را غنیمت دانسته رضا بمصالحه داد و از
جانبین عهد و پیمان بمیان آمده مصطفی پاشا با مردم خود از نارین قلعه بیرون رفته رو به حله آورد
و عاقبت رو به امید بدرگاه عالمپناه آورده شرح آن در وقایع سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد و چون
محمود پاشا در چهار روز داخل قلعه شده بحکومت مشغول گردید مقارن وصول بیرام خان در قفا باردوی
حسن خان و امرا این خبر بدیشان رسید و رایات ظفر آیات در آق النک همدان بود که عرایض امرا
رسیده حقایق حالات بغداد معلوم گشت چون شدت گرما و سورت حرارت آفتاب روی در افزایش بود
در آنوقت آن عزیمت صورت وقوع نیافت و چندروزی در حدود همدان و درجزین بانتظام مهام مملکت
و داددهی خلایق و سیاست دزد و قطاع الطریق الوار و اکراد پرداخته در باب یورش بغداد که سالها
در ضمیر انور رسوخ داشت تدبیرات می‌اندیشیدند که اخبار آمدن جلالیان شایع گردیده بالکلیه آن عزم
لایق را عایق گشت **ذکر احوال جلالیان و بیان محاربات ایشان با رومیان و آمدن فوجی از آن طبقه
بدرگاه سعادت نشان شهریار ایران** برخردمندان تیزهوش و تیزهوشان سخن نیوش پوشیده
نماند که مکرر در این نسخه عالم آرا بتخصیص در دیباچه کتاب اشعاری شده که هرچند مراد از تسوید این اوراق
شرح احوال ایران و ایرانیانست اما بنابر ارتباط سخن و اطلاع بر احوال نو و کهن ناگزیرست که اندکی از احوال
هر طایفه که موقوف علیه مقصد اصلی است بر سبیل اجمال در طی تحریر وقایع ایران نگاشته کلک بیان گردد که برتو

شعور مطالعه کنندگان برپیشگاه ایوان بلند ارکان سخن نافذ اموری که ضروری درباب مطلب است
مبهم نماند لهذا مجملی از احوال جلالیان بدستیاری کلک نکته پرداز مرقوم صحیفه راز میگرداند مجملا در میان روم
جماعتی را که بپادشاه زمان عاصی گشته بنهب و غارت و تخریب ولایت مشغول میکردند جلالی نامند وجه تسمیه
جلالی آنچه بخاطر ناقص میرسد اینست که همانا این طایفه مظاهر جلال اند که رحم و عفو و صلح در نهاد ایشان
نیست بالجمله اول کسی که درین عهد در دولت روم شورانگیزی کرده جلالی گشت شخصی بود از نویسندگان
فرومایه روم مشهور بقرا یازیجی که در اوان سلطنت و پادشاهی سلطان محمد خان بن سلطان مراد در حدود
اماسیه و توقات آغاز شورش و فساد کرده گروهی از اجامره و اوباش را ببذل اموال و انبار درم و دینار
که از قطع طریق و غارت مترددین و تجار بدست می آورد فریب داده آوازه شجاعت و سخاوت در اطراف
و جوانب آن ولایت انداخت جمعی سست درایان هرزه کار و لوندات آشفته روزگار بطمع درم و دینار
فراهم آمده هرچند روز ولایتی را می تاخت و هرچند گاه در مقامی رحل اقامت می انداخت عدد لشکریانش
بچهار پنجهزار رسیده درین اثنا یازیجی مذکور باجل طبیعی فوت شد حسن بیگ نام برادرش قایم مقام
گردید چون نام یازیجی در ولایت روم مشهور گشته بلند آوازگی یافته بود او نیز بدستور برادر بیازیجی
ملقب گردید و زیاده از برادر ولوله و آشوب در آن ولایت انداخته کارنامها بظهور آورده ارکان دولت
پادشاه و بیگلربیگیان ممالک روم در اول حال زیاده حسابی از یازیجی نگرفته در دفع فساد او مساهله
و اهمال نمودند و چون ریاست طبقه جلالی بر برادر او قرار گرفت و آوازه صلابت و مهابت و هیبت شجاعت
و سخاوت او زیاده از برادرش شیوع یافت آشفته رایان هر طبقه و تیره روزگاران هر طایفه که علاقه
تاهلی نداشتند بر سر او جمع شده بتقبل سپاهیان روم یعنی جماعتی که سمت ملازمت پادشاه دارند
بأخذ اموال ایشان دندان طمع تیز کردند و او برخلاف برادر متعرض تجار و رعایا کمتر میشد اما در قتل و
غارت رومیه چنان مبالغه میکرد که هرکس بچنگ او و مردم او می افتاد امکان خلاصی نداشت و از قوافل
و تجار و مترددین هرکس با او باز گشت و آشنایی میکرد از و قول گرفته متوجه مقصد میشد باندک شکستی از ایشان
قناعت نموده متعرض مال ایشان نمیگشت بجنس اهالی هر ولایت که باو تحف و پیشکش میفرستادند از آسیب
لشکر او در امان بودند و مردم هرجا که در مقام تمرد و سرکشی در می آمدند آن عرصه را بجاروب نهب و تاراج میرفتند

حکام



حکام و پاشایان اطراف راه تردد مسدود یافته در قلعها خزیده قوت مدافعه او نداشتند و مردم ملک شهر
و ولایت جز اطاعت فرمانش چاره نمی یافتند عدد لشکریان او به ده هزار و پانزده هزار رسید مجملا حکمش
در اکثر ولایات اناطولی روم جاری گشت و هر براتی که بعمال و دفترداران و اهالی هر دیار نوشت بحصول موصول
گردیده و بهر جا رفت مال امانی گرفت یکمرتبه امرا و پاشایان در مقام دفع فساد او در آمده بقدر جمعیتی کردند
و یازیجی خبر یافته بیک شبیخون سلک ایشان را منفرق و پراکنده ساخته غنیمت فراوان بدست آورد ارکان
دولت پادشاهی متوجه دفع این حادثه گشته یکنوبت سرداری از پاشایان معتبر موسوم بخسرو پاشا
تعیین نموده با گروهی از ینگچریان و قاپوقولی که عبارت از ملازمان پای تخت است بر سر او فرستادند و نزد
شکست یافته کاری نساخت و بملاطیه گریخت و یازیجی بعد از انهزام خسرو پاشا اساس سلطنت طرح انداخته
در میان مردم خود امرا و ملوک و پاشایان تعیین کرد مرتبه دیگر حسن پاشا ولد محمد پاشا را که در زمان سلطان
سلیمان پدرش وزیر اعظم بوده و خود از امرای روم بکثرت مال و منال و افزونی تجملات و احمال و اثقال
امتیاز تمام و بمصاهرت دودمان آل عثمان اختصاص داشت و در آن حین در کمال حشمت و علو شان بیگلربیگی
دار السلام بود باصابت رای و حسن تدبیر و شجاعت و مردانگی بین الجمهور مشهور سردار کرده حکام و
پاشایان ارض روم و ارزنجان و اتحدود را با شریف پاشا بیگلربیگی ایروان که از عقلا و مدبران کاردیده
بود برفاقت و همراهی او بدفع یازیجی مأمور گردانیدند و حسن پاشا در کمال شوکت و اقتدار از دار السلام
بیرون آمده بجانب توقات رفت و لشکریان اطراف باو پیوستند و او ارودی اغرق و خزاین و احمال و
اثقال را گذاشت که باهستگی آورند و با لشکر سپاهی روانه شد و یازیجی در کمال نخوت و غرور زیاده
حسابی از حسن پاشا و جنود روم که مکرر آزموده بود نگرفته خود متوجه محاربه او نشد امرا و ملوک با سپاه جرار
بمقابله او فرستاد و در حوالی توقات تلاقی فریقین رو داده محاربه عظیم بوقوع پیوست و حسن پاشا ظفر یافته
شکست بجانب جلالی افتاد و در آن معرکه بسیاری از اوباش جلالی راه عدم پیمودند و بقیة السیف پراکنده
شدند و یازیجی خبر انهزام مردم خود را شنیده با بقیه جنود جلالی از توقات بیرون آمده متوجه جانب و میان
گشت چون بمقابله دشمن رسید معاندان سپاه در خبر قدرت خود ندید بعد از اندک زد و خوردی
سالک طریق فرار شد و باسه چهار هزار کس که با او بودند خود را بکوهستانهای دور دست کشید و حسن پاشا

مظفر و منصور در توقات نزول نموده دست از تعاقب جلالیان باز داشت و وجود و عدم آن قوم را علی السویه
پنداشته دیگر باره حرکت نزد محال انگاشت اما بازچی مذکور چندروز در کوههای صعب المسالک بسر برده
جمعی از پراکندگان جلالی باو پیوستند و چپاق خود را بی نام و نشان گردانید که اصلا ازو و مردم او در ناحیه
اثری ظاهر نشد اما در خفیه کسان بتوقات فرستاده متفحص احوال بود حسن پاشا با معدودی از خواص
ملازمان در قلعه اقامت داشت و سایر لشکر در شهر بخانها در آمده باسباب ثروت و مکنت بعیش و عشرت
مشغول بودند و اکثر مردم بی بضاعت جهت احتیاج خود و علیق اسبان باطراف و جوانب متفرق شده
بودند و چون بازچی از احوال حسن پاشا و غفلت مردم او کما ینبغی خبر یافت عزیمت آن نمود که ایلغار نموده
علی الغفله بشهر توقات در آید و جمعی را بمحافظت در دروازه قلعه گماشته لشکر پاشا را که در شهر باشند به تیغ انتقام
بگذراند و دستبردی نماید با موازی هفت هزار کس که نزد او فراهم آمده بودند بدین خیال در حرکت آمد
بخت اقبالی که او را استقبال کرد آن بود که کوچ حسن پاشا و مردم او با تمامی اغرق و خزاین و اسباب
و جهات که از عقب او می آمدند قریب یکهزار شتر بار و یکهزار نفر از سپاهی و خدمتکار همراه بود دو چار
او شد بازچی دایره گرد ایشان محیط گشته سپاهیان را به تیغ انتقام گذرانیده و تمامی شاه و جیبان و پسران
صاحب جمال و خزاین و اموال و مرصع آلات که سالها اندوخته بحرد کان بود بدست بازچی در آمد و خاطر
از ضبط آنها فارغ ساخته از برق و باد سرعت سیر استعاره کرده بر سر توقات رفت خبر آمدن
بازچی و واقعه مذکور بحسن پاشا رسیده از غایت حیرت که ازین بی ناموسی برو غلبه کرده بود با همه
دانش و بینش که داشت راه صواب گم کرده دیده بصیرتش از تدبیر آن حادثه پوشیده گشت و سراسیمگی
تمام بحال او و مردم او راه یافته فرصت جمعیت و قدرت مقابله نیافتند و هر گروهی جهتی را غنیمت شمرده
بطرفی بدر رفتند و حسن پاشا جز تحصن و قلعه داری چاره نیافته با کمال بی سامانی در نارین قلعه
توقات متحصن گردید و بازچی بشهر در آمده هر کس را در آنجا یافت براه عدم فرستاد و غنیمت فراوان
بدست جلالیان در آمد و از روی قدرت و اقتدار قلعه را احاطه نمودند چون پیمانه حیوة حسن پاشا از باده
عجب و غرور لبریز شده بود از قضای الهی مهره تفنگی که از جانب کشاده می آمد در برجی از بروج قلعه
برو خورده قالب تهی کرد و سایر مردم ازو امان طلبیده قلعه سپردند و کرده جلالی از اموال و اسباب حسن پاشا

وجماعت



وجماعت رومیه صاحب ثروت و مکنت گشته از تنگدستی رهائی یافتند و بازچی حسن پاشا را که مرغ روحش
از قفس تن پرواز نموده بود از دروازه قلعه بحلق آویخت بنابر آنکه صیت قدرت و آوازه جلادت او
در ممالک روم انتشار یابد جسد او چندروز عبرة للناظرین مصلوب بود و قلعه توقات مجدداً بدست
بازچی در آمده از مأمن خود ساخت جماعتی تقریر کردند که حسن پاشا مردی بزرگ منش غیوری بود از واقعه
مذکور بی آرام گشته از کمال غیرت و غلوی غصه و الم قطع تعلق از حیوة مستعار کرده خود را مسموم ساخت
و بعد از آن بازچی بصلب کالبد او حکم کرد و راقم حروف این قول را ضعیف میشمرد علی ای التقدیر بازچی را
فتحی چنین روی نموده دیگر باره رونقی در کار او پدید آمد و مدتی کامروای دولت بود اما بعد از وقوع این
حال تغیر بسیار باطوار او راه یافته افعال ذمیمه خود را باعمال حسنه مبدل ساخت و نظر بوخامت آن کار
و شآمت آن افعال انداخته او را از سفک دما و نهب اموال خلایق ملالت دست داد و بساط سلطنت که
گسترده بود در هم نوردیده از آنهمه خون ریختن و فتنه انگیختن که جهت حصول مطلب که هنوز اندکی از بسیار
بظهور نیامده بود پشیمان گردید و چاره تدارک اعمال قبیحه خود در آن دانست که از خدمت پادشاه ذی جاه
روم استدعای عفو تقصیر و بی ادبیها کرده بمحافظت ثغری از ثغور اسلام مأمور گردد که بقیه عمر بغزای کفار
اشتغال نماید کسی بپایه سریر سلطنت مصیر عثمانی فرستاده اظهار ندامت و استدعای ایجاب ملتمس خود
کرد و ارکان دولت آن سلسله که در دفع فتنه او متأمل بودند انجمنی را فوزی عظیم شمرده او را بایالت و دارائی
ولایتی از ولایات اوروم ایلی سرحد فرنگ منصوب گردانیده خلعت و طپوز فرستاده او را با برام پادشاهانه
مطمئن و امیدوار گردانیدند بازچی مذکور انقیاد امر نموده ترک آن اطوار ناهنجار کرده روانه منصوب گردید
و از طایفه لوندات بعضی رفاقت و همراهی او اختیار نموده جمعی دیگر ازو متخلف شدند و او بمقصد رسیده
دو سه سال با کفره فرنگ غزا میکرد شخصی روایت کرد که وقتی از راه دریا بر سر جمعی کفره میرفت در میان
کشتی فرمان یافت از جمله متخلفان جنود بازچی جان فولاد نامی متکفل ریاست جماعت جلالی شده در حدود حلب
آغاز شور و شغب و فتنه انگیزی کرده همان شیوه پیش گرفته بسیاری از اوباش قلاش نزد او فراهم
آمدند و قرا فارس نامی را نیز در حدود ارض روم این هوس در دل پدید آمده همین اراده پیش گرفت
و چندروزی در عرصه خلاف تکاپو مینمود که در اثنا سلطان محمد خان بن سلطان مراد بن سلطان سلیم ثانی

بن سلطان سلیمان بن سلطان سلیم ماضی بن سلطان بایزید بن سلطان محمد فاتح استنبول بن سلطان مراد بن سلطان محمد
بن ایلدرم بایزید بن سلطان مراد بن اورخان بن سلطان عثمان تخت سلطنت را وداع نموده سلطان احمد
خان برادرش قایم مقام سریر دولت عثمانی گردید داو سنان پاشا مشهور بجغال اغلی را چنانچه سبق ذکر یافت
وزیر اعظم و سردار کرده بسرحد قزلباش فرستاد او قزلباش را بموعظه و نصایح از آن شیوه ناستوده
باز آورده باطاعت و انقیاد پادشاهی راغب ساخت و او در ارض روم سردار را ملاقات نموده ترک فتنه انگیزی
کرد و دران سفر با معدودی همراه جغال اغلی بود اما جان فولاد را در حدود حلب ترقی عظیم روی داد و از اعیان
ان ولایت و تجار و مترددین مسلمان و فرنگی مال بسیار گرفته بلشکر داده در سال دیگر که جغال اغلی از صولت سپاه
قزلباش از وان فرار نموده بصحرای موش رفت بموعظه و نصایح او را باطاعت و انقیاد در آورده ایالت
ولایت حلب و توابع را بجان فولاد مذکور نامزد نموده استمالت نامه ارسال داشته ازو در دفع فتنه قزلباش
استمداد کرد و او بدین مژده مسرور گشته ترک مخالفت کرده وعده داد که با فشون آراسته باردوی سردار
بپیوندد در روزی که میانه جغال و سپاه قزلباش در حوالی تبریز محاربه اتفاق افتاد او با سه هزار سوار بطسوج
رسیده بود بعد از انهزام رومیه چنانچه در محل خود سمت تحریر یافته که بخجلان لشکر بطسوج رسیدند جان پولاد
نیز از انجا سالک طریق فرار گشت و در حدود خطه وان با سردار ملاقات نمود جغال اغلی بجهت دیر آمدن او را
مورد عتاب و خطاب گردانیده در میان وان و دیاربکر باشاره سردار بقتل رسید پسر جان پولاد که
بجان فولاد اغلی مشهور گشت طبل مخالفت کوفته بحیطه ضبط در آورد و گروه جلالی بر سر او جمع شده نزد ولایات
حلب و حوالی مال بی نهایت گرفته باو باش و لوندان داد تا موازی سی هزار کس بر سر او مجتمع گشته
لوای مخالفت پادشاه روم مرتفع گردانید محمد پاشا مشهور بقلندر اغلی نیز که در سلک چاوشان درگاه عالی
منسلک و بغایت بزرگ منش و بلند پرواز بود از جانب سردار حاکم حمص شده حاکم سابق تمکین او نکرده بلکه
در مقام قصد او در آمد و او این معنی را انگیز سردار دانسته بدین جهت سر مخالفت بر روی کشیده جلالی شد و چون جغال اغلی
در دیاربکر طبل رحیل کوفته بعالم آخرت شتافت محمد پاشا را درین امر ترقی عظیم دست داده بنهب و غارت و تخریب
ولایت مشغول شد تا محمیه بروسا که پای تخت سلاطین سابق عثمانی بود رفته آتش قهر بر مقبره سلاطین عثمانی زده
صندوق پوشها و قنادیل طلا و نقره و حلی و زیور کورخانه آل عثمانی را تصرف نموده بلوندان داد و بی اندامی بسیار





ازو و بنیادها و صدور یافت رومیه بدفع او قادر نگشتند بکرات لشکری از استنبول بر سر او آمده کاری نساختند و قبل
ازان طویل نامی نیز سرخیل گروهی از لوندان و ارباب طغیان گشته در مابین حلب و دیاربکر لوای عظمت برافراخته و
او را نیز جمعیت تمام دست داده رایت بلند نامی برافراشت القصه از محمد پاشا تا ارض روم تمامی ولایات اناطولی
پایمال سم ستور جلالی گشته خرابی تمام بممالک راه یافت و سلطان احمد خان خواندکار و ارکان دولت خاندان
عثمانی دفع دشمن خانگی را از دیگر امور اهم و اولی دانسته بفکر دفع جلالی افتادند و مراد پاشا را که مرد عاقل روزگار دیده
صایب رای و تدبیر بود و شمه از احوال او گذشت وزیر اعظم و سردار کرده بدفع فساد سرکشان فرنگیه فرستاده بودند
ازین حالات خبر دادند و او مصلحت وقت و اقتضای زمان با فرنگیه مدارائی کرده با جمعی حکایت صلح بمیان آورده
بجمع دیگر خراج نهاده و مهمات سرحد فرنگیه را بمقتضای عقل و دانش فی الجمله صورت ظاهر داده عود نموده و لشکر عظیم
از روم ایلی و قاپو قولی و اناطولی و شام ایلی و قرامان و طرابلس و سایر ممالک عثمانی مرتب داشته بدفع فتنه جلالی
کمر بست و نخست بجانب حلب بدفع فتنه جان پولاد اغلی توجه نموده پسر جان فولاد با بیست هزار کس از لوندان
بمقابله او در آمد مراد پاشا که مرد عاقل کاردان و مرحله پیمای نشیب و فراز روزگار بود در اول حال تن بمحاربه در نداد
و بموعظه و پند جنگ را در حیز تأخیر انداخته از وعد و وعید سخن راند و او این معنی را حمل بر ضعف و زبونی لشکر روم
کرده از شرایط حزم و ساختگی حرب غافل افتاد و مراد پاشا فشون سپاهیگری و رعایت نام و ننگ بعمل آورده
جنگ شد و با فشون آراسته قدم در میدان مبارزت نهاده جان فولاد اغلی نیز سراسیمه وار خود را ساخته حرب
گردانیده بمقابله او در آمده بین الجانبین قتالی فاحش روی داد و شکست بجانب لوندان افتاده بسیاری از طعمه
در معرکه هیجا عرصه تیغ فنا گشتند جان فولاد اغلی روی از معرکه برتافته خود را بشهر حلب رسانید و در قلعه متحصن گشته
بضبط برج و باره و استحکام قلعه و دروازه مشغول گردید که بخجلان معرکه اکثر باردوی طویل رفته بر سر او جمع شدند
و مراد پاشا در ظاهر حلب خیمه اقامت نصب نموده بتسخیر قلعه پرداخت و بتدابیر صایبه و لطایف الحیل قلعه را بدست آورده
از جان فولاد و جان فولادیان اثر نگذاشته ساحت الولایت را از خار تعرض ان طبقه پاک گردانیده همت بدفع
سایر جلالیان بر میان زد از قضاء الهی که طویل سرکرده ان طبقه شده قوت تمام گرفته بود رخت حیات ازین جهان فانی
بسرای آخرت کشید از جنود او دو سه هزار کس محمد بیک نام برادر او که هنوز ملتحی نشده بود دست آویز خود ساخته
بمحمد پاشا قلندر اغلی پیوستند و اسعید نیز که از اعراب بادیه جلالی شده آوازه شجاعت و جلادتش در روم

در روم منتشر شده بود باو ملحق گردیده طایفه جلالی همگی باردوی او مجتمع گشتند و علم دولت قلندر اغلی بالا گرفته
بهر شهر و ولایت که رسید آنچه خواست گرفت و بپای هر قلعه که وارد گشت آنچه از سپاهی در عیب طلب نمود
جز دادن چاره نیافتند و مراد پاشا در آن سال با آن طبقه مدارائی کرده در همان حدود قشلاق نموده متوجه
دفع ایشان نشد و در سالی که حسب سبل موافق سنه ست و عشر و الف بود عساکر روم را فراهم آورده بجانب
جلالیان در حرکت آمد و قلندر اغلی نیز با امرا و سرداران و بلوک باشیان که مقدم ایشان قرا سعید عرب
و برادر طویل و کرد احمد و آغا جدن بیری و گلج محمد و حسین بیک ارناوت و قرا حسین و توبال عیسی و غیر
ذلک بودند بمحاربه او توجه نموده کوچ بر کوچ بجانب اردوی سردار روانه شدند و چون بارها با رومیه
جنگها کرده با اندک مردمی بسیاری از ایشان را شکسته بودند در این مرتبه نیز زیاده حسابی از رومیان نگرفته
در کمال نخوت و غرور طی مسافت مینمودند تا بین الفریقین بعد بقرب انجامید و مراد پاشا از جلادت
و دلیری جلالی اندیشیده فراز کوهی را جهت اقامت اردو اختیار نموده خود را به بلندی کشید و عراده
و زنجیر در دامنه کوه که پیش روی هر دو لشکر بود کشیده قرار داده بود که بتدریج با لشکر در جنگ کند
و بلطایف الحیل تفرقه در میان ایشان اندازد اما قلندر اغلی و اتباع او از اطوار سردار ضعف و زبونی تفرس
نموده در جنگ تعجیل کردند و با موازی بیست هزار کس از اردوی خود بعزم جنگ بیرون آمده بغرور موفور
بر سر مراد پاشا راندند و او بر فراز همان بلندی صفوف آراسته مستعد قتال گشت اما مردم خود را
رخصت پایین آمدن نمیداد و جلالیان در دامنه آنمکان مرتفع تنگ در آمده دلیریها کردند چون بصفوف
سپاه روم نزدیک شدند و اسبان شان در فراز و نشیب آن کوه از تک و دو بستوه آمده بود و توپچیان
و بکجریان توپ و تفنگ بر ایشان ریختند و سلک جمعیت ایشان را از هم گسیختند در این اثنا مراد پاشا
عسکر روم را رخصت محاربه داد او هم با اسبان آسوده روی بمعرکه آوردند و جلالیان نیز داد مردانگی داده
میان ایشان دو گروه قتالی فاحش و حربی صعب اتفاق افتاد و غلبه از جانب رومیان بوقوع پیوسته خلقی کثیر
از طبقه جلالی در معرکه بقتل آمدند آخر روز سرداران جلالی ضعف لشکر خود را مشاهده نموده دست از محاربه کشیده
بجانب اردوی خود در حرکت آمدند و رومیان نیز عنان از تعاقب باز کشیده باردوی خود رفتند قلندر اغلی
و سرداران جلالی از جلادت و بیش دستی که کرده بودند پشیمان گشته چاره جوی شدند و دانستند که دیگر مقاتله





و مقاتله با آن لشکر از حیز قدرت ایشان بیرونست و روز دیگر رومیه دست از صید زخم خورده خود باز نخواهند
داشت و از روی غلبه و اقتدار تفصیل کار ایشان خواهند پرداخت در همان شب اردوی خود را بر جا
گذاشته و اکثر اغرق و احمال و اثقال را ریخته جریده و سپاهی با دوازده هزار کس کمابیش
روی بارض روم آورده در آن شب تا ده فرسخ راندند مراد پاشا روز دیگر از فرار ایشان اطلاع یافته
از آن بلندی کوچ کرده در مکان مناسب خیام نصرت و فیروزی زد و اردوی جلالیان تاراج
رومیان گردید و ابراهیم پاشا مشهور بالکچی اغلی را با بیست هزار کس متعاقب جلالیان نامزد کرد
الکچی اغلی متعاقب ایشان در حرکت آمده تا ارض روم در دو منزل با ایشان رسید و بین الجانبین
محاربه بوقوع پیوست در کره اول غلبه از جانب جلالیان واقع شده رومیان کاری نساختند
و چون جماعت جلالی راه فرار می‌پیمودند و اسبان ایشان زبون شده بود و مع هذا لحظه از ایوار
و شبگیری نمی آسودند الکچی اغلی دست از تعاقب ایشان باز نداشته بار دیگر در حدود ارض روم بدان
طایفه رسیده آهنگ محاربه را ساز داد و چون طاقت مقاومت و قدرت محاربه در جنود جلالی
نمانده در حمله اول جمعی کثیر از آن طایفه بر خاک هلاک افتادند بقیة السیف بحفظ حال خود کوشیده
جنگ کنان راه هزیمت می‌پیمودند تا خود را به سرحد الکاء قزلباش رسانیدند بنابر آن رومیه قدم
باز کشیده پیشتر نیامدند و جلالیان از آنجا احرام استلام عتبه اقبال شاهی بسته کس نزد امیر گونه خان
فرستاده از آمدن خود اعلام دادند و قلندر اغلی با جنود خاصه بمسافه لشکر ایستاده سرداران
بلوک بلوک روانه ایران گشتند و پاشا نیز متعاقب بقوم ملحق گشته از خوف حادثه ایمن یافتند و امیر گونه خان
حقایق حال بدرگاه سدره مثال عرض کرد مقارن این حال حسین بیک ارناوت که نامش در زمره سرداران
جلالی مذکور شد از جانب مراد پاشا قلندر اغلی و اعیان جلالی بدرگاه جهان پناه آمد عرضه داشتی مشتمل
بر اظهار خلوص عقیدت و شاهی‌سیونی و اینکه اینهمه مخالفت با رومیه محض محبت و دوستی شاه
عالیجاه و دولتخواهی آنحضرت بود آورد و حضرت اعلی شاهی ظل‌اللهی درباره آن طایفه رعایت آداب فرمان
روایان عالم ظاهر نموده فرستاده‌های مذکور را خلع فاخره و انعامات وافره نوازش فرموده منشور
عاطفت باسم پاشا و سرداران عز صدور یافت و مقرر گشت که چون بنابر توفیر احترام ایشان متعاقب یکی از امرا

و اعیان دولت قاهره باستقبال ایشان فرستاده میشود در آنحدود توقف داشته باشند که بعد از وصول او
باتفاق روانه پایه سریر اعلی گردند

## ذکر رفتن جناب اعتماد الدوله حاتم بیک باستقبال جلالیان بدار السلطنه تبریز و آوردن سرداران آن طایفه بدار السلطنه اصفهان بعتبه بوسی درگاه جهان پناه شاهنشاه زمان

طوطی شیرین مقال قلم در شکرستان قصه پردازی شرح آمدن جلالیان را بدین ترانه
ادا می نماید که چون حضرت اعلی از آمدن این طایفه آگاه گشته فرستادهای مذکور مشمول نوازش و احسان
روانه شدند چون هنوز بر مکنون خاطر و داند و ان طایفه اطلاع تام حاصل نشده بود حزم و احتیاط
مقتضی آن بود که آن قوم پریشان روزگار که بلوندی عادت کرده همیشه شورش طلب و فتنه اندوز و غارتگر
بوده اند محل اعتماد نبوده باشند رای عالم آرا اقتضا آن کرد که یکی از کاردانان قرب و منزلت که بزیور
عقل و تدبیر آراسته و بحلیه تهور و سخاوت و شجاعت پیراسته باشد باستقبال آن طایفه فرستند
که بنظر دوربین مشاهده احوال ایشان نموده درین سال در ولایت آذربایجان جهت لشکریان قشلاق
تعیین نماید و مهرباشا را با سرداران و خواص و اعیان بارده وی ظفرنشان آورد بعد از امعان نظر بحال
هر یک از امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت عالیجناب آصف منزلت اعتماد الدوله حاتم بیک را که متصف
بصفات مذکوره و جامع کمالات صوری و معنوی بود لایق و سزاوار دیده بدین خدمت مامور فرمودند
و چون مهمان بودند موازی دوازده هزار تومان زر نقد و دوازده هزار راس گوسفند و پنج هزار
خروار غله بجهت مدد خرج آن جماعت سرانجام یافت و طوامیر حاضر بمهر مهر آثار معتمد الدوله آصف شان
سپردند که در مقام ضروریه ایشان انچه رای صایب آن دستور مکرم بمصلحت دولت قاهره اقتضا نماید
احکام مطاعه در قلم آید و راقم حروف بجهت انجام این خدمت برافقت مامور گردید و جمعی از قورچیان
و غلامان و آقا سلطان مقدم که حاکم زنجان بود مقرر شد که بجناب آصفی ملحق گشته در موکب عالی او
بخدمات قیام نماید و عالیجناب اعتماد الدوله در حدود همدان از اردوی ظفرنشان جدا شده
متوجه دار السلطنه تبریز گشت اما احوالی جلالیان آنکه چون آنگروه بی سر و سامان بایروان رسیدند
امیرگونه خان جمعی از امرا و خواص و اعیان مردم خود را باستقبال فرستاده در اوچ کلیسا که سه فرسخی قلعه
ایروانست محل نزول ایشان قرار داد و نزل و ساوری بقدر مقدور فرستاد خدمات شایسته کرد و طرح





ضیافت انداخته در خارج قلعه در عرصه وسیع خیمهای پر تکلف و شامیانهای دیبا افراخته و فرشهای ملون گسترده
مجلس ملوکانه آراست و باشا را با امرا و سرداران و بلوکباشیان و خواص و اعیان طلب داشته در آن محفل
نشاط با ایشان ملاقات کرد و انواع اشفاق و دلجوئی که از لوازم میزبانی است بظهور آورده عذرخواهی کرد
که چون حارسان قلعه که امینان دولت اند دستور نیست که بی رخصت پادشاه قلعه را که فی الحقیقه خانه ولینعمت
ست گذاشته بیرون روند بدین جهت خود باستقبال بیرون نیامدم بالجمله تا دو سه هزار کس از آن جماعت
بضیافت امیرگونه خان حاضر گشتند و ادنوعی بلوازم ضیافت و ترتیب اسباب ملوکانه پرداخت
که زبانها بتحسین و آفرین گویا گشت که آخر روز که ضیافت منعقد گشت مجلس نور دیده شد باشا را
با سرداران و بلوکباشیان و خواص ملازمان با سیصد کس بتکلیف حمام کرد که خود را از غبار مکروهات
و آلایش محاربات بی در پی شست و شوئی دهند و باشا و خواص و اعیان از حمامخانه خود برده بلوکباشیان
هر یک را مهمان یکی از آقایان و امرا تعیین کرد و در منزل خود مجلس عالی بزرگانه ترتیب داده با ایشان
صحبت ملوکانه داشت و صباح بعد از استحمام رخوت پوشیدنی فراخور حال بر سر حمام آورده نوازشات
آدمیانه بظهور آورد و سایر میزبانان نیز با مهمانان خود بدین شیوه ستوده عمل نموده همگی را آفرین اعزاز
و احترام گسیل کردند قاعده جلالیان آنست که اکثر اوقات در مجالس و محافل از شجاعت و دلیری و
مردانگیها که از ایشان ظهور یافته باشد سخن میگویند و قراخوران بر یکدیگر تفوق میجویند و صحبت ایشان
منحصر بدین گفتگوست و بزرگی و کوچکی میانه ایشان زیاده مرعی نیست همانا در مجلس امیرگونه خان میانه باشا
و قراسعید در حالت مستی از احوالات گذشته و مبارزتها که وقوع یافته گفتگوئی میشود و قراسعید بی ادبانه
در معرض جواب در آمده باشا را بجبن و بددلی منسوب میسازد و چون از منزل امیرگونه خان بیرون آمده
متوجه یورت خود میشوند هر دو یکدیگر را بمبارزت میخوانند و آن دو مخمور باده جهل سنانهای ثعبان مثال
بدست گرفته با یکدیگر در نبرد آمدند و باشا بقراسعید زخمی زد و آقا جدن بیری بمیان در آمده ایشانرا
جدا کردند بدین جهت گروه جلالی سه جوقه شدند قراسعید و برادر طویل با تبعه خود یکجوقه و باشا با ملازمان و جمعی
بلوکباشیان که هواخواه او بودند یکجوقه و آقا جدن بیری و تبعه ایشان یکجوقه بعد از چند روز که در اوچ کلیسا
اقامت نموده از رنج راه آسودند هر جوقه برای خود کوچ کرده همگی در دار السلطنه تبریز جمع شدند پسر براق خان

حاکم تبریز و خواجه محمد رضا وزیر آذربایجان لوازم استقبال بجا آورده نزل ساوری بقدر احتیاج دادند
و هر کدام یکروز بلوازم ضیافت پرداختند بعضی از سرداران با مردم خود از تبریز بیرون آمده روی بطرق
نهادند و درین اثنا فرمان لازم الاذعان شاهی رسیده از آمدن اعتماد الدوله آگاه گشتند و پاشا
و سرداران معتبر که بیرون تا امده بودند توقف نموده منتظر وصول انجناب بودند و همه روزه مایحتاج
ایشان تا رسیدن اعتماد الدوله وزیر آذربایجان سامان میداد القصه عالیجناب اعتماد الدوله چون
بدین خدمت مأمور گردید سامان و سرانجام یراق و ضروریات آن سفر از البسه و اقمشه و ماکول و مشروب
و غیرها بوجه لایق فرموده روی بمقصد آورد و دست دریا نوال ببذل و احسان و اطعام گشوده
دران باب زیاده از مقدور و مأمول همگنان مبالغه نمودند اگر خصوصیات و دقایق آنها بتفصیل در قلم
آید قصه بدرازی کشد مجملی از آنچه کاتب حروف برأی العین مشاهده نمود از ابتدا تا انتها بنوعی که
در ذیل مبیّن و مرقوم میگردد بالجمله چون از اردوی همایون بیرون آمدند هر روز جمعی کثیر از امرا و قورچیان
و غلامان و یساولان که همراه بودند بمجلس عالی حاضر گشته اطعمه و اشربه و حلویات زیاده از قدر
احتیاج بر سبیل راتبه کشیده میشد جمعی از جلالیان که از تبریز بیرون آمده بودند گروه گروه در راه دوچار
میشدند در خوی در جائی قراحسن بایکصد نفر در قصبهٔ زنجان کچک محمد باپانصد نفر و دربیک بی علی بیک
نائی باسیصد نفر و قلی بیک کرد بایکصد و چهل نفر و کرد علی باسیصد نفر و در میانج احمد بازیچی بلوک
باشی با چهل نفر دوچار شده ملاقات نمودند و جناب اعتماد الدوله هر جماعت را ضیافت لایق نموده
هر یک را با تبعهٔ خود خلعتهای فاخره و اثواب گوناگون از قبا و بالاپوش و مندیل و دستار فراخور
قدر و مقدار داده جهت هر جماعت محل قشلاق تعیین نمودند که مایحتاج ایشان از عطایای شاهی سرانجام
داده صرف معیشت ایشان نماید و قرار دادند که سرداران و بلوکباشیان بعد از نوروز سلطانی مردم خود را
در قشلاق گذاشته خود با دو سه نفر خدمتکار بدرگاه آسمان مقدار آمده بملازمت اشرف مشرف گردند
و چون طی مسافت نموده در قریهٔ صوفیان از قریه‌های قریب تبریز نزول واقع شد جناب وزارتمآب خواجه
محمد رضا وزیر آذربایجان باستقبال موکب عالی آمده روز دیگر پیر بداق خان حاکم تبریز با قشون آراسته
مزین بزینتهای گوناگون باستقبال آمده از قریهٔ مذکور در کمال شوکت و اقتدار با گروه انبوه از امرا و یوزباشیان

و قورچیان



و قورچیان و غلامان و یساولان و ملازمان خاصه و سایر افواج و خدم و حشم روانه شهر شدند و مردم شهر نوعی
باستقبال بیرون آمده جمعیتی عظیم در سر خیابان تبریز واقع شد چنانچه تمام خیابان از افواج حشم و تماشائیان
مملو بود و جماعت جلالی از سر خیابان تا شهر که قریب نیم فرسخ است از دو طرف پیاده و سوار صف کشیده
جوق جوق پیش آمده رسم تحیت و سلام بجای می آوردند جناب میرزائی رعایت جانب مهمان نوازی
کرده با سرداران شرط مصافحه و معانقه بجای آورده بزبان عطوفت و اشفاق با ایشان تکلم نموده تحیت از جانب
اعلی شاهی ظل الهی پرسش حال و تفقد احوال فرمودند و از جانبین تواضعات دوستانه بوقوع پیوست
مجموع آن طایفه که در آن روز بنظر درآمد از پیاده تفنگچی و سوار برقدار ده هزار بودند اگرچه بمیان آمدن ده هزار جلالی آشفته
رای خودسر بی مآل که اعتمادی بر دوستی و دشمنی ایشان نبوده باشد داخل شدن امری موجب تفرقه
خاطر همگنان بود اما جناب اعتماد الدوله بنیروی اقبال دولت شاهنشاهی بفراغ خاطر و اطمینان قلب
با آن جماعت عنان بر عنان بشهر درآمده جناب صاحبی در منازل جهانشاهیه نزول نمودند و چون در راه
و افواه مذکور میشد که ابراهیم پاشا الکچی اغلی که با هشت هزار کس تعاقب جلالیان آمده بود هنوز
در سرحد وان ایستاده شبردی دارد بنابران جناب اعتماد الدوله در همان روز پیر بداق خان را با قشونی آراسته
بجانب خوی و سلماس فرستادند که از طرف وان خبردار باشد و سرحد ایروان بخبرداری و کارآگهی
امیرگونه خان منوط گردید بعد از چند روز مشخص شد که الکچی اغلی از آوازه وصول دستور اعظم و سپاه
عراق اندیشه نموده جرأت پیش آمدن نکرده بازگردیده است بنابران پیر بداق خان عود نموده به تبریز مراجعت
نمود بالجمله چون جناب صاحب اعظم بشهر آمدند روز دویم شرایط مردمی بجا آورده بدیدن محمد پاشا و برادرش طویل
و قرا سعید و سایر سرداران رفته پرسشهای رسمی و تواضعات عادتی بظهور آمد بعد از آن کاتبان آن جماعت را
طلب نمودند که تفصیل اسامی جنود جلالی را در قلم آورند که فراخور حال مایحتاج سرانجام یابد سوای پیش آمدگان
سیزده هزار و ششصد و پنج نفر بقلم آمد لشکر کارآمدنی آن جماعت از پیاده تفنگچی و سواران برقدار بی زیاده
نقصان ده هزار بودند بقیه اتباع اغلانی و خدمتکاران بودند عالیجناب دستوری طرح ضیافت انداخته
قرار دادند که یکروز مجلس عام منعقد ساخته کل آن طایفه را ضیافت نمایند و سران و بلوکباشیان و آقایان و
هر کس از هر طبقه اسم و رسمی داشته باشد خلعت دهند و بعد از انعقاد مجلس عام مجالس خاص ترتیب داده

هر روز با فوجی از سرداران و اعیان صحبت داشتند تحت ضیافت عام در باغ جهان‌شاهی بوقوع پیوست چند روز
خوانسالاران بترتیب اسباب ضیافت مشغول شده باموازی یکصد و بیست نفر باورچی و سر ترتیب دار
ترتیب اطعمه الوان و حلاوه و تنقلات و مربیات پرداختند و زیاده از آنچه در حوصله خیال گنجد و عامه
الخلق را وافی باشد مرتب ساختند و در عرصه باغ مذکور یک میدان وار زمین را که محل جلوس دو هزار کس
بود هموار کرده خیمها و سایبانها بتکلف برپای کرده فرشهای ملون گستردند روز ششم مجلس ضیافت
عام منعقد گشت و قرار یافت که سوای پاشا سرداران و بلوک باشیان از هر یکصد نفر بیست نفر را
خلعت دهند چنانچه از ده هزار کس دو هزار مخلع کردند خلعت محمد پاشا از قبا و زربفت طلاباف و بالاپوش
مخمل زربفت و مندیل سراسر زر و چهار زرعی طلاباف و جیقه مرصع و اسب اعلی و زین بمبلغ سی تومان
سرانجام یافته بود و خلعت برادر طویل بدستور پاشا بود اما قیمت آنها کمتر بود فرا سعید و کرد حیدر و آغا
جدن پری و حسن کدخدا و کیل برادر طویل و سایر بلوک باشیان علی هذا القیاس هر یک فراخور
مرتبه مخلع گردیدند سایر جماعت را اعلی و اوسط و ادنی قرار داده اعلی را قبای زربفت دارائی باف
و بالاپوشهای مخمل منقش و مخمل ساده و مندیلهای الوان و بعضی را چهار ذرعی اضافه نمودند و اوسط را
قباهای نیلک و مطبق و نعلبند و خفتان مخمل و دستارهای سر زر و ادنی را قباهای قطنی و دارائی و دستار
داده چنانچه در فوق اشاره شد تا دو هزار نفر خلعت پوشیده بمجلس حاضر گشته هر یک در مکان مناسب
قرار گرفتند سایر مردم جوق جوق و بلوک بلوک در حوالی و حواشی مجلس و خارج مجلس نشسته در هر گوشه باغ
مجمعی و در هر دستگاه محفلی انعقاد یافت درین اثنا از سلاطین زادهای گرجی عطا بیگ خان ولد منوچهر خان
والی مستی با چند نفر از کشیشان و ازناوران بعزم ملازمت اشرف آمده بشهر تبریز وارد شده بود حسب
التکلیف بمجلس ضیافت حاضر گشته باو و مردم او نیز خلعت فاخره و خرجی راه و نزل و ساوری بروجه لایق
عطا فرمودند شمه از خصوصیات مجلس آنکه بعد از خوردن اقسام کبقها و مغیرات قهوه چیان پیالهای قهوه
بگردش در آوردند و تا موازی سیصد عدد خوان نقل که چند عدد از آن بفنون غریبه نخلبندی کرده بکلام اقسام
میوه‌ها بشکر ریخته در آن تعبیه کرده بودند کشیده جلالیان زلها بر داشتند بعد از آن یکهزار طرف حلویات
که میان هر دو نفر یک طرف باشد بدستور کشیده شد خربزه و هندوانه و انگور و سایر میوه‌ها در برابر مجلس



خرمن خرمن انبار کردند گروهی که در خارج محفل بودند جوق جوق آمده می بردند بعد از اکل آنها شروع در
کشیدن طعام شد یکهزار قاب طعام الوان بالوازم آن بمجلس آورده یکهزار قاب دیگر در خارج مجلس
صرف شد الحق عظیم مجلسی انعقاد یافت زبان قلم از تحریر دقایق آن ضیافت و خصوصیات مجلس و
بسیاری اسباب از هر نوع بعجز و قصور اعتراف کرد خواجه محمد رضا وزیر برادر با بحال و اکثر ملازمان
درگاه که در آن عشرت سرا بودند ملازم دار بپای ادب ایستاده از زمره خدمتکاران بودند بعد از فراغ
از آن امر متوجه نظم و نسق مهمات ایشان شده بدستور پیش آمدگان هر گروهی را در محل مناسب
قشلاق تعیین کرده مهمانداران همراه کردند و پاشا و سرداران و بلوک باشیان هر کدام حسب الصلاح
دستور اعظم در زیر علم چند نفر از خواص ملازمان و خدمتکاران تا موازی پانصد نفر جدا کرده بقیه لشکر را
بقشلاق فرستادند که انشاء الله تعالی در هنگام بهار که رایات جلال در ییلاقات تشریف داشته باشند
بیکجا مجتمع گشته بنظر اشرف در آیند در عرض سه روز مهمات ایشان فیصل یافته فوج فوج روانه شدند
روز دهم عالیجناب اعتماد الدوله بعزم مراجعت از شهر بیرون آمده در شمساباد نزول کرده دو روز در آنجا
بودند روز سیم کوچ کرده متوجه درگاه معلی شدند علوفه و ما یحتاج سرکار پاشا و رفقا که پانصد نفر بودند
تا دار السلطنه اصفهان از سرکار نواب میرزا داده میشد و همراه روزه سوای راتبه مجلس عالی طعامهای الوان
و حلویات علیحده ترتیب داده برسم تکلف و یادبود بمنازل جلالیان میفرستادند هر روز یکقطار شتر
با هری از اقسام مربیات و حلاوه و تنقلات و میوه‌ها و سایر اسباب با خرسامان ضیافت که در
اثنای راه بکار میرفت و چون رایات ظفر شعار بعد از اطمینان خاطر از امور سرحد از محل اقامت کوچ کرده
متوجه مقر سلطنت شده بود جناب اعتماد الدوله به بیست و دو کوچ باصفهان رسیدند یکروز در کاشان
توقف کرده دیگر باره جهت پاشا و سرداران رخوت پوشیدنی بر سر حمام فرستادند القصه از ابتدا تا انتها
دقیقه از دقایق مهمان نوازی و بذل و احسان فرو گذاشت نشد یکروز در باغ نقش جهان بطرح مجلس عالی
ترتیب داده صحبت بزرگانه انعقاد یافت همانا وقت سواری بعضی جلالیان که از پاشا آزردگی داشتند
با ملازمان او بدمستی آغاز نهاده بیکدیگر زخم زدند و در منزل پاشا اطلاع یافته او نیز بدستانه در مقام
انتقام در آمد و همچنانچه شیوه ناهموار و رسم معهود آن طایفه است از هر طرف جمعی بجانب بر خواسته رفته

دریک لمحه کل آن طایفه دو گروه گشته مکمل و مسلح شمشیرها آخته بیکدیگر آمیختند و نزدیک بان شد که فتنه عظیم حادث
گشته از طرفین خونها ریخته شود جناب دستوری اطلاع یافته فی الفور متهورانه با جمعیت نفری از
ملازمان که حاضر بودند سوار شده بمیان آنگروه بدست بی مال در آمده بعضی را بعتاب و سرزنش و هیچی را
بچوب و کلنگ تادیب نموده باشا را از آن جهل و بدمستی ملامت کرده آن فتنه را تسکین دادند و از آنجا
بدو کوچ بدولتآباد اصفهان آمدند آقا کمال دولتآبادی خدمات لایقه بتقدیم رسانید روز دیگر که سیم
شهر شعبان المعظم بود روانه شهر شدند امرا و ارکان دولت و مقربان و ملازمان درگاه برحسب فرمان باستقبال
آمده قرین اعزاز و احترام بشهر در آوردند و ایلچیان در درگاه دولتخانه مبارک نقش جهان سعادت رکاب
بوس یافته حضرت اعلی شاهی ظل الهی با ایلچیان بزبان عطوفت و مرحمت گستری و مهمان نوازی
کدورت خجسته صفاتش بدان مجبولست تکلم فرموده نوازشات خسروانه بظهور آوردند و ایلچیان
بعد از تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر و اظهار خشنودی از سلوک پسندیده دستور روشن ضمیر هریک
بمنازلی که تعیین یافته بود فرود آمدند و نزل و اقامات لایق از سرکار خاصه شریفه شفقت شده مطایای آمال
ایشان از عطایای شاهی گرانبار گردید و خدمات آن دستور عالیجاه بحسن قبول موصول گشته مورد
نوازش و الطاف بی پایان گردید و حضرت اعلی در آن زمستان در دار السلطنه اصفهان عشرت پیرا بوده
صحبتهای پادشاهانه میداشتند و اکثر اوقات باشا و امرا جلالی را بمحافل خاص طلبیده ایشان را
التفات سرمست میگردانیدند و بتفقد و دلجویی ایشان پرداخته بتحقیق حالات میفرمودند و بمضمون انیمقال که
بیت عشق در هر سر بی کیفیتی دارد غریب · یک شراب این و لیکن شاه دیگر گون دهد · با هریک بطرز
خاص پیش آمده نقد عقاید و اخلاص ایشان را بر محک تجربه و امتحان میزدند و هرکدام بمقتضای این کلام ع
از کوزه همان برون تراود که در وست · مکنون خاطر خود را بر طبق عرض مینهاد و چون از جانب باشا آثار یکجهه
اخلاص و راستی بمشام استشمام میشد او را از سایر رفقا مورد تعظیمات و تکریمات گردانیده احترام تمام
فرمودند و ایلچیان تا هنگام بهار بسعادت ملازمت فایز بوده همواره انوار عاطفت شاهی بر وجنات
احوال ایشان میتافت تتمه احوال آنگروه در قضایای سال آینده نگاشته کلک بدایع نگار خواهد شد انشاء الله
تعالی وقایع متنوعه که درین سال بظهور پیوست حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعد از استماع آمدن جلالیان و تعاقب



نمودن الکچی اغلی بنابر رعایت آداب حزم و احتیاط موازی یکهزار نفر تفنگچی از تفنگچیان رکاب اقدس برگزیده
لاچین بیک نام غلام خاصه شریفه بدار السلطنه تبریز فرستادند که اگر قضیه روی نماید بمعاونت امرای سرحد
قیام نمایند امقدمه خود از آوازه وصول جنود اقبال صورت وقوع نیافت قشلاق تفنگچیان مذکور درین
سال در نواحی تبریز قرار یافت و سوانح این سال خبر فوت غازی گرای خان ابن دولت گرای خان تاتار است
که از شعبه سلاطین قرم نژاد جوجی خان بن چنگیزخان است و پدر بر پدر در دشت قبچاق پادشاه الوس
تاتار بوده است در باغچه سرای نشیمن دارند رسید و شرح احوال سلاطین آن طبقه که چگونه مطیع امر و فرمان پادشاهان
آل عثمان شده اند و محمد گرای و عادل گرای و غازی گرای و برادران بچه جهت بشیروان آمدند و عادل گرای
و برادرش غازی گرای چگونه در شیروان گرفتار جنود ظفرنشان شدند و شاهزاده سعید شهید سلطان حمزه
میرزا بچه سبب غازی گرای خان را که در قلعه الموت محبوس بود بیرون آورده او در تبریز در چه سال فرار نموده
برومیه پیوست غالباً در صحیفه اول در طی احوال عادل گرای خان نگاشته کلک درفشان گشته بالقصه
چون غازی گرای خان بروم رفته بخدمت سلطان مراد خان خواندکار روم رسید بعد از فوت محمد گرای خان خواندکار
سلطنت الوس تاتار را باو تفویض نموده و جنود تاتار بقدم انقیاد پیش آمده سلطنت او را اقرار نا
واکثا با شایستگی آن دولت پذیرفتند و او در سلطنت و پادشاهی تاتار تمکن یافته با خواندکار در مقام
اطاعت و انقیاد بوده قدم از جاده متابعت بیرون ننهاد و در زمان سلطان محمد خان ابن سلطان مراد
برحسب اشاره او چند مرتبه لشکر بفرنگستان کشیده با فرنگیه محاربات عظیم و نبردهای قوی کرده در سنه تمام
محلی از سرحد قشلاق نموده بر طبق نام خود غازی گردید و چون جلوس همایون اعلی شاهی ظل الهی واقع شده
با رومیه صلح کردند و وقوع یافت غازی گرای خان نامه صداقت آمیز مصحوب حافظ قراقاش تبریزی که در تبریز هم پیش او
بود همراه رفته بود بخدمت اشرف نوشته تذکار حقوق تربیت شاهزاده سعادت انتما سلطان حمزه میرزا
و پاس نمکخوردگی این دودمان والا نموده اظهار اخلاص و ارادت صمیمی کرده بود و بیرام قلی بیک قبچلو را شاملو
که در قلعه الموت نگهبان او بوده نیکوییها با او کرده بود طلب نمود و حضرت اعلی نیز مکتوب محبت آمیز محتوی
بر اظهار محبت و دوستی و عذر کم خدمتیهای اعیان قزلباش که بعد از بیرون آوردن قلعه بنابر قضیه امری و شد
عسکر روم و هرگونه حوادث چنانچه باید و شاید با احوال او نپرداخته بودند قلمی فرموده تحف و هدایا فرستادند

و در طی آن محبت نامه نامی اندراج یافته بود که مغایرت و بیگانگی فیمابین بالکلیه مرفوع بوده از تحف این دیار
آنچه خواهد بی تکلفانه طلب نماید و بیرام قلی بیگ مذکور در لباس تجار بکفه رفته از آنجا بخدمت خان رسید
و از ورود آن منشور عاطفت و ظهور الفت و دوستی بیش از پیش حضرت اعلی مسرور و شادمان گشته
او را قرین اعزاز و احترام روانه ساخت و نسبت با استادگان پایه سریر اعلی شاهی مخلصانه پیش آمده
عریضه اخلاص آیین بخط خود نوشته بی تکلفانه حسب الاشاره عالی بعضی اشیا طلب نموده بود در هنگام تهیه
حضرت اعلی شاهی ابوالقاسم بیگ یوزباشی ایواغلی را با مکتوب ملاطفت آیین محبت افزون و نفایس
امتعه و هدایای این دیار و آنچه طلب نموده فرستادند و رسل و رسایل تکرار یافته فیمابین عقد مصادقت
انعقاد یافت و در سنه قوی ئیل ست عشر و الف که حضرت اعلی بتسخیر ولایت شیروان مشغول بودند حاجی
بیرام نام معتمدی را چنانچه در وقایع آن سال تحریر یافته بخدمت اشرف فرستاد و مصاحب او ابوالقاسم
بیگ ایواغلی نیز عود نموده مکتوب صداقت اسلوب مخلصانه آورد و رومیه از نجهمندی الملاعیانه باد
بهانه جویی آغاز نهاده از اولاد دولت گرای سلامتگرای را که در استنبول بود بسلطنت الوس تاتار
نوید داده در مقام ترتیبش درآمدند و در هنگامی که حضرت اعلی لشکر به آذربایجان کشیده بتسخیر قلاع آنجا
مشغول بودند وزرا و ارکان دولت عثمانی بغازی گرای خان تکلیف کرده بودند که بجانب شیروان لشکر
کشیده در معاونت پاشایان و محاربه جنود قزلباش سعی موفور بظهور آورد و او بنابر ارتباط مودت
و دوستی نواب اعلی از تمیغی سر باز زده بمعاذیر دلپذیر تمسک جست در بین اثنا اجل طبیعی او را دریافت
و عالم فانی را وداع نموده بجهان باقی شتافت امرا و اعیان تاتار توقتمش گرای پسر او را قایم مقام کردانیدند
اما ارکان دولت عثمانی اولاد غازی گرای را بنابر آنکه پدرش را بدوستی قزلباش متهم میداشتند سلامت
دولت نخواسته سلامتگرای را بلقب خانی ملقب گردانیده بکفه فرستادند و عظمای آنطایفه را بوعد و وعید
باطاعت و انقیاد او ترغیب نمودند آنجماعت بحقیقت حقوق رعایت و اصطناعات چندین ساله غازی گرای خان را
کان لم یکن انگاشته بنابر عافیت و سلامت طلبی اولاد او را از مخالفت امر خواندکار و منازعه عمزاده منع
آمده بجانب سلامتگرای رغبت نمودند و او بی مانع و منازعی تکیه بر مسند خانی زده دوازده ماه غازی گرای
برادر و در تین سال که سنه جیچن ئیل سبع عشر و الف است بر سریر سلطنت و خانی الوس تاتار تمکن دارد و نسبت





بخواندکار کمال اطاعت و متابعت مسلک میدارد و در استنبول از خدمت خواندکار تعهد نموده بود که لشکر
بجانب شیروان کشیده بمرافقت رومیه آن ولایت را از تصرف قزلباش برون آورد اما چون بمقر
سلطنت رسید ریش سفیدان قوم او را از آن خیال محال باز آورده خاطرنشان او کردند که سفر شیروان
و منازعه قزلباش بدودمان شما مبارک نیست زیرا که در اول حال که محمدگرای لشکر بشیروان فرستاد برادران
خود را در آنجا گذاشت عادلگرای گرفتار جنود قزلباش گشته بقتل رسید و بعد از آن غازی گرای نیز گرفتار
شده چند سال محبوس بود تو ثالث اینها مباش و از کلام مجرب مشهور لا تثنی شیئ الا و قد ثلث
احتراز نمای سلامتگرای را این سخن در ضمیر جایگیر آمده از آمدن اجتناب نمود اما قرارداد که موازی ده
هزار کس از راه کفه و طرابلس باناطولی فرستد که با لشکر سردار رومیان ملحق گشته بخدمات قیام نمایند حسب الوعده
شش هفت هزار کس فرستاده در جنگهای جلالیان همراه مرادپاشا سردار بودند بعد از آن سردار ایشان را
بگرجستان مشتی و خسته فرستاد که در آنجا بسر برند بتدریج جمعی از آن طایفه در معارک بقتل رسیده بعضی
باوطان مراجعت نمودند دو هزار نفری که اینش و اخسته مانده چیل پاشا را حاکم ایشان کرده اند خاتمت
احوال ایشان و کشته شدن چیل پاشا در طی وقایع سال آت ئیل تسع عشر و الف که مراد پاشا بتبریز
آمد مرقوم کلک بیان خواهد گردید ان شاء الله تعالی مدت سلطنت غازی گرای خان در الوس تاتار بیست و پنج سال
بود و او پادشاه قابل مستعد و عاقل مجاهد غازی بود ترکی و فارسی را مربوط و مشیانه میگفت اشعار
عاشقانه ترکی و فارسی بسیار دارد و غزایی تخلص میکرد این مقطع ترکی از وست بیت ای غزایی بنه بو شعر
دور بارنک ایله معرفت ملکنی آل خسرو تاتار اوله کور آغاز سال سعادت انجام تخاقوی ئیل ترکی بعضها مطابق
سبع عشر و الف و بعضها موافق ثمان عشر و الف که سال بیست و سیم جلوس همایون شاهی ظل اللهی است
و سوانح و وقایع آن ایام مشاطگان نگارستان سخنوری و جلوه آرایان شبستان نکته پروری عرایس ابکار
سیر و شواهد اخبار را بدینگونه زیب و آرایش داده اند که نوروز فیروز این سال همایون فال در روز شنبه چهاردهم
شهر ذی حجه الحرام سبع عشر و الف اتفاق افتاد و مهوشان ریاحین که از دستبرد سپاه دی پای در دامن خمول
پیچیده بودند جلوه گری آغاز نهاده دماغ روزگار از نکهت بهار و شمیم شکوفه و ازهار عنبرآگین گردید دماغ جهان
آرای نقش جهان اصفهان از نکهت گل و سرود بلبل رشک خیابان و طراوت بخش روضه رضوان گشت باده

موید و منصور در کمال بهجت و سرور بطریق معهود در باغ مذبور جشن عالی طرح فرموده اطراف نهری راکه از میان
باغ جاریست و حوض بزرگی برمثال دریاچه درمیان آن ترتیب یافته سلاطین ماضیه خصوصا حضرت خاقان
جنت آشیان ابوالبقا شاه اسمعیل علیه الرحمه والرضوان عمارات دلکش در کنار حوض بالای نهر مرتب
ساخته و پرداخته اند و فی الواقع انمکان نزهت بخش نشانی از روضة القرار و مصداق جنات
تجری من تحتها الانهارست باکابر و اعیان دار السلطنه مذکوره و ملکات و اهالی خراسان بموجب
تبرز و تجار و اصناف خلایق که در پای تخت همایون بودند علی قدر احوالهم قسمت فرموده هر طبقه مجلسی
طرح انداختند و اطراف اربعه آن دریاچه را با امرا و وزرا و ارکان دولت و مقربان بارگاه سلطنت اختصاص
دادند و محافل فیض بخش بهجت فزا انعقاد یافته در برابر هر مجلس چهار طاقها افراشته استادان
نجار و مهندسان نادره کار بفنون غریبه انواع هیاکل پرداخته چراغدانها بران تعبیه کردند و هر شب مصابیح
روشنان سپهر مینائی که مجلس آرایان عالم علوی و بزم افروزان عشرت سرای ملکوتی اند بهزاران چشم حسرت
بران چراغان و مجالس بهشت نشان می نگریستند و شهریار عشرت آیین محفل آرا همه شب دران مجالس
روح افزا بسر فرموده در هر مقامی که دلنشین خاطر انور میشد آرام گرفته صحبت میرابودند و نغمه سرایان خوش
آهنگ و مغنیان نیز چنگ بنغمات دلاویز و ترنمات شکر ریز غمزدای خوشطربوده گلرخان لاله عذار از بادهٔ
خوشگوار دماغ مجلسیان تر و تازه میداشتند القصه تا نه شبانروزی محافل عیش و نشاط انعقاد
یافته داد خوشی و خوشدلی دادند محمد پاشا و امرای جلالی اکثر اوقات در مجلس بهشت آیین بشرف
مجالست و همصحبتی مشرف و سرافراز بودند **سوانح این سال** که در هنگام بهار و ایام نشاط افروز نوروز بظهور
آمد آمدن مصطفی پاشا ولد اوزون احمد است مفصل این مجمل آنکه در سال گذشته سمت تحریر یافت که مصطفی
پاشا ولد مذکور در بغداد بملازمان و مردم خود بی اعتماد گشته با محمود پاشا ولد جغال اعلی صلح کرده حکومت
بغداد را باو گذاشته بحلّه رفت و در انجا معلوم کرد که ردیه بدبخت که او بپایه سریر اعلی شاهی بازگشت نموده
اراده داشت که ولایت بغداد و انضمام آن بدولت روزافزون دهد با او عداوت دارند و همت بر افنا
و اعدام او میگمارند و بنزدیکان و محرمان خود نیز بی اعتماد گشته متوهم میبود خواست که خود را از بغداد دور
انداز و سنجقی کرکوبه من اعمال شهره زور التماس نموده از حله بانجا نقل نمود و کلا و ملازمانش تعرض نموده بودند

که مقصد

۲۴۵

که مقصد او از آمدن کرکوبه آنست که خود را بالکای قزلباش اندازد و با او در مقام غدر درآمدند و او بر کید و غدر
انجماعت آگاه گشته از خوف جان ترک اموال و اسباب کرده حیوه را غنیمت شمرده با چند نفر از معتمدان خود را
بیرون انداخته داخل قلمرو همایون شد و اکثر جهات او را وکلا و ملازمان نا اعتماد متصرف گشته بدار السلام
بغداد در رفتند و مصطفی پاشا به نیروی بخت بلند و طالع ارجمند عزیمت پایه سریر آسمان پیوند کرده بهمدان آمد
و از انجا متوجه ساحت سریر خلافت مصیر گشته در دار السلطنه اصفهان در اثنای جشنهای باغ نقش
جهان بآستان سعادت آشیان رسیده بتقرب بساطبوسی فایز گردید و منظور نظر التفات گشته
بخلاع فاخره و انعام اسب و زین و جیقه مرصع و کمر خنجر و امثال ذلک و مبلغی زر نقد سرافرازی یافت
و الکای سنقر من اعمال قلمرو علیشکر بتیول و اقطاع او مقرر گشت **دیگری از وقایع** فرستادن جلالیان
بجانب کردستان شرح واقعه آنکه بعد از انقضای ایام صحبت و شادکامی جشن نوروزی متوجه مهم جلالیان
گشته بخاطر انور رسید که جمعی از امرای قزلباش را رفیق ایشان کرده بجانب کردستان فرستد که چون
سرخیلان اکراد مردم نا اعتماد فتنه انگیز اهل فساد اند و بمقتضی وقت و زمان در سرحد باعمال ناشایست
اقدام مینمایند فی الجمله گوشمالی یافته از خواب غفلت بیدار گشته ترک اعمال ناهنجار نمایند و چون شمه از اطوار
جلالیان و طبقه لوندات در این اوراق تسطیر یافته که مردم شورانگیز بی مآل اند تا در میان مخالف باشند
از خوف جان با یکدیگر آمیزش و اتفاقی دارند و هرگاه خوفی نداشته باشند با یکدیگر کمال خصومت و نفاق
میورزند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که مظهر دانش و آگاهی اند مکرر آن طایفه را بموافقت و دوستی
و رفع خصومت و نزاع یکدیگر ترغیب نموده محمد پاشا را امیر الامرای آن طبقه گردانیده بهمگی نصایح دلپذیر
مشفقانه فرموده اند که او را بزرگ و مقدم خود دانسته برأی و صوابدید او که متضمن مصلحت دولت باشد عمل نموده
از سخن و صلاح او تجاوز نکنند و گوش ایشان از ابدتر آبدار نصایح گرانبار گردانیده از همگی عهد و
میثاق گرفتند و مقرر داشتند که روانه آذربایجان گشته در ییلاقات مراغه رحل اقامت اندازند که مردم
ایشان که در قشلاقات اند جمع شده جمعی از امرا و سپاه قزلباش که بمرافقت ایشان مأمور میگردند ملحق
گشته روی توجه بمقصد آورند و همگی را بنوازش و الطاف شاهانه سرافراز فرموده از نقود و یراق و خلاع
انعامات کرده از دار السلطنه اصفهان روانه نمودند و در حینی که رایات جلال در دار السلطنه قزوین نزول

اجلال داشتند حکم معلی بنفاذ پیوست که حسن خان استاجلو بیگلربیگی همدان و قلمرو علیشکر با یکهزار نفر از مردم خود
وامرا قلمرو و اسکندر سلطان پیرمقدم با یکهزار کس از ایل مذکور و نعمت الله سلطان پیرصوفی که صاحب چهارصد
کس بود و خسرو سلطان میرلوی نوکران بازوکی که هفتصد نفر بودند و قپان سلطان بیگدلی شاملو حاکم کاوردو
دساره و قرغان که چهارصد کس داشت و خلیل سلطان میرسبیل پیر که سیصد نفر بودند عزم اغراز فتنه محمد پاشا
جلالی پیوندند و قباد خان بگری حاکم مراغه را نیز خود ملحق ساخته از آن راه بولایت کردستان نادیار بکر در آمده
روند هریک از امرا اکراد اظهار ایلی و انقیاد نموده با مردم خود بدیشان ملحق گردد با الکا و عشیرت او متعرض نگردند
دیگر کس مخالفت ورزیده سر از اطاعت و متابعت قزلباش پیچید اول بدفع او و نهب و یغما ایل و عشیرتش
پرداخته الکاء او را متصرف شده با امراء جلالی دهد و از آن راه بحدود ارض روم آمده با میرگونه خان بیگلربیگی
چخور سعد و امرائی که بجانب آن ولایت مامور میکردند ملحق گردند حکم اشرف باسم امیرخان برادوست حاکم ارومی
عز صدور یافت که چون او از نیک و بد معاملات کردستان و شوارع عبور لشکر واقف و آگاه است فی‌الجمله این لشکر
بوده خدمات و جانسپاریها و دولتخواهانه بظهور آورد که موجب ازدیاد اعتماد و الطاف شاهانه گردد و بخدمات
حسب الفرمان همایون اعلی روانه آنخدمت شدند شرح رفتن ایشان بدانطرف و مخالفت امیرخان و وقایعی که
روی داد بعد از تحریر سوانح و وقایعی که در هر طرف سمت ظهور یافته مرقوم قلم عنبرین رقم خواهد شد **ذکر ایلچی فرستادن**
**بجانب هندوستان** بعد از رفتن جلالیان چون سر سال بود که پادشاه مرحوم جلال الدین محمد اکبر پادشاه
فرمانفرمای هندوستان بعالم عقبی شتافته و لدارشدش محمد سلیم قائم مقام پدر والاگهر گردیده بود و بنابر
رابطه دوستی و قاعده محبت که همیشه فیمابین این دو سلسله مرعی و مسلوک بوده همت اراده خاطر حقیقت
ناظر آن بود که یکی از معتبران طایفه جلیله قزلباش برسم تعزیه پادشاه مغفور و تهنیت و مبارکبادی جلوس فرزند
ارجمندش روانه آن دیار گرداند بنابر مشاغل عظیمه یساق آذربایجان و شیروان فرصت آن نشد درینوقت که
در مقر سلطنت روزافزون اتفاق توقف افتاده بود مکنون خاطر انور را بظهور آورده بعد از امعان نظر بحال هریک
از کارآگهان انجمن عزت و طرزدانان بساط سلطنت جناب ایالت مآبی یادگار علی سلطان طالش که از میرزادهای طبقه
قزلباش و نبیره خلیفة الخلفا بود که در زمان خاقان حضرت سلیمان شأن فردوس آشیان حاکم دارالسلام بغداد بود و
بعلو فطرت دانش و سخندانی و چرب زبانی از اقران و امثال امتیاز دارد سزاوار این مرتبه برسالت و سفارت تعیین فرمودند

ومکتوب

ومکتوب محبت آمیز مشعر بر پرسش و تعزیه والد بزرگوار و تهنیت جلوس همایونش در قلم آمده و جناب ایالت‌پناهی بر وجه لایق
بساط سامان و سرانجام السفر پرداخته با پنجاه نفر از آقایان و ملازمان که همگی اسبهای بدو سواری و کوتل و جنیبه
و کمر یراق پسندیده داشتند با کمال شایستگی و زیب و زینت تمام روانه شده از راه قندهار متوجه
مقصد گردیدند از جمله تحف و هدایا که برسم ارمغانی فرستاده شد پنجاه راس اسب توبچاق عربی و گرجی
و بیاتی بود که در ایلخیهای خاصه شریفه بهم رسیده ظن غالب است که در سرکار هیچ پادشاه ذوشوکت صاحب
مکنت یکی از آنها یافت نشود مع جلهای زربفت و مخمل و یراق لایق و سه قوب پوستین اروسی سیاه
دراز مو از ولایت اروس آورده مقومان صاحب درایت که هریک را هشتاد تومان نود تومان شاهی
عراقی ابتیاع نموده بودند زیرا که چنان روباه سیاه رنگ دراز مو نادر واقع میشود و یکهزار و پانصد عدد
اقمشه نفیسه از مخمل زربفت طلاباف و نقره باف و زربفت و دیبای زیبای طلا و نقره و چهار ذرعی
زرباف و اطلسها و مخملهای فرنگی و خطائی باف و سایر اجناس اقمشه یزد و کاشان و دیگر تحف و هدایای
لایقه از هر نوع که سزاوار رتبه و شأن طرفین بود و تفصیل آن موجب اطناب میشد ارسال یافت **سوانح**
**اقبال که بنیروی دولت ابد الاتصال درین سال بظهور پیوست** اول قضیه گرفتاری محمد پاشا ولد
زال پاشا رومیست که حاکم ارجیش و عادلجواز بود کیفیت واقعه آنکه محمد پاشا مذکور خود را از شجعان
روزگار شمرده پیوسته ببال نخوت و غرور در هوای بلند پروازی طیران می نمود و میخواست که در سرحد
قزلباش دستبردی چند نموده آوازه تسلط و اقتدار بلند سازد و در میان رومیه بدان تفاخر نموده موجب
تربیت و اعتبار او گردد و همیشه در کمین فرصت نشسته متعرض سرحد قلمرو همیون میشد درین سال سلمان
سلطان سوباشی دنبلی که از جانب اشرف حاکم الکاء چورس است و با او قرب جوار دارد حقیقت بی‌اندامی
و بدسلوکی او را به پیر بداق خان حاکم تبریز که امیرالامرا آن سرحدست اعلام نموده استمداد کرده بود که او را گوشمالی
دهد پیر بوداق خان دویست نفر از غازیان ترکمان مردم خود و یکصد نفر از ملازمان امرا آن سرحد بسرکردگی یکی
از معتمدان کاردیده فرستاده که با سلمان سلطان ملحق گشته بتاخت و غارت الکاء ارجیش و عادلجواز و تنبیه
و تادیب پاشاء شورانگیز فتنه ساز پردازند و سلمان سلطان با فرستادگان مذکور و مردم خود که مجموع
پانصد کس بودند ایلغار کرده تا حوالی ارجیش که مسکن و مقام محمد پاشا بود عنان باز نکشیدند در انجا دست

کس را بجای قلعه او فرستادند و یکصد نفر را بکومک آنجماعت تعیین نمودند که اگر پاشا بیرون آمده جنگ صحرا
کند از کمین گاه در آمده بمدافعه قیام نمایند و دویست نفر دیگر بتاخت و غارت مشغول گردیدند از جمله
پیش رفتگان چهل پنجاه نفری بنزدیکی قلعه رسیده بودند که پاشا خبردار گشته از جلادت و مردانگی
که با خود قرار داده بود نظر بان فوج قلیل انداخته با اندک مردمی که حاضر بوده اند از قلعه بیرون آمده
جلو ریز خود را بانگروه رسانیده دست بآلت قتال گشود و دلاوران قزلباش نیز بتعجیل سنان آتش
در خرمن وجود مخالفان انداخته فیما بین نیران قتال اشتعال یافت و غازیان تیر شکار پی در پی
رسیده داد مردانگی میدادند محمد پاشا تسلط غازیان و ضعف لشکر خود مشاهده نموده بنفسه مباشر
حرب گشته با یکی از ترکمانان در هم آویخت و آنشخص او را شناخته بنوک سنان از صدر زین ربوده
بر روی زمین افکند و خود را بر سر او انداخته خواست که باتمام کارش پردازد پاشا از بیم جان نام خود
برده به نیروی دولت قاهره دستگیر گردید و در دمیه شکست یافته روی بهزیمت نهادند و تا پای قلعه
اکثر طعمه شمشیر آبدار جنود ظفر شعار گردیدند و آن ناحیه نهب و غارت یافت غازیان سالماً غانماً مظفر و منصور
معاودت نمودند و پیر بداق خان او را بپایه سریر اعلی فرستاد قبل از آن ولد خندان آقا که در خدمت اشرف
معزز و مکرم و محترم بودند مکرر اورا در مجلس بهشت آیین زبان بتوصیف محمد پاشا گشوده تعریف قابلیت
و شجاعت و اهلیت و استعداد او بسیار کرده بودند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی که معدن فتوت
و احسان اند بنابر عاطفت جبلی و قاعده معهود بنظر مرحمت و التفات متوجه حال او گشته امر فرمودند
که او را بطریق مهمان معزز و محترم نگاه داشتند رفته رفته بسعادت مجالست مجلس خلد آیین سرافراز
گشته از جمله حاضران حضور خاص و حریف بزم اختصاص گردید چون ظرف طبیعتش لبریز باده مرحمت و الطاف
شاهی گردید دماغش از نشاء نخوت و غرور بتمکین گرم گشته بفکر خام ازان غمی افتاد و همان در عالم بلند
بلند پروازی سیر نموده در مجلس سخنان بیصرفه ازو سرزد و از مضمون این مقال که مسلم الثبوت جمهور خردمندان
است که سخندان پرورده پیر کهن ∴ بیندیشد آنگه بگوید سخن ∴ بحکایات نا خردمندانه که در چنین حال حرف از
ازانها گردن و مهر سکوت بر لب نهادن اولیت زبان میگشاد تا آنکه از خدمت اشرف التماس نمود که شخصی را
بجانب روم فرستاده فرزندان و مردم خود را از سلامتی و فراغبال خود مخبر سازد بعد از استجازه در خصوص

علاء



غلام خواجه سرای را که همراه او آمده بود فرستاد و کتابات که نوشته بود بنظر اقدس در آورد و چون حضرت اعلی
عیار کار او گرفته بودند با امرای سرحد اشاره شد که غلام مذکور را به بهانه آنکه بی عرض مکرر نمیتوانیم گذاشت
توقیف نموده مکاتیب و مراسلاتی که مصحوب او باشد گرفته بهمان سر مهر بخدمت اشرف فرستند و
حکام سرحد حسب الفرموده عمل نموده چون مکاتیب بنظر انور در آمد سوای آنچه بنظر اشرف در آورده بود سخنان
لاطایل در باب قزلباش نوشته بمخالفان راه نمائیها کرده بود چون خیانتی چنین ازو بظهور رسید
دیگر شایستگی سلوک سابق نداشت در هنگامی که رایات جلال از تبریز متوجه قراباغ بودند او را در تبریز
گذاشتند که با پیر بداق خان در قلعه تبریز باشد و چون عمرش بر وجود رجحان داشت در آنجا بسعی راه
عدم پیمود از سوانح و وقایع سرحدها گرفتاری پاشایان در جنگ اخسقه و قتل تاماران در گرجستان
مفصل این مجمل آنکه غالباً در مجلد اول این اوراق سمت تحریر یافته شد که در وقتی که میانه حضرت شاه جنت
مکان و سلطان سلیمان پادشاه روم صلح واقع شده سنور و سرحد معین گشت گرجستان منسوب بوالی آن
بدر منوچهر خان داماد سیمون خان بود داخل سنور قزلباش گردید و ولایت اخسقه و قراچه اردهان
که بسرحد ارض روم پیوسته از اعمال سنقر است و در زمان نواب سکندر شان که لله پاشا لشکر بدیار
عجم کشیده از آن راه بشیروان آمد اول ولایت اخسقه و توابع را تصرف در آورده قلاع محکم کرد و تا منوچهر خان
در حیات بود بمعاونت سیمون خان که زوجه منوچهر خان و عورت صاحب غیرت بود با پسر طفلی که داشت
با معدودی از ملازمان نمک پرورد آن سلسله خود را در بیشه ها و کوهستان آن ولایت محافظت میکرد و در مدت
هیجده سال گرجستانات بالتمام تابع و خراج گزار رومیان بود عورت مذکور سعی بسیار کرد که رومیه
آن ولایت را بدستور سایر گرجستانات که بولات گرجی گذاشته خراج میگیرند به پسر او که آتابیگ نام دارد
گذاشته خراج بگیرند رومیان قبول نکردند لیکن اقطاعی بمعاش او و مادر او از آن ولایت مقرر کرده بودند و او
بسختی روزگاری میگذرانید و در ایامی که نهضت همایون بجانب آذربایجان اتفاق افتاده محاصره قلعه ایروان
کرده بودند شاه یوسف پاشا که از میرزادهای اخسقه مسلمان شده از جانب خواندکار روم مرتبه پاشائی
یافته بود حاکم بعضی از آن ولایت بود یکمرتبه بعضی از جنود ظفر ورود قزلباش را بسرکردگی حسن خان استاجلو
چنانچه در طی وقایع آنسال تحریر یافته بتاخت ولایت مذکور فرستادند و بعد از جنگ جغال اغلی و انهزام او

که امیرگونه خان و جنود قزلباش در آنحدود تمکن و استقلال یافتند و تا حدود ارض روم همیشه لکدکوب سپاه
ظفرپناه بود بکرات قراجه اردهان و اخسقه را تاخت میکردند احوال شاه یوسف پاشا و رومیان که در اخسقه
بودند اختلال پذیرفت والده اتابیک خان استغاثت بدرگاه سعادت اشتیان نموده استمداد نمود
که بمعاونت منسوبان این دودمان ولایت از دست رفته را بدست آرد حضرت اعلی شاهی ظل الهی
امرای شمس الدینلو و قرافلو و غیرهم را که در تفلیس و زگن و احسناباد و لوری بودند بکومک و همراهی او
نامزد فرمودند و در قوی ییل ست عشر و الف که رایات جلال متوجه شیروان شده بود آن عورت صاحب
غیرت باتفاق امرای قزلباش و ملازمان قدیم آن سلسله بتسخیر مملکت مذکور کمر بست و بر سر شاه یوسف
پاشا رفته برو ظفر یافت و او را با یکصد و پنجاه نفر از رومیان گرفته قلعه اخسقه را که معظم قلاع آن ولایت
است بدست آورد و اکثر محال آنجا بحیطه تسخیر و تصرف او در آمد و بتاریخ روز یکشنبه شهر ربیع الثانی سنه
مذکور کسان او و امرا در شماخی بدرگاه جهان پناه آمده حقیقت این حال که بنیروی اقبال بی زوال شاهی
بظهور آمده بود عرض کردند و امرای قزلباش هر یک بمقر حکومت خود رفته اتابیک خان که در آنوقت شانزده
ساله بود با والده اش در آن ولایت بودند بیگلربیگی ارض روم این اخبار را بمراد پاشا که سردار شده
بدفع جلالی مشغول بود اعلام نمود و او بعد از دفع جلالیان جبل پاشا نامی را حاکم لشکر غازی نکر تاتار که
سلامت کرانجان چنانچه گذشت بمدد سردار فرستاده بود نموده او را با فرهاد پاشا ولد محمد پاشا که از میرزادهای
گرجستان مستوی مسلمان شده در میان رومیه تربیت یافته بمرتبه ایالت و پاشائی رسیده بود باخسقه
فرستاد و ایشان در اواخر حجی ییل سبع عشر و الف باخسقه آمدند و اتابیک خان و والده اش تاب
مقاومت آنگروه نیاورده بگرجستان کارتیل نزد پسر خاله اش آمد و والده نزد برادرزاده توقف نموده پسر را
که در حسن و ملاحت آیتی بود و مضمون این رباعی که میر شمس الدین محمد صدر خبیصی در زمان شاهزاده
مغفور سلطان حمزه میرزا بجهت لوارصاب پسر سیمون خان گفته بود برو صادق بود وله زین سایه جنت
آتش افروز گشت ، کالتش زده در خرمن صد حور سرشت ، چون هیمه کشان برای آتشکده اش ، رضوان
همه شاخ طوبی آرد ز بهشت ، بدرگاه جهان پناه شاهی فرستاد و در اوایل این سال امرای شمس الدینلو
و قرافلو و غیرهم با جمعی از لشکر گرجی اتباع لوارصاب خان والی کارتیل بتاخت اخسقه رفته اسیر بسیار از ده

نمودند

۲۴۸

نمودند جبل پاشا موازی دو هزار کس از قبیل تاتار و فرهاد پاشا ولد محمد پاشا که بجز افغت او آمده بودند
بدفع ایشان و تاخت گرجستان کارتیل فرستاد و آن جماعه بمیانه الکا در آمده تاخت و غارتی چند کرده
معاودت نمودند لشکر لوارصاب خان در کنارهای تنگ و میان بیشه سر راه بر ایشان گرفته از یکطرف
سپاه قزلباش و از یکطرف گرجیان و الکاران بمیان گرفتند پاشاها هر دو گرفتار گشته لشکر تاتار که
در املاک بیگانه بودند بهر طرف میرفتند سر راه و گذرها را مسدود میافتند دست از غنیمت باز داشته
در میان بیشه پراکنده شدند و بمصداق اللهم اشغل الظالمین بالظالمین گرجیان بجست و جو مشغول
گشته تا موازی هفتاد نفر تاتار بدست آورده طعمه تیغ بلا گردانیدند و بقیه السیف را ز غایا گرج در جنگلها
برهنه کرده بودند پیاده و عریان بصد فلاکت خود را باخسقه رسانیدند و پاشایان بدرگاه جهان
پناه فرستادند و فرهاد پاشا حسب الالتماس سلاطین گرجی مورد بخشش گشته پسر محمد پاشا باباب
رسید **سانحه دیگر محاربه ذوالفقار خان و جنود شیروانی با طبرسرانیان** از سوانح اقبال که در ولایت
شیروان قرین حال اولیای دولت بی زوال گردید جنگ کردن ذوالفقار خان است با والی طبرسران
و قلعه ساختن در آنحدود تبیین این اجمال آنکه در زمان فترت شیروان ناحیه از نواحی شابران که بالکای
طبرسران اتصال داشت و مردم آنجا متصرف شده بودند و در زمان رومیه چون رومیان بامداد
طبرسرانیان مستظهر بودند در مقام استرداد آن نشدند در این اوقات که ولایت شیروان مجددا مسخر
اولیای دولت قاهره گشت مردم طبرسران بطمع خام افتاده آن ناحیه را چنانچه باید بتصرف حاکم شابران
نمیدادند و آمد و شد ملازمان حاکم از سبب طبرسرانیان بآن ناحیه دشوار بود رای صواب نمای اشرف
که همیشه در آینه ضمیر امور نیش صورت فردا جلوه گرست بنابر رعایت حزم و احتیاط اقتضا آن کرد که در آن ناحیه
قلعه ترتیب دهند و حکم قضا مضی بنفاذ پیوست که ذوالفقار خان بیگلربیگی شیروان با امرا و عظام آن
حدود بطبرسران رفته در آن ناحیه قلعه در کمال متانت و استحکام ترتیب نموده ذخیره و یراق قلعه سرانجام نموده
فوجی از غازیان و تفنگچیان بمحافظت آن تعیین نماید که دست مردم داغستان عموما از آن ناحیه کوتاه باشد
و طبقه قزلباش و شیروانیان باستظهار مردم آن قلعه مرفه و آسوده حال بآن ولایت تردد و آمد و شد نموده
از تعرض دو دستان داغستان مصون و محفوظ باشند ذوالفقار خان برحسب فرمان متوجه انجام آن خدمت

شد و نخست کسی نزد معصوم خان والی طبرسران فرستاده حقیقت حال بدو اعلام کرده خاطرنشان نمود که اصلا
از ترتیب این حصار ضرری بشما نمیرسد بلکه منتج انواع فواید است والی طبرسران رضا بان نداده بخیالات
باطل و تصورات عاطل در مقام ممانعت درآمد و در حینی که ذو الفقار خان با نجار خنه جای قلعه تعیین نموده
شروع در کار کرد والی مذکور موازی دو هزار پیاده و سوار جمع آورده روی بجانب ذو الفقار خان آورد
و او بنابر انکه والی طبرسران همیشه بدرگاه جهان پناه بازگشت نموده ظاهرا خود را از جمله بندگان
درگاه میشمارد و از جانب اشرف بمحاربه او مأذون و مرخص نشود مکرر رسولان فرستاده او را
از وخامت عاقبت و سوء خاتمت این ممانعت تحذیر و تخویف نمود مفید نیفتاد تا انکه یکمنزلی لشکر
قزلباش رسید و در وزه دیگر صف سپاه آراسته بمقابله جنود منصور درآمد ذو الفقار خان نیز بالضروره
بترتیب مقدمات جنگ مشغول گشته قدم در صف کارزار نهاد و چون از جانبین دست باستعمال
آلت قتال بردند لشکر طبرسران تاب یکصدمه جرخچیان سپاه منصور نیاورده در حمله اول سلک
جمعیت ایشان از هم فرو ریخت و بطرفة العینی تا یکهزار نفر طبرسرانی را سر بباد بی نیازی رفت
و والی طبرسران هزیمت غنیمت شمرده خود را از معرکه بیرون انداخت ذو الفقار خان چون بفتح و ظفر
اختصاص یافت لشکریان را از قتل و کشتن طبرسرانی منع نموده در تعاقب هزیمتیان مبالغه ننمود
چه بیم آن داشت که چون بی امر اشرف اینصورت روی نمود مبادا ملایم طبع شهریاری نبوده باشد
مجملا بقیة السیف در جنگلها و مغولها خزیده نیم جانی بسلامت بیرون بردند و ذو الفقار خان بعد از یک
روزی قلعه ترتیب داده آذوقه و یراق سرانجام نموده و حارسان تعیین کرده مراجعت نمود و شرح
واقعه بدرگاه عالم پناه عرض کرد و با انکه معصوم خان پای از دایره ادب بیرون نهاده بر سر قزلباش
لشکر کشید حضرت اعلی بنابر انکه یکمرتبه رقم عفو بر تقصیرات او کشیده بودند و بعضی از خشان او در سلک
خدمه سرادق سلطنت انتظام داشت اظهار ناخشنودی از آن قضیه فرموده ذو الفقار خان را امر فرمودند
که کسی معتمد نزد معصوم خان فرستاده خاطر او را تسلی بخشد و او حسب الفرموده عمل نموده والی طبرسران
نیز از آن حرکت ناهنجار و جرأت و جسارتی که کرده بود نادم و پشیمان در مقام اعتذار درآمد **ذکر رفتن**
**امیرگونه خان و او حسب الفرمان قضا جریان بقراجه داغ و تاخت و غارت گرجیان بی ایمان و الات**



سابقا مذکور شد که چیل باش با خیل تاتار با خسقه آمد امیر گونه خان از دست درازی طبقه تاتار احتیاط و رزیده
جمعیت ایشان را در اخسقه که بسرحد محروسه قریب جوار دارد از مناسب نمیدانست حقیقت بپایه سریر اعلی
عرض کرد که بیشتر از انکه از انطبقه دست درازی بسر واقع شود در دفع ایشان کوشیدن اولیست بنابران
حکم قضا نفاذ بصدور پیوست که جمیع امرای آذربایجان با تفنگچیان خاصه که در سال گذشته به تبریز فرستاده
شده بود با یروان روند بسرکردگی امیر گونه خان تا قراجه داغ اخسقه و حدود ارض روم رفته در دفع
مخالفان و تاخت و غارت آن ولایت و سوختن علفزارها دقیقه فروگذاشت نکنند و دو هزار نفر از جلالیان
نیز مقرر داشتند که بسرداری قرا سعید و آغا حسن ببری بجنود قزلباش پیوسته در انسفر همراه باشند
و حسب الفرمان قضا جریان بیرداق خان زیاد اغلی قاجار از قراباغ با سایر امرا اعلام و جلالیان
مذکور از مراغه با یروان جمع آمده و لشکری عظیم مترتب گشت و امیرگونه خان چند روز بضیافت امرا
عظام و ملازمان درگاه پرداخته با این شایسته متوجه مقصد گشتند مخالفان رومیه و تاتار قوت
مقابله آن سپاه در حیز قدرت خود ندیده در قلعها خزیده پای در دامن سلامت کشیدند و جنود منصوره
بولایت گرج درآمده آتش نهب و تاراج در انولایت زدند و بسیاری از نسا و صبیان کفره گرج
اسیر نموده آن مملکت را از خبر انتفاع انداختند امیر گونه خان شنید که جمعی از رومیه در صحرای موش
جمعیت نموده خیال دستبردی دارند با لشکر ایروان جدا شده بانطرف رفت و سلک جمعیت ایشان را
پراکنده ساخته قرین ظفر و نصرت معاودت نمود و از جمله اسیران انچه لیاقت سرکار خاصه شریفه
داشت بر سبیل خمس مصحوب علی خان بیک جوان شیر بدرگاه جهان پناه فرستادند شوکت
و اقتدار سپاه قزلباش در حدود ارض روم و انولایت بیشتر از بیشتر سمت ظهور یافته از بیگلربیگیان
و پاشایان رومیه قدرت مقابله و مقاتله با سپاه منصوره نیافته مجاربه و مدافعه جرأت و دلیری
نتوانستند کرد و امرای عظام کامیاب و دوستکام عود نموده بمقر حکومت خود شتافتند **ذکر توجه موکب**
**نصرت نشان بصوب آذربایجان و فرستادن جلالیان با فوجی از عساکر فیروزی نشان بصوب**
**کردستان و وقوع حالات ان زمان** چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی چندگاه در دار السلطنه اصفهان
بمهمات فرمانروایی سلطنت پرداختند و هوا و هوس بکری آورده هنگام توجه ییلاقات شد رایات نصرت شعار

بفیروزی و اقبال متوجه ییلاق فریدون شده چند روزی که ییلاق مضرب خیام اقبال بود امراء عظام و
ارکان دولت را حکم شد که با اغرق اردوی معلی از راه ییلاقات باهستگی در حرکت آمده در چمن سلطانیه
اقامت نمایند و خود با معدودی از ندما و مقربان و خواص ملازمان سپاهی باصفهان عود نموده
در چهار باغ به نشاط آب پاشان که در میانه ملوک فرس رسم بوده و آنحضرت شگون گرفته اند
سرور افزای خلایق گردیدند و از راه کاشان بدار الموحدین قزوین رسیده تا چهل روز در
دولتخانه مبارکه آنجا عشرت پیرا بودند و در حینی که اردوی اغرق و امراء عظام حسب الفرموده بچمن سلطانیه
رسیده آن عرصه نزهت فزا مخیم اقبال بود موکب معلی از دار الموحدین قزوین رسیده باردوی
اغرق پیوسته و در آن چمن نزهت بخش سراپرده و بارگاه باوج مهر و ماه افراشتند در خلال
این حال خیر الدین نام چاوشی از زمره چاوشان معتبر سلسله خواندکار همراه محمد بیگ ولد حسین قلی
خلفای روملو که بایلچیگری روم رفته بود برسم رسالت آمده بوسیله امراء نامدار بتقبیل عتبه بوسی درگاه
فلک مقدار سرافرازی یافت و عرایض و مکاتیب مراد پاشا وزیر اعظم و ارکان دولت عثمانی که بحضرت
اشرف اعلی و ارکان دولت پادشاهی نوشته سخنان خیرخواهانه صلاح اندیشانه در باب قطع ماده
خصومت و نزاع بقاعده که قبل ازین بوساطت سیمون خان گرجی اشعار نموده بودند در آن منطوی
و مندرج بود بنظر رسانید ماحصل سفارت آنکه مرسل مذکور بی توسط غیر با حضرت اعلی تکلم نموده بالغیر
آنحضرت را در ماده صلح و قطع نزاع و کیفیت آنکه بچه قاعده ممکن است در رضاء خاطر اشرف حیثیت براجعی
معلوم نموده معاودت نماید و التماس نموده بودند که کالا فی الواقع آنحضرت مصلحت جانبین منظور داشته
راغب بصلح باشند چون در وقتی که محمد بیگ بایلچیگری آمد نامه مکتوبی از جانب اشرف بحضرت پادشاه
غفرانت در هیچ مرتبه هرکس آید بادی الفت و دوستی گشته مکتوب صداقت انگیز محبت طراز بحضرت پادشاهی
قلمی نمایند و چون تا غایت آثار تسلط و اقتدار از جانب حضرت شاه عالیجاه بظهور آمده دولایاتی که در زمان
سلطان مراد خان جد حضرت سلطان احمد خان بحیطه تصرف و تسخیر منسوبان دودمان آل عثمان قرار گرفته
قرنی بران گذشته بود بقهر و غلبه تسخیر فرموده توپخانه و یراق پادشاهی که در قلاع بوده متصرف شده اند
و درین چند سال نیز از نفس از سپاهی در عرصه روم در معرض تلف در آمده پایمال عساکر قزلباش شده اند



درین صورت از جانب حضرت خواندکار در صلح زدن آیین فرمانروان عالیقدر و شعار رتبه سلطنت و اگر
از طرفین این مقدمه منظور و ملحوظ و این کشش در میان باشد قطع مواد خصومت که موجب تشویش کافه
اهل اسلام است در عقده تعویق میماند و مع ذلک در نظر سلاطین فرنگ که همیشه با اهل اسلام در قتال و
جدال اند موجب کسر شوکت سپاه اسلام و شماتت و خوشحالی نصاری و ارباب کفر و ظلام میگردد و ب
فرمان روایان ممالک ستان که آرمیدگی عالم و رفاهیت عالمیان را بر مطالب عالیه رجحان داده درهای عافیت
و آسودگی بر روی خلایق گشاده اند اگر حضرت شاه عالیجاه نیز بادی مقدمات مصالحه و دوستی گشته در
طی نامه نامی اشعاری در باب صلح فرمایند هر آینه باعث رفع نقاب حجاب گشته و تنخواه از راه گفتگو پدید آید
و خصومت و نفاق طرفین بدین قدر اظهار دوستی بوفاق و اتفاق تبدیل می یابد حضرت اعلی که ذات
معدلت صفات شیمه ترفیه احوال خلایق و عباد الله منظور و مجبولست چاوش مذکور را احترام فرموده نسبت
بفرمان فرمای ممالک روم سخنان محبت آمیز بیان فرموده بزبان رفق و ملایمت بارکان دولت قیصری
پیغام کردند که چون چراغ دولت آن خانواده رفیعه بروغن غزا و جهاد روشنی یافته و بسعادت خدمت حرمین
محترمین زادهما الله تعالی شرفا و تعظیما مشرف اند و بدین دو رتبه گرامی بین السلاطین معزز و ممتاز لاجرم
بر جمیع اهل اسلام معاونت ایشان لازم و متحتم است غایتش بنوعی که مکررا اعلام شده سلطان مراد خان
انتهاز فرصت نموده بجهتی و بی سببی نقض عهد و پیمان پدران رضوان مکان که قیداً نسلاً بعد نسل
بایمان مغلظه تاکید یافته بود روا داشته بغصب بعضی از ممالک موروثی ما را متصرف شده بود و اکنون
که بفیض فضل الهی احقاق حق شده و میشود هرگاه حضرت خواندکار مضایقه بملک موروث ما ننموده در مقام
الفت و دوستی باشد ما نیز بجهت رفاهیت مسلمین از نزاع و جدال گذشته از مسالک محبت و اتحاد عدول
نخواهیم جست چه بهتر ازین که میانه پادشاهان اسلام مصالحه و دوستی مسلوک بوده موجب مخذولی اعدای دین
مبین گردد و قرار یافت که حسب الاستدعای مراد پاشا وزیر اعظم و سایر سعادتمندان خیراندیش که
باعث این امر خیر انجام شده اند نامه دوستانه در قلم آورده ابواب مصادقت و اتحاد مفتوح گردانید شرح
نامه نوشتن و فرستادن ایلچی در قضایای سال آینده رقمزده کلک بدایع نگار خواهد شد ان شاء الله تعالی
بالجمله چند روزی که چمن نزهت بخش سلطانیه محل اقامت اردوی معلی گردید موکب همایون بجانب آذربایجان

درحرکت آمده از میانج بعزم طواف مرقد منور حضرت سلطان الاولیا مشایخ کرام صفیه صفویه بدار الارشاد
اردبیل نهضت فرموده بدان سعادت عظمی استسعاد یافته چند روزی دار الارشاد مذکور مضرب
سرادق اقبال بود از انجا عزم زیارت تربت قطب العارفین عارف ربانی شیخ زاهد گیلانی فرموده متوجه
انصوب گشتند و بعد از وصول بدان مطلب علیا و نشاط سیر و شکار قزل اغاج بدار السلطنه تبریز آمده
از انجا بارده و باد تشریف برده ازاده علی درسی بغراباغ نهضت فرموده قشلاق همایون درانجا قرار
یافت **از سوانح غریبه** درین سال امری بس عجیب و واقعه بس غریب منصه ظهور آمد چون حضرت اعلی
شاهی ظل الهی همواره سرگرم باده نشاط و خورمی بوده گاه و بیگاه تردد شکار نموده بدان شغل شگرف
بهجت افزای خاطر انور میکردند درحینی که رایات نصرت ایات بعزیمت دار الارشاد اردبیل بمحال
قریب الکاء خلخال رسیده بودند یکی از خوش گرفتهای احمق ابله طراز خود را شاه نامیده با چندی
از بوالفضولان از ابلهتر که سرگشتگان بادیه هوا و هوس بودند خوارج شکاری بدست گرفته بموضعی
از مواضع خلخال که در گوشه و کناری واقع شده و مردم انجا حضرت شاه را بصورت نمی شناختند رفته
بمنزل کدخدائی فرود آمد و آن دیوانگان ابله طراز هرکدام نام یکی از مقربان بر خود نهاده آن شخص را بادشاهم
و قربان اولدغم کردوش مخاطبه طبقه قزلباش است خطاب میکردند ساده لوحان صادق العقیده انموضع
جوش و خروش و نشاط و خورمی بر اورده سر افتخار و مباهات بچرخ برین افراشته در مقام خدمتکاری
و جان فشانی در آمدند مردم قرب جوار از واقعه آگاه گشته بقصد ادراک سعادت رکاب بوسی بانموضع
جمع آمده نذور و هدایا نثار و ایثار میکردند و آن ابلهان مغلوب هوا و هوس از باده پندار مست و
مدهوش یکدو سه روز انجا رحل اقامت انداخته بعیش و عشرت پرداختند اما از خود بی خبر بودند
این خبر باین مواضع رسیده از غلامان خاصه شریفه که در خلخال می باشند یوسف بیک یوزباشی با چند نفر
سراسیمه بانموضع روی آورده درحینی که ایشان اندکی از قبح آن امر شنیع آگاه گشته اراده سواری داشتند
رسیده از شعبده بازی آن بوالفضولان آگاه گردیده پرده از روی کار ایشان برخواست یکدو نفر که
سوار شده بودند فرار نموده خود را بشعب جبال انداخته ناپدید شدند و غلامان شخصی را که خود را شاه
نام نهاده بود با یکدو نفر رفقا بدست آورده در همان چند روز که موکب همایون بانجا در رسید بنظر انور





درآوردند چون سیاست انگونه بدکاران که چنین امر خطیری دلیری نمایند جهت عبرت دیگر شعبده بازان
ابله طراز از لوازم امور جهانداری بود خرمن حیات شان بشعله قهر قهرمان زمان سوخته گردید سبحان الله آدمی
در چه مرتبه مغلوب نفس اماره است و بوساوس شیطانی مصدر چگونه اعمال خطرناک که مخاطره ان عاجلا بلکه
آناً فآناً محتمل است که بظهور آید میگردند و از ان نمی اندیشند نعوذ بالله من الشیطان الرجیم هرچند این واقعه
شایستگی تسوید نداشت بنابر تنبیه و آگاهی تیره درونان روزگار و بوالفضولان ابله طراز بتحریر آن پرداخت
**وقایع متنوعه سوانح** ایام اقامت دار الارشاد اردبیل انکه ذو الفقار خان بیگلربیگی شیروان رخصت
آمدن بپایه سریر اعلی حاصل نموده حسب الاستدعا بسعادت ملازمت مشرف گردیده در رکاب سعادت
انتساب بزیارت حضرت قطب العارفین چند روز در سیر و شکار قزل اغاج همراه بوده از انجا مرخص گشته
بشیروان رفت **سانحه دیگر** انکه چون اخبار فرستادن امرا و جلالیان بجانب کردستان شیوع یافته بود
بنابر رعایت حزم و احتیاط امام قلیخان امیر دیوان حاکم لار خلف صدق اسد ورد بخانرا سرکرده فوجی از افواج
قاهره فرموده بطرف سلماس که در قرب جوار کردستان واقعست فرستادند که از انسرحد خبردار باشند
**سانحه دیگر** بقتل در آمدن کرد حیدر است که از امرا معتبر جلالی و صاحب یکهزار کس بود بزور بازوی شجاعت و
دلاوری خود مغرور و با مهرباشا غالبانه سلوک کرده بعضی سخنان درشت ناهموار باو میگفت و باشا
ازو در عتاب بود بتخصیص بدین اوقات که عزیمت کردستان نموده و او از عشایر انطبقه بود و مظنه خلاف
و عصیان با او داشت روزی در خانه مهرباشا مجلسی منعقد گشته چون سرهای حریفان از باده نخوت گرم گردید
کرد حیدر در اثنای محاوره کم ظرفی نموده بعضی سخنان تهدید آمیز که مخزون خاطرش بوده بر زبان آورد و موجب
ازدیاد خوف و بیم مهرباشا گشت در همان مجلس به پسران خدمتکار کرد میان انجا غلان نیز میگویند
اشاره قتل او کرد و ایشان در همان عشت شمشیرها کشیده رشته حیات او را با دو نفر از معتمدان که همراه او
بودند بقطع رسانیدند ملازمانش چون او را کشته دیدند ترک شورش نموده کردند و باشا همگی را بخود
منسوب ساخته اموال و جهات او را میانه ایشان قسمت نمودند و حقیقت حال را بعرض عاکفان سده جلال
رسانیده استحسان یافت **سانحه دیگر** ظهور مخالفت و عصیان امیر خان برادوست است که در ایام اقامت دار
الارشاد اردبیل بعرض اقدس رسیده بتحقیق پیوست که با حسن خان و مهرباشا خلاف ورزیده بحصن
جسته درهای اطاعت بسته است و ابواب مخالفت و عصیان گشوده فیمابین مهم قتال و جدال انجامیده بنا بران

حضرت اعلی که رای جهان آرایش روشنی بخش عالم غیبی است صلاح و فساد این دافعه را برای عقده‌گشای
دستور معظم مکرم اعتضاد السلطنة الابدیه و اعتماد الدولة العلیه حاتم بیک منوط و مربوط گردانیده بانصوب
فرستادند که بهر طریق صلاح دولت روزافزون داند و رای صواب‌نمایش اقتضا نماید بتفصیل رساند
و گنجعلیخان حاکم کرمان را با جمعی از امرا و توبچیان و تفنگچیان برافقت انجناب مأمور گردانیدند که اگر مهم او
اصلاح‌پذیر نبوده باشد و افواج قاهره را بکومک احتیاج افتد بدان اقدام نماید الکنون کلک سخن‌پرداز
بتحریر قضایای مخالفت و عصیان امیرخان می‌پردازد و چون مسوّد اوراق حسب الامر اعلی برافقت
انجناب مأمور بود ملتزم است که خصوصیات آن سفر را که برأی العین مشاهده نموده از اطالت و اطناب
اجتناب نموده مشروحا در رشته تحریر کشد والله الملک المستعان **ذکر مخالفت و عصیان امیرخان**
**برادوست در فتن جناب اعتماد الدوله بولایت اورمی و محاصره قلعه دم دم و بیان سوانح حالات**
شرح احوال امیرخان جولاق عبرت‌بخش عالمیانست ای جویای سخن لحظه مستمع بوده گوش هوش بامن دار
و کیفیت معامله او را دریاب امیرخان از عشیرت برادوست طبقه اکراد است در زمان حضرت شاه جنت‌مکان
قراتاج نامی از طبقه شاهی‌سیون و در سلک ملازمان این دولت منتظم بود و بحضرت الکاء ترگور
و مرگور را که بولایت اورمی و اوشنی پیوسته با طبقه ارزانی داشته بود بعد از واقعه حضرت شاه جنت‌مکان
که رومیان طمع در ملک آذربایجان کرده‌اند و قبایل و عشایر اکراد نااهلان این دولت روی گردان شده تابع
شدند شاه محمد بیک نامی از میرزادهای برادوست بحکم خواندکار روم میر عشیرت و صاحب سخن الکاء
برادوست بود امیرخان سر باطاعت او در نیاورده هرچند گاه ملازمت یکی از امرای بزرگ مینمود ملازم عمر بیک
حاکم مهران بود و در معرکه جنگ که عمر بیک را با خصما داد یکدست امیرخان از بند بازو قطع شده بامیر بیک
جولاق مشهور گشت در سالی که طنطنه رایات جهانگشای شاهی در آذربایجان بلند آوازگی یافت موکب
همایون متوجه تسخیر نخجوان و ایروان بود مشارالیه باستان ملک‌آشیان شاهی آمده اظهار شاهی‌سیونی و
اخلاص کرد حضرت اعلی او را منظور نظر التفات گردانیده امارت قبیله برادوست و الکاء ترگور و مرگور را
باو عنایت فرمودند و او را بلقب ارجمند خانی سرافراز ساخته الکاء اورمی و اوشنی که تابع آذربایجانست
در زمان حضرت شاه جنت‌مکان حکومتگاه یکی از امرای عظام قزلباش بود علاوه الکاء قدیم باو عنایت
فرمودند و حسب الامر الاعلی استادان زرگر صورت دستی از طلای احمر بجهت او ترتیب داده بجواهر و لالی



ترصیع و تکمیل داده بر بازوی او بستند و منطقه حق‌شناسی و ظهور مردانگی توجه تام در ترتیب او مبذول داشتند
و او چند گاه دست ارادت بر سینه اخلاص نهاده ملازمت عتبه علیای شاهی و سده سنیه شاهنشاهی
مینمود و بعد از آنکه رخصت یافته بولایت مذکور رفت باستظهار شفقت و التفات شاهانه روز بروز
بمدارج علیا ترقی نموده بر تمامی اقبال و اقران برتری یافت و چند الکاء و ولایت از میران قبایل اکراد تابع روم
بدست آورده تصرف نمود و در میانه حکام کردستان بعلوّ جاه و کثرت سپاه بلند آوازه گردید بسیاری
از میرزادهای قبایل و عشایر اکراد بملازمت او تقرب جسته راه خدمت می‌سپردند و بدین جهات در اندک
روزی بخار نخوت و غرور بکاخ دماغ او راه یافته در هنگامی که جغال اغلی بولایت آذربایجان لشکر کشیده
در حوالی تبریز مصاف واقع شد با وجود قرب جوار از سعادت حضور دوری جست بعد از انهزام جغال اغلی
که اردوی ظفرقرین بفتح و فیروزی در ولایت سلماس اقامت داشت بپایه سریر اعلی آمده نوازش
یافت و از شمول عاطفت و تربیتی که فرموده بودند از کم خدمتی و تقاعد او از آمدن حین مصاف اغماض نموده
بنابر اطمینان خاطر او و تألیف قلوب سایر امرا اکراد که وحشی منشان طوایف ایشان اند او را انگاه نداشته
ببهانه خدمتی رخصت رفتن الکاء دادند و او ظاهرا خود را از زمره فدویان شمرده باطنا از تعصب مذهب
و بشرارت نفس با امرا قزلباش از حد عناد ورزیده سودای استقلال و استبداد در سویدای خاطرش
جای گرفته بود تا آنکه رای نفاق‌آلودش بتعمیر قلعه متین رصین قرار یافته بارکان دولت قاهره عرض کرد که
قلعه قدیم اورمی انهدام و اندراس یافته قابل تعمیر نیست و اعتماد را نمی‌شاید و بنده را حصاری که صیانت
مال و حفظ اهل و عیال از شر مخالفان توان نمود لازمست اگر رخصت همایون باشد چهار دیواری در محل
مناسب ترتیب نماید حضرت اعلی نظر بر ظاهر حال او انداخته رخصت داده‌اند و او در سه فرسخی بلده اورمی
بر بالای کوه رفیع که داخل ترگور است طرح قلعه انداخته شروع در کار کرد و در میانه اکراد مشهور است که قبل از ظهور
اسلام و زمان اکاسره در همان مکان قلعه بود که بقلعه دم دم اشتهار داشته و بتصاریف زمان منهدم
گشته بیرداق خان امیر الامرا تبریز که مرد باراي و هوش کارآزموده بود و از اطوار نفاق‌آلود امیرخان
آثار عصیان مشاهده مینمود معروض درگاه عالم‌پناه گردانید که امیرخان پای از جاده اخلاص بیرون نهاده
هوای خلاف و عصیان در سر دارد و بدین سبب قلعه رفیع بلند اساس طرح انداخته که در حدوث وقایع

روزی او بکار آید و این غلام قلعه ساختن او را صلاح دولت روزافزون نمیدانند حکم اشرف مشعر بر آن بود
که چون او امیر الامراء آن سرحد است و نیک و بد امور ملکداری آنطرف در عهده او هرگاه صلاح دولت
قاهره نبوده باشد کس فرستاده او را منع نماید برپداق خان حسب الفرموده معتمدی نزد او فرستاده
اعلام کرد که او در سلک امراء عظام شاهی منسلک و تربیت کرده آنحضرت و دعوی اخلاص و بندگی
مینماید هرچند حضرت شاه عالمپناه او را در این دعوی مصدق داشته محل اعتماد میدانند اما از قلعه ساختن
او راه سخن بدگویان گشوده میشود اگر سبب قلعه ساختن مضرت و آسیب مخالفان رومیه است هرگاه
رومیان بدین ولایت آیند تا قلاع معتبره تبریز و ایروان در میانه باشد ملتفت این قسم قلاع نخواهند شد
و اگر دغدغه از امراء قبایل اکراد داشته باشد هرگاه او را حادثه پیش آید غلامان درگاه شاهی بحراست
و نگهبانی سرحد مأموریم در دفع آن حادثه چگونه اهمال و اغفال توانیم کرد و مع ذلک او را همان حصار قدیم
اورمی که چند روز محافظت خود و ایل و عشیرت بر او دست تواند نمود کافی است اولی آنست که ترک قلعه ساختن
کرده زبان بدگویان را بر خود دراز نکند و این نصیحت دوستانه ما را که متضمن مصلحت دولت اوست بسمع رضا
اصغا نموده خود را تهمت زده نفاق و عصیان نسازد و الحق نصیحت مشفقانه بود زیرا که باستظهار آن قلعه
مرتکب امور ناهموار گشته عاقبت حال او بوبال و نکال کشیده رسید باو آنچه رسید القصه امیرخان اصلا
گوش بدین سخنان نکرده ملازم برپداق خان را اکراد برادوست بقتل آوردند و او قلعه در کمال استحکام ترتیب
داده آذوقه و یراق بقلعه کشیده از اورمی بانجا نقل کرد هر روز در استحکام قلعه و سرانجام اسباب قلعه داری
میکوشید و فی الحقیقت جهت خود اسباب ادبار سرانجام میداد و باعمالی که منافی اخلاص و یکجهتی بود
اقدام مینمود از جمله خان ابدال مکری برادر شیخ حیدر که با حضرت اعلی یاغی بود و از بیم عساکر منصوره
در یورت و مسکن قدیم محال اقامتش نمانده بی سر و سامان میگشت درینوقت با چند نفر از هواخواهان
خود پناه باو آورد و امیرخان او را در قلعه جا داده انیس و جلیس خود گردانیده رعایت مینمود اما بحیله
و روباه بازی لسان خود با عرایض اخلاص بدرگاه عالمپناه فرستاده اظهار فدویت و یکرنگی میکرد
در وقتی که جماعت جلالی را روانه کردستان نموده فوجی از افواج قاهره بمرافقت ایشان مأمور گشته بسرانجام
سرکرده افواج قاهره نموده بودند امیرخان این خبر شنیده بارکان دولت قاهره اعلام کرد که میانه من و

برپداق خان



برپداق خان غبار نفاری انقطاع یافته سخنان غرض آلود در باره من معروض میدارد و دور عاقبت بینی لشکری که
او سرکرده آن باشد متعذر و دشوار است لهذا منشور استمالت باسم او در قلم آمد مشعر بر آنکه بنابر رضاجوئی
برپداق خان را بر طرف کرده حسن خان را که از امراء عراق و مرد هموار خوش سلوک بیغرض است تعیین فرمودیم
و مع هذا اگر بجهت موانع ضروری خود رفاقت نتواند کرد یکی از پسران با ریش سفیدان کاردیده معتمد خود
با دویست سیصد نفر همراه نماید که موافقت و یکجهتی او بر امرا و حکام اکراد ظاهر گشته تقاعد او را حمل بر نوع دیگر
نکنند امیرخان با اینهمه عنایت و التفات و مدارا و مواسا که از جانب اشرف بظهور پیوست در خلاف و
عصیان اصرار نمود بالجمله چون حسن خان و امراء عظام قزلباش در مراغه بمحمد پاشا و جلالیان ملحق گشته
عازم خدمت مرجوعه شدند امیرخان را اخبار نموده اعلام کردند که بموجبی که حکم همایون صادر گشته عمل نموده
اگر خود رفاقت مینماید کارسازی سفر کرده آماده همراهی باشد اگر خود نتواند آمد جمعی مردم کار آمدنی سرکرده
نموده چند نفر معتمد کاردیده صاحب تجربه که از نیک و بد کردستان و شوارع آگاه بوده شایستگی مشاوره
و محاوره داشته باشند آماده سازد که همراه بوده عجز چی لشکر ظفرقرین بوده باشند امیرخان عذری چند
در نیامدن خود گفته بود خلاصه معذرتها آنکه طایفه جلالی خود رای بی اعتدال بی مآل بی اعتمادند هرچند امراء
عظام قزلباش اند اما مرا حوصله آن نیست که با لشکری که هفت هشت هزار جلالی در آن میان باشند همراهی
نمایم ایشان از همراه که صلاح داشته باشند روانه شوند که من جمعی را متعاقب خواهم فرستاد امراء عظام
این نافرمانی و سرکشی را در بدایت سفر از و نپسندیدند و صلاح دولت در آن دیدند که چون عبور ایشان
از الکاء او واقع میشود بهر طریق ممکن باشد او را رام سازند چه هرگاه امیرخان با منسوبان درگاه شاهی
چنین پیش آمده بیراهه رود از دیگر امراء اکراد چه توقع توان داشت و چه مهم از پیش توان برد بنابر آن بخان
محبت آمیز دوستانه القا نموده اعلام کردند که چون یکدو شب محل نزول در جوار او خواهد بود مهمان
پذیر باشد که در آن زمان حضور با یکدیگر کنگاش نموده بدانچه صلاح او باشد عمل نمائیم امیرخان اصلا بمراسله
و پیغام حسن خان و لطف التفات ننموده در طغیان و سرکشی اصرار نمود روزی که مقدمه لشکر بحوالی الکاء او
رسید فوجی از اکراد برادوست با اسلحه و یراق در برابر آمده با چند نفر از جلالیان که در پیش بودند آغاز
محاربه کردند دو نفر جلالی کشته شده چندکس در میانه زخمدار شدند حسنخان و امراء ازین واقعه آگاه گشته

بس زنهار باز گردانیدند از جنگ و جدال منع کردند به نیم فرسخی قلعه رسیده در محل مناسب نزول نمودند و اکراد
بقلعه در آمده توپ و تفنگ بمعسکر امرا می انداختند حسن خان مرتبه دیگر معتمدی نزد او فرستاده ارتکاب این حرکت
ناهنجار پرسید هرچند ازین طرف گفتگوی موافقت و دوستی بمیان آوردند او عذرهای نامعقول گفته ابواب
آشنائی مسدود ساخت و اکراد فوج فوج از قلعه بیرون آمده بهر کس از قزلباش و جلالی که بجهت آوردن
مایحتاج بمواضع تردد مینمودند دچار میشدند قتل و غارت میکردند و این صورت تکرار یافته رفته رفته
بین الجانبین خصومت و نزاع ازدیاد پذیرفته مهرباشا نیز بطلب خون جلالیان در مقام انتقام در آمد و
مردم او جوق جوق تا پای قلعه میرفتند و از آنطرف اکراد نیز بمدافعه پیش آمده جمعی از طرفین زخمدار و مقتول
میگشتند تا کار از رفق و مدارا گذشته فیما بین جنگ و جدال قایم شد و جمعی از جلالیان که از مهرباشا
خایف و ناراضی بودند خصوصا محمد بیک برادر طویل و اتباع و نفود دفعه روی گردان شده نزد امیرخان رفته
قریب بسیصد چهارصد نفر ملازمت او اختیار نمودند و همین علاوه ظهور عصیان او و ازدیاد کدورت
مهرباشا شده نیران خصومت اشتعال پذیرفت و بر طبق فرمان قضا جریان که عموما در باب کل مخالفین
اکراد صدور یافته بود الکاء و ولایت متعلقه بعدد را متصرف شد حسنخان بالضروره در آن منزل توقف کرده حقایق
حالات بپایه سریر سلطنت مصیر عرض کرد چون مقدمات مذکوره در حین اقامت دار الارشاد اردبیل بر ضمیر منیر
ملک آرای پرتو ظهور انداخت بنوعی که سبق ذکر یافت عالیجناب اعتماد الدوله حاتم بیک را روانه آنصوب فرمودند
که بدیده بصیرت نظر بر احوال آنسرحد انداخته اگر از اطوار امیرخان رایحه اخلاص استشمام نمودند او دولت
روزافزون داشته باشد او را استمالت شفقت شاهی گردانیده خاطر دغدغه آلود او را از وقوع اموری که
بی اختیار روی داده بانه اطمینان داده از پرده حجاب بیرون آرد و جماعت جلالی را از پای قلعه او کوچانیده
در هر جا مصلحت دانند بدستور سال گذشته قشلاق دهد و مبلغ پنجهزار از زر نقد رایج شاهی از خزانه [illegible]
که بمدد خرج جلالیان دهد و اگر مهم او باصلاح پذیر نشود و در خلاف و عصیان راسخ بوده باشد آتش طغیان او را
بآب تنبیه و تادیب فرو نشانیده الکاء او را بجلالیان قسمت نموده همت بر قلع و قمع سایر طاغیان
اکراد مصروف دارند **ذکر توجه اعتماد الدوله بجانب اورمی و محاصره قلعه دم دم و سوانح ایامی قلعه** نشوه
پرداز قلم دیباچه صحایف اخبار را بدین طرز بدیع آرایش میدهد که چون عالیجناب اعتماد الدوله دستوری یافته



از دار الارشاد اردبیل متوجه خدمت مذکور گشته به تبریز آمد تا بر بداق خان حاکم تبریز و برخوردار بیک ایسی
توپچی باشی و توپچیان و تفنگچیان اصفهانی و خراسانی و تبریزی و باقی که بمرافقت مامور بودند روانه مقصد
گشتند و دو هزار نفر از جلالیان که از تاخت و تاراج اردوهای بازگشته بودند همراه شدند و در سلماس خان امیر
ولد غازی بیک کرد حاکم آنجا و اولیا بیک ولد کور سیف الدین حاکم انزل و صوماهی که نصب کرده های نواب همایون
اعلی بودند ملحق گشتند بتاریخ روز سه شنبه بیست و ششم شهر شعبان داخل اورمی شدند حسنخان و مهرباشا
و امرای عظام رفیق ایشان استقبال کرده بملاقات فایز گشتند و مکان مناسب اختیار نموده نزول کردند
روز دیگر جناب اعتماد الدوله ملازم معتمدی را باتفاق ملک آقا محمد طسوجی که با امیرخان طریقه آشنائی داشت
نزد او فرستاده بعد از نصایح دوستانه خیرخواهانه تکلیف کردند که در حریم قلعه با یکدیگر ملاقات کرده از مافی الضمیر
او اطلاع یابند و بمقتضای خیراندیشی و دفع شر و فساد خاطر رمیده او را آرام بخشند امیرخان قبول
اینمعنی نموده از قلعه پایین آمد و جناب دستوری نیز با چند نفری بوعده گاه رفته با یکدیگر ملاقات نمودند
و از هر باب سخنان بمیان آوردند امیرخان از مکر و حیل ظاهر خود را بتاج و باج و لباس اخلاص و غلامی آراسته
چنان نمود که بنا بر ظهور بی اعتدالی و اطوار ناهنجار جلالیان و عدم وثوق و اعتماد بر حمایت و ممانعت حسن خان
توهم نموده بدین چهار دیوار تحصن نمودیم و مهرباشا طمع در الکاء من کرده مرا بدنام مخالفت حضرت شاه عالمپناه
کرد الکنون ملتمس آنست که خدام والا احتشام متکفل عذر تقصیرات من در خدمت حضرت اشرف شده در زمستان
مرا بحال خود گذارند که از پسران خود یکی را با پیشکش لایق در مرافقت عالی بدرگاه عالمپناه فرستم و در ایام بهار
که رایات ظفر آیات شاهی بجانب ییلاق در حرکت آید خود بسعادت آستان بوسی مشرف گردم جناب
اعتماد الدوله متکفل مدعیات قبول ملتمسات او گردیدند بشرطی که بمواعید خود وفا کند و چون عصیان و قلعه بندی او
بین الجمهور انتشار یافته باطن خود را بعنوان ظاهر ازالت بی اخلاصی پرداخته با خیل و حشم بی دهشت
بیرون آمده با امرای عظام قزلباش ملاقات و امیرنشین نماید و یکروز مهمان اعتماد الدوله بوده روز دیگر اعتماد الدوله
و امرا بقلعه رفته مهمان او باشند و از جانبین بلوازم رسوم و عادات دوستانه پردازند که آوازه موافقت او
بدستور مخالفت در سرحد اشتهار یابد و فیما بین بدین قاعده قرار یافته وعده آمدن فردا کرد و جناب دستوری
مجلس عالی آراسته با امرای عظام قزلباش را طلب داشت و چون امیرخان از صحبت مهرباشا و جلالیان تحاشی مینمود

قرار یافت که احدی از ان طایفه درین مجلس نبوده باشد در ان روز هر چند انتظار کشیدند اثری از امدن او ظاهر نشد
دیگر باره اقا محمد طسوجی را فرستادند که حسب الوعده منتظریم بعد از گفتگوی بسیار که با ان اد و اقا محمد واقع
شده بود جواب صریح گفت که رئیس سفید ان برادر دست از غدر و خدعه امراد قزلباش و جلالی ایمن
نیستند و اعتماد الدوله که مرد تاجیک و از اهل قلم ست اعتماد ندارند و مانع امدن من شدند مجملا که ریسمان
خود بدست شما نمیدهم و هرگاه صلاح دانسته باشم پسر خود را با پیشکش بدرگاه معلی خواهم فرستاد
و اگر نوع دیگر بخاطر ایشان رسد درین حصار خزیده جز قلعه داری چاره ندارم القصه خبث باطن او
ظاهر گشته مشخص شد که گفتگوهای او چاپلوسی و حیله اندوزی بوده و بمتانت و استحکام قلعه مغرور
گشته سلوک طریق عناد و استکبار اختیار نموده است و عالیجناب اعتماد الدوله با امرا عظام در مهم
امیرخان مشورت نموده این قدر مسامحه و مدارا در معامله او جایز داشتن اصلا مناسب مصلحت دولت
قاهره ندیدند چه امدن وزیر اعظم و معتمد علیه دولت ابد قرین شاهی بپای قلعه و بی نیل مقصود باز گشتن
منتج مفاسد عظیمه بود بنابران خاطر همگنان بر محاصره و قلعه گیری قرار گرفت و حقایق حال بپایه سریر
اعلی عرض کرده شروع در سرانجام اسباب محاصره و قلعه گیری کردند در صدد داستان عذر اطالت
و اطناب خواسته انتظاری شده بود که کماهی حالات این را مشروحا در سلک تحریر در می اورد لهذا
لازم دید که اول شمه از صفت قلعه دمدم بر رسم اجمال نگاشته کلک تحریر بدین مقال گردانیده شروع در مطلب
نماید قلعه مذکور بر بالای کوه بلندی از سنگ یکپارچه طولانی کم عرض واقع شده که سطح ان کاو دنبال است
دو طرف ان که شمالی و جنوبی ست دره عمیقی ست که از پایین ببالا جز بر دبال خیال نتوان رفت و بغایت
ارتفاع محتاج بحصار نبوده و حصار نکرده اند دو طرف دیگر که عرض قلعه ست شرقی اوج در بلندی بجبال
اتصال دارد و حصاری مضبوط مرتفع مع بروج عالی ساخته یک دروازه دارد و غربی ان نزدیکتر است
دو حصار استوار ترتیب داده یک دروازه در جانب جنوبی حصار دوم قرار داده اند که از دروازه تا روی
زمین راهی ست درمیان سنگ در نهایت تنگی که عبور یکسوار از انجا بغایت دشوارست و سبب بیرون
بجز دو طرف که شرقی و غربی باشد میسر نیست و در جانب شرقی از پای حصار تا یک تیر پرتاب سنگ یکلخت است
که از نقب زدن و جر کندن مصونست و در منتهی ان برده ی سنگ کنار دره از خوف نقب و جر و ممانعت



تفنگچیان برجی عظیم در غایت ارتفاع اساس نهاده اند که فی الحقیقه انهم قلعچه ایست که با اصل قلعه اتصال یافته و ان
برج بدست در نیاید محالست که سیبه بپای قلعه توان برد و اب قلعه از حوض بزرگیست که باب باران پر میشود
اما در میان دره جانب شمالی حریم قلعه چشمه ایست که اب قلیلی دارد و امیرخان تنقیه ان چشمه کرده بر سر ان حوضی
فراخور اب ساخته که از اول شب تا صبح پر میشود و بکار شرب خواص اهل قلعه را کفایت میکند و بر روی حوض
گنبدی ساخته ست از زمین هموار کرده اند که از نظر بیرونیان پوشیده و پنهانست و از سولق می نامند
و بجهت محافظت حوضخانه و اب بردن برجی در جنب دیوار قلعه ساخته نردبان پایه از حوض با بالا ترتیب
داده اند که روی ان نیز پوشیده و بر مردم بیرونی مخفی ست و ان برج نیز قلعچه ایست که در خارج قلعه واقع شده
و با اصل قلعه متصل گشته و در جانب جنوبی یخدانی در جنب قلعه ترتیب داده اند که در زمستان برف و یخ
بر میکنند و حوضی در زیر اب ان ساخته شده که هرچه تابستان و شده که با ان یخ و برف اب شود در ان
حوض جمع شده در هنگام قلت اب در کار ما بکار اید و این یخدان نیز قلعچه کرده تیر انداز و تفنگ انداز بقاعده مقرر
گذاشته کمال استحکام داده اند و ان را بوزلق و قارلق نیز میگویند و راه ان نیز بدستور راه سولق بر بیرونیان
مخفی ست مجملا قلعه مذکور مشتمل بر پنج قلعه ست یکی اصل قلعه و یکی قلعه پایین و یکی سولق و یکی بوزلق و یکی
برج بزرگ بیرون دروازه شرقی که مذکور شد هر پنج در کمال استحکام که پیک تیز گام اوهام را عبور و مرور جز بخیال
مرور بر انها در نظر شبروان حوادث دور مینماید القصه جناب دستوری بو فور دانش تکیه بر اقبال همایون
و جانفشانی خود کرده کمر همت بر کنگره تسخیر ان قلاع انداخته بتدبیر امور قلعه گیری و سرانجام اسباب ان کار
مشغول گردید درین اثنا سواری پانصد نفر از تفنگچیان مازندرانی از اردوی معلی باتفاق سنقر قلی بیک یوزباشی
و قورچیان جکنی بکومک رسیدند گنجعلیخان نیز که در تبریز بود با فشون از اسپه متوجه گردید حسن خان استاجلو
رفیق او با تفنگچیان اصفهان و میر قباچ سرکرده ایشان بجانب شرقی رفتند و جانب غربی که قلعه پایین ست
بحسن اهتمام و کاردانی بیرام خان و تلمیذان او و تفنگچیان خراسانی و باقی قرار گرفت مرادخان سلطان حسنی
و جلیل خان سیل سپر را با محمد تقی بیک مین باشی تفنگچیان اذربایجانی را بطرف جنوبی برابر قلعه بوزلق
فرستادند و محافظت دروازه طرف مذکور را بعهده گنجعلیخان نمودند تفنگچیان مازندرانی با سنقر قلی بیک
و قورچیان جکنی بطرف شمالی که برابر قلعه سولق ست مامور شدند پرخودار بیک انیس با عمله توپخانه مقرر شدند

گردو توپ بزرگ و یک بالیمز ترتیب داده و قپان سلطان بیگدلی بسرکاری توپ و خدمات توپخانه تعیین شد
و عجالة توپ کوچکی که در قلعه گرد حسلق موجود بود از دریای شهابا کشتی آورده در سیبه حسن خان بر
برج خارج قلعه نصب کردند محمد پاشا را در خلال این حال بیماری ضعف قلب طاری گشته از نیجه مات
معاف بود اما حجی جلالیانرا بگوملک هر طرف تعیین نمود و مبلغ چهار تومان زر شاهی عباسی که
بجهت مدد خرج جلالیان آورده بودند میانه آنطبقه فراخور حال قسمت شد و جهت هر جماعت قشلاقی
تعیین یافت عساکر منصوره طرح قشلاق انداخته خیام اقامت نصب نمودند و هر یک بر سر کار خود رفتند
امیرخان ازین حالات خبر یافته در شبکه اضطراب افتاد مکرر کسانی فرستاده اظهار انقیاد و سخنان
ملایم کرده خواست بلطایف الحیل و دفع الوقت شر انجماعت را از خود دور کند چون مکر و خدعت او
ظهور یافته بود سخنان روی اندود او بموقع قبول راه نیافت لاجرم او نیز در مدافعه و قلعه داری کوشیدن
گرفت چند نفر از میرزادهای برادوست خود را از قلعه انداخته بشاهی سیون شدند ایشان و هر کس
دیگر از قلعه می آمد متفق اللفظ میگفتند که مردم قلعه از قلت آب در عذاب اند زیرا که در نیوقت از خشک
سالی و قلت بارندگی آب حوض بسیار کم شده و آنچه مانده عفونت بهم رسانیده بچهار پایان میدهند
و مدار شرب محصوران باب سولوق است که ظرف ظرف بخواص قسمت میشود و هرگاه سولوق بدست آید
خرد سپاهیان و قلعه سپردن چاره ندارند و به نقب زدن تسخیر آن بسهولت میسرست چون در نظر عقل
پسندیده مینمود و سپاهیان از جنگ و جدال و خون ریختن بجهه اندیشی اقرب بود همت مصروف این امر
داشته استادان جابجا آورده شروع در نقب زدن کردند و حسن خان و امرا رفیق او از طرف شرقی
سیبها و مورچلها قسمت کرده تا زمین خاک بود بضرب جبر پرداختند و چون بسنگ رسیدند سبدها بافته
سیبها در دو طرف چیده خاک و گل از راه دور آورده سبد را پر میکردند و کوچه گونه سرپوشیده ترتیب
داده بدین منش پیش میرفتند و پیر بداق خان نیز از طرف غربی که سرابالایی بیت رفت بدین شیوه
عمل مینمود و جماعه اکراد از شام تا سحر بر سر هر سیبه آمده جنگهای عظیم میکردند و دم بدم از سهام تیز بر
اکراد بیام اجل بگوش غازیان میرسید و گلوله تفنگ تگرگ آسا بر سر دلیران سیبه می بارید دو سه مرتبه
در روز روشن بر سر مورچلها ریخته جنگها نمایان و نبردهای نوی کردند و غازیان مردانه پای ثبات استوار

داشته



داشته در مدافعه نیکو کوشیدند و از جانبین جمعی زخمدار و مقتول شدند نوبتی بسبب نعمت الله سلطان صوفی
رخنه بعد از محاربه بسیار اکراد هجوم آورده رخنه در سیبه کردند که داخل سیبه شوند غریب مردانگی و جان
فشانی در انمعرکه از صوفیان صدور یافت پنج نفر در دهنه آن رخنه از عقب یکدیگر کشته گشته اکراد را مجال
دخول ندادند هر کدام کشته گشته سرکرده دیگر بجای او ایستاده در انروز از همگی اهل سیبه مردانگیها بظهور آمد
و اکراد کاری نساخته بقلعه بازگشتند درین جنگ از غازیان هفت هشت نفری مقتول و ده پانزده نفر
زخمدار شدند از اکراد تا بیست نفر مقتول و سی چهل نفر زخمدار گردیدند و در سیبه حسن خان توپ کوچکی
که بر برج بزرگ بسته شده بود بعد از چند روز بلکه یکماه که اندک رخنه که در جدار آن شده هنوز چنان
نشده بود که صعود توان نمود چون سد راه قلعه بود حسن خان بی تابی کرده بخود سری بی صلاح و مشورت
اعتماد الدوله آخر روزی یورش بران برج نموده دوازده نفر از یکه جوانان دلیر سعی نام خود را ببالای برج
رسانیدند چند نفر زخم تفنگ خورده بپایین غلطیدند و دیگران از جسم ترسیده کسی اراده صعود نکرد و بالا
رفتهها نیز خود را بپایین انداختند و تا دویست نفر از مردم او که بپای برج رسیده بودند در همانجا توقف نموده
شروع در کندن دیوار کردند و تا نصف شب بین الجانبین جنگ و جدال بود در اثنا اکراد هجوم نموده غافل
از پس غازیان درآمده فیما بین جنگ شمشیر در پیوست و از بالای برج و قلعه گلوله تفنگ ریزان بود بنابران
مددی بغازیان نرسید و غازیان را دست از کارزار مانده بازگردیدند و جوانان دلیر و مردم کارآمدنی درین
یورش ضایع و زخمدار شدند و حسن خان از آن جلادت جاهلانه خجلت زده و پریشان خاطر گردید چون
امری واقع شده بود عالیجناب دستوری تسلی بخش خاطر او گردید چه در عالم سپاهیگری تسخیر قلاع
بی ابتلا نمیشود و بعد از چند روز که جابجا نقبچیان کار کردند از بر زمین پی بسر چشمه نمی بردند متحیر بودند که نقب را
بکدام طرف برند بالضروره هر چند قدم که پیش میرفتند سوراخی ببالا کرده علامتی نصب میکردند که معلوم شود
که نقب بکجا رسیده بدینجهت اکراد از آثار علامات از قضیه سولوق خبردار شدند و از قلت آب بی تاب
و چون ماهی در شبکه اضطراب افتاده طپیدن آغاز نهادند و هر شب بر سر نقب ریخته با نقبچیان نزاع
و صفر قلی بیگ و قورچیان چکنی که سرکار و نگهبان نقب بودند جنگ در پیوسته جنگهای عظیم میکردند و
هیچ شبی از محاربه آسودگی نداشتند و جابجا نقبچیان فرصت کار نمی یافتند تا سه ماه که رمضان و شوال و ذی قعده

بود بدین وتیره زد و خورد میشد دو سه مرتبه خلقی کثیر غیر سپاهی و عورات و اطفال قریب بهزار نفس از قلعه
بیرون کردند و اجماعت العطش گویان بی تابانه خود را باب میرسانیدند و محصوران الحشمه را آب حیات
انگاشته فدای وار در محافظت سولق میکوشیدند و از طرف سعی موفور بظهور میرسید مع هذا
درین سه ماه پی بسر چشمه برده نشد و چون آب حیوان پنهان بود جناب دستوری تدبیر دیگر
بخاطر آورده قرار دادند که از روی زمین سیبه بر بالای سولق آورده گنبد را سوراخ کنند و توب
بزرگ و بالیمر را که ریخته شده بود بر دیوار نردبان پایه راه رو آب بسته انرا فرود آورند که ادوی ان
کشوده گشته اکراد بر سولق آمد و شد نتوانند نمود و نقب نیز بدستور از زیر زمین درکار باشد توپچیان
حسب الفرموده عمل نمودند و مقرر شد که از امرای عظام میر صوفی و میر بازوکی و میر مقدم دست از سیبهای
خود باز داشته بر سر سولق سیبه آورند و حسن خان آقایان معتمد و ملازمان را بر سر سیبه خود گذاشته
خود سرکاری امرا مذکور مینموده باشد میر بداق خان نیز قرار یافت که از طرف سیبه خود یک سیبه از میان
دره بر سر سولق آورد و امرا حسب الفرموده شروع بدان نمودند و خدام اعتماد الدوله از غایت اهتمامی که در
لوازم قلعه گیری داشتند از محل اقامت خود بتوپخانه آمده هفت و یک شبانروز در توپخانه بسر برده
از صبح تا شام بانداختن توپ و محافظت سیبها توجه مینمودند و شب بر خدمتی که بهر یک از امرا
رجوع میشد صبح تحقیق و تفتیش ان کرده اگر تقصیری شده بود صاحب تقصیر مورد عتاب و سرزنش میشد
و اضطراب جماعه اکراد از ظهور این حال ازدیاد پذیرفته یکپاس که از شب میگذشت جوانان مکمل و مسلح
بیرون آمده در سر سولق جنگ آغاز نهادند و داد دلاوری میدادند و از طرفین مشاعل افروخته شده
در روشنائی شعل تفنگچیان بمدافعه اکراد می پرداختند و هر شب جمعی از طرفین مقتول و زخمدار میگشتند
در کمر کوه مغاره بود مشرف بر بام سولق اکراد از زیر مغاره نقبی میزدند که بمغاره در آمده بر سر سیبهای سولق
ریخته غار با زایر اگنده سازند و همیشه مانع ان کار شده باشند بعد از اطلاع امرای عظام صلاح دیدند که
بشش دستی کرده مغاره را متصرف گشته تا تسخیر سولق نگاهدارند موازی سی نفر از یکه جوانان سرکرده
قزلباش و تفنگچی متقبل این خدمت شده در اول روز که آفتاب بلند شده بود این دلاوران سرگذشته
از دهنه سیبه تا مغاره از برابر قلعه دویده مردانه خود را بمغاره انداختند از قلعه تفنگ بسیار انداختند زیاده



از یک کس دران دویدن ضایع نشد اما چون شب شد زمانه ملبس بلباس عباسیان گشت امرای عظام تا نصف
شب بر سر سیبهای خود ایستاده محافظت نمودند بعد از نصف شب اکراد دو جوقه بیرون آمده یکجوقه از طرف
بالا بر سر سیبه آمده با محافظان سیبه جنگ در پیوستند آن مردم را بخود مشغول گردانیدند و جوقه دیگر
از راه زیر مغاره سر در آورده با اهل مغاره محاربه آغاز نهادند و آن دلاوران تا گلوله با خویش و تیر در ترکش
داشتند با اکراد جنگ کرده مغاره را از دست ندادند بعد از اتمام یراق که ماده نفر ایشان ضایع شده
نزدیک بان رسیده بود گرد آن بمغاره در آمده یکتن را زنده نگذارند لا علاج هفت نفر که مانده بودند
دست بشمشیر بازیده خود را از مغاره بمیان اکراد انداختند که جنگ کنان بیرون رفته در اجل هر کدام تاخیری
باشد بسلامت بسیبه رسد هفت نفر زخمدار بیرون آمده مابقی راه عدم پیمودند دو نفر از مجروحان را
که یک نفر تفنگچی اصفهانی و یک نفر بازوکی بود گرفته بقلعه برده بودند امیر خان از مردانگی ایشان تعجب
نموده راضی بقتل نشده بمعالجه و مداوا پرداخته بعد از صحت بیرون فرستاد القصه قریب بصبح صادق
این قضیه ظاهر گشته جسد قتیلان را بر در مغاره افتاده دیدند اندک تزلزلی بحال غازیان راه یافته
جناب اعتماد الدوله متأثر گردیده با امرا مقدم و بازوکی و صوفی عتاب و سرزنش آغاز نهادند و تهدیدات
فرمودند اما در عالم سپاهیگری و رفع شماتت اعدا اغماض عین ازان کرده زیاده از روزهای دیگر اهتمام
در کار خود میکردند در همانروز چهل نفر از غازیان استاجلو ملازم حسن خان از وفور غیرت و مردانگی
متکفل نگهداشتن مغاره گشته اراده رفتن کردند و اعتماد الدوله در تجویز ان مترددند و از واقعه شب گذشته
اندیشناک بودند حسن خان بمبالغه و ابرام متقبل شد که امشب خود با سیصد سوار پاس اجماعت داشته
بدفع شر اکراد اقدام نماید جناب دستوری طوعاً او کرهاً رضا دادند و قبان سلطان بیگدلی و امام قلی سلطان
اجرلو را نیز مقرر داشتند که با قشون خود دران شب امداد حسن خان نموده پاس دارند حسب الالتماس
سایر امراء نفری دیگر از مردم ایشان تعیین شدند و مجموع پنجاه نفر بودند در همان لحظه با یراق و اسباب
ضروری جنگ و ذخیره چند روزه بآئین شایسته بالا دویده خود را بمغاره رسانیدند و اکراد ازین جلادت
و دلیری تعجبها نموده چون شب شد زودتر از شب گذشته بیرون آمده جنگ در پیوستند و فیمابین محاربه
عظیم بوقوع پیوست و حسن خان و امرا و تفنگچیان از بیرون و دلیران مغاره از اندرون تا طلوع صبح نبرد آزمائی

کرده بجنگ و جدال اشتغال نمودند و اکراد با وجود سعی بسیار کاری نساخته خائب و خاسر بازگردیدند و غازیان
مردانه مغاره را متکا بدا اشتند چند نفر از اکراد که تا صباح از سولق آب میکشیدند بزخم توپ و بالیمز و تفنگ
نابود میشدند تا آنکه سیبها بر سر حوض سولق رسیده گنبذ حوضخانه را سوراخ کردند و از آن سوراخ راه
آب را دیده پی بسرچشمه بردند و اکراد چاره جوئی گشته بعد روزه از میان نقب بر دنیان جنگ کرده تیغ
کار نقبچیان بودند امرا عظام در نهر دهم شهر ذی حجة الحرام وقت ظهر از سوراخ سولق کاه بسیار بکنبذ
ریخته آتش در کاه دود کردند جماعت اکراد حارسان حوضخانه از هیم کاه دود بقلعه گریخته غازیان خود را
بپائین انداخته سولق را متصرف شدند و راه آمد و شد بالا رفته بخشت و گل مسدود کردند در اندرون
غوغای عظیم در پای قلعه شده اکراد سعی بسیار در دفع این حادثه نمودند اما هیچ اثری بران مترتب نشد
و حراست سولق بعهده تفنگچیان مازندرانی شده امراء عظام هر یک سیبه سابق خود رفتند و خدام
اعتماد الدوله نیز از توپخانه مذکور بمنزل خود رفت بعد از تسخیر سولق تا ده پانزده روز امیرخان و خواص
باب قلیل بودلق و سایر محصوران باب منغص حوض بزرگ قناعت کرده روزگار گذرانیدند و بدستور
در قلعه داری میکوشیدند چون تسخیر سولق از زمستان تا وقت بهار و هنگام تقاطر انتظار کشیده بود
در این اثنا بخلاف سال گذشته سحاب چون سیلان مست در جوش و خروش آمده بارندگی آغاز شد
از حکمت بالغه الهی که عقل عقلا بکنه آن نرسد قریب بیکماه باران انقطاع نیافت چنانچه محصوران تا تشنگی
از آب بی نیاز گشتند چون دفع تقدیر بدستیاری تدبیر از اندیشه خرد بیرون است همه سعی و اهتمامی که
در عرض سه ماه بدستیاری همت والا و قانون مستمره قلعه گشایان روزگار در تسخیر سولق بوقوع پیوست
بیفایده گشت و لهذا مردم قلعه بیشتر از پیشتر در قلعه داری کوشیدن آغاز نهادند در خلال این احوال جمعیت
جلالیان با اعتماد تفرقه روی نهاد اکنون مناسب سخن آنست که برخی از احوال جلالیان و عاقبت کار
ایشان و وقایع متنوعه که در اواخر این سال وقوع یافته نگاشته کلک نکته پرداز گردانیده شرح تسخیر قلعه و احوال
امیرخان در طی وقایع سال آینده سمت تحریر یابد ان شاء الله تعالی ذکر احوال جلالیان و مآل حال محمد پاشا سابقا
سمت گذارش یافت که چون مراد پاشا که ذکرش گذشت بر طایفه جلالی ظفر یافته محمد پاشا و فقاردی ارادت
بدرگاه عالمپناه شاهی آوردند مراد پاشا بتحقیق افراد جلالی پرداخته در بدست آوردن اتباع آن طایفه بنوعی





مبالغه کرد که هرکس در ولایت روم روزی با آن طایفه آشنائی کرده بود بدست آورده مسافر ملک نیستی گردانید
و نام جلالی را از آن ولایت برانداخت و پادشاه روم از حسن خدمات او راضی گشته استحسان مینمود
اما بعضی از اضداد در مقام تقبیح آنکه او در آمده آمدن جلالی را بهانه قزلباش سوی تدبیر شمرده
بپادشاه خاطرنشان کردند که آنچه از مراد پاشا در بیماده صدور یافت موافق مصلحت دولت آل عثمان
نبود و از تنظیم امور سلطنت دور می نمود چنانچه سلطان احمد خان باو اعلام کرد که اگرچه سعی بسیار در دفع
شر اشرار کردی اما خوب واقع نشد که دوازده هزار سپاهی جرار خونخوار بقزلباش ملحق ساختی طریق
این بود که بعد از تسلط و اقتدار عموم آن طایفه را نوید عفو و امان داده خاطر ایشان را از قتل ایمن سازی که اگر
چند نفری از عظما اعتماد بدان نکرده میرفتند اما عموم سپاه که از کشته شدن اطمینان می یافتند ترک اوطان
نمیکردند بالجمله اضداد مراد پاشا خصوصا نصوح پاشا که بیگلربیگی دیاربکر بود در سرحد اسباب بلند پروازی
سرانجام میداد در مقام استمالت جلالیان در آمده با امرا و سرداران آن طایفه استمالت نامها پراکنده
ساخته با مدن روم دلالت نمود سودای محمد پاشا و قرا سعید که نظر بر کردار خود کرده امید نجات نداشتند
سایر قوم بدمدمه و افسون غایبانه رومیان فریفته گشته دل دگرگون کردند و چون در روم بخودسری
و خودرائی برآمده به تبه کاری معتاد شده بودند و در این ولایت بیمن معدلت همایون شاهی بهوای نفس
عمل نمیتوانستند کرد برفتن روم راغب شدند القصه اول کسی از جلالیان که سالک طریق فرار گردید آغا
جدن بری بود که از الکا اوشنی محل قشلاق خود با پانصد کس بجانب کرکویه بغداد رفت جناب اعتماد الدوله
از فرار او و سایر جلالیان بدگمان شده با محمد پاشا در باره ایشان مشورت نمود او گفت که گنج محمد که مقصد
کس دارد و مرد مفسد نا اعتماد فتنه انگیز است هرگاه او در میان قوم نبوده من متکفل نیک دید کل جلالی
میشوم و خاطر از همه ایشان جمع است جناب دستوری حقیقت اینحال را معروض عاکفان سده جلال گردانیده
حضرت اعلی شاهی ظل الهی منشور عاطفت باسم گنج فرستاده او را بشفقتهای شاهانه نوید داده باردو طلب
داشتند و او با گروهی از اتباع حسب الفرموده جهانمطاع بدرگاه عالمپناه شتافت و حکم دیگر که از موقف معلی
باسم جماعت جلالی عموما بنفاذ پیوسته بود عز ورود یافت خلاصه مضمون آنکه ایشان مردم غریب اند
که باین ولایت آمده مهمان ما شده اند تا در این صوب توقف داشته باشند بر ما لازم است که در لوازم

مهمان نوازی تقصیر نکنیم و هرگاه میل بودن این ولایت نداشته باشند اگرچه بقول مشهور مهمان را
آمدن بارادت و رفتن باجازت ما مقید بآن نیستیم و آزار خاطر مهمان در مذهب فتوت جایز نمیدانیم
هرکس اراده رفتن داشته باشد چه لازمست که عار فرار بر خود پسندیده طایفه قزلباش را بد سلوکی
مهمان بدنام سازند بعلانیه و ظاهر بدرقه از حکام سرحد گرفته بسلامت روانه شوند که از جانب ما مانعی
نیست بعد از ورود این منشور سعادت خطاب و دستوری مجمعی ساخته جمیع سرداران جلالی الطلب داشته
مضمون آن عنایت نامه نامی را خاطرنشان ایشان کردند مجموع آن طبقه بجهت ظاهر از رفتن اباء و امتناع نموده
متفق اللفظ آواز برآوردند که تا باین ولایت آمده در سایه مرحمت شاهی پناه جسته ایم از خوف جان رسته ایم
و غریق بحر نعم و احسان شاه عالم پناه گشته بفراغت اوقات میگذرانیم سبب رفتن چیست و ما شرمنده و
خجلت زده اطوار آن بیدولتانیم که فرار نموده اند و از مقوله حکایات بسیار مذکور شد اما باطنا در بودن این دیار
متزلزل گشته اندیشه فرار در خاطر صغار و کبار قرار گرفته بود و محمد پاشا نیز از شده بیماری پریشان خاطر
گشته با آن طایفه بدمزاجی و خشونت مینمود در همان چند روز چند نفر از بلوک باشیان خاص او تا دو هزار
کس با یکدیگر اتفاق نموده راه فرار پیش گرفته بجانب دیار بکر نزد نصوح پاشا رفتند بعد از رفتن آن جماعت
که محمد پاشا بقصد تنقیه و معالجه از پای قلعه ببلده اورمی رفته بود و از ضعف و ناتوانی قدرت ضبط و
ربط نداشت موازی یکهزار نفر دیگر از ملازمان خاصه او از راه سلماس رفتند از رفتن ایشان ده روز
نگذشته بود که ابراهیم آقا نام که وکیل و معتمد علیه پاشا بود با هفتصد هشتصد کس عزم رفتن کرده طویله خاصه
پاشا و اسبان سرکار او را صاحب کرده و ایشان نیز از طرف سلماس رفتند پاشا از رفتن ایشان و بردن
اسبان خبر یافته با وجود ضعف و ناتوانی با دویست سیصد نفری از ملازمان که از وجد امید نمیدند بتعاقب
ایشان سوار شده چون بیکدیگر رسیدند ایشان عنان از رفتن کشیده کس نزد پاشا فرستادند که
چون نمک تو خورده ایم محاربه را مکروه میشماریم اولی اینست که خود را و ما را رنجه نداری و الا بالضروره بحرب و قتال
می پردازیم پاشا چون طاقت مقاومت نداشت با دل حزین و خاطر اندوهگین قطع تعلق از اسبان کرده
بازگردیدند و ازین حرکت بی اندامی بسیار در راه صدور یافته آنچه از مال هرکس از قزلباش و رعایا و غیره دیدند
بنظر ایشان درآمد بردند و شیوه مذمومه نمک خوردن و نمکدان شکستن از آن گروه بظهور آمد بعد از وقوع این حال

خدام



خدام اعتماد الدوله بودن پاشا را در شهر صلاح ندیدند که مبادا از بقیه جلالیان و ملازمان نسبت با و غدری
بظهور رسد او را طلب داشته بپای قلعه آوردند ضعف جگر و در معده داشت بمعالجه اطبا عمل نمینمود
و آن مرض مهلک را سبز نام نهاده مداوای ترکانه عوام میکرد با اینحال در معاملات دنیا بسیار حریص
بود و قرار موت بخود نمیداد تا آنکه مرض بر و استیلا یافته در اواخر ماه صفر رخت بسرای آخرت کشید بعد از
فوت او تفرقه کلی در میانه بقیه آن جماعت روی داده هرکس بطرفی رفت چندی از بلوک باشیان او را
که در پای قلعه بودند کاتبش سیصد نفری جمعیت شدند بسمت ملازمت اشرف موسوم گردانیده رعایت
نمودند و چون پاشا وارثی نداشت حضرت اعلی متروکات او را از اسب و استر و شتر و خیمه و یراق و مرصع
آلات و نقود طلا و نقره که تخمینا قریب سه هزار تومان میشد بنفر اسعید عنایت فرمودند بقیه مردم با
بملازمت او مأمور شدند و در آن وقت از طبقه جلالی خواه ملازمان اشرف و خواه مردم قراسعید و کلج محمد
و سایر بلوک باشیان از جیک و نیز زیاده از پانصد نفر در این ولایت نماندند **از وقایع متنوعه** آنکه درین
سال شاه نظر سلطان توکلی جغتای که حاکم جام بود و در دربند شروان بمحافظت قیام داشت در ازاء
نیکو خدمتی بحکومت مشهد مقدس معلی و رتبه بلند خانی سرافرازی یافت **متوفیات** مظاهر والا اعیان
که درین سال سر بنقاب تراب کشیدند اول علیا جناب شهزاده مریم سلطان بیگم صبیه حضرت شاه
جنت مکان که در حباله خان احمد والی گیلان بود و در اصفهان بجوار رحمت ملک منان پیوست و این خبر
محنت اثر در ییلاق اوق النک همدان بحضرت اعلی و مخدرات استار این دودمان والا رسیده موجب
ملال خاطر اقدس و منتسبان این سلسله علیه گردید قاضی سلطان تربتی متولی آستانه مقدسه متبرکه رضیه
رضویه را که در اردوی معلی بود حکم شد که نعش اطهر آن مریم عهد را بروضه مقدس نقل نماید و مشارالیه بر آن
خدمت اقدام نموده در حریم روضه مقدس مدفون گردید **دیگر از متوفیات** میرزای عالمیان میرزا محمد شفیع است
که شمه از احوال او در سالهای گذشته گذشته دهی از شهزادهای کدکن من اعمال نیشابور بود در عنفوان
شباب در مشهد مقدس کسب نویسندگی نزد کتاب سرکار حاکم نموده ملازم کاظم قلیخان برناک شد بعد از
فوت او منصب وزارت ابراهیم خان ترکمان یافت چون هنوز کوکب طالعش در حضیض وبال بود و ابراهیم خان
معزول گردیده او در اردوی معلی بی سر و سامان میگردید تا در توشقان ئیل سنه الف که فرهاد خان برسر نیشابور

برفت او بخدمت خان رفته التماس ملازمت کرد و بنابر آنکه نیشابوری بود سمت ملازمت و خصوصیتی اینجا
یافته در اثنای سفر تحریر مکتوبات قیام مینمود و رفته رفته جوهر قابلیتش ظاهر گشته اعتبار یافت و برشته
کاردانی خدمت استیفا یافته بالاخره بمرتبه وزارت ترقی کرد و روز بروز عزت و اعتبارش می افزود
تا آنکه فرهاد خان در خدمت همایون اعلی زبان بتوصیف او گشوده از کاردانی او اظهار خشنودی کرد
بعد از واقعه فرهاد خان منظور الطاف شاهانه گشته بوزارت کل گیلانات منصوب و بدین پایه والا سربلند
گردید و در آن منصب خدمات پسندیده بجا آورده قرب و منزلت تمام یافت تا آنکه بخطاب عالی
مرزای عالمیان سرافراز و بین الاقران بدین لقب ارجمند شرف امتیاز یافته وزارت دار السلطنه قزوین
نیز علاوه مهمات او گردید و در سنه یونت ییل خمس عشر و الف منصب جلیل القدر وزارت کل خراسان
اضافه مناصب سابق گشته رتق و فتق و بست و گشاد جمیع امور ملکی و مالی و عزل و نصب عمال و کلانتران
برای و رویت او منوط و مربوط گشته اختیار و اقتدار تمام یافت ظرف طبیعتش گنجایش آن همه اقتدار
نداشت با امرای خراسان خصوصا محراب خان حاکم مشهد مقدس چنانچه سابقا اشعاری بان شده
سلوک ناهنجار پیش گرفت و از آن حرکات ناهموار شورش دماغی معلوم شد لهذا حسب الامر عزیمت
درگاه معلی نموده در مازندران بدرگاه سعادت آشیان رسید چندگاه از قرب بساط اقدس و دور از
مجالست و همصحبتی مهجور بود در ییلاق اصفهان مریض گشته متوجه قزوین رفت و در آنجا بیماری استداد
یافته در اوایل این سال دل از ملک و مال برداشته و جاه و مناصب دنیای ناپایدار را بدیگران گذاشته
عزیمت سفر آخرت نمود ان الباقی کل شیء هالک تاریخ وفاتش گردید از اعمال و کمالاتش نیز او بیک
استرابادی وزیر گیلان و اصلان بیک وزیر قزوین و میر ابو القاسم قوام او وزیر مازندران و خواجه کمال
الدین حسن اصفهانی وزیر مشهد مقدس شد دیگری از مشاهیر متوفیات بکتاش خان حاکم مرو از امرای
داملو و استاجلو است در خراسان وکیل مرشد قلیخان بکان بود در عراق از جانب او داروغه اصفهان شد
بعد از قتل مرشد قلی چندگاه حسب الحکم همایون متصدی بعضی بلوکات صفاهان بود بعد از عزل مدتی
پریشان حال میگردید در سنه ائت ییل ست و الف که فتح خراسان شد او برتبه امارت سرافراز گشته حاکم قلعه
ماروچاق گردید و بحسن کاردانی در شکست و بست قلعه و ضبط آن سرحد مردانگیها بظهور آورده روز بروز اعتبارش

افزوده

---



افزوده صاحب حشم و لشکر گردید در سیچقان ییل ثمان و الف که نور محمد خان اوزبک در ازای عفو و عصیان
بی اختیار گشت حکومت مرو شاهجهان باو متعلق گردید و مکرر او را در آن سرحد با اوزبکیه محاربات قوی
روی داده در جمیع معارک بیامن اقبال همایون مظفر و منصور گشته در آن حدود بلند آوازگی یافت و تا
این سال ده سال بود که در آن ملک در کمال شوکت و اقتدار حکومت مینمود در ینولا با اجل طبیعی ملک حیات را
بقابض ارواح سپرد و حکومت آن ولایت بمحراب خان قاجار که حاکم مشهد مقدس بود تفویض یافت
دیگری محمد زمان سلطان بایندر است که آبا و عمجه از میرزادهای بایندریه ترکمان و بعد ایشان از زمره ارباب
عقیدت و اخلاص این دودمان کرامت نشان بوده اند وی از دار العباده یزد که مسکن ایشان بود
بارد و آمده چندگاه بملازمت شهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا مشرف بود در ایام طغیان ترکمان و تکلو
چون خان آغا خانم همشیره او در حباله علیقلیخان شاملو لله و اتکه حضرت اعلی شاهی و متکفل پرورش
آن نور بر ورد الهی بود بان تقریب بخراسان رفته چندگاه در دار السلطنه هرات بود بعد از قضایای خراسان
بعراق آمده چندگاه در وطن اصلی میبود توفیق زیارت بیت الله الحرام یافته بعد از معاودت سفر حجاز
بتقبیل ملازمت اشرف متبرک و سرافراز گردیده در سلک ندما و مقربان خاص انتظام یافت و تا حین فوت
گاهی در کمال عزت و اعتبار و گاهی از شوخی طبیعت و ستم ظریفی مورد عتاب و خطاب بود تا درین سال
که دار السلطنه قزوین بسعادت مجالست و همصحبتی سرافراز و سرمست باده التفات و اعزاز بود پهلو بر بستر
ناتوانی نهاده روز بیستم بیماری رخت هستی از جهان فانی بربست مرد ندیم خوش صحبت شعر فهم سلیم النفس
بود و در شیوه سپاهیگری و شجاعت موروثی بی بهره نبود در ایام تقرب در خیرخواهی خلایق و القاء
کلمة الخیر خود را معاف نمیداشت اما بعد از ادراک سعادت حج بیت الله الحرام بخواهش طبیعت با حب جاه
دنیا پرستی دیگرباره خود را آلوده معاصی گردانید امید که حضرت ارحم الراحمین از تقصیراتش گذشته مغفور
گرداند دیگری حسین قلی بیک برادر امیرگونه خان قاجار که پسر گیلانی خدمتکار او بتوهم آنکه مبادا دست درازی
بجانب او نماید شبی در حالت بیهوشی دو سه زخم خنجر بر او زده بان زخمها درگذشت و آن پسر بحسب ضبط
و نسق و تنبیه جاهلان بقصاص رسید دیگری از مشاهیر متوفیات حاجی ادهم بیک برادر اعتماد الدوله حاتم بیک
است که در دار السلطنه تبریز رحل اقامت انداخته بود و شمه از اوصاف حمیده او در یونت ییل خمس عشر و الف

در طی احوال ملک بهرام و اولاد عطاش در سلک تحریر درآمده تکرار محتاج نداشت بالجمله درین سال که از طوف
مرقد منور حضرت امام الانس والجن عود نموده بشیراز آمده بود پهلو بر بستر ناتوانی نهاده عاقبت سفر آخرت
اختیار نمود مردی قابل سنجیده پاکیزه روزگار بود و مدتها دامن از مشاغل دنیوی درچیده در
اماکن شریفه و کنج انزوا بطاعت و عبادت میگذرانید در دار الارشاد اردبیل این خبر به برادر فرخنده
سیر و خلف ارجمندش میرزا عبد الحسین که بمنصب والای انشاء ممالک سرافرازست رسید و حضرت اعلی
شاهی ظل الهی از وفور عاطفت و بنده پروری تسلی بخش خاطر باز ماندگان گردیده خلعت لایق بهر یک
عنایت فرمودند چون قضایای سنه تخاقوی ئیل بتوفیق الله تعالی اختتام پذیرفت اکنون وقت آنست
که کمیت خوش خرام قلم را در عرصه وقایع ائت ئیل بجولان درآورد وقایع ائت ئیل مطابق ثمان عشر
والف بعضها موافق تسع عشر والف که مبدا سال بیست و چهارم جلوس همایونست چون نیر
عالم افروز سلطان چهار بالش افلاکست از طول مکث از قشلاق جدی و دلو و حوت ملول گشته
میل بیت الشرف نموده یعنی ائت ئیل ترکی بفرخی و فرخندگی آغاز شد کوس نوروزی در عرصه جهان
بلند آوازگی یافت آفتاب جهانتاب در روز یکشنبه بیست و پنجم ذی حجه الحرام موافق ثمان عشر والف
هجری به برج حمل تحویل نمود دماغ روزگار که از دم سردی دی افسردگی داشت از مژده شمیم روح بخش بهار
عطرسائی آغاز نهاده نزهت آباد جهان بتازگی خرمی بخش عالم جان گردید اردوی کیهان پوی در یورت
قشلاق قراباغ رخت اقامت و شهریار کامکار ایام نشاط انگیز بهار را در متنزهات دلکش آن ولایت بسیر و شکار
گذرانیده بداد دهی و کام بخشی خلایق مشغولی داشتند از سوانح یورت قشلاق فرستادن مقرب الحضرت
فرجای بیک است بجانب شیروان چون بعضی از حکام داغستان و وحشی صفتان طبرسران از ساختن
فلوکه شرح آن گذشت استیلای ذو الفقار خان دمیدگی یافته بمظنه آنکه استیصال آن طایفه مکنون خاطر اشرف
در اندیشهای تباه افتاده بیراهه میرفتند مقرب الحضرت مذکور را با فوجی از غلامان و عساکر نصرت نشان
بشیروان فرستادند که ذو الفقار خان و امرای انجا را بخود ملحق ساخته تا شیران برده و تخت استمالت نامها
بحکام داغستان فرستاده خاطر دغدغه آلود آن طبقه را اطمینان بخشند و هر کدام در مسلک دولتخواهی و یکجهتی
ثابت قدم بوده باشان آمد و شد نمایند متعرض نشده پسران یا برادران و اقربای ایشان را بهم گرفته بدرگاه



معلی آورند که ملازم رکاب اشرف باشند و هر کدام سالک طریق خلاف و سرکشی باشند سزای او در کنارش نهند
و مقرب الحضرت مذکور حسب الفرموده بدانصوب رفته باتفاق ذو الفقار خان و امرای شیروان عزیمت شابران
نمودند از سوانح السفر واقعه عبرت بخش کشته شدن ذو الفقار خانست که از موقف جلال حکم قضا نفاذ
دران باب بنفاذ پیوسته بود فرجای بیک بهانه اکر رقمی از جانب اشرف رسیده که باتفاق در خلوت
گشوده بمضمون آن عمل نماییم بخیمه او رفت و پنج نفر غلامان مواضعه نموده همراه برد بعد از ملاقات
و تواضعات رسمی خیمه را خلوت کردند غلامان باشاره فرجای بیک از چپ و راست او را بشمشیر
گرفته بقتل آوردند و ایالت و دارایی مملکت شیروان بیوسف خان میرشکارباشی که سابقا حاکم
استرآباد بود تفویض یافت از خواص ملازمان ذو الفقار خان جمعی از اویماق قرامانلو در سلک قورچیان
عظام انتظام یافته بقیه لشکر او بدستور بملازمت یوسفخان مامور شدند حکام داغستان که از
ذو الفقار خان خایف و هراسان بودند از قضیه قتل او اطمینان یافته بخوف و دهشت مسرور
و شادمان بفرجای بیک بازگشت و آمد و شد نموده اظهار اخلاص و دولتخواهی کردند کسان
خود را با پیشکشهای لایق همراه مشار الیه بدرگاه عالمپناه فرستادند اگرچه مردم ظاهربین ازین وقعه
تقریر نمودند بجز رضاجویی حکام داغستان که ازو رمیده بودند سبب دیگر بخاطر نارسید چه مصلحت
دولت اقتضاء آن کرده بود اما بر عقلا و خردمندان دور اندیش روشن بود که سبب قتل خان
عظیم القدری چنین تزلزل و فتوری است که در بنیان اخلاص او پدید آمده نقش خیالات باطله
و اندیشهای تباه که بدستیاری دیو غرور و پندار در صفحه خاطرش رقم تصویر یافته بود در آیینه
ضمیر منیر اشرف اعلی که مرآت تجلیات صورت استبانت انعکاس یافته سزای بی اخلاصی در کنار
خود دید بسی مرد خردمند دوربین عاقبت اندیش باید که در نشاء جاه و بزرگی و علو شوکت و اجلال
هوش افزا بوده از باده نخوت و غرور بدمست نگردد و پای اندیشه اش از شاهراه خدمتمندی نلغزد
بالجمله فرجای بیک بعد از نظم و نسق مهمات شیروان و داغستان باردوی نصرت نشان عود نمود
چون جاعه اکراد شهرت داده بودند که حکام طایفه عمادیه و هران و امثال ذلک از نصوح پاشا که در
دیاربکر بود استمداد کرده متوجه او رمی میگردند که امیرخان را از تنگنای محاصره نجات دهند حضرت اعلی رعایت

حزم و احتیاط کرده امام قلیخان حاکم لار را با بعضی از امرا دعا کرده قورچیان و غلامان بدستور سال گذشته
بجانب سلماس فرستادند که هرگاه اعتماد الدوله را بکومک و مدد احتیاج افتد بدان اقدام نمایند و اگر ان
اخبار فروغی از صدق نداشته باشد در همانجا رحل اقامت انداخته از سرحدان خبردار باشند بعد از رفتن
الکره چون هوای قراباغ روی بگرمی آورده هنگام توجه ییلاقات بود که واقعه ناگزیر اعتماد الدوله چنانچه قبل
مرقوم میگردد در پای قلعه وقوع یافته بعرض اشرف رسید حضرت اعلی از قضیه فوت خان وزیر عاقل دانا خرد اندیش
که فرید عهد و ارسطوی زمان بود متاسف گشته بنابر حقوق خدمت دیرین ان سلسله تخصیص اعتماد الدوله که قریب
به بیست سال بود که در خدمت انحضرت در کمال راستی و درستی و اخلاص بخدمات و جانسپاری قیام داشت
میرزا ابوطالب خلف صدق او را که بزیور قابلیت و استعداد آراسته با وجود خورد سالی در حکمت علی ما صدق
کلام الولد سر ابیه و در فضایل و کمالات علمی از والد در پیش بود بمنصب جلیل الاعتبار وزارت دیوان
اعلی سرافراز گردانیده جای پدر ارزانی داشتند و از یورت قشلاق کوچ فرموده متوجه ییلاقات جانب تبریز
گردیدند و مقرب الحضرت مهر بیک بیکدلی شاملو را که از نزدیکان بساط قرب و منزلت بود بمظنه انکه مبادا
از فوت اعتماد الدوله اختلالی در امور قلعه گیری روی دهد بجانب اردو می فرستادند که باتفاق امرا خلایق بخش
درت اندیشه در تسخیر قلعه اهتمام نماید **شرح فتح و تسخیر قلعه دم دم و قتل امیرخان و اتباع و قضایای که
بعضی در زمان حیات اعتماد الدوله و بعضی بعد از ان بتقدیر ملک منان روی داد** خامه وقایع نگار صحیفه
اخبار را بدین آیین آرایش میدهد که چون از تسخیر سولق بنابر کثرت بارندگی و تقاطر امطار چنانچه مذکور
شد مقصود بحصول نپیوست قرار یافت که همگی امرا عظام سیبها بکوچه سید پیش برده قلعه را بتوفیق الله
بزور بازوی مردانگی و قهر و غلبه مفتوح سازند و جناب دستوری از منزل خود کوچ کرده بطرف سیبه حسن خان
آمده یک سیبه بسرکاری صفرقلی بیک چکنی بخود و ملازمان درگاه شاهی مخصوص گردانیدند و در ان سیبه
نشیمن ساخته رحل اقامت انداختند و از همه طرف شب و روز سعی نموده مصالح میکشیدند و سیبها را تا ان
سید می یافتند و جمعی قلک و کل جهت پر کردن سید از راه دور می آوردند و تخته سطبری را آهن بر روی کشیده
گردونی تعبیه کرده در برابر کوچه سید میداشتند که کارکیان در عقب ان کار کرده از آسیب گلوله ضرب زن و تفنگ
محفوظ باشند و بدین دستور شبها کار کرده ذرع ذرع پیش میرفتند و روزها پاس ان میداشتند مع هذا هیچ شبی



نبود که دو سه کس از آسیب ضرب زن و تفنگ ضایع نشود و بخت حسن خان و الیاس خلیفه قراداغلو و میرفتاح باشی
تفنگچیان اصفهان بدستوری که مذکور شد سیبه را بپای برج بزرگ خارج قلعه برده بدیوار رسانیدند قرابیک نام
وکیل امیرخان با فوجی از اکراد بجهت ان مشغولی داشتند تفنگچیان دو سه روز کار کرده چوبهای که بجهت استحکام
عمارت در میان خشت و گل کشیده بودند آتش زده سوختند تزلزل در ارکان ان افتاده قریب بظهر
که کارکنان بجهت اکل و شرب بیرون آمده بودند یکطرف برج کنار دره متحرک گشته فرو ریخت جمعی از
مستحفظان در میان خاک از بالا بپایین در افتادند چون انحالت مشاهده افتاد جناب دستوری
بحسن خان اعلام نمودند که دیگر چه جای ایستادنست بر برج یورش می باید کرد حسن خان مردم سیبه
خود را بیورش مأمور گردانید اول کسی که قدم بر بالای برج نهاده قرابیک را بتفنگ زد و سرش را بریده آورد
پهلوان مهر نام شخصی بود از تفنگچیان خوزانی اصفهانی که بعد از او ده دوازده نفر متعاقب یکدیگر به برج برآمده
هفت هشت نفر را در بالا بقتل آورده سر بریدند خواهرزاده امیرخان جوانی خوش روی صبیح الوجه در کمال
حسن و لطافت از بالای برج بزیر افتاده آسیبی چندان باو نرسیده بود یکی از ابلهان طایفه جنبی چارسان
ورده با او دست و گریبان شده همان لحظه بقتلش پرداخت و سرش را بریده آورد جناب اعتماد الدوله متأسف
گشته انشخص را ملامت بسیار کردند و از جایزه و جلدوی که چشم میداشت بهره نیافت القصه برج مزبور
در آمده مستحفظانش اکثر بقتل در آمدند و چند نفر در زیر خاک مانده هلاک شدند و تسخیر ان برج افتتاح
فتح قلعه کرده در چنانچه عنقریب نگاشته کلک بیان میگردد راقم حروف را که درین تردد رفیق جناب دستوری
بود این رباعی بخاطر فاتر سرزده بود تحریر یافت **رباعی** کین برج که یافتی بفتحش تأیید: از مطلع ان برآمدی چون
خورشید: کوتاه بدی ز رفعتش کیوان را: از دامن خاک برزاد دست امید: چون برج مذکور که سنگ راه غازیان
بود از میان برخاست کار بر ایشان آسان گشته در عرض ده روز سیبها را بحوالی قلعه رسانیدند و توپخانه
ترتیب داده یک توپ بزرگ و بالیمز را در طرف قلعه بالا و یک توپ دیگر را در طرف قلعه پایین سیبه میربدق خان
نصب نموده شروع در انداختن کردند و کار بر محصوران تنگ گشته امیرخان سراسیمه شده و اکراد قطع امید کردند
چون جمعی از اعوان و انصار او در معارک کشته شدند سایر محصوران متزلزل گشته آغاز بیرون آمدن کردند
و هر روز ده کس و بیست کس از اکراد جلالی خود را به سیبها انداخته اظهار شاهی سیونی مینمودند و جناب

دستور مکرم دست دریا نوال ببذل و احسان گشاده بردن امده ها را بخلاع فاخره و انعامات منوخت مجلا مقلعه
بجائی رسید که در همان دو سه روز مفتوح کرد و از قضای اسمانی واقعه ناگزیر اعتماد الدوله که در فوق تحریر
پیوست روی داد شرح واقعه انکه روزی باتفاق امرا در منزل گنجعلیخان بودند آخر روز که بمنزل خود امدند
بتونجانه رفته لحظه سرکاری توبجیان کردند اول شام بدیوانخانه امده بعد از ادای فرایض نادو دانگ
بدستور معهود با مجلسیانش در کمال شگفتگی صحبت داشت هنگام خواب بخوابگاه خود رفت انفهم حرف
هنوز بوناق خود نرسیده بود که کس بطلب امد فقیر متحیر گشت که ایا باعث طلب چه بوده باشد دیگری
رسیده گفت که جناب میرزا بی بنجار از هم گذشت همگنان را حیرت عظیم دست داد امرا عظام را اخبار نموده هم
همگی جمع شده صورت واقعه را بخدمت اشرف عرضه داشت نمودند و در همان شب نعش را از پای قلعه
بر اورده بغسل و تکفین پرداختند و اخر همان روز روانه تبریز کردند و امرا کس فرستاده امام قلیخان را
با جنود قاهره که در سلماس بودند طلب داشتند از وقوع این واقعه فی الجمله افسردگی روی داده کار قلعه
که نزدیک رسیده بود بتعویق افتاد محصوران که فوج فوج بیرون می امدند استقامت یافته پا بجای دامن
کشیدند تا انکه مهر بیک بیکدلی شاملو که بسرداری موسوم گشته بود در رسید و امرا عظام سابق و لاحق و قورچیان
و غلامان از سر جد و جهد شروع در کار کرده در اندک روزی سیبها از طرف بالا و پایین بدیوار و بروج
رسیده بضرب توبهای سنگ انداز تزلزل در بنیان بروج افتاده رخنها پدید امد و از طرف بالا
دلیران قلعه کش هجوم اورده دو سه برج را متصرف شدند و از طرف غربی سیبه بر بداق خان نیز غازیان
ترکمان بپای مردانگی بر بروج قلعه پایین که پسر بزرگتر امیرخان بحراست ان قیام داشت صعود نمودند و محافظان
از مصادمه عاجز شده دست از ان بازداشته بقلعه بالا گریختند و حصار مفتوح گشته از انجا شروع در کندن
دیوار بین القلعتین کردند کار محصوران باضطرار انجامید محافظان بوزلق کس نزد امرا فرستاده امان
طلبیده بوزلق را بتصرف دادند چون سه حصار استوار قلعه از دست رفت اکراد از مدافعه و حصارداری عاجز
گشته همگی بخانه امیرخان که از ابنیه نادرین قلعه کرده بودند در امده چاره جوی شدند و غازیان بی خوف خود را
از بروج بمیان قلعه انداخته سوای خانه امیرخان بر سایر بروج و باره و منازل تسلط یافتند امیرخان از همه
طرف بلا را محیط یافت اکراد را از جنگ و جدال منع نمود و کس نزد مهر بیک فرستاده التماس نمود که او





کاو با غازیان شاملو بقلعه در امده او را از حسن خان دشمن گیاپش که فیما بین خونها نجبه شده و از ایشان خایف
صیانت نماید و او را با پسران و منتسبان بسلامت بدرگاه عالمپناه رساند درین اثنا جان ابدال بکری چند
نفر از مردم خود بیرون امد او را بخانه الیاس خلیفه قراداغلو فرستادند که مهمان او باشد بعد از و مهر بیک برادر طویل
با جلالیان که در قلعه بودند بیرون امدند او نیز با اتباع هر چند نفر را که بجمعی سپردند که مهمان ایشان باشند
بعد از ان مهر بیک حسب الالتماس امیرخان بقلعه رفت امیرخان با پسر بزرگ و جمعی از قبیله برادوست و غیر ذلک
قریب یکصد نفر همه زره پوش با تفنگ و اسلحه و یراق جنگ از خانه بیرون امده با مهر بیک ملاقات
کردند و تا دویست نفر دیگر در قلعه بودند مهر بیک جمعی را بمحارست اهل قلعه مامور ساخت که احدی متعرض
خانهای اکراد نگردد و امیرخان را با انجماعت بمنزل خود اورد و خیمه و خرگاه بزرگی جهت ایشان علیحده نصب
کرد و حسن خان و امرا را طلبیده اشت که امده با امیرخان ملاقات نمایند و درباره او و انجماعت بدانچه صلاح
دولت قاهره داند عمل شود و خود با برادران با امیرخان در رفقا نشسته بلوازم میزبانی قیام داشت که حسن خان
بحوالی خیمه رسیده کس فرستاده مهر بیک را بیرون طلبید از بیامدن حسن خان بان مجلس و بیرون رفتن
مهر بیک اضطرابی در حال ایشان پدید امد و حسن خان بمهر بیک خطاب کرد که عجب از عقل و دانش تو بود
که با انجماعت یاغی طاغی که دست از جان شسته اند اعتماد نموده با برادران در میان ایشان نشسته صلاح درین است
که انجماعت را از یکدیگر متفرق سازی امیرخان را با پسر و چند نفر از اقوام نزد خود نگاهداشته رفقا را چند نفر
بیکی از امرا بسپاری که بعد از عرض بدانچه حکم شود عمل نماییم مهر بیک را معقول افتاده کس نزد امیرخان فرستاد
که بودن شما و اینقدر مردم در یکجا میسر نیست شما با پسر و اقوام درین خیمه بوده باستراحت مشغول شوید
امیرخان قبول کرد اما رفقا راضی نشدند و باو گفتند که تو را خاطر جمعست که امرا بخود سر بقتل تو جرات نمینمایند
اما یکی از ما زنده نمیگذارند و میانه ما و تو معهود چنین بود که در زنده و مرده با هم باشیم حالا تو حیات دو روزه را
غنیمت شمرده از ما جدا میشوی ما جدا نمیشویم و اگر کشته باید شد بر سر یکدیگر کشته میشویم و جواب بیرون فرستادند
در اثنای این رفت و امد از خانه الیاس خلیفه آواز شورش و غوغا برخواست و چنین معلوم گشت
که در و فتنی که خان ابدال بکری را بمنزل الیاس خلیفه فرستادند خلیفه در سیبه خود بود و ملازمانش بلوازم
مهمانداری و تواضعات رسمی پرداخته شربت اوردند درین اثنا خلیفه که مرد صوفی صاحب اخلاق ساده لوح

بود با سه چهار خدمتکار میرسد و با میهمانان تواضعات میزبانانه کرده بملازمانش عتاب و خطاب آغاز مینماید
که درین شدت گرما چرا تا غایت تکلیف گشودن اسلحه و یراق بیاران نکرده اید که باستراحت مشغول
شوند خدمتکاری نیز میرود که یراق ایشانرا گشوده مخفف سازد خان ابدال در وقت خیال دیگر
کرده فی الفور از جای خود جسته شمشیر بیرون کرده در میان خرگاه دو سه زخم بر الیاس خلیفه زد چند نفر
از اقوام و ملازمانش که بی آلت جارحه و یراق در میان خرگاه بودند زخمدار کردند و غازیان قراداغلو
خبردار شده از بیرون شمشیر آخته بخرگاه درآمدند الیاس خلیفه را با دو نفر قوم او مقتول و چند نفر را
زخمدار یافتند روی بخان ابدال آورده او را با رفقا پاره پاره کرده و اینواقعه مصدق قول حسن خان
گشته اعتماد از آن طایفه برخواست غازیان قزلباش دست بشمشیر برده شروع در قتل جمعی که
درین روز بیشتر از امیرخان بیرون آمده بودند خواه اکراد و خواه جلالی کردند چه انقیاد آنطبقه غدار
در آنوقت حکم ایمان یأس داشت مجملا تیغ یمانی غازیان را بتفنگ گرفتند چون کار بانجا رسید ازینطرف
نیز تفنگچیان آن خیمه و خرگاه را بتفنگ گرفتند چون سی نفر از ایشان تفنگ خورده دیگران با شمشیرهای
آخته بیرون آمده جنگ کنان راه عدم پیمودند و جنود قاهره بیمحابا دست بقتل و غارت برآوردند که
چند نفری از محصوران که شناخته بودند بیرون آمده اظهار شاهسیونی مینمودند درین غوغا قتل و غارت
یافته نرد خشک با آتش قهر سوخته شد آنجماعت نیز که در نارین قلعه بودند بی تاب و توان گشته رضا
بقضا داده معروض تیغ یاسا گردیدند القصه از قضا و قضای بی اختیار اینصورت روی داده بعقوبت ناسزای
نمکحرامی گرفتار آمدند از تقریر بعضی اکراد تحقیق پیوست که امیرخان در خفا چنین کنکاش کرده بودند که [illegible]
از دست قزلباش ممکن نیست برای بستن بیرون میرویم جمیع امرا در آن مجلس جمع میشوند ما دست بشمشیر
کرده تا خبردار شدن بیرونیان امرا را در اندرون خیمه بقتل می آوریم اگر توانیم بدر رفت فهو المطلوب و الا
باری خون خود گرفته بمردی کشته شویم بدبخت از خان ابدال این جسارت بظهور آمده بادی قتل الیاس خلیفه
گشت العلم عند الله بعد ازین واقعه پسران کوچک و بازماندگان امیرخان را باردوی معلی آورده اموال
و اسباب اهل قلعه بغازیان تقسیم یافت و در حینی که اردوی گردون شکوه در کاودل مراغه نزول داشت حقایق
این حال بعرض اقدس رسید حسب الامر گنجعلیخان با جمعی از تفنگچیان چند روزی در پای قلعه توقف نموده

سایر



سایر امرای عظام و عساکر ظفر فرجام بدرگاه عالمپناه آمده در چمن قراچپق بموکب همایون پیوستند ایالت و دارایی
الکای ارومی به قباد خان برادر مقرب الحضرت محمد بیک بیکدلی تفویض یافته مبلغ سه هزار تومان زر نقد
جهت ضروریات قلعه دم دم و مدد خرج غازیان ملازم او تنخواه شد و مقرر گشت که از حدود ساروقرخان
و کاودرود تا سلماس همگی امرا و حکام بجار و ملجار او حاضر گشته از سخن و صلاح او بیرون نروند و او با قشون
آراسته بدانجا رفته بتعمیر قلعه و آبادانی الکا پرداخت و گنجعلیخان و تفنگچیان آمده بموکب ظفر قرین ملحق
شدند

**ذکر توجه رایات نصرت آیات شاهی بصوب مراغه و مغضوب و کشته شدن طایفه مکری و قتل عام آنطایفه**

طبع سخن پرداز عنوان جراید اخبار و دیباچه حقایق آثار در اید بسیاری اقلام عنبر فام که بلبل نوایان
چمن حکایات و نغمه سرایان انجمن روایات الله بدینگونه آرایش میدهد که عشیرت مکری در سلک متابعان
این دولت روز افزون منسلک و در حدود کاودل مراغه و سلدوز میان دو آب اقامت داشتند و در زمان
حضرت شاه جنت مکان امارت آنطایفه بامیره بیک نامی متعلق بود بعد از سنوح واقعه آنحضرت و اوان
جلوس نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه که سلطان روم نقض عهود پدران نموده عالم آرمیده را
بشورش آورده پر آشوب گردانید فتنه انگیزان شورش طلب سرحدار روز بازار گرم گشت امیره مذکور که
سالها نمک پرورد این دولت بود شیوه حرام نمکی و عصیان و طغیان پیش گرفته شعار بدخواهی در میان
ظاهر ساخت و بقتل و غارت ایل و اولوسات ساکنین سلدوز میان دو آب مراغه و نخود اقدام نموده بر سر
ایلچی قراچوق که ایلچی خاص حضرت شاه جنت مکان و بخوبی شهره جهان بود آمده جمعی کثیر از عملا و حارسان ایلچی
بقتل آورده ایلچی را متصرف شد و پیوسته با امرای قزلباش که حاکم مراغه میشدند در تنازع و جدال بوده دقیقه
از دقایق بی اندامی و قتل و غارت و ایسرنا دهیان فرو گذاشت نمیکرد بعد از فوت امیره بیک شیخ حیدر
بوساطت بیگلربیگیان رومی امارت یافته زیاده از پدر در میانه ایل استقلال یافت اما در زمان فرمانروایی
سلطان محمد خان با جعفر پاشا بیگلربیگی تبریز سرکشانه سلوک میکرد و چند مرتبه کسان خود را با عرایض اخلاص
بدرگاه جهان پناه شاهی فرستاده اظهار هواخواهی مینمود و در حینی که رایات جهانگشای شاهی و چتر
فلک فرسای شاهنشاهی بتسخیر ممالک آذربایجان بلندی یافت شیخ حیدر بشرف آستان بوسی مشرف گشته
نوازش و تربیت یافت و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی زلات سابق طایفه مکری را بعفو و اغماض مقرون گردانید

الکای مراغه و توابع را که همواره یکی از امرای عالیمقدار قزلباش مفوض میگشت باو مرحمت فرمودند و او در پای قلعه
ایروان چنانچه در طی آن احوال تحریر یافته در معرکه رومیان بقتل آمد و حضرت علی بمجلس حق گذاری جانی
و الکای او را به قباد خان پسر او که هنوز طفل بود شفقت فرموده و ریش سفیدان ایل و عشایر مکری را
مستمال عنایت و الطاف خسروانه گردانیده بمتابعت او مأمور ساختند و امر فرمودند که تا بزرگ شدن پسر
از سخن و صلاح والده اش که از بنات اعیان قزلباش و عورت عاقله بود بیرون نروند و بنابر انتظام
مهم قباد خان یک برادر شیخ حیدر را که امیر خان بیک نام داشت از میان قبیله بیرون آورده در الکای
گرمرود جا و مقام و اقطاع عنایت فرمودند و یک برادر دیگر خان ابدال نام که طالب امارت بود و
از تربیت برادرزاده طفل خورد سال طریق عصیان و طغیان پیش گرفته جمعی از فتنه انگیزان قبایل
مکری را بر سر خود جمع نموده آثار خلاف ازو بظهور میرسید مکرر آن لشکر بر سر او فرستاده سلک جمعیت او را
پراکنده ساختند بالاخره پناه با امیر خان برادر دوست برده بنوعی که مذکور شد با اوی بود و بیمن تربیت
و الطاف شاهانه کل قبایل مکری بقباد خان تعلق گرفته استقلال یافت اما در میانه سرخیلان ایل مذکور
جمعی مفسد خناز بر طینت ثعالب طبیعت بودند که در بادیه خودسری نشو و نما یافته از طریق فرمان برداری
دور بودند و با طبقه قزلباش که در مراغه املاک و اقطاع داشتند سلوک ناهموار پیش گرفته بطریق ارباب
عنف و طغیان تمکین صاحبان در املاک موروثی نمیدادند و قباد خان نیز که الحال بسن رشد و تمیز رسید
از غایت جهل و خبث باطن باغوای مفسدان مکری بخلاف حکم رقم تملک بر کل ولایت مراغه و املاک و اقطاع
ملازمان درگاه شاهی کشیده با طبقه قزلباش سلوک ناهنجار مینمود و هرچند درین چند سال نافرمانی و طغیان
ناب شده اند و اتباع او بظهور می آمد و خاطر مبارک اشرف غبارآلود میشد محض رأفت جبلی و حق گذاری شیخ
حیدر بعفو و اغماض شاهانه مقرون میگردانیدند تا اگر بدسلوکی و نافرمانی ایشان از حد اعتدال تجاوز نموده
چنانچه در سال گذشته حکم شده بود که قباد خان نزد اعتماد الدوله رفته تسخیر قلودم دم با عساکر ظفرشعار رفیق
و مددکار باشد از آن خدمت نیز تخلف جسته نرفت و چون دانست که رایات نصرت شعار در هنگام بهار جهت
انتظام مهام آن طرف متوجه قراباغ شده در یورت قشلاق بملازمت اشرف رسید چون تمرد و بدسری
آن قوم سرکش تا اعتماد بر ضمیر منیر پرتو ظهور انداخته زیاده از این مسامحه در دفع و رفع آن خودسران مفسد

منتج



منتج انواع مفاسد بود و شایستگی تربیت و اعتماد نداشتند لهذا سیاست بلیغ آن طایفه در خاطر جهان آرا
رسوخ یافت اما بنابر حکمتهای عملی و نظام سلسله ظاهر روز نوازش و التفات درباره او بظهور می آمد تا آنکه
رایات جلال متوجه ییلاقات گشته بحدود مراغه نهضت واقع شد در اینجا بظهور پیوست که قباد خان و
ریش سفیدان قوم با آنکه باز خواست ایلچی قزاجیوق افتاده از زدی مکرو قبیل اسبان خوب گزیده را
بجاهای دوردست فرستاده یابوی چندی بد نژاد کردی در حوالی خود نگاه داشته اند که اگر کات ایلچی میان
آید آنها را بنظر رسانند و نیز بتجسس پیوست که همیشه با سرداران روم و مخالفان این دولت باز گشت نموده
اظهار هواخواهی رومیان مینموده اند و با عجزه و رعایا و شیعیان مراغه متعصب مذهب آیین ظلمه و
ستمکاران سلوک نموده دود از نهاد مظلومان برآمد و از جور و تعدی و خواست و طلب عنف بحساب
عموم آن طایفه آه مظلومان بکره اثیر رسیده و دست تعدی ایشان از گریبان مظلومان کوتاه کرده اید
بسر حد وجوب کشیده عجلا دفع شر آن قوم بدکیش نفاق اندیش که از مسلمانی خبر نامی نداشتند بر ذمت
همت شاهانه و خاطر معدلت آیین پادشاهانه لازم آمده آتش قهر و غضب که مکنون خاطر انور بود بنوعی شعله
کشید که جز بخون آن شوربختان و تخریب نشیمن آبدار شعله آن انطفا نمی پذیرفت در حینی که موکب همایون بحوالی
قلعه کادول که مسکن او بود رسید روزی قباد خان قریب بیکصد و پنجاه نفر از مردم معتبر از سکنه خود متوجه اردوی
معلی گشته وقت عصری بدولتخانه همایون رسید و با سه چهار نفر از اقربای خود ببارگاه سپهر اشتباه در آمده چون
داخل سراپرده محفل معلی گردید در وقت موزه کندن حسب الاشاره اعلی غلامان او را با رفقا بمیان گرفته بیکبار
وجود شان از تیغ تیز ریزریز کرده مجال حرکت و دم زدن نداده و جساد خبیثه ایشان را بعقب کوچه سراپرده کشیدند
بنابر آنکه سببی از آن بدنهادان بغلامان و ملازمان رکاب اقبال نرسد علی قلیخان ایشیک آقاسی باشی شاملو
حکم شده بود که بر در سراپرده ایستاده آن جماعت را یکیک بمجلس طلبند و چون داخل سراپرده محفل قدس گردند
غلامان درگاه معلی بقتل ایشان پرداخته فیلا از عقب کوچه سراپرده کشند که از نظر آیندگان پنهان باشد
و علیقلیخان ایشیک آقاسیان حسب الفرموده عمل نمودند و هر کدام می آمد بیاران ملحق میگشت تا بیست سی نفر بدین قاعده
کشته گشته سایر مردم بیرون آنکه بدگمان شدند تا آنکه یکی از ایشان باندرون آمده خون بسیار مشاهده نمود
گریخته شده و از قباد خان و پیش آمدگان اثری نیافت فریاد برآورده دست بخنجر برد و از حاضران بارگاه معلی

محب علی بیگ شاهی‌سیون شاملو از زخم زد و دو سه نفر دیگر که از عقب او می‌آمدند خود را پس کشیده عزم بیرون
رفتن کردند غلامان و قورچیان ایشان را در حرم سراپرده بقتل آوردند بیرونیان خبردار شده بجانب اسبان
خود دویدند بعضی در جلوخانه کشته شده بعضی دیگر در حین فرار در میان اردو بقتل آمدند و حضرت اعلی
بدان محفل مهابت اثر تشریف آورده همان لحظه بدولت و اقبال بر سمند بادپای آسمانی خرام برآمده بر سر
قلعه کاودل توجه فرمودند و جنود قزلباش جوق جوق بقتل و غارت قبایل و عشایر مکری مأمور گشته
باطراف و جوانب رفتند و موکب معلی پاسی از شب گذشته بپای قلعه کاودل رسیدند و هنوز این خبر
بقلعه نرسیده بود که عساکر اقبال مآثر داخل قلعه شدند و هر کس در آنوقت بدست درآمد از پای افتاد
علی قلیخان را بر سر حصاری دیگر که در آن حوالی بود فرستادند و موازی پنجاه شصت نفر از مردم آن حصار دست
بگردن بسته بدرگاه والا آوردند و غازیان کینه‌خواه بطرفة العینی آنگروه را براه عدم فرستادند و بسیاری
از آن طایفه را که غازیان درمی‌آوردند بیلداران و خدمت پشکان بضرب بیل و مطراق و چماق سر
و مغز ایشان را بیکدیگر میکوفتند چهل پنجاه نفری از جبل مکری با امیرخان برادر شیخ حیدر که در کرم‌رود بودند
اسفندیار بیگ اوجی باشی عرب‌گرلو حسب الفرمان همایون بایلغار بدانجا رفته بفنون سپاهیانه آن بیخبران را
بدست آورده نقش وجود همگی را از لوح هستی سترد حسین سلطان برادر شیخ حیدر با جمعی در اورمی
بودند حسن خان و امرا بدفع ایشان پرداختند مجملاً قتل عام آن طایفه بقلم تقدیر در صحیفه روزگار ثبت
شده بود در آن چند روز که در پای قلعه کاودل بودند فوج فوج و گروه گروه را که می‌آوردند معروض تیغ سیاست
گشته بهرام خون‌آشام لحظه از تیغ زدن و خون ریختن نمی‌آسود چنانکه جمعی از اویماق بی‌سی و اوریاد و غیر ذلک
که در میانه مکری مانده با آنجماعت می‌آوردند بجرم آنکه در میانه طبقه مخالف دولت توقف نموده در زمان
تسلط رومیه بمیانه قزلباش نیامده اند کشته میشدند مجملاً دوازده دومان طایفه مکری برآمده مردان
طعمه شمشیر آبدار و صبیان بذل اسر و رقیت گرفتار آمده مکافات عمل یافتند بعد از چند روز که
سورت غضب پادشاهی فی الجمله تسکین یافت شیر بیگ نامی از آنجماعت را که با حضرت اعلی شاهی دم از
اخلاص و دولتخواهی میزد و برادرش مقصود بیگ نام در سلک ایشیک آقاسیان درگاه معلی انتظام داشت
مورد عنایت و الطاف شاهانه گردانیده حکم شد که هر کس از جماعت مکری بر سر او جمع شود از قتل و غارت



ایمن بوده باشد قلیلی از بقیة السیف بر سر او جمع آمدند بعد از این قضیه از کاودل بچمن قراجوق تشریف برده
چند روز اوقات خجسته ساعات بدیدن اسبان ایلخی قراجوق صرف فرمودند الکاء مراغه با آقا سلطان
پسر مقدم تفویض یافت **از سوانح** آن ایام آنکه اسکندر سلطان بانه در حین مذکور بدرگاه جهان‌پناه آمد البته
از میران اکراد و عشیرت بانه است در زمان رومیه شاهی‌سیونی اختیار نموده با یک پسرش بدرگاه معلی
شاهی آمده چند سال یکه سوار ملازمت موکب همایون مینمودند بعد از فتح قلعه ایروان مورد تعطف و
تربیت گشته الکاء بانه که از توابع مراغه است باو تفویض یافت و ازو چنانچه شیوه نفاق و بدنهادی
اکراد است آثار خلاف و عصیان بظهور آمد و از تاریخی که رفته بود از ملازمت موکب همایون تقاعد ورزیده
دیگر باینطرف بازگشت نکرد و خاطر مبارک اشرف از اطوار ناپسند او منحرف گشته تنبیه و تادیب او
مکنون خاطر انور بود درینوقت که آتش غضب شاهانه درباره اکراد شعله‌فروز بود اسکندر سلطان با تیغ
و کفن بپایه سریر اعلی آمده شرف بساطبوسی دریافت با وجود آنکه دفع و رفع او از آن حدود متضمن
چندین مصلحت دولت بود حضرت اعلی از جرات چنین آمدن از آن اغماض فرموده بلفظ گهربار با او خطاب
فرمودند که از اعمال ناشایست که از تو بظهور آمد مستحق قتل و سیاست شده و ترا زنده از دست گذاشتن
منتج مفاسد عظیمه است اما چون خود آمده درینمرتبه از سیاست تو گذشتیم اگر من بعد خلاف دولتخواهی
از تو بظهور رسد آماده سیاست باش که عنقریب خرمن عمرت از آتش غضب شاهانه سوخته بباد فنا خواهد رفت
و بخلعت فاخره سرافراز گردانیده رخصت معاودت دادند و او در کمال خوف و غایت دهشت روانه شده
و از واهمه و بیم که بر او غلبه کرده بود دیگر آرزوی آمدن درگاه معلی نکرد اما عاقبت بکفران نعمت گرفتار گردیده
تمتعی از عمر و دولت نیافت **ذکر ایلچی فرستادن ولی محمد خان پادشاه ماوراءالنهر و ترکستان بدرگاه سعادت
آشیان** از سوانح این سال آنکه ولی محمد خان فرمانروای ممالک توران جهت استحکام قواعد الفت و دوستی
شاه محمد میرزا اوزبک خزانچی را برسم رسالت بپایه سریر اعلی فرستاد از زمانی که دین محمد خان برادر بزرگتر او
در دارالسلطنه هرات با حضرت اعلی شاهی ظل‌اللهی مصاف داده از معرکه زخمدار بیرون رفته بعالم عقبی شتافت
و برادرش باقی خان در ماوراءالنهر و ترکستان برتبه سلطنت و فرمانروائی رسید آن سلسله با این دودمان
در سر نشان اظهار مخاصمت و عناد مینمودند تا آنکه در سنه بارس‌ئیل احد عشر و الف بنوعی که در وقایع آن سال

نحریر یافته سفر بلخ اتفاق افتاده ساحت انولایت لکدکوب موکب همایون گردید با قیخان کوشمال بلیغ
یافت بعد از انکه او باجل طبیعی از هم گذشته سلطنت ماوراء النهر و ترکستان بولیمحمد خان برادر کوچک او
قرار گرفت و در سنه قوی ئیل خمس عشر و الف که جهانگیر خان با یار محمد میرزا بر سر بلخ رفته بودند و
بنابر قتل یار محمد جهانگیر خان کاری نساخته منهزم بغرجستان آمد و رایات ظفر آیات شاهی بجانب
شیروان در حرکت آمده بتسخیر قلعهٔ شماخی مشغول بودند ولی محمد خان پای از دایرهٔ ادب بیرون نهاده
لشکر عظیم بتاخت خراسان فرستاده و بر نهجی که در وقایع انسال مرقوم کلک شیرین مقال گردیده جنود
اوزبک کاری نساخته خایب و خاسر باز گردیدند ولی محمد خان ازان حرکت پشیمان گشته صلاح کار خود
دران دید که با اولیای دولت قاهره الفت و آشنائی کرده صداقت و دوستی ورزد و کسان خود
نزد بیگلربیگیان خراسان فرستاده ابواب آشنائی مفتوح ساخت و نسبت بحضرت اعلی شاهی
ظل اللهی اظهار اخلاص و هواخواهی نمود و امرای ذوی الاحترام حقیقت بپایهٔ سریر اعلی عرضه داشت نمودند
طبع دوستی دوست همایون اعلی بمضمون انکه ع چو دشمن دوستی ورزد زیاری ع توهم چون دوستان
کن دوستداری ع که در باغ محبت آخر کار ع نهالش دوستداری آورد بار ع با او در مقام الفت و اتحاد
درآمده نامهٔ محبت آمیز نوشته مصحوب میرزا علی بیک یوزباشی ترکمان فرستادند و ولی محمد خان بنوید
عاطفت و اشفاق شاهی مسرور و مباهی گشته شاه محمد میرزا اغرانجی را که از مقربان بساط دولت او
بود برسم رسالت بملازمت عتبهٔ علیا فرستاده تحف و هدایای لایقه ارسال نمود و ایلچی مذکور بدوستاری امنای
امینان دولت ابد پیوند بشرف بساطبوسی مشرف گشته بعواطف پادشاهانه اختصاص یافت و حسب الامر
اشرف همگی امرا و ارکان دولت در الکای قراجوق ایلچی مذکور را طوی داده تکلفات دوستانه بظهور می آوردند
و هر روز در منزل یکی از مقربان درگاه معلی عشرتی برپا بود **دیگر از سوانح** ایام اقامت الکای قراجوق آمدن
خلف السلاطین لوارصاب خان نبیرهٔ سیمون خان والی گرجستان کارتیل است که درین سال احرام استلام
عتبهٔ اقبال شاهنشاهی بسته با والدهٔ خود دیدی بال که بعرف گرجیان مادر پادشاه است روانهٔ درگاه معلی
گردید و حسب الامر اشرف محمد امین بیک برادر جناب قدوی القاب محمد رضا وزیر آذربایجان بمراسم
استقبال اقدام نموده منزل بمنزل خدمات لایقه بتقدیم رسانیده معزز و محترم بپایهٔ سریر سلطنت مصیر





رسانید و در چمن مذکور سعادت آستان بوسی دریافته بانواع نوازش و اصطناعات خسروانه اختصاص
یافت و ولایت تفلیس را که از بلاد مشهورهٔ گرجستان و قلعه آن از غایت رفعت و اعتلا سر بقبهٔ جوزا
افراخته و رومیان از تصرف سیمون خان بیرون آورده قریب بسی سال متصرف بودند و در سنه توشقان ئیل
خمس عشر و الف چنانچه در طی وقایع انسال مرقوم کلک بیان گشته به نیروی اقبال متصرف اولیای دولت قاهره
درآمده و خال محمد سلطان شمس الدینلو حسب الفرمان قضا جریان بحراست آن قیام داشت درین سال در ازاء
حقوق دولتخواهی سیمون خان به لوارصاب خان مذکور نبیرهٔ او مرحمت شد مومی الیه جوان نیکو منظر خوش
صورت صبیح الوجه و درانوقت در سن هفده سالگی بود که بملازمت اشرف سربلند یافت الحق اکثر سلاطین
زاده‌های گرجستان بل عموم مردم انولایت اناثاً و ذکوراً از لطافت هوا بصباحت خد و عارض زیبا و حسن
جمال و آراستگی خط و خال بر مردم سایر امکنه و بلاد مزیت و رجحان دارند بمه حور وشان یوسف لقا که انوار
موسوی چون ید بیضا از ناصیه حالشان هویداست و اعجاز عیسوی از لطف گفتار و حسن کردارشان
هویدا هرچند که نسبت ساحری در انولایت شیوع دارد و ان طبقه از دین حق بیگانه اند اما از حسن صورت و
لطافت آب و هوا و نزاهت و خورمی مکان بر اکثر مکان و ممالک ترجیح میتوان نهاد و زبان حال نظارگیان آن
انجمن خوبی در لطافت آن سرزمین انتقال ادا مینماید ع هر لحظه یکی عیسی از پرده برون آری ع مریم کده‌ها
داری گوئی بحجاب اندر ع فی الجمله لوارصاب خان با دیدی بال والده‌اش و سایر مخدرات استار آن سلسله
تا شش ماه در موکب معلی بسر برده بعد از مراجعت مراد پاشا سردار که در ذیل مذکور خواهد شد رخصت
انصراف یافته قرین اعزاز و احترام روانه شدند و چون در اواخر این سال آمدن مراد پاشا وزیر اعظم و
سردار روم بجانب آذربایجان اتفاق افتاد لازم نمود که وقایع متنوعه و بعضی قضایا که قبل از آمدن او
روی داد در رشتهٔ تحریر کشیده بعد ازان شرح آمد و رفت او مرقوم کلک بیان گردد **ذکر فرستادن محمد بیک**
**ولد کور خلفای روملو برسم رسالت بجانب روم بمرافقت خیر الدین چاوش** خیر الدین چاوش در سال گذشته
چنانکه سبق ذکر یافت از جانب وزرا و ارکان دولت پادشاه روم همراه محمد بیک روملو ولد کور خلفا که
برسالت روم رفته بود بجهت گفتگوی صلح آمده درینوقت رخصت انصراف یافته مشمول نوازش و تفقدات
پادشاهانه روانه شد و حسب الالتماس مراد پاشا وزیر اعظم نامهٔ محبت آمیز دوستانه بحضرت سلطان احمد خان

پادشاه والاجاه روم در قلم آورده در آن نامه نامی اشعار فرموده‌اند که هرگاه از آنطرف طریقه مودت و دوستی مسلوک
باشد از اینجانب نیز جز شیوه مرضیه وفاق و حسن اتفاق مسلوک نخواهد بود و دیگر باره محمد بیک مذکور را
که مردی سنجیده زبان دان صلاح اندیش بود در مرافقت چاوش مذکور برسالت تعیین نموده روانه
کردند و او را مرخص ساختند که قواعد صلح را بدستور زمان حضرت شاه جنت مکان استحکام دهد و ایشان
از تبریز متوجه مقصد گشته از راه دیاربکر روانه شدند و چون بدیاربکر رسیدند در آنجا آمدن سردار را
استماع نموده باتفاق نصوح پاشا بیگلربیگی دیاربکر بجانب اردوی سردار در حرکت آمده در حوالی
ارض روم باو ملاقات کردند و مکتوب غایت اسلوب که باسم سردار در قلم آمده بود باو رسانیدند
داد در جواب گفته بود که باعث آمدن عساکر عثمانی بانطرف استعانت بیگلربیگی ارض روم بود که قاصدان
فرستاده عرض نمود که لشکر قزلباش بر سر قلعه آمده محاصره کرده‌اند بنابر این نهضت لازم شد حالا
چون خزاین موفور پادشاهی صرف تجهیز لشکر شده و جمعیت عساکر روی داده بسرحد نزدیک شده‌ایم بنابر
رعایت ناموس سلطنت و گفتگوی دوست و دشمن ناچار است که سفر بانتها رسد انشاء الله تعالی
چون بانحوالی رسیم از جانبین معتمدان آمد و شد نموده بدانچه لایق حال و مناسب احوال طرفین باشد
عمل خواهد شد ایلچیان مذکور را مصحوب خود گردانیده روانه آذربایجان گردید ذکر لشکر فرستادن بسرداری
امیرگونه خان قاجار بیگلربیگی چخور سعد بارض روم و بیان محاربه غازیان با حسن پاشا و عساکر ارض روم
چون جاسوسان سریع السیر رسیده خبر دادند که مراد پاشا سردار از استنبول بیرون آمده در اسکودار بتجهیز
لشکر و یراق سفر مشغول است و عزیمت آنطرف دارد و چون این مقدمه منافی مقدمات سابق و گفتگوی فخر الدین
چاوش بود حضرت اعلی شاهی ظل الهی جانب احتیاط مرعی داشتن اهم والزم دانسته رای جهان آرا بدان
متعلق گشت که فوجی از امرا و عساکر نصرت شعار مامور گردانند که تا ارض روم رفته آتش در علفزارهای محل عبور
لشکر روم و غلات الوسات زده چنان نمایند که تا ده روزه راه ایروان یکمن غله و علف یافت نشود امیرگونه خان
بیگلربیگی چخور سعد را که در آن سرحد بوفور جلادت و مردانگی بلند آوازگی داشت بدین خدمت مامور
فرموده محمد خان زیاد اغلی بیگلربیگی قراباغ و امرای آنصوب نیز بمرافقت مامور گردیدند علی خان بیک
جوانشیر را با فوجی از تفنگچیان رکاب اقدس فرستادند که همراه بوده بخدمات مرجوعه قیام نماید امرای عظام

حسب الفرمان



حسب الفرمان همایون جمعیت نموده با ایلغار شایسته روی بمقصد آوردند و چون بحوالی ارض روم رسیده رو
خبر یافتند حسن پاشا بیگلربیگی ارض روم و امرا و پاشایان آنحدود خصوصا ترکچه بیلمز و عثمان پاشا
و سایر زعما و لشکریان تا موازی ده هزار کس جمع آورده با آراستگی و پیراستگی از شهر بیرون آمده حوالی
حسن قلعه‌سی آمده‌اند از تقریر چند نفر از حضار المعرکه استماع رفت که چون امرای عظام از آمدن رومیه
آگاه شدند مستعد محاربه و قتال گشته پیشتر رفتند رومیه دو روز جنگ را در حیز تاخیر انداخته هر چند
غازیان پیش میرفتند ایشان خود را پس میکشیدند تا روز سیم در دو فرسنگی شهر صف سپاه
آراسته حسن پاشا در قول قرار گرفت و عثمان پاشا و ترکچه بیلمز هر کدام با فوج خود پیشتر آمدند از این
طرف نیز چرخچیان جنود قزلباش پیش رفته با چرخچی غنیم ملاقی شدند فیمابین محاربه قوی روی داده
سپاه روم بهجوم آورده بر چرخچیان سپاه قزلباش اندکی غلبه کرده پیش راندند امیرگونه خان با آنکه
هنوز محمد خان زیاد اغلی و لشکر قراباغ بقول او ملحق نشده بودند و در آنوقت زیاده از یکهزار کس
با او نبودند بملاحظه آنکه مبادا مخالفان دلیرتر گردند با همان فوجی که حاضر بودند قدم بمعرکه کارزار نهاده خود را
چون برق لامع بر صف سپاه ترکچه بیلمز که اشجع آن طایفه بود زد و بیکصدمه دلیرانه او را از پیش برداشت
و چون بفوج عثمان پاشا رسانید بهمان گرمی کارزاریان فوج در آویخته او را نیز از پیش برداشته
تا بقول بزرگ رسید هر چند دستور نبست که سرداران لشکر در معارک کارزار خود مباشر حرب گردد از بسکه
لشکر قراباغ دیرتر بمعرکه قتال رسیدند امیرگونه خان دغدغه آن داشت که مبادا چشم زخمی بسپاه منصور رسد
مقید برسیدن ایشان نشده پای مردانگی پیش نهاد و غازیان را بمحاربه تحریص و ترغیب نموده از آن گرمی حرب
و ضرب که مشرگردیده و تکیه بر اقبال بیزوال همایون شاهی کرده با تیغهای آبدار آتشبار خود را بر قلب زدند و
بر رومیان معلوم گشته بود که امیرگونه خان خود در میان این گروه است که چنین دلیرانه پیش آمده بازار رزم را گرم
دارد القصه تاب صدمه غازیان نیاورده حسن پاشا پشت بمعرکه داد و محمد خان و لشکر قراباغ نیز که صف آراسته
از عقب رسیدند و غازیان پراکنده نیز از اطراف و جوانب روی بمعرکه آورده تا پای قلعه تعاقب منهزمان کرده
بصمصام بهرام انتقام دمار از نهاد مخالفان برآوردند و حسن پاشا با بقیة السیف خود را بشهر و قلعه افکندند
خلاصه لشکر ارض روم در آن معرکه نابود گشته غازیان قزلباش بفتح و ظفر اختصاص یافتند و غنایم موفور بدست

سپاه منصور رسید و امرای عظام در همانجا خیام اقامت نصب نموده تا سه روز در کمال شکوه و اقتدار عساکر
ظفر شعار در انجد ده بخدمتی که مأمور بودند قیام نموده بعد از سه روز منظفر و منصور طبل رحیل کوفته
مراجعت نمودند در این جنگ اگر چه گونه خان اندک تقصیری بمهر خان استاد میکرد که دیر تر رسیده اما
جمعی دیگر تصدیق نمودند و آن ثانی را از لوازم امور حرب منتشر دند که نبایست پیشتر دان معرکه برد لازم است
که بوجود جمعی از جنود اقبال قوی باشند **ذکر طغیان محبوسان قلعه قهقهه که درین سال روی داد** از سوانح
غریبه این سال طغیان محبوسان قلعه قهقهه است که در حین آوازه آمدن سردار روم وقوع یافت و به نیروی
اقبال بی زوال شاهی آتش آن فتنه زده باب لطف الهی فرو نشست کیفیت این سرگذشت آنکه
قلعه عالی اساس سپهر مماس قهقهه در الکای تابعه از اعمال قراجه داغ قله کوهی رفیع آسمان پیوند واقع شده
از سنگ یکپارچه که ساکنانش با سکنه فلک الافلاک دمساز و پاسبانانش با ثوابت و سیارات همراز ند از درگاه قلعه که دامنه آن کوه است تا فراز قلعه را بهیئت سراپا الا تا نیم فرسخ در غایت تنگی
که عبور یکسوار از اتحاد نهایت دشوار است که یکسفر سنج تنگی مانع فوج کثیر میتواند شد در زمان حضرت شاه
جنت مکان که چند مرتبه خواندکار روم بآذربایجان آمد و در آن ولایت فترت بود بنابر استحکام قلعه خزاین
پادشاهی بانجا نقل شده بود اسمعیل میرزا و القاص میرزا و سام میرزا نیز با اولاد در آن قلعه محبوس
بودند هیچ پادشاه ذو شوکت کمند همت بر کنگره تسخیر آن حصن بلند ارکان نینداخته و آرزوی گرفتن
آن عالی بنیان در مخیله هیچیک از سلاطین کشورگیر صورت نبسته همیشه یکی از امرای معتمد عالیقدر
بحراست و کوتوالی آن قیام داشته اند درین هنگام بالیاس خلیفه قرا داغلو حاکم قراجه داغ که
از صوفیان صادق العقیده این دودمان و سر حلقه ارباب ارادت بود تعلق داشت و چون خود
همراه اعتماد الدوله بتسخیر قلعه اردبیل مأمور گشته در آنجا بود مظفر بیک نام معتمدی از طایفه قرا داغلو
به نیابت خلیفه مذکور بکوتوالی قلعه قیام داشت و چند نفر از رومیان و اکراد که در معارک گرفتار شده
بودند معظم ایشان مصطفی پاشا و احمد پاشا دکور و دو پسر غازیخان کرد و شاه قلی بیک و خالد بیک
و محمد بیک ولد قوچی بیک عمزاده ایشان درین قلعه محبوس بودند بایکدیگر اتفاق نموده پنج شش نفر
دیگر از ترک و تاجیک اهل ولایت از جمله دو پسر و برادر حسن خان افشار حاکم سابق کوه کیلویه را که در قلعه محبوس

بودند



بودند طوعاً او کرهاً با خود متفق ساخته تمامی ایشان که تا بیست نفر بودند سر از جیب عصیان بر آورده غافل
بر سر کوتوال مذبور رفته او را بقتل آوردند و اسلحه و تفنگ و یراق او و مردم او را بدست آورده چند نفر
ملازم او را که در قلعه بودند بیرون کرده دروازه را بسته بر قلعه تسلط یافتند اقوام و ملازمان الیاس
خلیفه از نیمعنی خبر یافته بر در قلعه جمعیت نموده هرچند سعی نمودند که بلطایف الحیل دفع این حادثه توانند
کرد صورت نیافت بالضروره حقیقت بعرض اشرف رسانیدند و در چنین وقت که آوازه
آمدن سردار عساکر روم در آذربایجان شیوع داشت این واقعه خالی از شناعت و بدنامی نبود
و احتمال مفاسد عظیمه داشت و رومیان و اکراد که مرتکب این امر شده بودند بموعظه و نصیحت
سر بچنبر اطاعت در نمی آوردند و در اول حال مطلب ایشان آن بوده که شاید فرجه یافته خود را از
حبس و قید نجات دهند چون راه فرار مسدود یافتند باستظهار آمدن سردار قرار قلعه داری
با خود داده تا دو ماه خود را و قلعه را محافظت کردند و هیچ باب فتح البابی نمیشد تا آنکه آمدن سردار
محقق گشته بسر حد نزدیک شد حضرت اعلی شاهی ظل الهی بالهام ملهم غیبی خواجه مقصود علی نامی از
مردم کوه کیلویه را که سابقاً از نویسندهای سرکار حسن خان افشار بوده و کمال ربط و آشنایی با پسران
و برادران حسن خان داشت و الیوم بخدمت اشراف مطبخ معموره شاهی سرافرازی داشت برفتن قلعه
مأمور گردانیده رقم استمالت باسم ایشان مشعر بر عفو زلات و تقصیرات سابق و لاحق و نوید عواطف شاهانه
مرقوم قلم مرحمت شیم فرمودند و خواجه مذکور بپای قلعه رسیده آمدن خود را بوساطت اقوام خلیفه در خفیه
بدیشان اعلام داد چون کلید دروازه در دست رومیان بود خواجه مقصود علی را نهانی بریسمان بالا کشیدند
و او آن مژده امن و امان و نوید لطف و احسان بدیشان رسانیده بحرب زبانی بعواطف خاقانی امیدوار
گردانید برادر و پسران حسن خان چون صوفی زاده قدیم و آباً عن جد نمک پرورد این دودمان بودند
مضمون آن منشور لازم السرور را بجان و دل پذیرفته عن صمیم القلب مطیع و منقاد گشته در مدافعه رومیان
چاره جوی شدند و جماعت رومیه از این حال خبردار گشته منازعه آغاز نهادند و فیما بین بعد از قیل و قال
بسیار مهم بجدال و قتال انجامید و چند نفر دیگر اظهار شاهی سیونی کرده دو گروه شدند و از جانبین دست
باستعمال آلت قتال برده لحظه بایکدیگر زد و خورد کردند و رومیان و اکراد که هفت هشت نفر بودند دل بر گ

نهاده بجان میکوشیدند آخر الامر شاه شبوبان زور آورده بنیروی اقبال شاهی بر و میان و اکراد فایق آمده وغالب
همگی را بجزا و سزا رسانیدند و قلعه متصرف اولیای دولت قاهره در آمده آن فتنه تسکین یافت و برادر
و برادران حسن خان برفاقت خواجه مقصود علی بدرگاه جهان پناه آمده در سلک قورچیان عظام انتظام یافته
مورد شفقت و مرحمت گشتند و خدمت خواجه مذکور مستحسن افتاد و حضرت اعلی شاهی ظل الهی بنابر حسن
عقیدت و حقوق خدمات قدیم جان سپاری و جدید الیاس خلیفه که در قلعه دمدم کشته شده بود باکمال
شدت قهر و آتش مزاجی این خطای عظیم را که از غفلت و بی پروایی ملازمان و سوء فکر و تدبیر او بظهور آمده
بود بمروت شاهانه و اغماض پادشاهانه مقرون گردانیده از آن سلسله گذرانیدند و برهان الدین بیک و لد او را
بمنت خلافت موسوم گردانیده در سلک خلفای قراجه داغ انتظام دادند و حکومت قراجه داغ بمقصود سلطان
قوم او تفویض یافته حرارت دکوتوالی قلعه مبارکه قهقهه بدستور بآن سلسله عقیدت آیین تعلق گرفت الکنون
قلم عنبرین رقم بتحریر آمد در رفت مراد پاشا وزیر اعظم می پردازد و من الله الاعانه والتوفیق ذکر آمدن لشکر تسخیر
مراد پاشا وزیر اعظم و سردار روم باذربایجان و رسیدن بدار السلطنه تبریز و بی نیل مقصود بازگشتن
سابقاً نگاشته کلک بیان گردید که مراد پاشا وزیر اعظم را سلطان احمد خان پادشاه روم سردار نموده بدفع
فتنه جنود قزلباش مأمور گردانیده صلاح و فساد این امر منوط برأی او ساخت و چون مراد پاشا مرد عاقل
روزگار دیده کار آزموده بود و با طایفه جلیله قزلباش چنانچه در صحیفه اول این دفتر رقم ثبت یافته محاربه نموده
از نتیجه کار خبردار و از وفور دانش و خیر اندیشی صلح را بهتر از جنگ انگاشته گفتگوی صلح بمیان آورد و چون آن
که باعث امنیت عالم و ترفیه عالمیان گشته میانه پادشاهان حوزه اسلام مبانی صلح را استحکام دهد که این نیکنامی
از آن وزیر صلاح اندیش بر صفحه روزگار یادگار ماند لهذا خیر الدین چاوش را بنوعی که مذکور شد همراه مهر بیک بجهت
استمزاج و استرضای خاطر اشرف فرستاده خود در اسکودر موالی استنبول بکارسازی سفر مشغول و منتظر وصول
ایلچیان بود که خبر آمدن قزلباش بر سر ارض روم باو رسید داد عساکر آن مرز و بوم را که بمرافقت او مأمور بودند
جمع آورده کوچ بر کوچ روانه ارض روم گردید و در راه چنانچه در فوق تحریر یافت با ایلچیان ملاقات کرده و ایشان را مصحوب خود
گردانیده متوجه آنطرف گرده در حینی که حضرت اعلی از قراچوق مراغه با جمعی از مخصوصان بجانب تبریز توجه نموده
امرای عظام را امر فرمودند که بقراچمن میانج رفته بسامان عساکر نصرت نشان قیام نموده بعد از سامان چون زمستان

نزدیک

۲۵۶

نزدیک شده و دیگر آمدن لشکر روم احتمال ندارد معاودت بجانب عراق واقع شود امر حسب الفرموده عمل نموده
بعد از اتمام سامان یک کوچ بجانب عراق واقع شده بود که آوازه آمدن سردار شیوع یافت و حسب الامر اعلی
معاودت نموده بتبریز آمدند و امرا و عساکر منصوره را بجانب مرند فرستادند که در آنجا بوده آمدن سردار از
هر راه بتحقیق پیوندد بمقتضای وقت و صلاح دولت قاهره عمل شود و حضرت اعلی اعلی الله تعالی بکامیابی
و اقبال در خطه تبریز اقامت داشتند و مراد پاشا از حدود قارص یلچی جاوشان معتبر را با مکتوب مخالصت
طراز بخدمت اشرف فرستاده بعد از ابلاغ مدحات مخلصانه اعلام نموده بود که غرض اصلی از این نهضت
قرار و مدار امر خیر انجام مصالحه است و چون حضرت خواندکار صلاح و فساد این امر را در اختیار صلح و جنگ منوط
برای و صوابدید این دولتخواه گردانیده و نیت خیر امنیت بدان مقصور است که بوساطت خیر اندیشان
طرفین وسعی این خیرخواه امر مصالحه فیمابین سمت وقوع یابد و ایلچی آنحضرت را بنابر آن نزد خود نگاهداشت
که بعد از تمهید مقدمات صلح و قرار و مداری که فیمابین داده شود در حین مراجعت او را همراه خود بخدمت خواندکار
برد و نیز ایلچی را با تحف و هدایا فرستادن مناسب رسوم و عادات دوستانه نبود چاوش مذکور بوسیله
مقربان بساط اقدس بشرف عتبه بوسی و مجالست مجلس خلد آیین دریافته بنوازشات شاهانه سرافراز گردید
و جواب مکتوب برین نهج نوشته شد که چون آن دستور اعظم خیراندیشی کرده گفتگوی مصالحه بمیان آورده
ما نیز بنابر ترفیه حال عباد الله و رضای خدا و حسب الالتماس انجاب نامه صلح آمیز دوستانه فرستادیم و سخن همان
که بمحمد بیک گفته ایم اگر از آنطرف مصالحه بدستوری که فیمابین پادشاهان رضوان آشیان و توعیا فیه بتغلاظ ایمان
تاکید یافته بود ممهد گردد از این طرف نیز بساط خصومت و نزاع را در نوردیده صلح مینمائیم و الا آنچه در مشیت الهی بوده
باشد از مکمن غیب بمنصه ظهور خواهد رسید و اشعاری که در باب تحفه فرستادن نموده بود چون هنوز امر مصالحه
قراری نیافته در اثنای خصومت و نزاع تحفه فرستادن لایق نمینمود حالا که آن دستور معظم چنین صلاح دیده بجواب نوشتیم
که در اول حال رد مصالحت او ننمائیم عجالة یک شمامه عنبر اشهب بوزن یکهزار و ششصد مثقال که زرگران نادره کار
هندی در ظرف مشبک از هفت من طلای احمر بفنون غریبه تعبیه نموده اند و درین اوقات حضرت پادشاه
والاجاه سلیمانشاه فرمانفرمای ممالک هندوستان برسم تحفه فرستاده بود و خالی از غرابتی نیست زیرا که اینمقدار عنبر
اشهب خام یکپارچه آتش ندیده کمتر اتفاق افتاده و در خزاین ملوک و سلاطین کشورگشا یافت شده بجهت

خالی نبودن مکتوب بخدمت بادشاه والاجاه روم فرستادیم که اگر از انجانب نیز راه محبت و اتحاد استحکام بود
و ابواب الفت و اشنائی فیمابین مفتوح گشته مصادقت و دوستی تبشیر پذیرد بعد الیوم ایلچیان و فرستادگان
از تحف و هدایا ء لایقه خالی نخواهند بود و جاذبش را از تبریز روانه نمودند و سردار چون از حوالی قارص
کوچ کرد و عنان از راه ایروان پیچیده بطرف چالدران امد و چون بالکاء خوی رسید از یکفرسخی قلعه
گذشته بطرف سلماس که سمت راه تبریز است درحرکت امد از تقریر سفرا و واردین چنان معلوم شد که
مطلب سردار ازین امدن و عنان از راه متعارف پیچانیدن ان بود که بی انکه با جنود قزلباش محاربه
نماید بلطایف الحیل و تدبیرات سپاهیانه تا تبریز که منتهای مقصد است رسد و از انجا گفتگوی مصالحه
و صلاح اندیشی را وسیله مراجعت ساخته بازگردد که نزد همگنان بجبن و بددلی منسوب نگشته خصماء
و اضداد او را بتقصیر متهم ندارند بالجمله چون امدن سردار از راه سلماس و طسوج به تبریز محقق گشت
و چنین بسرعت پیش امدن منافی مقدمات صلح بود امراء عظام و عساکر منصوره را که در مرند اقامت
داشتند طلب فرموده کس باحضار محمدخان زیاد اغلی و امراء قراباغ و امیرگونه خان و لشکر مجور سعد
فرستادند که قلعه را بمعتمدان کاردیده سپرده بموکب همایون بپیوندند و متوجه استحکام قلعه تبریز و انجام
ضروریات ان گشته تمامی غازیان ترکمان و تکلو را که در موکب ظفرقرین بودند خواه قورچیان عظام
و خواه غیران برخلاف بهمراهی پیربداق خان حاکم تبریز بقلعه درامده بلوازم قلعه داری قیام نمایند و جمعی
از تفنگچیان قدرانداز رکاب اشرف نیز بدان خدمت مامور شدند و انجماعت همگی بنده پیرای فرمان
گشته مسرور و شادمان نقد جان برکف بقلعه درامده مستعد قلعه داری گشتند و چون عمارت شنب غازان
تبریز که ساخته و پرداخته معمار همت بادشاه مرحوم سلطان غازانست و مدارس و خوانق برد و در گنبد
مقبره بادشاه مرحوم که در رفعت و بلندی مشهور جهان و از غایت ارتفاع ثانی گنبد هرمانست ساخته
شده جای مستحکم است بخاطر انور رسید که مبادا مقابل کوب قلعه تبریز گردانیده بند خایره و براق و حارس
و نگهبان استحکام داده بازگردند و تسخیر ان بسهولت دست ندهد با تجاتیر توپ و تفنگ و اذوقه و براق کشیده
فوجی از تفنگچیان قدرانداز اعتمادی را بحراست ان تعیین کردند و کسان بر سر شوارع فرستادند که رعایا
مواضع قریبه سمت راه را کوچانند که از اسیب امد و شد لشکر برکنار بوده باشند علاقه و اذوقه

دران



دران محال نگذارند و هرکس استطاعت بردن غله خود نداشته باشد جهت تقبل انبار قلعه گذاشته قیمت و اجبی
از سرکار دیوان ستانند و چون سردار بده منزلی تبریز رسید سکنه و اهالی شهر خود را بگوشه و کنار کشیده
شهر را از اذوقه پرداختند و موکب همایون اعلی نیز از بلده تبریز کوچ فرموده از عقبه کوه سرخاب گذشته
در کنار رود خانه اجی محل اقامت اختیار کرده نزول اجلال فرمودند که تا اجتماع سپاه چندروزی درانجا
بوده بعد از انکه کیفیت و کمیت و ضعف و قدرت لشکر روم بوضوح پیوسته مکنون خاطر سردار
بظهور اید بدانچه مصلحت وقت و صلاح دولت بوده باشد بفعل اید درین اثنا ایلچی دیگر از جانب
سردار و علی پاشا بیگلربیگی روم ایلی که داماد او بود رسیده عرایض که پایه سریر اعلی و کتابات که
بامراء و ارکان دولت شاهی نوشته بودند رسانید خلاصه سفارت انکه غرض اصلی امدن اینجانب انست
که در قرب جوار اشرف تمهید مقدمات صلح و کیفیت ان که بر چه نهج خواهد بود کرده شود و جنگ و جدال
با جنود قزلباش در خاطر نیست و دلیل بر صدق دعوی انکه درین راه چند قلعه از قلاع متصرفه قزلباش
رسیدیم و متعرض هیچکس نشدیم و از سپاه روم ضرر و اسیبی باحدی نرسیده و صلاح دیده بود که
چون سفارت و ایلچیگری محمد بیک متمادی گشته ایلچی دیگر بتازگی تعیین نموده با تحف و هدایا ء لایقه ارسال
شود و با ایلچی سفارش نموده بودند که چون ما در مقام جنگ و نزاع نیستیم از حضرت شاه گردون بارگاه التماس
نماید که انحضرت نیز گرده قزلباش را از جنگ و جدال و تعرض در میان منع نمایند بعد از اطلاع بر خلاصه مطلب
جواب بر همان نهج سابق در قلم امد که سخن یکیست و محمد بیک را که فرستاده ایم از معتبران طایفه قزلباش
و محل اعتماد شاهانه است اگر حضرت خواندگار بمصالحه بنوعی که مکرر انها و اعلام گشته راغب است ما نیز رضا
بان داده ایم و الا از جانبین انچه خدا خواسته باشد چنان خواهد شد و سفارشی که در باب ضبط جنود قزلباش
و منع ایشان از دست برد و دست درازی برومیه نموده بود معروض رای انور گردید طایفه جلیله قزلباش را
حد و یارای ان نیست که بی امر و اشاره همایون اسلحه توانند پوشید چه جای جنگ و جدال اما گروهی از امراء
و عساکر را بجهت صیانت احوال عجزه و رعایا بهر طرف تعیین نموده ایم و لشکریان شما که بقصد نهب و تاخت و بند
اوردن ذخیره بمواضع میروند بالضروره جنگ واقع خواهد شد هرگاه ایشان اراده جنگ نداشته باشند مردم
خود را از تردد منع نموده نگذارند که از اردو بیرون روند و انچه در باب فرستادن تحف و هدایا اشعار نموده اید

انشاء الله تعالی چون صلح واقع شده خصومت و نزاع بمحبت و دوستی تبدیل یابد آنچه لایق و شایان طرفین
باشد بعمل خواهد آمد و چون رعایا بعضی مواضع میان کوه جانب دست چپ رومیه و بعضی محال دست راست
که طرف خسروشاه و آنحوالی باشد هنوز از مکان خود حرکت نکرده بودند حسن خان استاجلو حاکم همدان
با فوجی از عساکر و تفنگچیان جغتای و خراسانی را بسرکردگی مهدیقلی بیک امیراخورباشی جغتای بجانب دست چپ
و علیقلیخان شاملو و امام قلیخان ولد الله وردیخان را با فوج دیگر از افواج قاهره بجانب دست راست
فرستاده گنج علیخان زیک را با لشکر کرمان در حوالی شهر تعیین نمودند که در کمین گاهها بوده هرکس از
رومیان بنهب و غارت بیرون آید بدافعه قیام نمایند و سردار در روز سه شنبه چهارم شهر شعبان المعظم
بکنار شهر رسیده در آنطرف آب آجی نزول کرد و ازینطرف امرا و عساکر منصوره از نجور سعد آباد باغ و
سایر محال اردوی همایون جمع آمده در اندک روزی لشکری فراهم آمد که هامون و کوه از حمل آن ستوه آمد
و همه روزه فیما بین غازیان و رومیان که بطلب ذخیره گروه گروه بمواضع پراکنده میشدند محاربات
روی داده سروزند و اکثر سرها بدرگاه معلی می آوردند و هرکس بیرون میرفت بدست قزلباش افتاده
قتیل و گرفتار میگشت و مراد پاشا که مرد عاقل روزگار دیده عاقبت اندیش بود از جمعیت سپاه
و آسودگی ایشان و استحکام قلعه و فراوانی آذوقه خبر یافته نه رای جنگ داشت و نه بمجاهره میتوانست پرداخت
از راه تواضع و مردمی پیش آمده خواست که آن سپاه را بسلامت از چنگال شیر جنگ پیکار نیده بیرون
برد و دغدغه عظیم داشت که مبادا در هنگام ارتحال مبارزان جنود اقبال عنان اندیشه را از طریق مصالحه
پیچیده بمضمار جنگ و جدال انعطاف دهند دیگر باره علی آقا نام شخصی را از طبقه اروم ایلچی از جانب علی پاشا
برسالت فرستاده پیغام کرده بود که همچنانچه از جانب خواندگار درین امور وکیل است ملتمس آنست که
از جانب حضرت شاه والاجاه نیز در قرار و مدار صلح و تعیین سنور و سرحد مرخص و ماذون و نعم الوکیل
باشد و محمد بیک نیز عرضه داشتی درین باب نوشته بود و حضرت اعلی شاهی ظل الهی فرمودند که
سخن مردان یکیست امان دستور معظم در اصلاح ذات البین رعایت ناموس هر دو طرف کرده
بنوعی که مکرر الگفته و نوشته ایم بعمل آورد و دوران چند روز که اردوی رومیان در کنار شهر بود از پاپای آذوقه
ذکر محاربات چند نفر از پاشایان و ینیچری بیگیانرا با طبل و علم و یراق جنگ با طایفه اغلانی بطلب ذخیره میفرستادند

غازیان



غازیان با رومیان و کشته شدن جغال پاشا و مراجعت سردار کرت اول جمعی بمواضع طرف خسروشاه و آنحدود رفته
چون یکدو فرسخ از اردو بیرون آمدند علیقلیخان و امام قلیخان در قفا از کمین گاهها بیرون آمده بطرف مخالفان
تاختند و سلک جمعیت ایشانرا پراکنده ساختند و رومیه تاب صدمه مبارزان سپاه منصور نیاورده
روی بهزیمت نهادند و غازیان تا کنار رودخانه آجی تعاقب کرده جمعی کثیر طعمه شمشیر و برخی دستگیر
شده اسب و اشتر بسیار و غنایم بیشمار بدست جیوش منصوره در آمد کرت دوم جغال پاشا سرکرده
قوم تاتار را که در میانه رومیه بشجاعت و دلاوری مشهور و بمرافقت او مستظهر بودند با گروهی از جنود
عثمانی با اسب و الاغ بسیار بمواضع میان کوه فرستادند و جغال پاشا دلیری کرده بمیان دره ها و جاهای
خطرناک در آمد و ذخایر موفوره بدست آورده در عین مراجعت حسن خان با رفقا و تفنگچیان پیش راه
گرفته بمقابله او در آمدند حسن خان با لشکر خود بمقدمة الجیش در آویخته از پیش بردند مهدیقلی بیک
میراخور و تفنگچیان خود را بر قلب زدند فیمابین آتش حرب افروخته گشت جغال پاشا از غرور شجاعت و وفور
جلادت بنفسه محاربه آغاز نهاد چون پیمانه اجلش لبریز شده بود بدست یکی از بندق اندازان از پا در آمده
بقتل رسید رومیه شکست خورده روی بانهزام آوردند و تا کنار آب آجی رومیانرا تعاقب نموده جمعی کثیر
بقتل در آوردند و سر جغال پاشا را با سرهای مقتولان و گرفتاران و اسب و اشتر و اختر مردبراق بسیار بنظر اشرف
در آوردند و چون خبر کشته شدن جغال پاشا و انهزام لشکر رومی باردوی سردار رسید سراسیمگی عظیم در ساز و
عسکر روم پدید آمده رای همگی غطا و اعیان بکوچ کردن و خود را بمأمنی رسانیدن قرار یافت هنوز علی آقا
ایلچی که در مرتبه سیم فرستاده بودند بدیشان نرسیده بود که کلمة العود احمد بر زبان آورده روز پنجم نزول
ایشان بود که طبل ارتحال کوفته از حوالی شهر کوچ کرده در کمال اضطرار روی بصوب مراجعت آوردند و چون خبر
کوچ ایشان باردوی ظفرنشان رسید جمیع امرا عظام و عظمای طوایف قزلباش جمعیت کرده بعرض اقدس
رسانیدند که چون سردار روم بتبریز آمده باعث خرابی مملکت و انواع خسارت و پریشانی سپاهی و رعیت
گردید حالا که جمعیت عظیم در اردوی ظفر قرین واقعست بعزم انتقام تعاقب ایشان کرده هر جا مصاف یابند صفوف
قتال آراسته استیصال آنطایفه را وجهه همت سازیم و امید داریم که بلطف الهی و نیروی اقبال شاهی که مکرراً
دیده و آزموده ایم بر اعادی ظفر یابیم چه درینوقت ایشان از غایت اضطرار و زبونی اسبان طاقت مقاومت با کوکبه

اقبال شاهی نخواهد بود و هرگاه این گروه بتوفیق پروردگار نابود گردند تا دو سه سال دیگر رومیه را جمعیتی
چنین دست نخواهد داد حضرت اعلی شاهی ظل الهی بمروت و فتوت ذاتی که میراث اجداد عالیمقدارست
جواب وشتغولتان برین نهج دادند که هرچند طبقه رومیه بمکر و حیل مشهوراند چون مراد پاشا از ابتدا
تا انتها گفتگوی صلاح اندیشی بمیان آورده در الفت و آشنایی کوفت و از جنگ و جدال بحسب ظاهر
کناره میجست ما نیز بنابر نظام سلسله ظاهر از خبث باطن ایشان نظر بمت پوشیده رضا بمصالحه
داده ایم حالا خلاف آنچه گفته و نوشته ایم لایق نمیدانیم مع ذلک ماه رمضان مبارک که از اشهر حرمست
رسید هرگاه این دو گروه عظیم بعزم قتال درهم آویزند پیداست که چه خونها ریخته خواهد شد و نمیخواهیم
درین ماه مبارک که قتال ممنوعست آلوده وبال اینهمه خونریزش گردیم اما بملاحظه آنکه مبادا در هنگام
مراجعت آسیبی از ایشان تبلاد خوی رسد حاکم خوی را رخصت داده با جمعی تفنگچیان بقلعه فرستادند
ورایات نصرت آیات نیز چند مرحله تعاقب فرمودند و لشکریان نیز از دستبرد و تعرض رومیه و اخذ
غنیمت منع مینمودند مع ذلک مردم مجهول فوج فوج پیش رفته در سر هر کوچ خود را بعقب ارد رسانیده
سر و زنده و اخترمهامی آوردند مراد پاشا در حین بازگشتن سه چهار نفری از مردم مجهول که درین امد و رفت
بدست رومیه درآمده بود خلعت داده با کس خود و یکنفر ملازم محمد بیک فرستاده و پیغام کرده بود که
حضرت شاه والاجاه ازین آمد و رفت غباری بخاطر انور نرسانند که این جسارت بنابر اطفاء حرارت
بعضی جهلای رومیه دمرستان باده نخوت و غرور که سیلی روزگار نخورده از حوادث عالم بیخبراند
اتفاق افتاده و ان شاء الله تعالی من بعد صلح و صلاح بروجه دلخواه و رضای خاطر اشرف صورت خواهد یافت
و حضرت اعلی نیز قریب بچهل پنجاه نفر از رومیه که اکثر از طبقه ینگچری بودند و در حین مراجعت گرفتار غازیان
شده بودند آزاد فرموده خلعت داده باز فرستادند و جمعی که آزاد کرده ما را برده بودند باز آمده تقریر کردند که داء عظیم
برومیه استیلا یافته با وجود چندین مسامحه که از جانب اشرف ظهور پیوست خلاص شان اطمینان
نمی یافت و در سر هر کوچ آوازه رسیدن لشکر قزلباش میرسید و موجب شورش و اضطراب عظیم میگشت
مجملا عسکر روم ازین سفر بغایت پریشان و بدحال بازگشته خلق بسیار و اسب و شتر بیشمار در معرض تلف آمد
و چون از الیاق گذشته بحوالی وان رسیدند رایات ظفر آیات از حوالی طسوج و شبستر بجانب دار السلطنه تبریز

۲۷۲ در حرکت آمده بجبر اختلال احوال و رضاجویی عجزه رعایا پرداختند و پراکندگان شهر و مواضع جمع آمده در مساکن
و اوطان آرام گرفتند و جمعی از رعایا را که از عبور لشکر روم خسارت و نقصان رسیده بود درین سال و سال دیگر
از مال و جهات و عوارض دیوانی معاف فرمودند و در تبریز چند روز جهت آسایش عساکر نصرت نشان توقف
فرموده امراء عظام سرحد و طبقات حشم را از قورچی و غلام و غیر ذلک که دو سال بود در یساق بودند
فوج فوج دیگرده کرده بنظر درآورده مطالب و مدعیاتی که داشتند بانجاح مقرون گردانیده رخصت دادند که
بمنازل و اقطاعات خود بازگردند **شرح قلعه ساختن در ربع رشیدی و تخریب قلعه سابق و بقیه وقایع
و حالات این سال ختمت بالخیر والاقبال** درین سال که رای جهان آرای اشرف اعلی بدین قرار گرفت که در بلده تبریز
قلعه ترتیب دهند و چون رومیان در امور قلعه سازی و قلعه داری مهارتی دارند و غفال پاشا که مرد مدبر
و کاردان بود و در زمان سلطان مرادخان بتسخیر تبریز آمد چنانچه در جلد اول این دفتر تحریر پیوسته اطراف و
جوانب شهر را احتیاط کرده دولتخانه قدیم را مناسب یافته آنجا را قلعه کرده بود و ارباب خرد و تدبیر همانجا را
مصلحت میدیدند حضرت اعلی نیز موافقت جمهور نموده در آنجا قلعه ترتیب دادند اما همیشه مشعر بودند که آب رودخانه
مهرانرود که از محل مرتفع شهر جاریست و از حریم قلعه میگذرد و بر قلعه مشرفست و اگر در پیش رودخانه سدی
بسته شود آب رودخانه بلند گشته بقلعه میریزد و احتمال مضرت و ویرانی قلعه دارد و اکثر اوقات بر زبان
گهرفشان میگذشت که چندان وثوق و اعتمادی برین قلعه نیست و در دامن کوه سرخاب ربع رشیدی مناسب
قلعه یافته بودند اما بنابر آوازه وصول لشکر روم فرصت تخریب قلعه سابق و ترتیب قلعه جدید و لاحق نمیشد
در بتوقف که مراد پاشا آمده بقاعده که گذشت عود نمود آن اراده از خاطر خطیر سر زده منوچهر بیک ایشیک آقاسی
غلامان شاه جنت مکان را که مرد کاردیده کاردان بود بسرکاری عمارت قلعه تعیین فرموده مقرر داشتند که
تا اول بهار مصالح و ضروریات از عمارات منهدمه تبریز خصوصا شنب غازان که ویرانی بآن راه یافته بود بربع
رشیدی کشیده در وقت بهار که هوا روی باعتدال آرد شروع در عمارت قلعه نمایند و احکام مطاعه بصدور
پیوست که استادان بنا و سنگتراش و عمله قلعه عمارت از عراق و هر طرف بتبریز آمده بزودی عمارت
قلعه را باتمام رسانند و مومی الیه حسب الفرمان قضا جریان بترتیب قلعه و برجهای بلند و اساس و آب انبار عالی
پرداخته در اندک زمانی آنچنان حصن حصینی ساخته و پرداخته شد که در متانت و رصانت با قلعه بلند ارکان سپهر

برابری مینمود حاکم و اهل تبریز بالطوع والرغبة شرط معاونت و همراهی بظهور آوردند و در میان قلعه حمام و عمارات
دلکشا ترتیب یافته حاکم تبریز بانجا نقل نموده بعد از اتمام قلعه جدید قلعه عتیق انهدام پذیرفت و حضرت
اعلی شاهی ظل الهی بعد از فراغ از سان لشکر و نسق تعمیر قلعه موکب جهانگشا بصوب عراق در حرکت آورده
از راه اهر متوجه دار الارشاد اردبیل شدند و در خلال این احوال طهمورث خان گرجی والی گرجستان
کاخت که بجهت اخبار آمدن سردار احرام ملازمت شده سپهر مدار بسته روانه درگاه معلی شده بود وارد گشته
بسعادت بساطبوسی معزز گردید و بعضی از نادران گرجی نیز بد مظنه بود حقیقت بعرض اقدس رسانید
حضرت اعلی متوجه احوال او و لوارصاب والی گرجستان کارتیل که در رکاب اشرف بود شده مطالب و مدعای
هر دو را بانجاح مقرون گردانیده مشمول نوازش و الطاف رخصت انصراف یافته هر یک منقضی المرام بولایت
خود رفتند و چند روز در دار الارشاد مذکور بمراسم دعا و زیارت مرقد شریف حضرت سلطان الاولیاء
پرداخته از راه خلخال و طارم بدار السلطنه قزوین تشریف برده چند روز دران بلده کامیاب عشرت و
شادکامی بوده از انجا لوای توجه بدار السلطنه اصفهان افراخته بفیروزی و اقبال در مقر سلطنت ابد پیوند
نزول اجلال فرموده زمستان را در منازل خلد آیین دولتخانه مبارکه نقش جهان بکامرانی گذرانیده کامیاب
دولت بودند اما احوال سردار آنکه چون بدیاربکر رسید جنود برد و سرما هجوم آورده بود در انجا رحل اقامت
انداخته قشلاق اختیار کرده و چاوش معتبری همراه محمد بیک کرده او را روانه استنبول گردانیده عرضه
بخدمت خواندگار نوشت که چون حضرت شاه عالیجاه از خصومت و نزاع گذشته اظهار محبت و دوستی مینماید
و تا غایت از سنور و سرحدی که در زمان مصالحه پادشاهان رضوان مقام تعیین شده تجاوز نکرده اولی
و انسب و بصلاح دولت خاندان عثمانی اقرب آنست که از ینطرف نیز خصومت و عناد بدوستی و اتحاد
تبدیل یابد و مصالحه بقاعده و دستور سلاطین ماضیه رضوان الله علیهم استحکام پذیرد و محمد بیک در استنبول
بملازمت خواندگار فایز گشته مکتوب مودت اسلوب شاهی را با شمامه عنبر مشبک بطلاء احمر که برسم یادبود
برده بود گذرانیده و خواندگار بمراد پاشا نوشته بود که ما اختیار این امر را بتو داده ایم و از صوابدید تو در نمیگذریم
هر چه مصلحت دولت دانی عمل کن و جواب مکتوب همایون نیز بهمین مضمون نوشته بود تا آنچه دستور مکرم
مراد پاشا صلاح دیده برضای سلطانی مقرون است و محمد بیک از استنبول بازگشته بدیاربکر نزد مراد پاشا آمد

وباش



و پاشا یکنفر ملازم محمد بیک و یکنفر ملازم خود را جهة ایصال خبر بخدمت اشرف فرستاده و محمد بیک را بجهت
تعیین سنور و سرحد نگاهداشت که بعد از اتمام شرایط پیمان روانه سازد در وقتی که موکب ظفر قرین شاهی
از سفر خیر اثر آذربایجان بدار السلطنه اصفهان آمده در مقر سلطنت کامیاب دولت بودند فرستادهای مذکور
آمده مقدمات صلح را عرض کردند امیدواری بعنایات و الطاف باری عز اسمه آنست که توفیق رفیق و
بخت مساعد گشته بعد از تحریر متوفیات کمیت نیکوخرام قلم را در میدان تحریر وقایع سال آینده بجولان در آرد
متوفیات از مشاهیر و اعیان که درین سال بمقتضای آیه کریمه اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة
و لا یستقدمون شربت ناگوار مرگ چشیده در مضاجع خاک غنودند اول وزیر بی شبیه و نظیر حاتم بیک است
که در شب جمعه ششم شهر ربیع الاول سنه تسع عشر و الف در پای قلعه دم دم ارومی چنانچه در طی احوال قلعه سمت
گذارش یافته بجوار قدر گذشت و نعش او را به تبریز آورده از انجا بمشهد مقدس معلی نقل نموده در گنبدی
که در پائین پای مرقد مطهر حضرت امام الانس و الجن تعمیر یافته معمار همتش بود مدفون گشت شمه از اوصاف
حمیده و اطوار پسندیده آنجناب درین اوراق سمت تحریر یافته از معایب تکرار اندیشیده درینمقام زبان قلم
در کام کشیده از ان خاموشی گزید دیگری از متوفیات محب پاشا جلالی است که او نیز در پای قلعه مذکور
مریض و علیل گشته در اواخر شهر مذکور ودیعت حیات را بمتقاضی اجل سپرد و احوال او نیز در طی حالات جلالیان
بتفصیل مرقوم خامه بلاغت نشان گشته دیگر محمد سلطان بیات حاکم نیشابور است وی ولد بابا الیاس است
که آبا عن جد مقدم درنیش سفید ایل قرابیات خراسان بوده که از قبایل جغتای است و از زمان ظهور دولت این
خاندان ایل مذکور رعیتی قزلباش میکردند در زمان نواب سکندر شان و ایام اقتدار مرشد قلیخان در خراسان
محمود بیک نام برادر او را منصب امارت ایل داده لقب سلطانی یافت و او در ایام تسلط و اقتدار اوزبکیه
با برادران و اقربا و ایل مذکور بقتل رسیدند محمد سلطان باجمعی بملازمت اشرف رسیده منظور نظر شفقت
گردید و درازای این جان سپاری کل ایل بیات را از جمع و تکلیف دیوانی معاف گردانیده در سلک سپاهیان انتظام
دادند و محمد سلطان شوجی که در سالهای پیش مرقوم قلم صواب اندیش گشته بعضی اوقات حاکم اسفراین
و سبزوار و درین هنگام دوازده سال بود که من حیث الاستقلال حاکم نیشابور بود در اوایل این سال داعی حق را
اجابت نموده فرمان یافت و امارت ایل مذکور و الکاء نیشابور به پیرام علی سلطان قوم او شفقت شد دیگری

از اعیان متوفیات میر فیض الله وزیر غلامان است وی از سادات عظام موسوی مشهد مقدس معلی بود
پدرش میر مقصود مرد بمشرب بذله گوی خوش صحبت بود و میر فیض الله در فترت خراسان بعراق آمده
بملازمت اشرف مشرف گشت بعقیدی حسن صوت داشت و طنبوری میتواخت بدین تقریب
بمجلس بهشت آیین راه یافته مورد توجهات شاهانه گردید و حضرت اعلی ملتفت احوال او گشته بنابر
شفقت خاصی که بعموم اهل خراسان خصوصا سادات و اهالی مشهد مقدس داشتند بخدمت مجلس نویسی
سرافراز گردانیدند و ایامی بدان خدمت قیام داشت تا آنکه امر وزارت غلامان که درین عهد منصب بزرگیست
بمیر عبد القادر قوم او تعلق داشت و او در جنگ جغال اغلی بدست رومیه مقتول گشت با تفویض یافته علاوه
مجلس نویسی گردید و روز بروز عزت و اعتبارش افزوده محل اعتماد شاهانه گشت در اواسط این سال
در چمن قراچیوق در حینی که از منزل خود سوار شده بدولتخانه همایون میرفت در سر اسب حال برو
متغیر گشته تا بایین آمدن مهلت نیافت و بغتة درگذشت و هم در آن ایام مناصب او بمقرب الخاقانی
امیر ابو المعالی نطنزی که از سادات عظام بر زرود و ولایت نطنز و از احفاد سید جمال الدین است که خادم سلطان
اولیای والمحققین شیخ صفی الدین قدس سره بود و آبا عنجد درین دولت حقوق خدمت قدیم دارند و خود
از عهد صبی الی یومنا هذا بملازمت اشرف و خدمت اشراف طویله و انبار قیام داشت و محل اعتماد شاهانه
بود تفویض یافت آغاز سال فرخفال تنگوزئیل بعضها مطابق سنه الف و عشرین و بعضها موافق
احدی و عشرین و الف که سال بیست و پنجم جلوس اقدس شاهی ظل الهی است نوروز این سال فرخفال
بفیروزی و فرخندگی در روز جمعه ششم شهر محرم الحرام که آغاز سنه عشرین و الف هجری و اول فروردین ماه جلالی
بود واقع شد یعنی شهنشاه فلک چهارم که نیر اعظم و عطیه بخش عالمیانست از نهانخانه حوت بنشر فگاه حمل برآمده
فیض بخش عالم عنصر گردید و کوس نوروزی آوازه عالم افروزی در کون و مکان انداخته نوعروسان گلستان
بجلوه گری درآمدند جهان طراوتی تازه پدید آمد و حضرت خاقان فلک قدر گیتی ستان و شهریار کام بخش
کامران یعنی فرمانروای ایران و شاهنشاه زمان ظل الله الملک المستعان غلام با اخلاص شاه مردان سلام الله
علیه ابو المظفر شاه عباس بهادر خان ع که زعدلش جهان منور باد : تا جهان هست دادگستر باد : در دار السلطنه
اصفهان که مقر دولت آن خسرو قضا قدرت قدر توامان و یمن توجه دستیاری معمارهمتش مصر جامع





وخلاصه ملک ایران و از جمله برین نشانی است بفیروزی و اقبال نزول اجلال داشتند و بجهت ایام عاشورا که
شیعیان و موالیان اهل بیت در تعزیه سید الشهدا خامس آل عبا لباس سوگواری پوشیده اندوه و ملال
بر ضمایر مستولی بود بلوازم نوروز و جشن و سرور معتاد آن روز فیروز قیام ننمودند و زبان حال صغیر و کبیر
و برنا و پیر در آن ایام ملالت فرجام بمضمون ابتهال که افصح الشعراء المتاخرین مولانا محتشم کاشی در مرثیه آنحضرت
انشا نموده ع ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده : وز کین چها درین ستم آباد کرده : کام یزید داده از کشتن حسین :
بنگر که را بقتل که دلشاد کرده : بعد از فراغ خاطر از لوازم تعزیت و سوگواری که طراوت فصل بهار و ایام فروردین
نزهت آثار آن بلده جنت نشان را خضرت و نضارت بخشید و عنبرین بوی شکوفه و ازهار در دماغ روزگار پیچیده
مسرت بخش دلها و خرمی افزای خاطر همگنان گردید بدستور معهود در باغ نقش جهان امر قضا نفاذ بترتیب
جشن عالی بصدور پیوست و امراء عالیمقدار و وزراء و مقربان درگاه والا و اهالی و اعیان قلمرو همایون
که در پایه سریر سلطنت مصیر حاضر بودند مع تجار و طبقات اصناف برحسب اشاره همیون هر یک در محلی
مناسب طرح جشن عالی انداختند و خیام زرنگار و سایبانهای اطلس و دیباء خطائی افراخته مجالس
بهشت نشان ترتیب دادند و چارطاقها در برابر هر مجلسی بفنون غریبه آراسته چراغان کردند بر روی خلایق
ابواب بهجت و خرمی گشوده و در مجالس ساقیان سیمین ساق بجرعهای رواق نشاط افزای مجلسیان
گشته چند روز داد خرمی دادند در خلال این حال کس از جانب محراب خان قاجار حاکم مرو رسیده خبر مدن
ولیمحمد خان پادشاه اوزبک فرمانروای ممالک ماوراء النهر و ترکستان رسانید که از جمله حوادث روزگار
فی الجمله بزمردگی بچمن دولتش راه یافته بتاریخ هشتم شهر محرم الحرام سنه مذکور از راه چهارجو بعزم ملاقات همایون
اعلی داخل خطه مرو شد و رقعه محبت اثر که آن پادشاه عالیجاه بخدمت اشرف نوشته بود بنظر همایون درآمد
ورود این خبر بهجت اثر موجب مسرت و شادمانی خاطر انور گشته رقعه از روی اشفاق و اظهار اشتیاق مشتمل
بر نکات دلپذیر قلمی فرمودند و حکم جهان مطاع باسم امرا و حکام عز صدور یافت که بهر ولایت رسد پیشکشهای لایق
کشیده منزل بمنزل با تحلاج سرکار آنحضرت و ملازمان بر وجه لایق سرانجام نموده بنوعی خدمات بتقدیم رسانند
که مرضی و مستحسن باشد و همواره در کل مواد رضاجوی خاطر شریفش باشند و علیقلی خان شاملو ایشیک آقاسی باشی
که از اعاظم امرا و معتمدان درگاهست باستقبال آن پادشاه عالیجاه تعیین فرمودند که تا بلده سمنان استقبال نموده

تا دار السلطنه اصفهان منزل بمنزل خدمات شایسته بتقدیم رسانیده لوازم میزبانی بظهور آورد و اتمام صحبت باغ
و جشن نوروزی را برسیدن او موقوف داشته حکم شد که تمامی بازارها و قیصریه و دکانات حوالی نقش
جهان آذین بندند شرح آمدن ولیمحمد خان و سبب فتور احوال او که بچه کیفیت بود عنقریب در محل خود رقم
کلک بیان خواهد گردید و داستان علیحده تسوید خواهد یافت ان شاء الله تعالی **از سوانح و وقایع متنوعه آمدن**
چاوشان روم است که در خلال این احوال از جانب مراد پاشا سردار که در دیاربکر قشلاق نموده بود آمده
بتقبیل بساط بوسی سرافراز شدند و عرایض و کتابات در باب صلح بنوعی که در سال گذشته بتحریر مودت آورده
جواب مکاتیب ایشان بر وفق مدعا نوشته فرستاده بودند اما هنوز فرستادها مراجعت ننموده بودند
که از قضاء آسمانی مراد پاشا را اجل طبیعی دریافته رخت امل بسرای آخرت کشید و بدین جهت استقرار
امر مصالحه در عقده تعویق ماند **سانحه دیگر** آنکه درین اوقات خاطر اشرف اقدس که صحیفه نقش طراز تصورات
غیبی است متوجه تعمیر قلعه نهاوند و استحکام آن گردیده مقرب الحضرت مهدیقلی بیک میراخور باشی جغتای را
بدین خدمت مأمور فرمودند و موی الیه حسب الفرموده بانجام آن اقدام نمود **ذکر بنای جامع کبیر دار السلطنه**
**اصفهان بتوفیق و یاری پروردگار عالمیان** در اوایل این سال فرخنده آغاز خجسته انجام شهریار ظفر قرین
نصرت فرجام را نیت خیر امنیت باسطرلاب فکرت بدان معطوف و مقصور گردید که در حوالی نقش جهان اصفهان
بنای مسجد عالی بنیان که در بلاد ایران بل معموره جهان مثل آن نشان نتوان داد پردازند و چون دار السلطنه
صفاهان از عمارات عالیه و منازل مرغوب دلگشا و باغات عنبر شمیم روح افزا و انهار و بساتین نمونه
خلد برین گردانیده اند اگرچه مسجد عالی و مدرسه در جانب شرقی و شمالی میدان نقش جهان ترتیب داده بودند
اما آنها در برابر همت بلند آنحضرت پست مینمود و مکنون ضمیر انور بود که همچنانچه آن بلده جنت مثال از
عمارات عالیه و باغات و قیصریه و اسواق رشک بلاد و مصدوقه **ارم ذات العماد التی لم یخلق**
**مثلها فی البلاد** است مسجد عالی اساس و بقاع الخیر آنحضرت نیز ارفع مساجد ایران و در زینت و صفا از بیت المعمور
و مسجد اقصی نشان دهد بعد از ملاحظه اطراف میدان نقش جهان جانب جنوبی میدان را که خانی بزرگ در آنجا ترتیب
یافته بود اختیار فرموده عمارت خان مذکور را کنده در ساعت سعد که اهل تنجیم از نجم طالع میمون
همایون استخراج نموده معماران حاذق و مهندسان مدقق که در اعمال هندسی و دقایق این کار هریک [illegible]

مراز



مرکز پرکار دم از تفرد و یکتایی میزدند طرح مسجد مقصوده انداخته استادان نادره کار بمبارکی و اقبال شروع
درکار کردند از غرایب حالات و نوادر اتفاقات پیدا شدن معدن سنگ مرمر است در حوالی اصفهان
که در هیچ زمان کسی از آن نشان نیافته بود و همانا که سنگهای مذکور در آن مکان ودیعت نهاده دست
قدرت ازلیست که تا غایت بجهت زیب و زینت این معبد شریف از نظر خلق پنهان بوده و از میامن
بخت بلند و بخت ارجمند این خسرو فیروزمند درین عهد ظهور یافت و از تیمنی استدلال توان کرد که
ظهور این معدن آیتی است روشن و علامتی واضح بر صدق نیت و حسن اعتقاد بانی و قدر و منزلت
این بنا و درگاه مبدع جهان ازاره جنس سنگهای یکپارچه طویل عریض منقوش الوان را که در معموره جهان
مثل آن نشان نتوان یافت از آن جنس این ثانی بیت المعمور گردانیده **تاریخ** این خجسته بنا خواستم دل
از شوق گفت کعبه ثانی بنا شده **ع** امید که این بنای عالی بنیان بر وفق دلخواه آن شهریار خیر بلند مقدار تمام
یافته سکنه این خطه طیبه سالهای بسیار در ظل ظلیل دولت ابد قرین آن خسرو کامکار آسوده حال و فارغ بال
در آن معبد کعبه مثال بطاعات و عبادات حضرت خالق الارض والسما پردازند و مثوبات آن عاجلا و آجلا بروزگار
فرخنده آثار همایون عاید گشته موجب ازدیاد عمر و ثبات دولت روزافزون گردد و بدیگر امور حسنه
و ابنیه خیر موفق گردند بحرمة النبی والوصی واهل بیته الطاهرین آمین یا رب العالمین چون مکرر در صدر
این دفتر و اثنای گذارش اخبار اشعار شده که بعضی وقایع رومیه و اوزبکیه را که دخلی در وقایع ایران داشته بنابر
مناسبت مقام درین اوراق و طی احوال شریف شهریار آفاق رقم نگارش می یابد اکنون مناسب چنان دید
که شمه از احوال ولی محمد خان و سبب غربت او بدرگاه فلک نشان نگاشته کلک بیان گرداند که منعطف عنان
وادی سخن را موجب بیرابی گردد **گفتار در اختلال احوال ولی محمد خان پادشاه اوزبک و سبب انصراف**
**دولت و غربت او بدرگاه فلک رفعت شهریار گردون حشمت** جلاآرایان الکاء معانی و پیرایه بندان انجمن
سخندانی عنبر نگاه سخن را بدینگونه آرایش داده اند و دار الملک معنی را بدین نمط آذین بسته که چون ولی محمد خان
ابن جانی بیک سلطان خواهرزاده عبدالله خان بعد از فوت برادرش باقیخان باتفاق امرا و اعیان بر سریر سلطنت
ماوراء النهر و ترکستان جلوس نمود و امرا و سرداران اوزبکیه پای در دایره متابعتش نهاده در امر سلطنت و فرمان
روایی تمکن و استقلال یافت و او بنوعی که راقم این اوراق پریشان از راویان ثقه استماع نموده

با برادرزادگان و اقربا در کمال اشفاق و مهربانی سلوک نموده ایالت ولایت سمرقند را به برادرزاده خود امام قلی
سلطان ولد دین محمد خان و ولایت بلخ و اندخود و شبرغان و محال اینطرف آب آمویه را به برادرزاده
دیگر خود نذر محمد سلطان برادر او داده جهت هریک اتالیقی تعیین کرده ایشان مدتها در اطاعت
و فرمان برداری عم عالیقدر ثابت قدم بوده سر از طوق اطاعت گذاری نمی پیچیدند در نهٔ رفته رفته
امام قلی سلطان که پسر بزرگتر و در سمرقند بود از نشاء غرور جوانی سرمست گشته بتحریک طمع جاه دوست
جوا پرست و اغوای جمعی جاهلان فتنه انگیز بدمست که نزد او فراهم آمده بودند اتالیق خود را بقتل آورده
آثار خلاف بظهور آورد و ولی محمد خان از جسارت و خودرائی برادرزاده آزرده شده اعمال و اطوار او
موجب انحراف مزاج پادشاه گردید و بجهت تادیب و گوشمال برادرزاده و تفریق مفسدان عنان
عزیمت بصوب سمرقند معطوف داشت امام قلی سلطان تاب توقف نیاورده از انجا روانهٔ جانب
بلخ شد و از آب آمویه عبور کرده به نذر محمد سلطان برادر کوچکتر خود پیوست او نیز اقتدا به برادر بزرگ
کرده اتالیق خود را که ناصح برادران بود بقتل آورده هر دو برادر بمعاونت یکدیگر خیال استقلال کرده
با عم بزرگوار دل دگرگون ساختند و نخست کس بخدمت عم فرستاده جهت دفع حجت عذر بی ادبیها
خواستند و امام قلی سلطان معروض داشت که چون در سمرقند باغوای جاهلان و سعایت مفسدان بعضی
امور بظهور پیوست و از جانب پادشاه استشمام رایحهٔ بی التفاتی شد بنابران ترک سمرقند کرده به بلخ آمدم
و بر آنحضرت ظاهر است که حاصل ولایت بلخ و مضافات که به برادر مخلص عنایت شده بود الکنون بر سوم
لشکریان و اخراجات هر دو برادر کفاف نیست و التماس نموده بود که انولایت را مخصوص او گردانیده
ولایت حصار شادمان و قندز و بغلان و توابع که به بلخ اقرب است به برادر کوچکتر تفویض نمایند ولی محمد خان
چون از اطوار برادرزادگان استشمام رایحهٔ خلاف و عناد کرده بود نخواست که او را زیاده مکنت و ترقی
باشد این التماس از حلیهٔ قبول عاری ماند و انولایت را بکور طاهر نام یکی از امراء اوزبکیه که نسبت بولیمحمد خان
بمزید اخلاص اختصاص داشت تفویض نمود از جهت فیمابین فی الجمله غبار نقاری ارتفاع یافت و او نیز
به برادرزادگان بی اعتماد گردید و یکدو سال در معاملهٔ ایشان بعضی اوقات رنجش و کدورت و گاهی دوستی
والفت ظاهری بود و در برابر بی اندامیها و اعمال ناشایست که از ایشان بصدور می پیوست ولیمحمد خان بنصایح





پدر فرزندانه اکتفا نموده از انها اغماض مینمود و ایشان نیز بتخصیص امام قلی سلطان بمعاذیر دلپذیر تمسک
جسته پرده از روی شاهد مقصود برنمیداشت تا آنکه جمعی کثیر از یکه جوانان اوزبکیه هوای بزرگی در سر
داشتند و از تربیت مأیوس بودند بتدریج نزد امام قلی سلطان جمع شده فتنه اندوزی کردند
و در ایامی که ولی محمد خان با بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی در مقام اخلاص و هواخواهی درآمده
ابواب آشنائی مفتوح ساخت و از بنجانب بوزباشی ترکمان بایلچیگری نزد او رفته با عزاز و احترام
بازگردید و از انجانب شاه محمد میرزا خراجی چنانچه مذکور گشت با مکتوب صداقت اسلوب برسم رسالت
بپایهٔ سریر خلافت مصیر آمد امام قلی سلطان باغوا و تحریک مفسدان بکنایه و صریح درین باب بگفتگو
درآمده از سخنان وسوسه آمیز ارباب نفاق ولی محمد خان ببعضی امرا نیز بدگمان شده در مقام آن
که ارباب نفاق و اهل شقاق را از مخلصان صادق متمیز گرداند رفته رفته جمعی کثیر به پادشاه بدمظنه
شده هرکس رایحهٔ بی التفاتی استشمام مینمود در خفیه کسان نزد امام قلی سلطان فرستاده او را
بمخالفت عم و آمدن ماوراءالنهر ترغیب میکردند نوبتی چند نفر از امرا نفاق سرشت با یکدیگر اتفاق نموده
عرضه داشتی بامام قلی سلطان نوشته بودند که از آب عبور نموده متوجه بخارا گردد که ما کمر خدمتکاری
بر میان جان بسته او را بر مسند سلطنت و خانی که حسب الارث باو تعلق دارد متمکن میسازیم یکی از
ارباب مواضعه این مقدمه را با پادشاه عرض نمود و کس بر سر راه فرستاده رسانده را با عریضه که هریک
مهر خود بر پشت آن زده بودند بدست آورد و چند نفر از ایشان حاضر بودند و چند نفر بطرف سمرقند رفته بودند
یرلیغ باحضار غایبان فرستاد که بعد از آمدن همگی را بمعرض یرغو درآورده پرسش آن قضیه نماید ولیمحمد
بی تابی کرده از بیم شهرت حاضران را به بهانهٔ کنکاش طلب نموده اظهار این مقدمه کرد ایشان انکار بلیغ نمودند
عریضه را ظاهر ساخته هریک ملاحظه مهر خود کردند انجماعت ابا نموده گفتند که ارباب تقلید مهرها کرده اند
ولی محمد خان آن معذرت را مسموع نداشته همگی ایشان را گرفته بیاسا رسانید و بگرفتن غایبان نیز معتمدان
ارسال داشت این خبر بانجماعت رسیده هرکس داخل آن مواضعه بود با اقربا و خویشان و آشنایان از بیم جان
فرار نموده نزد امام قلی سلطان رفتند و او را بلقب خانی که میانه اوزبکیه نشانهٔ پادشاهی است مخاطب ساخته
با او شاهم پادشاهم گفتن آغاز نهادند و آوازهٔ غلو لب خوش آمدگویان خود را خان عالیشان و پادشاه نافذ فرمان

تصور نموده باعلان کوس مخالفت کوفته برده اندر دی کار برداشت تا آنکه جمعی کثیر از امرا و اعیان نفاق اندیش اوزبکیه نزد او
جمع آمدند و او درین سال با هفت هزار کس از بلخ عزیمت ماوراء النهر نموده از آب عبور نموده تا حدود قرشی
آمد و لیمحمد خان نیز از عزیمت او خبر یافته با امرا و اعیان اوزبکیه که قریب بسی هزار کس بودند از بخارا بیرون آمده
بمقابله برادرزاده و ارباب طغیان رفت اما با امرا و اعیان بل مقربان خود بغایت بدمظنه و بی اعتماد شده بود
چون امام قلیخان از باب مقاومت عم بزرگوار ندرشت در محل مناسب نشسته باب امویه داده بحفر خندق پرداخت
و معتمدان نزد عم فرستاده حکایتهای شکایت آمیز و کله گذارها بمیان آورد و امرای نفاق پیشه و مفسدان حیله
اندیشه ابواب مکر و حیله گشوده از وارد بن انصوب استماع شد که ولیمحمد خان بالطبع منحوست که فیما بین
بفساد و انجامد و اراده خاطرش این بود که امام قلیخان از کرده نادم بود و مفسدانی که نزد او مجتمع بودند پراکنده سازد
و در مقام اعتذار بوده بهمان حکومت بلخ قانع گشته مطیع و منقاد عم گردد و او نیز عذر پذیر گشته حکومت بلخ باو
ارزانی دارد از قضای فلکی و حوادث آسمانی شبی در کنار اردوی ولی محمد خان دو سر راس خوک از میان نی زاری
بیرون آمده بحوالی اردو و میان خیمها در می آید مردم اردو واقف گشته فریادکنان از خیمها بیرون دویده بجنگ خوک
مشغول گشته اند غلغله و غوغای عظیم در میان مردم افتاد ولی محمد خان در خرگاه خاص خوابیده بود از آوازه شورش
و غلغله عوام بیدار شده استخبار احوال مینماید بعضی هرزه درایان بیخرد نادان تصور شبیخون لشکر امام قلیخان
کرده بعرض میرسانند چون خلایق از وساوس شیطانی باخبار اراجیف بالطبع راغب اند در یک لحظه این گفتگو
در اردو شایع میگردد و هجوم سپاه بهم برآمده پیاده و سوار اسلحه و یراق بر خود مرتب ساخته متوجه بارگاه پادشاهی
میگردند ولی محمد خان با امرا و اعیان بدمظنه و بی اعتماد بوده و اندیشه آن داشته که مبادا ارباب غدر و نفاق
او را در میان خرگاه احاطه نمایند فی الفور با چند نفری از معتمدان که با او بودند سوار شده و احتیاط ورزیده خود را
بکناری کشیده بر بلندی ایستاده و نظاره گر انجمن حوادث بوده تا به بیند که حال چگونه است امرا و لشکریانی
که بر در سراپرده و قبول پادشاهی جمع شده اند اصلا اثری از پادشاه نمی یابند بعضی را تصور آن شده که پادشاه
فرار نموده و برخی را مظنه آن بوده که ارباب غدر بدوستی امام قلیخان او را از میان برداشته اند مجملا معارف سپاه
بمجرد اینگونه تصورات جوق جوق روی امید بدرگاه امام قلیخان آورده او را تهنیت پادشاهی بگویند ولیمحمد خان
تا طلیعه صبح صادق در آن بلندی ایستاده صبح ظاهر میشود که طوایف اوزبکیه طوعاً و کرهاً روی بقبول امام قلیخان

نهاده



نهاده رفته اند حقیقت حال که برچه منهج بود معلوم گشت که با این قضیه از قضایای فلکی اتفاقی روی داد یا در میانه جمعی از خواص
و اعیان تمهید یافته بود و زعم ولی محمد خان این بوده که اکثر غلطا اوزبکیه با او غدر کرده امام قلیخان را نوید سلطنت
داده راغب آمدن ساخته اند و او باستظهار جماعت جرأت آمدن کرده و این مقدمات ساخته و پرداخته جماعت
بوده و اکراد و غلات ورزیده بیرون نمیرفت حرام نمکان او را ضایع میکردند علی ای التقدیر پس ولی محمد خان در کمال
یأس و حرمان با معدودی روی بجانب بخارا آورده داخل شهر شده و حاکم بخارا که در ارک نشیمن داشت آمدن
پادشاه را بدان پریشانی و اضطرار معلوم نموده ارک را قایم کرد و از ملازمت دکورنش تقاعد ورزیده پیغام
داد که عنقریب امام قلیخان درین چند روز با غلبه تمام به بخارا خواهد آمد پادشاه را نه قوت مقابله است و نه
قدرت محصور گشتن اولی اینست که از شهر بیرون رفته اندیشه بر اصل در کار خود فرمایید ولی محمد خان از شعبده
بازیهای چرخ مشعبد گرفتار و بیوفائی مردم روزگار متعجب گشته بعضی از مخدرات و اهل حرم را که در ارک بودند
طلب نمود و کوتوال طلب کرده را فرستاد و او بعد از سه روز با رستم محمد خان پسر خود و بعضی متعلقان و
چهارصد و پانصد نفری از ملازمان و مقربان معتمد بعزیمت سمرقند از بخارا بیرون آمد و چون مظنه غدر
و نفاق با اکثر اعیان داشت از بیوفایی مردم سمرقند نیز اندیشه کرده فسخ عزیمت آنجا کرد و توجه جانب ایران
و استمداد نمودن از حضرت شاه والا قدر بلند مکان در خاطر تصمیم داده از معبر چهارجو گذشته بقلعه چهارجو آمد
و رستم محمد سلطان پسرش را با جمعی از معتمدان از بیابان سرخس بدار السلطنه هرات فرستاد که خود نیز متعاقب
بانصوب رود و کس بجانب مرو نزد محراب خان حاکم آنجا فرستاده مجاری احوال خود را اعلام کرد محراب خان
توجه او را از راه مرو انسب و الیق دانسته تکلیف آمدن مرو کرد ولی محمد خان نیز راغب آمدن مرو گشته متعلقان را
در قلعه چهارجو گذاشت و قلعه را بیکی از اهل اعتماد سپرده با سایر علما و ملازمان و رفقا که اعظم ایشان خواجم بردی
اتالیق بود و نیک و بد سیصد نفر میشدند بمرو آمد و محراب خان بلوازم استقبال استعجال نموده او را با اعزاز
و احترام لایق بشهر آورد و همان ساعت کس بپایه سریر اعلی فرستاده حقیقت تشریف قدوم پادشاه اوزبکیه را عرض
کرد و خود نیز چنانچه سبق ذکر یافت مکتوب شوق آمیز بخدمت اشرف نوشت بالجمله چند روزی در مرو استراحت
نموده محراب خان کما ینبغی و یلیق بخدمات و مهربانی پرداخت و ضیافتهای پادشاهانه کرده پیشکشهای لایق
گذرانید و از آنجا روانه مشهد مقدس گشته در چهارباغ مشهد نزول کرد میرزا عرب برادر شاه نظرخان توکلی که از جانب

برادر داروغه و جانشین بود و امرای عظام اخوالی بمراسم خدمتکاری قیام نموده پیشکشهای لایقه کشیدند و
قریب به بیست روز در مشهد مقدس توقف نموده از رنج راه و محنت گاه و بیگاه آسوده گشت و از آنجا
آهنگ عراق کرده امرای عظام که در سمت راه بودند منزل بمنزل خدمات بتقدیم رسانیده بدستور
پیشکش میکشیدند و ضیافت میکردند و چون بحدود بسطام رسید فریدون خان حاکم استراباد بنوعی که
از جانب اشرف مأمور بود از استراباد به بسطام آمده تا خیمه الهاک که هفت فرسخ است استقبال کرده و تحف
و هدایا گذرانیده خدمات شایسته بتقدیم رسانید و تا سمنان و خوار که ملک عراق است وکلای فریدون خان
متکفل خدمت بودند در خوار علیقلیخان ایشک آقاسی باشی شاملو که از اصفهان حسب الفرمان قضا
جریان باستقبال رفته بود در رسید بعد از کورنش و آداب دریافت ملازمت اول از جانب اشرف
اعلی پرسش نموده سخنان محبت طراز دوستانه القا نموده در اثر وزر رخصت مهمانی طلبیده روز دیگر
بلوازم ضیافت پرداخت و تکلفات مرغوبه نموده تحف و هدایا گذرانیده بمقربان و مخصوصان و سایر
ملازمان تواضعات آدمیانه بظهور آورد و از آنجا منزل بمنزل خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بخطه
دلپذیر کاشان آورد اهالی کاشان میدان را چراغان کرده زیاده از مأمول خدمات نمودند و آنحضرت دو سه روزی
در کاشان استراحت نموده روانه دار السلطنه اصفهان شد مقدمات مذکور از تقریر راوی این الضوب بنحو بر
ثبوت اگر اختلافی در سبب اختلال احوالش بوده باشد حمل بر تخالف اقوال نموده کمینه را بکذب و خلاف متهم
نسازند و العهدة علی الرواة **ذکر آمدن ولی محمد خان بدرگاه سدره نشان و ملاقات آن پادشاه عالیجاه
با قهرمان زمان و خسرو ایران** داستان سرایان انجمن قصه پردازی و پیرایه بندان بزم سخن سازی بنگاه
ایوان بلند پایه سخن را بدین نمط آذین بسته اند که چون وصول ولی محمد خان بکاشان قرع سمع اهل اصفهان
گردید موازی بیست هزار تفنگ انداز از بلده و بلوکات سرانجام داده حاضر ساختند که در روز استقبال از شهر
تا موضع دولت آباد که سه فرسخ است دو رویه صف کشیده ایستاده باشند و تمامت چهار بازار نقش جهان و
قیصریه و خانات و قهوه خانها را آذین بندی کرده شهر و بازار چون نوعروسان حجله نشین آذین با زیب و زیور دری
کرد ولی محمد خان داخل شهر میشد حضرت شاه جمجاه فریدون بارگاه بسعادت و اقبال بعزم استقبال سوار شده
با امرا و ارکان دولت سیما اعتماد الدوله و دیخان و الله قلی بیک قورچی باشی و نذر خان مهردار و سایر امرا و اعیان که





درپای سریر خلافت مصیر حاضر بودند از حسن خلق و مهربانی و مهمان نوازی رسوم و آداب پادشاهانه منظور
نداشته از غایت بی تکلفی تا موضع دولت آباد که سه فرسخ است تشریف بردند و از آنجا چند گام بیشتر نهاده
باو رسیدند و از عواطف ذاتی و اخلاق حمیده بی تکلفانه بهیجانه سواره او را دریافته بمصافحه و معانقه پرداختند
و زبانی انواع اشفاق و مهربانی و پرسشهای دوستانه و تواضعات پادشاهانه بظهور آورده امرای عظام قزلباش
نیز راه و رسم مردمی و آداب تواضع مسلوک داشتند آقا کمال دولت آبادی از خدمت اشرف استدعا
نمود که آن مهمان گرامی را لحظه در کلبه درویشانه او فرود آرند حسب الالتماس آن پیر جوکار باتفاق
بمنزل او رفتند و او از خانه تا بیرون آن موضع اقمشه و اجناس مناسب پای انداز گسترده چنانچه باید و شاید
بلوازم ضیافت پرداخت و آنچه لایق دانست پیشکش کرد و از آنجا بسعادت و اجلال سوار شده متوجه
شهر شدند از موضع دولت آباد تا نقش جهان از سرکار خاصه شریفه اجناس و اقمشه لطیفه برسم
پای انداز گسترده شده بود و از دو طرف تفنگچیان پیل بسته ایستاده بودند از ازدحام خلایق و انبوهی
تماشائیان که در عرصه خیال گنجایی نداشت طرق تنگی پذیرفته عبور شاه و سپاه یکسان بود بنابرآن
حضرت اعلی با ولی محمد خان بتکلم آغاز نهاده آهسته آهسته طی مسافت مینمودند چند جا توقف فرموده بجهت
انبساط خاطر او جرعهای نشاط نوشیده صحبت بیراسی میداشتند و انواع مهربانیها بظهور می آوردند
و چون بدروازه شهر رسیدند حسب الامر اشرف لحظه دروازه را بستند که از کوچه و بازار گذار توانند کرد القصه
با عزاز و کامرانی داخل شهر شده در منازل مرغوب که جهت سکنی آنحضرت تعیین شده بود نزول نمود و
علیقلیخان بدستور مهماندار بود و همه روزه ما یحتاج و ضروریات سرکارش از سرکار خاصه شریفه
بر وجه لایق سرانجام می یافت شعرای بلاغت شعار اشعار آبدار و تواریخ مرغوب در سلک نظم کشیدند
از آنجمله خواجه شعیب جوشقانی که از اکابر و اعیان جوشقان است و در این هنگام در سلک وزرا و متکفلان
مهام دیوانی منسلک بود و بسیار شیرین کلام و صاحب طبیعت عالی است این تاریخ گفت چون
ز گردشهای چرخ منقلب ٭ گشت پیدا در بخارا انقلاب ٭ شاه ترکستان ولیخان آنکه هست ٭ زیب بخش تخت
مسند افراسیاب ٭ رهنمون شد دولت او را تا بهشت ٭ رو بدرگاه شه مالک رقاب ٭ شاه عباس قدر
قدرت آنکه هست ٭ کامران و کام بخش و کامیاب ٭ این قران سعد را تاریخ جو ٭ گفتم از اندیشه قدسی خطاب

ساخت روشن شمع مجلس را وگفت * ماه شد مهمان بزم افتاب * این مصراع هزار و نود و دو بیت موافق
تاریخ توجه او با یاران اماده شوقت که بعز ملاقات فایز گردید اغاز هزار و بیست شده بود و ان نیز تعمیه
حاصل است زیرا که مراد از روشن گردانیدن شمع مجلس بعمل تشبیه تحصیل الف است تاریخ دیگر فرزندی
ارجمندی محمد صالح برادرزاده مشهود او ران گفته بود موافق هزار و بیست نیز بنظر افتاده * عباس
شه ان سپهر احسان * کز پرتو اوست زیب ایران * امد بدرش زروی اخلاص * بردست گرفته تحفه جان *
قاان زمان ولی محمد * اورنگ نشین ملک توران * جستم ز خرد چو سال تاریخ * گفت امده بادشاه توران *
روز دیگر حضرت اعلی بوثاق او تشریف قدم ارزانی داشته بایین بزرگی و مهمان نوازی پرسشهای
دوستانه و دلجوییهای مشفقانه بظهور اوردند و اگر گاهی از اطوار او قبض خاطر و کدورت ملالی از گردش
چرخ کجرفتار داشت مفهوم میگشت حضرت اعلی بشگفتگی و کرم اخلاطی رفع ان کرده در مهربانی و دلجوییها
می افزودند و چون یک دو روز از رنج راه و مشقت سفر فی الجمله اسودگی یافت در خلوتخانه خاص بزم ضیافت
بایین بزرگان روز ترتیب یافته مجلس پادشاهانه اراستند و جناب خانی با چند نفر از خواص ملازمان و مقربان
بان محفل جنت نشان درامده نواب همایون اعلی بنفس نفیس دران انجمن بهجت فزا بی تکلفانه بمجلس ارایی
توجه مینمودند و پری چهرگان لاله عذار دران عشرت سرای شادمانی اقداح راح ریحانی جرعهای دوستکانی
بگردش اورده مطربان خوش اهنگ و مغنیان نیز چنگ بنوای دلکش زنگ زدای خواطر تشنه جو و دشنان
عراقی و خراسانی برقاصی درامده خرامش و جلوه گری آغاز نهادند دران فرخنده بزم و محفل خاص
همی بودی زشادی زهره رقاص بهر گوشه خرامان دلستانی بهر طرفی روان آرام جانی بهشت اسا
دران رشک گلستان بخدمت ایستاده حور و غلمان ولی محمد خان از مشاهده ان بزم خلد ایین که مشحون بحسن
حور و غلمان بود حیرت افزا بوده آثار بهجت و خرمی بظهور می اورد و حضرت اعلی شاهی ظل الهی سخنان
دلکش و مهربانیها که در چنین اوقات پسندیده عالمیانست تسلی بخش خاطر تفرقه آلودش بودند امرا
و مقربان او را به ثبات عهد و حسن وفاداری و رعایت حق نمکخوارگی ستوده امید وعدهای جمیل میدادند و
تا قریب بصبح صحبت پادشاهانه انعقاد یافته دقیقه از دقایق مردمی و مهمان نوازی فرو گذاشت نگردید و تفصیل
انچه بر سبیل نزل و اقامت شایسته مهمانی چنان و در خور همت خسروانی چنین از نقود وافره و انواع ملبوس

خاقان

وهروبات



و فروبات میوبات و غیر ذلک لوسال یافت موجب تطویل بود عنان قلم از تحریر کیفیت و کمیت ان منعطف است
و چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی دران ایام فرخنده فرجام جهت تنشیط خاطر و انبساط ضمیر اکثر اوقات در میدان
نقش جهان که نگارستان صوری و بهارستان معنوی بود با مخصوصان و مقربان بنشاط چوگان بازی
و قبق اندازی و آتش بازی بهاکه استادان آتشباز بفنون غریبه ترتیب میدادند مشغولی میفرمودند در ایام
معاشرت و همصحبتی ولی محمد خان بدان شغل اشرف پرداخته بعد از چوگان بازی و قبق اندازی آتشبازان
گرم دست آتش فعل اسباب انرا مهیا کرده آتشبازیها غریب عجیب که هرگز مشاهده نکرده بود تماشا
کرده بعضی از اسباب آتشبازی در فیل بزرگی از افیال پادشاهی تعبیه کرده بودند و در حین آتش دادن
و توپ انداختن ازان کوه پیکر آتشخوی زمین نورد باد پا حرکات عجیب و حملهای مهیب مشاهده گشت که موجب
انبساط خاطر جناب خانی و حاضران بساط اقدس گردید و نظارگیان تماشائی اطراف و جوانب میدان را
فرو گرفته نظاره گران انجمن نشاط بودند و بعد از فراغ ازان شغل سرور افزا سیر چراغان چهار بازار و قیصریه
و حمامات تشریف برده در هر مکانی صحبتی و در هر شبستانی عشرتی انعقاد می یافت و حضرت اعلی هردم و هر ساعت
بنفرهیی در بی تکلفی و تواضع افزوده حسن خلق و کرم اخلاطی بیشتر از بیشتر بظهور می اوردند و مکرر انجمنهای
چراغان و مجلسهای نقش جهان اتفاق افتاد در اول تحویل سرطان که بعرف اهل عجم و شگون کسری و جم
روز آبپاشان است باتفاق در چهارباغ صفاهان تماشای آبپاشان فرمودند و دران روز زیاده از صد هزار نفس
از طبقات خلایق وضیع و شریف در خیابان چهارباغ جمع امده بیکدیگر آب می پاشیدند از کثرت خلایق بسیاری
آب پاشی زاینده رود خشکی پذیرفت و فی الواقع تماشای غریبی است بالجمله بعد از فراغ از سیر و صحبت و
اسودگی سفر گفتگوی امور سلطنت و اصلاح اختلال مهام دولت بمیان امده از طغیان برادرزاده و بدعهدی
ملازمان و اختلالی که باقتضای قضا بهر جهت روی داده بود سخنان مذکور شد هرچند تمشیت امور عالم در قبضه
اراده حی قدیر و انتظام مهام بنی ادم در مشیت افریننده بی نظیر و کبریا است و تدبیر عقلای دهر را در تقدیرات
ازلی دخلی نه که يفعل الله ما يشاء و يحكم ما يريد اما بمقتضای عقل دوراندیش رای جهان ارا اقتضا
ان مینمود که چون اعانت و امداد جناب خانی بر ذمت همت همایون بلکافه قزلباش لازم امده مناسب
انست که موکب ظفر قرین شاهی بر اخف عالی بجانب خراسان در حرکت امده جناب خانی را با لشکران روانه دیار خود

گرداننده که اگر بنهضت همایون احتیاج افتد زود بلوازم مدد و کومک بظهور آید لیکن درین سال چون سردار روم که در سال گذشته به تبریز آمده بازگشت در دیار بکر قشلاق کرده اگرچه گفتگوی صلح در میان دارد اما اعتمادی بر اقوال رومیان نیست بنابر تنظیم امور دولت عزیمت سفر آذربایجان در خاطر مصمم است و فسخ آن موجب مفاسد کلیه اولی آنکه جناب خانی این خانواده را خانه خود دانسته در هر جا از ممالک محروسه اختیار نماید رحل اقامت انداخته چندگاه باسایش و استراحت پردازد که انشاء الله تعالی درین سال امور ضروری حدود را انتظامی داده خاطر از آنطرف جمع کرده در سال دیگر بتوفیق الله باتفاق یکدیگر عنان عزیمت بصوب مقصد انعطاف داده لوای ملک ستانی برافرازیم ولی محمد خان تصدیق کرد که حضرت اعلی را فسخ عزیمت آذربایجان که در خاطر اشرف استقرار دارد لایق دولت نیست اما از گذارش اتالیقان و بهادران رفیق قرارداد خاطرش این بود که بازگشتن او عاجلا بجانب ماوراء النهر لازم است و تاخیر و تعویق در آن مناسب وقت نیست زیرا که اکثر امرا و حکام اوزبکیه که در آن ولایت اند گماشته و نصب کرده ادینه و تا غایت نزد امام قلیخان نیامده چشم انتظام در شاهراه آنطرف دارند تا کاه خلق سر بخط اطاعت او در نیاورده اند و ظهور شوکت و اقتدار تمام حاصل نشده بدفع حادثه می باید پرداخت که بعد از تمکن و استقرار بر سریر دولت کار مشکل خواهد بود و رفاقت و همراهی جنود قزلباش مرضی خاطر اوزبکیه نیست و ممکن که اگر سپاه قزلباش همراه باشد موجب رمیدگی خلق گشته از خوف و بیم جمعیتی که ملحوظ خاطر است روی ندهد و چون آثار سلف و اخبار ماضی بتحقیق پیوسته که تا غایت هر کس از سلاطین اوزبکیه و جغتای بدین دودمان قدسی نشان که خاندان ولایت و کرامت است توسل جسته برحسب دلخواه کامروا گشته غرض از آمدن بدین صوب که تمنا و تبرک سعادت ملاقات اشرف فایز گشته که همت از این دولت بسته روی بمقصد آورد اکنون ملتمس آنکه توجهات ظاهر و باطن دریغ نداشته همت یار و مددکار باشند و امیدوارم که بیمن توسل این دودمان والا و توجه ظاهری و امداد باطنی همایون اعلی برحسب نیت کامروای مقصود و کامیاب دولت گردیم و اگر مهم نوع دیگر باشد و انچه مکنون خاطر دوستان بظهور نه پیوندد مدد و کومک قزلباش لازم افتد همان امراء لشکر های خراسانی کافی اند اشاره فرمایند که بیگلربیگی خراسان با جنود قزلباش آماده کومک بوده هرگاه احتیاج افتد همراه فرزند اعز رستم محمد میرزا که در هرات است روانه شوند و حضرت اعلی از شمول عاطفت و مهربانی مطلب آن بود که چون بدین دودمان والا

و توسل



توسل جسته و از تدارک اختلال احوال او که امری است عظیم و کاری است بزرگ بتامل و تانی فکری بصواب اندیشند زیرا که میانه او و اوزبکیه بفساد انجامیده چندان وثوق و اعتمادی بر ایشان نمانده بود تا آنکه چند مرتبه مجالس گنگاش انعقاد یافته ریش سفیدان و معتمدان اشاره بازگشتن را بتعجیل بی کومک قزلباش صواب شمرده مبالغه بسر حد افراط رسانیدند و از جانب خراسان نیز اخبار رسید که جمعی کثیر از سپاه اوزبک منتظر ورود مقدم خان اند بعد از گفتگوی بسیار جناب خانی رفتن را ترجیح داده نیک و بد آنرا بگردن خود گرفتند و حضرت اعلی رضاجوی گشته در روانه نمودن او توجهات پادشاهانه بظهور آورده اسباب و مایحتاج سرکار او و ملازمان از نقود و اجناس و اسب و استر و شتر و خیمه و یراق و بیوتات و غیر ذلک بر وجه لایق سرانجام یافت و در روزی که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ساعت سعد جهت یساق آذربایجان اختیار فرموده پیشخانه همایون در کنار زاینده رود نصب فرموده از شهر بانجا نقل نموده بودند ولی محمد را طلب فرموده آن شب با یکدیگر صحبت مخصوص داشتند و بسیاری از سخنان حقیقت بر اول امور ملکداری و تالیف قلوب دوست و دشمن و عفو نمودن از جرایم بی اختیار لشکر و اعلام نمودن حقایق بومی و صوانح غیبی بر زبان الهام بیان آورده سفارشات بلیغ کردند و از همراهان خصوصا خواجم بردی اتالیق در باب خدمت و جانسپاری و دولتخواهی عهد و میثاق گرفته یکدیگر را وداع کردند و زینل خان بیگ شاملو را که از معتبران طایفه شاملو بود تعیین فرمودند که تا انجناب در قلمرو همایون باشد در ملازمت بوده روز بروز نزل و ما یحتاج سرانجام داده متکفل خدمت باشد و جناب خانی بعد از وداع اشرف اعلی دو روز دیگر در شهر توقف نموده روز سیوم روانه شد از جهلا اوزبکیه بعضی اعمال ناصواب و بدسلوکی و خلاف و بی اندامی بمشاهده در یافت که محض عاطفت جناب مهمان نوازی از آنها اغماض شد

**ذکر توجه ولی محمد خان از درگاه سعادت آشیان بصوب خراسان و ماوراء النهر و تمکن یافتن بر سریر سلطنت آنولایت**

چون ولیمحمد خان بنوعی که در فوق تحریر پیوست از خدمت اشرف جدا شده از اصفهان عنان توجه بصوب خراسان انعطاف داد و از راه سیاهکوه کاشان روی بمقصد آورد و زینلخان بیگ در رکاب عالی بلوازم خدمت قیام نموده منزل بمنزل بدستور امرا و حکام اعزاز و احترام نموده خدمات لایقه بتقدیم رسانیدند و چون برخی از احوال انجناب و شرح آمد و رفت او رقم پذیر کلک ظهور گشت اکنون ناگزیر واقعه نویس است که سخن را در اینجا کشیده شطری از احوال امام قلیخان و سوانح ماوراء النهر نگاشته بر سر سخن رود شمه از احوال او که از وادی (?) بصوب

معلوم گردیده است که چون ولی محمد خان بنوعی که مذکور گشت از بخارا بیرون آمده عموم سپاه روی توجه بجانب امام قلیخان
آوردند او بدولت و اقبالی که از حکمت الهی باو روی آورد امیدوار گشته از حدود قرشی بجانب دار السلطنه
بخارا در حرکت آمد و بفر اقبال و کامرانی و اقبال پای بر مسند سلطنت و فرماندهی نهاده خطبه و سکه بنام
خود کرد کوتوال ارک بخارا بقدم انقیاد پیش آمده مفاتیح دروب و خزاین تسلیم کرد و ولایت بلخ و مضافات را
به برادر خود ندر محمد سلطان تفویض نمود و چون استماع نمود که ولی محمد خان متعلقان و یک پسر کوچک خود را
در قلعه چهارجو گذاشته اراده تسخیر قلعه مذکور کرده جمعی از جنود و معتمدان خود را بر سر چهارجو فرستاد
کوتوال قلعه طوعاً او کرهاً بقدم انقیاد پیش آمده قلعه را بدست داد حسب الامر متعلقان و مردم ولی محمد خان را
کوچانیده به بخارا بردند و قلعه را بیکی از اهل اعتماد سپردند امام قلیخان بعد از ملاقات متعلقان یکی از ازواج
عم بزرگوار را ی خانم نام که محبوبه عم بود تعلق و تعشق آغاز نهاده اراده معاشرت و همصحبتی نموده آن عفیفه
رضا نمیداد امام قلیخان دست در دامن قاضی و مفتی زده از ایشان چاره جست از مترددین الصوب چنین
استماع رفت که متشرعین بخارا همگی از ینمقدمه کناره جستند اما قاضی دین بباد داده دنیاپرست بخارا بر وفق
رضای امام قلیخان فتوی نوشت که چون ولی محمد خان شعار رفضیه گرفته از جریده ایمان و دایره مسلمانی
بیرون رفته ازواج او مطلقه اند و بشتاب ز انجیاد دیگری در آمدن جایز و آن جمیله را بوجه شرع تسلی داده میانه او
و امام قلیخان عقد مناکحه و تزویج انعقاد یافت و این فعل شنیع را که نزد خدا و خلق مذموم است ارتکاب نموده
تصرف در حلیله عم کرد بد احوال خلقی که این شیوه شعار ایشان بوده باشد و مع هذا موافق ملت و مطابق شریعت
شمارند ای ع پیغمبر عشق را کتابی دگر است * در خلال اینحال سلاطین زادهای ترکستان از وقوع این وقایع
طمع در ملک کرده تا تاشکند بحیطه ضبط در آورده لشکر بسمرقند کشیدند و امام قلیخان بدفع ترکان قزاق
بجانب سمرقند در حرکت آمد و ندر محمد خان برادرش را مقرر داشت که عساکر بلخ را بخود در جمع آورده در سمرقند
باو بپیوندد و چون امام قلیخان بسمرقند رسید با سلاطین زادهای قزاق طرح دوستی انداخته رئیس سفیدان
طرفین حکایت صلح بمیان آوردند و ولایت تاشکند و بعضی قصبات دیگر در اسلاطین زادهای مذکور
گذاشته از جانبین ترک آشتی کردند اما جنود ماوراءالنهر چون اعتمادی بر قول قزاق و سپاه ترکستان نداشتند
در سمرقند رحل اقامت انداخته متعرض یکدیگر نمیشدند در بین اثنا خبر بیماری والده امام قلیخان رسیده او از شوق





معاشرت محبوبه نیز غالب بود امرا و لشکریانرا در سمرقند گذاشته با معدودی از خواص و مقربان بقصد عیادت
والده به بخارا آمد و چند روزی با محبوبه عم بر بستر عشرت و شادکامی غنوده در بخارا روزگاری بفراغت
بسر گذرانیده بود که طنطنه رایات نهضت ولی محمد خان در آن ولایت بلندی گرفت و موجب تفرقه خاطر و پریشانی
امام قلیخان گشته در بخارا مجال اقامتش نماند سه روز قبل از وصول ولی محمد خان والده و متعلقان
و محبوبه را برداشته از بخارا بجانب قرشی رفت الکنون بر سر تتمه احوال ولی محمد خان باز گردیم
الحاصل چون جناب خان بمشهد مقدس رسید متردد بود که آیا از آنجا بدار السلطنه هرات رفته بیرمش را
بخود ملحق ساخته با کومک قزلباش از راه بلخ رود یا بمرو رفته از راه چهارجو به بخارا در آید چند نفر از هوا
خواهان او که متعاقب از بخارا آمده بودند رفتن او را از راه مرو صایب شمرده میگفتند که چون اکثر سپاه
در سمرقند اقامت دارند و بخارا خالیست امید هست که بمجرد وصول موکب خانی تختگاه بخارا بآسانی بدست
در آید و چون مجدداً جلوس عالی در مقر دولت اتفاق افتد و آوازه وصول بادشاهی در ماوراءالنهر شیوع
یابد تفرقه و پراکندگی در میان مخالفان افتاده مهم بر وفق دلخواه دوستان صورت پذیر میگردد و جناب
خانی بدین گذارش عمل نموده از مشهد مقدس بمرو تشریف بردند و محراب خان نیز رفتن او را بی کومک
قزلباش کاره دانسته بود و مصلحت تمهید رئیس سفیدان اوزبکیه بدلایل معقوله او را تسکین دادند و
محراب خان بلوازم خدمت و مهربانی اقدام نموده خدمات شایسته بتقدیم رسانید بعضی از جنود اوزبکیه که در
چهارجو بسیار بوده از نیک و بد قلعه اطلاعی داشتند خصوصاً کمال خواجه متقبل تسخیر آن قلعه شدند و ولی محمد خان
آنجماعه را بصوابدید محرابخان با فوجی از بهادران بر سر چهارجو بر سبیل ایلغار فرستاده خود نیز متعاقب در
حرکت آمد و محراب خان چند فرسخ مشایعت نموده نخواست که موکب عالی بالکلیه از کومک قزلباش خالی باشد
موازی پانصد نفر از غازیان قزلباش و بندوق اندازان را همراه ملازم موکب عالی گردانید که تا هر جا صلاح باشد
مرافقت نموده بلوازم خدمت و جانسپاری اقدام نمایند و هر گاه رخصت یابند باز گردند و پیش آمدها
ایلغار نموده صبحی بپای قلعه چهارجو رسیده از رخنه که میدانستند بالا رفته علی الغفله بقلعه در آمدند و دروازه را
گشوده تصرف در آن قصبه کردند و متعاقب موکب عالی نیز رسیده در چهارجو نزول اجلال نمودند حاکم آنجا که
در ارک بود جز اطاعت چاره ندید و ولی محمد خان چهارجو را بمعتمدان سپرده فوجی از بندوق اندازان محراب خانی را

دان قلعه گذاشته بر سبیل تعجیل روانه آب آمویه گشت و کمال خواجه را پیشتر فرستاد و او از معبر چهار جوی گذشته
روی توجه به بخارا آورده آوازه وصول موکب پادشاهی در انجا در داد جمعی از هر طرف با او پیوستند
امام قلیخان که با اندک مردمی جریده آمده بعیش و عشرت مشغول بود از ورود موکب پادشاهی خبر یافته چون
قوت مقابله و مقاتله نداشت مضطرب الاحوال چنانچه در فوق سمت تحریر یافت والده و متعلقان را برداشته
بجانب قرشی گریخت و ولی محمد خان از فرار او خبر یافته خواجم بردی اتالیق را پیشتر روانه شهر نمود و خود
در روز پنجشنبه شانزدهم شهر جمیدی الثانی داخل دار الملک بخارا گشت کافه خلایق بعزم استقبال بیرون آمدند
و جناب خانی روز جمعه هفدهم ماه مذکور بفر اقبال و سرور قلب داخل شهر گشت دیگرباره در مقر دولت
بکامرانی بر مسند جهانبانی نهاد و خطبه و سکه بدستور باسم و لقب شریفش مزین گشت سادات و علما و ارباب
و اهالی بخارا بکورنش عالی استسعاد یافته آثار بهجت و شادکامی بظهور آوردند اما ولی محمد خان از واقعه جلیله
پریشان خاطر و اندوهناک گردیده اصلا مسرت و شگفتگی که در وقت مقتضای طبع بود پیرامون خاطرش
نمیگشت و قاضی را که تکفیر او کرده زوجه او را بعقد امام قلیخان در آورده بود بمعرض پرغو حاضر کرده از آن امر نابسند
استفسار نمود قاضی سر خجالت بپیش انداخته بتعدی سلطانی و بیم ضرر و دیگر عذرهای ناموجه تمسک می جست
و نواب خانی در مقام سیاست در آمده آتش غضب دمبدم زبانه میکشید بالاخره بشفاعت سادات و علما و احتراز
از اهانت ارباب علم متعرض نتوانست شد اما خفت و خواری بسیار کشید و بعضی از طبقه اوزبکیه و اعیان بخارا
که با او عذر و نفاق اندیشیده بودند بمعرض پرغو در آورده از خشم طبیعت و غایت آزردگی بانجاع خشونت
آغاز نهاد و صبر و بردباری و فرصت بهر کار جستن که در امور سلطنت از مقتضیات عقل و لوازم احتیاط است
منظور نداشته اکثر مردم را گرانیده بمصادره و مواخذه کشید این شیوه بر طبایع قوم گران آمده ارباب توهم از بیم
عقوبت و انتقام از او متوحش گشتند و طوایف اوزبکیه اگرچه بحسب ظاهر دعوی اخلاص و فدویت مینمودند
اما باطنا همان شیوه غدر و نفاق مسلوک داشته خطا را در نظر صواب منشیم دیدند و در اموری که خیر و صلاح او
در آن نبود اصرار میکرد تا آنکه مکنون خاطر خود را بظهور آورده عاقبت از بدعهدی و سست پیمانی و نفاق اوزبکیه
رسید باو آنچه رسید چنانچه در کلام آینده بوضوح می پیوندد **گفتار در نهضت ولی محمد خان از دار الملک بخارا
بجانب سمرقند و محاربه او با امام قلیخان و اختتام احوال آن پادشاه** چون منشی دیوان قضا و طغرا کش مضمون





**یفعل الله ما یشاء** طغرای غرای **تؤتی الملک من تشاء و تنزع من تشاء** را از منشور دولت ولی محمد خان
بگزلک تقدیر محو ساخته برقم **تذل من تشاء** مرقوم و مختوم گردانیده بود سعی و کوشش فایده نداد و هیچ
تدبیرش موافق تقدیر نیفتاد و آنچه بظاهر خیر تصور میکرد بر حسب کریمه **عسی ان تحبوا شیئا وهو شر لکم**
ثمر نتیجه داد بالجمله چون ولی محمد خان بنوعی که مذکور گشت در مقر سلطنت و مستقر دولت قرار یافته کلفت دولت
که از خشکسال حوادث و نوایب روی به پژمردگی آورده بود دیگرباره سرسبزی آغاز نهاد و نیکخواهان از
اطراف و جوانب به تهنیت و مبارکبادی آمده غلبه و ازدحام تمام در پایه سریر سلطنت مصیر پیش می آمد
و مشخص نبود که امام قلیخان بکدام طرف رفته جمعی ناقص خردان خوش آمدگو و خوشامدگویان تقرب جو
مینمودند که امام قلیخان را در ولایت محل اقامت نمانده مفر و مقری ندارد و بجانب بلخ بمظنه آنکه مبادا
برادر کوچک خلاف ورزد نمیتواند رفت و بغیر از آنکه بکابل رفته عزیمت هندوستان نماید نوع دیگر محتمل
و لشکریان که در سمرقند اند هرگاه وصول موکب عالی و فرار امام قلیخان نزد ایشان بوضوح میوندد عنقریب فوج
فوج بدی امید بدرگاه عالی آورده غاشیه اطاعت و بندگی بر دوش خواهند کشید و طریق دیگر احتمال نمیدادند
ولی محمد خان از غلوی خوشامدگویان و هرزه درایی ارباب نفاق که بظاهر شعار دولتخواهی پیش گرفته بباطن
اسباب ادبار سرانجام میدادند راه صواب گم کرده از حزم و دوراندیشی غافل افتاد و خود را پادشاه بی منازع
مطلق العنان تصور کرده نامه اخلاص آمیز محتوی بر حقایق حال تمکن و استقلال خود بر سریر دولت و اقبال و فرار
امام قلیخان و اطاعت و انقیاد جنود اوزبک بپایه سریر اعلی ارسال داشت و از طبقه قزلباش معدودی بجهت
اعلام اخبار نگاهداشته تتمه را رخصت معاودت داد اما کم حوصلگی کرده همه روزه در بخارا تهدید قتل و سیاست
عموما باهل نفاق میداد و آن طایفه از او خایف و هراسان بودند درین اثنا بوضوح پیوست که امام قلیخان بقلعه
قرشی در آمده و در انجا توقف دارد ولی محمد خان از شنیدن این خبر بی آرام گشته با موازی هفده هزار
کس که در موکب او جمع آمده بودند از مرکز دولت بجانب قرشی در حرکت آمد بقصد آنکه اگر امام قلیخان محصور گردد
بمحاصره بر داخته او را بدست آورد و اگر از انجا نیز فرار نماید یکبارگی از درجه اعتبار افتد بعد از آنکه یک دو مرحله
پیموده در نسف سفیدان و بهادران موکب عالی صلاح در آن دیدند که اول بجانب سمرقند رفته انجاعت را دلاسا
نموده ملحق سازند و بعد از آن از روی اقتدار و استقلال بدفع خصم پردازند ولی محمد خان بکده قزلباشیه که همراه بودند

خصوصا به براق بیک قاجار مشورت نموده ایشان متفق اللفظ گفتند که در وقتی که امام قلیخان با معدودی
در قرشی است و اعوان و انصارش در سمرقند اند اولی آنست که زودتر بقرشی رسیده خاطر از مهم او فارغ
گردانیم که اگر او از دست بدر رفته بسمرقند یاران بپیوندد کار مشکل میشود ولی محمد خان این رای پسند افتاد
هرچند سعی نمود که بتعجیل خود را بقرشی رسانیده صیدی را که بدام افتاده از دست ندهد چند رئیس سفیدان
اوزبکیه مانع آمده رفتن سمرقند را ترجیح داده دران ماده غلو کردند و جناب خانی نیز رضاجوئی کنگاش این
رای خطا که از مکر و حیله اندیشیده بودند عمل نمود و عنان از راه قرشی پیچیده بجانب سمرقند در حرکت آمد
و مکتوب محبت آمیز بسلاطین زادهای قزاق نوشته ایشان را بسلوک طریق موافقت دلالت نموده
وعدهای جمیل داد و شمه از احوال امرا و اعیان سمرقند آنکه در اول حال که اخبار وصول ولیمحمد خان و تمکن او در دار الملک
بخارا و فرار امام قلیخان مسموع انطبقه گردید بعضی از ایشان دل بر متابعت و انقیاد او نهاده در مقام اعتذار
بودند و برخی که از و خایف و هراسان بودند در موافقت و مخالفت متردد بوده در میان خوف و رجا روز بسر
می آوردند بعد از آنکه بودن امام قلیخان در قرشی و عطف عنان ولی محمد خان از قرشی بسمرقند نزد ایشان
محقق گشت آن مردم دو گروه شدند گروهی شعار دولتخواهی ظاهر ساخته و فوجی هواخواهی امام قلیخان
پیش نهاد همت گردانیدند و چند نفر از هواخواهان او بسرعت برق و باد بجانب قرشی رفته امام قلیخان را
از حقایق حال خبر داده او را بایلغار از راه غیر معهود بسمرقند رسانیدند و چون لشکریان هواخواه بودند
دیگرباره بدولت خداداد امیدوار گشته کمر محاربه بهمت بر میان بست و گروه ولی محمد خانی بدبخت
ضعیف الحال گشته پراکندگی در میانه ایشان افتاد و جناب ولی محمد خان ازین مقدمات غافل بود و
رئیس سفیدان و بهادران خاطرنشان او کرده بودند که سرعت و استعجال در حرکت جانب سمرقند موجب
زیادتی وحشت و افزونی خوف و دهشت و باعث فرار اکثر مردم است صلاح دولت آنست که آن طایفه را
بعواطف پادشاهانه استمالت و امیدوار ساخته بتأنی طی مسافت میشده باشد که رفته رفته خوف و دهشت
از آن مردم زایل گشته باستقبال موکب عالی توانند آمد خان بصوابدید ایشان عمل نموده آهسته آهسته لحظه
لحظه مترصد و منتظر وصول آن جماعت می بود و از غایت غفلت که از مزاج کوتاه اوزبکان با در راه یافته بود جمعی دولت
خود را از خار تعرض معاندان پاک و مصفی تصور نموده احتمال مخالفت احدی نمیداد و درین اثنا جمعی از جانب سمرقند





رسیده او را از وصول امام قلیخان و اتفاق آن مردم بموافقت او و مخالفت خان و تنفر و پریشانی احوال هواخواهان
آگاه گردانیدند ولی محمد خان ازین اخبار پریشان خاطر گشته اندکی از خواب غفلت بیدار شد و با جمعی که
او را از رفتن قرشی باز آورده صیدی را که پابسته دام گرفتاری شده بود رهانیدند عتاب و خطاب آغاز
نهاد آن جماعت باز بچرب زبانی و سخنان غفلت افزا او را تسلی داده نوید میدادند که از اندک مایه مردم سمرقند را
چه حد و یارای آنست که بمقابله موکب عالی دلیری کرده تاب شکوه پادشاهی داشته باشند عنقریب
امام قلیخان را تلافی تقصیرات دست آویز خود ساخته بخدمت می آرند یا معدودی از خایفان او را برداشته
بطرف مغلستان فرار مینمایند ولی محمد خان مکرر کسان فرستاد که بکیفیت و کمیت آن لشکر رسیده
خبر جزم آورند و فرستادگان نقل مینمودند که آن جماعت از نیک و بد ده هزار کس بیش نیستند و خندق
در پیش روی خود کنده اند ولی محمد خان با امرا کنگاش نموده قرار داد که چون عدد سپاه اینطرف زیاده
از جنود مخالف است بی تأمل بر سر ایشان رفته این قضیه را بنوک ناوک دلدوز و شعله تیغ جانسوز بقطع رسانیم
درین اثنا خبر رسید که سلاطین زادهای قزاق که دو برادر بودند یکی ایشیم و یکی بوسعید با چهار هزار کس بکومک
و امداد پادشاهی کمر بسته متوجه ملازمت اند امرا اوزبکیه متفق اللفظ عرض کردند که امام قلیخان و اتباع او
بمعاونت قزاق منتظر بودند الحال آمدن ایشان باینطرف موجب یأس و نومیدی ایشان گشته سلک
جمعیت آنگروه از هم پریشان میگردد صلاح دیدند که تا وصول سلاطین زادها جنگ را موقوف دارند که
بعد از وصول ایشان بدانچه مصلحت باشد عمل شود تا آنکه بحوالی سمرقند رسیده تلاقی فریقین بتقارب انجامید
در روز چهارشنبه ششم شهر رجب که ولی محمد خان بمحاربه راسخ گشته مستعد قتال و جدال بود خبر وصول
سلاطین زادها رسیده جناب خانی جمعی را باستقبال فرستاد یک برادر با سیصد نفر پیشتر آمده بکورنش
عالی رسیده عرض کرد که از شوق ملازمت خود بایلغار آمدم و برادرم با لشکر و حشم فردا بملازمت میرسد
ولی محمد خان او را در آغوش مهربانی کشیده رسم معانقه بجا آورد و اتالیقان عرض کردند که چون برادر شما
از راه دور بایلغار آمده کوفت راه دارد امروز جنگ را در حیز تأخیر انداخته با او صحبت دارند که بتوفیق الله
فردا مهم ارباب خلاف بفیصل انجامد بنابران درانروز فسخ عزیمت حرب نموده بمجلس آرائی و ترتیب اسباب
ضیافت پرداخت و با سلاطین زاده مذکور و اتالیقان او صحبت ملوکانه داشت روز دیگر که پنجشنبه هفتم رجب ۱۰۲۰

بود قراولان خبر رسانیدند که در اردوی امام قلی خان شورش و غوغای عظیم است و لشکریان فوج فوج جبه و یراق
بر خود مرتب ساخته سوار میشوند اگرچه امرا همان تصورات واهی نموده از فرار نمودن خایفان و امثال این سایر
لشکریان سخن میگفتند خان رعایت جانب احتیاط کرده جنود موکب عالی را نیز بپوشیدن جبه و یراق
مأمور گردانید و چون سپاه مکمل و مسلح شدند سوار شده میمنه و میسره و صفوف آراسته آماده حرب
و قتال گردیدند چون تا غایت هیچکس بنا بر کمی لشکر مخالف میانه این دو گروه جنگ احتمال نمیداد ولی جهه خان
نیز از وفور شور زیاده حسابی از ایشان نمیگرفت درین روز ساعت بساعت از انهای قراولان علامت
جمعیت و انبوهی لشکر و داعیه حرب بظهور میرسید تزلزل و اختلال در ناصیه احوال خان پدید آمد و چون
مکرر در گفتهای اوزبکیه خلاف ظاهر شد درین روز بیداق جنگ قاجار ملازم محراب خان را که مرد سپاهی
جنگ آزموده کاردیده و رفیق خان بود در رفیق یکی از اتالیقان خود کرده فرستاد که لشکر را منظر احتیاط در آورده
از کیفیت و کمیت آن آگاهی بخشد صحیح القولی از ادای بیک مذبور نقل کرد که میگفت چون همراه اتالیق
پیش رفته بر بلندی بر آمدیم زیاده از بیست هزار کس جنگی بنظر در آمد که همه با اسلحه و یراق صفوف آراسته
باین جنگ پیش می آمدند و ساعت بساعت علامت پیش آمدن ظاهر شد با اتالیق گفتم که خانه شما خراب
شود نمک این پادشاه بر شما حرام باد که با او غدر کردید و در این مدت یک سخن راست نگفتید که فراخور آن فکری بحال
خود اندیشد اتالیق گفت که ما هم این معامله را چنین تصور نکرده بودیم حالا واقع شده اگر خبر دافعی دهیم موجب
خوف و هراس لشکر میگردد مجملاً بازگشته اتالیق مزاج گویی چند کرد اما من حقیقت حال را عرض کرده گفتم اتحاد
با تو غدر و نفاق پیش گرفتند کاش جماعه قزلباش را رخصت نمیدادی اگرچه اندک مردمی بودیم اما
در معارک جرات وجود پادشاه کرده اگر شکستی روی میداد بتوفیق الله بسلامت از معرکه بیرون میتوانستیم
برد حالا باری معدودی که همراه اند بخراسات ذات شریف بخدمت دیگر مفرست جناب خان از سخنان
بیغرضانه من مضطرب گشته قزلباشیه را امر کرد که از حوالی خیمهای او دور نشوند چون بین العسکرین مسافت
قریب در دست چپ موکب خانی حصار خرابی بنظر در آمد اتالیقان عرض کردند که مبادا جمعی از مخالفان باین خرابه
در آمده کمین گاه سازند و چون ما پیشتر رویم از عقب قول بزرگ در آمده دستبردی نمایند اولی اینست که از جنود
پادشاهی جمعی بمحافظت این خرابه تعیین کرده تا پانصد نفر از جنود اوزبکیه بدین خدمت مأمور شدند ارباب تدبیر

صلاح



صلاح دیدند که چون قزلباشیه اکثر بندق اندازند و حصارداری بهتر از اوزبکیه میتوانند ایشان نیز رفیق باشند
خان تجویز نمیکرد ریش سفیدان اصرار نموده مبالغه بر حد افراط رسانیدند و جناب خانی طوعاً او کرهاً راضی شده
بوداق بیک در غفار را که ایشان دویست نفر شدند رفیق اوزبکیه نموده بحصار مذکور فرستادند و اسبها
خود را در پای حصار گذاشته پیاده ببالا بر آمدند و چون سپاه مخالف نزدیک شد قریب بدو هزار کس
بان حصار فرستادند فیما بین محاربه عظیم بوقوع پیوسته جمعی کثیر بضرب گلوله بندق اندازان قزلباشیه
در پای حصار بر خاک هلاک افتادند و احدی مجال مداخلت نیافته بازگردیدند مرتبه دیگر دو سه هزار کس آمده
کاری ساختند درین زد و خورد خبر بولی محمد خان رسید که برادر پادشاهزاده قزاق که با پنجهزار کس باراده
کومک پادشاهی می آمد بدلالت و ارشاد یکی از خواجهای نقشبندیه که مرشد القوم است و سلاطین از طبقه
دست ارادت با و داده اند امداد امام قلیخان را پیشنهاد همت ساخته بجنود او ملحق گردید جناب خان
از کومک و مدد قزاق مأیوس گشته استیلای سپاه مخالف و بی اخلاصی و نا اتفاقی عظمای لشکر خود دیده
نمود در لشکر قلق و اضطراب افتاد بوداق بیک قزلباشیه را از ان حصار طلب نمود که از دید اگر نشوند
اوزبکیه در قزلباشیه آویخته مانع شدند که از رفتن شما مخالفان دلیر تر گشته بر ما ظفر می یابند و در معرض تلف
آییم بوداق بیک ممانعت ایشان را اعلام کرده مقرر شد که قزلباشیه را در انجا گذاشته خود با چند نفر که تواند دود
بیاید و او با هفت هشت نفری از حصار بیرون آمده خود را رسانید خان را بغایت مضطرب و اندوهناک
یافته در توقف از مردم قزاق تاخته آمد و بپادشاهزاده سخنی گفته بازگشت پادشاهزاده پیش آمده معروض
داشت که برادرم پیغام کرده که در حین آمدن چون سپاه امام قلیخان سر راه را گرفته بودند با نطرف راه نیافته
بی اختیار بدیشان پیوستم و همین لحظه که رو برو میشویم صف سپاه را ویران کرده بموکب عالی می پیوندیم و رخصت
طلبید که پیشتر رفته اگر مخالفان برادرش را تعاقب نمایند بمدافعه قیام نماید خان دانست که این حکایت
از صدق عاریست و با ریش سفیدان مشورت نموده چون در انوقت وجود و عدمش مساوی بود و از بودن او
نفعی متصور نبود بالضروره رخصت داد و او با سپاه قزاق بیکسو رفته چون اندکی از موکب پادشاه جدا شدند
عنان نگاه در بهمزخار انگیز موفاجی تیز کرده بمخالفان پیوستند این حرکت بر هم زدگی قول و تفرقه سپاه
جوانغار و برانغار گردید متقارن این حال قریب پانزده هزار کس از سپاه امام قلیخان یکبار بطرف خان

تا خفته ولی محمد خان که مشاهده این حال نمود عار بر عیب و فرار با خود قرار نتوانست داد تیغ جلادت آخته بمقابله
آنگروه تاخت سپاه قول و اکثر عظمای اوزبکیه که با او بودند عنان از محاربه پیچیده خود را بپس کشیدند و او
با دویست سیصد نفری خود را بران لشکر خونخوار زده در دریای هیجا غوطه خورد از ارتفاع گرد و غبار و کثرت
سواران معرکه کارزار دوست از دشمن و غالب از مغلوب متمیز نمی‌شد چون غبار اندکی فرو نشست یکی از
مردم امام قلیخان خان را شناخته دید که در معرکه زخمدار افتاده قدرت محافظت خود ندارد همان لحظه برداشته
بنظر امام قلیخان رسانید امرای اوزبکیه که خمیرمایه فساد بودند در قتلش تعجیل نموده همان دم خون آن برگشته
بخت را بر خاک هلاک ریخته نقش وجودش از لوح حیات سترده بقایای لشکر که خویش و تبار یکدیگر بودند
باهم آمیخته درین معرکه زیاده از دویست نفر از طرفین کشته شده بودند اما بالاخره میانه امام قلیخان و سلاطین
قزاق بفساد انجامیده چند سال فیما بین محاربات روی داد و اکثر امرای نمک حرام طاغی در آن معارک کشته
بجزای سزا رسیدند بوداق بیک درین هنگام از مشاهده این صورت از حیات بقیه قزلباش که در حصار
بودند نومید گشته جنگ کنان خود را از جنگ اوزبکان رهانیده روز را بشب رسانیدند و شب تغییر لباس
کرده تا صبح طی مسافت نموده روز مختفی میگشت تا آنکه بعد تشویش بسیار خود را به بخارا رسانیده از آنجا
با سوداگران مروی رفیق شده در لباس تجار بمرو رسیدند و بتدریج از جماعتی که در حصار مانده بودند
سی چهل نفری یکیک دو دو بلطایف الحیل بمرو رسیده از باقی اثری ظهور نیافت و بوداق بیک بدار السلطنه
تبریز بخدمت اشرف رسیده حقایق حالات بنوعی که بتحریر پیوست تقریر نمود و حضرت اعلی شاهی ظل الهی تاسف
بسیار خورده کس نزد رستم محمد سلطان برادرش که در هرات بود فرستاده لوازم پرسش و دلجوئی بفعل آورده
و خلعتهای فاخره بادشاهانه ارسال داشته حسین خان شاملو بیگلربیگی خراسان امر فرمودند که در ترتیل و ما یحتاج او
و ملازمان سامان داده او را از واقعه پدر تسلی بخشد که انشاء الله تعالی در تمشیت مهمات او بدانچه مقدر الهی و منشور
بادشاهی باشد بظهور آورده خود را معاف نخواهیم داشت **ذکر توجه موکب نصرت نشان بصوب آذربایجان
و وقایع و سوانح این ایام میمنت فرجام** درین سال همایون فال شهریار جهان یعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی
سه ماه بهار را در دار السلطنه اصفهان بعشرت و شادکامی گذرانیده بعد از روانه نمودن بادشاه اوزبک رایت
نصرت پیکر بعزم توجه آذربایجان در حرکت آمده از راه ییلاقات فریدن و آق النگ روانه شدند و از آق النگ اردوی

اغرق را

٣٨٥

اغرق را بجانب سلطانیه فرستاده خود با معدودی از مقربان و ملازمان رکاب اقدس نهاوند تشریف برده
که قلعه نهاوند را که بسرکاری حسن خان و اهتمام قلی بیک میرآخورباشی چغتای تعمیر یافته بود مشاهده فرمودند به نیک
و بد آن بازرسند و چند روز در منتزهات نهاوند و توی سرکان و اسپه دوبیرو شکار مشغولی فرموده در چمن سلطانیه
باردوی ظفر قرین پیوستند الله وردیخان نیز با امرا و عساکر فارس رسیده در چمن مذبور سعادت بساطبوس
دریافت و بعد از اجتماع عساکر نصرت نشان از آنجا کوچ کرده اردوی گردون شکوه بجانب اوجان تبریز در حرکت
آمد و حضرت اعلی با مخصوصان و مقربان بقصد زیارت حضرت سلطان الاولیا و مشایخ کرام صفویه از اردوی
نصرت نشان جدا شده بدار الارشاد اردبیل تشریف برده بعد از استسعاد بدان سعادت عظمی باز گشته
در ییلاقات اوجان باردوی ظفر نشان پیوستند و منتظر صد امین بودند که از جانب سردار روم از صلح و جنگ آنچه روی دهد
بمقتضای آن عمل نمایند قبل از انهای وارد این فرح سمع همایون شده بود که مراد پاشا سردار که در سرحد قشلاق
نموده بود پهلو بر بستر ناتوانی نهاده عالم فانی را وداع نموده است و امر سرداری بنصوح پاشا که حاکم دیاربکر بود
تفویض یافته و در سرحد بقطع و فصل مهام و لوازم امور وزارت و سرداری مشغولست درینوقت اخبار مذکور
بتحقیق پیوست و مقارن آن شخصی از علمای روم که مرد سنجیده سخندان و قاضی ماردین بود از جانب نصوح پاشا
برسم رسالت بپایه سریر اعلی آمده در ییلاق اوجان بتقبیل بساط بوسی سرافراز گردید و بعد از تقبیل قوایم سریر سلطنت
مصیر باداء رسالت پرداخت خلاصه سفارت آنکه از جانب حضرت خواندکار امر سرداری و اختیار صلح و جنگ
قزلباش بدستوری که بمراد پاشا متعلق بود باین خیرخواه تفویض یافته و قرارداد خاطر خیراندیش آنست که بجهت حصول
نیکنامی و نیکخواهی مسلمانان طرفین امر مصالحه را فیمابین بنوعی که در زمان حیات مراد پاشا تمهید یافته بود فیصل دهد
و بشکرانه آنکه بوسیله این نیکخواه میانه دو بادشاه ذیجاه قطع خصومت و نزاع شده این نام نیک از این خیرخواه در
صفحه روزگار یادگار ماند دامن در میان زده امر خیرانجام مصالحه را استحکام دهد اکنون ملتمس آنست که چون آمد و رفت محب بیک
ایلچی سابق بامتداد کشیده مجدداً یکی از امرای ذیشان قزلباش را بجهت تمشیت این امر تعیین فرموده با مکتوب
محبت اسلوب دوستانه ارسال دارند که باتفاق باسلامبول رفته معامله صلح را بر وفق رضای اشرف استحکام دهیم
ایلچی مذکور را بمناسبت علم و فضل در خانه عالیجناب صدارت پناه قاضی خان صدر الحسینی فرود آوردند و در اول
ماه رجب از اوجان کوچ واقع شده متوجه دار السلطنه تبریز گشتند کلانتر و خلق آنبار باستقبال موکب نصرت شعار بیرون آمده

زبان صدق بیان بدعا و ثنای شهریار کامکار کامران گشادند و چون هوای عشرت انگیز تبریز از غبار سم سمند
شبدیز مانند خسرو عهد عبیرآمیز گردید سیادت پناه قاضی خان را که سید بزرگ عالیشان و مرد نیکو خصال
مقام مکان و بمکارتبه منصب صدارت و تقدم ارباب عمایم ملک ایران سرافرازی و صاحب ثروت و
مکنت بود برسالت بروم تعیین فرمودند و از عنایات کامل بادشاهی موازی یکهزار تومان شاهی
عراقی زر نقد و بعضی امتعه و اجناس و براق ضروری آن سفر باو عطا فرمودند و از فضلای این دیار قاضی معز
اصفهانی و مولانا سلطان حسین ندوشنی یزدی که از دانشمندان روزگار اند و قاضی مؤمن که سابقا
قاضی اصفهان بود و حکیم عبدی طبیب اردبیلی را بعطای ارجمند نواخته رفیق صدر مذکور گردانیدند که
دران سفر رفیق و همصحبت او باشند و مکتوب محبت اسلوب دوستانه بسلطان احمد خان بادشاه
روم قلمی فرموده بعضی سخنان حکمت اثر دلارا و نکات دلپذیر حقیقت پیرا دران درج فرمودند و تحف
و هدایا لایقه از اقمشه حریر و اجناس طلاباف و نقره باف بانواع مختلف و سایر امتعه و نفایس
دیار عجم مصحوب درویش بیک که از سادات عظام مرعشی قزوین بود برفاقت صدر اعظم مومی الیه
ارسال داشتند و مقتضاه و شرع بین باره سریر عثمانی نیز مناشیر عطوفت بنیان اصدار یافت که چون
حضرت واهب العطایا کافه اهل اسلام را بمنهج شریعت غرا و مسالک ملت بیضا هدایت فرموده
بادشاهان حوزه اسلام را بحفظ ثغور و صیانت احوال مسلمین مأمور گردانیده در ماده رفع خصومت
و نزاع و اصلاح ذات البین بدانچه مقتضای شرع و موجب تقویت اسلام و انکسار لوای کفر
و ظلام و ترفیه حال مسلمین باشد از طرفین بعمل آورند و جناب صدارت پناهی بروجه لایق سامان
و سرانجام آن سفر پرداخته با یکصد نفر از ملازمان و جمعی از ترک و تاجیک که بهمراهی مأمور بودند بآئین
شایسته روانه مقصد گردید و حضرت اعلی شاهی ظل الهی ماه رجب و شعبان و رمضان را در خطه دلپذیر
تبریز بخرمی و شادکامی گذرانیده اکثر اوقات بعد از فراغ از انتظام مهام ضروریه دولت و داد دهی خلایق
و انجام مقاصد و مرام سپاهی و رعیت بسیر و شکار و چوگان بازی و قبق اندازی نشاط افزا بودند
و بعد از اختتام ماه صیام چندروز بسان عساکر ظفرنشان و عرض ملازمان رکاب اقدس و یساقیان
پرداخته رخصت انصراف بمساکن و اوطان دادند و چون قلعه جدید تبریز که در ربع رشیدی بنا شده بود باتمام



رسیده حکم بتخریب قلعه سابق صادر شد اطراف و جوانب اربعه اثر بر طبقات خدم و حشم قسمت فرموده در عرض
ده روز قلعه بدان متانت و ارتفاع بسعی غازیان انهدام پذیرفته صفت قاعا صفصفا گرفت و آب رودخانه را
بمیان قلعه بسته سوای عمارت دولتخانه قدیم از سایر ابنیه و عمارات و منازل که در این چند سال ترتیب
یافته بود آثار نماند ارباب مناصب دیوان اعلی را امر شد که بدار السلطنه اصفهان رفته بانجام علوفه
و مرسومات لشکر پردازند و خود بنفس نفیس با معدودی از خواص اراده سیر و شکار گیلان و مازندران
بهشت نشان کرده از راه ابهر و طوالش روانه آندیار فرح بخش و لکا گردیدند **ذکر توجه شاه فیروز بخت
کسری نشان بجانب مازندران و بنای شهر فرح آباد بهشت نشان** چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی
بنوعی که مذکور شد عنان عزیمت بدانصوب معطوف داشتند و بهر محل از محال طوالش و گیلانات میرسیدند
چندروز در آنمقام آرام گرفته در کمال فرح و انبساط بر نشاط سیر و شکار پرداخته مسرت بخش خاطر همگنان
بودند و با جمعی که بعز ملازمت اشرف و همعنانی رکاب اقدس سرافراز بودند از مخصوصان و مقربان
و ندما و ارباب طرب و قورچیان و سایر ملازمان درگاه بدستور مهمانان سلوک فرموده هر چند اسباب
معیشت کل عساکر از خوان احسان این دودمان آماده بود از شمول عاطفت و افزونی اشفاق و رافت
متکفل مایحتاج یومی ایشان شده تا در آن ولایت دلکش اقامت داشتند روز بروز مایحتاج هرکس از
سرکار خاصه شریفه فراخور حال سرانجام یافته کل رفقا از نعم وافره بادشاهی و عطایای شاهنشاهی
بهره ور بودند و در کمال شگفتگی و انبساط بولایت دلپذیر مازندران بهشت نشان رسیده قصبات دلکش
آن ولایت را بخرمی و سیر و شکار طی فرموده در خطه ارم بنیاد فرح آباد که در ساحل دریای خزر واقع و قبل
از این بطاهان موسوم بود لنگر اقامت انداخته در منازل بهشت اساس و باغات فردوس نما که طرح طبیعت و
معمار همت والای آنحضرت در آنجا طرح انداخته بودند مسکن ساختند و چون آنمکان نزهت بخش لیاقت
شهریت و استعداد تربیت داشت زیرا که رودخانه عظیمی موسوم به تجنه رود در وسط آن بقعه ارم تمثال
ماصدق بهشت ماء و نهرها سلسال جریان یافته بدریا میریزد و آب دریا منظور ساکنان آن سرزمین و در
نظر نظارگیان بدایع آفرینی کار زمان و زمین است همگی همت خسروانه بترتیب و تعمیر آن بلده معروف داشته
عمارات عالیه بر منازل مرغوبه دولتخانه همایون واقع در کنار تجنه رود افزودند و چون در مدت اقامت

همیشه فرح و سرور در خاطر نزدیک و دور افزایش داشت آن خطهٔ فرح‌بخش را ابفرح اباد موسوم گردانیدند و
هر سال در عمارات و باغات افزوده بازارگاه و حمامات و مساجد و کاروانسراها بنا فرموده باتمام آن
موفق گشته‌اند و از بلدهٔ مذکور تا خطهٔ ساری که چهار فرسنگ است خیابانی طرح فرموده بنابر کثرت بارندگی
و گل و لای که از حوض امکنه در کنار بتخصیص ولایت دارالمرز است خیابان مذکور را سنگ‌بست قرار داده‌اند
و بتصاریف ایام از اطراف و جوانب طبقات انام و اصناف خلایق روی امید بدان صوب آورده
و در آن دار السرور اقامت گزیده هر طبقه و هر طایفه در طرفی منازل و محلات طرح انداخته و تالارها برافراخته‌اند
بنوعی که آب تجنه رود از میان حقیقی شهر میگذرد و پل عالی بر آن بسته‌اند و الیوم که این دیباچهٔ اقبال
رقم‌پذیر کلک شیرین مقال است و تاریخ هجری بخمس و عشرین والف رسیده بتوجه عالی همایون
اعلی آن بلدهٔ طیبه از بسیاری عمارات دلکشا و باغات و بساتین فردوس‌نما و کثرت خلایق رشک
بلاد عالم و مصر جامع است و همچنین در سایر قصبات املاک خصوصا آمل و ساری و بارفروش که هر یک
از آن نشانی از روضهٔ رضوان و هر قطعه رشک‌فرمای قطعات جنان است عمارات دلکش و باغات
دلکشا طرح فرموده در کمال زیب و بها و نهایت خوبی و صفا اتمام یافته و در هر مرحله از شوارع عمارتی جهت
نزول موکب عالی در غایت زیبایی و دلگشایی ترتیب داده‌اند در هیچ زمان در بلاد دارالمرز از ضیق طرق
و ناهمواری شوارع و انبوهی بیشه و جنگل شتر آمد و شد ننموده و هرگز سکنهٔ انجا نظر بر هیکل آن جانور
بدیع الخلقت که منطوق کریمهٔ «الی الابل کیف خلقت» بود از صنایع بدایع قدرت ایزدی است نیفتاده و
تا عرصهٔ آن مملکت بهشت‌نشان محل اقامت قشلاق خسروانی گردیده از آمد و شد عساکر منصوره و
ترددات ارباب حاجات و اصحاب تجارت و اهل السوق شتر بسیار و دواب بیشمار در گل و لای و ناهمواری
و تنگنای رئوس جبال فلک ارتفاع کثیر الاخطار ضایع و نابود گشته از آن ممر نقصان و خسران بسیار بمردم
و عساکر ظفرنشان میرسید معمار همت والا شهریاری بتوسیع و ترتیب شوارع سواد کوه که اعظم شوارع
مازندران است تعلق گرفته سرکاری این کار خیر و شغل شرف را بمیر رافعی وزیر الملک رجوع فرموده مقرر شد
که صواحب مازندران بمرد و عمله مدد نموده اجرهٔ واقعی از جیش المال دیوان ستانند و وزیر مذکور با جمعی از
غلامان تابین و اهل خدمتکاری بر میان استوار ساخته شروع در آن خدمت که در نظر عقل بسیار دشوار



بل محال مینمود کرده و سنگ و آهک و آجر در یک از راه دور آورده در اندک زمانی آن کار باتمام رسید و در رودخانها
مابین شارع پلهای عالی با گچ و آجر و آهک در کمال متانت و استواری تعمیر و ترتیب یافت و از اتفاقات
حسنه که تاریخ این امر عظیم است و همین نوعی که مرکوز خاطر انور بود حکم شد که در کل دارالمرز خصوصا
مازندران باسم صواحب و اعیان عز صدور یافت و حسب الفرمان قضا جریان کل شوارع توسیع یافته
و ناهمواریهای نشیب و فراز نیز هموار گشته و گل و لای از حفر خندق در یک کا و دنبال ریختن خشکی
پذیرفته الیوم در آن شوارع شتران قطار قطار شبانروز در رفتار آمده‌اند و عموم سکنهٔ آن دیار در ظل معدلت
شاهانه آسوده حال روزگار میگذرانند و از برکات قدوم میمنت لزوم بمنافع بسیار و فواید بیشمار
فایز میگردند القصه حضرت اعلی اعلاه الله تعالی زمستان را در آن بلدهٔ فردوس مقام بپایان رسانیده
تا ایام نشاط‌انگیز بهار بسیر و شکار و صحبت مشغولی میفرمودند که کوکبهٔ رایت نوروزی طنطنهٔ جهان
افروزی در بسیط غبرا انداخت باقی سوانح و حالات در سال توی قوی عشرین برتو میکرد مشاهیر متوفیات
که درین سال از جام اجل شربت ناخوشگوار ممات نوشیدند ملک بیگ وزیر قورچیان عظام است که کوفت
مثانه داشت بعد از زحمت بسیار و خروج احجار منجر به سلسل البول گشت روز بروز ضعف قوت میگرفت
با این حال بدستور سابق شرده و بلوازم خدمت قیام داشت در هنگام مراجعت از تبریز در راه ضعف و سستی
ازدیاد پذیرفته الم سواری مزید علت میشد تا در جانب بی تاب و توان گشته در رباط تنکبی از رباط دور
دنیا سفر عقبی اختیار نمود وی از ملک‌زادگان اسدآباد من قصبات همدان بود در آغاز جوانی بخراسان
رفته بعد از ترددات و تک و دو ملازمت در سلک ارباب قلم سرکار حضرت اعلی منسلک گشته مستوفی
قورچیان عظام شده بود در عراق بعد از قتل مرشد قلیخان وزیر قورچیان شد مرد آدمی نیکو اخلاق بود
با اشعار فارسی و ترکی ربط تمام داشت یکدو سال قبل ازین متوجه سفر خیر اثر حجاز گشته بسعادت حج بیت الله
الحرام و زیارت روضهٔ مقدس حضرت سید الانام سرافراز شده بود نعش او را بمشهد مقدس معلی برده
در روضهٔ متبرکه مدفون گشت آقا ابوالفتح اصفهانی نیز که عمدهٔ ارباب قلم و محاسب مدقق سلیم النفس درست قلم
و مستوفی سرکار خاصهٔ شاهی بود و در رکاب ظفر انتساب روانهٔ مازندران بود که در لاهیجان گیلان مریض
گشته بعالم عقبی شتافت منصب استیفای خاصه بخواجه علی اکبر اصفهانی که از احفاد مشایخ آن دیار اصفهان است

وبعد از ان او در انموضع از نجر ذکر زبان گوشه خانقاه و از زمره مشایخ و اهل الله طبقه ذو النونیه بود و انه
واد بسلامت نفس و صدق گفتار و حسن کردار اتصاف دارد تفویض یافته بین الاقران بدین رتبه
ارجمند سرافراز گردید شاه وردی سلطان کرد محمودی که حاکم بن فعل کیج دیگران بود درین سال
ازین فعل جانب سریر اعلی می آمد در حوالی اصفهان مریض گشته بعالم بقا پیوست شیراز سلطان برادرش
بجای او بحکومت بن فعل منصوب گشته مقرر شد که کیج علیخان زیک با جنود کرمان لشکر بانولایت کشیده
و قلعه بن فعل را از دست مکرانیان مکار برون آورده باو سپارد **آغاز سال بهجت مآل سیچقان ئیل**
**ترکی مطابق سنه احدی و عشرین و الف که سال بیست و سیم جلوس همایون شاهی ظل اللهی است**
نوروز این سال فیروز در روز سه شنبه شانزدهم شهر محرم الحرام اتفاق افتاد یعنی آفتاب عالمتاب که
مربی عالم و مرتب مایحتاج بنی آدم است بحکمت بالغه الهی از باره حوت ببرج حمل تحویل نمود طراوت ایام
بهار عرصه جهان را چون دل اخوان الصفا نور و ضیا بخشید و دیگر باره شاهدان چمن که جلوه نشینان عالم
خاک بودند بحکم آفریننده انجم و افلاک از زیر مغاک سر بر آوردند جهان از طراوت ایام فروردین و بهار و ترشح
و تقاطر امطار تازه و تر و از نکهت عبیر آمیز ریاحین دماغ جهانیان معطر گردید و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
بدستور در ولایت بهشت آسای مازندران کامیاب دولت بودند و چون فصل نشاط افزای بهار سپری
گشته بهوای اندیار روی بگرمی نهاد اراده تماشای جشن و سور و عشرت و سرور پنجه که معتاد مردم
گیلانست از خاطر خطیر سر زد رسم مردم گیلانست که در ایام خمسه مسترقه هر سال که بحساب اهل تنجیم املاک
بعد از انقضای سه ماه بهار قرار داده اند و در میانه اهل عجم روز آب پاشانست بزرگ و کوچک و مذکر و
مونث بکنار دریا آمده دران پنج روز بسور و سرور می پردازند و همگی از لباس تکلف عریان گشته
هر جماعت با اهل خود باب درآمده با یکدیگر آب بازی کرده خمسه مسترقه را بدین طرب و خرمی میگذرانند
والحق تماشای غریبیست القصه موکب همایون از فرح آباد بدانصوب در حرکت آمده بتعجیل رود و سر
از اعمال رانکوه گیلان که این صحبت بهجت فزا منعقد شده بود رسیده تماشای ان سور و نظاره کران نشاط
و سرور بودند در گیلان بهزاد بیک وزیر انجا بنا بر ظهور بعضی تقصیرات سابق و لاحق مواخذ و مغضوب
گشته بتحصیل بقایا و تحقیق وجوه دیوانی ایام عمل او شاه وردی بیک یساول صحبت با بردلو و بطیقخان بیک



دو اندار مرجوع گشت و از انجا اراده سیر دار الموحدین قزوین فرموده از راهی که چون دل بدخواهان تنگ
و تار بود عبور کرده داخل قزوین شده در دولتخانه مبارکه انجا نزول اجلال فرمودند و چندگاه دران منزل
و مکان دولت افزا بتخصیص عمارت دلپذیر موسوم بعمارت نو که احداث کرده معمار همت بلند اساس
شاهیست عشرت پیرا و در میدان سعادت بچوگان بازی و قپق اندازی نشاط افزا بودند درین سال
حکومت دار الموحدین قزوین سلیمان خان ولد شاه علی میرزا استاجلو که همشیره زاده حضرت شاه
جنت مکان و خود نیز بمصاهرت این دودمان سرافراز بود تفویض یافت امشار الیه باغوای
ملازمان خسیس نادان عمل عمال را اجاره کرده دخل در کل مهمات انجا کرد و در اندک روزی مردم انولایت
از بدسلوکی و دوست طامعه علاوه کارکنانش بفریاد آمدند و خدمتش مورد مواخذه و مصادره گشته
تا دو سال از اسو اعمال عمال در قید سلاسل و اغلال بود و موکب همایون خال از انجا بفیروزی و اقبال
بدماوند تشریف برده از راه ییلاق لار و فیروزکوه بقصد زیارت آستان ملایک آشیان حضرت امام
الجن و الانس بجانب مشهد مقدس معلی منزکی در حرکت آمدند **ذکر توجه همایون بجانب مشهد مقدس**
**معلی و توسیع صحن مبارک و احداث خیابان و عمارات عالیه و اجرای میاه و غیران** چون تراب عنبر
علیه سلطان روضه رضا اعنی حضرت اعلی با جهان جهان شوق و عالم عالم ارادت و حسن اعتقاد بمشهد مقدس
معلی رسیده بسعادت زیارت و طواف آستان سدره نشان امام ثامن امام رضا علیه السلام مشرف شدند
رای جهان آرا که معموری اقطاع و آبادانی اصقاع و تعمیر بقاع و رباع منظور و همگی همت خیر اندیش بدان مقصورست
بتوسیع نمودن صحن مبارک روضه مقدس متعلق گشت چون صحن سابق در نظر همت والانهمت حقیر مینمود
و ایوان علیشیر که درگاه روضه مطهر از انجاست در جانب جنوبی صحن واقع شده روی بشمال دارد در یک گوشه
صحن افتاده بغایت بدنما بود طبع سلیم و دانش مستقیم انحضرت که دانش آموز مهندسان فنون بدایع است
اقتضا آن کرد که عمارات سابق جانب شرقی را که انهدام پذیرفته بود برداشته اضافه صحن نمایند بنوعی که ایوان
مذکور در وسط حقیقی واقع شود و ایوان دیگر در مقابل ان که جانب شمالی صحن و روی بجنوب داشته باشد و دو
ایوان دیگر در طرف شرقی عمارت کنند که ان ثانی صحن بیت المعمور مشتمل بر چهار ایوان بلند ارکان بوده باشد و
خیابانی از در دروازه غربی شهر تا شرقی طرح فرمودند که از هر طرف بصحن مبارک رسیده از میان ایوانها بگذرد چون

ساکنان مشهد مقدس معلی و زوار روضه متبرکه از قلت آب در عذاب بودند آب از انهار چشمه گلسب و قنوات
مجدد احداث کرده آنحضرت بشهر آورده نهری درمیان خیابان و حوضی بزرگ در وسط صحن متوسع مذکور
احداث فرمودند که آب از حوض گذشته بخیابان شرقی طرف پائین پای مبارک جاری گردد و معماران
مهندس و استادان چابک دست شروع در کار کرده در اندک وقتی فرموده‌ها بسرکاری حکام مشهد بنوعی که
مکنون خاطر انور بود در کمال زیب و بها و خوبی و صفا انجام پذیرفت و الیوم آن بلده طیبه اولا از فیوضات
مرقد منور حضرت امام مفترض الطاعه و ثانیا از توجهات خاطر اکسیر تأثیر نواب عتبه الرضا اعنی حضرت
اعلی معمورترین بلاد خراسان و رشک روضه رضوانست و همچنین متوجه تعمیر مزار متبرکه خواجه بزرگوار
خواجه ربیع المحتشم که در یک فرسخی شهر واقع شده عمارت مرغوب طرح انداخته در زیب و زینت آن
مبالغه عظیم فرمودند و احیای عمارت قدمگاه را نیز که در نیشابور واقع و از غایت شهرت محتاج بیان
نیست فرمودند و چون در دامنه کوه واقع شده آب از بلندی میریزد و فوارها قرار داده از درگاه عمارت
تا نیم فرسخ که سمت راه و شوارع عام است خیابانی طرح فرمودند که آب از دو طرف آن جاری و درختان
در اطراف آن غرس شود در وقتی از اوقات کمینه را که متوجه زیارت روضه مقدس بود عبور بر آن امکنه
شریفه واقع شد از غایت خوبی و خرمی مکان و شیرینی عمارت و زیب و زینت آن زبان قلم از توصیف
تنها عاجز است هرچند در آن خوض رود بتکلیف و عبارات آرائی مطول خواهد شد بنابران زبان بیان
از تحریر آن کشیده داشت و وصف آنرا بتقریر بینندگان گذاشت امید که مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار
همایون عاید گشته موجب افزونی عمر و استدامت دولت گردد آمین یا رب العالمین القصه آنحضرت ماندوز
در مشهد مقدس بدعا و زیارت و خدمات روضه مطهر پرداخته و مطالب و مقاصد ارباب حاجات را بتوسط
دیوانیان بانجام مقرون ساخته روز دهم بیرون آمدند حسین خان شاملو بیگلربیگی خراسان از هرات با معدودی
بقصد ملازمت اشرف آمده در حین مراجعت که حوالی مزار خواجه بزرگوار مخیم دولت و اقبال بود دیگرباره دیده
اخلاص خود را بکحل الجواهر تراب اقدام همایون شاهی روشنائی افزود و چندروز در ملازمت اشرف گذرانیده
مشمول عنایت و الطاف رخصت انصراف یافت و درین سفر خواجه آصف نشاد خواجه جلال الدین اکبر غوریانی که از اکابر
و اعیان روزگار خود است بنابر حسن سلوک و کم طمعی و کاردانی و اقدام خدمات شایسته بمنصب جلیل القدر وزارت

کل



کل خراسان منصوب گشته بدین رتبه والا سربلندی یافت از انجا عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده از راه
دشت بجرباد ببسرکنان شکارافکنان بدار المؤمنین استراباد رسیدند چند روز بداد دهی و انجاح مقاصد ارباب
حاجات املاک توجه فرموده فریدون خان حاکم انجا کما ینبغی بلوازم ضیافت و خدمت پرداخت و از انجا
بعزم قشلاق مازندران داخل خطه ارم بنیاد فرحاباد شدند **ذکر عمارت قصبه اشرف مازندران بهشت نشان**
در همین سال معمار همت والا و طراح طبع همایون که دست آموز چندین صنایع و بدایع کارخانه ایزدی است
در قصبه شریفه اشرف از قصبات مازندران که بولایت بجهار موسوم و بدار المؤمنین استراباد اقرب
و فی الحقیقه بنزاهت و خرمی اشرف امکنه آنولایت است عمارت عالی جهت نزول همایون طرح
انداخته حمام و بیوتات و تالارها بران افزوده استادان چابکدست در آن سرزمین بلند و پست حسب الفرموده
فرماینده زمان شروع در کار کردند مولانا محمود بهشتی گیلانی این قطعه در تاریخ بنای عمارت اشرف نظم آورده
**قطعه** خسرو آفاق شه کامیاب : آن محک باطن هر خوب و زشت : کرد چو در اشرف مازندران : طرح بنائی بصفا
چون بهشت : از ره اقبال ز فیض قدم : آب و گلش با گل عنبر سرشت : دست سعادت پی تاریخ آن : بر در او
دولت اشرف نوشت : چون آن مکان شریف را از جمیع جهات مسمای اسمش سمت ظهور دارد و قابل تربیت
بود رفته رفته بتوجهات اشرف شهرتش افزود و باغات و بساتین جنت آئین مشتمل بر عمارات و حوضها
در کمال زیبائی و دلکشائی ترتیب یافته آبهای خوشگوار از کوه بلند بحیاض کوثر آئین و ریاض ارم تزئین آورده
فوارها بفنون غریبه و صنایع بدیعه از میان هر حوض بسان شعله نار که سر بکره اثیر کشد و یا چون کلغران آتش زبان
از باروط سازند در فوران است و چون اکثر اوقات زمان اقامت مازندران آن قصبه لطیفه مسکن شهریار
کامکار است مقربان و ملازمان رکاب اقدس نیز منازل مرغوب عمارت نموده اند و الحال آن قصبه نیز شهری
بزرگ و بیمامن تربیت آنحضرت از بلاد مشهوره است **وقایع متنوعه** از سوانحی که درین سال ظهور پیوست
کشته شدن محمد خان قراقلر حاکم لوری است با چند نفر از آقایان معتبر بدست ازناوران گرجستان کارتیل مردم لوری
خان بسبب قتل او آنکه همیشه طایفه قراقلر بنابر قرب جوار گاهی بر علانیه و ظاهر و گاهی بر سبیل دزدی و اختفا
بنهب و غارت و اسیر نساء و صبیان گرجیان کارتیل اقدام مینمودند بدین جهت عموم گرجیان از طایفه مذکور کینه
دیرینه در دل دارند در زمان تسلط رومیه که جعفر پاشا از تبریز بر سر سیمون خان لشکر کشیده بگرجستان آمد

نظر سلطان پدر محمد خان که ازین دولت روگردان شده بود جان پیوسته مرتبه پاشاهی یافته بود و مردم کر
گرگ انسر زمین بودند قلاووزی لشکر روم کرده سیمون خان را گرفته بجعفر پاشا سپرد و فیما بین بمقتضای
البغض یتوارث کلفت و فساد موروثی واقع بود درین اوقات که محمد خان غرب باطبوسی اشرف دریافته
از تقصیرات و زلات او اغماض شده بود قرار یافته بود که با یکدیگر صلح نموده من بعد موافقت و دوستی
مسلوک دارند لوارصاب خان با او گفتگوی مصالحه بمیان آورده طرح ضیافت انداخت و او را با خواص
و معتبران طلبیده رفت و او اجابت دعوت کرده بمجلس مهمانی رفت لوارصاب خان و گرجیان
با او غدر کرده در مجلس بقتل او و رفقا اقدام نمودند هرچند محمد خان مستحق آن بود زیرا که طبیعتش نفاق
سرشته از صدق و راستی بهره نداشت و قدر شفقتهای شاهی ندانسته همواره میانه او و سرداران
روم در رومیه مراسلات دوستانه وقوع می یافت و فی الحقیقت مکافات کفران نعمت این دولت و جزاء
عمل یافت اما لوارصاب و گرجیان نیز عنقریب بشآمت غدر که با دوست و دشمن منهی و مذموم است
گرفتار آمدند حضرت اعلی شاهی ظل الهی بنابر مراعات سلسله ظاهر و اقتضای مصلحت اندیشی که پیشه
شیوه فرمانروایان عالم صورت مصطفی بیک برادر او را برتبه خانی و امارت قراقلر سرافراز فرمودند
و ایل مذکور بدین عطیه ارجمند مسرور و بشفقت شاهانه مستظهر و امیدوار شدند سانحه دیگر زدن سارو سلطان
بیگدلی حاکم سارو قرغان اکراد دشت برسر اکراد بانه در قضایای سابقه مذکور شد که اسکندر بانه در
چمن قراچوق از خدمت اشرف رخصت انصراف یافته بالکا خود رفت بدستور طریق بغی و عصیان
مسلوک داشته از اکراد بانه در آنحدود بی اندامیها صدور می یافت سارو سلطان با فوجی از مبارزان
جنود شاملو متوجه تادیب آنگروه مخذول گشت اکراد بانه بعد از ستیز و آویز از مقاومت عاجز آمده روی
بگریز آوردند سارو سلطان قلعه اسکندر را بدست آورده تا قریب بهفتصد نفر از آنقوم تبه روزگار را بدیار
عدم فرستاد بقیة السیف آواره دیار ادبار شدند سانحه دیگر آنکه درین سال رستم محمد خان ولد ولی محمد خان
که در هرات بود بی جازه و رخصت حسین خان بیگلربیگی آنجا پوشیده و پنهان باغوای اوزبکان
بغرجستان رفت سبب رفتن او آنکه جمعی از اوباش اوزبکیه نا اعتماد بر سر او جمع آمده بودند حسین خان
بنابر عدم اعتماد و رعایت جانب احتیاط ایشان را در بیرون شهر جا داده بود و بادشاهزاده از شناعت عمل ا

یکدو مرتبه



مرتبه اراده رفتن غرجستان کرد حسین خان از غدر و بیوفائی اوزبکیه اندیشیده و تجویز بردن پادشاهزاده
نمیکرد و بهمراه نمودن جنود قزلباش بی رخصت همایون دلیری نمیتوانست نمود تا آنکه شبی علی الغفله
پادشاهزاده را اوباش اوزبک برداشته بطریق فرار و ایلغار بطرف غرجستان رفتند و حسین خان از بیم
عتاب و خطاب شاهی که مبادا محمول بر غفلت او گردد اندیشناک گردید اما چون پادشاهزاده بغرجستان
رسید مردم آنجا برحسب فرمان همایون که درباب خدمت و رعایت جانب او بایشان رسیده
بود مقدم او گرامی داشته اطاعت و انقیاد بظهور آوردند و باتفاق بر سر جمعی که بدو بنخواهی والی بلخ
با او خلاف میورزیدند رفته تاخت و غارت کرده اموال فراوان بدست آوردند و بخدمت حسین خان
الوس منقا فرستاده مجددا اظهار دولتخواهی و اخلاص پاس حقوق مراحم شاهی نموده عذر رفتن بدین
نهج خواسته بود که چون بهادرانی که جمع آمده بودند در تردد و سواری که معتاد طایفه اوزبک است مبالغه مینمودند
و جناب خان تجویز میکردند بنابر ابرام الجماعت مقید برخصت و طلب کومک نشده رفتیم و هرگاه جاذبه
روی نماید که اقامت درین دیار نتوانیم باز ملجا و مرجع ما درگاه عرش اشتباه شاهی و ممالک
محروسه شاهنشاهی است خاطر حسین خان فی الجمله اطمینان یافته حقایق اخبار مذکور را بدرگاه جهان پناه
عرض نمود شرح رفتن رستم محمد خان بر سر بلخ و باز آمدن بهرات در سال آینده مرقوم کلک نکته نگار
خواهد شد سانحه دیگر کشته شدن علی خان بیک جوانشیر و مرزا حسین بیک برادر او است ایل جوانشیر
از ترکمانات قراباغ است که چون سی و دو قبیله با توزایکی موسوم اند و آبا عن جد میر عشیرت آن خانواده اند
در زمان تسلط رومیه مرزا حسین بیک اطاعت رومیان کرده با ایل و عشیرت در قراباغ ماند بعد از چند سال
علی خان بیک که برادر کوچکتر بود بدرگاه جهان پناه آمده از زمره مقربان گردید و پیوسته مشمول عنایات
و مورد تربیت شاهانه بود و در حینی که موکب جهانگشا بتسخیر آذربایجان در حرکت آمد مرزا حسین بیک بعلازمت
رسید چون وقت مقتضی باز خواست اعمال سابق نبود بدستور امارت ایل باو تفویض یافت بین الاخوین
بجهات مختلفه بتخصیص امارت و بزرگی ایل صفائی نبود و رفته رفته بفساد انجامیده در وقتی که علی خان بیک
بسرکاری تعمیر قلعه گنجه مامور گشته در آنجا بود در روزی که محمد خان زیاد اغلی حاکم گنجه بسیر رفته در شهر نبود
فرصت یافته قصد کشتن برادر با جمعی از جوانشیر بمنزل زیاد اغلی که در آنوقت مرزا حسین بیک در آنجا می بود رفت

اوا از اضطراب خود را بجم سرای محمد خان انداخت علیخان بیک حرمت نگاه نداشته با جماعتی از عقب
رفته او را در انجا بقتل آورد و چند نفر از غازیان قاجار ملازمان سلسله زیاد اغلی ازین بیحرمتی متغیر
گشته هرچند در مقام منع درآمدند ممنوع نشد بالاخره غازیان مذکور خصوصا مرائی بیک هجوم کرده
شصت هفتاد نفر از بی ادبان جوانشیر را بتیغ تیز تادیب کرده عاقبت همان لحظه علیخان بیک را نیز
تادیب نموده قطع رشته حیوتش کردند او بغایت صاحب رشد و خودرائی و زیاده از حد مغرور و
بلند پرواز بود و چون مجنون برادر بزرگتر دلبری میکرد همان دم مکافات بئس از عمل یافته از زمانه مهلت
نیافت چون محمد خان از صحرا آمده ازین واقعه آگاه گشت چون میرزا حسین بیک درزمان روضه انواع
فساد انگیخته بود او را نیز مصلحت ندیده بقتلش پرداختند و بر دو قضیه چون موافق مصلحت دولت قاهره
بود در باز خواست اهتمامی نشد ع چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دو کار دیگری از سوانح عبرت که این
که در اواخر این سال بظهور آمد مغضوب گشتن الله قلی قورچی باشی قاجار است که مزاج مبارک اشرف ازو
منحرف گشته در فرحاباد به مهری بیک مشهور بقرابری قراملو گیرانید مشارالیه بسیار معتبر و معتمد
شده بود شفقتهای بیش از حد و قیاس شاهی و حسن خدمات خود تکیه کرده سخنان گستاخانه
در خدمت اشرف بسیار مکلف و ظرافتهای بلند که با امینان دولت و ارباب عزت هرچند از شمول عاطفت
وحقشان داشته باشند نسبت ندارد بسیار میکرد و از مدلول اینمعنی که ع شاه اگر لطف بیحد راند
بنده باید که حد خود داند ع بتجاهل میورزید و حضرت اعلی از ظرافتهای بی اندازه او شکفته طبعی و کوچکدلی
و بی تکلفی گذرانیده بشاشت و خورمی میفرمودند چون همگنان خبری از ته کار نداشتند سبب
انحراف مزاج اشرف گستاخیهای او می پنداشتند اما آنچه درباره او بعد از گرفتاری مکرر از زبان مبارک
جاری شد لفظ نمکحرامی و بدباطنی بود العلم عند الله قلی مذکور اگرچه مرد کار آمدنی بود اما بغایت بی تربیت و بجمع مال
و بسیاری ملک و عقار حریص بود چنانچه متملکات و ما یعرف او به بیست هزار تومان رسیده بود و از بیم آنکه
مبادا از بی باحواش راه یافته او و اولادش تمتعی از آن نیابند بخیال تباه و اندیشهای باطل افتاده
همانا با مرشد و ولی نعمت بدل شده بود و مالی که دل در آن بسته بسبب آن بدل شده بود و بدفعات
بحصول موصول گشته بغازیان و ارباب اخلاص قسمت یافت چون سیاست و قلع و قمع سلسله او در خاطر حق گزین





رسوخ یافته بود دیدهای بدبین او و برادرانش را از دیدن عاطل ساخته بالاخره عبرة للمنافقین در زیر چوب
محصلان گشته گردید ع هست این دو بینی ز بهوس ع قبله عشق یکی باشد و بس ع این همه جمع مال و افزودن
ضیاع و عقار که سرمایه کفران نعمت و نمکحرامی گردید بباد بی نیازی رفته از نتایج بی اخلاصی بهره نیافته و صلاح
آثار خیری ازو بظهور نرسید آری ع باد لینعمت ار بردن آئی ع گر سپهری که سرنگون آئی ع و همدرین
سال عیسی خان ولد سید بیک ابن معصوم بیک صفوی که برتبه والاء مصاهرت اشرف سرافرازست
از مرتبه یوزباشیگری بدرجه بلند ایالت ترقی نموده بود منصب رفیع القدر قورچی باشیگری بدو
تفویض یافت و الحق جوان خلیق آدمی است باوصاف حمیده آراسته و بفهم و فطرت و اخلاق حسنه
پیراسته شایسته دولت و سزاوار بزرگیست متوفیات که درین سال سفر عالم بقا نمودند نور محمد خان
اوزبک ولد ابو المحمد خان بن دین محمد خان بن الوش خان که از نژاد شیبان جوجی بن چنگیز خان بود
و چنانچه سبق ذکر یافته در دار الملک شیراز اقامت داشت و در ظلال رأفت و عاطفت شاهانه روزگار
بفراغت و عافیت میگذرانید و هر روز یکتومان زر شاهی عراقی بخرج الیوم او شفقت شده بود درین سال
جهان فانی را وداع نموده در دار الملک آخرت منزل گزید دیگری از متوفیات افضل الفقها و المجتهدین
فی زمانه مولانا عبد الله شوشتریست که چند سال بود از نجف اشرف بدیار عجم آمده در دار السلطنه اصفهان
اقامت داشت و همواره انوار توجه و التفات شاهانه بر وجنات احوالش تافته معزز و گرامی بود در روز جمعه
بیست و چهارم شهر محرم الحرام اندک عارضه برو طاری گشته در روز شنبه میر محمد باقر داماد و شیخ لطف الله
عاملی که مدتی بود بجهت مباحثات علمی و مسایل اجتهادی فیمابین غبار نقاری ارتفاع یافته بود بعیادت او
رفتند جناب مولانا با این هر دو بزرگوار معانقه کرده در کمال شکفتگی صحبت داشت شب یکشنبه بیست و ششم
قریب بصبح بعد از اقامت صلوة اللیل و نوافل بیرون آمده که ملاحظه وقت نماید در بازگشتن از پای فتاد الکه
مهلت سخن گفتن نیافت دعوت حق را اجابت نموده مرغ روحش از قفس بدن پرواز نمود جناب مولانا در کمالات
نفسانی و تقوی و پرهیزکاری و ترک مستلذات دنیا درجه عالی داشت از ماکولات و مشروبات به قدر سد رمق
قناعت نموده اکثر ایام صایم بود و بشوربای بی گوشت افطار میکرد و قریب سی سال در نجف اشرف و
کربلای معلی ساکن گشته در خدمت مجتهد مغفور مولانا احمد اردبیلی بسر برده از خدمتش اکتساب فضایل و استفاده

مسایل مینمود و گویند که از مولانا مذکور اجازه نماز جمعه و جماعت و تلقین مسایل اجتهادی یافته بود در روز فوتش
آواز ناله و نفیر صغیر و کبیر خلایق باوج آسمان برسید اشراف و اعیان سعی مینمودند که تیمن و تبرک دستی
بزیر جنازه مغفرت اندازه اش رسانند از غلوای خلایق میسر نمیشد در مسجد جامع عتیق صفاهان باب جابب
غسل داده در همانجا میر محمد باقر داماد و سایر فضلا و علما نماز کردند چند روز در مزار فایض الانوار امامزاده
واجب التعظیم والتبجیل امامزاده اسماعیل علیه و آبایه التحیه بود از انجا نعش بکربلای معلی شد ارباب استعداد
تاریخهای مرغوبه در سلک نظم کشیدند میر صحبتی تفرشی را آه و آوا از مقتدای شیعیان بیافته دیگری
گفت را حیف از مقتدای ایران حیف شیخ محمود نام عرب جزایری مات مجتهد الزمن یافته بود
دیگری از متوفیات محمد بیک بیگدلی شاملو است که از زمره مقربان بساط اقدس و مجلسیان اشرف بود
در مازندران بیمار شده حکیم سلیمان شیرازی معالج بود اما بمعالجه او عمل نمینمود و غایبانه حکم سنجی ترک
طبیبان عمل کرده اغذیه نامناسب بکار می برد و پرهیز نمیکرد رفته رفته مرض ردی باشتداد نهاد تا آنکه
در اول زمستان بجهان جاوید شتافت حضرت اعلی از عواطف خسروانه متوجه تکفین و تجهیز گشته نعش او را
بمشهد مقدس معلی فرستاده در روضه متبرکه مدفون گردید و در پرسش و تسلیه بازماندگان نوازش
بظهور آوردند مشار الیه صاحب ثروت و مکنت بود املاکی که داشت وقف خیراتی نموده بود چون فرزندی
نداشت متروکاتش حسب الارث شرعی به برادر اعیانی او حیدر سلطان ایشک آقاسی حرم علیه
عالیه تعلق گرفت گفتار در قضایای اودئیل ترکی مطابق سنه اثنی و عشرین و الف هجری و بعضی
موافق ثلث و عشرین که سال بیست و هفتم جلوس همایونست نوروز سعادت افروز این سال در روز
چهارشنبه بیست و هفتم شهر محرم الحرام سنه ثلث و عشرین و الف اتفاق افتاده خورشید جهان آرا بعد از
انقضای نه ساعت و ده درجه و دوازده دقیقه روز مذکور از برج حوت بمنزل فرو شرف یعنی برج حمل
تحویل نموده آغاز بهار خجسته آثار شد را جهان تازه گشت از نسیم بهار ؛ در و دشت شد سربسر لاله زار ؛
ز گلهای گلزار عنبرسرشت ؛ زمین و زمان شد چو باغ بهشت ؛ حضرت اعلی شاهی ظل الهی در روز جمعه بیست
و نهم که خروج الشعاع شده سه روز از نوروز گذشته بود از بلده طیبه فرح آباد بسعادت و اقبال بجانب دار السلطنه
اصفهان در حرکت آمد در ساعت سعد اوان خطه جنت نشان شدند و اکابر و اهالی بسعادت رکاب بوسی سرافراز



گشته دیده امیدشان از مشاهده طلعت همایون روشنی افزود و اهل حرف و ارباب صناعت و تجار
بازار و قیصریه و چهار سوق را آذین بستند و جشن نوروزی بآیین مقرر در نقش جهان و نو عیافته
چند روز کافه خلایق بعشرت و شادکامی گذرانیدند و حضرت اعلی در ازای خدمات اهل صفاهان که تحسین
طبع همایون شده بود مال سه ساله ارباب و رعیتی کل آنولایت ده یک کل محصول رقبات دیوانی انجا که تخمینا
زیاده از پانزده هزار تومان شاهی عراقی میشد بارباب و رعایا و مزارعان املاک دیوانی انعام فرمودند
و این عطیه والا علاوه سایر عطایا گشته موجب دعای خیر کافه خلایق آن دیار گردید ذکر قلعه بن فهل
از ولایت کیج و مکران از سوانح اقبال که در اوایل این سال بظهور پیوست قلعه بن فهل من اعمال کیج و مکران است
که گنج علیخان حاکم دار الامان کرمان بآن مأمور شده بود و واجب الفرمان قضا جریان بالشکر کرمان و سرداران
قبایل بآنولایت رفته قلعه بن فهل را محاصره نمود و در هنگام فرصت از اطراف و جوانب قلعه هجوم آورده
یورش کردند ملک شمس الدین ولد ملک دینار والی آنولایت و سایر محصوران از مصادمه عاجز گشته دست
از محاربت قلعه کوتاه کردند و غازیان زیک برقلعه استیلا یافته مسخر و مفتوح گردانیدند و ملک شمس الدین
با فرزندان و متعلقان بدست در آمده مصحوب معتمدان بدرگاه معدلت نشان فرستادند و در دار السلطنه
اصفهان بنظر اشرف در آوردند گویند عموم مردم آنولایت شافعی مذهب اند چون ملک شمس الدین
دعوی سیادت و تشیع و دوستداری اهل بیت طاهرین مینمود مراحم خسروانه شامل حال او گشته مقرر
شد که بدار الامان کرمان رفته با کوچ و متعلقان در آنولایت بفراغت روزگار گذراند اما چون بکرمان رسید
دست از حرامات ملک یدین نیز کوتاه کرده بدار الامان ملک عقبی شتافت طبقه ملوک کیج و مکران از پادشاهان
جهان جز نامی نشنیده بودند و هرگز از آن ملک بیرون ننهاده دست حوادث زمان بگریبان دولت ایشان
نرسیده بود و از سفاهت و بی عقلی تصور مینمودند که خلاصه معموره جهان ولایت کیج و مکران است و آن سلسله
پادشاهان بزرگ رفیع الشأن که سایر سلاطین عالم را با ایشان رتبه برابری نیست و لهذا انشاه شاهان
شمس الدین نقش نگین او بود اما از اجداد ایشان ملک دینار ماضی که والی کل ولایت کیج و مکران بوده
از خرد بهره داشته و از مقام تکبر و بزرگی فرود آمده از حقارت نفس این بیت نقش نگینش بود که را خداوند
جهان اگر نبودی ملک بسیاری ؛ ندادی کیج و مکران از جنس ارزان بدیناری ؛ اگر چه سخن شناس داند که معنی نیز

منشور سلطنت ملک وعظمت وبزرگی ذاتی است گفتار در آمدن ایلچیان وبادریان فرنگ بدرگاه سلاطین پناه و ذیل آن
ایلچیان وچند نفر از بادریان فرنگ که عبارت از دانشمندان درهبانان نصاری است از جانب پادشاه
اسپانیه که بزرگترین پادشاهان فرنگستان است بپایه سریر اعلی آمده در نقش جهان اصفهان بسعادت
بساطبوس شاه جهان سرافراز شدند وتحف وهدایا گذرانیدند وادای تحیت ورسالت کرده بعنایات خسروانه
سرافرازی یافتند چون سلاطین مسیحیه وفرمانروایان ممالک عیسویه همگی با حضرت اعلی همایون شاهی ظل اللهی ابواب
الفت وآشنائی مفتوح داشته فیمابین طریق مراسله وآمد وشد مسلوک است لهذا قبل ازین دیگر بیک
یوزباشی رومیلو را که مرد چرب زبان سخندان بود برسم رسالت فرنگستان فرستاده بودند در آنولایت
از قوت طامعه وامساک طبیعت بعضی اعمال زشت که مرضی خاطر اشرف نبود ازو بظهور آمده بعرض
اشرف رسیده بود در نیوقت که عود نموده با ایلچیان مذکور بملازمت رسید همان لحظه مغضوب گشت
هرچند خواست که بسخن در آمده عذری چند در خطاهای خود گوید او را بسخن نگذاشتند شحنه سیاست بفرمان
قهرمان قهر پادشاهی مثله کرده سرنگون کرده از دار عبرت آویخت وعقوبت در سوانحی که کس میبنا دراه عدم
پیموده از اعمال قبیحه اش یکی آنکه در الکاء گوه بتکلیف یوزره حاکم آنجا که میر بحر بنادر فرنگست مهر اشرفی از سر
کتابت پادشاه اسپانیه برداشته کتابت را گشوده او را از مضمون مکتوب آگاه کرده بود واین بی باکی
در خدمت سلاطین خطای عظیم است وزبان بسرار پادشاهان گشودن گناه بزرگ دیگری آنکه رسم قدیم است
که ایلچیان طبقات سلاطین عصر بهر ولایت روند ملبس بلباسی که عرف وعادت مألوفه خود است بوده در کل امور
بطور خود سلوک نمایند ودر هیچ عصر وزمان پادشاهان جهان ایلچیان را بتغییر عرف وعادت مستمره تکلیف نکرده اند
ورسم وقاعده نبوده در وقتی که دیگر بیک در پای تخت پادشاه اسپانیه بوده زوجه پادشاه فوت شد
وپادشاه ومعارف سپاه در تعزیه ملکه بعرف وعادت خود سیاه پوش شده بوده اند او نیز بنابر خوشامد
پادشاه وطمع بکلات لباس فاخر بی آنکه تکلیف کنند سیاه پوش شده بود بایستی که اگر او را بآن تکلف
سازند جواب گوید که بحمد الله سر مبارک پادشاه وولینعمت من بسلامت مرا چه لایق که لباس سوگواری پوشم
واین عذری بود لایق دستحسن دیگر آنکه مکتوبی که بر پم پاپا که خلیفه ملت مسیحی وجانشین اوصیاء حضرت عیسی ع
است نوشته مصحوب او ارسال یافته بود مکتوب مذکور را بشخصی تاجر داده مبلغی ازو گرفته بود که آن تاجر خود را

وطرحک



دیگر نیک نام نهاده مکتوب بدار الخلافه فرنگستان رسانده واز آن ممنوع بابد داشت مقدمه نیز امری بود نابسند
بایستی که اگر فی الواقع رفتن او بآنولایت متعذر داشتی دوصول بآنسرزمین صورت نبستی مکتوب را
باز آورده حقیقت عرض کردی او تعظیم نامه ومکتوب دلنسبت منظور نداشت وفی الحقیقه بمعرض بیع در آورده
بتاجر مجهولی داده اینمقدمه را سهل انگاشت اما اعظم خطایا که موجب سیاست اغلب آن بود اینست که با ملازمانی
که همراه برده بود چندان بدسلوکی مینموده ودر آزار ایشان میکوشیده که چند نفر بدین سرمایه راضی شده
از استخلاص جور او ملت نصاری اختیار نموده در فرنگستان مانده بودند غیرت اسلام اقتضای سیاست
او کرده بجزا رسید لاری سال از جور بود که مردی دین کرد ذکر مراجعت قاضی خان صدر از رسالت روم وآمدن
ایلچی خواندکار روم جهت استقرار مصالحه واختلال آن بحکمت بالغه عالم الغیب والشهاده از سوانح وقایع این سال
مراجعت قاضی خان صدر است از ایلچیگری روم وآمدن مصطفی پاشا مشهور بچلوجاوش بانفاق او
شرح واقعه آنکه در طی وقایع سنه تنکوز ئیل مطابق الف وعشرین بتحریر پیوست که حسب الاستدعای نصوح
پاشا وزیر اعظم صدر معظم قاضی خان الحسینی را بجهت تأکید امر مصالحه بروم فرستاده شد واو در دیار بکر
بنصوح پاشا رسید بعد از ملاقات وشرایط اعزاز واحترام وتقدیم تواضعات رسمی که از طرفین بوقوع پیوست باتفاق
روانه جانب قسطنطنیه شده بمعاونی یکدیگر طی مسافت نموده چون بپایه سریر سلطنت مصیر خانواده عثمانیه رسیدند
نصوح پاشا بمستقر شهر در آمده بخدمت سلطان احمد خان پادشاه رسید حقایق حالات وشمه از صفات
نسبی وحسبی وعظم شان قاضی خان عرض کرده روز دیگر جمیع پاشایان وامرا واعیان رومیه وعموم خلایق استقبال
کرده در کمال توقیر واحترام بشهر آوردند واو در وقتا بنوعی که رسم وقاعده بوده بوساطت وزیر اعظم مذکور ادراک
حضور پادشاه کرده ادای سفارت ورسالت نمود وتحف وهدایا گذرانیده از جانب پادشاه نیز زیاده از
ایلچیان عظام سابق توقیر واحترام یافت وچندگاه که در استنبول بود وزرا وپاشایان ومفتی وعلما وقضاة
ومشایخ بدیدن آمده در باب قرار مصالحه گفتگو مینمودند وبعضی مناقشات سابقانه از طرفین میکردند
بعد از قیل وقال بسیار مصالحه بر نهج قانون زمان حضرت شاه جنت مکان وسلطان سلیمان قرار یافت وچلو
جاوش را برسالت تعیین کرده با مکتوب محبت اسلوب وتحف وهدایای لایقه باتفاق قاضی خان روانه نمودند
وایشان در دار السلطنه اصفهان بپایه سریر اعلی رسیده سعادت بساطبوسی دریافتند وتحف وهدایای مصحوب

ایلچی مذکور شده بود بنظر انور در آورده منظور انظار عنایات خسروانه گردید و چون از جانب خواندگار تعیین
سنور و سرحد طرف آذربایجان بعهدهٔ محمد پاشا بیکلربیکی وان و طرف عراق عرب بعهدهٔ محمود پاشا
بیکلربیکی بغداد ولد جغال اعلی شده بود که باتفاق معتمدان اینطرف بدستور زمان مذکور تقطع سنور نم
حضرت اعلی نیز قطع سنور طرف آذربایجان را منوط بصلاح و کاردانی امیرگونه خان بیکلربیکی
چخور سعد گردانیده طرف بغداد بعهدهٔ مقرب الحضرت مهدیقلی بیک میرآخورباشی جغتای فرمودند
و چون از زمان مصالحهٔ پادشاهان رضوان آشیان مذکور مدتی مدید و عهدی بعید گذشته بتصاریف
زمان و انقلاب دوران اختلاف بسیار در آن واقع بود از جمله گرجستان مستق و قلاع اخسقه که در صلح
سابق داخل سنور اینطرف بوده تا غایت در تصرف رومیه مانده بود و بعضی قلاع و محال طرف
عربستان و بغداد داخل سنور رومیه بود و الکنون در تصرف منسوبان این درگاه است تخلیه و تسلیم
آنها از طرفین دشوار و اولی اینست که حین عقد المصالحه آنچه در تصرف منسوبان هر طرف باشد کماکان
مستمر بوده از جانبین مضایقه در آنها نشود و بفرستادگان سفارش فرمودند که اینطرف را مرعی
داشته سنور و سرحد بدینقاعده قرار دهند که رفع مادهٔ خصومت و نزاع بالکلیه شده امور جزئیه را
موجب تعویق کلیات نسازند و امیرگونه خان حسب الفرمان همایون بآئین شایسته بلباس رفته
محمد پاشا نیز بدانجا آمد و تا دو ماه اوقات در این گفتگو صرف نموده بر نهجی که مسطور گشت سنور و سرحد
تعیین یافت و سنورنامچه نوشته شده بمهر محمد پاشا و سنجق بیگیان سرحد و اعیان رومیه بامیرگونه خان
دادند و صورت آن بمهر امیرگونه خان و امرای اینطرف بمحمد پاشا سپرده از یکدیگر جدا شدند و با محمود پاشا
چون در طرف بغداد و عربستان اختلاف بیشتر بود تشخیص آن نتوانست داد و از طرفین موقوف مانده
تشخیص نیافت بالاخره با فساد مفسدین خصوصاً گرجیان و اکراد قضیهٔ صلح برهم خورده در آن هنگام صورتی
نیافت و دیگرباره از جانبین نیران فتنه اشتعال پذیرفت چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح می‌پیوندد

## گفتار در رفتن رستم محمد خان ابن ولی محمد خان از غرجستان به تسخیر بلخ و منهزم بازگشتن شوربخت طمع و مذاق تلخ

در اول این سال امام قلیخان پادشاه اوزبک از بخارا بدفع فساد لشکر قزاق که بر تاشکنت
مستولی شده متعرض حواشی ممالک سمرقند نیز میشدند عزیمت سمرقند نمود و برادرش ندر محمد سلطان را





از بلخ بمعاونت طلب داشت و او بمعذرت آنکه رستم محمد خان در غرجستان نشسته در کمین بلخ و منتهز فرصت است
از رفتن تقاعد ورزیده جواب داد امام قلیخان در طلب او مبالغه بسر حد افراط رسانید تا آنکه ندر محمد سلطان
بتکلف برادر جمعی کثیر از لشکر بلخ بکومک برادر روانهٔ سمرقند گردانید خود نیز از آب عبور کرد رستم محمد
خان در غرجستان خبر رفتن ندر محمد خان و لشکر بلخ استماع نموده با موازی سه هزار کس که بر سر او
جمع بودند بایلغار متوجه بلخ شد حاکم بلخ قوت مدافعه و فرصت استحکام شهر نیافته خود را بارک
کشید و دست از شهر بازداشته با او گذاشت و بزبان رفق و مدارا پیغام داد که چون خانه کوچ و متعلقان
در ارک اقامت دارند حراست آن از لشکر بیگانه لازم بود و الا مملکت بشما تعلق دارد و در میانه جدائی
نیست والدهٔ ندر محمد سلطان که سیده رضویه و همشیرهٔ میرزا ابوطالب رضوی مشهدیست از خوف
و بیم آنکه مبادا ارک را بقهر و غلبه بدست آرد رسولان چرب زبان متواتر فرستاده اظهار اشفاق و مهربانیها
مادر فرزندانه کرده او را بتزویج صبیهٔ خود که همشیرهٔ سلطان است نوید داده وعده کرد که میانه او و عمزاده‌اش صلح
طرح افکنده مملکت را که دو حصه شده سه حصه نماید که هر سه برادرانه با یکدیگر سلوک نمایند و بصورت بهتر
از خصومت و جنگ و جدال است رستم محمد خان بدمدمه و افسون ایشان فریفته گشت با خاطر آسوده
و اطمینان قلب در بلخ قرار گرفته در کمال غفلت میگذرانید و ایشان در خفیه کسان باطراف و جوانب فرستاده
از نیواقعه خبر داده منتظر وصول لشکر بودند و مردم رستم محمد خان در ولایت متفرق و پراکنده گشته بداد و ستد
معاملات و اخذ مال مشغول بودند که بی خبر لشکر بر سر او ریخت فرصت جمعیت و قدرت مدافعه نیافته
مردم او سراسیمه و مضطر شده هر کس سر خود گرفت رستم محمد خان با بیست و سی نفری که با او سوار شده
راه ماروچاق پیش گرفت در راه چند نفر از اوزبکان رفیق در مقام غدر درآمده اراده کردند که او را گرفته
به بخارا برند چند نفر دیگر که معتمد و دولتخواه او بودند از کید و غدر آن جماعت آگاه گشته مخالفت کردند فیمابین
مهم منجر بجنگ و جدال گردیده بالاخره ارباب غدر و نفاق مغلوب اصحاب وفاق گردیده چند نفر از آن جماعت
بقتل آمدند رستم محمد خان با ده نفری از آن ورطهٔ محاصره نجات یافته چون با این حال بغرجستان نتوانست رفت
بجانب دار السلطنه هرات آمد متعاقب وصول او از ماوراء النهر نیز خبر بهرات رسید که سلاطین ماوراء النهر
در حدود تاشکنت از لشکر قزاق منهزم گشته پریشان و بدحال بازگشتند و در روز سه شنبه چهارم شهر

ربیع الثانی ملازم حسین خان از هرات بدار السلطنه اصفهان آمده اخبار مذکور را عرض کرد و چون اراده ازلی
هنوز تبر فی احوال پادشاهزاده مذکور تعلق نگرفته بود درین یورش کاری نساخت و هرگاه مقدر الهی
بوده باشد و اراده ازلی بتمشیت مهمات او تعلق گیرد بخت و دولت بی استعمال سیوف آمد شد
پیکان استقبال مینماید آری ع بخت و دولت بکاردانی نیست **وقایع متنوعه که درین سال دوقوع یافت**
فرستادن ایلچیان بجانب هند دکن چون سلاطین عظام دکن از قدیم الایام ارادت و اخلاص
تمام بدین دودمان ولایت نشان دارند قبل ازین عادلشاه والی بیجاپور میر خلیل الله خوشنویس را
که از سادات عظام ولایت باخرز خراسان و در حسن خط نستعلیق سرآمد زمان و نادره دوران است
در حسب تقدیر بولایت دکن رفته بآدمی بود محمد قلی قطبشاه والی گلکنده و ملک عنبر سپهدار
سلسله نظامشاهیه هریک ایلچیان سخندان با تحف اخلاص و تحف و هدایا و پیشکشات لایقه بدرگاه جهان
پناه فرستاده از تعدی لشکر جغتای که حسب الفرمان فرمانروای هندوستان متعرض ممالک ایشان
میشده اند استغاثه نموده بودند و چون در میانه حضرات پادشاهان دودمان قدس نشان صفویه
و سلسله علیه تیموریه همواره طریقه محبت و وداد و شیوه مودت و اتحاد مرعی و مسلوک بوده و فیمابین
حضرت اعلی شاهی ظل الهی و حضرت پادشاه والاجاه گردون بارگاه سلیمشاه فرمان فرمای ممالک
هندوستان زیاده از پدران فردوس آشیان طریقه مصادقت و دوستی و روابط الفت و برادری
واقع و خصوصیات دوستانه و بی تکلفیهای برادرانه مسلوک نخت نامه محبت طراز بآنحضرت قلمی فرموده
سفارش سلاطین دکن فرموده بودند و آنحضرت رضاجوی خاطر اشرف گشته ترک مخاصمت ایشان نموده
بنابران درین سال حضرت اعلی حسین بیک تبجاجی تبریزی را برسالت قطبشاه و درویش بیک قرغنچی را
بایلچیگری نظامشاه و ملک عنبر و شاه قلی بیک زیک را بسفارت عادلشاه تعیین فرموده مکاتیب عنایت
اسلوب سعادت افزا در قلم آورده جهت هریک خلع فاخره لایقه و اسپان تازی و تنسوقات رایقه ارسال
داشتند و چون محمد قلی قطبشاه بجوار رحمت الهی پیوسته بود و سلطان محمد برادرزاده و دامادش بر سریر
قطبشاهی تمکن یافته لوازم پرسش و مبارکباد بتقدیم آورده ایلچیان مذکور در اصفهان مرخص گشته باتفاق
میر خلیل و فرستادگان سلاطین مذکور روانه شدند و درویش بیک در شیراز سفر عقبی اختیار نموده محمدی بیک

برسر



بسرش در عوض پدر بدین خدمت مأمور گشت او و حسین بیک بهره و بمقصد شتافتند اما شاه قلی بیک چند روزی
بجهت اختیار ساعت در رفتن تأخیر نموده بود و موسم سفر دریا درین سال گذشته نتوانست رفت
بنابران میر خلیل خوشنویس ایلچی ابراهیم عادلشاه از شیراز بازگشته بپایه سریر اعلی آمد شرح رفتن او
در محل خود رقمزده کلک بیان خواهد شد **دیگری از سوانح** آنکه درین سال میانه عفت قباب کابلی بیگم
صبیه محمد حکیم میرزا ابن همایون پادشاه ابن ظهیر الدین محمد بابر و شاهزاده عالی تبار سلطان علی میرزا
مکحول ولد شاه جنت مکان فردوس آشیان عقد مناکحت و ازدواج انعقاد یافت شرح واقع آنکه
عفت قباب مشار الیها در حباله نکاح شاهرخ میرزا نواده شاه سلیمان والی بدخشان ابن سلطان اویس
میرزا مشهور بخان میرزا ابن سلطان محمود میرزا ابن سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میرزا میران شاه
بن امیر تیمور گورکان بوده شاهرخ میرزا در دیار هند فوت شده مخدره مذکوره نعش شوهر را برداشته
بقصد آنکه در مدینه مشرفه دفن نماید سفر حجاز اختیار نموده بود از بیم ضرر و آسیب اعراب بادیه همانا مقصودش
بحصول نپیوسته بود نعش را بمکاریان عرب داده روانه کرده خود بر حسب تقدیر آسمانی ببصره آمد و از آنجا
عزیمت دار الامن و الامان ایران کرده بشیراز آمد الله وردیخان اعزاز و احترام نموده باصفهان فرستاد و
زیاده از یکسال در اصفهان بود درین سال که موکب همایون بفال بدار السلطنه اصفهان رسید و عفت قباب
موی الیها بملاقات جلالت نشان سرادق اقبال فایز گردیده حضرت اعلی او را باشاهزاده مذکور عم بزرگوار خود
نسبت فرمودند اما میانه او و شاهزاده صورت الفتی روی ننمود و با یکدیگر در کمال افسردگی بسر می بردند
**دیگری از سوانح** فرستادن سید ناصر ولد سید مبارک خان بن بجانب عربستان و احمد خان ولد بهلول خان
اردلان بجانب ولایت موروث کردستان شرح واقعه آنکه سید ناصر را در اوان کودکی پدرش بپایه
سریر اعلی فرستاده در رکاب اقدس همایون نشو و نما یافته بشرف تربیت و نوازشات خاص اختصاص
داشت سید مبارک مکرر التماس نموده بود که او را رخصت دهند که بعربستان آمده با پدر بر عهد ملاقات
تازه نموده چندگاه با او باشد و دیگری از فرزندان را در عوض او بدرگاه والا فرستد و این مسئول باجابت
درجه قبول نیافته در عقده تعویق مانده بود درین سال خبر رسید که پسران بزرگ سید مبارک سید بدر
و سید برکه فوت شده و یکدو پسر دیگر که دارد بسیار کودک و خرد سالند بنابران رای جهان آرا اقتضای

ان کرد که چون سید مبارک بسیار کبیر السن و پیر شده بنا بر صلاح دولت قاهره سید ناصر را بدانجا فرستند که هرگاه
او را واقعه‌ئی ناگزیر پیش آید وی بی قضا و ربانی در انجا حاضر باشد که فتوری در ملک عربستان واقع نشود
بنا بر او را مرخص فرمودند خان احمد اردلان نیز از اوان طفولیت و ملازمت اشرف نشو و نما یافته
همگی همت والا نهمت او مصروف و مخزون خاطر اشرف بود که بجای والد بر مسند حکومت الکا
عشیرت اردلان تمکن یابد او نیز نزد پدر فرستاده اعلام کردند که چون او بسیار پیر و ناتوان گشته
ممد و معاونی در میان قبایل و عشایر ندارد پسرت را فرستادیم که من بعد در خدمت پدر بوده باشد
و هم دو در حینی که رایات نصرت آیات جهت تادیب گرجیان بصوب گرجستان در حرکت آمده بگنجه
و قراباغ رسیده بود در گنجه از خدمت اشرف جدا شده روی بمقصد آوردند باقی احوال ایشان در وقایع
سال آینده ان ساعدت بخت مأمولست **ذکر نهضت همایون به نیت غزا بصوب گرجستان و تنبیه**
**و تادیب گرجیان بی ایمان و قضایای آن یونت ئیل دولت قرین سعادت اقران** قبل ازین مرقوم
قلم وقایع رقم گردید که طهمورث ولد داود خان بن الکسندر خان والی ولایت کاخت و لوارصاب
بن کرکین خان ابن سیمون خان والی ولایت کارتیل گرجستان که هر دو منصب کرده و تربیت یافته همایون
اعلی بودند در سنه ائت ئیل که مراد پاشا سردار روم به تبریز آمد هر دو در ملازمت اشرف بودند و در
انصراف از خدمت اشرف التماس نمودند که هرگاه حضرت اعلی متوجه سیر و شکار مازندران بهشت نشان
باشند چون اوصاف حمیده آن ولایت بسیار استماع شده خاطر بسیر و شکار انجا مایلست ایشانرا
مخبر سازند که جریده و شبانی خود را بموکب همایون رسانیده در هنگام سیر و شکار در رکاب مقدس بوده باشند
و قرار داد ایشان در خدمت اشرف ان بود که هرگاه رای جهان آرا اقتضا حضور ایشان نماید و بریدی
سریع السیر فرستاده طلب نمایند همان لحظه عزم توجه جزم نموده همعنان صبا و شمال خود را بموکب اقبال
رسانند بنا بران در زمستان گذشته که رایات جلال متوجه انصوب بود حسب المعهود حکم معلی بطلب ایشان
اصدار یافت امیر قلی نام جلوداری را که مبشران بشارت بود مدتی نگاهداشته به لیت و لعل میگذرانیدند
و هر کدام آمدن خود را بآمدن دیگری موقوف داشته چندان تعلل کردند که هوای مازندران روی بگرمی آورده
فصل بهار و موسم شکار انجا گذشت و حضرت اعلی از انولایت بیرون آمدند و جلوداری مذکور را بی نیل مطلوب





بازگردانیده و سعادت ادراک ملازمت نیافتند و همانا فساد چند نفر از گرجیان خصوصا شانشرفزان نامی بخود داده بیکدیگر
وصلت نموده عهد و پیمان بمیان آوردند که من بعد بخلاف پدران با هم متفق بوده تا ممکن باشد از جا و مقام خود
حرکت نکنند و گریبان بدست قزلباش ندهند و فی الحقیقت انجماعت در تخریب دولت ایشان کوشیده
اسباب بیدولتی سرانجام داده بود بالجمله اینمعنی بنهایت بر مزاج اقدس گران آمده آیینه خاطر انور بنوعی
غبار آلوده گردید که مطلقا بصیقل کلمات دروی اندود اخلاصنما و معاذیر انجلا پذیر نشود رای صواب نما بدان قرار
گرفت که چون سلاطین زاده‌های مذکور راکب جهل و غرورند و هنوز سیلی روزگار نخورده‌اند و مؤدب حادثه
در مکتب عقل گوشش هوش نصیحت نیوشش ایشانرا بر تنبیه و تادیب بر نتافته تجربه روزگار مهذب
نگشته اند بعزم تادیب و گوشمال ایشان متوجه قراباغ گشته اگر ولاه گرجستان بقدم اعتذار پیش آمده
استقبال موکب همایون نمایند و غبار آیینه ضمیر اشرف را بصیقل رکاب بوسی و خدمات مرغوبه
جلا داده بشیوه ارباب اخلاص عمل نمایند با ایشان بمقتضای مروت و کرم جبلی عمل شود و اگر بمدلول
الخائن خایف کلا قرین وهشت و وحشت بوده بسعادت خدمت مشرف نشوند ایشانرا از خواب
غفلت بیدار ساخته گوشمال بسزا دهند چند روزی که هوای دار الملک اصفهان گرمی داشت در ییلاقات
فریدون و برجشن گذرانیده چون هوا روی باعتدال آورد مقر دولت و مستقر خلافت بازگشته از انجا
بتاریخ روز پنجشنبه دوم ماه مبارک رمضان از دار السلطنه صفاهان به نیت غزا و جهاد گرجستان در
حرکت آمدند و انجلو جاوش ایلچی روم را که در درگاه معلی بود چون هنوز سنور و سرحد تشخیص نیافته معتمدان
جانبین که بدان امر مامور بودند باز نگشته بودند که بفراغبال در اصفهان آسایش نماید که چون آن امر فیصل
یابد دستور نامجات معتبره درست شود او را بر وجه لایق روانه گردانیده و باهستگی طی مسافت نموده در
مرحله فوجی از افواج قاهره بموکب مسعود ملحق میشدند و بسعادت و اقبال بدار الارشاد اردبیل رسیده چند روز
در انجا بطواف مرقد منور حضرت سلطان الاولیاء و قطب الاصفیاء و مشایخ عظام عرش مقام صفویه قدس الله
اسرارهم قیام نمودند و چون مصالحه در میان بدستور زمان شاه جنت مکان و سلطان سلیمان تمهید یافته
در آن زمان از گرجستانات سه مستی و کارتیل و کاخت که از همه طرف ممالک قزلباشیه پیوسته بانظر
و باقی که باشی آچوق و دادیان و گوریال و انطرف بود بروم تعلق گرفته بود بنا بر ثبات عهد و ایفاء پیمان که

مبادا ارباب غرض و مفسدان سرحد عزیمت سفر گرجستان را بعنوان دیگر که منافی صلح باشد مذکور سازند و در
تهییج فتنه کوشیده بر هم زدن هنگامه عافیت مسلمانان گردند از ملازمان رکاب اقدس سلطان محمد بیک
طالش را از اردبیل برسم رسالت نزد مصطفی پاشا بروم فرستادند که حقیقت سفر گرجستان را که بنابر تادیب
تابعان آن طرف اتفاق افتاده باو اعلام دارند و از دار الارشاد اردبیل روانه گشته شکارکنان و نخجیرافکنان
بقراباغ رسیدند چون دیده بصیرت ایشان خصوصا طهمورث بیدولت را پرده غفلت و وحشت پوشیده
بود از طریق مستقیم منحرف گشته راه صواب گم کردند و چون دل اخلاص گزین نداشتند بجسارت بیشه
و جنگل مغرور گشته بسعادت بساط بوسی فایز نگشتند حضرت اعلی شاهی ظل الهی پیر بداق خان حاکم
تبریز را با بعضی امرا و قلاوزی بشلامنشی دلو محمد شمس الدین لو که از امرای قراباغ بود بنابر قرب جوار از شوارع
و مضایق گرجستان و نیک و بد آن سرزمین آگاه بود از جانب تفلیس که طرف شرقی الکاء کاخت است
و یوسف خان بیگلربیگی شروان را با امرا از آنجا که طرف غربی است امر فرمودند که با الکاء مذکور در آمده طهمورث را
شکاری وار در میان گیرند و موکب معلی با عساکر ظفر انتما در قوییں اولی از آب کر عبور فرموده بولایت گرجستان
در آمده در کنار رودخانه قبری نزول اجلال فرمودند طهمورث چون از ورود موکب مسعود خبر یافت اندکی از
بیهوشی بهوش آمده سراسیمه گردید و جنود نامحمود خود را از پیاده و سوار جمع آورده در میانه بیشه و جنگل
محل مضبوط جبر بریده صعوه آسا در میان درختان آشیان گرفت که چند روزی خود را از چنگل شهباز
بلند پرواز قاف اقبال صیانت نماید و چون آن جاهل نادان در ظل تربیت شاهانه نشو و نما یافته بود
آنحضرت بالطبع راغب نبودند که تربیت کرده خود را یکباره از نظر اعتبار اندازند ذاکرا قاقوشیجی را که در درگاه معلی
با طهمورث مربوط بود نزد او فرستادند که بنصایح دلپسند پنبه غفلت از گوش او بردارد و با دراک سعادت
بساط بوسی ترغیب نماید که بدون آن مهم او اصلاح پذیر نیست و او عجز و بیچارگی خود اظهار نموده عرض نمود
که خوف و دهشت برمن مستولی شده از بیم قهر و غضب شاهانه حوصله آن ندارم که در نیوقت بملازمت رسم
والده خود را با دو پسر طفل که داشت با چند نفر از ناموران معتبر و کشیشان و رهبانان گرجی بپایه سریر اعلی
فرستاد که شفیع تقصیر و گناه او باشند و استدعا نمود که در نیمرتبه از جریمه او گذشته معاودت فرمایند که
وقت دیگر که عفو و اغماض پادشاهی بظهور آمده او را فی الجمله اطمینانی حاصل شده باشد باستان اقبال آشیان





آید ع بادر چنین گفت کای نیک زن * تو خواهی مگر عذر تقصیر من * ندانی که اینها ز نادانی است * سرانجام نادان
پشیمانی است * فرستادگان مذکور در کنار آب قبری رسیده والده طهمورث و مخدرات آن سلسله بتقبیل عتبه
بوسی سرافراز گشته مورد توجهات خسروانه شدند و آنحضرت حسب الاستدعای مخدره مذکوره در
مقام عطوفت و عفو تقصیرات او در آمدند درین اثنا مکتوب ناهنجاری که از کمال جهل و نادانی به کرات
نزاد عمزاده لوارصاب والی کارتیل که همواره ملازم رکاب اشرف و از زمره مقربان بساط اقدس بود
بخط گرجی نوشته بعضی سخنان که منافی آن گفتگو و مناسب آنوقت نبود در آن مندرج بود و از وفور اخلاص
و بیم نفاق ارباب شقاق اخفای آن نتوانست نمود مکتوب را بنظر اشرف در آورد و از مضمون آن مراسله
نایره غضب شعله فروز گشته بنوعی زبانه کشید که بضراعت اهل شفاعت انطفا نمی پذیرفت والده
طهمورث را با پسران او و اوطه و جمعی خدمه که همراه بودند با معتمدان روانه عراق گردانیدند و از ناموران آنها
بمردم کاردیده سپرده بر سر او کوچ کردند طهمورث این خبر شنیده در محل اقامت تاب توقف نیاورده
باکوچ و متعلقان و قلیلی از ناموران و غطای قوم که کما بیش پانصد ششصد نفر بودند از راه غیر معهود
بجانب کارتیل گریخت و در آنجا بلوارصاب ملحق شده او نیز از واهمه عظیم که از بیم آسیب سپاه منصور برو
مستولی شده بود توقف در ولایت خود نتوانست نمود هر دو باتفاق یکدیگر افسرده و پریشان حال بجانب
باشی اچوق گرجه بگرکین خان والی آنجا که از تبعه روم است پناه بردند تتمه احوال ایشان و وقایعی که در
گرجستان رو داد در وقایع سال نو مرقوم قلم عنبرین شیم بر تو خواهد گشت انشاء الله تعالی **متوفیات**
در ایام بهار خجسته آثار این سال که موکب جاه و جلال در ییلاقات گرجستان و فریدون نزول اجلال داشت نونهال
گلشن سلطنت و اقبال اعنی شهزاده غفران مآل اسمعیل میرزا که دوازده مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود
در دار السلطنه اصفهان مریض گشته در روز جمعه بیست و نهم شهر جمادی الثانی بجوار رحمت ملک غفور پیوست
نعش مطهرش را در آستانه امامزاده واجب التبجیل امامزاده اسمعیل که در محله کلبار اصفهان واقع است
چند روزی بامانت گذاشته در هنگام اعتدال هوا نقل بمشهد مقدس معلی کرده در آستانه عرش نشان
رضویه علیه و آبائه التحیه مدفون ساختند امید که بقای عمر دولت والد بزرگوارش باد و دست حادثه ماو بال
دولت بی زوالش مرساد بمحمد و آله الامجاد و هم در این سال امیر دنجان از فارس باصفهان آمده در روزی که

موکب همایون اعلی از مازندران به تسخیر بجانب اصفهان آمده بسعادت و کامیابی داخل شهر مشهد شد
وی باستقبال موکب معلی آمده بسعادت رکاب بوسی سرافراز گشت اندک ضعفی از بشرهٔ او مشاهده
میشد حضرت اعلی بنور ولایت و کرامت و ارشاد که از اولیا و اقطاب مرشدین میراث دارند
آثار موت از بشرهٔ او دریافته همگنان را بهمان روز خبر دادند بالجمله بعد از چند روز که در ملازمت اشرف
بسر برده مریض گشته در روز دوشنبه چهاردهم ربیع الثانی که روز چهارم بیماری بود دعوت حق را
اجابت نموده بجوار رحمت ایزدی پیوست چون عمر در رضاجوئی ولینعمت بسری کرده بود حضرت
اعلی شاهی ظل الهی از شمول عاطفت و حق گذاری نعش نفیس با تمامی امرا و اعیان تا مغتسل تشییع
جنازهٔ او فرموده بتوقیر و احترام تمام تکفین و تجهیز بروجه لایق کرده نعش او را بمشهد مقدس
فرستادند که در گنبدی که در جوار روضهٔ مقدس بنا نموده با تمام آن موفق گشته بودند مدفون
ساختند از نوادر اتفاقات در آن چند روز ملازمی که سرکاران عمارت بود آمده خان از او تحقیق عمارت
و زیب و زینت آن مینمود آن ترک ساده دل گفت که گنبد عالی و ایوانی که جهت مدفن ترتیب یافته
در کمال تکلف و زیبائی اتمام پذیرفته منتظر ورود مقدم عالیست حضار مجلس او را ببادبانی و بیهوده گفتن
طعن کردند خان فرمود که از عالم غیب بر زبان او جاری گشت همانا هنگام ارتحال و هنگام در معرض زوال است
و معنی ⁂ بسا فالی که از بازیچه برخواست ⁂ چو اختر میگذشت آن فال شد راست ⁂ بظهور آمد در همان روز
خلف ارجمند خان امامقلی که حاکم لار و امیر دیوان بود بجای پدر بایالت و دارائی دارالملک فارس منصوب
گشته علاوه الکای سابق او گردید و روز دیگر بمنزل او تشریف قدوم ارزانی داشته در دلجوئی بازماندگان
انواع مراحم و الطاف خسروانه بظهور آوردند مشار الیه از امرا و خوانین این سلسلهٔ علیه باز دیاد شوکت
و افزونی جاه و حشمت و تجملات بزرگانه و داد و دهش منفرد و ممتاز بود در ایام حیوة مستعار به ترتیب
عمارات عالیه و بناهای خیر موفق گشته بغایت صاحب حلم و حیا و پاکیزه روزگار بود دیگری از متوفیات
شاهوردی بیک بیات دل صحبت با بیر دولت که از زمرهٔ مقربان درگاه و بتقدم خدمت و قرب
و منزلت و اعتماد اختصاص داشت در سال گذشته در گیلان بیمار شده بمازندران آوردند بعد از ورود
کرایات جلال متوجه اصفهان شد وی از اشتداد مرض نتوانست آمد در فرح آباد توقف کرد در بستر ضعف

فوت



نوبت گرفته در اوایل این سال بجوار رحمت ایزد متعال انتقال نمود صاحب ثروت و مکنت بود و مشرد کاسش
بودنه تعلق گرفت مشهور است که در گیلان یکی از درویشان خفیف العقل مجذوب نزد او رفته سخن
ناهمواری گفته بود داوان درویش مجذوب را از غرور نفس سرکش آزار بلیغی کرده وان دل شکسته از
روی درد و ناله او را نجد اسپرده بود و در همان روز پهلو بر بستر ناتوانی نهاد سعی تا دل مرد خدا نامد بدرد ⁂ هیچ
قومی را خدا رسوا نکرد ⁂ و اقعه ناگزیر موجب ازدیاد اعتقاد گیلانیان بان درویش مجذوب شد گفتار
در وقایع سنهٔ بارس ئیل موافق ثلث و الف اربع و عشرین و بعضها عشرین و الف که سال بیست و هشتم
جلوس همایون عباسی است ظل الهی چون فصل شتا شهابات انجامیده کوکبهٔ بهار فرخنده آثار منقلای سپاه
سپاه خسرو ثوابت و سیار نمایان گردید جنود افسرده دی انهزام یافت و رایت فیروزی نور ذر در عرصه
گیتی افراخته سایهٔ تربیت بر مفارق نوخطان ساتین جهان انداخت یعنی آفتاب عالمتاب در روز جمعه هم
شهر صفر ثلث و عشرین و الف از خلوتکدهٔ حوت بیرون خرامیده بایوان بلندار کان حمل که خانهٔ شرف
و اقبال است برآمد و جهان از فر مقدم نوروز چون عارض خوبان نورافروز گردیده طراوت بهار و تواتر امطار
نزهت افزای گلشن روزگار گشت ⁂ دگرباره بهار عالم افروز ⁂ بابان ماه و دی گردید فیروز ⁂ شد
از مقدم نوروز سلطان ⁂ جهان عشرتکدهٔ عالم گلستان ⁂ همه روی زمین از لاله و گل ⁂ چو روی گلرخان
از زلف و کاکل ⁂ هوا از بوی گل چون عنبر تر ⁂ دماغ قدسیان گردی معطر ⁂ اردوی کیهان پوی در روز بخشنبه
نوروز از آب رودخانه فائق که نالات و جیحونست عبور نموده در مکانی از الکای منتق که بورت شرقان
کرجی بود نزول نموده روز دیگر در آن سرزمین نزهت بخش بلوازم جشن نوروزی و سور و سرور پرداختند
چون طهمورث بیدولت چنانچه مرقوم شد از صولت سپاه ظفر پناه روی ادبار بجانب فرار آورده
باشی اچوق کرجی الطاف بیکران شهریار جهان ایالت و دارائی کرجستان به عیسی خان میرزا و لد گرکین
میرزای الکسندر عم زادهٔ طهمورث که از اوان کودکی بخدمت اشرف آورده بودند و در ظل تربیت شاهانه
نشو و نما یافته بشرف اسلام مشرف شده بود تفویض فرموده داود بیک که معظم از ناوران کرجی بود بوکالت
او متعین گشت و برسم و آئین کرجیان او را بر مسند فرماندهی آن ملک نشانیده زر نثار کردند و امرا
و اعیان قزلباش نیز با تشاره همایون با گرجیان موافقت نموده نقود ابیض و احمر بطاسهای زرین و طبقهای

سیمین نثار و ایثار نمودند و علما و اعیان گرجیه سوای جمعی که مرافقت طهمورث اختیار نموده بودند بر سر او جمعیت
نموده اطاعت و انقیاد بظهور آوردند و سطوت قاهره خسروانه بنوعی حراست گرجستان و صیانت اموال
گرجیان نموده که هیچ صاحب کلاهی قدرت برگ کاهی از خرمن رعایا نداشت چند نفر از جهلاء [illegible]
که در وقت عبور بمنازل گرجیان که خالی از صاحبان بود رسیده دست درازی بشرابخانه نصاری کرده
بودند شکمها پاره کرده در اردو گردانیدند آنگونه سیاست موجب عبرت دیگران گشته رعایا و عجزه
گرجی که از بیم ضرر و آسیب لشکر قیامت اثر پراکنده گشته در گوشه هر بیشه خزیده بودند از آوازه معدلت
شاهی ببورث و مقام خود آمده مشمول عنایت پادشاهی شدند و از ولایت بستق کوچ کرده بقصبه
گیرم که نشیمن و حکومتگاه سلاطین گرجیست نزول اجلال فرمودند و آن قصبه مکانیست خرم و نمونه از
گلستان ارم که در دنیا مسکن نصاری گشته همانا مضمون الدنیا سجن المومن وجنة الکافر در آن
سرزمین ظهور دارد و دراین قصبه کلیسائیست در غایت صفا و تکلف و نهایت زیب و بها معلوم
نیست که از مبدأ ظهور اسلام تا غایت بانگ مسلمانی بگوش ساکنان آن مقام رسیده باشد و سکنه
آن سرزمین جز رهبانان ضلالت آیین در آن کلیسا دیده باشند اکثر مردم آنجا که اغلب نصاری و قلیلی
یهود نیز هستند از شعار اسلام و کیش مسلمانی خبر نامی نشنیده بودند پادشاه دین پناه بجهت اعلاء
کلمة الله بکلیسای مذکور تشریف برده مؤذنان الحان موکب سعادت قرین بر فراز [illegible] معبد
ضلالت آیین برآمده کلبانگ محمدی صلی الله علیه واله بلند آوازه گردانیدند و همچنین بهر دیر و کلیسای
که رسیدند اقامت و اذان فرموده ندای فرح فزای کلمه طیبه لا اله الا الله و محمد رسول الله و علی ولی الله
بمسامع ملکوتیان رسانیدند و از آنجا کوچ واقع شده کلیسای الاورد که معظم معابد و کنایس نصاری
گرجستان و فی الواقع عمارت عالی و گنبدی متعالیست محل نزول اردوی گردون شکوه گردید در آنجا
بمسامع جلال رسید که در اقصی طرف شمالی آن ولایت قلعه ایست طراغای نام گروهی از گرجیان در آن تحصن
نموده تا غایت اطاعت عیسی خان نکرده اند و بعضی از احمال و اثقال طهمورث نیز در آن قلعه است گروهی
از عساکر منصوره بسرکردگی محمد تقی بیک تبریزی یوزباشی تفنگچیان آذربایجانی بر سر آن قلعه فرستادند
محصوران بعد از جنگ و جدال از مصادمه عاجز آمده راه فرار پیمودند و قلعه بتصرف درآمده آنچه یافت شد

بضبط



بضبط درآمد از جمله غنایم قلوناجی بود مرصع مکلل بدرر و یواقیت که شیخ و مقتدای نصاری که رتبه منصب الاوردی
یافته باشد یعنی تولیت کلیسای الاورد در ایام متبرک و اعیاد بزرگ ملت مسیحی فرق خود را بدان آراسته
در معبد مذکور بکیش ترسائی بامامت قوم اقامت مینمایند و نصاری بدان تیمن و تبرک میجویند و صرافان
جوهرشناس بپانصد تومان شاهی عراقی قیمت کردند رأی ملک آرای بدان متعلق گشت که آن کلیسا
قلعه نموده حصاری متین بر دور آن کشند و جمعی از تفنگچیان جنود قاهره در آن حصار مسکن گرفته همواره نگاهبانی
مینموده باشند اطراف و جوانب آنرا بر امرا و اعیان و طبقات لشکر قسمت فرمودند با آنکه سنگ و آهک
مصالح آن کار در آن حوالی نایاب بود از راه دور آورده در عرض بیست روز قلعه مذکور اتمام یافت اسمعیل بیک
تفنگچی باشی با دویست نفر تفنگچی آذربایجانی بحراست آن معین گشتند و چون طهمورث دلوارصاب الکا
باشی اچوق را از محکمی جا و جبال صعب المسالک و اینکه والی آنجا تابع روم است مأمن و ملجأ تصور نموده
باستظهار آن پناه بآنجا برده بودند غیرت شاهانه و حمیت خسروانه اقتضا آن مینمود که نهضت همایون
بهر طرف لازم آمد توجه فرموده تا ایشان از بدست نیارند دست از طلب ندارند لهذا عنان عزیمت بصوب
کارتیل که سر راه باشی اچوق است معطوف داشتند و از آنجا به کارتیل راهیست در دره تنگ در کمال صعوبت
که نشیب محل اقامت گاو زمین و فرازش با منازل قمر قرین است و هرگز حکام گرجستان از ضیق طرق و صعوبت
راه عبور از آنجا با خیل و سپاه میسر نشده و بتخصیص در آن فصل بهار که شبانروز چشم سحاب از قطره فشانی
باز نمی ایستاد و از انبوهی درختان نور آفتاب سالها بر آن نتافتی و از کثرت گل و لای افیال قوی هیکل
دریانورد خیال مجال عبور نیافتی هرچند عبور اردوی گردون شکوه جنود نامعدود انجم گروه از آن راه در نظر خاص
و عام دشوار بلکه محال مینمود اما رأی جهان آرای اشرف بعبور نمودن از آن راه که متضمن چندین مصلحت دولت
و تدابیر کلیه سلطنت بود مصمم گشته طبقات حشم فوج فوج و جوق جوق کرده در عرض سه روز از آن دره تاریک
و تنگ گذشتند در شب و فراز آن راه بر وحل شتر و الاغ بسیار از عساکر ظفر شعار و مردم اردو بازار بگو
هلاک فرو رفتند روز چهارم اردوی کیهان پوی بکنار رودخانه که منبع آب قانق و قریب رسیده شادروان
عظمت بمهر و ماه افراختند و آن سرزمینیست بغایت نزه و خرم از بسیاری شقایق و ریاحین و تازه گلهای
عنبرآگین رشک فردوس برین مضمون الدنیا سجن المومن وجنة الکافر که در فوق مرقوم گشته شامل آنجا

دکل الکه لطیفه گرجستان است که در دنیا مسکن آن کفره بی ایمان شده مردم آنرا دو تیات از ولایت کاخت بجریمه
دوستی طهمورث که بعضی دلیل گشته او را از راه غیر متعارف بیرون برده بودند و برخی بیگ که از رفتن او آگاه
بوده اند از عساکر منصوره که پیش راه او را گرفته بودند مخفی داشته آگاه ساخته اند و عظمای آن طایفه نیز
سرسختی کرده به عیسی خان بیگ بازگشت ننموده بودند و سر از ربقه فرمان برداری و اطاعت لشکر اسلام
پیچیده مورد غضب پادشاهی گشته عساکر منصوره بتاخت و غارت و ایران دو الکا رخصت یافتند
و فوج فوج به بیشه و جنگل در آمده قریب سی هزار کس اسیر و چهل هزار گاو و گوسفند بدست در آمده
بعد از قرار خمس که بسرکار پادشاهی متعلق است تتمه بعساکر اسلام تعلق گرفت و ثواب این امر عظیم
که سی هزار کافر بدین شرف اسلام دریافتند و بلا شبهه موجب استدامت دولت و رستگاری
آخرت است بروزگار فرخنده آثار همیون عاید گردید و چون کنار رودخانه غرک جائی که فاصله کاخت و کارتیل
است محل نزول موکب مسعود گردید رای عالم آرای بدان متعلق گشت که یکی از کاردانان بساط عزت را برسم
رسالت نزد لوارساب خان والی باشی آچوق فرستند خلاصه پیغام آنکه میانه نواب همایون ما و پادشاه
ذی جاه روم قواعد مصالحه و دوستی استحکام یافته و یکی از شرایط صلح آنست که منسوبان طرفین را حمایت
ننموده گریختگان را راه ندهند و نگاه ندارند و بر دی ظاهر است که طهمورث و لوارساب که دو جاهل نادانند
هر دو منسوب اینطرف و تربیت یافته همایون ما اند و از جهل و نادانی توهم نموده بآنجا آمده اند طریق
آنست که تابعان هر طرف شرایط عهد و پیمان را منظور داشته امری که منافی صلح و معاذیر عهد و پیمان
باشد مرتکب نگردند الکنون آن دو جاهل بی مآل را نگاه نداشته روانه اینطرف سازد که مقتضای رافت
جبلی و عواطف خسروی با ایشان عمل خواهد شد و الا لشکر قیامت اثر قزلباش جهت بدست آوردن آن دو
سیه بخت ردی بآنصوب دارند مبادا صورتی روی نماید که موجب ندامت و پشیمانی گردد خواجه محمد رضا
وزیر آذربایجان که شمه از صفات حمیده او در این اوراق رقم پذیر کلک ظهور گشته استدعا نمود که این خدمت
باو رجوع شود حسب الاستدعا اجازه یافته با آیین شایسته روانه مقصد شد و بوالی باشی آچوق و سلاطین
زاده های مذکور ملاقات نموده لوارساب را که بجهتی ظاهر خود را شریک عصیان طهمورث کرده بود تکلیفهای دلپسند
و نصایح ارجمند نموده بعد از گفتگوی بسیار که در تواضع کمی در تسخیر بحرب زبانی و حکمت پژوهی و تکلفات کریمانه





دستخان عاقلانه آن وحشی صفتان بی مآل و سرکردگان بادیه جهل را از مقام نفاق باز آورده شیوه وفاق
و وفا راغب ساخت و لوارساب خان نیز اظهار اخلاص و بندگی آستان سدره نشان شاهی کرده با جناب
دستوری مرد میهای دوستانه بظهور آورده بود در مقام عجز و افتقار در آمده معذرت خواسته بود که
راه ندادن ایشان بآنصوب باقرابت خویشی و نسبت یکجهتی از مروت دور بود الکنون استدعای
عفو تقصیر هر دو دارم و جناب دستوری جواب گفته بود که انصورت بی ادراک ملازمت میسر نیست طریق
آنست که هر دو روی ارادت بدرگاه جهان پناه آورده بنده وار شیوه چاکری مسلوک دارند و ایشان
نیز معذرتی چند القا نموده گفته بودند که اگر از پاس و سخط شاهانه بجان ایمن باشیم سر قدم ساخته بآستان
اقبال آشیان می آییم و هر یک معتمدان همراه کرده بدرگاه فلک بارگاه فرستادند و خواجه محمد رضا بازگشته در
یورت حوالی گوری بعتبه علیه رسید و فرستادهای سلاطین مذکور بسعادت آستان بوسی سرافراز
گشته عجز و مسکنت و استدعای عفو زلات ولاة مذبور عرض کردند و چون از خواجه مذکور در رفتن و
آمدن بمیانه چندین وحشی صفتان سباع سیرت بی مآل که اگر چه صورت انسانی دارند اما حیوان مثال
در بیشه خودسری چریده اند آثار خدمتی و جانسپاری بظهور آمده بود بخطاب گرامی فدوی مخاطب
گشته حکم شد که منشیان بلاغت نشان من بعد در مناشیر و احکام بر القاب خواجه فدوی دودمان
خلافت مکان افزایند و در باره ولاة مذبور فرمودند که سخن همانست که فدوی بایشان گفته هرگاه صدق
و اخلاص بظهور آورده روی ارادت بعتبه علیه آورند مسئول هر یک بعز قبول موصول خواهد بود در خلال
این احوال بعرض عاکفان سده جلال رسید که اوس نام ولایتی است در انجد و سکنه آنجا از ملاحده ملت
عیسی علی نبینا و علیه السلام اند اگر چه از توابع باشی آچوق است اما بضیق طریق و استحکام مکان و ارتفاع
جبال متصله بالبرز کوه که مرغ اوهام جز ببال خیال در هوای آن طیران نتواند نمود و پیک سریع السیر نظر آن مسافت
بعیده را بدشواری تواند پیمود مغرور گشته اطاعت والی نیز نمینمایند رای شرع آرا بغزا و جهاد آن طبقه ضاله
راغب و مایل گشته فوجی از مجاهدان حوزه اسلام را بسرکردگی سکو وردی بیک گرجی ملازم بیگلربیگی فارس
که با فوجی از مردم او در رکاب سعادت انتساب بود بر سر ایشان فرستادند و عساکر منصوره در آمد
و رفت آنجا از صعوبت راه و دره های پر برف زحمت بسیار کشیدند جمعی که بجنگ پیش آمدند بیسوخت

وشان غلاوبان جان نبرده بدار البوار شتافتند و جمعی که بیشه و کوه نخص حسنند مساکن ایشان از نهب و غارت
کرده قریب بپانصد نفر اسیر و دو هزار گاو و گوسفند بدست آورده مظفر و منصور بپایه سریر اعلی عود نمودند
و در کارتیل بنابر مصلحتهای ملکی بخاطر انور رسید که دو قلعه یکی در سوران که قریب باخسقه و باشی اچوق
دیگری در گوری که حکومتگاه قدیم سلاطین کارتیل است بنا نهند فرمان بران حسب الفرمان فرمانفرمای
جهان قلعه در آن دو مکان بنا کرده هر دو را در اندک روزی باتمام رسانیده استحکام دادند ذکر آمدن
لوارصاب از باشی اچوق و مراجعت موکب همایون از شکرجستان بصوب مازندران جنت
نشان و سوانح آن زمان چون لوارصاب و طهمورث نوعی که مذکور شد از آمدن تقاعد ورزیده دفع
الوقت نمودند حاکم باشی اچوق و حلیله او که ملکه اتملک و در امور ملکی و مالی دخیل است از خواجه محمد رضا
التماس نموده بودند که بخدمت اشرف عرض نماید که چون لوارصاب به تبعیت طهمورث سر از بندگی
آن آستان پیچیده سخنان خدعه آلودش از صدق و راستی عاریست پسر او را در عوض لوارصاب در سلک
غلامان درگاه شمرده بعضی از ولایت کارتیل را که بباشی اچوق اقربست باو عنایت فرمایند جناب فدوی
التماس مستدعای ایشان را معروض گردانیده در معرض قبول افتاد و یعقوبخان قراماملو قورچی تیر و کمان را
که ترک ساده دل صادق الاخلاص و از زمره خواص بود بباشی اچوق فرستادند که اگر لوارصاب در خلاف
و عدم انقیاد اصرار نموده بدرگاه جهان پناه نشتابد پسر کرکین خان را با ایالت کل ولایت کارتیل نوید داده
بدرگاه والا آورد که بین الاقران بدین عطیه سعادت امتیاز یابد چون لوارصاب از چنین آگاه گردید
اندکی از خواب غفلت بیدار و از مراتب بیهوشی هشیار گردیده در کمال اضطراب بیعقوبخان بیگ اظهار
ندامت و پشیمانی کرده او نیز نصایح مشفقانه بجای آورد و جناب فدوی نیز مکتوبی باو نوشته بود که سخن
مفسدان عمل نکرده خود را باعث آواره دیار و پامال حوادث روزگار نسازد مجملا لوارصاب ظاهر خود را بلباس
اخلاص آراسته با خبث باطن و درون تیره و حیل که جبلی آن طایفه است والده و متعلقان را در آنجا گذاشته با جمعی از نوکری
از ناوران برفاقت یعقوبخان بیگ بآستان اقبال آشیان آمده در بیست و هم ماه رمضان بسعادت بساطبوسی
دریافت و مورد انواع عواطف و الطاف شاهانه گردید و در خدمت اشرف معزز و محترم بود و چون یلغار و کوچ
بجانب گوری واقع شده او دل اخلاص گزین ندانست بشیوه ارباب نفاق سلوک نموده شبی بنجراز و ادی



همایون بیرون رفته عازم فرار گردیده جناب فدوی که با او همسایه و متکفل مهمانش بود آگاه گشته با جمعی در طلبش
شتافت و در حوالی اردو او را در یافته صبحی بمنزل آورد و از این حرکت ناهنجار سلب اعتماد و اعتبار از خود کرد مع ذلک
از این عمل او اغماض فرمودند و او رفع آن خجالت قرار داد که کس فرستاده والده و متعلقانش را بیاورد
اما در خفیه پیغام داده بود که هر چند در آمدن شما مبالغه نمایم از جای خود حرکت مکنید که راضی بآمدن شما نیستم
چون جمعی از ذکور و اناث آن سلسله و عظمای کارتیل در سلک خدمه و غلامان این درگاه منسلک اند بد باطنی
در خاطر حیله اندود خاطر آن بی سعادت را بعرض اقدس رسانیدند لهذا از دست گذاشتن صیدی که
بدام آمده بود صلاح دولت ندانسته رخصت توقف الکا نیافت لما بهمان طریق معزز و محترم در رکاب
اقدس میبود و حکومت کارتیل بدستور سابق بوکلاء و گماشتگانش متعلق بود و کوتوالی قلعه تفلیس را
با قا سهراب لاریجانی و سیصد نفر از تفنگچیان رستمدار رجوع نمودند باقی احوال لوارصاب در سال آینده
مرقوم کلک بیان میگردد درین اثنا خبر رسید که عیسی خان که بحکومت کاخت منصوب گشته بود چون بشرف
اسلام مشرف بود که حرمت صلیب و رهبانان ازو بظهور می آمده گرجیان بمغایرت ملت ازو آزرده شده
آتش شر مشتعل ساخته اند و او از بیم آنکه مبادا طایفه نصاری در غیبت موکب همایون مضرتی باو رسانند ترک حکومت
کرده بجانب دار الارشاد اردبیل رفته بنابر آن بیکتاش بیگ یوزباشی ترکمان را با جمعی از قورچیان عظام
بقصبه زکم فرستادند که محافظت آن بلده نمایند و داود بیگ وکیل بهمان دستور رتق و فتق مملکت نماید
که اگر بعد از این طهمورث با دولت روزافزون [illegible] باشد و روی ارادت بدرگاه گیتی پناه نهاده غبار
زلات خود را بزلال خدمتکاری و اخلاص گزینی بشست و شوید بدو باز داده مرحمت شود و الا بمقتضای وقت و
صلاح دولت قاهره عمل شود و حاکمی مستقل تعیین نفرمودند و رایات نصرت آیات عزم مراجعت جزم فرموده
از تفلیس کوچ کرده متوجه قراباغ شدند چون هوای آن ولایت از غبار سم سمند صبا رفتار عطر بیز گردید بمضمون
سخنور نظامی در وصف آن سرزمین گفته ز دراج و تیهو و کبک و تذرو نه بینی تهی سایه بید و سرو
همواره شکار تیهو و دراج نشاط افزا بودند درین اثنا نشاط شکار قمرغه از خاطر خطیر سر زده عساکر ظفر نشان
براندن جانوران شکاری مامور شدند در صحرای آقچه بدی جرگه در هم داده گوزنان فربه سرین و غزالان
رشک آهوی چین و اقسام وحوش در قمرغه جمع آمده حضرت شاه والا جاه ظل الله با مخصوصان و مقربان

بساط عزت بقرغه درآمده جانوران شکاری که تنگ بار شمال و صبا پیشی گرفتندی بنوک ناوک دلدوز
از پای درمی آوردند و چون جرگه بسان دل دشمن تنگ حلقه گردید جانوران موکب اعلی آهوان گریزپای را
دستگیر میکردند از بسیاری شکار شماره آن از تخمین و قیاس بیرون بود و تا ده مرحله گوشت شکار
در اردوی اعظم بسیار و بیقدر و مقدار در آن عرصه شاه عیسی خان که ترک حکومت گرجستان کرده
باردبیل رفته بود آمده سعادت بساطبوسی دریافت و معاذیر دلپذیر در آن باب القا نموده حضرت
اعلی از وفور رضاجوئی و شفقت عذر پذیر گشتند و بدستور ملازم رکاب اشرف گردید و چون کنار
رود ارس مضرب خیام شهریار دادرس گردید چند روز در آنجا بسامان عساکر ظفرنشان و انجاح
مطالب سپاهیان پرداخته و فوج فوج رخصت یافته بمنازل خود رفتند و موکب همایون بعزیمت قشلاق
مازندران از راه قزل آغاج و آستارا دریاکنار که در نزاهت و خرمی سراسر آن از خلد برین نشان
میدهد بالکاء گسکر رسیده منازل مرتضی قلیخان ولد امیره سیاوش حاکم گسکر محل نزول خسرو
فریدون فر گردید و در آنجا چند روزی مزاج اشرف از جاده اعتدال منحرف گشته اندک عارضه طاری
شد ارباب اخلاص نذور و تصدقات بارباب استحقاق رسانیدند دعای خیر های ضعفا و مظلومان
که بیمن معدلتش از تعدی و تطاول ظلمه در امان اند باجابت اقتران یافته صحت قوی روزی گردید و از انجا
شکارکنان طی مسافت فرموده خطه دلگشای رشت از فر نزول موکب همایون رشک گلزار ارم گشت و
چراغان میدان رشت کرده چند روز در آن بلده طیبه اقامت فرموده بسیر و سواری و شکار خوک که در گیلان
بشکار تنکول معروفست و غالبا در سالهای پیش غرایب آن طرز شکار خوک که مرغوب طبایع و تماشای آن
موجب تفریح قلوب و انتعاش ضمایرست مرقوم قلم وقایع رقم شده باشد مشغولی داشتند و از انجا
بخطه لاهیجان تشریف بردند اهالی املاک بلوازم خدمتگاری قیام نموده بر در [illegible] آنجا که در دامنه کوه
مشهور بجهود کلایه واقع و از بزرگی دریاچه توان گفت و در میان حقیقی باغچه و تالاری ترتیب یافته که مشتمل
زورق بانجا آمد و شد میشود و فی الواقع جائی نزه و مکانی مرغوبست چهار طاق با شمع چراغان کرده بودند
و از وفور اخلاص خوبرویان یوسف لقا و ساده رخان پریسیما از شهر و مواضع جمع آورده در زورقها و کشتیها
نشسته در آن دریاچه بسیار و عشرت بخش خاطر مهرآثار بودند و قریب یکهفته در لاهیجان بعشرت و شادمانی

گذرانیده



گذرانیده از انجا متوجه مازندران بهشت نشان شدند و در چهارم شهر صفر بساعت سعد و طالع میمون
داخل دار السرور فرح آباد ارم بنیاد شده زمستان را در آن خطه فردوس نما بفراغت و خوشدلی و
سیر و اقسام شکار آن ولایت بپایان رسانیدند اکنون وقت آنست که وقایع متنوعه و سوانح
غریبه که درین سال در اثنای سفر گرجستان و غیر آن روی داد بر صحیفه بیان نگاشته شروع
در تحریر وقایع سال نو نماید ان شاء الله وحده العزیز **ذکر وقایع متنوعه که روی داد** فرستادن ایلچیان
بجانب روم شرح واقعه آنکه سلطان محمد بیگ طالش که در سال گذشته بایلچیگری روم نزد نصوح
پاشا وزیر اعظم رفته بود در اثنای سفر گرجستان باز گشته عرض نمود که مفسدان سرحد توقیف
انجیلو چاوش و نهضت همایون را بجانب گرجستان باختلال امر مصالحه حمل نموده سخنان فتنه
انگیز عرض نموده اند و از جانب لوارصاب و طهمورث ولاة گرجستان نیز عرایض چاکرانه بخواندگار
رسیده خود را از زمره تابعان دودمان آل عثمان شمرده اند در میانه رومیان اسناد نقض عهد باین طرف
مینمایند بنابر ایفاء عهد و احتراز از مضمون کریمه **و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها** بر ذمت
همت شاهانه لازم گردید که ایلچی روم را مرخص ساخته از ینطرف نیز ایلچی فرستند و حقایق احوال اعلام نموده
سلب بدنامی نقض عهد از ینطرف نفرمایند بنابران حسین بیگ میهماندار ذو القدر را باصفهان فرستاده
انجیلو چاوش را طلب داشتند و عاجلا ذاکر آقا قوشچی را برسم رسالت فرستاده مکتوب محبت طراز
دوستانه بسلطان احمد خان پادشاه روم در قلم آوردند بعد از توافقات دوستانه و تحریر رسوم دعوات
پادشاهانه در رسوخ عهد و پیمان مرقوم گشت که چون احراز سعادت غزا که منوبات جهاد در خاطر حقیقت
بنیان رسوخ داشت و بعضی از کفره گرج که از قدیم الایام تابع و خراج گذار این دودمان بوده اند سر از جیب
عصیان و نافرمانی برآورده بودند بمحض اعلای لوای اسلام و تادیب طاغیان ضلالت فرجام بدان صوب
نهضت اتفاق افتاده بسعادت جهاد فایز گشتیم و بسیاری از کنایس و معابد نصاری مساجد اهل
اسلام و ایمان گشت و از غنایم گرجستان تاج مرصع مکلل را که در قلعه طرافای بدست درآمده بود و شرح آن
مذکور شد با دیگر تحف و هدایا ارسال یافت و انجیلو چاوش در اندک روزی از اصفهان بگرجستان آمده
سعادت عتبه بوسی دریافت و قاسم بیگ سپهسالار مازندران برسالت روم و مرافقت انجیلو چاوش

تعیین یافته تحف و هدایای لایقه ترتیب داده اورا با جواب نامه کاردره بود روانه فرمودند و چون از جانب خواندکار
در باب اطلاق اسیران رومیه مثل مصطفی پاشا ولد رضیه خاتون که از مکدران دودمان عثمانی بود و محمد بن
بیک ولد محمد پاشا وزیر اعظم سابق که برسبی علی پاشا و برادر رضاعی پادشاه بود و غیر ذلک
رجا دوستانه شده بود حضرت اعلی ایشانرا با تجملات لایقه رفیق ایلچی گردانیدند و همچنین رقم
اطلاق بر کل اسارای روم کشیده هر کس که در حیوة بود و برضای خود عزیمت رفتن داشت
خواه در اردو و خواه سایر ممالک اطلاق فرموده تا یکهزار نفر در مرافقت ایلچی روانه شدند و هیچ
امری از شروط مصالحه و ایفای عهد نامرعی نگذاشته و از سنور و سرحد آنچه تعیین یافته سنور نامچه
درست شده بمهر امرا و معتمدان طرفین رسیده بود خاطرنشان ایلچی روم کرده صورت سنور
نامچه مصحوب او گردانیدند در خلال این احوال خبر رسید که اضداد نصوح پاشا اورا ببعضی امور
نادولتخواهانه و اعمال سابق متهم ساخته بقتل آورده اند و محمد پاشا مشهور به اکوز محمد که بیگلربیگی
مصر بود بپایه سریر سلطنت مصیر عثمانی آورده وزیر اعظم کرده اند و شرح رفتن قاسم بیک و قضایایی
که فیما بین سپاه قزلباش و رومیه روی نمود در ذیل این دفتر و محل خود نگارش خواهد یافت از سوانح
این سال فرار نمودن محمد بیک و یونس بیک ولدان خدان آقا متفرقه آقاسی روم است و قبل ازین
مرقوم کلک بیان گردیده که ولدان مذکور که در معارک کارزار گرفتار عساکر ظفر شعار شده بودند منظور نظر
اعتبار و از زمره مقربان محفل والا بودند و توجهات شاهانه درباره ایشان یوماً فیوماً سمت تزاید داشت
و بمزید تقرب و اصطناعات شاهانه ممتاز و بشفقتها خاص سرافراز و محسود همگنان بودند و منازل
مرغوب در اصفهان بدیشان مرحمت شده هر دو درین ولایت متأهل گشته صاحب فرزند شده بودند
و بانعامات وافره و عطایای متکاثره از اسبان تازی و مرصع آلات و ظروف و اوانی طلا و نقره و سایر تجملات
بزرگانه مخصوص و بهره ور بودند و اکثر مقربان و بزرگان اردوی معلی با ایشان یارانه و دوستانه آمیزش و اختلاط
میکردند و صورت فرار و عقوق و عصیان ایشان در پرده خیال احدی رخ نمینمود در سفر گرجستان در حینی
که قصبه گوری مخیم سرادقات اقبال بود روزی از ایام رمضان با چند نفر ملازم و خدمتکار معتمد روی بعزم سیر
و شکار سوار شده هر یک بارکاب و یخدان و نقالیس مرصع آلات و اشیاء طلا و نقره و اسبان کوتل





قطع تعلق از سایر تجملات و اغرق و عیال و اطفال که همراه بودند کرده راه فرار پیمودند و خود را بقلعه اخسقه رسانیدند
از آنجا روانه دیار روم گردیدند روز دیگر این معنی ظهور یافته همگنان را موجب استعجاب گشت حضرت اعلی
از شمول عاطفت و غریب نوازی که جبلی آنحضرت است اشاره فرمودند که خدمتکاران و عمله سرکار ایشان
بدستور با کوچ و متعلقان بوده عیسی خان قورچی باشی که با ایشان همرد و تا اعتماد طرفیه داد مرعی میداشت
از تفقد احوال فرزندان ایشان غافل نبوده هر گاه میل بردن داشته باشند روانه گردانند دیگری از سوانح
اقبال که در آن سال بظهور آمد آمدن شاهین گرای خان ابن سعادت گرای پادشاهزاده تاتار است که در میان
رومیان بود و ارکان دولت عثمانی او را ظاهراً بعد از فوت سلامتگرای عم سلطنت موروث قوم
تاتار وعده داده بودند و در ثانی الحال چون سلامتگرای فرزندی نداشت و والده جانی بیک گرای ولد
مبارک گرای ابن اسلام گرای ابن دولتگرای در حباله او بود صلاح در تربیت جانی بیک گرای مذکور که پسرسبی
سلامتگرای بوده دانسته با شاهین گرای در مقام غدر و نفاق درآمده اراده حبس و قید او داشته اند و او
این معنی را از اطوار رومیان تفرس نموده در هنگام مجال خود را از میان رومیه بیرون انداخته مردانه طی مسافت
بعید کرده بقصد ادراک ملازمت درگاه شاهی بطریق فرار و ایلغار بولایت عجم رسانید و در حدود
قصبه گوری گرجستان باردوی گردون شکوه رسیده بسعادت کورنش و مجالست مجلس همایون
استسعاد یافت و اظهار کمال اخلاص و حسن ارادت و اعتقاد کرد حضرت اعلی شاهی ظل الهی بمقتضای
طبع سلیم و شیوه مهمان نوازی که جبلی ذات حقیقت سرشت آنحضرت است برادرانه با او سلوک فرموده در آغوش
مهربانی کشیدند و بانواع تعظیم و تکریم و تلطفات لایقه اختصاص یافته مقرر و محترم در رکاب اشرف بود دیگر از
سوانح این سال آنکه چون در ایام فتور جمعی کثیر از رعایا و ارمن و قراباغ گرجستان کاخت رفته آنجا را مأمن خود
ساخته اقامت نموده بودند و الکسندر خان والی آنجا ایشانرا نگاه داشته تا غایت در آن ولایت بودند حکم
همایون بنفاذ پیوست که چون آنجماعت رعیت الاصل گرجستان نیستند همگی از مسلمان و یهود و ارمنی کوچ کرده
بجانب مازندران بهشت نشان روند و همچنین از مردم شیروان و قراباغ و ایل و اویماق آنجا که ملازمت رومیه
اختیار نموده بودند و با رومیه وصلت کرده صاحب کدوک و منصب شده بودند چون محل اعتماد نیستند و بودن
ایشان درین سرحد صلاح دولت قاهره نیست کوچ کرده در فرح آباد مازندران رحل اقامت اندازند اسفندیار بیک

اوجی باشی عرب‌گرلو بکوچانیدن شیروانیان و لطفعلی بیک قاجار دو انداز بکوچانیدن ایل قراباغ
مأمور گشته قریب بپانزده هزار خانواده بفرح‌آباد رفتند هم موجب آبادانی آن ولایت شد و هم در عوض
خلاف مکافات نمک‌حرامی یافتند از الوسات قراباغ جماعت احمدلو تمرد ورزیده در رفتن تعلل میکردند مورد
غضب شاهانه گشته متمردان قتل و غارت یافتند و حال الیقات خلق که رفته بودند در آن ولایت آسوده
حال و در کمال عافیت و فراغت روزگار میگذرانیدند سانحه دیگر مغضوب گشتن فرهاد بیک چرکس
توپچی است که از زمرهٔ مقربان بساط اقدس و در کمال عزت و اعتبار میرشکار بود بهانه از خبث باطن
نمک‌حرامی از او بظهور آمده بود که در خفیه با شاهزاده محمدباقر میرزا بخلاف رضا و لیعهد اشنائی فتنه‌انگیز
می‌نموده و باعمال منافی صدق و اخلاص که منتج عقوق و عصیان است ترغیب میکرده و صدق این باطنی
از اقوال مردم بغرض گذشت و بر خواست نهانی او را با میرزا دیده بودند بر خاطر همگنان پرتو ظهور
انداخته بعرض اقدس رسید نایرهٔ غضب درباره او التهاب یافته در مجلس مواخذ گردید و حرکات ناشایسته
اعلی او را مقید و محبوس بجناب میرزا سپردند ملازمان میرزا نفر موده او نقلش پرداخته بر منال کلانش
رقم تملک کشیدند و این مضمون که محرم بیک نقطه مجرم شود درباره او صورت ظهور یافت دیگری از سوانح
بقتل درآمدن چند نفر از خلیفها و صوفیان قراجه‌داغ است شرح واقعه آنکه جمعی از مردم ولایت قراجه‌داغ
از قدیم‌الایام دعوی ارادت و اخلاص سلسلهٔ علیهٔ صفویه نموده و مینمایند و در زمانی که حضرت خاقان
سلیمان‌شان ابوالبقا شاه اسمعیل نور الله مرقده از بیم اعادی بگیلان تشریف برده چند سال در لاهیجان
اقامت گزیدند صوفیان این سلسله بخدمت آنحضرت آمد شد مینموده‌اند جمعی از صوفیان قراجه‌داغ
نیز آمدن داشته‌اند و الیوم آن طبقه در میانهٔ هواخواهان این سلسله بصوفی قدیم لاهیجانی معروف‌اند
و بدین لقب گرامی بر سایر صوفیه تفوق میجویند و در هنگام خروج آنحضرت و آغاز نشو و نمای این دولت
صوفیان مذکور بمعافیات و سیورغالات سرافرازی یافته‌اند در زمان فترت رومیه که جعفر پاشا در
دارالسلطنه تبریز تمکن داشت شاهوردی خان ولد خلیفه انصار که از زمرهٔ خلیفه‌زادگان و در آن وقت حاکم
قراجه‌داغ بود نیل بیدولتی بر رخسار سلسلهٔ خود کشیده بطرف رومیان میل نمود و تاج دوازده ترک
اثنی عشری از سر انداخته مجوزهٔ رومیان پوشید بعرض اقدس رسیده بود که در وقتی که مشارالیه توجه نموده

پسر



پسر خود را نزد جعفر پاشا فرستاد فرستاده پاشا جهت اخذ بیعت باغیان قراجه‌داغ شاهوردیخان آمدند
مشارالیه اکثر اعیان صوفیه را در انجمع طوعاً او کرهاً حاضر ساخته تکلیف بیعت نمود جمعی از آنگروه موافقت
نموده بی تاج بانجمع آمده بودند چون طریق ارادت و آداب پیر و مریدی آنست که ارباب اخلاص در
شدت و رخاوت از دامن مرشد کامل باز نداشته بانواع بلایا صابر باشند و رضاء مرشد کامل را
بر اغراض دنیویه راجح دانند شاهوردیخان که بادی این امر شنیع گشت چنانچه در قضایای سالهای
گذشته گذشت مکافات بدطینتی یافته بجزا رسیده در نیسال حکم شد که تفحیص و تشخیص موافقان او
پردازند مقصود سلطان که از زمرهٔ ارباب عقیدت و حاکم قراجه‌داغ بود باتفاق محمدقلی خلفای روملو که
منصب خلیفة الخلفائی داشت تمیز و تحقیق آن مقدمه کردند که اکثر آن جماعت که در آن وقت روسیاهی کرده
روی از مرشد کامل برتافته بودند جزای عمل یافته بدیار عدم رفته بودند جمعی بدین علت از زمرهٔ خلیفها
و صوفیان که در حیوة بودند بقتل درآمده بجزای عمل رسیدند و غرض اصلی آن بود که من بعد آن طبقه از دایره
صوفیگری خارج بوده صوفی از ناصوفی متمیز بوده باشند سانحه دیگر آنکه در حین مراجعت سفر گرجستان
در قصبه شمکور قراباغ مصطفی خان قراقلر بدرت دلو محمد سلطان شمس‌الدینلو بقتل درآمد سبب قتل او
آنکه نظر سلطان پدر او با طایفه قراقلر از این دولت روی گردان شده برومیان متوسل گشته مرتبه پاشائی
یافته بود و بعد از فتح آذربایجان محمدخان برادر مصطفی خان تا دو سه سال جلولوری را نگاه داشته کوس مخالفت
قزلباش و دولتخواهی رومیان زده بدرگاه معلی نیامد و بعد از تسخیر گنجه و قلاع آنحدود و انخفاض استیلای
رومیان که ضرورتاً بدرگاه معلی آمد با آنکه مشمول عنایات شاهانه گشته از اعمال سابقه اغماض شد بوی شمه
آثار نفاق از اطوارش مشاهده می‌افتاد تا آنکه بدرت گرجیان چنانچه سبق ذکر یافت بقتل آمده مکافات
نمک‌حرامی یافت و بدین جهت مصطفی خان نیز محل اعتماد نبود و حزم و احتیاط مقتضی آن بود که من بعد کل طایفه
قراقلر و دنوک را اعتماد در آن سرحد نباشند بالجمله بعد از قتل مصطفی خان امارت کل ایل مذبور به شمسی خان
قراقلر که در سال اول یورش آذربایجان که هنوز قلعه ایروان بدست درنیامده بود از روی اخلاص بدرگاه
گردون مناص آمده محل اعتماد شده بود و او حسب‌الفرمان همایون ایل مذکور را از سرحد قراباغ کوچانیده
بجانب دارالجرد فارس که باقطاع و تیول او مرحمت شده بود برد دیگر از سانحه آنکه در حین معاودت گرجستان

درکنار رود ارس میر محمد امین مشهور بمیر جمله که از هند دکن آمده بود بشرف رکاب بوسی اشرف
سرافراز گردیده اعزاز و احترام یافت وی از سادات عظام شهرستانی اصفهان و عم میرزا رضی صدر است
چند سال قبل ازین بجانب دکهن رفته بر حسب تقدیر بملازمت قطبشاه والی گلکنده اختیار نموده
بود و بنا بر ظهور کاردانی بمرتبه وزارت که بعرف آنجا میر جمله میباشد رسیده صاحب ثروت و مکنت
شده بود و چون محمد قلی قطبشاه بجوار رحمت الهی پیوسته سلطان محمد برادرزاده و دامادش جانشین
بسریر قطبشاهی گردید همان میر مذکور از وفور رشد و بلند پروازی استقلال سابق نیافته میان او
و پادشاه طرح بد نشسته و آنچه از جناب میر استماع افتاده این بود که حکیمت حب وطن و ارزوی
آمدن ایران و خوشیهای اصفهان و ادراک پابوس شاهنشاه زمان در دل رسوخ تمام داشت
پادشاه مایعرف خود بالطوع والرغبه پیشکش کرده رخصت آمدن یافتم و چون به بیجاپور رسیدم ابراهیم عادلشاه
والی آنجا مانع آمدن گشته بتکلیف توقف میکرد تا موازی دو هزار تومان مرصع آلات و جواهر و سایر
مخزونات طوعا او کرها تا بعادلشاه داده بیرون آمدم العلم عند الله والعهدة علیه الحاصل پیشکش لایق
از جواهر و اسباب گذرانیده چندگاه در اردو بود از بسیاری رشد و بلند پروازی سخنان گزاف
از وسر میزد که مستحسن طباع سلیمه نبود و جز وزارت دیوان اعلی و وکالت نفس همایون بهیچ منصبی
از مناصب دیوان راضی نشد بالجمله مطالب او در آن اوقات بحصول نپیوست و در مازندران رخصت
یافته باصفهان آمد با آنکه در وطن اصلی منازل خوب و املاک مرغوب و اسباب معتبر شاهانه آماده
داشت مرغ طبیعتش در هوای منصب عالی و حب جاه و حشمت پرواز میکرد دیگر باره جلای وطن اختیار
نموده فرزندان و متعلقان را در اصفهان انداخته از راه بیابان بقصد ادراک ملازمت حضرت شاه والا جاه
شاه سلیم فرمانفرمای ممالک هندوستان روانه آندیار گردید و حضرت اعلی اغماض پادشاهانه فرموده
اصلا از فرار او اظهار نفاری نفرمودند و فرزندانش در سایه معدلت شاهانه آسوده حال روزگار
میگذرانیدند از سوانح غریبه این سال که در قصبه رشت گیلان ظهور آمد قضیه کشته شدن محمد باقر میرزا
مشهور بصفی میرزاست که از تقدیرات الهی وقوع یافت شرح واقعه آنکه مدتی بود که جمعی هرزه درایان و نجومند
گویان تقرب جو غدر و نفاق نسبت به پدر بزرگوار با او اسناد نموده بعرض اشرف میرسانیدند و خاطر





اشرف نموده بودند که جناب شاهزادگی باغوای جمعی بد و لشان فتنه انگیز که در خفیه با او آمیزش مینمایند العلم
عند الله با پدر بزرگوار دل دگرگون کرده از جهل و غرور خیالات فاسده در سر دارد و آنحضرت از شهود
و فراخ حوصلگی آن حکایات را وقعی ننهاده از مقصود بکنایه و صریح با او اظهاری نفرموده امید مهر را
بمشیت ایزدی باز گذاشته بتغافل پادشاهانه و اغماض مشهورانه میگذرانیدند تا آنکه در سفر گرجستان
همان خوشامدگویان خانه برانداز که بظاهر ادعای نمکحلالی نموده در باطن اسباب فتنه و فساد سرانجام
میدادند خصوصا یکدو نفر از خدمه و منسوبان و ملازمان میرزا مکرر او در خفیه حکایاتی که مشعر بر صدق این اقوال
باشد بعرض رسانیدند و قضیه فرهاد چرکس چنانچه تحریر پیوست وقوع یافت مع هذا بد مظنگی بفرزند
ارجمند اظهار نفرموده همان تغافل پادشاهانه را شیوه و شعار ساخته بودند از زمره غلامان چرکس
بهبود بیک با دعای حقیقت ورزی و پاس حقوق ولینعمت با خود اندیشه قتل او مخمر ساخته بوده
در تاریخ سیم شهر محرم الحرام این سال در خطه رشت بحسب اتفاق یا عمد علی ای التقدیرین در حینی که میرزا
بقصد ادراک ملازمت اشرف متوجه دولتخانه همایون و تنها بوده در کوچه بدو دچار گشته علی الغفله
در او آویخت و زخمهای مهلک زده جناب میرزائی جان درگذشت و چون خود سر بچنین امری دلیری کرده
بود از خوف و بیم عقوبت شاهی پناه باستانه عز و جاه که انشت و ملجا هواخواهان این دودمان است
برده بطریق سایر ارباب جرایم از و ایمه بطویله خاصه تحصن جسته اظهار نمود که چون حرف غدر و خیانت
نسبت بولینعمت ما مسموع گردید بنا بر نمکحلالی و رفع تهمت غلامان چرکس باین امر دلیری کردم
القصه در همان شب میرزا رضی صدر بفرموده حضرت اعلی متوجه تکفین و تجهیزش شده نعش او را حسب الامر
بدار الارشاد اردبیل فرستادند که در حظیره مقدسه و جوار آبا و اجداد مدفون سازند و چون بهبود
ادعای نمکحلالی داشت بنا بر چندین مصلحتهای صوری و معنوی که بر عقلای دهر و خردمندان روزگار
دیده سعادت بهر ظاهر و روشن است جانب عفو و اغماض راجح آمده باز خواستی نشد و بهبود مذکور
بتدریج اطمینان یافت حقیقت این واقعه بر عامه که ظاهر بینان عالم صورت و از جهان معنی بیخبراند پوشیده
بود اما ظاهر حال بدین نوعست که تحریر پیوست و شایبه خلافی در آن نیست و در وقوع اینگونه امور
دانشوران روزگار و ژرف نگاهان تجربه کار را جز حکمت بالغه الهی امری در خاطر خطور نمی نماید امید که از آن

مقدس همایون اعلی از جمیع آفات و عاهات در حفظ امان حضرت ملک منان بوده خلایق و عباد الله در ظلال
دولت و سایه معدلتش آسوده حال باشند آمین یا رب العالمین سانحه دیگر که در خراسان روی داد
آنست که چون سفر کرجستان بامتداد کشیده شغل دکر قتاری لشکر قزلباش در آن سرحد در میان اوزبکیه
شیوع یافت بالنکوش بهادر با چهار پنج هزار کس از جنود اوزبک و برتاولان یتغالچی که از هر طرف جمع آمده
بودند از جیحون عبور نموده بمرو آمدند محراب خان قاجار حاکم مرو از آمدن جنود اوزبک خبر یافته جمعی
از غازیان را بقراولی فرستاده و ایشان بقراولان جنود اوزبک دوچار گشته فیما بین قتالی صعب روی
نمود غازیان آثار جلادت و مردانگی بظهور آورده قراولان اوزبک را مغلوب گردانیدند در اثنای جنگ
و پیکار جنود اوزبک فوج فوج متعاقب یکدیگر نمایان شدند غازیان زیاده از آن تاب توقف نیاورده
راه مراجعت پیمودند و بعضی از غازیان درجه شهادت یافته بقیه سپاه جنگ کنان بمرو رسیدند محراب
خان از کثرت جنود اوزبک اطلاع یافته در استحکام قلعه کوشید و تفنگچیان قدرانداز در بروج و باره
جای داده بلوازم حراست و نگهبانی قلعه پرداختند بالنکوش بهادر بمرو آمده چند روز در حوالی شهر اقامت
نموده لشکریان را بتاخت و غارت فرستاده و آن گروه یغمایی از مرو تا سیاکوه مشهد مقدس آمده بعضی
از حشامات سیماء اعراب بیچاره را تاخت و غارت نمودند در این اثنا خبر معاودت موکب سعادت قرین
بفیروزی و اقبال از سفر کرجستان و نزول رایات ظفر آیات در قشلاق مازندران بسمع بهادران اوزبکیه
رسید طبل رحیل کوفته معاودت نمودند و بسیاری از رعایا مرو را همراه بردند اما اکثر بتدریج عود نموده
بمقام اصلی شتافتند متوفیات سفر کرجستان شاهرخ بیک ولد کنجعلیخان حاکم دار الامان کرمان که از
زمره امرای ذی شان و سفیدریشان دولت ابدبنیان است در روزی که از عقبه یانین [?] کاخت و کارتیل
عبور میشد از اسب در گذشته بمیان دره آن عقبه افتاد و جگرش قصور کرده بعالم عقبی شتافت دیگری
ملک علی بیک جارچی تاجی بیوک که مریض و علیل متعاقب اردوی معلی بکرجستان آمده بود در آن عقبه رخت
هستی بسرای آخرت کشید مشار الیه اصفهانی الاصل و مردی بغایت شیرین گوی شیرین زبان مطایبه دوست بود
هرگز کدورت و الم بر امن خاطرش نگذشتی هر کس را غنچه صفت دلتنگ یافتی بسخنان دلاویز ظرافتهای
مطایبه انگیز در کمال انبساط و خرمی چون گل خندان ساختی و هرگاه بجهت امری از امور منادی کردی



ان مدعا را بکلمات رنگین و حرکات ملیح و شیرین ادا کردی و اگر بقتل و سیاست مجرمی مأمور گشتی بسیاستگاه
آن مجرم چندان هزل و مطایبه کردی که آن سیاست را چون لعب کودکان بر او آسان شمردی با کمال
شکفته طبعی خالی از مهابتی نبود گاهی که تاج قرمز مرصع مکلل که مخصوص او بود بر سر نهاده گوشواره بزرگ
مرصع از دو طرف آویزان کرده با جماعت تاجی بیوک اتباع خود که هر یک خود را بصورت خاص و لباس
غیر متعارف آراسته بدربار پادشاهی حاضر میشدند چنان مهیب بنظر نظارگیان در می آمدند که از
مشاهده آن هیاکل غریب رعب و هراس بدلها راه می یافت و حضرت اعلی از فوت چنان ملازمی که نادر
زمان بود اظهار تأسف بسیار فرموده در ازاء حقوق خدمات چندین ساله منصب او را به صفی قلی بیک
پسرش که جوان مستعدی است ارزانی داشتند اما سالها کجا گیرد هریسه پای روغن؛ عاقبت از جهالت
و خودسری رسید باو آنچه رسید و عنقریب در محل خود گذارش خواهد یافت دیگری طهماسب قلی بیک
قورچی کشمش [?] که از زمره مقربان بود چند روزی در کرجستان مریض گشته بعالم بقا پیوست فرزندی
نداشت که جانشین پدر گردد منصب او بنقد اخان [?] بیک قوم او متعلق گردید شاه نظر بیک یساقچی باشی نیز در کرجستان
بیمار شده معالجه و مداوا مفید نیفتاد القصه بقضیه ناگزیر دل نهاد منصب او بیادکار بیک قوم او تفویض یافت
گفتار در وقایع سنه توشقان ئیل مطابق اربع و عشرین و الف بعضی خمس و عشرین و الف که سال
بیست و نهم جلوس شاهی است در این سال بهجت آغاز خجسته انجام سلطان چهار بالش ایام که مسندنشین
تخت چهار ارکان فلک مینافام است یعنی خورشید جهان آرا از مسکن افسرده دی میل طربخانه عز و شرف نموده
یازده ساعت از شب شنبه بیست و یکم ماه صفر ختمت بالخیر و الظفر ببرج حمل تحویل نمود نوروز فیروز عالم افروز
در روز شنبه اتفاق افتاد بهار دل آرا خرمی افزای گلشن روزگار گشته مهوشان ریاحین چون بتان ختن
زهره جبین فتنه گری آغاز نهادند و لاله و گل چون خورشید خطای و حبش با نکهت عنبرین صحن زمانه را
رنگین ساخته درهای آرزو بر روی خلایق باز کردند و میخواران باده نشاط مستعد تجرع جرعه های دلکامی
از پیاله لاله شدند نسیم اردی بهشتی با شمیم گل و رایحه سنبل آمیخته در دماغ جهان وزیدن گرفت شعر
چو گشت رایت نوروز آسمان فرسای ؛ زمانه لاله ستان گشت و دهر لاله ستای ؛ شمیم سنبل و گل در دماغ جان
پیچید ؛ بهار عطرفشان گشت و غنچه نافه گشای ؛ کشید جرعه مگر از پیاله لاله ؛ که گشت شاهد گل بی حجاب چهره نمای

درین هنگام نشاط افزا شهریار جهان برای اعلی حضرت اعلی در دار السرور فرح آباد و سایر امکنهٔ فرح‌بخش مازندران
جنت نهاد که از سایهٔ ابر و ترشح هوا انضارت و نازکی دشت و کوه در بهار و خریف یکسان و از اعتدال هوا
و هوای دریا همیشه صحرای دلکشا لبس برگ گل و ریحان بعیش و حضور و مسرت و سرور میگذرانیدند و از انجا
به ییلاق فیروزکوه تشریف برده بعد از سیر و شکار ییلاق عزیمت دار السلطنه اصفهان فرموده بمسرت و
شادمانی داخل ان بلده جنت مثال شدند درین سال محصول اصفهان را آفت رسیده رعایا و عجزه
مضطرب الاحوال بودند عاطفت خسروانه شامل حال رعایا گشته حقوق این سال را بایشان عطا فرمودند
و از خالص محصولات خاصه شریفه نیز عشری بزارعان املاک دیوانی بخشیدند و این عطیه احسان موجب
ترفیه احوال برایا و توسعه معاش زارعان و رعایا گشته مظنه عسرت و تنگی که داشتند بیسر و فراخی تبدیل
یافت بعد از چندگاه که شهر شهره اصفهان دولتسرای نقش جهان از قدوم سعادت لزوم شرف آرستگی
داشت فلک شعبده باز انگیز فتنه و فساد کرده ایام چون زلف مهوشان پریشان گردید و چشم زخم
زمانه ابواب فراغت و عافیت مسدود ساخته دیده فتنه که در خواب راحت بود باز شد و جهان را
بهم برآمده و لوله و آشوب از سر گرفت دست حادثه درازی نمود مفسدان سرحدها دیگرباره فسادها
انگیخته خیالات فاسد بکاخ دماغشان راه یافت بیت پریشان شد ایام چون زلف یار * پر آشوب شد
عرصهٔ روزگار * خبرها موحش ز هر سو رسید * که یکچند شد خوشدلی ناپدید * القصه اخبار موحش از هر طرف
رسیدن گرفت که موجب حرکت لشکرها و تلاطم امواج محن گردیده بنیان معاهده و مصالحه سلطان روم
بر مثال خانه نااستوار اطفال که بر رهگذار سیل سازند انهدام و اختلال پذیرفت اما به نیروی اقبال همایون
و مساعدت اختر بخت میمون هر گونه فتوری روی نمود عنقریب باصلاح مقرون گشت چنانچه هر یک در
محل خود سمت گذارش خواهد یافت اعظم اخباری که در ایام اقامت اصفهان رسید معامله رومیان است که
سلطان احمد خان بن سلطان محمد بن سلطان مراد خواندکار روم بعد از قتل نصوح پاشا وزیر اعظم که مرد صلاح
اندیش کاردان و واسطه صلح بود با آنکه ایلچیان اینطرف با نامهای دوستانه و لوازم محبت و دوستی بروم رفته
در آنجا بودند و امری که موجب نقض عهد و اختلال باشد از اینطرف صدور نیافته بود سخنان دروغ بی‌فروغ
دو جاهل نادان گرجی و اندک فتوری که درین سال در گرجستان و شیروان رو داده بود و شرح ان در ذیل مبتنی



میکرد و اغوای چندی از نزدیکان خود که در حریم عزت و سرای دولت نشو و نما یافته از سر پنجه روزگار سیلی
نخورده اند و در مراحل نشیب و فراز فتور و فتن ابله پای نگشته از عالم بیخبراند بجو سلکی کرده معاهده و
پیمان را بر طاق نسیان نهاده محمد پاشا مشهور به اکوز محمد وزیر اعظم را سردار کرده بجانب عجم تعیین
حضرت اعلی بنا بر رعایت حزم و احتیاط علیقلیخان دیوان بیگی باشی شاملو را از درگاه معلی بجانب دار
السلطنه تبریز فرستادند که باتفاق امرای آذربایجان در انجا اقامت نموده اگر این خبر مطابق واقع باشد
از سرحد خبردار بوده حقایق حالات معروض دارد که بدانچه صلاح دولت قاهره بوده باشد بعمل آید و کس
فرستادند که قلعه گنجه را که اعتمادی بر متانت و استحکام ان نیست خراب سازند و مقرر شد که محمد خان زیاد
اغلی قاجار بیگلربیگی از گنجه بقلعه تفلیس نقل نموده من بعد در انجا اقامت نماید و خوانین عظام مذکور پذیرای
فرمان گشته هر یک بدانچه مأمور بودند بعمل آوردند و چون علیقلیخان و امرا چندگاه در تبریز اقامت داشتند
بوضوح پیوست که سردار مذکور با عساکر روم بسرحد رسیده در دیار بکر و انجد و قشلاق اختیار نموده اند که
در سال آینده لشکر بر سر قزلباش کشد اما از آوازه وصول لشکر روم در گرجستان و شیروان بهر طرف
فتنها روی نموده مفسدان هر طایفه را هوای خودسری و طغیان در سر افتاده بر هم زن هنگامه عافیت
مسلمانان شده اند چنانچه در ذیل این اوراق مرقوم کلک تبیین مقال میگردد **ذکر عصیان و طغیان گرجیان
و جمعی از شیروانیان و آمدن طهمورث بجانب کاخت گرجستان بسبب ظهور فتنها که در هر طرف نمودار
گشت** و دیگری از اخبار سرحد آنکه چون وصول لشکر روم در ان مرز و بوم شیوع یافت متمردان هر طایفه
سر از جیب عصیان بر آورده داود بیک گرجی را نیز که سمت وکالت عیسی خان داشت هوس یاغیگری
در دل پدید آمد گرجیان کاخت در روزی که عید نصاری بود گرجیان بجهت اقامت نماز و عبادتی که
رسم و قاعده ایشانست بکلیسای الاوردی آمده بودند تفنگچیان منخوط قلعه غفلت ورزیده شرط
تیقظ و آگاهی بجای نیاورده بودند خلق بسیار از طبقه گرجی بکلیسا راه داده گرجیان بعد از ادای لوازم عید
دست تطاول دراز کرده باغوای داود بیک وکیل و طهماسب قلی که از ناموران قسق و هواخواهان طهمورث
بود شروع در کشتن تفنگچیان قزلباش نموده بسیاری از آن بیچارگان را شربت شهادت چشانیدند و
داود بیک مرعی بطلب طهمورث فرستاده او را بآمدن کاخت ترغیب و تحریض کرد جمعی از مردم شیروان نیز که

بمواقعت رومیان متهم بودند و حکم بر اجلاء ایشان شده بود خصوصا ملک بری سرخیل تراکمه قبله و پاسبان
مشهور بدلو ملک عصابه عصیان بر سر بسته طوق اغتشاش را مأمن خود ساخته و گروهی از بیدولتان اوباش
و فتنه انگیزان بدمعاش شیروان بر سر او جمع شده دست تعدی بحواشی مملکت دراز کردند بدین جهت
ولایت شیروان نیز بهم بر آمده فتنه و آشوب پدید آمد دلو ملک نیز کس نزد طهمورث فرستاده اظهار
دولتخواهی او کرد طهمورث فتنه ساز نادان باغوای چندی از ازناوران گرجی که همراه او بودند و تحریک
باغیان مذکور غافل از آنکه گوزن نیز شاخ هر چند قوی باشد با شیر ژیان پنجه نتواند زد بدولت دو روز
فریفته گشته بالکاء کاخت آمده تکیه بر مسند حکومت زد و طایفه گرجی بر سر او جمعیت نمودند داود بیک
وکیل را بر سر پیکتاش بیک یوزباشی و قورچیان که فوجی قلیل بودند صرفه در جنگ ندیده و تعهد
بیرون آمدن از گرجستان گریبان بدست گرجیان دادند و آن گروه ضاله بی ایمان از مآل این اعمال نجسته ندیده
یوزباشی علیل ناتوان را با همگی رفقا بدرجه بلند شهادت رسانیدند دلو ملک نیز با طاغیان شیروانی
بر سر محمد حسین سلطان که نواده عماد الدین بیک شیروانی و دختر زاده شاهقلی خلیفه مهردار ذو القدر و حاکم
ارس بود آمده در حینی که محمد حسین سلطان از جهالت و غرور از قلعه بیرون آمده باستقبال کوچ و اغرق خود
بکنار رفته بود غافل بر سر او ریختند و او با اندک مردمی که همراه داشت دست جلادت از آستین تهور بیرون آورده
تلاشی که مقدور ایشان بود کرده همگی مردانه جرعه شهادت نوشیدند و اموال و اسباب سلطان و غازیان
که در بیرون قلعه بود متصرف باغیان در آمده و بعد از واقعه مذبور سایر ملازمان سلطان چون بر راه
بیرون شده و دیا فتند خود را بقلعه کشیدند که چند روزی خود را از جنگ دشمنان صیانت نموده
شاید بعهد و پیمان از جنگ بدخواهان خلاصی یافته بمأمنی رسانند و دلو ملک با اتباع خود بارس
آمده در برابر قلعه رحل اقامت انداخت غازیان قورغلو ذو القدر که قوت و قدرت قلعه داری نداشتند
در بحر تحیر افتاده چاره جوی بودند که خبر رسیدن سپاه قزلباش بباغیان رسیده سراسیمه وار کوچ
کردند و غازیان قورغلو از آن مهلکه نجات یافته سر خویش گرفتند و کیفیت لشکر فرستادن بدین صوب
که چون اخبار آمدن طهمورث بکاخت و قتل قزلباشیه و فتور و برهم زدگی شیروان در اصفهان بمسامع جاه و جلال
رسید و مشخص شده بود که درین سال لشکر روم در سرحد طرح قشلاق انداخته عزیمت آمدن ندارند مقرب الحضرت

علیه



علیه العالیه اسفندیار بیک وجی باشی عربگرلو را با گروهی از تفنگچیان رکاب اقدس از درگاه معلی بدان صوب
فرستادند و حکم همایون اعلی نفاذ پیوست که علیقلیخان دیوان بیگی باشی شاملو از دار السلطنه تبریز
متوجه قراباغ گردد و تمامی لشکر آذربایجان و محمد خان زیاد اغلی و امراء قراباغ باو ملحق گشته بسرداری
علیقلیخان لشکر بگرجستان کشیده درین سال بدفع فتنه طهمورث و شیروانیان بپردازند و علی
قلیخان حسب الفرمان قضا جریان بسرعت و استعجال متوجه آنصوب گشته او و اسفندیار بیک بیکدیگر ملحق
گشته روانه مقصد شدند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بقشلاق مازندران مایل و راغب گشته از اصفهان
متوجه آندیار بهشت نشان گشتند و در آنجا بخرمی و کامرانی میگذرانیدند و چون رستم محمد خان بن
ولی محمد خان بنوعی که گذشت از بلخ منهزم و پریشان حال بدار السلطنه هرات آمده آرزوی آمدن درگاه
معلی داشت حضرت اعلی نیز صلاح در آوردن او دانسته زمان بیک ناظر را که هنوز ناظر نشده در آنوقت
از زمره مقربان بود بایلغار بطلب پادشاهزاده فرستادند که چون فصل نشاط انگیز بهار و موسم خرمی
و لطافت ازهار نزدیک رسیده هنگام شکارهای دار المرز بتخصیص شکار میانکال مازندران و زنگول گیلان
معاشر حضور اقدس بوده از تماشای اقسام شکار آنولایت بهره ور گردد زمان بیک از فرحاباد ایلغار نموده
گویند در عرض هفت شبانروز زیاده از بیست مرحله را طی نموده بدار السلطنه هرات رسید و پادشاهزاده
اوزبک را در اندک روزی بفرحاباد رسانید و حضرت اعلی اشفاق و مهربانیهای پدر فرزندانه در باره او
بظهور آورده بعطایای ارجمند مسرور و خوشدل گردانیدند **ذکر استیلای اکراد برادوست بر قلعه دم دم
و بدست درآمدن آن بتقدیر آفریدگار افلاک و انجم** از اخبار موحش که در مازندران بمسامع جلال رسید
سانحه غریبه عجیبه تسلط اکراد برادوست بجلدی و تدبیر بر قلعه اورمی مشهور بقلعه دم دم کیفیت این سرگذشت
آنکه ایالت الکاء مذکور و حراست قلعه مذبور بنوعی که سبق ذکر یافته به پرتو شعور برادر قیقبان خان
بیکدلی برادر مهر بیک متعلق و مرجوع بود یکی از ازواج امیرخان جولاق برادوست که از بنات مردم فرومایه
آنجا بود و جمعی مردم مجهول اکراد در آن قلعه مانده خدمتکاری قزلباش مینمودند قبان خان از غفلتی که داشت
که از طبقه اکراد هر چند مجهول و خدمتکار باشند کسی در قلعه نگذارد و گاهی بشکار میرفت الغ بیک برادر
که قوم امیرخان بود و چند اسا در در ایامهای اتخذ و بسر می بردند با آن عورت و قلیچیان که در آن سلسله پیغام مواضعه

مینمایند که در هنگامی که قبان خان شب در قلعه نبوده باشد او را خبردار نمایند روزی قبان خان بشکار بیرون رفته بود
شب الغ بیک با نهاد اعلام شجاعت با چهل پنجاه نفری از اکرادان بپای قلعه آمده اهل مواضعه را خبردار کرده
ایشان سوراخی در یک برج سولق کرده جنب قلوب نموده الغ بیک در رفقا یکیک بان برج داخل شده
علی الغفله حارس آن برج را در خواب بقتل آورده از آن راه بقلعه درآمدند و هر کس را در هر برج خوابیده
بود براه عدم فرستادند و بنقاره خانه رفته نقارهای شادمانی بنام الغ بیک بنوازش درآوردند و از
اکراد هر کس در قلعه بوده بر سر او جمع شدند اهل قلعه خبردار شده صورتی که هرگز در پرده خیال ایشان رخ
نمینمود مشاهده نموده سراسیمه و حیران گشتند و در آن شب دیجور که این غلغله و آشوب در قلعه افتاد طایفهٔ
قزلباشیه از آقا و نوکر و خدمتکار که در قلعه بودند بر کیفیت و کمیت مخالفان اطلاعی نیافتند از خوف و بیم
هر یک با دلی از اندوه بدو نیم از اطراف و جوانب قلعه خود را بیرون انداخته میگریختند چون صبح طلوع نمود
از قزلباشیه کسی هیچ در قلعه نمانده بود اکراد بر قلعه مستولی شده ما یعرف قزلباش را متصرف شدند و از
اکراد انحوالی مخالف این دولت بقدغن کومک طلب نمودند این خبر موحش بقبان رسیده انگشت ندامت
بر لب گزیده روی بجانب قلعه آورد آقا سلطان مقدم در مراغه خبر یافته فی الفور بپای قلعه ایلغار نمود و از
مؤیدات اقبال و اتفاقات حسنه در وقتی که یکصد و پنجاه نفر از اکراد مخالف بکومک الغ بیک بطرف قلعه
می آمدند آقا سلطان و جمعی از غازیان مردم قبان خان دو چار شده جنگ در پیوستند و اکراد شکست
یافته جمعی بقتل آمده بقیة السیف راه فرار پیموده بیربداق خان حاکم تبریز و شیر سلطان مکری نیز از استماع این وقوع
مضطرب گشته با ایلغار بپای قلعه رسیدند قبان خان از غفلتی که ورزیده باقتضاء قضا چنین حادثه رخ نموده بود
با کمال خجلت زدگی و انفعال با امراء عظام ملحق گشته متفحص شد که در قلعه اندک مردمی اند در اندیشه بودند
که آتش این فتنه بزلال اقبال که لطیفه غیبی عبارت از آنست منطفی گشت الغ بیک روزی در قلعه باروط
به تفنگچیان قسمت مینموده شراری از آتش غیب بمیان توده باروط جسته شعله کشیده یکطرف روی او
سوخته مجروح و ناتوان گردیده بچند کس از حاضران ألم جراحت رسیدن سوختگان آتش یأس و حرمان
از تردد قلعه داری عاجز گشته و حوال کومک معلوم ایشان گشته از رسیدن کومک تازه مأیوس بودند
زیرا که اطراف و جوانب قلعه را جنود قزلباش فرو گرفته بودند در قلق و اضطراب افتاده خوف و هراس بیقیاس

برایشان



برایشان مستولی گردید و جز فرار چاره نیافته در شبی مظلم که چون دل اهل ادبار تیره و تار بود از احمال و اثقال
آنچه توانستند بر اسبان آسوده قلعه بار کرده الغ بیک را بر اسبی بسته علی الغفله دروازه گشوده راه فرار
پیش گرفتند امراء عظام بعد از اطلاع جمعی را بتعاقب ایشان فرستادند اما نرسیدند دیگر باره آن قلعهٔ
رفیع مقدار که در متانت و استحکام چرخ اخضر دعوی برابری مینماید به نیروی اقبال بدست عساکر ظفر شعار
درآمد و زیاده از هشت نه روز در تصرف اکراد نبود اکراه خاطر و دل نگرانی اشرف بورود این مژده
فرح بخش بمسرت و شادمانی تبدیل یافت برادران قبان خان اندکی خجلت زده غفلت برادر بودند اما
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از فرط حوصلگی و بنده پروری و اخلاص و خدمتکاری برادران این خطای
عظیم را از آن سلسله گذرانیده در مقام مکافات نشدند و قبان خان از حکومت آن ولایت معزول
گشته به پیربداق خان شفقت شد بالآخره باقی خان مقدم قرار یافته از توپچیان و تفنگچیان خاصه جماعتی
بسرداری مجنون بیک یوزباشی و تفنگچیان بکوتوالی قلعه متعین گشتند **ذکر محاربه طهمورث گرجی
با علیقلیخان و جنود قزلباش در مغران و انهزام قزلباشیه بحکمت بالغه ملک منان** چون تمشیت امور عالم
و مصالح احوال بنی آدم در قبضه قدرت حی قدیر و سرپنجهٔ اقتدار خالق هر صغیر و کبیرست هرگاه حکمت بالغهٔ
الهی اقتضای امری نماید که از حیز قوت بفعل آید و صورتی از پرده خفا بمنصه ظهور جلوه نماید اسباب آن
که نیز از ان مصلحت عباد در ضمن آن مطوی است بر حسب **اذا اراد الله شیئاً هیأ اسبابه** بدستیاری کارفرمایان
قضا و کارکنان قدر سرانجام می یابد و سعی عقلای روزگار و تدبیر مدبران تجربه کار تغییر در آن راه ندارد و عمال
عالم ظهور را جز بدیده تسلیم و رضا در آن نگریستن چاره نیست مصداق این سیاق محاربه طهمورث گرجی است
با جنود اقبال که از جهالت و خودرائی جرأت نموده عاقبت خلق اندیار را عموماً در ورطه هلاک و بوار انداخت
و خود سرگشته بادیه حیرت و سرگردان دیار نادانی گردید چنانچه در محل خود سمت گذارش خواهد یافت القصه
علیقلیخان و اسفندیار بیک بنوعی که مذکور شد روانه گرجستان گشتند عساکر آذربایجان از قورچیان و
غلامان و غیر ذلک که بمرافقت مأمور بودند فوج فوج آمده ملحق میشدند قریب پانزده هزار کس جمع شده هنوز
تفنگچیان و بعضی از عساکر نرسیده بودند که صلاح در توقف ندیده با آنگروه از راه تفلیس بگرجستان درآمده
تا بعرگ جایی که فاصله کاخت و کارتیل و سر راه باشی آچوق است رسیده رحل اقامت انداختند که اگر اراده

رفتن باشی اجوق نماید از انجا نتوانند گذشت و از جماعت گرجیانی که اظهار شاهی شیوئی کرده بعساکر منصوره ملحق گشته بحسب ظاهر در مقام موافقت و خدمتکاری بودند تحقیق شوارع و راه بیرون او کرده بهر راه که احتمال عبور داشت محافظان کار آگاه تعیین کرده در انسداد طرق کوشیدند و قراولان کارآزموده از هر طبقه قزلباش و گرجیان صاحب وقوف آن سرزمین فرستادند که روز بروز و لحظه بلحظه از حرکت محافظت خبردار بوده اعلام مینموده باشند و طهمورث با حشری از جنود گرجیه که بوسر داشت عزم محاربه جزم نموده از محل اقامت در حرکت آمد و امراء عظام از اخبار کاذبه گرجیان حرکت او را محمل برفرار کرده اصلاً از عزیمت او بطرف معسکر قزلباش اثری ظاهر نبود تا آنکه قراولان گرجی نشین خبر دادند که طهمورث بعزم رزم متوجه گشته نزدیک رسیده است هرچند بر سخن آن طایفه اعتمادی نبود بنابر احتیاط صبح زود امراء عظام و عساکر بهرام انتقام جبه و یراق بر خود مرتب ساخته ازارد و بیرون رفتند که محل مناسب جهت جنگ اختیار نموده اگر خبر مذکور صورت وقوع داشته باشد محاربه باتفاق افتد و الا سرزمین دیگر که مناسب تر باشد جهت نزول تعیین نموده بانجا کوچ کنند زمانی ممتد در آن زمینها توقف نموده انتظار بردند قراولان و محافظان شوارع آمده خبر دادند که اصلاً اثری ظاهر نیست بعد از انتظار بسیار بازگشته هر کس در یورت خود فرود آمده لشکریان پراکنده شده بودند که بیک ناگاه آواز بلبل مخالف برآمده خبر رسید که اینک سپاهی دشمن نمودار شد و چنین معلوم شد که گرجیانی که اظهار شاهی شیوئی کرده نشان شوارع داده بودند غدر و نفاق ورزیده راهی را که طهمورث آمد نشان نداده بودند و قراولان قزلباش از آن راه بیخبر بوده اند بعد از ظهور اینحال دیگر باره امراء عظام و عساکر نصرت فرجام سوار شده بعرصه گاه نبرد آمدند محمد خان زیاد اغلی قاجار بیگلربیگی قراباغ و تبعه او بجرچی گری تعیین یافته امراء قراباغ بیکر سلطان ایگرمی دورت و دلو محمد سلطان شمس الدینلو بمعاونت جرچی گری ترکان گرجی کو نبید مامور کردانیدند و میمنه و میسره سپاه را بقدر مقدور بجنود مسعود آراستند اما از عدم فرصت و سراسیمگی سپاه صف آرائی و توزوک لشکر بر نهج دلخواه میسر نشد هنوز بعضی لشکریان از اردو نمانده سوار نشده بودند که طهمورث با خیل و سپاه خود که قریب پنج شش هزار بودند با اسلحه و یراق مکمل رسیده بهیأت اجتماعی خود را بر فوج جرچی زدند جرچیان تاب صدمه آنگروه نیاورده منهزم گشتند





بیکر سلطان و دلو محمد امراء یورتچی فرصت معاونت نیافته هریک با فوج خود بطرفی افتادند محمد خان زیاد اغلی با چند نفر از طایفه قاجار بزخم سیف و سنان گرجیان برخاک هلاک افتاده درجه شهادت یافتند و باینصورت موجب دلیری کفره گرج و دلشکستگی جنود اسلام گردید و گرجیان همچنان بصورت اجتماعی دلیرانه جلوریز برسر قول راندند میمنه و میسره سپاه که از کشته شدن محمد خان و انهزام جرچیان سراسیمه شده بودند از حمله بیمحابا سپاه کفر و ضلال بهم برآمده هریک آذربایجان بی آنکه دست باستعمال آلت حرب و قتال برند پشت بمعرکه داده روی بوادی فرار آوردند و فوجی از مبارزان جنود مسعود و طایفه شاملو مردم علیقلیخان که با او در قلب بودند از هزیمت هریک قلب منقلب گشته مجال مدافعه و مجادله نیافتند گرجیان بهر کس رسیده دست یافتند از پای درآوردند القصه سپاه قول نیز مجال استقامت نیافته بهم برآمده هر کس سر خویش گرفت علیقلیخان و اسفندیار بیک که هریک در شجاعت و دلیری یگانه روزگار بودند و در آئین رزم و پیکار سرآمد مبارزان شجاعت شعار پراکندگی لشکر مشاهده نموده لحظه بملاحظه نام و ننگ در معرکه درنگ نمودند چون بیفایده بود بالضروره بمدلول کریمه
ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة عنان از معرکه نبرد پیچیده بطرف تفلیس در حرکت آمدند و کفره گرج بخون دلیران دلیرگشته تیغ انتقام از نیام برآوردند و چشم زخمی چنین بجنود اسلام رسیده در هنگامه کرده سعادتمند بدرجه شهادت فایز و سربلند گردیدند طهمورث که سرمست باده جهل و غفلت بود از غلبه که او را دست داد مسرور و شادمان گشته باردوی قزلباش آمده در خیمه علیقلیخان فرود آمد و منازل هریک از امرا و اعیان قزلباش را بیکی از عظما و اعیان گرجیه داده اموال و اسباب سپاه اسلام نصیب ارباب کفره ظلام گردید و از این معنی غافل افتاد که کلنگ تیز منقار هرچند بلند پرواز باشد از چنگال شاهین اوج اقبال باز نتواند رست و بدین جسارت و بی ادبی که از و سرزد عاقبت درمعرض قهرمان زمان درآمده جا و مقام چندین ساله نیاکان خود را ویران و الکاء مملکتش را پایمال نیازی رفت و شرح آن در ذیل مرقوم میگردد و بالجمله علیقلیخان و اسفندیار بیک و سایر امرای بی سر و سامان بقلعه تفلیس رسیده پراکندگان لشکر بانجا جمع آمدند از امرا و معارف سپاه محمد خان زیاد اغلی و حسین خان کیلانی حاکم کوهدم کیلان و حسین قلی بیک یوزباشی طالش و الله باد کار علی سلطان کشته گشته اسحق سلطان میر صوفی زخمی گشت مرتضی قلی لسکری حاکم لسکر با قشون خود در بلطف معرکه ایستاده

بود بعد از گذشتن جنود گرچه از عقب ایشان در آمده چهل پنجاه نفری از پیادگان بقتل آورده متعاقب امرا
بتفلیس رسید علیقلیخان توقف خود را در تفلیس صلاح ندیده قلعه را بمرشد قلی بیک ولد محمد خان
و غازیان قاجار و فوجی از تفنگچیان سپرده به گنجه آمده در خانهای ویران شده گنجه اقامت نموده در آنجا
طرح قشلاق انداخت و حقایق حالات بعرض عاکفان سده جلال رسانیدند هرچند طبع آشتخوی
اشرف اعلی ازین اخبار وحشت انگیز چون آتش سوزان و دریا مثال جوشان و خروشان گردیده
اما از فراخ حوصلگی رعایت سلسله ظاهر کرده منشور عاطفت مبنی بر استمالت و دلجویی علیقلیخان و امرا
فرستادند که در طریق سپاهیگری و آئین حرب و قتال از ازل الآزال هزیمت و ظفر قرین یکدیگر اند از چشم
زخمی که باقتضاء قضا و تقدیر آسمانی بجنود اسلام رسیده باشد اندوهناک نبوده منتظر وصول موکب
مسعود بوده باشند که اینک عنان عزیمت بدانصوب معطوف گشته عنقریب بتوفیق الهی و قوت اسلام
صمصام زبرجد فام از نیام انتقام آخته جزای بی ادبان بدکیش و بدکیشان ناعاقبت اندیش در
کنار ایشان نهاده خواهد شد از نوازشات شاهانه خاطر دغدغه آلود ایشان فی الجمله اطمینان یافته
در قشلاق گنجه خجلت زده و بی سامان میگذرانیدند که طنطنه رایات فیروزی آیات جاه و جلال
در آنولایت بلندی گرفته اعلام کشورستانی ارتفاع آسمانی یافت شرح آن در آغاز سال همایون فال
آینده نگاشته قلم سحرساز و مرقوم کلک نکته پرداز میگردد انشاء الله تعالی و تقدس شرح وقایع خراسان
و سوانحی که درین در آنولایت روی داد درین سال از سرداران جنود اوزبک قرانقمه نام که در حدود بلخ
ترقی نموده گروهی از طایفه المانجی بر سر خود جمع کرده بهر طرف می تاخت رفته رفته چهار پنجهزار اوزبک غارتگر
خونخوار بر سر او جمعیت نمودند بکرات بولایت خراسان آمده جام و خواف و باخرز را تاخت نموده غنیمت فراوان
بدست آورده بود و بحسب اتفاق و مصلحت وقت از ینطرف کسی متوجه معارضه او نشد درین سال بهوس
تاخت و یغمای خراسان کرده با جنود شقاوت ورود بجانب کرخ آمد میانه جماعت جمشیدی محافظان قلعه مذکور
و اوزبکیه اندک محاربه واقع شده جمعی از طرفین مقتول شدند و در آنجا کاری نساخته بطرف هرات رود آمدند
و از اطراف و جوانب غنایم موفور بدست آورده بطرف کدستان رفتند حسین خان والی هرات جمعی از لشکریان
مجهول را که اسم و رسمی نداشتند قریب بششصد هفتصد نفر بسرکردگی پیرام بیک کشفته شاملو بر سر ایشان فرستاد





منتهز فرصت بوده در محل مجال دستبردی نمایند بعد از رفتن آنگروه بخاطر آورد که آنجماعت هرچند مجهول الند اما اگر
شکستی یابند موجب بدنامی اوست دویست نفر از جوانان دلیر کاردیده بسرکردگی خسرو بیک که الحال بخسرو سلطان
موسوم و حاکم ماروچاق است بمدد ایشان فرستاد پیرام بیک خبر اوزبکیه گرفته بطرف ایشان در حرکت آمد
و شب از پهلوی ایشان که در چمن کدستان فرود آمده بودند گذشتند قریب بصبح بیکصد نفر از جماعت
جمشیدی که از محل نزول اوزبکیه اطلاع داشتند دوچار شدند قلاوزی آن لشکر کرده در وقتی که جنود
اوزبک بعضی بیدار و بعضی هنوز در خواب بودند بکنار اردوی ایشان رسیدند اوزبکیه از شیهه
اسبان و قعقع سلاح و صهیل ستوران خبردار شدند پیرام بیک از قلت سپاه قزلباش و کثرت اعدا
اندیشید که چون صبح طلوع نموده جهان روشن گردد و اوزبکیه سوار گشته بر کمیت لشکر قزلباش اطلاع یابند
یکنفر از آن مجال خلاص نخواهد بود دتوکل بکرم حضرت فالق الاصباح کرده در اوان طلیعه صبح بر سر آنگروه ریختند
هفتصد هشتصد نفری از اوزبکیه سراسیمه بطرف اسبان دویده سوار شده بودند که قزلباش ملاقی گشته
جنگ درپیوستند و در حمله اول بسیاری از آنطایفه را بطعن سنان جانستان و ضرب پلارک آتش‌فشان
برخاک هلاک انداختند و در اثنای جنگ و جدال و گرمی حرب و قتال خسرو سلطان با آن دویست نفر
جوان دلیر رزم آزمای بمعرکه رسیده از یکطرف کرهنای نواخته چون بلای آسمانی بسروقت ایشان رسیدند
اوزبکیه آواز کرهنای را برسیدن حسین خان حمل نموده مجال استقامت نیافتند و فرار بر قرار اختیار
نموده روی بوادی هزیمت آوردند تیغ یمانی غازیان در آمده با غنایم موفور معاودت نمودند از قرانقمه مدتی
نام و نشان پدید نبود و اغلب گمان آن بود که در آن معرکه بقتل رسیده باشد بعد از مدتی معلوم شد که زنده
رفته بود و از این فتح مبین که غازیان شاملو را روی داد اوزبکیه پای در دامن خمول پیچیده مدتها آرزوی
آمدن خراسان از دل ایشان زایل گردید دیگری از سوانح خراسان کشته شدن قزاق خان ولد حسین خان
بیگلربیگی خراسانست که حاکم ماروچاق بود کیفیت این سرگذشت آنکه جمعی از طایفه ازلات همپای همراه
جلیمه سلطان بدین دو ملک و ولایت نشان آمده در الکا رزاده و محولات می بودند جلیمه سلطان چند نفر
از عظمای آنطایفه را بطنه خلاف و نفاق بقتل آورد و اتباع آنجماعت از نیوا قعه خایف و هراسان گشته
روی بوادی فرار آوردند جمعی دیگر از طبقه ازلات سابقا در ماروچاق می بودند حسین خان بیگلربیگی خراسان

جلیمه سلطان را از قبل رتبس سفیدان ارلات ملامت نموده بنابر تألیف قلوب قبیله مذکور آن را استمالت
داده از فتن مانع آمده ایشان اظهار عناد جلیمه سلطان نسبت بخود میکردند حسین خان قرار داد که ایلجاعت
بماروجاق رفته من بعد بدستور سابق مردم قبیله در ملازمت قزاق خان پسر او بوده باشند اما ایلجاعت
در ماروجاق توقف ننموده بمیان اوزبکیه رفتند از فرار ایشان جماعت سابق نیز متزلزل و هراسان
گشته بودند یکی از پیران الغوم نجس خدمت قزاق خان و محل اعتماد او بود شبی که او از افراط باده
بی شعور گشته در خواب بود آن پسر باراده خود یا بتعلیم پدر و اقوام العلم عند الله یابکده اما سکون
بسر وقتش رسیده چند زخم مهلک بر وزد و تمامی الغوم از بیم این واقعه یا از غدر و نفاق عزم فرار جزم نموده
همانشب دروازه را گشوده راه میمنه پیش گرفتند اهل قلعه ازین واقعه عبرت بخش حیرت زده و پریشان
خاطر گشته از غلغله و آشوبی که دست داد بهمگی بخود در مانده در آن شب بجور کسی تعاقب ایشان ننمود
فی الفور کسی بهرات فرستاده حسین خان را آگاه کردند و او از واقعه فرزند دلبند اندوهناک گشته چون
قلق و اضطراب سودی نداشت دست در دامن شکیبائی زده خسرو سلطان را با جمعی مردم کاردیده بتعلیم
فرستاد که مبادا فتوری در سرحد واقع شود و او بسرعت برق و باد خود را بقلعه رسانیده بحراست
مشغول گردید و چون حقیقت بعرض اشرف رسید حکومت ماروجاق و کوتوالی قلعه بخسرو سلطان
تفویض یافت سانحه دیگر آنست که دار السلطنه اصفهان از فر نزول موکب همایون رشک جنان بود میرعماد
خوشنویس قزوینی بقتل آمد وی از سادات حسنی مقیم دار الموحدین قزوین است که بسادات سیفی
مشهور و معروف اند در خط نستعلیق ترقی عظیم کرده رقم نسخ بر خطوط استادان ما تقدم کشید در
نزاکت قلم و قدرت کتابت ید بیضا و درجه اعلی داشت خطش بی اصلاح و خوش اندام و با مزه بود
میر عبد الغنی تفرشی این رباعی در شأن او گفته رباعی تا کلک تو در نوشتن اعجاز نمائست ٭ بر معنی اگر نقطه کند باز
رواست ٭ هر دایره ترا فلک حلقه بگوش ٭ هر مد ترا مدت ایام بهاست ٭ او بین الجمهور بتسنن مشهور بود و از
اهل قزوین استاد مقصود نام مسکر از غلوی تشیع یا رفع مظنه تسنن که عامه مردم آن ولایت بدان متهم اند مرتکب
قتل او گردید ذکر تصدق ماه رمضان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که مصدر آثار خیر و مظهر جود و احسان و مطلع
اشعه انوار فیوضات ملک منان است بالهام آسمانی و توفیق ربانی مال و خراج دیوانی و اجاره مستغلات یکماهه

برساله

۲۱۲

هر سال را که رسد شهر رمضان که بمنطوق شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن خلاصه ایام و اعظم شهور
اعوام و هنگام طاعات و عبادات حضرت ملک علام است بشیعیان کل ممالک ایران تصدق فرمودند که از مطالبات
دیوانی معاف بوده در آن ماه مبارک متبرک دست تعدی طلبکاران از گریبان زیردستان کوتاه بود و هیچکس
دیده بر غله دهقان مسکین چون خوشه پروین نتوانند افکند و خرمنگاه مزارعان بر مثال کهکشان فلک از
آسیب محصلان ایمن بوده جز بچشم حسرت بآن نگاه نتوانند کرد تا بفراغ بال و اطمینان قلب ماه صیام را
باختتام رسانیده بطاعت و عبادت پروردگار عالمیان مشغول باشند و درین باب مناشیر مرحمت تأثیر
بممالک محروسه ارسال یافت و این عطیه والا که اعظم عطایاست علاوه سایر بخششها و تصدقات گردید و همچنین
وجوه احداث جمیع ممالک که در دفاتر اعلی ابواب جمع قانونی بود و در سنوات سابقه سلاطین معدلت آئین
ماضیه غافل افتاده بودند که بأخذ وجوه احداث برسنبش قضایا و جریمه مجرمان است و آنرا خود داروغگان
بعمل آورده حاصل احداث را می یابند علیحده جمع قانونی احداث بعنوان مال الرعایا گرفتن موهم شایبه تکرار است
در حین عرض مهمات دفتری حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بفطرت عالی این نکته دقیق را دریافته خاطرنشان
محاسبان دیوان کرده و همگی بتصدیق حقیقت آن کرده زبان بدعا و ثنای آنحضرت گشودند و آن وجه نیز در
ممالک محروسه و قلمرو همایون بتخفیف مقرر گشته حکم همایون بصدور پیوست که مستوفیان عظام هر دو وجه را
که در ممالک محروسه بعمل عمال و تیولداران تخمیناً قریب بمبلغ سی هزار تومان رایج شاهی عراقی میشد در دفاتر
خلود بتخفیف اعتبار نموده از شوایب تغیر و تبدیل محروس شناسند امید که مثوبات آن عاجلا و آجلا بروزگار
فرخنده آثار همایون عاید گردد بالنبی و آله آغاز سال مبارک میمون لوی ئیل ترکی مطابق سنه خمس و
عشرین و الف که انجام یکقرن سعادت قرین است از جلوس اقدس همایون توجه آنحضرت بغزای گرجستان
و قلع و قمع بید دولتان چون اراده ازلی و مشیت لم یزلی بتخریب ولایت کاخت گرجستان و قلع و قمع کفره
انجاد و تجلیه اسلام در آمدن زیاده از صد هزار نفس از نسا و صبیان آن بید نیان بمیامن توجه و ضرب تیغ جهان
گشای پادشاه مجاهد غازی اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی تعلق گرفته بود طهمورث بید روزگار از بخت
برگشتگی اسباب ادبار خود و قتل و آوارگی آنگروه مخذول سرانجام داده بنوعی که مذکور شد بمحاربه جنود مسعود قزلباش
جرأت و دلیری نمود چون پرتو این خبر در مازندران بر پیشگاه ضمیر اقدس تافت نایره حمیت شاهانه و شعله غضب

بادشاهانه بنوعی التهاب یافت که هر شراری ازان برق خرمن سوز عالمی بود لهذا عزیمت گرجستان و هرانداختن
بیدینان انجا که بقتل مسلمانان دلیری کرده بودند در ضمیر انور رسوخ یافته حکم معلی بنفاذ پیوست که امراء عظام و
عساکر نصرت فرجام بسرعت و استعجال تمام متوجه یساق گرجستان گشته آماده غزا و جهاد کفار اشرار گردند
و چندین هزار تفنگچی قدر انداز از اصفهان و سایر محال عراق تعیین یافت که بجار و بلجار معین حاضر گشته بموکب
نصرت قرین بپیوندند و چون صلاح دولت در مرافقت سلاطین زادهای گرجی نبود لوارصاب را باسترآباد
و عیسی خان را بدماوند فرستادند که تا معاودت موکب همایون هر دو در انجا بوده حکام تفقد احوال
ایشان مینموده باشند و در ساعت سعد از دار السرور فرح آباد جنت نهاد در حرکت آمده از راه گیلان
و دربار کنار روانه شدند دریای لشکر چون بحر اخضر از همه طرف در تموج آمده در هر مرحله گروهی از عساکر
ظفر شعار بموکب فیروزی آثار می پیوست موسم خجسته آثار بهار و جنود ریاحین و ازهار چون فتح و نصرت
از یمین و یسار استقبال موکب ظفر شعار نمود و در روز سه شنبه دهم شهر ربیع الاول خمس و عشرین
والف خورشید جهان آرا با شکوه اقبال و طنطنه جاه و جلال بمنزل عز و شرف خرامیده کوس نوروزی
صدای فتح و فیروزی در گنبد خضرا انداخت ٭ جهان رونق ارجمندی گرفت ٭ ز نوروز فیروزمندی گرفت ٭
به بزم دلارای سلطان باغ ٭ ز لاله بگردش در آمد دماغ ٭ دگرباره دهقان اردی بهشت ٭ بصحرای گیتی
گل و لاله کشت ٭ نسیم عبیرآسای بهار چون مشک تتار در وزیدن آمده عرصه جهان را چون دل اهل ایمان معطر
گردانید و هوای فرح فزای فروردین عطرسائی آغاز نهاده چمن چون شعله جمال لاله رخان و عارض سیمین
خوبان صفابخش اقالیم جهان و ضیارسان عرصه دوران گردید شهریار کامکار مجلس بزم نوروزی را بگلشن
رزم بهروزی و سور پر سرور فتح و فیروزی مبدل ساخته بلوازم جشن و سرور معتاد نپرداخته کوچ بر کوچ
روانه مقصد گشته در حدود گنجه علیقلی خان و امرا استقبال رایات ظفرآیات نموده بسعادت رکاب بوسی
سرافراز شدند بیرداق خان برناک و امراء رفیق او را که از دار السلطنه تبریز آمده بودند رخصت دادند که به تبریز
رفته از آن سرحد خبردار بوده باشند گنجعلیخان حاکم کرمان را نیز مرخص ساختند که با قشون خود به تبریز رفته کومک
بیرداق خان و امرا بوده باشد و چون تفلیس محل نزول موکب برجیس تأسیس گردید عنایت خسروانه شامل
بگراب میرزا ابن داود خان ابن لوارصاب یاغی که در زمان شاه جنت مکان شرف اسلام دریافته بود گردیده بلقب ارجمند

خانی



خانی و خطاب مستطاب عمی سرافراز گردانیده حکومت ولایت کارتیل را باو ارزانی داشتند و از انجا سمت
ولایت گرجستان کاخت مضرب سرادقات عز و اقبال گشت طهمورث از آوازه آمدن سردار و عسکر روم
که در دیار بکر قشلاق اختیار کرده بودند گمان نداشت که درین سال لشکر قزلباش را فرصت آمدن بگرجستان
بوده باشد چون از نهضت موکب همایون خبر یافت سرآسیمه و حیران در کمال یأس و حرمان وداع گرجستان
کرده با معدودی بطرف باشی آچوق گریخت در میان گرجیان علامت روز قیامت ظاهر گشته مفهوم
یوم یفر المرء من اخیه سمت ظهور یافت حضرت اعلی عساکر منصوره را بچند گروه منقسم ساخته هر
گروهی را بسرکردگی یکی از امرای نامدار از یکطرف فرستادند یوسفخان بیگلربیگی شیروان را حکم شد که با امرا
انجا از انطرف بگرجستان آمده وارد دیکیهان بوی تیز با فوجی از افواج قاهره از یکطرف دیگر در حرکت
آمده مساکن گرجیان را از چهار طرف احاطه کرده شکاری وار در میان گیرند و هر گروهی رسند مردان ایشان را
که با اهل اسلام جنگ کرده کافر حربی اند بمدلول کریمه اقتلوا المشرکین کافة طعمه تیغ آبدار غزا و جهاد
گردانیده بر متنفسی ازان بیدینان ابقا نکنند و زنان و کودکان را اسیر نموده اموال و اسبابی که بدست آید غنیمت
مسلمانان و غازیان باشد طایفه گرجی از همه طرف خود را بسته دام بلا دیده چون ماهی در شبکه اضطراب
افتاده ند گروه گروه بمیان جنگلها و بیشه های پر درخت و جاهای مستحکم که یک راه بیش نداشت در رفته بر اطراف
و جوانب خود هرجا امکان عبور داشته خندق کنده آب انداختند و ان مکانرا که ترکان سغناق گویند استحکام
داده سپاهی و رعیت با خانه کوچ و اموال بسغناقها در آمده همگی با اسلحه و یراق جنگ در سغناق اقامت نموده
بحفظ حال خود می پرداختند چون اکثر سغناقها در انطرف آب قانق واقع بود و دران ایام که هنگام بهار و تقاطر
امطار بود از کثرت بارندگی رودخانه قانق طغیان طوفانی داشت و عبور ازان آب جز بکشتی و زورق
میسر نمیشد و گرجیان زورقها و کشتیها را بالتمام پنهان کرده بودند بنابرین اردوی اغروق را در ینطرف آب گذاشته
ندرخان ذو القدر مهردار اردو دیکی و کلب علی بیک یساول صحبت شاملو را حارس دولتخانه همایون
گردانیده با لشکر پرخاشجوی جریده و سپاهی برحسب وجاهدوا فی سبیل الله بارگی همت در ان آب
دجله مثال افکنده بسلامت عبور فرمودند از فقدان زورق و کشتی عساکر منصوره زحمت بسیار کشیده اسب
و استر بسیار و شتر بیشمار از راه آب بچراگاه عدم رفت القصه عساکر نصرت شعار فوج فوج و گروه گروه بمیان بیشه

و جنگل درآمده بهر سغناقی که میرسیدند بزور بازوی جلادت و مردانگی از هم ریخته همه روزه سرهای قتیلان و
اسیران گرجی بنظر همایون در می آوردند حسین بیک شمسدینلو یوزباشی ذو القدر با فوجی از قورچیان
و مبارزان نامور از جانب قورچی باشی در بیشه و جنگلها درآمده بجست وجوی نصارای گرجی مأمور
بود بسغناق بزرگی که قریب ده هزار خانوار گرجی و بسیاری از سپاهیان و ارباب جلادت در انجا
اقامت داشتند رسیدند و ان مکان مستحکم قلعه مثال خندقی داشت پر آب که جز یک راه تنگ باریک
که از چوب بر روی آب بسته بودند نداشت گروهی از قورچیان و غلامان و تفنگچیان رفیق او بی انکه
از کیفیت و کمیت اهل سغناق اطلاع یابند و صلاح وقت دان نظر احتیاط در اورند تا موازی سیصد
چهارصد نفر اسبان خود را در بیرون گذاشته ازان راه تنگ باریک پیاده بمیان سغناق درآمدند و در
کمال غفلت و نهایت بی پروائی هر گروهی بطلب غنیمت و اسیر بطرفی دویده متفرق و پراکنده شدند
جنود گرجی واقف گشته فوج فوج با اسلحه و یراق پیش می آمدند خبر هجوم کفار بعزم رزم و پیکار بحسین بیک
رسیده در رفتن و کومک و مدد فرستادن تعلل کرد گروهی از گرجیان بدین و بیدینان ضلالت ائین
از عقب غازیان درآمده راهی را که قزلباش عبور نموده بودند خراب کرده اطراف و جوانب ایشان را
فرو گرفته جنگ در پیوستند غازیان قزلباش و تفنگچیان که هر فوجی در طرفی بودند فرصت جمعیت نیافته
تا تیر در کیش و گلوله و باروط با خویش داشتند دست و پایی زدند بعد ازانکه از یراق خالی شدند از هجوم
گرجیان مغلوب گشته هر کدام راه فرار پیش گرفتند چون راه خراب شده بود راه دیگر بجهت بیرون شد
نیافتند و از بیرونیان نابکار امداد طریق مددی نرسید چون ارادهٔ ازلی بشهادت انگروه تعلق گرفته بود
اکثر بدرجهٔ شهادت فایز گشته چند نفری مجروح و زخمدار خود را باب انداخته بیرون آمدند و ازین واقعه
موجب افروختگی آتش غضب قیامت لهب شاهی گردید اول حسین بیک یوزباشی را طلب نموده بمعرض
برغو در آورده خطاب عتاب آمیز فرمودند که تو بجنگ سغناق مأمور نبودی چون بسغناقی رسیدی باستی
سپاهیانه بتحقیق کثرت و قلت مردم و راه درآمد و برآمد و خصوصیات ان سغناق رسیده بریش سفید خود
که ترا بدین خدمت مأمور ساخته اعلام نمائی و بدانچه مأمور کردی عمل کنی بخود سر جمعی مردم بی سردار بمیان
سغناق دشمن بی انکه بکیفیت و کمیت ان رسیده از طریق بیرون شد اگاه کردی چرا گذاشتی و اگر بی رخصت تو



غفلت ورزیده رفتند باستی بحفظ حال ایشان پرداخته از چند جا محل عبور ترتیب داده جمعی را بمحافظت ان
گماری و خود با بقیه لشکر بسغناق درآمده غازیان را بقاعده و آداب بجنگ ترغیب نمائی که دل قوی
داشته جنگ کنند و اگر صلاح در جنگ نباشد و بیرون باید آمد از راهی چند متعدد که جهت عبور
ترتیب داده باشی بسلامت بیرون توان رفت یوزباشی خواست که لب بمعذرت گشاید چون
در عالم سپاهیگری و حزم و احتیاط این اعتراضات جواب معقول سپاهی پسند نداشت نسخهٔ سیاست
او را سخن نگذاشته بعقوبت و رسوائی اکمل منادی سیاست رسیده چند کس را در تمام اردو میانهٔ
لشکر گردانیدند که موجب عبرت دیگران گشته در امثال اینگونه مخاطرات غفلت نورزند بعد از سیاست او
مقرب الحضرت قرچغای بیک را با جمعی کثیر از عساکر ظفر رهبر ان سغناق فرستادند و او بدانجا رفته بنوعی
که از انحضرت ارشاد یافته بود اطراف و جوانب انرا احتیاط نموده چند جا را که مناسب راه یافت بجوبهای
قوی ترتیب داده غازیانرا با آئین شایسته بمیان سغناق فرستاد گرجیان از چند محل چپر بسته قلعه گونه
کرده از پشت چپر جنگ میکردند قرچغای بیک غازیانرا از جنگ چپر مانع آمده توپ از اردو آوردند و توپچیان
یک یک چپرها را بضرب توپ از هم ریخته غازیان بمدافعه مشغول شدند در ان روز گرجیان کوششهای
دلیرانه کردند اما آخر روز از ستیز و اویز عاجز گشته ترک محاربه نموده چاره جوی گشتند چون شب دیجور با لشکر
از دل ان کفرهٔ بیدین بمیان درآمد غازیان نیز دست از محاربه کشیده بمجامع آمده بلوازم پاس قیام
نمودند سپاهیان اهل سغناق چهارصد یا پانصد نفری بتخمین و قیاس که یابوی سواری و باری داشته اند
در ظلمت لیل بعضی سپاهی و بعضی عیالان خود را بر کفل اسبان گرفته از عقب سغناق راهی گشوده بدامن
کوه داغستان گریختند سایر مردم که برجا مانده بودند روز دیگر از هجوم لشکر ظفر اثر طاقت مدافعه و محاربه
در خود ندیده بهر طرف دویدند بگروهی از لشکر ظفر اثر قزلباش که دشت و کوه و بیشه و جنگل را فرو گرفته
بودند دوچار شده مردان همگی طعمهٔ شمشیر آبدار و زنان و کودکان بذل رقیت گرفتار شدند و غنایم موفور
دران سغناق بدست سپاه منصور درآمد و همچنین در هر جا سغناقی بود بتوفیق الهی و نیروی اقبال بیزوال
شاهی و سرپنجهٔ قوت اسلام و زور بازوی مسلمانی از هم پاشیده صفت قاعا صفصفا گرفت و اکثر گرجیان
نیز در بیشه‌ها بدست درآمده از بادهٔ مرد افکن ممات تا قیامت بی شعور افتادند القصه تا پنج روز موکب

هما چون در آن طرف آب قانق توقف فرموده مجاهدان نصرت قرین بتقلع و قمع کفرهٔ بیدین اشتغال داشتند
یوسف خان و امرای شیروان که از طرف زکم جانب شرقی گرجستان می آمدند بهمین قاعده عمل میکردند
روزی در کنار رودخانه فرود آمده بودند که نصارای زکم که بطائفه ایل معروفند جمعیت عظیم نموده بعزم
جنگ بر سر لشکر شیروان راندند مبارزان جنود شیروان نیز پای جلادت بمعرکه دلاوری نهاده فیمابین
حرب عظیم در پیوست و نصرت الهی شامل حال اهل اسلام گشته اعجاز مغلوب و بسیاری از ایشان
معروض تیغ جهاد گردیدند قلیلی بصد فلاکت و ادبار بهر طرف پراکنده شدند غازیان ساکن آن طبقه را
ویران کرده در بلده زکم از آبادانی اثری نگذاشتند و در کل ولایت کاخت بدین شیوه عمل شد
آنچه بشومی بی ادبی و عصیان طهمورث از قتل و غارت و نهب و اسر و خرابی الکا و ویرانی بیوت و مساکن
بر سر نصارای کاخت آمد معلوم نیست که از ظهور اسلام الی الآن در زمان هیچیک از پادشاهان ذو شوکت
دیار اسلام ایشان را چنین حادثه پیش آمده باشد و املاک بدینسان ویران شده باشد عدد قتیلان
از شصت هفتاد هزار متجاوز بود و اسیران از دختران زلیخا طلعت صاحب جمال و ساده رخان یوسف لقا
آراسته بزیور خط و خال و سایر زنان و صبیان که تمامت آنها از نظر خجسته اثر همایون میگذشت
زیاده از یکصد هزار بقلم در آمد اما باعتقاد راقم حروف زیاده از سی هزار دیگر در هر گوشه و کنار
اسیر شد که از عدم فرصت بقلم در نیامد الحاصل از وقوع این حالات فی الجمله سورت غضب پادشاهی
تسکین یافته چون سه ماه از نوروز سلطانی گذشت و سردار روم در صحرای موش اقامت نموده
بجمع نمودن لشکر و یراق سفر مشغول بودند زیاده از این توقف در گرجستان لائق دولت ندیده عنان
عزیمت بصوب مراجعت انعطاف دادند و از راه مردانقوب بطرف کارتیل آمده چند روز
در بلده تفلیس اقامت فرموده بنظم و نسق قلعه و مهمات بگراب خان پرداختند و از آنجا کوچ کرده از راه
اجستاباد به ییلاق ییدا انجوق و از آنجا بکوکچه دیگر تشریف بردند و تا سه ماه دیگر که هنگام حرکت لشکر روم
شد ییلاقات مذکور مضرب خیام عساکر نصرت فرجام بود شرح آمد و رفت سردار و تحریر قضایائی که در طی حالات
روی داده از مساعدت بخت مأمول است گفتار در بیان محاربه در سلماس میانه جنود قزلباش و چگلو پاشا
بیگلربیگی وان و میران سنجق اکراد و بوقوع پیوستن شکسته شدن بربداق خان باراده و تقدیر ملک منان





قبل ازین نگاشته قلم وقایع رقم گردید که بربداق خان با امرای سرحد تبریز از سفر گرجستان رخصت داده به تبریز
فرستادند و گنجعلی خان حاکم کرمان نیز بکومک او مأمور گردید چون اکراد فتنه انگیز آن سرحد خصوصاً اولاد
غازی بیگ بهنی و لد شاهعلی بلباس که بحیله و تزویر بقلعه قاربنارق دست یافته پای از دایره ادب
بیرون می نهادند و با الکاء سلماس دست دراز بیجا کرده باعث شورش و انقلاب سرحد و تفرقه
و پریشانی خلق الله بودند بربداق خان بدفع فتنه اکراد از تبریز بیرون آمده بآنطرف نهضت نمود و از
امراء عساکر آن حدود مقصود سلطان کنگرلو استاجلو و سلمان سلطان سوباشی دنبلی و ابراهیم بیک
برادر جناب فدوی القاب وزیر آذربایجان با چریک آن ولایت و محمد تقی بیک مین باشی تفنگچیان
آذربایجان با گروه تفنگچیان باو ملحق گشته بطرف قاربنارق در حرکت آمدند و اکراد کس بخطه وان فرستاده
از محمد پاشای بیگلربیگی وان مشهور بچگلو پاشا و امرای اکراد استمداد کردند چگلو پاشا با جنود رومیه
و زینل خان محمودی حاکم خوشاب و سایر سنجق بیگیان کرد تا موازی شش هفت هزار کس بعزم محاربه
قزلباش بسلماس آمدند بربداق خان و امرائی که با او بودند قریب به پنج هزار کس بودند از آمدن سپاه
مخالف خبر یافته تخمین مراحل آن راه کرده بقرینه و قیاس معلوم کردند که در چه روز بسلماس میرسند قراولان
و مردم کارآگاه که بخبرگیری فرستاده بودند آمده موافق آن تقریر کردند بربداق خان کس بطلب گنجعلی خان
بتعجیل فرستاد که آمده در روز موعود که احتمال جنگ دارد بدیشان ملحق گردد که باتفاق آماده دفع دشمن
گردند اتفاقاً یکروز پیشتر از روز معهود که امراء آماده حرب و قتال نشده پراکنده فرود آمده بودند و گنجعلی خان
بطسوج رسیده یکمرحله دورتر بود قراولان آمده خبر دادند که طلیعه لشکر مخالف نمودار شد امراء در کمال اضطراب
سوار شده مقصود سلطان کنگرلو با جمعی بچرچیگری مأمور گردید تا آراستن صف سپاه و ترتیب قلب
و جناحین لشکر مخالف گروه چرچی را مغلوب ساخته بهیأت اجتماعی رسیدند مقصود سلطان و چرچیان
بیکطرف افتاده خود را بقول نتوانستند رسانید جماعت چریک که بر ساقه لشکر بودند تاب صدمه مخالفان
نیاورده پشت بر معرکه کردند بدینجهت قلب نیز منقلب گشته دلیران قول و میمنه و میسره بهم برآمدند و
از حیرت و سراسیمگی متفرق و پراکنده راه هزیمت پیمودن گرفتند بربداق خان بعد از مشاهده این حال
از دو غیرت و ننگ و بدنامی عار فرار بخود قرار نتوانست داد در معرکه ثبات قدم ورزیده بعد از انهزام سپاه

دو سه نفر از ملازمان عنان او را گرفته خواستند از معرکه بیرون برند در این اثنا ازبیل محمودی باکره‌‌ی از کرد از عقب او در آمده بی آنکه مجال او شناسا گردد زخمی منکر بر وزد یکی از ملازمان جان نثار خود را برو انداخته مدبت اکراد کشته گردید بر بداق خان بهمان زخم مهلک درگذشت سلمان سلطان سوباشی و محمد تقی بیگ مین باشی با فوجی از تفنگچیان و جمعی از غازیان در محوطه باغی فرود آمده بودند خود را بهمان محوطه کشیده رخنهای آن حصار را مسدود ساخته بحفظ حال خود پرداختند و مخالفان را صورت فتحی روی نمود در همان جا اقامت کرده اموال و اسباب که در خارج محوطه بدست آورده بودند متصرف شده روز دیگر بر سر حصار هجوم آوردند و اهل حصار بضرب گلوله تفنگ مرگ آهنگ ایشان را باز گردانیده جمعی را بخاک هلاک انداختند و دو سه مرتبه زور آوردند هر مرتبه چو آنان کار آمدنی مخالفان ضایع و نابود گردیده کاری از پیش نبردند درین اثنا آوازه توجه موکب همایون از گرجستان بصوب آذربایجان بسمع مخالفان رسیده پای اقامتشان سست گردید و هرقه و جنگ حصار نیز ندیده طبل ارتحال کوفته بازگشتند و اهل حصار مردانه از آن مهلکه نجات یافته بجانب تبریز آمدند کنج علیخان در طسوج این خبر شنیده ابراهیم بیگ و منهزمان لشکر با او رسیدند چون در آنوقت رفتن او بسلماس و امداد اهل حصار مقدور او نبود بازگشته بشهر آمد که لشکر جمع کرده از روی قوت و استظهار بدفع دشمنان پردازد از خبر کشته شدن بر بداق خان و استیلای مخالفان مردم شهر نوعی بهم برآمده سراسیمه گشته بودند که دست از پا نمیشناختند و لحظه بلحظه منتظر وصول لشکر مخالف بودند که کنجعلیخان بشهر رسیده فی الجمله آرمیدگی بشهر گردید متعاقب خبر بازگشتن مخالفان رسیده خاطر تبریزیان بالکلیه اطمینان یافت حقیقت این حال را بعرض عاکفان سده جلال رسانیده در حینی که رایات ظفر آیات از احسناباد متوجه ییلاقات بود بعرض اقدس رسیده فی الجمله موجب ملال خاطر دولتخواهان خصوصاً طایفه ترکمان گردید اما حضرت اعلی بحوصله پادشاهانه گذرانیده شاهبنده بیگ پسر بداق خان را که از جان سپاری والد تربیت فرموده بجای پدر امیر الامرای آذربایجان و حاکم تبریز گردانیده بلقب ارجمند خانی معزز و سرافراز فرمودند سلطان سلمان سوباشی که در آن جنگ مردانگی بظهور آورده بود مورد شفقت شاهانه گشته او نیز برتبه بلند خانی سرافرازی یافت محمد تقی بیگ مین باشی نیز مشمول انواع نوازش گشت و چون آوازه

حرکت لشکر روم شیوع داشت حسن خان بیگلربیگی قلمرو علیشکر را با قشون آراسته بجانب تبریز فرستاده کلب بیگ ایشیک آقاسی‌باشی صحبت شاملو را حکم شد که امرا و لشکر حدود آن سرحد را جمع نموده از اطراف خبردار باشند و ایشان جمعیت کرده بسلماس رفته رحل اقامت انداختند تا وقتی که آمدن سردار بطرف نخجوان و سعد تحقق گشت و امرای مذکور بشهر مراجعت نموده از انجاب الفرمان همایون بنخجوان و سعد آمده بلشکر ظفر قرین پیوستند اکنون شرح آمدن سردار و بازگشتن بی نیل مقصود مرقوم قلم وقایع نگار میگردد

## گفتار در لشکرکشی محمد پاشا وزیر اعظم بجانب آذربایجان و محاصره کردن ایروان و بی نیل مقصود بازگشتن بعون عنایت ربّ منان

سپه آرایان معرکه سخنوری صفوف از خط محفوف سخن را در مضمار بلاغت بدین نمط آراسته و شقه لوای آسمان فرسای حدیث و خبر را بدینگونه برافراشته‌اند که چون سلطان احمد خان پادشاه روم بجهتی ظاهر و عذری واضح بعد از قرار معاهده و پیمان و در اثنای دوستی و آمد شد ایلچیان نقض عهد و پیمان روا داشته بنوعی که در فوق خبر بر موت محمد پاشای مشهور به اکوز محمد را وزیر اعظم و سردار عجم کرده در سال گذشته در دیار بکر و آن حدود قشلاق کرده بود درین سال برحسب فرمان لشکرهای ممالک روم را از روم ایلی و آناطولی و شام ایلی و مصر و شام و حلب و طرابلس و طرابزون و بلاد جزیره و ارض روم و سنجق بیگیان قبایل و عشایر اکراد باو پیوسته جمعیتی عظیم در معسکر رومیه دست داد که در هیچ عصر و زمان سپاه روم باین کثرت و استعداد با ایران نیامده بود تمامی وزرا و پاشایان و ارکان دولت سلسله عثمانی حتی ینگچری آقاسی که قانون آن خانواده نیست که از موکب پادشاه جدا شوند همراه شده با عسکر گران و لشکر بیکران و توپهای کوچک و کلان و عرابه بسیار و ضربزن و بادلیج بیشمار روی توجه بدین دیار آورده از ارض روم بطرف ایروان در حرکت آمد رایات نصرت آیات در کوکچه دنگز و ییلاقات آن حدود بود که خبر وصول لشکر روم بآن مرز و بوم بوضوح پیوست حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که باطن فیض مواطن خود را برحسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه بزیور توکل آراسته لطف الهی را کافل مهمات خاص و عام میدانستند بنابر رعایت سلسله ظاهر و آداب فرمانروائی متوجه استحکام قلعه ایروان و انتظام مهام قلعه داری شده قورچیان عظام قاجار و جمعی کثیر از تفنگچیان جلادت شعار در رکاب اقدس از صفاهانی و خراسانی و باقی دغرهم بسرکردگی سرداران هر طبقه سیاهبر قناح مین باشی تفنگچیان اصفهان که مرد کاردیده جنگ آزموده قلعه‌دار بود

و احمد سلطان محکی خراسانی و ملازاده باقی و امثال ذلک بکومک و مدد امیرگونه خان و حراست قلعه مأمور گشته از
جماعت کونیلوی شجعان سپاه قزلباش یعنی گروهی که بطیب خاطر هوس مردانگی دارند بوعدهای جمیل شاهانه
مستمال و امیدوار گشته روانه قلعه شدند مجملاً قلعه ایروان بعد از حفظ الهی بمردان کار و دلیران معارک
کارزار و اسباب و ضروریات قلعه داری استحکام یافت و سردار در عشر ثالث شهر شعبان بپای قلعه ایروان
رسید و تسخیر آنرا باغوای ینگچری آقاسی و ینگچریان قلعه گیر و نرکجه بیلمز حاکم اخسقه که همیشه در این سرحد
لافهای گزاف میزد سهل و آسان انگاشته بمحاصره آن پرداخت و زیاده از یکصد هزار قلعه گیران حصن حصین را
مرکزوار درمیان گرفتند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی صلاح در جنگ سلطانی ندیده جهت تفرقی آنگروه
انبوه تدبیر شایسته بخاطر آورده عساکر نصرت شعار را چند گروه کرده هر گروهی را بسرکردگی یکی از معتمدان
کاردیده بطرف عسکر رومیان فرستادند که هر وقتی باقتضای زمان از طرفی سیاهی نموده در هنگام
فرصت دستبردهای دلیرانه مینموده باشند مقرب الحضرة قرچغای بیک را که آخر رتبه خانی و لقب سپهسالاری
ایران یافت با قورچیان و غلامان و خلاصه ملازمان رکاب اشرف از طرف اردوی معلی روانه نموده امام
قلیخان بیگلربیگی فارس را از طرف شرقی اردوی رومیان فرستاده حسن خان و گنجعلی خان و سایر امرا
که باتفاق کلب علی بیک استاجلو صحبت شاملو در تبریز بودند حسب الفرمان همایون آمده با امام قلیخان
ملحق گردیدند دلو محمد شمس الدینلو را با قشون آراسته و لشکر خود بطرف غربی اردوی رومیه که جانب ارض
روم است فرستادند که راه بر تردد بین اردوی رومیه بسته نگذارد که از عقب ذخیره باردوی رومیان
آید و قرچغای بیک فوجی از مردم کاردیده را بسرکردگی خلف بیک سفره چی باشی بجانب کنه گیر که موضعیست
در دامن کوه یکفرسنگی طرف شمالی قلعه بر سمت راه اردوی معلی فرستاد که آن راه را مضبوط نگاهدارد که اگر
کسی از قلعه باردو آید یا از اردوی معلی بقلعه رفتنی باشد در هنگام فرصت باستظهار ایشان بمقتضاء
ربانی بسلامت بمقصد تواند شتافت و خود با افواج قاهره هر وقتی در مکانی مناسب اقامت گزیده سپاهی
مینمود و قراولان کاردیده هشیار بهر طرف فرستاده از حال دشمن غافل نبود و امام قلیخان و سایر سرداران
و مبارزان جنود اقبال هر روز جانبی بلکه هر لحظه مکانی اختیار نموده از حال یکدیگر خبردار بودند و هیچ وقت
از دستبرد خالی نبوده لحظهٔ رومیان را آسوده و فارغبال نمیگذاشتند بدبخت از سپاه روم چهل پنجاه هزار کس

همه روزه



همه روزه بر سر اسباب مستعد محاربه بوده از خوف دستبرد مبارزان جنود قزلباش کل لشکر تسخیر قلعه نمیتوانستند
پرداخت و عساکر منصوره هر وقتی انتهاز فرصت کرده دستبردهای نمایان میکردند چنانچه شرح آن در ذیل مرقوم
میگردد و چون هوای ییلاق کوکچه سرد شده بود اردوی کیهان پوی از آنجا کوچ کرده در الاکس که در حوالی
کوکچه و محل خوشی هواست مضرب خیام اقبال گشت اما امرا و پاشایان و عظمای لشکر روم سیما آنکه
ینگچری آقاسی که متکفل تسخیر قلعه بسته سعی موفور و جهد غیر محصور بظهور می‌آوردند چند جا سیبها و مورچلها پیش
آورده توپهای سنگ انداز قلعه کوب نصب نموده توپچیان رومی و فرنگی شبانروز از توپ انداختن
خالی نبودند و از طرف دیگر تل خاکی مشرف بر حصار قلعه برزبر یکدیگر ریخته تخمیس می‌آوردند و امیرگونه خان و
سرداران جنود قلعه‌دار و سایر محصوران مردانه سپر ممانعت بر روی کشیده در لوازم قلعه‌داری نهایت
جان سپاری بظهور می‌آوردند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی همه روزه شجعان عیار پیشه کارآگاه فرستاده
از احوال قلعه و محصوران خبر میگرفتند و محصوران بمعاونت آنحضرت و توجهات ظاهری و باطنی امیدوار
بوده دل قوی داشتند و دلیرانه بمدافعه صدمات آنگروه انبوه که بقلعه‌گیری شهره جهان اند می‌پرداختند
و بنیروی دولت قاهره خوف و تزلزلی که در حال قلعه‌داران روزگار میباشد از آن طایفه زایل گشته آسوده حال
بدفع دشمنان قیام داشتند روزی رومیان جمعیت عظیم نموده از جانب دروازه که دو سه برج بضرب سنگهای
توپ و گلوله بادلیج انهدام پذیرفته بود بجانب قلعه دویدند توپچیان و تفنگچیان قدر انداز قلعه‌دار که اگر
فی المثل چشم مور را نشانه سازند بی شایبه تکلف و اغراق تیر مرادشان بر هدف مقصود راست آمده خطا
نمی‌افتد گلوله ضربزن و تفنگ بر مثال تگرگ آتشین که از کرهٔ اثیر بارد بر آن گروه ریختند هر چند رومیان هجوم آورده
بپای سعی دویدند دست امیدشان بخاک بر مقصد نرسید جمعی کثیر از رومیه بضرب تیر و تفنگ شجعان قلعه
برخاک هلاک افتادند و کاری نساخته خایب و خاسر باز گشتند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی احتیاط دور دیده
موازی یکهزار نفر تفنگچی قدر انداز از تفنگچیان رکاب اقدس همایون جدا کرده از طرف کنه گیر که بحسن اهتمام خلف بیک
سفره چی باشی در قفا از شر اعدا مصون بود فرستادند که در کمین فرصت نشسته در هنگام مجال خود را بقلعه اندازند
و آن شیرمردان بمقصد شتافته عیار صفت شب بقلعه فرستاده امیرگونه خان را از عزیمت خود خبر دادند و اول
صبح تاریک دروازه شمالی جانب کنه گیر را گشود و تفنگچیان چون برق لامع خود را بقلعه انداخته نقاره شادمانی

بتوارش درآورده‌اند فی الواقع اگر بدیدهٔ انصاف بین نگرند یکهزار کس بر قلعه‌دار از میانه چندین هزار دشمن خونخوار
گذشته بسلامت خود را بقلعه رسانیدن اعظم دستبردهای دلیرانه است القصه رومیان از این دلیری
خبردار گشته بیشتر از پیشتر در توپ انداختن و سیبها پیش بردن اهتمام عظیم مینمودند از مؤیدات
اقبال که قرین حال عساکر ظفر مآل گردید یکی آنست که روزی بیگلربیگی آقاسی و ترکچه بیلمز با چند نفری
از پاشایان که زیاده از دیگران در قلعه‌گیری غلو داشتند بتوپخانه آمده در توپ انداختن سعی
مینمودند از تقدیرات ربانی و قضای آسمانی توپی از قلعه بتوپخانه رومیان انداختند گلوله توپ
به بیگلربیگی آقاسی خورده و از او گذشته بترکچه بیلمز و از او بدیگری رسیده چند کس خوب معتبر نامی ضایع
شدند و گروهی که خاک بپیش می‌آوردند بخندق رسانیده خندق را انباشته کردند اما غازیان
قاجار و سایر دلاوران قلعه‌دار چون شیر خشمناک از قلعه بیرون دویده بران مخاذیل حمله آورده از پشت
خاک و سیبها بعضی را سر بریده و بعضی را زنده گرفته بقیة السیف را پراکنده کرده تفنگ و یراق بسیار
بدست آورده روسفیدانه بقلعه در می‌آمدند و همه روزه بین الجانبین جنگ و جدال وقوع یافته محصوران را
جلادت و دلیری و بیرونیان را یأس و نومیدی می‌افزود چند نفر از رومیه که مبارزان جنود اقبال
زبانگیری کرده بنظر اشرف درآورده بودند متفق اللفظ خبر دادند که چنین قرار یافته که در فلان روز
جنگ سلطانی انداخته از رخنهای که بضرب توپ در چند برج پدید آمده یورش بقلعه نمایند حضرت
اعلی فی الفور یکی از غازیان عیارپیشه جلادت اندیشه را بقلعه فرستاده اهل قلعه را خبردار کردند
که در آنروز غافل نبوده مردانه باشند و با امراء عظام نیز اخبار نمودند که در آنروز از محل اقامت خود
در حرکت آمده صدای کورکه و کوس از همه طرف بلند گردانند القصه در روز معهود رومیان چون مور
و ملخ بپای قلعه شتافته توپها انداخته یورش آغاز نهادند محصوران نیز توکل بر حفظ و حمایت حضرت
رب العباد نموده دست به تیر و تفنگ گشادند از صباح تا چاشتگاه از جانبین تلاش نموده جهال
قتیلان بزخم تیر و تفنگ مبارزان قلعه‌دار بر زبر یکدیگر افتاده از کشته پشتها پدید آمد رومیان از چهرهٔ
آرزو در آئینهٔ مراد رخ ننموده بی نیل مطلوب و حصول مقصود بازگشتند و بخاطر آوردند که چون اهل قلعه
دفع نکایت خصم کرده از محاربه و تلاش بسیار ستوه آمده اکنون فارغبال نشسته‌اند در بین غفلت فرصتی

یورش

۳۱۹

یورش دیگر می‌باید کرد که شاید در یک مرتبه مقصود بحصول پیوندد ۵ وقت پیشین و استوای نهار که بجان فتنه
خواستی زنهار؛ دیدهٔ حادثات نغنوده؛ پای سعی قضا نفرسوده؛ رومیان با سنان آتشبار حمله‌آور
شدند دیگربار؛ غازیان از نزد و بسیار ضعف روزه‌داری غالب گشته هنوز بماکن خود نرسیده
بودند که آواز غلغله و آشوب برخواسته دیگر باره از اطراف و جوانب یورش عظیم کردند غازیان و
تفنگچیان فی الفور بر بروج و باره عروج نموده دست بآلات مدافعه گشودند و صدمات دلیران کشور روم را
که هجوم آورده بودند بضرب گلوله تفنگ مرگ‌آهنگ دفع نموده درین مرتبه نیز خلقی کثیر هدف سهام تقدیر
شدند و کاری از پیش نبرده بازگشتند مجملا روز بروز محصوران دلیرتر و بیرونیان را پای اهتمام شان
سستی پذیرفته از نزد قلعه‌گیری دلگیرتر میشدند الحق در مدت محاصره از محافظان قلعه خصوص غازیان
قاجار چپقلشهای مردانه و مبارزتهای غریب و دستبردهای نمایان و جلادتهای شگرف بظهور آمده
مورد تحسین دوست و دشمن گردیدند هر چند رومیه بذل جهد خود نمودند اثری بر سعی ایشان مترتب نگشت
و مدت محاصره بامتداد کشیده آذوقه در میان لشکر تنقیص پذیرفت بلکه نایاب گشت و جنود سرما
هجوم آورده بیماری در میان آن طایفه شیوع یافت چنانچه هر روز جمعی کثیر براه عدم میشتافتند و سردار
بالکلیه از تسخیر قلعه مأیوس گشته مکرر ایلچیان سیما خلیل آقا نامی از معتبران رومیه بخدمت اشرف فرستاده
گفتگوی صلح بمیان آورد و رفع الجاء عذری چند درین لشکرکشی القا نموده استدعا نمود که از ینطرف
مرد صاحب خرد با عقل و هوش فرستاده شود که شرایط صلح سابق را با او گفت و شنید نموده بهر انچه
صلاح دولت طرفین بوده باشد از جانبین بعمل آید بنابران در کرت اول سارو بیک بیکدلی و بعد از او
چراغ سلطان گرامپا استاجلو با ایلچیگری رفت و شرح آمد و رفت ایلچیان و بقیه حالات در ذیل مرقوم
میگردد چون برخی از محاربات قلعه و قلعه‌داری سپاه ظفر پناه مرقوم کلک بیان گردید اکنون مناسب
چنان دید که قضایائی که در خارج قلعه فیمابین این دو لشکر بظهور پیوسته بر سبیل اجمال نگاشته کلک
وقایع نگار گردانیده بتحریر تتمه احوال پردازد **ذکر قضایائی که در اثنای محاصره قلعه فیمابین غازیان
قزلباش و رومی در خارج قلعه روی داد** در فوق نگاشته اقلام عنبرفام گردید که چون عسکر بسیار روم
با بروان رسیده بمحاصره قلعه پرداختند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی جهت تفریق و تبعیض آن گروه انبوه

عساکر نصرت شعار را چند گروه کرده بر گروهی را سرکردگی یکی از عظمای مامور بطرفی فرستادند که بر حسب وقت
واقتضای زمان در کمین فرصت بوده حسب المقدور دستبردها نموده مخالفان را بخود مشغول گردانند
که کل آن سپاه بکار قلعه نتوانند پرداخت و مبارزان جنود مسعود کمر بکین اعدا بسته چهار طرف اردوی
مخالف را احاطه نموده هر چند روز در طرفی لوای جلادت افراخته داد دلاوری میدادند و در هر گوشه
و کناره دستبردهای نمایان کرده همه روزه سر و زنده و اخترمه بنظر اشرف میفرستادند اگر کل
وقایع و قضایائی که رو یداده بتفصیل در رشته تحریر در آید موجب تطویل میگردد لاجرم بچند قضیه
اختصار نمود **اول انکه** چون در اردوی مخالف ذخیره نایاب بود گروهی از میران سنجق و الای بیگیان
سرکرده جماعت اتاغلانی شده تا موازی ده هزار اسب و شتر و الاغ بجانب ناحیه کرفی که سمت راه
نخجوانست بطلب ذخیره رفتند امام قلیخان ازین حال آگاه گشته با عساکر فارس بر سر آن جماعت رفت
و در حینی که آن گروه بموضعی رسیده اکثر سپاه بجانبها در آمده قلیچیان بطلب ذخیره مشغول بودند که
غازیان چون بلای ناگهان بسر وقت ایشان رسیده جنگ در پیوستند و بنیروی اقبال آن فیه کثیره را
مغلوب ساخته تا موازی یکهزار و پانصد سر و زنده و دو سه هزار اسب و قطار شتر و الاغ و اخترمه
بدست آورده بقیة السیف فرار نموده بعد تشویش بحصول مقصود بمعسکر خود پیوستند **دیگری انکه**
امام قلیخان باتفاق حسن خان و گنجعلیخان و امرائی که همراه کلب علی بیگ شاملو از تبریز آمده باو
ملحق شده بودند در رودخانه موسوم بکرفی جای اقامت داشتند جنود روم قریب بچهل هزار کس
منتخب هفتاد الای که عبارت از لوا و اعلام است بعزم محاربه امرای مذکور در حرکت آمدند جاسوسان
و قراولان قرچغای بیگ خبر عزیمت رومیه را بر سر امام قلیخان و امرای باو رسانیدند و او فوراً امرای
عظام را از عزیمت آنگروه انبوه اختیار نمود و امرا احتیاط ورزیده اردوی خود را از آنجا کوچانیده بالاتر
فرستادند و لشکر سپاهی سیل آسا بسرحد پیکار ایستادند که طلیعه سپاه مخالف نمایان شد چرخچیان
جنود قزلباش سیما گنجعلیخان حاکم کرمان و بکوبردی بیگ وکیل امام قلیخان و سایر دلیران پای جلادت
بمیدان مبارزت نهاده در حمله اول بایست سی نفر از چرخچیان جنود روم را قتیل و چند نفر را دستگیر کردند
در بین آن لشکر قول رومیه با غلبه و ازدحام تمام جلوریز بمعرکه در آمدند گنجعلیخان که کهنه سپاهی کاردیده جنگ آزموده





بود حرفه در جنگ انجانده خود را پس کشیده بقول ملحق شد و در دامن کوه محل مناسب جهت محاربه اختیار
نموده بنا بر حرفه کار در آنجا صف آرای گشتند بکوبردی بیگ از غرور شجاعت خود را با گروهی
بجنگ ایستاده و تاب مقاومت نیاورده در بازگشتن تا چهل پنجاه نفری از تفنگچیان مردم مجهول
در معرکه ضایع شده بقیه لشکر بسلامت بقول پیوستند رومیان با وجود کثرت لشکر و انبوهی
حشر مرفه در پیش آمدن ندیده بهمان اکتفا کرده بازگشتند **دیگری انکه** خلف بیگ سفره‌چی در تفاع
که با گروهی از جنود قزلباش در موضع کنه کیر بکفر سنجی قلعه اقامت نموده قراول رومیه بان تعیین
کرد و از آمد و شد قلعه خبردار بودند از امرا وباشیان روم دلاور پاشا با فوجی از جنود روم که بدان
سمت منزل گزیده بودند از آمد و رفت قزلباش بقلعه متفق گشته گاه و بیگاه میانه ایشان و
مبارزان جنود قزلباش دست بازی واقع میشد روزی رومیان دلیری کرده پیشتر آمدند
و جنگجویان جنود قزلباش تیر تیرغانی کرده بمیان آنگروه در آمده جنگ در پیوستند جهانگیرخان
که از امرای کرد بزرگست و با دولت کس از الوار مردم خود درین سفر در رکاب اقدس و بمرافقت
خلف بیگ مامور بود دلیرانه با اندک مردی بجنود رومیه که اضعاف مضاعف او بودند حمله کرده نزدیک بان
شده بود که گرفتار گردد در طرق نام قبیله بختش یاری کرده بزور بازوی مردانگی و معاونت جوانان
دلیر سپاه منصور دفع نکایت خصمان نموده بسلامت بیرون آمدند و از عساکر منصوره قزلباش
مردانگیها بظهور رسیده بعد از غلبه دست از محاربه داشته سپاهیانه خود را پس کشیده بمقام خود
آمدند و با آنکه رومیه فوج فوج بمدد میرسیدند جرأت پیش آمدن نکرده ایشان نیز بمقام خود باز گشتند
**دیگری انکه** جمعی از رومیان و طایفه اکراد از طرف وان و کردستان باردوان می‌آمدند و مقصود سلطان
لنکر لو حاکم نخجوان که بخبرداری آن راه مامور بود بان گروه دچار شده بعد از حرب و قتال جمعی کثیر
طعمه شمشیر آبدار گشته احمال و اثقال بسیار غنیمت عساکر ظفرشعار شده شتران سرکار حافظ احمد پاشا
که از آنجا ذخیره می‌آوردند بدست در آمده داخل غنایم مذکور بود **دیگری انکه** هنگام ارتحال رومیه دلاوران
و جمعی دیگر از عساکر وان و دیار بکر اغرق خود را با گروهی از رومیه و اکراد از پای قلعه بطرف وان فرستادند
تیمور بیگ ایساول صحبت ابواغلی با جمعی دلاوران پرخاشجوی بر سر ایشان رفته بعد از محاربه ظفر یافته

غنایم موفور بدست آوردند دیگر آنکه دلو محمد شمس الدینلو که بخبرگیری و ضبط راه خارج ارض روم مأمور بود مکرر او را از راه بسر دوین روم بسیار بازخورده مجاربات بوقوع پیوست و دستبردهای نمایان کرده چاپاران که از روم آمده احکام از جانب خواندکار بسردار می آوردند و جمعی که از نزد سردار بروم رفته عرایض و مکاتیب می بردند بدست در آورده مجموع آن مکاتیب و مراسلات را بنظر اشرف در آوردند

## شرح مراجعت سردار عسکر روم و گفتگوی صلح درمیان آمدن و باقی حالات

چون سردار از قلعه گیری مأیوس گشته گفتگوی صلح بمیان آورد و شرایط مصالحه سابق را اعاده نموده بجرلغ سلطان اظهار نموده بود که بعضی از شرایط صلح که درمیانه مفوج باشا و قاضیخان صدور قرار یافته بود از جانب قزلباش مرعی و مسلوک نگشته حضرت اعلی در جواب فرمودند که از اینجانب اصلاً امری که مغایر عهد و پیمان باشد ظهور نیافته شرایط صلح کما ینبغی مرعی بود ایشان بجهتی نقض پیمان کرده دیگر باره آتش فتنه را که فی الجمله تسکین یافته بود مشتعل ساختند تصور نمایند که درین نهضت بجز ریختن خونهای خلایق که درین ماه مبارک صیام بوقوع پیوست و خسران دنیا و آخرت چه منفعت بدین دولت رسید اکنون که در مقام اصلاح در آمده اند ما را سخن یکیست و اگر در شرایط صلح سخنی داشته باشند اگر مفوج باشا در حیوة نیست قاضی خان در حیوة است و بعضی از باشایان که همراه اند مثل دلاور باشا و باقی باشا و حافظ احمد باشا ازان مقدمات اطلاع دارند و سنور نامچه که معتمدان طرفین تشخیص داده اند بمهر ایشان درمیانست اگر صلاح دانسته باشند قاضی خان را نفرستیم که در مواجهه باشایان مذکور تذکار آن شود و حسب الاستدعا قرار یافت که قاضیخان باردوی روم رفته مجدداً فیما بین قواعد صلح استحکام پذیرد در تاریخ بیست و پنجم شهر شوال که هنوز قاضیخان بایشان نرسیده بود سردار کس نزد امیرگونه خان بقلعه فرستاده اعلام نموده بود که میانه ما و حضرت شاه عالیجاه صلح واقع شده طبل ارتحال کوفته بجانب ارض روم بازگشت قاضی خان در راه بایشان رسید سردار و باشایان لوازم اعزاز و احترام بظهور آورده از بیم تعاقب قزلباش تا ارض روم با و تکلیف همراهی کردند و در آنجا مقدمات صلح و شرایط از بر نهج سابق گفتگو نموده او را از ارض روم مرخص ساخته خود با خواص و اعیان روانه استنبول کردند و درین آمد و رفت قریب بچهل هزار کس از جنود رومیه چه در پای قلعه و چه در مجاربات خارج قلعه و چه از سرما





و بیماری رخت بسرای آخرت کشیدند اسب و اشتر که از فقدان علیق سقط شده بودند از شماره و حساب بیرون بود قاضی خان و رفقا او نقل مینمودند که در هیچ مرحله یک فرسخ راه تاب توقف و مجال آسودگی نداشتند و در هر مرحله از مدفن بیماران که فوت میشدند قبرستانی بنظر در می آمد و در هر کوچ از عدم باربردار چندان خیمه و خرگاه بر جا میگذاشتند که گوئیا کوچ اردو نکرده و نصف لشکر بلکه بیشتر پیاده میرفتند در آغاز محاصره قلعه و گرمی حرب و قتال خواجه علی اکبر اصفهانی که از احفاد مشایخ ذوالنونی و از اعیان ارباب قلم سرکار همایون است شبی در عالم رؤیا مشاهده نموده بود که از شخصی سوال مینماید که فتنه عظیمی حادث شده و دو لشکر قرین یکدیگر گشته اند آیا فتح و ظفر از کدام طرف خواهد بود آنشخص باین عبارت جواب میگوید که فتح از بسر علی روزی صاحب واقعه واقعه خود را نقل نمود راقم این اوراق بتفکر افتاد که آیا این عبارت که در عالم رؤیا القا شده بوزن در آید و تاریخ فتح تواند بود یا نه اضافه عالی ولی بوزن در آمد از نوادر اتفاقات موافق تاریخ افتاد و از تنگی قافیه بدین طریق در سلک نظم در آمد

امد دیار روم از بهر ستیز ❊ سرکرده احزاب زنگر و دغلی ❊ آراست ز بهر دفع او شاه جهان ❊ فوجی ز جنود خویش بعون ازلی ❊ بر رب کرم بگذشت از لطف اله ❊ برزد بمیان خویش دامان ❊ بلی میخواست یکی ز بندگان در شاه ❊ در واقعه بنید از قضا ازلی تاریخ ❊ دو گروه فتح از جانب کیست ❊ کین راز خفی شود با ذهبک جلی ❊ شنید ز هاتفی که میگفت ز غیب ❊ فتح از بسر علی عالی ولی ❊ وین نادره ترکه این ندای غیبی ❊ تاریخ قضای او شد از لطف علی ❊

و همدرین اثنای محاصره قلعه پس از آنکه سردار با لشکر ادبار آثار از پای قلعه نومید و منکوب بحصول مقصود و مطلوب برخیزد فصاحت شعاری کمالات دستگاهی مولانا اختری نبوهی یزدی را این رباعی مشتمل بر تاریخ بشارت مشحون از خاطر جلوه الهام نمود

سردار چو با لشکر ادبار آثار ❊ از قلعه ایروان شدند آتشبار ❊ تاریخ نوشت خامه مژده نگار ❊ نومید ز قلعه بازگردد سردار ❊

و زبدة المنجمین ملا جلال منجم که از جمله مقربان درگاه معلی بود در مجلس بهشت آئین بسمع اشرف اعلا رسانید و بتشریف تحسین ممتاز گردید القصه بیامن الطاف الهی و امداد بواطن قدسی مواطن حضرات رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین ظفر و نصرت قرین حال منتسبان دودمان ولایت گشته چندین هزار نفس ذکور و اناث شیعیان اهل که در قلعه بودند از آسیب دشمنان نجات یافته موجب سرور خاطر هواخواهان دودمان قدسی نشان صفویه

دبلاغت

کردیده فی الحقیقه امروز سعید میانه ایشان عبدکت خواجه محمد یوسف قزوینی که از ارباب قلم و اهل استعداد است
این تاریخ گفت ٭ چونکه سردار لشکر رومی ٭ وارد ملک ایروان گردید ٭ دو سه ماهی بدور قلعه نشست
مهرها بر بساط عربده چید ٭ دید کز تیغ شیعیان علی ٭ نیمه لشکرش بقتل رسید ٭ کمر مکر بر میان بربست چاره
جز فرار خویش ندید ٭ ماه شوال چون ز بیست گذشت ٭ دهه آخرین بنصف رسید ٭ دولت شاه دین
مساعد شد ٭ لشکر روم منهزم گردید ٭ بی تاریخ آن خرد گفتا ٭ آمد امروز شیعیان را عید ٭ بعد از معاودت
لشکر روم چون حضرت اعلی قلعه جدید ایروان را که در سنه یونت ئیل خمس عشر و الف امر باحداث فرموده
ترتیب داده بودند تا غایت ندیده بودند اردوی اغرق را بجانب برکشاط فرستاده خود بنفس
نفیس با جمعی از مقربان بساط اقدس تشریف برده بیک مرتبه قلعه را بنظر احتیاط در آوردند امیرگونه خان
و سرداران قلعه را بنوازشات شاهانه سرافراز فرموده امیرگونه خان در ازاء مردانگیها بخطاب سارو
اصلانی مفتخر گشت بین الجمهور مشهور است که رومیان قلعه داری از فرنگیه کسب نموده اند اما در قلعه گیری
بر فرنگیه غالب و فایق اند زیرا که چندین قلاع متین رصین که یکی از آن قلاع رفیع البنیان قسطنطنیه است
بقهر و غلبه از فرنگیه گرفته اند و درین دو شیوه بر جهانیان تفوق میجستند در زمان دولت ابد مقرون
شاهی ظل الهی مبارزان جنود قزلباش هم در قلعه گیری بر رومیان فایق آمده چندین قلاع مشهور
معتبر مثل قلعه تبریز و قلعه عتیق و جدید ایروان و گنجه و شماخی و دربند و تفلیس وغیرهم که هر یک مشحون
بمردان کاری و مملو بذخایر و یراق قلعه داری بود چنانچه شرح هر یک در محل خود رقم
مسطر پذیرفته بجنگ قهر و غلبه از رومیان گرفتند و هم در قلعه داری رایج آمده تا دو ماه و نیم باز یاده
از یکصد هزار مرد قلعه گیر جدل نموده قلعه ایروان را صیانت نمودند بابا سلطان قلندر قمی که از درویشان
تکیه دار صاحب شده و بدت این رباعی درین باب گفته ٭ تا عهد تو کس قلعه ز رومی نگرفت ٭ نگرفت
کس از غریب و بومی نگرفت ٭ اقبال تو صد قلعه گرفت از رومی ٭ یک قلعه ز نوکر تو رومی نگرفت ٭ حضرت
اعلی بعد از مشاهده قلعه عنان عزیمت بصوب قشلاق قراباغ انعطاف داده در نخجوان بسامان عساکر ظفر
نشان پرداخته لشکرهای ممالک را رخصت مراجعت اوطان دادند و خود با ملازمان رکاب اشرف از راه
دره علی به برکشاط آمده باردوی اغرق پیوستند و از آنجا شکارکنان بقراباغ و لنگاب که آمده چون هنوز قلع و قمع

کرجان



کرجان ضلالت نشان چنانچه مکنون خاطر غیرت سرشت همایون بود بظهور نیامده بود صحرای دانقی را از اعمال
گنجه که دهنه گرجستان است مناسب قشلاق دیده از آب کر عبور فرموده در دانقی طرح قشلاق انداختند قاضی جهان
صدر که در ارض روم از سردار جدا شده بود در دانقی باردوی همایون رسیده بشرف بساط بوس
مشرف گشت و مقدماتی که در شرایط صلح با سردار و پاشایان گفتگو نموده بر نهج سابق قرار یافته بود
بعرض رسانید اما چون اعتماد بر اقوال و افعال الطایفه نیست در هر مرتبه نیز بهم صلح چنانچه رسم و آیین
سلاطین کشورگشای است که صلح صلح و گر جنگ جنگ تثبیت نپذیرفت زیرا که جمعی از عظمای روم که درین
هنگام صاحب اختیار دولت عثمانی شده بنابر ازدیاد جاه و منزلت و تلاش رتبه وزارت محمد پاشا را
در محاربه قزلباش و قلعه گیری بتقصیر متهم ساختند و سلطان احمد خان او را از منصب وزارت اعظم و
سرداری عزل نموده خلیل پاشا وزیر اعظم و سردار شده در سال دیگر که ییلان ئیل ست عشرین و الف است
او را فرستادند که در آن سال در دیاربکر قشلاق کرده لشکرهای ممالک روم را جمع نماید و در بهار یونت ئیل
سبع و عشرین و الف بجانب عجم در حرکت آید و جانی بیک گرای خان پادشاه الوس تاتار را که بمعاونت دو خسته
با موازی پنج هزار کس از جنود تاتار بولایت روم در آمده بود با وی در دیاربکر در حوالی قشلاق داده اند که
در سال آینده در سفر قزلباش رفیق سردار باشند و از مدلول العبد یدبر والله یقدر غافل افتاده
ندانستند که تمشیت امور عالم و نظام احوال بنی آدم منوط بتقدیر ربانی و قضای سبحانی است ٭ آنچه دلت
خواست نه آن میشود ٭ هر چه خدا خواست همان میشود ٭ زیرا که در خلال این احوال از قضای ملک متعال سلطان
احمد خان پهلو بر بستر ناتوانی نهاده رخت بسرای آخرت کشید ٭ رفت با عالم دگر گردید ٭ چون دو پسر کوچک
خردسال داشت ارکان دولت عثمانی سلطان مصطفی برادر سلطان احمد را که بخفت عقل و آشفتگی دماغ
شهرت داشت و بدین جهت تا غایت سالم مانده بقتلش نپرداخته بودند بپادشاهی اختیار کردند بعد از سه ماه
که نام سلطنت و پادشاهی برو اطلاق کردند جمعی از عظما و ریش سفیدان او را از سلطنت ادا کرده بسلطنت
سلطان عثمان پسر بزرگتر سلطان احمد که در آن وقت دوازده ساله بود اتفاق نمودند و سلطان مصطفی را خلع
کرده سلطان عثمان بر سریر دولت عثمانی جلوس نمود و بدستوری که تمهید یافته بود خلیل پاشا و جانی بیک
گرای پادشاه قبیله تاتار در یونت ئیل سبع عشرین و الف لشکر بجانب عجم کشیده در ولایت سراب محاربه

نفاق افتاد و به نیروی اقبال فتح و نصرت قرین حال منتسبان دودمان قدس نشان صفوی گردید و خلیل پاشا
نیز بدستور سردار سابق صلح را وسیله ساخته خایب و خاسر بازگشت و درین آمد و رفت از طایفه
تاتار خرابی بسیار در ولایت روم واقع شده و جز خسران دنیا و آخرت هیچ اثری برین لشکرکشی
مترتب نگشت شرح آمدن و بازگشتن خلیل پاشا و جانی بیک گرای و کیفیت محاربه ایشان با جنود
قزلباش کما ینبغی قاعده بود و دیگر سوانح و قضایا که روی داد اگر عمر باقی باشد و توفیق الهی رفیق گردد
بنوعی که در صدر دفتر اشاره شده در مجلدی علیحده که آغاز قرن دویم است از جلوس اقدس
همایون شاهی ظل الهی در رشته تحریر انتظام یابد انشاء الله تعالی الکنون وقایع ایام قشلاق بر صحیفه
بیان می نگارد **ذکر لشکر فرستادن بر سر بقیة السیف گرجیان کاخت و آن ولایت را از ضمائم**
**ناطق پرداختن** چون در برابر جسارت و بی ادبی که از طهمورث نادان و گرجیان ضلالت نشان کاخت
ظهور یافت غیرت شاهانه و حمیت خسروانه اقتضای آن مینمود که کفره آن ولایت بنوعی معروض تیغ سیاست
و انتقام گردند که در آن دیار دیار و در رطب و یابس شعله غضب قیامت لهب جهان سوخته گردند که از آبادانی
و عمارت و ناطق آثار نماند و در اول سال که رایات جهان کشا بدان صوب در حرکت درآمد کافه خلق
آن دیار بنوعی معرض قتل و غارت و قید اسر و خرابی و خسارت درآمدند که آن ولایت مصداق لیس
فی الدار غیره دیار گردید هنوز از حدت طبع و آتش مزاجی سورت غضب شاهی تسکین نیافته بود چون بمسامع
جلال رسید که لو ملک شیروانی و داود گرجی و طهماسب قسقی بولایت کاخت آمده معدودی از پراکندگان
رعیت و سپاهی گرجی از اطراف و جوانب جمع آورده در هر موضع ویران چند خانوار غارت زده و پریشان
مسکن گرفته لهذا جمعی از قورچیان و غلامان و تفنگچیان بسرکردگی عیسی خان قورچی باشی بر سر ایشان
فرستادند و جنود ظفر ورود بمساکن آن بخت برگشتگان درآمده بخت ولایت قسق را پاک کرده مردان
طعمه شمشیر آبدار و زنان و کودکان اسیر غازیان ظفر شعار شدند و از مسکن داود و رفقا خبر یافته بر سر ایشان
ایلغار نمودند از صعوبت راه و انبوهی بیشه و جنگل که شوارع را برف پوشیده بود بدشواری بمکان آن
سیه بختان رسیدند ایشان لحظه پیشتر از ورود لشکر آگاه گشته احمال و اثقال انداخته با معدودی عورات
خود را بر پشت اسبان گرفته از راه تنگ پر برف بجبال طرف داغستان گریختند هنوز سپاهی در نظر بود که طلیعه

٣٢٢
لشکر بمساکن ایشان رسیده دست از تعاقب باز نداشته بجائی رسیدند که در میان برف از تنگی راه یکیک
می بایست رفت گرد رفتن دو سوار بهیچ وجه میسر نبود و گرجیان اکثر اسبان خود را با عورات پیش انداخته
خود جنگ کنان پیاده بصد فلاکت در میان برف یکیک و دو دو طی مسافت میکردند حسین علی بیک
برادر پیکر سلطان ایگرمی دورت که در تعاقب ایشان بر دیگران پیشی گرفته بود بزخم تفنگ
از پای درآمده بعد از او بکتر بیک یوزباشی ابو علی ولد ابو القاسم بیک آبدارباشی رسیده اسب
جلادت پیش راند در حالتی که تیری در کمان نهاده بجانب کفره می انداخت تفنگی بر سینه خورده
غلطید میر فتاح مین باشی اصفهانی از عقب می آمد اسب بکتر بیک را بدست آورده سوار شده بود
او نیز در آنجا تفنگ خورده زخمدار گردید بعد از مراجعت در اردو فوت شد چون بدین طریق بتعاقب
معدودی شتافتن موجب تضییع جوانان کارآمدنی میشد و آفتاب نیز غروب کرده شب بمیان درآمد
عنان بازکشیدند درین مرتبه نیز آن چند نفر مطرود طاغی از چنگ اجل خلاصی یافته اما درین یورش یا موازی
ده هزار اسیر کارآمدنی که زبده و خلاصه گرجی بودند و در مرتبه اولی خود را حفظ نموده بدست در نیامده
بودند درین مرتبه از شدت سرما و بسیاری برف که شوارع گرفته بود مجال حرکت فرار نیافته بدست درآمدند
و غنیمت بسیار نصیب عساکر ظفر شعار گردیده سالم و غانم بازگشتند و از طایفه گرجی در آن دیار دیار
نماند چون طرف شمالی گرجستان مذکور بداغستان پیوسته و همیشه مردم داغستان بطریق دزدی بدان ولایت
آمده اسیر می برده اند درین وقت که فتور بهمچنین با آن ولایت راه یافت و حارس و نگهبانی نبود بیشتر از پیشتر
آمده تفحص و تجسس بسیار می پرداختند اگر در گوشه و کنار میان بیشه و جنگل قلیلی مانده بودند از خوف
و بیم لزگی و مردم داغستان خود را بولایت دیده و باشی اچوق و کارتیل انداختند مجملاً بوی از آبادانی
در آن ولایت بمشام نمیرسید و بمحض جهالت و نادانی طهمورث چنان ولایتی که هر ساله آلاف و الوف منافع
و مداخل آن بود ویران گشته صفت قاعاً صفصفا گرفت گروهی از طایفه ایل و جمعی از گرجیه که در زکم و
جمعی از گرجیه اخدودمی بودند تا دو سه هزار خانوار از بیم جان و اسر و غارت بجلای وطن گشته اراده رفتن ولایات
مازندران کردند و حسب الفرمان قضا جریان دست تعرض از ایشان کوتاه گشته روانه آن صوب شدند
و بسلامت بهر جا با در سیده رحل اقامت انداختند **وقایع متنوعه** چون بمسامع جلال رسید که از مردم داغی

که در رعایای حاکم گنجه اند و در فترت طهورث عصیان بظهور آمده جمعی مرافقت او اختیار نموده چند نفر ملازم
محمد خان زیاد اغلی حاکم گنجه را که در میان ایشان بوده اند بقتل آوردند در نیولا که الکای مذکور محل نزول
و قشلاق شهریار مظفر و منصور بود سرکشان و سپه دلتان آن طبقه را بمعرض بر غو در آورده بعد از ظهور عصیان
و ثبوت گناه ملک انجار باسی چهل نفر از عظمای و اهل عصیان مورد سخط و غضب شاهانه گشته بیاسا
رسید و جمعی دیگر را که محل اعتماد نبوده از آن ولایت اخراج کرده بهر جا باد فرستادند دیگر در یورت
قشلاق حکام داغستان و طبرسران کسان خود را با پیشکشهای لایقه بدرگاه جهان پناه فرستاده بخلاع
فاخره و نوازشات وافره سرافرازی یافتند و مهمات ضروریه انجه و بر حسب دلخواه سرانجام یافت
در مستان و در یورت قشلاق بعافیت و خوشدلی سیر می گشت چون در نیسال اعادی مخذول العاقبه
منکوب گشته چندین هزار کافر بیدین بتیغ انتقام مجاهدان معرکه جهاد راه عدم پیمودند و بدار البوار
شتافتند و لشکر بیشمار روم چنانچه مذکور شد کاری ناساخته باز گردیدند و ظفر و نصرت قرین حال اولیای
دولت بوده اندک چشم زخمی که از اصابت عین الکمال لازم بود در خراسان وقوع یافت **شرح واقعه آنکه**
در اواخر این سال موازی یکهزار و دویست نفر اوزبک خونخوار بسرکردگی محمد قلی و درمن از امرای اوزبکیه بساروبازی
ما بین سرخس و هرات آمدند و خسرو سلطان حاکم مارو چاق با جمعی از مبارزان رزم آزمای از مارو چاق
بمدافعه ایشان کمربسته روانه شد و ابن حسین خان حاکم سرخس ابن میرحسین سلطان فیروز جنگ مشهور
با فوجی از طایفه چغتای که همیشه دران حدود با اوزبکیه نبرد آزمائی کرده مردانگیها بظهور آورده اند بخسرو سلطان
ملحق گردیده باتفاق باوزبکیه رسیدند و از جانب دست بآلات قتال برده فیمابین حرب در پیوست خسرو
سلطان از جهالت و غرور شجاعت و خودرائی بی تابی کرده در محل نامناسب طرح جنگ انداخت اگرچه
کوششهای مردانه نموده اما عاقبت مغلوب گشته از معرکه بیرون رفت ابن حسین خان که کهنه سپاهی کارزار دیده
جنگ آزموده بود عار فرار نجود قرار نتوانست داد برادر بکان حمله نموده در اثنای گیرودار میر سلطان حسین
نام پسرش بقتل رسید او از واقعه پسر بی آرام گشته نخواست که قرة العین خود را جا داده خود راه سلامت
جوید چندان تلاش کرد که با چند نفر از غازیان چغتای از کاس اجل شربت و اپسین شهادت نوشید
غازیان چغتای بعد از کشته شدن ابن حسین خان خود را بطرف جوئی که در جنگگاه بود کشیده انجا اخندق





وحصار خود ساخته تا آخر روز خود را حفظ نموده مردانه از آنجا که بمأمن سلامت رسیدند در قشلاق انفی
این خبر بعرض اشرف رسید عواطف شهریاری که همواره باحقاق حق خدمتگذاران جان نثار متوجه حال
بازماندگان است مظفر حسین پسر دیگرش را بجای پدر برتبه ایالت و خانی سرافراز فرموده الکا و قطاع
پدر را باو ارزانی داشتند **متوفیات** درین سال علامة العلما فی زمانه میرزا ابراهیم الحسینی همدانی که شمه
از اوصاف حمیده و فضایل و اخلاق پسندیده آن سید دانشمند در صحیفه اول این دفتر در تحت اسامی
شرذیه سادات و علما زمان حضرت شاه جنت مکان رقم تحریر یافته جهان فانی را وداع نموده کتب خانه
حیوة را از صحیفه هستی بر دوخت میر فانی کرمانی در تاریخ واقعه میرزا گوید **شعر** مرغ روح و روان ابراهیم
کرد پرواز سوی باغ نعیم آن نبی سیرت ولی فطرت که عدیلش بدهر بود عدیم گفتمش سال فوت
با دل ریش سدره باشد مقام ابراهیم مراد از دل ریش تحصیل عدد باست که بتعمیه هزار و بیست [illegible]
**دیگری** از متوفیات سید مبارک خان والی عربستان حویزه است که درین سال باجل طبیعی درگذشت وی
سید شیعه مذهب پاک اعتقاد بوده بعد از ارتحال شاه جنت مکان بر وفور بازوی مردانگی آن ولایت را بحیطه
تصرف در آورده لوای حکومت برافراخت قبل از جلوس و ایام فترت بعضی اوقات با امرای قزلباش
در مقام خلاف در آمد اما بعد از جلوس همایون غاشیه فرمان برداری بر دوش گرفته آثار عقیدت و اخلاص
بظهور می آورد سید ناصر پسر خود را در اوان کودکی جهت ازدیاد مراتب اخلاص بپایه سریر اعلی فرستاده
در ظل تربیت شاهانه نشو و نما یافت درین سال حسب الالتماس پدر او را رخصت عربستان دادند بعد از فوت
والد حسب الامر اعلی جانشین والد و متصرف ملک موروث گردید اما او نیز در اواخر این سال مریض گشته در عالم
جوانی وداع عمر و زندگانی کرده از دولت و کامرانی تمتعی نیافت حکومت عربستان حسب الالتماس عظمای
قبایل بسید راشد برادرزاده سید مبارک تفویض یافت شرح حال او انشاء الله تعالی در وقایع قرن ثانی
مرقوم میگردد **دیگر** از متوفیات میر فتاح مین باشی اصفهانی است که در گرجستان چنانچه مذکور شد زخم تفنگ
خورده چون بار دوا و ردند عمر بسری گرد عنایت شهریاری پسر رشید او را بجای پدر نصب نموده میر فتاح
ثانی لقب دادند **خطاب در ختم مجلد این کتاب** جلاآرایان عرایس سخنوری مشاطگان ابکار نکته پروری
که در سوابق ازمان و سوالف دوران صور پر چهرگان معانی و عذار شاهدان الفاظ را در نظر خواهندگان علم شوق

و آرزومندان شواهد ذوق بصد غنج و دلال و آرایش خط و خال بجلوه درآورده چون تماشائیان تماری فرد عرصهٔ صورت و عمارت جهان معنی کرده اند

سخن هرچه زان گفتنی گفته اند ❊ بر دیوم دانش همه رفته اند

خامه رافمان صحایف انشا و اخبار و مورخان حدیث آرای سخنگذاری که جرعهٔ اقلام عنبر فاشلی از بادهٔ خوشگوار معنی لبریز و هوای سخن سرائی از نسیم انفاس قدسیه ایشان عبیرآمیز لآلی طبع دربار نثار شان آویزه گوش و گردن مستعدان روزگار و صنایع بدایع کلک گهرسلک آن هنرمندان نادره کار در عرصه جهان یادگار است هرچند دست آرزوی طالبان نکات معنی از دامان سرادق اقبال کوتاه است و عقل انصاف گزین از اسرار کلمات حکمت آئین ایشان خبیر و آگاه اما طبع سلیم و ذهن مستقیم بمضمون انیعال که

گویند بگیتی سخنی تازه نماندست ❊ این نکته نه مقبول دل نکته گذارست ❊ در دهر خریدار نماند

ورنه ❊ در پردهٔ غیبست هنوز آنچه بکارست ❊

راقم این خطاب خشکین نقاب از پرده حجاب برون آمده میگوید که ابواب فیوضات الهی همواره برچهرهٔ آمال طالبان جوهر معنی گشوده است و مخزن لآلی بحر سخن سرائی هرگز از جواهر زواهر نکته پیرای خالی نبوده

کس نبرد خت درجهان هرگز ❊ معدن از لعل و بحر از مرجان ❊

هرگاه طبع سخنگذار در بادیه جوبای اخبار بقدر خواهش و آرزو تکاپو درآمده خود را مستعد فیضان مکرمت ازلی گرداند چون سایلان کوی امید دریوزه هر مقصد اعلی و مطلب اسنی نماید بلا شبهه و شایبه بحصول مطلب و وصول مقصود کامروا میگردد

تو مستعد نظر شو کمال و قابل فیض ❊ که منقطع نشود فیض هرگز از فیاض ❊

ما حصل این ارقام آنکه راقم این نسخه عالم آرا در دیباچه کتاب بقلم عبارت رقم نگاشته که صادرات احوال گرامی حضرت پادشاه والا جاه گردون بارگاه سلطان سلاطین زمان زبده و خلاصه فرمانروایان عرصه جهان که از وفور صدق و خلاص خود را غلام خاص حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین والمسلمین علی بن ابیطالب سلام الله علیه و اولاده المعصومین میداند بلکه از خلوص عقیدت و پاک اعتقادی کلب آستان ملایک آشیان آنحضرت میشمارد و بدان افتخار دارد و بطریق رموز بی التزام نقش عبارات و سلاست الفاظ و استعارات بقید کتابت درآورده بر صحیفه بیان مینگارد که مستعدان روزگار و مورخان بلاغت شعار را مصالح و دست افزازی باشد بحمد الله والمنه که توفیق تسوید آن یافته وقایع زمان فرخنده نشان شرا از روز ولادت باسعادت که ساحت ملک خراسان از پرتو انوار سلطنتش فروغ بخش عرصه جهان بعد

تا زمان



تا زمان جلوس فرمانروائی ایران در صحیفه اول و از زمان جلوس همایون که مسند جهان آرائی ممالک فسیح المسالک ایران و تخت فیروز اجداد عالیمکان بوجود شریفش زیب و زینت پذیرفته الی غایت که سنین هجری بخمس و عشرین و الف رسیده و بیکقرن سعادت اقتران از ایام فرماندهی در بین اوراق که یک مجلد از صحیفه ثانی است در رشته تحریر کشیده رقم اختتام پذیرفت که چون سلاطین زمان و فرمانروایان عرصه جهان نظر بران دیباچه اقبال انداز ند کارنامهای سنجیده و قوانین پسندیده اش را دستور العمل کردار و شعار خود سازند امید میدارد که اولاً مقبول طبع همایون آنحضرت افتاده دست ارباب حقد و حسد و هرزه درایان بنجرد از ذیل طاهره آن کوتاه و کشیده باشد و ثانیاً پسندیده طبع مطالعه کنندگان اخبار و طالبان آثار بوده از مضامینش محظوظ و از محاذی آن مبتهج و مسرور گردند

مکرر شد بدوران معانی کهن فسانهای سنانی ❊ کنی تا کی بگفتار کهن گوش ❊ زکلکم

نکتهای تازه بنیوش ❊ و ان شاء الله تعالی از آغاز قرن دوم جلوس همایون که بزمان حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه متصل باد اگر عمر وفا کند مجلدی علیحده ترتیب داده خاتمه کتاب را که در صدد وفا ابمای شده بان مجلد انضمام دهد بفضل الله ما شاء و بحکم ما یرید

خداوندا زلطف بیکرانت ❊ بده جا در حریم آستانت ❊ شب بخت سیاهم روز گردان ❊ بدین مقصد دلم فیروز گردان

تم ۲ ربیع الآخر ۱۰۳۹

[illegible]